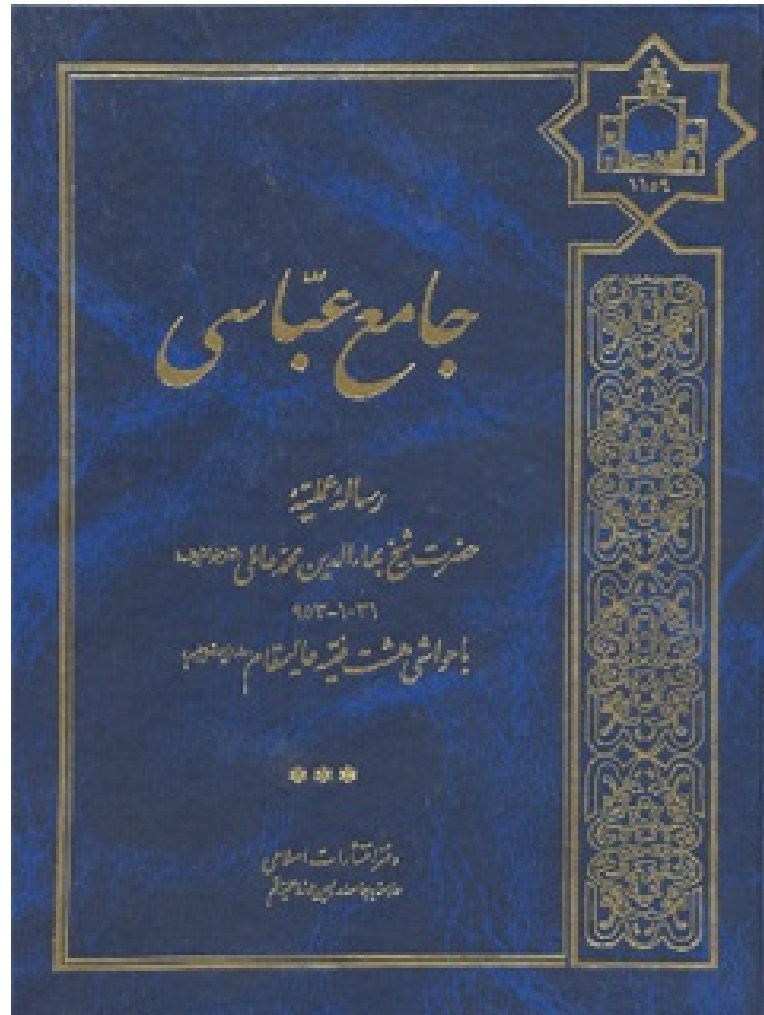


سَلَامُ اللّٰهِ عَلَيْهَا
نور فاطمه زهرا



کتابخانه دیجیتال
www.noorfatemah.org



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جامع عباسی (طبع جدید)

نویسنده:

شیخ بهائی (ره)

ناشر چاپی:

جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، دفتر انتشارات اسلامی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۳۷	جامع عباسی (طبع جدید)
۳۷	مشخصات کتاب
۳۷	اجامع عباسی
۳۷	مقدمه ناشر
۳۷	اشاره
۳۷	ویژگی های کتاب:
۳۷	اشاره
۳۸	نقد کتاب:
۳۹	نام و نشان فقیهان برجسته، که نظریه آنان
۳۹	مقدمه مؤلف
۴۰	باب اول در بیان مسائلی که تعلق به طهارت دارد
۴۰	مطلب اول در بیان طهارتی که احتیاج به نیت [۱] دارد
۴۰	اشاره
۴۲	فصل [بطلان غسل و تیمم به آب و خاک غصبی]
۴۲	فصل در آداب طهارتخانه رفتن
۴۲	اشاره
۴۳	اما آن سه چیز که واجب است [۱]:
۴۳	اما آن پنج چیز که حرام است:
۴۴	اما آن پنج چیز که سنت است:
۴۴	و اما آن هشت چیز که در وقت طهارت کردن به فعل آوردن آن مکروه است:
۴۴	[فصل «۱» بدانکه طهارت یا موقوف است به نیت قربت و بی آن صحیح نیست، یا احتیاج به نیت قربت ندارد و بی آن صحیح است.
۴۴	نوع اول طهارت حقیقی است،

۴۴	 اشاره
۴۵	 و احکام نوع اول در سه مقصد مبتین می‌شود:
۴۵	 مقصد اول در بیان احکام وضو
	بدان که پنجاه چیز است که تعلّق به وضو ساختن دارد، از آن جمله بیست و یک امر واجب است، و بیست امر سنت، و نه امر مکرر
۵۰	 فصل وضو جهت سه چیز واجب است، و جهت بیست و دو «۳» چیز سنت.
۵۲	 فصل اگر شخصی داند که وضو ساخته اما شک دارد که بعد از وضو حدث کرده یا نه
۵۲	 مقصد دوم در بیان احکام غسل
۵۳	 بدان که غسل‌های مشهور چهل و شش غسل است؛ شش غسل واجب، چهل غسل سنت.
۵۵	 فصل سی و دو چیز در غسل معتبر است؛ هفده امر واجب، و پانزده امر سنت است.
۵۸	 فصل اگر شخصی را در اثنای غسلی از غسل‌های واجب حدثی واقع شود
۵۸	 فصل بر جنب هشت امر حرام است و هفت امر مکروه.
۵۹	 فصل در احکام حیض
۶۲	 فصل اقسام استحاضه و احکام آن
۶۳	 فصل اخون نفاس
۶۳	 فصل در احکام غسل دادن میت و مقدمات و توابع آن
۷۱	 مقصد سوم در بیان احکام تیمم
۷۱	 بدان که بیست و یک امر است که تعلّق به تیمم کردن دارد: دوازده امر واجب است، و هفت امر سنت، و دو امر مکروه.
۷۳	 مطلب دوم در بیان مسائل طهارتی که احتیاج به یتیت ندارد
۷۳	 و ازاله نجاسات به دوازده چیز می‌شود که در شرع آنها را مُطَهِّرات گویند:
۷۳	 اشاره
۷۴	 اما احکام آب که اول پاک‌کننده‌هاست:
۷۴	 اشاره
۷۴	 فصل و اما آب کُر:
۷۵	 فصل بدان که در آب چاه میانه مجتهدین خلاف است،

۷۶	دوم از پاک کننده‌ها زمین است [۲]:
۷۶	سوم از پاک کننده‌ها آفتاب است [۴]:
۷۶	چهارم از پاک کننده‌ها آتش است [۲]:
۷۷	پنجم از پاک کننده‌ها استحاله است:
۷۷	ششم انتقال
۷۷	هفتم انقلاب:
۷۷	هشتم نقص:
۷۷	نهم اسلام:
۷۷	دهم زوال عین
۷۸	یازدهم مسح به طاهر:
۷۸	یازدهم مسح به طاهر:
۷۸	فصل نجاسات یازده چیز است
۷۸	اول: بول. دوم: غایط
۷۹	سوم: خون از هر حیوانی که خون جهنده داشته باشد،
۷۹	چهارم: منی از حیوانی که خون جهنده داشته باشد،
۷۹	پنجم: سگ،
۷۹	ششم: خوک،
۷۹	هفتم: کافر
۸۰	هشتم: هر چه مست کننده باشد
۸۰	نهم: شیر انگور
۸۰	دهم: قُقاع
۸۰	یازدهم: حیوانی که بمیرد به شرط آنکه در حال حیات خون جهنده داشته باشد
۸۱	فصل اگر سگ ظرفی را به زبان بلیسد [۴] و خواهند که به آب قلیل آن را طهارت دهند،
۸۱	فصل اگر جامه‌ای مثلاً به بول نجس شده باشد و خواهند که آن را به آب قلیل طهارت دهند،

۸۲	فصل اگر ظرف نجس را مثل کاسه و دیگ و خُم خواهند که به آب قلیل طهارت دهند
۸۲	اشاره
۸۲	احکام ظروف طلا و نقره
۸۳	باب دوم در بیان مسائل نماز واجبی و سنتی
۸۳	اشاره
۸۳	مقدمه
۸۳	بدان که نماز واجبی دوازده است:
۸۳	اما نمازهای سنتی
۸۴	مطلب اول در بیان نمازهای واجبی
۸۴	اشاره
۸۴	مقصد اول در بیان نماز یومیّه
۸۴	اشاره
۸۴	مبحث اول در بیان پوشیدن عورت:
۸۴	اشاره
۸۴	و به رختی که بر آن نماز گزارند بیست و هفت امر متعلّق است: پنج امر واجب، و هفت امر سنت، و پانزده امر مکروه.
۸۵	اما پنج امر واجب:
۸۶	اما آن هفت امر سنت که تعلّق به رخت مصلّی دارد:
۸۶	اما آن پانزده امر که مکروه است:
۸۷	مبحث دوم در مکان نماز:
۸۷	بدان که سی و سه امر است که به مکان نماز تعلّق دارد: دو امر واجب، و چهار امر سنت، و بیست و هفت امر مکروه:
۸۷	اشاره
۸۷	و اما آن چهار امر سنت که تعلّق به مکان نماز دارد:
۸۸	اما بیست و هفت امر مکروه که تعلّق به مکان نماز دارد:
۸۹	فصل در احکام مساجد

- ۸۹ اشاره
- ۸۹ و بدان که: چهل و یک امر تعلق به مسجد دارد: دوازده امر سنت، و هفده امر مکروه، و یازده امر حرام می باشد.
- ۸۹ اما دوازده امر سنت
- ۹۰ اما هفده امر مکروه که به مسجد تعلق دارد:
- ۹۱ اما آن یازده امر که حرام است:
- ۹۱ مبحث سوم در ملاحظه نمودن اوقات نمازهای واجب و سنتی:
- ۹۱ بدان که اول وقت نماز صبح برآمدن صبح صادق و وقت آن می کشد تا برآمدن آفتاب:
- ۹۲ فصل نماز در اول وقت گزاردن ثواب عظیم دارد، به تخصیص نماز صبح و مغرب.
- ۹۳ فصل در احکام اذان گفتن
- ۹۳ اشاره
- ۹۳ تنه: آنچه به اذان متعلق است سی امر است: نوزده امر سنت، و نه امر مکروه، و دو امر حرام.
- ۹۴ اشاره
- ۹۴ اما نوزده امر سنت:
- ۹۴ اما آن نه امر که در اذان مکروه [۱] است:
- ۹۵ اما آن دو امر که حرام است:
- ۹۵ فصل اقامت «۲» بعد از اذان سنت مؤکد است
- ۹۶ مبحث چهارم در ملاحظه نمودن قبله:
- ۹۶ اشاره
- ۹۷ فصل «۱» و اما آن شخصی که از شهر مکه دور است به حیثیتی که دیدن خانه کعبه او را ممکن نیست
- ۹۸ فصل اگر بر شخصی بعد از آن که نماز گزارده باشد ظاهر شود که در حال نماز روی او به قبله نبوده
- ۹۸ فصل آنچه در نماز معتبر است دوازده نوع است،
- ۹۹ فصل بدان که در جمیع نمازهای پنج گانه یومیّه سیصد و هفتاد و دو فعل واجب است،
- ۹۹ اشاره
- ۱۰۰ و بدان که از جمله این افعال هشت فعل است که احتیاج به بیان دارد،

- ۱۰۰ اشاره
- ۱۰۰ فصل اول در بیان آنچه تعلّق به نیت دارد:
- ۱۰۰ فصل دوم در بیان آنچه تعلّق به تکبیر احرام دارد: و آن چهارده امر است: هفت امر واجب، و هفت امر سنت.
- ۱۰۰ اما هفت امر واجب:
- ۱۰۱ اما هفت امری که در تکبیر احرام بجا آوردن آن سنت است:
- ۱۰۱ فصل سوم در بیان آنچه تعلّق به قیام دارد: و آن هجده امر است: پنج امر واجب، ده امر سنت، سه امر مکروه.
- ۱۰۲ اما آن پنج امری که واجب است:
- ۱۰۲ اما آن ده چیز که در وقت قیام سنت است:
- ۱۰۳ اما آن سه امر که در قیام مکروه است:
- ۱۰۳ فصل چهارم در بیان آنچه تعلّق به قراءت فاتحه و سوره دارد:
- ۱۰۳ اشاره
- ۲ و آنچه تعلّق به قراءت فاتحه و سوره دارد سی و دو امر است: یازده امر واجب، و ده امر سنت، و پنج امر مکروه، و شش امر حرام.
- ۱۰۶ فصل پنجم در بیان آنچه تعلّق به رکوع دارد: و آن بیست و شش امر است: شش امر واجب، و شانزده امر سنت، و چهار امر مکروه.
- ۱۰۶ اما شش امر واجب:
- ۱۰۷ اما آن شانزده امر که در رکوع سنت است:
- ۱۰۷ اما آن چهار امر که در رکوع مکروه است:
- ۱۰۷ فصل ششم در بیان آنچه تعلّق به سجود دارد:
- ۱۰۸ و آن سی و هفت امر است: ده امر واجب، و بیست و پنج امر سنت، و دو امر مکروه.
- ۱۰۹ تتمّه در بیان احکام سجود تلاوت قرآن:
- ۱۱۰ فصل هفتم در بیان آنچه تعلّق به تشهد دارد: و آن هجده امر است: نه امر واجب، و هشت امر سنت، و یک امر مکروه.
- ۱۱۰ اما نه امر واجب:
- ۱۱۱ اما هشت امری که سنت است:
- ۱۱۱ اما آن یک امر که مکروه است:
- ۱۱۱ فصل هشتم در آنچه تعلّق به تسلیم دارد: و آن هفده امر است: پنج امر واجب، دوازده امر سنت.

- ۱۱۱ اما پنج امر واجب:
- ۱۱۲ اما دوازده امری که سنت است:
- ۱۱۲ اما دوازده امری که سنت است:
- ۱۱۳ مقصد دوم در نماز جمعه است
- ۱۱۳ اشاره
- ۱۱۳ و آنچه به نماز جمعه تعلّق دارد سی امر است: نه امر واجب، و بیست و یک امر سنت.
- ۱۱۳ اما نه امر واجب:
- ۱۱۴ اما آن بیست و یک امر سنت [۱] که تعلّق به نماز جمعه دارد:
- ۱۱۵ مقصد سوم در نماز عیدین
- ۱۱۵ اشاره
- ۱۱۵ و آنچه به این نماز تعلّق دارد بیست و یک امر است: شانزده امر سنت [۴] و پنج امر مکروه.
- ۱۱۶ اما شانزده امر سنت:
- ۱۱۶ اما آن پنج امر مکروه:
- ۱۱۶ مقصد چهارم در نماز طواف خانه کعبه و آنچه به آن متعلّق است چهار امر است: دو امر واجب، و دو امر سنت.
- ۱۱۶ اما آن دو امر واجب:
- ۱۱۷ اما دو امر سنت:
- ۱۱۷ مقصد پنجم در نماز آیات
- ۱۱۷ اشاره
- ۱۱۸ تتمه: هشت امر سنت به این نماز متعلّق است:
- ۱۱۹ مقصد ششم در نماز میت
- ۱۱۹ اشاره
- ۱۲۰ تتمه: آنچه به این نماز تعلّق دارد بعد از نیت و پنج تکبیر و دعاها نوزده است: چهار امر واجب، و دوازده امر سنت، و سه امر مکروه.
- ۱۲۰ اما چهار امر واجب:
- ۱۲۰ اما آن دوازده امری که در این نماز سنت است:

- ۱۲۱ اما آن سه امر که مکروه است:-----
- ۱۲۱ مقصد هفتم در نمازی که به نذر واجب شود یا به عهد یا به سوگند-----
- ۱۲۲ مقصد هشتم در نمازی که به اجاره واجب می‌شود-----
- ۱۲۳ مطلب دوم در بیان نمازهای سنتی-----
- ۱۲۳ اشاره-----
- ۱۲۳ اول نوافل یومیّه است-----
- ۱۲۳ اشاره-----
- ۱۲۵ فصل چون وقت نماز مغرب داخل شود باید [۱] که بی تأخیر متوجه به نماز مغرب شود،-----
- ۱۲۷ فصل در بیان آداب نماز شب [۲]-----
- ۱۲۹ فصل بعد از فارغ شدن از هشت رکعت نماز شب و آداب و ادعیه شروع کند در دو رکعت شفع و مفرده وتر،-----
- ۱۳۰ دوم از نمازهای سنتی [۱] «۱» نمازی است که به حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم منسوب است-----
- ۱۳۱ سوم نمازی که به حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام منسوب است-----
- ۱۳۱ چهارم نمازی که به حضرت فاطمه زهرا علیها السلام منسوب است-----
- ۱۳۱ پنجم نمازی که منسوب است به جعفر طیار رضی الله عنه-----
- ۱۳۲ ششم نماز اعرابی-----
- ۱۳۲ هفتم نماز طلب باران-----
- ۱۳۲ هشتم نماز عید غدیر است-----
- ۱۳۳ نهم نماز روز اول هر ماه-----
- ۱۳۳ دهم نماز نافله ماه رمضان-----
- ۱۳۳ یازدهم نماز روز مبعث حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم-----
- ۱۳۳ دوازدهم نماز شب مبعث-----
- ۱۳۴ سیزدهم نماز روز مباحله است-----
- ۱۳۴ چهاردهم نماز زیارت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم و باقی ائمه معصومین علیهم السلام-----
- ۱۳۴ پانزدهم نماز رغایب-----

۱۳۴	شانزدهم نماز شب نصف ماه رجب
۱۳۴	هفدهم نماز شب نصف شعبان
۱۳۴	هجدهم نماز شب عید ماه رمضان
۱۳۵	نوزدهم نماز ساعت غفلت
۱۳۵	بیستم نماز سنتی سفر که در وقت شروع در سفر بجا آورد
۱۳۵	بیست و یکم نماز توبه
۱۳۵	بیست و دوم نماز هدیه میّت است
۱۳۵	بیست و سوم نماز روز عاشورا
۱۳۶	بیست و چهارم نماز روز نوروز است
۱۳۶	مطلب سوم در بیان احکام خللی که در نماز واقع می شود
۱۳۶	مقصد اول در بیان احکام خللی که موجب بطلان نماز است
۱۳۸	مقصد دوم در بیان احکام خللی که به وقوع آن نماز باطل نمی شود
۱۳۸	اشاره
۱۳۸	فصل اول در بیان خللی که به واسطه آن سجده سهو واجب نمی شود:
۱۳۹	فصل دوم در بیان خللی که دو سجده سهو به سبب آن واجب است:
۱۴۱	مقصد سوم در بیان احکام شکّ مصّلی
۱۴۱	شکّ در نماز یا در غیر عدد رکعات است یا در عدد رکعات، و احکام هریک در بحثی مذکور می شود.
۱۴۱	بحث اول در شکّ در غیر عدد رکعات:
۱۴۱	بحث دوم در شکّ در عدد رکعات:
۱۴۴	فصل در بیان نماز احتیاط
۱۴۵	خاتمه در بیان احکام نماز قضا و نماز سفر و نماز خوف و نماز جماعت
۱۴۵	فصل اول در بیان احکام نماز قضا:
۱۴۸	فصل دوم در بیان احکام نماز سفر:
۱۵۲	فصل سوم در بیان نماز خوف:

۱۵۳	فصل چهارم در بیان احکام نماز جماعت:
۱۵۹	باب سوم در بیان احکام زکات واجبی و سنتی و خمس واجبی و سنتی
۱۵۹	مطلب اول در بیان زکات واجبی
۱۵۹	اشاره
۱۵۹	فصل اول: بدان که در باب زکات دادن مبالغه بسیار در حدیث وارد است،
۱۵۹	فصل دوم بدان که زکات در نه چیز واجب است: طلا، نقره، گندم، جو، خرما، مویز، شتر، گاو و گوسفند.
۱۶۰	فصل سوم زکات گندم و جو و خرما و مویز
۱۶۲	فصل چهارم در بیان زکات شتر و گاو و گوسفند
۱۶۳	فصل پنجم در مستحقان زکات
۱۶۳	فصل ششم در بیان زکات فطره
۱۶۴	مطلب دوم در بیان زکات سنتی
۱۶۵	مطلب سوم در بیان احکام خمس
۱۶۷	باب چهارم در بیان احکام روزه واجبی و سنتی
۱۶۷	مطلب اول در بیان محرمات و مبطلات روزه
۱۶۹	مطلب دوم در بیان روزه‌های واجب و سنت و مکروه و حرام
۱۶۹	فصل اول در بیان روزه‌های واجبی
۱۷۲	فصل دوم در بیان روزه‌های مستحبی «۱»
۱۷۲	فصل سوم در بیان روزه‌های حرام
۱۷۳	فصل چهارم در بیان روزه مکروه
۱۷۴	مطلب سوم در بیان باقی احکام روزه
۱۷۴	فصل اول در بیان نیت روزه
۱۷۵	فصل دوم در ذکر جماعتی که روزه ایشان صحیح نیست
۱۷۶	فصل سوم در بیان امری چند که به فعل درآوردن آنها در ماه رمضان سنت است
۱۷۶	فصل چهارم در ذکر آنچه روزه‌دار را به فعل درآوردن آن مکروه است

۱۷۷	مطلب چهارم در اعتکاف
۱۷۸	باب پنجم در بیان حجّ و شروط آن
۱۷۸	مقدمه بدان که حجّ کردن از اعظم ارکان دین است،
۱۷۸	مطلب اول در بیان بعضی از آداب حجّ
۱۷۹	مطلب دوم در بیان شرایط وجوب حجّ
۱۸۱	مطلب سوم در بیان انواع حجّ و ذکر مواقیت
۱۸۲	مطلب چهارم در بیان افعال حجّ تمتّع بر سبیل اجمال
۱۸۲	مطلب پنجم در بیان افعال حجّ تمتّع است بر سبیل تفصیل
۱۸۲	مقصد اول در بیان احرام بستن و مقدمات و شروط آن
۱۸۲	فصل اول در ذکر اموری که قبل از شروع در احرام بجا آوردن آن سنت است:
۱۸۳	فصل دوم در بیان باقی امور متعلقه به احرام:
۱۸۷	مقصد دوم در بیان طواف و مقدمات و شروط آن
۱۸۷	اشاره
۱۸۷	فصل اول در بیان آنچه پیش از طواف بجا آورده می شود:
۱۸۹	فصل دوم در بیان باقی اموری که متعلق است به طواف:
۱۹۱	مقصد سوم در بیان سعی ما بین صفا و مروه و مقدمات و شروط آن
۱۹۳	مقصد چهارم احکام تقصیر و احرام حجّ
۱۹۳	اشاره
۱۹۴	فصل اول در بیان احکام وقوف عرفات
۱۹۶	فصل دوم در بیان احکام وقوف به مشعرالحرام
	فصل سوم در بیان رفتن به جانب منی از مشعرالحرام و بیان افعال ثلاثه مناسک منی که روز عید قربان در منی واجب است که به عمل آورد
۱۹۷	اشاره
۱۹۷	فصل اول رمی جمره عقبه:
۱۹۸	فصل دوم از افعال ثلاثه مناسک منی:

۱۹۹	فعل سوم از افعال ثلاثه مناسک منی:
۲۰۰	فصل چهارم در بیان باقی افعال حج
۲۰۱	خاتمه در بیان آداب وداع خانه کعبه
۲۰۲	مطلب ششم در بیان احکام حج قران و حج افراد
۲۰۳	مطلب هفتم در بیان احکام حج به نیابت
۲۰۳	فصل اول: نایب گرفتن به جهت میت و حی
۲۰۴	فصل دوم: شروطی که در نیابت حج معتبر است
۲۰۵	تتمه جامع عباسی
۲۰۵	دیباچه:
۲۰۶	باب ششم در وقف کردن، و تصدق نمودن و قرض دادن، و بنده آزاد کردن، و جهاد با کفار کردن
۲۰۶	مطلب اول در بیان وقف کردن و توابع آن
۲۰۶	فصل اول در شروط وقف:
۲۰۹	فصل دوم تصدق نمودن:
۲۱۰	فصل سوم در بیان سُکنی و عُمری
۲۱۰	مطلب دوم در بیان قرض دادن
۲۱۰	موقف اول در ثواب قرض دادن:
۲۱۱	موقف دوم در اموری که به قرض دادن متعلق است:
۲۱۲	مطلب سوم در بیان بنده آزاد کردن
۲۱۳	اشاره
۲۱۳	موقف اول مباشرت است
۲۱۳	قسم اول آزاد کردن بنده:
۲۱۴	قسم دوم کتابت است:
۲۱۶	قسم سوم تدبیر است:
۲۱۷	قسم چهارم امّ ولد است:

۲۱۸	موقف دوم سرایت است
۲۱۸	موقف سوم ملک است
۲۱۹	موقف چهارم عوارض است
۲۱۹	مطلب چهارم در بیان جهاد [۱] با کفار کردن
۲۱۹	فصل اول ثواب جهاد
۲۲۰	فصل دوم در بیان جهاد و شروط آن
۲۲۱	فصل سوم در بیان آنکه جهاد کردن با چند فرقه و با کدام جماعت واجب است
۲۲۳	فصل چهارم در کیفیت جهاد کردن با کفار
۲۲۵	فصل پنجم در امان دادن کفار
۲۲۵	فصل ششم در صلح کردن با کفار
۲۲۷	خاتمه در بیان امر به معروف و نهی از منکر
	باب هفتم در زیارت حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت امیرالمؤمنین و حضرات ائمه معصومین - صلوات الله علیهم اجمعین
۲۲۹	فصل اول در ثواب زیارت هریک از ایشان [۱]
۲۳۱	فصل دوم در آداب زیارت
	فصل سوم «۱» در بیان زیارت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و حضرات ائمه معصومین - صلوات الله علیهم
۲۳۳	اشاره
۲۳۳	زیارت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
۲۳۴	زیارت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
۲۳۵	زیارت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
۲۳۸	زیارت حضرت امام حسین علیه السلام
۲۴۰	زیارت حضرت امام موسی کاظم و امام محمد تقی علیهما السلام
۲۴۰	زیارت حضرت امام رضا علیه السلام
۲۴۲	زیارت حضرت امام علی نقی و امام حسن عسکری علیهما السلام
۲۴۳	زیارت حضرت صاحب الزمان علیه السلام

فصل چهارم در بیان ایام مولود حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمؤمنین علیه السلام و ائمه معصومین علیهم السلام و ایام وف

۲۴۳ محمّد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف صلی الله علیه و آله و سلم

۲۴۴ حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام

۲۴۴ حضرت فاطمه زهرا علیها السلام

۲۴۴ حضرت امام حسن بن علی بن ابی طالب علیهما السلام

۲۴۵ حضرت امام حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام

۲۴۵ حضرت امام زین العابدین علی بن الحسین علیهما السلام

۲۴۵ حضرت امام محمّد باقر علیه السلام

۲۴۵ حضرت امام جعفر صادق علیه السلام

۲۴۶ حضرت امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام

۲۴۶ حضرت امام محمّد تقی الجواد علیه السلام

۲۴۶ حضرت امام علی نقی علیه السلام

۲۴۶ حضرت امام حسن عسکری علیه السلام

۲۴۷ باب هشتم در بیان نذر کردن و عهد نمودن و سوگند خوردن و کفّاره دادن

۲۴۷ مطلب اوّل در نذر کردن و عهد نمودن

۲۴۷ فصل اوّل در بیان شروط نذر

۲۴۸ فصل دوم در احکام نذر کردن

۲۵۰ مطلب دوم در بیان سوگند خوردن و اقسام و شروط آن

۲۵۱ مطلب سوم در بیان کفّاره دادن

۲۵۱ فصل اوّل در اقسام کفّارات

۲۵۴ فصل دوم در شروط کفّاره

۲۵۴ باب نهم در بیان بیع کردن و رهن نمودن و شفعه گرفتن و توابع آن

۲۵۴ مطلب اوّل در بیع کردن و تجارت نمودن و کسب کردن

۲۵۴ فصل اوّل در بیان اقسام تجارت و کسب

قسم اول: در تجارت و کسب واجب	۲۵۵
قسم دوم: در تجارت و کسب سُتت	۲۵۵
قسم سوم: در تجارت و کسب مباح	۲۵۵
قسم چهارم: در تجارت و کسب حرام	۲۵۵
قسم پنجم: تجارت و کسب مکروه	۲۵۹
فصل دوم در آداب تجارت	۲۶۰
فصل سوم در اقسام بیع کردن	۲۶۳
قسم اول: آنکه متاع و قیمت آن هر دو حالّ باشد، و این قسم را «نقد» گویند.	۲۶۳
قسم دوم: آنکه هم متاع و هم قیمت آن هر دو نسیه باشد و این قسم را «بیع دَین به دَین» گویند	۲۶۵
قسم سوم: آنکه متاع حالّ باشد و قیمت آن نسیه و این قسم را «بیع نسیه» گویند،	۲۶۵
قسم چهارم: آنکه متاع نسیه باشد و قیمت آن نقد و این قسم را «سَلَف» و «سَلَم» گویند،	۲۶۵
قسم پنجم: آنکه متاع را بفروشد بی آنکه ذکر مایه کند و این قسم را «مساومه» گویند،	۲۶۵
قسم ششم: آنکه متاع را به زیاده از آنچه خریده بفروشد و این قسم را «مراجه» گویند،	۲۶۵
قسم هفتم: آنکه متاع را به آنچه خریده بفروشد و این قسم را «تولیه» گویند،	۲۶۶
قسم هشتم: آنکه متاع را به کمتر از آنچه خریده بفروشد و این قسم را «مواضعه» گویند،	۲۶۶
قسم نهم: آنکه دو متاع متساوی [۱] را که قابل کیل و وزن باشند به یکدیگر فروختن و آن را «رِبا» [۲] گویند،	۲۶۶
قسم دهم: آنکه دو جنس مختلف باشد، چه آن را به زیاده و کم نقد می توان فروخت.	۲۶۷
فصل چهارم در بیان آنچه در بیع کردن داخل است	۲۶۷
اشاره	۲۶۷
و اقسام آن شش است:	۲۶۸
قسم اول: زمین و عرصه و ساحت،	۲۶۸
قسم دوم: باغ و بستان،	۲۶۸
قسم سوم: خانه،	۲۶۸
قسم چهارم: قریه و دهکده،	۲۶۸

۲۶۹	قسم پنجم: درخت،
۲۶۹	قسم ششم: خریدن غلام،
۲۶۹	فصل پنجم در بیان اقسام خیار
۲۶۹	اشاره
۲۶۹	اول: خیار مجلس
۲۷۰	دوم: خیار حیوان
۲۷۱	سوم: خیار شرط
۲۷۱	اشاره
۲۷۱	تتمه: بدان که تکلیفات نسبت به قبول شرط و تعلیق بر شرط چهار قسم است:
۲۷۲	چهارم: خیار تأخیر
۲۷۲	پنجم: خیار چیزهایی که در آن روز تا شب ضایع شود یا قیمت آن ناقص گردد
۲۷۲	ششم: خیار رؤیت
۲۷۲	هفتم: خیار غبن
۲۷۳	هشتم: خیار عیب
۲۷۴	نهم: خیار تدلیس
۲۷۵	دهم: خیار اشتراط
۲۷۵	یازدهم: خیار شرکت
۲۷۵	دوازدهم: خیار دشواری تسلیم کردن
۲۷۵	سیزدهم: خیار رد کردن بعضی از متاع
۲۷۵	چهاردهم: خیار تفلیس
۲۷۶	پانزدهم: خیار تلف شدن و غصب کردن [۲]
۲۷۶	شانزدهم: خیار جهالت اجاره
۲۷۷	خاتمه در بیان احکام بعد از بیع
۲۷۷	مطلب دوم در بیان رهن کردن

۲۷۷	اشاره
۲۷۷	فصل اول در شروط گرو کردن
۲۷۹	فصل دوم در احکام گرو کردن
۲۸۰	مطلب سوم در شفعه گرفتن
۲۸۲	مطلب چهارم در بیان توابع بیع کردن
۲۸۲	فصل اول در حکم جماعتی که حاکم شرع ایشان را از مال ایشان منع نموده باشد
۲۸۲	قوم اول: طفلان
۲۸۲	قوم دوم: دیوانگان
۲۸۳	قوم سوم: سفیهان
۲۸۳	قوم چهارم: بیمارانی که در آن مرض فوت شوند
۲۸۳	قوم پنجم [۴]: جماعتی که متاعی فروخته باشند
۲۸۳	قوم ششم: جماعتی که متاعی خریده باشند و قیمت آن را نداده باشند
۲۸۴	قوم هفتم: غلامانی که آقاهای ایشان با ایشان قرار کرده باشند که مبلغی معین بدهند و آزاد شوند
۲۸۴	قوم هشتم: جماعتی که از دین اسلام برگردیده باشند و پدران ایشان کافر بوده باشند
۲۸۴	قوم نهم: جماعتی که مال خود را جهت دینی پیش کسی گرو کرده باشند
۲۸۴	قوم دهم: مفلسانی که مالهای ایشان از قرض قرضخواهان ناقص باشد
۲۸۵	فصل دوم در ضامن شدن
۲۸۵	اول: متعهد مال شدن که بر ذمه شخصی باشد
۲۸۶	قسم دوم: حواله
۲۸۷	قسم سوم: کفالت
۲۸۸	فصل سوم در بیان صلح کردن
۲۸۹	باب دهم در بیان اجاره دادن، و عاریت نمودن و احکام غصب کردن، و توابع آن
۲۸۹	مطلب اول در اجاره دادن
۲۸۹	فصل اول در شروط اجاره

۲۹۱	فصل دوم در آنکه در چند موضع اجاره حرام است و در چند موضع مکروه، و در چند موضع جایز
۲۹۳	فصل سوم در احکام اجاره کردن
۲۹۳	مطلب دوم در بیان عاریت دادن و امانت نزد کسی سپردن
۲۹۳	فصل اول در عاریت دادن
۲۹۴	فصل دوم در امانت نزد کسی نهادن
۲۹۵	مطلب سوم در بیان احکام غصب کردن و توابع آن
۲۹۵	فصل اول در احکام غصب کردن
۲۹۷	فصل دوم در بیان آنکه غاصب در چند موضع ضامن عین و منفعت است
۲۹۸	فصل سوم در اسباب ضمان
۳۰۰	مطلب چهارم در توابع اجاره و عاریت و غصب
۳۰۰	فصل اول در مزارعه
۳۰۱	فصل دوم در مساقات
۳۰۲	فصل سوم در شریک شدن
۳۰۴	فصل چهارم در مضاربه کردن
۳۰۵	فصل پنجم در وکیل کردن کسی جهت تصرف در چیزی بالذات
۳۰۵	موقف اول در شروط وکالت
۳۰۸	موقف دوم در چیزهایی که قابل نیابت نیست
۳۰۸	موقف سوم در چیزهایی که قابل نیابت هست
۳۰۹	موقف چهارم در اقسام وکالت
۳۱۰	فصل ششم در اسب دوانیدن و تیر انداختن
۳۱۱	فصل هفتم «۱» در اقسام غلبه در تیر انداختن
۳۱۱	فصل هشتم در جُعاله
۳۱۲	فصل نهم در لقطه
۳۱۲	اشاره

۳۱۳	و این برسه قسم است:
۳۱۳	قسم اول انسان:
۳۱۴	قسم دوم حیوان:
۳۱۵	قسم سوم لُقطه اموال:
۳۱۶	تتمه: احکام لُقطه چهار چیز است:
۳۱۷	تکمله: بدان که التقاط پنج قسم است:
۳۱۸	فصل دهم در احیای موات
۳۱۹	فصل یازدهم در مشترکات
۳۱۹	اشاره
۳۱۹	قسم اول راهها:
۳۲۰	قسم دوم مسجدها:
۳۲۰	قسم سوم موقوفات عامه:
۳۲۰	قسم چهارم معدنها و کانهها:
۳۲۱	قسم پنجم آبها:
۳۲۱	باب یازدهم در نکاح کردن به دوام، و متعه، و تحلیل، و ملک یمین
۳۲۲	مقدمه در بیان فضیلت نکاح و اقسام آن
۳۲۳	مطلب اول در بیان نکاح متعه
۳۲۴	مطلب دوم در بیان نکاح کنیز
۳۲۴	قسم اول: عقد
۳۲۴	قسم دوم: مالک شدن کنیز
۳۲۵	قسم سوم: اباحه و تحلیل است قسم سوم: اباحه و تحلیل است
۳۲۵	مطلب سوم در نکاح دایمی و مقدمات و شروط آن
۳۲۶	فصل اول در بیان مقدمات نکاح:
۳۲۹	فصل دوم در بیان شروط عقد نکاح دایمی:

۳۳۰	فصل سوم در جماعتی که ولی عقدند:
۳۳۱	فصل چهارم در بیان ذکر جماعتی از زنان که بر مردان حرام‌اند:
۳۳۱	اشاره
۳۳۲	قسم اول: جماعتی که ایشان را مطلقاً نمی‌توان خواست،
۳۳۲	صنف اول: جماعتی از زنان‌اند که به واسطه خویشی صحیح حرامند، که هرگز حلال نمی‌شوند،
۳۳۲	صنف دوم: جماعتی از زنان‌اند که حرام شدن ایشان عارض شده و به سبب آن نکاح ایشان اصلاً جایز نیست
۳۳۷	قسم دوم: جماعتی از زنان که حرام مؤبد نیستند بلکه به واسطه مانعی حرام شده‌اند،
۳۳۸	فصل پنجم: در اقسام دخول کردن
۳۴۱	فصل ششم آنچه بر عقد کردن به زن و تمکین دادن زن شوهر را بردخول مترتب می‌شود:
۳۴۱	اشاره
۳۴۱	اما سی و یک امر واجب:
۳۴۴	و اما بیست امر حرام:
۳۴۵	و اما آن دو امر سنت:
۳۴۵	و اما آن پنجاه و چهار امر باقی:
۳۴۷	تتمه: بدان که جمیع این احکامی که مذکور شد قُبُل و دُبُر در آنها شریکند الا در پنج موضع که حکم مخصوص قُبُل است:
۳۴۷	تکمله: بدان که شش حکم از خواص بکارت است:
	تتمه: عادت مجتهدین امامیه این است که در کتاب نکاح خصایص حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم مذکور می‌کنند و اگر چه به
۳۴۹	فصل هفتم در بیان صداق:
۳۵۱	فصل هشتم در بیان آنکه به دخول کردن مهر مستمی واجب می‌شود:
۳۵۲	فصل نهم در بیان آنکه در چند موضع نکاح فسخ می‌شود:
۳۵۲	اشاره
۳۵۵	فصل دهم در بیان آنکه در چند موضع مهرالمثل لازم است:
۳۵۷	فصل یازدهم در بیان آنکه در چند موضع است که زن را مهر نیست:
۳۵۸	فصل دوازدهم در بیان آنکه در چند موضع نصف مهر لازم است:

۳۵۹	فصل سیزدهم در بیان اختلاف میانه زن و شوهر:
۳۶۰	خاتمه در بیان آنچه تعلّق به نکاح دارد
۳۶۱	فصل اوّل در بیان شب خوابیدن پیش زنان:
۳۶۲	فصل دوم در بیان رنجشی که میان شوهر و زن بهم رسد:
۳۶۳	فصل سوم در بیان لاحق گردانیدن اولاد به پدر:
۳۶۳	فصل چهارم در بیان احکام ولادت فرزند:
۳۶۵	فصل پنجم در بیان شیر دادن طفل و محافظت کردن او و دایه گرفتن به جهت او:
۳۶۷	فصل ششم در بیان نفقه و کسوت دادن:
۳۶۷	اشاره
۳۶۷	سبب اوّل: خویشی،
۳۶۷	سبب دوم: زن بودن،
۳۶۹	سبب سوم: مالک بودن،
۳۶۹	باب دوازدهم در بیان طلاق دادن زنان، و عده نگاهداشتن ایشان و خلع و مبارات، و ایلا و ظهار و لعان با ایشان
۳۶۹	مطلب اوّل در طلاق دادن
۳۶۹	فصل اوّل اقسام طلاق دادن
۳۶۹	قسم اوّل طلاق واجب [۱]:
۳۶۹	قسم دوم طلاق حرام:
۳۷۰	قسم سوم طلاق مکروه:
۳۷۰	قسم چهارم طلاق سنت:
۳۷۰	اشاره
۳۷۰	قسم اوّل: طلاق باین،
۳۷۱	قسم دوم: رجعی،
۳۷۱	فصل دوم در بیان شروط طلاق
۳۷۳	فصل سوم در بیان رجوع کردن شوهر بعد از طلاق

۳۷۳	قسم اول: قولی
۳۷۴	قسم دوم: فعلی
۳۷۴	فصل چهارم در بیان عده داشتن زنان
۳۷۴	اشاره
۳۷۴	قسم اول: جماعتی از زنان که عده ایشان سه مرتبه از حیض پاک شدن است
۳۷۵	قسم دوم: جماعتی از زنان که سه ماه عده ایشان است
۳۷۵	قسم سوم: جماعتی از زنان که عده ایشان دو مرتبه از حیض پاک شدن است
۳۷۶	قسم چهارم: جماعتی از زنان که عده ایشان چهل و پنج روز است
۳۷۶	قسم پنجم: جماعتی از زنان که عده ایشان نه ماه است
۳۷۶	قسم ششم: جماعتی از زنان که عده ایشان به زاییدنشان منقضی می شود
۳۷۷	قسم هفتم: جماعتی از زنان که عده ایشان چهار ماه و ده روز است
۳۷۷	قسم هشتم: کنیزانی که شوهران ایشان مرده باشند قسم هشتم: کنیزانی که شوهران ایشان مرده باشند
۳۷۷	قسم نهم: جماعتی از زنان که حامله باشند و شوهران ایشان مرده باشند
۳۷۷	قسم دهم: زنانی اند که شوهران ایشان گم شده باشند
۳۷۸	مطلب دوم در بیان خلع و مبارات کردن
۳۷۹	مطلب سوم در بیانظهار و ایلا کردن با زن خود
۳۷۹	فصل اول اقسامظهار کردن و شروط آن
۳۸۱	فصل دوم در ایلا کردن
۳۸۲	مطلب چهارم در لعان
۳۸۲	اشاره
۳۸۲	فصل اول در چیزهایی که سبب لعان می شود
۳۸۳	فصل دوم در کیفیت لعان کردن و شروط آن
۳۸۴	فصل سوم در آنچه تعلق به لعان کردن دارد
۳۸۵	باب سیزدهم در شکار کردن

۳۸۵	فصل اول در اقسام شکار
۳۸۷	فصل دوم در شروط شکار کردن
۳۸۸	فصل سوم در احکام شکار کردن
۳۸۹	باب چهاردهم در ذبح کردن حیوانات و حلال و حرام حیوانات و غیر آن
۳۸۹	فصل اول در اقسام ذبح
۳۹۰	فصل دوم در بیان آنچه به ذبح نمودن تعلق دارد
۳۹۲	فصل سوم در بیان حلال و حرام و مکروه بودن حیوانات
۳۹۳	فصل چهارم در بیان آنچه از حیوانات و غیر آنها حرام است و مکروه
۳۹۶	باب پانزدهم در بیان آداب طعام خوردن آب نوشیدن و رخت پوشیدن
۳۹۶	مطلب اول در بیان طعام خوردن و اقسام آن
۳۹۹	مطلب دوم در بیان منافع طعامها و میوهها
۴۰۱	مطلب سوم در آداب آب نوشیدن
۴۰۲	مطلب چهارم در آداب رخت پوشیدن
۴۰۲	اشاره
۴۰۲	فصل اول: در اقسام رخت پوشیدن
۴۰۲	اشاره
۴۰۲	قسم اول: رخت پوشیدن واجب
۴۰۲	قسم دوم: رخت پوشیدن سنت
۴۰۲	قسم سوم: رخت پوشیدن حرام
۴۰۲	قسم چهارم: رخت پوشیدن مکروه
۴۰۳	قسم پنجم: رخت پوشیدن مباح
۴۰۳	فصل دوم: آنچه به رخت پوشیدن متعلق است
۴۰۴	باب شانزدهم در قضا پرسیدن و آداب آن
۴۰۵	مطلب اول در اقسام قضا و صفات قاضی

فصل اول: در اقسام قضا پرسیدن	۴۰۵
قسم اول: قضا پرسیدن عام	۴۰۵
قسم دوم: قضا پرسیدن خاص	۴۰۶
فصل دوم: در صفات قاضی	۴۰۶
فصل سوم: در آنچه تعلّق به قضا پرسیدن دارد	۴۰۸
مطلب دوم در بیان تحقیق نمودن دعوی و جواب گفتن و کیفیت حکم حاکم	۴۱۳
فصل اول: در تحقیق نمودن دعوی	۴۱۳
فصل دوم: در آنچه سبب حکم حاکم می شود	۴۱۵
فصل سوم: در کیفیت حکم کردن حاکم	۴۱۶
فصل چهارم: در بیان قسمت کردن میانه شریکان	۴۱۷
مطلب سوم در شهادت، یعنی گواهی دادن	۴۱۹
فصل اول در واجب بودن شهادت و شروط آن	۴۱۹
اشاره	۴۱۹
شرط اول آنکه: بالغ باشد	۴۱۹
شرط دوم آنکه: عاقل باشد	۴۱۹
شرط سوم آنکه: مسلمان باشد	۴۲۰
شرط چهارم آنکه: مؤمن باشد	۴۲۰
شرط پنجم آنکه: عادل باشد	۴۲۰
اشاره	۴۲۰
و عدالت گواهان به سه چیز ثابت می شود:	۴۲۲
شرط ششم آنکه: حلال زاده باشد	۴۲۲
شرط هفتم آنکه: در گواهی دادن متهم نباشد	۴۲۳
شرط هشتم آنکه: میانه ایشان عداوت دنیوی نباشد	۴۲۳
شرط نهم آنکه: گواهان بسیار سهو نکنند [۱]	۴۲۳

۴۲۳	شرط دهم آنکه: در حقوق الناس به سر خود گواهی ندهند
۴۲۳	شرط یازدهم آنکه: گواهی را به لفظ بگویند با قدرت [۲]
۴۲۴	فصل دوم در آنچه سبب گواه شدن می شود
۴۲۴	فصل سوم در بیان تفصیل حقوقی که به گواهان عادل ثابت می شوند
۴۲۴	اشاره
۴۲۴	قسم اول: آنکه به گواهی چهار مرد عادل ثابت می شود،
۴۲۵	قسم دوم: آنکه به گواهی چهار مرد عادل یا سه مرد و دو زن ثابت می شود،
۴۲۵	قسم سوم: آنکه به گواهی چهار مرد عادل یا دو مرد و چهار زن ثابت می شود،
۴۲۵	قسم چهارم: آنکه به گواهی دو مرد عادل ثابت می شود،
۴۲۵	قسم پنجم: آنکه به گواهی دو مرد عادل یا یک مرد و دو زن یا یک مرد با قسم ثابت می شود،
۴۲۶	قسم ششم: آنکه به گواهی مردان تنها و زنان تنها و با اجتماع هر دو ثابت می شود،
۴۲۶	قسم هفتم: آنکه به گواهی پنجاه کس ثابت می شود [۲]
۴۲۶	قسم هشتم: آنکه به گواهی یک کس ثابت می شود
۴۲۶	قسم نهم: آنکه به قسم تنها ثابت می شود
۴۲۶	فصل چهارم در بیان تفصیل حقوقی که به شیاع ثابت می شوند
۴۲۷	فصل پنجم در تفصیل حقوقی که به گواهی دادن گواهان عادل بر گواهی گواهان ثابت می شود
۴۲۸	باب هفدهم در اقرار کردن و وصیت نمودن و در آن دو مطلب است:
۴۲۸	مطلب اول در اقرار کردن
۴۲۸	فصل اول: در اقرار به حق کردن
۴۳۰	فصل دوم: در اقرار کردن به خویش بودن
۴۳۰	فصل سوم: در احکام اقرار کردن
۴۳۲	فصل چهارم: در منافی اقرار
۴۳۲	قسم اول: مقبول
۴۳۳	قسم دوم: مردود

۴۳۳	مطلب دوم در وصیت نمودن
۴۳۳	فصل اول: در وصیت کردن به مال و شروط آن
۴۳۵	فصل دوم: در اقسام وصیت کردن و احکام مطلق وصیت
۴۳۶	فصل سوم: در بیان وصی ساختن،
۴۳۸	باب هجدهم در قسمت کردن ترکه و میراث
۴۳۸	اشاره
۴۳۸	مطلب اول در بیان آنچه سبب میراث بردن می‌شود
۴۳۸	وجه اول: خویش بودن
۴۳۸	اشاره
۴۳۹	قسم اول: دو قومند که با یکدیگر میراث می‌برند:
۴۳۹	قسم دوم: نیز دو قومند:
۴۴۱	قسم سوم: نیز دو قومند:
۴۴۳	وجه دوم: که سبب میراث بردن می‌شود
۴۴۳	وجه سوم: ولای آزادی
۴۴۴	وجه چهارم: ولای ضامن جریره
۴۴۴	وجه پنجم [۲]: ولای کسی که کافری را مسلمان کرده باشد
۴۴۴	وجه ششم: ولای مستحقین [۴] زکات
۴۴۵	وجه هفتم: ولای امامت
۴۴۵	مطلب دوم در بیان آنچه فی الجمله میراث خوار را از میراث بردن مانع می‌شود
۴۴۹	مطلب سوم در بیان تفصیل صاحبان فروض و قرابت و سهام ایشان
۴۵۰	فصل اول: در تفصیل صاحبان فرض و قرابت
۴۵۰	اشاره
۴۵۰	قسم اول: جماعتی که به فرض تنها میراث می‌برند
۴۵۰	قسم دوم: جماعتی که گاهی به فرض و گاهی به قرابت میراث می‌برند

قسم سوم: جماعتی که به قرابت تنها میراث می‌برند	۴۵۰
فصل دوم: در بیان [۱] تفصیل سهام مفروضه و صاحبان فروض	۴۵۱
قسم اول: نصف	۴۵۱
قسم دوم: ربع	۴۵۱
قسم سوم: ثمن	۴۵۱
قسم چهارم: ثلث	۴۵۱
قسم پنجم: ثلثان	۴۵۲
قسم ششم: سُدس	۴۵۲
مطلب چهارم در قواعد حسابی که در قسمت ترکه احتیاج به آنها می‌شود	۴۵۲
فصل اول: در بیان نسبت‌هایی که میان سهام ورثه و عدد رؤس ایشان بهم می‌رسد	۴۵۲
اشاره	۴۵۳
قسم اول: تماثل	۴۵۳
قسم دوم: تداخل	۴۵۳
قسم سوم: توافق	۴۵۳
قسم چهارم: تباین	۴۵۳
قسم چهارم: تباین	۴۵۳
مطلب پنجم در بیان دانستن نصیب هروراثی از ترکه به علم حساب	۴۵۳
طریق اول: در میانه ورثه صاحب فرضی نباشد و همه در یک مرتبه باشند	۴۵۴
اشاره	۴۵۴
قسم اول آنکه: ترکه به قدر سهام ورثه باشد،	۴۵۴
قسم دوم آنکه: ترکه زیاده باشد بر سهام مفروضه صاحبان فروض،	۴۵۷
قسم سوم آنکه: ترکه از سهام صاحبان فروض ناقص باشد،	۴۵۸
طریق دوم: آنکه سهام هروراثی را از فریضه نسبت دهند	۴۵۹
طریق سوم: آنکه ترکه را بر فریضه قسمت نمایند	۴۵۹

۴۵۹	طریق چهارم: مستعمل میانه دو فریضه
۴۵۹	قسم اول آنکه: در ترکه کسر نباشد
۴۶۰	دوم آنکه: در ترکه کسر باشد،
۴۶۰	طریق پنجم: مناسخات
۴۶۰	اشاره
۴۶۰	قسم اول آنکه: وارث و استحقاق واحد باشد،
۴۶۰	قسم دوم آنکه: وارث و استحقاق مختلف باشد یا یکی از آنها،
۴۶۰	مطلب ششم لواحق میراث
۴۶۰	فصل اول: در میراث جماعتی که به یک دفعه در دریا غرق شوند یا دیواری بر سر ایشان افتد
۴۶۱	فصل دوم: در میراث خنثی
۴۶۳	فصل سوم: در بیان میراث کسی که هیچ یک از فرج ذکر و انثی نداشته باشد،
۴۶۳	فصل چهارم: در بیان میراث مجوس
باب نوزدهم	در بیان حدودی [۱] که جهت دزدی و زنا و لواطه و سحر و غیر آن در شرع مقرر است و تعزیرهایی که اهل شرع «۱» جهت بعضی از گ
۴۶۴	اشاره
۴۶۵	مطلب اول در بیان اقسام حدود
۴۶۵	فصل اول: در بیان قسم اول از اقسام حدود
۴۶۷	فصل دوم: در بیان قسم دوم از اقسام حدود
۴۶۸	فصل سوم: در بیان هشت قسم از اقسام حدود
۴۶۸	اشاره
۴۶۸	و اقسام حدّ زنا هشت است:
۴۶۸	قسم اول: رجم کردن،
۴۶۸	قسم دوم: جمع میانه حدّ تازیانه زدن و سنگسار کردن،
۴۶۸	قسم سوم: صد تازیانه است،
۴۶۹	قسم چهارم: صد تازیانه و تراشیدن موی سر و از شهر بیرون کردن است،

قسم پنجم: پنجاه تازیانه است،	۴۶۹
قسم ششم: هفتاد و پنج تازیانه است که سه ربع حد است،	۴۶۹
قسم هفتم: ضغث است	۴۷۰
قسم هشتم: حد با زیادتی تعزیر،	۴۷۰
فصل چهارم: در بیان قسم یازدهم از چهارده قسم حدود	۴۷۰
فصل پنجم: قسم دوازدهم از اقسام حدود	۴۷۰
فصل ششم: در بیان قسم سیزدهم و چهاردهم اقسام حدود	۴۷۲
مطلب دوم در آنچه تعلق به حدود دارد	۴۷۳
فصل اول: در آنچه حدود به آن ثابت می شود	۴۷۳
فصل دوم: در آنچه تعلق به حدود دارد	۴۷۴
مطلب سوم در بیان تعزیر کردن	۴۷۵
باب بیستم در بیان خونبهای قتل آدمی و خونبهای زخمی که بر آدمی می زنند و خونبهای قطع اعضای او و خونبهای سگ شکاری و سگ گله و سگی	
اشاره	۴۷۷
مطلب اول در بیان آنچه موجب کشتن است	۴۷۷
فصل اول: در اقسام کشتن	۴۷۷
فصل دوم: در بیان احکام قتل عمد و جراحتی که کسی بر کسی زند	۴۷۸
فصل اول: در بیان مواضعی که قصاص در آنها لازم است	۴۷۸
فصل دوم: در بیان شروط قصاص کردن	۴۷۹
فصل سوم: در بیان آنچه قصاص به سبب آن لازم می شود	۴۸۰
فصل چهارم: در احکام قصاص و استیفای آن	۴۸۱
فصل پنجم: در قصاص اعضای آدمی	۴۸۳
مطلب دوم در بیان خونبهای آدمی	۴۸۵
فصل اول: در بیان آنچه موجب خونبها می شود	۴۸۵
فصل دوم: در بیان خونبهای اعضای آدمی	۴۸۹

- قسم اول: آنچه سبب نصف خونبها می‌شود ۴۸۹
- قسم دوم: آنکه موجب خونبها و دو ثلث خونبهاست ۴۹۰
- قسم سوم: آنچه دو خونبها در آن باید داد ۴۹۰
- قسم چهارم: آنچه موجب خونبها و زیادتى ارش است ۴۹۰
- قسم پنجم: آنچه سبب دو ثلث خونبها می‌شود ۴۹۱
- قسم ششم: آنچه موجب ثلث خونبهاست ۴۹۱
- قسم هفتم: آنکه موجب ربع خونبها می‌شود ۴۹۲
- قسم هشتم: آنکه موجب خمس خونبها می‌شود ۴۹۲
- قسم نهم: آنکه سه خمس خونبها در آن لازم است ۴۹۲
- قسم دهم: آنچه در آن دو خمس خونبها لازم است ۴۹۲
- قسم یازدهم: آنچه در آن چهار خمس خونبها لازم است ۴۹۲
- قسم دوازدهم: آنکه موجب سدس خونبهاست ۴۹۲
- قسم سیزدهم: آنچه موجب عشر خونبهاست ۴۹۲
- قسم چهاردهم: آنچه در آن نصف عشر خونبهاست ۴۹۳
- قسم پانزدهم: آنچه در آن نصف نصف عشر خونبهاست ۴۹۳
- قسم شانزدهم: آنچه در آن ثلث خونبهای آن عضو لازم است ۴۹۳
- قسم هفدهم: آنچه در آن دو ثلث خونبهای آن عضو لازم است ۴۹۳
- قسم هجدهم: آنچه در آن خمس خونبهای هر عضوی لازم است ۴۹۴
- قسم نوزدهم: آنچه در آن خونبهای چهار خمس هر عضوی لازم است ۴۹۴
- قسم بیستم: آنچه هشت یک خونبها در آن لازم است ۴۹۴
- قسم بیست و یکم: آنچه در آن یک نفر شتر لازم است ۴۹۵
- قسم بیست و دوم: آنچه در آن دو نفر شتر لازم است ۴۹۵
- قسم بیست و سوم: آنچه در آن سه نفر شتر لازم است ۴۹۵
- قسم بیست و چهارم: در آنچه چهار نفر شتر در آن لازم است ۴۹۵

قسم بیست و پنجم: آنچه در آن پنج نفر شتر لازم است	۴۹۵
قسم بیست و ششم: آنچه در آن ده نفر شتر لازم است	۴۹۵
قسم بیست و هفتم: آنکه در آن سی و سه نفر شتر لازم است	۴۹۵
قسم بیست و هشتم: آنچه در آن سی و سه نفر شتر و زیادتى ارش لازم است	۴۹۵
قسم بیست و نهم: آنکه در خونبهای آن قیاس به همان عضو باید کرد	۴۹۵
قسم سیام: آنچه در آن ده مثقال طلا لازم است	۴۹۶
قسم سی و یکم: آنچه در آن بیست مثقال طلا لازم است	۴۹۶
قسم سی و دوم: آنچه در آن چهل مثقال طلا لازم است	۴۹۶
قسم سی و سوم: آنچه در آن شصت مثقال طلا لازم است	۴۹۶
قسم سی و چهارم: آنچه در آن هشتاد مثقال طلا لازم است	۴۹۶
مطلب سوم در بیان آنکه در چند موضع تمام خونبها گرفتن	۴۹۷
مطلب چهارم در بیان مقدار خونبها و قتل عمد و خطا و شبیه به عمد	۴۹۸
قسم اول: خونبهای مرد مسلمان و اگرچه طفل باشد	۴۹۸
قسم دوم: خونبهای زن مسلمان	۴۹۹
قسم سوم: خونبهای خنثی	۴۹۹
قسم چهارم: خونبهای زنی که حامله باشد	۴۹۹
قسم پنجم: خونبهای مردان جهود	۴۹۹
قسم ششم: خونبهای زنان جهود	۴۹۹
قسم هفتم: خونبهای غلام	۴۹۹
مطلب پنجم در بیان آنچه سبب ارش می شود یعنی تفاوتی که میانه صحیح و غیر صحیح بودن عضو آدمی است	۵۰۰
خاتمه در بیان کفاره قتل و تحقیق عاقله،	۵۰۱
بحث اول: در کفاره قتل	۵۰۱
بحث دوم: تحقیق عاقله	۵۰۲
فهرست مطالب	۵۰۳

جامع عباسی (طبع جدید)

مشخصات کتاب

سرشناسه: شیخ بهائی، محمد بن حسین، ۹۵۳ - ۱۰۳۱ ق. عنوان و نام پدیدآور: جامع عباسی: رساله عملیه/بهاء الدین محمد عاملی؛ با حواشی هشت فقیه عالیمقام. مشخصات نشر: قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۸۶. مشخصات ظاهری: ۱۰۰۰ ص. فروست: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، دفتر انتشارات اسلامی؛ ۱۱۵۹. شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۴۷۰-۸۲۹-۹ وضعیت فهرست نویسی: فیفا موضوع: فقه جعفری — رساله عملیه. شناسه افزوده: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، دفتر انتشارات اسلامی. رده بندی کنگره: BP۱۸۲/۷/ش ۹ ج ۲ ۱۳۸۶ رده بندی دیویی: ۲۹۷/۳۴۲۲ شماره کتابشناسی ملی: ۱۰۴۸۰۵۰

[جامع عباسی]

مقدمه ناشر

اشاره

مقدمه ناشر به نام خدا و درود بر گرامی ترین بنده و آخرین پیامبرش محمد مصطفی و دودمان پاک او هر که حق داد نور معرفتش کائنات باین بود صفتش کتابی که پیش روی شما خوانندگان عزیز قرار دارد، رساله عملیه یکی از مجتهدان بنام مذهب شیعه می باشد که در اوائل قرن یازدهم به پیشنهاد شاه مقتدر صفوی «شاه عباس» نگاشته شده است. شیخ بهاء الدین محمد «شیخ بهائی» متولد ۹۵۳، متوفای ۱۰۳۱ یکی از چهره های درخشان و ماندگار عالم اسلام که علاوه بر فقه و سائر علوم اسلامی در بسیاری از علوم و فنون زمان خود صاحب نظر بود، در عین زهد و بی اعتنائی به زخارف مادی و اهتمام به ارزش های معنوی، در عرصه امور سیاسی و اجتماعی احساس مسئولیت نموده، و مصلحت را در آن دید که در دستگاه حکومتی صفویه - که با شعار اسلام و تشیع و اجرای عدالت و اداره امور جامعه بر اساس قوانین و مقررات اسلامی تشکل یافته بود - نقشی داشته باشد و از این راه بتواند به میثاقی که خداوند از عالمان دینی گرفته است جامه عمل بپوشاند. مؤلف عالیقدر این کتاب پس از بررسی مسائل مذهبی مورد نیاز عموم مردم مسلمان تصمیم می گیرد این کتاب را در بیست باب تنظیم نماید، که پس از نگاشتن پنج باب آن منادی حق را لایک گفته و به دیار باقی می شتابد، سلام و درود خداوندی بر روان پاکش باد. پس از رحلت شیخ بی بدیل؛ از طرف شاه صفوی به یکی از شاگردان فاضل وی، فقیه گرانمایه مرحوم ملا محمّد، معروف به «نظام الدین ساوهای قدس سره» پیشنهاد اتمام پانزده باب باقیمانده می شود، و آن عالم جلیل القدر همت گماشته و با الگو قرار دادن سبک و سیاق استاد فقیه خود ابواب باقیمانده کتاب را به اتمام می رساند. و از آن جا که در رتبه علمی همتای استاد خویش نبوده است ضعف وی در طرح بعضی از مسائل و تسلط بر دلائل مشهود است، و بیشتر نقدها - که نمونه هایی از آنها ذکر خواهد شد - متوجه نوشته های اوست جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴

ویژگی های کتاب:

اشاره

ویژگی های کتاب: این کتاب علاوه بر جامع بودن همه ابواب فقه، واجد امتیازات ذیل است: ۱- بیان بسیاری از آداب و مستحبات در کنار احکام و فرائض مذهبی. ۲- ذکر ثواب زیارت، و نقل متن زیارتنامه هر یک از چهارده معصوم اسلام علیهم السلام و تاریخ

تولد و وفات آن بزرگواران. ۳- فصل بندی مسائل براساس نظام تألیف، و کاربرد عدد ورقم که در سهولت تعلیم و فراگیری اثر فراوان دارد، و نشانگر احاطه و تتبع زیاد نویسنده است، مثلاً در صفحه ۱۲۸ آمده است: «در نمازهای پنجگانه یومیّه ۳۷۲ فعل واجب است، در رکعت اول ۲۱ فعل واجب است». ۴- اشاره به نظریه‌های ویژه و خلاف مشهور بعضی از عالمان دینی، که احیاناً مایه شگفتی مطالعه کنندگان خواهد بود، مثلاً در صفحه ۴۱۹ در نماز زیارت آمده است: «و در این نماز رخصت از ائمه معصومین علیهم السلام وارد شده که رو به قبر می‌توان کرد اگر چه مستلزم پشت به قبله کردن باشد». در صفحه ۴۴۴ در تاریخ ولادت امام مجتبی علیه السلام آمده است: «بعضی از مجتهدین سال هشتم از هجرت گفته‌اند». و در صفحه ۴۳۹ در باب زیارت امام هادی و امام عسکری علیهما السلام آمده است «و بعضی از مجتهدین داخل شدن به گنبد این دو امام را جایز نمی‌دانند، زیرا که این هر دو امام در خانه خود مدفونند، پس داخل شدن به خانه شخصی بی‌اذن او جایز نیست». ۵- مطالعه این کتاب اضافه بر آشنائی با نظریات فقهی بزرگان دین، خواننده را با فرهنگ دینی حاکم در زمان صفویه در مقطع ویژه‌ای از تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران آشنا می‌سازد.

نقد کتاب:

نقد کتاب: این کتاب با داشتن آن همه نکات مثبت، خالی از نقد و نکات منفی نیست. الف- طرح وافر مسائل مربوط به برده‌داری و بردگان که به اطمینان می‌توان گفت: در آن روزگار- دست کم در جامعه ایران- حتی یک فرد هم پیدا نمی‌شده است که با ضوابط اسلامی بتوان حکم به بردگی او نمود، و همه آنان که محکوم به بردگی شده بودند محصول زور و جبر قدرتمندان استثمارگر و فقر و ناآگاهی ستمدیدگان بوده است. و متأسفانه در این زمینه بعضی از مسائل که از مسلمات دین نیست، بلکه با غیرت و عفت اسلامی ناسازگار است در این کتاب مطرح شده و یکی از افتخارات به حساب آمده است، در صفحه ۶۱۳ آمده است: تحلیل، و آن چنان است که شخصی به دیگری دخول کردن کنیز خود را حلال کند، و این قسم از خواص فرقه ناجیه اثنا عشریه است. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵ ب- فتوا به ظاهر بعضی از روایات مسأله‌ساز، که صدور این چنین روایات از پیشوایان معصوم دین علیهم السلام بسیار بعید است، مثلاً در صفحه ۱۱۱ در مقام بیان مکروهات مسجد چنین آمده است: هیجدهم: «در مسجد ترکی یا فارسی یا به زبان دیگر غیر از زبان عربی حرف زدن». و همچنین فتوای قطعی به استناد به بعضی از مباحث اصولی و ملازمات غیر عرفی، مثلاً در صفحه ۳۷۴ نماز کردن قرض دار در اوّل وقت حرام شمرده شده است. (البته این فتوا مربوط به شاگرد شیخ بهائی است). ج- کاربرد ارقام و آمار در تعداد احکام و آداب که از نکات مثبت شمرده شد، ضابطه‌مند نیست، و قسم و قسیم و مقسم از یکدیگر تفکیک نشده و در تکثیر اعداد افراط شده است. در مواردی مصادیق یک عنوان کلی، از اقسام شمرده شده است، مثلاً در صفحه ۵۳۹ آمده است: پانزده موضع اجاره حرام است ... هفتم: اجاره دادن خروس که به نماز بیدار کند ... نهم: اجاره دادن زمینی که آب بر آن ننشیند. و در مواضعی اموری که به حکم عقل و ضرورت مذهب خارج از مقسم‌اند استثنا شده، مثلاً در صفحه ۵۷۷ در زیر مجموعه «چیزهایی که قابل نیابت نیست»: و آنها هیجده چیزند ... نهم: تنویب، یعنی به نوبت خوابیدن پیش زنان ... چهاردهم: انقضای عدّت، یعنی زنی دیگر برای زن مطلقه عدّه نگهدارد. و گاهی چیزهایی که فاقد ملاک تقسیم‌بندی هستند از اقسام شمرده شده است، مثلاً در صفحه ۶۶۱ در زیر مجموعه «شش حکم از خواص بکارت است» دو رقم ذیل ذکر شده است: سوم: وصیت نمودن به جاریه بکر چه اگر به غیر بکر دهند از عهده نذر بیرون نمی‌تواند آمد ... چهارم: وکیل کردن در خریدن بکر، چه اگر وکیل غیر بکر بخرد صحیح نیست. *** مؤسسه انتشارات اسلامی که همواره در راستای نشر و ترویج فرهنگ دینی و احیای آثار بزرگان مذهب موفق بوده است، این اثر ارزنده را با حاشیه ۸ مرجع دینی از بزرگان علم و فقهات که از نسخه‌های خطی و چاپی با زحمت و دقت فراوان تنظیم نموده است، به مشتاقان فراگیری وظائف دینی و آشنائی با فرهنگ اسلامی تقدیم می‌دارد، با سپاس فراوان از برادران فاضل پژوهشگر، که در تحقیق و تصحیح و مقابله با نسخه‌های گوناگون، و ذکر منابع و

مصادر، و سایر امور فنی، همکاری صمیمانه مبذول داشته‌اند، جزاهم الله خیر الجزاء. مؤسسه انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶

نام و نشان فقیهان برجسته، که نظریه آنان

نام و نشان فقیهان برجسته، که نظریه آنان به عنوان حاشیه بر این اثر ارزنده در ذیل صفحات آمده است آیات عظام: ۱- شیخ حسینعلی تویسرکانی، شاگرد شیخ محمد تقی اصفهانی صاحب حاشیه بر معالم^۵ که خود نیز حاشیه بر قوانین دارد، و از آثار وی کشف الاسرار در شرح شرایع در یازده مجلد، متوفای ۱۲۸۶ ه. ق. ۲- سید حسین حسینی تبریزی معروف به «کوهکمره‌ای» معاصر شیخ انصاری و مورد عنایت وی ۳- متوفای ۱۲۹۹ ه. ق. ۳- شیخ محمد کاظم هروی، معروف به «آخوند خراسانی» شاگرد برجسته مرحوم شیخ انصاری و مرحوم میرزای شیرازی قدس سرهم متولد ۱۲۵۵ متوفای ۱۳۲۹ ه. ق. ۴- شیخ عبدالله مازندرانی، شاگرد میرزا حبیب الله رشتی معاصر آخوند خراسانی قدس سرهم از رجال نهضت ملی مشروطه ایران، متولد ۱۲۵۶ متوفای ۱۳۳۰ ه. ق. ۵- ملا محمد علی نخجوانی، شاگرد میرزا حبیب الله رشتی و فاضل ایروانی و فاضل شریانی قدس سرهم و مؤلفاتی در فقه داشته است، متوفای ۱۳۳۴ ه. ق. ۶- سید محمد کاظم طباطبائی یزدی- فقیه معروف- شاگرد میرزای شیرازی و شیخ مهدی آل کاشف الغطاء قدس سرهم متولد ۱۲۴۷ (۱۲۵۶) متوفای ۱۳۳۷ ه. ق. ۷- سید اسماعیل صدر موسوی، شاگرد میرزای شیرازی ۸- متولد ۱۲۵۸، متوفای ۱۳۳۸ ه. ق. ۸- سید ابوالقاسم حسینی دهکردی اصفهانی، شاگرد میرزای شیرازی و میرزا حبیب الله رشتی و شیخ زین العابدین مازندرانی قدس سرهم متولد ۱۲۷۲ متوفای ۱۳۵۳ ه. ق. ۹- رحمه الله علیهم و جزاهم الله عن صاحب الشریعه البیضاء خیر الجزاء جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷

[مقدمه مؤلف]

[مقدمه مؤلف الحمد لله رب العالمین والصلاة والسلام على أشرف الأولین والآخرین محمد سید المرسلین وعلى بنی علی بن ابی طالب أمير المؤمنين وأفضل الوصیین وأولادهما الأئمة الطاهرين، صلوات الله وسلامه عليهم أجمعين. اما بعد چون توجه خاطر ملکوت ناظر اشرف اقدس کلب آستان علی بن ابی طالب علیه السلام «شاه عباس الحسینی الموسوی الصفوی بهادرخان» که اسم اشرفش از بینات «خلد الله ملکه» [۱] هویدا و ظاهر است، به انتشار مسایل دینی و اشتها معارف یقینی مصروف و معطوف است، و اراده خاطر اقدس آن است که جمیع خلائق و شیعیان و غلامان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام عارف به مسایل دین مبین و واقف بر احکام حضرات ائمه معصومین- صلوات الله عليهم اجمعین- باشند، لهذا امر اشرف اقدس عز صدور یافت که این بنده دعاگوی «بهاء الدین محمد عاملی» کتابی ترتیب نماید که مشتمل باشد بر مسایل ضروری دین مثل وضو و غسل و تیمم و نماز و زکات و حج و جهاد، و زیارت حضرت رسالت پناه و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و باقی حضرات ائمه معصومین علیهم السلام و ایام مولود و وفات ایشان، و مسایلی که اغلب اوقات به آن احتیاج واقع می‌شود، مثل مسایل وقف و تصدق و بیع و نکاح و طلاق و نذر و کفاره دادن و بنده [۱] زُبر کلمه «شاه عبّاس» به

حساب حروف أبجد عدد ۴۳۹ است، و بینات «خلد الله ملکه» نیز ۴۳۹ می‌باشد. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸ آزاد کردن، و مقدار خونبهای [قتل آدمی و مقدار خونبهای قطع اعضای او و زخمهایی که شخصی بر شخصی بزند، و آدابی که از حضرات ائمه معصومین- صلوات الله وسلامه عليهم اجمعین- نقل شده در باب طعام خوردن و آب نوشیدن و رخت پوشیدن و شکار کردن و امثال آن امتثالا لأمر الأشرف الأرفع این کتاب سمت تحریر یافت، و مسائل آن را به عبارات واضح نزدیک به فهم مؤدی ساخت تا جمیع خلائق از خواص و عوام از مطالعه آن نفع یابند و بهره‌مند گردند، و ثواب آن به روزگار فرخنده آثار نواب اقدس همایون-

خَلَّدَ اللَّهُ مُلْكَهُ - عاید گردد و این کتاب را به «جامع عباسی» موسوم ساخت. وَاللَّهُ وَلَّى التَّوْفِيقَ وَعَلَيْهِ التَّكْلَانِ. و ابواب آن بدین تفصیل است: باب اول: در بیان طهارت یعنی وضو و غسل و تیمم و توابع آن. باب دوم: در بیان نمازهای واجبی و سنتی. باب سوم: در زکات و خمس واجبی و سنتی. باب چهارم: در روزه واجبی و سنتی. باب پنجم: در حج گزاردن. باب ششم: در وقف کردن و تصدق نمودن و قرض دادن و بنده آزاد کردن و با کافران جهاد کردن. باب هفتم: در زیارت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و باقی حضرات ائمه معصومین علیهم السلام و ایام مولود و وفات ایشان. باب هشتم: در نذر کردن و عهد نمودن و سوگند خوردن و کفاره دادن. باب نهم: در بیع کردن و رهن نمودن و شفعه گرفتن و توابع آن. باب دهم: در اجاره دادن و عاریت نمودن و احکام غضب کردن و توابع آن. باب یازدهم: در نکاح کردن به دوام و متعه و تحلیل و ملک یمین. باب دوازدهم: در طلاق دادن و خلع و عده داشتن زنان. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹ باب سیزدهم: در شکار کردن و شروط آن. باب چهاردهم: در ذبح حیوانات و حلال و حرام آن. باب پانزدهم: در آداب طعام خوردن و آب نوشیدن و رخت پوشیدن و شروط آن. باب شانزدهم: در قضا پرسیدن و شروط آن. باب هفدهم: در اقرار کردن و وصیت نمودن و شروط آن. باب هجدهم: در قسمت کردن ترکه میت. باب نوزدهم: در حدودی که در شرع مقرر است به جهت دزدی و زنا و لواطه و سحت و غیر آن. باب بیستم: در بیان خونبهای قتل آدمی و خونبهای قطع اعضاء آدمی و خونبهای زخمی که بر آدمی زنند و خونبهای سگ شکاری و سگ گله و سگی که محافظت باغ یا زراعت کند. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۱

باب اول در بیان مسائلی که تعلق به طهارت دارد

مطلب اول در بیان طهارتی که احتیاج به تیت [۱] دارد

اشاره

مطلب اول در بیان طهارتی که احتیاج به تیت [۱] دارد و این طهارت یا به آب است یا به خاک، و طهارت به آب وضو و غسل است، و طهارت به خاک تیمم است. و در نماز گزاردن گاهی وضو کافی است و احتیاج به غسل نیست، و گاهی غسل تنها کافی است و احتیاج به وضو نیست، و گاهی وضوی تنها و غسل تنها کافی نیست بلکه وضو و غسل هر دو باید کرد [۲] تا نماز صحیح باشد، و گاهی هم تیمم و هم وضو باید کرد، و گاهی هم غسل و هم تیمم باید کرد تا نماز صحیح باشد، و گاهی در نماز گزاردن به هیچ یک از وضو و غسل و تیمم احتیاج نیست [۳]. و امّا جایی که در نماز گزاردن وضو کافی است و احتیاج به غسل نیست آن وقتی [۱] _____ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ۱-

یعنی احتیاج به تیت قربت دارد، علاوه بر قصد فعل و عنوان (دهکردی). [۲] کفایت نمودن غسل از وضوء و تیمم در هر جائی که مشروع بودن آن ثابت است محلّ تأمل است، چنانچه کفایت نمودن تیمم در جائی که مشروع است از وضوء نیز محلّ تأمل است، لکن احتیاط در جمیع صور مذکوره ترک ننمایند (کوهکمره‌ای). [۳] یعنی آن نماز چنین نمازی است که احتیاج به طهارت ندارد، مثل نماز میت. (مازندرانی) * یعنی آن نماز چنین نمازی است که احتیاج به طهارت از حدث اصغر و اکبر ندارد، بلکه احتیاج به طهارت از خبث از بدن و جامه هم ندارد، مثل نماز میت. (نخجوانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۳ است که شخص به خواب رفته [۱] باشد یا بیهوشی [۲] او را دست داده باشد یا بول یا غایط یا باد از موضع معتاد [۳] بیرون آمده باشد، یا زن استحاضه قلیله داشته باشد چنانکه مذکور خواهد شد. امّا جائی که غسل کافی است و احتیاج به وضو نیست آن وقتی است که آدمی جنب باشد که چون غسل جنابت کند نماز می‌تواند گزارد و احتیاج به وضو نیست بلکه اکثر علما فرموده‌اند که: وضو ساختن با غسل جنابت حرام است [۴]. و امّا جایی که در نماز گزاردن هم وضو باید ساخت و هم غسل باید کرد آن وقتی است که زن از حیض

پاک شده باشد یا از نفاس یا استحاضه کثیره یا متوسطه داشته باشد، یا عضوی از اعضای آدمی به عضوی از اعضای میت آدمی برسد [۵] به پنج شرط [۱]:

شود بر چشم و گوش خواه در حالت قیام باشد یا در حال نشستن. (نخجوانی) [۲] ظاهر این است که زوال عقل نیز در حکم بیهوشی است که از موجبات وضوء است. (تویسرکانی) * بلکه هر چیزی که مزیل عقل بوده باشد. (خراسانی) * و هرچه عقل را زایل کند چون دیوانگی و مستی. (دهکردی، یزدی) * بلکه هرچه ازاله عقل نماید از دیوانگی و مستی و نحو آن ملحق به بیهوشی است. (صدر) * و آنچه عقل را زائل کند در حکم بیهوشی است. (مازندرانی) * و همچنین است مستی و دیوانگی. (نخجوانی) [۳] چه اصلی چه عارض (خراسانی) * شخصی هر چند که بر خلاف معتاد غالب ناس بوده باشد، و همچنین است اگر موضع معتاد مسدود بوده باشد و منحصر شود مخرج او در غیر معتاد، بلکه منحصر هم نشود علی الاقوی. (نخجوانی) [۴] حرمت تشریعی بی اشکال دارد، و حرمت ذاتی بی اشکال ندارد، وضوء بعد از غسل جنابت به جهت تعلیم غیر، یا به جهت تبرید و غیره بسازد محذوری ندارد، و الله العالم. (دهکردی) * قول اکثر علماء اقوی است. (کوهکمره‌ای) [۵] وجوب وضوء با غسل غیر جنابت از اغسال مذکوره احوط است و تعیین آن در نظر حقیر خالی از اشکال نیست نظر به جمله‌ای از اخبار وارده از ائمه معصومین علیهم السلام. (تویسرکانی) * وجوب وضوء با هر یک از اغسال مذکوره احوط است. (خراسانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۴ اول آنکه: میت سرد شده باشد. دوم آنکه: او را غسل نداده باشند. سوم آنکه: شهید نباشد، که شهید را غسل دادن جایز نیست، و اگر بدن کسی به بدن او برسد بر آن کس نیز غسل واجب نمی‌شود. چهارم آنکه: دو عضوی که به هم رسد حیات داشته باشد [۱] مثل ناخن و مو و استخوان نباشد [۲]. پنجم آنکه: میت در حال حیات واجب‌القتل نشده باشد [۳] و خود را غسل میت * خوب است که وضوء را بعد از

اغسال مذکوره به قصد قربت مطلقه یعنی بدون قصد خصوص وجوب و ندب بجا آورد. (دهکردی) * به ملاحظه بعض اخباری که از معصومین علیهم السلام وارد شده که غسل از وضوء کافی است اگر بعد از غسل پاک شدن از استحاضه و همچنین بعد از باقی اغسال مذکوره خود را محدث به اصغر نمایند وضوء بسازند و در غسلهای مستحبی اگر وضوء پیش از آنها بسازند رعایت احتیاط و نهایت حزم را مرعی داشته‌اند. (صدر) * اظهر و اقوی در حیض و نفاس و مس میت عدم ابطال وضوء است بر این اغسال و احوط از آن این است که اگر اتیان به وضوء و غسل پیش از وقت شود بعد از دخول وقت ناقض به عمل آورد بعد از آن وضوء بگیرد. (نخجوانی) [۱] بلکه حیات در آن دو عضو معتبر نیست و کفایت می‌کند صدق مس و ظاهر عدم تحقق آن است در موی. (خراسانی) * حیات داشتن در هیچ یک از ماس و ممسوس معتبر نیست، بلکه مناط صدق مس است عرفاً و ظاهراً در ناخن و دندان و موی مژگان و ابرو و موهای ملاصق بدن صادق باشد و در مسترسل از لحيه و گیسو صادق نیست. (دهکردی) [۲] در ناخن و استخوان احتیاط را ترک نمایند. (کوهکمره‌ای) * احوط لزوم غسل است در مس نمودن موی خفیف کوتاه میت، چنانچه احوط لزوم غسل است در مس نمودن میت به موهای خفیف کوتاه مس کننده. (مازندرانی) * در ناخن و استخوان غسل واجب است ماس باشند یا ممسوس، بلی در موی ماساً یا ممسوساً واجب نیست (یزدی) [۳] ثبوت این حکم برای مطلق کسی که واجب القتل باشد معلوم نیست اقتضار نمودن به کسی که به قصاص کشته می‌شود یا به رجم اوجه است. (مازندرانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۵ نداده باشد، که اگر واجب‌القتل شده باشد به حسب شرع بر او واجب است که خود را غسل میت بدهد، و چون او را بکشند غسل دادن به او لازم نیست و اگر بدن کسی به بدن او برسد بر آن کس نیز غسل واجب نمی‌شود. اما جایی که هم وضوء باید ساخت و هم تیمم باید کرد تا نماز صحیح باشد آن وقتی است که زن از حیض یا از نفاس پاک شده باشد یا استحاضه کثیره یا متوسطه داشته باشد یا شخصی مس میت کرده باشد و آنقدر آب یافت شود که وضوء را کافی باشد و بس، پس در این صورت تیمم بدل غسل باید کرد و وضوء نیز بجا آورد تا نماز صحیح باشد [۱]. اما جایی که هم غسل باید کرد هم تیمم آن وقتی است که یکی از آن

جماعت «۱» آن قدر آب یابد که غسل را کافی باشد پس در این صورت غسل باید کرد و تیمم بدل از وضو باید کرد تا نماز صحیح باشد [۲]. امّا جایی که به هیچ یک از وضو و غسل و تیمم احتیاج نیست آن نماز میت است که احتیاج به آنها ندارد، بلکه جنب و حیض نماز میت می تواند گزارد.

فصل [بطلان غسل و تیمم به آب و خاک غصبی]

فصل [بطلان غسل و تیمم به آب و خاک غصبی] و به خاک غصبی نیز تیمم درست نیست [و در مکان غصبی نیز وضو و غسل و تیمم صحیح نیست [۳] «۲» و کفش غصبی نیز] _____ [۱] تیمم در این دو صورت احوط است و وجوب آن معلوم نیست. (تویسرکانی) * علی الاحوط. (خراسانی) [۲] علی الاحوط. (خراسانی) [۳] صحیح است اگر فضا مغضوب نباشد و مستلزم تصرف در مکان نباشد و در کفش غصبی هم صحیح است. (مازندرانی) * اگر چه فضا مباح باشد و همچنین صحیح نیست وضوء و غسل هرگاه ظرف آب یا محل ریختن آب غصبی باشد، تصرف باشد عرفاً. (نخجوانی) * همچنین صحیح نیست وضوء و غسل هرگاه ظرف آب یا محل ریختن آب غصبی باشد. (یزدی) _____ (۱) جماعت مذکور در مسأله سابق.

(۲) در برخی از نسخه ها نیست. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۶ حکم مکان غصبی دارد پس در کفش غصبی وضو و تیمم باطل است هر چند زمین مباح باشد اما اگر کفش غصبی در پا داشته باشد و بر آن کفش قرار نگرفته باشد یعنی سنگینی بدن بر آن نباشد وضو و تیمم در آن کفش صحیح است [۱] [اگرچه نماز درست نیست [۲] «۱»]. امّا اگر شخصی را در مکان غصبی حبس کرده باشند وضو و غسل و تیمم و نماز آن شخص در آن مکان صحیح است [۳].

فصل در آداب طهارتخانه رفتن

اشاره

فصل در آداب طهارتخانه رفتن و آن بیست و یک چیز است، سه چیز واجب است، و پنج چیز حرام، و پنج چیز سنت، و هشت چیز مکروه [۴] _____ [۱] احوط در کفش غصبی وضوء ساختن است، بخصوص هرگاه عرفاً وضوء ساختن تصرف در مغضوب حساب شود. (دهکردی) * در نماز نیز هرگاه در حالی باشد که تصرف نمازی در آن نشود ضرر ندارد، مثل آنکه در حال تشهد کفش غصبی در پای او باشد و سنگینی بدن بر آن نباشد. (یزدی) [۲] تفصیل مذکور وجهی ندارد، پس نماز نیز مثل وضوء و تیمم است [در] صورت مفروضه. (کوهکمره ای) [۳] تفصیلی دارد که مجال ذکر آن در حاشیه نیست. (صدر) * مشکل است اگر استکشاف رضا بر هیچ وجه از مالک مکان نکند بلکه حکم او حکم فاقد الطهورین است در وقتی که فضاء مغضوب باشد یا مستلزم تصرف در مکان باشد. (مازندرانی) * در صورت اضطرار و عدم قدرت بر تحصیل به رضای مالک اجراء حکم فاقد طهورین مشکل است. (نخجوانی) [۴] لا یخفی اینکه اعدادی که در این کتاب در هر باب از برای مستحبات و مکروهات بلکه واجبات و محرمات ذکر میفرمایند غالباً انحصار ندارد، بلکه زیاده تر است و شایباً مقصودشان بیان بیست و یک مهمّات بوده است. (یزدی) _____ (۱) در برخی از نسخه ها نیست. جامع

عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۷

اما آن سه چیز که واجب است [۱]:

اما آن سه چیز که واجب است [۱]: اول: پوشانیدن عورتین از نامحرم [۲]. اما از طفل کوچک که تمیز ندارد لازم نیست پوشانیدن. دوم: از قبله منحرف نشیند [۳] یعنی روی و پشت به قبله نکند. سوم: مخرج بول را به آب مطلق طهارت دادن [۴] نه به آب مضاف مثل گلاب و امثال آن، و نه به کلوخ که آن مذهب سنّیان است. اما مخرج غایط را که حوالی آن موضع به آن آلوده نشده باشد به کلوخ و لثه «۱» و پنبه و امثال آن طاهر می‌توان کرد هرچند که آب میسر باشد، اما لازم است که از سه نوبت کمتر نباشد [۵] اگرچه به دو نوبت یا کمتر پاک شود. و اگر حوالی آن آلوده شده باشد پاک کردن آن حوالی به [۱] وجوب در اول و دوم نفسی است

و در سوم مقدمه صحّت نماز است، وجوب بالذات ندارد. (دهکردی) [۲] بلکه از محارم نیز، غیر از زن و کنیز هر چند از محارم باشد. (دهکردی) * بلکه از محارم نیز، غیر از زن و کنیز. (مازندرانی) * و همچنین از محرم، غیر از زن و کنیز غیر مزوجه و محلله. (نخجوانی) * یعنی من عداى زن و کنیز هر چند از محارم باشند. (یزدی) [۳] این احوط است و البته ترک نشود. (تویسرکانی) * در حال تخلّی، بلکه در حال استبراء و استنجاء نیز بنابر احوط. (دهکردی، یزدی) [۴] دو نوبت. (دهکردی، یزدی) [۵] سه نوبت احوط است و دور نیست اکتفاء به قدری که ازاله عین نجاست نماید. (تویسرکانی) * یعنی به سه پارچه یا یک پارچه که سه گوشه داشته باشد بنابر اقوی، هر چند احوط سه پارچه بودن است. (دهکردی، یزدی) * بلکه سه وصله باشد نه یک کلوخ سه پهلوی مثلاً علی الاحوط. (مازندرانی) * و اعتبار سه وصله خالی از قوت نیست و یک وصله که سه گوشه داشته باشد خالی از اشکال نیست هر چند اظهر کفایت است. (نخجوانی) (۱)

کهنه، پاره جامه. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۸ آب می‌باید و بس. [۱]

اما آن پنج چیز که حرام است:

اما آن پنج چیز که حرام است: اول: مخرج غایط را به سرگین پاک کردن هر چند سرگین از حیوانی باشد که گوشت آن حلال است. دوم: به چیزی پاک کردن که خوردنی باشد مثل میوه و غیر آن. سوم: به استخوان پاک کردن که آن نیز حرام است. چهارم: به چیزی پاک کردن که محترم باشد مثل کاغذی که علم دین بر آن نوشته شده باشد. و اگر به یکی از سه چیز [۲] اول پاک کند طاهر می‌شود [۳] اما آن فعل حرام است [۴]. اما اگر به آخرین پاک کند [۵] از روی استخفاف کافر می‌شود. پنجم: به دستی استنجا کردن که در آن دست انگشتی باشد که نام محترم بر آن نقش شده باشد مثل نام یکی از ائمه معصومین علیهم السلام هرگاه گمان آن باشد که نجس می‌شود [۱].

بلکه احوط در این صورت پاک کردن جمیع است حتّی موضع را به آب. (خراسانی) * بلکه پاک کردن تمام آن نه خصوص حوالی [آن بنابر احوط. (دهکردی، یزدی) * پاک کردن تمامی آن به آب احوط است. (کوهکمره‌ای) * بلکه در این صورت تمام را به آب پاک کند حتّی موضع را علی الاحوط. (مازندرانی) * بلکه در این صورت تمام را به آب پاک کند حتّی موضع را علی الاحوط بلکه اقوی. (نخجوانی) [۲] بلکه به هر یک از چهار و لکن بشرط آنکه سرگین از حلال گوشت بوده باشد. (خراسانی) [۳] احوط بنا را بر حرمت استعمال و عدم حصول طهارت گذاشتن است در سه چیز اول، یعنی سرگین و استخوان و خوردنی.

(دهکردی) * اظهر این است که استنجا به استخوان و سرگین مورث طهارت محل نمی‌شود و در خوردنی علی‌الاحوط. (نخجوانی) [۴] بلکه هرگاه علم به آن باشد و با عدم علم حرام نیست نزد بعضی از علماء. (خراسانی) [۵] اگر نحوی بوده باشد که موجب کفر نشود طهارت حاصل می‌شود. (نخجوانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۹

اما آن پنج چیز که سنت است:

امّا آن پنج چیز که سنت است: اول: آن است که در جایی نشیند که هیچ کس او را نبیند مثل گودال یا پس دیوار. دوم آنکه: در وقت داخل شدن به طهارتخانه پای چپ خود را پیش کند و در وقت بیرون آمدن پای راست را. سوم آنکه: در وقت طهارت کردن سنگینی بدن خود را برپای چپ اندازد. چهارم: سه نوبت از مقعد تا بیخ ذکر را مسح نماید و بعد از آن از بیخ ذکر تا سر حشفه و بعد از آن سه نوبت ذکر را بیفشارد. [۱] پنجم: اول مقعد را طهارت دهد و بعد از آن ذکر را.

و اما آن هشت چیز که در وقت طهارت کردن به فعل آوردن آن مکروه است:

و امّا آن هشت چیز که در وقت طهارت کردن به فعل آوردن آن مکروه است: اول: روی یا پشت خود را به جانب آفتاب یا ماه کردن [۲] به عنوانی که نور آفتاب یا ماه به عورتین او بتابد [۳] و یا روی به جانب باد بول کردن. دوم: به دست راست استنجا کردن. سوم: بول کردن در زمین سخت که بیم آن باشد که قطرات بول برگردد. چهارم: بول کردن در سوراخهای حیوانات مثل مورچه و مار و امثال آن. پنجم: طهارت گرفتن در شارع [۴] و در جایی که مردم از آنجا آب برمی‌دارند و در جایی که مردم در آنجا جمع می‌شوند. ششم: طهارت کردن در آب، خواه روان و خواه ایستاده. هفتم: طهارت کردن در زیر درختی [۵] که میوه داشته باشد یا میوه خواهد داد [۱]. اعتبار شش مسحه و سه نتره در استبراء خوب است و کمال استبراء است. (دهکردی) [۲] منهی در اخبار شریفه عورت را به قرص آفتاب یا ماه کردن است. (کوهکمره‌ای) [۳] مناط استقبال یا استدبار به عورت یا به بدن است. اگر چه نور به آنها نتابد. (یزدی) [۴] طهارت گرفتن در امر پنجم و ششم و هفتم کنایه است از بول کردن و تعویط نمودن علی‌الظاهر. (دهکردی) [۵] ظاهر اینست که زیر درخت شامل آن مقداری است که مظنه افتادن میوه در آن مقدار باشد. (مازندرانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۰ هشتم: حرف زدن در وقت طهارت گرفتن [۱] مگر به یکی از چهار چیز: اول: ذکر خدای تعالی، دوم: آیه‌الکرسی خواندن، سوم: حکایت اذان، یعنی هرچه مؤذن بگوید این کس نیز بگوید، چهارم: اگر امر ضروری باشد که اگر حرف نزند آن امر فوت شود.

[فصل «۱» بدانکه طهارت یا موقوف است به نیت قربت و بی آن صحیح نیست، یا احتیاج به نیت قربت ندارد و بی آن صحیح است.]

نوع اول طهارت حقیقی است،

اشاره

نوع اول طهارت حقیقی است، و آن وضو و غسل و تیمم است. نوع دوم ازاله نجاست است، نوع اول طهارت حقیقی است و آن وضو و غسل و تیمم است نوع دوم ازاله نجاست است [که به نیت قربت احتیاج ندارد و به مجاز طهارت می‌گویند آن را] «۲»

و احکام نوع اول در سه مقصد مبین می‌شود:

مقصد اول در بیان احکام وضو

بدان که پنجاه چیز است که تعلق به وضو ساختن دارد، از آن جمله بیست و یک امر واجب است، و بیست امر سنت، و نه امر مکروه.

اما آن بیست و یک امری که واجب است:

اما آن بیست و یک امری که واجب است: اول آنکه: مکان وضو یعنی آنچه در وقت وضو ساختن بر آن قرار گیرد غصبی نباشد [۲]
[۱] - بلکه در وقت تخلی یا در بیت

الخلاء مطلقاً. (دهکردی، یزدی) * بلکه در بیت الخلاء مطلقاً هر چند حال تخلی نباشد. پس تخصیص حکم به حال تخلی چنانچه مؤلف کرده وجهی ندارد. (کوهکمره‌ای) [۲] و همچنین باید فضائی که در آن وضو می‌گیرد و محل ریختن آب وضو غصبی نباشد. (دهکردی، یزدی) * غصبی نبودن فضائی که در آن وضو می‌گیرند اهم به ذکر فرمودن بود. (صدر)
[۱] در بیشتر نسخه‌ها نیست. (۲) فقط

در یک نسخه آمده است. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۱ پس اگر در زمین غصبی وضو سازد آن وضو باطل است [۱] و هم چنین بر فرش غصبی وضو ساختن باطل است [۲] اگرچه زمین غصبی نباشد. اما در جامه غصبی وضو درست است [۳] اگرچه نماز درست نیست. و در کفش غصبی وضو [۴] جایز نیست [۵] اگر بر آن کفش قرار گرفته باشد. و وضو از آفتابه طلا و نقره درست است [۶] اگر بر دست بریزند [۷] اما آن فعل - یعنی ریختن آب از آن آفتابه در دست که رو یا دستها را به آن بشوید - حرام است [۸]. دوم: می‌باید که آب وضو طاهر باشد و مشتبه به آب نجس نباشد، پس اگر دو کاسه آب بوده باشد و یکی از آنها نجس باشد و ما ندانیم که نجس کدام است از هیچ‌یک وضو ساختن جایز نیست، و تیمم لازم است. و اگر به آب یک کاسه از این دو کاسه وضو [۱] - بلکه صحیح است اگر

فضائی که در آن غسل و مسح واقع می‌شود مباح باشد و محل ریختن آب در مکان غصبی نبوده باشد و همچنین است حال در وضو بر فرش غصبی. (خراسانی، مازندرانی) [۲] بطلان وضو در این صور احوط است. (تویسرکانی) * صحیح است اگر مستلزم ریختن آب وضو بر فرش نباشد. (مازندرانی) [۳] احوط بطلان وضو در جامه غصبی اگر وضو مانع باشد از ردّ به مالک. (تویسرکانی) * اگر وضو ساختن تصرف در جامه مغضوب محسوب شود وضو صحیح نیست. (دهکردی) [۴] بلکه مسح با بودن آن بر کفش غصبی جایز نیست. (خراسانی) [۵] جایز است اگرچه پوشیدن کفش حرام است. (مازندرانی) [۶] درست نیست اگر وضو منحصر باشد به آبی که در ظرف طلا یا نقره باشد و به یک کف اول که بر میدارد کفایت شستن تمام وضو نکند. (مازندرانی) * مشکل است و هم چنین در ظرف غصبی. (یزدی) [۷] یعنی از آفتابه طلا و نقره آب در مشت بریزند بی قصد وضو، بعد به آن آب که در مشت خود ریخته، قصد آب کند و صورت و دستها را وضو دهد، آن وضو صحیح است و لکن احوط، بلکه اظهار ترک این نوع وضو است و هم بالنسبه به ظرف غصبی و لکن با انحصار ظرف در طلا و نقره وضو صحیح نیست علی الاقوی. (دهکردی) [۸] اگر ظرف منحصر به آنها نباشد. (صدر) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۲ سازد و به آب کاسه دیگر اولاً اعضای خود را طهارت دهد و بعد از آن به تنه آن آب وضو سازد، بعضی گمان برده‌اند که یکی از این دو وضو درست خواهد بود اگرچه تا آن شخص دست و روی و پای خود را طهارت ندهد نماز نمی‌تواند گزارد. اما این گمان باطل است [۱] و حق آن است که هیچ‌یک از این دو وضو درست نیست [۲] به جهت آنکه آب مشتبه به نجس حکم نجس دارد و وضو به آن صحیح نیست، و حدیث به این معنا از حضرات ائمه معصومین علیهم السلام منقول است «۱». سوم: می‌باید که آب وضو مضاف نباشد، پس

به مثل گلاب یا عرق یبید مشک و مانند آن وضو ساختن درست نیست، و این مذهب کُلّ علمای ما است، مگر ابن بابویه که او وضو را به گلاب جایز می‌داند «۲» و این مذهب به غایت ضعیف است. اما اگر دو کاسه باشد یکی آب و یکی گلاب بی‌بو و به یکدیگر مشته باشد و آب دیگر نباشد در این صورت واجب است که از هریک یک وضو بسازد که یکی از این دو وضو صحیح خواهد بود. چهارم: می‌باید که آب وضو غصبی نباشد که وضوء به آب غصبی جایز نیست اگر داند که آب غصبی است. و اگر شخصی نداند که آب غصبی است و از آن آب وضو سازد وضوی او درست است [۳] و احتیاج به وضوی دیگر نیست، اما بر او لازم است که [۱] ————— بلکه صحیح

است. (خراسانی) * این گمان باطل نیست لکن احتیاط را ترک نمایند. (کوهکمره‌ای) [۲] و اگر بعد از وضوء دوم به آب اول مواضع وضوء را طهارت دهد کفایت می‌کند در طهارت خبثی در بعضی از صور. (خراسانی، مازندرانی) * صحت وضوء بنحو مذکور خالی از قوت نیست هر چند با وجود آب دیگر خلاف احتیاط است و با انحصار احوط جمع ما بین وضو به این نحو و تیمم است و حدیث منصرف از این قسمت و شستن محلّ وضوء به آب دیگر از برای نماز هم لازم نیست بنابر اقوی. (یزدی) [۳] و همچنین اگر غصبیّت مکّان و نحسّ و آن را نداند. ————— (یزدی)

(۱) وسائل ۱: ۱۵۱، حدیث ۲- و ص

۱۶۸، حدیث ۱. (۲) من لا یحضره الفقیه ۱: ۶، حدیث ۳. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۳ اگر آن آب قیمت داشته باشد قیمت آن را به صاحبش برساند. و اگر داند که آب غصبی است اما نداند که وضو به آب غصبی جایز نیست و به آن آب وضو سازد آن وضو باطل است [۱]. پنجم: می‌باید که اعضای وضو پاک باشد [۲] پیش از وضو ساختن پس اگر دست مثلاً نجس باشد یک شستن از برای ازاله نجاست و وضو کافی نیست، بلکه اول ازاله نجاست باید کرد و بعد از آن به جهت وضو باید شست. ششم: نیت وضو است و نیت چنین کند که: وضوی واجب [۳] می‌سازم از برای مباح بودن نماز تقرّب به خدا [۴] و اگر به جای «مباح بودن نماز» رفع حدث گوید هم درست است. و این نیت را به هر زبانی [۵] که بگوید درست است، و اگر به زبان نیاورد و این معنی را در دل بگذارند وضو صحیح است. هفتم: مقارن داشتن نیت [۶] است به ابتدای شستن رؤ. [۱] ————— در صورتی که در ندانستن معذور

نباشد. (خراسانی) * جهل به حکم با قصور مثل جهل به موضوع است در صحت وضوء. (دهکردی) [۲] پاک بودن اعضای وضوء قبل از وضوء احوط است. (تویسرکانی) [۳] قصد وجوب و رفع حدث و مباح بودن نماز هیچ یک لزومی ندارد، بلکه کفایت می‌کند قصد وضوء قربۀ الی الله و امثالاً لأمره. (تویسرکانی) * قصد وجوب لازم نیست اگر چه احوط و اولی است. (خراسانی) * نیت وجوب و ندب و استباحه نماز و رفع حدث لازم نیست، هر چند اولی و احوط است. (کوهکمره‌ای) * نیت وجوب و ندب در وضوء و همچنین در سایر عبادات لازم نیست، هر چند احوط است و همچنین نیت رفع حدث یا استباحه نماز. (یزدی) [۴] این نوع نیت صحیح و موافق احتیاط است، و هر گاه نیت کند که وضوء می‌سازم قربۀ الی الله ظاهراً وضوء صحیح است و با او نماز هم می‌تواند خواند، خصوصاً هر گاه قصد استباحه صلات هم کرده باشد، و اما قصد وجوب و ندب لازم نیست علی الظاهر، اگر چه احوط است. (دهکردی) [۵] تلفظ به نیت معنی ندارد، به جهت اینکه نیت امر قلبی است. (کوهکمره‌ای) [۶] معتبر استیجاب نیت است تمام عمل را به جهت اینکه داعی است نه اخطار. (کوهکمره‌ای) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۴ هشتم: شستن روی است و آن از رستگاه موی سر است تا آخر زَنخ «۱» در طول و آنچه انگشت مهین «۲» و میانین آن را فراگیرد در عرض [۱] و آنچه از روی در زیر محاسن باشد و به هیچ وجه نمایان نباشد لازم نیست که شسته شود و شستن مو کافی است، اما آنچه در بعضی اوقات می‌نماید «۳» شستن آن واجب است [۲] و آنچه از محاسن از زَنخ گذشته باشد شستن آن واجب نیست. نهم: شستن دست راست است از مرفق [۳] تا سر انگشتان و اگر شخصی دست زاید داشته باشد و اصلی از زاید معلوم نباشد واجب است که هر دو را بشوید، و اگر

دست زاید معلوم باشد پس اگر زیر مرفق است باید شست [۴] و اگر بالای مرفق است شستن آن لازم نیست. دهم: شستن دست چپ است به طریق دست راست. یازدهم: مسح موی سر است که آن بالای پیشانی [۵] است یا جای آن اگر موی در *
_____ و کفایت می کند مقارنه با مضمضه

و استنشاق، بلکه کفایت می کند در زمان شستن دستها. (مازندرانی) [۱] - بلکه لازم است داخل نمودن قدری از خارج حدود تا یقین به شستن روی حاصل شود. (کوهکمره‌ای) [۲] با عدم صدق احاطه موی آن را. (خراسانی) * واجب نیست شستن بشره اگر موی احاطه کرده باشد به آن نحوی که شستن بشره محتاج باشد به داخل کردن انگشت در زیر موها. (مازندرانی) * همینکه صدق کند که موی احاطه به آن کرده واجب نیست شستن زیر آن هر چند دیده می شود. (یزدی) [۳] بلکه لازم است داخل نمودن چیزی از بازو، تا یقین به شستن تمام مرفق حاصل شود و این معنی در دست چپ نیز جاری است. (کوهکمره‌ای) [۴] نباید شست، شاید احوط باشد. (دهکردی) [۵] تعیین مسح بالای پیشانی یا جای آن احوط است. (تویسرکانی) * این احوط واولی است اگرچه اقوی جواز مسح مطلق بر پیش سر است. (خراسانی) _____ (۱) چانه. (۲) شست. (۳) نمایان

است. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۵ آنجا نباشد. دوازدهم: مسح پای راست است از سر انگشتان تا بند پا [۱]. سیزدهم: مسح پای چپ است به همان طریق. چهاردهم آنکه: هر سه مسح به تری وضو باشد نه به آب تازه، پس اگر بردست تری وضو باقی نباشد از موی ریش یا از ابرو [۲] فراگیرد و مسح نماید. پانزدهم: موالات است - یعنی پی در پی به جا آوردن افعال وضو - پس اگر روی خود را بشوید و بعد از لمحه‌ای «۱» دست راست را بشوید فعل حرام کرده [۳] اما وضوی *
_____ بنابر احوط. (کوهکمره‌ای) * این

اولی و احوط است، و اقوی کفایت مطلق پیش روی سر است، اگر چه ناصیه نباشد. (مازندرانی، نخجوانی) * بلکه مطلق پیش سر، هر چند بهتر بالای پیشانی است. (یزدی) [۱] کفایت می کند مسح پای راست و چپ از سر انگشتان تا کعبین و مراد از کعب همان بر آمدگی است که بر روی پا است و تا بند پا مسح لزومی ندارد. (تویسرکانی) * بنابر احوط اگر چه اقوی کفایت مسح است تا بلندی پا. (خراسانی) * بلکه لازم داخل نمودن مقداری از بالای بند پا، تا یقین به مسح کعبین حاصل شود و این معنی در مسح پای چپ نیز جاری است. (کوهکمره‌ای) * بلکه کفایت می کند تا بلندی پشت پا. (مازندرانی). [۲] بنابر احوط اگر [چه اقوی جواز گرفتن است از سایر مواضع نیز. (خراسانی) * اختصاص دادن به یکی از این دو احوط است. (کوهکمره‌ای) * یا سایر اعضای وضوء علی الاقوی، هر چند بهتر قصر بر مذکورین است. (یزدی) [۳] حرمت خلاف موالات معلوم نیست، بلی خلاف موالات باعث بطلان وضوء می شود در صورتی که تأخیر بیندازد تا جمیع اعضاء سابقه بر آن عضو که هنوز نشسته خشک شود و اما اگر قدری از اعضاء رطوبت داشته باشد یا مشکوک فیه باشد جفاف و رطوبت ظاهراً وضوء صحیح است. (تویسرکانی) * حرمت وجه ندارد. (خراسانی) * حرمت آن ثابت نیست، بلکه موالات به احد طریقین شرط صحت است، یا پی در پی ف-
_____ (۱) مدتی اندک. جامع عباسی (طبع

جدید)، ص: ۲۶ او درست است اما اگر آن قدر صبر کند که روی خشک شود و بعد از آن دست راست را بشوید وضوی او باطل است، و همچنین است در باقی اعضا. شانزدهم: ترتیب وضو است به طریقی که مذکور شد، پس اگر دست چپ را پیش از دست راست بشوید واجب است که دست راست را نوبت دیگر «۱» بشوید [۱] و بعد از آن دست چپ را بشوید. و در مسح پا بعضی از مجتهدین جایز دانسته اند که پای چپ را اول مسح کند [۲] بعد از آن پای راست را. _____ بودن، اگر چه اعضاء سابقه خشک

شده باشد و یا باقی مانده تری در بعض اعضاء سابقه. (دهکردی، مازندرانی) * فعل حرام نکرده است. (کوهکمره‌ای) *

حرمت معلوم نیست، بلکه موالات به احد طریقین شرط صحت است، یا پی در پی بودن، اگر چه اعضاء سابق خشک شده باشد، یا بقای رطوبت در آنها هر چند طول بکشد. (نخجوانی) * حرمت معلوم نیست خصوصاً به مقدار لمحّه. (یزدی) [۱] - اعاده شستن چپ کفایت می کند در حصول ترتیب، بشرط اینکه قصد تشریع نکرده باشد و موالات معتبره بر هم نخورد. (کوهکمره ای) * اعاده شستن راست واجب نیست، بلکه نوبت دیگر چپ را بشوید کافی است، بشرط اینکه قصد تشریع نکرده باشد و الا وضوء را از سر گیرد. (یزدی) [۲] مقدّم داشتن مسح پای راست بر مسح پای چپ احوط است. (تویسرکانی) * ولکن احتیاط به تقدیم مسح پای راست است بر پای چپ و ترک نشود. (خراسانی) * این قول ضعیف است، اظهر عدم جواز است، بلی مسح کردن هر دو با هم جایز است، هر چند احوط تقدیم پای راست است. (دهکردی، نخجوانی) * احتیاط شدید مقتضی آن است که پای چپ را مقدّم نکند، چنانچه احوط نیز تقدیم پای راست است. (کوهکمره ای) * مقدّم نکند مسح پای چپ را بر پای راست. (مازندرانی) * تقدیم پای چپ مشکل است، بلی مسح کردن آن دو را با هم جایز است، هر چند احوط تقدیم پای راست است. (یزدی)

(۱) در نسخه ای «نوبت دیگر» بعد از

«دست چپ را» آمده است، و همین صحیح است، اما چون حاشیه «طباطبائی» ناظر بر آن متن بود، ناگزیر شدیم متن غیر صحیح را اثبات نمائیم. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۷ هفدهم آنکه: با تیت قربت چیز دیگر قصد نکند [۱] مثل خنک ساختن [۲] اعضا یا چرک از دست و روی برطرف کردن. هجدهم آنکه، در شستن رو و دستها از بالا گرفته به زیر آید، پس اگر به عکس کند وضو باطل است. اما سید مرتضی رحمه الله عکس را جایز می داند [۱] و باقی مجتهدین با او موافقت نکرده اند. نوزدهم آنکه: خود افعال وضو را به جا آورد پس اگر شخصی دیگر آب بر روی او یا بر دست او بریزد آن وضو باطل است [۳] مگر آنکه شل باشد یا بیمار و قوّت آن نداشته باشد که خود افعال وضو را بجا آورد در این صورت واجب است که شخصی را

[۱] - بنحو شرکت، به این معنی هر

یک از قصد قربت و قصد امر دیگر را جزء داعی قرار دهد، و امّا بنحو تبعیّت باکی ندارد. (خراسانی) * اگر داعی قربت مستقل باشد و قصد خنک شدن و چرک بردن به تبع باشد ضرر ندارد. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) * اگر باعث بر عمل فرمان برداری حضرت باری جلّ شأنه باشد و خنک ساختن و چرک بر طرف نمودن تابع محض و مضمحل صرف باشد، پس وضوء صحیح و بی عیب است و اگر هر دو بعنوان اشتراک و اجتماع محرّک شوند اقوی فساد عمل است و اگر داعی هر دو باشد به عنوان استقلال نه بنحو اشتراک و اجتماع احوط بلکه اقوی اکتفا نکردن است به آن. (کوهکمره ای) [۲] ظاهر این است که قصد خنک شدن یا چرک پاک شدن مضرّ نیست و باعث بطلان وضوء نمی شود، بلی قصد ریا حرام است و مبطل وضوء است چه به تنهایی باشد یا به ضمیمه قصد قربت باشد. (تویسرکانی) * قصد خنک شدن و نحو آن در اختیار ضرر ندارد، با اینکه اصل وضوء به قصد اطاعت و فرمان برداری باشد. (مازندرانی) [۳] اگر شخصی مباشر شستن باشد، و امّا اگر آن شخص آب بریزد، لکن خودش مباشر شستن و اجرای آن بر اعضا شـود باطل نیست، بلی مکروه است. (یزدی)

(۱) سید مرتضی، انتصار: ۹۹ و رسائل

۱: ۲۱۳. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۸ بفرماید که او را وضو دهد [۱] و اگر آن شخص مزد خواهد واجب است به او مزد دادن اگر قادر بر آن باشد. بیستم آنکه: آب وضو بر روی و دستها روان باشد [۲] پس اگر دست را تر سازد و بر رو و دستها مالد آن وضو باطل است [۳]. بیست و یکم: تخلیل کردن آنچه مانع رسیدن آب باشد مثل انگشت و زهگیر [۱] که تنگ باشد پس باید که آن را حرکت دهد تا آب به زیر آن برسد.

اما آن بیست امری که در وضو سنت است:

اما آن بیست امری که در وضو سنت است: اول: چون خواهد که شروع در وضو کند این دعا بخواند: «بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنَ التَّوَّابِينَ وَاجْعَلْنِي مِنَ الْمُتَطَهِّرِينَ». دوم: هر گاه از ظرف سرگشاده مثل کاسه یا طاس یا امثال آن وضو سازد باید قبل از آنکه دست در آن ظرف کند هر دو دست را از بند دست یک نوبت بشوید اگر بول یا خواب کرده باشد، و دو نوبت بشوید اگر غایط کرده باشد. سوم آنکه: آن ظرف سرگشاده را بر جانب راست گزارد.

[۱] - لکن نیت وضوء را خودش کند و اگر هر دو کنند موافق احتیاط است. (نخجوانی) * لکن نیت وضوء را خودش بکند. (یزدی) [۲] ولو به اعانت دست. (خراسانی) * مطلق جریان بمعنی انتقال از جزئی به جزئی کفایت می کند، هر چند به اعانت دست مالیدن باشد. (نخجوانی، یزدی) [۳] هر گاه دست را تر نماید و بر رو و دستها مالد و ادنی مرتبه جریان و غسل خفیف عمل نماید وضوء صحیح است. (تویسرکانی) * اگر تری زیاد باشد، که به اعانت دست مالیدن قطرات آب از موضع دیگر نقل یابد عیب ندارد و وضوء باطل نیست. (خراسانی) * یعنی وضوء به طریق تدهین باطل است. (کوهکمره‌ای) (۱) حلقه‌ای انگشتانه مانند از چرم،

که در انگشت ابهام می کردند تا طناب کمان در آن تولید جراحت نکند. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۹ چهارم آنکه: آب را از آن ظرف به دست راست بردارد. پنجم آنکه: سه نوبت مضمضه کند به سه کف آب. ششم آنکه: سه نوبت استنشاق کند آن نیز به سه کف آب [۱]. هفتم آنکه: مسواک کردن اگرچه به انگشت باشد. هشتم آنکه: در وقت وضو ساختن رو به جانب قبله باشد. نهم آنکه: رو را به دست راست بشوید [۲]. دهم آنکه: مسح سر به مقدار عرض سه انگشت باشد [۳]. یازدهم آنکه: به کل کف دست مسح پا نماید [۴]. دوازدهم آنکه: آب وضو به مقدار یک مد باشد و آن چهار یک صاع است و صاع به وزن [۵] «پنجاه و شش هزار و یک صد و شصت» جو متوسط است، پس مد به وزن «چهارده هزار و چهل» جو میانه است. [و آن چهار یک من تبریز است و بیست مثقال تخمیناً] [۱]». [۱] کردن هر

یک از مضمضه و استنشاق را به سه کف آب قول جمعی از علماء است. (خراسانی) [۲] شستن رو به دست راست احوط و وجوب است. (تویسرکانی) [۳] بلکه این احوط است. (خراسانی) [۴] اولی فعل آن است رجاء. (خراسانی) * به ملاحظه خبری که در این باب وارد شده است احتیاط مسح تمام روی پا را به کل کف دست رعایت نماید. (صدر) [۵] محتاج به حساب نمودن است. (خراسانی) * صاع به مثقال صیرفی ششصد و چهارده مثقال و ربع است. (کوهکمره‌ای) * صاع ششصد و چهارده مثقال صیرفی است و ربع مثقال، پس مد یکصد و پنجاه و سه مثقال و نیم است و یک نخود و نیم. (مازندرانی، نخجوانی) * صاع ششصد و چهارده مثقال و ربع مثقال است. (یزدی) (۱) در بعضی از نسخه‌ها نیست. جامع

عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۰ سیزدهم آنکه: در وقت مضمضه کردن این دعا بخواند: «اللَّهُمَّ لَقْنِي حُجَّتِي يَوْمَ الْفَلَاحِ وَأَطْلِقْ لِسَانِي بِذِكْرِكَ وَشُكْرِكَ». چهاردهم آنکه: در وقت استنشاق این دعا را بخواند: «اللَّهُمَّ لَا تُحَرِّمْنِي طَيِّبَاتِ الْجَنَّةِ وَاجْعَلْنِي مِمَّنْ يَشْمُ رِيحَهَا وَرَوْحَهَا وَرِيحَانَهَا وَطَيِّبَهَا». پانزدهم آنکه: نزد شستن رو این دعا را بخواند: «اللَّهُمَّ بَيِّضْ وَجْهِي يَوْمَ تَسْوَدُ فِيهِ الْوُجُوهُ وَلَا تَسْوَدْ وَجْهِي يَوْمَ تَبْيِضُ فِيهِ الْوُجُوهُ». شانزدهم آنکه: در وقت شستن دست راست این دعا را بخواند: «اللَّهُمَّ اعْطِنِي كِتَابِي يَمِينِي وَالْخُلْدَ فِي الْجَنَانِ بَيْسَارِي وَحَاسِبِي حِسَاباً يَسِيراً». هفدهم آنکه: در وقت شستن دست چپ این دعا را بخواند: «اللَّهُمَّ لَا تُعْطِنِي كِتَابِي بَشَمَالِي وَلَا مِنْ وَرَائِي ظَهْرِي وَلَا تَجْعَلْهَا مَغْلُولَةً إِلَى عُنُقِي وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ مُقَطَّعَاتِ النَّيِّرَانِ». هجدهم آنکه: در وقت مسح سر این دعا را بخواند: «اللَّهُمَّ عَشِّنِي بِرَحْمَتِكَ وَبَرَكَاتِكَ وَعَفْوِكَ». نوزدهم آنکه: در وقت مسح پاها این دعا را بخواند: «اللَّهُمَّ بَيِّضْ قَدَمَيَّ عَلَى الصِّرَاطِ يَوْمَ تَرُلُّ فِيهِ الْأَقْدَامُ وَاجْعَلْ سَبْعِي فِيْمَا يُؤْزِرُكَ عَنِّي يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ». بیستم آنکه: چون از وضو فارغ شود این دعا بخواند: «اللَّهُمَّ آتِنِي

اِنَّكَ تَمَامَ الْوُضُوءِ وَتَمَامَ الصَّلَاةِ وَتَمَامَ رِضْوَانِكَ وَالْجَنَّةِ». این است آن بیست چیز که در وضو سنت است. و بدان که جمعی از مجتهدین را مذهب آن است که رو و دستها را در وضو دو نوبت باید شست: نوبت اول واجب، و نوبت دوم سنت. اما شیخ ابوجعفر محمد بن یعقوب کلینی و شیخ محمد بن بابویه را مذهب آن است که: نوبت دوم سنت نیست «۱». و این مذهب بسیار قوت [۱] دارد و در کتاب مشرق [] _____ و حقیر _____ مذهب اول را تقویت کرده‌ام و وجه آن را در کتاب کشف الاسرار بیان نموده‌ام و لکن ف- _____) کافی ۳: ۲۷، حدیث ۹. من لا یحضره الفقیه ۱: ۴۱، حدیث ۸۳ و ص: ۴۷، حدیث ۹۲. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۱ الشمسین و حبل المتین «۱» بیان آن شده است، بنابراین باید که رو و دستها را زیاده از یک نوبت نشوید [۱] که اگر دو نوبت بشویند آب نوبت دوم آب وضو نخواهد بود، پس مسح سر و پا به آب تازه خواهد شد و وضو باطل خواهد شد.

و اما آن نه چیز که در وضو به فعل آوردن آن مکروه است:

و اما آن نه چیز که در وضو به فعل آوردن آن مکروه است: اول: استعانت نمودن، یعنی دیگری آب در کف دست این کس بریزد که این کس روی خود یا دستهای خود را بشوید. اما اگر آب وضو را بر رو و یا دست این کس بی ضرورت بریزند [۲] وضو صحیح نیست. دوم: وضو ساختن به آبی که در آفتاب گرم شده باشد. سوم: وضو ساختن از ظرفی که بر آن صورت حیوانی نقش شده باشد. چهارم: وضو ساختن از ظرفی که طلا کوب یا نقره کوب باشد. _____ قول ثانی احوط است. (تویسرکانی) * این مذهب در غایت ضعف است. (کوهکمره‌ای) * قوت معلوم نیست بلکه قول اول بسیار قوت دارد و فرق نیست در این حکم ما بین دست راست و دست چپ و مستحب است از برای مرد ابتداء نمودن به ظاهر ذراع در شستن اول و به باطن آن در شستن دوم و مستحب است برای زن عکس آن. (نخجوانی) * مذهب اول اقوی است. (یزدی) [۱] - احوط نشستن مخصوص دست چپ است بیشتر از یک مرتبه به جهت احتیاط مسح و همچنین است دست راست اگر به آن دست چپ را نشوید. (خراسانی) * البته در شستن دست چپ اقتضای به یک نوبت نماید و احوط در شستن باقی نیز همین است. (مازندرانی) [۲] ظاهر این است که هرگاه آب به دست بریزد لکن وضوء گیرنده قصد شستن به او نکند بلکه بعد از آب ریختن خود دست بمالد به قصد شستن وضوء صحیح باشد، و بالجمله شستن غیر بدون ضرورت باعث بطلان می شود نه محض آب ریختن. (تویسرکانی) * گذشت که هرگاه مباشر شستن خودش باشد بعد از ریختن آن کس ضرر ندارد، هر چند مکروه است. (یزدی) _____) مشرق الشمسین: ۲۹۰، حبل المتین ۱: ۱۰۸. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۲ پنجم: وضو ساختن در مسجد [۱] از حدیثی که غیر باد و خواب باشد. اما از حدیث باد و خواب در مسجد وضو ساختن مکروه نیست. ششم: وضو ساختن به آبی که رنگ و یا بوی آن تغییر یافته باشد به غیر نجاست. هفتم: آب وضو را خشک کردن [۲] به رومال «۱» یا به آفتاب یا به غیر آن. هشتم: وضو ساختن به آبی که سؤر «۲» حیوانی باشد [۳] که خوردن گوشت آن حرام است هرگاه آن حیوان طاهر باشد مثل باز و گربه و میمون و غیر آن. نهم: وضو ساختن به آبی که سؤر حیوانی باشد که خوردن گوشت آن مکروه است، خواه کراهیت شدید باشد مثل استر، و خواه کراهیت قلیل مثل اسب.

فصل وضو جهت سه چیز واجب است، و جهت بیست و دو «۳» چیز سنت.

اما آن سه چیز که وضو جهت آنها واجب است:

امّا آن سه چیز که وضو جهت آنها واجب است: اوّل: نماز [۴] که بی وضو درست نیست مگر نماز میّت که آن را بی وضو می توان [۱] - کراهت وضوء ساختن در مسجد از حدّی که در متن ذکر شده محلّ تأمّل است بلکه طهارت گرفتن در آن حرام است و این معنی روایت شریفه است. (کوهکمره‌ای) [۲] مکروه نیست بلکه ترکش افضل است، امّا خشک کردن به آفتاب مکروه است و افضلیت ترک آن هیچ یک معلوم نیست. (خراسانی) * کراهت خشک کردن آب وضوء مشکل است. (کوهکمره‌ای) [۳] مگر سؤر مؤمن. (خراسانی، مازندرانی، نخجوانی) [۴] وضو از برای نماز واجب است و از برای نماز مندوب مستحبّ است و واجب نیست لکن شرط صحتّ آن است. (تویسرکانی) * و ملحق به نماز است رکعات احتیاط و قضاء و تشهّد و سجده فراموش شده که باید وضوء را بجهت آنها باقی بدارد و احوط بجا آوردن سجده سهو است با وضوء. (صدر) * و همچنین از برای قضاء اجزاء منسیّه آن، بلکه از برای سجده سهو بنا بر احوط. (یزدی)

(۱) حوله، دستمال. (۲) نیم خورده. (۳) در بعضی از نسخه‌ها بیست و یک، و در برخی بیست و سه. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۳ گزاردن چنانکه گذشت، بلکه جنب و زن حیض نیز می تواند نماز میّت گزارد هرچند قدرت بر غسل داشته باشد. دوم: طواف خانه کعبه هر گاه طواف واجب [۱] باشد. اما طواف سنت را بی وضو تواند کرد [۲]. سوم: عضوی از اعضای خود را به خط مصحف رسانیدن [۳] یعنی حرفهای آن و به آنچه قایم مقام حرف است مثل تشدید و همزه [۴] به شرط آنکه آن عضو حسّ داشته باشد [۵] پس ناخن و موی [۶] خود را بی وضو به خطّ مصحف می توان رسانیدن. [۱] - یعنی جزء حجّ یا عمره باشد،

هرچند حجّ و عمره مستحبّی باشند، پس مراد به طواف سنت آن است که جزء حجّ و عمره نباشد. (یزدی) [۲] مشکل است. (کوهکمره‌ای) [۳] در صورتی که رسانیدن عضوی از اعضاء به آن واجب شده باشد به نذر و شبه آن. (خراسانی) * و ملحق به خطّ مصحف است اسمهای خدا و صفات خاصّه او و اسمهای پیغمبران و اوصیای آنها و حضرت زهرا - سلام الله علیهم - علی الاحوط. (صدر) * وجوب وضوء به جهت مسّ کتابت قرآن شریف مشکل است، بلکه حرام است مسّ نمودن محدث، و مثل آن است اسماء محترمه بنا بر احوط. (کوهکمره‌ای) * در وقتی که رسانیدن عضوی از اعضاء به آن واجب شده باشد به نذر و غیر آن. (مازندرانی) * یا به اسماء الله تعالی، بلکه اسماء انبیاء و ائمه علی الاحوط. (یزدی) [۴] بلکه مدّ و اعراب نیز ملحق به حروف است. (صدر) [۵] بلکه بعد از صدق مسّ فرقی نیست بین آنکه آن عضو حسّ داشته باشد یا نه، بلی ظاهر عدم صدق مسّ است به رساندن مو. (خراسانی) * مناط صدق نمودن مسّ است هر چند به ناخن و مانند آن باشد. (کوهکمره‌ای) [۶] ناخن و موی ملاصق بشره حکم خود عضو را دارد در حرمت مسّ کتابت قرآن بی وضوء، بلی مسترسل از لویه و گیسو اگر به او مسّ کتابت قرآن نمود بی وضوء ظاهراً عیبی ندارد. (دهکردی) * جواز رسانیدن ناخن و دندان و امثال آن معلوم نیست. (صدر) * جواز در ناخن و نحو آن مثل دندان مشکل است. (یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۴

اما آن بیست و دو «۱» چیز که وضو جهت آنها سنت است:

اما آن بیست و دو «۱» چیز که وضو جهت آنها سنت است: اوّل: قرآن خواندن و نوشتن. دوم: مصحف برداشتن. سوم: در آمدن به مسجد. چهارم: نماز میّت گزاردن. پنجم: سعی در حاجت مؤمنی یا در حاجت خود کردن. ششم: زیارت قبر مؤمنی [۱] کردن. هفتم: اگر شخصی به خواب رود سنت است که اوّل وضو سازد، به تخصیص اگر آن شخص جنب باشد. هشتم: اگر شخصی محتلم شده باشد و خواهد که مجامعت کند سنت است که اوّل وضو سازد تا ایمن شود از دیوانه بودن فرزند که از این جماع بهم رسد. نهم: اگر خواهد با زن آبستن مجامعت کند اوّل وضو بگیرد تا ایمن شود از آنکه فرزندی که در شکم مادر است بی فهم و بخیل

باشد. دهم: اگر میت را غسل داده باشد و خواهد که مجامعت کند قبل از غسل مس میت سنت است که وضو سازد. یازدهم: اگر زن حیض داشته باشد سنت است که در وقت هر نماز وضو سازد و مشغول به ذکر خدای باشد. دوازدهم: اگر شخصی از روی میل زنی را ببوسد سنت است که به بیمار دیگر [۲] وضو سازد.

[۱] در زیارت قبر مؤمن و غیر آن از

بعضی از امور مذکوره نصّ خاص به نظر نرسیده، هر چند استحباب وضوء بی اشکال است، بلکه مواردی که وضوء در آنها سنت است بیشتر آن است که در متن ذکر شده. (کوه کمره‌ای) [۲] اگر با وضوء بوده تجدید وضوء نماید. (دهکردی)

(۱) در بعضی از نسخه‌ها بیست و

یک، و در برخی بیست و سه. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۵ سیزدهم: اگر از شخصی مذی بیرون آید، و آن آبی است چسبنده که از ملاعبت زنان بهم رسد. چهاردهم: اگر از شخصی و ذی بیرون آید، و آن آبی است غلیظ که بعد از بول بیرون می‌آید. پانزدهم: اگر مرد دست به فرج زن رساند. شانزدهم: اگر شخصی قی کند و او را از آن قی کراهتی بهم رسد. هفدهم: اگر شخصی وضوی ناقص کرده باشد به جهت ضرورتی - مثل وضوی جبیره یا تقیه، یا به جهت بیماری شخصی دیگر او را وضو داده باشد، یا به جهت تعجیل قافله بر موزه «۱» یا بر چاقشور «۲» مسح پا کرده باشد - و بعد از وضو ساختن عذر برطرف شود [۱] سنت است [۲] که نوبت دیگر [۳] وضو سازد. هجدهم: اگر شخصی دندان خود را خلال کند و از آن خلال کردن خون بیرون آید و از آن کراهتی بهم رسد. نوزدهم: اگر شخصی را رُعاف - یعنی خون دماغ - به هم رسیده باشد. بیستم: اگر کسی زیاده بر چهار بیت از شعر باطل بخواند سنت است که وضو بسازد، و شعر باطل آن است که مشتمل باشد بر مدح شخصی به صفت چند که در آن شخص [۱] در صورت زوال عذر از ذوی

الاعذار احوط اعاده وضوء است تعیناً اگر ممکن نباشد از تدارک آنچه فوت شده است از او و الاً تخیراً بین آن و بین آن چه از او فوت شده اگر چه اقوی عدم وجوب اعاده است. (خراسانی) * در این قسم که بر طرف شدن عذر باشد از ذوی الاعذار، لزوم اعاده وضوء است و عدم اکتفاء به وضوء ناقص است، خصوصاً در غیر تقیه. (دهکردی، مازندرانی) * احکام عذریه دائر مدار عذر است، پس در جمیع صور مذکوره بعد از زوال عذر نوبت دیگر وضوء ساختن متعین است. (کوه کمره‌ای) [۲] بلکه احوط است هر چند واجب نیست. (نخجوانی، یزدی) [۳] بلکه البته نوبت دیگر وضوء ساختن را ترک ننمایند. (صدر)

(۱) چکمه. (۲) «چاقچور» و

«چاخچور» نیز گویند: شلوار گشاد و بلند و کف دار زنانه. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۶ نباشد، یا مشتمل باشد بر هجو مؤمنی، یا بر ترغیب مردم به امر حرام و امثال آن. بیست و یکم: تجدید وضوء یعنی اگر کسی وضوء داشته باشد سنت است که بار دیگر وضو بسازد. بیست و دوم: سنت است که دائم با وضوء باشد «۱».

فصل اگر شخصی داند که وضو ساخته اما شک دارد که بعد از وضو حدث کرده یا نه

فصل اگر شخصی داند که وضو ساخته اما شک دارد که بعد از وضو حدث کرده یا نه بر او لازم [۱] نیست که وضو بسازد و به همان وضو نماز می‌تواند کرد. و اگر داند که حدث کرده اما شک دارد که بعد از آن وضو ساخته یا نه در این صورت لازم است که وضو سازد. و اگر شخصی داند که از او هم حدث واقع شده و هم وضو اما نداند که کدام یکی پیش تر است بر این شخص نیز واجب است که وضو سازد [۲].

مقصد دوم در بیان احکام غسل

بدان که غسلهای مشهور چهل و شش غسل است؛ شش غسل واجب، چهل غسل سنت.

اشاره

بدان که غسلهای مشهور چهل و شش غسل است؛ شش غسل واجب، چهل غسل سنت. [۱] - اولی بلکه احوط ترک است به ملاحظه خبری که در این مقام وارد است، و اولی شکستن آن وضوء است و وضوء دیگر ساختن. (صدر) [۲] مگر در صورتی که زمان طهارت معلوم باشد، چه اقوی در این صورت عدم وجوب وضوء است. (خراسانی) * اگر نداند حالت سابقه بر این دو حالت را، و اگر بداند پس اقوی آن است که ضد حالت سابقه را اخذ کند، مگر اینکه تاریخ یکی از این دو معلوم باشد، پس در این صورت حکم بقیه بقاء او معین است. (کوهکمره‌ای) [۱] در بعضی نسخه‌ها نیست. و در برخی اضافه بر آن چنین آمده است: «بیست و سوم: آنکه از اول وضوء تا آخر روی به قبله باشد» و ظاهراً غیر مربوط است. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۷

اما شش غسل واجب:

اما شش غسل واجب: اول: غسل جنابت. دوم: غسل حیض. سوم: غسل استحاضه متوسطه و کثیره که بعد از این مذکور خواهد شد. چهارم: غسل نفاس. پنجم: غسل مس میت. ششم: غسل دادن میت.

اما چهل غسل سنت:

اما چهل غسل سنت: اول: غسل جمعه، و آن از طلوع فجر روز جمعه تا پیشین «۱» روز جمعه ادا است و بعد از پیشین تا وقت شام روز شنبه قضا است [۱]. و اگر شخصی ترسد که روز جمعه مانعی بهم رسد در روز پنج شنبه و شب جمعه به نیت تقدیم بجا آورد، و هریک از ادا و قضا و تقدیم هرچند به پیشین روز جمعه نزدیک‌تر باشد ثواب آن بیشتر است [۲]. دوم: غسل شبهای افراد ماه مبارک رمضان [۳] یعنی شبهای کبیره در شش ماهه طباق [۱] - قصد اداء یا قضاء در غسل اصلاً

لزومی ندارد. (تویسرکانی) * احوط آن است که اتیان نماید به آن از بعد از ظهر روز جمعه تا غروب همان روز به قصد قربت مطلقه نه به قصد اداء یا قضاء. (خراسانی) * قصد قضا نمی‌خواهد، به قصد قربت مطلقه غسل کند. (دهکردی) * از پیشین روز جمعه تا وقت شام جمعه ترک نیت اداء و قضاء نماید و غسل جمعه را به نیت قربت تنها بجا آورد علی‌الاحوط. (صدر) * محل تأمل است، پس اولی این است که قصد ادا و قضا نکند، بلکه به نیت قربت بجا آورد. (کوهکمره‌ای) * ولکن بهتر این است که قصد اداء و قضاء نکند، بلکه به نیت قربت بجا بیاورد. (نخجوانی، یزدی) [۲] محتاج به مراجعه است. (خراسانی) [۳] بلکه در هر شبی از شبهای دهه آخر آن نیز سنت است اگر چه طباق نباشد. (کوهکمره‌ای) [۱] ظهر، نیمروز. جامع عباسی (طبع

جدید)، ص: ۳۸ است مثل اول و سوم و پنجم، و از شب بیستم تا آخر ماه در هر شب مستحب است غسل کردن، علاوه بر این در شب بیست و سوم دو غسل سنت است یکی در اول شب و یکی در آخر شب. سوم: غسل شب عید ماه رمضان. چهارم: غسل روز عید ماه رمضان. پنجم: غسل روز عید قربان. ششم: غسل شب نیمه ماه رجب [۱]. هفتم: غسل شب نیمه ماه شعبان. هشتم: غسل روز

مبعث [۲] و آن بیست هفتم ماه رجب است. نهم: غسل روز مولود حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله [۳] و آن هفدهم ماه ربیع الاول است. دهم: غسل روز مباحله و آن بیست و چهارم ماه ذیحجه است. یازدهم: غسل روز دحو الارض است [۴] و آن بیست و پنجم ذیقعد است. دوازدهم: غسل روز عید غدیر است که هجدهم ماه ذیحجه است. سیزدهم: غسل روز عرفه است که نهم ماه ذیحجه است. چهاردهم: غسل روز ترویج است که هشتم ماه ذیحجه است. پانزدهم: غسل روز نوروز است. شانزدهم: غسل احرام حج اسبغت. هفدهم: غسل احرام عمره اسبغت.

[۱] سنت بودن این معلوم نیست، احوط فعل آن است رجاء. (خراسانی) [۲] رجاء بجا آورد. (خراسانی) [۳] رجاء بجا آورد. (خراسانی) * نصّ خاصّی در خصوص استحباب غسل روز مبعث و مولود به نظر حقیر نرسیده، اگر چه استحباب غسل در این دو روز شریف به جهت تشریف آنها بی اشکال است. (کوهکمره‌ای) [۴] روایت خاصّه در این باب به نظر نرسیده، لکن رجحان غسل بی اشکال است. (کوهکمره‌ای) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۹ هجدهم: غسل طواف خانه کعبه است. نوزدهم: غسل زیارت هریک از چهارده معصوم علیهم السلام. بیستم: غسل توبه است، چه هر گاه شخصی از گناه توبه کند سنت است که بعد از توبه کردن غسل کند. بیست و یکم: غسل جهت داخل شدن حرم مکه است. بیست و دوم: غسل جهت داخل شدن مکه است. بیست و سوم: غسل جهت داخل شدن مدینه است. بیست و چهارم: غسل جهت داخل شدن مسجد مدینه. بیست و پنجم: غسل جهت داخل شدن مسجد الحرام است. بیست و ششم: غسل جهت داخل شدن خانه کعبه است. بیست و هفتم: غسل جهت طلب حاجت است. بیست و هشتم: غسل جهت استخاره کردن است [۱]. بیست و نهم: غسل دادن فرزند، در آن وقت که زائیده شود [۲]. سیام: غسل کردن هر گاه خواهند که به نماز طلب باران روند. سی و یکم: غسل نمودن شخصی که عمداً ترک نماز کسوف یا خسوف کرده باشد [۳] به شرط آنکه تمام قرص آفتاب یا ماه گرفته شده باشد. سی و دوم: اگر شخصی را از حلق کشیده باشند [۴] و شخصی بعد از سه [۱] ظاهر این است که استخاره‌ای که

غسل از برای آن مستحبّ باشد طلب خیری است که در بعضی اخبار از معصومین اخیار علیهم السلام وارد شده که غیر استخاره دیگری است که معروف است و آن نیز وارد است. (صدر) [۲] در زمان استحباب این غسل خلاف است، بعضی گفته‌اند: که در همان روز یا در همان شب که زائیده شده، و بعضی تا سه روز، و بعضی تا هفت روز، و ظاهر عبارت متن اولی است و اقرب عدم سقوط است به گذشتن آن روز یا آن شب. (مازندرانی، نجوانی) [۳] رجاء بجا آورد. (خراسانی) [۴] یعنی به دار کشیده باشند آن را و استحباب غسل بعد از سه روز در صورتی که به حق باشد جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۰ روز [۱] به قصد دیدن او برود و او را ببیند سنت است که غسل کند. سی و سوم: اگر شخصی مسّ میت کند بعد از آنکه او را غسل داده باشند سنت است که غسل کند. سی و چهارم: اگر شخصی وزغه - یعنی چلباسه «۱» - را بکشد بعد از آن سنت است که غسل کند. سی و پنجم: اگر شخصی غسل ناقص کرده باشد به جهت بیماری یا به جهت ضرورت مثل جبیره یا تقیه یا دیگری او را به واسطه ضعف غسل داده باشد سنت است [۲] بعد از آن که عذر برطرف شود نوبت دیگر [۳] غسل کند [۴]. سی و ششم: اگر شخصی غسل رفع حدث کرده باشد و شک کند که بعد از آن امری که موجب غسل باشد از او صادر شده یا نه سنت است [۵] که نوبت دیگر غسل کند. سی و هفتم: غسل [۶] جهت رمی جمرات حج است که بعد از ایمن مذکور خواهد شد. و امّا به غیر حق باشد غسل مستحبّ

است مطلقاً، چه بعد از سه روز و چه قبل از آن. (خراسانی) * یعنی مصلوب نموده باشند. (مازندرانی) [۱] اعتبار مضیّ سه روز محلّ تأمّل است. (کوهکمره‌ای) [۲] بلکه احوط در این صورت اعاده غسل است تعیناً یا تخیراً، به تفصیلی که در وضوء گذشت. (خراسانی) * ظاهراً واجب است که غسل تامّ بجا آورد هرگاه عذر در وقت و قبل از اداء فریضه بر طرف شود و این غسل موقوف

علیه صحت نماز باشد، مثل جنابت و حیض. (دهکردی) * بلکه معین است. (کوهکمره‌ای) * بلکه احوط است، اگرچه واجب نیست. (یزدی) [۳] بلکه البته نوبت دیگر غسل کردن را ترک ننمایند احتیاطاً. (صدر) [۴] گذشت در وضوی ناقص که اعاده احوط و اقوی است. (مازندرانی) [۵] سنت بودن معلوم نیست اگرچه موافق احتیاط است. (خراسانی) [۶] این غسل را رجاء بجا آورد. (خراسانی) (۱) نوعی از کوچکترین اجناس سوسمار است. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۱ سی و هشتم: اگر شخصی دیوانه بوده باشد و به‌هوش آید سنت [۱] است که غسل کند. سی و نهم: غسل جهت کفن کردن میت. چهلیم: اگر شخصی جنب بمیرد سنت است که او را قبل از غسل میت یا بعد از آن غسل جنابت دهند [۲].

فصل سی و دو چیز در غسل معتبر است؛ هفده امر واجب، و پانزده امر سنت است.

اما آن هفده چیز که واجب است:

اما آن هفده چیز که واجب است: اول: مکان غسل [۳] غصبی نباشد. دوم: آب غسل طاهر باشد. سوم: آب غسل مضاف نباشد، مثل گلاب و غیره. چهارم: آب غسل غصبی نباشد، اما اگر نداند که آب غصبی است و به آن آب غسل کند [و بعد از آن ظاهر شود که آب غصبی بود] [۴] آن غسل صحیح است. [۱] استحباب این غسل محل تأمل است. (خراسانی) [۲] محتاج به مراجعه است. (خراسانی) * این حکم محل تأمل و اشکال است. (کوهکمره‌ای) [۳] یعنی فضائی که غسل در آن واقع می‌شود، اما زمین مثلاً که شخص بر آن قرار می‌گیرد غصبی آن به غسل ضرری ندارد، مگر آن که غسل علت تصرف در آن بوده باشد. (خراسانی) * و همچنین فضائی که در آن غسل می‌کند و محل ریختن آب غسل و ظرف آب آن. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) * ذکر فرمودن غصبی نبودن فضائی که در آن غسل می‌کنند اهم بوده. (صدر) * مکان غسل مثل مکان وضوء است که اباحه مکان شرط نیست، اگر فضا مباح باشد و مستلزم نباشد غسل ریختن آب به محل غصبی را، غسل صحیح است، اگرچه مکانه آن غصبی باشد. (مازندرانی) (۱) فقط در یک نسخه موجود است.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۲ است [۱] و احتیاج به غسل دیگر نیست. پنجم: هرعضوی از اعضا طاهر باشد [۲] پیش از آنکه آب غسل بر آن برسد. ششم: نیت است و نیت چنین کند [۳] که غسل واجب می‌کنم [۴] از برای مباح بودن نماز برای آن که واجب است تقرب به خدا، و اگر به جای «مباح بودن نماز» «رفع حدث» گوید صحیح است، اما به شرط آنکه زن استحاضه کثیره یا متوسّطه نداشته باشد، که اگر داشته باشد به مباح بودن نماز اکتفا نماید و رفع حدث نگوید. هفتم: اگر غسل ترتیبی کند نیت را مقارن [۵] شستن جزئی از سر یا جزئی از گردن سازد، و اگر غسل ارتماسی کند نیت را مقارن شستن هر جزئی از اجزای بدن که خواهد بکند و باقی بدن را بی‌فاصله تابع آن کند. هشتم: شستن سر و گردن است، و هر یکی را بردیگری مقدم داشتن جایز است [۶]. نهم: شستن جانب راست است. دهم: شستن جانب چپ است. و ناف و عورتین [۷] را با هر یک از جانبین که شوید [۱] و همچنین است مکان و ظرف و

محل ریختن، که هرگاه نداند غصبی آن را ضرر ندارد. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) [۲] طهارت اعضا قبل از غسل احوط است. (تویسرکانی) [۳] بنابر احوط. (خراسانی) [۴] اقوی عدم اشتراط قصد وجوب و اباحه و رفع حدث است، بلکه قصد قربت و اطاعت کفایت می‌کند. (تویسرکانی) * نیت وجوب و رفع حدث یا استباحه واجب نیست، چنانچه در وضوء گذشت. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) * نیت وجوب و ندب و استباحه نماز و رفع حدث لازم نیست، چنانچه در وضوء گذشت. (کوهکمره‌ای) [۵] این شرط بنابر

اینکه نیت داعی است وجهی ندارد، به جهت آنکه تمام عمل باید با نیت باشد تحقیقاً. (کوهکمره‌ای) [۶] احوط ابتداء شستن سر است. (تویسرکانی) [۷] ناف و عورتین را با هر دو طرف بشوید یا نصف طرف راست را با طرف راست و نصف طرف چپ را با طرف چپ. (تویسرکانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۳ رواست [۱]. یازدهم آنکه: در غسل ترتیبی اول سر و گردن را بشوید و بعد از آن جانب راست را و بعد از آن جانب چپ را، پس اگر شستن یکی از این دو جانب را بر شستن سر مقدم دارد به اجماع آن غسل باطل است، اما اگر جانب چپ را بر جانب راست مقدم دارد در باطل بودن آن غسل خلاف است، بعضی بر آنند که غسل صحیح است، اما اکثر بر آنند که غسل باطل است [۲]. دوازدهم آنکه: خود افعال غسل را بجا آورد مگر آنکه عاجز باشد، چنانکه در وضو مذکور شد. سیزدهم آنکه: آب بر هریک از اعضا روان باشد [۳] پس اگر در غسل ترتیبی دست

* _____ اول شستن آن دو است با هر دو

جانب، یا بعد از فراغ از شستن جانب راست، آن دو را بشوید و بعد جانب چپ را بشوید. (خراسانی) * بلکه تنصیف کند یا با هر یک از طرفین تمام آنها را بشوید. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) * با هر دو جانب شویید خالی از اشکال است. (صدر) * احوط شستن تمام ناف و عورتین است با هر یک از طرفین. (کوهکمره‌ای) [۱] روا نیست، بلکه تنصیف باید کرد و یا اینکه تمام آنها را با جانب راست شویید و همچنین با جانب چپ هم بشوید. (مازندرانی) [۲] قول اکثر احوط است. (تویسرکانی) * البته متابعت اکثر را نمایند، بلی اگر دوباره طرف چپ را بعد از طرف راست بشوید صحیح است. (دهکردی، صدر) * البته جانب راست را بر جانب چپ مقدم بدارد. (کوهکمره‌ای) * و این اقوی است. (مازندرانی) * این قول اقوی است. (یزدی) [۳] ولو به اعانت دست. (خراسانی) * در وضوء گذشت که اگر تری زیاد باشد که به اعانت دست آب از موضعی به موضعی نقل شود صحیح است. (مازندرانی) * هرگاه آب از جزئی به جزئی دیگر منتقل شود که صدق جریان کند کافی است، چنانچه در وضوء گذشت. (یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۴ را تر سازد بر اعضا مالد [۱] غسل باطل [۲] خواهد بود، و همچنین اگر در غسل ارتماسی در زیر آب نیت کند و مقارن نیت اصلاً حرکت نکند [۳] در این صورت نیز غسل باطل است [۴]. چهاردهم: تخلیل نمودن آنچه مانع رسیدن آب باشد [به ظاهر بدن مثل انگشت و زهگیر «۱» و غیره. پانزدهم: آنکه در غسل ارتماسی وقتی که در آب فرو رود پاها را از زمین قُلتین «۲» اندکی مرتفع سازد و حرکت دهد تا آب بر کف پایها برسد [۵] و اگر هر دو پا یا یک پا بر زمین قُلتین چسبیده باشد و آب بر آن نگذرد غسل باطل خواهد بود [۶]. شانزدهم: بر حکم نیت بودن [۷] از اول غسل تا آخر غسل، یعنی قصد امری که

[۱] _____ - اقوی اکتفاء به مسمای غسل

است اگرچه به اعانت دست بوده باشد. (تویسرکانی) * مناط صدق شستن است ولو به نحو تدهین که اجراء آب ولو به معونه دست از عضوی به عضو دیگر منتقل سازد، بلی [مسح اعضا به دست تر کفایت نمی کند. (دهکردی) [۲] یعنی غسل بر وجه تدهین باطل است. (کوهکمره‌ای) [۳] بلکه صحت غسل در صورت حرکت نمودن نیز محل تأمل و اشکال است، بلی به تمام بدن را از آب بیرون کردن لازم نیست، بلکه بیرون بودن قدر معتنی به کافی است. (کوهکمره‌ای) [۴] بطلان در این صورت معلوم نیست، اگرچه احوط است. (تویسرکانی) * بلکه غسل صحیح است علی الاقوی. (دهکردی) [۵] شاید مراد این است که باید زمانی آب به تمام بدن احاطه داشته باشد. (صدر) [۶] هرگاه قصد این داشته باشد که به اندک پاها را حرکت بدهد بطلان غسل معلوم نیست، اگرچه احوط است. (تویسرکانی) * قلّه خُمره بزرگ را می گویند دو تایی آنها یک کُر و زیاده آب می گیرد، مقصود در اینجا جایی است که در او غسل می کند، و مناط در صحت غسل آن است که تمام اعضا را مقارن نیت غسل آب فرو گیرد، یا به خود فرو رفتن یا در زیر آب بودن. (دهکردی) [۷] نیت داعی است نه اخطار، پس تمام عمل باید با نیت باشد تحقیقاً، پس قصد منافی مضرر

(۱) _____ معنای آن در صفحه ۲۸ گذشت.

(۲) ظاهراً منظور «آب کُر» است که در آن غسل کنند، چون در روایات آمده است: «إذا كان الماء قدر قُلتین لم ینجسه شیء». جامع

عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۵ منافی غسل باشد نکند [۱] مثل قصد ریا [۲] یا خُنْک ساختن بدن [۳] یا چرک برطرف کردن از بدن یا قصد حدث اکبر کردن در اثنای آن [۴] اما اگر قصد حدث اصغر کند این غسل نزد بعضی از مجتهدین باطل است [۱] چنانکه عن قریب به تفصیل مذکور خواهد شد. هفدهم: غسل ارتماسی نکند هر گاه احرام یا روزه واجب داشته باشد و افطار بر او حرام باشد که آن غسل باطل است، چه سر در آب فروبردن در احرام و روزه واجب حرام است [۵]. اما اگر روزه سنتی داشته باشد غسل ارتماسی کند صحیح است [۶] و همچنین اگر در روزه واجب به سهو غسل ارتماسی کند آن غسل صحیح است [۷]. و هر گاه شخصی بـه آب غوطه خورد و در زیر آب بـه یـاد آورد کـه روزه واجبـی دارد و مبطل است، قصد ریا به جهت

آنکه شرک منافی خلوص است و همچنین قصد خنک ساختن بدن یا چرک برطرف نمودن از آن مگر آنکه برگردد به قصد اول و تدارک کند آنچه را که به قصد دوم به عمل آورده، اما قصد حدث در اثنای غسل، پس منافی بودن آن محلّ تأمل است هر چند احوط ترک نمودن آن است. (کوهکمره‌ای) [۱] - مگر آنکه پیش از شستن جزئی برگردد به قصد و نیت اول، یا اگر جزئی را شسته با آن قصد آن را اعاده کند، بلی در ریا مطلقاً باطل است هر چند آن جزء را اعاده کند. (یزدی) [۲] اقوی این است که ریا حرام است و مبطل و قصدهای دیگر نه حرام است و نه مبطل و احوط ترک آنها است. (تویسرکانی) [۳] قصد خنک شدن و مثل آن اگر بنحو تبعیت باشد عیب ندارد. (خراسانی) [۴] مجرد قصد حدث اکبر در اثناء غسل باطل نیست، اگر چیزی از شستن بدن در حال بی‌قصدی نباشد. (خراسانی، مازندرانی) [۵] حرام و مبطل بودن ارتماس در حال احرام و در صوم واجب احوط است. (تویسرکانی) [۶] غسل او صحیح است، اما روزه هر گاه عمداً ارتماس نموده ظاهراً باطل است، هر گاه ارتماس را مبطل روزه دانستیم و فرقی بین روزه واجب و مستحبی نیست علی الظاهر. (دهکردی) * صَحَّتْ غَسْلُ بَقَاءِ شَخْصٍ فِي حَالِ صِيَامٍ مُحَلٍّ تَأْمَلُ اسْت. (کوهکمره‌ای) * ولکن در صورت عمل روزه او باطل می‌شود. (یزدی) [۷] صَحَّتْ غَسْلُ فِي صَوْرَةِ مَفْرُوضَةٍ كَوَيَا مُسَلِّمٌ اسْت. در میان فقهاء. (کوهکمره‌ای) (۱) عِلَامَةُ حَلْيٍ، نِهَائِهِ

الإحكام: ۱: ۱۰۷. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۶ و خواهد که در آن وقت غسل ارتماسی کند باید در وقتی که خواهد از زیر آب بیرون آید نیت غسل کند و در اثنای بیرون آمدن غسل را تمام کند آن غسل صحیح است [۱].

و اما آن پانزده چیز که در غسل سنت است:

و امّا آن پانزده چیز که در غسل سنت است: اول آنکه: اگر مرد یا زن را انزال شده باشد، قبل از غسل بول کند تا بقیه منی یا بول بیرون آید، و اگر بول نیاید استبرا کند [۲] به طریقی [۳] که در آداب طهارتخانه رفتن مذکور شد. دوم: چون دست در آب گذارد این دعا بخواند: «بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنَ التَّوَّابِينَ وَاجْعَلْنِي مِنَ الْمُتَطَهِّرِينَ». سوم: هر دو دست را تا به مرفق سه نوبت قبل از غسل بشوید. چهارم: سه نوبت مضمضه کردن. پنجم: سه نوبت استنشاق کردن. ششم: مسواک کردن. هفتم: هریک از سر و جانب راست و جانب چپ را سه نوبت بشوید. هشتم: دست بر بدن مالیدن. نهم: اعضا را پی در پی شستن بی آنکه مکشی در میان شستن اعضا واقع شود. دهم: شستن سر و گردن را به دست راست. یازدهم: این دعا را در اثنای غسل خواندن: «اللَّهُمَّ طَهِّرْ قَلْبِي وَاشْرَحْ لِي صِدْرِي وَاجْرِ عَلَى لِسَانِي مِمَّا دَخَلَكَ وَالتَّشَاءَ عَلَيْهِ كَ، اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ لِي طَهُورًا وَشَفَاءً وَنُورًا إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» [۱] در صَحَّتْ این غسل به این

کیفیت تأمل است، چنانچه بعضی از فقهاء رضوان الله علیه نیز تأمل فرموده. (کوهکمره‌ای) [۲] معلوم نیست استبراء به مسحات موجب شود حکم به طهارت و عدم ناقضیت رطوبت مشتبّه را که بعد از انزال منی بیرون می‌آید. (دهکردی) * معلوم نیست استبراء به مسحات در انزال ثمری داشته باشد. (صدر) [۳] و آن طریق کافی نیست در عدم وجوب غسل در صورت بیرون آمدن رطوبت

مشتبه بین منی و غیر آن. (خراسانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۷ شئی قَدِیْرٌ». دوازدهم آنکه: غسل ترتیبی را بر غسل ارتماسی اختیار نماید. سیزدهم آنکه: در وقت غسل کردن فوطه [۱] داشته باشد. چهاردهم آنکه: هر گاه غسل مس میت نماید یا غسل حیض یا استحاضه یا نفاس وضو را بر غسل مقدم دارد [۲]. پانزدهم آنکه: چون از غسل فارغ شود این دعا را بخواند: «اللَّهُمَّ طَهِّرْ قَلْبِي وَذَكِّ عَمَلِي وَاجْعَلْ مَا عِنْدَكَ خَيْرًا لِي اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنَ التَّوَّابِينَ وَاجْعَلْنِي مِنَ الْمُتَطَهِّرِينَ».

فصل اگر شخصی را در اثنای غسلی از غسلهای واجب حدثی واقع شود

فصل بر جنب هشت امر حرام است و هفت امر مکروه.

اما هشت امر حرام:

۱. هشت امر حرام: اول: نماز واجب و سنت است، مگر نماز میت، چنانکه گذشت. [۱] بلکه قول اخیر بهتر است که غسل را از سر گیرد با وضوئی به قصد احتیاط. (دهکردی) * بلکه بهتر آن است که غسل را از سر گیرد و وضوء بسازد به نیت احتیاط. (صدر) * یعنی اقوی است و آلتا پس بهتر این است که غسل را از سر بگیرد و وضوء هم بسازد. (یزدی) [۲] لزوم وضوء در این صورت و لزوم غسل در دو صورت دیگر معلوم نیست. لکن احوط است. (تویسرکانی) [۳] گذشت که استبراء به غیر بول صحیح نیست. (خراسانی) [۴] فرق ما بین قدرت بر بول و عدم آن معلوم نیست، پس مطلقاً از سر گیرد. (یزدی) * در این صورت نیز اعاده غسل نماید مثل صورت قدرت بر بول کردن. (مازندرانی) [۵] بلکه نمی تواند و باید اعاده غسل کند. (خراسانی) [۶] چه قادر بوده باشد و چه نبوده، غسل را از سر گیرد. (صدر) * در حکم به وجوب اعاده در جمیع صور مذکوره اشکال است، لکن احتیاط را ترک ننمایند. (کوهکمره‌ای) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۹ دوم: طواف خانه کعبه. سوم: عضوی از اعضای خود را به خط مصحف رسانیدن، یا به نام خدای تعالی، یا به نام یکی از چهارده معصوم علیهم السلام [۱] به شرطی [۲] چند که در وضو مذکور شد [۳]. چهارم: قرآن نوشتن [۴] چنانکه در کتاب مشرق الشمسین بیان این شده «۱». پنجم: در مسجد مکه یا مدینه داخل شدن. ششم: در باقی مساجد درنگ نمودن. هفتم: سوره عزیمه خواندن [۵] خواه کلّ و خواه بعض اگرچه یک کلمه باشد. و سوره‌های عزیمه چهار تا است: اول: اقرء باسم دوم: والنجم اذاهوی سوم: حم تنزیل من الرحمن الرحیم چهارم: الم تنزیل الکتاب. هشتم: چیزی در مسجد گذاشتن [۶]. اما اگر مسجداً او در مسجد باشد از مسجد بیرون [۱] حرمت مس نام مبارک یکی از چهارده معصوم بر جنب احوط است و همچنین حرمت قرآن نوشتن و همچنین بعض از سور عزیمه خواندن که مشتمل بر آیه سجده نباشد. (تویسرکانی) * احوط الحاق اسماء شریفه سایر انبیاء علیهم السلام به چهارده معصوم علیهم السلام. (کوهکمره‌ای) [۲] به تفصیلی که در وضوء گذشت. (صدر) [۳] گذشت آن چه شرط است صدق مس است، نه حیات داشتن آن عضو. (خراسانی) * مناط صدق نمودن مس است، چنانچه در وضوء مذکور شد. (کوهکمره‌ای) * با آن چه در حاشیه مذکور شد. (یزدی) [۴] بلکه حرام نیست. (خراسانی) * حرمت قرآن نوشتن هرگاه مستلزم مس آن نباشد معلوم نیست. (دهکردی، یزدی) * قرآن نوشتن جنب مکروه است، مگر آن که مستلزم مس بوده باشد، پس در این [صورت داخل در امر سوم خواهد شد. (کوهکمره‌ای) * قرآن نوشتن بر جنب حرام نیست، مگر مراد این باشد که به انگشت بنویسد که برای او وجهی است، اگرچه باز محل تأمل است. (مازندرانی) [۵] حرمت قرائت ما عدا آیات سجده معلوم نیست، هرچند احوط است. (دهکردی، یزدی) [۶] بادخول در آن و احوط ترک آن است مطلقاً، حتی از خراج مسجد یادرحال عبور. (خراسانی)

(۱) مشرق الشمسین: ۲۹۸ - ۳۰۰ جامع

عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۰ آوردن جایز است.

اما آن هفت امر که بر جنب مکروه است:

امّا آن هفت امر که بر جنب مکروه است: اول: عضوی از اعضای خود را به جلد مصحف رسانیدن یا به حاشیه آن. دوم: زیاده بر هفت آیه از سوره غیر عزیمه خواندن و بعضی از مجتهدین مطلق قرآن خواندن را بر جنب حرام می دانند «۱». سوم: مصحف برداشتن، خواه در دست، و خواه در بغل، و خواه در گردن. چهارم: چیزی خوردن. پنجم: آب نوشیدن، امّا اگر قبل از این هردو مضمضه و استنشاق کند [۱] کراهیت برطرف می شود [۲]. ششم: خضاب کردن. هفتم: روغن بریدن مالیدن [۳].

فصل در احکام حیض

[نشانه های حیض]

[نشانه های حیض بدان که خون حیض اغلب اوقات سیاه و تیره و غلیظ و بدبوست و اندک سوزشی دارد [۴] و از جانب چپ [۵] بیرون می آید [۶]. و تا زن نُسه سه ساله نشود خونی کسه می بیند * گذاشتن جنب چیزی در مسجد از

خارج حرام نیست، لکن احتیاط سبیل نجات است. (کوهکمره ای) [۱] - یا وضوء بگیرد. (خراسانی، مازندرانی) [۲] اگر وضوء بگیرد نیز برطرف می شود. (دهکردی، یزدی) [۳] ... ترک آن است رجاء. (خراسانی) [۴] معلوم نیست. (خراسانی، یزدی) [۵] در بعضی اخبار از جانب راست وارد شده پس احتیاط ترک نشود. (دهکردی، صدر) [۶] در این تأملی است. (مازندرانی) (۱) شهید اول در ذکری ۱: ۲۶۹، این

قول را به سَلار نسبت داده است. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۱ خون حیض نیست، و اگر سنّ او از پنجاه سال بگذرد و آن زن از طایفه قریش یا طایفه نبط [۱] نباشد خون او نیز خون حیض نخواهد بود. اما اگر یکی از آن دو طایفه باشد [۲] تا شصت سال ممکن است که خون حیض باشد. و اگر دختر بکر را ازاله بکارت شود و خون از او آید و معلوم نشود که خون بکارت است یا غیر آن پنبه به خود بردارد و به تطوّق «۱» و عدم تطوّق معلوم نماید. و کیفیت معرفت تطوّق و عدم تطوّق آن است که: آن زن صاحب خون بر پشت بخوابد نزدیک دیوار یا مانند آن و پنبه را به دست راست به اندرون فرج کند و اندکی صبر نماید، بعد از آن پنبه را به آهستگی بیرون آورد و ملاحظه کند، اگر خون تمام روی پنبه را سرخ کرده باشد خون بکارت نخواهد بود، و اگر سرخی آن برگرد پنبه به طریق طوق باشد خون بکارت است [۳]. و میانه مجتهدین خلاف است در آنکه: زن آبستن خون حیض می بیند یا نه؟ بعضی بر آنند که نمی بیند به جهت آنکه در وقت آبستن خون حیض دو قسم می شود قسمی به پستانها می رود شیر می شود و قسمی دیگر از راه ناف به شکم طفل می رود و خوراک او می شود، پس چیزی زیاده نمی ماند که بیرون آید. و بعضی [۴] بر آنند که هر گاه مزاج زن گرم باشد و غذاهائی که مولد خون باشد بسیار تناول نماید می تواند بود که آنچه از شیر و غذای طفل زیاده باشد به حیض بیرون آید [۱] - محلّ تأمل

است، پس احتیاط ترک نشود. (صدر) [۲] در نبطیة اشکال است. (یزدی) [۳] فرق نیست در این حکم میان اینکه در حال زوال بکارت حیض باشد یا نه، و نه میان اینکه پیش از این حیض دیده باشد یا نه، و نه میان اینکه شک از ابتداء باشد یا در اثنا عارض شود. (نخجوانی) [۴] این قول اصحّ است. (خراسانی) * این قول در نهایت قوّت است. (کوهکمره ای) * قول این بعض اقوی است. (مازندرانی، یزدی) (۱) دایره ای

شکل، حلقه‌ای. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۲

فصل

فصل «۱» [اگر خون حیض بیرون آید از موضع غیر معتاد در زمان عادت حیض به شرایط و موضع معتاد مسدود شده باشد و موضع غیرمعتاد معتاد شود، آن خون که می‌آید خون حیض خواهد بود، چنانچه شهید رحمه الله در کتاب بیان آورده است «۲» و حکایت کرده‌اند از زنی در زمان شیخ رحمه الله که خون حیض در زمان عادت آن زن از دهان او بیرون می‌آمد پس مادامی که خون از دهان زنی چنان بیرون آید آن زن حایض خواهد بود و احکام حیض بر او جاری خواهد بود، یعنی تا خون می‌آید نماز و روزه از آن زن ساقط است، و وطی شوهر بر او حرام است، و بعد از انقطاع خون از دهان او پیش از غسل کردن خلاف است که شوهر او را وطی می‌تواند کرد یا نه، چنانچه در موضع معتاد گفته خواهد شد.]

فصل مادام که زن حیض داشته باشد طلاق دادن او صحیح نیست

فصل مادام که زن حیض داشته باشد طلاق دادن او صحیح نیست به شرطی چند که - انشاء الله تعالی - در کتاب طلاق مذکور خواهد شد، و مجامعت با او نیز در قُبُل حرام است [۱] به اجماع. اما وقتی که از حیض پاک شده باشد و هنوز غسل نکرده باشد در جواز مجامعت خلاف است، بعضی از مجتهدین حرام می‌دانند و بعضی مکروه [۲] و احتیاط [۳] آن است که قبل از غسل مجامعت نکنند. [۱] - و احوط ترک مجامعت در دُبر

است نیز. (یزدی) [۲] قول به کراهت اقوی است. (خراسانی) * اقوی شدت کراهت قبل از شستن فرج است و بعد از شستن آن کراهت وطی کمتر میشود. (کوهکمره‌ای) [۳] بلی ترک مجامعت قبل از غسل احوط است، و اقوی جواز مجامعت است قبل غسل و بهتر است که قبل از مجامعت امر کند که زوجه فرج خود را بشوید. (دهکردی) * لکن این احتیاط واجب نیست. (یزدی) (این فصل تا آخر در یک نسخه [۱] - این فصل تا آخر در یک نسخه

موجود است. (۲) شهید اول، بیان: ۵۷. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۳ اما اگر شخصی در وقت حیض مجامعت کند جمعی از مجتهدین بر آنند که اگر مجامعت در اوّل حیض واقع شود واجب [۱] است که یک مثقال شرعی طلا کفّاره دهد، و اگر در وسط حیض واقع شود نیم مثقال، و اگر در آخر حیض واقع شود چهاریک مثقال «۱» و بعضی بر آنند که کفّاره دادن سنت است [۲] «۲» و واجب نیست [۳].

فصل خون حیض از سه شبانه روز [۴] کمتر و از ده شبانه روز بیشتر نمی‌باشد

فصل خون حیض از سه شبانه روز [۴] کمتر و از ده شبانه روز بیشتر نمی‌باشد [۵] و مدت پاکی میانه دو حیض کمتر از ده شبانه روز نمی‌باشد پس هرخونی که کمتر از سه شبانه روز باشد حیض نیست [۶] و همچنین هرخونی که از ده شبانه روز زیاده باشد آن * مراعات این احتیاط لازم است.

(نخجوانی) [۱] - وجوب احوط و اولی است. (خراسانی) [۲] این قول خالی از رجحان نیست، هرچند قول اوّل احوط است. (کوهکمره‌ای) * این قول اولی است. (یزدی) [۳] به ملاحظه خبر وارد در آن ترک احتیاط را البته ننمایند. (صدر) * وجوب کفّاره اقوی است. (مازندرانی) [۴] بلکه سه روز، و شب اوّل یا آخر داخل نیست، و همچنین در اکثر حیض و اقلّ طهر که ده روز است شب داخل نیست بنابر اقوی، هرچند مراعات احتیاط در هر سه مورد بهتر است. (یزدی) [۵] شرعاً، اگر چه بسا است که کمتر شود همان خون مخصوص از سه روز یا بیشتر شود بر ده واقعاً. (خراسانی) [۶] اگر از روز اوّل خون ببیند تا آخر روز سیّم حیض است، اگر چه

شب را نیند، و چنین است ده روز بیشتر حیض و کمتر طهر. (صدر) * اظهر این است که شب اول که در فجر آن خون ببیند داخل نیست، چنانچه شب چهارم نیز خارج است از آنها، و همچنین در اکثر حیض و اقل طهر که ده روز است، شب داخل نیست علی الاقوی، هر چند مراعات احتیاط در هر سه مورد خوب است. (نخجوانی)

(۱) _____ شیخ طوسی، مبسوط ۱: ۴۱. ابن

حمزه، وسیله: ۵۸. شیخ مفید، مقنعه: ۵۵. ابن ادریس، سرائر ۱: ۱۴۴. (۲) شیخ طوسی، نهاییه ۱: ۲۳۷. علامه حلی، قواعد ۱: ۲۱۶. محقق ثانی، جامع المقاصد ۱: ۳۲۱. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۴ زیادتی خون حیض نیست. و بدان که زن یا عادت مقرر دارد یا نه، و آن که عادت مقرر ندارد یا نوبت اول است که خون حیض می بیند یا نه. پس اگر خون از ده روز بگذرد و عادت مقرر [۱] داشته باشد همین ایام عادت او حیض است، و در باقی روزها تا ایام عادت [۲] رسیدن عمل استحاضه [۳] کند، به طریقی که بعد از این مذکور خواهد شد. و اگر نوبت اول است که حیض دیده و متصل می آید، ملاحظه نماید اگر خون او در بعضی اوقات شبیه به حیض است و در بعضی اوقات شبیه به حیض نیست پس بر او لازم است در اوقاتی که خون او شبیه به حیض است نماز و روزه را ترک کند، و در اوقاتی که خون او شبیه به حیض نیست عمل استحاضه کند، به شرط آنکه در اوقاتی که خون او شبیه به حیض است از سه شبانه روز کمتر و از ده شبانه روز بیشتر نباشد. و اگر خون او همیشه به یک طریق باشد، در این صورت ایام حیض خود را به طریق ایام عادت اقوام خود داند اگر عادت ایشان موافق یکدیگر باشد خواه اقوام پدری و خواه اقوام مادری مثل خواهر و عمه و خاله و دختران ایشان، و باقی ایام را استحاضه داند. و اگر عادت ایشان مختلف باشد عمل کند به عادت اکثر [۴] ایشان. و اگر اکثر هم [۱] _____ یعنی عادت وقتیه، و اگر

عددی تنها باشد همان عدد را باید حیض قرار داد در هر وقت که خواهد از اول خون یا وسط یا آخر آن، و اگر وقتیه تنها باشد و نبوده باشد از برای او عادت اقوام ده روز باید حیض قرار داد مادامی که علم نداشته باشد به عدم حیضیت بعضی از آنها، و الا مقداری که ممکن است از ده روز. (خراسانی) [۲] با فرض استمرار خون. (دهکردی، یزدی) [۳] حکم با مستحاضه در باقی روزها مطلقاً صحیح نیست، به جهت اینکه در فرض مذکور صوری است مختلفه، پس در بعض صور حکم همان است که در متن ذکر شد، و در بعض دیگر نحو دیگر است و مجالی از برای تفصیل نیست. (کوهکمره ای) [۴] در اکتفاء به اکثر اگر غیر اکثر خیلی نادر بوده باشد اشکال است. (خراسانی) * در عمل کردن به عادت اکثر اقوام خود با اختلاف آنها در عادت، و همچنین در رجوع به عادت هم سالان احوط، بلکه اقوی اعتبار حصول ظن است، پس عمل نماید به مظنه جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۵ معلوم نباشد [۱] یا اقوام نداشته باشد عمل نماید به عادت هم سالان [۲] خود به شرط آنکه هم شهری او باشند، و اگر ایشان نیز مختلف باشند و اکثر هم معلوم نباشد در ماهی سه روز حیض داند و در ماهی ده روز یا در هر ماه هفت روز [۳] و در باقی ایام عمل استحاضه کند.

فصل اگر زن عادت مقرر داشت، اما فراموش کرده که عادت او چند روز بود،

فصل اگر زن عادت مقرر داشت، اما فراموش کرده که عادت او چند روز بود، پس اگر اول وقت عادت را داند مثل آنکه داند اول هرماه اول عادت او بود یقین خواهد دانست که روز اول و دوم و سوم ماه از ایام حیض او است، پس بر او واجب است که در این سه _____ خود در مطلق امارات از رجوع به

صفات یا عادت خود با تعارض عمل نماید به آن اماره که مفید ظن است. (دهکردی) * کفایت مجرد اکثریت مشکل است، مگر آنکه غیر اکثر نادر باشد. (یزدی) [۱] - بلکه کفایت می کند علم به اتفاق جماعتی از آنها، با عدم علم به حال باقی بلکه کافی است علم به حال یکی، خصوصاً در صورتی که متمکن نباشد از علم به حال دیگران، و بین این دو فرقی است ظاهر میشود در قضا و نحو آن. (خراسانی) [۲] اعتبار به عادت هم سالان نیست، بلکه باید رجوع به روایات کند، چنانچه بعد ذکر می شود. (خراسانی) *

کفایت همسالان از اهل بلد برای تمیز ثابت نیست، بلکه باید رجوع به روایات کند که بعد از این می‌فرماید. (مازندرانی، نخجوانی) * اعتبار عادت هم سالان محلّ اشکال است. (یزدی) [۳] یا در هر ماه شش روز اگر چه احوط اختیار هفت روز است و احوط از این اختیار سه روز درمأعدای شهر اول و احتیاط نمودن در روز هفتم به جمع کردن بین تروک. (خراسانی) * جمعی از ارکان دین و فقهاء ما رضوان الله تعالی علیهم فتوی داده‌اند بر اینکه در هر ماهی هفت روز حیض داند. (کوهکمره‌ای) * و یا در هر ماه شش روز و احوط اختیار هفت [روز] است. (مازندرانی) * احوط اختیار هفت روز است در هر ماه، و احوط از آن اختیار سه روز در هر ماه با استظهار تا ده روز. (نخجوانی) * اقوی این که در هر ماه مخیر است ما بین سه روز و شش روز و هفت روز. (یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۶ روز نماز و روزه را ترک کند. و اگر وسط عادت را داند مثل آنکه داند که اول هرماه وسط عادت او بود، پس یک روز قبل از اول ماه و یک روز بعد از آن حیض خواهد بود به یقین و ترک نماز و روزه در آن سه روز واجب است. و اگر آخر وقت عادت را داند مثل آنکه داند آخر هرماه آخر عادت او بود، پس روز آخر ماه و دو روز قبل از آن ایام حیض است و ترک نماز و روزه در آن سه روز واجب است. و اگر داند که روز اول هرماه در حیض می‌بود امّا نداند که آن روز اول حیض او بود یا وسط یا آخر، در این صورت همان یک روز حیض است به یقین پس در همین روز ترک نماز و روزه کند. و در این چهار صورت [۱] در ایامی که احتمال حیض دارد براو لازم است که عمل مستحاضه [۲] بکند و روزه و نماز را ترک نکند [۳].

فصل اقسام استحاضه و احکام آن

فصل اقسام استحاضه و احکام آن خون استحاضه اغلب اوقات سیاه و غلیظ نیست و به زردی مایل است، و در وقت آمدن سوزش آن کمتر از سوزش خون حیض است، و گرمی آن نیز کمتر است. و استحاضه سه قسم است: قلیله، و کثیره، و متوسطه. قلیله آن است که خون به طرف پنبه که به جانب بیرون فرج است نرسد [۴] در این صورت واجب است [۵] که آن پنبه را بپندازد و پنبه پاک ب_____ه ج_____ای آن بردارد و از برای هر نم_____از وضو ب_____سازد. [۱]_____ عمل به احتیاط در این صور

مطلوب است. (تویسرکانی) [۲] حکم به استحاضه و به ترک نمودن نماز و روزه در جمیع صور علم به حدوث حیض و شک در بقاء آن مشکل است. (کوهکمره‌ای) [۳] احوط این است آنچه بر حائض حرام است مثل وطی زوج و دخول مسجد و نحو آن را ترک کند. (خراسانی، دهکردی، مازندرانی) * احوط این است که تروک حائض را نیز ترک کند. (یزدی) [۴] بلکه خون به پنبه برسد و در آن فرو نرود. (خراسانی) [۵] واجب نیست، اگر چه احوط است. (خراسانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۷ و متوسطه آن است که خون از طرف دیگر پنبه بگذرد [۱] امّا از آن لثّه «۱» که در کمر بند می‌کنند نگذرد، در این صورت آنچه در قلیله [۲] واجب است بر او نیز واجب است با تغییر دادن [۳] لثّه و یک نوبت غسل کردن از برای نماز صبح. و کثیره [۴] آن است که خون از لثّه [۵] بگذرد در این صورت آنچه در قلیله و متوسطه واجب است بر او نیز واجب است [۶] با دو غسل دیگر یکی از برای نماز پیشین و پسین [۷] «۲» و یکی از برای نماز شام و خفتن «۳». و مادامی که وضو [۸] و غسل را به طریقی که مذکور شد به فعل نیاورد نم_____از او صحیح نیست [۹] و مج_____امت ب_____او نیز در [۱]_____ بلکه فرو رود در آن و از آن

نگذرد. (خراسانی) [۲] ولکن در وجوب وضوء بر او به جهت نماز صحیح اشکال است، اگر چه احوط است. (خراسانی) [۳] تغییر دادن لازم نیست، اگر چه احوط است. (خراسانی) [۴] کثیره آن است که خون از پنبه بگذرد و به لثّه برسد، چه از لثّه بگذرد و چه نگذرد، و متوسطه آن است که خون در پنبه فرو رود و از آن نگذرد، و قلیله آن است که کهنه یا پنبه که در فرج میگذارد خون به او برسد ولکن او را فرو نگیرد بتمام. (کوهکمره‌ای) [۵] بلکه از پنبه. (خراسانی) * مناط رسیدن [خون به لثّه و نرسیدن به آن است،

نه گذشتن از آن، پس هرگاه به لته برسد هر چند نگذرد کثیره است، و اگر به آن نرسد و لکن پنبه را فرا گیرد متوسطه است، و اگر برسد به پنبه و لکن آن را فرا نگیرد قلیله است. (دهکردی، یزدی) [۶] در وجوب وضوء بر او در جمیع نمازهای یومیّه در صورت عدم جمع بین ظهرین و عشاءین، و در صورت جمع بین آنها در غیر از عصر و عشا اشکال است، اگرچه احوط است. (خراسانی) [۷] در صورتی که جمع نماید ما بین اینها، و الا از برای هر یک از نمازها باید غسل نماید. (خراسانی) [۸] وجوب وضوء در این دو صورت احوط است. (تویسرکانی) [۹] کفایت نمودن غسل از وضوء در جمیع موارد آن محلّ تأمّل است، لکن احتیاط را ترک ننمایند. (کوهکمره‌ای) (_____) (۱) پارچه، کهنه. (۲) ظهر و عصر. (۳) مغرب و عشاء. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۸ قُبَل حرام است [۱] و بعضی از مجتهدین بر آنند که مجامعت با زن مستحاضه بی آنکه عمل‌های مذکوره را به فعل آورده مکروه است و حرام نیست [۲] «۱».

فصل [خون نفاس]

فصل [خون نفاس نفاس خونی است که با زائیدن آید یا بعد از زائیدن، پس اگر قبل از زائیدن آید نفاس نیست. و هرچه برحایض حرام است- مثل نماز و روزه و درنگ کردن در مسجد و غیره- برصاحب نفاس نیز حرام است. و مجامعت با او و کفّاره [۳] مجامعت به طریقی است که در حیض مذکور شد. و عدد ایام نفاس مقدار عدد ایام حیض است [۴] اگر صاحب عادت باشد. و غسل نفاس مثل غسل حیض است. و اگر زن بزیاید و مطلقاً خون نبیند غسل بر او واجب نمی‌شود. و بدان که میانه مجتهدین خلاف است در آنکه اکثر مدّت نفاس چند است. اصحّ آن است که ده روز است [۵] و اگر بعد از زائیدن یک لحظه خون ببیند و دیگر [_____] [۱]- قول به حرمت احوط است.

(تویسرکانی) * بلکه حرام نیست بنابر اقوی، اگرچه سزاوار نیست ترک احتیاط. (خراسانی) * علی الاحوط. (کوهکمره‌ای) [۲] و البته قول به حرمت احوط خواهد بود. (دهکردی، صدر) * با ترک غسل البتّه مجامعت نکند و باقی افعال لازم نیست. (مازندرانی، نخجوانی) * احوط ترک مجامعت است بدون غسل در آنچه محتاج به غسل است، مگر آنکه غسل به جهت نماز را کرده باشد. (یزدی) [۳] وجوب کفّاره احوط و اولی است. (خراسانی) * وجوب کفّاره معلوم نیست. (دهکردی، یزدی) [۴] این حکم علی اطلاع محلّ تأمّل و اشکال است. (کوهکمره‌ای) [۵] اگرچه احوط جمع است بین تروک نفاس و عمل مستحاضه تا هیجده روز خصوصاً در غیر (_____) (۱) محقق، معتبر ۱:

۲۴۸. علامه حلی، تذکره ۱: ۲۹۱. شهید اول، دروس ۱: ۹۹. محقق ثانی، جامع المقاصد ۱: ۳۴۴. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۹ مطلقاً خون نبیند تا روز دهم و در روز دهم نیز یک لحظه خون ببیند و نیز منقطع شود در این صورت کلّ آن ده روز ایام نفاس او است [۱] پس اگر آن ده روز از رمضان باشد و روز اول غسل کرده باشد و تا روز دهم نماز و روزه را بجا آورده باشد آن نماز و روزه باطل خواهد بود، و بر او قضای آن نمازها واجب نیست، اما قضای روزه‌ها واجب است.

فصل در احکام غسل دادن میت و مقدمات و توابع آن

بدان که صد و بیست و شش امر است که تعلّق به میت دارد، از وقت احتضار یعنی سکرات تا وقتی که او را در قبر سپارند،

اشاره

بدان که صد و بیست و شش امر است که تعلّق به میت دارد، از وقت احتضار یعنی سکرات تا وقتی که او را در قبر سپارند، از آن جمله بیست و هفت امر واجب است، و هفتاد و یک امر سنّت، و بیست و شش امر مکروه، و دو امر حرام، و این صد و بیست و

شش امر به تفصیل مذکور خواهد شد.

و اما آنچه از وقت احتضار تا وقتی که شروع در شستن او کنند که بجا باید آورد پانزده امر است، یک امر واجب، و یازده امر سنت، و سه امر مکروه.

اما یک امر واجب:

اما یک امر واجب: آن است که روی او را [۲] به قبله بگردانند یعنی بر پشت بخوابانند به طریقی که کف پاهای او به جانب قبله باشد. ذات العاده. (خراسانی) * بنابر قول

مشهور. (کوهکمره‌ای) [۱] - احوط در ما بین دو خون مراعات احتمال طهر است نیز. (خراسانی) * در پاکی ما بین دو خون مراعات احتیاط کند به جمع ما بین اعمال طاهر و نفساء. (دهکردی، یزدی) * اگر بعد از آن لحظه منقطع شد و تا دهم هیچ خون نبیند همان یک لحظه نفاس است، بلی مراعات احتیاط خوب است. (نخجوانی) [۲] قول به وجوب استقبال میت در حال احتضار احوط است و وجوب آن محل تأمل است. (تویسرکانی) * در حال احتضار. (یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۰

و اما یازده امر سنت:

و اما یازده امر سنت: اول آنکه: او را تلقین کلمه اسلام و اقرار به امامت ائمه اثنا عشر علیهم السلام نماید، به این طریق [۱] که: «یا عَبْدَ اللَّهِ اذْکُرِ الْعَهْدَ الَّذِي فَارَقْتَنَا عَلَيْهِ مِنْ دَارِ الدُّنْيَا اِلَى دَارِ الْآخِرَةِ شَهَادَةً اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَاَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ ارْسَلَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ وَاَنْ خَلِيفَتَهُ مِنْ بَعْدِهِ امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَسَيِّدُ الْوَصِيِّينَ عَلِيُّ بْنُ ابْنِ طَالِبٍ ثُمَّ وَلَدُهُ الْحَسَنُ ثُمَّ الْحُسَيْنُ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ثُمَّ مُحَمَّدٌ الْبَاقِرُ ثُمَّ جَعْفَرُ الصَّادِقُ ثُمَّ مُوسَى الْكَاطِمُ ثُمَّ عَلِيُّ الرِّضَا ثُمَّ مُحَمَّدٌ التَّقِيُّ ثُمَّ عَلِيُّ النَّقِيُّ ثُمَّ الْحَسَنُ الْعَسْكَرِيُّ ثُمَّ الْخَلَفُ الْمُتَنَتِّظُ مُحَمَّدٌ الْمُهْدِيُّ - صَلَوَاتُ اللَّهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْهِمْ اَجْمَعِينَ - عَلَى هَذَا حَيِّتْ وَعَلَى هَذَا مَيِّتْ وَعَلَى هَذَا تُبْعَثْ اِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى وَاِذَا مَيِّتَ زِنْ بِجَايِ «يَا عَبْدَ اللَّهِ اذْکُرِ الْعَهْدَ» «يَا اَمَّةَ اللَّهِ اذْکُرِ الْعَهْدَ» بگويد. دوم آنکه: سوره والصفات و یس نزد او بخوانند. سوم آنکه: اگر جان به دشواری دهد او را نقل نمایند به جایی که همیشه در آنجا نماز می کرده تا جان به آسانی سپارد. چهارم آنکه: چون اجابت امر حق نماید چشم و دهان او را بهم آورند [۲]. پنجم آنکه: او را تحت الحنک بندند تا دهانش باز نشود. ششم آنکه: او را به چادر شبی یا پرده بپوشانند. هفتم آنکه: هردو دست او را به پهلوی او بکشند. هشتم آنکه: بعد از والصفات و یس آنچه میسر شود از قرآن نزد او بخوانند [۳].

[۱] - چون که مقصود از تلقین تذکار کلمه اسلام و اقرار به توحید و رسالت خاتم النبیین و امامت ائمه اثنا عشر - صلوات الله و تسلیماته علیهم اجمعین - است، پس بهتر، بلکه احوط این است که بعد از تلقین نمودن به لغت عربیه بر وجهی که در متن ذکر شده، به زبان خود محتضر نیز تلقین نمایند. (کوهکمره‌ای) [۲] در استحباب بهم آوردن دهان تأمل است، بهتر اتیان است به آن رجاء، و همچنین است حال در کشاندن دو دست او به پهلوی. (خراسانی) [۳] قصد رجاء نه استحباب. (خراسانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۱ نهم آنکه: اگر شب باشد چراغ نزد او روشن کنند [۱]. دهم آنکه: مؤمنان را خبر کنند تا به تشییع جنازه او حاضر شوند. یازدهم آنکه: چون جان سپارد در برداشتن او تعجیل نمایند.

اما آن سه امری که مکروه است:

اما آن سه امری که مکروه است: اول آنکه: جنب یا حیض نزد او حاضر شوند. دوم آنکه: بر شکم او آهن گذارند [۲]. سوم: او را تنها گذارند.

فصل سی و پنج امر تعلق به میت دارد از وقتی که اراده نمایند او را غسل دهند تا وقتی که خواهند او را کفن نمایند،

اشاره

فصل سی و پنج امر تعلق به میت دارد از وقتی که اراده نمایند او را غسل دهند تا وقتی که خواهند او را کفن نمایند، دوازده امر واجب است، و پانزده امر سنت، و شش امر مکروه، و دو امر حرام.

اما دوازده امر واجب:

اما دوازده امر واجب: اول: در وقت غسل دادن عورتین او را بیوشانند. دوم: مرد را مرد بشوید و زن را زن، مگر زن شوهر خود را و شوهر زن خود را که هریک می توانند دیگری را غسل دهند. و آقا کنیز خود را می تواند غسل دادن، اما در غسل دادن کنیز آقا را [۳] بعضی توقف کرده اند بجهت آنکه به ملک وارث انتقال یافته. و مرد دختر سه ساله را و زن پسر سه ساله را می تواند غسل دادن، و حاجت به [۱] در استحباب

روشن کردن چراغ نزد او اشکال است و بهتر اتیان به آن است رجاء. (خراسانی) [۲] کراهت این محل اشکال است. (خراسانی) [۳] اقوی جواز تغسیل کنیز است آقای خود را و احوط این است که غیر غسل دهد به اذن او. (تویسرکانی) * اگر غسل دهنده دیگری نباشد، البته غسل دادن کنیز ترک نشود. (صدر) * ظاهراً امّ ولد می تواند غسل دهد آقای خود را، خصوصاً هنگامی که مرد یا زن محرم از برای غسل آقا پیدا نشود و در غیر امّ ولد مراعات احتیاط بشود. (دهکردی) * مراعات احتیاط ترک نشود. (نخجوانی، یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۲ پوشیدن عورتین نیست. و هر گاه زن یافت نشود که زن را غسل دهد شخصی از اقوام آن زن که محرم او باشد از بیرون پیراهن او را غسل دهد، و مرد نیز به همین طریق. سوم: بعد از ازاله نجاست او را به آب سدر غسل دهند، و نیت چنین کند که [۱] غسل می دهد این میت را به آب سدر برای آن که واجب [۲] است تقرب به خدا، و مقارن نیت سر و گردن میت را بشوید بعد از آن جانب راست او را و بعد از آن جانب چپ او را به طریق غسل جنابت. چهارم آنکه: او را بعد از آب سدر به همان طریق بشویند به آب کافور. پنجم آنکه: او را بعد از آب کافور به آب خالی به همان طریق بشویند. ششم آنکه: در وقت غسل دادن روی میت به جانب قبله باشد [۳] به طریق احتضار. هفتم آنکه: اگر سدر و کافور یافت نشود [۴] عوض آنها دو نوبت به آب خالی بشویند [۵]. هشتم آنکه: اگر آب متعذر باشد او را سه تیمّم دهند [۶] عوض هر غسل یک تیمّم، [۱] - نیت به نحو مرقوم در متن احوط

است. (تویسرکانی) [۲] قصد وجوب لازم نیست، اگرچه احوط است. (خراسانی) * محض قصد غسل تقرّباً إلى الله کافی است، هر چند قصد وجوب نیز احوط است. (کوهکمره ای) [۳] این امور مستحبّه است، چنانچه خود ماتن در مستحبات ذکر خواهند فرمود. (خراسانی) * وجوب این امر معلوم نیست، هر چند بعضی گفته اند، بلکه بعد از این از جمله مستحبات شمرده است. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) * علی الاحوط. (کوهکمره ای) [۴] در صورت تعذر سدر و کافور دو غسل دیگر به آب خالص عوض آن دو غسل احوط است. (تویسرکانی) [۵] لازم نیست بلکه کافی است یک غسل به آب خالی، اگرچه عدم اکتفاء به آن احوط است. (خراسانی) [۶] سه تیمّم احوط است و همچنین نیت به نحو مرقوم. (تویسرکانی) * و احوط آن است که یک تیمّم او را به قصد ما فی الذمه قربه إلى الله و دو تیمّم دیگر احتیاطاً. (خراسانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۳ و در تیمّم اول نیت چنین کند که:

تیمم می‌دهم این میت را عوض آب سدر واجب تقرّب [۱] به خدا، و در نیت تیمم دوم به جای «عوض آب سدر» «آب کافور» بگویند، و در تیمم سوم عوض «آب خالی» آورد، و مقارن نیت دو کف دست خود را بر خاک زند و پیشانی میت را به آن مسح کند و نوبت دیگر [۲] هر دو کف را بر خاک زند و پشت کف دست راست او را مسح کند [۳] و بعد از آن پشت کف دست چپ او را. نهم آنکه: آب غسل طاهر باشد. دهم آنکه: آب غسل مضاف نباشد. یازدهم آنکه: آب غصبی نباشد. دوازدهم آنکه: زمین و تخته [۴] که در آن غسل می‌دهند غصبی نباشد.

و اما آن پانزده امر که سنت است:

و اما آن پانزده امر که سنت است: اول: چون خواهند که میت را غسل دهند یقه پیراهن او را تا زهار [۱] بدرند [۵] اما به رخصت وارث [۶] اگر بالغ و عاقل باشد، و اگر طفل یا مجنون باشد دریدن پیراهن جایز نیست.

* و تیمم دیگر عوض مجموع نیز دهند. (کوهکمره‌ای) * احوط این است که اول یک تیمم بدهند [به قصد] بدلیت از هر سه غسل بعد از آن بدل هر غسلی یک تیمم بدهند. (نخجوانی) * و احوط این است که یک تیمم دیگر بدهند به قصد بدلیت از هر سه غسل. (یزدی) [۱] - قصد قربت کافی است، هر چند احوط قصد وجوب است نیز. (کوهکمره‌ای) [۲] نوبت دیگر لازم نیست، بلکه یک دفعه زدن از برای مسح پیشانی و دستهای میت کافی است. (کوهکمره‌ای). * اقوی کفایت یک دفعه زدن است از برای مسح پیشانی و دستهای او. (یزدی) [۳] احوط مسح پشت دست راست و چپ است مثل تیمم حی. (تویسرکانی) [۴] ذکر غصبی نبودن فضائی که در آن غسل میدهند اهم بود. (صدر) * و هم چنین فضا و ظرف آب و محل ریختن آب غسل. (نخجوانی، یزدی) [۵] اگر توقف داشته باشد کشیدن آن از زیر بر دراندن. (خراسانی) [۶] احتیاطاً. (خراسانی)

(طبع جدید)، ص: ۶۴ دوم: در وقت پیراهن کردن او را برپهلوی نگردانند بلکه چنانکه بر پشت خوابیده پیراهن او را از زیر بکشند. سوم: انگشتان او را به نرمی بمالند. چهارم: در وقت غسل دادن به طریق حالت احتضار رو به قبله باشد [۱]. پنجم: جهت آبی که از غسل جدا می‌شود گودی علی حده [۱] بکنند. ششم آنکه: در وقت غسل دادن میانه میت و آسمان حایلی بوده باشد مثل سقف یا سایبان و غیر آن. هفتم آنکه: میت را قبل از غسل یا بعد از غسل وضو دهند [۲] در این وضو مضمضه و استنشاق سنت نیست. هشتم آنکه: غیال در وقت غسل دادن در جانب راست میت باشد. نهم آنکه: قبل از هر یک از سه غسل [۳] دو دست خود را تا مرفق بشویند. دهم آنکه: آب سدر را برهم زنند تا کف کند و به کف آن سر میت را بشویند [۴]. یازدهم آنکه: عورتین میت را قبل از غسل سه نوبت به اشنان [۲] بشویند. دوازدهم آنکه: در هرغسلی از آن سه غسل هریک از سر و جانب راست و چپ را سه نوبت [۵] بشویند. سیزدهم آنکه: در غسل اول و دوم آهسته دست بر شکم میت کشد. چهاردهم اگر میت جنب باشد او را بعد از سه غسل واجب یا قبل از آن غسل [۱] ظاهراً

منافی با سابق است که چون در ضمن دوازده امر واجبش شمردند. (صدر) * این حکم مناقض با حکم سابق است، به جهت آنکه در سابق از جمله واجبات شمرده و در اینجا از جمله سنن قرار داده. (کوهکمره‌ای) [۲] مشروعیت این وضوء محل تأمل، احوط ترک آن است. (کوهکمره‌ای) [۳] بلکه بعد از هر یک از سه غسل. (خراسانی) [۴] قبل از غسل و بهتر اتیان است به آن رجاء. (خراسانی) [۵] رجاء. (خراسانی)

مستقل. (۲) گیاهی است خوشبو که به آن رخت درست شویند. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۵ جنابت [۱] دهند؛ چنان که قبل از این گذشت [۲] و نیت چنین کند که: غسل جنابت می‌دهم این میت را سنت تقرّب به خدا. پانزدهم: چون از غسلها فارغ شوند

بدن میت را خشک کنند.

اما آن شش امر که مکروه است:

و اما آن دو امر که حرام است:

و اما آن دو امر که حرام است: اول: اگر میت احرام حج یا احرام عمره داشته باشد حرام است که او را به کافور غسل دهند. دوم: حرام است که او را حنوط کنند.

فصل بیست و نه امر تعلق به میت دارد از وقتی که از غسل او فارغ شوند تا وقتی که بر آن نماز گزارند،

اما آن نه چیز که واجب است:

اما آن نه چیز که واجب است: اول: حنوط کردن میت است، یعنی کافور رسانیدن به هفت عضوی که بر آن سجده نماز واقع می‌شود، و آن پیشانی است و دو کف دست و دو زانو و دو انگشت بزرگ پاها. [۱] - احوط ترک نمودن آن غسل

است. (کوهکمره‌ای) [۲] و گذشت نیز که محتاج به مراجعه است. (خراسانی) (۱) یعنی غسل را راهی چاه توال

کردن. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۶ دوم آنکه: کفن سه پارچه باشد [۱]: لنگ [۲] پیراهن، و چادری که میت را سراپا فراگیرد، و آن را لفافه گویند. سوم آنکه: هیچ یک از این سه پارچه حریر نباشد [۳] خواه میت مرد باشد و خواه زن. چهارم آنکه: طلاباف یا نقره‌باف و طلا دوز نباشد. پنجم آنکه: طاهر باشد. ششم آنکه: غصبی نباشد. هفتم آنکه: بسیار تنگ نباشد به حیثیتی که بدن میت از زیر آن نمایان شود [۴]. هشتم آنکه: قماش نباشد [۵] لایق به حال میت، پس نسبت به بعضی کرباس واجب است، و نسبت به بعضی قماش باریک بلند قیمت. اما اگر قرض میت مساوی ترکه او باشد یا بیشتر [۶] قرض خواهان را می‌رسد که مانع شوند [۷] از کفن کردن او در قماش بلند قیمت. نهم آنکه: زن هر چند مالدار باشد کفن او بر شوهر واجب است به سه شرط [۸]: اول [۱] - سه پارچه بودن کفن به

نحو مرقوم احوط است. (تویسرکانی) [۲] احوط در لنگ آن است که به مقداری باشد که تمام بدن میت را فراگیرد. (خراسانی) [۳] و همچنین معروف بین اصحاب - رضوان الله تعالی علیهم - آن است که مطلق پوست و هر چیزی که [نماز مرد] در آن جایز نیست نباشد، و هرگاه از مو و کرک مأكول اللحم باشد پس معروف جواز است، هر چند خلاف احتیاط است. (کوهکمره‌ای) * و پوست هم نباشد. (مازندرانی) * و همچنین باید از پوست نباشد، بلکه از شعر و وبر مالا یؤکل لحمه هم نباشد. (یزدی) [۴] اقوی سائر بودن تمام سه پارچه است بدن میت را، اگرچه احوط اعتبار سائر بودن هر یک از آن سه است. (خراسانی) [۵] وجوب آن معلوم نیست. (خراسانی) [۶] یعنی ترکه کمتر از قرض باشد. (مازندرانی) [۷] احوط از برای طلبکارها عدم منع است. (تویسرکانی) [۸] شرط اول و دوم ممنوع است، بلکه اقوی وجوب کفن زوجه است بر زوج، اگرچه متعه باشد یا ناشزه. (خراسانی، مازندرانی، نخجوانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۷ آنکه زن دائمی باشد نه متعه [۱] دوم: آنکه ناشزه [۲] نباشد، سوم: آنکه مرد را قدرت بر کفن بوده باشد [۳] پس اگر مرد بی چیز باشد زن را از مال خودش کفن باید کرد. اما اگر مرد بمیرد کفن او بر زن واجب نیست.

اما آن دوازده چیز که سنت است:

امّا آن دوازده چیز که سنّت است: اوّل آنکه: کافور حنوط میّت سیزده درهم شرعی باشد و دو دانگِ درهم [۴] و اگر این مقدار نباشد چهار درهم، و اگر چهار درهم میسر نباشد یک درهم. دوم آنکه: کافور را در کف دست نرم سازند نه در هاون و غیر آن. سوم آنکه: آنچه از کافور حنوط زیاد ماند برسینه میّت نهند. چهارم آنکه: جریدتین با میّت گذارند، یعنی دو چوب تر از نخل خرما، و اگر نباشد از درخت کُنار «۱» و اگر نباشد از درخت انار، و اگر نباشد از درخت بید [۵] و اگر نباشد از درخت دیگر. و می باید کسه هریکی از آن دو چوب بـه درازی سـاق دسـت میّت با شـد [۶]

[۱] _____ حکم به عدم وجوب در متعه و

ناشزه مخالف مشهور است و طریق احتیاط واضح است. (کوهکمره‌ای) * در متعه نیز واجب است بر زوج و همچنین ناشزه. (یزدی)

[۲] بلکه ناشزه نیز کفن او ظاهراً بر شوهر است. (صدر) * شرط اول و دوم ممنوع است، بلکه اقوی وجوب کفن زوجه است بر زوج مطلقاً، اگرچه متعه و یا ناشزه باشد. (نخجوانی) [۳] حتّی از آن چیزی که از زن منتقل به شوهر شده به ارث. (خراسانی، مازندرانی)

[۴] این افضل است و اوّل مرتبه فضل یک مثقال شرعی، و افضل از آن چهار مثقال و بعد از آن در فضل چهار درهم و احوط عدم انتقال از مرتبه اولی است به دوم و از آن به سوم و از آن به چهارم. (خراسانی) * یعنی ثلث درهم. (یزدی) [۵] بلکه درخت بید مقدّم است بر انار و تقدیم انار بر سایر درختها باید رجاء باشد. (خراسانی) [۶] بلکه بودن هر یک از این دو چوب به این مقدار اولی است. (خراسانی) _____ (۱) سَئِدَر. جامع

عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۸ یکی [۱] را برپهلوی راست میّت گذارند و دیگری را برپهلوی چپ او، و آنکه برپهلوی راست است می باید که میانه آن و بدن میّت کفن حایل نباشد، و آنکه برپهلوی چپ است می باید که میانه آن و بدن میّت پیراهن حایل باشد، و می باید که سر جریدتین به چنبر گردن میّت برسد. پنجم آنکه: کفن میّت از پنبه باشد نه از جنس دیگر. ششم آنکه: سفید باشد نه رنگین. هفتم آنکه: ریسمانی که کفن به آن می دوزند از کفن بیرون آورده باشند [۲]. هشتم آنکه: مرد را عمامه بر سر پیچند که تحت الحنک داشته باشد و هردو سر عمامه را از زیر تحت الحنک بیرون کنند و بر سینه او اندازند. نهم آنکه: پارچه [ای که طول آن سه ذرع و نیم باشد به ذرع دست، بر رانهای میّت به این طریق پیچند که: اوّل سر آن پارچه را شق کنند آن قدر که به دو جانب شق برکمر میّت توان بستن به طریق کمربند، و آن پارچه را از عقب از میان دو پای او بیرون کنند، و از زیر کمربند او بیرون آورند و بر رانهای او پیچند. دهم آنکه: زن را به جای عمامه، مقنعه بر سر کنند. یازدهم آنکه: لته پهنی بر سینه زن بندند که پستانهای او را بگیرد، و دوطرف آن لته را بر پشت او گره زنند. دوازدهم آنکه: پنبه بسیار بر عورتین میّت گذارند و اگر چیزی بیرون آید که موجب نقض وضوی زندگان باشد لازم نیست که نوبت دیگر او را غسل دهند، و همچنین اگر او را وضو داده باشند لازم نیست که نوبت دیگر او را وضو دهند. و بعضی از مجتهدین بر آنند که هرگاه ناقض وضو بیرون آید نوبت دیگر غسل بایدداد «۱».

و این قول ضعیف است [۱] _____ و گذاشتن هر یک از جریدتین را به نحوی که ذکر فرموده اند اولی است. (خراسانی) [۲] این را رجاء بجا آورد. (خراسانی)

[۱] _____ (۱) علّامه در مختلف ۱: ۳۸۸ به ابن

ابی عقیل نسبت داده است. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۹

امّا آن هشت امر که مکروه است:

امّا آن هشت امر که مکروه است: اوّل: کفن را به آهن یا فولاد بریدن. دوم: پیراهنی را که به جهت میّت قطع کنند آستین گذاشتن. امّا اگر میّت را در پیراهن خودش کفن کنند آستین داشتن آن پیراهن مکروه نیست، امّا مکروه است که تکه داشته باشد [۱]. سوم: ریسمانی که کفن را به آن می دوزند به آب دهن تر ساختن [۲]. چهارم: کفن را بخور کردن. پنجم: در کتان کفن کردن. ششم: در

قصب مثل قطنی [۳] و غیر آن کفن کردن. هفتم: به سیاهی چیزی در کفن نوشتن. هشتم: کافور در چشم و گوش میّت گذاشتن. و بدان که اگر زن آبستن باشد و بمیرد و فرزندی که در شکم دارد زنده باشد واجب است که شکم او را از جانب چپ او بدرند و فرزند او را بیرون آورند، و شکم او را بدوزند. و اگر فرزند در شکم بمیرد و مادر زنده باشد و نتوان درست بیرون آوردن، زنی دست به شکم او بَرَد و طفل را پاره کند و بیرون آورد، پس اگر طفل چهارماهه باشد او را به طریق مقرر سه غسل دهند، و در سه پارچه [۴] به دستوری که گذشت کفن کنند و دفن نمایند. و اگر کمتر از چهار ماهه باشد در لُته پیچند و بی غسل دفن نمایند.

فصل آنچه متعلق به میّت است از وقتی که از کفن کردن او فارغ شوند تا وقتی که او را به خاک سپارند

اشاره

فصل آنچه متعلق به میّت است از وقتی که از کفن کردن او فارغ شوند تا وقتی که او را به خاک سپارند [۱] بلکه مستحب است قطع تکمه او، بلکه احوط است. (خراسانی) [۲] ترک تر ساختن ریسمان را به آب دهن نمایند رجاء. (خراسانی) [۳] بنابر ادعاء بعضی فضلا «قطنی» اسم بلدی است در فارس و «قصب» اسم جامه است منسوب به آنجا شبیه به بُرد. (نخجوانی) [۴] این احوط است. (تویسرکانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۰ چهل و هفت امر است: پنج امر واجب است، و سی و سه امر سنّت، و نه امر مکروه.

اما پنج امر واجب:

اما پنج امر واجب: اول: نماز کردن بر میّت به طریقی که در کتاب نماز مذکور خواهد شد. دوم: نقل کردن او به جانب قبر، و اگر در دریا بمیرد و خشکی متعذر باشد در خم یا صندوقی گذارند و سر آن را محکم سازند، و اگر خُم و صندوق نباشد چیز سنگینی بر او بندند و در این صورت به طریقی که در لحد می گذارند رو به قبله کرده [۱] در دریا اندازند. سوم: او را در قبر بر جانب راست رو به قبله [۲] بخوابانند، نه به طریقی که در وقت احتضار مذکور شد. اما اگر زن ذمیّه [۳] بمیرد و فرزندی از مسلمان در شکم داشته باشد و آن فرزند نیز مرده باشد باید که چون او را دفن کنند پشت او را به قبله کنند [۴] به جهت آنکه روی طفل در شکم مادر به جانب پشت مادر است. چهارم: قبر را به نوعی بپوشانند که بدن میّت از جانوران محفوظ باشد و بوی عفونت او بیرون نیاید. پنجم: زمین قبر مباح باشد پس اگر ظاهر شود که در زمین غصبی دفن شده و صاحب زمین به آن راضی نشود واجب است که میّت را به جای دیگر نقل کنند [۵] [۱] - این

احوط است. (تویسرکانی) * بنابر احوط. (خراسانی) [۲] استقبال در قبر به طریق متعارف است، نه به طریق احتضار. (تویسرکانی) [۳] بلکه مطلق کافره. (نخجوانی) [۴] وجوب این معلوم نیست و شاید که احوط باشد. (تویسرکانی) [۵] جواز نبش مشکل است، چه رسد که واجب باشد، پس اگر کسان میّت عوض بدهند برای زمین وجوب قبول عوض خالی از قوت نیست، و اگر ندهند هم جواز نبش مشکل است. (مازندرانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۱

اما آن سی و سه امر که سنّت است:

اما آن سی و سه امر که سنّت است: اول آنکه: جماعتی که تشییع جنازه می کنند از عقب جنازه روند یا از دو جانب آن و در پیش جنازه نروند. دوم آنکه: برداشتن جنازه به تربیع، یعنی دوش راست میّت را به دوش راست برداشتن و چند قدم رفتن، و بعد از آن پای راست را به دوش راست برداشتن و چند قدم رفتن، و بعد از آن به همان طریق پای چپ را به دوش چپ برداشتن، و بعد دوش

چپ را به دوش چپ برداشتن. سوم آنکه: چون جنازه را ببند این دعا را بخواند: «اللَّهُ أَكْبَرُ هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ، اللَّهُمَّ زِدْنَا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا، الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي تَعَزَّزَ بِالْقُدْرَةِ وَقَهَرَ الْعِبَادَ بِالْمَوْتِ وَالْفَنَاءِ، الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَجْعَلْنِي مِنَ السَّوَادِ الْمُخْتَرِمِ». چهارم آنکه: مقبره نزدیک را ترجیح دهند بر مقبره دور مگر آن که در مقبره دور شخصی از صلحا و اکابر دین مدفون باشد. پنجم آنکه: عمق قبر به مقدار قد آدمی باشد، و اگر تا چنبر گردن باشد سنت به فعل می آید. ششم آنکه: لحد در قبر کردن، مگر آن که زمین بسیار نرم باشد و ترسند که قبر فرو ریزد. هفتم آنکه: لحد به جانب قبله باشد. هشتم آنکه: فراخ باشد آن قدر که در آن توان نشست. نهم آنکه: میت را در جانب پای قبر لمحه‌ای (۱) بگذارند بعد از آن دو قدم به جانب قبر نقل نمایند، و لمحه‌ای بگذارند و باز نوبت دیگر نقل کنند، و لمحه‌ای بگذارند و بعد از آن به قبر نقل کنند. و اگر میت زن باشد این سه نقل [۱] سنت نیست [۱]. در این سه نقل فرقی ما

بین مرد و زن نیست، بلکه فرق در این است که بهتر گذاشتن زن است در مقابل قبر در طرف قبله. (مازندرانی)

(طبع جدید)، ص: ۷۲ دهم آنکه: اگر میت مرد باشد اول سر او را داخل قبر سازند بعد از آن باقی بدن را. و اگر زن باشد به یک نوبت در قبر نهند. یازدهم آنکه: وقتی که زن را در قبر می نهند روی قبر را به چادر شبی یا پرده یا امثال آن بپوشند. دوازدهم آنکه: شخصی که داخل قبر می شود و میت را در قبر می گذارد سر برهنه و پابرنه باشد. سیزدهم آنکه: اگر میت زن باشد آن شخص که داخل قبر می شود او را به خاک می سپارد باید که محرم او باشد، و شوهر اولی است از جمیع محارم، و اگر میت مرد باشد باید که آن شخص بیگانه باشد. چهاردهم آنکه: در وقتی که میت را در لحد گذارند این دعا بخواند: «بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَعَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَبْدُكَ وَابْنُ عَبْدِكَ نَزَلَ بِكَ وَأَنْتَ خَيْرُ مَنْزُولٍ بِهِ اللَّهُمَّ افْسَحْ لَهُ فِي قَبْرِهِ وَالْحَقُّهُ بَنِيَّهِ اللَّهُمَّ أَنَا لَا نَعْلَمُ مِنْهُ إِلَّا خَيْرًا وَأَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنَّا». و اگر میت زن باشد به جای «عَبْدُكَ وَابْنُ عَبْدِكَ» «أَمْتُكَ وَبِنْتُ عَبْدِكَ» بگوید و به جای «نَزَلَ بِكَ» «نَزَلَتْ بِكَ» و به جای «افْسَحْ لَهُ فِي قَبْرِهِ وَالْحَقُّهُ بَنِيَّهِ» «افْسَحْ لَهَا فِي قَبْرِهَا وَالْحَقُّهَا بَنِيَّهَا» بگوید و به جای «لَا نَعْلَمُ مِنْهُ» «لَا نَعْلَمُ مِنْهَا» و به جای «أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنَّا» «أَنْتَ أَعْلَمُ بِهَا مِنَّا» بگوید. پانزدهم آنکه: خاک زیر سر میت را به طریق بالش بلند سازند. شانزدهم آنکه: در قبر زیر رخ میت خاک کربلا گذارند. هفدهم آنکه: گره‌های کفن را بکشایند. هجدهم آنکه: روی میت را باز کنند. نوزدهم آنکه: بر پس پشت میت کلوخی گذارند تا بر پشت نیفتد. بیستم آنکه: تلقین کردن میت در قبر به این طریق می باشد: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يَبْقَى إِلَّا وَجْهُهُ وَلَا يَدُومُ إِلَّا مُلْكُهُ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ جَامِعُ عَبَّاسِي (طبع جدید)، ص: ۷۳ الْحُكْمُ وَآلِهِ تَرْجِعُونَ، يَا عَبْدَ اللَّهِ اذْكُرِ الْعَهْدَ الَّذِي خَرَجْتَ عَلَيْهِ مِنْ دَارِ الدُّنْيَا إِلَى دَارِ الْآخِرَةِ، شَهَادَةً لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ الْهَذَا أَحَدًا صِدْقًا فَزَدًا وَتَرَا حَيًّا قَيُّومًا دَائِمًا أَبَدًا لَمْ يَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا، وَأَنْ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خَاتَمَ أَنْبِيَائِهِ وَسَيِّدُ رُسُلِهِ أَرْسَلَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ، وَأَنْ عَلِيًّا صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَلِيُّ اللَّهِ وَوَصِيُّ رَسُولِهِ وَخَلِيفَتُهُ مِنْ بَعْدِهِ الْقَائِمُ بِأَمْرِهِ وَأَنْ الْوَصِيَّةَ مِنْ وَلَدِهِ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنَ وَعَلِيًّا وَمُحَمَّدًا وَجَعَفَرًا وَمُوسَى وَعَلِيًّا وَمُحَمَّدًا وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ الْمُتَنَتِّظَ مُحَمَّدًا الْمُهْدِيَّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ حُجَّجَ اللَّهُ عَلَى الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ، يَا عَبْدَ اللَّهِ اذَا جَاءَكَ الْمَلَكَانِ الْمُقَرَّبَانِ الرَّسُولَانِ الْكَرِيمَانِ النَّازِلَانِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَسْأَلَانِكَ عَنْ رَبِّكَ وَعَنْ دِينِكَ وَكِتَابِكَ وَنَبِيِّكَ وَآمَامِكَ فَقُلْ وَلَا تَخَفْ وَلَا تَحْزَنْ فِي جَوَابِهِمَا: اللَّهُ رَبِّي وَمُحَمَّدٌ نَبِيُّي وَالْإِسْلَامُ دِينِي وَالْقُرْآنُ كِتَابِي وَالْكَعْبَةُ قِبْلَتِي وَعَلِيٌّ أَمَامِي وَالْوَصِيَّةُ يَأْتِي الْمَذْكُورُونَ مِنْ بَعْدِهِ أَيْمَتِي وَحُجَّجِي، وَأَشْهَدُ أَنَّ الْمَوْتَ حَقٌّ وَالْقَبْرَ حَقٌّ وَسُؤَالَ مُنْكَرٍ وَنَكِيرٍ فِي الْقَبْرِ حَقٌّ وَالْبَعْثَ حَقٌّ وَالنُّشُورَ حَقٌّ وَالْحِسَابَ حَقٌّ وَالْكِتَابَ حَقٌّ وَالْمِيزَانَ حَقٌّ وَالصِّرَاطَ حَقٌّ وَالْجَنَّةَ حَقٌّ وَالنَّارَ حَقٌّ وَأَنَّ الْوَقُوفَ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ تَعَالَى حَقٌّ، هَذَا اِعْتِقَادِي عَلَيْهِ حَيْثُ وَعَلَيْهِ مِتُّ وَعَلَيْهِ ابْعَثْ أَنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى. و اگر میت زن باشد به جای «يَا عَبْدَ اللَّهِ اذْكُرِ الْعَهْدَ» «يَا أُمَّةَ اللَّهِ اذْكُرِي الْعَهْدَ» بگوید و به جای «يَا عَبْدَ اللَّهِ اذَا جَاءَكَ» «يَا أُمَّةَ اللَّهِ» و کاف «جَاءَكَ» و باقی کافهای خطاب را مکسور بخواند، و به جای «فَقُلْ وَلَا تَخَفْ وَلَا تَحْزَنْ»

«فَقُولِي وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي» بگوید. بیست و یکم آنکه: لحد را به خشت خام و گل پوشیدن. بیست و دوم آنکه: در وقت لحد پوشیدن این دعا بخواند: «اللَّهُمَّ صَلِّ وَخِدَّتَهُ وَأَنْسِ وَخَشَتَهُ وَأَمِنْ رَوْعَتَهُ، وَاسْكُنْ إِلَيْهِ مِنْ رَحْمَتِكَ رَحِمَةً تُغْنِيهِ بِهَا عَنْ رَحْمَةِ مَنْ سِوَاكَ، فَإِنَّمَا رَحْمَتُكَ لِلطَّالِبِينَ». و اگر میت زن باشد ضمیر مؤنث به جای مذکر بیاورد. بیست و سوم آنکه: حاضران غیر اقوام میت خاک را به پشت دست بر قبر ریزند. بیست و چهارم آنکه: در وقت خاک ریختن بگویند: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَا جِعُونَ». جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۴ بیست و پنجم: آنکه قبر را به مقدار چهار انگشت تا یک وجب بلند سازند. بیست و ششم آنکه: بر روی قبر ریگ بریزند و اگر ریگ سُرخ باشد ثواب آن بیشتر است. بیست و هفتم آنکه: نشانه‌ای بر سر قبر میت نصب نمایند. بیست و هشتم آنکه: آب بر روی قبر بریزند به این طریق که از سر گرفته به جانب پا آیند و از جانب سر باز گردند و آنچه از آب بماند در وسط ریزند و باید که ریختن آب از اول تا آخر منقطع نشود. بیست و نهم آنکه: شخصی که آب می‌ریزد رو به قبله باشد. سی‌ام آنکه: بعد از آب ریختن حاضران کف دست بر قبر گذارند به حیثیتی که نشان انگشتان بر قبر بماند. سی و یکم آنکه: در وقت دست بر قبر نهادن رو به قبله کنند. سی و دوم آنکه: در آن وقت سوره «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» هفت نوبت بخوانند و بعد از آن، این دعا را یک نوبت بخوانند: «اللَّهُمَّ جَافِ الْأَرْضَ عَنْ جَبْتِيهِ وَاصْبِرْ عِدَّ إِلَيْكَ رُوحَهُ، وَلَقَدْ مَنَّكَ رِضْوَانُكَ، وَاسْكُنْ قَبْرَهُ مِنْ رَحْمَتِكَ مَا تُغْنِيهِ مِنْ رَحْمَةِ غَيْرِكَ». و اگر میت زن باشد به جای ضمیر مذکر ضمیر مؤنث بیاورد. سی و سوم آنکه: ولی میت یا شخصی به رخصت او بعد از رفتن حاضران به آواز بلند تلقین میت کند به طریق تلقین در قبر.

و اما آن نه امر که مکروه است:

و اما آن نه امر که مکروه است: اول: رفتن عورات [۱] «۱» با جنازه میت. دوم: دو میت بر یک جنازه [۲] «۲» برداشتن. سوم: دو میت در یک قبر دفن کردن. چهارم: زمین قبر را به تخته یا غیر آن فرش کردن. (۱) زن‌ها. (۲) یک تابوت. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۵ پنجم: ریختن خویشتان میت خاک بر قبر میت. ششم: خاک بیگانه - یعنی غیر خاکی که از قبر بهم رسیده باشد - در قبر ریختن. هفتم: صورت قبر را مُسَنَّم کردن، یعنی ماهی پشت ساختن. هشتم: تجدید قبر نمودن بعد از آن که منهدم شده باشد. نهم: بر قبر تکیه کردن و پا نهادن و نشستن، و این همه وقت مکروه است. و بدان که هر گاه میت در مقبره عام دفن شده باشد و آن قدر وقت گذشته باشد که یقین شود که آن میت خاک شده در این صورت واجب است [۱] که صورت قبر را برطرف سازند و حرام است که نمایان گذارند بلکه باید که قبر را با زمین برابر سازند تا هر کس خواهد میت خود را در آنجا دفن نماید. اما اگر آن میت یکی از بزرگان دین باشد در این صورت باید که صورت قبر او را نمایان گذارند، تا به زندگان از زیارت او فیض و به مردگان از جوار قبر او نفعی برسد. و سنت است تعزیت دادن اقوام میت را، یعنی ایشان را پرسش نمودن و تسلاً دادن. و در وقت تعزیت این دعا جهت ایشان کردن «جَبَرِ اللَّهُ وَهَنَكُمْ وَاحْسَنْ عَزَاكُمْ وَرَحِّمْ مَوْتَاكُمْ». و نیز سنت است که تا سه روز هر روز طعام جهت ایشان فرستادن، و مکروه است نزد ایشان طعام خوردن.

مقصد سوم در بیان احکام تیمم

بدان که بیست و یک امر است که تعلّق به تیمم کردن دارد: دوازده امر واجب است، و هفت امر سنت، و دو امر مکروه.

اشاره

بدان که بیست و یک امر است که تعلّق به تیمم کردن دارد: دوازده امر واجب است، و هفت امر سنت، و دو امر مکروه.

[۱] - وجوب این معلوم نیست.
 (تویسرکانی) * معلوم نیست مگر آن که زمین وقف باشد و مردم محتاج به آن باشند. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) * معلوم نیست.
 (صدر) * وجوب معلوم نیست. (مازندرانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۶

اما دوازده امر واجب:

امّا دوازده امر واجب: اول آنکه: مکان تیمم غصبی نباشد [۱] به طریقی که در وضو [۲] مذکور شد. دوم آنکه: آنچه به آن تیمم می کنند خاک باشد چه اصحّ [۳] آن است که تیمم به سنگ و آجر و مانند آن درست نیست. سوم آنکه: خاک تیمم طاهر باشد. چهارم آنکه: غصبی نباشد. پنجم آنکه: ممزوج نباشد به غیر خاک، پس اگر ممزوج باشد به حیثیتی که نام خاک بر آن اطلاق نشود تیمم بر او درست نیست. ششم آنکه: اعضای تیمم قبل از تیمم کردن طاهر باشد. هفتم: نیت است، به این طریق که: تیمم می کنم تیمم واجب [۴] بدل وضو جهت [۱]

همچنین فضائی که در آن واقع میشود. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) [۲] و غصبی نبودن فضا نیز به طریقی است که در وضو گذشت. (صدر) * گذشت در وضو که محلّ ایستادن اگر غصب باشد ضرر ندارد و در اینجا نیز اگر فضائی که دست در آن حرکت میکند غصب نباشد ضرر ندارد. (مازندرانی) [۳] این احوط است. (تویسرکانی) * اصحّ بودن در غیر از آجر محلّ نظر است. (خراسانی) * بنابر احوط و اقوی جواز تیمم به سنگ و کلوخ و رمل و نحو آن است، بلی تیمم به آجر مشکل است مثل گچ و نوره و نحو آنها. (دهکردی، یزدی) * اقوی صحت تیمم است به سنگ و ریگ و مانند آنها، بلی ترک نمودن تیمم بر گچ و نوره و مانند آنها احوط است. (کوهکمره‌ای) * بنابر احتیاط در صورت تمکن از خاک. (مازندرانی) * اقوی جواز تیمم به سنگ و کلوخ و رمل و نحو آن است، و احوط این است که اول به خاک خالص تیمم کند، بعد بر زمین، بعد به ریگ، بعد به سنگ، بعد به غبار، بعد به گل، بلی تیمم به آجر مشکل است، مثل گچ و نوره و نحوه‌ها. (نخجوانی) [۴] قصد وجوب و بدلیت و اباحه لازم نیست، بلکه قصد قربت کافی است. (تویسرکانی) * نیت وجوب و استباحه و بدلیت، هیچ یک واجب نیست. (خراسانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۷ مباح بودن نماز تقرب به خدا. و در تیمم عوض غسل به جای «بدل وضو» «بدل غسل» گوید. هشتم آنکه: انگشتر و زهگیر «۱» و آنچه حایل باشد از دست بیرون کند. نهم آنکه: مقارن نیت دو کف دست بر خاک زدن. دهم آنکه: مسح روی کردن به هردو کف از رستگاه موی سر تا طرف بینی [۱]. یازدهم آنکه: مسح پشت دست راست به کف دست چپ. دوازدهم آنکه: مسح پشت دست چپ به کف دست راست. و بدان که میانه مجتهدین خلاف است، بعضی بر آنند که در تیممی که بدل وضو است یک نوبت دستها را بر خاک باید زدن، و اگر بدل غسل است دو نوبت، یکی از برای مسح رو و یکی از برای دستها و بعضی بر آنند که در تیممی که بدل وضو باشد دو نوبت دست بر خاک باید زدن به طریق تیممی که بدل غسل است و این مذهب اصحّ است [۲].

* در تیمم اعتبار قصد قربت بی

اشکال است، چنانچه اعتبار ما عدای آن احوط است. (کوهکمره‌ای) [۱] و ابروها و احوط مسح آنها است نیز، و احوط از این مسح تمام رواست. (خراسانی) * در طرف بینی بلندی آن است که نزدیک به لبها است. (صدر) [۲] این احوط است. (تویسرکانی) * بلکه اصحّ اکتفا به یک نوبت است، حتی در تیمم بدل از غسل، اگرچه احوط زدن است دو نوبت پیش از مسح دستها، حتی در تیمم بدل از وضوء. (خراسانی) * اقوی کفایت یک مرتبه زدن است حتی در تیمم بدل از غسل، بلی ما فی المتن احوط است، و بهتر از این یک تیمم به یک ضربه، و یک تیمم به دو ضربه بکند، و بهتر در تحصیل احتیاط این است که یک دفعه بزند، پیشانی و دستها را مسح کند، و دفعه دیگر بزند، دستها را مسح کند. (دهکردی، نخجوانی) * و اگر یک نوبت دست بر خاک زند و پیشانی و پشت دستها را مسح کند و نوبت دیگر بزند و پشت دستها را مسح نماید احوط است. (صدر)

(۱) معنای آن در صفحه ۲۸ گذشت.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۸

و اما آن هفت امر که در تیمم سنت است:

و اما آن هفت امر که در تیمم سنت است: اول آنکه: خاک تیمم خالص باشد [۱] یعنی ممزوج به غیر خاک نباشد هرچند اطلاق اسم خاک بر آن توان کرد. دوم آنکه: خاک تیمم از زمین مرتفع باشد. سوم آنکه: در وقت زدن کف دست برخاک انگشتان را از یکدیگر دور سازد [۲]. چهارم آنکه: بعد از دستها بر زمین زدن هردو دست را بتکاند. پنجم آنکه: اگر کف دست کسی را قطع کرده باشند جای قطع را به خاک مسح کند [۳]. ششم آنکه: تیمم را به آخر وقت اندازد [۴] هرچند که در آخر وقت آب یافت نخواهد شد. هفتم آنکه: جهت هر نماز تیمم علی حده کند هرچند تیمم سابق نقض نشده باشد.

* کفایت نمودن ضربه واحده مطلقاً

در نهایت قوت وصحت است، و این مذهب جماعتی از اساطین - رضوان الله تعالی علیهم - است، هرچند احوط جمع نمودن میان یک دفعه زدن و دو دفعه زدن است، خصوصاً در تیمم بدل از غسل. (کوهکمره‌ای) * احوط این است که یک دفعه بزند، پیشانی و پشت دستها را مسح کند و بعد از آن یک دفعه بزند، پشت دستها را مسح کند. (مازندرانی) * اقوی کفایت یک دفعه زدن است، حتی در تیمم بدل غسل، بلی ما فی المتن احوط است، و بهتر در تحصیل احتیاط این است که یک دفعه بزند و پیشانی و دستها را مسح کند و دفعه دیگر بزند و دستها را مسح کند. (یزدی) [۱] - استحباب این محل تأمل است. (خراسانی) [۲] استحباب این معلوم نیست. (خراسانی) [۳] بلکه احوط مسح کردن (خراسانی) [۴] وجوب تأخیر تیمم تا امید بر طرف شدن عذر خالی از قوت نیست. (خراسانی) * تأخیر در صورت رجاء و عدم یأس احوط است. (کوهکمره‌ای) * با امید بر طرف شدن عذر، تأخیر تیمم به آخر وقت ترک نشود. (مازندرانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۹

اما آن دو امر که در تیمم مکروه است:

اما آن دو امر که در تیمم مکروه است: اول: به ریگ تیمم کردن [۱]. دوم: بر زمین شوره تیمم کردن [۲].

[۱] مراد با تمکن از خاک است و این منافی است با تعیین خاک در صورت امکان چنانچه گذشت. (مازندرانی) [۲] کراهت تیمم به این دو محل نظر است. (خراسانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۰

مطلب دوم در بیان مسائل طهارتی که احتیاج به نیت ندارد

و ازاله نجاسات به دوازده چیز می‌شود که در شرع آنها را مَطَهَّرات گویند:

اشاره

و ازاله نجاسات به دوازده چیز می‌شود که در شرع آنها را مَطَهَّرات گویند: اول: آب. دوم: زمین. سوم: آفتاب [۱]. چهارم: آتش [۲]. پنجم: استحاله. ششم: انتقال [۳]. هفتم: انقلاب. هشتم: نقص [۴]. نهم: اسلام. دهم: زوال عین. یازدهم: مسح به طاهر. دوازدهم: تبعیت. و احکام این مَطَهَّرات دوازده گانه به تفصیل مذکور می‌شود:

اما احکام آب که اول پاک کننده هاست:

اشاره

امّا احکام آب که اول پاک کننده هاست: بدان که آب یا مطلق است یا مضاف، و آب مطلق آن است که در عرف و عادت آب گویند بی آنکه قیدی با او باشد، و مضاف آن است که با قید آب گویند، مثل آبِ گُل و آبِ غوره. و آب مطلق یا جاری است یا غیر جاری، و آب غیر جاری چهار قسم است: آب مساوی کُر، و آب کم از کُر، و آب زیاده بر کُر، و آب چاه. پس آب مطلق به پنج قسم منقسم شد [۱] - مطهر بودن آفتاب محلّ تأمیل و اشکال است و احتیاط با نبودن عسر و حرج سبیل نجات است. (کوهکمره‌ای) [۲] با حصول استحاله به آن. (خراسانی) * احوط مطهر نبودن آتش است. (کوهکمره‌ای) [۳] انتقال قسمی است از استحاله. (کوهکمره‌ای) [۴] بنابر نجاست عصیر به غلیان. (خراسانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۱ اما آب جاری [۱]: در شرع آبی است که از زمین بجوشد [۲] غیر آب چاه، و آن به ملاقات نجاست نجس نمی شود اگرچه کمتر از کر باشد، مگر آنکه رنگ یا بو یا طعم آن به نجاست تغییر یابد. و آب باران مادام که می بارد حکم آب جاری دارد. و آب حَمّام [۳] نیز حکم آب جاری دارد اگر متصل به ماده باشد، که آن ماده کُر یا زیاده بر کُر باشد.

فصل و اما آب کُر:

فصل و امّا آب کُر: آبی است که مساحت آن در طول و عرض و عمق چهل و دو وجب و هفت ثُمْن «۱» وجب باشد به وجب مستوی الخلقه [۴] «۲». و آن به وزن [۵] یک هزار و دویست رطل به وزن عراق عرب است، و هر رطلی یک صد و سی درهم شرعی است، و هر درهمی چهل و هشت جُو متوسّط است، پس رطل عراق عرب شش هزار و دویست و چهل جُو متوسّط است، پس کُر [۶] هفت هزار هزار «۳» و چهار صد و هشتاد و هشت هزار [۷ / ۴۸۸ / ۰۰۰] جو متوسّط است. و این آب نجس نمی شود به ملاقات نجاست مگر آنکه رنگ یا بو یا طعم آن به نجاست متغیر [۱] - آب جاری آبی است که از

زمین بجوشد و بر سطح زمین هم جاری شود، و چشمه هائی که آب از آن می جوشد و جریان ندارد، حکم آن حکم آب چاه است، علی الاقوی. (دهکردی) [۲] و جاری شود در زمین، و در حکم آن است آنچه بجوشد از زمین و ایستاده باشد و ننماید آن را چاه. (خراسانی) [۳] اقوی این است که هر قلیل متصل به کُر حکم کُر را دارد و با او یکی است، پس فرق در میان حَمّام و غیر آن نیست. (کوهکمره‌ای) [۴] این قول احوط است. (تویسرکانی) * بنابر احوط. (خراسانی) [۵] کُر شصت و چهار من شاه است إلّا بیست مثقال که هر منی هزار و دویست و هشتاد مثقال باشد. (دهکردی، یزدی) [۶] مجموع کُر به حسب وزن یک صد و سی و سه صاع است و ثلث صاع، که هر صاع شش صد و چهارده مثقال است به مثقال صیرفی و ربع مثقال. (مازندرانی) (۱) هفت هشتم. (۲) آدم معمولی.

(۳) هفت میلیون. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۲ شود، پس بنابراین اگر دست شخصی به خون آلوده باشد و در حوضی فرو برد که یک کر باشد بی زیاده و کم آب آن حوض تمام نجس می شود [۱] به جهت آن که معلوم است که اندکی از آن آب به خون تغییر یافته و تتمه آن کم از کر است، پس کلّ آن آب نجس است. امّا اگر دست شخصی به بول نجس شده باشد و بول خشک شده باشد [۲] و آن شخص دست خود را در آن حوضی که مساوی کر است فرو برد حوض نجس نمی شود و دست آن

شخص طاهر می‌شود، به جهت آن که چیزی از آن آب به نجاست تغییر نیافته. اما اگر آب حوض زیاده بر کر باشد و قطره خون در آن افتد و بعضی از آن آب به رنگ خون تغییر یابد تخمین باید کرد، اگر آنچه از آب آن حوض تغییر نیافته مقدار کُر است آن آب طاهر است، و اگر کمتر است نجس است. و اگر در آبی که یک کر است بی‌زیاده و کم موئی از سگ مثلاً در آنجا افتد و شخصی به کاسه آن مو را از روی آب به یکدفعه بردارد اندرون کاسه با آبی که در او درآمده نجس خواهد بود و بیرون کاسه با آبی که مانده طاهر است، و اگر آن مو به کاسه درنیامده باشد به عکس خواهد بود یعنی اندرون کاسه با آبی که در او درآمده طاهر است و بیرون کاسه با آبی که مانده نجس است. و اما آب کم از کُر نجس می‌شود به ملاقات نجاست، هر چند هیچ یک از رنگ و بو و طعم آن تغییر نیابد.

فصل بدان که در آب چاه میانه مجتهدین خلاف است،

فصل بدان که در آب چاه میانه مجتهدین خلاف است، بعضی برآنند که مادامی که رنگ یا بو یا طعم آن به نجاست تغییر نیابد نجس نمی‌شود، و بعضی برآنند که نجس می‌شود هر چند تغییر نیابد، و بعضی برآنند که اگر مقدار یک کر است یا زیاده نجس نمی‌شود [۱] - هرگاه در حین شستن دست را در آب حرکت دهد، جزئی از آب متغیر نمی‌شود و آب به طهارت باقی و دست هم پاک می‌شود. (دهکردی) [۲] دست که یک من بول بر نمی‌دارد که آب تغییر کند، خشک شدن لازم نیست، دست پاک می‌شود و آب هم به طهارت باقی است. (دهکردی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۳ مگر به تغییر، و اگر کمتر از کر است نجس می‌شود [۱] اگرچه تغییر نیابد، و مذهب اول اقوی است [۲]. و واجب است نزد آن مجتهدین که قایلند به نجاست آب چاه به ملاقات نجاست آنکه کلّ آب آن را نَزَح [۳] «۱» نمایند اگر شتری در او بمیرد یا گاوی یا مسکری مایع بالأصله در آن افتد، یا فُقَاع یا منی یا خون حیض یا استحاضه یا نفاس در آن ریخته شود، پس اگر نَزَح کلّ آب متعذر باشد واجب است که چهار مرد به نوبت آب بکشند، به این طریق که دو مرد آب بکشند تا مانده شوند «۲» پس این دو مرد دیگر آب بکشند چون ایشان مانده شوند آن دو مرد اول بکشند و همچنین از طلوع فجر تا غروب آفتاب. و اگر اسبی یا خری یا گاو ماده در چاه بمیرد مقدار یک کر آب از آن بکشند. و اگر آدمی در آن بمیرد هفتاد دلو بکشند، خواه آدمی مرد باشد و خواه زن، و خواه بالغ و خواه طفل. اما اگر کافر باشد در آن خلاف است، بعضی از مجتهدین کشیدن کلّ آب را واجب می‌دانند، و بعضی زیاده بر هفتاد دلو واجب نمی‌دانند. و اگر غایط تر در چاه افتد یا خون بسیار - مثل آن قدر خون که از ذبح کردن گوسفند بیرون آید - پنجاه دلو باید کشید. و اگر خون کم ریخته شود - مثل آن قدر خون که از ذبح کبوتر بیرون آید - ده دلو باید کشید، و همچنین اگر غایط خشک در چاه افتد. و اگر موش در چاه افتد و بمیرد و از هم پیاشد یا سگ افتد و زنده بیرون آید هفت دلو بکشند. و اگر موش از هم نپاشیده باشد سه دلو بکشید. [۱] - علی الاحوط، ان لم یکن اقوی و

طریق تطهیر آن به نَزَح مقرر است. (دهکردی) [۲] اقوی در آب چاه قول ثانی است که نجس شود به محض ملاقات، بلکه نجس می‌شود به تغیر یکی از اوصاف او و طاهر می‌شود به زوال تغیر به کشیدن و نحو آن. (تویسرکانی) * بلکه اقوی قول سوم است، چنانچه اشاره شد. (دهکردی) [۳] اگرچه بعضی این تحدیدات مذکوره از برای نَزَح محلّ اشکال و خلاف است، و لکن امر در آن سهل است، بنابر قول بعدم نجاست، چنانچه مختار است. (خراسانی) (۱) با دلو و مانند آن بکشند. (۲)

خسته شوند. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۴ و اگر خرگوش یا روباه یا گوسفند یا خوک یا سگ یا گربه در چاه بمیرد چهل دلو بکشند. و همچنین اگر بول مرد در چاه بریزد. و اگر گنجشکی در چاه بمیرد یک دلو باید کشید. و هر آبی که مضاف باشد -

مثل گلاب و عرق بیدمشک و غیره - به مجرد رسیدن نجاست به او نجس می شود اگرچه ده گُر باشد. و وضو و غسل [۱] به آن صحیح نیست نزد جمیع مجتهدین، مگر ابن بابویه که او تجویز وضو ساختن و غسل کردن به گلاب کرده «۱» و باقی مجتهدین تجویز نکرده اند.

دوم از پاک کننده ها زمین است [۲]:

دوم از پاک کننده ها زمین است [۲]: که زیر کفش و ته پاها را طاهر می سازد، و اگر پای شخصی را بریده باشند و به جای پا از چوب چیزی ساخته باشد زیر آن چوب را نیز طاهر می سازد [۳].

سوم از پاک کننده ها آفتاب است [۴]:

سوم از پاک کننده ها آفتاب است [۴]: که طاهر می سازد زمین نجس را و حصیر و بوریا [۵] را هر گاه نجس باشد و خشک سازد، و همچنین طاهر می سازد هرچه قابل نقل و تحویل نباشد مثل درخت و میوه که [۱] - این حکم دیگری است از برای آب مضاف، و تفریع بر نجاست آن نیست، و آلتا کلام فاسد میشود، خوب بود بفرماید: و وضوء و غسل هم به آب مضاف صحیح نیست. (دهکردی) [۲] احوط اقتضای آن است بر آن جایی که نجاست از راه رفتن بر زمین نجس حاصل شده باشد، نه از خارج. (یزدی) [۳] محل تأمل است. (خراسانی) * محل تأمل است، احوط عدم الحاق است. (نخجوانی) * خالی از اشکال نیست. (یزدی) [۴] در مطهر بودن آفتاب اشکال است، پس احتیاط در غیر مورد حرج سیل نجات است چنانچه در سابق مذکور شد. (کوهکمره ای) [۵] در طاهر ساختن آفتاب غیر از زمین و دیوار و بام را اشکال است. (خراسانی) * در حصیر و بوریا محل تأمل است. (دهکردی، صدر) (۱) من لا یحضره الفقیه ۱: ۶، حدیث ۳. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۵ بردرخت باشد و درها و پنجره ها که داخل عمارت شده باشد، و اگر از گل نجس دیواری به طریق چینه بنا شده باشد و آفتاب بریک روی آن بتابد و گل آن دیوار را خشک کند روی دیگر آن دیوار و اندرون او همه پاک می شود [۱].

چهارم از پاک کننده ها آتش است [۲]:

چهارم از پاک کننده ها آتش است [۲]: و آن طاهر می سازد چیزی را که انگشت [۳] «۱» یا خاکستر کند. اما اگر از گل نجس خشت بزنند و خشت را آجر سازند در طاهر شدن آن خلاف است. و همچنین اگر از گل نجس کوزه سازند، و شیخ طوسی علیه الرحمه بر آن است که این هر دو طاهر می شود «۲» و این قول قویّ دارد [۴]. [۱] هرگاه صدق کند که آفتاب خشکانیده ظاهر و باطن دیوار طاهر می شود و إلامشکل است. (تویسرکانی) * اگرچه بهتر حکم به طهارت خصوص ظاهر است. (خراسانی) * محتاج به تأمل است، بلی ظاهر آن بلا اشکال پاک میشود. (دهکردی) * اندرون طاهر میشود، لکن روی دیگر آن دیوار پاک شدن آن محل تأمل بلکه ممنوع است. (مازندرانی) * اندرون آن پاک میشود، و اما روی دیگر آن پس خالی از اشکال

نیست و محتمل است فرق بین دیواری که بسیار کلفت باشد و دیوار رقیق. (یزدی) [۲] احوط در تطهیر اکتفاء ننمودن است به آن، چنانچه در سابق گذشت. (کوهکمره‌ای) [۳] در انگشت احوط اجتناب است. (دهکردی، صدر) * انگشت و ذغال محلّ تأمل است. (مازندرانی) * پاک شدن انگشت و آجر و کوزه مشکل است. (یزدی) [۴] اقوی عدم طهارت گل نجس است به آجر شدن و همچنین کوزه شدن اگرچه آتش بر او افروخته شده باشد. (تویسرکانی) * اقوی آن است که آتش پاک نمی‌کند مگر چیزی را که خاکستر یا دود یا بخار نمایاند. (خراسانی) (۱) انگشت، به کسر گاف: زغال.

(۲) شیخ طوسی، خلاف ۱: ۴۹۹، مسأله ۲۳۹. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۶

پنجم از پاک کننده‌ها استحاله است:

پنجم از پاک کننده‌ها استحاله است: یعنی تغییر صورت و نام شیء نجس، مثل آن که منی حیوان طاهر شود، یا سگ در نمکزار افتد و نمک شود.

ششم انتقال

ششم انتقال [۱]: یعنی نجس از جایی به جایی نقل شود مثل خون آدمی که به شکم پشه رود [۲].

هفتم انقلاب:

هفتم انقلاب: مثل آنکه خمر سرکه شود.

هشتم نقص:

نهم اسلام:

نهم اسلام: و آن پاک می‌سازد کافر را از نجاست کفر.

دهم زوال عین

دهم زوال عین [۵]: یعنی برطرف شدن نجاست، مثل آن که دهن اسب یا بعضی اعضای آن آلوده به خون شود پس به مجرد آنکه خون برطرف شود طاهر می‌شود [۶].

* بلکه طاهر نشدن قوت دارد. (دهکردی، صدر) * بلکه در نهایت ضعف و سقوط است. (کوهکمره‌ای) * خلاف این قول اقوی است. (مازندرانی) [۱] - انتقالی که استحاله بر او مترتب است او مطهر است، مانند مثالی که در متن ذکر فرموده به خلاف انتقالی که

این معنی به او مترتب نیست، مانند انتقال خون نجس به شکم زالو. (کوهکمره‌ای) [۲] به شرط آنکه به او نسبت داده شود. (خراسانی) * به شرط آنکه در عرف بگویند این خون شپش یا پشه است. (دهکردی، صدر) [۳] اقوی عدم نجاست آن است، بلی حرمت آن بعد از جوش آمدن و پیش از رفتن چهار دانگ بی اشکال است. (یزدی) [۴] بنابر نجاست بجوش آمدن آن. (خراسانی) [۵] از حیوان غیر انسان یا از بواطن انسان. (یزدی) [۶] باطن انسان مثل ظاهر حیوان نجس نمی‌شود، پس اگر عین نجاست باقی است، اجتناب از آن لازم است، و الّا پس محلّ پاک و طاهر است. (کوهکمره‌ای) * احوط این است که اقتصار شود در حکم به طهارت، به صورت احتمال رسیدن مطهر به آن. (مازندرانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۷

یازدهم مسح به طاهر:

یازدهم مسح به طاهر: واین در استنجا از غایط است که چون مخرج را به سه سنگ یا به سه کلوخ یا به سه لته [۱] یا غیر آن به شرط آنکه طاهر باشد پاک کنند مخرج طاهر می‌شود.

یازدهم مسح به طاهر:

یازدهم مسح به طاهر: واین در استنجا از غایط است که چون مخرج را به سه سنگ یا به سه کلوخ یا به سه لته [۱] یا غیر آن به شرط آنکه طاهر باشد پاک کنند مخرج طاهر می‌شود.

فصل نجاسات یازده چیز است

اول: بول. دوم: غایط

اول: بول. دوم: غایط [۶] به شرط آن که این هر دو از حیوانی باشد که گوشت آن [] یا به سه گوشه یک سنگ و نحو آن. (یزدی) [۲] و از مطهرات شمرده‌اند استبراء از بول که مطهر رطوبت مشته است که بعد از آن خارج شود و جدا شدن غساله که مطهر رطوبات باقیه در محلّ است و بیرون آمدن خون از محلّ ذبح و نحر و نحو آن به قدر متعارف که مطهر خون باقی مانده در جوف است و غایب شدن مسلم که بدن یا جامه او نجس باشد با احتمال تطهیر و با استعمال آن در ما یشرط فیهِ الطهارة. (یزدی) [۳] خالی از اشکال نیست. (خراسانی) * طهارت طفل مذکور مشکل است، هر چند مشهور است. (کوهکمره‌ای) [۴] احوط عدم طهارت است به محض تبعیّت. (تویسرکانی) * طاهر شدن رخت و بدن پزنده محلّ اشکال و منع است. (مازندرانی) [۵] این حصر محلّ تأمل است، به جهت این که مشهور در میان قدماء از طائفه اثنا عشری - رضوان الله تعالی علیهم - نجاست عرق جنب از حرام است، و همچنین عرق شتر جلال بلکه بعضی از اصحاب - رضوان الله تعالی علیهم - مطلق جلال را نجس داشته و احتیاط در نجاست جمیع این امور است و این احتیاط در شتر جلال در غایت شدّت است. (کوهکمره‌ای) * بلکه دوازده است و دوازدهم عرق جنب از حرام، و عرق شتر جلال است، بلکه عرق مطلق حیوان جلال بنابر احوط. (یزدی) [۶] در نجاست بول و غایط حرام گوشت از طیور اشکال است. (خراسانی) () یعنی ۴۶، دو

ثالث. (۲) ملاقه و کفگیر و قاشق را گویند. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۸ حرام است و خون جهنده داشته باشد.

سوم: خون از هر حیوانی که خون جهنده داشته باشد،

سوم: خون از هر حیوانی که خون جهنده داشته باشد، خواه گوشت آن حلال باشد و خواه حرام مگر خونی که بعد از ذبح در اعضای حیوان بماند به شرط آنکه در وقت ذبح خون معتاد بیرون آمده باشد، پس هر خونی که بعد از بیرون آمدن خون معتاد در اعضای [۱] آن حیوان بماند طاهر [۲] است و خوردن آن خون حلال است [۳]. و بعضی از فقها بر آنند که خوردن وقتی حلال است که با گوشت باشد، اما اگر از خونی که بعد از بیرون آمدن خون ذبح بماند جمع کند خوردن آن بی گوشت حلال نیست [۴] «۱».

چهارم: منی از حیوانی که خون جهنده داشته باشد،

چهارم: منی از حیوانی که خون جهنده داشته باشد، خواه گوشت آن حلال باشد و خواه حرام.

پنجم: سگ،

پنجم: سگ، غیر سگ آبی که آن طاهر است اما حرام است.

ششم: خوک،

ششم: خوک، غیر خوک آبی که آن حکم سگ آبی دارد، و اگر سگی به [۱]— مگر خون عضوی که خوردن

آن حرام است. (صدر) [۲] طهارت آن در حیوان حرام گوشت محل تأمیل است. (کوهکمره‌ای) * در طهارت خونی که در اجزاء حرام آن بماند اشکال است، و همچنین در خون متخلف در حیوان حرام گوشت، اگرچه قابل تذکیه باشد. (یزدی) [۳] البته رعایت احتیاط را نمایند با حرمت. (خراسانی) * بلکه حرام است، از خبائث است، مگر آنکه جزء گوشت محسوب شود عرفاً، چنانچه در خون متخلف در حیوان حرام گوشت قابل تذکیه و خون در اجزاء حرام گوشت، احوط بنابر نجاست و حرمت است. (دهکردی) * در غیر حرام گوشت. (صدر) * حلیت آن محل اشکال است. (کوهکمره‌ای) * اطلاق آن ممنوع است. (مازندرانی) * مشکل است مگر آنچه جزء گوشت باشد. (یزدی) [۴] این قول احوط است. (تویسرکانی) * و این قول معین است. (خراسانی) (۱) یافت نشد. جامع عباسی (طبع

جدید)، ص: ۸۹ گوسفندی بجهد و بچه از ایشان حاصل شود پس اگر به سگ [۱] شبیه باشد نجس است، و اگر به گوسفند [۲] شبیه است یا به هیچ حیوانی شبیه نیست طاهر [۳] است. اما اگر سگی به خوکی بجهد و بچه‌ای حاصل شود که به هیچ کدام شبیه نباشد در نجس بودن آن میانه مجتهدین خلاف است و احتیاط [۴] آن است که نجس است [۵].

هفتم: کافر

هفتم: کافر خواه ذمی و خواه حربی و خواه اهل کتاب باشد و خواه نباشد. امّا قلیلی از مجتهدین را مذهب آن است که یهود و نصاری طاهرند «۱». و این مذهب ضعیف است [۶].

هشتم: هر چه مست کننده باشد

هشتم: هر چه مست کننده باشد به شرط آن که در اصل روان باشد. و شیخ ابن بابویه جایز می داند نماز کردن در جامه ای که آلوده به خمر باشد، و حرام می داند [۷] نماز کردن در خانه ای که در آن خمر باشد «۲». [۱] - یعنی آن را سگ گویند حقیقتاً. (خراسانی) [۲] یعنی آن را گوسفند نامند حقیقتاً. (خراسانی) [۳] احوط نجاست آن است، به جهت آنکه تولید از طرفین می باشد، پس این بچه سگ و گوسفند است واقعاً و احکام دائر مدار عناوین است، نه اسماء، بلکه اسماء کاشف از عناوین است، و این است معنای دوران احکام به مدار اسماء، بلی اگر عنوان تولید نباشد بلکه در مقام اعجاز بچه از این دو حیوان حاصل شود و شباهتی به گوسفند داشته باشد یا به هیچ حیوان شبیه نباشد، پس پاک و طاهر است، و از اینجا معلوم شد حکم بچه که از دو حیوان نجس العین متولد شود، هر چند به هیچ کدام شبیه نباشد. (کوهکمره ای) [۴] بلکه اقرب. (مازندرانی) [۵] اگر چه اقوی آن است که طاهر است در صورتی که عدم شباهت به آن دو کاشف باشد از اختلاف آنها حقیقتاً. (خراسانی) [۶] بلکه در نهایت ضعف است. (کوهکمره ای) [۷] گویا مرادش از نقل این فتوی اظهار منافره بین دو فتوی باشد. (مازندرانی) (۱) شیخ طوسی، نهاییه ۳: ۱۰۷. علامه در مختلف ۸: ۲۹۶. و محقق عاملی در مدارک الأحکام ۲: ۲۹۵ به ابن جنید و ابن ابی عقیل و شیخ مفید نسبت داده است. (۲) من لایحضره الفقیه ۱: ۷۴، حدیث ۱۶۷. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۰

نهم: شیر انگور

نهم: شیر انگور [۱] هر گاه بجوشد [۲] که چهار دانگه «۱» کم نشده باشد.

دهم: فُقَاع

دهم: فُقَاع یعنی بوزه «۲» و آن نجس است اگر چه مست کننده نیست.

یازدهم: حیوانی که بمیرد به شرط آنکه در حال حیات خون جهنده داشته باشد

یازدهم: حیوانی که بمیرد به شرط آنکه در حال حیات خون جهنده داشته باشد خواه گوشت آن حلال باشد و خواه حرام، و جمیع اجزای آن نجس است مگر اجزایی که حس نداشته باشد مثل مُو و استخوان و شاخ و سُم از حیوانی که نجس العین نباشد. و سید مرتضی بر آن است که اجزای نجس العین که حس نداشته باشد - مثل مو و استخوان سگ و خوک - طاهر است «۳» و باقی مجتهدین

خلاف او کرده‌اند [۳].

فصل اگر سگ ظرفی را به زبان بلیسد [۴] و خواهند که به آب قلیل آن را طهارت دهند،

فصل اگر سگ ظرفی را به زبان بلیسد [۴] و خواهند که به آب قلیل آن را طهارت دهند، باید که آن را به خاک پاک بمالند [۵] و بعد از آن دو نوبت [۶] به آب بشویند، و اگر خاک متعذر باشد بعضی از مجتهدین بر آنند که هر چه شبیه به خاک باشد - مثل اشنان و سبوس [۷] - [۱] بنا بر احوط اگر چه اقوی طهارت است. (خراسانی) * گذشت که اقوی طهارت آن است، هر چند احتیاط اولی است. (یزدی) [۲] مراد از جوش، غلیان است که اسفل آن اعلا - و اعلا آن اسفل شود. (صدر) [۳] دوازدهم عرق جنب از حرام است بنا بر احوط، بلکه خالی از قوت نیست، و ملحق به آن است عرق شتر جلال نیز. (دهکردی، صدر) [۴] یا در آن آب یا مایع دیگر بخورد. (نخجوانی، یزدی) [۵] احوط مالیدن آن است به خاک تر شده نیز و احوط از آن مالیدن دفعه سوم است به آب گل. (صدر) [۶] اولی آن است که بعد از خاک مالی شش نوبت با آب بشویند تا اینکه مجموع آن هفت نوبت شود. (کوهکمره‌ای) [۷] عوض خاک نمی‌شوند و به آب شستن نیز کفایت نمی‌کند. (یزدی) _____

(۱) یعنی ۴۶، دو ثلث. (۲) بر وزن کوزه: شرابی که از آرد برنج و ارزن و جو سازند. (۳) سید مرتضی، ناصریات: ۱۰۰. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۱ عوض خاک [۱] می‌شوند [۲] و بعضی بر آنند که عوض خاک [۳] یک نوبت به آب بشویند [۴]. و امّا اگر آن ظرف را به آب کثیر مثل کُر و آب روان طهارت دهند یک نوبت [۵] به آب فرو بردن [۶] کافی است بعد از آن که او را به خاک مالیده باشند. و بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر به آب کثیر طهارت دهند خاک مالیدن لازم نیست. و قول اول [۷] اصحّ است. و اگر خوک ظرفی را بلیسد بعضی از مجتهدین بر آنند که آن ظرف را هفت نوبت [۸] به آب باید شستن و بعضی بر آنند که به طریق لیسیدن سگ است «۱».

فصل اگر جامه‌ای مثلاً به بول نجس شده باشد و خواهند که آن را به آب قلیل طهارت دهند،

فصل اگر جامه‌ای مثلاً به بول نجس شده باشد و خواهند که آن را به آب قلیل طهارت دهند، پس اگر به بول شیرخواره نجس شده باشد به مجرد ریختن آب بر آن طاهر _____

[۱] - اکتفاء به غیر خاک خلاف احتیاط است. (کوهکمره‌ای) [۲] نمیشود. (مازندرانی) [۳] ولکن اقوی عدم کفایت غیر خاک است در این صورت نیز. (خراسانی) [۴] کفایت نمی‌کند. (مازندرانی) [۵] بلکه دو نوبت لازم است بنا بر احوط، اگر نگوئیم اقوی. (خراسانی) * و احوط تعدّد است. (صدر، یزدی) [۶] در جاری کافی است و در کُر نیست. (مازندرانی) [۷] قول اول احوط است، بلکه احوط اعتبار تعدّد است مطلقاً. (تویسرکانی) * احوط است. (کوهکمره‌ای) [۸] این قول خالی از قوت نیست و خاک مالی احوط است قبل از شستن هفت نوبت به آب. (خراسانی) * این قول احوط است و همچنین است استعمال تراب قبل از سبع. (کوهکمره‌ای) * این قول قوی است و خاک مالی احوط است. (مازندرانی) * این قول خالی از قوت نیست و همچنین است هرگاه موش صحرایی در ظرفی بمیرد، و احوط در اول تقدیم خاک مالی است بر شستن هفت دفعه، هر چند واجب نیست. (یزدی) _____ (۱) شیخ طوسی، مبسوط ۱: ۱۵ و

خلاف ۱: ۱۸۶، مسأله ۱۴۳. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۲ می‌شود و احتیاج به افشردن نیست امّا به سه شرط: اول: آنکه آن طفل پسر باشد نه دختر. دوم: آنکه اکثر غذای او شیر باشد [۱]. سوم: آنکه سنّ او کمتر از دو سال [۲] بوده باشد. و اگر به بول

غیر طفل شیرخواره نجس شده باشد باید که بعد از آن که آب بر آن بریزند یک نوبت بیفشردند [۳] و باز آب بر آن بریزند و نوبت دیگر بیفشردند. و اگر به غیر بول نجس شده باشد یک نوبت آب ریختن و یک نوبت افشردن [۴] طاهر می شود بعد از ازاله عین نجاست و احتیاج به دو نوبت نیست. اما اگر در آب کُر [۵] یا آب روان طهارت دهند یک نوبت در آب فرو بردن آن کافی است بعد از آنکه عین نجاست از آن ازاله شده باشد و افشردن [۶] آن لازم نیست. و اگر پوست یا دوشک و بالش و مانند آن را به آب قلیل طهارت دهند احتیاج به افشردن آن نیست و مالیدن آن کافی است. و بدان که هر گاه جامه ای مثلاً نجس شود به نجاستی که رنگ داشته باشد - مثل خون یا غیر آن - و آن را بشویند و رنگ آن نجاست در جامه بماند آن رنگ پاک است و ازاله آن لازم نیست [۱] یعنی طعام خور نشده

باشد. (خراسانی) [۲] اشتراط این محل نظر است. (خراسانی) [۳] فشردن احوط است و وجوب آن معلوم نیست. (تویسرکانی) * فشار لازم نیست، بلکه کفایت می کند چیزی که به آن محقق میشود شستن عرفاً. (خراسانی) [۴] فشردن آن لازم نیست. (خراسانی) [۵] در کُر دو نوبت احوط است اگر به بول نجس شده باشد. (خراسانی) * گذشت که در کُر احوط تعدد است. (صدر) * احتیاط به دو نوبت در کُر ترک نشود و در جاری یک دفعه کفایت می کند و همچنین در افشردن در کُر ترک نشود و در جاری لازم نیست. (مازندرانی) [۶] احوط فشردن است که آب از حشو آن بیرون بیاید و ظاهر و باطن پاک میشود. (دهکردی) * لازم است بنابر احوط. (کوهکمره ای) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۳

فصل اگر ظرف نجس را مثل کاسه و دیگ و خُم خواهند که به آب قلیل طهارت دهند

اشاره

فصل اگر ظرف نجس را مثل کاسه و دیگ و خُم خواهند که به آب قلیل طهارت دهند قدری آب در آن کنند و حرکت دهند تا آب به همه جای آن برسد و آن آب را بریزند، و باز نوبت دیگر آب کنند و حرکت دهند بریزند [۱] آن ظرف طاهر می شود. و اگر آن ظرف نجس را در زمین محکم کرده باشند - مثل دیگ دکان طبّاحی - کندن آن لازم نیست و به همین طریق طهارت می توان داد، و اگر اندکی آب در تهِ آن بماند آن را به لُته یا پنبه پاک بردارند.

[احکام ظروف طلا و نقره]

[احکام ظروف طلا و نقره و بدان که از ظرف طلا و نقره چیزی خوردن و آشامیدن یا چیزی در آن گذاشتن حرام است [۲] بر مرد و زن، امّا آن آب و طعام و میوه که در آن ظرف است حرام نمی شود، ولیکن از آن ظرف بیرون آوردن به قصد خوردن حرام است، و به قصد آن که برجایی گذارند و بعد از آن بخورند حلال است. و از آفتابه طلا و نقره دست شستن حرام است، و همچنین از طاس طلا و نقره آب برخورد یا برجایی ریختن، و همچنین از دوات [۳] طلا و نقره چیزی نوشتن، و از سِرْمه دان طلا و نقره سرمه کشیدن. امّا به قلم و میل طلا و نقره چیز نوشتن و سرمه کشیدن حلال است. و اگر از طاس و کوزه نقره کوب یا طلا کوب آب خورد واجب است که لب [۴] خود را به نقره آن و طلا - ی آن نرساند. [۱] - سه نوبت این کار را نمایند بنابر

اقوی. (خراسانی) * ظرف نجس را سه نوبت شستن احوط است. (کوهکمره ای) * احوط سه مرتبه است. (مازندرانی) * ظرف

نجس را سه نوبت باید شست هرگاه به آب قلیل بشویند. (یزدی) [۲] ظاهر این است که سایر استعمالات ظرف طلا و نقره حکم خوردن و آشامیدن از آنها را دارد. (تویسرکانی) [۳] حرمت در مثل دوات و سرمه دان معلوم نیست. (دهکردی، یزدی) [۴] نرسانیدن لب به نقره یا طلا احوط است. (تویسرکانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۴ و اگر مس مطلقاً را در آتش گذارند پس اگر طلا از آن حاصل شود حکم ظرف طلا خواهد داشت، و اگر مطلقاً طلا حاصل نشود میانه مجتهدین در آن خلاف است، و اصح آن است که حکم ظرف مس دارد. و غسل در حوض طلا و نقره صحیح نیست، خواه غسل ترتیبی باشد و خواه غسل ارتماسی. اما اگر زمین آن حوض غیر طلا و نقره باشد غسل در آن صحیح است. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۵

باب دوم در بیان مسائل نماز واجبی و سنتی

اشاره

باب دوم در بیان مسائل نماز واجبی و سنتی و در آن مقدمه و سه مطلب است: جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۶

مقدمه

بدان که نماز واجبی دوازده است:

بدان که نماز واجبی دوازده است: اول: نماز شبانه روزی که آن را نماز یومیه گویند. دوم: نماز جمعه. سوم: نماز عید رمضان [۱]. چهارم: نماز عید قربان. پنجم: نماز طواف خانه کعبه. ششم: نماز آیات، یعنی کسوف و خسوف «۱» و زلزله، و هر امر آسمانی که موجب خوف باشد مثل بادهای سیاه و سرخ و امثال آن. هفتم: نماز میت. هشتم: نمازی که به نذر واجب شود. نهم: نمازی که به سوگند واجب شود. دهم: نمازی که به عهد واجب شود. یازدهم: نمازی که به اجاره واجب شود. دوازدهم: نمازی که از پدر [۲] فوت شده باشد [۳] بر پسر بزرگتر واجب می شود.

اما نمازهای سنتی

اما نمازهای سنتی بسیار است و آنچه در این کتاب مذکور می شود بیست و چهار نماز است: اول: نماز نوافل یومیّه که در هر روز و هر شب سنت است که گزارده شود. دوم: نمازی که به حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم منسوب است. سوم: نمازی که به حضرت [۱] _____ نماز عیدین واجب است در حال حضور امام، اگرچه احوط اتیان آن است مطلقاً. (خراسانی) [۲] یا از مادر. (یزدی) [۳] یا از مادر فوت شده باشد علی الاحوط. (دهکردی، صدر) _____ (۱) کسوف: خورشید گرفتن، خسوف: ماه گرفتن. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۷ امیرالمؤمنین علیه السلام منسوب است. چهارم: نمازی که به حضرت فاطمه زهرا علیها السلام منسوب است. پنجم: نماز جعفر طیار. ششم: نماز اعرابی [۱]. هفتم: نماز طلب باران، که آن را نماز استسقا گویند. هشتم: نماز عید غدیر. نهم: نماز روز اول هر ماه. دهم: نماز نافله ماه رمضان. یازدهم: نماز روز مبعث حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم. دوازدهم: نماز شب مبعث. سیزدهم: نماز روز مباحله. چهاردهم: نماز زیارت. پانزدهم: نماز رغایب. شانزدهم: نماز شب نصف ماه رجب. هفدهم: نماز شب نصف ماه شعبان. هجدهم: نماز شب عید ماه رمضان. نوزدهم: نماز ساعت غفلت [۲]. بیستم: نماز وقت اراده سفر. بیست و یکم: نماز توبه. بیست و دوم: نماز هدیه. بیست و سوم: نماز

روز عـاشورا. بیست و چهار ت و چهارم: نماز از روز نـوروز. [۱]— چون نماز مستحبی چهار رکعتی معهود نیست، احوط ترک نماز اعرابی است. (صدر) [۲] جدا بودن این نماز از نوافل لیلیه محلّ اشکال است. (کوهکمره‌ای) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۸

مطلب اوّل در بیان نمازهای واجبی

اشاره

مطلب اوّل در بیان نمازهای واجبی نمازهای واجبی دارای نه مقصد است:

مقصد اوّل در بیان نماز یومیّه

اشاره

مقصد اوّل در بیان نماز یومیّه نماز یومیّه یعنی نمازهای پنجگانه که در هر شبانه روز واجب است بر هر بالغ و عاقل، مگر زنی که حیض باشد یا نفساء «۱»، بدان که مقدمات نمازی یعنی چیزی چند که پیش از شروع در نماز به فعل باید آورد شش چیز است: اوّل: طهارت از حدث. دوم: نجاست برطرف کردن از بدن و جامه. سوم: پوشیدن عورت. چهارم: ملاحظه نمودن مکان نماز که نجس [۱] و غصبی نباشد. پنجم: ملا—حظه نم—ودن وق—ت نم—از. [۱]— نجس بودن غیر از موضع سجود با عدم تعدّی به لباس یا بدن نماز گزار عیب ندارد. (دهکردی، خراسانی) (۱) نفساء: زنی که خون زایمان ببیند. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۹ ششم: تحقیق نمودن قبله. و از این شش چیز دو چیز اوّل در باب اوّل این کتاب به تفصیل مذکور شد، و چهار باقی در چهار مبحث مذکور می شود.

مبحث اوّل در بیان پوشیدن عورت:

اشاره

مبحث اوّل در بیان پوشیدن عورت: و آن در نماز واجب است [۱] خواه کسی باشد که نگاه کند و خواه نباشد، و خواه نگاه کننده محرم باشد— مثل زن و کنیز این کس— و خواه نامحرم، پس اگر شخصی در خانه تاریک خالی نماز گزارد و عورت خود را نپوشد نماز او باطل است. و بر مرد همین پوشیدن قُبُل و دُبُر و خُصیه واجب است [۲]. اما بر زن واجب است پوشیدن کُل بدن غیر رو و کف دستها و قدمها [۳]. اما اگر زن بنده «۱» باشد پوشیدن سر و مو بر او واجب نیست.

و به رختی که بر آن نماز گزارند بیست و هفت امر متعلّق است: پنج امر واجب، و هفت امر سنّت، و پانزده امر مکروه.

اما پنج امر واجب:

اما پنج امر واجب: اول: غصبی نباشد. دوم: حریر محض نباشد که نماز مرد در حریر محض جایز نیست. و شیخ ابن بابویه بر آن است که زن را نیز در حریر محض نماز جایز نیست «۲». اما این قول ضعیف است. و جایز است مردان را حریر پوشیدن به واسطه ضرورت مثل سرما یا دفع شپش [۴] و در [_____] ۱-]

غیر از نماز میت، اگرچه احوط است. (خراسانی) [۲] احوط پوشاندن میان دُبر و خصیه است نیز. (کوهکمره‌ای) [۳] احوط بر او پوشانیدن باطن پاها است. (خراسانی) * بدون فرق ما بین ظاهر و باطن آنها، اگرچه در باطن قدمین بعضی احتیاط کرده‌اند. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) * احوط تستر باطن قدمین است. (صدر) * احوط پوشاندن باطن قدمها است. (کوهکمره‌ای) [۴] اگر به مقیدار از زمان نماز نیز مداخلت در دفع آن داشته باشد. (صدر) (_____ ۱) بَرَدَه. (۲) من لا یحضره الفقیه ج

۱: ۲۶۳، حدیث ۸۱۱. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۰۰ روز جنگ نیز پوشیدن حریر مردان را جایز است. سوم: طلا نباشد که نماز مرد در طلا باطل است. چهارم: طاهر باشد مگر در شش جا: اول آنکه: جراحی یا دُملی داشته باشد که خون از آن روان باشد [۱] پس به آن خون نماز صحیح است [۲] تا وقتی که آن دمل و جراحت به شود. دوم آنکه: اگر بول شخصی به تواتر آید و جامه او به آن بول نجس شود در آن حال و در آن جامه نجس نماز او صحیح است [۳] به شرط آن که در هر شبانه روز یک نوبت آن جامه را طهارت دهد. سوم آنکه: اگر زنی طفلی را تربیت نماید خواه آن طفل پسر باشد و خواه دختر [۴] و غیر از یک جامه نداشته باشد [۵] هر چند آن جامه به بول و غایط آن طفل نجس شده باشد نماز او در آن جامه صحیح است [۶] به شرط آن [_____] ۱-] - روان بودن خون از او لازم

نیست، ولی ملا حظہ عسر و حرج را فی الجمله در ازاله آن نمایند علی الاحوط. (صدر) * خون قروح و جروح معفو است، هر چند روان نباشد. (کوهکمره‌ای) [۲] به شرط آنکه تعدی نکرده باشد از محل، مگر به مواضعی که متعارف است تعدی به آنها و این مختلف میشود به اختلاف بزرگی و کوچکی جرح یا دمل و نزدیکی و دوری آن موضع. (خراسانی) * با مشقت در ازاله یا تبدیل لباس. (مازندرانی) * به شرط آنکه نوعاً مشقت داشته باشد تطهیر آن یا تبدیل جامه. (نخجوانی، یزدی) [۳] بلکه جایز نیست واجب است بر او منع کردن بول را به چیزی مثل کیسه یا کهنه از تعدی کردن آن بر جامه یا بدن او، اگرچه احوط است، و اولی کیسه است و واجب نیست ظاهراً بر او تغییر آن عقیب هر نماز، اگرچه احوط است. (خراسانی) * هرگاه تحفظ به کیسه و نحو آن ممکن نباشد و بیرون آوردن آن موجب عسر و حرج شود. (کوهکمره‌ای) * مشکل است مگر آنکه حرج شخصی باشد، پس حکم تابع آن است. (یزدی) [۴] احوط در دختر عدم عفو است. (خراسانی) * خالی از احتیاط نیست. (صدر) [۵] یا داشته باشد و محتاج به پوشیدن همه با هم باشد. (خراسانی) [۶] هرگاه نجاست از بول آن طفل باشد، نه غایط او. (دهکردی، یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۰۱ که در هر شبانه‌روزی یک نوبت آن جامه را طهارت دهد، و افضل آن است که نماز ظهر و عصر را بعد از طهارت دادن جامه بی‌فاصله در آخر وقت گزارد و شام و خفتن را در اول وقت گزارد تا چهار نماز را در جامه طاهر یا جامه قلیل النجاسه دریافته باشد. چهارم آنکه: خونی باشد کمتر از مقدار درهم بغلی و آن به قدر بند بالای انگشت زهگیر [۱] «۱» است پس اگر در جامه یا در بدن آن مقدار خون باشد نماز صحیح است، و برطرف کردن آن لازم نیست مگر آن که از مکان خود به جامه یا بدن سرایت کند، یا خون حیض یا استحاضه یا نفاس یا خون سگ یا خون خوک یا خون کافر [۲] باشد پس در این هفت جا برطرف کردن آن از بدن و جامه واجب است [۳] اگرچه کمتر از مقدار درهم بغلی باشد. پنجم آنکه: نجاست در پوششی باشد که ستر عورت به آن نتوان کرد [۴] مثلاً کلاه و بند چاقشور «۲» و بند زیرجامه، هر چند نجاست آن مغلظه [۵] باشد یعنی از آن شش خون باشد [۶] * [_____] احوط اقتصار نمودن است

بر نجاست بول. (کوهکمره‌ای) * عفو مختص است به بول طفل، و اگر به غایط او نجس شود عفو نیست. (مازندرانی) [۱] - احوط
اقتضای به مقدار ناخن از این انگشت است، اگرچه اظهر تحدید آن است به گودی کف دست. (خراسانی) [۲] احوط اجتناب است
از خون مطلق نجس العین، بلکه خون غیر مأکول اللحم. (کوهکمره‌ای) * یا خون میت، بلکه یا خون حیوان غیر مأکول اللحم ما
عدای انسان بنابر احوط. (یزدی) [۳] بلکه واجب نیست، مگر خون حیض و نفاس بنابر اقوی. (خراسانی) [۴] بدون فرق ما بین اینکه
در محلّ خود باشد یا نه، پس جایز است نماز در هر محمولی که ستر عورت به آن نتوان کرد. (یزدی) [۵] عفو در نجاست مغلظه
محلّ تأمل و اشکال است. (کوهکمره‌ای) * ولی احوط آن است که هر یکی از آنها در محلّ خود باشد، مثل کلاه بر سر و بند در
زیر جامه. (صدر) [۶] در خون سگ و خوک عفو مشکل است، زیرا که از اجزاء غیر مأکول اللحم است. (خراسانی، مازندرانی)
(۱) معنای زهگیر در صفحه ۲۸

گذشت، و این جا منظور انگشتی است که زهگیر بر آن پوشند. (۲) شلوار گشاده و بلند کفدار زنانه. جامع عباسی (طبع جدید)،
ص: ۱۰۲ که قبل از این مذکور شد. ششم آنکه: هر نجاستی که نماز گزارنده قادر بر ازاله آن نباشد مثل آن که جامه نجس را به
جهت شدت سرما نتواند کندن پس در آن جامه نماز صحیح است اما در غیر مسجد [۱]. پنجم: از واجبات سائر آن است که سائر
[۲] پوست حیوانی نباشد که خوردن گوشت آن حرام است مثل سمور «۱» و روباه و همچنین مو و پشم آنها. اما دو حیوان است که
گوشت آنها حرام است و با وجود این نماز در پوست و پشم آنها صحیح است، یکی از آن دو حیوان «خز» است و آن جانوری
است آبی که در خشکی زنده نمی ماند، و دیگری «سنباب» است. و بعضی از مجتهدین [۳] منع نماز کرده اند در پوست و پشم
سنباب «۲» * هرگاه عین آن خونها

موجود باشد، مشکل است. (دهکردی، یزدی) [۱] فرق ما بین مسجد و غیر مسجد نیست، بلی هرگاه نجاست مسری باشد که موجب
تلوین مسجد شود، جایز نیست نماز در مسجد. (دهکردی، یزدی) * ظاهراً اگر آن نجاست سرایت به مسجد نکند، باکی ندارد،
چنانچه خواهد آمد. (صدر) * حرام است نماز کردن با آن جامه در مسجد، هرگاه موجب تلوین یا توهین بوده باشد و همچنین در
مشاهد مشرفه زاده‌ها الله عزاً و شرفاً. (کوهکمره‌ای) [۲] این حکم اختصاص به سائر ندارد. (کوهکمره‌ای) * بلکه مطلق لباس، بلکه
مطلق آنچه همراه مصلی است باید از اجزاء یا فضلات حیوان غیر مأکول اللحم نباشد، غیر از انسان. (نخجوانی، یزدی) [۳] و این
احوط است. (صدر) * قول بعض احوط است. (کوهکمره‌ای) * و اظهر در نظر احقر قول همین بعض است. (مازندرانی)
(۱) جانوریست کوچک از

گوشته‌خوران، پاهای کوتاه دارد، موهایش خاکستری، و پوستش نرم است و از آن لباس درست می کنند. (۲) شیخ طوسی، نهایتاً ۳:
۹۹ و ۱۰۱. خلاف ۱: ۶۴، مسأله ۱۱ و ص ۵۱۱، مسأله ۲۵۶. ابن ادریس، سرائر ۱: ۲۶۲. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۰۳

اما آن هفت امر سنت که تعلق به رخت مصلی دارد:

امّا آن هفت امر سنت که تعلق به رخت مصلی دارد: اول: آنچه پوشش نماز است سفید باشد [۱]. دوم: بهترین و پاکیزه‌ترین
پوشیدنیهای این کس باشد. سوم: ممزوج به ابریشم نباشد [۲]. چهارم: اگر سفید نباشد رنگ سیر نداشته باشد. پنجم: مصلی «۱»
دستار بر سر داشته باشد. ششم: دستاری که در آن نماز گزار تحت الحنک داشته باشد. هفتم: در نعل عربی نماز گزاردن.

اما آن پانزده امر که مکروه است:

امّا آن پانزده امر که مکروه است: اول: در جامه مصور «۲» نماز کردن. دوم: بر جانماز ابریشمی نماز گزاردن [۳]. سوم: در لباس
سیاه نماز کردن، مگر دستار و مسحی «۳» که نماز کردن در این هردو اگر سیاه باشد مکروه نیست [۴]. چهارم: در لباسی که کافر

بافته یا دوخته باشد نماز گزاردن. پنجم: در لنگی که بر بالای پیراهن بسته باشند نماز کردن. ششم: نماز کردن در رخت شخصی که از نجاست ملاحظه نکند [۵]. هفتم: نماز کردن در رخت شخصی که از غضب کردن مال مردم ملاحظه نکند [۶].

[۱] بلکه مکروه است در لباس رنگ شده. (خراسانی) [۲] استحباب این معلوم نیست. (خراسانی) [۳] کراهت این معلوم نیست. (خراسانی) [۴] در عبا سیاه نیز مکروه نیست. (نخجوانی، یزدی) [۵] اگر موجب اتهام آن رخت به نجاست گردد. (خراسانی) [۶] اگر موجب اتهام آن رخت به غضب گردد. (خراسانی) (۱) نماز گزار. (۲) عکس دار. (۳) نوعی چکمه که صلحا و امرا در پا می کردند. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۰۴ هشتم: نماز گزاردن و در دست انگشت آهن باشد. نهم: بدون ردا نماز گزاردن. دهم: آن که زن بدون گردن بند یا قلاده [۱] نماز کردن. یازدهم: آنکه در پا خلخال داشته باشد که صدا کند. دوازدهم: در قبای بند بسته نماز کردن. سیزدهم: آهن ظاهر با خود داشتن، اما اگر پنهان باشد با خود داشتن آن مکروه نیست. چهاردهم: نماز کردن مرد در جامه زرد یا سرخ. پانزدهم: اشتغال صماء، یعنی دو طرف ردا را از زیر بغل بیرون آوردن و بر یک دوش انداختن.

مبحث دوم در مکان نماز:

بدان که سی و سه امر است که به مکان نماز تعلق دارد: دو امر واجب، و چهار امر سنت، و بیست و هفت امر مکروه:

اشاره

بدان که سی و سه امر است که به مکان نماز تعلق دارد: دو امر واجب، و چهار امر سنت، و بیست و هفت امر مکروه: امّا دو امر واجب: اول آنکه: مکان نماز غصبی نباشد، که نماز در مکان غصبی باطل است، مگر آنکه مالک رخصت دهد. و همچنین در ملک شخصی بی رخصت او نماز صحیح نیست، و رخصت چهار نوع است: اول: رخصت صریح، مثل آنکه مالک گوید که: در منزل من نماز بگزار. دوم: رخصت ضمنی [۲] مثل آن که بگوید: امروز در منزل من باش. سوم: رخصت فحوا مثل آنکه مهمانی را به منزل خود آورد. چهارم: رخصت شاهد حال و آن در مثل صحرا و حمام و کاروانسراست که حال شاهد است به آن که مالک به نماز کردن در آن راضی است [۱].

یعنی بدون زینت، و قلاده و گردن بند خصوصیت ندارد. (خراسانی) [۲] این هم از رخصت فحوا است. (خراسانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۰۵ دوم آنکه: مکان نماز نجس نباشد به حیثیتی که نجاست به بدن مصلی یا لباس او سرایت کند، اگرچه خون کم از درهم بغلی باشد [۱]. اما اگر مکان خشک باشد و نجاست آن سرایت نکند نماز در آن صحیح است، مگر جای سجده که اگر آن نجس باشد نماز صحیح نیست هر چند خشک باشد و نجاست آن به بدن و رخت مصلی نرسد.

و امّا آن چهار امر سنت که تعلق به مکان نماز دارد:

و امّا آن چهار امر سنت که تعلق به مکان نماز دارد: اول آنکه: کلّ مکان نماز طاهر باشد [۲]. دوم آنکه: مکان پیشانی در بلندی و پستی [۳] با مکان ایستادن برابر باشد [۴] یا آنکه مکان پیشانی [۵] از مکان ایستادن پست تر باشد. سوم آنکه: در برابر مصلی ستره ای باشد، و مراد از ستره آن است که دیواری یا حایلی در قبله مصلی باشد که میانه مصلی و آن بیش از دو ذرع یا سه ذرع دست نباشد، و اگر عصائی در برابر باشد کافی است. چهارم آنکه: نماز واجب در مسجد گزارده شود خصوصاً در مسجد الحرام و مسجد

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم. در حدیث آمده که ثواب یک نماز در مسجد الحرام برابر ثواب صد هزار [۶] نماز [۱] - هرگاه خون بعد از سرایت باز کمتر از درهم باشد معلوم نیست که غسل داشته باشد. (تویسرکانی) * بلکه در این صورت، سرایت باکی ندارد. (خراسانی) * عدم جواز در صورت سرایت خون کمتر از درهم معلوم نیست، بلی هرگاه بدن یا جامه متنجس شود به آن بدون اینکه خود خون سرایت کند جایز نیست. (دهکردی، یزدی) * اگر سرایت کرده کمتر از درهم باشد ضرر ندارد. (مازندرانی) [۲] بلکه مکروه است نماز در مکان نجس به نجاست غیر متعذیه. (خراسانی) [۳] بلندی و پستی ما بین مکان پیشانی و مکان ایستادن زیاد از چهار انگشت باشد جایز نیست. (نخجوانی) [۴] بلکه جایز نیست که مکان ایستادن بلندتر از مکان پیشانی، یا پست‌تر از آن باشد به زیاده از چهار انگشت بهم بسته. (دهکردی، یزدی) [۵] بلکه احوط آن است که مکان پیشانی با مکان ایستادن زیادتر از چهار انگشت متصل، تفاوت داشته باشد. (کوهکمره‌ای) [۶] و از بعضی احادیث مستفاد میشود هزار هزار. (نخجوانی، یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۰۶ است، و ثواب یک نماز در مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم برابر ثواب ده هزار نماز است، و در هریک از مسجد اقصی و مسجد کوفه برابر ثواب هزار نماز است، و در مسجد جامع برابر ثواب صد نماز است، و در مسجد محله برابر بیست و پنج نماز است، و در مسجد بازار ثواب دوازده نماز است «۱». اما زن را نماز در خانه افضل است از نماز او در مسجد، و نماز او در خانه اندرونی [۱] افضل است از نماز او در خانه بیرونی، و نماز او در ایوان منزل افضل است از نماز او در صحن منزل، و نماز او در صحن منزل افضل است از نماز او بر بام منزل، و بر بامی که فصیل [۲] دارد افضل است از بامی که فصیل ندارد

اما بیست و هفت امر مکروه که تعلق به مکان نماز دارد:

اما بیست و هفت امر مکروه که تعلق به مکان نماز دارد: اول: نماز در اندرون حمام گزاردن. اما در جامه کن حمام [۲] و بر بام حمام مکروه نیست. دوم: در کشتی نماز گزاردن [۳] هرگاه قدرت بر بیرون رفتن باشد. سوم: در خانه کعبه نماز واجب گزاردن [۴] اما نماز سنت مکروه نیست [۱] - و مراد به خانه اندرونی و بیرونی و طاق و صندوقخانه است، و نماز زن در صندوقخانه افضل است از سایر جاهای منزل و تفاوتی بین اینها نیست. (خراسانی) [۲] اولی ترک نماز است در جامه کن نیز. (مازندرانی) * در جامه کن نیز اولی ترک است. (نخجوانی، یزدی) [۳] با تمکن او از استیفاء شرایط و أجزاء، کراهت معلوم نیست و با عدم تمکن از آن، واجب است بیرون رفتن. (خراسانی) * احوط ترک است. (صدر) * احوط ترک نماز است در کشتی، حال راه رفتن کشتی. (مازندرانی) [۴] اولی بلکه احوط ترک نماز است در اندرون خانه کعبه، اگرچه اقوی جواز است با کراهت. (خراسانی) * بلکه احوط ترک نماز واجب است در جوف کعبه. (نخجوانی، یزدی) (۱) دعائم الاسلام ۱: ۱۴۸. جامع الاخبار: ۱۷۹. وسائل ۵: ۲۸۹، حدیث ۲. (۲) دیوار. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۰۷ چهارم: در جایی نماز گزاردن که در برابر آن مصحف گشاده باشد، یا کتابی یا کاغذی نوشته به شرط آن که خط او نمایان باشد [۱]. پنجم: در جایی که در برابر او چراغی باشد یا آتش افروخته. ششم: در جایی که در برابر او عورتی «۱» خوابیده باشد [۲] هر چند محرم باشد و پشت به جانب مُصلی باشد. هفتم: در جایی که شخص رو به رو باشد. هشتم: در جایی که سلاح بی غلاف در برابر باشد [۳]. نهم: در خانه‌ای که معجوسی در آنجا باشد [۴]. اما در خانه‌ای که یهود و نصاری باشد نماز کردن مکروه نیست [۵]. دهم: در خانه‌ای که در آن سگ باشد [۶]. یازدهم: در جایی که دری گشاده در برابر باشد. دوازدهم: در گورستان نماز کردن. [۱] بلکه اگرچه نمایان نباشد. (خراسانی) [۲] کراهت آن معلوم نیست. (خراسانی) [۳] کراهت به نظر نمی‌آید، بلی همراه داشتن نماز گزارنده سلاح بی غلاف را

مکروه است. (مازندرانی) [۴] در این حکم اشکال است، بلی مکروه است نماز خواندن در خانه مجوسی، هرچند در حال نماز مجوسی در او نباشد. (کوهکمره‌ای) * در خانه مجوسی و در خانه‌ای که مجوس در آنجا باشد، و کراهت زایل می‌شود به اینکه آب پاشد و صبر کند تا خشک شود، آن وقت نماز کند. (مازندرانی) * و همچنین در خانه مجوسی، هرچند در حال صلات، مجوسی در آن نباشد. (یزدی) [۵] خوب عبارتی نیست، بلکه آنچه مورد اخبار و کلمات اخیر است، عدم کراهت در بیع و کنایس است که معبد یهود و نصاری است. (مازندرانی، نخجوانی) [۶] مگر سنگ شکاری. (خراسانی)

(_____۱) زنی. جامع عباسی (طبع جدید)،

ص: ۱۰۸ سیزدهم: در جایی که چهارپایان در آنجا بسته می‌شود مثل طویله و مانند آن هرچند چهارپایان در آنجا نباشد. چهاردهم: در خانه‌ای که مست کننده در آن باشد. پانزدهم: بر روی خرمن گندم نماز کردن هرچند آن را به گل اندوده باشند. شانزدهم: در محلی که اکثر اوقات آتش در آنجا می‌سوزانند مثل طون حمام و مطبخ هرچند که در وقت نماز از آتش خالی باشد. هفدهم آنکه: مرد در جایی نماز گزارد که در پهلوی او یا مقدم براو زنی نماز گزارد، خواه محرم باشد و خواه نامحرم هر گاه میانه ایشان حایلی نباشد یا مقدار ده ذرع- به ذرع دست- دوری نباشد. اما اگر زن در پس سر مرد باشد کراهت برطرف می‌شود و احتیاج به حایل یا دوری ده ذرع نیست. و بعضی از مجتهدین نماز مرد و زن را باطل می‌دانند هر گاه مقارن هم تکبیر احرام گویند «۱» و الا نماز آن را که تکبیر احرام بعد از دیگری گفته باطل می‌دانند [۱] به شرط آن که زن در پهلوی مرد یا مقدم بر مرد نماز گزارد و حایل یا دوری ده ذرع نباشد. هجدهم: نماز گزاردن بر آن خاکی که مورچه‌ها از سوراخ خود بیرون می‌آورند. نوزدهم: در جایی که حیوانات آن جا ذبح می‌شوند. بیستم: در شوره‌زار نماز گزاردن. بیست و یکم: بر روی برف نماز گزاردن. بیست و دوم: در گذرگاه آب نماز کردن، هرچند که آنجا آب نباشد. بیست و سوم: بر ریگ روان نماز گزاردن. بیست و چهارم: در جاده راه نماز کردن [۲].

(_____۱) - و این احوط است. (صدر) [۲]

اگر مضرّ به حال عبور کننده‌ها نباشد، و الا حرام و باطل است بنا بر اقوی. (خراسانی)

(_____۱) شهید ثانی، مسالك ۱: ۱۷۲.

محقق عاملی، مدارک ۳: ۲۲۴. محقق ثانی، جامع المقاصد ۲: ۱۲۱. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۰۹ بیست و پنجم: در زمینی که شقایق در آن روییده باشد [۱]. بیست و ششم: در خانه‌ای که مصور باشد. بیست و هفتم: در جایی که شتران در آنجا خوابند هرچند که از شتر خالی باشد.

فصل در احکام مساجد

اشاره

فصل در احکام مساجد مسجد بنا نهادن و عمارت کردن ثواب عظیم دارد، و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که هر کس مسجدی بنا کند خدای تعالی خانه‌ای در بهشت جهت او بنا می‌کند «۱». و احادیث در ثواب بنا کردن مسجد بسیار است.

و بدان که: چهل و یک امر تعلق به مسجد دارد: دوازده امر سنت، و هفده امر مکروه، و یازده امر حرام می‌باشد.

اما دوازده امر سنت

امّا دوازده امر سنت اول: بنای مسجد بسیار بلند و بسیار پست نباشد [۲]. دوم: طهارتخانه مسجد را نزدیک در مسجد بسازند.

سوم آنکه: شخصی که داخل مسجد می شود اول پای راست پیش کند و وقتی که از مسجد بیرون می رود پای چپ را. چهارم آنکه: پیش از داخل شدن ملاحظه کفش خود کند که نجس نباشد. پنجم آنکه: در وقت داخل شدن به مسجد این دعا را بخواند: «بِسْمِ اللَّهِ وَالسَّلَامُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ وَصَلَوَاتُ اللَّهِ وَصَلَوَاتُ مَلَائِكَتِهِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَالسَّلَامُ عَلَيْهِمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ رَبِّ اغْفِرْ لِي ذُنُوبِي وَافْتَحْ لِي أَبْوَابَ فَضْلِكَ» [۱]. محتاج

به مراجعه است. (خراسانی) [۲] دلیلی بر اسـتـحباب ایـن فـعـل—ا در نظر نیسـت. (خراسانی) (۱) کافی ۳: ۳۶۸، حدیث ۱. وسایل

۵: ۲۰۳، حدیث ۱. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۱۰ ششم آنکه: در وقت بیرون رفتن نیز همین دعا بخواند. هفتم: با وضو بودن در وقت داخل شدن. هشتم آنکه: چون داخل شود دو رکعت نماز تحیت مسجد بگذارد. نهم: اکثر اوقات به مسجد تردد نمودن و مسجد را خوشبو گردانیدن. دهم: در مسجد رو به قبله نشستن، و حمد خدای بجای آوردن، و صلوات فرستادن، و حاجت از خدا طلبیدن. یازدهم: چراغ در مسجد روشن کردن، چه از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم منقول است که: هر کس در مسجدی چراغ روشن کند جمیع ملائکه و حاملان عرش آن جهت او استغفار می کنند مادام که آن چراغ روشن باشد «۱». دوازدهم: مسجد را جاروب کردن خصوصاً در روز پنجشنبه و شب جمعه، و از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقول است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که: هر کس روز پنجشنبه یا شب جمعه مسجدی را جاروب کند و به مقدار شیره که به چشم می کشند خاکروبه از مسجد بیرون کند خدای تعالی جمیع گناهان او را می آمرزد «۲».

اما هفده امر مکروه که به مسجد تعلق دارد:

اما هفده امر مکروه که به مسجد تعلق دارد: اول آنکه: دیوار مسجد کنگره داشته باشد. دوم آواز در مسجد بلند کردن [۱]. سوم: شمشیر از غلا—ف بیرون کردن. چهارم: در مسجد شمر خواندن [۲].

[۱] کراهت رفع صوت در مثل اذان و ذکر مسائل و مصائب و مواعظ و نحو آن از عبادات در صورت توقّف حصول غرض به آن معلوم نیست، بلکه رفع صوت در مثل امور مذکوره محبوب و مرضی صاحب خانه است. (کوهکمره ای) [۲] کراهت مطلق شعر خواندن مشکل است، بلکه خواندن اشعاری که مدح انبیاء و ائمه ف (—) ۱ -

تهذیب ۳: ۲۶۱، حدیث ۷۳۳. وسائل ۵: ۲۴۱، حدیث ۱. (۲) ثواب الأعمال: ۵۱، حدیث ۱. وسائل ۵: ۲۳۸، حدیث ۱. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۱۱ پنجم: خواب کردن. ششم: خرید و فروش کردن. هفتم: حکایت امور دنیا کردن. هشتم: اطفال و دیوانه ها را گذاشتن که داخل مسجد شوند. نهم: وضو کردن در مسجد [۱] از حدث بول یا حدث غایط. دهم: برهنه کردن عورتین، یا ناف، یا ران، یا زانو. یازدهم: قضا پرسیدن [۲]. دوازدهم: شخصی را حدّ زدن. سیزدهم: بردیوار مسجد صورت چیزی کشیدن که جان نداشته باشد مثل درخت و غیره. چهاردهم: آب دهن یا بلغم در مسجد افکندن. پانزدهم: داخل شدن شخصی در مسجد که از دهن او بوی سیر یا پیاز آید. شانزدهم: مسجد را مکتب کردن. هفدهم: به فعل آوردن اهل حرفت «۱» حرفت خود را در مسجد، به تخصیص تیر تراشیدن. هجدهم: در مسجد ترکی یا فارسی یا به زبان دیگر غیر زبان عربی حرف زدن [۳] طاهرین علیهم السلام است محبوب

ربّ العالمین، و همچنین شعر خواندن در مصیبت آل رسول صلوات الله تعالی و تسلیمات علیه اجمعین. (کوهکمره ای) [۱] گذشت که کراهت این وضوء محلّ تأمّل است. (کوهکمره ای) [۲] شاید مراد قضاوت و حکم کردن باشد. (مازندرانی) [۳] کراهت این مطلقاً معلوم نیست، بلی آنچه مکروه است یقیناً تکلم به رمز که دو نفر یا زیاده تر از برای خود قرار میدهند که غیر نفهمد، چنانچه

متداول است بین اهل عجم. (خراسانی) * این حکم علی اطلاقه محلّ تأمل و اشکال است، به جهت آنکه کراهت حرف زدن غیر عرب در بلاد خودشان به لسان خودشان از اخبار استفاده نمی‌شود. (کوهکمره‌ای)

(۱) _____ اهل صنعت. جامع عباسی (طبع

جدید)، ص: ۱۱۲

اما آن یازده امر که حرام است:

اما آن یازده امر که حرام است: اوّل: مسجد را به طلا نقّاشی کردن [۱]. دوم: سنگ‌ریزه که فرش مسجد است از مسجد بیرون کردن [۲]. سوم: در مسجد چیز نجس داخل کردن هر چند سرایت به مسجد نکند [۳]. چهارم: درنگ نمودن جنب و حیض و نفاس در مسجد. پنجم: فروشی «۱» که وقف مسجد باشد در غیر مسجد انداختن. ششم: چیزی را در مسجد طهارت دادن [۴] اگر چه در آب کز یا آب جاری باشد [۵] _____ [۱] نقّاشی کردن مسجد به طلا مکروه است بنابر اقوی، اگر چه احوط ترک است. (خراسانی) [۲] احوط بیرون نبردن سنگ ریزه است که فرش مسجد باشد، و همچنین احوط ... در حرام بودن همه این یازده امر تأمّل است و لکن احوط است. (تویسرکانی) * حرمت مجرّد بیرون بردن معلوم نیست، و لکن اگر بیرون برد واجب است برگرداند به مسجد. (خراسانی) [۳] با عدم سرایت، حرمت معلوم نیست، مگر آن که موجب هتک باشد. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) * داخل کردن نجاست مسریه، اگر موجب هتک حرمت مسجد نباشد عیب ندارد. (خراسانی) * با عدم سرایت حرمت معلوم نیست، و خبر وارده در او زیاده بر نجاست مسریّه دلالت ندارد. (صدر) * حرام است داخل نمودن نجس هر گاه موجب سرایت یا اهانت باشد. (کوهکمره‌ای) * نجاست اگر به مسجد سرایت نکند، اگر داخل کردن آن باعث هتک حرمت مسجد است عرفاً، مثل مردار در مسجد افکندن و قازورات در مسجد ریختن حرام است، و اگر باعث هتک نیست، حرمت آن ثابت نیست. (مازندرانی) [۴] اظهار جواز تطهیر است در مسجد، اگر سبب تنجیس آن نشود. (خراسانی) * حرمت طهارت دادن با عدم سرایت و اهانت مشکل است. (کوهکمره‌ای) [۵] حرمت تطهیر در کز و جاری معلوم نیست، بلکه به قلیل نیز هر گاه غساله را در آن نریزد، بلی هر گاه موردی مستلزم هتک باشد جایز نیست. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) * احوط جواز تطهیر در کز و جاری است و احوط ترک است. (مازندرانی)

(۱) _____ جمع فرش است. جامع عباسی (طبع

جدید)، ص: ۱۱۳ هفتم: چیزی از زمین مسجد داخل ملک خود یا داخل کوچه کردن. هشتم: میت در مسجد دفن کردن [۱]. نهم: صورت جاندار در دیوار مسجد کشیدن [۲]. دهم: مصالح مسجدی که منهدم شود و قابل تعمیر نباشد در غیر مسجد بکار بردن. یازدهم: در مسجد درختی نشانیدن.

مبحث سوم در ملاحظه نمودن اوقات نمازهای واجبی و سنتی:

بدان که اوّل وقت نماز صبح برآمدن صبح صادق و وقت آن می‌کشد تا برآمدن آفتاب:

بدان که اوّل وقت نماز صبح برآمدن صبح صادق و وقت آن می‌کشد تا برآمدن آفتاب: و اوّل وقت پیشین «۱» زیاده شدن سایه شخص است بعد از آن که به نهایت کوتاهی رسیده باشد چنان که در این بلاد واقع می‌شود، یا ظاهر شدن سایه است بعد از آنکه برطرف شده باشد چنان که در مکه مشرفه واقع می‌شود، و این وقت را زوال گویند. و اوّل وقت عصر وقتی است که از زوال آفتاب مقدار نماز ظهر گذشته باشد نظر به حال مصلی، پس اگر متطهر [۳] و مقیم باشد مقدار چهار رکعت گذشته باشد وقت عصر داخل

شده، و اگر محدث باشد [۴] مقدار طهارت و چهار رکعت گذشته باشد، و اگر [_____] حرمت دفن در آن ممنوع است.

(خراسانی) [۲] حرمت این اختصاص به مسجد ندارد. (خراسانی) * حرمت آن معلوم نیست. (مازندرانی) [۳] معلوم نیست گذشتن مقدار طهارت و مثل آن از مقدمات نماز، از وقت مخصوص بوده باشد. (دهکردی، صدر) [۴] وقت مختص مقدار رکعات نماز است، بدون مقدمات، لکن هرگاه از جهت اینکه بعض نماز در ماقبل الوقت واقع شده، یا از جهت دیگر پیش از مضی مقدار رکعات فارغ شد از نماز اول، میتواند نماز بعد را اتیان کند، هرچند در وقت مختص باشد، چنانچه در آخر وقت هرگاه نماز دوم را سهواً مقدمات داشت بر نماز اول میتواند در وقت مختص به دوم نماز اول را- (_____ ۱) ظهر. جامع عباسی (طبع جدید)،

ص: ۱۱۴ مسافر و متطهر باشد مقدار دو رکعت، و اگر مسافر و محدث باشد مقدار طهارت و دو رکعت گذشته باشد. و آخر وقت ظهر وقتی است که تا غروب آفتاب مقدار نماز عصر مانده باشد نظر به حال مصلی چنانچه معلوم شد، و این مقدار وقت مخصوص عصر است. و مقدار اداء ظهر از اول زوال مخصوص ظهر است. و مابین دو وقت مخصوص مشترکی است میان ظهر و عصر. و آخر وقت عصر غروب آفتاب است [۱] و آن اول وقت نماز شام است و علامت آن برطرف شدن سرخی [۲] است که در جانب مشرق ظاهر می شود. و اول وقت نماز خفتن وقتی است که از غروب آفتاب مقدار سه رکعت گذشته باشد اگر متطهر باشد یا مقدار سه رکعت با طهارت اگر محدث باشد پس وقت مشترک می شود میان شام و خفتن تا آنکه باقی ماند به نصف شب آن مقدار که نماز خفتن را به آن ادا توان کردن و آن مخصوص نماز خفتن است نظر به حال مصلی چنان که گذشت. و جمعی از مجتهدین برآنند که تا سرخی جانب مغرب برطرف نشود وقت نماز خفتن داخل نمی شود «۱».

_____ اتیان کند، و همچنین در مغرب و

عشاء لکن در ظهر و عصر بهتر این است، که یک نماز چهار رکعتی بکند به قصد ما فی الذمه و بدون تعیین اینکه ظهر است یا عصر، چون محتمل است که عصری را که مقدم داشته ظهر محسوب شود، چنانچه مفاد نص صحیح است که فرموده: «إنما هی أربع کان أربع». (یزدی) [۱]- احوط تأخیر نینداختن نماز ظهر و عصر است از فرو رفتن قرص آفتاب، و اگر تأخیر شد البته پیش از برطرف شدن سرخی بجای آورد و نیت اداء و قضاء ننماید، و تأخیر افطار است در روزه از بر طرف شدن سرخی. (صدر) [۲] اقوی این است که صبر نماید که تجاوز سرخی از سمت راست ظاهر شود، احوط صبر نمودن است که سرخی از تمام مشرق که ربع فلک است برود. (نخجوانی) (_____ ۱) شیخ

صدوق، هدایه: ۱۳۰. شیخ مفید، مقنعه: ۹۳. شیخ طوسی، مبسوط ۱: ۷۵ و خلاف ۱: ۲۶۲. سلار، مراسم: ۶۲. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۱۵

فصل نماز در اول وقت گزاردن ثواب عظیم دارد، به تخصیص نماز صبح و مغرب.

فصل نماز در اول وقت گزاردن ثواب عظیم دارد، به تخصیص نماز صبح و مغرب. و تأخیر نماز اول وقت به غایت مکروه است، مگر در چند جا که تأخیر نماز از اول وقت سنت است، و از آن جمله دوازده جا که مشهورتر است مذکور می سازیم: اول: تأخیر نماز خفتن [۱] تا وقتی که سرخی مغرب برطرف شود، و بعضی از مجتهدین این تأخیر را واجب می دانند «۱». دوم: تأخیر نماز ظهر در بلادی که هوا به غایت گرم می شود تا وقتی که گرمی هوا کمتر شود. سوم: تأخیر نماز عصر [۲] تا وقتی که سایه که بعد از زوال حادث شده مساوی [۳] شاخص شود. چهارم: تأخیر زنی که استحاضه کثیره دارد هریک از نماز ظهر و عصر را به آخر وقت [۴] تا چهار نماز را به یک غسل [۵] دریابد. پنجم: تأخیر نماز صبح و ظهر و عصر جهت گزاردن نافله آن. ششم: تأخیر پیشنماز، نماز را تا

وقتی که مأمومین جمع شوند. هفتم: تأخیر مأمومین نماز را تا وقتی که پیش‌نماز حاضر شود. [۱] - این حکم در این آئینه محلّ تأمّل است. (کوهکمره‌ای) * محتاج به تأمّل است. (مازندرانی) [۲] این حکم در این آئینه محلّ تأمّل و اشکال است. (کوهکمره‌ای) [۳] بلکه تا وقتی که سایه چهار قدم که چهار سبب شاخص است شود. (خراسانی) * اگرچه بعید نیست که پیش از آن نیز از وقت فضیلت باشد. (یزدی) [۴] یعنی وقت فضیلت ظهر و مغرب یا نماز ظهر و عصر را، و همچنین نماز مغرب و عشاء را در یک غسل و در وقت فضیلتشان دریابد. (خراسانی) [۵] ظاهراً چنین باشد یا دو نماز را در یک غسل. (مازندرانی) (۱) شیخ طوسی، نه‌ایه ۱: ۲۷۹

ومبسوط ۱: ۷۵. شیخ صدوق، هدایه: ۱۳۰. شیخ مفید، مقنعه: ۹۳. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۱۶ هشتم: تأخیر مسافر نماز را تا فرود آمدن، هر گاه آداب نماز را در منزل بهتر بجا تواند آورد. نهم: تأخیر نماز مغرب و خفتن تا رسیدن به مشعرالحرام، چنانچه در کتاب حجّ مذکور خواهد شد. دهم: تأخیر نماز مغرب شخصی را که جمعی انتظار او بکشند که با او افطار نمایند، و یا خود روزه بوده باشد و به‌غایت گرسنه شده باشد. یازدهم: تأخیر مربّیۀ طفل ظهر و عصر را به آخر وقت [۱] تا چهار نماز را در جامه طاهر یا در جامه قلیل النجاسه دریابد چنانکه در کتاب طهارت مذکور شد. دوازدهم: تأخیر شخصی که به‌قضای نمازهای گذشته مشغول است، نماز حاضر را تا آخر وقت، و سید مرتضی تأخیر نماز حاضر را در این صورت واجب می‌داند و مذهب او این است که هر کس را نماز قضا در ذمه باشد واجب است علی‌الفور بجا آورد و او را جایز نیست که به‌هیچ امر مباح یا سنت اشتغال نماید تا وقتی که ذمه خود را از همه آن نمازها فارغ سازد «۱». اما جمعی کثیر از مجتهدین در این مسأله با سید مرتضی موافقت نکرده‌اند.

فصل در احکام اذان گفتن

اشاره

فصل در احکام اذان گفتن چون وقت هریک از نمازهای پنجگانه داخل شود اذان گفتن سنت مؤکد است، خصوصاً از برای نمازی که قرائت آن را بلند بایست خواند، و بعضی از مجتهدین اذان را از [۱] - یعنی نماز ظهر و عصر را به آخر وقت بیندازد و نماز مغرب و عشاء را در اوّل وقت بجای آورد که چهار نماز در ثوب طاهر خوانده شود. (دهکردی) (۱) سید مرتضی، رسائل ۲: ۳۶۳.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۱۷ برای آن واجب می‌دانند «۱» و بعضی مخصوص آن نمی‌دانند بلکه اذان را از برای هریک از نمازهای پنجگانه واجب می‌دانند «۲» و بعضی همین [را] از برای نماز صبح و مغرب واجب می‌دانند و بس «۳». و اذان از برای غیر نمازهای پنجگانه سنت نیست بلکه حرام است، امّا سنت است که سه نوبت «الصلاه» گفته شود. و در اذان گفتن از برای نماز یومیۀ ثواب عظیم است و احادیث در این باب از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم و حضرات ائمه معصومین علیهم السلام بسیار است، مثل آنکه در حدیث آمده که: هر کس در شهری از شهرهای اسلام اذان بگوید بهشت بر او واجب می‌شود «۴». و بدان که لازم نیست که مؤذن بالغ باشد، پس اگر طفل ممیز اذان بگوید کافی است. و اذان زن از برای زنان و از برای مردانی که محرم او باشند [۱] جایز است به شرط [۲] آنکه نامحرم آواز او را نشنود، امّا اگر زن بسیار پیر باشد و از شنیدن آواز او حظّی نباشد جایز است که مردان نامحرم بشنوند [۳].

تتمه: آنچه به اذان متعلّق است سی امر است: نوزده امر سنت، و نه امر مکروه، و دو امر حرام.

اشاره

تَمَّه: آنچه به اذان متعلق است سی امر است: نوزده امر سنت، و نه امر مکروه، و دو امر حرام. [۱] - احوط عدم کفایت اذان زن است برای مردان محرم. (خراسانی) * کفایت اذان زن برای مردانی که محرم او باشند محل اشکال، بلکه منع است. (مازندرانی) * لکن احوط عدم اکتفاء مرد است به اذان زن، هر چند محرم باشد. (نخجوانی، یزدی) [۲] این شرط احوط است. (تویسرکانی) [۳] البتّه در این صورت نیز اذان نگویید. (کوهکمره‌ای) (۱) سیّد مرتضی در نماز صبح و مغرب و جمعه بر مردان و زنان واجب دانسته است، رسائل ۳: ۲۹، و به ابن جنید در خصوص مردان نسبت داده است، رجوع شود به مختلف ۲: ۱۹۹، و مدارک ۳: ۲۵۷. (۲) قائل به این قول یافت نشد. (۳) علامه در مختلف ۲: ۱۲۰ و محقق عاملی در مدارک ۳: ۲۵۷ به ابن ابی عقیل نسبت داده. (۴) تهذیب ۲: ۲۸۳، حدیث ۱۱۲۶. وسائل ۵: ۳۷۱، حدیث ۱. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۱۸

اما نوزده امر سنت:

اما نوزده امر سنت: اول آنکه: اذان را در اول وقت گوید. دوم آنکه: مؤذن در وقت اذان گفتن رو به قبله باشد. سوم آنکه: اذان را بلند بگوید [۱]. چهارم آنکه: ایستاده بگوید. پنجم آنکه: در وقت اذان گفتن وضو داشته باشد. ششم آنکه: بر جای بلند بایستد. هفتم آنکه: دوانگشت خود را در دو گوش کند. هشتم آنکه: اذان را به تائی بگوید، نه به شتاب. نهم آنکه: در آخر هر فصل سکوت قلیل نماید. دهم آنکه: اختیار مؤذنی کنند که عدالت داشته باشد. یازدهم آنکه: مؤذن وقت شناس باشد. دوازدهم آنکه: خوش آواز باشد. سیزدهم آنکه: حرف نزنند در وقت اذان گفتن. چهاردهم: دانستن مؤذن مسایل اذان را، به طریقی که فقها و علما قرار داده‌اند «۱». پانزدهم: صلوات فرستادن مؤذن و کسی که اذان می‌شنود در وقت نام بردن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم. و شیخ ابن بابویه صلوات فرستادن را مطلقاً واجب می‌داند بر هر کس که نام آن حضرت برآید یا بشنود «۲» و این قول [۲] کمال قوت [۳] دارد. [۱] اگر مرد باشد. (خراسانی) [۲] این قول احوط است. (تویسرکانی) [۳] بلکه قوت ندارد، اگر چه احوط است. (خراسانی) * لکن اقوای این است که مستحب مؤکّد است. (دهکردی، یزدی) ف (۱) بعضی از نسخه‌ها: قرار داده‌اند و مذکور شد. (۲) من لا یحضره الفقیه ۱: ۲۸۴، حدیث ۸۷۵. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۱۹ شانزدهم: اظهار کردن مؤذن حرف‌ها را در لفظ «الله» و «اله» و «اشهد» و «الصلوة». هفدهم: اظهار کردن حرف‌ها را در لفظ «الفلاح». هجدهم: آنچه مؤذن از فضول اذان گوید شنونده نیز آن را بگوید. نوزدهم: اعاده نمودن مؤذن اذان صبح را اگر قبل از طلوع فجر به فعل آورده باشد.

اما آن نه امر که در اذان مکروه [۱] است:

اما آن نه امر که در اذان مکروه [۱] است: اول: حرف زدن مؤذن در اثنای اذان. دوم: سکوت طویل در اثنای اذان. سوم: نگاه کردن مؤذن در حال اذان به جانب راست و چپ. چهارم: هریک از شهادتین را زیاده بر دو نوبت گفتن، چنان که مخالفان می‌کنند. پنجم: اذان گفتن در وقت راه رفتن. ششم: سواره اذان گفتن. هفتم: اذان گفتن جهت عصر روز جمعه هر گاه نماز جمعه گزارند [۲]. هشتم: اذان گفتن جهت عصر روز عرفه، شخصی را که حج می‌گزارد. نهم: اذان گفتن جهت عشا در مشعر الحرام شخصی را که حج می‌گزارد. و بعضی از * _____ بلکه

کمال ضعف را دارد، لکن محبوبيت تعظیم و تکریم و صلوات فرستادن بر خاتم النبیین و آل طاهرين آن حضرت - صلوات الله تعالى و تسليماًته عليهم اجمعين - از ابده بدیهیات و اوضح واضحات است. (کوهکمره‌ای) * قوت آن ثابت نیست. (مازندرانی) [۱] اگرچه کراهت بعض این امور مذکوره محل اشکال است، و لکن اولی ترک جمیع است رجاء. (خراسانی) [۲] احوط ترک است. (تویسرکانی) * احوط اذان گفتن است در این صورت رجاء با جمع بین دو نماز، و با عدم جمع، اذان ساقط نیست، و فرقی نیست در روز جمعه میان جمعه گزاردن یا ظهر گزاردن. (خراسانی) * هرگاه جمع کند ما بین صلاتین، بلکه همچنین است هرگاه ظهر گزارند. (دهکردی، یزدی) * فرقی نیست میان جمعه گزاردن یا ظهر گزاردن. (مازندرانی، نخجوانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۲۰ مجتهدین [۱] اذان گفتن در این سه جا [۲] را حرام می‌دانند «۱».

اما آن دو امر که حرام است:

اما آن دو امر که حرام است: اول: اذان گفتن قبل از آنکه وقت نماز داخل شود مگر اذان نماز صبح که قبل از طلوع فجر جایز است. دوم: گفتن «الصلاة خير من النوم» در اذان صبح، مگر به واسطه تقیه که نزد مخالفان گفتن آن سنت است.

فصل اقامت «۲» بعد از اذان سنت مؤکد است

فصل اقامت «۲» بعد از اذان سنت مؤکد است [۳] و با آنکه اذان ثواب عظیم دارد ثواب اقامت بیش از ثواب اذان است، و سنت است که آواز در اقامت بلند نکند [۴] و تأنی در آن سنت نیست بلکه ترک تأنی سنت است. و سیدمرتضی -/ علیه‌الرحمه - [۵] اقامت را در نمازهای پنجگانه واجب می‌داند و بی‌وضو اقامت گفتن [۶] را حرام می‌داند و ایستادن را [۱] این قول احوط است.

(تویسرکانی) * فرمایش بعضی از مجتهدین موافق با احتیاط است، ترک نشود. (دهکردی، صدر) * این قول اقوی است، هرگاه جمع نمایند میان دو نماز، بلکه در هر موضعی که جمع نمایند میان دو نماز را اذان از برای نماز دوم محل تأمل و اشکال است. (کوهکمره‌ای) [۲] اگر یکی از این سه جا اذان بگوید به قصد خصوصیت و مشروعیت نگوید، بلکه بعنوان رجاء مطلوبیت و ادراک ثواب بگوید. (نخجوانی) [۳] احوط عدم ترک اقامه است در صلات پنجگانه از برای مردان، مگر در مقامات سقوط. (یزدی) [۴] بلکه سنت است بلند کردن، نه به مقداری که در اذان بلند می‌کنند. (خراسانی) [۵] قول مرحوم سید مرتضی احوط است. (تویسرکانی) * متابعت سید اولی، بلکه احوط خواهد بود. (صدر) [۶] اقوی اشتراط طهارت است در اقامه، و اما ایستادن و حرف نزدن، پس شرط نیست در آن، هرچند احوط است. (یزدی) (۱) علامه حلی، تحریر ۱: ۲۲۳. شهید

اول، بیان: ۱۴۲. (۲) اقامت / اقامه. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۲۱ در آن واجب می‌دانند «۱». و بعضی «۲» از مجتهدین [۱] حرف زدن را بعد از «قد قامت الصلاة» حرام می‌دانند «۳» مگر حرفی که به نماز تعلق داشته باشد، مثل التماس کردن حاضران از شخصی عادل که پیشنمازی ایشان کند، یا امر کردن مأمومین را به آنکه صفهای خود را راست بدارند، و مانند این. و بدان که هرگاه شخصی اذان و اقامت بجا نیاورده داخل نماز شود سنت است که نماز را قطع کند [۲] و هردو را بجا آورده نماز را از سر گیرد، و این مشروط به پنج شرط است: اول آنکه: به سهو ترک اذان و اقامت کرده باشد نه به عمد. دوم آنکه: هنوز در رکعت اول باشد. سوم آنکه: رکوع نکرده باشد. چهارم آنکه: وقت نماز آنقدر تنگ نشده باشد که اگر تلافی اذان و اقامت نماید بعضی از نماز در خارج وقت واقع شود. پنجم آنکه: لازم نیاید که بعضی از نماز در مکان غیرمباح یا در جامه غیرمباح واقع شود، مثل آنکه صاحب خانه یا صاحب جامه گوید که رخصت است که دو رکعت نماز در خانه من یا در جامه من بگزاری و زیاده از آن رخصت نیست

[۳] در این صورت جایز نیست که نماز را قطع کند و بعد از گفتن اذان و اقامت نماز را از سر گیرد، به جهت [۱] - و متابعت این مجتهدین احوط

است. (صدر) [۲] احوط ترک قطع نماز است. (کوهکمره‌ای) [۳] یعنی بگوید: به مقدار زمان دو رکعت نماز مرخصی جامه پیوشی یا در خانه من باشی. (مازندرانی) (۱)

سید مرتضی، رسائل ۳: ۲۹ و ۳۰ (وجوب ایستادن در این منبع نیست). (۲) بعضی از نسخه‌ها: جمعی. (۳) شیخ طوسی، نه‌ایه ۱: ۲۸۹. شیخ مفید، مقنعه: ۹۸. و محقق عاملی، مدارک ۳: ۲۹۵ به سید مرتضی در مصباح نسبت داده است. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۲۲ آنکه آخر نماز در مکان غیرمباح یا در جامه غیرمباح واقع خواهد شد. و واجب [۱] است که چون خواهد که به واسطه تلافی اذان و اقامت نماز را قطع کند قبل از قطع بگوید: «السَّلامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ». و هر گاه در اثنای اذان از مؤذن حدیثی سرزند سنت است که اذان را قطع کند و وضو بسازد و اذان را از آنجا که قطع کرده [۲] به اتمام رساند و لازم نیست که اذان را از سر گیرد. اما اگر در اثنای اقامت از مؤذن حدیثی واقع شود اقامت را از سر گیرد [۳]. و سنت است که مابین اذان و اقامت فاصله واقع شود به دو رکعت [۴] یا به یک سجده، یا به یک نشستن، یا به یک گام [۵] برداشتن، یا به گفتن: «سُبْحَانَ اللَّهِ» یا «الْحَمْدُ لِلَّهِ» و اگر فصل به سجده یا به نشستن کند در اثنای آن این دعا بخواند: «اللَّهُمَّ اجْعَلْ قَلْبِي بَارًّا وَعَيْشِي قَارًّا وَرِزْقِي دَارًّا وَعَمَلِي سَارًّا، وَاجْعَلْنِي عِنْدَ قَبْرِ رَسُولِكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مُسْتَقَرًّا وَقَرَارًا» و در وقت نشستن نیز این دعا بخواند: «سُبْحَانَ مَنْ لَا تَبِيدُ مَعَالِمُهُ سُبْحَانَ مَنْ لَا يُنْسَى ذِكْرُهُ سُبْحَانَ مَنْ لَا يُخَيَّبُ سَائِلُهُ سُبْحَانَ مَنْ لَيْسَ لَهُ حَاجِبٌ يُرْشِي وَلَا ابْوَابٌ يُعْشَى وَلَا تَرْجُمَانٌ يُنَاجِي سُبْحَانَ مَنْ اخْتَارَ لِنَفْسِهِ أَحْسَنَ الْأَشْيَاءِ سُبْحَانَ مَنْ فَلَقَ الْبَحْرَ لِمُوسَى سُبْحَانَ مَنْ لَا يَزْدَادُ عَلَى كَثْرَةِ الْعَطَايَا إِلَّا كَرَمًا وَجُودًا» [۱] - قول به وجوب احوط است.

(تویسرکانی) * بلکه اولی است، و همچنین است صلات بر نبی. (خراسانی) * وجوب معلوم نیست. (دهکردی، یزدی) * دلیل معتبر بر وجوب نیست، اخبار وارده در این مسأله مختلف است، جمعی از اصحاب مدعی اجمال شده‌اند، اولی این است که در وقت اراده قطع صلاة بگوید: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ» و عدول بر نافله جایز نیست، چنانچه اگر عزم بر ترک کند بعد از التفات بر نسیان یا متردداً بماند زمان معتد به بعد اراده قطع صلاة کند جایز نیست. (نخجوانی) [۲] با عدم فوات موالات. (خراسانی) [۳] لازم نیست، اگرچه افضل است. (خراسانی) [۴] فصل دو رکعت در غیر نماز مغرب. (خراسانی) [۵] استحباب آن در غیر منفرد معلوم نیست. (صدر) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۲۳ سُبْحَانَ مَنْ هُوَ هَكَذَا وَلَا هَكَذَا غَيْرُهُ» و بعد از اقامت این دعا بخواند: «اللَّهُمَّ رَبِّ هَذِهِ الدَّعْوَةِ الثَّامَةِ وَالصَّلَاةِ الْقَائِمَةِ، بَلِّغْ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الدَّرَجَةَ وَالْوَسِيلَةَ وَالْفَضْلَ وَالْفَضِيلَةَ، بِاللَّهِ اسْتَفْتَحْ وَبِاللَّهِ اسْتَجِجْ وَعَلَى اللَّهِ اتَوَكَّلْ، وَبِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اتَوَجَّهْ، اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاجْعَلْنِي بِهِمْ عِنْدَكَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ».

مبحث چهارم در ملاحظه نمودن قبله:

اشاره

مبحث چهارم در ملاحظه نمودن قبله: بدان که شخصی که نماز می‌گزارد از چهار حال بیرون نیست، یا در اندرون خانه کعبه است، یا بر بام خانه کعبه، یا به خانه کعبه آن قدر نزدیک است که اگر خواهد خانه کعبه را تواند دید، یا از شهر مکه آن قدر دور است که دیدن خانه او را میسر نیست. پس اگر در اندرون خانه کعبه است به هر طرف که نماز بگذارد [۱] نماز او صحیح است بلکه در نمازهای چهار رکعتی می‌تواند که در هر رکعتی رو به دیواری از دیوارهای خانه کعبه کند به شرط آنکه فعل کثیر لازم نیاید. و اگر بر بام خانه کعبه باشد نیز این حکم دارد، اما واجب است که آن چنان باشد که در وقت سجده کردن از بام خانه کعبه قدری در قبله

او باشد. و همچنین اگر در اندرون خانه کعبه باشد و رو به جانب درِ خانه نماز کند واجب است که قدری از آستان درِ کعبه در قبله او باشد. و اما شخصی که نزدیک خانه کعبه باشد به حیثیتی که کعبه را تواند دید مثل مردمی که در مکه‌اند بر او لازم نیست که در وقت نماز خانه کعبه را ببیند، امّا بر او واجب است به طریقی نماز گزارد که اگر از میان دو قدم او یا به میان پیشانی او در وقت سجود خطی بکشند آن خط راست به خانه کعبه بخورد. و بیاید دانست که از خانه کعبه تا آسمان و تا زیرزمین تمام حکم خانه کعبه دارد، پس اگر شخصی که بر کوهی که در شهر مکه است یا در چاهی عمیقی نماز کند نماز او صحیح است اگرچه خطی که از میان دو قدم او به طریقی که مذکور شد بکشد بر عین [۱] - بلکه اولی و احوط نگزاردن

نماز واجبی است در اندرون کعبه احتیاطاً، و همچنین بر بام آن، اگرچه اقوی جواز است. (خراسانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۲۴ خانه کعبه نخورد، امّا هر گاه به آنچه در حکم خانه کعبه است می‌رسد کافی است و نماز درست است.

فصل «۱» و اما آن شخصی که از شهر مکه دور است به حیثیتی که دیدن خانه کعبه او را ممکن نیست

فصل «۱» و امّا آن شخصی که از شهر مکه دور است به حیثیتی که دیدن خانه کعبه او را ممکن نیست - مثل آنکه در شهرهای دیگر باشد - قبله او عین کعبه نیست [۱] بلکه جهت کعبه است، یعنی جانبی که خانه کعبه در او است، نه همه آن جانب بلکه آن مقدار از آن جانب که مصلی در هر جزئی از اجزای آن تجویز کند که خانه کعبه در آن بوده باشد و جزم کند که از آن مقدار بیرون نیست. و آن را به قبله مساجد و قبرهای مسلمانان معلوم می‌توان کرد، و به علاماتی که در میانه فقها مشهور است نیز معلوم می‌شود. مثلاً علامت قبله بعضی از عراق عرب مثل بغداد آن است که جَدّی را بر پس دوش راست [۲] [۱] - بلکه عین کعبه است و لکن

استقبال آن برای بعید به این نحو است که اگر خطی از ایستاده گاه او کشیده شود که به حسب نظر آن خط مستقیم شود بواسطه زیادتی دوری اگرچه غیر مستقیم باشد به حسب حقیقت آن خط متصل شود به کعبه معظمه. (خراسانی) * قبله کسی که از شهر مکه دور است نیز عین کعبه است، ولی کفایت می‌کند ایستادن به جانب او عرفاً و مستقبل عرفی کعبه بودن. (صدر) * بلکه لازم است برای شخصی دور، استقبال عین کعبه طوری که اگر کشف حجاب شود و خانه کعبه دیده شود، روی به او باشد و تحصیل به علامات است علماً و اگر نشد به مظنه، و اگر نشد به شهادت عدلین، و اگر نشد به چهار جانب. (مازندرانی) * قبله مطلقاً عین کعبه است حتّی از برای بعید و محاذات عرفی کافی است و هر قدر بُعد بیشتر شود محاذات اوسع می‌شود و باید با امکان، علم به محاذات داشته باشد و اگر ممکن نباشد علم، ظنّ کافی است، الاقوی فالاقوی، و اگر ظنّ هم ممکن نباشد نماز به چهار جهت کند. (یزدی) [۲] احوط این است که این در حالت غایت انخفاض یا ارتفاع آن بوده باشد. (خراسانی) (عنوان «فصل» در این جا زائد به [۱] عنوان «فصل» در این جا زائد به

نظر می‌رسد. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۲۵ بگیرند. و علامت بعضی دیگر از آن بلاد - مثل شهر موصل [۱] آن است که مشرق را بر جانب چپ و مغرب بر جانب راست بگیرند. و علامت قبله بعضی از بلاد شام آن است که جَدّی را بر دوش چپ [۲] بگیرند. و علامت بعضی از آن بلاد آن است که سهیل را در وقتی که به غایت بلندی رسد در مابین چشمها بگیرند. و علامت بلاد یمن آن است که سهیل را در وقت مذکور در پس سر مابین دوشها بگیرند. و اکثر این علامات از علم هیأت معلوم شده، و در دانستن قبله اعتماد بر این علم جایز است [۳]. امّا اگر شخصی در صحرا [۴] باشد و از علامات قبله چیزی ظاهر نباشد و شخصی یافت نشود که از قول او ظنّ قبله بهم رسد، بر آن شخص واجب است که نماز را چهار نوبت [۵] به چهار جهت [۶] بگزارد اگر وقت وسیع باشد، و اگر وقت تنگ باشد به هر قدر که وقت گنجد نماز گزارد اگر چه یک نوبت باشد، به هر جهت که خواهد.

فصل اگر بر شخصی بعد از آن که نماز گزارده باشد ظاهر شود که در حال نماز روی او به قبله نبوده

فصل اگر بر شخصی بعد از آن که نماز گزارده باشد ظاهر شود که در حال نماز روی او به قبله نبوده [۱] - در تعیین قبله این بلاد رجوع

نمایند به اهل بصیرت از کسانی که حاصل می شود از قول آنها علم یا ظن با عدم تمکن از علم. (خراسانی) [۲] بلکه بر شانه چپ. (خراسانی) [۳] اگر مفید علم یا ظن با عدم تمکن از علم باشند. (خراسانی) * با حصول مظنه در جایی که به آن اکتفاء می توان نمود. (صدر) [۴] یا در غیر صحرا. (یزدی) [۵] و لکن به نحوی چهار نماز بگزارد که یقین حاصل نماید که یکی از آنها رو به قبله بوده و بر تقدیر انحراف هم به جانب راست و چپ نرسد. (خراسانی) [۶] نماز در چهار سمت احوط است. (تویسرکانی) * احوط این است که چهار جهت هر دو جهت از آن مقابل یکدیگر باشد و دوری جهات از همدیگر مساوی باشد و این حاصل می شود به دو خط متقاطع که چهار زاویه قائمه حادث شود. (مازندرانی، نخجوانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۲۶ بلکه پشت او به قبله بوده، نماز را اعاده نماید اگر وقت باقی باشد، و قضا کند [۱] اگر وقت باقی نباشد. و اگر ظاهر شود که قبله در جانب راست او یا در جانب چپ او بوده، نماز را اعاده [۲] نماید اگر وقت باقی باشد، و اگر وقت گذشته باشد نمازی که گزارده است کافی است و قضای آن لازم نیست [۳]. و اگر معلوم شود که قبله در پس پشت او یا در یکی از دو جانب او نبوده در این صورت از چهار حال بیرون نیست [۴]: یا قبله در مابین پیش رو و جانب راست بوده، یا در مابین پیش رو و جانب چپ، یا در مابین پس پشت و جانب راست، یا در مابین پس پشت و جانب چپ. پس در دو صورت اول اگر وقت باقی باشد نماز را اعاده [۵] نماید و اگر وقت باقی نباشد قضا لازم نیست، و در دو صورت آخر نماز را از سر گیرد خواه وقت باقی باشد و خواه نباشد [۶]. و بدان که گاهی در نماز واجب رو به قبله کردن ساقط می شود، مثل آنکه شخصی از دشمنی که در جانب قبله باشد بگریزد و وقت نماز تنگ باشد، پس بر آن شخص واجب [۱] - در وجوب

قضاء تأمل است. (خراسانی) [۲] اعاده نماز احوط است. (تویسرکانی) [۳] قضاء احوط است. (تویسرکانی) * احوط قضاء کردن است. (دهکردی، یزدی) * احوط لزوم است. (صدر) * احوط قضاء نمودن است. (کوهکمره ای) [۴] این تفصیل باعث تشویش ذهن است، ظاهر شدن خلاف قبله اگر تا به جانب چپ و راست، در وقت اعاده کند و در حاج وقت قضاء نیست، و اگر از جانب چپ و راست تجاوز کرد به سمت پشت سر، در وقت و خارج وقت هر دو نماز را از سر گیرد. (مازندرانی، نخجوانی) [۵] اعاده واجب نیست، اگرچه احوط است. (خراسانی، دهکردی، یزدی) * لازم نیست. (صدر) * بنابر احوط. (کوهکمره ای) [۶] اعاده و قضاء که در این چهار صورت فرموده اند احوط است. (تویسرکانی) * در صورت باقی نبودن وقت، قضاء لازم است احتیاطاً. (خراسانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۲۷ است که در اثنای گریختن پشت به قبله نماز بگزارد. و همچنین اگر مالک خانه شخصی را امر کند که از خانه من بیرون رو و در خانه در طرف قبله نباشد و وقت نماز تنگ باشد، اما اگر وقت نماز تنگ نباشد نماز را در وقت گریختن و بیرون رفتن نگذارد، بلکه صبر نماید تا وقتی که عذر برطرف شود.

فصل آنچه در نماز معتبر است دوازده نوع است،

فصل آنچه در نماز معتبر است دوازده نوع است، یا فعل است یا ترک فعل، و هریک از این دو یا واجب است یا سنت، و هریک از این چهار یا به زبان است یا به دل یا به اعضا، و جمیع آنچه به نماز تعلق دارد از این دوازده نوع بیرون نیست: اول: آنچه بر زبان بجا آوردن آن واجب است، مثل تکبیر احرام و قرائت. دوم: آنچه به دل بجا آوردن آن واجب است، مثل نیت نماز. سوم: آنچه به اعضا

بجا آوردن آن واجب است، مثل رکوع و سجود. چهارم: آنچه به زبان بجا آوردن آن سنت است، مثل خواندن قنوت. پنجم: آنچه به دل بجا آوردن آن سنت است مثل به خاطر گذراندن معنای آنچه در نماز خوانده می شود. ششم: آنچه به اعضا بجا آوردن آن سنت است، مثل دستها برداشتن در حال قنوت. هفتم: آنچه به زبان ترک آن واجب است مثل تکلم کردن به دو حرف [۱] که قرآن و دعا نباشد. هشتم: آنچه به دل ترک آن واجب است مثل قصد کردن ریا و غیره به بعضی افعال نماز. نهم: آنچه به اعضا ترک آن واجب است، مثل دست بستن در نماز، چنانچه مذهب سنیان است.

[۱] - یا یک حرف با معنی.

(دهکردی، یزدی) * و زیاده بر آن. (صدر) * بلکه یک حرف با معنی نیز علی الأحوط. (کوهکمره ای) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۲۸ دهم: آنچه به زبان ترک آن سنت [۱] است مثل قرائت مأموم [۲] با وجود شنیدن قرائت امام [۳]. یازدهم: آنچه به دل ترک آن سنت است، مثل فکر در کار دنیا. دوازدهم: آنچه به اعضا ترک آن سنت است، مثل آنکه دست بر کمر زند به طریق متکبران. و ما در رساله اثنا عشریه که حسب الامر اشرف ارفع به فارسی ترجمه شده بیان کردیم که هریک از این دوازده نوع دوازده قسم است، و همه اقسام را به ترتیب و به تفصیل در آن رساله مذکور ساختیم.

فصل بدان که در جمیع نمازهای پنج گانه یومیّه سیصد و هفتاد و دو فعل واجب است،

اشاره

فصل بدان که در جمیع نمازهای پنج گانه یومیّه سیصد و هفتاد و دو فعل واجب است، به این تفصیل: در رکعت اول بیست و یک فعل واجب است: اول: ایستادن. دوم: رو به قبله کردن. سوم: نیت کردن. چهارم: تکبیر احرام گفتن. پنجم: درنگ نمودن [۴] در وقت تکبیر. ششم: قرائت کردن. هفتم: درنگ نمودن به قدر قرائت. هشتم: خم شدن به جهت رکوع. نهم: درنگ نمودن در رکوع به قدر ذکر گفتن. دهم: ذکر گفتن. یازدهم: سر از رکوع برداشتن. دوازدهم: لمحّه ای درنگ نمودن. سیزدهم: خم شدن به جهت سجود. چهاردهم: درنگ نمودن در سجود به قدر ذکر.

[۱] - بلکه واجب است علی الاقوی.

(خراسانی) * مستحبّ بودن ترک قرائت در اینجا ممنوع است، بلکه اقوی وجوب ترک است. (مازندرانی) [۲] احوط ترک قرائت است با شنیدن قرائت امام. (تویسرکانی) * احوط ترک است. (صدر) [۳] در نماز جهریّه با شنیدن قرائت امام یا همه هم او حرام است قرائت مأموم علی الاحوط و با عدم سماع جایز است، و در نماز اخفاتیّه مکروه است مطلقاً. (کوهکمره ای) * در نماز جهریّه با شنیدن قرائت امام یا همه هم او واجب است ترک قرائت، و در نماز اخفاتیّه بهتر ترک است، چه بشنود یا نه. (نخجوانی، یزدی) [۴] یعنی طمأنینه و آرام گرفتن. (نخجوانی، یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۲۹ پانزدهم: ذکر گفتن. شانزدهم: سر از سجده برداشتن. هفدهم: نشستن در میان دو سجده. هجدهم: لمحّه ای درنگ نمودن. نوزدهم: خم شدن به جهت سجده دوم. بیستم: درنگ نمودن به قدر ذکر. بیست و یکم: ذکر گفتن [۱]. به این بیست و یک فعل رکعت اول تمام است، و در رکعت دوم از این بیست و یک فعل سه فعل کم می شود: نیت [۲] و تکبیر احرام و درنگ کردن در تکبیر احرام. پس افعالی که واجب است در رکعت دوم هجده است. و بعد از آن چهار فعل دیگر واجب است که آنها را داخل رکعت نمی شمارند: اول: سر از سجده [۳] برداشتن. دوم: نشستن. سوم: تشهد خواندن. چهارم: درنگ نمودن در تشهد. و اگر نماز دو رکعتی باشد سه فعل دیگر واجب است [۴]: اول: نشستن به جهت سلام گفتن. دوم: سلام گفتن. سوم: درنگ کردن به قدر سلام گفتن. پس در نماز صبح چهل و شش [۵] فعل واجب است، و در نماز شام شصت و هشت فعل، و در هریک از نماز ظهر و عصر و عشا هشتاد و شش فعل واجب است. این است

جمع سیصد و هفتاد و دو فعل که واجب است در نمازهای پنج‌گانه شبانه‌روزی به فعل آوردن آن.

و بدان که از جمله این افعال هشت فعل است که احتیاج به بیان دارد،

اشاره

و بدان که از جمله این افعال هشت فعل است که احتیاج به بیان دارد، و آن نیت [۱] سر از سجده دوم برداشتن و نشستن بعد از آن در رکعت اول نیز واجب است، و همچنین در رکعت سیم از چهار رکعتی. (نخجوانی، یزدی) [۲] بلکه نیت که عبارت از داعی است باید تا آخر نماز باقی باشد. (خراسانی) * نیت داعی است، پس در تمام نماز معتبر است، بلی بنابر اینکه نیت اخطار است تفصیل صحیح است. (کوهکمره‌ای) [۳] یعنی سجده دوم. (صدر) [۴] این سه فعل احوط است. (تویسرکانی) [۵] سر از سجده دوم از رکعت اول برداشتن را نشمرد، آن هم واجبی است خارج از رکعت اول، پس چهل و هشت فعل واجب است. (مازندرانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۳۰ است، و تکبیر احرام، و قیام، و قراءت، و رکوع و سجود، و تشهد و تسلیم، و بیان این هشت فعل در هشت فصل تفصیل می‌یابد.

فصل اول در بیان آنچه تعلق به نیت دارد:

فصل اول در بیان آنچه تعلق به نیت دارد: بدان که نیت هر یک از عبادات قصد بجا آوردن آن عبادت است از برای رضای خدا، و در نیت اولاً تعیین نماز باید نمود که کدام نماز است، اداس است یا قضا [۱] واجب است یا سنت. بعد از آن قصد کند که آن را بجا می‌آورم از برای رضای خدا، و این قصد در نهایت آسانی است، و هیچ اشکالی ندارد، و وسواسی که بعضی مردم در نیت می‌کنند از فعل شیطان است، و به این مضمون حدیثی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است «۱» و آنکه بعضی گمان برده‌اند که نیت نماز مرگبی است از چند چیز، مثل تعیین نماز [۲] و آنکه واجب است یا سنت اداس است یا قضا، این گمان غلط است بلکه این امر منوی‌انسد، یعنی نیت براینه واقعه می‌شود. [۱] - تعیین اداء یا قضاء واجب یا

مستحب در همه جا احوط است. (تویسرکانی) * نیت اداء و قضاء لازم نیست، مگر هرگاه تعیین موقوف بر آن باشد، و همچنین وجوب و سنت. (دهکردی، یزدی) * اداء یا قضاء بودن عمل ناشی می‌شود از وقوع آن در وقت یا در خارج وقت، پس اداء و قضاء امر قصدی نیست، مگر اینکه خروج عمل از ابهام موقوف بر آن باشد، پس در این صورت باید تعیین به او شود، و همچنین است نیت وجوب و سنت. (کوهکمره‌ای) * نیت اداء و قضاء لازم نیست با تعیین منوی، مثلاً اگر تعیین کند که نماز صبح امروز را می‌کنم، دیگر لازم نیست نیت اداء و قضاء. (مازندرانی) * نیت اداء و قضاء و وجوب و سنت لازم نیست با تعیین منوی، مثلاً اگر تعیین کند که نماز صبح امروز را می‌خوانم، دیگر لازم نیست نیت اداء و قضاء و وجوب و سنت، بلی اگر تعیین منوی توقف داشته باشد به آنها لازم است. (نخجوانی) [۲] آنچه معتبر است تعیین است با تعدد مأمور به نه قصد اداء یا قضاء و همچنین است وجوب و استحباب. (خراسانی) (۱) وسائل ۱: ۶۳، حدیث

۱. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۳۱

فصل دوم در بیان آنچه تعلق به تکبیر احرام دارد: و آن چهارده امر است: هفت امر واجب، و هفت امر سنت.

اما هفت امر واجب:

اما هفت امر واجب: اول آنکه: به لفظ عربی گفته شود، پس اگر به جای «الله اکبر» خدا بزرگتر است گوید- مثلاً- نماز باطل خواهد بود. دوم آنکه: حروف تکبیر احرام را از مخرج خود بیرون آورد، به طریقی که مقرر است. سوم آنکه: مقارن نیت [۱] باشد پس اگر اندک فاصله در میان تکبیر احرام و نیت واقع شود مثل اندک سکوتی [۲] یا لفظی در میان آخر نیت و اول تکبیر احرام در آید مثل آنکه بگوید: «قربۀ الی الله هو الله اکبر» نماز باطل است [۳]. چهارم آنکه: در میان لفظ «الله» و لفظ «اکبر» فاصله در نیاید، خواه سکوت، و خواه لفظ دیگر، پس اگر در میان لفظ «الله» و لفظ «اکبر» سکوت کند یا لفظ دیگر در آورد، مثل آنکه بگوید «الله تعالی نمــــــاز باطل اســــــت [۴].

[۱] - چون نیت داعی بر فعل است نه
 خطور به بال لهذا در نزد تکبیر الاحرام وجود داعی کافی است. (تویسرکانی) * نیت داعی است و باید در حال تکبیر الاحرام موجود باشد. (خراسانی) * نیت داعی است نه اخطار، پس بنابراین از همزه اول «الله اکبر» تا میم «السلام علیکم» همه حقیقتاً مقارن نیت هستند. (کوهکمره‌ای) [۲] چون نیت عبارت از داعی است، این مقدار از سکوت ضرر ندارد، هر چند نیت را به اخطار کند، بلکه اگر اخطار را واجب بدانیم نیز سکوت کمی ضرر ندارد. (نخجوانی، یزدی) [۳] بطلان از جهت زیاد کردن کلمه هو است بر تکبیر الاحرام، والا سکوت قلیل ضرر ندارد. (دهکردی) * نیت به لفظ نیست تا فاصله شدن لفظ متصور باشد یا مضر و در این مثال نه به جهت فاصله لفظ است، بلکه به جهت سقوط همزه الله است به وصل و الا ضرر ندارد. (مازندرانی) [۴] بطلان نماز در چهارم و پنجم احوط است. (تویسرکانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۳۲ پنجم آنکه: همزه «الله» و همزه «اکبر» را قطع نماید [۱] پس اگر وصل سازد همزه [۲] «الله» را به آخر نیت، یا همزه «اکبر» را به هاء «الله» نماز باطل است. ششم آنکه: چنان گوید که خود بشنود اگرچه به تقدیر باشد، مثل آنکه کر باشد یا در اثنای فریاد مردم تکبیر را بگوید، پس اگر بر تقدیر آنکه اگر کر نمی بود یا فریاد مردم نمی شد تکبیر را می شنید نماز او صحیح است، و الا باطل است. هفتم آنکه: اگر گنگ باشد به دل قصد کند و با انگشت اشاره نماید و زبان را حرکت دهد.

اما هفت امری که در تکبیر احرام بجا آوردن آن سنت است:

اما هفت امری که در تکبیر احرام بجا آوردن آن سنت است: اول: دستها را برداشتن در حال تکبیر گفتن تا برابر گوشها. دوم آنکه: ابتدای تکبیر گفتن به ابتدای دست برداشتن باشد و انتهای آن به انتهای آن. سوم آنکه: کفها [۳] در وقت دست برداشتن به جانب قبله باشد. چهارم آنکه: انگشتان به هم چسبیده باشد [۴] مگر دوانگشت بزرگ که از انگشتان دیگر می باید دور باشد و انگشت بزرگ را ابهام گویند. پنجم: آهسته گفتن تکبیر است اگر مأموم باشد [۵] و بلند گفتن آن اگر پیش نماز یا منفرد [۶] باشد. ششم آنکه: تکبیر احرام [۷] را بعد از شش تکبیری که در اول نماز سنت است [۸] جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۳۳ بجا آورد، یا در اثنای آنها، یا مقدم بر آنها. هفتم آنکه: شش تکبیر سنت را با دعاهای مقرر به فعل آورد، به این طریق که سه تکبیر بگوید و بعد از آن این دعا بخواند: «اللهم انت المَلِكُ الْحَقُّ لا اله الا انت سُبْحَانَكَ اِنِي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي ذَنْبِي اِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ اِلَّا اَنْتَ» بعد از آن دو تکبیر بگوید و این دعا بخواند: «لَيْتَكَ وَسِعَ عَذَابُكَ وَالْخَيْرُ فِي يَدَيْكَ وَالشَّرُّ لَيْسَ اِلَيْكَ وَالْمَهْدِيُّ مِنْ هَدَيْتَ لَا مَلْجَا مِنْكَ اِلَّا اِلَيْكَ سُبْحَانَكَ وَحَنَائِيكَ تَبَارَكَتَ وَتَعَالَيْتَ سُبْحَانَكَ رَبَّنَا وَرَبَّ الْاَلْبَيْتِ الْحَرَامِ» و بعد از آن دو تکبیر بگوید و این دعا بخواند: «وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْاَرْضَ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا اَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ اِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ اُمِرْتُ وَاَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ».

فصل سوم در بیان آنچه تعلّق به قیام دارد: و آن هجده امر است: پنج امر واجب، ده امر سنت، سه امر مکروه.

اما آن پنج امری که واجب است:

اما آن پنج امری که واجب است: اول: راست ایستادن، پس اگر بی ضرورت پشت را خم کرده بایستد نماز باطل است هر چند به حد رکوع نرسد. دوم: استقلال؛ یعنی بر چیزی تکیه نکردن به حیثیتی که اگر آن چیز برداشته شود مصلی بیفتد. اما اگر بیمار باشد تکیه کردن مقدم است بر نشسته نماز کردن. سوم: استقرار یعنی حرکت بسیار نکردن، پس اگر در وقتی که باد تند باشد نماز بگزارد و باد او را بسیار بجنباند و تواند که در جای دیگر نماز گزارد که باد او را نجنباند نماز او باطل است [۱]. چهارم: بر هردو پا ایستادن پس اگر بی ضرورت بر یک پا بسایار [۲] ایستاده نمائید از [۱] بلکه مخیر است، اگر چه بهتر است که بعد از همه قرار دهد. (خراسانی) [۲] بنابر احوط. (دهکردی، یزدی) [۳] بسیار هم نباشد عیب دارد در حال قرائت و تسبیح. (مازندرانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۳۴ گزارد نماز او باطل است [۱]. پنجم آنکه: قدمها را از یکدیگر دور نگذارد به حیثیتی که از ایستادن متعارف بیرون رود.

اما آن ده چیز که در وقت قیام سنت است:**اشاره**

اما آن ده چیز که در وقت قیام سنت است: اول: به خضوع و خشوع ایستادن به طریقی که غلامان به اخلاص در خدمت آقای خود می ایستند. دوم: نظر به موضع سجود افکندن نه به جای دیگر. سوم: قدمها را از یکدیگر دور کردن به مقدار سه انگشت تا یک وجب. چهارم آنکه: قدمها با یکدیگر محاذی باشد نه آنکه یکی پیش باشد و یکی پس. پنجم: انگشتان پاها به جانب قبله داشتن. ششم: هردو کف دست بردو ران گذاشتن. هفتم: انگشتان دست را ملاصق «۱» هم داشتن [۲]. هشتم: زن قدمها را با یکدیگر جفت سازد و از هم دور نکند. نهم: زن کفهای دست خود را بر پستان خود گذارد. دهم: قنوت [۳] کردن مرد و زن در رکعت دوم بعد از قرائت و قبل از رکوع، مگر در نماز جمعه که مرد قنوت رکعت دوم را بعد از رکوع می کند، و از زن نماز جمعه ساقط است. [۱] بنابر احوط. (تویسرکانی) * ظاهر این است که در حال قرائت و تسبیح و سائر اذکار واجبه در حال قیام باطل است هر چند بسیار هم نباشند. (نخجوانی) [۲] حتی ابهامین. (یزدی) [۳] قنوت از مستحبات قیام نیست، بلکه خود فعلی است مستحب. (خراسانی، مازندرانی، نخجوانی) (طبع جدید)، ص: ۱۳۵

و بدان که قنوت سنت مؤکد است**اشاره**

و بدان که قنوت سنت مؤکد است و معنای آن دعاست، خواه دست خود را در اثنای آن بردارد و خواه برندارد. و شیخ ابن بابویه قنوت را واجب می داند و نماز بی قنوت را باطل می داند «۱». و اگر فراموش شود بعد از سر برداشتن از رکوع سنت است که به نیت قضا بجا آورد [۱] و اگر از آنجا نیز فراموش شود بعد از سلام دادن نشسته قضا کند، و اگر آنجا نیز فراموش شود و در وقت راه رفتن به خاطر رسد همانجا رو به قبله کند و بجا آورد.

و در قنوت هفت امر سنت است:

و در قنوت هفت امر سنت است: اول: الله اکبر گفتن قبل از قنوت. دوم: دست بالا- کردن تا نزدیک گوش در وقت تکبیر. سوم آنکه: در وقت قنوت دستها را بالا بدارد برابر روی و محاذی آسمان. چهارم آنکه: انگشتان را بهم بچسباند، مگر دو انگشت بزرگ که از انگشتان دیگر دور سازد. پنجم: تطویل کردن قنوت. ششم: کلمات فرج در قنوت خواندن و آن این است: «لا اله الا الله العظيم الكریم لا اله الا الله العلی العظيم سبحان الله رب السموات السبع ورب الارضين السبع وما فيهن وما بينهن وما تحتهن وما فوقهن ورب العرش العظيم والحمد لله رب العالمين» بعد از آن بگوید: «اللهم اغفر لنا وارحمنا وعافنا واعف عنا في الدنيا والاخرة انك على كل شيء قدير». هفتم: بلند خواندن پیش‌نماز و منفرد قنوت را [۲] و آهسته خواندن مأموم آن را. [۱] - بلکه تعرض اداء و قضاء نکند.

(خراسانی) [۲] بلکه و همچنین مأموم، اگر چه اولی آن است که به نحوی باشد که امام نشنود. (خراسانی) (۱) من لا- يحضره الفقيه ۱: ۳۱۶،

حدیث ۹۳۲. (۲) در بعضی از نسخه‌ها: وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۳۶

اما آن سه امر که در قیام مکروه است:

اما آن سه امر که در قیام مکروه است: اول: دست بر کمر زدن به طریق متکبران. دوم: تورک نمودن، یعنی سنگینی خود را گاهی بر پای راست و گاهی بر پای چپ انداختن. سوم: کفها را بعد از قنوت بر رو مالیدن [۱]. و در قنوت کردن به فارسی میانه علما خلاف است. و اصح آن است که جایز نیست [۲] و در کتاب حبل المتین بیان آن شده «۱».

فصل چهارم در بیان آنچه تعلق به قراءت فاتحه و سوره دارد:

اشاره

فصل چهارم در بیان آنچه تعلق به قراءت فاتحه و سوره دارد: واجب است قراءت فاتحه و سوره [۳] در رکعت اول و دوم از نمازهای پنج‌گانه. اما در رکعت سوم و چهارم مصلی مخیر است اگر خواهد فاتحه بخواند و اگر خواهد تسیحات اربع، چنانچه به تفصیل مذکور خواهد شد.

و آنچه تعلق به قراءت فاتحه و سوره دارد سی و دو امر است: یازده امر واجب، و ده امر سنت، و پنج امر مکروه، و شش امر حرام.

اما یازده امر واجب:

اما یازده امر واجب: اول آنکه: فاتحه و سوره به زبان عربی خوانده شود، پس اگر به زبان دیگر ترجمه آن را بخواند نماز باطل است. [۱] کراهت این معلوم نیست.

(خراسانی) [۲] عدم جواز قنوت به فارسی احوط است. (تویسرکانی) * در خصوص نمازهای فریضه. (خراسانی) * در نماز واجب. (صدر) * عدم جواز احوط است. (کوهکمره‌ای) * وظیفه قنوت به فارسی حاصل نمی‌شود، لکن دعای فارسی خواندن در حال قنوت یا سایر احوال نماز جایز است، هر چند خلاف احتیاط است. (یزدی) [۳] وجوب قرائت سوره احوط است. (تویسرکانی) (۱) حبل المتین ۲: ۳۹۹. جامع عباسی

(طبع جدید)، ص: ۱۳۷ دوم: حرفها را از مخارج مقررّه اخراج نمودن. سوم: اغراب الفاظ [۱] و تشدید را ملاحظه کردن. چهارم:

موافق یکی از هفت قرائت مشهور [۲] خواندن، و لازم نیست که از اول تا آخر به یک قرائت بخواند، پس اگر بعضی را مثلاً به قرائت عاصم و بعضی را به قرائت حمزه و بعضی را به قرائت باقی قُرّاء بخواند جایز است، بلکه سنت است [۳] که در قرآن خواندن التزام یک قرائت نکند. پنجم: مقدّم داشتن فاتحه بر سوره، پس اگر به سهو سوره را مقدّم دارد نوبت دیگر بعد از فاتحه سوره را بخواند، و اگر عمداً سوره را مقدّم دارد نماز باطل است [۴]. ششم: آنکه در میان الفاظ قرائت فاصله واقع نشود [۵] خواه سکوت طویل، و خواه به یک کلمه که غیر قرآن و دعا باشد. امّا فاصله به هریک از قرآن و دعا جایز [۱] یعنی تلفّظ نکند به غیر اعراب

کلمه، مثل اینکه مرفوع را منصوب بخواند، و مراد دانستن اعراب نیست، و هم تلفّظ به اعراب لازم نیست، اگر وقف کند بر کلمه صحیح است. (مازندرانی) [۲] بنابر احوط. (خراسانی، یزدی) * باید قرائت صحیح باشد به قواعد شرعیّه، پس اگر فرض شود خواندن کلمه به قواعد عربیّه صحیح است، لکن موافق یکی از قرائت سبع نیست ظاهراً مجزی باشد. (دهکردی) * احوط ترک موافقت قرائت ابی جعفر و یعقوب و خلف است، چنانچه موافقت قرائت باقی نیز احوط است. (کوهکمره‌ای) [۳] سنت بودن این محلّ تأمّل است. (خراسانی) [۴] اگر اکتفاء به آن نماید، یا برگردد به عدم قصد امثال امر، و امّا باطل نیست علی الاصحّ، به خصوص اگر اعراض نماید از آن، اگر چه اعاده صلات احوط است. (خراسانی) [۵] این شرط قرائت بودن مشکل است، زیرا که سکوت طویل اگر ماحی صورت صلات است نماز فاسد است، اگر نه ضرر به قرائت و ضرر به نماز ندارد و لفظ اگر کلام آدمی است مبطل نماز است و اگر سهو است ضرر به هیچ یک ندارد. (مازندرانی) * این شرط قرائت بودن مشکل است، زیرا که سکوت طویل اگر ماحی صورت صلات است نماز فاسد است، اگر نه ضرر به قرائت ندارد، ضرر به نماز ندارد، و لفظ اگر کلام آدمی است عمداً مبطل نماز است، و اگر سهو است ضرر به هیچ یک ندارد مگر طوری شود که انتظام قرائت و صدق قرائت بودن برود. (نخجوانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۳۸ است [۱] به شرط آنکه انتظام قرائت فوت نشود. هفتم: اگر مصلی مرد [۲] باشد نماز صبح و دو رکعت اول نماز شام و خفتن [۳] را بلند بخواند [۴] و باقی را آهسته [۵]. هشتم: در اول فاتحه و سوره «بِسْمِ اللَّهِ» بخواند و ترک نکند، که آن مذهب بعض سنّیان است «۱». نهم: فاتحه و سوره از بر بخواند [۶] پس اگر از روی نوشته بخواند با آنکه از بر تواند خواند نماز باطل است [۷]. دهم: در وقت اراده سوره خواندن قصد سوره معین کند [۸] قبل از آنکه «بِسْمِ اللَّهِ» [۱] فاصله به غیر قرآن و دعا اگر از

روی سهو باشد نیز چنین است که اگر انتظام فوت نشود ضرر ندارد بلکه سکوت نیز در صورتی ضرر دارد که مفوّت انتظام باشد. (یزدی) [۲] و اما زن، پس در آن سه نماز مخیر است ما بین آهسته و بلند خواندن، و در باقی باید آهسته بخواند. (نخجوانی، یزدی) [۳] یعنی حمد و سوره آنها را، نه سایر اذکار. (یزدی) [۴] علی الاحوط. (خراسانی) [۵] مگر ظهر روز جمعه که مستحب است در آن بلند خواندن، مثل نماز جمعه. (نخجوانی، یزدی) [۶] اشتراط قرائت حمد و سوره از بر احوط است و همچنین تعین بسم الله که از برای چه سوره است و وجوب هیچ یک معلوم نیست. (تویسرکانی) [۷] بنابر احوط، اگر چه اقوی صحّت است. (خراسانی) * بنابر احوط و اقوی خواندن از روی نوشته است، حتّی با تمکّن از خواندن از بر. (دهکردی، یزدی) * احوط اتمام و اعاده نماز است. (کوهکمره‌ای) * بطلان معلوم نیست، بلی احوط است، اظهار جواز خواندن از روی نوشته است، حتّی با تمکّن از بر خواندن. (نخجوانی) [۸] بنابر احوط و اقوی عدم وجوب است، بلی هر گاه به قصد سوره معینی، بسم الله گفت کفایت از سوره دیگر نمی کند. (یزدی) (رجوع شود به الفقه علی

المذاهب الأربعة ۱: ۲۵۷، و المجموع ۳: ۳۲۳. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۳۹ بخواند پس اگر بعد از «بِسْمِ اللَّهِ» خواندن سوره را تعیین نماید نماز باطل است [۱]. یازدهم: چون سوره «الم تر کیف» بخواند سوره «لایلاف» در عقب آن بخواند و چون سوره «والضحی» بخواند سوره «الم نشرح» در عقب آن بخواند.

اما آن ده امر که در خواندن فاتحه و سوره سنت است:

اما آن ده امر که در خواندن فاتحه و سوره سنت است: اول: قبل از شروع در فاتحه [۲] «اعُوْذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيْمِ» بگوید. دوم: ملاحظه نمودن صفات حروف به طریقی که در علم قراءت مقرر است، مثل جهر و همس «۱» و غنه «۲» و غیر آن. سوم: اشباع کسره کاف «مَالِكِ يَوْمَ الدِّينِ» کردن [۳]. چهارم: اشباع ضمه دال «اَيَّاكَ نَعْبُدُ» کردن. پنجم: وقف تام و وقف حسن بجا آوردن، و در فاتحه چهار وقف تام است و ده وقف حسن، امّا چهار وقف تام بر آخر «بِسْمِ اللّٰهِ» است و بر «يَوْمَ الدِّينِ» و بر «نَسْتَعِينُ» و بر «وَلَا الضَّالِّينَ» امّا ده وقف حسن بر «بِسْمِ اللّٰهِ» است و بر «الرَّحْمَنِ» و بر «الْحَمْدُ لِلّٰهِ» و بر «رَبِّ الْعَالَمِينَ» و بر «الرَّحْمَنِ» و بر «الرَّحِيمِ» و بر «اَيَّاكَ نَعْبُدُ» و بر «الْمُسْتَقِيمِ» و بر «انْعَمْتَ عَلَيْنَا» و بر «غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ». ششم: آنکه پیش نماز قراءت فاتحه و سوره را به مأمومین در نماز جهری به بشنوند به شرط آنکه به بسنارد بلند به طریقی اذان بخواند [۱]. معلوم نیست. (صدر) * اتمام

نماز و اعاده آن احوط است. (کوهکمره‌ای) * بطلان معلوم نیست، بلی احوط است، بلی هرگاه به قصد سوره معین گفت کفایت از سوره دیگر نمی‌کند. (نخجوانی) [۲] در رکعت اولی. (خراسانی) [۳] ولی به طریقی که یاء از او ظاهر شود که چهار حرف پنج حرف گردد، و همچنین در دال نعبد. (صدر) (۱) آواز نرم. (۲) آوازی که از خیشوم بیرون آید- آواز بینی. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۴۰ هفتم: بلند خواندن پیش نماز و منفرد «بِسْمِ اللّٰهِ» را در رکعتی که فاتحه و سوره را آهسته باید خواند. هشتم: بعد از خواندن هریک از فاتحه و سوره مقدار یک نفس ساکت شدن. نهم: چون سوره «والشمس» بخواند بعد از تمام کردن آن «صدق الله» بگوید و چون سوره اخلاص بخواند بعد از تمام کردن آن «كَذَلِكَ اللّٰهُ رَبِّي» سه نوبت بگوید. دهم: در نماز صبح سوره‌ای بخواند که در درازی مثل سوره «عم» و سوره قیامت باشد، و در نماز ظهر [و عصر] «۱» مثل سوره «والشمس» و سوره «اعلی» بخواند، و در نماز شام و خفتن مثل سوره «اِنَّا اَنْزَلْنَاهُ» و سوره «اِذَا جَاءَ» بخواند، و در ظهر روز جمعه سوره «جمعه» و سوره «منافقین» بخواند.

و اما آن پنج امر که در خواندن فاتحه و سوره مکروه است:

و امّا آن پنج امر که در خواندن فاتحه و سوره مکروه است: اول: ادغام کردن میم «الرَّحِيمِ» در میم «مَالِكِ». دوم: بعد از فاتحه دو سوره خواندن [۱] و بعضی [۲] از مجتهدین آن را حرام می‌دانند [۳] «۲». سوم: مکرر خواندن یک سوره در دو رکعت، مگر سوره «اخلاص» که مکرر خواندن آن مکروه نیست. چهارم: عدول نمودن [۴] از سوره‌ای به سوره دیگر قبل از آنکه نصف سوره اول خوانده شود و بعد از آن حرام است [۵] چنانچه مذكور خواهد شد. [۱] البته ترک نماید دو سوره خواندن

را در یک رکعت. (مازندرانی) [۲] قول بعض احوط است. (کوهکمره‌ای) [۳] در نماز واجب، البته متابعت بعضی از مجتهدین را نمایند. (دهکردی، صدر) * اقوی این است که حرام و مبطل است. (نخجوانی) [۴] کراهت معلوم نیست. (خراسانی) [۵] قول به حرمت احوط است. (تویسرکانی) (۱)

در بعضی از نسخه‌ها نیست. (۲) شیخ طوسی، نه‌ایه ۱: ۳۰۲. علامه حلی، نه‌ایه الاحکام ۱: ۴۶۷. فاضل مقداد، تنقیح الرائع ۱: ۲۰۳. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۴۱ پنجم: بسیار کشیدن مدّ الف [۱] خواه مدّ متصل و خواه مدّ منفصل. اما آن شش امر که در خواندن فاتحه و سوره به فعل آوردن آن حرام است: اول: آمین گفتن بعد از خواندن فاتحه [۲]. دوم: سوره طویل خواندن [۳] در

www.noorfatimah.org

«سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ» گفتن [۲] یا سه نوبت «سُبْحَانَ اللَّهِ» و اگر ضرورتی [۳] باشد یک نوبت «سُبْحَانَ اللَّهِ» گفتن کافی است. سوم: درنگ نمودن به مقدار ذکر. چهارم آنکه: چنان گوید که خود بشنود اگر چه به تقدیر باشد، چنانچه در فصل قراءت و تکبیر احرام مذکور شد. پنجم: سر برداشتن از آن. ششم: لمحهای درنگ نمودن بعد از سر برداشتن.

اما آن شانزده امر که در رکوع سنت است:

اما آن شانزده امر که در رکوع سنت است: اول آنکه: چون خواهد که خم شود «الله اکبر» بگوید. دوم آنکه: در حال رکوع زانوهای را به پس برد به پیش نیاورد. سوم: آن که پشت خود را راست بدارد به نوعی که اگر قطره آبی بر آن ریخته شود به جای خود ایستد. [۱] ————— علی الاحوط، اگر چه اقوی اکتفاء کردن به رسیدن انگشتان است. (خراسانی) * علی الاحوط. (مازندرانی) [۲] دور نیست که مطلق ذکر در رکوع کافی باشد، پس سه دفعه سبحان ربی العظیم و بحمده یا سبحان الله سه دفعه گفتن واجب نیست، لکن احوط است. (تویسرکانی) * بنابر احوط، اگر چه اقوی جواز گفتن مطلق ذکر است که سه مرتبه بگوید اگر غیر از تسبیحه کبری باشد. (خراسانی) [۳] اگر ضرورت به نحوی باشد که رافع تکلیف نسبت به زیاده باشد. (خراسانی) * ظاهر عبارت این است که مراد از ضرورت عرفی است که مجرد فوق حاجت باشد، نه اضطرار رافع تکلیف، اگر این است کافی نیست. (مازندرانی، نخجوانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۴۴ چهارم آنکه: گردن را موازی پشت بکشد. پنجم آنکه: نظر به مابین دو قدم خود اندازد. ششم آنکه: دو دست خود را از دو پهلوی خود دور دارد. هفتم آنکه: دو کف خود را بر دو زانو بگذارد. هشتم آنکه: انگشتان را از هم دور کند. نهم آنکه: دست راست را برزانو پیش از دست چپ گذارد. دهم آنکه: زن دو کف دست خود را بالاتر از زانو گذارد. یازدهم: مکرر گفتن «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ» تا سه نوبت و پنج نوبت فاضل تر است، و افضل از آن هفت نوبت است. دوازدهم آنکه: قبل از گفتن «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ» این دعا بخواند: «اللَّهُمَّ لَكَ رَكَعْتُ وَلَكَ اسَلَمْتُ وَبِكَ اَمَنْتُ وَعَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ وَانْتَ رَبِّي، خَشَعْتُ لَكَ سَمْعِي وَبَصَرِي وَشَعْرِي وَبَشَرِي وَلَحْمِي وَدَمِي وَمُخِي وَعَصَبِي وَعِظَامِي وَمَا اَقْلَنْتُ قَلْدَ مَايْ غَيْرَ مُسْتَنَكِفٍ وَلَا مُسْتَكْبِرٍ وَلَا مُسْتَحْسِرٍ». سیزدهم: اگر پیشنهاد باشد ذکر رکوع را بلند گوید. چهاردهم: اگر مأوم باشد آهسته گوید [۱]. پانزدهم: اگر منفرد باشد ذکر را به طریق قراءت خواند در جهر و اخفات [۲]. شانزدهم: چون سر از رکوع بردارد بگوید: «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ اَهْلَ الْكِبَرِيَاءِ وَالْعِظَمَةِ وَالْجُودِ وَالْجَبَرُوتِ».

اما آن چهار امر که در رکوع مکروه است:

اما آن چهار امر که در رکوع مکروه است: اول: دستها را در وقت رکوع به دو پهلوی خود چسبانیدن [۳]. دوم: سر به زیر افکندن بر وجهی که ————— و گردن ————— وازی ————— ت نباشد. [۱] ————— بلکه شنوایدن مأوم ذکر را به امام مکروه است. (خراسانی) [۲] بلکه مخیر است بین جهر و اخفات، چه در نماز جهری، چه اخفاتی. (خراسانی) [۳] بلکه دو دست را از دو پهلوی دور ساختن مستحب است، چنانچه گذشت. (خراسانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۴۵ سوم آنکه: پیشنهاد ذکر رکوع را زیاده بر سه نوبت گوید [۱] اگر گمان داشته باشد که بعضی از مأومین به واسطه ضرورتی تعجیل دارند. چهارم: دو کف دست را در وقت رکوع در مابین زانوهای گذاشتن [۲]. و بعضی از مجتهدین آن را حرام می دانند [۳] «۱».

فصل ششم در بیان آنچه تعلق به سجود دارد:

و آن سی و هفت امر است: ده امر واجب، بیست و پنج امر سنت، و دو امر مکروه.

اما ده امر واجب:

امّا ده امر واجب: اوّل آنکه: بر مجموع هفت عضو سجده کند، که آن پیشانی است، و دو کف دستها، و دو زانو، و دو انگشت بزرگ پاها دوم آنکه [۴]: سنگینی خود را بر کلّ این هفت عضو اندازد [۵] پس اگر بر بعضی مطلقاً سنگینی نیندازد نماز باطل است [۶] اما لازم نیست سنگینی انداختن بر همه اعضا برابر باشد. سوم آنکه: هریک از این هفت عضو مستقرّ باشد یعنی بر محلّ خود قرار گرفته باشد، پس اگر بر روی برف نرم یا پنبه یا پشم سجده کند به حیثیّتی که بعضی اعضا مستقرّ [۱]_____ - آنچه مکروه است تطویل رکوع

است بحسب متعارف. (خراسانی) [۲] احوط ترک آن است. (صدر - نخجوانی) [۳] قول به حرمت احوط است. (تویسرکانی) [۴] دوم و سوم احوط است. (تویسرکانی) [۵] وجوب این امر معلوم نیست، بلکه مناط صدق سجده بر آن هفت عضو است. (دهکردی، یزدی) [۶] بلکه باطل نیست بعد از صدق اسم سجود. (خراسانی) * معلوم نیست. (صدر) * باید تأمّل شود. (مازندرانی) (۱)_____ شیخ طوسی، خلاصه ۱: ۳۴۷،

مسأله ۹۷. و علامه در مختلف ۲: ۱۹۳ به ابن جنید نسبت داده است. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۴۶ نباشد نماز باطل است [۱]. چهارم آنکه: پیشانی را بر خاک [۲] گذارد یا بر چیزی که از خاک روئیده باشد به شرط آنکه خوردنی و پوشیدنی نباشد به حسب عادت. پنجم: گفتن «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى وَبِحَمْدِهِ» یک نوبت یا سه نوبت «سُبْحَانَ اللَّهِ» [۳] و در وقت ضرورت یک نوبت [۴] کافی است چنانچه در رکوع گذشت [۵]. ششم: درنگ کردن به قدر ذکر. هفتم آنکه: ذکر را چنان گوید که خود بشنود، همچنان که در رکوع گذشت. هشتم: سر از سجده اوّل برداشتن [۶]. نهم: بعد از سر برداشتن لمحّه ای درنگ نمودن. دهم: نوبت دیگر سجده کردن به طریق سجده اوّل.

اما آن بیست و پنج امر که در وقت سجود به فعل آوردن آن سنت است:

اما آن بیست و پنج امر که در وقت سجود به فعل آوردن آن سنت است: اوّل: «اللّه اکبر» گفتن بعد از رکوع و قبل از خم شدن به جهت سجود. دوم: درنگ نمودن به قدر «اللّه اکبر» گفتن. سوم: در وقت «اللّه اکبر» گفتن دستها را بالا- بردن تا نزدیک گوشها. [۱]_____ معلوم نیست. (صدر) [۲] اولی

اعتبار وضع پیشانی است بر زمین، چه خاک باشد یا سنگ باشد یا از زمین روئیده باشد و مأکول و ملبوس نباشد. (تویسرکانی) * منحصر در خاک نیست. (صدر) [۳] گفتن: «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى وَبِحَمْدِهِ» یک نوبت یا «سُبْحَانَ اللَّهِ» سه نوبت واجب نیست، بلکه مطلق ذکر کافی است چنانکه در رکوع ذکر شده لکن احوط است. (تویسرکانی) [۴] و گذشت که این در صورتی است که ضرورت به نحوی باشد که رافع تکلیف نسبت به زیاده بشود. (خراسانی) [۵] گذشت در رکوع که کافی نیست، اگر مجرد حاجت باشد. (مازندرانی) * گذشت در رکوع، اگر مجرد حاجت باشد کافی نیست. (نخجوانی) [۶] و نشستن. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) * نه مجرد سر برداشتن، بلکه به حدّ نشستن. (مازندرانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۴۷ چهارم آنکه: چون خواهد که به سجده رود اوّل دو کف دست بر زمین رساند بعد از آن زانوهای و اگر زن باشد زانوهای اوّل به زمین برساند و بعد از آن دستها را. پنجم آنکه: در وقت سجود انگشتان [۱] دستها را به هم چسباند و از یکدیگر دور نکند. ششم آنکه: سرهای انگشتان به جانب قبله باشد. هفتم آنکه: هیچ یک از دستها به پهلوی چسبیده نباشد. هشتم آنکه: از پیشانی مقدار یک درهم به سجده گاه [۲] برساند نه کمتر از آن. و بعضی از مجتهدین را [۳] مذهب آن است که رسانیدن مقدار یک درهم [۴] واجب است «۱». نهم آنکه: بر خاک

سجده کند [۵] نه برسنگ و چوب و امثال آن، و افضل آن است که خاک یکی از چهارده معصوم علیهم السلام باشد، خصوصاً خاک کربلا- علی ساکنها السّلام. دهم آنکه: قبل از ذکر سجود این دعا بخواند: «اللّهُمَّ لَكَ سَجَدْتُ وَبِكَ اَمَنْتُ وَلَكَ اَسْلَمْتُ وَعَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ وَانْتَ رَبِّي، سَجَدَ وَجْهِي لِلَّذِي خَلَقَهُ وَشَقَّ سَمْعَهُ وَبَصَرَهُ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ تَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ». یازدهم آنکه: ذکر را مکرر بگویند، چنانکه در رکوع مذکور شد. دوازدهم آنکه: میانه هریک از هفت عضو [۶] و زمین حایلی نباشد بلکه باید که همه این هفت عضو برهنه به زمین برسد اگر مصلی مرد باشد. سیزدهم: بینی را هم اعضای سجود گردانیدن. [۱] حتی ابهامین. (یزدی) [۲] و این

احوط است و سنّت گذاشتن تمام پیشانی است. (خراسانی) [۳] قول بعض احوط است. (کوهکمره‌ای) [۴] احوط است. (دهکردی، یزدی) [۵] بلکه مستحبّ سجده بر زمین است نه خصوص خاک، و افضل خاک قبر حضرت حسین علیه السلام است. (خراسانی) [۶] بلکه _____ خص _____ و ص _____ دو ک _____ ف _____ دس _____ تها. (خراسانی) _____ (۱) شهید اول، دروس ۱: ۱۸۰. شیخ

صدوق، مقنع: ۸۷. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۴۸ چهاردهم: بینی را بر خاک گذاشتن. پانزدهم: زانوها را از هم دور داشتن [۱] اگر مصلی مرد باشد نه زن. شانزدهم آنکه: چون سر از سجده بردارد «الله اکبر» بگوید. هفدهم آنکه: در وقت «الله اکبر» دستها را بالا- بدارد به طریقی که قبل از این گفته شد. هجدهم: گفتن «اَسْتَغْفِرُ اللَّهَ رَبِّي وَاتُوبُ اِلَيْهِ» بعد از گفتن «الله اکبر». نوزدهم: درنگ نمودن به مقدار «الله اکبر» گفتن و استغفار کردن. بیستم آنکه: در مابین دو سجده تورّک کند، یعنی بران چپ نشیند و پشت قدم راست را بر شکم قدم چپ گذارد، و اگر زن باشد بر کفّل خود نشیند و زانوها را بالا بدارد و کف پاها بر زمین نهد. بیست و یکم: در وقت سجود ساق دستها را بالا- گیرد و بر زمین بگذارد، و اگر زن باشد بر زمین گذارد. بیست و دوم آنکه: چون در رکعت اول و سوم در نماز چهار رکعتی سر از سجده دوم بردارد و لمحه‌ای بنشیند [۲] و این را جلسه استراحت گویند. و سیّد مرتضی- علیه الرّحمه- آن را واجب می‌داند [۳] «۱». بیست و سوم آنکه: در جلسه استراحت تورّک کند. بیست و چهارم آنکه: زن در وقت سجده پیشانی را برجایی نگذارد که از موی سر او چیزی فاصله شود میانه پیشانی او و سجده گاه هر چند از پیشانی او آنچه واجب است _____ ه _____ س _____ جده گاه _____ د _____ رس _____ یده باش _____ د. [۱] در استحباب این تأمّل است.

(خراسانی) [۲] بلکه سزاوار نیست ترک نمودن این را. (خراسانی) [۳] احوط است. (کوهکمره‌ای) * موافق احتیاط است. (نخجوانی) * _____ الی _____ از _____ و _____ ت _____ ت. (یزدی) _____ (۱) سیّد مرتضی، انتصار: ۱۵۰ و

ناصریات: ۲۲۳. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۴۹ بیست و پنجم آنکه: مواضع هفت عضو برابر باشد [۱] یعنی بعضی بلند و بعضی پست نباشد، و اما تفاوت در بلندی و پستی به مقدار چهار انگشت جایز است و زیاده از این جایز نیست [۲].

اما آن دو چیز که در سجود به فعل آوردن آن مکروه است:

امّا آن دو چیز که در سجود به فعل آوردن آن مکروه است: اول: پُیف کردن در موضع سجود به شرط آنکه دو حرف [۳] از آن حاصل نشود، که اگر دو حرف از آن حاصل شود حرام است و نماز باطل می‌شود. دوم: افعاء کردن در مابین دو سجده، یعنی بر عقب پا نشستن و سرهای انگشتان پا را بر زمین گذاشتن. این است جمیع آنچه تعلّق به رکعت اول دارد.

تّمّه در بیان احکام سجود تلاوت قرآن:

تتمه در بیان احکام سجود تلاوت قرآن: بدان که سجده‌های تلاوت قرآن پانزده است: اول: در سوره اعراف. دوم: در سوره رعد. سوم: در سوره نحل. چهارم: در سوره بنی اسرائیل. پنجم: در سوره مریم. ششم و هفتم: در سوره حج که آنجا دو سجده است. هشتم: در سوره فرقان. نهم: در سوره نمل. دهم: در سوره الم تنزیل. یازدهم: در سوره ص. دوازدهم: در سوره فضیلت. سیزدهم: در سوره والنجم. چهاردهم: در سوره انشقاق. پانزدهم: در سوره اقرأ و از این پانزده سجده چهار واجب است - و آن در سوره الم تنزیل است و فضیلت و النجم و اقرأ و یازدهم باقی سَنَت است. و سجده و قسَم است که

[۱] - بلکه سَنَت مساوات است بین

محلّ پیشانی و دو دست و ایستاده گاه و زیادی در بلندی و پستی بر چهار انگشت جایز نیست در خصوص محلّ پیشانی. (خراسانی)

[۲] علی الاحوط. (تویسرکانی) * عدم جواز ازید مختصّ به موقف و مسجد است. (دهکردی، یزدی) * این حکم در موضع پیشانی و محلّ ایستادن بی اشکال است، و اما در باقی مواضع سجود، پس ضرر ندارد زیاد بودن از مقدار مذکور، مادامی که بحسب عرف سجده بر آن صادق است، هرچند زیاد نبودن از مقدار مذکور در این مواضع نیز احوط است. (کوهکمره‌ای) [۳] و همچنین یک حرف که مفید باشد، بلکه احوط آن است که مطلقاً پف نکند. (تویسرکانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۵۰ آیه تمام خوانده شود [۱]. و در حال سجده پاک بودن از حَدْث و خَبْث و رو به قبله کردن و ستر عورت کردن هیچ یک لازم نیست. اما اولی [۲] آن است که بر هفت عضو [۳] مقرر سجده کند و اکتفا [۴] به پیشانی بر زمین نهادن نکند، و بر چیزی که سجده نماز بر آن جایز نیست [۵] سجده نکند. و در چهار سجده واجب سَنَت است که این ذکر بگوید: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حَقًّا حَقًّا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ إِيْمَانًا وَتَضَدُّقًا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عُبُودِيَّةً وَرِقًّا، سَجَدْتُ لَكَ يَا رَبِّ تَعَبُّدًا وَرِقًّا». و بدان که همچنان که بر خواننده عزایم سجود واجب است بر شنونده [۶] نیز واجب است، و تأخیر آن از وقت خواندن یا شنیدن جایز نیست، و اگر تأخیر شود به نیت قضا بجا باید آورد [۷]. و بعضی از مجتهدین بر آنند که همیشه اداسست [۸] «۱» پس اگر تأخیر

[۱] - و اگر لفظ امر به سجده را مثل

«وَأَسْجُدْ» بگوید یا بشنود سجده کند علی الاحوط. (مازندرانی، نخجوانی) [۲] بلکه اگر نگوئیم اقوی. (مازندرانی) * مراعات این اولی موافق احتیاط است. (نخجوانی) * بلکه احوط است. (یزدی) [۳] احوط آن است که بر هشت عضو مقرر سجده کند و هر چیزی که سجده نماز بر آن جایز نیست سجده نکند. (کوهکمره‌ای) [۴] بلکه اکتفاء نماید. (خراسانی) [۵] از حیث جنس و از حیث نجاست و همچنین بلند نبودن موضع سجود زیاده بر چهار انگشت متصل. (مازندرانی) [۶] بر مطلق شنونده واجب نیست، بلکه بر مستمع واجب است، هرچند سجود سامع نیز احوط است. (کوهکمره‌ای) [۷] قضاء نیست، همین قول بعضی که نقل فرموده حق است. (مازندرانی) [۸] این قول در نهایت قوّت است، به جهت آنکه واجب فوری است، نه آنکه موقت است، پس نیت قضاء معنی ندارد، هرچند تأخیر انداختن به عمد موجب عصیان است. (کوهکمره‌ای) * این قول اظهر است. (یزدی)

(۱) محقق حلی، معتبر ۲: ۲۷۴. شهید

ثانی، مسالک ۱: ۲۲۲. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۵۱ شود نیت قضا لازم نیست [۱].

فصل هفتم در بیان آنچه تعلق به تشهد دارد: و آن هجده امر است: نه امر واجب، و هشت امر سنت، و یک امر مکروه.

اما نه امر واجب:

اما نه امر واجب: اول: نشستن به مقدار تشهد خواندن. دوم: درنگ نمودن به آن مقدار. سوم: تشهد خواندن به این طریق [۲]: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَالْمُحَمَّدِ» و جایز [۳] است که ب: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَالْمُحَمَّدِ» اکتفا نماید [۴]. چهارم: اخراج حروف از مخارج

مقرر نمودن. پنجم: در اثنای تشهد سکوت [۵] طویل نکردن [۶]. ششم: کلام اجنبی [۷] در میان دریاوردن [۸].

[۱] احوط این است که قصد قربت کند و قصد اداء یا قضاء نکند. (تویسرکانی) * نیت قضاء و اداء نمودن احوط است. (صدر) [۲] ظاهر این است که تشهد به این نحو واجب نباشد، بلکه اگر بگوید: «أشهد أن لا إله إلا الله وأن محمداً رسول الله» کافی باشد لکن این قول احوط است. (تویسرکانی) [۳] جایز نیست. (مازندرانی) * اظهر این است که جایز نیست. (نخجوانی) [۴] بلکه اکتفاء ننماید. (خراسانی) * البته اکتفاء ننماید. (صدر) [۵] گذشت در قرائت این پنجم و ششم مبطل نمازند، نه شرط قرائت و تشهد. (نخجوانی) [۶] علی الاحوط. (تویسرکانی) [۷] مضر بودن ذکر و دعا و قرآن معلوم نیست، اگر مخلّ به نظم نباشد. (یزدی) [۸] علی الاحوط. (تویسرکانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۵۲ هفتم: به قدر تشهد «الحمد لله» مکرر گفتن، اگر تشهد را نداند و وقت یاد گرفتن تنگ باشند. هشتم: تشهد را بلند خواندن اگر پیشنماز باشد [۱]. نهم: آهسته خواندن اگر مأوم باشد [۲].

اما هشت امری که سنت است:

اما هشت امری که سنت است: اول: تورک نمودن، به طریقی که در نشستن ما بین دو سجده مذکور شد. دوم: دستها را بر رانها گذاشتن [۳]. سوم: انگشتان به هم چسبانیدن. چهارم: نظر بر کنار خود کردن. پنجم: پیش از شروع در تشهد: «بِسْمِ اللَّهِ وَاللَّهُ وَخَيْرُ الْأَسْمَاءِ لِلَّهِ» گفتن. ششم آنکه: بعد از گفتن: «وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ» بگوید: «ارْسَلَهُ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا بَيْنَ يَدَيِ السَّاعَةِ، وَأَشْهَدُ أَنَّ رَبِّي نِعَمَ الرَّبِّ وَأَنَّ مُحَمَّدًا نِعَمَ الرَّسُولِ». هفتم آنکه: بعد از گفتن: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَالْمُحَمَّدِ» بگوید: «وَتَقَبَّلْ شَفَاعَتَهُ فِي أَمَّتِهِ وَارْفَعْ دَرَجَتَهُ، الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ». هشتم آنکه: در تشهد دوم بعد از گفتن: «وَأَنَّ مُحَمَّدًا نِعَمَ الرَّسُولِ» بگوید: «التَّحِيَّاتُ لِلَّهِ وَالصَّلَامَاتُ الطَّاهِرَاتُ الطَّيِّبَاتُ الزَّكَايَاتُ الْعَادِيَاتُ الرَّائِحَاتُ السَّابِغَاتُ النَّاعِمَاتُ لِلَّهِ مَاطَابُ وَطَهَرُ وَزَكَى وَخَلَصَ وَصَفِي فَلِلَّهِ، أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ ارْسَلَهُ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا بَيْنَ يَدَيِ السَّاعَةِ،

[۱] علی الاحوط. (تویسرکانی) * نه

برامام مطلقاً بلند خواندن و نه بر مأوم واجب است آهسته خواندن. (خراسانی، مازندرانی) * وجوب بلند خواندن پیشنماز و آهسته خواندن مأوم ثابت نیست. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) * اقوی استحباب بلند خواندن امام و آهسته خواندن مأوم است. (کوهکمره‌ای) [۲] علی الاحوط. (تویسرکانی) * وجوب بعض این نه امر معلوم نیست. (صدر) [۳] استحباب این و همچنین انگشتان را بهم چسبانیدن معلوم نیست. (خراسانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۵۳ و «أَشْهَدُ أَنَّ رَبِّي نِعَمَ الرَّبِّ وَأَنَّ مُحَمَّدًا نِعَمَ الرَّسُولِ، وَأَشْهَدُ أَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ، الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ، الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَتَرَحَّمْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَالْمُحَمَّدِ كَمَا صَلَّيْتَ وَبَارَكْتَ وَتَرَحَّمْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَالْإِبْرَاهِيمِ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ».

اما آن یک امر که مکروه است:

اما آن یک امر که مکروه است: و آن «اقعاء» است در حال تشهد [۱] و معنای «اقعاء» در بحث سجود مذکور شد.

فصل هشتم در آنچه تعلق به تسلیم دارد: و آن هفده امر است: پنج امر واجب، دوازده امر سنت.

اما پنج امر واجب:

اما پنج امر واجب: اول: نشستن به مقدار تسلیم. دوم: درنگ نمودن به آن مقدار. سوم: گفتن: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ» [۲] وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ».

[۱] بلکه احوط ترک است.

(خراسانی) [۲] وجوب تسلیم و گفتن: «السلام علیکم ورحمة الله و برکاته» احوط است و لزوم آن واضح نیست. (تویسرکانی) * مخیر است در میان «السلام علینا و علی عباد الله الصالحین» و «السلام علیکم» و احوط جمع نمودن میان این دو است به ترتیب مذکور، چنانچه علاوه نمودن «و رحمة الله و برکاته» بر «السلام علیکم» نیز احوط است. (دهکردی، کوهکمره‌ای) * یا «السلام علینا و علی عباد الله الصالحین» و احوط گفتن هر دو است و در این حال «السلام علینا» را مقدم بدارد. (صدر، نخجوانی) * و یا «السلام علینا و علی عباد الله الصالحین» اگرچه احوط این است که اکتفاء به این نکند بعد از این «السلام علیکم» را بگوید. (مازندرانی) * و اضافه «و رحمة الله و برکاته» بر «السلام علیکم» واجب نیست علی الاقوی، اگرچه احوط است. (خراسانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۵۴ چهارم آنکه: تسلیم را بعد از فارغ شدن از تشهد بجا آوردن. پنجم آنکه: چنان گوید که خود بشنود اگرچه به تقدیر باشد.

اما دوازده امری که سنت است:

اما دوازده امری که سنت است: اول: تورک نمودن به طریق تورک در تشهد. دوم: کفها را بر رانها گذاشتن [۱]. سوم: انگشتان را به هم چسبانیدن. چهارم: قصد بیرون رفتن از نماز کردن [۲]. پنجم: قصد سلام برانبیا و ائمه و ملائکه و جمیع مؤمنین انس و جن کردن. ششم: قصد کردن پیشنماز سلام بر مأمومین در ضمن مؤمنین. هفتم: قصد کردن مأمومین سلام برپیشنماز در ضمن مؤمنین. هشتم: بلند گفتن پیشنماز سلام را. نهم: آهسته گفتن مأموم [۳] آن را، و منفرد مخیر است. دهم آنکه: پیشنماز و مأموم در وقت سلام دادن، به جانب راست [۴] * یا

«السلام علینا و علی عباد الله الصالحین» و احوط جمع است، چنانچه زیاد کردن «و رحمة الله و برکاته» در «السلام علیکم» نیز از باب احتیاط است. (یزدی) [۱] استحباب این و همچنین انگشتان را به هم چسبانیدن معلوم نیست. (خراسانی) [۲] قصد بیرون رفتن از نماز استحباب ندارد. (خراسانی) [۳] بلکه مکروه است از برای مأموم شنواندن سلام را به امام. (خراسانی) [۴] بلکه به گوشه چشم اشاره کند، یا به نحو دیگر به طریقی که منافی با استقبال نباشد. (خراسانی) * بلکه به گوشه چشم یا ابرو یا بینی به جانب راست اشاره کند. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) * آنچه از اخبار ائمه طاهیرین علیهم السلام مستفاد است این است که امام و منفرد در وقت سلام دادن به سمت راست اشاره کنند، به نحوی که از قبله منحرف نشود، اما بودن اشاره به صفحه وجه یا به ابرو یا به بینی و یا به گوشه چشم، پس عینی و اثری از آنها در اخبار نیست و مأموم در هنگام سلام گفتن به سمت راست اشاره کند و در سلام دیگر به جانب چپ اگر در طرف چپ او کسی از مأمومین باشد و اگر کسی نباشد اکتفاء به جانب راست نماید. (کوهکمره‌ای) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۵۵ به روی «۱» خود اشارت کنند. یازدهم آنکه: مأموم نوبت دیگر به جانب چپ سلام دهد اگر در جانب چپ او شخصی باشد. و بعضی دیوار را در این مقام قایم مقام شخص دانسته‌اند «۲». دوازدهم آنکه: منفرد در وقت سلام دادن به گوشه چشم به جانب راست اشارت کند.

اما دوازده امری که سنت است:

اما دوازده امری که سنت است: اول: تورک نمودن به طریق تورک در تشهد. دوم: کفها را بر رانها گذاشتن [۱]. سوم: انگشتان را به هم چسبانیدن. چهارم: قصد بیرون رفتن از نماز کردن [۲]. پنجم: قصد سلام برانبیا و ائمه و ملائکه و جمیع مؤمنین انس و جن کردن. ششم: قصد کردن پیشنماز سلام بر مأمومین در ضمن مؤمنین. هفتم: قصد کردن مأمومین سلام برپیشنماز در ضمن مؤمنین. هشتم: بلند گفتن پیشنماز سلام را. نهم: آهسته گفتن مأموم [۳] آن را، و منفرد مخیر است. دهم آنکه: پیشنماز و مأموم در وقت

سلام دادن، به جانب راست [۴] * _____ یا
 «السلام علينا و علی عباد الله الصالحين» و احوط جمع است، چنانچه زیاد کردن «ورحمه الله وبرکاته» در «السلام عليكم» نیز از باب احتیاط است. (یزدی) [۱] استحباب این و همچنین انگشتان را به هم چسبانیدن معلوم نیست. (خراسانی) [۲] قصد بیرون رفتن از نماز استحباب ندارد. (خراسانی) [۳] بلکه مکروه است از برای مأموم شنواندن سلام را به امام. (خراسانی) [۴] بلکه به گوشه چشم اشاره کند، یا به نحو دیگر به طریقی که منافعی با استقبال نباشد. (خراسانی) * بلکه به گوشه چشم یا ابرو یا بینی به جانب راست اشاره کند. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) * آنچه از اخبار ائمه طاهرین علیهم السلام مستفاد است این است که امام و منفرد در وقت سلام دادن به سمت راست اشاره کنند، به نحوی که از قبله منحرف نشود، اما بودن اشاره به صفحه وجه یا به ابرو یا به بینی و یا به گوشه چشم، پس عینی و اثری از آنها در اخبار نیست و مأموم در هنگام سلام گفتن به سمت راست اشاره کند و در سلام دیگر به جانب چپ اگر در طرف چپ او کسی از مأمومین باشد و اگر کسی نباشد اکتفاء به جانب راست نماید. (کوهکمره‌ای) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۵۵ به روی «۱» خود اشارت کنند. یازدهم آنکه: مأموم نوبت دیگر به جانب چپ سلام دهد اگر در جانب چپ او شخصی باشد. و بعضی دیوار را در این مقام قایم مقام شخص دانسته‌اند «۲». (دوازدهم آنکه: منفرد در وقت سلام دادن به گوشه چشم به جانب راست اشارت کند.

مقصد دوم در نماز جمعه است

اشاره

مقصد دوم در نماز جمعه است «۱» بدان که میانه مجتهدین در وجوب نماز جمعه در زمان غیبت امام علیه السلام خلاف است، و اصح [۱] آن است که مکلف مخیر است میانه گزاردن نماز جمعه و نماز ظهر. اما چون _____ [۱] - احوط عدم ترک نماز جمعه است با تمکّن از آن. (تویسرکانی) _____
 (۱) مقصد اول نماز یومیّه عنوان آن در ص ۹۸ گذشت. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۵۸ ثواب نماز جمعه بیش از ثواب نماز ظهر است اولی [۱] آن است که به جای نماز ظهر نماز جمعه گزارده شود، و اگر کسی خواهد که به جهت احتیاط [۲] نماز ظهر را بعد از آن بگزارد جایز است [۳] و از آن منعی نیست. و نماز جمعه دو رکعت است مثل نماز صبح، و از هشت کس ساقط است: اول: از زن. دوم: بنده. سوم: مسافر. چهارم: کور. پنجم: پیر عاجز. ششم: بیمار عاجز. هفتم: شلی که از راه رفتن عاجز باشد. هشتم: از کسی که از نزد او تا جایی که نماز جمعه گزارده می شود زیاده بر دو فرسخ باشد، و اگر کسی از این جماعت غیر از زن [۴] حاضر شود نماز جمعه از او [۵] ساقط نیست [۶]

و آنچه به نماز جمعه تعلق دارد سی امر است: نه امر واجب، و بیست و یک امر سنت.

اما نه امر واجب:

امّا نه امر واجب: اول: ملاحظه وقت نماز جمعه است و وقت آن از زوال آفتاب است تا وقتی که سایه که بعد از زوال حادث شده مسـاوی شـاخص شود [۷]. و بعضی از مجتهدین [۸]

[۱] - با امکان حضور به جماعت مجتهد جامع الشرایط و اجتماع سایر شروط، احوط عدم ترک نماز جمعه است. (دهکردی) [۲] اگر احتیاط به این طریق نکند و بخواهد اکتفاء به یک نماز کند، احوط ترک جمعه و اختیار ظهر است در زمان غیبت امام عجل الله فرجه. (خراسانی، مازندرانی، نخجوانی) [۳] بلکه احوط است. (دهکردی، یزدی) * بلکه احوط نمودن میان آن و ظهر است، به اینکه هر دو را به یت قربت به عمل بیاورد. (کوهکمره‌ای) [۴] و غیر از بنده و مسافر. (دهکردی، یزدی) [۵] بلکه زن نیز بنابر اظهر. (خراسانی) [۶] اولی و احوط اکتفا نمودن و خواندن نماز ظهر است نیز. (صدر) [۷] اگرچه اولی و احوط آن است که تاخیر نشود از زوال زیاده از مقدار اذان خطبه و آنچه از لوازم آن است. (خراسانی) [۸] این قول دور نیست لکن احوط قول اول است و احوط از آن عدم تأخیر است از زوال مگر به قدر دو رکعت نافله. (تویسرکانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۵۹ بر آنند که وقت نماز جمعه مثل وقت نماز ظهر است «۱». دوم آنکه: به جماعت گزارند که فرادا گزاردن نماز جمعه حرام است [۱]. سوم آنکه: جماعتی که نماز جمعه می گزارند کمتر از پنج نفر نباشند که یکی از ایشان پیش نماز است. چهارم آنکه: پیش نماز [۲] یا غیر او قبل از نماز جمعه دو خطبه [۳] بخواند که هریک از آن دو خطبه مشتمل باشد بر حمد و ثنای خدا و صلوات بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و آل پیغمبر علیهم السلام [۴] و وعظ و خواندن یک سوره کوتاه [۵] یا یک آیه تام الفایده. پنجم آنکه: خطیب در وقت خطبه خواندن ایستاده باشد [۶]. ششم آنکه: خطیب وضو داشته باشد [۷].

[۲] - به حرمت تشریعی. (خراسانی) [۲] باید پیش نماز و خطیب یکی باشد بنابر احوط با امکان. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) [۳] احوط این است که امام خطبه بخواند. (تویسرکانی) * خطبه خواندن وظیفه امام است علی الاحوط. (کوهکمره‌ای) [۴] صلوات بر آل در خطبه اول واجب نیست، بلی در خطبه دوم واجب است، علاوه بر آنچه ذکر شده صلوات بر ائمه مسلمین صلوات الله علیهم اجمعین طلب مغفرت از برای مؤمنین و مؤمنات. (خراسانی) * و در خطبه دوم علاوه کند صلوات بر ائمه مسلمین و طلب مغفرت از برای مؤمنین و مؤمنات. (دهکردی، یزدی) * احوط آن است که در خطبه دوم بعد از صلوات فرستادن بر خاتم النبیین و آل طاهرین آن جناب، طلب مغفرت کند از برای مؤمنین و مؤمنات. (کوهکمره‌ای) [۵] احوط اقتضای بر یک سوره کوچک است. (تویسرکانی) * بلکه معین است خواندن سوره کوتاه در خطبه اول، بلکه در هر دو بنابر احوط. (خراسانی) [۶] علی الاحوط. (تویسرکانی) [۷] علی الاحوط. (تویسرکانی) * و بــــــد ن و لــــــس او طــــــهر باشــــــد. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) ف

(۱) شهید اول، دروس ۱: ۱۸۸ و بیان: ۱۸۶ و شهید ثانی، روضه ۱: ۲۹۶. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۶۰ هفتم آنکه: هر دو خطبه را به پنج نفر از حاضران یا زیاده بشنوند. هشتم آنکه: در مابین دو خطبه لمحای بنشینند. نهم آنکه: هر گاه دو جماعت در دو جا نماز جمعه گزارند واجب است که میانه ایشان یک فرسخ یا زیاده فاصله بوده باشد، پس اگر میانه ایشان کمتر از یک فرسخ باشد و هر دو به یک بار شروع در نماز کرده باشند نماز هر دو باطل است، و الا نماز سابق صحیح است و نماز لاحق باطل.

اما آن بیست و یک امر سنت [۱] که تعلق به نماز جمعه دارد:

اما آن بیست و یک امر سنت [۱] که تعلق به نماز جمعه دارد: اول: غسل جمعه کردن [۲] چنان که در باب طهارت مذکور شد. دوم: سر تراشیدن و به ستر و خطمی شستن. سوم: محاسن شانه کردن. چهارم: ناخن چیدن. پنجم: سیل گرفتن. ششم: بهترین و پاک ترین رُخوت «۱» خود پوشیدن. هفتم: خود را به بوی خوش معطر ساختن. هشتم: قبل از زوال پیاده به مسجد رفتن. نهم آنکه: جماعتی را که در زندان محبوسند رخصت دهند که به نماز جمعه حاضر شوند، بعد از آن اگر حبس کردن ایشان موافق شرع باشد

ایشان را به زندان بازگردانند * _____ و .

طهارت از خبث نیز. (کوهکمره‌ای) * بنابر احوط. (مازندرانی) [۱] در استحباب بعضی از این امور مذکوره به جهت نماز تأمل است و اشاره به هر یک یک آنها موجب تطویل است، پس اولی اتیان است به آنها رجاء. (خراسانی) [۲] و اولی بلکه احوط به ملاحظه بعض اخبار ترک نکردن آن است، وَفَقْنَا اللَّهَ وَجَمِيعَ الْمُؤْمِنِينَ لِذَلِكَ اِنْشَاءَ اللَّهِ تَعَالَى. (صدر)

(_____ ۱) جمع رَحْت است. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۶۱ دهم آنکه: خطیب عادل باشد [۱]. یازدهم آنکه: فصیح و بلیغ باشد. دوازدهم آنکه: در وقت خطبه خواندن برشمشیر یا کمان یا عصا تکیه کند. سیزدهم آنکه: چون برمنبر برآید سلام برحاضران کند. چهاردهم آنکه: بعد از سلام آنقدر برمنبر بنشیند که مؤذن اذان را بگوید و بعد اذان شروع در خطبه نماید. پانزدهم آنکه: در خطبه بسیار تطویل نکند. شانزدهم آنکه: حاضران [۲] در وقت خطبه خواندن حرف نزنند. هفدهم آنکه: متوجه شنیدن خطبه باشند و بعضی از مجتهدین [۳] این دو امر را واجب [۴] می‌دانند «۱». هجدهم آنکه: پیش‌نماز در رکعت اول سوره جمعه بخواند، و در رکعت دوم سوره منافقین [۵]. نوزدهم آنکه: در رکعت اول قبل از رکوع قنوت بخواند، و در رکعت دوم بعد از رکوع، چنانچه در بحث قنوت مذکور شد. بیستم: جهر [۶] نمایسد در قراءت و قنوت و ذکر رکوع و سجود و تشهد و تسلیم.

[_____ ۱] در صورتی که غیر امام باشد، و

إلّا واجب است عدالت او. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) * باید خطیب عادل باشد، به جهت اینکه او امام است، چنانچه گذشت. (کوهکمره‌ای) [۲] و همچنین امام. (یزدی) [۳] قول بعض مجتهدین احوط است. (تویسرکانی) [۴] و این اقوی است. (دهکردی، یزدی) [۵] احوط و اولی عدم ترک این دو سوره است و عدم ترک قنوت است به نحو مرقوم و عدم ترک جهر است در قرائت. (تویسرکانی) [۶] ترک احتیاط در هیجدهم و نوزدهم و بیستم در جهر به قرائت نمایند. (صدر)

(_____ ۱) شیخ طوسی، نهاییه ۱: ۳۳۶. ابن حمزه، وسیله: ۱۰۶. ابن ادریس، سرائر ۱: ۲۹۵. شهید اول، بیان: ۱۸۹. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۶۲ بیست و یکم: نافله جمعه گزاردن قبل از نماز جمعه و آن بیست رکعت است و هروقت از روز جمعه که می‌تواند گزارد، و افضل آن است که: شش رکعت را بعد از طلوع آفتاب به اندک زمانی بگذارد، و شش رکعت بعد از آن به اندک زمانی، و شش رکعت قبل از زوال به اندک زمانی، و دو رکعت بعد از زوال.

مقصد سوم در نماز عیدین

اشاره

مقصد سوم در نماز عیدین یعنی نماز عید ماه مبارک رمضان و عید قربان. و آن نماز واجب است برجماعتی که نماز جمعه برایشان واجب است، هر گاه امام علیه السلام ظاهر باشد. و در زمان غیبت سنت [۱] است، حتی برآن جماعتی که نماز جمعه از ایشان ساقط است [۲]. و افضل [۳] آن است که به جماعت گزارده شود. و آن دو رکعت است به طریق نماز صبح، و در رکعت اول پنج تکبیر قبل از رکوع بگوید و بعد از هر تکبیر قنوت بخواند، و در رکعت دوم چهار تکبیر به همان طریق بجا آورد.

و آنچه به این نماز تعلق دارد بیست و یک امر است: شانزده امر سنت [۴] و پنج امر مکروه.

اما شانزده امر سنت:

اما شانزده امر سنت: اول: ملاحظه نمودن وقت است، و آن از طلوع آفتاب روز عید است تا زوال [۵]. دوم: غسل کردن. سوم: خود را معطر ساختن [۱] - بعضی از علماء در زمان غیبت هم واجب می‌دانند و آن احوط است. (تویسرکانی) [۲] غیر از آن زنان، بلکه احوط ترک نمودن ایشان است مگر پیران از ایشان. (خراسانی) [۳] احوط عدم ترک نماز عیدین است به جماعت مجتهد جامع الشرایط. (دهکردی) [۴] در استحباب و کراهت بعضی از این امور مذکوره اشکال است و اشاره به آنها چنانچه گذشت سابقاً موجب تطویل است، پس اولی فعل یا ترک آنها است رجاء. (خراسانی) [۵] احوط عدم تأخیر است از زوال و اگر تأخیر شد بجا آورد به قصد قربت. (تویسرکانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۶۳ چهارم: بهترین رخت خود پوشیدن. پنجم: پیاده و پابرهنه ذکر گویان به موصلاً رفتن. ششم: زندانیان را به موصلاً بردن به طریقی که در نماز جمعه مذکور شد. هفتم: نماز را به جماعت گزاردن. هشتم: خواندن سوره «سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى» در رکعت اول [۱] و سوره «والشمس» در رکعت دوم. نهم: بلند خواندن فاتحه و سوره. دهم: این دعا را در قنوت خواند: «اللَّهُمَّ أَهْلَ الْكِبَرِيَاءِ وَالْعَظَمَةِ وَأَهْلَ الْجُودِ وَالْجَبَرُوتِ وَأَهْلَ الْعَفْوِ وَالرَّحْمَةِ وَأَهْلَ التَّقْوَى وَالْمَغْفِرَةِ، اسئَلُكَ بِحَقِّ هَذَا الْيَوْمِ الَّذِي جَعَلْتَهُ لِلْمُسْلِمِينَ عِيدًا وَلِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ذُخْرًا وَشَرَفًا وَكَرَامَةً وَمَزِيدًا، أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَالْمُحَمَّدِ، وَأَنْ تُدْخِلَنَا فِي كُلِّ خَيْرٍ ادْخَلْتَ فِيهِ مُحَمَّدًا وَالْمُحَمَّدِ وَأَنْ تُخْرِجَنَا مِنْ كُلِّ سُوءٍ اخْرَجْتَ مِنْهُ مُحَمَّدًا وَالْمُحَمَّدِ صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ، اللَّهُمَّ إِنَّا نَسئَلُكَ خَيْرَ مَا سئَلُكَ بِهِ عِبَادُكَ الصَّالِحُونَ، وَنَعُوذُ بِكَ مِمَّا اسئَعَاذَ مِنْهُ عِبَادُكَ الْمُخْلِصُونَ». یازدهم: نماز را بر روی زمین بی حایل واقع شود. دوازدهم: دو خطبه بعد از نماز خواندن به طریقی که در نماز جمعه گذشت. سیزدهم آنکه: اگر نماز عید رمضان باشد خطیب در اثنای خطبه آداب فطره دادن را به مردم بیان کند، و اگر عید قربان باشد آداب قربان کردن را بیان نماید. چهاردهم آنکه: خطیب ایستاده خطبه را بخواند. پانزدهم آنکه: این نماز در صحرا واقع شود، مگر در مکه معظمه که در مسجدالحرام اولی است. شانزدهم: در وقت برگشتن از مصطفی از راه دیگر برگردند. [۱] - اگر در رکعت اول سوره

وَالشَّمْسُ بخواند و در رکعت دوم غاشیه نیز سنت را به عمل آورده. (کوهکمره‌ای) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۶۴

اما آن پنج امر مکروه:

مقصد چهارم در نماز طواف خانه کعبه و آنچه به آن متعلق است چهار امر است: دو امر واجب، و دو امر سنت.

اما آن دو امر واجب:

اما آن دو امر واجب: اول آنکه: اگر طواف واجب باشد این نماز را در پس مقام ابراهیم علیه السلام گزارند [۳] یا در یکی از دو جانب آن [۴] و اگر طواف سنت باشد در هر جا از مسجدالحرام که خواهد [۱] مگر اینکه خوف داشته باشد از

دشمن. (کوهکمره‌ای) [۲] روایاتی که در این باب از امام علیه السلام وارد شده، مضمون آن این است که در عیدین میسر نیست و منبر از محل خود نقل نمی‌شود، و لکن چیزی مانند منبر از گل می‌سازند، پس از آن امام در بالای او ایستاده خطبه از برای مردم می‌خواند. (کوهکمره‌ای) [۳] احوط این است که در پس مقام ابراهیم بجا آورد. (تویسرکانی) * احوط، بلکه اقوی آنکه با امکان

نماز طواف را پس مقام بجا آورند، و با عدم امکان به جهت ازدحام در یکی از دو جانب مقام هر چند دور باشد. (دهکردی) * در طواف واجب مادام که ممکن باشد باید در پس مقام باشد و پُر دور نباشد از آن، و اگر ممکن نباشد، در یکی از دو جانب آن و اگر این هم ممکن نباشد، در هر جا از مسجد. الأقرب فالأقرب جایز است. (نخجوانی، یزدی) [۴] احوط ترتیب است، نه تخییر، پس مادامی که ممکن است باید در پس مقام باشد، و اگر ممکن نباشد در یکی از دو جانب آن. (کوهکمره‌ای) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۶۵ بگزارد [۱]. دوم آنکه: نماز را بعد از فراغ از طواف و قبل از شروع در سعی بگزارند.

اما دو امر سنت:

امّا دو امر سنت: اوّل: خواندن سوره «قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ» در رکعت اوّل و سوره «توحید» در رکعت دوم [۲]. دوم آنکه: بی فاصله بعد از طواف [۳] نماز بگزارد.

مقصد پنجم در نماز آیات

اشاره

مقصد پنجم در نماز آیات نماز آیات یعنی کُسوف و خُسوف و زلزله، و هر امر آسمانی که موجب خوف [۴] باشد مثل بادهای سیاه و سرخ و امثال آن. و این نماز دو رکعت است، در رکعت اوّل پنج رکوع واجب است به این طریق که: چون بعد از تکبیر احرام فاتحه و سوره بخواند به رکوع رود، و چون سر از رکوع بردارد نوبت دیگر فاتحه و سوره بخواند باز به رکوع رود، تا پنج نوبت، و بعد از سر برداشتن از رکوع پنجم به سجده رود و دو سجده بجا آورد، و رکعت دوم را نیز به این طریق بگزارد، و بعد از آن تشهد بخواند و سلام دهد، و این نماز را به این طریق بجا آورد افضل است. و جایز است که در هر رکعت بعد از فاتحه یک آیه از سوره بخواند و به رکوع رود [_____، ۱]

بلکه در هر جای از مکه جایز است. (یزدی) [۲] بلکه در رکعت اوّل توحید و دوم قل یا ایها الکافرون. (خراسانی، مازندرانی) * بلکه به عکس، چنانچه در باب طواف خواهند فرمود. (دهکردی، یزدی) * بلکه در رکعت اولی سوره توحید و در ثانیه سوره قل یا ایها الکافرون، چنانچه در باب طواف ذکر خواهد فرمود. (کوهکمره‌ای) [۳] بلکه احوط بی فاصله بودن است در طواف واجب. (دهکردی، یزدی) * بی فاصله بودن آن در طواف واجب احوط، بلکه خالی از قوّت نیست. (کوهکمره‌ای) [۴] نزد غالب مردم. (خراسانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۶۶ و چون سر از رکوع بردارد از موضع قطع یک آیه دیگر یا زیاده بی فاتحه بخواند و به رکوع رود، و همچنین کند تا قبل از رکوع پنجم سوره تمام شود. و اوّل وقت نماز [۱] کسوف و خسوف ابتدای گرفتن آفتاب و ماه است و آخر آن شروع [۲] در انجلاست «۱». و سید مرتضی [۳] آخر وقت را آخر انجلا می داند «۲» و اگر شخصی این نماز را در وقت ترک کند از روی عمد، پس اگر تمام قرص آفتاب یا ماه گرفته شده باشد [۴] قضای آن واجب است، و اگر بعضی گرفته باشد قضا ندارد [۵]. و بعضی از مجتهدین [۶] قضا را واجب می دانند [۷] خواه تمام قرص گرفته شده باشد و خواه بعض «۳».

[_____، ۱] - احوط عدم تأخیر نماز آیات

است از اوّل حصول سبب آن. (تویسرکانی) [۲] بلکه تمام انجلا، چنانچه از سید مرتضی قدس سرّه نقل نموده. (مازندرانی) [۳] قول سید اصحّ است، ولی قصد اداء و قضاء نکند. (دهکردی) * این قول اقوی است، هر چند قول اوّل احوط است. (کوهکمره‌ای) * بنابر

توقیت قول سید اقوی است، لکن اظهر این است که توقیت راجع است به ابتداء شروع پس بعد از شروع بر نماز اگر تمام انجلاء حاصل شود اتمام نماز واجب است، هرچند تمام وقت کسوف و خسوف و انجلا به قدر یک رکعت بوده باشد در واقع. (نخجوانی) * قول سید اصح است. (یزدی) [۴] با گرفتن تمام قرص بعد از اطلاع بر آن قضاء واجب است، خواه ترک عن جهل باشد یا عن عمد یا عن سهو، و هرگاه تمام قرص نگرفته باشد و ترک نماز به جهت عدم اطلاع بر خسوف یا کسوف است، قضای آن واجب نیست، و هرگاه مطلع شده و عمداً یا سهواً نماز را ترک نموده قضاء دارد (دهکردی) [۵] بلکه قضا دارد ... لازم نیست، در این صورت التفات به گرفتن آفتاب یا ماه نداشته باشد تا زمان انجلا. (خراسانی) [۶] قول بعض مجتهدین احوط است. (تویسرکانی) [۷] این قول اقوی است. (کوهکمره‌ای) * قول آن بعض اقوی است و تفصیل مذکور در صورتی است که ترک از روی جهل باشد. (یزدی) _____ (۱) باز شدن. (۲) سید مرتضی،

رسائل ۳: ۴۶. (۳) شیخ طوسی، نهاییه ۱: ۳۷۵. محقق حلی، معتبر ۲: ۳۳۱. ابن ادریس، سرائر ۱: ۳۲۱. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۶۷ و نماز زلزله در تمام عمر ادا است [۱]. و در باد سیاه و سرخ و امثال آن بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر وقت نماز را نمی‌گنجد نماز ساقط می‌شود [۲] و بعضی بر آنند که ساقط نمی‌شود [۳] و بعضی [۴] بر آنند که اگر وقت گنجایش طهارت و یک رکعت داشته باشد نماز واجب است و الا ساقط است.

تتمه: هشت امر سنت به این نماز متعلق است:

تتمه: هشت امر سنت به این نماز متعلق است: اول: جهر نمودن مصلی در قراءت خواه در روز این نماز واقع شود و خواه در شب. دوم: خواندن سوره‌های طویل مانند سوره «انبیا» و «کهف» هر گاه وقت باشد. سوم: «اللّه اکبر» گفتن بعد از سر برداشتن از هر رکوع [۵] مگر رکوع پنجم و دهم که آنجا «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ» بگوید. چهارم: قنوت کردن بعد از رکوع پنجم و دهم [۶]. _____ [۱] - و احوط این است که نماز زلزله

وقت آن مادام العمر نیست، بلکه وقت زلزله است و همچنین در سایر آیات مثل باد سرخ و سیاه و امثال آن اگر چه وقت گنجایش نداشته باشد. (تویسرکانی) * ولی احوط مبادرت در اداء آن است. (صدر) [۲] و همین قول احوط و اقوی است. (خراسانی) [۳] این قول اقوی است. (دهکردی، کوهکمره‌ای، یزدی) * ساقط نشدن با اینکه احوط است اقرب است. (مازندرانی) [۴] البته متابعت این بعض را نمایند. (صدر) [۵] تکبیر بعد از هر رکوع هست حتی پنجم و دهم برای رفتن به سجود، پس مراد این است [که سَمِعَ اللَّهُ در غیر این دو رکوع نیست، پس هر رکوعی دو تکبیر دارد، یکی برای رفتن به رکوع و یکی برای سر برداشتن از او مگر برای پنجم و دهم که بعد از سر برداشتن سَمِعَ اللَّهُ بگوید عوض تکبیر. (مازندرانی، نخجوانی). * و همچنین مستحب است تکبیر از برای رفتن به رکوع در هر رکعتی حتی پنجم و دهم. (یزدی) [۶] احوط عدم ترک قنوت است در رکعت پنجم و دهم. (تویسرکانی) * ظاهراً بعد از رکوع پنجم و دهم، احدی قائل نشد به استحباب قنوت، بلکه مستحب است قنوت برای هر رکوع جفت مثل دوم و چهارم تا آخر قبل از رکوع علی‌الاشهر و اگر چنین نکند جایز است اقتصار به دو قنوت، یکی قبل از رکوع پنجم و یکی قبل از رکوع دهم. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۶۸ پنجم آنکه: این نماز را در مسجد گزارند [۱] یا جایی که سقف نداشته باشد. ششم آنکه: مقدار زمان هر یک از رکوع و سجود و قنوت مساوی زمان قراءت باشد. هفتم آنکه: به جماعت گزارده شود، خواه همه قرص گرفته باشد و خواه بعضی. و شیخ ابن بابویه بر آن است که اگر همه قرص گرفته نشده باشد به جماعت گزاردن جایز نیست «۱». هشتم آنکه: اگر قبل از تمام انجلا- از نماز فارغ شود نماز را اعاده کند. و سید مرتضی بر آن است که اعاده نماز در این صورت واجب است «۲». و بدان که اگر وقت این نماز با وقت یکی از نمازهای یومیّه جمع شود و وقت

(خراسانی، مازندرانی) * این عبارت اشتباه است، قنوت مستحب است به مرسله صدوق علیه الرحمۃ قبل از رکوع پنجم در رکعت اول و قبل از دهم در رکعت دوم، و اولی آن است که قبل از رکوع دوم و قبل از چهارم و قبل از ششم و قبل از هشتم و دهم قنوت بخواند که مجموع پنج قنوت می شود. (دهکردی) * ظاهراً این است که قنوت مستحب است پیش از رکوع دوم و چهارم و ششم و هشتم و دهم. (صدر) * بلکه پیش از پنجم و دهم. (کوهکمره ای) * قول به استحباب قنوت بعد از رکوع پنجم و دهم خلاف مشهور است، بلکه خلاف اجماع و آن چه معروف است پیش از پنجم و دهم است، و بهتر این است که پیش از هر جفتی مثل دوم و چهارم و ششم تا آخر قنوت بخواند که مجموع پنج قنوت باشد و جایز است اقتصار به دو قنوت، یکی قبل رکوع پنجم و یکی قبل از رکوع دهم، و جایز است اقتصار کند بر یکی پیش از دهم. (نخجوانی) * بلکه پیش از پنجم و دهم، و بهتر این است که پیش از هر جفتی مثل دوم و چهارم و ششم تا آخر قنوت بخواند که مجموع پنج قنوت باشد، و جایز است اقتصار کند بر یکی پیش از دهم. (یزدی) [۱] بلکه اولی آن است که این نمـ از را در موضعی از مسـ جد که سقف نداشـ ته باشد بگزارد. (خراسانی) (۱) شیخ صدوق، مقنع: ۱۴۳. علامه

در مختلف ۲: ۲۹۰ به ابن بابویه نسبت داده است. (۲) سید مرتضی، رسائل: ۴۶. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۶۹ گنجایش هر دو داشته باشد در این صورت مکلف مخیر است در تقدیم هر کدام که خواهد، و اگر وقت یکی مضیق باشد و وقت دیگری موسع تقدیم آنکه وقت آن مضیق است نماید، و اگر وقت نسبت به هریک مضیق باشد واجب است تقدیم نماز یومیّه. و همچنین اگر این نماز جمع شود با نماز میت یا نماز طواف خانه کعبه اگر واجب باشد، و اگر در اثنای این نماز وقت یکی از نمازهای یومیّه داخل شود جایز است [۱] که این نماز را قطع کند- اگر وقت تنگ باشد [۲] و به نماز یومیّه مشغول شود، و چون سلام دهد این نماز را از آنجا که قطع کرده به اتمام رساند [۳].

مقصد ششم در نماز میت

اشاره

مقصد ششم در نماز میت و این واجب [۴] کفائی است، یعنی هرگاه یک شخص بگزارد از هر کس ساقط می شود. و نماز کردن بر میت واجب است به شرطی که مسلمان باشد یا در حکم مسلمان، مثل اطفال مسلمان به شرط آنکه شش سال [۵] تمام کرده باشد، و اگر کمتر از شش سال داشته [۱] - احوط عدم قطع است با سعه وقت. (تویسرکانی) * بلکه عدم جواز قطع در صورت سعه وقت نماز یومیّه خالی از قوت نیست. (خراسانی) * جایز بودن نماز یومیّه در اثنای نماز آیات اگر زمان نماز یومیّه تنگ شده باشد اشکالی ندارد و اما به مجرد دخول وقت یومیّه جایز بودن به جهت ادراک وقت فضیلت مشکل است، و بر تقدیر جواز آن چنانچه ماتن فرموده مشروط است به اینکه در زمان شروع به نماز آیات بدانند که قبل از اتمام نماز آیات وقت یومیّه داخل می شود. (مازندرانی) [۲] یعنی وقت اجزا، نه وقت فضیلت، و قبل از شروع به نماز آیات نداند که وقت یومیّه مضیق است و احوط این است که از جهت ادراک فضیلت قطع نکند و در وقت اجزا اگر پیش از شروع می دانست قطع کند، لکن نماز آیات را از سر گیرد، نه از موضع قطع. (نخجوانی) * بلکه اگر تنگ نباشد نیز جایز است چنین کند به جهت ادراک وقت فضیلت یومیّه هر چند خلاف احتیاط است. (یزدی) [۳] احوط آن است که از سر بگیرد. (کوهکمره ای) [۴] بنابر مشهور. (کوهکمره ای) [۵] وجوب نماز بر طفل شش سال احوط است. (تویسرکانی) جامع

نسخه‌ای: اگر ناصبی باشد. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۷۱

اما چہار امر واجب:

اما آن دوازده امری که در این نماز سنت است:

آنچه در این نماز معتبر است علاوه بر نیت و پنج تکبیر شهادتین و صلوات بر محمد و آل محمد است و استغفار از برای مؤمنین و مؤمنات و دعا از برای میت. (توسر کانی) [۲] در استحباب این در غیر از مرد و زن اشکال است. (خراسانی) [۳] در استحباب کفش

بیرون آوردن اشکال است، اگرچه با آن نماز خواندن کراهت دارد. (خراسانی) [۴] استحباب این معلوم نیست. (خراسانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۷۲ پنجم آنکه: مصلی در هریک از پنج تکبیر دستها را به نزدیک گوش رساند. ششم آنکه: این نماز را به جماعت گزارند. هفتم آنکه: اگر مأوم همین یک کس باشد در پس سر پیشنماز ایستد، اما در غیر این نماز سنت است که در جانب راست پیشنماز ایستد. هشتم: ایستادن در صف آخر جماعت که ثواب آن بیشتر است. نهم: نماز گزاردن بر طفلی که کمتر از شش سال داشته باشد، به شرط آنکه زنده از رحم جدا شده باشد، پس اگر در رحم زنده بوده و مرده جدا شده نماز بر او سنت نیست. دهم آنکه: نماز میت را در روز گزارند اگر عذری نباشد. یازدهم آنکه: مرد را به جانب مصلی گزارند و زن را به جانب قبله اگر جمع شوند، اما به نوعی که سینه زن محاذی کمر مرد شود. و اگر طفلی که کمتر از شش سال داشته باشد با ایشان جمع شود او را از زن مؤخر گذارند، و بر هر سه یک نماز جایز است، و دعا به جهت هریک به طریقی که مذکور شد به فعل آورد و اگر هر سه را در یک دعا شریک سازد هم جایز است، مثل آنکه بگوید: «اللَّهُمَّ ارْحَمْ هَؤُلَاءِ الْأَمْوَاتِ». دوازدهم آنکه: چون از نماز فارغ شود پیشنماز در مکان خود ایستد تا تابوت را بردارند.

اما آن سه امر که مکروه است:

اما آن سه امر که مکروه است: اول: نماز بر میت در مسجد گزاردن. دوم: فاتحه یا سوره [۱] در این نماز خواندن، هر گاه تقیه نباشد. سوم: سلام دادن در آخر این نماز در وقتی که تقیه نباشد. و بعضی از مجتهدین سلام دادن را در این نماز مکروه نمی دانند «۱». [۱] احوط ترک قرائت حمد و سوره و ترک سلام است، بلکه مشروعیت آنها در این نماز به نظر نمی آید. (تویسرکانی) * کراهت خواندن سوره و فاتحه معلوم نیست، و همچنین است سلام دادن. (خراسانی) * در جواز خواندن فاتحه یا سوره و سلام دادن تأمل است. (دهکردی، صدر) (۱) شهید اول، ذکری ۱: ۴۴۴. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۷۳ و این نماز را جنب و زن حیض دار می توانند گزارند، چنان که در باب طهارت مذکور شد.

مقصد هفتم در نمازی که به نذر واجب شود یا به عهد یا به سوگند

مقصد هفتم در نمازی که به نذر واجب شود یا به عهد یا به سوگند و شرط نمازی که به یکی از این سه امر واجب می شود آن است که کیفیت آن مخالف کیفیت نمازهای متعارف شرع نباشد، پس اگر نذر کند که پنج رکعت نماز به یک سلام بگزارد یا دو رکعت به چهار رکوع آن نذر باطل است، اما اگر نذر کند که سه رکعت به یک سلام یا یک رکعت به یک سلام بگزارد در صحت این نذر [۱] خلاف است، و اصح صحت است [۲]. و اگر نذر کند که نماز عید را یا نماز کسوف را در غیروقت عید و کسوف بگزارد اولی [۳] عدم صحت است. و اگر شخصی نماز واجب مثل یکی از نمازهای یومیّه را نذر کند نذر او صحیح است و وجوب آن مؤکّد می شود، پس اگر بجا نیاورد کفّاره براو لازم است و مقدار کفّاره در باب نذر مذکور خواهد شد و چون کفّاره دهد گناه مخالفت نذر تخفیف می یابد، اما گناه ترک نماز به حال خود باقی است و به کفّاره دادن تخفیف نمی یابد. [۱] - اگر قصد اونمازی باشد که

مشروعیت آن در دین ثابت است، پس صحیح و بی اشکال است، و إلاما پس این نذر باطل است، به جهت اینکه حقیقت وعده به خدای عزوجل دادن است و بدیهی است که آنچه به خداوند عالم وعده داده می شود باید محبوب ایشان بوده باشد، پس از اینجا معلوم شد حکم مسأله نذر نماز عید و کسوف در غیر وقت آنها نیز. (کوهکمره ای) [۲] علی الاحوط. (تویسرکانی) * بلکه اصح عدم صحت است. (خراسانی، مازندرانی) * معلوم نیست، پس چنین نذری را ترک نمایند. (صدر) * اگر قصد او از سه رکعت مغرب

وازی که رکعت وتر نباشد، صحیح نیست. (نخجوانی، یزدی) [۳] بلکه اقوی. (صدر) * بلکه اقوی است. (یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۷۴ و اگر شخصی نذر دو رکعت از نمازهای نافله کند بعضی از مجتهدین را مذهب آن [۱] است که واجب است [۲] که در هر رکعت بعد از فاتحه سوره را بخواند [۳] «۱» هر چند در نافله سوره واجب نیست. و اگر شخصی نذر کند که هر روز دور رکعت نماز گزارد مثلاً یک روز عمداً ترک کند نذر او برطرف می شود [۴] و لازم نیست [۵] که دیگر روز بگزارد، امّا کفاره خلاف نذر لازم است. و اگر نذر کند که سجده بجا آورد نذر او صحیح است، امّا اگر نذر کند که رکوعی یا تکبیر احرامی [۶] بجا آورد آن نذر باطل است [۷] _____ [۱].

این قول ضعیف است اگرچه احوط است. (تویسرکانی) * این مذهب ضعیف است. (کوهکمره‌ای) [۲] و اقوی عدم وجوب آن است. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) [۳] بنا بر احوط، اگرچه اقوی عدم وجوب است. (خراسانی) [۴] احوط عدم برطرف شدن نذر است به ترک یک روز عمداً. (تویسرکانی) * مطلقاً معلوم نیست، بلکه تفصیل دارد. (صدر) [۵] بلکه لازم است که بجا آورد به علت اینکه ظاهر از هر روز عموم استغراقی است نه مجموعی، مگر اینکه خود ناذر قصد مجموع داشته باشد. (دهکردی) * مگر آن که نماز در هر یک از روزها مستقلاً ملحوظ در نذر باشند نه مجموع من حیث المجموع. (نخجوانی، یزدی) [۶] یعنی تنها مجرّد از صلات. (مازندرانی) [۷] هرگاه نذر رکوع کند احوط عدم بطلان است. (تویسرکانی) * اگر غرض ناذر اتیان به رکوع و سجودی که جزء صلات است بدون اتیان به صلات باشد و امّا اگر غرض ایجاد طبیعت رکوع از برای خدا یا طبیعت تکبیر باشد نذر صحیح است، و همچنین اسست حلال در نذر سجود. (خراسانی) _____ (۱) علامه حلی، ارشاد ۱: ۲۶۴ و ۲۶۵.

محقق ثانی، حاشیه بر ارشاد ۹: ۱۱۰. شهید ثانی، مسالک ۱۱: ۳۵۲ و روضه ۱: ۳۱۸ و روض ۲: ۸۵۷. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۷۵

مقصد هشتم در نمازی که به اجاره واجب می شود

مقصد هشتم در نمازی که به اجاره واجب می شود هر گاه در ذمت شخصی نماز واجبی باشد واجب است [۱] که وصیت کند شخصی را اجاره کنند که نمازی که در ذمت او است بگزارد، و این وقتی است که آن شخص پسر نداشته باشد که اگر پسر دارد قضای نماز پدر بر او است، چنانچه بعد از این مذکور خواهد شد و بر پدر واجب است که پسر را بر آن مطلع سازد. و چون شخصی را به جهت قضای نماز میت به اجاره گیرند وجه اجاره را از ثلث متروکات او اخراج باید کرد، و اگر وصیت نکند بر ورثه لازم نیست که اخراج کنند. و بعضی از مجتهدین بر آنند که وجه اجاره نماز به طریق وجه اجاره حجّ از اصل ترک باید داد [۲] «۱» خواه وصیت کرده باشد و خواه نکرده باشد [۳]. و شخصی را که به اجاره می گیرند نماز جهت میت بگزارد می باید که مسائل ضروری نماز را بداند و عادل باشد [۴] و عاجز از بعض افعال نماز مثل قیام و غیر آن نباشد. و واجب نیست که بعد از وقوع اجاره علی الفور [۵] به آن اشتغال _____ [۱] احوط عدم

ترک است حتّی در صورتی که پسر بزرگتر مطلع بر آن بوده باشد، مگر در صورتی که خاطر جمع باشد که پسر بجا می آورد. (تویسرکانی) [۲] و احوط این است که وجه اجاره را از اصل خارج نمایند اگر ثلث وفا نکنند. (تویسرکانی) * این قول احوط است، بلکه خالی از قوت نیست. (نخجوانی، یزدی) [۳] و احوط بر ورثه این است که بعض مجتهدین فرموده اند. (صدر) [۴] عدالت شرط نیست علی الاقوی، بلکه بجا آوردن کفایت می کند اگرچه اجیر غیر عادل باشد. (تویسرکانی) * عدالت او لازم نیست، بلکه کافی است اتیان او به نماز اگرچه فاسق بوده باشد. (خراسانی) * یعنی وثوق به او باشد که اعمال را صحیح بجا آورد. (دهکردی) * اقوی کفایت نمودن وثوق و اطمینان است، بلی اعتبار عدالت احوط است. (کوهکمره‌ای) [۵] مناسبت درستی برای این فرع نبود، نه

دراجیرخ _____ اصّ و نه دراجیرمش _____ ترک. (نخج _____ وانی، مازن _____ درانی)
(_____) (۱) شهید اول، دروس ۱: ۱۴۷ و در
ذکری ۲: ۴۵۰ به بعض اصحاب نسبت داده است. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۷۶ نماید [۱] یا اکثر اوقات به آن مشغول
باشد، بلکه آن قدر کافی است که بعضی اوقات بجا آورد به حیثیتی که به حسب عرف گویند که او اشتغال دارد و کاهلی نمی کند. و
جایز است که دو شخص را یا زیاده به جهت قضای نماز یک شخص به اجاره گیرند اما وقت نماز هریک از آن جماعت می باید که
معین باشد [۲] تا دیگری در آن وقت به قضای نماز میّت اشتغال ننماید و نماز او به ترتیب [۳] قضا شود. و چون مرد خود را به جهت
قضای نماز زن به اجاره دهد [۴] مخیر است میانه جهر و اخفات [۵]. همچنین اگر زن خود را به جهت قضای نماز مرد به اجاره دهد
به شرط آنکه نامحرم آواز او را نشنود به تفصیلی که قبل از این مذکور شد.

مطلب دوم در بیان نمازهای سنتی

اشاره

مطلب دوم در بیان نمازهای سنتی و انواع آن بسیار است، و در این کتاب از آن جمله بیست و چهار نماز مذکور می شود، چنانچه
قبل از این مذکور شد.

اول نوافل یومیّه است

اشاره

اول نوافل یومیّه است که در هر شبانه روزی گزاردن آن سنت است، و آن سی و چهار رکعت است، هشت رکعت نافله ظهر است
مقدم برظهر، و هشت رکعت نافله عصر است مقدم بر عصر، و چهار رکعت نافله مغرب است بعد از مغرب، و دو رکعت نشسته [۱]
که به یک رکعت حساب است و آن را وتیره گویند نافله خفتن است بعد از خفتن «۱» و هشت رکعت نماز شب است، و دو رکعت
نماز شفع، و یک رکعت نماز وتر است، و دو رکعت نماز نافله صبح است مقدم بر صبح. و اول وقت نافله ظهر زوال آفتاب است، و
آخر آن [۲] وقتی است که سایه [_____]
و جایز است ایستادن در آن دو، چنانچه بعد از این خواهند فرمود، هر چند خلاف احتیاط است. (یزدی) [۲] بلکه آخر آن وقتی است
که به مقدار اداء نماز ظهر از این وقت مذکور بماند. (خراسانی)
(_____) (۱) یعنی بعد از نماز خفتن (عشاء).

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۷۹ شاخص [۱] به مقدار دو قدم [۲] بر سایه وقت زوال افزایش درجایی که وقت زوال شاخص را
سایه باشد. و در جایی که در وقت زوال شاخص را سایه نماند اول وقت نافله ظهر وقتی است که سایه معدوم می شود، آخر آن
وقتی است که سایه بعد از عدم به دو قدم برسد [۳]. و مراد از قدم هفت یک شاخص است. و اول وقت نافله عصر فارغ شدن است
از نماز ظهر که در اول وقت گزارده شود، و آخر آن وقتی است که سایه شاخص به مقدار چهار قدم برسد [۴]. و اول وقت نافله
مغرب فارغ شدن است از نماز مغرب که در اول وقت گزارده شود، و آخر آن برطرف شدن سرخی است که در جانب مغرب بهم
می رسد. و اول وقت نافله نماز خفتن فارغ شدن است از نماز خفتن هر گاه که در اول وقت گزارده شود و آخر آن تا نصف شب
است. و وقت نماز شب از نصف شب است تا طلوع فجر دوم و هر چند به فجر دوم نزدیکتر باشد ثواب آن بیشتر است. و اگر بعد از

گزاردن چهار رکعت فجر دوم طالع شود چهار رکعت باقی نافله را مخفف بگزارد. و اگر قبل از گزاردن چهار رکعت طالع شود نافله را قطع کند [۵].

اخبار اهل بیت علیهم السّلام مستفاد می‌شود این است که این وقت فضیلت است، و وقت اجزاء تمام روز است. (کوهکمره‌ای) [۲] بعید نیست بقاء وقت نافله ظهر و عصر تا غروب، و تحدید به دو قدم و چهار قدم برای بیان افضلیت است، لکن احوط بعد از قدمین و اربعه اقدام ترک نیت اداء و قضاء است. (یزدی) [۳] بلکه به مقدار اداء نماز ظهر باقی مانده باشد از وقت مذکور، چنانچه گذشت. (خراسانی) [۴] بلکه به مقدار اداء نماز عصر از وقت مذکور باقی مانده باشد. (خراسانی) * این نیز مانند نافله ظهر است در وقت اجزاء. (کوهکمره‌ای) [۵] بلکه اولی آن است که آنچه را مشغول است تمام نماید و بعد مشغول به نافله صبح و فریضه آن شود. (خراسانی) * اگر قبل از شروع به نماز شب طالع شود، پس به نافله صبح و فریضه آن اشتغال نماید، و همچنین اگر دو رکعت از آن تمام نموده و به دو رکعت دیگر داخل نشده، و اگر در اثناء آن طالع شود، پس جواز قطع محل اشکال است. (کوهکمره‌ای) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۸۰ و به نماز صبح اشتغال نماید [۱]. و جایز است که نماز شب را در اول شب بگزارد هر گاه ترسد که در نصف شب بیدار نشود. و وقت نماز شفع و وتر بعد از فارغ شدن نماز شب است، و افضل آن است که شفع و وتر را ما بین فجر اول و فجر دوم بجا آورد. و وقت نافله صبح بعد از فارغ شدن است از شفع و وتر [۲] و وقت آن می‌کشد تا پیدا شدن سرخی مشرق. و ادعیه و آداب نوافل یومیّه بسیار است، و آن را در کتاب مفتاح الفلاح به تفصیل مذکور ساختیم، و در این کتاب آنچه اهمّ است مذکور می‌سازیم. بدان که چون زوال آفتاب متحقق شود یعنی وقت ظهر داخل شود باید که این دعا بخواند که حضرت امام محمد باقر - صلوات الله علیه - تعلیم محمد بن مسلم داده فرموده که محافظت کن بر آن چنانکه محافظت می‌کنی بر چشمهای خود، و آن این است که: «سُبْحَانَ اللَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذَّلِّ وَكَبْرُهُ تَكْبِيرًا» [۱] بعد از آن وضو سازد [۳] و شروع در نافله ظهر کند، و در رکعت اول تکبیرات سبعة افتتاحیه را با ادعیه ثلاثه آن به طریقی که در فصل تکبیر احرام مذکور شد بجا آورد، و بعد از فاتحه سوره «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» بخواند و در رکعت دوم بعد از فاتحه سوره «قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ» بخواند پس سلام دهد، و بعد از سلام سه تکبیر بگوید و تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام بجا آورد، و این دعا بخواند: «اللَّهُمَّ اِنِّی ضَعِيفٌ فَقَوِّ فِی رِضَاكَ ضَعْفِی وَخُذْ لِی الْخَیْرَ بِنَاصِیَّتِی، وَاجْعَلْ

[۱] یا به نافله صبح مشغول شود ما دامی که وقت آن باقی باشد. (صدر) [۲] اگر شفع و وتر را بعد از فجر اول بجای آورده باشد، زیرا که وقت نافله صبح بعد از فجر اول است. (صدر) [۳] اولی اتیان به این ترتیب و کیفیت است که در نوافل ظهر و عصر بیان فرموده‌اند رجاء. (خراسانی)

حدیث ۶۷۵. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۸۱ الایمان منتهی رضای، وَبَارِكْ لِی فِیْمَا قَسَمْتَ لِی وَبَلِّغْنِی بِرَحْمَتِكَ کُلَّ الَّذِی ارْجُو مِنْکَ، وَاجْعَلْ لِی وُدًّا وَشِرْرًا لِلْمُؤْمِنِینَ وَعَهْدًا عِنْدَکَ». پس دو رکعت دیگر نافله ظهر بگزارد به طریقی که ذکر شد سواى شش تکبیر افتتاحیه و ادعیه آن، پس دو رکعت دیگر را نیز به همین طریق بجا آورد، و بعد از هر دو رکعت از این شش رکعت آنچه میسر باشد از تعقیب بجا آورد، و بعد از آن اذان ظهر بگوید و بعد از آن دو رکعت دیگر نافله ظهر را به این طریق بجا آورد. و بعد از فارغ شدن از نماز ظهر و متعلقات آن شروع کند در نافله عصر، و در هر رکعت بعد از فاتحه هر سوره‌ای که خواهد بخواند، و چون از دو رکعت اول فارغ شود این دعا بخواند: «اللَّهُمَّ اِنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ الْحَلِيمُ الْكَرِيمُ الْخَالِقُ الرَّازِقُ الْمُحْيِي الْمُمِيتُ الْمُبْدِئُ الْبَدِيعُ، لَكَ الْحَمْدُ وَلَكَ الْمُنُّ وَلَكَ الْكَرَمُ وَلَكَ الْجُودُ وَلَكَ الْأَمْرُ وَخَدَّكَ لَا شَرِيكَ لَكَ، يَا وَاحِدٌ يَا أَحَدٌ يَا صَمَدٌ يَا مَنْ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ وَلَمْ يَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا، صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ پس حاجت خود را بخواهد. و بعد از آن دو رکعت دیگر نافله عصر بگزارد به طریق دو رکعت اول، پس این دعا بخواند: «اللَّهُمَّ رَبَّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَرَبَّ الْأَرْضِينَ السَّبْعِ

فصل چون وقت نماز مغرب داخل شود باید [۱] که بی تأخیر متوجه به نماز مغرب شود،

www.noorfatemah.org

إلّا وقت نماز مغرب، چه وقت اجزاء آن، چه وقت فضیلت آن هر دو موسّع است. (خراسانی) [۲] یعنی وقت فضیلت آن. (دهکردی، یزدی) [۳] وقت فضیلت نماز مغرب مضیق است، نه وقت اجزاء آن، و شاید مراد مؤلف رحمه الله نیز همین باشد. (کوهکمره‌ای) *

معلوم نیست زیرا که وقت اجزائی باقی است تا چهار رکعت مانده به نصف شب در وقت فضیلت تا برطرف شدن سرخی از جانب مغرب و ظاهر زیاده بر یک سَاعَت طول بکشد. (مازندرانی، نخجوانی)

(۱) تهذیب ۲: ۱۱۳، حدیث ۴۲۳.

اولی است. (خراسانی، مازندرانی _____)

(۱) رجوع شود به صفحه ۱۳۳. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۸۵ عَلِيمٌ * هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ * لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ * يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ و در رکعت دوم آخر سوره حشر را بخواند: «لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَّرَأَيْنَاهُ خَسِفًا مُّتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَتِلْكَ الْأَمْثَلُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ * هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عِلْمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ * هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهِيمُنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَنَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ * هُوَ اللَّهُ الْخَلِيقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» و در سجده آخر از این دو رکعت هفت نوبت بگوید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِوَجْهِكَ الْكَرِيمِ وَاسْمِكَ الْعَظِيمِ وَمُلْكِكَ الْقَدِيمِ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَغْفِرَ لِي ذَنْبِي الْعَظِيمَ إِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذَّنْبَ الْعَظِيمَ إِلَّا

الْعَظِيمُ» پس دو سجده شکر بجا آورد و بگوید آنچه قبل از این در سجده شکر مذکور شد، و در هریک «شکراً شکراً شکراً» کافی است، بعد از آن دو رکعت نماز غفيله [۱] بگذارد، و کیفیت آن عنقریب مذکور خواهد شد. و چون سرخی از جانب مغرب برطرف شود از برای نماز خفتن اذان و اقامه بگوید، و ادعیه پیش از اقامه و بعد از اقامت را بجا آورد، و چون از نماز خفتن فارغ شود و تعقیب بجا آورد این دعا بخواند: «اللَّهُمَّ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَالِ مُحَمَّدٍ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَلَا تُؤْمِنًا مَكْرَكَ وَلَا تُنْسِنَا ذِكْرَكَ وَلَا تُكْشِفْ عَنَّا سِتْرَكَ وَلَا تُحَرِّمْنَا فَضْلَكَ وَلَا تُحِلَّ عَلَيْنَا غَضَبَكَ وَلَا تُبَاعِدْنَا مِنْ جَوَارِكَ وَلَا تُنْقِصْنَا مِنْ رَحْمَتِكَ وَلَا تُتْرَعْ عَنَّا بِرَكَاتِكَ وَلَا تَمْنَعْنَا عَافِيَتَكَ، وَاصْلِحْ لَنَا مَا أَعْطَيْتَنَا وَزِدْنَا مِنْ فَضْلِكَ الْمُبَارَكِ الطَّيِّبِ الْحَسَنِ الْجَمِيلِ، وَلَا تُغَيِّرْ مَا بَنَا مِنْ نِعْمَتِكَ وَلَا تُؤْيِسْنَا مِنْ رَوْحِكَ وَلَا تُهِنَّا بِعِدِّ كَرَامَتِكَ وَلَا تُضِلَّنَا بِعِدِّ إِهْدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً أَنْتَ الْوَهَّابُ» پس هریک از فاتحه و «قل هو

[۱] - احوط آن است که دو رکعت

نماز غفيله را از نافله مغرب قرار دهد. (صدر) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۸۶ «اللَّهُ أَحَدٌ» و «قل اعوذ برب الفلق» و «قل اعوذ برب الناس» را ده نوبت بخواند، و ده نوبت بگوید: «سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ» و ده نوبت «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَالِ مُحَمَّدٍ» و بعد از آن این دعا بخواند: «اللَّهُمَّ افْتَحْ لِي أَبْوَابَ رَحْمَتِكَ وَاسْبِغْ عَلَيَّ مِنْ حَلَالِ رِزْقِكَ فَمَتَّعْنِي بِعَافِيَةِ مَا أَبْقَيْتَنِي فِي سَمْعِي وَبَصَرِي وَجَمِيعِ جَوَارِحِي، اللَّهُمَّ مَا بَنَا مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنْكَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ اسْتَغْفِرْكَ وَأَتُوبُ إِلَيْكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ». پس دو سجده شکر بجا آورد و بعد از آن دو رکعت و تیره را نشسته بگذارد و ایستاده [۱] نیز جایز است، و هفت تکبیر افتتاحیه را با ادعیه ثلاثه «۱» بجا آورد، و در رکعت اول بعد از فاتحه سوره «تبارک» یا سوره «واقعه» بخواند و در رکعت دوم بعد از فاتحه سوره «توحید» و بعد از فارغ شدن حاجت خود را بخواند.

فصل در بیان آداب نماز شب [۲]

فصل در بیان آداب نماز شب [۲] چون بنده مؤمن شب از خواب بیدار شود اول چیزی که باید بکند آن است که سجده کند، پس بگوید در سجود یا بعد از سر برداشتن از سجود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَخْيَانَنِي بَعْدَ مَا أَمَاتَنِي وَإِلَيْهِ التُّشَوُّرُ، الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي رَدَّ عَلَيَّ رُوحِي لِأَحْمَدِهِ وَاعْبَادِهِ» پس چون خواهد که شروع در نماز شب کند این دعا بخواند: «اللَّهُمَّ إِنِّي اتَّوَجَّهُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّكَ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ وَإِلَهُ وَاقِدْمُهُمْ بَيْنَ يَدَيَّ حَوَائِجِي فَاجْعَلْنِي بِهِمْ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ، اللَّهُمَّ ارْحَمْنِي بِهِمْ وَلَا تُعَذِّبْنِي بِهِمْ وَاهْدِنِي بِهِمْ وَلَا تُضِلَّنِي بِهِمْ وَارْزُقْنِي بِهِمْ، وَلَا تُحَرِّمْنِي بِهِمْ وَأَقْضِ لِي حَوَائِجِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ أَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَبِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ».

[۱] - لکن اگر ایستاده بگذارد از یک

رکعت بیشتر جایز نیست، به جهت اینکه امام علیه السلام فرموده: دور رکعت نشسته یک رکعت ایستاده محسوب است. (کوهکمره‌ای) [۲] اولی اتیان به آداب نماز شب است به این نحو و به این ترتیب که ذکر فرموده‌اند رجاء. (خراسانی)

[۱] رجوع شود به صفحه ۱۳۳. جامع

عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۸۷ پس افتتاح کند رکعت اول را از نماز شب به تکبیرات سبعة افتتاحیه با ادعیه ثلاثه «۱» و افضل آن است که در رکعت اول بعد از حمد سوره «قل هو الله احد» را سی نوبت بخواند و در رکعت دوم سوره «قل یا ایها الکافرون» را، و در شش رکعت دیگر از نماز شب سوره‌های دراز مانند سوره «انعام» و «کهف» و «انبیا» و «یس» بخواند و اگر وقت تنگ شود از خواندن سوره‌های دراز کافی است خواندن «حمد» و «قل هو الله» در هر رکعت، و جایز است که اختصار به «حمد» تنها کند همچو سایر نوافل. و بدان که اتفاق کرده‌اند علمای ما - قدس الله ارواحهم - بر این که قنوت همچنان که سنت است در نمازهای واجبی سنت است در هر رکعت دوم از نوافل، مگر رکعت دوم شفع که در او قنوت [۱] نیست بلکه قنوت در رکعت سوم است که آن را وتر

گویند چنان که عنقریب مذکور می شود. و کافی است از قنوت این که بگوید: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَعَافِنَا وَاعْفُ عَنَّا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» و سنت است بلند خواندن قنوت اگرچه در نوافل روز باشد، و همچنین سنت است تطویل قنوت خصوصاً در نماز شب که وقت آن وسیع است. و از قنوت های مختصر که سزاوار است که در نماز واجب و سنت خوانده شود این دعاست: «الْهِيَ كَيْفَ ادْعُوكَ وَقَدْ عَصَيْتُكَ وَكَيْفَ لَا ادْعُوكَ وَقَدْ عَرَفْتُ حُبَّكَ» (۲) «فِي قَلْبِي وَأَنْ كُنْتُ عَاصِيًا، مَدَدْتُ إِلَيْكَ يَدًا بِالذُّنُوبِ مَمْلُوءَةً وَعَيْنٌ بِالرَّجَاءِ مَمْلُوءَةٌ مَمْلُوءَةٌ» [۱] - اقوی استحباب قنوت است در

شفع نیز، اگرچه اولی این است که به قصد مطلق دعا بجای آورد. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) * آن چه از اخبار اهل بیت علیهم السلام مستفاد است این است که وتر سه رکعت است، به جهت سهولت جایز است فصل دو رکعت از یک رکعت به تسلیم، پس اگر وصل نماید محل قنوت رکعت ثلثه است، و اگر فصل نماید جایز است که در رکعت دوم شفیع قنوت بخواند، لکن معروف در میان علماء امامیه رضوان الله علیهم وجوب فصل است، پس احتیاط به فصل به تسلیم ترک نشود. (کوهکمره ای) (۲) رجوع شود به صفحه ۱۳۳. (۱)

در نسخه ها چنین است، و ظاهراً «... وَقَدْ عَرَفْتُكَ، حُبَّكَ ...» صحیح است. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۸۸ اعْظُمُ الْعُظْمَاءَ وَآنَا اسِيرُ الْأَسْرَاءِ، وَآنَا الْأَسِيرُ بِدَنِيِّ الْمُزْتَهِنُ بِجُرْمِي، الْهِيَ لِيَنَّ طَالِبَتْنِي بِدَنِي لَطَائِلِيكَ بِكَرَمِكَ، وَلِيَنَّ طَالِبَتْنِي بِجُرْمِي لَطَائِلِيكَ بِعَفْوِكَ، وَلِيَنَّ امْرَأَتُ بَنِي النَّارِ لِمَا خَبِرْنَا أَهْلَهَا أَنِّي كُنْتُ أَقُولُ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، اللَّهُمَّ إِنَّ الطَّاعِيَةَ تَشْرُكَ وَالْمَعْصِيَةَ لَا تَضُرُّكَ، فَهَبْ لِي مَا يَشْرُكَ وَأَغْفِرْ لِي مَا لَا يَضُرُّكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ». و سنت است که میانه هر دو رکعت از هشت رکعت نماز شب این دعا بخواند: «اللَّهُمَّ إِنِّي اسْتَلْكَ وَلَمْ يُسَلِّ مِثْلَكَ، أَنْتَ مَوْضِعُ مَسْئَلَةِ السَّائِلِينَ وَمُنْتَهَى رَغْبَةِ الرَّاغِبِينَ، ادْعُوكَ وَلَمْ يُدْعَ مِثْلَكَ وَارْغَبَ إِلَيْكَ وَلَمْ يُرْغَبَ إِلَيَّ مِثْلَكَ وَأَنْتَ مُجِيبُ دَعْوَةِ الْمُضْطَرِّينَ وَارْحَمَ الرَّاحِمِينَ، وَاسْتَلْكَ بِافْضَلِ الْمَسَائِلِ وَأَنْجَحَهَا وَاعْظَمَهَا يَا اللَّهُ يَا رَحْمَنُ يَا رَحِيمُ، وَبِاسْمِكَ الْحُسْنَى وَامِثَالِكَ الْعُلْيَا وَنِعْمِكَ الَّتِي لَا تُحْصَى وَبِأَكْرَمِ أَسْمَائِكَ وَاحْبَبَهَا إِلَيْكَ وَاقْرَبَهَا مِنْكَ وَسَيْلَةَ وَأَشْرَفَهَا عِنْدَكَ مَنَزَلَهُ وَاجْزَلَهَا لَدَيْكَ ثَوَابًا وَاسْرِعْهَا فِي الْأُمُورِ اجَابَةً وَبِاسْمِكَ الْمَكْنُونِ الْأَكْبَرِ الْأَعَزِّ الْأَجَلِّ الْأَعْظَمِ الْأَكْرَمِ الَّذِي تُحِبُّهُ» (۱) «وَتَهْوِيهِ وَتَرْضَى بِهِ عَمَّنْ دَعَاكَ [وَتَشْتَجِبُ لَهُ دُعَاءَ وَحَقُّ عَلَيْكَ أَنْ لَا تُحَرِّمَ سَائِلَكَ وَلَا تَرُدَّهُ] (۲) وَبِكُلِّ اسْمٍ هُوَ لَكَ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالزَّبُورِ وَالْفُرْقَانِ الْعَظِيمِ، وَبِكُلِّ اسْمٍ دَعَاكَ بِهِ حَمَلُهُ عَرْشُكَ وَمَلَائِكَتُكَ وَانْبِيَاؤُكَ وَرُسُلُكَ وَاهْلُ طَاعَتِكَ مِنْ خَلْقِكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَالْمُحَمَّدِ وَأَنْ تُعَجِّلَ فَرَجَ وَلِيِّكَ وَأَبْنِ وَلِيِّكَ وَتُعَجِّلَ خِزْيَ أَعْدَائِهِ وَأَنْ تَفْعَلَ بِي كَذَا وَكَذَا» [۱]. بعد از آن حاجت خود را بخواهد، و تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام بجا آورد، و بعد از آن دو سجده شکر کند، و بخواند در یکی از دو سجده این دعا را که منسوب است به حضرت امام زین العابدین - صلوات الله علیه: «الْهِيَ وَعِزَّتِكَ وَجَلَالِكَ وَعَظَمَتِكَ لَوْ أَنِّي مُنْذُ بَدَعْتُ فِطْرَتِي مِنْ أَوَّلِ الدَّهْرِ عَبْدْتُكَ دَوَامَ خُلُودِ رُبُوبِيَّتِكَ بِكُلِّ شَعْرَةٍ فِي كُلِّ طَرْفَةِ عَيْنٍ سَرَّمَدَ الْأَبَدِ بِحَمْدِ الْخَلَائِقِ وَشُكْرِهِمْ أَجْمَعِينَ لَكُنْتُ مُقْصِرًا فِي بُلُوغِ ادَاءِ شُكْرِكَ» [۱] معنای

«أَنْ تَفْعَلَ بِي كَذَا وَكَذَا» این است که حاجت خود را سؤال کند، نه اینکه بعد از این عبارت حاجت خود را بخواهد. (کوهکمره ای) (۲) در برخی از نسخه ها: تَحْتَهُ. (۲)

در بعضی از نسخه ها نیست. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۸۹ خَفِيَ (۱) «[۱] نِعْمَةٍ مِنْ نِعَمِكَ عَلَيَّ، وَلَوْ أَنِّي كَرَبْتُ مَعَادِنَ حَدِيدِ الدُّنْيَا بِأَنْيَابِي وَخَرْتُ أَرْضِيهَا بِأَسْفَارِ عَيْنِي وَبَكَيْتُ مِنْ خَشْيَتِكَ مِثْلَ بُحُورِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَيْنِ دَمًا وَصَدِيدًا لَكَانَ ذَلِكَ قَلِيلًا مِنِّي فِي كَثِيرٍ مَا يَجِبُ مِنْ حَقِّكَ عَلَيَّ، وَلَوْ أَنَّكَ الْهِيَ عَذَّبْتَنِي بَعْدَ ذَلِكَ بِعَذَابِ الْخَلَائِقِ أَجْمَعِينَ وَعَظَّمْتَ لِلنَّارِ خَلْقِي وَجِشْمِي وَمَلَأْتَ طَبَقَاتِ جَهَنَّمَ مِنِّي حَتَّى لَا يَكُونَ فِي النَّارِ مُعَذِّبٌ غَيْرِي وَلَا يَكُونُ لِجَهَنَّمَ حَطْبٌ سِوَايَ لَكَانَ ذَلِكَ بِعِدْلِكَ عَلَيَّ قَلِيلًا فِي كَثِيرٍ مَا اسْتَوْجِبُهُ مِنْ عُقُوبَتِكَ» پس ده نوبت بگوید: «يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ» پس این دعا بخواند: «صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَارْحَمْنِي وَتَبْنِنِي عَلَى دِينِكَ وَدِينِ نَبِيِّكَ

وَلَا تُرْغِ قَلْبِي بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنِي وَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ».

فصل بعد از فارغ شدن از هشت رکعت نماز شب و آداب و ادعیه شروع کند در دو رکعت شفع و مفرده وتر،

فصل بعد از فارغ شدن از هشت رکعت نماز شب و آداب و ادعیه شروع کند در دو رکعت شفع و مفرده وتر، و افضل اوقات آن مابین فجر اول و فجر دوم است و در هریک از دو رکعت شفع بعد از حمد سوره توحید بخواند، و اگر خواهد در رکعت اول سوره «قل اعوذ برب الفلق» و در رکعت دوم سوره «قل اعوذ برب الناس» بخواند و بعد از سلام دادن این دعا بخواند: «الهی تَعَرَّضْ لَكَ فِي هَذَا اللَّيْلِ الْمُتَعَرِّضُونَ وَقَصَدَكَ فِيهِ الْقَاصِدُونَ وَأَمَلْ فَضْلَكَ وَمَعَرُوفَكَ الطَّالِبُونَ، وَلَكَ فِي هَذَا اللَّيْلِ نَفَحَاتٌ وَجَوَازُورٌ وَعَطَايَا وَمَوَاهِبٌ تَمُنُّ بِهَا عَلَى مَنْ تَشَاءُ مِنْ عِبَادِكَ وَتَمْنَعُهَا مَنْ لَمْ تَشِيقْ لَهُ الْعِنَايَةَ مِنْكَ، وَهَإِنَّا ذَا عَبِيدُكَ الْفَقِيرُ إِلَيْكَ الْمُؤْمِلُ فَضْلَكَ وَمَعَرُوفَكَ، فَإِنْ كُنْتُ يَا مَوْلَايَ [فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ] ۲» تَفَضَّلْتَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ خَلْقِكَ وَعَيْدْتَ عَلَيْهِ بِعَاقِبَتِهِ مِنْ عَطْفِكَ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْخَيْرِينَ الْفَاضِلِينَ، وَجِدْ عَلَيَّ بِطَوْلِكَ وَمَعَرُوفِكَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ، وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ الَّذِينَ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَطَهَّرَهُمْ تَطْهِيرًا إِنَّ اللَّهَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَدْعُوكَ كَمَا أَمَرْتَ فَاسْتَجِبْ لِي كَمَا وَعَيْدْتَ إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ» (۱) أخفى (خ ل). (۲) در

برخی از نسخه‌ها نیست. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۹۰ پس اشتغال نماید به گزاردن مفرده وتر و افتتاح کند به تکبیرات سبعة و ادعیه ثلاثه [۱] «۱» و بخواند در او بعد از حمد سوره توحید را سه نوبت و معوذتین را، پس بردارد دستها را بر روی و دو قنوت کند در حالتی که بگرید یا بگریاند خود را به این دعا: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْحَلِيمُ الْكَرِيمُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَرَبِّ الْأَرْضِينَ السَّبْعِ وَمَا بَيْنَهُنَّ وَرَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ، اللَّهُمَّ أَنْتَ اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَنْتَ اللَّهُ زَيْنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَنْتَ اللَّهُ جَمَالُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَنْتَ اللَّهُ عِمَادُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَنْتَ اللَّهُ قِوَامُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، وَأَنْتَ اللَّهُ صِرَاطُ الْمُسْتَقِيمِ وَأَنْتَ اللَّهُ غِيَاثُ الْمُسْتَغِيثِينَ وَأَنْتَ اللَّهُ الْمُفْرِجُ عَنِ الْمَكْرُوبِينَ وَأَنْتَ اللَّهُ الْمُرَوِّعُ عَنِ الْمَغْمُومِينَ وَأَنْتَ اللَّهُ مُجِيبُ دَعْوَةِ الْمُضْطَرِّينَ وَأَنْتَ اللَّهُ إِلَهُ الْعَالَمِينَ وَأَنْتَ اللَّهُ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ، وَأَنْتَ اللَّهُ كَاشِفُ الشُّوْءِ وَأَنْتَ اللَّهُ بِكَ تَنْزِيلُ كُلِّ حَاجَةٍ، يَا اللَّهُ لَيْسَ يَزُودُ عَصَبُكَ إِلَّا حِلْمُكَ وَلَا يُنْجِي مِنْ عِقَابِكَ إِلَّا رَحْمَتُكَ وَلَا يُنْجِي مِنْكَ إِلَّا التَّصَرُّعُ إِلَيْكَ، فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ يَا إِلَهِي رَحْمَةً تُغْنِنِي بِهَا عَنْ رَحْمَةِ مَنْ سِوَاكَ بِالْقُدْرَةِ الَّتِي بِهَا أَحْيَيْتَ جَمِيعَ مَا فِي الْبِلَادِ وَبِهَا تُسَيِّرُ مَيِّتَ الْعِبَادِ، وَلَا تَهْلِكْنِي عَمَّا حَتَّى تَغْفِرَ لِي وَتَرْحَمَنِي وَتُعْرِفَنِي أَلَا سِتْجَابَةً فِي دُعَائِي وَارْزُقْنِي الْعَافِيَةَ إِلَى مُتَنَاهِي أَجَلِي، وَاقْلُبْ عَثْرَتِي وَلَا تُشْمِتْ بِي عِدُوِّي وَلَا تُمَكِّنْهُ مِنْ رَقَبَتِي، اللَّهُمَّ إِنْ رَفَعْتَنِي فَمَنْ ذَا الَّذِي يَضَعُنِي وَإِنْ وَضَعْتَنِي فَمَنْ ذَا الَّذِي يَرْفَعُنِي، وَإِنْ أَهْلَكْنِي فَمَنْ ذَا الَّذِي يَحُولُ بَيْنَكَ وَبَيْنِي أَوْ يَتَعَرَّضُ لَكَ ۲» فِي شَيْءٍ مِنْ أَمْرِي، وَقَدْ عَلِمْتُ أَنْ لَيْسَ فِي حُكْمِكَ ظُلْمٌ وَلَا فِي نِقْمَتِكَ عَجَلَةٌ، فَأَنَّمَا يَعْمَلُ مَنْ يَخَافُ الْفُوتَ وَأَنَّمَا يَحْتَاجُ إِلَى الظُّلْمِ الضَّعِيفُ، وَقَدْ تَعَالَيْتَ عَنْ ذِلَّتِكَ يَا إِلَهِي، فَلَا تَجْعَلْنِي لِلْبَلَاءِ غَرَضًا وَلَا لِنِقْمَتِكَ نَصِيبًا وَمَهْلَنِي وَنَفْسِنِي وَاقْلُبْ عَثْرَتِي وَلَا تُبْغِضْنِي بِبَلَاءٍ عَلَى اثْرِ بَلَاءٍ فَقَدْ تَرَى ضَعْفِي وَقَلَّةَ حِيلَتِي، اسْتَعِذْ بِكَ اللَّيْلَةُ فَأَعِذْنِي وَاسْتَجِزْ بِكَ مِنَ النَّارِ فَاجِزْنِي وَاسْأَلْكَ الْجَنَّةَ فَلَا تَحْرِمْنِي» پس بخواند در قنوت هردعوا که خواهی، و هفتاد نوبت (۱) رجوع شود به صفحه ۱۳۳. (۲)

در برخی از نسخه‌ها: له. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۹۱ استغفار کند به این طریق: «اسْتَغْفِرُ اللَّهَ رَبِّي وَأَتُوبُ إِلَيْهِ» [۱] و بعد از آن دعا کند از برای چهل شخص یا بیشتر از برادران مؤمن به این طریق: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِفُلَانٍ وَفُلَانٍ» و اسم ایشان را ذکر کند تا آخر. و اگر صد نوبت استغفار کند افضل است و ثواب آن بیشتر است. پس هفت نوبت بگوید: «اسْتَغْفِرُ اللَّهَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ بِجَمِيعِ ظُلْمِي وَجُزْمِي وَاسْأَلْنِي عَلَى نَفْسِي وَأَتُوبُ إِلَيْهِ» پس بگوید: «رَبِّ اسْأَلْ وَظَلَمْتُ نَفْسِي وَبِئْسَ مَا صَنَعْتُ وَهَذِهِ يَدَايَ يَا رَبِّ جَزَاءُ بِمَا

كَسَبْتُ وَهَذِهِ رَقَبَتِي خَاضِعَةً لِمَا آتَيْتُ، وَهَذَا أَنَا ذَا بَيْنَ يَدَيْكَ فَخُذْ لِنَفْسِكَ مِنْ نَفْسِي الرِّضَا حَتَّى تَرْضَى لَكَ الْعُتْبَى لَا أَعُوذُ» پس سیدنوبت بگوید: «الْعَفْوُ الْعَفْوُ» پس بگوید: «رَبِّ اغْفِرْ لِي وَارْحَمْنِي وَتُبْ عَلَيَّ إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ». و بدان که قنوت در نماز وتر در رکعت سوم است پس در رکعت دوم شفع قنوت [۲] نخواند. و اگر وقت تنگ باشد از تطویل قنوت اختصار کند بر آن چه وقت وسعت آن داشته باشد. و بعد از سلام تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام بجا آورد و بعد از آن سجده کند و این دعا بخواند: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَارْحَمْ ذُلِّي بَيْنَ يَدَيْكَ وَتَضَرُّعِي إِلَيْكَ وَوَحْشَتِي مِنَ النَّاسِ وَأَنْسِي بِكَ يَا كَرِيمُ، يَا كَائِنًا قَبْلَ كُلِّ شَيْءٍ يَا كَائِنًا بَعْدَ كُلِّ شَيْءٍ يَا مُكُونُ كُلِّ شَيْءٍ لَا تَقْضَ حُنِّيَ فَإِنَّكَ بَنِي عَالَمٍ وَلَا تُعَذِّبْنِي فَإِنَّكَ عَلَى قَادِرٍ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ كَرْبِ الْمَوْتِ وَمِنْ سُوءِ الْمَرْجِعِ فِي الْقُبُورِ وَمِنْ النَّدَامَةِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ اسْأَلُكَ عَيْشَةً هَنِئَةً وَمَمِيتَةً سَوِيَّةً وَمُنْقَلَبًا كَرِيمًا غَيْرَ مُخْزٍ وَلَا فَاضِحٍ، اللَّهُمَّ أَنْ مَغْفِرَتِكَ أَوْسَعُ مِنْ ذُنُوبِي وَرَحْمَتِكَ أَرْجَى عِنْدِي مِنْ عَمَلِي، فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاعْفِرْ لِي يَا حَيُّ لَا يَمُوتُ». و بعد از فارغ شدن از مفردة وتر و آنچه متعلق است به آن از ادعیه و آداب، دو رکعت نافله صبح را بگذارد و در رکعت اول بعد از حمد سوره «قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ» [۱] - یا بگوید:

استغفر الله واسأله التوبة. (دهکردی) [۲] گذشت که در آن نیز مستحب است. (دهکردی، یزدی) * گذشت که در صورت فصل به تسلیم در رکعت دوم قنوت بخواند. (کوهکمره‌ای) * گذشت که خواندن اولی است. (مازندرانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۹۲ بخواند و در رکعت دوم بعد از حمد سوره «قُلْ هُوَ اللَّهُ» [۱] پس چون سلام دهد بر پهلوی راست بخوابد رو به قبله و جانب راست رو را به دست راست بگذارد و این دعا بخواند: «اسْتَمْسِكْتُ بِعُرْوَةِ اللَّهِ الْوُثْقَى الَّتِي لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاعْتَصِمْتُ بِحَبْلِ اللَّهِ الْاَمْتِنِ، وَاعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شَرِّ فَسَقَةِ الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ وَمِنْ شَرِّ فَسَقَةِ الْجَنِّ وَالنَّاسِ، رَبِّي اللَّهُ رَبِّي اللَّهُ رَبِّي اللَّهُ، اٰمَنْتُ بِاللَّهِ، وَتَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا، حَسْبِيَ اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ. اللَّهُمَّ مَنْ أَصْبَحَ وَلَهُ حَاجَةٌ إِلَى مَخْلُوقٍ فَإِنْ حَاجَتِي وَرَغَبَتِي إِلَيْكَ وَخِدَاكَ لَا شَرِيكَ لَكَ، لَكَ الْحَمْدُ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الصَّبَاحِ الْحَمْدُ لِلَّهِ فَالِقِ الْأَصْبَاحِ الْحَمْدُ لِلَّهِ نَاشِئِ الْأَرْوَاحِ الْحَمْدُ لِلَّهِ قَاسِمِ الْمَعَاشِ، الْحَمْدُ لِلَّهِ جَاعِلِ اللَّيْلِ سَكَنًا وَالشَّمْسِ وَالْقَمَرَ حُسْبَانًا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ، اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاجْعَلْ فِي قَلْبِي نُورًا وَفِي بَصِيرَتِي نُورًا وَعَلَى لِسَانِي نُورًا وَمِنْ بَيْنِ يَدَيَّ نُورًا وَمَنْ خَلْفِي نُورًا وَعَنْ يَمِينِي نُورًا وَعَنْ شِمَالِي نُورًا وَمَنْ فَوْقِي نُورًا وَمَنْ تَحْتِي نُورًا وَاعْظُمْ لِي النُّورَ وَاجْعَلْ لِي نُورًا امْشِي بِهِ فِي النَّاسِ وَلَا تَحْرِمْنِي نُورَكَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ». پس بخواند آیه الكرسي و «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ» و «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ» و پنج آیه از آخر سوره آل عمران: «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ» رَبَّنَا إِنَّكَ مَنْ تَدْخُلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْرَجْتَهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ * رَبَّنَا إِنَّنَا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ * رَبَّنَا وَآتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَى رُسُلِكَ وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ». پس تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام بجا آورد و بعد از آن صد نوبت بگوید: «سُبْحَانَ رَبِّي»

[۱] - عکس اولی است که در اول «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» و در دوم «قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ». (مازندرانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۹۳ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ اسْتَغْفِرُ اللَّهَ رَبِّي وَأَتُوبُ إِلَيْهِ» بعد از آن هفت نوبت بگوید: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ» پس دو سجده شکر بجا آورد به طریقی که قبل از این مذکور شد، و این دعا را نیز بخواند: «اللَّهُمَّ رَبَّ الْفَجْرِ وَاللَّيْلِ الْعَشْرِ وَالشَّفَعِ وَالْوَتْرِ وَاللَّيْلِ إِذَا يَسِرَ وَ رَبِّ كُلِّ شَيْءٍ وَاللَّهِ كُلِّ شَيْءٍ وَخَالِقِ كُلِّ شَيْءٍ وَمَلِكِ كُلِّ شَيْءٍ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَافْعَلْ بَنِي وَبِفُلَانٍ وَفُلَانٍ» یعنی نام برادران مؤمن ببرد «مَا أَنْتَ أَهْلُهُ وَلَا تَفْعَلْ بِنَا مَا نَحْنُ أَهْلُهُ فَإِنَّكَ أَهْلُ التَّقْوَى وَأَهْلُ الْمَغْفِرَةِ».

دوم از نمازهای سنتی [۱] «۱» نمازی است که به حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم منسوب است

دوم از نمازهای سنتی [۱] «۱» نمازی است که به حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم منسوب است و آن دو رکعت است در هر رکعتی فاتحه یک نوبت و «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ» پانزده نوبت بخواند و در رکوع نیز «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ» پانزده نوبت بخواند، و همچنین در هر سر برداشتن از رکوع و در هر سجود و در هر سر برداشتن از سجود.

سوم نمازی که به حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام منسوب است

سوم نمازی که به حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام منسوب است و آن چهار رکعت است به دو سلام، در هر رکعت فاتحه یک نوبت بخواند و «قُلْ هُوَ اللَّهُ» پنجاه نوبت.

چهارم نمازی که به حضرت فاطمه زهرا علیها السلام منسوب است

چهارم نمازی که به حضرت فاطمه زهرا علیها السلام منسوب است و آن دو رکعت است در رکعت اول فاتحه یک نوبت و «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ» صد بار، و در رکعت دوم فاتحه یک بار و «قُلْ هُوَ اللَّهُ» صد بار. (۱) اول از آنها «نوافل یومیّه» است

که در صفحه ۱۷۸ گذشت. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۹۴

پنجم نمازی که منسوب است به جعفر طیار رضی الله عنه

پنجم نمازی که منسوب است به جعفر طیار رضی الله عنه و آن چهار رکعت است به دو سلام در رکعت اول بعد از فاتحه «إِذَا زُلْزِلَتْ» بخواند و در رکعت دوم بعد از فاتحه «وَالْعَادِيَاتِ» و در رکعت سوم بعد از فاتحه «إِذَا جَاءَ» و در رکعت چهارم بعد از فاتحه «قُلْ هُوَ اللَّهُ» و قبل از هر رکوع «سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ» پانزده نوبت بخواند، و در هر رکوع ده [۱] نوبت، و در هر سر برداشتن از رکوع ده نوبت، و در هر سجود ده نوبت، و در هر سر برداشتن از سجود ده نوبت، پس این تسبیح در این نماز سیصد نوبت گفته می شود. این نماز را اگر هر شب گزارند ثواب عظیم دارد و اگر میسر نشود هر هفته یک نوبت گزارند و الا همراه یک نوبت و الا هر سال یک نوبت، و اگر شخصی نوافل یومیّه را به این طریق گزارد ثواب هردو را درمی یابد. و بعضی از مجتهدین بر آنند که نماز واجب یومیّه را نیز به این طریق می توان گزارد و مصلی ثواب هردو را خواهد یافت «۱». و جایز است که در رکعت اول [۲] این نماز به جای آن سه «۲» سوره «۳» «قُلْ هُوَ اللَّهُ» بخواند. و سنت است که چون از این نماز فارغ شود [۳] این دعا بخواند: «سُبْحَانَ مَنْ لَيْسَ الْعِزُّ وَالْوَقَارُ سُبْحَانَ مَنْ تَعَطَّفَ بِالْمَجْدِ وَتَكْرَمَ بِهِ سُبْحَانَ مَنْ لَا يَتَّبِعِي التَّسْبِيحُ إِلَّا لَهُ سُبْحَانَ مَنْ أَحْصَى كُلَّ شَيْءٍ عِلْمُهُ سُبْحَانَ مَنْ ذِي الْمَمْنَنِ وَالنَّعْمِ سُبْحَانَ مَنْ ذِي الْقُدْرَةِ وَالْكَرَمِ» [۱] - ذکر رکوع و سجود را پیش از

تسبیح بگوید علی الاحوط. (خراسانی، صدر) [۲] و دوم. (خراسانی) [۳] در سجده آخر این نماز دعا وارد شده، نه بعد از فراغ از نماز. (خراسانی، مازندرانی) * بلکه در سجده ایمن دعا را بخواند. (دهکردی، یزدی) (۱) بیان: ص ۲۲۲. و ذکری ۴: ۲۴۴.

(۲) یعنی «إِذَا زُلْزِلَتْ» و «الْعَادِيَاتِ» و «إِذَا جَاءَ». (۳) در بعضی از نسخه ها این چنین است: در رکعت اول و دوم و سوم این نماز به جای آن سه سوره سوره ... جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۹۵ سُبْحَانَ ذِي الْعِزَّةِ وَالْفَضْلِ سُبْحَانَ ذِي الْقُوَّةِ وَالطُّولِ وَالْأَمْرِ، اللَّهُمَّ اِنِّ اسئلكَ بِمَعَاذِ الْعِزِّ مِنْ عَرْشِكَ وَمُنْتَهَى الرَّحْمَةِ مِنْ كِتَابِكَ وَبِاسْمِكَ الْأَعْظَمِ وَكَلِمَاتِكَ التَّامَّاتِ الَّتِي تَمَّتْ صِدْقًا وَعَدْلًا صَلِّ عَلَى

مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ بعد از آن حاجت خود را بخواهد.

ششم نماز اعرابی

ششم نماز اعرابی [۱] و آن ده رکعت است: دو رکعت به یک سلام، بعد از آن هشت رکعت دیگر هرچهار رکعت به یک سلام، و وقت آن چاشت روز جمعه است، در رکعت اول بعد از فاتحه «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ» هفت نوبت بخواند، و در رکعت دوم بعد از فاتحه «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ» هفت نوبت، و چون سلام دهد آیه الكرسي را هفت نوبت بخواند، و بعد از آن هشت رکعت باقی را بگذارد و در هر رکعت بعد از فاتحه سوره «إذا جاء» یک نوبت بخواند و «قُلْ هُوَ اللَّهُ» بیست و پنج نوبت، و چون سلام دهد هفتاد نوبت بگوید: «سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ».

هفتم نماز طلب باران

هفتم نماز طلب باران و آن را نماز استسقا گویند و گزاردن آن به جماعت افضل است. و سنت است که امام در خطبه روز جمعه مردم را امر کند به توبه و به آنکه سه روز بعد از روز جمعه روزه بدارند و در روز سوم که روز دو شنبه است به صحرا روند اگر در مکه نباشند، که در مکه این نماز را در مسجدالحرام گزارند. و سنت است که پابرهنه به خضوع و خشوع و استغفارکنان به صحرا روند و مردان پیر و زنان پیر و اطفال و چهارپایان را با خود ببرند [۱] چون نماز چهار رکعتی مستحب

معهود از شرع نیست، پس ترک نماز اعرابی موافق با احتیاط است، چنانکه گذشت. (صدر) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۹۶ و اطفال را از مادران جدا سازند، و زنان جوان و مخالفان ملت [۱] را همراه نبرند، و مؤذنان پیش پیش باشند، و در وقت نماز به جای اذان سه نوبت «الصَّلَاةُ» بگویند. و وقت این نماز وقت نماز عید است و آن دو رکعت است به طریق نماز عید مگر دعای قنوت، که در قنوت این نماز این دعا بخواند: «اللَّهُمَّ اسْقِ عِبَادَكَ وَبَهَائِمَكَ وَأَنْشُرْ رَحْمَتَكَ وَآخِي بِلَادِكَ الْمَيِّتَةَ» و چون از نماز فارغ شوند پیشنماز بر منبر رود و ردای خود را بگرداند یعنی آنچه بردوش راست است بردوش چپ اندازد و برعکس و دو خطبه بخواند، و چون از خطبه فارغ شود رو به قبله کند و صد نوبت «الله اکبر» بگوید، و بعد از آن رو به جانب راست کند و صد نوبت «لا اله الا الله» بگوید، بعد از آن رو به جانب چپ کند و صد نوبت «سُبْحَانَ اللَّهِ» بگوید، و بعد از آن رو به جانب حاضران کند و صد نوبت «الحمد لله» بگوید، و همه حاضران با او جمیع این ذکرها را به آواز بلند بگویند.

هشتم نماز عید غدیر است

هشتم نماز عید غدیر است و آن دو رکعت است در هر رکعت فاتحه یک نوبت بخواند، و هر یک از آیه الكرسي و «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ» و «قُلْ هُوَ اللَّهُ» را ده نوبت بخواند. و اول وقت آن قبل از زوال است به نیم ساعت. و سنت است که بعد از نماز دعای طویل که در مصباح مذکور است [۲] بخواند، و بعد از دعا حاجت خود را بطلبد. و خطبه این نماز قبل از نماز است به طریق نماز جمعه. و زیارت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از دور و نزدیک در این روز سنت است. و در حدیث آمده که شهرت عید غدیر در آسمان بیش از زمین است [۳] و [۲] و ثواب تصدق به یک درهم در این روز برابر ثواب تصدق به هزار هزار درهم است، و غسل کردن و روزه داشتن و روزه داران را ضعیف کردن در این روز ثواب عظیم دارد [۴]. (منظور مخالفان در مذهب است.)

(۲) شیخ طوسی، مصباح: ۷۴۷-۷۴۸. (۳) شیخ طوسی، مصباح: ۷۳۷. (۴) تهذیب ۳: ۱۴۳، حدیث ۳۱۷. وسائل ۸: ۸۹، حدیث ۱. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۹۷

نهم نماز روز اول هر ماه

نهم نماز روز اول هر ماه و آن دو رکعت است، در رکعت اول فاتحه یک بار بخواند و «قُلْ هُوَ اللَّهُ» سی بار، و در رکعت دوم فاتحه یک بار و «أَنَا أَنْزَلْنَاهُ» سی بار.

دهم نماز نافله ماه رمضان

دهم نماز نافله ماه رمضان و آن هزار رکعت است و گزاردن آن به دو طریق است: طریق اول آنکه: در شب اول تا بیست شب، هر شب بیست رکعت گزارد: هشت رکعت میانه شام و خفتن، و دوازده رکعت بعد از خفتن، و در شب نوزدهم صد رکعت افزایشند و پانصد رکعت که باقی می ماند در ده شب آخر هر شبی سی رکعت بگزارند: هشت رکعت میانه شام و خفتن، و بیست و دو رکعت بعد از خفتن، و در شب بیست و یکم صد رکعت افزایشند، و همچنین در شب بیست و سوم. طریق دوم آنکه: در هریک از شب نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سوم به صد رکعت اکتفا کند و از هشتاد رکعت که می ماند چهل رکعت را در چهار روز جمعه بگزارد، هر روز ده رکعت، چهار رکعت نماز حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و دو رکعت نماز فاطمه زهرا علیها السلام و چهار رکعت نماز جعفر طیار. و اگر پنج جمعه در ماه رمضان اتفاق افتد مخیر است اگر خواهد در یک جمعه هیچ نگذارد، و اگر خواهد چند رکعت از آن جمله در جمعه پنجم بگزارد. و از چهل رکعت باقی بیست رکعت نماز حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در شب جمعه آخر بگزارد، و بیست رکعت نماز حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در شب شنبه که بعد از جمعه آخر است بگزارد. و اگر ماه رمضان از سی روز کمتر باشد نماز شب سی ام ساقط است و قضای آن شرعی نیست، و هرچه غیر از آن گزارده نشود قضای آن سنت است. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۹۸

یازدهم نماز روز مبعث حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم

یازدهم نماز روز مبعث حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم و آن بیست و هفتم ماه رجب است، و این نماز دوازده رکعت است [۱] هر دو رکعت به یک سلام، در هر وقت از آن روز که خواهد بگزارد و در هر رکعت فاتحه یک بار و هر سوره ای که خواهد یک بار بخواند و چون از نماز فارغ شود در همانجا که نشسته است [۲] چهار نوبت بگوید: «لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ سُبْحَانَ اللَّهِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» بعد از آن چهار نوبت بگوید: «اللَّهُ أَكْبَرُ رَبِّي لَا أَشْرُكَ بِهِ شَيْئًا» بعد از آن حاجت خود را بطلبد.

دوازدهم نماز شب مبعث

دوازدهم نماز شب مبعث و این نماز نیز دوازده رکعت است، هر وقت از شب که خواهد بگزارد، در هر دو رکعت یک بار سلام بدهد، و در هر رکعت فاتحه یک بار و هر یک از سوره «ناس» و سوره «فلق» و «قُلْ هُوَ اللَّهُ» بخواند چهار بار، و چون از نماز فارغ شود در همانجا که نشسته است چهار نوبت بگوید: «لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» بعد از آن حاجت خود را بخواند.

سیزدهم نماز روز مباحله است

سیزدهم نماز روز مباحله است

چهاردهم نماز زیارت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم و باقی ائمه معصومین علیهم السلام

چهاردهم نماز زیارت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم و باقی ائمه معصومین علیهم السلام و آن دو رکعت است بعد از زیارت کردن، و چون زیارت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام کند دو رکعت نماز زیارت حضرت آدم علیه السلام و دو رکعت نماز زیارت حضرت نوح علیه السلام کند، چون هردو در آن مکان مقدس مدفونند. و سنت است که نماز زیارت را در بالای سر بگذارند و بعضی از مجتهدین برآنند که اگر شخصی از دور زیارت کند یعنی در شهر دیگر باشد اول دو رکعت نماز زیارت را بجا آورد و بعد از آن زیارت کند. [۱] «۱»

پانزدهم نماز رغایب

پانزدهم نماز رغایب و آن در شب جمعه اول ماه رجب میان شام و خفتن باید گزارد بعد از آنکه پنجشنبه را روزه بدارد، و این نماز دوازده رکعت است هردو رکعت به یک سلام، و در هر رکعت الحمد یک بار بخواند و «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ» سه بار و «قُلْ هُوَ اللَّهُ» دوازده بار، و چون سلام دهد هفتاد نوبت بگوید: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَالْمُحَمَّدِ» بعد از آن به سجده رود و هفتاد نوبت بگوید: «سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّنَا وَرَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ» و چون سر از سجده بردارد هفتاد مرتبه بگوید: «رَبِّ اغْفِرْ وَارْحَمْ وَتَجَاوَزْ عَمَّا تَعْلَمُ أَنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيُّ الْأَعْظَمُ» باز به سجده رود و آنچه در سجده اول گفته به همان طریق باز بگوید، و بعد از آن حاجت خود را از خدای تعالی بطلبد.

شانزدهم نماز شب نصف ماه رجب

شانزدهم نماز شب نصف ماه رجب و آن سی رکعت است هردو رکعت به یک سلام، در هر رکعت فاتحه یک نوبت بخواند و «قُلْ هُوَ اللَّهُ» پانزده نوبت (.....) ۱. حلبی، اشاره السبق: ۱۰۷. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۰۰

هفدهم نماز شب نصف شعبان

هفدهم نماز شب نصف شعبان و آن چهار رکعت است به دو سلام در هر رکعت فاتحه یک بار بخواند و «قُلْ هُوَ اللَّهُ» صد بار.

هجدهم نماز شب عید ماه رمضان

هجدهم نماز شب عید ماه رمضان و آن دو رکعت است، در رکعت اول فاتحه یک بار بخواند و «قُلْ هُوَ اللَّهُ» هزار بار، و در رکعت دوم فاتحه یک بار و «قُلْ هُوَ اللَّهُ» یک بار.

نوزدهم نماز ساعت غفلت

نوزدهم نماز ساعت غفلت [۱] و آن ساعت مابین نماز شام و خفتن است و این نماز را نماز غفيله گویند، و آن دو رکعت است در رکعت اول بعد از فاتحه این آیه بخواند: «وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغْضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ * فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذًا لِكُلِّ نَفْسٍ - جِي الْمُؤْمِنِينَ» و در رکعت دوم بعد از فاتحه این آیه بخواند: «وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٌ فِي ظُلْمِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ» و بعد از آن دست بردارد و این قنوت بخواند: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِمَفَاتِحِ الْغَيْبِ الَّتِي لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا أَنْتَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَالْمُحَمَّدِ وَأَنْ تَقْضِيَ حَاجَتِي [۲]» بعد از آن حاجت خود را بطلبد، [بعد از آن بگوید: «اللَّهُمَّ أَنْتَ وَلِيُّ نِعْمَتِي وَالْقَادِرُ عَلَيَّ»] _____ [۱] احوط آن است که

نماز غفيله را از چهار رکعت نماز نافله مغرب قرار دهد چنانکه گذشت. (صدر) [۲] «أَنْ تَقْضِيَ حَاجَتِي» عین طلب نمودن حاجت است پس گفتن اینکه بعد از آن حاجت خود را بطلبد گویا سهو قلمی است. (کوهکمره‌ای) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۰۱
 طَلَبْتِي تَعْلَمُ حَاجَتِي، فَاسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمُ السَّلَامُ لَمَّا قَضَيْتَهَا لِي» و حاجت خود را ذکر کند [۱] «۱».

بیستم نماز سنتی سفر که در وقت شروع در سفر بجا آورد

بیستم نماز سنتی سفر که در وقت شروع در سفر بجا آورد و آن دو رکعت است در هر یک فاتحه و سوره یک بار بخواند، و چون از نماز فارغ شود این دعا بخواند: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَودِعُكَ نَفْسِي وَاهْلِي وَمَالِي وَدِينِي وَدُنْيَايَ وَآخِرَتِي وَخَوَاتِيمَ عَمَلِي».

بیست و یکم نماز توبه

بیست و یکم نماز توبه و آن دو رکعت است، در هر رکعت فاتحه و هر سوره که خواهد بخواند، و این نماز را بعد از توبه و غسل توبه بگذارد، و چون از نماز فارغ شود دعای توبه را که در صحیفه کامله [۲] مذکور است بخواند.

بیست و دوم نماز هدیه میّت است

بیست و دوم نماز هدیه میّت است و آن دو رکعت است در رکعت اول فاتحه یک نوبت و آیه الکرسی یک نوبت، و در رکعت دوم فاتحه یک نوبت و «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ» ده نوبت، و چون سلام دهد بگوید: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَالْمُحَمَّدِ وَابْعَثْ ثَوَابَ هَاتَيْنِ الرَّكَعَتَيْنِ إِلَى قَبْرِ فُلَانٍ» و نام میّت را ببرد، و وقت ایمن نماز شب اول دفن میّت است. _____ (۱) ما بین دو علامت در برخی از

نسخه‌ها نیست. (۲) صحیفه کامله سجّادیه: ۱۳۸، دعای ۳۱. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۰۲

بیست و سوم نماز روز عاشورا

بیست و سوم نماز روز عاشورا و آن چهار رکعت است به دو سلام، در رکعت اول فاتحه یک نوبت بخواند و «قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ» یک نوبت، و در رکعت دوم فاتحه یک نوبت و «قُلْ هُوَ اللَّهُ» یک نوبت، و در رکعت سوم فاتحه یک نوبت و سوره احزاب یک نوبت، و در رکعت چهارم فاتحه یک نوبت و سوره منافقین یک نوبت، و بعد از نماز زیارت حضرت امام حسین علیه السلام کند.

بیست و چهارم نماز روز نوروز است

بیست و چهارم نماز روز نوروز است و آن چهار رکعت است به دو سلام، در رکعت اول فاتحه یک نوبت و «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ» ده نوبت، و در رکعت دوم بعد از فاتحه ده نوبت «قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ» و در رکعت سوم بعد از فاتحه ده نوبت «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» و در رکعت چهارم بعد از فاتحه هریک از «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ» و «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ» ده نوبت، و بعد از سلام به سجده رود و این دعا را در سجده بخواند: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَالْمُحَمَّدِ الْأَوْصِيَاءِ الْمَرْضِيِّينَ وَعَلَى جَمِيعِ أَنْبِيَائِكَ» [۱] «وَرُسُلِكَ بِأَفْضَلِ صَلَوَاتِكَ وَبَارِكْ عَلَيْهِمْ بِأَفْضَلِ بَرَكَاتِكَ وَصَلِّ عَلَى أَرْوَاحِهِمْ وَأَجْسَادِهِمْ، اللَّهُمَّ بَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَالْمُحَمَّدِ وَبَارِكْ لَنَا فِي يَوْمِنَا هَذَا الَّذِي فَضَّلْتَهُ وَكَرَّمْتَهُ وَشَرَّفْتَهُ وَعَظَّمْتَ خَطَرَهُ، اللَّهُمَّ بَارِكْ لِي فِيْمَا أَنْعَمْتَ بِهِ عَلَيَّ حَتَّى لَا أَشْكُرَ أَحَدًا غَيْرَكَ، وَوَسِّعْ عَلَيَّ فِي رِزْقِي يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ». و وقت این نماز بعد از فارغ شدن است از نماز ظهر و عصر و نافله آن که در اول وقت گزارده شود.

(۱) در بعضی از نسخه‌ها: اَوَّلِيَّاتِكَ.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۰۳

مطلب سوم در بیان احکام خللی که در نماز واقع می‌شود**مقصد اول در بیان احکام خللی که موجب بطلان نماز است**

مقصد اول در بیان احکام خللی که موجب بطلان نماز است و آن بیست و سه امر است: اول: حدث کردن در اثنای نماز، خواه از روی عمد واقع شود و خواه از روی سهو، و خواه از روی اختیار و خواه از روی اضطرار، و خواه قبل از سر برداشتن از سجده آخر نماز و خواه بعد از آن. و شیخ ابن بابویه بر آن است که اگر حدث در نماز بعد از سر برداشتن از سجده آخر واقع شود نماز باطل نمی‌شود و واجب است که وضو بسازد و نماز را به اتمام رساند [۱] «۱». دوم: عمداً پشت به قبله کردن بی‌ضرورت و اگر ضرورت باشد مثل وقت جنگ که خصم رو به قبله باشد و وقت نماز تنگ شده باشد نماز باطل نیست، امّا اگر پشت به قبله [۱] این قول بر خلاف احتیاط است.

(کوهکمره‌ای) _____ (۱) من لا یحضره

الفقیه ۱: ۳۵۶، حدیث ۴۷. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۰۴ کردن از روی سهو واقع شود در این صورت شرط بطلان نماز آن است که وقت نماز باقی باشد [۱] «۱» که اگر بعد از خروج وقت به خاطر رسد که پشت به قبله نماز کرده آن نماز صحیح است [۲] چنانکه در بحث قبله مذکور شد [۳]. سوم: انحراف از قبله به [۴] جانب یمین یا یسار از روی عمد که بی‌ضرورت واقع شود، امّا اگر از روی سهو باشد وقتی آن نماز باطل است که وقت نماز باقی باشد [۵] چنانکه سابقاً مذکور شد [۶]. چهارم: هر گاه ظاهر شود که غسل یا وضو یا تیمم خللی داشته، مثل آنکه ظاهر شود که بعضی اعضا را نشسته یا مسح نکرده، یا آب وضو یا غسل یا خاک تیمم مضاف بوده یا مشتبّه به مضاف، یا نجس بوده یا مشتبّه به نجس، یا آب یا خاک غصبی بوده یا مشتبّه به غصبی، دانسته وضو یا غسل یا تیمم کرده باشد. امّا اگر در وقت وضو یا غسل یا تیمم عالم به غصبیت یا اشتباه نباشد و بعد از آن ظاهر شود که غصبی بوده یا مشتبّه به غصبی، در ایمن صورت نمازی که کرده صحیح است.

[۱] _____ با تنگی وقت احوط قضاء است.

(تویسرکانی) [۲] ولی قضای آن را ترک ننمایند. (صدر) * احوط وجوب قضاء است، چنانچه در مبحث قبله نیز تصریح به آن نموده. (کوهکمره‌ای) [۳] آنچه در بحث قبله مذکور داشتند وجوب قضاء در صورت مزبوره بود، صحت نماز اگرچه گذشت که

در وجوب آن تأمیل است. (خراسانی) * در بحث قبله گذشت در متن که قضاء کند. (دهکردی، یزدی) * بلکه گذشت در بحث قبله که صحیح نیست اگر از راست و چپ تجاوز کرده بود باید اعاده و قضاء نماید. (مازندرانی، نجوانی) [۴] در مبطل بودن این اگر در حال عدم اشتغال به افعال واقع سازد اشکال است. (خراسانی) [۵] بطلان با بقاء وقت احوط است. (تویسرکانی) [۶] و مذکور شد که احوط قضاء است اگر به حدّ یمین و یسار رسیده باشد. (دهکردی، نجوانی، یزدی) (_____۱) در بعضی از نسخه‌ها: مگر آنکه

وقت نماز تنگ باشد. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۰۵ پنجم: هر گاه نداند [۱] که یک رکعت گزارده یا دو رکعت [۲]. ششم: شک در عدد رکعات نماز مغرب [۳] کردن. هفتم: رکنی از ارکان خمس نماز که نیت و تکبیر احرام [۴] و قیام و رکوع و دو سجده است زیاده [۵] یا کم کردن، اگر چه از روی سهو باشد. هشتم: [۶] فعل کثیر در اثنای نماز کردن به حیثیتی که در عرف او را مُصلّی نگویند [۷] اگر چه سهواً باشد. اما اگر فعل قلیل باشد مثل کفش کردن یا عقرب به یک ضرب کشتن یا یک قدم پیش یا پس رفتن نماز باطل [۸] نمی‌شود. نهم: سکوت طویل کردن به طریق فعل کثیر که در عرف او را مُصلّی نگویند. دهم: یک رکعت یا زیاده فراموش کردن و به خاطر نرسد مگر وقتی که در مابین امری از او صادر شده باشد که نماز به آن باطل شود عمداً و سهواً مثل حدث یا پشت به قبله کردن، اما اگر در مابین امری صادر شده باشد که اگر عمداً صادر شود نماز باطل می‌شود و اگر سهواً صادر شود نماز باطل نمی‌شود - مثل تکلّم به [۹] دو حرف - در این [_____۱] یعنی شک نماید در اثناء نماز بین

یک و دو و در هر نماز واجبی، مگر در نماز احتیاط. (مازندرانی، نجوانی) [۲] و همچنین هر گاه نداند دو رکعت است یا سه، یا دو رکعت است یا چهار، یا دو رکعت است یا سه یا چهار، پیش از اکمال سجدتین. (یزدی) [۳] بلکه در هر نماز غیر چهار رکعتی از فرائض. (خراسانی) * و همچنین نماز صبح و هر نماز واجب دو رکعتی غیر از نماز احتیاط. (دهکردی، یزدی) * و همچنین شک کردن در نماز صبح و هر نماز واجب دو رکعتی، غیر از نماز احتیاط، مثل نماز در سفر یا نماز جمعه یا نماز عید، واجب و غیر آن. (مازندرانی، نجوانی) [۴] در بطلان نماز به زیادتی تکبیر احرام سهواً اشکال است. (خراسانی) [۵] زیاد کردن نیت متصور نیست. (کوهکمره‌ای) [۶] مبطل بودن هشتم و نهم احوط است. (تویسرکانی) [۷] یعنی ماحی صورت صلاه باشد. (نجوانی، یزدی) [۸] هر فعلی که ماحی صورت نماز است مبطل است، چه قلیل و چه کثیر. (کوهکمره‌ای) [۹] اگر تکلّم سهواً باشد نماز باطل نمی‌شود و عمداً مبطل است چنانکه ذکر شد. (تویسرکانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۰۶ صورت نماز باطل نمی‌شود و به اتمام [۱] باید رساند. یازدهم: در نماز چهار رکعتی یک رکعت سهواً زیاده [۲] کردن به شرط آنکه بعد از رکعت چهارم به مقدار تشهد نیشسته باشد، که اگر به قدر تشهد نیشسته باشد [۳] نماز [۴] او صحیح است [۵] هر چند تشهد نخوانده باشد. دوازدهم: کلّ نماز را پیش از وقت بجا آوردن خواه عمداً و خواه سهواً. آیا اگر به گمان آنکه وقت داخل شده نماز بگردد و در اثنای نماز وقت داخل شود در این صورت نماز او صحیح است [۶]. سیزدهم: دانسته در مکان غصبی یا در فرش غصبی یا در جامه غصبی نماز گزاردن. چهاردهم: در جامه یا بدن نجس [۷] که پیش از نماز می‌دانست که نجس است و بعد از آن فراموش کرد، نماز گزاردن. پانزدهم: بی تقیّه [۸] عمداً به طریق سنیان دست در نماز بستن. [_____۱] احوط اتمام و اعاده است.

(کوهکمره‌ای) [۲] زیاده رکعت مطلقاً مبطل است، چه نماز چهار رکعتی، چه غیر آن، به مقدار تشهد نیشسته باشد یا نه، بلی در چهار رکعتی هر گاه در چهارم به مقدار تشهد نیشسته باشد، بعضی قائل به صحت شده‌اند، مثل آنچه در متن است، ولیکن اقوی بطلان است در آن نیز. (یزدی) [۳] آنچه فرموده‌اند مضمون خبر وارد در این مقام است، ولی منافای با احتیاط نیست، پس اعاده نماز را مطلقاً ترک نمایند. (دهکردی، صدر) [۴] چه نیشسته باشد به قدر تشهد یا نیشسته باشد، نماز باطل است. (کوهکمره‌ای، مازندرانی،

نخجوانی) [۵] بلکه باطل است. (خراسانی) [۶] به شرط آنکه به ظن معتبر داخل در نماز شده باشد، اما هرگاه به ظن غیر معتبر باشد باید اعاده کند. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) * بنابر مشهور. (کوهکمره‌ای) [۷] نجاست لباس و بدن موجب اعاده در وقت است مطلقاً، و امّا قضاء پس چنانچه عالم به نجاست بوده و در تطهیر آن تقصیر نموده، پس واجب است مانند اداء اعاده، و اگر تقصیر نموده، پس واجب نیست، و لکن احتیاط را مهما ممکن ترک ننماید. (کوهکمره‌ای) [۸] بنابر احوط. (خراسانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۰۷ شانزدهم: در اثنای نماز عمداً چیزی خوردن، هرچند اندک باشد [۱]. هفدهم: عمداً به دو حرف [۲] تکلم نمودن. هجدهم: عمداً به قهقهه خندیدن. نوزدهم: از برای امور دنیا عمداً گریه کردن. بیستم: عمداً ترک واجبی از واجبات نماز کردن اگرچه رکن نباشد. اما اگر به جهت جهل به [۳] مسئله عمداً ترک کند جهر را در جایی که جهر واجب است یا اخفات را در جایی که اخفات واجب است، آن نماز صحیح است. بیست و یکم: عمداً زیاد کردن واجبی از واجبات نماز را اگرچه رکن نباشد. بیست و دوم: عمداً انحراف قلیل از قبله کردن [۴] که به حدّ یمین یا یسار نرسد. بیست و سوم: عمداً کشف عورت خود کردن.

مقصد دوم در بیان احکام خللی که به وقوع آن نماز باطل نمی‌شود

اشاره

مقصد دوم در بیان احکام خللی که به وقوع آن نماز باطل نمی‌شود و آن دو نوع است: نوع اول: در بیان خللی که به واسطه آن سجده سهو واجب نمی‌شود. نوع دوم: در بیان خللی که به واسطه آن سجده سهو واجب است، و احکام این دو نوع در دو فصل تفصیل می‌یابد.

فصل اول در بیان خللی که به واسطه آن سجده سهو واجب نمی‌شود:

فصل اول در بیان خللی که به واسطه آن سجده سهو واجب نمی‌شود: و آن فراموش کردن فعلی از افعال واجبی نماز است که قبل از فوت محلّ آن به یاد [۱] چیزی خوردن اندکی معلوم نیست که مبطل باشد، لکن احوط است. (تویسرکانی) [۲] یا یک حرف با معنی. (دهکردی، کوهکمره‌ای، نخجوانی، یزدی) * یا زیاده. (صدر) [۳] اقوی معذور بودن جاهل و ناسی است در جهر و اخفات. (تویسرکانی) [۴] در مبطل بودن آن اگر در حال عدم اشتغال به افعال باشد اشکال است. (خراسانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۰۸ آید [۱] پس اگر خواندن فاتحه را فراموش کند و بعد از خواندن سوره قبل از رکوع به یادش آید فاتحه را بخواند و سوره را معاوده نماید. و اگر رکوع را فراموش کند و بعد از خم شدن به قصد سجود و قبل از سجود به یادش آید، راست ایستد و رکوع را بجا آورد، و جایز نیست [۲] که اکتفا به آن خم شدن [۳] کند خواه آن خم شدن به حدّ رکوع رسیده باشد و خواه کمتر از حدّ رکوع باشد و خواه زیاده بر آن. و اگر دو سجده یا تشهد اول را فراموش کند و بعد از ایستادن و قبل از رکوع به یادش آید دو سجده و تشهد را بجا آورد و نماز را به اتمام رساند. و اگر یک سجده را فراموش کرده پس اگر بعد از سجده که کرده نشسته و طمأنینه [۴] را بجا آورده احتیاج به نشستن و طمأنینه دیگر نیست و الّا بنشیند و طمأنینه [۵] و سجده فراموش شده را بجا آورد، و احتیاج به سجده سهو نیست [۶]. و اگر پیشنماز در فعلی [۷] از افعال نماز شک کند و مأوم او را بر فعل آن یا بر عدم فعل واقف سازد بر پیشنماز واجب است که عمل به قول مأوم نماید [۸] اگرچه مأوم

[۱] - احوط این است که از برای هر زیاده و نقیصه سجده سهوی بجا آورد. (تویسرکانی) * در صور مذکوره هر چند سجده سهو واجب نمی شود از جهت نقصان چون متدارک است لکن از جهت زیادتی که واقع شده باید سجده سهو را بجا آورد. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) [۲] علی الاحوط. (تویسرکانی) [۳] بلکه اگر زیاد نماید در آن خم شدن به قصد رکوع مجزی است بنابر اقوی، اگر زیاد نمودن موجب خروج از حد رکوع نگردد. (خراسانی) * اگر فراموش کرد رکوع را در حال قیام و از قیام خم شد برای سجود، اما اگر بعد از خم شدن به قصد رکوع فراموش کرد رکوع را قبل از رسیدن به حد رکوع و رفت به قصد سجود برگردد تا به حد فراموشی، یا راست بایستد و برود به رکوع. (مازندرانی) [۴] باید هدم نماید قیام را و سجده فراموش شده را بجا آورده، نشستن و طمأنینه که پیش بجا آورده فائده ندارد. (کوهکمره‌ای) [۵] و بعد از آن سجده فراموش شده را بجای آورد. (خراسانی) [۶] احوط اتیان به سجده سهو است. (خراسانی) * مگر از برای قیام بیجا. (دهکردی) [۷] بلکه در خصوص عدد رکعات. (خراسانی) [۸] لکن با حصول مظنه چه در رکعات باشد و چه در افعال، وبدون حصول ظن احوط آن که فبه قول مأوم عمل نماید و نماز را اعاده نماید ولا سیما با ظن بر خلاف و همچنین مأوم در متابعت امام. (دهکردی) * اگر از برای امام از قول مأوم ظن اطمینانی در اولین و اول درجات ظن در آخرین حاصل نشود، پس عمل به قول او واجب نیست. (کوهکمره‌ای) * رجوع امام و مأوم به یکدیگر در رکعات است، در افعال ثابت نیست مگر مفید علم باشد. (نخجوانی، یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۰۹ یک شخص باشد و عادل نباشد، در این صورت برپیشنماز سجده سهو واجب نیست. و واقف ساختن مأوم پیشنماز را جایز است که به اشاره انگشتان باشد اگر نزدیک به پیشنماز باشد، یا به لفظ قرآن مثل آنکه پیشنماز شک کرده باشد در نماز چهار رکعتی میانه دو و سه یا میانه سه و چهار و مأوم داند که سه رکعت گزارده پس از سوره کهف «سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةً» بخواند. و اگر شخصی سهو بسیار در نماز کند به حیثیتی که او را در عرف کثیرالسهو گویند، در این صورت تلافی [۱] آنچه نکرده بر او واجب نیست [۲] هر چند محلش باقی [۳] باشد، و سجده سهو نیز بر او واجب نیست. و بعضی از مجتهدین او را وقتی کثیرالسهو می گویند که در سه نماز متوالی سه سهو کند [۴] «۱» یا در یک نماز سه سهو «۲». و اگر شک بسیار کند به حیثیتی که در عرف او را کثیرالشک گویند ملتفت نشود هر چند محل آن [۵] باقی باشد و نماز او صحیح است و سجده سهو بر او واجب نیست، [۱] _____ و احوط تلافی آن است با بقاء محل و اعاده نماز است بعد از آن. (خراسانی) [۲] اگرچه الحاق کثیر السهو به کثیر الشک خالی از وجه نیست، ولی اقوی آنکه با تذکر حین بقاء محل تدارک نماید مسهو را و سجده سهو را هم بجا آورد در مواقع وجوب آن. (دهکردی) [۳] با بقاء محل تدارک سهو، تدارک آن واجب است، بلکه جمیع احکام سهو جاری است، حتی سجده سهو و حکم به عدم اعتبار با کثرت مختص به شک است و در صورت سهو جاری نیست. (نخجوانی، یزدی) [۴] ظاهراً به این قدر صدق کثرت بکند عرفاً. (مازندرانی) [۵] اگر داخل فعل دیگری مثل تکبیر رکوع مثلاً شده باشد. (صدر) ف (۱) _____ ابن حمزه، وسیله: ۱۰۲. (۲) ابن ادریس، سرائر ۱: ۲۴۸. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۱۰ پس اگر مثلاً شک کند در خواندن سوره قبل از رکوع بر او واجب است که به آن ملتفت نشده هر چند محل باقی باشد به رکوع رود سوره را نخواند، که اگر سوره را در این صورت بخواند آن نماز باطل است [۱] هر چند بعد از خواندن ظاهر شود که سوره را نخوانده بود.

فصل دوم در بیان خللی که دو سجده سهو به سبب آن واجب است:

فصل اول در بیان خللی که به واسطه آن سجده سهو واجب نمی شود: و آن فراموش کردن فعلی از افعال واجبی نماز است که قبل از

فوت محلّ آن به یاد [۱] چیزی خوردن اندکی معلوم نیست که مبطل باشد، لکن احوط است. (تویسرکانی) [۲] یا یک حرف با معنی. (دهکردی، کوهکمره‌ای، نخجوانی، یزدی) * یا زیاده. (صدر) [۳] اقوی معذور بودن جاهل و ناسی است در جهل و اخفات. (تویسرکانی) [۴] در مبطل بودن آن اگر در حال عدم اشتغال به افعال باشد اشکال است. (خراسانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۰۸ آید [۱] پس اگر خواندن فاتحه را فراموش کند و بعد از خواندن سوره قبل از رکوع به یادش آید فاتحه را بخواند و سوره را معاوده نماید. و اگر رکوع را فراموش کند و بعد از خم شدن به قصد سجود و قبل از سجود به یادش آید، راست ایستد و رکوع را بجا آورد، و جایز نیست [۲] که اکتفا به آن خم شدن [۳] کند خواه آن خم شدن به حدّ رکوع رسیده باشد و خواه کمتر از حدّ رکوع باشد و خواه زیاده بر آن. و اگر دو سجده یا تشهد اول را فراموش کند و بعد از ایستادن و قبل از رکوع به یادش آید دو سجده و تشهد را بجا آورد و نماز را به اتمام رساند. و اگر یک سجده را فراموش کرده پس اگر بعد از سجده که کرده نشسته و طمأنینه [۴] را بجا آورده احتیاج به نشستن و طمأنینه دیگر نیست و الّا بنشیند و طمأنینه [۵] و سجده فراموش شده را بجا آورد، و احتیاج به سجده سهو نیست [۶]. و اگر پیشنماز در فعلی [۷] از افعال نماز شک کند و مأوم او را بر فعل آن یا بر عدم فعل واقف سازد بر پیشنماز واجب است که عمل به قول مأوم نماید [۸] اگر چه مأوم

[۱] - احوط این است که از برای هر زیاده و نقیصه سجده سهوی بجا آورد. (تویسرکانی) * در صور مذکوره هر چند سجده سهو واجب نمی‌شود از جهت نقصان چون متدارک است لکن از جهت زیادتی که واقع شده باید سجده سهو را بجا آورد. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) [۲] علی الاحوط. (تویسرکانی) [۳] بلکه اگر زیاد نماید در آن خم شدن به قصد رکوع مجزی است بنابر اقوی، اگر زیاد نمودن موجب خروج از حدّ رکوع نگردد. (خراسانی) * اگر فراموش کرد رکوع را در حال قیام و از قیام خم شد برای سجود، اما اگر بعد از خم شدن به قصد رکوع فراموش کرد رکوع را قبل از رسیدن به حدّ رکوع و رفت به قصد سجود برگردد تا به حدّ فراموشی، یا راست بایستد و برود به رکوع. (مازندرانی) [۴] باید هدم نماید قیام را و سجده فراموش شده را بجا آورده، نشستن و طمأنینه که پیش بجا آورده فائده ندارد. (کوهکمره‌ای) [۵] و بعد از آن سجده فراموش شده را بجای آورد. (خراسانی) [۶] احوط اتیان به سجده سهو است. (خراسانی) * مگر از برای قیام بیجا. (دهکردی) [۷] بلکه در خصوص عدد رکعات. (خراسانی) [۸] لکن با حصول مظنه چه در رکعات باشد و چه در افعال، وبدون حصول ظنّ احوط آن که فبه قول مأوم عمل نماید و نماز را اعاده نماید ولا سیما با ظنّ بر خلاف و همچنین مأوم در متابعت امام. (دهکردی) * اگر از برای امام از قول مأوم ظنّ اطمینانی در اولین و اول درجات ظنّ در آخرین حاصل نشود، پس عمل به قول او واجب نیست. (کوهکمره‌ای) * رجوع امام و مأوم به یکدیگر در رکعات است، در افعال ثابت نیست مگر مفید علم باشد. (نخجوانی، یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۰۹ یک شخص باشد و عادل نباشد، در این صورت بر پیشنماز سجده سهو واجب نیست. و واقف ساختن مأوم پیشنماز را جایز است که به اشاره انگشتان باشد اگر نزدیک به پیشنماز باشد، یا به لفظ قرآن مثل آنکه پیشنماز شک کرده باشد در نماز چهار رکعتی میانه دو و سه یا میانه سه و چهار و مأوم داند که سه رکعت گزارده پس از سوره کهف «سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةً» بخواند. و اگر شخصی سهو بسیار در نماز کند به حیثیتی که او را در عرف کثیرالسهو گویند، در این صورت تلافی [۱] آنچه نکرده بر او واجب نیست [۲] هر چند محلّش باقی [۳] باشد، و سجده سهو نیز بر او واجب نیست. و بعضی از مجتهدین او را وقتی کثیرالسهو می‌گویند که در سه نماز متوالی سه سهو کند [۴] «۱» یا در یک نماز سه سهو «۲». و اگر شک بسیار کند به حیثیتی که در عرف او را کثیرالشکّ گویند ملتفت نشود هر چند محلّ آن [۵] باقی باشد و نماز او صحیح است و سجده سهو بر او واجب نیست،

[۱] - و احوط تلافی آن است با بقاء

محلّ و اعاده نماز است بعد از آن. (خراسانی) [۲] اگر چه الحاق کثیر السهو به کثیر الشکّ خالی از وجه نیست، ولی اقوی آنکه با

تذکر حین بقاء محلّ تدارک نماید مسهو را و سجده سهو را هم بجا آورد در مواقع وجوب آن. (دهکردی) [۳] با بقاء محلّ تدارک سهو، تدارک آن واجب است، بلکه جمیع احکام سهو جاری است، حتی سجده سهو و حکم به عدم اعتبار با کثرت مختصّ به شکّ است و در صورت سهو جاری نیست. (نخجوانی، یزدی) [۴] ظاهراً به این قدر صدق کثرت بکند عرفاً. (مازندرانی) [۵] اگر داخل فعل دیگری مثل تکبیر رکوع مثلاً باشد. (صدر) (۲) ابن

ادریس، سرائر ۱: ۲۴۸. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۱۰ پس اگر مثلاً شکّ کند در خواندن سوره قبل از رکوع براو واجب است که به آن ملتفت نشده هر چند محلّ باقی باشد به رکوع رود سوره را نخواند، که اگر سوره را در این صورت بخواند آن نماز باطل است [۱] هر چند بعد از خواندن ظاهر شود که سوره را نخوانده بود.

مقصد سوم در بیان احکام شکّ مصلی

شکّ در نماز یا در غیر عدد رکعات است یا در عدد رکعات، و احکام هریک در بحثی مذکور می شود.

بحث اول در شکّ در غیر عدد رکعات:

بحث اول در شکّ در غیر عدد رکعات: بدان که هر گاه مصلی در فعلی از افعال نماز شکّ کند خواه آن فعل رکن باشد و خواه غیر رکن، پس اگر محلّ آن فعل نگذشته واجب است که آن را بجا آورد، مثل آنکه قبل از رکوع شکّ کند که قراءت کرده یا نه، یا بعد از قراءت و پیش از خم شدن به واسطه سجود شکّ کند که رکوع کرده است یا نه، یا قبل [۲] از درست نشستن به واسطه تشهد یا راست ایستادن به واسطه قیام شکّ کند که سجود کرده است یا نه. و اگر محلّ آن گذشته باشد یا شروع در واجب دیگر [۳] کرده باشد بجای آوردن آن لازم نیست و شکّ مذکور از معرض اعتبار ساقط است، مثل آنکه در اثنای قراءت شکّ کند که تکبیر احرام را بجا آورده یا نه، یا در اثنای سجود شکّ کند که رکوع کرده یا نه، یا در اثنای تشهد [۴] شکّ کند که سجود کرده یا نه، یا در وقت شروع [۱] البته مبادرت

در بجا آوردن سجده سهو نمایند. (صدر) [۲] بعد از درست نشستن و پیش از دخول در شهادتین سجده را بجا آورد و نماز را اعاده نماید. (صدر) [۳] یا فعل مستحبّ دیگر. (دهکردی، یزدی) * واجب دیگر لازم نیست، مستحبّ نیز چنین است، بلی دخول در مقدمات مثل خم شدن و امثال آن محلّ اشکال است، پس ترک احتیاط ننمایند. (صدر) [۴] اگر در اثناء تشهد یا بعد از تشهد شکّ در سجود نماید اعتناء نکند به شکّ و اگر وقت شروع به قیام شکّ نماید در سجود در رکعتی که تشهد نداشته باشد بر گردد و بجا بیاورد علی جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۱۵ در قیام [۱] شکّ کند که سجود کرده یا نه، اما در دو صورت آخر بعضی از [۲] مجتهدین بر آنند که سجود را بجا باید آورد. [۳] «۱» و بدان که هر گاه فعلی از افعال مشکوک فیه را در محلّ تلافی کند و بعد از آن ظاهر شود که آن را بجا آورده پس اگر آن فعل رکن است نماز باطل می شود و اگر رکن نیست نماز صحیح است. و اگر بعد از فوت محلّ تلافی کند نماز باطل است خواه آن فعل رکن باشد و خواه غیر رکن.

بحث دوم در شکّ در عدد رکعات:

بحث دوم در شکّ در عدد رکعات: بدان که شکّ در عدد رکعات نماز مغرب [۴] موجب بطلان نماز است، و همچنین شکّ میانه یک رکعت و دو رکعت [۵] هر چند در نماز چهار رکعتی باشد. و هر گاه در نماز چهار رکعتی شکّ در میانه عدد رکعات [۶] واقع

شود، مشهور از آن دوازده صورت است: اول: شک کردن میانه دو و سه بعد از اتمام سجده - و اتمام آن [۷] به فارغ شدن از
 _____ الاحوط. (نخجوانی، مازندرانی) [۱] -

اقوی در این صورت بجا آوردن سجود است. (دهکردی) [۲] قول این بعض در صورت اخیر از این دو صحیح و منصوص است.
 (کوهکمره‌ای) * قول آن بعض در صورت دوم از این دو قوی است. (یزدی) [۳] و این قول اقوی است اگر شک کند در وقت
 شروع در قیام و اگر در اثناء تشهد باشد احوط عدم التفات به شک است و اعاده نماز بعد از اتمام. (خراسانی) [۴] و همچنین شک
 در نماز صبح. (دهکردی) [۵] اگرچه در نماز چهار رکعتی باشد. (مازندرانی) * و همچنین شک در نماز دو رکعتی که واجب
 باشد، و همچنین میانه دو و زیادتر پیش از اكمال سجده چنانکه گذشت. (یزدی) [۶] بعد از احراز دو رکعت. (مازندرانی) [۷]
 اتمام سجده به رفع رأس از سجده اخیر است و بعد از فارغ شدن از ذکر قبل از رفع رأس
 _____ (۱) شهید اول، ذکری ۴: ۶۳. جامع

عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۱۶ ذکر از سجده آخر [۱] است اگرچه سر از سجده برداشته باشد [۲] پس واجب است [۳] که بنابر
 سه نهد و نماز را به اتمام رساند، و بعد از سلام دادن یک رکعت احتیاط ایستاده بگزارد [۴] یا دو رکعت نشسته. دوم: شک کردن
 میانه سه و چهار خواه سجده را به اتمام رسانیده باشد و خواه نرسانیده باشد، پس بنابر چهار نهد و احتیاط [۵] به طریق سابق بجا
 آورد. سوم: شک کردن میانه دو و چهار بعد از اكمال سجده، پس بنابر چهار نهد و دو رکعت ایستاده به جهت احتیاط بگزارد.
 و شیخ ابن بابویه شک میانه دو و چهار را باطل می‌داند «۱». چهارم: شک کردن میانه دو و سه و چهار بعد از اكمال سجده، پس
 بنا بر چهار نهد و دو رکعت احتیاط ایستاده بگزارد و دو رکعت نشسته، و مخیر است در تقدیم
 _____ محل تأمل است، احتیاط به عمل

شک و اعاده نماز خوب است. (دهکردی) [۱] - بلکه به سر برداشتن از سجده آخر است، و لکن احوط در صورت عروض شک
 قبل از سر برداشتن چه بعد از فراغ از ذکر، چه قبل از آن، عمل نمودن به موجب همان شک و اعاده نماز است. (خراسانی) [۲] ولی
 ترک احتیاط به اتمام نماز و اعاده آن ننماید. (صدر) [۳] اگر پیش از سر برداشتن از سجده دوم شک کند، پس احوط اجزاء حکم
 مذکور و اعاده نماز است. (کوهکمره‌ای) [۴] احوط در این صورت بعد از اتمام و نماز احتیاط اعاده نماز است. (تویسرکانی) *
 اگرچه احوط جمع میان هر دو است با مقدم داشتن یک رکعت ایستاده و اعاده نماز. (خراسانی) * و احوط جمع میان هر دو است با
 مقدم داشتن یک رکعت ایستاده و اقوی اکتفاء به یک رکعت قیام است. (مازندرانی) * و لکن احوط جمع ما بین هر دو است به
 تقدیم یک رکعت ایستاده، و احوط از این اعاده نماز است نیز. (یزدی) [۵] لکن در این صورت هرگاه جمع کند دو رکعت نشسته
 را مقدم دارد. (یزدی) _____ (۱) شیخ

صدوق، مقنع: ۱۰۲. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۱۷ هر کدام که خواهد، و بعضی از مجتهدین [۱] بر آنند که دو رکعت
 نشسته را مقدم باید داشت [۲] «۱». پنجم: شک کردن میانه دو و پنج [۳] بعد از اكمال سجده. ششم: شک کردن میانه سه و پنج
 بعد از رکوع، امّا اگر قبل از رکوع این شک واقع شود آن رکعت را منهدم [۴] سازد تا شک او میانه دو و چهار افتد و حکم او
 مذکور شد، امّا براو دو سجده سهو واجب است به واسطه زیاده کردن قیام. هفتم: شک کردن میانه دو و سه و پنج بعد از اكمال
 سجده. هشتم: شک کردن میانه دو و چهار و پنج بعد از اكمال سجده. در این چهار صورت [۵] مجتهدین را دو وجه است:
 یکی [۶] آنکه بنابر کمتر نهد _____ [۱] - و

این قول احوط است بلکه ظاهر نص معتبر تعین آن است. (تویسرکانی) * عمل به فرمایش بعض از مجتهدین چون موافق با خبری
 است که در این مقام وارد شده است البتّه ترک نمایند و دو رکعت نشسته دیگر بعد از دو رکعت ایستاده نیز بجای آورند. (صدر)
 [۲] بلکه احوط اگر نبوده باشد، اقوی تأخیر آن است از دو رکعت ایستاده. (خراسانی) * احوط مقدم داشتن دو رکعت ایستاده

است. (دهکردی، یزدی) * قائل به این قول معلوم نیست که کیست و اقوی مقدم داشتن دو رکعت قیام است. (مازندرانی) [۳] نماز باطل است مطلقاً، احوط اتمام و اعاده است. (دهکردی) [۴] انهدام رکعت لزومی ندارد بلکه جایز است که بنا را بر اقل گذارد و دو سجده سهو بجا آورد احتیاطاً. (تویسرکانی) [۵] در این چهار صورت جایز است که بنا را بر اقل بگذارد و دو سجده سهو بجا آورد احتیاطاً و صورت نهم نیز چنین است. (تویسرکانی) [۶] و این وجه بعید نیست، اگرچه احوط اعاده نماز است بعد از اتمام آن و همچنین حلال در صورت نهم است. (خراسانی)

(۱) _____ علّامه حلّی در مختلف ۲: ۳۸۶ به

مفید، و شهید ثانی در روض ۲: ۹۳۷ به قائلی نسبت داده‌اند. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۱۸ و نماز را تمام کند، و وجه دیگر [۱] آنکه نماز باطل است، و در صورت آخر [۲] وجهی دیگر گفته‌اند و آن بر چهار نهادن است و دو رکعت نماز ایستاده ایستاده بجا آوردن و دو سجده سهو کردن. نهم: شک کردن میانه دو و سه و چهار و پنج بعد از اكمال سجده‌تین و این حکم صورت هشتم [۳] دارد با زیادتی [۴] دو رکعت احتیاط نشسته، و اگر خواهد یک رکعت به جای آن ایستاده بگذارد. دهم: شک کردن میانه چهار و پنج، پس اگر بعد از سجود است سلام دهد و دو سجده سهو بجا آورد، و اگر قبل از رکوع است [۵] آن رکوع را منهدم سازد تا شک میانه سه و چهار شود، پس مخیر است در گزاردن یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته، و دو سجده سهو بجا آورد. و اگر بعد از رکوع است [۶] بعضی از [۷]

[۱] _____ البتّه اعاده نماید نماز را در همه

این صورته‌ها، مگر اخیره که وجه اخیر در آن اقوی است. (مازندرانی) * این وجه اوجه است هر چند عمل کردن به وجه اول در ما عداً صورت اخیره و به وجه اول یا سوم در اخیره و اعاده نماز احوط است. (کوهکمره‌ای، یزدی) [۲] اظهر بطلان است و همچنین در صورت نهم که ذکر شود. (دهکردی) [۳] ممکن است که بنابر کمتر گذارد و نماز را اتمام کند و ممکن است بنا را بر چهار نهاد و بعد از سلام دو رکعت ایستاده و دو رکعت نشسته و دو سجده سهو بجا آورد و هر کدام را اختیار نماید البتّه نماز را احتیاطاً اعاده نماید. (کوهکمره‌ای) [۴] یعنی بنابر وجه ثالث که در آن فرموده همین اقوی است. (مازندرانی، نخجوانی) * هرگاه اختیار وجه ثالث کند. (یزدی) [۵] چنانچه گفته شود به بنا گذاشتن در این حال بلکه در سایر حالات خصوصاً در سجده اخیر بعد از ذکر و قبل از رفع بر چهار و اتمام نماز و اتیان به دو سجده سهو بعید نیست و مع ذلک سزاوار نیست ترک احتیاط به اعاده نماز. (خراسانی) [۶] اقوی در سه صورت این است که بنا را بر اقل بگذارد و نماز را اتمام کند و دو سجده سهو بجا آورد احتیاطاً. (تویسرکانی) [۷] و همین قول بعض واجب است. (مازندرانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۱۹ مجتهدین نماز را باطل می‌دانند [۱] و بعضی مثل شک قبل از رکوع [۲] می‌دانند. یازدهم: شک کردن میانه سه و چهار و پنج، در این صورت [۳] بعضی از مجتهدین بر آنند که بنابر سه نهاد [۴] و نماز را تمام کند و نماز احتیاط نکند، و بعضی بر آنند که بنابر چهار نهاد [۵] و یک رکعت احتیاط ایستاده بگذارد و دو سجده سهو بجا آورد. دوازدهم آنکه: شک تعلق به رکعت ششم گیرد، در این صورت [۶] بعضی از مجتهدین بر آنند که [۷] نماز باطل [۱] _____ احوط اتمام و اعاده نماز

است. (کوهکمره‌ای) * و این قول اقوی است. (یزدی). [۲] این سهو قلمی است. (کوهکمره‌ای) * بلکه مثل شک بعد از سجود می‌دانند. (یزدی) [۳] بنابر چهار در این صورت نیز دور نیست و احوط دو سجده سهو است. (تویسرکانی) * در حال قیام بنشیند، پس حکم آن حکم شک میان دو و سه و چهار خواهد شد، پس دو رکعت نماز احتیاط ایستاده و دو رکعت نشسته بجا آورد و احوط تقدیم دو رکعت ایستاده است. (دهکردی) * اظهر بطلان است هر چند احوط عمل به احد وجهین و اعاده نماز است. (یزدی) [۴] و این قول بعید نیست اعاده نماز است بعد از اتمام آن، و این در صورتی است که شک در حال قیام نباشد و الا قیام را منهدم سازد تا شک او میانه دو و سه و چهار شود و عمل نماید عمل آن شک را. (خراسانی) [۵] هرگاه شک مذکور در حال قیام واقع

شود پس قیام را بر هم زند شکش بر می گردد بین دو و سه و چهار و حکم او در متن گذشت، و اگر در غیر حال قیام واقع شود، پس احوط عمل به قول این بعینه و اعاده نماز است. (کوهکمره‌ای) * همین قول اقوی است و در احتیاط آن مخیر است بین یک رکعت ایستاده و دو رکعت نشسته. (مازندرانی) [۶] در این صورت که شکّ تعلّق به شش دارد اقسام و صور بسیار دارد، در بعضی صحیح است و در بعضی فاسد و چون این صورت بسیار نادر الوقوع است لهذا متعرّض آنها در اینجا نشدم. (تویسرکانی) [۷] در شکّ میان پنج و شش در حال قیام بنشیند و تشهد بخواند و سلام بگوید و دو سجده سهو بجا آورد. (دهکردی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۲۰ است [۱] و بعضی برآند که بنابر کمتر نهد [۲] و حکم آن مثل حکم تعلّق شکّ به رکعت پنجم است. و هر گاه در عدد رکعات نماز سُنتی شکّ واقع شود مصلّی مخیر است در بنابر اقلّ و بنابر اکثر، و بنا بر اقلّ افضل است.

فصل در بیان نماز احتیاط

فصل در بیان نماز احتیاط بدان که آنچه در اصل نماز واجب است در نماز احتیاط واجب است، مثل طاهر بودن از حدث و خبث و استقبال قبله و ستر عورت و نیت قربت و تکبیر احرام و تشهد و تسلیم، و چهار امر در نیت آن واجب است [۳] که در نماز اصل واجب نیست: اوّل: قصد نماز احتیاط. دوم: تعیین یک رکعت یا دو رکعت. سوم: تعیین آنکه نشسته می شود یا ایستاده. * اگر شکّ میانه پنج و شش واقع

شود در غیر حال قیام، پس اقوی بطلان نماز است، و اگر در حال قیام واقع شود قیام را منهدم سازد، پس از آن وظیفه شکّ میانه چهار و پنج بعد از سجود دو سجده سهو دیگر بجا بیاورد. (کوهکمره‌ای) * اگر قبل از رکوع است صحیح است، هدم قیام می کند و شکّ چهار و پنج می شود عمل به حکم آن می کند و اگر غیر این صورت است، اگر بعد از تمام شدن رکعت است یک طرف شکّ چهار است، چه قبل از همه باشد یا نه صحیح است، مثلاً چهار و پنج و شش صحیح است با سجود سهو و احتیاط نمی خواهد و اگر سه و چهار و پنج و شش است بنا را بر چهار گذارد و احتیاطاً سه و چهار را به عمل آورد با سجود سهو و اگر شکّ متعلّق به چهار نیست باطل است مطلقاً. (مازندرانی) [۱] - اظهر بطلان است مگر آنکه در حال قیام باشد پیش از رکوع که هدم قیام می کند بر می گردد به چهار و پنج بعد از سجود، پس عمل آن شکّ را بجا می آورد. (یزدی) [۲] در صورتی که طرف کمتر صحیح باشد و این قول بعید نیست، اگر چه احوط اعاده است بعد از اتمام. (خراسانی) [۳] وجوب همه این چهار امر محلّ تأمل است، لکن احوط است. (تویسرکانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۲۱ چهارم: تعیین نمازی که احتیاط به جهت او است. و در این نماز بعد از فاتحه سوره نمی باید خواند، و فاتحه [۱] را بلند خواندن جایز نیست [۲] و تسبیحات اربع قایم مقام فاتحه نمی شود. و نیت چنین کند که: دو رکعت ایستاده می گزارم جهت احتیاط فلان نماز از برای آنکه واجب است [۳] ادا تقرّب به خدا، و اگر نشسته می گزارد قصد نشسته کند، و اگر بعد از وقت است قصد قضا [۴] کند. و هر گاه میانه نماز اصل و نماز احتیاط منافی نماز واقع شود، مثل استدبار قبله یا حدث یا فعل کثیر، در این صورت بعضی از مجتهدین برآند که نماز اصل باطل نمی شود «۱» و اوّل [۵] بطلان است. و هر گاه در اثنای [۶] نماز احتیاط [۷] ظاهر شود که نماز اصل کم بوده بعضی از [۱] - حتّی بسم الله را. (مازندرانی)

[۲] حتّی در بسمله آن علی الاحوط. (صدر) [۳] نیت وجوب و اداء لازم نیست. (خراسانی) * قصد وجوب و اداء و قضاء لازم نیست. (دهکردی، کوهکمره‌ای، یزدی) [۴] قصد قضاء البتّه نکند، بلکه متعرّض اداء و قضاء هیچ نشود. (صدر) * قصد اداء و قضا بی وجه است. (مازندرانی) [۵] بلکه اقوی. (خراسانی) * احوط اتیان به نماز احتیاط و اعاده اصل نماز است. (دهکردی، کوهکمره‌ای، یزدی) * البتّه عمل به این اولویّت نمایند و الاحتیاط سیل النجاة. (صدر) * بلکه اقوی در غیر فعل کثیر، و امّا اگر

فاصله فعل کثیر باشد اقوی صحت است. (مازندرانی) [۶] در ظاهر شدن در اثناء یا بعد از فارغ شدن، مسائلی است که مجال ذکر آن در حاشیه نیست. (صدر) [۷] احتیاطی که مشغول اوست اگر در مقدار و کیفیت مطابق با ناقص است، تمام کند و احتیاطاً اعاده نماز کند، و اگر مخالف با ناقص است دست از این احتیاط بردارد و ناقص را تمام کند و اعاده نماز کند احتیاطاً. (خراسانی، مازندرانی)

(۱) ابن ادریس، سرائر ۱: ۲۵۶. علامه حلی، ارشاد ۱: ۲۷۰. فخر المحققین، ایضاح ۱: ۱۴۲. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۲۲ مجتهدین برآنند که نماز احتیاط را تمام کند و چیزی دیگر لازم نیست، و بعضی برآنند که نماز اصل باطل می شود و اعاده آن نماز باید کرد. و قول دوم احوط [۱] است. و اگر بعد از فارغ شدن از نماز احتیاط ظاهر شود که نماز اصل کم بوده به آن التفات نکند و نماز او صحیح است [۲]. و اگر در اثنای نماز احتیاط ظاهر شود که نماز اصل درست بوده در این صورت نماز احتیاط نافله می شود و مُصَلّی مخیر است میانه قطع [۳] و اتمام آن. و بدان که هر گاه شخصی که نماز احتیاط براو واجب شده باشد ترک آن کرده نماز را از سر گیرد [۴] آن نماز در ذمت او ساقط نمی شود [۵] و واجب است براو که احتیاطی را که شارع فرمود بجا آورد، و اگر نماز احتیاط را بعد از اعاده نماز اصل بجا آورد در این صورت [۶] نیز نماز در ذمت او [۷] باقی است به جهت آنکه فعل منافی در مابین نماز اصل و نماز احتیاط واقع شده، و آن نمازی است که به خلافتش شروع کرده [۸].

[۱] احوط جمع است. (دهکردی،

کوهکمره‌ای، یزدی) [۲] اگر نماز احتیاط با آن چه ترک شده مطابق بوده باشد و اِلّا پس احوط اعاده اصل نماز است، چنانچه احوط در اولی نیز اعاده است. (کوهکمره‌ای) [۳] اقوی عدم جواز قطع است. (کوهکمره‌ای) [۴] اگر بعد از ایجاد مبطل چنین کند مجزی است و لکن گناه کرده به ترک نماز احتیاط. (مازندرانی) [۵] اگر مبطلی به عمل نیاورده قبل از سرگرفتن، و اِلّا ساقط می شود، اگرچه اتیان کرده است. (خراسانی) * اگر ترک نماز احتیاط نموده و مبطلی به عمل آمده نماز را از سر گیرد ظاهراً آن نماز از ذمه او ساقط می شود، اگرچه معصیت کرده است. (دهکردی، صدر) * بنابر احوط. (کوهکمره‌ای) [۶] در این دو صورت احوط کردن نماز احتیاط و اعاده اصل نماز است. (تویسرکانی) [۷] و چنانچه بعد نماز احتیاط دو مرتبه نماز اصل را احتیاطاً اعاده نماید ذمه او بری می شود اِنْ شاء الله. (خراسانی) [۸] پس باید بار دیگر اعاده کند. (یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۲۳

خاتمه در بیان احکام نماز قضا و نماز سفر و نماز خوف و نماز جماعت

فصل اول در بیان احکام نماز قضا:

فصل اول در بیان احکام نماز قضا: هر گاه نمازی از نمازهای یومیّه از شخصی فوت شده باشد و آن شخص در وقت فوت آن نماز بالغ و عاقل و خالی از حیض و نفاس بوده باشد و کافر اصلی نبوده باشد قضای آن نماز براو واجب است، پس اگر نماز در وقت جنون [۱] یا وقت حیض یا نفاس فوت شود قضا ندارد، و همچنین هر گاه کافر اصلی مسلمان شود نماز ایّام کفر قضا ندارد. و اما کافر مرتدّ هر گاه مسلمان شود واجب است بر او قضای نمازهای ایّام ارتداد. و همچنین نمازی که در وقت خواب یا در وقت مستی از شخصی فوت شود قضای آن نماز نیز واجب است، و اگر شخصی چیزی بخورد که موجب خوابی شود که همه وقت نماز در خواب باشد، پس اگر نمی دانست که خوردن آن موجب این چنین خوابی است براو قضای آن نماز واجب نیست [۲] و اگر می دانست که موجب آن چنان خوابی است اما آن را به واسطه معالجه مرض خورده و علاج به قول طیب حاذق منحصر در آن بوده در این صورت نیز قضای آن نماز واجب نیست، و همچنین قضا ندارد اگر آن را به اکراه به خورد او داده باشند. اما اگر نه به واسطه

مع_____الجه مرض خورده باشد_____د، ی_____ابه قول ط_____یب

[۱]_____و همچنین هرگاه فوت شود به

اغماء مستوعب وقت، هر چند احوط قضاء کردن است روز آخر را، هرگاه افاقه در روز باشد، و شب افاقه را، هرگاه در شب باشد، و این احتیاط ترک نشود بلکه احوط این است که قضاء کند جمیع ما فات را، خصوصاً هرگاه اغماء مستند به فعل اختیاری خودش باشد، سیما اگر از روی معصیت باشد. (دهکردی، یزدی) [۲] آنچه فوت شده به سبب خواب مستوعب وقت مطلقاً در جمیع صور مذکوره قضاء نماید. (مازندرانی) * بلکه لازم است با رجاء زوال عذر. (خراسانی) * در جمیع صور خواب قضاء واجب است. (دهکردی، کوهکمره‌ای، یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۲۴ غیرحاذق تناول نموده باشد، یا علاج منحصر در آن نبوده باشد، در این سه صورت [۱] قضا براو واجب است. و هرگاه شخصی سنی شیعه شود بر او واجب نیست که نمازی که در ایام تسنن کرده قضا کند [۲] امّا واجب است که نمازی که در ایام تسنن براو واجب بوده و از او فوت شده قضا کند [۳]. و اگر شخصی محدث باشد و تا آخر وقت نماز نه آب یابد و نه خاک که وضو سازد یا تیمم کند نماز از او ساقط می‌شود، امّا در وجوب قضای آن میانه مجتهدین خلاف است. و اولی [۴] قضا است. امّا اگر از وقت آن مقدار زمان گذشته باشد که طهارت و نماز را در آن بجا توان آورد و عمداً نماز نکرده باشد و بعد از آن آب و خاک نیابد در این صورت قضای آن نماز بر او واجب است [۵]. و بدان که هرگاه نمازی از شخصی فوت شود و آن شخص در آن وقت صحیح و قادر بر قیام و بر همه افعال متعلقه به نماز بوده باشد آن شخص را جایز است که در ایام بیماری و عدم قدرت بر قیام و بر بعضی افعال، آن نماز را به حسب مقدور قضا کند و لازم نیست [۶] که منتظر ایام صحّت و قدرت بر همه افعال باشد، پس بیماری که قادر [۱]_____در جمیع صور قضاء را ترک

نمایند. (صدر) [۲] به شرط آن که به مذهب خودش صحیح باشد. (دهکردی، کوهکمره‌ای، یزدی) [۳] لکن به طریق مذهب شیعه قضاء کند. (دهکردی) [۴] بلکه احوط و اقوی. (خراسانی، مازندرانی) * بلکه اقوی قضاء است و احوط این است که در وقت هم اداء بجا آورد بی طهارت. (دهکردی، کوهکمره‌ای، یزدی) * بلکه احوط، و احوط از آن جمع ما بین اداء و قضاء است. (صدر) [۵] بلکه گذشتن مقدار زمان نماز تنها ظاهراً کافی است. (صدر) [۶] بلکه لازم است با رجاء زوال عذر. (خراسانی) * اقوی و احوط لزوم انتظار ایام صحّت و قدرت است. (کوهکمره‌ای) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۲۵ بر قیام نباشد جایز است که نشسته نماز کند خواه ادا و خواه قضا، و اگر برنشستن قادر نباشد بر جانب راست خوابیده نماز کند، و اگر از آن عاجز شود بر جانب چپ، و اگر از آن نیز عاجز باشد بر پشت خوابد به طریق وقت احتضار و رکوع و سجود را به اشاره به سر بجا آورد، و اگر از اشارت به سر عاجز باشد به چشم اشارت کند، و در این دو صورت سجود را از رکوع منخفص تر سازد، و قراءت و باقی اذکار را بجا آورد. و اگر از همه آنها عاجز باشد افعال نماز را به ترتیب به خاطر بگذراند. و اگر بیماری که نشسته نماز می‌گزارد در اثنای نشستن قدرت بر قیام پیدا کند باید که بایستد و قراءت کند، و اگر قراءت را تمام کرده باشد این ایستادن به جهت رکوع باشد، درنگ کردن در این قیام واجب است، و اگر از قیام عاجز باشد بنشیند، امّا در حال انتقال از قعود به قیام یا از قیام به قعود [۱] قراءت نکند، و اگر بیماری که نشسته رکوع می‌کند بعد از رکوع و [۲] قبل از سجود قدرت بر قیام پیدا کند باید که بایستد [۳] و بعد از آن به جهت سجود خم شود، و درنگ در این قیام لازم [۴] نیست. و در همه این احکام میانه ادا و قضا [۵] فرق نیست. * _____با رجاء صحّت مشکل است،

خصوصاً خوابیده و به ایماء، پس احوط انتظار است و با عدم انتظار اعاده بعد از صحّت است. (نخجوانی، یزدی) [۱]_____احوط در انتقال از قیام به قعود قرائت کردن و اعاده آن است در حال قعود به نیت قربت مطلقه. (صدر) * در صورتی که عاجز از قیام شد و می‌خواهد بنشیند مشغول به قرائت بودن ارجح، بلکه معین است و اگر نشسته بود قادر بر قیام شد ترک قرائت نماید در حال

برخاستن تا اینکه بایستد. (مازندرانی) [۲] اگر بعد از سر برداشتن از رکوع قدرت بر قیام پیدا کند ایستادن واجب نیست اگرچه احوط است. (خراسانی) [۳] در صورتی که پیش از رفع رأس باشد، و امّا هرگاه بعد از رفع رأس و نشستن و درنگ کردن باشد معلوم نیست وجوب قیام، هرچند احوط است. (یزدی) [۴] لازم است. (کوهکمره‌ای، یزدی) [۵] احوط در قضا با وسعت وقت تأخیر است. (صدر) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۲۶ تتمه: ترتیب در نماز قضا نزد جمعی از مجتهدین واجب [۱] است «۱» پس هر گاه از شخصی ظهري و عصری فوت شده باشد و نداند که اول کدام فوت شد در این صورت سه نماز بگزارد یک عصر مابین دو ظهر [۲] یا یک ظهر مابین دو عصر. و اگر با ظهر و عصر مغربی فوت شده باشد در این صورت به نه نماز گزاردن ذمت او بریء می‌شود، به این طریق که: ظهري بگزارد باز عصری باز مغربی، باز عصری باز مغربی باز ظهري، باز مغربی باز ظهري باز عصری. و اخصر از این آن است که قبل از مغرب و بعد از آن ظهري و عصری و ظهري بگزارد، پس به هفت نماز ذمت او بریء می‌شود. و اگر با ظهر و عصر و مغرب عشاء فوت شده باشد، شانزده نماز بگزارد، یکی از این چهار را بکند و سه دیگر بعد از آن، باز یکی دیگر را بگزارد و سه دیگر را بعد از آن، باز دیگری و سه دیگر را بعد از آن، باز دیگری و سه دیگر را بعد از آن. و اخصر از آن این است که آن هفت نماز را که مذکور شد قبل از عشا و بعد از عشا بگزارد، پس به پانزده نماز ذمت او بریء می‌شود. و اگر با آن چهار صبحی فوت شده باشد بیست و پنج نماز بگزارد، یکی از این پنج [۱] - وجوب ترتیب در غیر ظهري و

عشاء معلوم نیست، بلکه در اینها نیز خالی از تأمل نیست، لکن آنچه را که مرحوم مصنف فرموده‌اند احوط است. (تویسرکانی) * با علم به ترتیب و الا واجب نیست بنابر اقوی مطلقاً، اگرچه احوط مراعات ترتیب است به تکرار در صورتی که مستلزم مشقت نباشد. (خراسانی) * وجوب ترتیب در صورت علم به آن مشهور است در میان علماء امامیه - رضوان الله تعالی علیهم - چنانچه عدم وجوب در صورت جهل مذهب اکثر علماء است، پس بنابراین حاجت به این تعلیقات نیست. (کوهکمره‌ای) [۲] و اگر دو نماز کند و در اول قصد اول از مافی الذمه و در دوم قصد از مافی الذمه کند کافی است. (دهکردی، یزدی) (۱) شیخ طوسی، خلاف ۱: ۳۸۲،

مسأله ۱۳۹. محقق، معتبر ۲: ۴۰۶. علامه حلی، منتهی ۷: ۱۰۱. فاضل مقداد، تنقیح ۱: ۲۶۷. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۲۷ و چهار دیگر بعد از آن، باز دیگری و چهار دیگر بعد از آن، و همچنین تا پنج نوبت. و اخصر از این آن است که چهار روزه نماز را به ترتیب بگزارد و بعد از آن صبحی بجا آورد. تتمه: اگر از شخصی یک نماز از نمازهای پنجگانه فوت شود و نداند که کدام نماز است، پس اگر در حضر فوت شده، صبحی و مغربی و چهار رکعتی بگزارد، و چهار رکعتی را اطلاق کند میانه ظهر و عصر و عشا. و در جهر و اخفات آن مخیر است، و همچنین مخیر است میانه جهر و اخفات در هر نمازی که اطلاق کند میانه نماز جهری و نماز اخفاتی. و اگر در سفر فوت شده باشد، مغربی بگزارد و دو رکعتی مطلق میانه صبح و ظهر و عصر و عشا. و اگر مشتبه باشد و نداند که آن نماز در سفر فوت شده یا در حضر، دو رکعتی بگزارد مطلق میانه صبح و ظهر و عصر و عشا، و چهار رکعتی مطلق میانه ظهر و عصر و عشا و مغربی بکند. و اگر دو نماز [۱] فوت شده باشد پس اگر در حضر فوت شده، چهار نماز بگزارد، صبحی و دو چهار رکعتی، اول را اطلاق کند میانه ظهر و عصر، و چهار رکعتی دوم را میانه عصر و عشا، و مغربی میانه دو چهار رکعتی بگزارد تا ترتیب [۲] حاصل شود و اگر در سفر فوت شده سه نماز بگزارد، دو رکعتی مطلق میانه صبح و ظهر و عصر، و بعد از آن مغربی، و بعد از مغرب دو رکعتی مطلق میانه ظهر و عصر و عشا. و اگر مشتبه باشد و نداند که آن دو نماز در سفر فوت شده یا در حضر پنج نماز بگزارد، دو رکعتی مطلق میانه صبح و ظهر و عصر، و بعد از آن چهار رکعتی مطلق میانه ظهر و عصر، بعد از آن مغربی، و بعد از آن دو رکعتی مطلق میانه ظهر و عصر و عشا، و بعد از آن چهار رکعتی مطلق میانه عصر و عشا [۱] - از یک روز، نه از دو روز.

(یزدی) [۲] این در وقتی است که دو نماز در یک روز فوت شده باشد و اگر در دو روز دو نماز فوت شده ترتیب به این قدر حاصل نمی‌شود، علاوه بر این تردید در نیت در مثل این مقام صحت آن مشکل، بلکه ممنوع است. (مازندرانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۲۸ و اگر سه نماز فوت شده باشد، پس اگر در حضر فوت شده پنج نماز یومیه را به ترتیب بگذارد، و اگر در سفر فوت شده چهار نماز بگذارد، دو رکعتی مطلق میانه صبح و ظهر، و دور رکعتی دیگر مطلق میانه ظهر و عصر، بعد از آن مغربی، و بعد از آن دور رکعتی مطلق میانه عصر و عشا. و اگر نداند که آن سه نماز در حضر فوت شده یا در سفر هفت نماز بگذارد، دو رکعتی مطلق میانه صبح و ظهر و عصر، بعد از آن ظهر و عصری تمام، بعد از آن دو رکعتی مطلق میانه ظهر و عصر، بعد از آن مغربی، بعد از آن دور رکعتی میانه عصر و عشا، بعد از آن عشا را تمام بگذارد. و اگر چهار نماز فوت شده باشد، پنج نماز حاضر را بگذارد اگر در حضر فوت شده باشد، و پنج نماز مسافر را اگر در سفر فوت شده باشد. و اگر نداند که این چهار نماز در سفر فوت شده یا در حضر، هشت نماز بگذارد، صبحی بعد از آن ظهری تمام، بعد از آن ظهری قصر، بعد از آن عصری تمام، بعد از آن عصری قصر، بعد از آن مغربی، بعد از آن عشائی تمام، بعد از آن عشائی قصر. و همچنین اگر پنج نماز شبانه روزی فوت شود و نداند که در سفر فوت شده یا در حضر، پس هشت نماز به همین طریق بگذارد. و بدان که سه نماز است از نمازهای واجبی که قضا ندارد: نماز جمعه، عید قربان، و عید رمضان. و اما نماز آیات غیر زلزله: پس اگر بعض قرص ماه یا آفتاب گرفته باشد و بعد از خروج وقت بر آن مطلع شده باشد قضا ندارد، و اگر قبل از خروج وقت مطلع شده و عمداً بجا نیاورده یا فراموش کرده، بعضی از مجتهدین قضای آن را واجب می‌دانند و بعضی واجب نمی‌دانند. و اولی [۱] وجوب است.

[۱] _____ و اقوی و احوط. (تویسرکانی) *

بلکه اقوی. (خراسانی، یزدی) * بلکه ظاهراً اقوی وجوب است. (دهکردی، صدر) * بلکه معین است قضاء نمودن. (مازندرانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۲۹ و اگر همه قرص آفتاب یا ماه گرفته شد بر جمیع تقادیر قضا لازم است، خواه بعد از خروج وقت بر آن مطلع شده باشد و خواه قبل از آن، و خواه عمداً بجا نیاورده باشد و خواه فراموش شده باشد. و اما نماز زلزله در تمام عمر اداست [۱].

فصل دوم در بیان احکام نماز سفر:

فصل دوم در بیان احکام نماز سفر: واجب است بر مسافر که هریک از نماز ظهر و عصر و عشا را دو رکعت بگذارد، به هشت شرط: اول: قصد مسافت [۲] هشت فرسخ شرعی است، یا قصد چهار فرسخ به شرط [۳] آنکه اراده بازگشتن [۴] در همان روز [۵] یا در همان شب داشته باشد. و فرسخی سه میل است، و میلی چهار هزار گز است به گز دست، و گزی بیست و چهار انگشت است که به عرض در پهلوی هم باشد، و انگشتی هفت جو متوسط است که به عرض در پهلوی هم باشد و جوی هفت مو از موهای یال یابوست که در پهلوی هم باشد. پس فرسخ شرعی به گز شرعی دوازده هزار گز است، و به انگشت دویست و هشتاد و هشت هزار انگشت است، و به جو یک هزار هزار و سیصد و شانزده هزار جو است، و به موی یابو چهارده هزار هزار و سیصد و دوازده هزار مو است. و این هشت فرسخ را در شرع برابر می‌دانند به یک روزه راهی که شتر باردار برود

[۱] _____ اقوی وجوب نماز زلزله است فوراً

و وقت آن از اول زلزله است به قدر نماز آن، پس هرگاه تأخیر انداخت قضاء می‌شود و احوط اتیان به او است بدون قصد اداء یا قضاء. (تویسرکانی) [۲] و نیز شرط است استدامه قصد به اینکه در اثناء متردد نشود. (یزدی) [۳] بلکه به شرط آنکه اراده بازگشتن قبل از ده روز داشته باشد. (خراسانی) [۴] اقوی این است که با قصد مراجعت قبل از عشره هم قصر نماید و احوط در این صورت

جمع بین قصر و اتمام است. (تویسرکانی) [۵] یا غیر آن به شرط اینکه قصد اقامه ده روز در آن محل نکند. (دهکردی) * بلکه در غیر آن روز هرچند بعد از نه روز باشد. (یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۳۰ به شرط آنکه آن روز معتدل [۱] باشد در درازی و کوتاهی، و آن راه معتدل باشد در آسانی و دشواری. و اگر موضعی باشد که دو راه داشته باشد یکی هشت فرسخ و دیگری کمتر در این صورت جایز است از راه دور رفتن به قصد نماز قصر کردن، و لازم نیست از راه نزدیک تر رفتن و نماز را تمام کردن. و بدان که اگر شخصی قصد مسافت نکند مثل آنکه در طلب غلام گریخته خود از شهر بیرون رود به قصد آنکه هر جا غلام را یابد برگردد در این صورت آن شخص را قصر کردن نماز جایز نیست هرچند از هشت فرسخ بیشتر رود، اما در وقت برگشتن به شهر قصر کند اگر میانه او و شهر هشت فرسخ شرعی باشد یا بیشتر. دوم آنکه: از موضع اقامت آن مقدار برود که اذان را نشنود و دیوارها را تمیز نکند [۲] و این مقدار را «حدّ ترخص» گویند. سوم آنکه: سفر معصیت نباشد پس غلام گریخته و زن ناشزه و شکارکننده که به محض لهُو [۳] و لعب شکار کند و شخصی که مقصد او امر حرام باشد هیچ یک از اینها را قصر نماز جایز نیست. چهارم آنکه: سفر همه وقت نماز را فراگرفته باشد [۴] پس اگر به سفر رود بعد از [۱] این شرط وجهی ندارد به جهت

اینکه مراد از روز یک روز فلکی است که مجموع شبانه روز باشد، پس اگر سیر کند در آن به طریق سیر قوافل و قطار با تأخیر و تعطیل و منزل نمودن که متعارف است زیاده از هشت فرسخ نمی شود. (کوهکمره‌ای) [۲] یکی از این دو امر کفایت می کند، من غیر فرق بین الذهاب و الایاب علی الاقوی. (تویسرکانی) [۳] شکار لهُو حکم آن تمام است اگر مقصد معینی نباشد، و اگر مقصد معینی داشته باشد، پس احوط جمع میانه قصر و اتمام است، بلی بعضی از موارد شکار لهُو به جهت اشتغال آن بر خصوصیتی از خصوصیات محرّمه سفر معصیت می باشد، پس در این صورت اتمام نماز و وجوب صیام بی اشکال است، هرچند مقصد معینی داشته باشد. (کوهکمره‌ای) [۴] بلکه مدار به حال بجا آوردن نماز است، پس اگر در اوّل ... (خراسانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۳۱ آنکه از اوّل وقت مقدار طهارت و نماز تمام گذشته باشد در این صورت این نماز را تمام گزارد و قصر [۱] جایز نیست. و همچنین هر گاه از سفر به وطن آید و از وقت نماز مقدار طهارت و یک رکعت مانده باشد نماز را تمام بگزارد. پنجم آنکه: کثیرالسفر نباشد [۲] یعنی در عرف او را کثیرالسفر [۳] نگویند مثل مُکاری و مَلّاح، و بعضی از مجتهدین [۴] بر آنند که وقتی کثیرالسفر می شود که سه سفر * این

شرط نیست بلکه مدار به وقت بجا آوردن نماز است، پس اگر در اوّل وقت در سفر بود قبل از رسیدن به حدّ ترخص بخواند شکسته بعد که حاضر شد اعاده نمی خواهد و اگر نخواند و حاضر نشد تمام می کند، چنانچه در اوّل وقت اگر حاضر بود و مقدار اداء نماز گذشت و بجا نیاورد بعد مسافر شد قصرّاً بجا آورد. (مازندرانی) [۱] - اقوی جواز قصر است در این صورت و جواز اتمام است در صورت ثانیه، و احوط در این دو صورت جمع ما بین قصر و اتمام است. (تویسرکانی) * مناط در قصر و اتمام حال نماز کردن است، پس هرگاه نماز را بعد از گذشتن از حدّ ترخص بکند قصر کند، هرچند مقدار طهارت و نماز تمام گذشته باشد، چنانچه در رجوع هرگاه پیش از وصول به حدّ ترخص باشد قصر کند و اگر بعد از آن یا بعد از ورود به منزل باشد تمام کند. (دهکردی، یزدی) * قصر جایز بلکه ظاهراً لازم است، ولی به ملاحظه بعض اخبار دیگری که در این مقام وارد شده تمام را نیز بجای آورد. (صدر) * بلکه قصر واجب و تمام جایز نیست. (کوهکمره‌ای) [۲] مدار در کثیرالسفر بر این است که در عرف نگویند که عمل و شغل او سفر نیست و در این وقت لازم است بر او تمام به شرط آن که ده روز در بلد خود اقامت نکند و اگر ده روز یا بیشتر اقامت کند لازم است قصر. (تویسرکانی) * یعنی شخصی که سفر عمل و شغل او بوده باشد. (خراسانی) [۳] مناط این آن است که صدق کند که سفر کردن شغل و عمل او است، پس بعد از صدق تمام می کند هرچند این صدق در اثناء سفر اوّل باشد از جهت طول آن، بلی هرگاه در منزل خود یا در مکان دیگر ده روز ماند و اگر چه بدون قصد باشد حکم کثرت منقطع می شود و

محتاج است به سر گرفتن. (نخجوانی، یزدی) [۴] چنین است که فرمودند: در سفر سوم تمام کند و در سفر دوم احوط جمع است بین قصر و اتمام. (مازندرانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۳۲ کند [۱] و در مابین این سه سفر ده روز در وطن خود توقّف نکند و در غیر وطن خود نیز ده روز به قصد توقّف نایستند «۱» پس مادام که کثیرالسفر باشد او را قصر کردن نماز جایز نیست. ششم آنکه: در اثنای سفر به وطن خود نرسد پس اگر مسافر در اثنای سفر به وطن خود عبور کند نماز را تمام کند هر چند قصد اقامت ده روز ننماید. هفتم آنکه: [۲] در اثنای سفر به موضعی [۳] نرسد [۴] که او را در آن موضع ملکی باشد اگر چه یک درخت [۵] باشد و شش ماه در آن موضع توطّن کرده باشد، خواه آن مملکت [۱] - بلکه معتبر قصد مکاری و ملاح

است مثلاً بر او، پس واجب است اتمام حتّی در سفر اوّل با صدق مزبور، مثل آنکه در کمتر از مسافت تردّد نماید و بعد سفر نماید به حدّ مسافت. (خراسانی) [۲] وطن شرعی نداریم بلکه وطن امری است واقعی، پس حکم در صورت مفروضه قصر است نه تمام. (کوهکمره‌ای) * این شرط ثابت نیست مناط وطن عرفی فعلی است، وطن شرعی ثابت نشده است. (یزدی) [۳] بلکه به موضعی نرسد که آن موضع وطن او بوده باشد و مراد به وطن جائی است که قصد توطّن در آنجا را دارد مادام العمر ... اگر چه متحد نباشد، مثل آنکه قصد داشته باشد شش ماه مثلاً در بلدی و شش ماه دیگر در بلد دیگر تعین نماید و معتبر نیست با قصد مزبور بودن ملکی از برای او در آنجا و با اعراض مرتفع می شود حکم وطن مگر آنکه در آن موضع ملکی داشته باشد ولو مثل درخت و منزلی که در آن منزل مقرر و مسکن خود قرار داده اگر چه آن منزل ملک او نبوده باشد. (خراسانی) [۴] ظاهر این است که رسیدن به چنین موضعی باعث تمام نمی شود، بلکه مدار بر رسیدن به وطن است و احوط جمع است ما بین قصر و اتمام. (تویسرکانی) * احوط جمع است، مگر آنکه منزلی داشته باشد که شش ماه متوالی در آن توطّن کرده باشد که در آن وقت تمام می خواند به شرط اینکه اعراض از توطّن در آن جا نکرده باشد. (دهکردی) * احوط جمع است، مگر آنکه منزلی داشته باشد که شش ماه متوالی توطّن کرده باشد. (صدر) [۵] کفایت مثل درخت که منزل نباشد مشکل است. (مازندرانی)

(۱) شهید اوّل، ذکری ۴: ۳۱۶. جامع

عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۳۳ شش ماه متوالی باشد و خواه متفرّق [۱] پس هر گاه مسافر به چنین موضعی برسد واجب است که نماز را تمام کند اگر چه قصدش این باشد که زیاده بر یک روز یا کمتر در آنجا نباشد. هشتم آنکه: در اثنای سفر به یکی از چهار موضع که آن: مسجد مکه، و مسجد مدینه، و مسجد کوفه، و حایر کربلاست نرسد، و مراد از «حایر» زمینی است که متوکل آب فرات را در آن سر داده بود تا مرقد مقدّس حضرت امام حسین علیه السلام خراب شود پس آب بردور آن زمین بر بالای هم ایستاد و یک قطره داخل آن نشد، و آن را «حایر» جهت آن گفتند که آب حیران وار برگرد آن ایستاده بود و نتوانست که داخل آن موضع شود، و آن صحن [۲] آستانه مقدّسه است با عماراتی که در آن است. پس هر گاه مسافر به یکی از آن چهار موضع برسد و قصد اقامت ده روز نکند بر او لازم نیست که نماز را قصر کند بلکه مخیر است میانه قصر و اتمام، و اگر نماز را تمام [۳] گزارد ثواب آن بیشتر خواهد بود. و قول مشهور آن است تخیر میانه قصر و اتمام مخصوص مواضع اربع است. و سید مرتضی با بعضی از مجتهدین بر آنند که فرقی میانه این چهار مواضع و مشاهد مقدسه حضرات ائمه معصومین علیهم السلام نیست «۱» و ظاهر کلام ایشان آن است که اتمام نماز در همه [۱] - در متفرّق

اشکال است، احتیاط ترک نشود. (مازندرانی) [۲] احوط اقتصار در روضه مقدّسه است در اتمام و در خارج از روضه احوط قصر است. (تویسرکانی) * در تعیین حایر اشکال است و احوط اقتصار است بر تحت قبه منوره. (خراسانی) * لکن احوط اقتصار بر اطراف ضریح مقدّس است. (دهکردی، یزدی) * احوط اقتصار به بیست و پنج ذراع است از چهار طرف قبر مطهر. (صدر) * در تعیین حایر خلاف و اشکال است، ظاهراً آن قدری است که دیوارهای اطراف ضریح مقدّس به آن احاطه دارد. (مازندرانی) * اقوی

ثبوت تخیر در تمام صحن شریف و حجرات است، چنانچه ثبوت تخیر است در تمام شهر مکه و شهر مدینه و مسجد کوفه. (نخجوانی) [۳] و اگر قصر کنسد احوط است. (خراسانی) (۱) سید مرتضی رسائل ۳: ۴۷، و

علامه در مختلف ۳: ۱۳۵ از ابن جنید نقل کرده است. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۳۴ این مواضع بر مسافر واجب است و قصر جایز نیست. و ابن بابویه بر آن است که در چهار موضع مذکور قصر واجب است و اتمام جایز نیست [۱] «۱». و اصح قول مشهور است. و واجب نیست در نیت نماز قصد قصر یا اتمام کردن، اما جایز است در اثنای نماز عدول کردن به قصر بعد از نیت اتمام و عدول کردن به اتمام بعد از نیت قصر. اما در صورت اولی وقتی عدول به قصر جایز است که به رکعت سوم شروع نکرده باشد. و هر گاه نماز در یکی از چهار موضع فوت شود مجتهدین را در کیفیت قضای آن سه احتمال است: اول آنکه: همچنان که مکلف در ادا مخیر بود در قضا [۲] نیز مخیر است اگر چه قضا را در غیر چهار موضع بجا آورد. دوم آنکه [۳]: اگر مکلف قضا را در یکی از آن چهار موضع بجا می آورد مخیر است، اما در غیر آن مخیر نیست بلکه قصر لازم است. سوم آنکه: مطلقاً قصر لازم است خواه قضا در یکی از آن چهار موضع واقع شود و خواه در غیر آن و اصح [۴] احتمال اول [۵] است. [۱] قول صدوق - اعلی الله مقامه - در

نهایت قوت و صحت است، بلکه تخیر در میان قصر و اتمام در [چهار موضع محال است و اخبار شریفه وارده در این باب معنای دیگری دارد که اینجا مقام بیان آن نیست. (کوهکمره‌ای) [۲] یعنی قضای نماز که در آن چهار موضع فوت شده است. (یزدی) [۳] احتمال دوم احوط است، و احوط از آن احتمال سوم است. (تویسرکانی) [۴] و احوط اختیار قصر است در قضاء خصوصاً اگر در غیر آن اماکن قضاء کند. (مازندرانی) [۵] بلکه احتمال دوم است، اگر چه اختیار قصر مطلقاً احوط است. (خراسانی) * احتمال سوم احوط، اگر چه احتمال دوم اقوی است. (دهکردی) * بلکه احتمال سوم احوط است. (صدر) * احتمال سوم اصح است. (کوهکمره‌ای) * احتمال دوم اقرب است. (یزدی) (۱) من لا یحضره الفقیه ۱: ۴۴۲،

حدیث ۱۲۸۳. خصال: ۲۸۱، حدیث ۱۲۳. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۳۵ تنمّه: هر گاه شخصی به قصد سفر از شهر بیرون رود و به موضعی رسد که از شهر تا آن موضع هشت فرسخ باشد و در آن موضع انتظار قافله کشد و قافله دیر بهم رسد، در این صورت [۱] واجب است که از روزی که به آن موضع رسیده تا سی روز نماز را قصر کند، و بعد از سی روز نماز را تمام کند هر چند داند که قافله ساعتی دیگر می رسد. و همچنین هر مسافری که در اثنای سفر به موضعی رسد و در بودن ده روز در آن موضع متردد باشد پس مادام که تردد او باقی باشد تا سی روز نماز را قصر کند، و بعد از آن نماز را تمام گزارد اگر چه یک نماز باشد. و بدان که هر گاه مسافر در موضعی قصد اقامت ده روز کند و در اثنای آن ده روز [۲] از آن موضع بیرون رود به موضعی که حد ترخص است و از موضع اول تا این موضع کمتر از هشت فرسخ [۳] باشد، پس اگر در وقت بیرون رفتن از موضع اول عزم داشته باشد که معاودت کند و ده روز مجدّد در آنجا توقف نماید در این صورت [۴] در وقت رفتن به موضع دوم و در وقت معاودت و در وقت توقف نماز را تمام بگزارد، و اگر در وقت بیرون رفتن از موضع اول به عزم سفر بیرون رفته باشد نه به عزم آنکه بعد از عود ده روز آنجا توقف نماید و عزم عدم توقف باقی باشد در این [۱] - اگر چه اطمینان به آمدن قافله

داشته باشد، یا در آن موضعی که انتظار می کشد به مقدار مسافت باشد، و اگر کمتر از مسافت باشد و اطمینان به مسافرت به جهت عدم اطمینان به آمدن رفقه نداشته باشد باید تمام نماید. (خراسانی) [۲] یا بعد از گذشتن ده روز. (مازندرانی) * یا بعد از آن. (یزدی) [۳] بلکه چهار فرسخ بنابر اقوی. (خراسانی) * بلکه کمتر از چهار فرسخ، زیرا که هر گاه چهار فرسخ باشد با برگشتن هشت

فرسخ می شود. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) * بلکه کمتر از مسافت باشد. (کوهکمره‌ای) [۴] احوط در این صورت جمع ما بین قصر و اتمام است در وقت رفتن و در وقت توقّف و برگشتن، بلکه در صورت ثانیه نیز هرگاه این احتیاط را بجا آورد خوب است. (تویسرکانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۳۶ صورت نماز [۱] را در وقت رفتن چون به محل ترخّص رسد و در وقت برگشتن [۲] و توقّف نمودن قصر کند [۳]. و هرگاه مسافر در موضعی قصد اقامت ده روز نماید و بعد از آن عزم را تغییر دهد و قصد سفر کند پس اگر بعد از عزم اقامت یک نماز را تمام گزارده باشد [۴] باقی نمازها را که در آن موضع می گزارد تمام گزارد، و الا قصر کند. و جایز است مسافر را در اثنای گزاردن نماز قصر قصد اقامت ده روز نماید، پس در این حال لازم است که آن نماز را که شروع در آن کرده تمام بگزارد. و سنّت است که مسافر بعد از هر نماز قصر سی نوبت بگوید: «سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ» [۱] - اقوی تمام است

در این صورت نیز هرگاه از موضع اوّل اعراض نکرده باشد و احوط جمع است. (یزدی) [۲] تمام واجب و قصر جایز نیست به جهت اینکه خروج از محلّ اقامت مغیر حکم نیست، پس مادامی که قصد سفر نکرده حکم آن تمام است. (کوهکمره‌ای) [۳] مجرّد عدم عزم بر توقّف ده روز در محلّ اقامه بعد از عود به آن کافی نیست در جواز قصر، بلکه واجب می شود قصر در صورتی که در وقت بیرون رفتن از محلّ اقامه منشیء سفر باشد به حیثیتی که اگر عود نماید به محلّ اقامه آن محلّ یکی از منازل سفر او محسوب شود و امّا اگر بنا دارد که بعد از عود به محلّ اقامه انشاء سفر نماید باید تمام نماید در وقت رفتن و برگشتن و توقّف نمودن بنابر اقوی اگرچه احوط جمع است. (خراسانی) * احوط جمع است. (صدر) * در این تفصیلی است و احوط جمع است میان قصر و تمام و اظهر آن است که اگر آن موضع ترخّص که از او قصد معاودت به بلد اقامه دارد در جانب سفر مقصود است و بلد اقامه در خلاف او است مثل این که مقیم در کاظمین قصد دارد بروود به بغداد و مراجعت نماید به کاظمین و بروود به عجم، تمام نماید نماز را در وقت رفتن به بغداد و مراجعت به کاظمین و توقّف در آن و در صورت عکس مثل اینکه مقیم بغداد می رود به کاظمین که برگردد به بغداد بروود به عجم، زمان رفتن به کاظمین و توقّف در آن تمام کند و در وقت رجعت از کاظمین قصر بکند. (مازندرانی) [۴] این حصر وجهی ندارد بلکه شروع در رکعت ثالثه از چهار رکعتی کافی است، بلکه هر عملی که با سفر منافی است ذاتاً موجب استقرار اقامه در زوال سفر است. (کوهکمره‌ای) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۳۷

فصل سوم در بیان نماز خوف:

فصل سوم در بیان نماز خوف: بدان که خوف موجب قصر نماز می شود خواه در سفر باشد و خواه در حضر [۱] و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم مکرّر نماز خوف را به جماعت گزارده اند، پس هرگاه خوف حاصل شود و اعدا در غیر جهت قبله باشند و اهل اسلام اراده نمایند که نماز را به جماعت گزارند و ترسند که در اثنای نماز اعدا برایشان حمله آورند دو فرقه شوند (اگر احتیاج به زیاده از دو فرقه نباشد) یک فرقه نماز را به جماعت گزارند و فرقه دیگر حراست ایشان نمایند، و پیشنماز با یک فرقه یک رکعت بگزارد و چون به رکعت دوم برخیزد فرقه ای که اقتدا کرده اند قصد انفراد کنند و رکعت دوم را منفرداً بگزارند و چون فارغ شوند به حراست اشتغال نمایند، و فرقه دیگر آیند و رکعت اوّل خود را به رکعت دوم پیشنماز اقتدا کنند و چون پیشنماز به تشهّد بنشینند ایشان برخیزند و رکعت دوم را انفراد بگزارند، و پیشنماز تشهّد را تطویل نماید تا با ایشان تشهّد را به فعل آورده سلام دهند. و اگر نماز مغرب باشد پیشنماز مخیر است به هریک از این دو فرقه که خواهد یک رکعت بگزارد و به فرقه دیگر دو رکعت. و جایز است که پیشنماز [۲] نماز را با یک فرقه به آخر رساند و نوبت دیگر آن نماز را با فرقه دیگر [۳] بگزارد، و این نماز دوم پیشنماز نافله [۴] خواهد بود. و اگر اعدا در جهت قبله باشند و نمایان باشند، پیشنماز اهل اسلام را دو صف سازد، صفی پیش و صفی پس،

و هردو صف با او به رکوع روند و چون او به سجود رود صف اول با او به سجود روند و صف دوم با او سجود نکنند بلکه ایستاده به حراست مشغول [۱] - ثبوت نماز خوف در شریعت مطهره بی اشکال است و لکن در کم و کیف آن تفصیلی است که اینجا محل بیان آن نیست. (کوهکمره‌ای) [۲] و لکن اهل صف دوم نباید در صف اول، و اهل صف اول بروند در صف دوم. (خراسانی) [۳] محل تأمل است. (یزدی) [۴] فریضه به واسطه اعاده نافله نمی‌شود و استحباب اعاده فریضه منافعی با فریضه بودن او نیست و از این جهت جمیع احکام فریضه بر او مترتب است. (کوهکمره‌ای) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۳۸ باشند، و چون پیشنماز به رکعت دوم شروع نماید به سجود روند و صف اول به حراست اشتغال نمایند، و چون به رکوع رود هردو صف با او رکوع کنند و چون به سجود رود صف اول با او سجود کنند و صف دوم حراست نمایند، و چون با صف اول به تشهد مشغول شود صف دوم به سجود روند و بعد از تشهد هردو صف با او سلام دهند. و بدان که در نماز خوف چون محل ضرورت است سلاح با خود داشتن واجب است هرچند سلاح نجس باشد و اگر کلاه خود پیشانی را بپوشد و نتوان دور کردن در وقت سجود، دور کردن لازم نیست و نماز صحیح است. تتمه: هرگاه جنگ در گیرد در آن وقت به هر طریق که ممکن باشد ایستاده یا سواره یا در حالت راه رفتن نماز بگذارد پس اگر رو به قبله کردن در کل نماز متعذر باشد در بعضی که تواند بکند اگرچه تکبیر احرام باشد و بس و سجده بر یال اسب یا کوهه «۱» زین کند، و اگر رکوع و سجود متعذر باشد اشارت به سر کافی است و اگر نتواند به چشم اشارت کند. و اگر حال به جایی رسد که اشارت نیز ممکن نباشد عوض هر رکعت «سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ» بگوید، پس عوض نماز مغرب سه نوبت بگوید و عوض هریک از چهار نماز دیگر دو نوبت [۱] و نیت و تکبیر احرام و تشهد و تسلیم بجا آورد. فصل چهارم در بیان احکام نماز جماعت:

فصل چهارم در بیان احکام نماز جماعت:

فصل چهارم در بیان احکام نماز جماعت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که نماز جماعت افضل است از نماز منفرد به بیست و چهار درجه «۲». و جماعت در نمازهای پنج‌گانه یومیه مستحب است به استحباب مؤکد. و در نماز جمعه واجب است، خواه سَنَت گزارده شود و خواه واجِب، [۱] - این در صورتی است که وظیفه دو رکعت باشد و نتواند او را ولو به اشاره بجا آورد. (کوهکمره‌ای) (۱) بلندی پیش و پس زین اسب. (۲) تهذیب ۳: ۲۵، حدیث ۸۵. وسائل ۸: ۲۸۵، حدیث ۱. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۳۹ و در نماز عید قربان و عید ماه رمضان هرگاه واجب باشد واجب است. و در نماز کسوف و خسوف و مانند آن مستحب است اما در نماز سنتی جماعت حرام است مگر در شش جا: اول: نماز طلب باران. دوم: نماز عید قربان. سوم: نماز عید رمضان، وقتی که سنت باشد. چهارم: نماز عید غدیر [۱]. پنجم: نماز بر میتی که به شش سال نرسیده باشد. ششم: نمازی که یک نوبت پیشنماز گزارده باشد [۲] و جمعی حاضر شوند و خواهند که در آن نماز به او اقتدا کنند [۳] پس جایز است [۴] که پیشنماز آن نماز را نوبت دیگر [۵] به نیت سنت [۶] بگذارد، و جمعی که با او آن نماز را گزارده بودند نیز جایز است که نوبت دیگر با او آن نماز را به نیت سنت [۷] بگذارند. [۱] اقوی و احوط ترک جماعت است در آن. (خراسانی) * اقوی عدم جواز جماعت است در نماز عید غدیر. (دهکردی، کوهکمره‌ای، نخجوانی، یزدی) * احوط اگر نگوئیم اقوی ترک جماعت است. (مازندرانی) [۲] ثبوت معاودت برای کسی که نماز را با جماعت خوانده مشکل است،

احتیاط و احتمال مظنون عیب ندارد، لکن اقتداء نمودن آنها که نماز بجا آورده‌اند محلّ اشکال است و خلاف احتیاط. (مازندرانی)

[۳] کسی که نماز را به جماعت بجا آورده، چه امام باشد چه مأموم، استحباب اعاده برای او معلوم نیست. (مازندرانی) [۴] محلّ تأمل است. (یزدی) [۵] اگر آن جمع نماز نخوانده باشند، اگرچه احوط مع ذلک ترک است. (خراسانی) [۶] اعاده صلوات یومیّه احتیاطاً که حقّ تقوی است مطلقاً مستحبّ است، به انفراد یا به جماعت، نسبت به امام یا مأموم. (دهکردی) [۷] استحباب اعاده از برای آنها معلوم نیست. (خراسانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۴۰ و بدان که مشروع بودن نماز جماعت مشروط است به چهارده شرط: اول: پیشنماز بالغ باشد و بعضی از مجتهدین جایز داشته‌اند که طفل نزدیک به بلوغ پیشنمازی کند «۱» و این مذهب [۱] ضعیف است. دوم: شیعه اثنا عشری باشد. سوم: عادل باشد اگرچه بنده باشد، و بعضی از مجتهدین [۲] تجویز نکرده‌اند که بنده پیشنمازی غیربنده کند «۲». و هر گاه بعد از نماز جماعت ظاهر شود که پیشنماز عادل نبوده بر مأمومین لازم نیست [۳] که نماز را اعاده کنند، خواه وقت نماز باقی باشد و خواه نباشد. و اگر در اثنای نماز ظاهر شود نیت انفراد کنند و آنچه به نیت اقتدا واقع شده صحیح است. چهارم: ایستاده نماز گزارند [۴] پس اگر به جهت بیماری نشسته نماز گزارد جایز نیست شخصی را که قادر بر ایستادن باشد به او اقتدا کند، اما کسی که قدرت بر ایستادن ندارد جایز است. پنجم: از اخراج بعض حروف و فاتحه و سوره و اذکار واجبی عاجز نباشد [۵] پس [۱] این مذهب بعید نیست

لیکن احوط مذهب اول است. (تویسرکانی) * بلی اگر مأمومین غیر بالغ باشند جایز است. (نخجوانی) [۲] این قول قوی است. (تویسرکانی) * این قول ضعیف است، بلی پیشنمازی بنده به غیر بنده مکروه است، خصوصاً اگر آزاد اقرأ و ابصر بوده باشد به احکام نماز. (کوهکمره‌ای) [۳] مشروط بر اینکه از مأموم از جهت متابعت امام زیادتی رکوع و نحو او حاصل نشود، و الاّ اعاده می‌کند، چنانچه احوط در اصل مسأله اعاده است در وقت بلکه مطلقاً. (نخجوانی) [۴] این شرط احوط است. (تویسرکانی) [۵] اقوی جواز اقتداء است به کسی که عاجز است از اخراج بعض حروف در مواردی که امام ف- (۱) شیخ طوسی، خلاصه: ۱: ۵۵۳

مسأله ۲۹۵ و مبسوط ۱: ۱۵۴. (۲) شیخ طوسی، نه‌ایه: ۱: ۳۴۴ و مبسوط ۱: ۱۵۵. ابن حمزه، وسیله: ۱۰۵. شیخ صدوق مقنع: ۱۱۵. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۴۱ اگر عاجز باشد او را جایز نیست که پیشنمازی شخصی کند که بر آن قادر باشد، و جایز است [۱] که پیشنمازی مثل خود کند. ششم: مرد باشد هر گاه پیشنمازی مردان کند، چه زن را پیشنمازی مردان کردن جایز نیست، اما پیشنمازی زنان کردن جایز است مرد را، و زن را و ختنی را جایز است که پیشنمازی زنان کند، اما پیشنمازی مردان و مثل خود جایز نیست. هفتم: مأموم تقدّم بر پیشنماز نکند یعنی جای ایستادن او نزدیکتر به قبله نباشد، اما در پهلوی پیشنماز ایستادن او جایز است [۲] و بعضی از مجتهدین [۳] آن را نیز جایز نمی‌دانند [۴] «۱». و اگر سجده گاه مأموم به واسطه درازی قد او به قبله نزدیکتر باشد بعضی از مجتهدین نماز مأموم را جایز می‌دانند [۵] «۲» و همچنین هرگاه مأمومین بردور کعبه نماز گزارند جایز نیست که احدی از ایشان به کعبه نزدیکتر باشد از پیش نماز، و اگر در اندرون

* اعتبار این شرط در ما عداى قرائت از آنچه امام متحمّل از مأموم نیست معلوم نیست، هر چند احوط اطلاق است. (یزدی) [۱] محلّ تأمل است. (خراسانی) * احوط ترک است، بلکه عدم جواز خالی از قوت نیست. (مازندرانی) * مشکل است. (نخجوانی، یزدی) [۲] مشکل است، احتیاط ترک نشود به مؤخر شدن مأموم از امام عرفاً. (مازندرانی) [۳] قول بعض مجتهدین احوط است. (تویسرکانی) * و قول این بعض اقوی است. (خراسانی) [۴] و احوط نیز جایز نبودن است. (صدر، کوهکمره‌ای) [۵] قول اول احوط است. (تویسرکانی) * بلکه جایز نیست بنابر اقوی. (خراسانی) * بلی اقوی جواز است. (دهکردی) * احوط جایز نبودن است. (صدر) (۱) ابن ادریس، سرائر: ۱

نماز در اندرون کعبه هم احوط آن که مأوم تقدّم بر امام نجوید و همچنین به نحو استداره نباشد. (دهکردی) * مشکل است، بلکه ممنوع است. (مازندرانی) [۲] مشکل است و همچنین در استداره. (یزدی) [۳] هرگاه مخالف نماز منفرد باشد یا قصد تشریع کند. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) [۴] زیاده از یک گام وسیع دور نباشد. (مازندرانی) [۵] احوط این است که ما بین محلّ سجده مأوم تا موقف امام بیش از یک گام بلند نباشد و همچنین هر صفی نسبت به صف سابق. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) * به ملاحظه خبری که تحدید دوری را بما لا یتخطّی فرموده البته زیاده بر خطوه متعارفه از سر مأوم تا موقف امام دور نباشد. (صدر) [۶] در جماعت. (خراسانی) [۷] احوط این است که مکان امام بلندتر نباشد از مکان مأوم زاید بر قدر اصبع یا بیشتر. (تویسرکانی) * بلکه اقوی این است که زیاده از یک وجب بلندتر نباشد. (خراسانی) * بلکه به مقداری که آن را عرفاً بلندتر از مکان مأومین می گویند نباشد. (صدر) * بلکه بیش از یک شبر نباشد. (کوهکمره‌ای، یزدی) * احوط این است که زیاده از یک وجب بلندتر نباشد. (مازندرانی، نخجوانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۴۳ اما جایز است که مکان مأوم بلندتر باشد از مکان پیشنماز به زیاده از یک گام. اما هر گاه زمین [۱] سربالا یا سراسیب باشد نماز جماعت در آن جایز است [۲] خواه مأوم بلندتر باشد و خواه پیشنماز. دهم: یتّی اقتدا کردن بعد از آنکه پیشنماز تکبیر احرام بگوید، و اگر بی یتّی اقتدا متابعت کند و امری که بر منفرد واجب است مثل ذکر رکوع و سجود [۳] بجا نیاورد نماز او باطل است. اما برپیشنماز یتّی پیشنمازی واجب نیست مگر در نمازی [۴] که جماعت در آن واجب است مثل نماز جمعه که در آن برپیشنماز یتّی نماز جماعت واجب است. یازدهم آنکه [۵]: پیشنماز نزد مأومین معین باشد، پس اگر دو پیشنماز نماز گزارند و مأوم به یکی غیرمعین اقتدا کند نماز او باطل است. دوازدهم آنکه: پیشنماز زیاده از یک شخص نباشد، پس اگر اقتدا به دو شخص کند نماز او باطل است، اما اگر پیشنمازی را بی هوشی یا حدّثی واقع شود در این صورت به واسطه این عذر مأوم را جایز است که در باقی نماز اقتدا به پیشنماز دیگر کند. و بعضی از [۶] مجتهدین بر آنند که بی عذر [۷] نیز جایز است [۸] در اثنای اقتدا به [۱]

www.noorfatimah.org

وقت قیام دیده شود در این صورت [۳] نماز جماعت صحیح [۴] است. اما اگر زن به مرد اقتدا کند و حایل در میان باشد نماز زن صحیح است. چهاردهم آنکه: صورت نماز پیشنماز مخالف صورت نماز مأوم نباشد، پس در وقتی که پیشنماز مثلاً نماز کسوف می‌گزارد جایز نیست که شخصی در نماز صبح یا ظهر به او اقتدا کند. و جایز [۵] است در نماز واجبی اقتدا کردن به شخصی که نماز سنت می‌گزارد در شش صورت [۶] که قبل از این مذکور شد «۲». و همچنین جایز است اقتدا [۱]— از پیش نه از پهلوی. (خراسانی،

مازندرانی) [۲] احوط عدم حایل است در جمیع احوالات نماز. (تویسرکانی) [۳] احوط در این صورت ترک نمودن اقتداء است. (کوهکمره‌ای) [۴] صحیح نیست، بلکه در هر دو جا باید حایل نباشد. (خراسانی، مازندرانی) * مشکل است. (دهکردی، صدر، نخجوانی، یزدی) [۵] جواز اقتدای فرایض یومیّه به غیر از فرایض یومیّه ولو معاده به جماعت به سایر نمازهای مستحبی محلّ تأمل است و لو اینکه آن نماز مستحبی را به جماعت کردن جایز باشد. (دهکردی) [۶] چنانچه مذکور شد عدم جواز در بعض آن صور. (خراسانی) * در بعضی از آنها معلوم نیست. (صدر) * احوط اجتناب است مگر دو صورت اخیر از این شش صورت که در متن ذکر شده. (کوهکمره‌ای) * با اشکال در بعض صور. (مازندرانی) * و اشکال در بعض صور آن گذشت. (یزدی) [۱]— علّامه حلّی، تذکره ۴: ۲۷۱ و

نهایة الإحکام ۲: ۱۷۱. (۲) رجوع شود به ص ۲۳۹. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۴۵ کردن در نماز ظهر به نماز عصر و برعکس، و در نماز ادا به نماز قضا و برعکس، و در نماز دو رکعتی به نماز سه رکعتی یا چهار رکعتی و برعکس. و چون نماز مأوم کمتر باشد مخیر است اگر خواهد انتظار پیشنماز کشد [۱] تا وقتی که سلام دهد او نیز سلام دهد، و اگر خواهد بی‌انتظار سلام دهد، اما انتظار افضل است [۲]. اما اگر نماز مأوم اطول باشد مخیر است اگر خواهد قبل از آنکه پیشنماز سلام دهد برخیزد و تتمّه نماز خود را بجا آورد، و اگر خواهد انتظار سلام دادن او بکشد و بعد از آن نماز خود را تمام کند، و انتظار افضل است [۳]. تتمّه: بر مأوم واجب است متابعت کردن پیشنماز، یعنی هیچ‌یک از اقوال و افعال نماز را قبل از پیشنماز به فعل نیاورد، اما با هم [۴] بجا آوردن جایز است مگر تکبیر احرام که آن را واجب است که مأوم بعد از پیشنماز بجا آورد، پس اگر با هم تکبیر احرام را بجا آورند نماز مأوم باطل خواهد بود. و بعضی از مجتهدین بر آنند که متابعت پیشنماز در اقوال سوای تکبیر احرام [۵] واجب نیست «۱» پس اگر مأوم ذکر رکوع یا سجود یا امثال آن را قبل از پیشنماز بجا آورد قصوری ندارد. و این قول [۶] اصحّ است. و هر گاه [۱]— به شرط عدم فوات موالات یا

محو صورت نماز. (دهکردی) * با فوات موالات مشکل است. (کوهکمره‌ای، یزدی) [۲] افضلیت آن معلوم نیست، بلکه احوط ترک آن است در صورتی که موجب فوات موالات باشد. (خراسانی) [۳] بلکه احوط ترک است، اگرچه موجب فوات موالات باشد. (خراسانی) [۴] احوط بعد از امام بجا آوردن است و این احتیاط در افعال وارد شده. (کوهکمره‌ای) * اقوی اعتبار تأخر است در افعال و در اذکار و در تسلیم، در صورت علم به عدم تقدّم امام، و اما در صورت جهل اگر پیش از امام سلام دهد عیب ندارد. (نخجوانی) [۵] و سلام نیز. (خراسانی) [۶] این قول هرچند مشهور است و لکن احوط آن است که مهما ممکن بعد از امام بجا آورد نباید زیاد عقب بیفتد، چه در افعال و چه در اقوال. (کوهکمره‌ای) [۱]— شهید ثانی، روض الجنان ۲: ۹۹۵

و روضه ۱: ۳۸۴. مدارک ۴: ۳۲۶. محقق اردبیلی، مجمع الفوائد ۳: ۳۰۶. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۴۶ بعضی افعال را پیش از پیشنماز عمداً بجا آورد نماز او باطل نمی‌شود [۱] پس اگر قبل از پیشنماز رکوع کند واجب است که در رکوع توقف کند تا پیشنماز رکوع را بجا آورد و نماز او صحیح است [۲] مگر در یک صورت و آن آنست که عمداً به رکوع رود قبل از آنکه پیشنماز قراءت را تمام کند، اما اگر از روی سهو قبل از پیشنماز رکوع کند در این صورت واجب است که سر از رکوع بردارد و متابعت

پیش نماز کند در رکوع. و جایز است [۳] مأموم را سلام دادن قبل از آنکه پیش نماز سلام دهد خواه ضرورت داشته باشد و خواه نه اما بعد از آنکه نیت افراد [۴] کند. و همچنین جایز است که در اثنای نماز نیت افراد [۵] نماید و تتمه نماز را منفرداً بگذارد، مگر نمازی که جماعت در آن واجب است مثل نماز جمعه و نماز عید وقتی که واجب شود. و هر گاه مأموم در اثنای نماز نیت افراد کند پس اگر افراد او قبل از آن است که پیش نماز حمد خوانده لازم است که او حمد و سوره را بخواند اگر محل سوره باقی [۶] باشد، و اگر بعد از خواندن پیش نماز حمد را منفرد شده اکتفا به خواندن پیش نماز کند در [۱] - احوط بلکه اقوی بطلان نماز

است در صورت رفع رأس یا هوی به رکوع یا سجود عمدتاً در صورت سهو عود کند به رکوع یا سجود. (تویسرکانی) [۲] ترک احتیاط به اتمام نماز و اعاده آن نمایند. (صدر) [۳] و احتیاطاً بعد از اتمام اعاده کند نماز را. (مازندرانی) [۴] قصد افراد لزومی ندارد در سلام قبل از امام. (تویسرکانی) * هرگاه نیت افراد نکند، پس احوط آن است که بعد از امام سلام دهد. (کوهکمره‌ای) * نیت افراد کردن هم لازم نیست مگر آنکه تقدّم به قدری باشد که منافعی صدق قدوه باشد. (نخجوانی، یزدی) [۵] احوط عدم نیت افراد است در نماز بدون عذر. (تویسرکانی) * به ملاحظه اخبار وارده از اهل بیت اطهار صلوات الله علیهم اجمعین بدون عذر و علت نیت افراد نمایند علی الاحوط. (صدر، نخجوانی) [۶] به اینکه وقت تنگ نشده باشد و گنجایش خواندن آن را داشته باشد. (خراسانی) * یعنی در جایی که سوره خواندن واجب باشد و به جهت ضیق وقت و نحو آن ساقط نشده باشد. (دهکردی، کوهکمره‌ای، یزدی) * مراد از باقی ماندن محلّ سوره و باقی نماندن معلوم نیست. (مازندرانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۴۷ خواندن حمد و خود سوره را بخواند اگر محلّ سوره باقی باشد، و اگر در اثنای خواندن پیش نماز حمد را یا سوره یا تسبیحات اربع نیت افراد [۱] کند لازم است که آنچه پیش نماز نخوانده بخواند [۲] و از مأموم غیر از قراءت حمد و سوره و تسبیحات اربع [۳] چیزی ساقط نمی شود، خواه قراءت پیش نماز را بشنود و خواه نشنود [۴] اما تکبیر احرام و ذکر رکوع و سجود و تشهد و سلام دادن بر مأموم واجب است و به فعل آوردن پیش نماز از او ساقط نمی شود. و بعضی از مجتهدین قراءت مأموم را حرام می دانند [۵] «۱» و بعضی مکروه «۲» مگر آنکه مأموم قراءت [۶] پیش نماز را به هیچ وجه نشنود در این صورت قراءت او را مکروه نمی دانند. و بدان که هر گاه شخصی وقتی برسد که پیش نماز در رکوع باشد در این صورت نیت اقتدا کند و به رکوع رود حکم آن دارد که کلّ رکعت را دریافت باشد هر چند بعد از فارغ

[۱] - در صورت افراد در اثناء حمد و سوره احوط خواندن تمام است. (خراسانی) * احوط در نیت افراد قبل از رکوع مطلقاً خواندن حمد و سوره است. (صدر) [۲] بلکه تمام را بخواند. (مازندرانی) [۳] تسبیحات اربع از مأموم ساقط نمی شود. (تویسرکانی) * تسبیحات اربع ساقط نیست. (خراسانی، مازندرانی) * تسبیحات نیز ساقط نمی شود از مأموم. (دهکردی، کوهکمره‌ای، نخجوانی، یزدی) * سقوط تسبیحات از مأموم معلوم نیست، ولی به ملاحظه خبری که در این مقام وارد است به نیت قربت مطلقه بخواند خالی از شبهه است. (صدر) [۴] با نشنیدن قرائت جهریه امام، قرائت را به تبعیت قربت مطلقه بخواند. (صدر) [۵] بلکه احوط برای مأموم در صورت نشنیدن قرائت امام یا هممه آن را قرائت است به قصد قربت نه به قصد جزئیت. (خراسانی) [۶] در نماز جهریه به اسماع صوت امام یا هممه او واجب است ترک قرائت و با عدم سماع مستحب است قرائت و در اخفائیه مطلقاً مکروه است قرائت. (کوهکمره‌ای، نخجوانی، یزدی) (۱)

شیخ طوسی، مبسوط ۱: ۱۵۸. حلبی، کافی: ۱۴۴. ابن حمزه، وسیله: ۱۰۶. عاملی، مدارک ۴: ۳۲۳. (۲) محقق، شرایع ۱: ۱۲۳ و مختصر نافع: ۴۷. سلّار، مراسم: ۸۷. شهید اول، بیان: ۲۲۶. شهید ثانی، روضه ۱: ۳۸۱. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۴۸ شدن پیش نماز از ذکر رکوع رسیده باشد، و اگر ترسد که تا به صف مأومین رسیدن پیش نماز سر از رکوع بردارد، در این صورت [۱] مخیر است اگر خواهد همانجا که رسیده نیت اقتدا کند و تکبیر احرام بگوید و به رکوع رود و رکوع کرده خود را به صف رساند،

و اگر خواهد دو سجده را نیز آنجا بجا آورد و بعد از آن خود را به صف رساند، و سنت است که در وقت رفتن به جانب صف پای خود را بر روی زمین بکشد و گام بردارد. و اگر وقتی برسد که پیشنماز سر از رکوع برداشته و به سجود نرفته یا وقتی که در سجده اول باشد در این دو صورت سنت است که به نیت اقتدا تکبیر احرام بجا آورد و با پیشنماز سجده کند و چون پیشنماز به رکعت دوم برخیزد با او برخیزد و نیت کرده نماز را از سر گیرد [۲]. و بعضی از مجتهدین بر آنند که نیت اول کافی است [۳] «۱» و احتیاج به نیت دیگر نیست. و اگر وقتی برسد که پیشنماز سر از سجده دوم برداشته به تشهد نشسته باشد سنت است که بعد از نیت و تکبیر احرام با او بنشیند و ذکر خدا را بجا آورد پس اگر تشهد آخر باشد مأوم آن قدر صبر کند که پیشنماز سلام دهد و بعد از آن برخیزد و نماز به همان نیت اقتدای سابق تمام کند، و اگر تشهد اول باشد با پیشنماز برخیزد و نماز را به همان نیت به اتمام رساند، و هرگاه مأوم دو رکعت آخر را با پیشنماز دریافته باشد مخیر است در دو رکعت باقی که منفرداً می گزارد در میانه حمد و تسبیح [۴] اگرچه پیشنماز در دو رکعت [۱] - ولی آن

قدر دور نباشد که مانع از تحقق جماعت است. (دهکردی، صدر) * به شرط آنکه مانع از اقتداء نداشته باشد، مانند حایل و بلندی جای امام و بعد منافی و نحو آن، و احوط آن است که در حال ذکر رکوع حرکت نکند و همچنین در حال قرائت. (کوهکمره‌ای) [۲] احتیاطاً. (خراسانی) [۳] این قول قوی است. (تویسرکانی) * این قول بعید نیست هر چند احوط آن است که در این حال اقتداء نکند و بر تقدیر اقتداء پس احوط بعد از اتمام اعاده نماید. (کوهکمره‌ای) [۴] بلکه تسبیح افضل است و لکن واجب است بر مأوم در دو رکعت اول خود که دو رکعت

(۱) شیخ طوسی، مبسوط ۱: ۱۵۹. ابن ادریس، سرائر ۱: ۸۵. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۴۹ رکعت فاتحه نخوانده باشد. و بعضی از مجتهدین بر آنند که هرگاه پیشنماز در دو رکعت آخر فاتحه نخوانده باشد و اکتفا به تسبیح کرده باشد بر مأوم واجب است که در یکی از دو رکعت فاتحه بخواند و اکتفا به تسبیح نکند «۱». و اگر شخصی به واسطه تقیه به پیشنماز سنی اظهار اقتدا نماید واجب است که آهسته [۱] قرائت کند، و اگر مجال سوره خواندن نماند فاتحه کافی است، و اگر مطلقاً قرائت نکند نماز او باطل است [۲] و اگر در اثنای قرائت کردن او پیشنماز به رکوع رود او نیز به رکوع رود، و از قرائت آنچه تواند بجای آوردن در وقت خم شدن و در حال رکوع [۳] قبل از ذکر بجا آورد [۴]. تتمه: سنت است که صفهای نماز جماعت راست بدارند، و صف اول را مخصوص آخر امام است قرائت حمد و سوره و اگر نتواند هر دو را بخواند اکتفا به حمد نماید و اگر نتواند حمد را اتمام کند، پس اولی و احوط آن است که در این حال اقتداء نکند تا اینکه امام رکوع نماید و در حال رکوع اقتداء کند و بر فرض اقتداء و عدم تمکن از اتمام حمد پس حمد را قطع نماید و متابعت کند، لکن احوط در صورت اخیر بعد از اتمام اعاده نماز است. (کوهکمره‌ای) [۱] - به طریق حدیث

نفس. (تویسرکانی) [۲] مشکل است و احوط اعاده است. (خراسانی) * احوط اتمام و اعاده هر دو است. (کوهکمره‌ای) * حکم به بطلان مشکل است، بلکه صحت خالی از قوت نیست اگر چه احتیاط اعاده نماز است. (مازندرانی) [۳] بلکه قطع نماید قرائت را و متابعت نماید بنابر اقوی، اگر چه احوط اعاده است بعد از اتمام. (خراسانی) * بلکه فاتحه را قطع نماید و متابعت کند، هر چند احوط بعد از اتمام اعاده نماز است. (کوهکمره‌ای) [۴] و احتیاط کند به اعاده نماز. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) * ولی اعاده آن نماز را ترک نمایند. (صدر) (۱)

سیدمرتضی، رسائل ۳: ۴۱. ابن زهره، غنیه: ۸۹. شیخ طوسی، مبسوط ۱: ۱۵۸ و حلبی، کافی ۱۴۵. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۵۰ اهل فضل و تقوی گردانند، و اگر مأوم یک شخص باشد در جانب راست پیشنماز ایستد اگر مرد باشد، و اگر زن یا خنثی باشد در پس سر پیشنماز ایستد. و اگر زن پیشنمازی زنان کند داخل صف ایشان ایستد و تقدّم برایشان نکند. و نیز سنت است که پیشنماز در ذکر رکوع و سجود و قنوت جهر نماید، و نماز را تطویل ننماید به سوره‌های دراز خواندن یا به تطویل قنوت یا ذکر

رکوع و سجود و امثال آن. و هر گاه پیشنماز در اثنای نماز واقف شود که شخصی داخل مسجد شد و اراده نماز جماعت دارد انتظار او بکشد به تطویل ذکر یا قرائت تا آن شخص رکعت را دریابد، و می باید که مدت انتظار زیاده از مقدار ذکر رکوع نباشد. و هر گاه داند که جماعتی حاضر خواهند شد که با او اقتدا کنند انتظار آمدن آن جماعت بکشد آن قدر که وقت فضیلت نماز فوت نشود. و مکروه است که پیشنماز جولاه «۱» باشد اگرچه عالم باشد، یا حجام «۲» باشد اگرچه زاهد باشد یا دباغ باشد اگرچه عابد باشد. و همچنین مکروه است که کور باشد یا افلج یا جذام یا برص [۱] داشته باشد، مگر آنکه پیشنمازی جماعتی کند که در این علتهای مثل او باشند. و همچنین مکروه است اقتدا کردن شخصی که وضو دارد به شخصی که نماز را به واسطه ضرورت به تیمم می گزارد [_____]. ۱] احوط ترک امامت صاحب جذام و برص است. (خراسانی) * امامت صاحب یکی از این دو علت مکروه است، اگرچه برای مثل خود امامت کند. (کوهکمره ای، مازندرانی) _____) ۱) بافنده،

نساج. (۲) حجامتگر. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۵۱

باب سوم در بیان احکام زکات واجبی و سنتی و خمس واجبی و سنتی

مطلب اول در بیان زکات واجبی

اشاره

مطلب اول در بیان زکات واجبی و زکات سنتی دارای شش فصل است:

فصل اول: بدان که در باب زکات دادن مبالغه بسیار در حدیث وارد است،

فصل اول: بدان که در باب زکات دادن مبالغه بسیار در حدیث وارد است، از آن جمله از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم منقول است که فرمود: «زَكُوا أَمْوَالَكُمْ حَتَّى تَقِيلَ صِيَالَتُكُمْ» [۱] «۱» زکات مال خود بدهید تا نماز شما قبول شود. نیز از آن حضرت منقول است که فرمود: «مَنْعُ الزَّكَاةِ فِي النَّارِ» [۲] «۲» منع کننده زکات در آتش خواهد سوخت. و در حدیث نیز این مضمون وارد است که: شخصی که زکات مال خود نمی دهد خدای تعالی در روز قیامت مار و افعی بر او می گمارد که دست او را بگزد و طوق گردن او باشد، و هر شتر و گاو و گوسفندی که زکات او را نداده باشند آن شخص را در زیر دست و پای خود می گیرند و شاخ داران او را شاخ می زنند تا وقتی که حساب خلاقیق به آخر رسد «۳».

(_____ ۱) عوالی اللآلی ۳: ۱۱۳، حدیث ۳.

مستدرک ۷: ۱۲، حدیث ۱۹. (۲) مجمع الزوائد ۳: ۶۴. (۳) مستدرک وسائل ۷: ۱۸، باب ۳. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۵۳

فصل دوم بدان که زکات در نه چیز واجب است: طلا، نقره، گندم، جو، خرما، مویز، شتر، گاو و گوسفند.

فصل دوم بدان که زکات در نه چیز واجب است: طلا، نقره، گندم، جو، خرما، مویز، شتر، گاو و گوسفند. و بر شخصی واجب است که بالغ و عاقل [۱] باشد و بنده نباشد، و مالک نصاب باشد به تفصیلی که مذکور خواهد شد، و قدرت داشته باشد که در مال خود تصرف نماید، پس در مالی که غصب شده باشد زکات نیست. و زکات طلا و نقره دادن وقتی واجب است که سه شرط بهم رسد: اول آنکه: سکه داشته باشد اگرچه آن سکه متروک شده باشد و کسی به آن معامله نکند، پس در شمشه طلا و نقره و طلاآلات و

نقره آلات زکات نیست، و همچنین در زر مطلق [۲] «۱» اگرچه مردم به آن معامله کنند. دوم آنکه: هریک از طلا و نقره به نصاب رسیده باشد. و نصاب طلا- بیست مثقال شرعی است، و در کمتر از بیست مثقال زکات نیست. و اگر بر بیست مثقال یک مثقال یا دو مثقال یا سه مثقال زیاده شود در آن زیاده زکات نیست تا به چهار مثقال رسد. و همچنین اگر بر بیست و چهار مثقال یک مثقال یا دو مثقال یا سه مثقال زیاده شود در آن زیاده زکات نیست تا وقتی که به چهار مثقال برسد، و بر این قیاس ... و نصاب نقره دویست درهم [۳] است، و در کمتر از آن زکات نیست. و همچنین [۱] - زکات خصوص نقدین بر

شخصی واجب است که بالغ و عاقل باشد، اما باقی پس در تعلق زکات به آن بلوغ و عقل معتبر نیست علی الاصح الاظهر الاقوی. (کوهکمره‌ای) [۲] اگرچه احتیاط در این با رواج معامله به آن سزاوار نیست ترک شود. (خراسانی) * هرگاه از اول سکه داشته است واجب است زکات، بلکه هرگاه نداشته لکن معامله با آن قرار شده است احوط دادن است. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) [۳] و درهم سیزده نخود إلسادو خمس نخود است که دوازده نخود و سه خمس نخود باشد. (مازندرانی، نخجوانی) (_____۱) طلایی که سکه آن را محو کرده

باشند، یا محو شده باشد. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۵۴ اگر بردویست درهم چیزی زیاده شود در آن زیاده زکات نیست تا وقتی که به چهل درهم برسد، و بر این قیاس ... و زکات طلا- و نقره یک دانگ و نیم ده یک است، پس زکات بیست مثقال طلا نیم مثقال است» و زکات هر چهار مثقال که بعد از بیست مثقال به هم رسد ده یک مثقال است. و زکات دویست درهم نقره پنج درهم است. و زکات چهل درهم که بعد از دویست درهم بهم رسد یک درهم است [۱]. شرط سوم: حول است، یعنی آنکه نصاب مدت یازده ماه در ملک این کس باشد، و در این یازده ماه سکه دار باشد، پس در اول ماه دوازدهم [۲] زکات واجب می شود [۳] و اگر در اثنای این مدت چیزی از مقدار نصاب تلف شود یا به قرض به شخصی داده شود یا بعضی را طلا آلات یا نقره آلات یا مطلق سازد زکات ساقط می شود هر چند به عمد [۴] کرده باشد تا زکات بر او واجب [۵] نشود. و بدان که قرض داری مانع زکات نمی شود، پس اگر شخص _____ مال _____ ک دویست درهم [۱] حاصل مطلب آن که نصاب اول

طلا بیست اشرفی هیجده نخودی است و بعد از آن نصاب چهار اشرفی هیجده نخودی که علاوه شود و هکذا، و نصاب اول نقره صد و پنج مثقال صیرفی است که هر مثقال بیست و چهار نخود است به ریال معمول در اصفهان و سایر بلاد ایران در این زمان ۱۳۳۹ ده تومان پنج قران می شود و به قران یک مثقالی بیست و چهار نخودی و قدری که باید خارج شود چه در طلا و چه در نقره چهل یک است و اگر در نصاب نقره ده تومان حساب کنند عمل به احتیاط کرده است. (دهکردی) [۲] و لکن ماه دوازدهم از سال اول محسوب است، پس ابتداء سال دوم بعد از تمامیت ماه دوازدهم است. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) [۳] و لکن بر وجه مراعی و تزلزل، نه بر وجه استقرار بنا بر احتمال قوی، پس ماه دوازدهم از سال اول محسوب است، نه از سال دوم، هر چند احوط استقرار و عدم تزلزل است به محض دخول ماه دوازدهم. (کوهکمره‌ای) [۴] در فرار از زکات رعایت احتیاط را نمایند. (دهکردی، صدر، نخجوانی) [۵] وجوب زکات در این صورت محتمل است، پس احتیاط را ترک نمایند. (کوهکمره‌ای) (_____۱) به این بیان که ده یک بیست

مثقال دو مثقال و یک دانگ و نیم یعنی ۱۴ آن نیم مثقال می باشد. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۵۵ باشد و دویست درهم یا زیاده قرض داشته باشد زکات دادن بر او واجب است هر چند مالک چیز دیگر نباشد.

فصل سوم زکات گندم و جو و خرما و مویز زکات در این اجناس اربعه واجب می شود به دو شرط: اول آنکه: خود این اجناس را کاشته باشد یا قبل از آنکه گندم، جو، انگور، دانه بندوق و خرما زرد یا سرخ شود به ملک او درآید، پس اگر گندم، جو و انگور بعد از دانه بستن [۱] و خرما بعد از آنکه سرخ یا زرد شود به ملک شخصی درآید زکات براو واجب نیست. دوم آنکه: به نصاب رسیده باشد و آن سیصد صاع شرعی است و صاع [۲] شرعی یک هزار و یکصد و هفتاد درهم شرعی است، و درهم شرعی به وزن چهل و هشت جو میانه است، پس صاع [۳] به وزن پنجاه و شش هزار و یک صد و شصت جو میانه است، چنانکه در بحث وضو مذکور شد [۴] و هرچه از نصاب زیاده باشد اگرچه آن یک من باشد یا کمتر زکات دادن آن واجب است. و زکات این اجناس ده یک است اگر به آب روان یا آب باران یا بی احتیاج به آب دادن حاصل شود، و نصف ده یک است اگر به آب چاه و گاو و امثال آن حاصل شده [۱] _____ - بلکه بعد از صدق

اسماء مذکورات در ما عدا مویز و صدق انگور در مویز، پس مناط دروجوب و عدم وجوب صدق مذکورات است، نه دانه بستن و نبستن، هرچند چون مسأله مشکل است بهتر مراعات احتیاط است. (یزدی) [۲] هر صاع ششصد و چهار ده مثقال و ربع مثقال صیرفی است که هر مثقال بیست و چهارنخود باشد. (مازندرانی، نخجوانی) [۳] صاع ششصد و چهارده مثقال و ربع مثقال است، و درهم شرعی دوازده نخود و سه خمس نخود است. (نخجوانی، یزدی) [۴] حاصل آنکه نصاب غلات اربع یک صد و چهل و چهار من الّا چند مثقال است به وزن شاه معمول شانزده عباسی. (دهکردی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۵۶ باشد. و اگر به هر دو حاصل شده باشد حکم بر اغلب [۱] است و اگر برابر باشد چهاردانگ و نیم [۲] از ده یک آن باید داد، پس اگر شصت خروار گندم به هردو آب بالسویّه حاصل شود زکات آن چهار خروار و نیم است. و اعتبار نصاب [۳] این اجناس بعد از وضع خراج [۴] و تخم و حصّه برزگر و نقصان [۵] گاو و مصالح الاملاک «۱» است، و اگر آب یا زراعت را قبل از دانه بستن [۶] خریده باشد قیمت آن را نیز بیرون کنند و بعد از بیرون کردن اینها [۷] اگر مقصدار نصاب [۱] _____ - مادامی که صدق شرکت نکند

و الّا حکم برابری را دارد که نصف آن را ده یک می دهد و نصف دیگر را بیست یک. (دهکردی) * به شرط آنکه به حدی باشد که دیگری کالعدم باشد و صدق شرکت نکند، پس مناط صدق شرکت و عدم آن است نه مجرد زیادی احدهما و عدم آن. (یزدی) [۲] یعنی سه ربع از ده یک. (مازندرانی) [۳] بلکه اعتبار می شود نصاب قبل از اخراج امور مذکوره، اگرچه واجب نمی شود زکات مگر بعد از اخراج. (خراسانی) [۴] احوط عدم وضع مؤنه است، بلکه احوط عدم وضع خراج دیوانی است که سلاطین شیعه می گیرند خصوصاً در اراضی که مفتوح العنوه نباشد. (تویسرکانی) * خراجیه باشد که سلطان مخالف می گیرد. (خراسانی) * خراج سلطان شیعه موضوع نیست، بلی آن چه از عین جنس می برد زکات آن مقدار را جایز است ندهند. (دهکردی، صدر) [۵] در خروج نقصان مصالح اشکال است، مگر آن که معتدّ به باشد. (خراسانی) [۶] فرقی میانه قبل از دانه بستن و بعد از او نیست، پس جمیع آن چه خرج نموده بیرون نماید بلی زراعتی که بعد از دانه بستن خریده شده زکات او بر مشتری نیست، تا آنکه قیمت او را بیرون نماید. (کوهکمره ای) * یا بعد از آن و همچنین سایر مخارج بعد از دانه بستن. (یزدی) [۷] احوط وضع نکردن مؤنه است، خصوصاً آن چه پیش از دانه بستن بوده است. (صدر) * و احوط ملاحظه نصاب است پیش از مؤنه مگر حصّه سلطان مخالف در اراضی خراجیه و بعد بیرون نمایند مؤنه را و مابقی را زکات بدهند. (مازندرانی، نخجوانی) [۱] _____ - ابزار کشاورزی. جامع عباسی (

طبع جدید)، ص: ۲۵۷ بماند زکات واجب است و اگر کمتر بماند ساقط است. و انگوری که عادت نیست که آن را مویز کنند و رطبی که عادت نیست که آن را خرما کنند تخمین باید کرد که اگر مویز و خرما شود به نصاب می رسد یا نه اگر به نصاب رسد زکات واجب است و الّا ساقط است. و تا وقت دادن زکات هرچه صاحب مال از این اجناس تصرف نماید از انگور و رطب و غیره

واجب است [۱] که مقدار زکات آن را معلوم خود سازد تا در وقت دادن زکات عوض آن به مستحق رساند. و هر گاه زکات این اجناس را یک نوبت داده باشد دیگر دادن زکات آنها واجب نیست اگرچه چند سال بر آن بگذرد.

فصل چهارم در بیان زکات شتر و گاو و گوسفند

فصل چهارم در بیان زکات شتر و گاو و گوسفند زکات اینها واجب است به چهار شرط: اول آنکه: مدّت یازده ماه در ملک این کس باشند. دوم آنکه: در مدّت مذکور قوت آنها از چریدن باشد نه از مال مالک [۲]. سوم آنکه: در مدّت مذکور شتر و گاو را کار نفرمایند [۳] مثل بار کردن و زمین شیار کردن. چهارم آنکه: به نصاب رسد، پس در کمتر از پنج شتر زکات نیست، و تا به بیست و شش شتر نرسد زکات هر پنج شتر یک رأس گوسفند است، و چون به بیست و شش رسد زکات آن یک نفر شتر ماده است که یک سال تمام کرده باشد و داخل سال دوم [۱] - علی الاحوط. (تویسرکانی) [۲]

حتّی یک روز و دو روز هم علف از مال صاحب نخورد. (مازندرانی) [۳] قراح بودن کار فرمودن به آنها یک روز یا دوروز متفرّق در سال محلّ اشکال است. (خراسانی) * چون در گوسفند کار فرمودن آن متعارف نیست. (صدر) * نه مالک نه غیر مالک. (مازندرانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۵۸ شده باشد، و چون به سی و شش رسد زکات آن یک نفر شتر ماده است که داخل سال سیّم شده باشد، و چون به چهل و شش رسد زکات آن یک نفر شتر ماده است که در سال چهارم داخل شده باشد، و چون به شصت و یک رسد زکات آن یک نفر شتر ماده است که در سال پنجم داخل شده باشد، و چون به هفتاد و شش رسد زکات آن دو نفر شتر ماده است که داخل در سال سوم شده باشد، و چون به نود و یک رسد زکات دو نفر شتر ماده است که در سال چهارم داخل شده باشد، و چون به صد و بیست و یک [۱] رسد زکات آن در هر چهل نفر یک شتر ماده است که در سال سوم داخل شده باشد، و در هر پنجاه نفر [۲] یک شتر ماده است که در سال چهارم داخل شده باشد. و گاو تا سی نرسد زکات ندارد، و چون به سی رسد زکات آن یک فرد گوساله است خواه نر و خواه ماده که در سال دوم داخل شده باشد، و چون به چهل رسد زکات یک فرد گوساله است که در سال سوم داخل شده [۳] باشد. و گوسفند تا به چهل نرسد زکات ندارد، و چون به چهل رسد زکات یک رأس گوسفند است، و چون به صد و بیست و یک رسد زکات آن دو رأس گوسفند است و چون به دویست و یک رسد زکات آن سه رأس گوسفند است، و چون به سیصد و یک رسد زکات آن چهار رأس گوسفند است، و چون به چهار صد رسد زکات در هر صد رأس یک رأس است. و هر عددی که مذکور شد از شتر و گاو و گوسفند آن را در شرع نصاب گویند، و هر چه در مابین دو نصاب [۴] واقع است زکات ندارد. [۱] - احوط آن است که به هر یک از

چهل و پنجاه که تمام عدد را می گیرد یا کمتر باقی می ماند به آن حساب کند پس در صد و بیست و یک اختیار چهل و در صد و پنجاه مثلاً اختیار پنجاه نمایند و در گاو نیز رعایت این اختیار را مرعی دارند إن شاء الله. (صدر) [۲] یعنی یا چهل چهل حساب کند یا پنجاه پنجاه. (دهکردی، کوهکمره‌ای، یزدی) [۳] و ماده هم باشد. (دهکردی، کوهکمره‌ای، یزدی) [۴] هر چه در ما بین دو نصاب واقع است زکات دارد و او عین زکات نصاب سابق است، بلی زیادتی بر نصاب سابق تا به نصاب دیگر نرسد موجب زیادتی زکات نمی شود و این معنی عفو است، نه آنکه ما بین دو نصاب اصلاً زکات ندارد. (کوهکمره‌ای) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۵۹ و گوسفندی که به زکات داده می شود واجب است که کمتر از هفت ماهه [۱] نباشد و بیمار و عیناک و لاغر [۲] و آبستن نباشد [۳] و اگر تازه زائیده باشد تا پانزده روز [۴] نگذرد به زکات نمی توان داد [۵].

فصل پنجم در مستحقان زکات

فصل پنجم در مستحقان زکات و ایشان هشت فرقه‌اند: اول و دوم: فقرا و مساکین‌اند، یعنی کسانی که مالک قوت یک ساله خود و عیال خود نباشند و کسبی و صنعتی نداشته باشند که به آن وفا کند [۶] به شرط آنکه سید نباشند [۱] - احوط این است که کمتر از یک سال نبوده باشد. (تویسرکانی، دهکردی، صدر) * بنابر اقوی و احوط از این آن است که سال را تمام کرده باشد. (خراسانی) * بلکه اگر میشینه باشد داخل در سال دوم شده باشد و اگر بُزینه باشد داخل در سال سوم باشد. (کوهکمره‌ای، یزدی) * و اگر بز باشد سال اول را تمام کرده باشد و داخل در سال دوم شده باشد. (مازندرانی) [۲] مگر آن که گوسفندان او همه بیمار و لاغر باشند. (خراسانی، مازندرانی) * مگر آنکه همه بیمار یا لاغر یا عیناک باشند. (دهکردی، کوهکمره‌ای، یزدی) [۳] علی الاحوط. (تویسرکانی) * اعتبار این ممنوع است. (خراسانی) * علی الاحوط و در تازه زائیده احوط گذشتن دو ماه است بر او وقوچ و گوسفندی که مهیا از برای خوردن نموده‌اند ندهند. (صدر) * و آبستن بودن ضرر ندارد هرگاه مالک راضی باشد به دادن، بلی او را الزام نمی‌کنند بر دادن آن، و همچنین پرواری و فحل ضراب را که اگر مالک راضی نباشد نمی‌توان گرفت و با رضای او مانعی ندارد. (یزدی) [۴] احوط این است که تا بیست روز از زائیدن نگذرد به زکات ندهد و احوط از او این است که دو ماه از زائیدن او گذشته باشد و همچنین گوسفندی را که مهیا کرده از برای خوردن ندهد و همچنین قوچ را ندهد. (تویسرکانی) [۵] بنابر مشهور میان علماء. (خراسانی) [۶] و اگر دارند به قدر کمتر از سال تتمه را می‌تواند داد. (مازندرانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۶۰ مگر آنکه زکات‌دهنده سید باشد چه زکات سید بر سادات رواست. سوم: جماعتی‌اند که حاکم شرع ایشان را به واسطه اخذ زکات از مردم و ضبط محاسبه و قسمت آن تعیین نموده باشد، و شرط نیست که این جماعت فقرا و مساکین باشند، پس هر چند مالدار باشند آنچه حاکم شرع به حق السعی ایشان تعیین نماید می‌تواند گرفت. چهارم: جماعت کافر که در جهاد مدد اهل اسلام می‌کنند [۱]. پنجم: هربنده‌ای که در خدمت آقای خود مشقت و آزار کشد پس او را از زکات می‌توان خرید و آزاد کردن، و همچنین بنده‌ای که شرط کرده باشد که مبلغی به آقا دهد و بعد از آن آزاد باشد، هر گاه عاجز باشد از تحصیل کل آن مبلغ یا بعض آن پس آن مبلغ را یا تتمه آن را از زکات به آقای او می‌توان داد تا آزاد شود. ششم: جماعتی که قرض بسیار برآورده باشند و از دادن آن عاجز باشند، به شرط آنکه آن قرض را در معصیت صرف نکرده باشند. هفتم: سیل الله، مثل پُل ساختن و مسجد عمارت کردن و مدرسه جهت طالبان علم ساختن که به علمی مشغول باشند که در آخرت نفعی از آن به ایشان رسد. هشتم: ابن سیل، یعنی شخصی را که در شهر خود مالدار و غنی باشد اما به غربت افتاده و پریشان شده باشد به او زکات می‌توان داد، به شرط آنکه سفر او سفر معصیت نباشد و شخصی نیابد که از او قرض بگیرد یا چیزی از اموال که در شهر خود دارد بفروشد.

فصل ششم در بیان زکات فطره

فصل ششم در بیان زکات فطره بدان که هر شخصی که عاقل و بالغ باشد و قادر بر قوت یک ساله خود و عیال خود باشد، خواه خود و عیالاً - - - - - او روزه - - - - - رمضان گرفت - - - - - باشند و خواه نگرفت - - - - - باشند بر او [۱] این در زمان حضور امام است و

در زمان غیبت مشکل است. (خراسانی، مازندرانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۶۱ واجب است که از خود و از هریک از عیالان مقدار یک صاع [۱] یعنی یک من و یک چهار یک به وزن تبریز تخمیناً از گندم یا جو یا خرما یا مویز یا [۲] برنج یا کشک یا شیر یا آنچه در اغلب اوقات قوت اهل آن ملک باشد به مستحق رساند. و مقدار صاع قبل از این نیز مذکور شد «۱». و وقت دادن

به مستحقّ نیت چنین کند: که این جنس را به مستحقّ می‌دهم به جهت زکات فطره واجب تقرّب [۳] به خدا. و کسی که فقیر بود وی را سنت است که زکات فطره را اخراج نماید، و کیفیت آن چنان است که یک صاع را نیت کند و به دست عیال بدهد تا یک یک به دست گیرند آنگاه از ایشان بستانند و به مستحقّ برسانند. و مصرف زکات فطره مصرف زکات مال است [۴] و جایز است دادن قیمت آن جنس به مستحقّ. و اگر در شب عید رمضان مهمانی قبل از شام برسد فطره او براین کس واجب [۵] است خواه طعام این کس را خـورد و خـواه نخـورد [۶] و همچنین هر غلام و کنیز که

[۱] - صاع نیم من به وزن شاه معمول

شانزده عباسی إلّا چند مثقال است، هرگاه نیم من تمام بدهد برائت ذمه حاصل می‌شود. (دهکردی) * گذشت مقدار صاع در آب وضوء. (مازندرانی) [۲] احوط اقتضای بر غلات اربع است. (خراسانی) * احوط این است که یکی از غلات اربع را بدهد که گندم و جو و خرما و مویز باشد و دادن قیمت کفایت می‌کند بلکه افضل است در بعض مقامات. (مازندرانی، نخجوانی) [۳] قصد قربت کافی است نیت وجوب لازم نیست. (کوهکمره‌ای، یزدی) [۴] احوط آنکه به خصوص فقراء و مساکین بدهد. (دهکردی) [۵] مناط در وجوب براین کس این است که صدق کند عیال او است، پس به مجرد رسیدن قبل از شام واجب نمی‌شود بلکه بر خودش واجب است، هر چند احوط این است که میزبان هم بدهد. (یزدی) [۶] احوط آن است که مهمان هم نیز بدهد، مگر صدق عیلوله حاصل شود. (خراسانی) * در صورت غذا نخوردن مهمان هم بدهد احتیاطاً، اگر چه اقوی عدم وجوب است. (مازندرانی)

(۱) رجوع شود به صفحه ۲۵۵. جامع

عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۶۲ گریخته یا غایب باشند فطره ایشان نیز براین کس واجب است مادام که مردن ایشان معلوم نباشد [۱]. و وقت دادن زکات فطره از اوّل شب عید است تا وقت ظهر [۲] روز عید، و حرام است [۳] تأخیر [۴] آن بعد از آن، پس اگر تأخیر کند به نیت قضا [۵] باید داد. و بعضی از مجتهدین بر آنند که تا آخر روز عید به نیت ادا می‌توان داد، و بعد از آن قضاست [۱] «و عیال دیگری نباشد در شب

عید، بلکه در عیلوله مولی باشد. (مازندرانی، نخجوانی) [۲] بنابر احوط، اگر چه اقوی عدم ... (خراسانی) * احوط در صورتی که نماز عید می‌کند عدم تأخیر از آن است. (دهکردی، کوهکمره‌ای، یزدی) [۳] بلکه حرام است تأخیر عزل. (خراسانی) [۴] احوط عدم تأخیر است از نماز روز عید و اگر تأخیر انداخت قصد اداء یا قضاء نکند بلکه قصد قربت نماید. (تویسرکانی) [۵] بهتر این است که قصد اداء و قضاء نکند، بلکه به قصد صدقه بدهد بدون تعیین. (دهکردی، یزدی) * احوط آن است که بدهد به قصد قربت و قصد کند که اگر وقت باقی است اداء و اگر قضاء باید داد قضاء و اگر نه تصدّق باشد هر چند حرمت تأخیر از روز عید است و همیشه اداء بـودن خـالی از قـوّت نیـست. (کوهکمره‌ای)

(۱) ابن ادریس، سرائر ۱: ۴۶۹ - ۴۷۰.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۶۳

مطلب دوم در بیان زکات سنتی

مطلب دوم در بیان زکات سنتی بدان که زکات در هشت چیز سنت است: اوّل: اسب مادیان است، و زکات هراسبی در سالی دو مثقال شرعی [۱] طلاست اگر پدر و مادرش هر دو اصیل باشند، و یک مثقال است اگر یکی از ایشان اصیل باشد یا هیچ یک اصیل نباشند، به شرط آنکه تمام سال در صحرا بچرند یعنی علیق «۱» ایشان از مال مالک نباشد. دوم از آنچه زکات دادن در آن سنت است: مالی است که مالک آن کاری کرده باشد که به واسطه آن کار زکات در آن واجب نشده باشد [۲] مثل آنکه در اثنای سال به شخصی قرض دهد یا زر سکه دار را مطلق «۲» سازد، یا از نصاب اوّل شتر یا گاو و یا گوسفند چیزی به شخصی ببخشد، پس مثل

اینها زکات دادن سنت است. سوم از آنچه زکات در آن سنت است: حاصل مستقلات است مثل دکان و حمام و کاروانسرا و امثال آن، پس سنت است که یک دانگ و نیم ده یک [۳] حاصل آن را [۱] - مثقال شرعی سه ربع مثقال

صیرفی است که هیچده نخود باشد. (دهکردی، مازندرانی، یزدی) [۲] یعنی برای فرار کردن از زکات دادن این کار را کرده باشد. (خراسانی، مازندرانی) * یعنی به قصد فرار از زکات. (یزدی) [۳] یعنی چهار یک از عشر آن را بدهد. (مازندرانی) (۱) خوراک ستوران، از گاه، یونجه و

علف و غیر آن. (۲) معنای آن در صفحه ۲۵۳ گذشت. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۶۴ به زکات بدهد هر چند به نصاب نرسد [۱] و حول نگذرد. چهارم از آنچه زکات در آن سنت است: هر چیزی است که از زمین بروید و به کیل و وزن در آید [۲] مثل برنج و نخود و عدس و ماش و مانند آن. و نصاب و حول [۳] آن به طریق نصاب و حول گندم و جو و خرما و مویز است، و همچنین در عشر و نصف عشر. اما در سبزیها و خربزه و خیار و مانند آن زکات سنت نیست. پنجم آنکه: هر گاه مالی چند سال در دست مالک نباشد و بعد از چند سال به دست مالک آید سنت است که زکات یک ساله آن را بدهد. ششم از آنچه زکات در آن سنت است: مالی است که مالک در آن شک داشته باشد که به نصاب رسیده یا نه، سنت است که مادام که شک داشته باشد زکات آن را هرساله بدهد. هفتم از آنچه زکات دادن آن سنت است: مال تجارت است یعنی هر گاه شخصی متاعی چند به جهت تجارت بخرد یا ملکی را اجاره کند به قصد آنکه به اجاره دهد که فایده از آن حاصل کند، پس هر گاه رأس المال به نصاب طلا و نقره برسد و در مدت یک سال نقصان نکند زکات دادن آن سنت است. هشتم از آنچه زکات دادن آن سنت است: مال طفل است هر گاه ولی طفل به آن تجارت کند [۴] از برای طفل و شرط زکات تجارت بهم رسد، سنت است که ولی از آن زکات بدهد [۱] - محل تأمل است. (دهکردی،

یزدی) [۲] یعنی طعام باشد غیر از غلات اربع. (مازندرانی) [۳] حول معلوم نشد اعتبار آن در غلات مراد را نفهمیدم. (کوهکمره‌ای، مازندرانی) * مراد از حول در اینجا شاید این باشد که حاصل دو زراعت را روی هم حساب می‌کنند هر چند در دو مکان باشد به شرط این که در یک سال باشد و اَلْمَادَر غَلَمَات حول معتبر نیست. (یزدی) [۴] در غَلَمَات او نیز مستحب است هر گاه محقق باشد. (دهکردی، یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۶۵

مطلب سوم در بیان احکام خمس

مطلب سوم در بیان احکام خمس خمس در هفت چیز [۱] واجب است: اول: غنیمتی که [۲] از کافران حربی به دست آید هر مقدار که باشد. دوم: هر کانی «۱» که بهم رسد مثل: فیروزه، مس، گل ارمنی و مانند آن، به شرط آنکه بعد از اخراجات ضروری مثل کندن و صاف نمودن قیمت آنچه بماند بیست مثقال شرعی [۳] باشد. و بعضی از مجتهدین [۴] را مذهب آن است که دادن خمس آن واجب است هر چند قیمت آن از بیست مثقال کمتر باشد «۲».

[۱] بلکه در هبه و هدیه و میراثی که من حیث لا- یحتسب حاصل شود و مالی که به وصیت و صیدی که بی زحمت دست آید نیز واجب است علی الاقوی. (کوهکمره‌ای) [۲] در این تفصیلی است که در رساله نخبه مذکور است. (خراسانی) [۳] در اعتبار نصاب و کذا در مقدار نصاب هم میانه فقهاء خلاف است، اقوی در نظر حقیر اعتبار نصاب است و آن بیست دینار است، هر چند احوط عدم اعتبار اصل نصاب است. (کوهکمره‌ای) * بنا بر اقوی و احوط دادن است هر گاه یک مثقال شرعی باشد. (یزدی) [۴] قول بعض مجتهدین احوط است اگر چه قول به شرط اقوی و اظهر است. (تویسرکانی) * فرمایش بعضی از مجتهدین احوط است. (دهکردی، صدر)

(۱) کان / معدن. (۲) شیخ طوسی، خلاف ۲: ۱۱۹. ابن ادریس، سرائر ۱: ۴۸۸. علامه در مختلف ۳: ۳۱۸ به عده‌ای از علماء نسبت داده است. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۶۶ سوم: هرچه از دریا به غواصی بیرون آورند، مثل مروارید و مرجان و غیر آن، هر گاه [۱] قیمت آن بیست مثقال [۲] طلا شود. چهارم: مال حلال هر گاه به مال حرام مخلوط شود و قدر حرام و صاحب آن معلوم نباشد [۳] اما این قدر معلوم باشد که از پنج یک زیاده نیست، در این صورت خمس آن را می‌باید داد [۴] هر مقدار که باشد، و باقی حلال می‌شود. و اگر معلوم باشد که از پنج یک زیاده است خمس را باید داد [۵] و آن زیادتی را [۶] تخمین باید کرد و به فقرا و مساکین تصدق باید نمود [۷]. پنجم: زمینی که کافر ذمی از مسلمان بخرد واجب است که خمس آن زمین یا خمس قیمت آن یا خمس حاصل هر ساله آن را بدهد [۸].

[۱] اقوی وجوب خمس است در

عوض هر گاه قیمت آن به یک دینار برسد. (تویسرکانی) * بلکه هر گاه بعد از آن خرج مؤنه سه ربع مثقال صیرفی باشد. (خراسانی) * هر گاه قیمت آن یک مثقال شود احتیاط را رعایت نمایند. (دهکردی، صدر) [۲] بلکه یک مثقال شرعی. (کوهکمره‌ای، یزدی) * نصاب در غوص رسیدن به مقدار یک مثقال طلای شرعی است نه بیست مثقال. (مازندرانی، نخجوانی) [۳] مجهول بودن کل حرام به این معنی که نداند کمتر از خمس است یا مساوی آن است و کفایت می‌کند تردد بین دو طرف از این اطراف پس لازم نیست علم به زیاده آن بر خمس. (خراسانی) [۴] در صورت معلوم بودن مقدار حرام چه زیاده بر خمس باشد یا کمتر وجوب اخراج خمس ثابت نیست. (مازندرانی) [۵] در صورت معلوم بودن مقدار حرام زیاده بر خمس باشد یا کمتر وجوب خمس ثابت نیست، بلکه با یأس از آن تصدق بدهد آن را از برای او. (خراسانی) [۶] احوط این است که زاید را به فقراء و مساکین سادات بدهد از ما فی الذمه به قصد قربة إلى الله. (تویسرکانی) [۷] بنابر احوط و اقوی کفایت دادن مقدار خمس است هر چند معلوم باشد اجمالاً که زیاده‌تر است. (یزدی) [۸] خمس به عین تعلق می‌گیرد، پس مستحق مسلط نیست که او را اجبار نماید بر دادن قیمت یا خمس حاصل. (خراسانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۶۷ ششم: زری [۱] که در زمین یافت شود پس اگر در بلاد کافران حربی یافت شده باشد دادن خمس آن واجب است [۲] خواه اثر اسلام بر آن باشد و خواه نباشد و باقی از آن شخص است که یافته است، و همچنین اگر در بلاد اسلام [۳] یافت شده باشد و اثر اسلام بر آن نباشد [۴] که اگر اثر اسلام بر آن باشد [۵] لقطه «۱» است [۶] و احکام لقطه بعد از این مذکور خواهد شد. هفتم: فایده‌ای که از تجارت یا زراعت یا حرّفت و مانند آن بهم رسد، پس هر گاه آن فایده زیاده از کلّ اخراجات [۷] یک ساله این کس باشد خمس زیاده را باید داد، پس اگر شخصی از سود تجارت بیست تومان مثلاً حاصل کرده باشد و اخراجات لایق به حال او ده تومان شود، ده تومان از آن بیست تومان به جهت اخراجات بردارد و از ده تومان [۱] - زر و غیر زر فرق ندارد، بلکه

آن چه گنج باشد عرفاً و لکن شرط است در وجوب خمس بلوغ نصاب و نصاب آن بیست دینار است یا دویست درهم. (کوهکمره‌ای، مازندرانی، نخجوانی) * یعنی گنجی هر چند از زر نباشد. (یزدی) [۲] و نصاب بیست مثقال شرعی است یا دویست درهم شرعی. (یزدی) [۳] در صورتی که در بلاد اسلام یافت شده باشد، اگر در زمین موات یا خربه باشد بعید نیست آنچه معلوم نباشد که مالک مسلّمی دارد مال یابنده است و در آن خمس است، چه اثر اسلام در آن باشد یا نباشد، و بلکه همین نحو است در صورتی که معلوم باشد در اطراف غیر محصوره، لکن احوط در این صورت تقدیم تصدق به چهار خمس است و دادن یک خمس را به اربابش و اما اگر در زمینی است که مالک دارد در آن تفصیلی است که در رساله نخبه مذکور است مراجعه شود. (خراسانی) [۴] بلکه مطلقاً خمس بدهد مگر آنکه معلوم باشد که بالفعل مالکی دارد محترم المال که در این صورت حکم مجهول المالک را دارد. (یزدی) [۵] احوط این است که اگر اثر اسلام هم در او یافت شود خمس او را بدهد. (تویسرکانی) [۶] معلوم نیست، پس خمس آن را البته بدهند. (دهکردی، صدر) * مجهول المالک است. (مازندرانی) [۷] به نحوی که اسراف و سفه نباشد. (نخجوانی،

مازندرانی (_____) (۱) مالی که از کسی افتاده و دیگری آن را برداشته باشد. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۶۸ که می ماند دو تومان به خمس بدهد، و براین قیاس است فایده که از زراعت و حرفت حاصل شود. و اگر در آن سال پیشکشی به [۱] شخصی بدهد یا زن بخواند یا غلام یا کنیزک [۲] بخرد یا او را جریمه کنند [۳] از جمله اخراجات سال حساب است پس آنچه بعد از وضع کل آنها بماند دادن خمس آن واجب است هر قدر که باشد. و بدان که نصف خمس تعلّق به حضرت صاحب الزمان علیه السلام دارد، و نصف دیگر به سادات یعنی جمعی که از جانب پدر به هاشم [۴] که جدّ حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم است منسوبند اگرچه از اولاد حضرت فاطمه زهرا علیها السلام نباشند، به شرط آنکه شیعه اثنا عشری باشند و ایّام یا مساکین یا ابنای سیل باشند، و نصفی که به این جماعت متعلّق است صاحب مال [۵] می تواند که خود میانه ایشان قسمت نماید [۶] و امّا آن نصف که تعلق به حضرت صاحب الزمان علیه السلام دارد در زمان غیبت بر صاحب مال واجب است که به مجتهد دهد تا مجتهد آن را میانه آن جماعت قسمت نماید [۷].

[_____] (۱) - غرض عقلانی در آن داشته باشد. (دهکردی، صدر) * بحسب لایق به حال او و همچنین در سائر مخارج. (یزدی) [۲] اگر زیّ آن غلام و کنیز داشتن باشد. (صدر) [۳] جریمه و آن چه ظلماً گرفته شود از مؤنه حساب نمی شود علی الأظهر. (خراسانی، مازندرانی) * جریمه و ظلمهائی که متعلّق به زراعت و تجارت نباشد به این که از مالهای دیگر او گرفته شود محسوب نمی شود. (دهکردی، یزدی) [۴] دادن خمس به اولاد مَطْلَب برادر هاشم اگر یافت شوند جایز نیست. (مازندرانی) [۵] و احوط آن است که او را به اذن مجتهد عادل صرف فقراء و مساکین سادات نماید و احوط از آن است که جمیع خمس به اذن مجتهد باشد. (تویسرکانی) [۶] قسمت هم لازم نیست، بلکه می تواند به یک فرقه بدهد. (مازندرانی، نخجوانی) [۷] بلکه معامله نماید با آن آنچه را رأیش اقتضاء نماید. (خراسانی) * اذن مجتهد نیز کفایت می کند. (صدر) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۶۹

باب چهارم در بیان احکام روزه واجبی و سنتی

مطلب اول در بیان محرمات و مُبطلات روزه

مطلب اول در بیان محرمات و مُبطلات روزه هشت چیز [۱] است که به فعل آوردن آن در روزه واجبی [۲] حرام است، و اگر به فعل آورند روزه باطل می شود: اول: چیزی خوردن و آشامیدن، هر چند خوردن و آشامیدن آن خلاف عادت باشد. و بعضی از مجتهدین را مذهب آن است که خوردن چیزی که خلاف عادت است - مثل پوست تخم مرغ و برگ درخت و مانند آن - روزه را باطل نمی کند «۱» و این مذهب ضعیف است. و هر گاه بلغم از دماغ یا از سینه به دهن آید فروبردن [۳] آن روزه را باطل می سازد [۴]. و اگر تشنگی یا گرسنگی بر شخصی غالب شود، چنانچه تحمّل نتواند کرد، در [_____] (۱) - بلکه نه چیز است با حقنه به مایع کردن، چنانچه ذکر خواهد شد. (دهکردی) [۲] اگر واجب معین یا قضاء شهر رمضان بعد از زوال باشد و إلاحرام نیست، اگر چه مبطل روزه است. (خراسانی) [۳] اقوی این است که فروبردن بلغم روزه را باطل نمی کند مادامی که از دهن بیرون نیامده. (تویسرکانی) [۴] عدم بطلان خالی از قوّت نیست، لکن احتیاط را ترک نمایند. (کوهکمره ای)

(_____) (۱) سید مرتضی، رسائل ۳: ۵۴. علامه در مختلف ۳: ۳۸۷ به ابن جنید نسبت داده است. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۷۱ آن وقت بخورد [۱] امّا زیاده بر آنچه دفع مضرت کند نخورد [۲] و براو واجب است [۳] که لقمه را بزرگ کند و همچنین جرعه آب را، که مدّت خوردن و آشامیدن دراز

نشود. دوم از آنچه روزه را باطل می‌سازد: انزال منی است عمداً، به هرطریق که باشد. اما اگر روزه‌دار در روز محتلم شود روزه او باطل نمی‌شود، و لازم نیست [۴] که همان وقت غسل کند مگر آنکه وقت نماز تنگ شود. و اگر داند که چون در روز خواب کند محتلم خواهد شد خواب کردن او از روی عمد و اختیار حرام است [۵]. سوم از آنچه روزه را باطل می‌سازد: داخل کردن حشفه است عمداً در قُبُل یا دُبُر مُرده یا زنده [۶] پس روزه فاعل و مفعول هردو باطل می‌شود. و اگر شخصی زن خود را در روز به زور جماع کند کفّاره خود و آن زن در گردن مرد است، و اگر زن مرد را به زور به جماع وادارد کفّاره زن و مرد بر زن [۷] است. چهارم از آنچه روزه را باطل می‌سازد: عمداً بر جنابت ماندن است تا وقت صبح، [۱] - لکن باید قضاء بگیرد و وجوب

بزرگ گرفتن لقمه و جرعه معلوم نیست. (دهکردی، یزدی) [۲] وجوب اقتضای بر قدر ضرورت معلوم نیست بلکه احوط است. (تویسرکانی) * لزوم آن معلوم نیست. (صدر) [۳] واجب نیست بلکه جایز است از برای او زیاده بر آنچه دفع مضرت کند بخورد بنابر اقوی، اگرچه مکروه است سیر خوردن بلکه احوط ترک است. (خراسانی) * معلوم نیست. (صدر) * وجوب آن ثابت نیست، درازی و کوتاهی فرق ندارد، به قدری که دفع ضرورت کند کافی است، و مفطر است علی الاقوی. (مازندرانی، نخجوانی) [۴] لازم است همان وقت غسل کند و لا تأخیر بدون عذر موجب قضا و کفّاره است. (کوهکمره‌ای) [۵] حرمت مشکل است لکن احوط است. (تویسرکانی) * معلوم نیست. (یزدی) [۶] وطی حیوان علی الاقوی مبطل است، بلی وطی در قُبُل خنثای مشکل مبطل نیست. (مازندرانی، نخجوانی) [۷] اصح عدم وجوب کفّاره مرد است بر زن در این صورت. (خراسانی، مازندرانی، نخجوانی) * کفّاره مرد بر زن نیست علی الاقوی. (یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۷۲ پس کفّاره لازم می‌شود. و همچنین اگر زن تأخیر غسل حیض یا استحاضه [۱] یا نفاس کند تا وقت صبح داخل شود. و اگر جنب بخوابد به قصد آنکه آخر شب غسل کند [۲] و تا صبح بیدار نشود نه بر او قضا لازم است نه کفّاره. و اگر قصد آن داشت که غسل نکند هم قضا و هم کفّاره لازم است. و اگر غسل کردن و نکردن به خاطرش نرسیده باشد قضا لازم است [۳] نه کفّاره [۴]. و همچنین اگر از خواب اوّل بیدار شود و نوبت دوم به خواب رود به گمان آنکه به جهت غسل کردن در آخر شب بیدار خواهد شد و تا صبح بیدار نشود قضا [۵] لازم است نه کفّاره [۶]. و اگر در این صورت گمان بیدار شدن نداشته باشد کفّاره نیز لازم می‌شود. و اگر نوبت سوم به خواب رود و تا صبح بیدار نشود قضا و کفّاره [۷] بر او لازم است هرچند به قصد غسل کردن به خواب رود و گمان داشته باشد که در شب به جهت غسل کردن بیدار خواهد شد [۸] [۱] - تأخیر غسل

استحاضه موجب قضا و کفّاره نمی‌شود بنابر اقوی، اگرچه احوط تقدیم آن است قبل از فجر یا تجدید آن بعد از فجر. (خراسانی) * در غسل استحاضه بنابر احوط. (مازندرانی) * بنابر احوط در استحاضه. (نخجوانی، یزدی) [۲] با احتمال راجح در بیدار شدن در حقّ خود. (خراسانی، مازندرانی) [۳] احوط قضا و کفّاره است. (تویسرکانی) * محلّ اشکال است. (خراسانی) * وجوب قضا معلوم نیست، هرچند احوط است، بلکه کفّاره دادن نیز احوط است. (یزدی) [۴] کفّاره دادن احوط است. (خراسانی، مازندرانی) * احوط کفّاره است. (صدر) [۵] احوط قضا و کفّاره است. (تویسرکانی) [۶] کفّاره احوط است. (خراسانی، مازندرانی) * کفّاره نیز احوط است. (صدر) [۷] کفّاره واجب نیست علی الاقوی، ولی اولی است. (دهکردی) * وجوب کفّاره معلوم نیست، هرچند احوط است، بلکه در خواب دوم نیز احوط است. (یزدی) [۸] مناط در وجوب قضا و کفّاره در جمیع صور مذکوره تعمیم بر بقاء جنابت است، پس جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۷۳ پنجم از آنچه روزه را باطل می‌کند: رسانیدن گرد [۱] غلیظ [۲] است عمداً به حلق، و همچنین رسانیدن دود غلیظ [۳] و بخار غلیظ، پس هر گاه یکی از این سه چیز را به حلق رساند از روی عمد قضا بر او لازم است، اما کفّاره [۴] ندارد. ششم از آنچه روزه را باطل می‌کند: قی کردن است از روی عمد و آن موجب قضا و کفّاره لازم نیست. و بعضی از مجتهدین [۵] کفّاره را نیز لازم می‌دانند [۶] «۱» اما اگر بی اختیار آید یا از روی سهو قی کند چیزی لازم

نمی‌شود. هفتم از آنچه روزه را باطل می‌کند: فرورفتن در آب [۷] است از روی عمد و به _____ با امید بیداری نه قضا لازم است نه

کفّاره، و با ناامیدی به جهت ضعف احتمال اگر بیدار نشود هم قضاء و هم کفّاره لازم است علی الاصحّ. (کوهکمره‌ای) [۱] - مفطر بودن گرد و دود محلّ اشکال است و احتیاط ترک نشود. (خراسانی) [۲] دلیل واضحی قائم نیست بر اینکه رسانیدن غبار غلیظ یا دخان غلیظ یا بخار غلیظ به حلق مبطل صوم است، بلی هرگاه این اشیاء را عمداً داخل جوف نماید دور نیست که مبطل باشند و احتیاط خوب است. (تویسرکانی) * و در رقیق هم بنابر احتیاط. (خراسانی، مازندرانی) * بلکه غیر غلیظ نیز بنابر احوط. (یزدی) [۳] علی الاحوط. (مازندرانی) [۴] اقوی ثبوت کفّاره است نیز در غلیظ. (دهکردی، کوهکمره‌ای، یزدی) * وجوب کفّاره اقوی است. (مازندرانی) [۵] این قول احوط است بلکه ظاهر بعضی از اخبار است. (تویسرکانی) * قول آن بعضی اقوی است. (دهکردی، یزدی) * چون ظاهر بعضی از اخبار لزوم کفّاره است، پس رعایت احتیاط را موافق فرمایش بعضی از مجتهدین نمایند. (صدر) [۶] و این احوط است. (مازندرانی) [۷] اقوی این است که ارتماس و کذب هیچ یک روزه را فاسد نمی‌کنند، بلی هر دو حرام هستند و احوط قضاء و کفّاره است. (تویسرکانی) * بلکه به فرو بردن سر در آب، اگرچه بدن بیرون باشد. (خراسانی) _____ (۱) سید مرتضی، رسائل: ۳: ۵۴ به

قومی از اصحاب نسبت داده است. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۷۴ آن قضا [۱] واجب است. و بعضی از مجتهدین [۲] کفّاره را نیز واجب می‌دانند. [۳] «۱» و اگر جنب روزه واجب داشته باشد و غسل ارتماسی کند آن غسل باطل است. هشتم از آنچه [۴] روزه را باطل می‌سازد: دروغ گفتن است برخدا، مثل آنکه بگوید که: فلان چیز را خدای تعالی حرام کرده یا فلان را حلال، و این قول خلاف واقع باشد. و همچنین دروغ گفتن بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و بر یکی از حضرات ائمه معصومین علیهم السلام [۵] و آن موجب قضا است. و بعضی از مجتهدین [۶] کفّاره را نیز واجب می‌دانند [۷] «۲» و بعضی [۸] هیچ یک را واجب نمی‌دانند «۳» * _____ ارتماس حرام است، نه مبطل،

هر چند احوط بطلان و وجوب قضاء و کفّاره است. (کوهکمره‌ای) [۱] - وجوب قضاء و کفّاره در ارتماس موافق احتیاط است و همچنین بنا را بر بطلان غسل گذاشتن و اعاده غسل نمودن. (دهکردی) [۲] در اینجا نیز فرمایش بعضی از مجتهدین احوط است. (صدر) * اقوی قول آن بعضی است. (یزدی) [۳] و این اصحّ است. (خراسانی، مازندرانی) [۴] نهم حقنه به مایع را نفرموده و بعد از این از مکروهات می‌شمارد و اقوی این است که مفطرات و موجب قضاء است علی الاقوی و کفّاره علی الاحوط. (مازندرانی) * و همچنین از مفطرات است حقنه کردن به مایع. (یزدی) [۵] احوط الحاق سایر انبیاء است و همچنین فاطمه زهرا صلوات الله علیها. (یزدی) [۶] در اینجا نیز فرمایش بعضی از مجتهدین احوط است، و احوط الحاق حضرت زهرا سلام الله علیها است به این حکم. (صدر) * قول آن بعضی که واجب میدانند اقوی است. (یزدی) [۷] واقوی همین است. (خراسانی، مازندرانی) [۸] قول این بعضی اقوی است، هر چند احوط قول دوم است حتّی در کذب بر سایر انبیاء و بر حضرت صدّیقه علیهم السلام. (کوهکمره‌ای) _____ (۱) قاضی ابن براج، مهذّب ۱: ۱۹۱ و

۱۹۲. شیخ طوسی، نه‌ایه ۳: ۳۹۵ و ۳۹۶. ابن زهره، غنیه: ۱۳۸. شیخ مفید، مقنعه: ۳۴۴. (۲) شیخ مفید، مقنعه: ۳۴۴. شیخ طوسی، مبسوط ۱: ۲۷۰. ابن براج، مهذّب ۱: ۱۹۱ و ۱۹۲. (۳) محقق، شرایع ۱: ۱۹۲ و معتبر ۲: ۶۷۱. ابن ادریس، سرائر ۱: ۳۷۷. محقق عاملی، مدارک ۶: ۴۶ و ۸۷. علّامه، مختلف ۳: ۳۹۷. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۷۵

مطلب دوم در بیان روزه‌های واجب و سنت و مکروه و حرام

فصل اول در بیان روزه‌های واجب

فصل اول در بیان روزه‌های واجبی و آن بر هشت قسم است: اول: روزه ماه رمضان است. و ثابت می‌شود داخل شدن ماه رمضان به یکی از سه چیز: اول آنکه: معلوم شود که از ماه شعبان سی روز گذشته. دوم آنکه: شیع، یعنی جمعی کثیر که از سخن ایشان ظن [۱] حاصل شود، اخبار نمایند که ماه را دیده‌اند. سوم آنکه: دو مرد عادل گواهی دهند [۲] که

[۱] _____ اقوی عدم ثبوت به شیع ظنی،

بلی به شیع علمی ثابت می‌شود، بلکه ثابت می‌شود به علم مطلقا، اگرچه به واسطه شیع نبوده باشد و همچنین ثابت می‌شود به حکم حاکم شرع اگرچه در حق حاکمی بوده باشد علی الاقوی. (تویسرکانی) * شیع ظنی کافی نیست، لکن احتیاط بهتر است. (دهکردی، کوهکمره‌ای، یزدی) * معلوم نیست. (صدر) * کفایت ظن معلوم نیست، بلکه باید مفید علم باشد. (مازندرانی) [۲] هرگاه دو عادل در شهادت متهم نباشند، مثل این که در بلد عظیم جمع کثیری و خلق بسیاری استهلال کنند و ماه را نبینند، در این صورت به شهادت آن دو نفر ثابت نمی‌شود. (دهکردی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۷۶ ماه را دیده‌اند، پس اگر دو زن عادل یا آنکه یک مرد عادل گواهی دهند که ماه را دیده‌اند به گواهی ایشان ثابت نمی‌شود، مگر آنکه به سرحد شیع رسد. و به حساب تقویم و غیر آن داخل شدن ماه ثابت نمی‌شود. دوم از روزه‌های واجب: روزه قضای ماه رمضان است. و واجب است [۱] بجا آوردن پیش از آنکه رمضان آینده داخل شود؛ پس اگر بر شخصی ده روز مثلاً از قضای ماه رمضان واجب باشد قضای آن را تأخیر می‌تواند کرد تا وقتی که به ماه رمضان آینده ده روز بماند، پس اگر همیشه عازم بود که آن ده روز را قضا کند و چون به ماه رمضان ده روز بماند مانعی از روزه داشتن بهم رسد مثل آنکه بیمار شود یا زن حیض بیند در این صورت [۲] همین قضای ده روز واجب است [۳] و بس، و اگر بی‌عذر تا رمضان آینده تأخیر کرده باشد، ده روز را قضا کند و به جهت هر روز مقدار یک مدّ [۴] گندم یا برنج یا نان یا مانند آن تصدّق کند، و مدّی چهار یک صاع است، یعنی به وزن چهارده هزار و چهل جو میانه است. و همچنین قضا و تصدّق * _____ و حکم

حاکم نیز به منزله علم است در ثبوت هلال چه مستند حکم علم حاکم باشد یا شهادت عدلین در حق حاکم باشد یا در حق مقلدین. (مازندرانی، نخجوانی) * به حکم حاکم شرع نیز ثابت می‌شود مادامی که معلوم الخطاء نباشد. (یزدی) [۱] - هرگاه روزه هر کسی فوت شود، پس اگر ممکن باشد او را قضاء و قضاء بجا نیاورده باشد قبل از ماه رمضان آینده واجب است بر او قضا و کفّاره، و اگر قضاء ممکن نبوده واجب است بر او قضاء، و کفّاره واجب نیست، و کفّاره یک مدّ از طعام است از برای هر روزی. (تویسرکانی) * اگر مریض بوده و مرض او مستمرّ مانده تا رمضان آینده قضاء ساقط است و باید کفّاره بدهد عوض هر روزی مدّی از طعام. (یزدی) [۲] در این صورت کفّاره نیز احوط است. (کوهکمره‌ای، یزدی) [۳] هم قضاء و هم تصدّق واجب است. (تویسرکانی) * بلکه احتیاط به دادن کفّاره ترک نشود. (خراسانی) [۴] ولی احوط دو مدّ است. (صدر، نخجوانی) * هرگاه فقیر با مدّ سیر شود و الا پس احوط آن است که به جهت هر روز مقداری بدهد که فقیر سیر شود. (کوهکمره‌ای) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۷۷ لازم است اگر عزم بر قضا نداشته باشد تا وقتی که به رمضان آینده مقدار مدّت قضا بماند و در این مدّت بیمار شود یا زن حیض بیند. و بدان که قضای ماه رمضان را پیش از پیشین «۱» فاسد می‌توان ساخت به خوردن و جماع و غیر آن، و بعد از پیشین حرام است، پس اگر بعد از پیشین فاسد سازد به خوردن و غیر آن قضا و کفّاره لازم [۱] می‌شود، و کفّاره آن ده مسکین را طعام دادن است و اگر از آن عاجز شود سه روز روزه بدارد. سوم از روزه‌های واجبی: آن است که شخصی خود را به شخصی به اجاره دهد که قضای روزه میّت او کند، پس بر او واجب است [۲] که بسیار تأخیر در قضا نکند [۳] و نوعی نماید که در عرف گویند که او مشغول است به قضای روزه. چهارم از روزه‌های واجبی: روزه‌ای است [۴] که بر پدر [۵] این کس واجب بوده [۶] و پدر در حال حیات با وجود قدرت [۷] بر قضای آن قضا نکرده.

[۱] - لزوم کفّاره احوط است. (تویسرکانی) [۲] بلکه بر او واجب است که عمل بر طبق آنچه قرار داده‌اند در اجاره نمایند.

(خراسانی) * وجوب آن ثابت نیست، مثل این کلام در اجیر نماز فرزند. (مازندرانی، نخجوانی) [۳] اقوی این است که صوم استیجار مضیق می شود به مضیق شدن وقت آن که قرار شده است و به خوف عدم تمکن از عمل با تأخیر. (تویسرکانی) * هرگاه مدت معین نکرده باشند و إلماز آن مدت تأخیر جایز نیست. (یزدی) [۴] احوط اگر نگوئیم اقوی قضاء روزه‌ای است که در سفر فوت شده، اگرچه قادر بر اقامه و قضاء نبود. (خراسانی، مازندرانی، نخجوانی، یزدی) [۵] احوط عدم فرق است میان پدر و مادر و همچنین احوط عدم فرق است میان تمکن از قضاء و عدم تمکن از آن هرگاه در سفر فوت شده باشد. (تویسرکانی) * یا مادر او بنابر اقوی. (یزدی) [۶] روزه واجب بر مادر را نیز قضاء نمایند علی‌الاحوط، چنانچه گذشت. (دهکردی، صدر، کوهکمره‌ای، نخجوانی) [۷] مگر فوت در سفر که قدرت بر قضاء ظاهراً در آن شرط نیست. (صدر)

(۱) پیش از ظهر. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۷۸ باشد [۱] پس برپسر بزرگتر واجب است که آن را قضا کند. و اگر میت دو پسر داشته باشد که سال یکی بیشتر باشد و سال یکی کمتر، اما آنکه سال او کمتر است بالغ شده باشد بعضی از مجتهدین برآنند که قضا برآن کس است که بالغ است «۱». اما اصح آن است که قضا برآن کس است که سال او بیشتر است. و اگر هر دو در سن برابر باشند هریک نصفی قضا کنند اگر عدد قضا جفت باشد، و اگر طاق باشد قضای یک روز آن واجب کفائی است، یعنی هر کدام که آن روز را قضا کنند از دیگری ساقط می شود، پس اگر هر دو آن روز را روزه بدارند و بعد از پیشین مقارن هم افطار نمایند کفاره آن [۲] نزد بعضی از مجتهدین واجب کفائی است، و بعضی [۳] برآنند که بر هر دو بالسویه واجب [۴] است. پنجم از روزه‌های واجبی: آن است که به نذر یا عهد یا سوگند واجب شود، و این بردو قسم است: مطلق و معین. مطلق آن است که: نذر کند که یک روز روزه بدارد و تعیین زمان و مکان ننماید. معین بر سه قسم است: اول: تعیین زمان کند مثل روزه اول ماه رجب. دوم: تعیین

[۱] - هرگاه فوت به سبب سفر باشد با عدم قدرت میت بر قضاء نیز قضاء آن واجب است بر پسر. (یزدی) [۲] احوط اگر نگوئیم اقوی دادن هریک است مستقلاً، و محتمل است سقوط کفاره از هر دو، پس محتملات در مسأله چهار است، و اگر یکی پیش از دیگری افطار کند اخیری باید کفاره بدهد علی‌الظاهر اما آنکه اول افطار کرده محتمل است ثبوت بر او و سقوط از او و قبول احوط است اگر اقوی نباشد، پس مقارن و غیر او فرق ندارد در نظر حقیر. (مازندرانی، نخجوانی) * بر تقدیر ثبوت کفاره در قضاء از غیر احوط این است که هر یک یک کفاره بدهند و ظاهراً فرق نیست ما بین این که مقارن هم افطار کنند یا احدهما سابق باشد. (دهکردی، کوهکمره‌ای، یزدی) [۳] این قول احوط است. (تویسرکانی) * فرمایش این بعض احوط است. (صدر) [۴] وجوب آن به هر دو احوط است. (خراسانی)

(۱) شهید ثانی، روضه ۲: ۱۲۲ و

مسالك ۲: ۶۳. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۷۹ مکان کند، مثل یکی از عتبات عالیات. سوم: تعیین زمان و مکان هر دو کند مثل روزه اول ماه رجب در مکه معظمه. پس هرگاه از روزه داشتن در آن زمان یا در آن مکان مانعی مثل بیماری یا سفر ضروری یا حیض بهم رسد قضا باید کرد. ششم از روزه‌های واجبی: روزه دوماهه است به جهت کفاره فاسد کردن روزه ماه رمضان، پس هرگاه شخصی بالغ عاقل از روی عمد در روز ماه رمضان روزه را به خوردن یا آشامیدن یا جماع کردن یا مانند آن باطل سازد مخیر [۱] است در آنکه: دوماه روزه بدارد، یا یک بنده آزاد کند، یا شصت مسکین را طعام دهد هر مسکین را یک مدّ نزد بعض مجتهدین و دو مدّ نزد بعضی دیگر [۲]. و اگر روزه ماه رمضان را به چیزی حرام فاسد سازد - مثل خمر یا طعام غصبی خوردن، یا زنا کردن، یا در حیض جماع کردن - در این صورت سه کفاره بر او لازم است، یعنی دوماه روزه بدارد، و یک بنده آزاد کند، و شصت مسکین را طعام دهد. هفتم: روزه اعتکاف است، که به تفصیل عنقریب مذکور می شود. هشتم: روزه کفارات [۳] است، که در بحث کفارات مذکور خواهد شد [۴].

فصل دوم در بیان روزه‌های مستحبی «۱»

فصل دوم در بیان روزه‌های مستحبی «۱» و انواع آن بسیار است؛ و ما در این کتاب بیست نوع از آنکه مشهورتر است مذکور [۱] - احوط بلکه اقوی ترتیب است،

پس اگر بتواند بنده آزاد کند و إلادو ماه روزه بگیرد و إلّا اطعام نماید. (کوهکمره‌ای) [۲] اقوی کفایت یک مدّ است و احوط دادن دو مدّ است. (خراسانی، مازندرانی، نجوانی) * اقوی کفایت یک مدّ است، اگرچه دو مدّ احوط است. (دهکردی، یزدی) [۳] قسم ششم هم داخل این قسم بود. (خراسانی، مازندرانی، نجوانی) * یعنی بقیه کفارات، و إلّا قسم ششم نیز روزه کفاره است. (یزدی) [۴] قسم نهم روزه روزی است که در شب آن خوابیده است پیش از نماز عشاء و بیدار نشده تا نصف آن شب، چنانچه در کفارات خواهد آمد. (دهکردی، صدر) (۱)

سُنتی خ ل. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۸۰ می‌سازیم: اوّل: روزه روز مولود حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم و آن هفدهم ماه ربیع‌الاول است. دوم: روزه روز مبعث آن حضرت، و آن بیست و هفتم رجب است. سوم: روزه روز عید غدیر، و آن هجدهم ذی حجه است. چهارم: روزه سه روز از هر ماه؛ یعنی پنج‌شنبه هفته اول ماه، و پنج‌شنبه هفته آخر ماه، و چهارشنبه اول دهه دوم ماه. پنجم: روزه ایّام بیض و آن نیز سه روز است: سیزدهم، چهاردهم و پانزدهم از هر ماه. ششم: روزه روز عرفه که نهم ماه ذی حجه است، به دو شرط: اوّل آنکه: محقق باشد که نهم ماه است. دوم آنکه: از روزه داشتن ضعف حاصل نشود به حیثیتی که نتواند به فراغت به دعا اشتغال نماید. هفتم: روزه روز مباحله، و آن بیست و چهارم ماه ذیحجه است، و آن روز [۱] تصدّق کردن حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام است انگشتر خود را در اثنای رکوع. هشتم: روزه اول ماه ذی حجه است تا روز نهم. نهم: روزه کلّ ماه رجب. دهم: روزه کلّ ماه شعبان. یازدهم: روزه دحوالأرض است، و آن بیست و پنجم ذی‌قعدة است. دوازدهم: روزه نه روز اوّل [۲] ماه محرم است. سیزدهم: روزه روز عاشورا، که روز دهم محرم است تا وقت عصر، و بعد از آن [۱] - یعنی روز مباحله روز تصدّق

نمودن نیز هست، نه اینکه معنی مباحله تصدّق نمودن است. (مازندرانی) [۲] اختصاص استحباب به نه روز اوّل و جهی ندارد، بلی روزه اوّل و سوم و هفتم مستحبّ مؤکّد است. (خراسانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۸۱ افطار به آب نمایند یا به خاک کربلا [۱] به نیت شفا [۲] به شرط آنکه زیاده بریک نخود نخورده باشد. چهاردهم: روزه روز پنج‌شنبه و جمعه. پانزدهم: روزه یوم ترویه، و آن هشتم ماه ذی حجه است. شانزدهم: روزه شش روز بعد از عید ماه رمضان. هفدهم: روزه پانزدهم ماه جمادی‌الاولی. هجدهم: روزه داود پیغمبر علیه السلام و آن همیشه یک‌روز در میان ماه‌روزه داشتن است. نوزدهم: روزه یوم‌الشکّ به نیت سنت، و آن آخر شعبان است هر گاه احتمال اوّل ماه رمضان داشته باشد. بیستم: روزه بیست و نهم ذی قعدة است.

فصل سوم در بیان روزه‌های حرام

فصل سوم در بیان روزه‌های حرام و آن نه قسم است: اوّل: روزه عید ماه رمضان و عید قربان، به اجماع اهل اسلام. دوم: روزه یوم الشکّ [۳] به قصد آنکه روزه ماه رمضان است، اما به قصد قضا یا نذر حرام نیست. سوم: روزه صمت، یعنی در اثنای نیت روزه قصد کند که از اوّل روز تا شب حرف نزد.

[۱] - افطار به خاک کربلا مشکل است. (تویسرکانی) * مدرکی در افطار به خاک کربلاء در روز عاشورا غیر از فرمایش مرحوم شیخ در مصباح متّهجد به نظر نرسیده است، پس در غیر حال ناخوشی که بتوان آن را به نیت شفاء خورد چنانچه فرموده‌اند البتّه ترک نمایند. (صدر) [۲] اگر مرض و علّتی داشته باشد. (خراسانی، مازندرانی) [۳] حرمت روز یوم‌الشکّ به قصد مذکور در

صورتی است که به عنوان تشریع باشد و الّا پس حرمت آن محلّ تأمل است. (کوهکمره‌ای) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۸۲ چهارم: روزه وصال، و آن را دو تفسیر است: اول آنکه: در وقت نیت روزه قصد تأخیر افطار کند و شام و سحور را یکی نماید. دوم: دو روز متوالی روزه بدارد بی آنکه در شب روزه بگشاید. پنجم [۱]: روزه زن به نیت سنت [۲] بی رخصت شوهر [۳]. ششم: روزه غلام [۴] و کنیز به نیت سنت، بی رخصت آقا. هفتم: روزه بیمار، هر گاه از روزه گمان مضرت [۵] داشته باشد، یا طیب حاذق گوید که: روزه مضرت می‌رساند، هر چند آن طیب کافر باشد، و همچنین اگر طیب حاذق گوید که علاج آن بیمار منحصر است در مجامعت و تأخیر مجامعت تا شب خطر عظیم دارد، در این صورت مجامعت در روز ماه رمضان واجب می‌شود، پس اگر زن یا کنیز که این کس روزه واجب داشته باشند، و عورتی دیگر که روزه براو واجب نباشد یافت نشود، زن خود یا کنیز خود را می‌تواند که به زور مجامعت کند، و برایشان ممانعت آن قدر که توانند [۶] لازم است، و چون یکی از ایشان را مجامعت کند واجب است [۷]

[۱] این قسم و قسم ششم تفصیلی

دارد که منافی با وضع حاشیه است. (صدر) [۲] روزه زن و غلام و کنیز هر گاه منافی حقّ زوج و آقا نباشد حرمت آن معلوم نیست هر چند ترک احوط است، بلکه در صورت نهی ایشان ترک احتیاط نشود. (دهکردی، یزدی) * با عدم نهی حرمت آن ثابت نیست. (مازندرانی، نخجوانی) [۳] حرمت روزه زن بی اذن شوهر مشکل است، بلی بامنع و نهی، حرمت بعید نیست. (تویسرکانی) * علی الاحوط. (خراسانی) [۴] محلّ تأمل است. (خراسانی) [۵] ملاک در وجوب افطار خوف مضرت است فضلًا از ظنّ به آن و اگر خوف حاصل نشود جایز نیست افطار. (خراسانی) * یعنی ظنّ به ضرر یا خوف ضرر داشته باشد. (دهکردی) * گمانی که ملاحظه آن لازم است شرعاً. (صدر) [۶] این حکم محلّ تأمل است، چنانچه وجوب کفّاره در صورت مجامعت با زن خود و کنیز خود در مسأله مفروضه نیز محلّ تأمل است. (کوهکمره‌ای) [۷] وجوب کفّاره در این صورت معلوم نیست و لکن احوط است. (تویسرکانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۸۳ که کفّاره او را بدهد. هشتم از روزه‌های حرام: [۱] روزه مسافر است به نیت وجوب هر گاه سفر او مباح باشد، مگر در سه جا که روزه واجب در سفر مباح در آن سه جا جایز است و حرام نیست: اول: روزه نذری که سفرًا و حضرًا [۲] قید شده باشد. دوم: روزه سه روز در وقت حجّ هر گاه قربانی یافت نشود، چنان که در باب حجّ مذکور می‌شود. سوم: روزه هجده روز شخصی را که در حجّ قبل از غروب آفتاب از عرفات بیرون رود، چنان که در باب حجّ مذکور خواهد شد. نهم از روزه‌های حرام: روزه ایام تشریق است، و آن یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ماه ذی حجّه است، شخصی را که در منی باشد، که اگر در غیر منی باشد روزه آن حرام نیست، بلکه ثواب دارد.

فصل چهارم در بیان روزه مکروه

فصل چهارم در بیان روزه مکروه و آن چهار است: اول: روزه سنتی در سفر [۳].

* بلکه واجب نیست. (خراسانی) *

وجوب کفّاره محلّ تأمل است. (دهکردی، یزدی) * معلوم نیست وجوب کفّاره در این صورت، بلکه وجوب قضاء بر زوجه و کنیز ثابت نیست، حکم به فساد صوم آنها نمی‌توان نمود. (مازندرانی، نخجوانی) [۱] - حرمت روزه ماه رمضان و قضای آن در سفر مذکور بی اشکال است اما حرمت باقی پس محلّ تأمل است، هر چند احوط ترک است. (کوهکمره‌ای) [۲] یا خصوص سفر قید شده باشد. (یزدی) [۳] بلکه احوط ترک است مگر اتیان نماید به آن رجاء. (خراسانی) * احوط ترک آن است، بلکه عدم جواز خالی از قوت نیست. (دهکردی، یزدی) * بلکه احوط ترک است. (صدر) * جواز آن محلّ اشکال است، احوط اگر نگوئیم اقوی ترک آن است. (مازندرانی، نخجوانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۸۴ دوم: روزه سنتی [۱] که شخصی که مؤمنی او را دعوت کرده باشد به طعام، سنت است که افطار کند و اظهار نکند که روزه دارد. سوم: روزه یوم عرفه هر گاه شک در اوّل ماه داشته باشد، یا

روزه موجب ضعف شود بروجهی که به فراغت اشتغال به دعا نتواند نمود. چهارم: روزه مهمان به نیت سنت بی رخصت صاحب خانه. و بعضی از مجتهدین برآنند که روزه صاحب خانه نیز بی رخصت میهمان مکروه است «۱».

[۱] - کراهت آن ممنوع است، اگرچه

مستحب است افطار. (خراسانی) ()
 علامه حلی، تذکره ۶: ۲۰۲، شهید ثانی مسالک، ۲: ۸۰. محقق اردبیلی در مجمع الفائدة ۵: ۲۰۶ به عده ای نسبت داده است. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۸۵

مطلب سوم در بیان باقی احکام روزه

فصل اول در بیان نیت روزه

فصل اول در بیان نیت روزه بدان که شش امر در نیت روزه معتبر است: اول: نیت را قبل از طلوع فجر بجا آوردن [۱]. دوم: قصد قربت. سوم: تعیین [۲] آنکه ایمن روزه واجب است یا [۳] سنت. [۱] در روزه واجب همچنین ...

(خراسانی) * مقارن طلوع فجر بجا آوردن کافی است، هر چند تقدیم احوط و اولی است. (کوهکمره ای) * در روزه واجب معین اگر ملتفت و مختار باشد چنین است. (مازندرانی، نخجوانی) [۲] تعیین این لازم نیست، اگرچه احوط است. (خراسانی) * این بر وجه احتیاط است نه واجب. (مازندرانی) [۳] اقوی عدم اعتبار تعیین وجوب یا سنت است و همچنین اقوی عدم اعتبار تعیین صوم است در صوم معین مثل شهر رمضان و نذر معین. (تویسرکانی) * هرگاه مأمور به مشترک باشد بین واجب و مستحب باید معین کند او را به وجوب یا جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۸۶ چهارم: تعیین آنکه از ماه رمضان [۱] است یا نذر یا کفاره. پنجم: تعیین [۲] آنکه ادا است یا [۳] قضا. و بعضی [۴] برآنند که در روزه ماه رمضان نیت ادا لازم نیست «۱». ششم: استدامت حکمی، یعنی در اثنای روز قصد فعلی نکند که روزه را باطل می کند، مثل: خوردن و آشامیدن و جماع کردن و مانند آن، پس اگر شخصی در اثنای روزه قصد چنین فعلی [۵] کند گناهکار است اگرچه آن را به فعل نیاورد. و میانه مجتهدین خلاف است که آیا به مجرد این قصد روزه باطل می شود یا نه و بر تقدیر بطلان آیا همین قضا لازم است یا کفاره نیز لازم می شود و در این نیز خلاف است. و اصح آن است که [۶] قضا نَدب و هم قصد

اداء و قضاء و غیرهما از اوصاف مأمور به معتبر است، در صورتی که تعیین مأمور به متوقف باشد به قصد صفتی که ممیز باشد و معین مأمور به باشد. (دهکردی) * نیت وجوب و استحباب لازم نیست، مگر آن که تعیین موقوف به یکی از این دو امر باشد. (کوهکمره ای) * نیت وجوب و استحباب در صورتی که موقوف علیه تعیین نباشد واجب نیست و همچنین است سایر عبادات و همچنین است نیت اداء و قضاء که واجب نیست مگر آنکه موقوف علیه تعیین باشد. (یزدی) [۱] در ماه رمضان قصد این که روزه رمضان است لازم نیست. (مازندرانی) [۲] تعیین این لازم نیست، اگرچه احوط است. (خراسانی) [۳] وجوب نیت اداء یا قضاء لزومی ندارد. (تویسرکانی) [۴] چنین است که بعضی فرموده اند. (کوهکمره ای، مازندرانی) [۵] حرمت قصد چنین فعلی مشکل است و احوط ترک است و همچنین وجوب قضا به مجرد این قصد احوط است. (تویسرکانی) [۶] فرق است در میان قصد افطار و قصد مفطر و مبطل، پس اگر از روی عمد و عصیان قصد افطار نماید و بر این حال تا غروب باقی و مستمر بماند روزه اش باطل، قضاء کفاره هر دو بر او واجب می شود، و اگر قصد مفطر یا مبطل نماید پس تا مفطری به عمل نیاورده روزه او صحیح است، نه قضاء واجب است و نه کفاره، هر چند گناهکار است. (کوهکمره ای)

(۱) سید مرتضی، رسائل ۳: ۵۳.
 محقق حلی، معتبر ۲: ۶۴۴. فاضل مقداد، تنقیح ۱: ۳۴۸. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۸۷ لازم است، اما کفاره [۱] لازم نیست.
 و بدان که اگر شخصی نیت روزه واجبی را فراموش کند و قبل از پیشین «۱» به یاد او آید و آن وقت نیت کند، روزه او صحیح است [۲] و در روزه سنتی هر وقت به خاطر رسد اگر نیت کند ثواب روزه آن روز را دارد اگرچه پیش از شام به یک لحظه نیت کند.

فصل دوم در ذکر جماعتی که روزه ایشان صحیح نیست

فصل دوم در ذکر جماعتی که روزه ایشان صحیح نیست و آنها دو طایفه‌اند: اول: شخصی که از روزه داشتن به واسطه پیری مشقت [۳] عظیم یابد، پس عوض هر روز یک مدّ گندم یا مانند آن تصدّق نماید. دوم: شخصی که تشنگی بر او غالب باشد و مشقت عظیم از روزه داشتن کشد و نیز عوض هر روز یک مدّ گندم یا مثل آن تصدّق نماید، و هر وقت که عذر او [۴] برطرف شود قضا کند [۵]. سوم: زنی که حامله باشد و گمان [۶] آن داشته باشد که از روزه داشتن به او یا به حمل او ضرر می‌رسد، حکم او حکم صاحب تشنگی است [۷] [۱] ترک نکند دادن کفاره را. (خراسانی، مازندرانی) [۲] بلکه در روزه واجب موسّع جایز است تأخیر نیت اختیاراً تا پیش از زوال و در مستحبّ تاپیش از غروب. (یزدی) [۳] با نبودن ضرری که شرعاً رعایت آن لازم است، صحیح نبودن معلوم نیست در این جماعت و جماعت دوم. (صدر) [۴] در میان دو رمضان و حکم به قضاء احوط است. (مازندرانی) [۵] بنابر احوط اگرچه اقوی وجوب است. (خراسانی) [۶] ظنّ یا خوف داشته باشد. (دهکردی) [۷] و لکن بر او لازم است قضاء. (خراسانی) (۱) ظهر. جامع عباسی (طبع جدید)،

ص: ۲۸۸ چهارم: زنی که به طفل شیر می‌دهد خواه طفل خود و خواه طفل غیر را، هر گاه از روزه داشتن شیر او وفا به طفل نکند، و او حکم حامله دارد [۱]. پنجم: زنی که حیض داشته باشد یا نفاس یا آنکه استحاضه [۲] داشته باشد و غسل واجب را به فعل نیاورده باشد. ششم: بیماری که از روزه داشتن ضرر یابد. هفتم: مسافر [۳] چنان که قبل از این مذکور شد. هشتم: طفلی [۴] که بعد از طلوع فجر بالغ شود، روزه آن روز از او صحیح نیست [۵]. و بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر قبل از پیشین بالغ شود، روزه آن روز از او صحیح است «۱». نهم: شخصی که مست باشد روزه او صحیح نیست، و قضای آن روز بر او واجب است. [۱] اگر زن دیگر شیر ندهد یا سخت

بوده باشد بر وجهی که نتوان تحمل نمود و الّا پس جایز نیست افطار خصوصاً در صورتی که طفل غیر را شیر دهد. (کوهکمره‌ای) [۲] ذکر استحاضه که غسل واجب ننموده در این جا بی محلّ است، زیرا که کلام در اشخاصی است که عذر دارند و روزه از آنها ساقط است. (مازندرانی) * ترک غسل استحاضه مثل بقیه مفطرات است و دخلی به مقام ندارد. (یزدی) [۳] هر گاه قبل از زوال سفر کند و اما هر گاه بعد از زوال سفر کند روزه آن روز از او صحیح است و همچنین هر گاه قبل از زوال از سفر برگردد و به منزل برسد و افطار نکرده باشد روزه او صحیح است. (دهکردی، یزدی) * عدم صحّت روزه رمضان و قضای آن بی اشکال است مگر اینکه بعد از زوال سفر کند یا آنکه قبل از زوال از سفر برگردد و به منزل برسد و مفطری به عمل نیاورده باشد و اما سایر اقسام روزه پس عدم صحّت آن از مسافر محلّ تأمل و اشکال است و احتیاط طریق نجات است. (کوهکمره‌ای) [۴] روزه طفل ممیز صحیح است اگرچه در تمام روز غیر بالغ باشد. (خراسانی) [۵] اقوی صحّت آن است اگر مفطری به عمل نیاورده باشد، لکن بر او واجب نیست. (دهکردی، یزدی) * اقوی صحّت است هر گاه مفطری به عمل نیاورده باشد. (کوهکمره‌ای) (۱) شیخ طوسی، مبسوط ۱: ۲۸۶.

محقق، معتبر ۲: ۷۱۱. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۸۹ دهم: شخصی که کافر اصلی بوده باشد و بعد از طلوع فجر مسلمان

شود، روزه داشتن آن روز از او صحیح نیست. و بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر قبل از پیشین مسلمان شود روزه آن روز از او صحیح است [۱] و قضای روزه‌های گذشته از او ساقط است [۱]. اما هر گاه مرتد شود و باز توبه کند برای لازم است قضای روزه واجبی که [۲] در ایام رده از او فوت شده. اما اگر سنی شیعه شود [حکم کافر اصلی دارد که «۲» قضای روزه برای واجب نیست [۳].

فصل سوم در بیان امری چند که به فعل در آوردن آنها در ماه رمضان سنت است

فصل سوم در بیان امری چند که به فعل در آوردن آنها در ماه رمضان سنت است و آن دوازده امر است: اول آنکه: در وقت دیدن هلال این دعا بخواند. و بعضی از مجتهدین خواندن این دعا را در وقت دیدن هلال واجب می‌دانند «۳» و می‌باید که در وقت خواندن این دعا رو به جانب قبله کند نه به جانب هلال، و دعا این است: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَنِي وَخَلَقَكَ وَقَدَّرَ مَنَازِلَكَ وَجَعَلَكَ مَوَاقِيتَ لِلنَّاسِ، اللَّهُمَّ اهْلُ عَلَيْنَا أَهْلًا مُبَارَكًا، اللَّهُمَّ ادْخِلْهُ عَلَيْنَا بِالسَّلَامَةِ وَالْإِسْلَامِ وَالْيَقِينِ وَالْإِيمَانِ وَالْبِرِّ وَالتَّقْوَى وَالتَّوْفِيقِ لِمَا تُحِبُّ وَتَرْضَى» [۱] - این قول در نهایت

قوت است و صحت است به شرط آنکه افطار نکرده باشد بلکه فرق میانه قبل از ظهر و بعد از ظهر هم نیست، احوط در صورت اخیر عدم اکتفاء به اداء است. (کوهکمره‌ای) [۲] بلکه قضاء لازم است مطلقاً، چه مرتد فطری باشد یا ملی. (مازندرانی) [۳] اگر روزه گرفته باشد بر وفق مذهب خود. (خراسانی، کوهکمره‌ای) * هر گاه گرفته باشد بر وجه صحیح در مذهب خود. (دهکردی، یزدی) * مگر آنچه در مذهب خود لازم بود مراعات نکرده باشد، و همچنین فرق اسلام که محکوم به کفرند. (مازندرانی) (_____) (۱) شیخ طوسی، مبسوط ۱: ۲۸۶.

محقق، معتبر ۲: ۷۱۱. (۲) در برخی از نسخه‌ها نیست. (۳) علامه در مختلف ۳: ۵۰۱ به ابن عقیل نسبت داده است. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۹۰ دوم: مباشرت با حلال خود کردن در شب اول ماه رمضان. سوم: افطار کردن به شیرینی. چهارم: تعجیل افطار قبل از نماز، اگر انتظار او کشند که با او افطار کنند. پنجم: سحور خوردن، و هر چند به طلوع فجر نزدیک تر باشد ثواب بیشتر است. ششم: خواندن این دعائز افطار: «اللَّهُمَّ لَكَ صِيْمُنَا وَعَلَى رِزْقِكَ أَفْطَرْنَا فَتَقَبَّلْهُ مِنَّا ذَهَبَ الظَّمَاءُ وَابْتَلَّتِ الْعُرُوقُ وَبَقِيَ الْأَجْرُ، اللَّهُمَّ تَقَبَّلْهُ مِنَّا وَاعِنَّا عَلَيْهِ وَسَلَّمْنَا فِيهِ وَتَسَلَّمْهُ مِنَّا». هفتم: خواندن دعاهایی که در روزها و شبهای ماه رمضان مقرر است. هشتم: گزاردن هزار رکعت نماز به طریقی که در باب نماز مذکور شد «۱». نهم: خواندن سوره روم و عنکبوت در شب بیست و سوم. دهم: غسل کردن در هر شبی که طاق [۱] است، مثل شب سیم و پانزدهم و بیست و یکم. اما در شب بیست و سوم دو غسل سنت است: یکی در اول شب و یکی در آخر شب، چنان که در بحث طهارت مذکور شد. یازدهم: آنکه در این ماه تخفیف نماید بر غلام و کنیز خود در خدمت، یعنی خدمت دشوار ایشان را نفرماید. دوازدهم: وداع ماه رمضان در روز آخر ماه خواندن.

فصل چهارم در ذکر آنچه روزه‌دار را به فعل در آوردن آن مکروه است

فصل چهارم در ذکر آنچه روزه‌دار را به فعل در آوردن آن مکروه است و آن یازده امر است: اول: شعر خواندن [۲] اگر چه مدح حضرات مقدسات علیهم السلام [۳] باشد. (_____) [۱] - بلکه در هر شبی از شبهای دهه آخر آن نیز سنت است، هر چند طاق هم نباشد. (کوهکمره‌ای) [۲] ثابت نیست. (مازندرانی، نجوانی) [۳] کراهات خواندن شعر در مدح حضرات مقدسات محل تأمل است. (خراسانی) (_____) (۱) رجوع شود به صفحه ۱۹۷. جامع

عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۹۱ دوم: هر فعلی که موجب ضعف باشد، مثل مکث بسیار در حمام، و خون گرفتن، و مانند آن. سوم: زنان را بوسیدن، یا دست بازی کردن. چهارم: شیاف برداشتن [۱]. پنجم: حقنه «۱» کردن [۲]. ششم: سقز خاییدن «۲». هفتم: در گوش یا بینی چیزی چکانیدن، هر گاه به حلق نرسد که اگر به حلق رسد روزه باطل می شود [۳]. هشتم: شکوفه و گل بو کردن، به تخصیص نرگس. نهم: پیراهن بر خود تر کردن. دهم: سرمه که مشک یا صبر «۳» داشته باشد در چشم کشیدن. یازدهم: زنان را در آب مکث کردن [۱]. احوط ترک است. (خراسانی) [۲] احوط حرمت است. (تویسرکانی) * حقنه کردن به چیز روان مفسد روزه است علی الاقوی. (خراسانی) * احوط بلکه اقوی مفطر بودن حقنه به مایع است. (دهکردی، صدر) * گذشت که حقنه به مایع مفطر است. (نخجوانی، یزدی) [۳] علی الاحوط. (خراسانی) (_____) (۱) داخل کردن دوی مایعی از راه مقعد در روده ها، برای روان کردن مدفوع بیمار. (۲) آدامس جویدن. (۳) گیاهی است گرمسیری، که از آن شیرابه ای به دست می آورند بنام «صبر زرد» که در تداوی مصرف دارد. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۹۲

مطلب چهارم در اعتکاف

مطلب چهارم در اعتکاف و آن مکث صائم است در مسجد جامع [۱] سه روز یا زیاده به قصد قربت. و در آن ثواب عظیم است، خصوصاً اگر در ده روز آخر ماه رمضان واقع شود. و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم همیشه در دهه آخر ماه رمضان اعتکاف می فرمودند. و بی روزه داشتن اعتکاف جایز نیست، و از سه روز کمتر نمی باشد، و در غیر مسجد جامع صحیح نیست [۲]. و هر گاه شخصی به نیت سنت دو روز اعتکاف نماید روز سوم واجب می شود، و اگر پنج روز یا هشت روز اعتکاف کند روز ششم یا نهم واجب [۳] می شود، و براین قیاس ... و جایز نیست اعتکاف کننده را که از مسجد بیرون رود، مگر از برای حاجت ضروری که در مسجد بر نیاید، یا عیادت مؤمنی یا رفتن به وداع او یا مشایعت جنازه او، و مانند آن. و چون از مسجد بیرون رود حرام است نشستن [۴] و در سایه راه [_____] [۱] بلکه در مسجدی که نبی یا وصی نبی در آن نماز جمعه خوانده باشد. (کوهکمره ای) [۲] اقوی جواز اعتکاف است در هر مسجدی که جماعت در او منعقد می شود اگر چه مسجد محلّه یا قبیله بوده باشد. (تویسرکانی) [۳] در وجوب نهم و سوم های بالاتر تأمل است. (دهکردی، یزدی) [۴] احوط حرمت نشستن است مطلقاً چه در زیر سایه چه در غیر آن و همچنین در سایه راه رفتن احوط است. (تویسرکانی) * در زیر سایه با اختیار، اگر چه احوط ترک نشستن است مطلقاً. (خراسانی) * در زیر سقف بلکه مطلقاً بنابر احوط. (دهکردی، یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۹۳ رفتن [۱] و نماز گزاردن در غیر مسجدی [۲] که در آن اعتکاف کرده، مگر به واسطه ضرورت، مثل آنکه به جهت غلبه ضعف بنشیند یا راه تشیع منحصر در مسقف باشد یا آنقدر وقت نماند که نماز را در مسجد تواند گزارد، مگر در مکه معظمه [۳] و جایز است که هر گاه به واسطه ضرورتی از مسجد بیرون رود نماز را هر جا که خواهد بگزارد [۴]. و نیز حرام است در اعتکاف واجب روزه را فاسد ساختن، و در شب جماع کردن، و در روز و شب بوی خوش شنیدن [۵] و زنان را بوسیدن یا دست به بدن ایشان رسانیدن [۶]. و هر چه روزه را باطل می سازد اعتکاف را نیز باطل می سازد. و اگر اعتکاف واجب را در روز ماه رمضان به جماع فاسد سازد دو کفاره لازم می شود، یکی به جهت ماه رمضان، و یکی به جهت اعتکاف، و اگر در شب به جماع فاسد سازد یک کفاره به جهت اعتکاف لازم است و بس. و همچنین اگر روزه اعتکاف را در روز به غیر جماع [۷] فاسد سازد. و اگر معتکف زوجه معتکفه خود را در اعتکاف واجب به اکراه مجامعت کند [_____] [۱] - بنابر احوط. (یزدی) [۲] مگر در مکه که در آنجا نماز در غیر مسجد جایز است. (تویسرکانی) * مگر آنکه معتکف در مسجد مکه معظمه باشد که در هر جای مکه

و هر خانه از خانه‌های آن می‌تواند نماز بگزارد. (مازندرانی) [۳] یعنی در مکه معظمه هر جا بخواهد می‌تواند نماز کند مطلقاً. (دهکردی، یزدی) [۴] احوط اقتضای نماز است در همان مسجد، مهماً ممکن. (تویسرکانی) * بلکه به غیر ضرورت در غیر همان مسجد نگزارد. (صدر) [۵] شَمّ طیب حرام است و بوسیدن زنان و لمس آنها نیز حرام است علی‌الاحوط. (تویسرکانی) [۶] و همچنین حرام است بیع و شراء، مگر با ضرورت به جهت اکل و شرب، و همچنین حرام است ممارات یعنی مجادله از برای غلبه نه به قصد اظهار حق، و همچنین است استمناء کردن. (یزدی) [۷] کفّاره افطار روزه بدهد اگر ماه رمضان باشد. (یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۹۴ چهار کفّاره [۱] براو واجب می‌شود، دو کفّاره از جهت خود، و دو کفّاره از جهت زوجه خود [۱] - بعضی از علماء قائلند که چهار

کفّاره لازم نیست بلکه دو کفّاره لازم است و چهار کفّاره احوط است. (تویسرکانی) * بلکه سه کفّاره است بنابر اقوی. (خراسانی) * بنابر احوط هر گاه در روز رمضان باشد، لکن اقوی کفایت سه کفّاره است، و هر گاه در شب باشد یا در روز غیر رمضان یک کفّاره کافی است، بلی هر گاه قضای شهر رمضان باشد و بعد از زوال کفّاره قضاء نیز بدهد. (دهکردی، یزدی) * تعدّد کفّاره در شب و جهی ندارد و در روز هم بنابر این است که آن روزه همچو روزه باشد که افساد او کفّاره داشته باشد از غیر جهت اعتکاف تا دو کفّاره بر او باشد و تحمّل کفّاره اعتکاف هم از زوجه ثابت نیست. (مازندرانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۹۵

باب پنجم در بیان حجّ و شروط آن

مقدمه بدان که حجّ کردن از اعظم ارکان دین است،

مقدمه بدان که حجّ کردن از اعظم ارکان دین است، و چون واجب شود تأخیر کردن آن گناه عظیم است، و در حدیث به این مضمون وارد است که: هر گاه بر شخصی حجّ واجب شود و به حجّ نرود با آنکه مانع شرعی نداشته باشد، پس چون بمیرد در وقت مردن مسلمان نخواهد مرد، بلکه یا جهود خواهد مرد یا ارمنی «۱». [۱] و روایات بسیار در کثرت ثواب حجّ از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم و حضرات ائمه معصومین - صلوات الله علیهم اجمعین - وارد شده، از آن جمله منقول است که: شخصی به خدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت: یا رسول الله من از خانه خود به عزم حجّ بیت الله بیرون آمده بودم و چون بدانجا رسیدم وقت حجّ فوت شده بود و من مرد غنی و مالدارم، پس امر فرما که مال خود را در وجهی از وجوه صرف نمایم که ثواب آن مثل ثواب حجّ باشد، پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روی مبارک خود به آن شخص کرد و فرمود: که به کوه ابوقبیس نظر کن، اگر آن کوه تمام طلای سرخ شود و آن را در راه خدا صرف نمایی ثواب آن به ثواب حجّ نمی‌رسد؛ سپس آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: شخصی که اراده حجّ کند چون به مهتّا ساختن یراق و اسباب راه حجّ اشتغال نماید، هرنوبت که یک چیز از آن اسباب و یراق را که از زمین بردارد و یا بر زمین گذارد حقّ تعالی ده ثواب از برای او می‌نویسد، و ده گناه او را می‌بخشد، و ده درجه جای او را در بهشت بلندتر می‌سازد، و شتری که آن شخص براو سوار است هربار که پاشنه از زمین برمی‌دارد یا بر زمین می‌گذارد مثل آن ثوابها خدای تعالی از برای آن شخص می‌نویسد «۲». [۲]

[۱] ا کافی ۴: ۲۶۸، حدیث ۱ و ۵.

وسائل ۱۱: ۲۹، حدیث ۱ و ۳ و ۵. [۲] ب- تهذیب ۵: ۱۹، حدیث ۵۶. وسائل ۱۱: ۱۱۳، حدیث ۱.

(۱) کافی ۴: ۲۶۸، حدیث ۱ و ۵.

وسائل ۱۱: ۲۹، حدیث ۱ و ۳ و ۵. (۲) تهذیب ۵: ۱۹، حدیث ۵۶. وسائل ۱۱: ۱۱۳، حدیث ۱. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۹۷

مطلب اول در بیان بعضی از آداب حجّ

مطلب اول در بیان بعضی از آداب حج چون عزم حج جزم شود [۱] باید که ذمت خود را از حق مردم خلاص سازد و وصیت کند، و چون خواهد که از منزل خود بیرون آید عیال و بازماندگان خود را جمع سازد و دو رکعت نماز سنت بگذارد، و بعد از آن این دعا بخواند: «اللَّهُمَّ اِنِّی اسْتَودِعُكَ السَّاعَةَ نَفْسِیْ وَاهْلِیْ وَمالِیْ وَدِیْنِیْ وَدُنْیَایْ وَآخِرَتِیْ وَخَوَاتِیْمَ عَمَلِیْ اللَّهُمَّ احْفَظْ الشَّاهِدَ مِنَّا وَالْغَائِبَ، اللَّهُمَّ احْفَظْنَا وَاحْفَظْ عَلَيْنَا، اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا فِی جَوَارِکَ، اللَّهُمَّ لَا تَسْلُبْنَا نِعْمَتَکَ وَلَا تُغَيِّرْ مَا بِنَا مِنْ عَافِیَتِکَ وَفَضْلِکَ». و بعد از آن وداع عیال و اطفال خود کند و تحت الحنک بسته عصای بادام تلخ به دست گرفته از منزل خود بیرون آید. و در وقت بیرون آمدن بگوید: «بِسْمِ اللَّهِ اَمَنْتُ بِاللَّهِ تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ، اللَّهُ اکْبَرُ، اللَّهُ اکْبَرُ، اللَّهُ اکْبَرُ» و بعد از آن سه نوبت بگوید: «بِاللَّهِ اُخْرِجْ وَبِاللَّهِ ادْخُلْ وَعَلَى اللَّهِ اتَوَكَّلْ» پس بگوید: «اللَّهُمَّ افْتَحْ لِی فِی وَجْهِیْ هَذَا بِخَیْرٍ وَاخْتِمْ لِی بِخَیْرٍ وَفَنِّیْ شَرَّ کُلِّ دَابَّةٍ اَنْتَ اخْتَذْتَ بِنَاصَةِ بَیْتِهَا اِنَّ رَبِّیْ عَلٰی صِرَاطٍ مُسْتَقِیْمٍ». و چون از خانه بیرون آید بر در خانه رو به قبله بایستد، و فاتحه و آیه الکرسی یک نوبت پیش رو، و یک نوبت بردست راست، و یک نوبت بردست چپ بخواند، و بعد از آن این دعا بخواند: «اللَّهُمَّ احْفَظْنِیْ وَاحْفَظْ مَا مَعِیْ وَسَلِّمْ لِّیْ وَسَلِّمْ مَا مَعِیْ» [۱] - اولی اتیان به آداب مذکوره

است به این ترتیب و کیفیت رجاء. (خراسانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۹۸ و بَلَّغْنِیْ وَبَلَّغْ مَا مَعِیْ بِبِلَاقِکَ الْحَسَنِ الْجَمِیلِ یا اَرْحَمَ الرَّاحِمِیْنَ». بعد از آن نیت حج کند به این طریق که: متوجه خانه خدا می شوم که حج اسلام را بجا آورم برای آنکه بر من واجب است تقرب به خدا، و پای در رکاب کند و بگوید: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیْمِ بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَاللَّهُ اکْبَرُ». و چون بر پشت مرکب قرار گیرد این دعا بخواند: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِیْ هَدَانَا لِلْاِسْلَامِ وَمَنْ عَلَيْنَا بِمُحَمَّدٍ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ سُبْحَانَ الَّذِیْ سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا کُنَّا لَهُ مُقْرِنِیْنَ وَاَنَا اِلٰی رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُوْنَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ، اللَّهُمَّ اَنْتَ الْحَامِلُ عَلٰی الظَّهْرِ وَالْمُسْتِیْعَانُ عَلٰی الْاَمْرِ، اللَّهُمَّ بَلِّغْنَا بِلَاقَا اِلٰی الْخَیْرِ بِلَاقَا یَبْلُغُ اِلٰی مَغْفِرَتِکَ اللَّهُمَّ لَا ضَیْرَ اِلَّا ضَیْرُکَ وَلَا خَیْرَ اِلَّا خَیْرُکَ وَلَا حَافِظَ غَیْرُکَ». و سنت است که در هر منزل که فرود آید در وقت فرود آمدن این دعا بخواند: «رَبِّ اَنْزِلْنِیْ مُنْزَلًا مُّبَارَکًا وَاَنْتَ خَیْرُ الْمُنْزِلِیْنَ» و دو رکعت نماز بگزارد، و چون از آن منزل کوچ کند نیز دو رکعت نماز بگزارد. بدان که بهترین روزها از برای سفر شنبه و سه شنبه و پنجشنبه است، و در روز دوشنبه سفر به غایت بد است، و همچنین در روز جمعه قبل از نماز. و اگر ضرورت شود که در روز بد سفر کند باید که تصدق کند و متوجه سفر گردد، که تصدق تلافی بدی آن روز می کند. و شیئت است فراخ دستی در این سفر مبارک و سعی در خوبی توشه و بسیاری آن، در حدیث آمده که: اسراف مذموم است، مگر در راه حج «۱». [۱] و سنت است خوش خلقی با همراهان و ملازمان و مکاریان «۲». [۲] و خشم فروخوردن از ایشان. از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که: هر کس به راه خانه خدا می رود اگر سه خصلت در او نباشد حج او هیچ است، و آن خوش خلقی است، و خشم فروخوردن، و صلاح و تقوی شعار خود کردن. [۳] (من لا یحضره الفقیه ۲: ۲۷۹،

حدیث ۲۴۴۶. وسائل ۱۱: ۴۱۷، حدیث ۱. (۲) صاحبان وسائل نقلیه. (۳) کافی ۴: ۲۸۵، حدیث ۱ و ۲. وسائل ۱۲: ۱۱، حدیث ۴ و ۵. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۹۹

مطلب دوم در بیان شرایط وجوب حج

مطلب دوم در بیان شرایط وجوب حج بدان که تا هفت شرط بهم نرسد حج واجب نمی شود: شرط اول: بلوغ است، پس بر طفل حج واجب نمی شود، هر چند مالدار باشد. اما اگر ولی او، او را به حج برد و احرام ببندد، و قبل از وقوف عرفه یا وقوف مشعر بالغ شود، و باقی افعال حج را بجا آورد، حج او صحیح است و از حج اسلام مجزی است [۱]. شرط دوم: عقل است، پس مجنونی که هیچ وقت به هوش نیاید یا اگر به هوش آید مدت هشیاری او افعال حج را نگنجد بر او حج واجب نیست، اما اگر قبل از وقوف عرفات یا وقوف مشعر هشیار شود و باقی افعال را در زمان هشیاری بجا آورد، حکم او حکم طفل است [۲]. شرط سوم: حریت است، پس

بربنده حج واجب نیست، هر چند بعضی از او آزاد باشد، و اگر به رخصت آقا حج کند ثواب دارد، اما این حج از حج اسلام مجزی نیست، و هر گاه بعد از آزادی استطاعت حج بهم رساند نوبت دیگر حج براو واجب است، مگر آنکه قبل از یکی از دو وقوف [۳] آزاد شود که در اینجا حاکم در این صحت و عدم آن احوط عدم اجزاء است. [۱]

(تویسرکانی) * ولی اگر استطاعتش تا سال دیگر باقی است حج ثانیاً از او فوت نشود. (صدر) * مشکل است اجزاء اگر چه مشهور است. (مازندرانی) * اجزاء از حج اسلام در صبی و مجنون هر گاه قبل از احد الوقوفین کامل شوند مشکل است خصوصاً در مجنون و خصوصاً هر گاه مسبوق به استطاعت نباشند، بلی در مملوک ثابت است. (نخجوانی، یزدی) [۲] احوط در اینجا نیز عدم کفایت است. (تویسرکانی) * مذکور شد که مشکل است. (مازندرانی) [۳] اجزاء در اینجا مورد اخبار است و معمول بها است نزد علماء. (مازندرانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۰۰ و مجنون [۱] دارد به طریقی که دانسته شد. شرط چهارم: استطاعت [۲] یعنی قادر بودن بر خرج راه در رفتن و برگشتن [۳] از چهارپایان و خیمه و خدمتکاران و باقی ضروریات به حسب حال این کس [۴]. و اگر شخصی گوید که: خرج راه تو در عهده من است و بر سخن او اعتماد باشد در این صورت حج واجب است [۵]. و همچنین اگر خود بعضی از خرج راه داشته باشد و تتمه را شخصی که براو اعتماد باشد متعهد شود. و از جمله استطاعت: نفقه عیال و بازماندگان واجب النفقه از وقفه رفتن تا رسیدن به مقصد است. [۱] مشکل است. (صدر) [۲]

استطاعت ابا نمودن حال شخص است از حج نمودن پس این معنی مختلف می شود به اختلاف امکان و اشخاص، پس گاهی نه زاد لازم است و نه راحله، و گاهی هم زاد لازم است و هم راحله، چنانچه و گاهی زاد لازم است نه راحله، و گاهی به عکس، پس اختلاف اخبار در تفسیر آیه شریفه ناظر است به این معنی، پس تعارض در میان روایات نیست، چنانچه قوت عیال نیز مختلف می شود به اختلاف کثرت و قلت، بلکه به اختلاف امکان و احوال، پس از این بیان معلوم شد که اعتبار رجوع به کفایت است مثل صنعت و حرفت و یا سرمایه تجارت یا زراعت و غیر اینها، پس اگر کسی بعد از برگشتن از حج مبتلا به مذلت سؤال بشود حج بر او واجب نیست. (کوهکمره ای) [۳] ظاهر عبارت مصنف مرحوم این است که شرط نیست وجود ما به الکفایه بعد از مراجعت یعنی باقی ماندن چیزی از اموال که در دست او باشد و به او کسب کند و آن در حق صاحبان حرفه و صنعت بی اشکال است و در غیر آنها محل خلاف و محل اشکال است، احوط عدم اشتراط است. (تویسرکانی) * و شرط است بنابر اقوی که بعد از برگشتن هم به عسرت و مشقت نیفتد به این که یا سرمایه تجارت داشته باشد یا مال الاجاره املاک یا زراعت یا کسبی که به آن امرش بدون عسرت بگذرد. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) [۴] در صورتی که بدون خدمتکار و غیر آن در عسر و حرج واقع می شود. (خراسانی) [۵] وجوب قبول مخارج راه از غیر و هم هبه و بذل مال از غیر مطلقاً تا استطاعت حاصل شود و حج واجب شود معلوم نیست، بلکه ممنوع است، بلی اگر قبول کرد آن وقت حج بر او واجب می شود. (دهکردی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۰۱ منزل خود [۱] خواه خود قدرت بر آن داشته باشد و خواه دیگری متعهد آن شود. و نیز از جمله استطاعت: قدرت بروفای دین مثل قرض [۲] و مهر زن و غیر آن، پس مادام که قادر بروفای آن نباشد حج واجب نمی شود [۳]. و اگر زن در راه حج احتیاج به محرم داشته باشد و محرم به جهت رفاقت او اجرتی خواهد قدرت بر اجرت آن محرم نیز داخل استطاعت است، پس اگر بر اجرت او قادر نباشد حج براو واجب نمی شود. شرط پنجم: صحت بدن است، به حیثیتی که از رفتن به حج مشقت شدیده لازم نیاید. شرط ششم: امتی راه است، پس مادام که گمان [۴] ناامنی باشد، رفتن واجب نیست [۵]. شرط هفتم آنکه: آن قدر وقت باشد که خود را به مکه معظمه رساند و افعال حج را به فعل آورد، پس اگر وقت تنگ باشد، حج در آن سال ساقط است. و هر گاه بر زن واجب شود، می تواند که بی رخصت شوهر به حج رود. اما حج سستی بی رخصت شوهر نمی تواند کرد.

[۱] ظاهر متن این است که شرط نیست در استطاعت داشتن مؤنه و سرمایه بعد از برگشتن بلی باید سوء حال دست ندهد برای او، پس اگر شخصی سرمایه دارد که به آن کسب و گذران می کند و اگر سرمایه را صرف در حج نماید بعد از برگشتن باید گذران به مذلت سؤال کردن باشد لازم نیست حج بر او. (مازندرانی) [۲] اگر حال باشد و اما مؤجل قدرت وفاء آن شرط نیست در حصول استطاعت. (خراسانی) * مطلقاً معلوم نیست. (صدر) [۳] و همچنین واجب نمی شود مگر بر کسی که علاوه بر قدرت داشتن او بر امور مذکوره قدرت بر تعیش بعد از مراجعت به حسب خود داشته باشد، پس اگر شخصی متمکن است از رفتن به حج به صرف مؤنه یا سرمایه یا فروختن آن ملکی که از منافع آن گذران می کند و لکن بعد از برگشتن از حج به سبب نداشتن سرمایه یا غیر آن از صنعت و ملک به ذلت و خواری واقع می شود حج بر او واجب نخواهد بود. (خراسانی) * مگر آنکه کسی بذل زاد و راحله نماید، پس واجب می شود حج هر چند قدرت بر وفای دین نداشته باشد. (کوهکمره ای) [۴] به گمانی که سفر را حرام نماید. (صدر) [۵] بلکه حرام است. (کوهکمره ای) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۰۲

مطلب سوم در بیان انواع حج و ذکر مواقیت

مطلب سوم در بیان انواع حج و ذکر مواقیت بدان که حج بر سه نوع است: حج تمتع، و حج قران، و حج افراد. حج تمتع: بر شخصی واجب می شود که منزل او از مکه معظمه شانزده فرسخ شرعی دور باشد. حج قران و افراد: بر شخصی واجب می شود که از اهل مکه معظمه باشد، یا دوری منزل او از آن مکان مقدس کمتر از آن مقدار باشد. و اول افعال حج تمتع احرام عمره است از میقات، و میقات مکانی است که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم قرار داده اند که حاجیان از آنجا احرام بندند، و آن پنج موضع است، که هریکی از آن مواضع میقاتگاه عمره حج تمتع جمعی است: اول: ذوالحلیفه [۱] است، و آن میقات جمعی است که از راه مدینه مقدسه می آیند. دوم: جحفه است، و آن میقات جمعی است که از راه شام می آیند. سوم: یلملم است، و آن میقات جمعی است که از راه یمین می آیند. چهارم: قرن المنازل است، و آن میقات جمعی است که از راه طایف می آیند. [۱] و احوط اقتضای بر مسجد شجره

است. (خراسانی، مازندرانی، یزدی) * چون امام علیه السلام در بعضی روایات ذوالحلیفه را به مسجد شجره تفسیر فرموده پس احتیاط را البته ترک ننمایند. (کوهکمره ای) * احوط بلکه اظهر عدم جواز احرام است در غیر مسجد شجره. (نخجوانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۰۳ پنجم: عقیق است، و آن میقات جمعی است که از راه عراق عرب می آیند [۱]. و بدان که احرام بستن قبل از رسیدن به میقات صحیح نیست، مگر آنکه شخصی به نذر [۲] یا عهد یا سوگند [۳] بر خود لازم سازد که قبل از رسیدن به میقات احرام ببندد [۴]. و همچنین گذشتن حاجیان از میقات بی احرام حرام است، و اگر از میقات بی احرام بگذرند واجب است که بر گردند و از میقات [۵] احرام ببندند.

[۱] و میقات کسی که منزل او نزدیک تر باشد به مکه معظمه از این مواقیت همان میقات او است و این میقات ششم است. (تویسرکانی) [۲] اگر نذر کند بر سبیل اطلاق که احرام حج یا عمره مفرد بندهم قبل از میقات صحت آن مشکل است و اگر نذر کند از موضع معینی که قبل از میقات است مثل کوفه یا مدینه مثلاً صحیح است احرام از آن موضع، و عهد و سوگند ملحق به نذر نیستند در این حکم. (مازندرانی) [۳] در عهد و سوگند این حکم ثابت نیست و در نذر هم قدر متیقن این است که در وقت نذر معین کند مکان خاصی را مثل کوفه یا بصره مثلاً و باید در شهر حج هم باشد و مع ذلک احوط تجدید امر است در میقات. (خراسانی، نخجوانی، یزدی) [۴] احوط تجدید احرام است در میقاتگاه. (دهکردی) [۵] اگر به میقات دیگر نرسد. (خراسانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۰۴

مطلب چهارم در بیان افعال حج تمتع بر سیل اجمال

مطلب چهارم در بیان افعال حج تمتع بر سیل اجمال بدان که افعال حج تمتع هجده است، به این ترتیب، یعنی باید که هریک این هجده فعل را به ترتیبی که مذکور می شود بجا آورد: اول: احرام عمره بستن است. دوم: طواف خانه کعبه است. سوم: دو رکعت نماز طواف کردن. چهارم: سعی میان صفا و مروه کردن. پنجم: تقصیر است، یعنی چیزی از موی یا ناخن گرفتن. و به این پنج فعل، افعال عمره تمتع تمام است. ششم: احرام حج بستن است. هفتم: وقوف عرفات است. هشتم: وقوف مشعر است. نهم: جمره عقبه را به هفت سنگریزه زدن. دهم: قربانی کردن. یازدهم: سر تراشیدن یا تقصیر کردن. دوازدهم: طواف زیارت کردن. سیزدهم: دو رکعت نماز طواف در مقام حضرت ابراهیم علیه السلام گزاردن. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۰۵ چهاردهم: سعی مابین صفا و مروه کردن. پانزدهم: طواف نساء کردن. شانزدهم: دو رکعت نماز طواف نساء کردن. هفدهم: سه شب ایام تشریق در منی بودن. هجدهم: در هریک از ایام تشریق، هریک از جمرات ثلاثه را به هفت سنگریزه زدن. و این آخر افعال واجبه حج است. و چون از اینها فارغ شود، سنت است که به مکه عود نماید جهت بجا آوردن طواف وداع و باقی سنتها که بعد از این مذکور خواهد شد. ان شاء الله تعالی. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۰۶

مطلب پنجم در بیان افعال حج تمتع است بر سیل تفصیل

مقصد اول در بیان احرام بستن و مقدمات و شروط آن

فصل اول در ذکر اموری که قبل از شروع در احرام بجا آوردن آن سنت است:

فصل اول در ذکر اموری که قبل از شروع در احرام بجا آوردن آن سنت است: و آن هشت امر است: اول آنکه: از اول ماه ذیقعه از موی سر و موی محاسن مطلقاً چیزی نگیرد [۱]. دوم: برطرف کردن موی زهار و موی زیر بغل، به تراشیدن یا بنوره گذاشتن، و بنوره افضل است. سوم: سیل گرفتن. چهارم: ناخن چیدن. پنجم: مسواک کردن. [۱] و این احوط است. (خراسانی،

مازندرانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۰۷ ششم: غسل احرام کردن. و بعضی از مجتهدین آن را واجب می دانند [۱] و اگر بعد از غسل و قبل از احرام به خواب رود یا حدثی کند، یا چیزی بخورد یا بیوشد یا ببوید که بر محرم خوردن و پوشیدن و بوئیدن آن حرام باشد، غسل را اعاده کند [۱]. هفتم: نماز احرام گزاردن [۲] و آن شش رکعت [۳] است به سه سلام، و اکتفا به چهار رکعت و دو رکعت نیز جایز است. و سنت است که در رکعت اول بعد از فاتحه سوره «قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ» و در رکعت دوم بعد از فاتحه «قُلْ هُوَ اللَّهُ» بخواند [۴]. [۱] _____

بلکه اولی اعاده غسل است در جمیع تروک احرام اگر از او صادر شود. (نخجوانی) [۲] و احتیاط بجا آوردن احرام بعد از نماز، چه فریضه باشد یا نافله ترک نشود و افضل بودن آن است در وقت زوال. (خراسانی) * و مستحب است واقع ساختن احرام بعد از نماز ظهر اگر میسر شد، و إلا بعد از نماز واجب دیگر ادائی و إلقضائی و نماز احرام را قبل از نماز واجب بجا آورد، بعد واجب، بعد از آن احرام. (خراسانی، مازندرانی) * و مستحب است بستن احرام بعد از نماز ظهر و اگر ممکن نباشد بعد از فریضه دیگر، و اگر ممکن شود بعد از نافله که در متن ذکر شده و جمع نمودن میان نافله مذکوره و فریضه در میان فقهاء رضوان الله تعالی علیهم مشهور است، چنانچه تقدیم نافله بر فریضه و تأخیر آن از او محلّ خلاف است هر چند تقدیم نافله بر فریضه تا اینکه احرام بعد از

فریضه واقع شود نیز مشهور است. (کوهکمره‌ای) * و مستحب است که احرام را بعد از نماز ظهر ببندد اگر میسر باشد و إلابعد از نماز واجب دیگر چه اداء چه قضاء، پس اول نماز احرام را می‌کند و بعد نماز واجب و بعد از آن احرام می‌بندد. (یزدی) [۳] این شش رکعت نماز نافله احرام است و با نماز واجب ساقط نمی‌شود، بلکه مستحب است که احرام بعد از نماز ظهر ببندد اگر میسر شود و إلابعد از نماز واجب دیگر، چه اداء و چه قضاء، پس اول نماز احرام را می‌خواند، بعد نماز واجب، بعد از آن احرام می‌بندد، و اگر نماز واجب نخواند اکتفاء می‌کند بر نماز احرام. (نخجوانی) [۴] عکس اولی است که در رکعت اول «قل هو الله» و در رکعت دوم «قل یا ایها الکافرون» بخواند. (خراسانی، مازندرانی)

(۱) علامه در مختلف ۴: ۵۰ و ۵۱ به

ابن ابی عقیل و ابن جنید نسبت داده است. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۰۸ هشتم آنکه: بعد از نماز این دعا بخواند: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ أَنْ تَجْعَلَنِي مِمَّنْ اسْتَجَابَ لَكَ وَأَمَّنْ بَوَّعِدَكَ وَاتَّبَعَ أَمْرَكَ، فَإِنِّي عَبْدُكَ وَفِي قَبْضَتِكَ لَا أَوْقَى إِلَّا مَا وَقَيْتَ وَلَا أَجِدُ إِلَّا مَا أَعْطَيْتَ، وَقَدْ ذَكَرْتَ الْحَجَّ فَاسْأَلُكَ أَنْ تَغْزِمَ لِي عَلَيْهِ عَلَى كِتَابِكَ وَسَيِّئَةِ نَبِيِّكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَتُقَوِّينِي عَلَى مَا ضَعُفْتُ عَنْهُ وَتَسَلِّمَ مِنِّي مَنَاسِكَتِي فِي يُسْرٍ مِنْكَ وَعَافِيَةٍ، وَاجْعَلَنِي مِنْ وَفْدِكَ الَّذِي رَضِيتَ وَارْتَضَيْتَ وَسَمَّيْتَ وَكَتَبْتَ «۱» اللَّهُمَّ إِنِّي أُرِيدُ التَّمَتُّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ عَلَى كِتَابِكَ وَسَيِّئَةِ نَبِيِّكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَإِنْ عَرَضَ لِي عَارِضٌ يَحْبِسُنِي فَحَلِّي «۲» حَيْثُ حَبَسْتَنِي بِقُدْرَتِكَ الَّذِي قَدَّرْتَ عَلَيَّ، اللَّهُمَّ أَنْ لَمْ تَكُنْ حَاجَّةً فَعُمْرَةٌ، احْرُمْ لَكَ شَعْرِي وَبَشْرِي وَدَمِي وَعِظَامِي وَمُخِي وَعَصْبِي مِنَ النَّسَاءِ وَالثِّيَابِ وَالطَّيِّبِ، ابْتَغِي بِذَلِكَ وَجْهَكَ وَالْدَّارَ الْآخِرَةَ». و بدان که حیض مانع احرام نیست، و همچنین مانع غسل احرام نیست. اما مانع نماز احرام است.

فصل دوم در بیان باقی امور متعلقه به احرام:

فصل دوم در بیان باقی امور متعلقه به احرام: و آن چهل و سه امر است: سه امر واجب، و چهار امر سنت، و دوازده امر مکروه، و بیست و چهار امر حرام. اما سه امر واجب: اول: نیت است، به این طریق که: احرام عمره تمتع می‌بندم از برای آنکه *

رکعت اول «قل هو الله» و در رکعت دوم «قل یا ایها الکافرون» بخواند. (کوهکمره‌ای، یزدی) * فرقی ندارند عمل به هر کدام جایز است. (نخجوانی) (۱) در نسخه‌ای: «كُنَيْتٌ» و در برخی از نسخه‌ها این عبارت افزوده شده است: «اللَّهُمَّ إِنِّي خَرَجْتُ مِنْ شُقَّةٍ بَعِيدَةٍ وَأَنْفَقْتُ مَالِي ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِكَ، اللَّهُمَّ فَتَمِّمْ لِي حَجَّتِي وَعُمْرَتِي...». (۲) در بعضی از نسخه‌ها «فحلنی» و در بعض دیگر «فحلنی» و صواب همان است که ثبت گردید، چنانکه در مصباح و مبسوط مرحوم شیخ طوسی مسطور است. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۰۹ واجب [۱] است تقرب به خدا. دوم: مقارن داشتن نیت است به تلبیات [۲] اربع، یعنی بعد از نیت بی فاصله واجب است که یک نوبت [۳] بگوید: «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ» سوم: پوشیدن دو جامه احرام است مردان [۵] را از هر چه جایز است نماز در آن [۶] یکی را لنگ کند و یکی را بردوش اندازد، به شرط آنکه دوخته و شبیه به دوخته نباشد مثل کپنک [۱] و زره. و زنان را جایز است در حال احرام پوشیدن دوخته و حریر [۷]. اما چهار امر سنت: اول آنکه: مرد تلبیات را بلند بگوید. دوم آنکه: تلبیاتی که مذکور می‌شود اضافه کند به تلبیات واجب، و آن این است: «إِنَّ الْحَمْدَ وَالنَّعْمَةَ وَالْمُلْكَ لَكَ، لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ ذَا الْمَعَارِجِ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ دَاعِيَا إِلَى دَارِ السَّلَامِ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ غَفَّارَ الذُّنُوبِ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ أَهْلَ التَّلْبِيَةِ، لَبَّيْكَ ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ» [۱] قصد وجوب لازم نیست.

(خراسانی) [۲] واحوط تلبیات پنج است به این نحو که زیادت نماید بعد از لَبَّيْكَ سَوم: «إِنَّ الْحَمْدَ وَالنَّعْمَةَ لَكَ وَالْمَلِكُ» وبعد از تلبیات چهارم زیاد نماید: «بِحَجِّ أَوْعَمْرَةٍ تَمَامًا عَلَيْكَ لَبَّيْكَ». (خراسانی) [۳] واحوط این است که یک نوبت دیگر به این نحو بخواند: «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ إِنَّ الْحَمْدَ وَالنَّعْمَةَ لَكَ وَالْمَلِكُ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ» و بهتر این است که «إِنَّ» را به کسر همزه بخواند، هر چند به فتح نیز جایز است. (دهکردی، یزدی) [۴] واحوط این است که زیاد نماید بر این عبارت این قدر را: «إِنَّ الْحَمْدَ وَالنَّعْمَةَ وَالْمَلِكُ لَكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ» و لفظ «لَكَ» پیش از «وَالْمَلِكُ» هم احتیاط است و لفظ «إِنَّ» به کسر خواندن و به فتح احتیاط است. (کوهکمره‌ای، مازندرانی، نخجوانی) [۵] و امّا بر زنان، پس واجب نیست، هر چند اولی است. (نخجوانی، یزدی) [۶] در وجوب آن که آن چیزهائی باشد که نماز در آن جایز است تأمّل است اگر چه احوط است. (خراسانی) [۷] احوط ترک پوشیدن حریر است از برای زنان نیز. (دهکردی، کوهکمره‌ای، نخجوانی، یزدی) * در حریر مشکل است، احوط اگر نگوئیم اقوی ترک حریر است بر زنان نیز. (مازندرانی) _____ (۱) بالا

پوش نم‌دین. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۱۰ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ تُبْدِي وَالْمَعَادُ الْيَكُ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ تَسْتَعْنِي وَتَقْتَرِ الْيَكُ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ مَرْهُوِيًا وَمَرْهُوِيًا إِلَيْكَ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ إِلَهَ الْحَقِّ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ ذَا النُّعْمَاءِ وَالْفَضْلِ الْحَسَنِ الْجَمِيلِ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ كَشَافَ الْكُرُوبِ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ عَبْدُكَ وَابْنُ عَبْدِكَ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ يَا كَرِيمُ لَبَّيْكَ». سَوم از سنتهای احرام آن است که: کُلّ تلبیاتی که مذکور شد اکثر اوقات بگوید، خصوصاً در هشت جا: اوّل: بعد از نماز، خواه واجب و خواه سنت. دوم: هروقت شتری که بر آن سوار است از هر جا برخیزد. سوم: هر گاه در راه بر بلندی مثل پشته یا کوهی برآید. چهارم: هر گاه به سراشیبی درآید. پنجم: هر گاه از خواب بیدار شود. ششم: در وقت سحر. هفتم: هر گاه سوار شود یا فروآید. هشتم: هر گاه در راه به شخصی برخورد. چهارم از سنتهای [۱] احرام آنکه: چون خانهای مکه معظمه را ببیند تلبیات را قطع [۲] کند. و بعضی از مجتهدین [۳] بر آنند که در آن وقت، قطع تلبیات واجب است «۱». امّا آن دوازده امر که در احرام مکروه است: اوّل: حَمَام رفتن [۴] دوم: شستن جامه احرام [۵] هر چند چرکین شود. سوم: بو کردن میوه [۶] مثل سیب و به و غیر آن. چهارم: تکلم کردن به غیر تلبیات و قرآن و ذکر خدا، و حاجت ضروری. _____ [۱] - بلکه احوط است. (صدر) [۲] و

احتیاط به قطع ترک نشود. (خراسانی) [۳] این قول احوط است. (تویسرکانی) [۴] کیسه کشیدن نیز مکروه است، چه در حَمَام و چه در غیر حَمَام. (کوهکمره‌ای) [۵] مگر آن که نجس شود. (کوهکمره‌ای) [۶] احوط ترک است. (تویسرکانی) * بلکه احوط ترک بوئیدن است، هر چند خوردن آنها مانعی ندارد. (دهکردی، یزدی) * احوط ترک است. (صدر) _____ (۱) شیخ طوسی، خلاف ۲: ۲۹۳،

مسأله ۷۱. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۱۱ پنجم: در جواب احدی لبیک گفتن. ششم: خوابیدن بر فرش که سفید نباشد. هفتم: تراشیدن سر [۱] شخصی که احرام نداشته باشد، که اگر احرام داشته باشد تراشیدن سر او حرام است. هشتم: غسل کردن از برای خنک ساختن بدن، نه به جهت سنت مثل غسل جمعه و غیر آن. نهم آنکه: جامه احرام از غیر پنبه [۲] باشد. دهم آنکه: جامه احرام میل میل باشد، یعنی خطّها داشته باشد. یازدهم آنکه: سیاه [۳] باشد. دوازدهم آنکه: در ابتدای احرام جامه احرام چرکین باشد؛ امّا اگر در اثنای احرام چرکین شود پوشیدن آن مکروه نیست. امّا آن بیست و چهار امر که در حال احرام بجا آوردن آن حرام است: اوّل: شکار کردن، یا شخصی را شکار فرمودن «۱» یا گفتن که فلانجا شکاری هست، یا نمودن شکار، یا آلات شکار - مثل باز و سگ و دام و تیر و تفنگ - به شخصی دادن که شکار کند. و این امور حرام است به دو شرط: اوّل آنکه: آن جانور آبی نباشد؛ چه شکار کردن جانوران آبی در حال احرام حرام نیست، و مراد از «جانور آبی» حیوانی است که در آب تخم کند؛ پس شکار کردن غُـاز و اردک و بـاقی حیوانات کـه در خشکی تخم کنند حرام است بنا بر اقوی. _____ [۱] - حرام است بنا بر اقوی.

(خراسانی) [۲] در کراهت این تأمیل است. (خراسانی) [۳] احوط ترك احرام است در آن. (خراسانی) * و همچنین اگر زرد باشد، بلکه اولی ترك مطلق جامه رنگین است. (دهکردی، کوهکمره‌ای، نخجوانی، یزدی) (۱) یعنی امر به شکار کردن. جامع

عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۱۲ است. دوم آنکه: خوردن گوشت آن جانور حلال باشد [۱] مثل آهو و کلنک «۱» و غیر آن - پس شکار کردن حیوانی که گوشت آنها حرام است مثل خوک و پلنگ و چرخ «۲» و باز، در حال احرام حلال است. امّا از جمله جانورانی که گوشت آنها حرام است [۲] شش جانور است که آنها را شکار کردن در حال احرام حرام است، و آن: شیر، و روباه، و خرگوش، و خارپشت، و سوسمار، و یربوع «۳» است. و اگر شخصی آنها را در حال احرام شکار کند آن شکار ملک او نمی‌شود [۳] و واجب است که آن را رها کند. و خوردن گوشت شکار بر محرم حرام است، اگرچه دیگری آن را شکار کرده باشد. و هر شکاری را که مُحرم بکشد میته است [۴] و خوردن گوشت آن بر مُحرم و غیر مُحرم حرام است [۵].

[۱] - فرقی بین حلال گوشت و حرام

گوشت نیست، مگر سباع در صورتی که آزار کنند شخصی را و همچنین سباع پرنده اگر اذیت کنند کبوتران حرم را. (خراسانی) * فرق ما بین حلال گوشت و حرام گوشت نیست، بلی خصوص سباع که خوف اذیت آنها داشته باشد جایز است و همچنین سباع از طیور که اذیت می‌نمایند طیور حرم را جایز است صید آنها. (دهکردی، کوهکمره‌ای، یزدی) * ظاهراً فرق بین حلال گوشت و حرام گوشت نیست، بلی سباع مستثنی است، لکن غیر از شیر و احوط در سباع اقتضای است به صورتی که خوف اذیت آنها باشد. (مازندرانی) [۲] علی الاحوط. (تویسرکانی) [۳] محل اشکال است. (خراسانی) [۴] علی الاحوط. (تویسرکانی) * این مسئله در غایت اشکال است و این که فرموده: موافق احتیاط است، ترك نشود. (مازندرانی) [۵] علی الاحوط. (تویسرکانی) * بنابر اقوی بر محرم و اح

وط بر غیر محرم. (خراسانی)

(۱) پرنده‌ایست درشت هیکل از راسته دراز پایان. (۲) نام پرنده‌ایست کوچک از تیره گنجشکان، و آن را چرخ ریسک نیز گویند. (۳) جانوری است همانند موش که دستی کوتاه و پائی بلند و دمى دراز دارد. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۱۳ دوم از بیست و چهار امر که در حال احرام حرام است: جماع کردن است و مقدمات آن مثل بوسه و دست بازی کردن [۱] با حلال خود، و عقد نکاح بستن از برای خود یا از برای دیگری، پس اگر عقد نکاح کند آن عقد باطل است [۲]. امّا رجوع در طلاق، و کنیزک خریدن به قصد آنکه بعد از احرام مباشرت کند جایز است. سوم: گواه شدن بر عقد نکاح و گواهی دادن به آن. چهارم: بو کردن [۳] مشک و عنبر و عود و صندل و مانند آن. و در بو کردن گل نرگس و بنفشه و مانند آن میانه مجتهدین خلاف است، و اصحّ آن است که بو کردن آنها نیز حرام است [۴]. امّا شنیدن بوی [۵] مشک و عنبر و غیر آن که برخانه کعبه می‌مالند جایز است، و همچنین جایز است شنیدن بوهای خوش که در مابین صفا و مروه می‌باشد [۶]. پنجم: بینی گرفتن مُحرم از چیزهای بدبو. ششم: روغن بریدن مالیدن، خواه خوش بو باشد و خواه نباشد [۱]. - بلکه

مطلق التذاذ و استمناء. (دهکردی) * و به شهوت نظر نمودن، امّا استمناء پس حرمت آن اختصاص به حال احرام ندارد، اگرچه در حال احرام شدیدتر باشد. (کوهکمره‌ای) * بلکه نظر نمودن به زن و کنیز به شهوت یا به قصد التذاذ حرام است. (مازندرانی، نخجوانی) * و همچنین نظر به شهوت کردن و همچنین استمناء کردن. (یزدی) [۲] اگرچه عقد و نکاح بین دو نفر غیر محرم باشد. (مازندرانی) [۳] بلکه مطلق استعمال طیب، هر چند به مالیدن بر بدن و لباسی باشد. (دهکردی، کوهکمره‌ای، یزدی) [۴] حرمت طیب مطلقاً و به عنوان عموم احوط است. (تویسرکانی) * بلکه اصحّ عدم حرمت است. (خراسانی، مازندرانی) * حرمت احوط است. (دهکردی، یزدی) [۵] خوب بود بفرماید: استشمای بوی مشک و غیر آن که بر خانه کعبه می‌باشد، امّا شنیدن از حاسّه سمع است نه از قوّه شامّه

واحوط ترک استشمام است در مابین صفا و مروه. (دهکردی) [۶] احوط بلکه اقوی این است که بینی خود را بگیرد در مابین صفا و مروه تا نشنود. (مازندرانی، یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۱۴ هفتم: پوشیدن مرد رختی را که دوخته باشد یا شبیه به دوخته، چنان که قبل از این مذکور شد. هشتم: پوشیدن چیزی که پشت پا را بپوشد [۱]. نهم: انگشتی در انگشت کردن به جهت زینت [۲] نه به جهت آنکه سنت است. دهم: پوشیدن مرد سر و گوش خود را اگرچه به ارتماس باشد. یازدهم آنکه: مرد در وقت راه رفتن [۳] در سایه چیزی رود که آن چیز بر بالای سر او باشد، نه در پهلوی او مثل سایه دیوار، اما در سایه کجاوه [۴] و مانند آن راه رفتن مرد را جایز است، هر چند بالای سر [۵] او باشد. و همچنین جایز است در وقت فرود آمدن که در سایه چیزی [۶] به راه رود و بنشیند [۷] هر چند آن چیز در بالای سر او باشد [۸] مثل خیمه و غیر آن. دوازدهم: مواز سر یا بدن جدا کردن. سیزدهم: ناخن چیدن، اگرچه نه ناخن انگشت زیر اداشی باشد. _____ [۱] علی الاحوط. (تویسرکانی) *

بنابر احوط. (خراسانی) [۲] انگشتی که صلاحیت زینت و استحباب هر دو را داشته باشد اظهر حرمت است و لو این که قصد استحباب را نموده باشد. (نخجوانی) [۳] اگر سواره باشد و اما پیاده بنابر احوط. (خراسانی) [۴] احوط ترک است. (تویسرکانی) [۵] فرقی نیست بین کجاوه و مانند آن اگر بر بالای سر باشند و غیر آن از چیزهای دیگر بنابر احوط و اقوی. (خراسانی) * هر گاه بالای سر باشد جایز نیست، بلی در پهلویها جایز است. (دهکردی، کوهکمره‌ای، یزدی) * احوط ترک است. (صدر) * احوط بلکه اقوی عدم جواز است اگر بالای سر او باشند. (مازندرانی) [۶] در وقت منزل نمودن اگر آمد و رفت می کند چیزی بالای سر خود مثل شمشیر نگیرد. (مازندرانی) [۷] اولی ترک نشستن است در سایه چیزی که بالای سر است. (خراسانی) [۸] بلی در وقت منزل نمودن جایز است استظلال، چه راه رود و چه بنشیند. (کوهکمره‌ای) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۱۵ چهاردهم: کشتن شپش یا از بدن یا از جامه خود به دور انداختن [۱]. پانزدهم: سرمه سیاه [۲] در چشم کشیدن. شانزدهم: حنا بستن برای زینت [۳]. هفدهم: در آئینه نگاه کردن. هجدهم: دندان کندن [۴]. نوزدهم: سلاح پوشیدن [۵]. بیستم: خون از بدن بیرون آوردن [۶] اگرچه به مسواک کردن باشد، اما اگر از خاریدن [۷] خون بیرون آید قصوری ندارد. بیست و یکم: جدال است [۸] یعنی «لا والله و بلی والله» گفتن مگر به جهت اثبات [۱] _____ [۱] حرمت دور

کردن از بدن یا جامه معلوم نیست لکن احوط است. (تویسرکانی) * این مسأله در غایت اشکال است و آنچه فرموده: از حرمت کشتن و دور انداختن موافق احتیاط است البته ترک نشود. (کوهکمره‌ای) [۲] بلکه غیر سیاه نیز اگر به قصد زینت باشد. (دهکردی، یزدی) * احوط اجتناب است از غیر سیاه نیز اگر خوشبو باشد. (کوهکمره‌ای) [۳] بلکه مطلقا اگر ... (خراسانی) * بنابر احوط، بلکه بهتر ترک آن است مطلقا، بلکه هرگاه قبل از احرام حنا ببندد که اثر آن بماند مکروه است. (کوهکمره‌ای، یزدی) * بلکه مطلقا بنابر احوط اگر نگوئیم اقوی. (مازندرانی) [۴] علی الاحوط. (تویسرکانی) * بنابر احوط اگرچه اقوی جواز است. (خراسانی) * هرگاه موجب خون آمدن شود، لکن احوط ترک است مطلقا. (یزدی) [۵] بلکه همراه داشتن علی الاحوط. (دهکردی) [۶] علی الاحوط. (تویسرکانی) * بنابر احوط اگرچه به خاریدن بدن باشد. (خراسانی) [۷] اگر مضطرب باشد به خاریدن. (دهکردی، یزدی) * اگر جرب به نحوی است که از نخاریدن اذیت میرسد به او، خاریدن که خون بیاید ضرر ندارد. (مازندرانی) [۸] بلکه مطلق قسم خوردن علی الاحوط. (تویسرکانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۱۶ حق یا نفی باطل. بیست و دوم: پوشیدن زن طلاآلات یا نقره آلاتی که عادت او نباشد [۱] که مثل آن را بپوشد. بیست و سوم: اظهار کردن زن زیور خود را به شوهر یا برجمعی که محرم او باشند. بیست و چهارم: روی خود را به چیزی پوشیدن که بر روی او برسد [۲] پس می باید که پوشش روی زن به نوعی باشد که مطلقاً به روی او نخورد [۳].

مقصد دوم در بیان طواف و مقدمات و شروط آن

اشاره

مقصد دوم در بیان طواف و مقدمات و شروط آن بدان که اول افعال عمره تمتع بعد از احرام طواف خانه کعبه است؛ و چهل امر به آن متعلق است، و مجموع آن در دو فصل تفصیل می‌یابد: _____ و احوط ترک قسم خوردن است *

مطلقاً، هر چند در غیر مجادله و هر چند راست باشد مگر آنکه قصد او احقاق حق یا نفی باطل باشد. (دهکردی، کوهکمره‌ای، یزدی) * بلکه مطلق قسم خوردن علی‌الاحوط. (صدر) [۱] - بلکه اگر چه معتاد باشد. (خراسانی) * معتاد را هم در حالتی که محرم است تزئین به آن نکند اگر در حال احرام پوشیده باشد عیب ندارد، لکن اظهار برای شوهر نکند. (مازندرانی) * بلکه مطلقاً ولو عادت او باشد، بلی هرگاه قبل از احرام پوشیده باشد کندن آن واجب نیست، لکن اظهار نکند حتی از برای شوهر خود. (یزدی) [۲]

و همچنین حرام است فسوق که دروغ و فحش و مفاخره باشد، بلکه احوط اجتناب از هر لفظ قبیحی است، بلکه از جمیع محرمات و مناهی و همچنین حرام است قطع گیاه و درخت حرم، لکن اختصاص به محرم ندارد، بلکه بر محل نیز حرام است. (یزدی) [۳] بیست و پنجم از محرمات: قطع شجر و حشیش است که در حرم روئیده باشد، بیست و ششم: غسل دادن محرم است اگر بمیرد به کافور. (تویسرکانی) * بیست و پنجم: قطع اشجار و گیاه حرم که دوازده میل است در دوازده میل، بیست و ششم: استمتاع، هر چند به خیال باشد، بیست هفتم: فسوق یعنی دروغ گفتن و دشنام دادن و مفاخرت نمودن. (دهکردی) * بیست و پنجم: قطع اشجار و گیاه حرم که دوازده میل در دوازده میل است. (صدر) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۱۷

فصل اول در بیان آنچه پیش از طواف بجا آورده می‌شود:

فصل اول در بیان آنچه پیش از طواف بجا آورده می‌شود: و آن شانزده امر است: چهار امر واجب، و دوازده امر سنت. اما چهار امر واجب: اول: طهارت از حدث اکبر و اصغر هر گاه طواف واجب باشد [۱] اما در طواف سنت طهارت از حدث اصغر [۲] سنت است. دوم: ازاله نجاست از رخت و بدن [۳]. سوم: ستر عورت [۴] به طریق نماز. چهارم: ختنه [۵] پس اگر شخصی را ختنه نکرده باشند، طواف او باطل است. اما آن دوازده امر که پیش از طواف سنت است: اول: غسل است جهت داخل شدن حرم مکه معظمه. _____ [۱] - یعنی جزء حج یا عمره باشد،

هر چند مستحبی باشد. (دهکردی، یزدی) [۲] و همچنین از حدث اکبر. (خراسانی) * و اما حدث اکبر، پس با آن جایز نیست دخول در مسجد و لکن هرگاه جهلاً یا نسیاناً داخل شد و طواف کرد باطل نیست، بلی نماز طواف مطلقاً باید با طهارت واقع شود. (دهکردی، یزدی) * و همچنین حدث اکبر، پس اگر جنب نسیاناً طواف مستحب نمود صحیح است از او. (مازندرانی) [۳] بنابر احوط. (خراسانی) * و واجب است ایضاً غصبی نبودن لباس. (دهکردی، یزدی) * غصبی نبودن لباس نیز شرط است در طواف بنابر احوط اگر نگوئیم اقوی. (مازندرانی) * و لو این که طواف مستحب باشد و لباس نماز به او تمام نشود، مگر آن چیزی که معفو است در نماز، مثل خون قروح و جروح و کمتر از درهم بغلی، اگر چه احوط اجتناب از جمیع است خصوصاً از اخیر. (نخجوانی) [۴]

بنابر احوط اگر نبوده باشد اقوی. (خراسانی) [۵] بنابر احوط در مرد و اقوی در ... (خراسانی) * اعتبار این در غیر بالغ و خنثی احوط است. (نخجوانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۱۸ دوم: اذخِر «۱» خاییدن [۱] قبل از داخل شدن در حرم [۲]. سوم: نعلین

کندن [۳] و پابرنه به راه رفتن. چهارم: نعلین خود را به دست خود گرفتن. پنجم: در وقت داخل شدن این دعا خواندن: «اللَّهُمَّ أَنْتَ قُلْتَ فِي كِتَابِكَ وَقَوْلِكَ الْحَقُّ: «وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ» اللَّهُمَّ اِنِّي اَرْجُو اَنْ اَكُونَ مِمَّنْ اجابَ دَعْوَتَكَ، وَقَدْ جِئْتُ مِنْ شَقَّةٍ بَعِيدَةٍ وَمِنْ فَجٍّ عَمِيقٍ سَامِعًا لِنِدَائِكَ وَمُسْتَجِيبًا لَكَ وَمُطِيعًا لِأَمْرِكَ وَكُلُّ ذَلِكَ بِفَضْلِكَ عَلَيَّ وَإِحْسَانِكَ إِلَيَّ، فَلَكَ الْحَمْدُ عَلَى مَا وَقَفْتَنِي لَهُ، ابْتَغَى بِذَلِكَ الرِّزْقَ عِنْدَكَ وَالْقُرْبَةَ إِلَيْكَ وَالْمَنْزِلَةَ لَدَيْكَ وَالْمَغْفِرَةَ لِدُنُوبِي وَالتَّوْبَةَ عَلَيَّ مِنْهَا بِمَنْكَ، اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَالِ مُحَمَّدٍ وَحَرِّمْ يَدَنِي عَلَى النَّارِ وَامْنِي مِنْ عَذَابِكَ وَعِقَابِكَ يَا كَرِيمُ». ششم: غسل کردن به جهت داخل شدن مکه معظمه، و این غسل زن حیض دار را نیز سنت است. هفتم: غسل کردن جهت داخل شدن در مسجد الحرام. هشتم: داخل شدن در مسجد الحرام از دری که آن را «باب بنی شیبه» گویند. نهم آنکه: در بیرون در مسجد الحرام ایستد و بگوید [۴]: «السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ [_____]» [۱] مراد

از خائیدن جائیدن است تا دهن خوشبو شود، حتی این که اگر خائیدن اذخر ممکن نباشد به چیز دیگر دهن را خوشبو کند که منافی احرام نباشد، و استحباب این ثابت است نزد دخول حرم و دخول مکه و دخول مسجد الحرام و وقت بوسیدن حجرالاسود. (مازندرانی) [۲] و همچنین مستحب است خائیدن آن پیش از دخول مکه و پیش از دخول مسجد و نزد بوسیدن حجرالاسود و اگر دهن را خوشبو کند به چیز دیگر از آنچه مضر به احرام نیست خوب است. (یزدی) [۳] نزد دخول حرم تا داخل مسجد شود. (یزدی) [۴] ای_____ را رجاء بخواند. (خراسانی) _____ (۱) گاهیست خوشبو. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۱۹ وَرَحِمَهُ اللَّهُ وَبَرَكَاتُهُ و بعد از آن بگوید: بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ مَا شَاءَ اللَّهُ، وَالسَّلَامُ عَلَى أَنْبِيَاءِ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَالسَّلَامُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ وَالسَّلَامُ عَلَى إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ اللَّهِ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ [۱]. دهم: به خضوع و خشوع داخل مسجد الحرام شدن. یازدهم آنکه: چون داخل شود رو به جانب کعبه مشرفه کند و دستها برداشته این دعا بخواند: «اللَّهُمَّ اِنِّي اسْتَلُكَ فِي مَقَامِي هَذَا فِي أَوَّلِ مَنْاسِكِي اِنْ تَقَبَّلَ تَوْبَتِي وَانْ تَجَاوَزَ عَنِّ خَطِيئَتِي وَتَضَعْ عَنِّي وَزْرِي، الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي بَلَّغَنِي بَيْتَهُ الْحَرَامَ، اللَّهُمَّ اِنِّي اَشْهَدُ اَنْ هَذَا بَيْتُكَ الْحَرَامَ الَّذِي جَعَلْتَهُ مَنَابِيَهً لِلنَّاسِ وَامْنًا مُبَارَكًا وَهَيْدَى وَرَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ، اللَّهُمَّ اِنِّي عَزِيدُكَ وَالْبَلَدُ بِلَدِكَ وَالْأَمِيَّةُ بِبَيْتِكَ جِئْتُ اَطْلُبُ رَحْمَتَكَ أَوْمُ طَاعَتِكَ مُطِيعًا لِأَمْرِكَ رَاضِيًا بِقُدْرِكَ، اسْتَئْذِنُكَ مَسْأَلَةً الْفَقِيرِ إِلَيْكَ الْخَائِفُ لِعُقُوبَتِكَ «۱» بِمُتَوَبِّتِكَ «۲» اللَّهُمَّ افْتَحْ لِي أَبْوَابَ رَحْمَتِكَ وَاسْتَعْمِلْنِي بِطَاعَتِكَ وَمَرْضَاتِكَ». دوازدهم آنکه: به نزدیک حجر اسود آید، و رو به جانب حجر کند و این دعا را [۲] بخواند: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا اَنْ هَدَانَا اللَّهُ، سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِهِ وَأكْبَرُ مِمَّا اخَافَ وَاخْذَرُ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَخِيَدُهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَيُحْيِي وَهُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ بِيَدِهِ الْخَيْرُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَلَى جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ» بعد از آن حجر را ببوسد [۳] و اگر به واسطه کثرت ازدحام نتوانست بوسه بدهد [_____]

[_____] این دعا بیشتر از این است که در اینجا ذکر فرموده. (مازندرانی) [۲] بعض فقرات این دعا با آنچه در بعض کتب مبسوطه مذکور است اختلاف دارد. (کوهکمره‌ای) [۳] بلکه احوط است. (خراسانی) * و این احوط است اگر شد تمام بدن خود را به حجر بمالد و در بغل بگیرد آن را. (مازندرانی) _____ (۱) در بیشتر نسخه‌ها نیست. (۲) این کلمه در مصباح مرحوم شیخ طوسی نیست، و ظاهراً زائد است. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۲۰ دست خود را به آن رساند و دست خود را ببوسد، و اگر دست نتواند رسانید به جانب حجر به دست راست اشارت کند و این دعا [۱] بخواند: «اللَّهُمَّ اِنِّي أَوْمِنُ بِوَعْدِكَ وَأَوْفَى بِعَهْدِكَ، اللَّهُمَّ اِمَانَتِي أَدِئْتُهَا وَمِيثَاقِي تَعَاهَدْتُه لِيُشْهَدَ لِي بِالْمُؤَافَاةِ، اللَّهُمَّ تَصَدِّقًا بِكِتَابِكَ وَعَلَى سُنَّةِ نَبِيِّكَ، اَشْهَدُ اَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَخِيَدُهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَانْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ آمَنْتُ بِاللَّهِ وَكَفَرْتُ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَاللَّاتِ وَالْعُزَّى وَعِبَادَةِ الشَّيْطَانِ وَعِبَادَةِ

كُلُّ يَتَدَّ يُدْعَا مِنْ دُونِ اللَّهِ، اللَّهُمَّ إِلَيْكَ بَسَّطْتُ يَدَيَّ وَفِيمَا عِنْدَكَ عَظُمَتْ رَغْبَتِي فَأَقْبِلْ سِعْيِي وَاعْفُ زِلْيَ وَارْحَمْنِي، اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكُفْرِ وَالْفَقْرِ وَمَوَاقِفِ الْخِزْيِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ». و چون از این دعا فارغ شود شروع در طواف کند.

فصل دوم در بیان باقی اموری که متعلق است به طواف:

فصل دوم در بیان باقی اموری که متعلق است به طواف: و آن بیست و سه امر است: یازده امر واجب، و دوازده امر سنت: اما یازده امر واجب: اول: نیت طواف به این طریق که: طواف عمره تمتع [۲] می کنم از برای آنکه واجب [۳] است تقرب به خدا. و نیت را مقارن طواف سازد، بروجهی که جزء اول جانب چپ او در ابتدای طواف محاذی جزء اول حجر اسود باشد [۴] و این به دو طریق می شود: اول آنکه: در مقابل حجر اسود بایستد و مقارن نیت، خود را بگرداند تا در ابتدای طواف کردن کل بدن او به محاذات کل حجر اسود بگذرد. دوم آنکه: در مقابل حجر اسود نایستد بلکه آن را جانب چپ خود گیرد و بعضی از اجزای بدن خود را پیش [۱] - نه به قصد دعاء خاص، بلکه به

قصد مطلق دعا. (خراسانی) [۲] اگر در عمره تمتع باشد. (خراسانی، مازندرانی) [۳] قصد وجوب یا ندب لزومی ندارد، بلکه قصد طواف معین کفایت می کند. (تویسرکانی) * قصد وجوب لازم نیست اگرچه احوط است. (خراسانی) * نیت وجوب احوط است. (کوهکمره‌ای) [۴] و در ابتدای به حجر الاسود کفایت می کند صدق عرفی که در عرف بگویند ابتداء کرد در طرف به حجر و همچنین در اختتام به حجر صدق عرفی کافی است. (تویسرکانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۲۱ بدارد و محاذی جزء اول حجر اسود نماید و شروع در طواف کند تا کل بدن او به محاذات کل حجر بگذرد، و طریق اول [۱] افضل است [۲]. دوم: استدامت حکمی [۳] یعنی در اثنای طواف واجبی قصد امری نکند که منافی طواف باشد، مثل آنکه قصد حدث کند یا قصد آنکه طواف را به اتمام نرساند. سوم آنکه: در حال طواف می باید که خانه کعبه [۴] بردست چپ او باشد. چهارم [۵]: دوری طواف کننده از خانه کعبه در کل جهات کمتر از دوری مقام ابراهیم علیه السلام باشد از خانه کعبه. پنجم آنکه: گشتن برگرد خانه کعبه کمتر از هفت نوبت و زیاده برهفت نوبت نباشد، و هر نوبت را یک شوط گویند و هر هفت شوط یک طواف است، و اگر بعد از فارغ شدن [۶] شک کند که هفت شوط کرد یا کمتر یا بیشتر التفات نکند و طواف او صحیح است. اما اگر شک او قبل از فارغ شدن باشد، در این صورت از سه حال بیرون نیست [۷]: اول آنکه: شک کند میانه هفت شوط و زیاده. دوم آنکه: شک کند میانه هفت شوط و کمتر. سوم آنکه: یقین [۸] داند که هفت شوط نکرده و شک او میانه هفت شوط باشد، [۱] و صدق عرفی در ابتداء به حجر

کفایت می کند و اگر قدری پیشتر بایستد من باب المقدمه و شروع کند در طواف به قصد ابتداء به حجر نیز کافی است. (نخجوانی، یزدی) [۲] بلکه احوط است. (خراسانی) [۳] ظاهر این است که دراستدامه حکمیه عدم فعل منافی و عدم قصد خلاف کافی باشد. (تویسرکانی) [۴] احوط این است که چون مقابل حجر اسماعیل علیه السلام است قدری شانه را بگرداند، تا آنکه شانه از حجر بسیار خارج نشود. (تویسرکانی) * حتی در آن مقداری که حجر اسماعیل علیه السلام است. (دهکردی، صدر) [۵] باید که محل طواف میان بیت و مقام ابراهیم باشد در کل جهات. (تویسرکانی) [۶] و بیرون رفتن از مطاف یا مشغول شدن به فعل دیگر با اعتقاد اتمام. (نخجوانی، یزدی) [۷] حالت رابعه این که شک کند مابین هفت شوط و کمتر و بیشتر و این نیز باطل است. (یزدی) [۸] یقین به عدم لازم نیست در بطلان، بلکه عدم یقین به هفت شوط سبب بطلان است، پس اگر شک کند که شش شوط است یا هفت شوط یا هشت باطل است طواف باید استنیاف کند. (کوهکمره‌ای، مازندرانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۲۲ مثل آنکه شک کند میانه چهار و پنج یا میانه پنج و شش. پس در صورت اول به رکنی که حجر اسود در او است رسیده باشد طواف او صحیح است [۱]

و اگر به آن رکن نرسیده باشد طواف او باطل است [۲] و از سر باید گرفت. و در صورت دوم و سوم مطلقاً طواف او باطل است [۳] خواه به رکن رسیده باشد و خواه نرسیده باشد [۴] و طواف را از سر باید گرفت. ششم آنکه: چهار شوط اول از پی یکدیگر باشد [۵] یعنی فاصله در میان واقع نشود، پس اگر فاصله در میان واقع شود، طواف را از سر گیرد، خواه فاصله به جهت ضرورت واقع شده باشد، مثل نماز واجب که وقت آن تنگ شده باشد، و خواه بی ضرورت واقع شده باشد. اما در میان شوط چهارم و پنجم و میانه سه شوط آخر جایز است که فاصله واقع شود، مثل نماز سنتی که وقت آن تنگ شده باشد، یا قضای حاجت مؤمنی، یا داخل شدن [۶] به خانه کعبه. و همچنین در سه شوط آخر جایز است قطع شوط کردن به جهت امثال آن امور، اما واجب [۷] است که در وقت قطع طواف مکانی را که در آنجا قطع شده نشان کند تا چون برسر اتمام آن آید زیاد و کم نشود.

[۱] — البتّه اکتفاء به این طواف نمایند.

(دهکردی، صدر) [۲] و سزاوار نیست ترک احتیاط به تمام کردن این شوط را و از سر گرفتن بعد از آن. (خراسانی) [۳] بطلان در این دو صورت احوط است. (تویسرکانی) * و لکن سزاوار نیست ترک احتیاط بر بنا گذاشتن بر اقل و اتمام آن و از سر گرفتن بعد از اتمام. (خراسانی) [۴] علی الاحوط. (تویسرکانی) [۵] اشتراط عدم فاصله در چهار شوط اول احوط است. (تویسرکانی) [۶] بودن دخول در کعبه مبارکه و قطع طواف محل اشکال است و احوط ترک است. (خراسانی) * داخل شدن در خانه از مسوغات قطع و فصل نیست، بلکه باید ضرورتی باشد لا اقل از قبیل مذکورات. (کوهکمره‌ای، یزدی) * داخل شدن در خانه مبارکه داخل در عنوان حاجت مسوغ قطع طواف بودن مشکل است، اولی و احوط ترک است. (مازندرانی) [۷] وجوب معلوم نیست، بلکه اگر شک نماید در موضع، قطع طواف نماید از موضع یقین. (خراسانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۲۳ هفتم آنکه: حجر را - به کسر حاء مهمله و سکون جیم - داخل طواف سازد، و آن دیواری است کوتاه در جانب ناودان خانه کعبه. هشتم آنکه: در وقت طواف چیزی از بدن داخل شاذروان کعبه نباشد، بلکه باید که کل بدن خارج از شاذروان باشد، و آن بنائی است در بیخ خانه کعبه متصل به آن از نشانه دیوار قدیم خانه کعبه، چه خانه کعبه قدیم از این وسیع تر بوده، و شاذروان جای دیوار قدیم است، پس اگر طواف کُنان دست به دیوار کعبه گذارد آن طواف باطل است [۱] به جهت آنکه دست او داخل خانه کعبه خواهد بود. نهم آنکه: در طواف به طریق متعارف راه رود، پس اگر بریک پا یا بر چهار دست و پا یا خیز کُنان طواف کند، صحیح نخواهد بود. دهم آنکه: آخر شوط هفتم جائی باشد که ابتدای طواف را از آنجا کرده بی‌زیاده [۲] و نقصان. یازدهم: دو رکعت نماز طواف کردن در پس مقام [۳] ابراهیم علیه السلام یا در پهلوی آن [۴]. و مخیر است در قراءت این دو رکعت میانه جهر و اخفات. و اگر طواف سُنّت [۱] — بطلان طواف به رسانیدن دست

بر دیوار کعبه در حال طواف احوط است. (تویسرکانی) * بنابر احوط اگرچه اقوی صحت است با صدق طواف بر شاذروان. (خراسانی) * بنابر احتیاط. (مازندرانی) * بطلان معلوم نیست چون معظم بدن خارج است، هر چند احوط اعاده است. (یزدی) [۲] ظاهر این است که زیاده قاذح در صحت نباشد و عیبی نداشته باشد اگر در نیت قصد زیاده نکرده باشد. (تویسرکانی) [۳] احوط این است که تا ممکن است نماز را در خلف مقام بجا آورد و در پهلوی آن مهما ممکن نماز نکند در نماز واجب. (تویسرکانی) * واجب است در پس مقام باشد و دور از آن هم نباشد مادام الامکان و إلّا در پهلوی آن یا در هر جائی از مسجد با مراعات الاقرب فالاقرب إلی المقام. (دهکردی، کوهکمره‌ای، نخجوانی، یزدی) [۴] احوط ترک نماز طواف است در پهلوی مقام با امکان. (صدر) * با تمکن از نماز در پس مقام در پهلوی نماز نگذارد و در آن هم زیاد دور نباشد که صدق نکند نماز نزد مقام. (مازندرانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۲۴ باشد در هر جا [۱] از مسجد الحرام که خواهد این دو رکعت را می‌تواند گزارد. و سنت است که در رکعت اول بعد از حمد سوره «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» بخواند و در رکعت دوم، سوره جحد، یعنی «قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ». اما دوازده امر سنت که تعلق به طواف دارد: اول آنکه: چون داخل مسجد الحرام شود [۲] به هیچ امری اشتغال ننماید، إلّا به مقدّمه یازدهم و

دوازدهم طواف که قبل از این مذکور شد «۱» و بعد از آن بی فاصله شروع در طواف عمره کند، مگر آنکه وقت نماز واجب داخل شده باشد، یا ترسد که نماز جماعت از او فوت شود. دوم: بوسیدن حجرِ اسود در هر شوط، و همچنین رخ خود را بر آن گذاشتن. سوم: بوسیدن هر رکنی از چهار رکن خانه کعبه به تخصیص رکن یمانی [۳] و رکن عراقی. چهارم آنکه: یک طرف ردای خود را از زیر بغل راست بیرون آورد و بردوش چپ اندازد، و دوش راست را برهنه گذارد. پنجم: گام خود را در حین طواف کوتاه گرداند، چه به واسطه هر گامی [۴] شش هزار [۵] حسنه جهت این کس نوشته می شود. ششم: نزدیک شاذروان طواف کردن، هر چند گام کمتر شود، چه نزدیکی تلافی زیادتى گام می کند. هفتم آنکه: راه رفتن در اثنای طواف نه تند باشد و نه آهسته، بلکه میانه باشد. هشتم آنکه: در اثنای طواف این دعا [۶] بخواند: «اللَّهُمَّ اِنِّی اَسْـَٔلُکَ بِاسْمِکَ الَّذِی _____ [۱] - بلکه در هر جا از مکه چنانکه

گذشت. (یزدی) [۲] ترک اشتغال به امور دیگر را نماید رجاء. (خراسانی) [۳] و تأکید در رکن یمانی بیشتر است. (مازندرانی) [۴] رجاء. (خراسانی) [۵] بلکه هفتاد هزار. (خراسانی، کوهکمره‌ای، مازندرانی) [۶] اولی خواندن این دعا است و همچنین سایر ادعیه که مذکور می شود رجاء. (خراسانی) _____

(۱) رجوع شود به صفحه ۳۱۹. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۲۵ یُمشی بِه عَلَی ظُلَلِ الْمَاءِ کَمَا یُمشی بِه عَلَی جِدَدِ الْأَرْضِ، وَاسْئَلُکَ بِاسْمِکَ الَّذِی تَهْتَرُّ لَهُ أَقْدَامُ مَلَائِکَتِکَ، وَاسْئَلُکَ بِاسْمِکَ الَّذِی دَعَاکَ بِه مُوسَى مِنْ جَانِبِ الطُّورِ فَاسْتَجَبْتَ لَهُ وَالْقِیْتُ عَلَیهِ مَحَبَّةً مِنْکَ، وَاسْئَلُکَ بِاسْمِکَ الَّذِی غَفَرْتَ بِه لِمُحَمَّدٍ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَمَا تَأَخَّرَ وَاتَّمَمْتَ عَلَیهِ نِعْمَتَکَ، اِنْ تَفْعَلْ بِنِی کَذَا وَکَذَا» و بعد از آن حاجت خود را از خدای تعالی بخواهد. نهم آنکه: در اثنای طواف هر گاه محاذی در خانه کعبه شود صلوات بفرستد. دهم آنکه: هروقت که در اثنای طواف به دیوار کوتاهی که در طرف ناودان خانه کعبه است برسد این دعا [۱] بخواند: «اللَّهُمَّ اِذْخِلْنِی الْجَنَّةَ بِرَحْمَتِکَ وَ عَافِنِی مِنَ السُّقْمِ وَ اَوْسِعْ عَلَیَّ مِنَ الرِّزْقِ الْحَلَالِ وَ اَدْرِ عَنِّی شَرَّ فَسَقَةِ الْجَنِّ وَ النَّاسِ وَ شَرَّ فَسَقَةِ الْعَرَبِ وَ الْعَجَمِ». یازدهم آنکه: چون در شوط هفتم به «مستجار» رسد و آن در زمان سابق در خانه کعبه بوده و الحال بسته شده و علامات نمایان است، پس باید که رو به آن کند و خود [۲] را به آن بچسباند و این دعا بخواند: «اللَّهُمَّ الْبَیْتُ بَیْنَکَ وَ الْعَبْدُ عَبْدُکَ وَ هَذَا مَکَانُ الْعَاقِبَةِ بِسَمِّکَ مِنَ النَّارِ». و در آن وقت به گناهان خود یک یک اقرار نماید، چه در حدیث وارد است که هر مؤمنی در آن مکان شریف اقرار به گناهان خود کند البتّه حق تعالی گناهان او را می بخشد «۱». دوازدهم آنکه: بعد از اقرار به گناهان خود این دعا بخواند: «اللَّهُمَّ مِنْ قَبْلِکَ الرَّوْحُ وَ الْفَرْجُ وَ الْعَافِیَةُ، اللَّهُمَّ اِنَّ عَمَلِی ضَعِیفٌ فَضَاعِفُهُ لِی وَ اَغْفِرْ لِی مَا اَطْلَعْتَ عَلَیْهِ مِنِّی وَ خَفِی عَلَی خَلْقِکَ». و چون در مقابل رکن یمانی آید بگوید: «اَسْتَجِیْرُ بِاللَّهِ مِنَ النَّارِ، اللَّهُمَّ قَنَعْنِی بِمَا رَزَقْتَنی وَ بَارِکْ لِی فِیْمَا اَتَيْتَنِی». و بعد از گزاردن دو رکعت نماز طواف سنت است که نزدیک حجرِ اسود آید و آن را ببوسد، و به جانب چاه زمزم آید و یک دَلُو یا دو دَلُو آب بکشد و از آن بخورد و بر سر و تن خود بریزد، و در وقت ریختن بگوید:

* این دعا به نحو دیگر هم نقل شده

است. (کوهکمره‌ای) [۱] - این دعا به نحو دیگر نیز نقل شده است. (کوهکمره‌ای) [۲] بلکه شکم خود را بچسباند و دست را پهن بگذارد به دیوار. (خراسانی) _____ (۱)

کافی ۴: ۴۱۱، حدیث ۵. وسائل ۱۳: ۳۴۵، حدیث ۴ و جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۲۶ «اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ عَلِمًا نَافِعًا وَ رِزْقًا وَاسِعًا وَ شِفَاءً مِنْ کُلِّ دَاءٍ وَ سَقَمٍ». و بعد از آن متوجّه مابین صفا و مروه شود.

مقصد سوم در بیان سعی ما بین صفا و مروه و مقدمات و شروط آن

مقصد سوم در بیان سعی ما بین صفا و مروه و مقدمات و شروط آن بدان که آنچه تعلّق به سعی صفا و مروه دارد هجده امر است: ده

امر واجب، و هشت امر سنت. اما ده امر واجب: اول: نیت سعی است به این طریق که: سعی می‌کنم میان صفا و مروه، هفت شوط در عمره تمتع از برای آنکه واجب [۱] است تقرب [۲] به خدا. دوم آنکه: در وقت نیت [۳] پاشنه پای او به زینه «۱» اول از صفا چسبیده باشد. سوم: مقارن ساختن نیت به ابتدای رفتن به جانب مروه. چهارم: استدامت حکمی، یعنی قصد امری که منافی نیت است نکند. پنجم آنکه: از راه متعارف مابین صفا و مروه رود [۴] نه از راه مسجدالحرام [۵] و غیر آن [۶]. ششم آنکه: سعی از هفت شوط کمتر یا بیشتر نباشد [۱]. نیت وجوب احوط

است. (کوهکمره‌ای) [۲] قصد قربت کافی است. (تویسرکانی) [۳] بنا بر احتیاط. (مازندرانی) [۴] و باید رفتن و برگشتن به نحو متعارف باشد، پس هرگاه به نحو قهقری باشد کافی نیست، بلی گاهی نظر کردن به یمین و یسار و پشت سر ضرر ندارد. (کوهکمره‌ای - نخجوانی، یزدی) [۵] و این اقرب است خصوصاً در سه شوط اخیر. (خراسانی، مازندرانی) [۶] مثل سوق اللیل. (نخجوانی، یزدی) * این قول اقوی است، هرچند اول احوط است. (نخجوانی، یزدی) (پله. ۱) _____ جامع عباسی (طبع جدید)،

ص: ۳۲۷ هفتم: موالات، یعنی هر هفت شوط از پی هم باشد، به طریقی که در طواف مذکور شد. و بعضی از مجتهدین [۱] بر آنند که موالات شرط نیست «۱». هشتم: جمیع مسافت مابین صفا و مروه را قطع کند و چیزی در میان نگذارد، پس چون از صفا به مروه رسد چنان کند که سر انگشتان پا به زینه «۲» اول مروه برسد، و چون خواهد که از مروه به صفا رود پاشنه پا را به زینه اول مروه ملصق سازد، پس به جانب صفا رود. و این قاعده را منظور دارد تا هفت شوط را به اتمام رساند. نهم آنکه: اگر [۲] طواف به روز کرده باشد سعی را به روز دیگر تأخیر [۳] نکند بلکه شب بجا آورد، و اگر شب طواف کرده سعی را در آن شب بجا آورد. و بعضی از مجتهدین تأخیر به روز دیگر را جایز داشته‌اند «۳». دهم آنکه: سعی بعد از طواف واقع شود، پس اگر قبل از طواف به فعل آورد سعی باطل خواهد بود [۴]. اما آن هشت امری که در سعی سنت است: اول آنکه: چون از مسجدالحرام به جهت سعی بیرون رود باید از در [۵] صفا بیرون [۱] قول اول

احوط است. (تویسرکانی) [۲] برای این شرط وجهی نیافتیم. (مازندرانی) [۳] عدم جواز تأخیر معلوم نیست. (خراسانی) [۴] اگر عمداً و اختیاراً چنین نماید و اما تقدیم سعی بر طواف نسیاناً و بالضروره باشد صحیح است. (خراسانی، مازندرانی) * و فرق نیست در بطلان ما بین عمد و سهو علی الاظهر، بلی از جهت ضرورت یا خوف حیض بوده باشد ضرر ندارد. (نخجوانی) * مگر آنکه سهواً باشد یا از جهت ضرورت یا خوف حیض، لکن در صورت سهو احوط اعاده است. (یزدی) [۵] و آن در محاذی حجر الاسود است. (خراسانی، مازندرانی) _____ (پله. ۱)

علامه حلی، تذکره ۸: ۱۳۸ و منتهی ۱۰: ۴۲۳. (۲) پله. (۳) محقق حلی، شرائع ۱: ۲۷۰. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۲۸ رود، جای آن در الحال داخل مسجد است، اما دو ستون به جهت علامت آن گذاشته‌اند، پس باید که از مابین آن دو ستون بگذرد. دوم: طهارت از حدث اکبر و اصغر. سوم: ازاله نجاست از بدن و رخت. چهارم آنکه: چون از مسجدالحرام بیرون آید به بالای صفا رود و رو به کعبه ایستد در مقابل رکنی که حجر اسود در اوست [۱] و هفت نوبت «الله اکبر» بگوید، و هفت نوبت «الْحَمْدُ لِلَّهِ» و هفت نوبت «لا اله الا الله» و سه نوبت «لا اله الا الله وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَيُحْيِي وَهُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ بِيَدِهِ الْخَيْرُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ». و بعد از آن سه نوبت صلوات بفرستد، و سه نوبت «اللَّهُ أَكْبَرُ الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا هَدَانَا، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا ابْلَانَا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الْحَيِّ الْقَيُّومِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الْحَيِّ الدَّائِمِ» و سه نوبت بگوید: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، لَا نَعْبُدُ إِلَّا إِيَّاهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ» و سه نوبت بگوید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الْعَفْوَ وَالْعَافِيَةَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» و سه نوبت بگوید: «اللَّهُمَّ إِنَّا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةٌ وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ». بعد از آن صد نوبت «الله اکبر» بگوید، و «لا اله الا الله» صد نوبت، و «الْحَمْدُ لِلَّهِ» صد نوبت، و «سُبْحَانَ اللَّهِ» صد نوبت. و بعد از آن بگوید: «لا اله الا الله»

اللَّهُ [وَحِيدَهُ وَحْدَهُ «۱»] انْجَزَ وَعْدَهُ وَنَصَرَ عَبْدَهُ وَعَلَبَ الْأَحْزَابَ وَخَيَّدَهُ، فَلَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ، اللَّهُمَّ بَارِكْ لِي فِي الْمَوْتِ وَفِي مَا بَعْدَ الْمَوْتِ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ ظُلْمَةِ الْقَبْرِ وَوَحْشَتِهِ اللَّهُمَّ اظْلُمْنِي فِي عَرْشِكَ يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّكَ، [۱] - پس از آن حمد و ثنای

پروردگار عالم را بجا آورد و به قدر قوت خود ذکر کند بلا و نعم خدا را و حسن آنچه را که به او مرحمت فرموده. (کوهکمره‌ای)

عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۲۹ اسْتَدْعُ اللَّهَ الرَّحْمَنَ الرَّحِيمَ الَّذِي لَا تَضِيْعُ وَدَائِعُهُ دِيْنِي وَنَفْسِي وَاهْلِي [وَمَالِي وَوَلَدِي «۱»] اللَّهُمَّ اسْتَعْمِلْنِي عَلَى كِتَابِكَ وَسُنَّةِ نَبِيِّكَ وَتَوَفَّنِي عَلَى مِلَّةِ اِبْرَاهِيْمَ وَاعِزَّنِي مِنْ مُضِلَّاتِ الْفِتَنِ [پس سه مرتبه «اللَّهُ أَكْبَرُ» و دو [۱] مرتبه دیگر دعای «اسْتَدْعُ اللَّهَ» را تا آخر بخواند، پس یک مرتبه «اللَّهُ أَكْبَرُ» و یک مرتبه دیگر این دعا را بخواند: «۲» اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي كُلَّ ذَنْبٍ اذْنَبْتُهُ قَطُّ فَإِنْ عُدْتُ فَعُدْتُ عَلَى بِالْمَغْفِرَةِ أَنْكَ أَنْتَ عَنِّي عَنْ عَذَابِي وَأَنَا مُحْتَاجٌ إِلَى رَحْمَتِكَ [فِيَا مَنْ أَنَا مُحْتَاجٌ إِلَى رَحْمَتِهِ «۳»] اَرْحَمْنِي، اللَّهُمَّ أَفْعَلْ بِي مَا أَنْتَ أَهْلُهُ وَلَا تَفْعَلْ بِي «۴» مَا أَنَا أَهْلُهُ فَإِنَّكَ أَنْ تَفْعَلْ بِي مَا أَنَا أَهْلُهُ تُعَذِّبْنِي وَلَنْ تَظْلِمَنِي، أَصِيحُّ أَتَقْنِي عَذَابَكَ وَلَا اخَافُ جَوْرَكَ، فَيَا مَنْ هُوَ عَدْلٌ لَا يَجُورُ اَرْحَمْنِي». و اگر فرصت خواندن کل این دعا و ذکرها نداشته باشد، آنچه از آن جمله میسر باشد بخواند، و چون فارغ شود از صفا به زیر آید و شروع در سعی نماید. و بدان که بر بالای صفا رفتن و آنجا این دعاها را خواندن مردان را سنت [۲] است و زنان را سنت نیست. پنجم از سنتهای سعی آن است که: در آخر شوط اول چون به مروه رسد بر بالای آن رود مقابل خانه کعبه ایستد، و ادعیه‌ای که در بالای صفا خوانده آنجا نیز بخواند. ششم آنکه: پیاده سعی کند، مگر آنکه ترسد که به واسطه تعب نتواند به توجّه تمام مشغول دعا شود.

[۱] - و یک مرتبه دیگر دعای «استودع الله» را بخواند. (کوهکمره‌ای) [۲] فرق ما بین مرد و زن نیست، اگرچه استحباب در حق مردان مؤکّد است. (خراسانی) * اختصاص استحباب به مردان ثابت نیست و روایت عبدالرحمان بن حجاج نفی استحباب از زنان نمی‌کند. (مازندرانی) * اختصاص به مردان معلوم نیست. (نخجوانی، یزدی)

[۱ و ۲] در بیشتر نسخه‌ها نیست. (۳)

در بعضی از نسخه‌ها نیست. (۴) در برخی از نسخه‌ها عبارت چنین است: «اللَّهُمَّ أَفْعَلْ بِي مَا أَنْتَ أَهْلُهُ فَإِنَّكَ أَنْ تَفْعَلْ بِي مَا أَنْتَ أَهْلُهُ تَرْحَمْنِي، اللَّهُمَّ لَا تَفْعَلْ بِي ...». جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۳۰ هفتم آنکه: در اول هر شوط و آخر آن تند به راه نرود مگر در مابین مناره و کوچه عطّاران که آنجا تند رفتن [۱] اولی است، خواه پیاده باشد و خواه سوار و این تند رفتن مردان را سنت است و زنان را سنت نیست. هشتم: در اثنای سعی این دعا [۲] بخواند: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ وَارْحَمْ وَتَجَاوَزْ عَمَّا تَعْلَمُ أَنَّكَ أَنْتَ الْأَعَزُّ الْأَجَلُّ الْأَكْرَمُ، يَا ذَا الْمَنِّ وَالْفَضْلِ وَالْكَرَمِ وَالنِّعْمَاءِ وَالْجُودِ اغْفِرْ لِي ذُنُوبِي إِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا أَنْتَ».

مقصد چهارم احکام تقصیر و احرام حجّ

اشاره

مقصد چهارم احکام تقصیر و احرام حجّ بدان که بعد از فارغ شدن از سعی باید تقصیر کند، یعنی از ناخن بگیرد، خواه دست و خواه پاها، یا از موی بدن چیزی ازاله کند اگرچه به قدر سر مو باشد، خواه به مقراض و خواه به کندن و خواه به نوره کشیدن و خواه به تراشیدن، امّا تراشیدن هم سست [۳] جایز نیست.

[۱]- یعنی هروله نمودن. (خراسانی، مازندرانی) [۲] این دعا به این کیفیت مذکوره رجاء خوانده شود. (خراسانی) * اول این دعا را ذکر نفرموده و او بنا بر نقل صاحب وسائل این است: «بسم الله والله اكبر وصلى الله على محمد وآله» و سنت است که این دعا را تا «ذا المن» در حال هروله بخواند، و از «یا ذا المن» تا آخر بعد از تجاوز از حد محل هروله به جهت آنکه امام علیه السلام فرموده: زمانی که از مناره آخر تجاوز کردی سپس بگو: «یا ذا المن» الی آخره، پس از آن راه برو، پس معلوم شد که مؤلف رحمه الله خلط فرموده. (کوهکمره‌ای) [۳] و اگر تراشید جمیع سر را در کفایت آن از تقصیر اشکال است، احوط آن است که بعد تقصیر کند. (خراسانی، مازندرانی) * بلکه احوط در این صورت کشتن یک گوسفند است، به جهت اینکه امام علیه السلام فرموده: «دم یهریقه». (کوهکمره‌ای) * یعنی به نیت تقصیر، بلکه اگر تراشید احوط بلکه اظهار کشتن یک گوسفند است، بلکه تراشیدن بعض سر نیز به نیت تقصیر مشکل است کفایت آن و بعضی تراشیدن تمام سر را بعد از تقصیر نیز منع کرده‌اند و این قول اظهار است، بلکه موجب کفاره است به دو شرط: اول آنکه بعد از دخول ذیقعه شود، دوم این که عالم بر حکم شود و إلاً کفاره ندارد لکن حرام است. (نخجوانی) * یعنی به نیت تقصیر، بلکه اگر تراشید احوط کشتن یک گوسفند است، بلکه تراشیدن به بعض جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۳۱ و نیت چنین کند که: تقصیر می‌کنم در عمره تمتع از برای آنکه واجب است تقرب به خدا. و مقارن نیت به تقصیر مشغول شود و چون تقصیر به فعل آورد جمیع آنچه به احرام حرام شده بود حلال می‌شود [۱] و تقصیر آخر افعال عمره است. و سنت است [۲] که تقصیر در مروه واقع شود. و مکروه است [۳] طواف خانه کعبه بعد از سعی و قبل از تقصیر. و واجب است که بعد از تقصیر به احرام حج اشتغال نماید. و جمیع آنچه در احرام عمره مذکور شد از مقدمات و غیر آن در احرام حج معتبر است. و میقات این احرام [۴] شهر مکه است. و نیت چنین کند که: احرام حج تمتع بجامی آورم از برای آنکه واجب است تقرب به خدا. و نیت را مقارن تلبیات سازد. و سه امر در این احرام سنت است: اول آنکه: در روز هشتم ماه ذیحجه [۵] واقع شود. دوم آنکه: در مسجد الحرام [۶] باشد، و افضل آن است که در زیر ناودان خانه کعبه واقع شود. سوم: بلند گفتن تلبیه [۷] در مکانی که آنجا احرام بسته اگر پیاده باشد، و اگر سوار

سر نیز به نیت تقصیر

مشکل است کفایت آن و بعضی تراشیدن تمام سر را بعد از تقصیر نیز منع کرده‌اند، لکن اقوی جواز آن است، هر چند مستحب است ترک آن به جهت توفیر یعنی زیاد کردن موی از برای احرام حج، بلکه احوط است، چون بعضی توفیر را واجب می‌دانند. (یزدی) [۱]- غیر از سر تراشیدن. (صدر) [۲] باید مراجعه شود. (خراسانی) [۳] باید مراجعه شود. (خراسانی) [۴] یعنی احرام حج تمتع. (خراسانی، مازندرانی، نخجوانی، یزدی) [۵] و این احوط است. (خراسانی، مازندرانی) [۶] مهما ممکن احرام در مسجد الحرام را ترک ننمایند. (صدر) [۷] سزاوار است که بلند نگوید تلبیه را، چه سواره باشد چه پیاده، مگر آنکه مشرف شود بر ابطح. (خراسانی، کوهکمره‌ای، مازندرانی) * بهتر این است که رفع صوت را تأخیر بیندازد تا وقتی که مشرف شود بر ابطح. (نخجوانی، یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۳۲ باشد در وقت برخاستن شتری که بر آن سوار است از جا برخیزد. و واجب است که بعد از احرام بستن به عرفات رود از وقت پیشین [۱] تا وقت شام در عرفات توقف نماید. و چون شام شود به مشعر الحرام رود تا طلوع آفتاب آنجا توقف نماید. بعد از آن به منی رود، و در آنجا روز عید، میلی را که «جمره عقبه» گویند به هفت سنگریزه بزنند. و بعد از آن قربانی کند. و بعد از آن سر بتراشد، و به مکه مراجعت نماید به جهت طواف زیارت و سعی و طواف نساء. و بعد از آن به منی عود نماید به جهت بودن آنجا در شبهای تشریق و رمی جمرات ثلاثه. و این اعمال در چهار فصل به تفصیل مذکور می‌شود:

فصل اول در بیان احکام وقوف عرفات بدان که مراد از وقوف عرفات، بودن در آن موضع شریف است از پیشین [۲] تا شام، خواه ایستاده باشد، و خواه نشسته و خواه تکیه کرده، و خواه پیاده و خواه سواره. و پیش از داخل شدن در عرفات هفت امر سنت است: اول آنکه: رفتن از مکه به جانب عرفات در روز هشتم ماه ذیحجه باشد نه قبل از آن، و آن روز را «یوم ترویه» گویند. اما اگر بیمار شود، یا از کثرت ازدحام مردم در راه ملاحظه نماید قبل از یوم ترویه به یک روز یا دو روز یا سه روز از مکه بیرون رفتن او قصوری ندارد. دوم آنکه: چون [۳] متوجه عرفات [۴] شود این دعا بخواند: «اللَّهُمَّ إِلَيْكَ صَدَّ مَدْتُ» [۱] - بنابر احوط در بودن به عرفات از

وقت پیشین. (خراسانی) [۲] بودن در عرفات در وقت پیشین احوط است، چنانچه گذشت. (خراسانی) [۳] چون از مکه بیرون رود این دعا را بخواند: «اللَّهُمَّ أَيَاكَ أَرْجُو وَأَيَاكَ أَدْعُو فَبَلِّغْنِي أَهْلِي وَأَصْلَحْ لِي عَمَلِي» و چون به منی رسد دعای بعد را بخواند و چون از منی متوجه عرفات شود بخواند: «اللَّهُمَّ إِلَيْكَ صَدْتُ» [۴] یعنی از منی متوجه عرفات شود این دعا را بخواند، و اما از مکه که متوجه منی می شود بخواند: «اللَّهُمَّ أَيَاكَ أَرْجُو وَأَيَاكَ أَدْعُو فَبَلِّغْنِي أَهْلِي وَأَصْلَحْ لِي عَمَلِي». (خراسانی، مازندرانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۳۳ «وَأَيَاكَ اعْتَمَدْتُ وَوَجْهَكَ ارْزُدْتُ، اسْئَلُكَ أَنْ تُبَارِكَ لِي فِي رَحْلِي وَأَنْ تُقْضِيَ لِي حَاجَتِي وَأَنْ تَجْعَلَنِي مِمَّنْ تُبَاهِي بِهِ الْيَوْمَ مَنْ هُوَ أَفْضَلُ مِنِّي». سوم آنکه: در راه عرفات چون به منی رسد این دعا بخواند: «اللَّهُمَّ هَذِهِ مِنِّي وَهِيَ مَا مَنَنْتَ بِهِ عَلَيْنَا مِنَ الْمَنَاسِكِ، فَاسْئَلُكَ أَنْ تَمُنَّ عَلَيَّ بِمَا مَنَنْتَ بِهِ عَلَيَّ أَنْيَاكَ، فَإِنَّمَا أَنَا عَيْدُكَ وَفِي قَبْضَتِكَ». چهارم آنکه: ظهر و عصر و مغرب و عشا را در منی بگذارد [۱]. پنجم آنکه: در شب نهم ماه ذیحجه که شب عرفه است در منی تا طلوع فجر توقف نماید [۲]. ششم آنکه: نماز صبح را نیز در منی بگذارد، و افضل آن است که تا طلوع آفتاب در منی توقف نماید [۳] بعد از آن از منی متوجه عرفات گردد. هفتم آنکه: خیمه خود را در بیرون زمین عرفات بزنند، در مکانی که به عرفات متصل است، و آن مکان را «نَمْرَه» گویند. و واجب است که اول وقت پیشین نیت وقوف عرفات کند به این طریق که: توقف در عرفات می کنم از این وقت تا شام در حج اسلام حج تمتع از برای آنکه واجب است تقرب به خدا. و بر حکم نیت بماند تا وقت شام. و بعد از دخول در عرفات دوازده امر سنت است [۴] که در اثنای وقوف به فعل آورد: اول: غسل کردن جهت وقوف، نیت چنین کند که: غسل وقوف عرفات می کنم از برای آنکه سنت است تقرب به خدا. و باید که این غسل بعد از ظهر در اول وقوف واقع شود. دوم: با وضو بودن. سوم: ظهر و عصر را در اول وقت با هم جمع کردن [۵] به یک اذان و دو اقامه. [۱] محتاج به مراجعه است.

(خراسانی) [۲] بلکه این احوط است. (مازندرانی) [۳] از وادی محسّر تجاوز نکند قبل از طلوع آفتاب علی الافضل بل الاحوط. (مازندرانی) [۴] در استحباب بعضی از امور مذکوره تأمل است، اولی اتیان است به همه رجاء. (خراسانی) [۵] بلکه احوط است. (صدر) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۳۴ چهارم: برپا ایستادن از وقت ظهر تا وقت شام. پنجم: رو به قبله بودن از اول وقت تا آخر وقت. ششم: خاطر خود را به هیچ امری مشغول نساختن مگر توجه به درگاه الهی. هفتم آنکه: میانه او و آسمان حایلی نباشد، مثل خیمه و غیر آن. هشتم: گناهان خود را یک یک شمردن و استغفار کردن. نهم: دعا کردن از برای برادران مؤمن و باید که کمتر از چهل نفر نباشد. دهم آنکه: صد نوبت «الْحَمْدُ لِلَّهِ» و صد نوبت «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و صد نوبت «اللَّهُ أَكْبَرُ» و صد نوبت «سُبْحَانَ اللَّهِ» بگوید. یازدهم آنکه: صد نوبت «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» بخواند. دوازدهم آنکه: این دعا را بخواند: «اللَّهُمَّ إِنِّي عَبْدُكَ فَلَا تَجْعَلْنِي مِنْ خَائِبٍ وَفِدِكَ وَارْحَمْ مَسِيرِي إِلَيْكَ مِنَ الْفَجِّ الْعَمِيقِ، اللَّهُمَّ رَبِّ الْمَشَاعِرِ كُلِّهَا فُكِّ رَقَبَتِي مِنَ النَّارِ وَأَوْسِعْ عَلَيَّ مِنْ رِزْقِكَ الْحَلَالِ وَأَدْرِ عَنِّي شَرَّ فِسْقَةِ الْجِنَّ وَالْأَنْسِ وَشَرَّ فِسْقَةِ الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ، اللَّهُمَّ لَا تَمَكُرْ بِي وَلَا تَخْدَعْني وَلَا تَسْتَدْرِجْنِي، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَوْلِكَ وَقُوَّتِكَ وَجُودِكَ وَكَرَمِكَ وَمَنِّكَ وَفَضْلِكَ يَا سَمِيعَ السَّمَاعِينَ وَيَا بَصِيرَ النَّاطِرِينَ وَيَا أَسْرَعَ الْحَاسِبِينَ وَيَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ». بعد از آن حاجت خود را از خدای تعالی طلب نماید و بعد از آن رو به جانب آسمان کند و بگوید [۱]: «اللَّهُمَّ

حَاجَتِي إِلَيْكَ أَلَّتِي أَنْ أُعْطِيَتْنِيهَا لَمْ يَضُرُّنِي مَا مَنَعْتَنِي وَأَنْ مَنَعْتَنِيهَا لَمْ يَنْفَعْنِي مَا أُعْطِيَتْنِي اسئلكَ خَلاصَ رَقَبَتِي مِنَ النَّارِ، اللَّهُمَّ انِّي عَبْدُكَ وَمَلِكُ يَدِكَ وَنَاصِيَتِي بِيَدِكَ وَاجْلِي بِعِلْمِكَ، اسئلكَ أَنْ تُوفِّقَنِي لِمَا يُرْضِيكَ عَنِّي وَأَنْ تُسَلِّمَ مِنِّي مَنَاسِكِي الَّتِي ارْتَيْتَهَا إِبْرَاهِيمَ خَلِيلُكَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَدَلَّلْتَ عَلَيْهَا نَبِيَّكَ مُحَمَّدًا صَلَّيَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِمَّنْ رَضِيَتْ عَمَلَهُ وَأَطَلَتْ عُمُرُهُ وَاحْتَبَتْهُ بَعْدَ الْمَوْتِ حَيَاةً طَيِّبَةً. لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ يُدْ يُحْيِي

[۱]- این دعا به این تفصیل در روایت

به نظر نرسیده، بلی فقرات مذکوره در اخبار مختلفه وارد است، ولكن بعض فقرات این دعا را در اینجا ذکر نفرموده، چنانچه بعضی خصوصیات که اینجا ذکر فرموده بر خلاف آن چیزی است که در روایت دیدم. (کوهکمره‌ای) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۳۵ وَیَمِيتُ وَيُمِيتُ وَيُحْيِي وَهُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ بِيَدِهِ الْخَيْرُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ كَالَّذِي تَقُولُ وَخَيْرًا مِمَّا تَقُولُ وَفَوْقَ مَا يَقُولُ الْقَائِلُونَ، اللَّهُمَّ انِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْفَقْرِ وَمِنَ الْفَقْرِ وَمِنَ الْفَقْرِ وَمِنَ شَتَاتِ الْأَمْرِ وَمِنَ عَذَابِ الْقَبْرِ، اللَّهُمَّ اجْعَلْ فِي قَلْبِي نُورًا وَفِي سَمْعِي نُورًا وَفِي بَصَرِي نُورًا، وَفِي لَحْمِي وَدَمِي وَعِظَامِي وَعُرْوَقِي وَمَقَامِي وَمَقْعِدِي وَمَيْدَحِي وَمَخْرَجِي نُورًا، وَاعْظِمْ لِي نُورًا يَا رَبِّ يَوْمَ الْقِيَامِ أَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (۱). و بدان که دعاهای روز عرفه که از حضرات ائمه معصومین - صلوات الله علیهم اجمعین - نقل شده بسیار است، و افضل آن دعاها دو دعاست: یکی دعای حضرت امام حسین علیه السلام که مشهور است، و دیگر دعای امام زین العابدین علیه السلام که در صحیفه کامله مذکور است (۲) و چون هریک از این دو دعا به غایت طویل بود، در این مختصر مذکور نشد.

فصل دوم در بیان احکام وقوف به مشعر الحرام

فصل دوم در بیان احکام وقوف به مشعر الحرام چون وقت مغرب داخل شود پیش از نماز مغرب از عرفات متوجه مشعر الحرام شود، چون اراده بیرون آمدن از عرفات کند این دعا بخواند [۱]: «اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ هَذَا الْمَوْقِفِ وَارْزُقْنِيهِ أَبَدًا مَا ابْقَيْتَنِي وَأَقْلَبْنِي الْيَوْمَ مُفْلِحًا مُنْجِحًا مُسْتَجَابًا لِي مَرْحُومًا مَغْفُورًا بِأَفْضَلِ مَا يَنْقَلِبُ بِهِ الْيَوْمَ أَحَدٌ مِنْ وَفْدِكَ عَلَيْكَ، وَاعْظِمْنِي أَفْضَلَ مَا أُعْطِيَ أَحَدًا مِنْهُمْ مِنَ الْخَيْرِ وَالْبَرَكَاتِ وَالرَّحْمَةِ وَالرِّضْوَانِ وَالْمَغْفِرَةِ، وَبَارِكْ لِي فِيمَا ارْجِعُ إِلَيْهِ مِنْ أَهْلِ وَمَالٍ أَوْ قَلِيلٍ أَوْ كَثِيرٍ، وَبَارِكْ لَهُمْ فِي». و باید [۲] که در وقت رفتن به جانب مشعر به تائیدی راه رود، و در کمال خضوع

[۱]- به قصد رجاء نه به قصد

خصوصیت. (خراسانی) [۲] بر سیل اسـتـحـاب نـه وجـوب. (خراسانی، مازندرانی)

(۱) اواخر متن این دعا در نسخه‌ها

متفاوت بود، از فقره «اللَّهُمَّ اجْعَلْ فِي قَلْبِي نُورًا...» مطابق با متن مصباح مرحوم شیخ طوسی تنظیم گردید، رجوع شود به مصباح المتهجد: ۶۳۰. (۲) صحیفه کامله سجّادیه: ۲۰۱، دعای ۴۷. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۳۶ و خشوع و در اثنای راه رفتن به استغفار و طلب خلاصی از آتش دوزخ مشغول باشد. و چون به مشعر الحرام رسد واجب است که نیت کند به این طریق که: از این وقت تا طلوع آفتاب توقّف [۱] می‌کنم در مشعر الحرام در حجّ اسلام حجّ تمتّع از برای آنکه واجب [۲] است تقرب به خدا. و سنت است که در آنجا نه امر بجا آورد [۳]: اول آنکه: قبل از بار فرود آوردن نماز مغرب و عشا را به یک اذان و دو اقامه بجا آورد. دوم آنکه: نافله مغرب را بعد از عشا بگزارد. سوم آنکه: آن شب را که شب عید قربان است احیاء بدارد. چهارم آنکه: تا صبح به ذکر دعا و تلاوت قرآن مشغول باشد، و از جمله دعاها این دعا را بخواند: «اللَّهُمَّ هَذِهِ جَمْعٌ، اللَّهُمَّ انِّي اسئلكَ أَنْ تَجْمَعَ لِي فِيهَا جَوَامِعَ الْخَيْرِ، اللَّهُمَّ لَا تُؤَيِّسْنِي مِنَ الْخَيْرِ الَّذِي سَأَلْتُكَ أَنْ تَجْمَعَهُ لِي فِي قَلْبِي، ثُمَّ اطْلُبْ بِهِ إِلَيْكَ أَنْ تُعَرِّفَنِي مَا عَرَفْتَ أَوْلِيَاءَكَ فِي مَزَلِّي هَذَا،

وَأَنْ تَقِينَ جَوَامِعَ الشَّوْرِ. پنجم آنکه: اوّل شب غسل [۴] کند و نیت چنین کند که: غسل بودن در مشعرالحرام می کنم از برای آنکه سنت است تقرب به خدا. ششم آنکه: تا طلوع آفتاب طاهر از حدث اکبر و اصغر باشد. هفتم آنکه: اگر حجّ اوّل باشد بر بالای کوهی که در مشعرالحرام واقع است [۵] برود و در آنجا ذکر الهی بجا آورد. هشتم آنکه: هفتاد سنگریزه که به جهت رمی جمرات مقرر است از مشعرالحرام * _____ یعنی

مستحبّ است. (دهکردی، یزدی) [۱]- احوط و اولی وقوف مشعرالحرام است در شب تا طلوع شمس. (تویسرکانی) [۲] قصد وجوب لازم نیست. (خراسانی) [۳] دلیل بر استحباب بعض امور مذکوره دیده نشده، اولی اتیان است به آنها رجاء. (خراسانی) [۴] استحباب این غسل بالخصوص در نظرم نیست. (مازندرانی) [۵] و آن را قرح گویند. (مازندرانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۳۷ بردارد و واجب است که آن شب تا صبح [۱] در مشعرالحرام باشد. نهم آنکه: چون فجر طالع شود اولی آن است که نیت علی حده به جهت وقوف مشعر کند به این طریق که: توقّف می کنم در مشعرالحرام در حجّ تمتّع از این وقت تا طلوع آفتاب از برای آنکه واجب است تقرب به خدا. و به حمد الهی و صلوات بر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم و دعا کردن اشتغال نماید و از جمله دعاها، این دعا بخواند: «اللَّهُمَّ رَبَّ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ فَكَّرَ رَقَبَتِي مِنَ النَّارِ وَأَوْسَعَ عَلَيَّ مِنْ رِزْقِكَ الْحَلَالِ الطَّيِّبِ وَأَذَرَهُ عَنِّي شَرَّ فِسَقَةِ الْإِنْسِ وَالْجَنِّ وَالْعَرَبِ وَالْعَجَمِ، اللَّهُمَّ أَنْتَ خَيْرُ مَطْلُوبٍ إِلَيْهِ وَخَيْرُ مِدْعُوٍّ وَخَيْرُ مَسْئُولٍ وَلِكُلِّ وَافِدٍ جَائِزَةٌ فَاجْعَلْ جَائِزَتِي فِي مَوْطِنِي هَذَا أَنْ تُقِيلَنِي عَثْرَتِي وَتَقِيلَ مَغِذْرَتِي وَأَنْ تَجَاوِزَ عَنْ خَطِيئَتِي ثُمَّ اجْعَلِ التَّقْوَى مِنَ الدُّنْيَا زَادِي». دهم آنکه: چون آفتاب برآید به جانب منی رود. و جایز است زنان را و شخصی را که ضرورتی داشته باشد آنکه قبل از طلوع فجر از مشعرالحرام به جانب منی رود.

فصل سوم در بیان رفتن به جانب منی از مشعرالحرام و بیان افعال ثلاثه مناسک منی که روز عید قربان در منی واجب است که به عمل آورد

اشاره

فصل سوم در بیان رفتن به جانب منی از مشعرالحرام و بیان افعال ثلاثه مناسک منی که روز عید قربان در منی واجب است که به عمل آورد چون از مشعرالحرام متوجه منی شود و در راه به موضعی رسد که آن را «وادی محسر» گویند سنت است که در آن موضع موازی صد گام [۲] تند رود، و این دعا بخواند: «اللَّهُمَّ سَلِّمْ عَهْدِي وَأَقْبَلْ تَوْبَتِي وَاجِبْ دَعْوَتِي وَاخْلُفْنِي فِيمَنْ تَرَكْتُ بَعْدِي». و چون به منی رسد واجب است که افعال ثلاثه مناسک منی را در روز عید قربان به ترتیب بجا بیاورد: _____ [۱] یعنی تا طلوع آفتاب. (دهکردی،

کوهکمره‌ای، مازندرانی، یزدی) [۲] اقلّ مقداری که استحباب به آن حاصل می شود صد گام است. (خراسانی، مازندرانی) * یا بیشتر. (دهکردی، یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۳۸

فعل اوّل رمی جمره عقبه:

فعل اوّل رمی جمره عقبه: یعنی زدن میلی که آن را جمره عقبه گویند، به هفت سنگریزه. و در رمی جمره عقبه هشت امر واجب است، و دوازده امر سنت. امّا هشت امر واجب: اوّل: نیت کردن [۱] به این طریق که: این میل را می زنم به هفت سنگریزه در حجّ اسلام حجّ تمتّع از برای آنکه واجب است تقرب به خدا. دوم: نیت را مقارن شروع در رمی کردن. سوم: استدامت حکمی، یعنی مدام برحکم نیت بودن تا آخر رمی. چهارم: هفت سنگریزه را یک یک انداختن، پس اگر هفت [۲] را به یک دفعه اندازد یکی از آنها حساب است و باقی محسوب نیست. پنجم: هریک از هفت سنگریزه را به آن میل رسانیدن. ششم: مجموع هفت سنگریزه را از

زمین حرم برچیده باشد. هفتم: همه آن سنگریزه‌ها بِکَر باشد [۳] یعنی به هیچ یک از آنها رمی نشده باشد. هشتم: رمی بعد از طلوع آفتاب روز عید قربان باشد. اما دوازده امر سنّت که در رمی جمره عقبه معتبر است: اوّل آنکه: در وقت رمی وضو داشته باشد. دوم آنکه: پیاده باشد نه سواره [۴]. سوم آنکه: در وقتی که هفت سنگریزه را در دست داشته باشد و خواهد که به میل [۱] - تیت رمی جمره قربۀ الی الله

کفایت می کند. (تویسرکانی) * تیت به این تفصیل احتیاطی است که محلّ اتفاق بر کفایت است، پس بنابر این تیت ادا و قضاء را هم تعرّض نماید. (خراسانی، مازندرانی) [۲] یا دو تا یا سه تا آن را یک دفعه اندازد یکی محسوب است، اگرچه در رسیدن به جمره به تدریج برسد و اگر متعاقب اندازد و یک دفعه برسد محسوب است. (مازندرانی) [۳] این احوط است. (تویسرکانی) [۴] محلّ تأمل است. (خراسانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۳۹ بزند این دعا بخواند: «اللّهُمَّ هُوْلَاءِ حَصِيَّ يَاتِي فَاحْصِيْهُنَّ لِيْ وَارْزُقْنَهُنَّ فِيْ عَمَلِيْ». چهارم آنکه: در وقت انداختن هریک از آن سنگریزه‌ها «اللّهُ اَكْبَر» بگوید و این دعا بخواند: «اللّهُمَّ ادْخِرْ عَنِّي الشَّيْطَانَ، اللّهُمَّ تَصَدِّقًا بِكِتَابِكَ وَعَلَى سُنَّةِ نَبِيِّكَ صَلِّى اللّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اللّهُمَّ اجْعَلْهُ حَجًّا مَبْرُورًا وَعَمَلًا مَقْبُولًا وَسَعْيًا مَشْكُورًا وَذَنْبًا مَغْفُورًا». پنجم آنکه: در وقت رمی جمره عقبه رو به جمره کند و پشت به قبله. ششم آنکه: دوری او از جمره در وقت رمی ده ذرع یا پانزده ذرع شرعی باشد. هفتم آنکه: آن سنگریزه را بر شکم انگشت زهگیر گذارد و به پشت بند اوّل انگشت شهادت بیندازد. هشتم آنکه: آن سنگریزه را برچیده باشد، نه آنکه سنگ را بشکند و به سنگریزه‌های آن رمی کند. نهم آنکه: سنگریزه‌ها را از مشعر الحرام برچیده باشد. دهم آنکه: سنگریزه‌ها را بشوید [۱]. یازدهم آنکه: هریک از سنگریزه‌ها به مقدار بند بالای انگشت باشد. دوازدهم آنکه: رنگ هریک از سنگریزه‌ها مخالف رنگ دیگری باشد.

فعل دوم از افعال ثلاثه مناسک منی:

فعل دوم از افعال ثلاثه مناسک منی: که در روز عید قربان بجا آوردن آن واجب است، قربان کردن است. و در آن ده امر واجب است، و شش امر سنّت. اما ده امر واجب: اوّل آنکه: قربانی گوسفند یا بُز یا گاو یا شتر باشد، و اگر غیر از اینها را مثل اسب یا آهو قربانی کند آن قربانی صحیح نیست.

[۱]. اگرچه اقوی عدم لزوم است. (خراسانی) * از خاک و کثافت نظیف کند و اما طهارت سنگ ریزه از نجاست پس آن احوط است. (مازندرانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۴۰ دوم آنکه: اگر قربانی گوسفند باشد کمتر از هفت ماهه [۱] نباشد، و اگر بُز یا گاو باشد یک سال تمام کرده باشد و در سال دوم [۲] داخل شده باشد، و اگر شتر باشد پنج سال تمام کرده و در سال ششم داخل شده باشد. سوم آنکه: بیمار نباشد [۳] و کُری نداشته باشد، و لاغر و لنگ و خُصّی [۴] و گوش بریده نباشد و شاخ اندرونی او نشکسته باشد. چهارم آنکه: کلّ آن از یک شخص باشد، پس جایز نیست که دیگری در قربانی او شریک باشد. پنجم آنکه: در وقت کشتن قربانی تیت چنین کند که: این قربانی را می کشم در حجّ اسلام حجّ تمتّع از برای آنکه واجب است تقرب به خدا. ششم آنکه: تیت را مقارن اوّل ذبح سازد اگر قربانی غیر شتر باشد، و مقارن اوّل نحر سازد اگر قربانی شتر باشد؛ و نحر آن است که کاردی یا حربه‌ای در گودی که میانه بیخ گردن و سینه شتر واقع است بزند. هفتم آنکه: استدامت حکمی تیت تا آخر ذبح و تا آخر نحر. هشتم آنکه: خود مباشر کشتن قربانی گردد، یا کسی را نایب خود سازد و تیت چنین کند که: این قربانی را می کشم به نیابت فلان در حجّ اسلام حجّ تمتّع از برای آنکه واجب است [۲] «تقرب به خدا. و اولی آن است که هر دو تیت کنند. [۱] - بلکه احوط آن است کمتر از

یک ساله نباشد. (خراسانی، مازندرانی) * بلکه گوسفند کمتر از یک ساله و بز و گاو کمتر از دو ساله نباشد. (دهکردی، کوهکمره‌ای، یزدی) [۲] احوط این است که داخل سال سوم شده باشد. (خراسانی، مازندرانی) * احوط بلکه اظهار آن است که در

(تویسرکانی) [۲] بنابر احوط، اگرچه اقوی جواز تأخیر است تا آخر ایّام تشریق. (خراسانی) [۳] بعضی را که خود باید بخورد علی الاحوط مستمی در آن کافی است، و اما بعضی صدقه و بعضی هدیه هر یک را باید کمتر از ثلث آن نباشد. (خراسانی، مازندرانی) *

بنابر احوط و اقوی استحباب است. (نخجوانی) [۴] بنابر احوط و اقوی کفایت صدقه دادن یا هدیه کردن جمیع آن است. (نخجوانی، یزدی) [۵] بلکه خودش کارد را به دست بگیرد نائب دست بر دست او که کارد گرفته گذارد و ذبح کند. (خراسانی، کوهکمره‌ای، مازندرانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۴۲

فعل سوم از افعال ثلاثه مناسک منی:

فعل سوم از افعال ثلاثه مناسک منی: که روز عید به فعل آوردن آن واجب است، آن است که بعد از قربانی کردن از موی خود پتیزی ازاله کند، خواه به تراشیدن و خواه به غیر [۱] آن. و زن را تراشیدن سر جایز نیست. و در ازاله کردن مو سه امر واجب است، و هفت امر سنت: امّا سه امر واجب: اوّل: نیت کردن به این طریق که: از موی بدن چیزی ازاله می کنم در حجّ اسلام حجّ تمتّع از برای آنکه واجب [۲] است تقربّ به خدا. دوم: مقارن داشتن نیت است به مو ازاله کردن. سوم: استدامت حکمی. و امّا آن هفت امر سنت: اوّل آنکه: در وقت ازاله کردن مو رو به قبله باشد. دوم آنکه: در آن وقت بگوید: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، اللَّهُمَّ اعْظِنِي بِكُلِّ شَعْرَةٍ نُورًا يَوْمَ الْقِيَمَةِ». سوم آنکه: در تراشیدن سر شروع به جانب راست کند. چهارم آنکه: کلّ سر را بتراشد. پنجم آنکه: اگر بر سر موی نداشته باشد پاکی [۳] را بر سر بگذارد (بگرداند خ ل).

[۱] - و بهتر تراشیدن سر است، بلکه

از برای نو حاجی و کسی که سر خود را ملبّد کرده است به صمغ و نحو آن احوط اختیار خصوص سر تراشیدن است. (دهکردی، کوهکمره‌ای، یزدی) * سر تراشیدن از برای کسی که اوّل حجّش باشد، بلکه مطلقا احوط است. (صدر) * لکن بهتر تراشیدن سر است، بلکه از برای نو حاجی و کسی که موی سر خود را ملبّد و صمغ بر سر خود چسبانیده باشد یا آن که موی سر خود را به وسط سر جمع نموده و آن را بسته باشد، پس درباره این سه طایفه سر تراشیدن احوط است. (نخجوانی) [۲] قصد وجوب لازم نیست. (خراسانی) [۳] بلکه سزاوار نیست ترک احتیاط به کشیدن پاکی برسر. (خراسانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۴۳ ششم آنکه: موی را در منی دفن کند. هفتم آنکه: بعد از مو ازاله کردن، ناخن بچیند [۱] و سیل بگیرد. و بعد از فارغ شدن از افعال ثلاثه

مناسک منی [۲] حلال می شود به او جمیع آنچه به احرام حرام شده بود، مگر زن و بوی خوش [۳].

فصل چهارم در بیان باقی افعال حج

فصل چهارم در بیان باقی افعال حج چون مناسک منی را بجا آورد واجب است که به مکه مراجعت نماید به جهت بجا آوردن پنج امر: و آن طواف حج، و دو رکعت نماز آن، و سعی مابین صفا و مروه، و طواف نساء، و دو رکعت نماز آن. چون سه امر اول را به فعل آورد، بوی خوش بر او حلال می شود. امّا زن وقتی حلال می شود که طواف نساء را با دو رکعت نماز آن بجا آورد. واجب است که آن پنج امر را به ترتیبی که مذکور شد به فعل آورد. و جمیع آنچه در طواف عمره و سعی آن مذکور شد از امور واجبی و سنتی در این دو طواف و سعی معتبر است [۴] و فرق همین در نیت است، پس در طواف حج نیت چنین کند که: طواف حج اسلام حج تمتع می کنم از برای آنکه واجب است تقرب به خدا. و در طواف نساء نیت چنین کند که: طواف نساء می کنم در حج اسلام. حج تمتع از برای آنکه *

_____ یعنی تیغ را، و باید تقصیر کند به ازاله موی غیر سر یا ناخن گرفتن. (دهکردی، یزدی) * یعنی تیغ را. (مازندرانی) [۱] استحباب این دو فعل در نظر نیست. (خراسانی) [۲] اگرچه پوشیدن لباس خیطی شده و پوشاندن سرمکروه است تا طواف حج کند. (مازندرانی) [۳] حرمت صید نیز باقی است، لکن از جهت این که در حرم است نه از جهت احرام و لبس مخیط و پوشیدن سر هرچند حلال شده است، لکن مکروه است تا وقتی که طواف حج را بجای آورد. (دهکردی، کوهکمره ای، نخجوانی، یزدی) * و احوط اجتناب از صید است من حیث الاحرام و الاّمن حیث حرم حرام است علی ای حال. (مازندرانی) [۴] تعیین این امور احوط است. (تویسرکانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۴۴ واجب است تقرب به خدا. و نیت نماز این دو طواف و نیت سعی مابین صفا و مروه به این طریق کند. و چون از این پنج امر فارغ شود، واجب است که به منی عود کند برای چهار امر: اول: در منی سه شب ایّام تشریق بودن، و آن یازدهم، و دوازدهم، و سیزدهم ماه ذیحجه است. و جایز است شخصی را که در احرام عمره و حج شکار و مباشرت با زن نکرده آنکه شب سوم در منی نماند و آنکه وقت ظهر دوازدهم از منی بیرون رود، مگر آنکه در وقت مغرب شب سیزدهم در منی باشد که در این صورت بودن آن شب در منی واجب است و بیرون رفتن جایز نیست. و در هریکی از این سه شب تا صباح ماندن در منی لازم نیست، بلکه آنقدر توقف کند که نصف شب بگذرد و بعد از آن بیرون رود [۱] می تواند. و جایز است به جای آن شب در منی ماندن در مکه بماند به شرط آنکه تا صبح به عبادت مشغول شود. دوم: رمی کردن جمره اولی [۲] در هریکی از روزهای تشریق به هفت سنگریزه. سوم: رمی جمره وسطی در این سه روز به همان طریق. چهارم: رمی جمره عقبه در این سه روز به همان طریق. و واجب است این ترتیب را مرعی داشتن. و وقت رمی از طلوع [۳] آفتاب است تا وقت شام [۴]. و اگر شخصی را عذر باشد جایز است که شب رمی کند. و بدان که آداب سنتی این رمی قبل از این مذکور شد. و فرقی نیست الاّ در دو امر: اول: هریکی از جمره اولی و وسطی را در وقت رمی بردست راست گیرد [۵]. دوم: بعد از رمی هریک از این دو جمره اندکی نزدیک آن ایستد و به حمد [۱] _____ اگرچه افضل ماندن تا

صبح است. (خراسانی، مازندرانی) [۲] جمره اولی دورتر از جمرات است از مکه و نزدیک مسجد خیف. (مازندرانی) [۳] و افضل بلکه احوط این است که در وقت زوال باشد. (کوهکمره ای، مازندرانی) [۴] و احوط تا ظهر با امکان. (دهکردی) [۵] یعنی جمره سمت دست راست او باشد و اوطرف چپ جمره باشد. (خراسانی، مازندرانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۴۵ و صلوات و دعا اشتغال نماید. امّا بعد از رمی جمره عقبه ایستادن نزد آن سنت نیست. و بدان که رمی آخر افعال واجبه حج است، و جایز است که از منی به وطن خود رود بی آنکه به مکه معاودت نماید. امّا معاودت به مکه به جهت وداع خانه کعبه سنت است. پس چون خواهد که

به مکه معاودت کند سنت است که در مسجد خیف شش رکعت نماز بگزارد، هردو رکعت به یک سلام، و بعد از آن متوجه مکه شود. و آداب دخول مکه در مسجد الحرام از غسل و غیر آن به طریقی است که قبل از این مذکور شد. و بدان که داخل شدن در خانه کعبه سنت است و واجب نیست، و نه امر [۱] در آن سنت است: اول: غسل کردن. دوم: حلقه در را در وقت دخول بگیرد. سوم آنکه: کمال خضوع و خشوع در وقت داخل شدن بجای آوردن. چهارم آنکه: در وقت داخل شدن بگوید: «اللَّهُمَّ أَنْتَ كَلْتَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا» فَامِنِي مِنْ عَذَابِكَ عَذَابِ النَّارِ. پنجم آنکه: بر سنگ سرخی که مابین دو ستون خانه کعبه فرش است دو رکعت نماز بگزارد، در رکعت اول بعد از فاتحه سوره «حم سجده» بخواند و در رکعت دوم بعد از فاتحه از آیات قرآن به عدد آیات «حم سجده» بخواند و آن پنجاه و چهار آیه است. ششم آنکه: در هر کُنْجی از چهار کُنْج خانه کعبه دو رکعت نماز بگزارد، و بعد این دعا بخواند: «اللَّهُمَّ مَنْ تَهَيَّأَ وَتَعَبَّأَ وَاعَدَّ وَاسْتَعَدَّ لِفَادَةٍ إِلَى مَخْلُوقٍ رَجَاءَ رِفْدَةٍ وَجَوَائِزِهِ وَنَوَافِلِهِ وَفَوَاضِلِهِ فَالَيْكَ كَانَتْ يَا سَيِّدِي تَهَيَّئْني وَتَعَيَّنْني وَاعْدُدْني وَاسْتَعِدْني رَجَاءَ رِفْدِكَ وَنَوَافِلِكَ وَجَوَائِزِكَ، فَلَا تُحَيِّبْ الْيَوْمَ رَجَائِي يَا مَنْ لَا يُحَيِّبُ سَائِلُهُ وَلَا يَنْقُصُ نَائِلُهُ، فَاَنِّي لَمْ أَتِكَ الْيَوْمَ بِعَمَلٍ صَالِحٍ قَدَّمْتُهُ وَلَا شَفَاعَةٍ مَخْلُوقٍ رَجَوْتُهُ، وَلَكِنْ أَتَيْتُكَ مُقِرًّا بِالذُّنُوبِ وَالْأَسَاءَةِ عَلَى نَفْسِي، فَإِنَّهُ لَا حُجَّةَ لِي وَلَا عُذْرَ، فَاسْئَلْكَ يَا مَنْ هُوَ كَذَلِكَ أَنْ [۱]

اولی اتیان به آداب و سنن مذکوره است به این طریق و کیفیت رجاء. (خراسانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۴۶ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَالْمُحَمَّدِ وَأَنْ تُعْطِنِي مَسْئَلَتِي وَتُقِيلَنِي عَثْرَتِي وَتَقْلِبَنِي بِرَغْبَتِي وَلَا تَرُدَّنِي مَحْزُومًا وَلَا مَجْهُومًا وَلَا خَائِبًا، يَا عَظِيمُ يَا عَظِيمُ يَا عَظِيمُ ارْجُوكَ لِلْعَظِيمِ، [اسئلك] (۱) [۱] يَا عَظِيمُ أَنْ تَغْفِرَ لِي الذَّنْبَ الْعَظِيمَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ. هفتم آنکه: در درون خانه کعبه سر به سجود نهد و این دعا بخواند: «اللَّهُمَّ لَا يَزُدُّ عَضْبَكَ إِلَّا حِلْمَكَ وَلَا يُنْجِي مِنْكَ إِلَّا التَّضَرُّعُ إِلَيْكَ، فَهَبْ لِي يَا إِلَهِي مِنْ لَدُنْكَ فَرجًا بِالْقُدْرَةِ الَّتِي بِهَا تُحْيِي أَمْوَاتَ الْعِبَادِ وَبِهَا تُنْشِرُ مَيِّتَ الْبِلَادِ، وَلَا تُهْلِكْنِي يَا إِلَهِي غَمًّا حَتَّى تَسْتَجِيبَ لِي دُعَائِي وَتُعْرِفَنِي الْجَايَةَ فِي دُعَائِي، اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي الْعَافِيَةَ إِلَى مُنْتَهَى أَجَلِي وَلَا تُشْمِتْ بَنِي عِدَائِي وَلَا تُمَكِّنْهُ مِنْ عُنْتِي، مَنْ ذَا الَّذِي يَرْفَعُنِي أَنْ وَضَعْتَنِي وَمَنْ ذَا الَّذِي يَضَعُنِي أَنْ رَفَعْتَنِي، وَأَنْ أَهْلِكْتَنِي فَمَنْ ذَا الَّذِي يَعْزِضُ لَكَ فِي عَبْدِكَ أَوْ يَسْئَلُكَ عَنْ أَمْرِكَ، وَقَدْ عَلِمْتُ يَا إِلَهِي أَنْ لَيْسَ فِي حُكْمِكَ ظُلْمٌ وَلَا فِي نِقْمَتِكَ عَجَلَةٌ وَأَنَا يَجْعَلُ مَنْ يَخَافُ الْفَوْتَ وَأَنَا يَحْتَاجُ إِلَى الظُّلْمِ الضَّعِيفُ وَقَدْ تَعَالَيْتَ يَا إِلَهِي عَنْ ذَلِكَ عُلُوءًا كَبِيرًا، فَلَا تَجْعَلْنِي لِلْبَلَاءِ غَرْصًا وَلَا لِنِقْمَتِكَ نَصِيبًا وَمَهْلَنِي وَنَفْسَنِي وَأَقْلِنِي عَثْرَتِي وَلَا تُتَبِّعْنِي بِبَلَاءٍ عَلَى اثْرِ بَلَاءٍ فَقَدْ تَرَى ضَعْفِي وَقِلَّةَ حِيلَتِي وَتَضَرُّعِي إِلَيْكَ وَوَحْشَتِي مِنَ النَّاسِ وَأَنْسِي بِكَ، يَا كَرِيمُ اعْزُذْ بِكَ فَأَعِزَّنِي وَاسْتَجِيبْكَ فَاجِرْنِي وَاسْتَعِزَّنِي بِكَ عَلَى الضَّرَاءِ فَأَعِزَّنِي وَاسْتَنْصِرْ بِكَ فَأَنْصِرْنِي وَاتَّوَكَّلْ عَلَيْكَ فَكَفِّنِي وَأَوْمِنْ بِكَ فَامِنِي وَاسْتَهْدِيكَ فَاهْدِنِي وَاسْتَرْحِمْكَ فَارْحَمْنِي وَاسْتَغْفِرْكَ مِمَّا تَعْلَمُ فَاعْفِرْ لِي وَاسْتَرْزُقْكَ مِنْ فَضْلِكَ الْوَاسِعِ فَارْزُقْنِي، وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ». هشتم آنکه: در وقت بیرون آمدن از خانه کعبه حلقه در خانه را بگیرد، بگوید: «اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُمَّ لَا تَجْهَدْ بِلَانِي وَلَا تُشْمِتْ بَنِي اَعْدَائِي فَإِنَّكَ الضَّارُّ النَّافِعُ». نهم آنکه: چون از خانه به زیر آید دو رکعت نماز بگزارد در نزدیکی کعبه، به حیثیتی که در خانه کعبه بر دست چپ او باشد.

(۱) در برخی از نسخه ها نیست. جامع

عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۴۷

خاتمه در بیان آداب وداع خانه کعبه

خاتمه در بیان آداب وداع خانه کعبه و آن ده امر است: اول آنکه: هفت شوط طواف وداع را بجا آورد، و نیت چنین کند که: طواف وداع خانه کعبه می کنم، سنت تقرب به خدا. دوم آنکه: در هر شوط استلام «۱» [۱] حَجَرِ اسود و رکن یمانی کند، و اگر در هر شوط نتواند شوط اول و دوم استلام نماید. سوم آنکه: بعد از فارغ شدن از طواف الترام مستجار کند، به طریقی که در طواف عمره مذکور شد. «۲» چهارم آنکه: در نزد حَجَرِ اسود آید و شکم خود را به کعبه بچسباند، و دست چپ خود را بر حَجَرِ اسود

گذارد، و دست راست را از جانب درب خانه کعبه بچسباند، و بگوید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ وَآمِينِكَ وَحَبِيبِكَ وَخَيْرَتِكَ مِنْ خَلْقِكَ، اللَّهُمَّ كَمَا بَلَغَ رِسَالَتِكَ وَجَاهِدَكَ فِي سَبِيلِكَ وَصَدَقَ بِإِمْرِكَ وَأَوْذَى فِيكَ حَتَّى آتَاهُ الْيَقِينُ، اللَّهُمَّ أَقْلِبْنِي مُفْلِحًا مُنْجِحًا مُشْتَجِبًا لِي بِأَفْضَلِ مَا يَرْجِعُ بِهِ أَحَدٌ مِنْ وَفْدِكَ مِنَ الْمَغْفِرَةِ وَالْبَرَكَةِ وَالرَّحْمَةِ وَالرِّضْوَانِ وَالْعَافِيَةِ مِمَّا يَسْعُنِي أَنْ أَطْلُبَ، فَاسْأَلُكَ أَنْ تُعْطِنِي مِثْلَ الَّذِي أُعْطِيتَهُ أَوْ فَضْلًا مِنْ عِنْدِكَ تَزِيدُنِي عَلَيْهِ، اللَّهُمَّ أَنْ أَمْتَنِي فَأَغْفِرَ لِي وَأَنْ أَحْيِيَنِي فَأَرْزُقْنِيهِ مِنْ قَابِلٍ، اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ زِيَارَةِ بَيْتِكَ، اللَّهُمَّ إِنِّي عَبْدُكَ وَابْنُ عَبْدِكَ وَابْنُ أَمَتِكَ حَمَلْتَنِي عَلَى دَائِيَّتِكَ وَسَيَّرْتَنِي فِي بِلَادِكَ حَتَّى أَذْخَلْتَنِي حَرَمَكَ وَامْتَنِكَ، وَقَدْ كَانَ مِنْ حُسْنِ ظَنِّي بِكَ أَنْ تَغْفِرَ لِي ذُنُوبِي فَإِنْ كُنْتَ غَفَرْتَ لِي ذُنُوبِي فَازِدْ عَنِّي رِضًا وَقَرِّبْنِي إِلَيْكَ زُلْفَى وَلَا تُبَاعِدْنِي، وَأَنْ كُنْتَ لَمْ تَغْفِرْ لِي فَمِنْ الْآنِ فَأَغْفِرْ لِي قَبْلَ أَنْ تَتَأَيَّ عَنْ بَيْتِكَ دَارِي، فَهَذَا أَوَانُ أَنْصِرَ رَافِي وَأَنْ (۱) _____ لمس

کردن، دست مالیدن. (۲) رجوع شود به صفحه ۳۲۵. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۴۸ کُنْتُ اِذْنْتُ لِي غَيْرَ رَاغِبٍ عَنْكَ وَلَا عَنْ بَيْتِكَ وَلَا- مُسْتَبْدِلٍ بِكَ وَلَا- بِه اللَّهُمَّ احْفَظْنِي مِنْ بَيْنِ يَدَيَّ وَمِنْ خَلْفِي وَعَنْ يَمِينِي وَعَنْ شِمَالِي حَتَّى تُبَلِّغَنِي أَهْلِي فَمَاذَا بَلَّغْتَنِي أَهْلِي فَافْكُنِي مَوْوَنَةً عِبَادِكَ وَعِيَالِي فَانْكَ وَلِي ذَلِكَ مِنْ خَلْقِكَ وَمَنِي». پنجم آنکه: بعد از دعا خواندن به جانب چاه زمزم آید و قدری از آن آب بنوشد، و بعد از آن متوجه بیرون رفتن از مسجدالحرام شود. ششم آنکه: در اثنای بیرون آمدن بگوید: «اَتَّبِعْ تَابِعُونَ عَابِدُونَ، لِرَبِّنَا حَامِدُونَ، اَلِی رَبَّنَا رَاغِبُونَ، اَلِی اللّٰهِ رَاغِبُونَ اِنْ شَاءَ اللّٰهُ تَعَالٰی . هفتم آنکه: نزد در مسجدالحرام سجده طویل با کمال خضوع و خشوع بجا آورد. هشتم آنکه: بر در مسجدالحرام ایستد و بگوید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَنْقَلَبُ عَلَى لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ». نهم آنکه: به یک درهم شرعی خرما بخرد و تصدق کند. دهم آنکه: قصد او همیشه این باشد که نوبت دیگر به حج آید. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۴۹

مطلب ششم در بیان احکام حج قرآن و حج افراد

مطلب ششم در بیان احکام حج قرآن و حج افراد قبل از این مذکور شده بود که حج قرآن و حج افراد بر شخصی واجب است که از اهل مکه معظمه باشد، یا آنکه دوری او از آن مکان مقدس کمتر از شانزده فرسخ شرعی باشد، و اگر دوری این کس از آن مکان مقدس شانزده فرسخ باشد و زیاده حجبی که براو واجب می شود حج تمتع است. و افعال حج تمتع را به تفصیل مذکور ساختیم. و افعال حج قرآن و حج افراد مثل افعال حج تمتع است، و لکن عمره حج تمتع قبل از حج است و طواف نساء ندارد [۱] و عمره حج قرآن و حج افراد بعد از حج است و طواف نساء دارد. و افعال این دو نوع به یک طریق است، لکن در حج قرآن مخیر است میانه آنکه نیت احرام را مقارن تلبیات یا مقارن اشعار یا مقارن تقلید سازد، و معنی اشعار و تقلید مذکور خواهد شد. و احرام هریک از حج قرآن و حج افراد واجب است که از میقات باشد، یا از مسکن خود هر گاه مسکن او به مکه نزدیک تر باشد از میقات، یا از مکه هر گاه مسکن او مکه باشد، و باقی افعال به طریق افعال حج تمتع است. پس چون احرام ببندد متوجه عرفات گردد، و بعد از وقوف عرفات متوجه مشعرالحرام شود، و بعد از وقوف مشعرالحرام، به منی رود و رمی جمرات و قربانی [۱] _____ -احوط طواف است. (دهکردی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۵۰ و تقصیر بجا آورد، و به مکه باز گردد و طواف و دو رکعت نماز آن را بجا آورد، و سعی مابین صفا و مروه، و طواف نساء و دو رکعت نماز آن را به طریقی که قبل از این مذکور شد به عمل آورد. و چون از این افعال فارغ شود عمره مفرده را بجا آورد به این طریق که یکی از میقاتها یا از نزدیک ترین موضعی به حرم احرام عمره مفرده ببندد، و طواف عمره و دو رکعت آن، و سعی میان صفا و مروه و تقصیر، و طواف نساء و دو رکعت آن بجا آورد. و مراد از «اشعار» آن است که جانب راست کوهان شتری را که به جهت قربانی می برد که در منی قربان کند زخم زند و آن جانب را به خون آن زخم آلوده

کند. و مراد از «تقلید» آن است که گردن قربانی که می‌برد نعلین بیاویزد که در آن نعلین نماز کرده باشد. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۵۱

مطلب هفتم در بیان احکام حج به نیابت

فصل اول: نایب گرفتن به جهت میت و حی

فصل اول: نایب گرفتن به جهت میت و حی بدان که چون شخصی فوت شود و ترکه وافی گذارد و حج اسلام بر او واجب شده باشد و در ذمه او مستقر گشته باشد واجب است که در آن سال شخصی را به اجاره گیرند که به نیابت [۱] او حج بجا آورد، اگر وقت حج باقی باشد، و الا سال دیگر، خواه میت وصیت کرده باشد که حج جهت او کنند و خواه وصیت نکرده باشد. اما اگر قبل از آنکه حج در ذمه او مستقر گردد، فوت شود نایب گرفتن واجب نیست. و حج در ذمت وقتی مستقر شود که شخصی با وجود استطاعت رفتن به حج حج را تأخیر کند تا آن قدر وقت بگذرد که گنجایش حج بجا آوردن نداشته باشد [۲] پس اگر بعد از استطاعت و قبل از گذشتن مدت مذکور فوت شود حج ساقط است، و نایب گرفتن لازم نیست. و اجرت حج مقدم است بر میراث و حکم سایر قروض دارد، پس هر گاه میت مشغول الذمه باشد به حج و قرض نیز داشته باشد، واجب است که اول اجرت المثل حج [۱] - وجوب نیابت در آن سال اگر

وقت باشد و در سال دیگر اگر باقی نباشد احوط است. (تویسرکانی) [۲] یعنی تمام اعمال حج و لو این که رکن نبوده باشد. (نخجوانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۵۲ و قرض را از متروکات وافی او بیرون کنند، و آنچه بعد از آن بماند به وارث می‌رسد، و اگر چیزی نماند از متروکات او چیزی به وارث نمی‌رسد. و همچنین اگر همه متروکات او مساوی اجرت المثل حج باشد کل متروکات او را به اجرت حج باید داد و وارث از متروکات او محروم می‌شود. و هر گاه شخصی تبرع نماید و بی اجرت به نیابت میت حج بجا آورد در این صورت حج از ذمه میت ساقط می‌شود و لازم نیست که نایب به جهت او بگیرند. و همچنین اگر شخصی به تبرع از مال خود شخصی را به اجاره بگیرد که به نیابت آن میت حج کند. و بدان که میانه مجتهدین خلاف است در آنکه نایب از کجا متوجه حج شود، بعضی بر آنند که از آنجا که فوت شده واجب است متوجه حج شود، و بعضی بر آنند که توجه از میقات کافی است، و بعضی بر آنند که اگر متروکات میت وفا کند از محل فوت متوجه شود، و اگر به آن وفا نکند از میقات. و این قول [۱] به صواب [۲] نزدیک‌تر است.

[۱] - قول سوم که مختار مصنف است احوط است و لزوم آن معلوم نیست، بلکه قول دوم که کفایت از مواقت باشد اقرب به قواعد است. (تویسرکانی) * بلکه قول دوم اقوی و اقرب است. (خراسانی) * قول اول با آنکه اقرب است احوط است فی الجمله. (مازندرانی) * اظهر قول دوم است مطلقا و لو این که ترکه بر حج بلد وفا کند و وصیت بر حج بلد بکند، غایه الامر در صورت وصیت زیاده از اجرت حج میقات از ثلث حساب می‌شود اگر ورثه از اصل امضاء نکند چنانچه احوط بر کبار این است که حج بلد بگیرند و زیاده از اجرت حج میقات از خود حساب کنند و بر صغار محسوب ندارند و از اینجا معلوم شد که رجوع قول دوم بر سوم درست نیست، بلی بعید نیست که قول اول راجع بر او باشد و اظهر این است که مناط بلد موت است نه وطن و لو این که ابعد از وطن شود. (نخجوانی) * بلکه اقرب قول دوم است، بلی احوط از برای کبار ورثه استیجار از محل موت است به این که مقدار زاید بر میقات را از حصه خود بدهند و بر صغار محسوب ندارند، چنانچه هر گاه وصیت به حج بلدی کند زائد بر میقات از ثلث باید خارج شود یا ورثه امضاء کند و مناط بلد موت است نه وطن. (یزدی) [۲] ولی اصوب موافق احتیاط آنکه مازاد از اجرت از میقاتگاه را کبار ورثه پای خود محسوب کنند و صغار را معاف نمایند. (دهکردی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۵۳ و ظاهر

قول دوم به این قول باز می‌گردد. و اگر حجّ [۱] در ذمه شخصی مستقرّ شده باشد، اما به واسطه مانعی که بعد از استقرار بهم رسد، مثل بیماری یا خوف از دشمن نتواند به حجّ رفتن، واجب است [۲] که شخصی را به اجاره بگیرد که به نیابت او حجّ کند، هر گاه امید آن نداشته باشد که مانع برطرف شود، و الاّ بر او واجب است که خود حجّ کند. و اگر بعد از آنکه نایب به نیابت او حجّ گزارده باشد مانع او برطرف شود، بر او واجب است که خود حجّ کند و حجّ که نایب او کرده کافی نیست. اما اگر حجّ گزاردن بر او واجب شده [۳] باشد و قبل از آنکه در ذمه او مستقرّ شود او را مانعی از رفتن به حجّ پیش آید در این صورت در وجوب نایب گرفتن میانه مجتهدین خلاف است، بعضی بر آنند که حکم شخصی دارد که او را بعد از استقرار حجّ مانعی بهم رسد، و بعضی بر آنند که از این شخص حجّ ساقط است مادام که مانع باقی باشد نایب گرفتن واجب نیست، خواه امید برطرف شدن مانع داشته باشد و خواه نداشته باشد. و اقرب قول اوّل [۴] است.

فصل دوم: شروطی که در نیابت حجّ معتبر است

فصل دوم: شروطی که در نیابت حجّ معتبر است و آن شش امر است: اوّل آنکه: نایب بالغ باشد. و بعضی از [۵] مجتهدین نیابت غیربالغ را جایز داشته‌اند، به شرط آنکه تمیز داشته باشد و بر سخن او اعتماد باشد «۱».

[۱] _____ یعنی حجه الاسلام نه هر حجّی.

(دهکردی، مازندرانی، نخجوانی، یزدی) [۲] علی الاحوط. (مازندرانی) [۳] یعنی تمکّن مالی داشته باشد. (مازندرانی) [۴] قول اوّل احوط است. (تویسرکانی) [۵] این قول اقوی است. (تویسرکانی) * قول این بعض اقوی است. (خراسانی)

(۱) _____ محقق اردبیلی، مجمع الفائده ۶:

۱۲۸. محقق عاملی، مدارک ۷: ۱۱۲. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۵۴ دوم آنکه: عادل باشد [۱] پس حرام است [۲] که غیرعادل را نایب حجّ سازند. اما اگر غیر عادل را نایب کرده باشند و دانند که حجّ را به فعل آورده در این صورت حجّ او کافی است و احتیاج به نیابت عادل گرفتن نیست. و بعضی از مجتهدین بر آنند که هر گاه ظنّ غالب باشد که نایب افعال حجّ را بجا آورد، نایب گردانیدن او جایز است [۳] «۱». سوم آنکه: در ذمه نایب حجّ واجب [۴] نباشد. چهارم آنکه: افعال حجّ را بالتام دانند، یا شخصی عادل با او باشد که در وقت بجا آوردن هر فعلی را از او تعلیم گیرد. پنجم آنکه: در نیت قصد کند که این افعال را به نیابت فلانی بجامی آورم. ششم آنکه: آن شخصی که نایب به نیابت او حجّ می‌گزارد باید که شیعه اثنا عشری باشد، پس نایب مخالف مذهب شدن جایز نیست [۵] مگر آنکه به پدر یا جدّ [۶] پدری

[۱] _____ اقوی عدم اشتراط عدالت است

در نیابت بلکه وثوق و اطمینان به فعل کافی است. (تویسرکانی) [۲] بلکه حرام نیست. (خراسانی) * اصل نائب گرفتن غیر عادل حرمت آن وجهی ندارد، بلی دادن مال میت را به او با این که نداند افعال حجّ را بجای می‌آورد جایز نیست و کفایت در ابراء ذمه میت نمی‌کند. (مازندرانی) * یعنی مبرء ذمه میت نیست. (نخجوانی، یزدی) [۳] به شرط آنکه ظنّ به مرتبه وثوق و اطمینان برسد. (نخجوانی) [۴] اگر معین باشد در همان سال اجاره. (خراسانی) * یعنی در آن سال که نائب می‌شود از جهت دیگر حجّ بر او واجب نباشد، پس اگر حجّ واجب باشد لکن نه در آن سال ضرر ندارد، و همچنین اگر در آن سال واجب باشد و لکن متمکّن از آن نباشد. (دهکردی، یزدی) * حجّی که بر او واجب است باشد در همان سال که نایب حجّ شده، پس اگر حجّ واجب در ذمه داشته باشد در سال‌های بعد از این مانع از نائب شدن قبل نیست و همچنین کسی که حجّ بر ذمه او هست و تمکّن از اداء آن ندارد جایز است نائب شود. (مازندرانی) [۵] اگر ناصبی باشد و در غیر ناصبی بنابر احوط. (خراسانی) [۶] در جدّ اشکال است. (خراسانی)

(۱) _____ محقق عاملی، مدارک ۷: ۱۰۹.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۵۵ نایب باشد، که در این دو صورت نیابت کردن او جایز است با وجود آنکه مخالف مذهب باشد. و بعضی از مجتهدین این دو صورت را نیز جایز نداشته‌اند [۱]. و جایز است که زن نایب مرد شود و برعکس. و همچنین جایز است که غلام یا کنیزی که عادل باشند [۲] به رخصت آقای خود نایب شوند. و اگر نایب در اثنای راه فوت شود پس اگر فوت او قبل از احرام و داخل شدن حرم واقع شود، نایب دیگر باید گرفت که از آنجا که او فوت شده، روانه حج شود، و ورثه او را از وجه اجاره موازی مسافتی [۳] که قطع کرده می‌رسد و بس، و تتمه به [۴] ورثه صاحب مال می‌رسد. و اگر فوت او بعد از احرام و داخل شدن حرم باشد و از باقی افعال چیزی بجا نیاورده باشد آنچه به فعل آورده کافی است، و احتیاج به نایب گرفتن دیگر نیست. اما میانه مجتهدین خلاف است، بعضی بر آنند که در این وقت [۵] کلّ مبلغی که وجه اجاره او است به وارث او می‌رسد [۶]. «۲»
والسلام علی من اتبع الهدی [۱]

احوط نیز جایز نبودن است. (صدر) [۲] بلکه اگر عادل هم نباشند و کافی است احراز بجا آوردن نائب مناسک حج را. (خراسانی) [۳] در صورتی که قطع مسافت داخل در وجه اجاره باشد. (خراسانی) [۴] بلکه تتمه را باید صرف حج نمود و نائب گرفت، چنانچه تصریح بر آن نموده. (مازندرانی) [۵] احوط در این صورت دادن به وارث با گذراندن به صلح است. (تویسرکانی) [۶] اگر متعلق اجاره اعم از تمام مناسک حج یا آنچه به حکم آن است از امری که مبرء ذمه منوب عنه بوده باشد، و اما اگر متعلق آن خصوص مناسک باشد استحقاق ورثه اجیر تمام مبلغ را در این صورت وجه ندارد. (خراسانی) * و اقوی تفصیل است ما بین این که اجیر باشد که ذمه میت را بری کند یا اجیر باشد که تمام افعال را بجا آورد، در صورت اولی به وارث او میرسد و در دوم تقسیط می‌شود. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) * احوط تصالح و تراضی است. (صدر) * در صورت اطلاق اجاره این قول اقرب است نه در صورت توزیع و تقسیط اجرت بر جمیع افعال حج. (مازندرانی)

(۱) ابن ادریس، سرائر ۱: ۶۳۲. قاضی ابن براج، مهذب ۱: ۲۶۹. (۲) شیخ طوسی، خلاف ۲: ۳۹۰، مسأله ۲۴۴. ابن زهره، غنیه: ۱۹۷. شهید دوم، مسالک ۲: ۱۶۹. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۵۷

تتمه جامع عباسی

دیباچه:

دیباچه: الحمد لله رب العالمین و الصلاة والسلام علی خاتم النبیین محمد المصطفی و خیر الوصیین امیرالمؤمنین علی المرتضی و آلهما الأئمة النجباء علیهم الصلاة من العلی الأعلی. اما بعد؛ چون همگی همت عالی نهمت «۱» [۱] بندگان همایون اشرف ارفع اقدس اعلی کلب آستانه خیرالبشر مروج مذهب حق ائمه اثنا عشر شاه عباس الحسینی الموسوی الصفوی بهادرخان - خلدالله ملکه و سلطانه و افاض علی العالمین بزه و احسانه - بر احیاء معالم شریعت سید المرسلین و اعلاى اعلام مذهب حق ائمه معصومین - صلوات الله علیهم اجمعین - مقصور و محصور است، و اراده خاطر ملکوت ناظرش معطوف است بر آنکه شیعیان و محبّیان حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام عالم به مذهب حق آن حضرت باشند، لهذا استاد بنده اعنی حضرت خاتم المجتهدین و خلاصه المتقدّمین و زبده المتأخرین بهاء المله و الشریعة و الحقیقه و الدین محمد العالمی رحمه الله را مأمور ساخته بودند به تصنیف کردن کتابی که مشتمل باشد به مسائل وضو و غسل و تیمم و نماز و زکات و روزه و حج و جهاد و زیارت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم و حضرات ائمه معصومین - صلوات الله علیهم اجمعین - و ایام مولود ایشان و مسائل ضروری که بیشتر اوقات به آن احتیاج واقع می‌شود چون بیع و توابع آن و نکاح و طلاق و غیر آن، و حضرت خاتم المجتهدین امتثالاً لأمره الأشرف شروع در

تألیف آن کتاب نموده آن را موسوم به جامع عباسی ساخت، مشتمل بر بیست باب، و چون بعد از اتمام پنج باب (۱) منتهای همت و اهتمام، منتهای آرزو، کمال مطلوب. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۶۰ آن، در دوازدهم ماه شوال سنه هزار و سی و یک هجری به جوار رحمت ایزدی پیوست، در ثانی الحال امر اشرف اعلی عزّ صدور یافت که پانزده باب تتمه آن کتاب سَمَتِ اتمام و صورت اختتام پذیرد، وداعی دولت قاهره «نظام بن حسین ساوجی» امتثالاً لآمره الاشرف المطاع - لا زال نافذاً فی الأقطار والأرباع - شروع در اتمام آن نموده، واللّه الموفق للإتمام والمیسر للاختتام، که منظور نظر کیمیا اثر نواب همایون ارفع اقدس گردد. باب ششم از کتاب جامع عباسی: در وقف کردن، و تصدّق نمودن، و قرض دادن، و بنده آزاد کردن، و با کفّار جهاد کردن. باب هفتم: در زیارت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و باقی حضرات ائمه معصومین علیهم السلام و ایام مولود و وفات ایشان. باب هشتم: در بیان نذر و عهد نمودن، و سوگند خوردن، و کفّار دادن. باب نهم: در بیع کردن، و رهن نمودن، و شفعه گرفتن و توابع آن. باب دهم: در بیان اجاره دادن، و عاریت نمودن، و احکام غصب و توابع آن. باب یازدهم: در نکاح کردن به دوام و متعه و تحلیل و ملک یمین. باب دوازدهم: در طلاق و خلع، و عده داشتن زنان. باب سیزدهم: در شکار کردن و شروط آن. باب چهاردهم: در ذبح حیوانات، و حلال و حرام. باب پانزدهم: در آداب طعام خوردن، و آب نوشیدن، و رخت پوشیدن. باب شانزدهم: در قضا پرسیدن و شروط آن. باب هفدهم: در اقرار کردن و وصیت نمودن. باب هجدهم: در قسمت کردن ترکه. باب نوزدهم: در حدودی که در شرع مقرر است به جهت دزدی و زنا و لواطه و سحر و غیر آن. باب بیستم: در بیان خونبهای آدمی و خونبهای قطع اعضای او، و خونبهای زخمی که بر آدمی زنند، و خونبهای سگ شکاری و سگ گله و سگی که محافظت باغ و زراعت کند. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۶۱

باب ششم در وقف کردن، و تصدّق نمودن و قرض دادن، و بنده آزاد کردن، و جهاد با کفّار کردن

مطلب اول در بیان وقف کردن و توابع آن

فصل اول در شروط وقف:

فصل اول در شروط وقف: بدان که شروط وقف شانزده است: اول: اهلیت واقف، پس وقف غیربالغ و دیوانه که تمام وقت دیوانه باشد صحیح نیست، و کسی که گاهی دیوانه باشد و گاهی نباشد در وقت غیردیوانگی وقفش صحیح است. و در وقف طفلی که ده سال داشته باشد، میانه مجتهدین خلاف است، اصحّ عدم صحّت [۱] است. و گویا آن جماعتی که گفته اند وقف او صحیح است مستند شده اند به حدیثی که واقع شده در جواز صدقه «۱» او و حمل کرده اند تصدّق را بروقف چه وقف نیز صدقه جاریه است. و همچنین وقف مست و بی هوش و قرض داری [۲] که حاکم شرع او را از مالش منع کرده صحیح نیست. و همچنین وقف غلام نیز صحیح نیست [۱] - عدم صحّت احوط است. (تویسرکانی) [۲] و مثل این است سفیه، لکن این دو اگر وقف کنند لزوم وقف اینها موقوف است بر اجازه غرما بالنسبه بر مفلس و بر اجازه ولی بالنسبه بر سفیه و اما وقف مریض در مرض موت صحیح و لازم است و از اصل ترکه بیرون است نه از ثلث بنابر اظهار. (نخجوانی) (۱) کافی ۷:

۲۸، حدیث ۱. وسائل ۱۹: ۳۶۲، حدیث ۴. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۶۳ دوم: یت واقف، پس وقف غافل و کسی که در خواب باشد یا مست یا بی هوش باشد صحیح نیست. و اگر بعد از وقف کردن و به قبض دادن دعوا نماید که وقف بی یت واقع شده آن دعوی مسموع نیست. [۱] و خلاف است میانه مجتهدین که آیا قربت در وقف شرط است یا نه؟ اقرب آن است که شرط [۲]

است، پس وقف کافر [۳] صحیح نیست. سوم: مالکیت واقف، پس اگر ملک دیگری را وقف کند صحیح نیست، و اگرچه مالکش بعد از وقف اجازت دهد [۴]. چهارم: ایجاب، چون «وَقَفْتُ» و آنچه با قرینه دلالت بروقف کند.

[۱] تفصیلی دارد که بیان آن منافی با

وضع حاشیه است. (صدر) [۲] دلیل واضحی بر اشتراط قصد قربت نیست اگر چه احوط است و بر فرض تسلیم اشتراط لازم نمی آید که وقف کافر صحیح نباشد زیرا که قصد قربت از کافر هم جایز و ممکن است، بلی از منکرین صانع قصد قربت ممکن نیست لکن از یهود و نصاری و سایر فرق کفار که قائلند بر وجود صانع قصد قربت ممکن است و همچنین دلیل واضحی بر اشتراط قبول در وقف نیست بلکه مقتضای قواعد شرعیۀ اکتفاء به ایجاب است چنانکه جماعتی قائلند لکن احوط اشتراط است مطلقاً اگر چه وقف عام یا وقف بر مصالح باشد و در این صورت حاکم شرع قبول کند و همچنین اقوی عدم اشتراط دوام است در وقف پس هرگاه وقف را مقارن نماید به مدتی صحیح است و لا حبساً و بعد از انقضاء مدّت بر می گردد به واقف یا به وارث و همچنین هرگاه وقف نماید بر من ینقرض غالباً صحیح است وقفاً لا حبساً و بعد از انقراض بر می گردد به واقف یا به وارث و همچنین اگر شرط نماید که هر وقت که خواهد رجوع کند صحیح است شرط و صحیح است وقف وقفاً لا حبساً پس اگر محتاج شد و رجوع کرد مالک می شود و بعد از او به وارث او می رسد و لکن مراعات احتیاط در جمیع این مسائل بسیار بجا است. (تویسرکانی) * شرطیّت قربت محلّ اشکال است و اظهر صحت وقف کافر است. (نخجوانی، یزدی) [۳] کافر مقرّر به صانع و موحّد قصد قربت معتبر در وقف که فی سبیل الله باشد از او متمشّی می شود، پس وقف او صحیح است علی الاقوی. (دهکردی) * کافری که منکر صانع نیست تحقق قربت از او مانعی ندارد. (صدر) [۴] ولی اگر چنین اتفاقی افتاد مالک مجیز رعایت احتیاط را نموده و ثانیاً به همان نحو وقف نماید. (دهکردی، صدر) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۶۴ پنجم: قبول مقارن ایجاب از بطن اوّل در وقف اولادی، و در بطون دیگر قبول شرط نیست، هرگاه وقف بر کسی باشد که در او قبول ممکن باشد، و اگر وقف بر طفلی باشد قبول ولیّ او با صرفه [۱] و غبطه کافست. و در وقف بر فقرا قبول شرط نیست، چه در این صورت قبول ممکن نیست. و همچنین اگر وقف بر مصالح مسلمانان باشد، چون وقف بر مساجد و مشاهد. و بعضی از مجتهدین [۲] بر آن رفته اند که در این صورت قبول حاکم شرع لازم است. [۳] «۱» ششم: معلق نساختن وقف به شرطی یا صفتی غیرواقع، پس اگر چیزی را وقف کند و آن را بر شرط یا صفت واقعی که عالم به وقوع آن باشد معلق سازد صحیح است، مثل آنکه گوید: این را وقف کردم اگر امروز جمعه باشد. هفتم: دوام وقف است، پس اگر وقف را مقارن مدتی سازد آن وقف نخواهد بود، بلکه آن را حبس می گویند، و به انقضای مدّت باطل می شود. و همچنین است اگر شرط کرده باشد [۴] که هروقت خواهد رجوع کند. و اگر وقف کند بر کسی که اغلب آن باشد که منقرض شود، بعد از انقراض او میان فقها خلاف است، بعضی گفته اند که: راجع به واقف می شود در حالت حیات او و منتقل به وارث او می گردد بعد از وفات او، و بعضی بر آنند که: به ورثه موقوف علیه راجع می شود، و بعضی گفته اند که: در ابواب البرّ «۲» صرف باید کرد. و اصحّ قول اوّل است. [۵] و اگر در اوّل منقطع باشد همچو وقف بر معدوم آنگاه بر موجود، اقوی آن است که باطل است.

[۱] عدم ضرر کافی است.

(تویسرکانی) [۲] فرمایش بعضی از مجتهدین خالی از قوّت نیست. (صدر) [۳] این قول احوط است. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) [۴] با این شرط باطل است و حبس هم نخواهد بود. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) [۵] محتاج به تأمّل است. (صدر)

(۱) شهید اوّل، دروس ۲: ۲۶۷. (۲)

راه های خیر. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۶۵ و اگر در وسط منقطع شود، چون وقف بر زید آنگاه بر غلام شخصی، آنگاه بر فقرا، در این دو احتمال است: یکی [۱] صحت طرفین و بطلان در وسط و عود حاصل آن به واقف و وارث او «۱». و اگر در هردو طرف منقطع باشد، مثل اوّل اقوی بطلان است. هشتم: قبض [۲] موقوف علیه از بطن اوّل در وقف اولادی چه در بطون دیگر قبض

شرط نیست، و قبض ولّی طفل [۳] یا حاکم شرع در صغیر کافی است، پس بنابراین شرط اگر واقف پیش از قبض بمیرد وقف او باطل است. و در قبض فوریت شرط نیست، پس هر گاه قبض کند صحیح است. و در قبض اذن واقف شرط است، و هرگاه واقف تولیت آن چیزی را که وقف برفقرا کرده جهت خویش شرط کرده باشد در مدت حیات قبض فقرا شرط نیست، بلکه قبض او کافی است. نهم آنکه: از نفس خود بیرون کند، پس اگر بر خود وقف کند صحیح نیست. و اگر بر خود وقف کند بعد از آن بر فقرا، مجتهدین را در این دو قول است. اصح آن است که باطل است. و اگر وقف بر خود و فقرا کند در او دو احتمال است اول: نصفش صحیح باشد و نصف باطل. دوم آنکه: تمام باطل باشد. [۴]

[۱] - احتمال دیگر صحت وقف است

بالنسبه به اول و بطلان بالنسبه به وسط و یا بعد آن و این احتمال خالی از قوت نیست و احتمال ثالثی هم می رود و آن بطلان است مطلقاً و این ضعیف است. (تویسرکانی) * احتمال دوم بطلان وسط و آخر و این اقوی است مگر آنکه مقصود واقف مقید به ترتیب مذکور باشد که در این صورت باطل است، حتی در طرف اول. (یزدی) [۲] محتمل است که قبض شرط لزوم باشد نه شرط صحت، بنابراین به موت واقف باطل نمی شود بلکه اختیار فسخ از برای وارث است مثل سایر عقود غیر لازمه. (تویسرکانی) [۳] در اوقاف عامه معتبر است قبض متولّی و اگر نباشد حاکم شرع قبض می کند. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) [۴] احتمال اول اقوی است. (تویسرکانی) * و اظهر اول است مگر آنکه به نحوی تفسیر باشد. (یزدی)

(۱) احتمال دوم در متن ذکر نشده

است. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۶۶ و اگر شرط کند که قرضهای خود را از وقف بدهد یا نفقه او در مدت حیات از وقف باشد باطل است. [۱] و اگر شرط کند که نفقه اهل و عیال او از وقف باشد صحیح است، زیرا که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم و فاطمه زهرا علیها السلام این شرط کرده اند، پس در این صورت اگر ایشان اکتفا به وقف کنند و واجب النفقه باشند، نفقه ایشان آیا ساقط می شود یا نه؟ میانه مجتهدین در این خلاف است [۲] و همچنین در نفقه زوجه خلاف است. [۳] دهم آنکه: آنچه واقف وقف کرده عینی باشد و از آن منتفع شوند، پس وقف دین و منفعت و کُلّی در ذمه صحیح نیست. [۴] و همچنین صحیح نیست وقف هر چه خورند از مأكولات، زیرا که اصل آن باقی نمی ماند. و خلاف است میانه مجتهدین که وقف درهم و دینار جایز است یا نه؟ بعضی از مجتهدین نقل اجماع کرده اند که وقف آنها جایز نیست «۱» و اصح آن است که جایز است [۵] زیرا که جهت زینت نفع از آنها می توان گرفت. یازدهم آنکه: صحیح باشد که آن را مالک شوند، پس اگر شراب یا خوک را وقف کنند صحیح نیست. [۶] [۱] - اگر

واقف شرط کند که خود ادای دیون خود را از ملک وقف نماید یا استیفای قدر مؤنّه و اخراجات خود را نماید باطل است ظاهراً و اگر شرط کند که موقوف علیه ادای دیون او را نماید یا آنکه مخارج او را متحمل شود حکم به بطلان در این صورت خالی از اشکال نیست. (تویسرکانی) [۲] اظهر سقوط است در اقارب و امّیا در زوجه پس ساقط نیست و اگر به عنوان نفقه واجب باشد در زوجه باطل است و همچنین در مملوک. (نخجوانی، یزدی) [۳] قول به سقوط خالی از وجه نیست. (تویسرکانی) [۴] ظاهراً همین قدر بگوید: «فی سبیل الله» بلکه هرگاه ملتفت باشد که معنای تحبیس اصل و اطلاق منفعت است «فی سبیل الله و ما یوجب التقرب إلیه» کافی است و وقف صحیح است و حاجت به تعیین تفصیلی ندارد. (دهکردی) [۵] مشکل است. (صدر) [۶] مطلقاً معلوم نیست. (صدر) (۱) شیخ طوسی، مبسوط ۳:

۲۸۸. ابن ادریس، سرائر ۳: ۱۵۴. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۶۷ دوازدهم آنکه [۱]: بیان مصرف کند؛ پس اگر بیان مصرف نکند صحیح نیست. سیزدهم آنکه: موقوف علیه موجود باشد در ابتداء وقف، پس اگر بر معدوم وقف کند صحیح نیست و اگر چه طفل در شکم باشد. [۲] و اگر بر موجود وقف کند و بعد از آن بر آنچه از او در وجود آید صحیح است. اما اگر بر معدوم وقف

کند و بعد از آن بر موجود آیا صحیح است آن وقف در حقّ موجود آیا وقف باطل است یا نه؟ در این مسأله مجتهدین را دو قول است، اصحّ آن است که باطل است. چهاردهم آنکه: موقوف علیه را صحیح باشد مالک شدن چیزی، پس وقف بر ملک و جنّ و دوابّ و بنده [۳] اگر چه مدبّر و مکاتب مشروط باشد صحیح نیست. و برجمادات وقف صحیح نیست. و اگر وقف بر مساجد و مشاهد و منبرها و پُلها کند، صحیح است، زیرا که فی الحقیقه راجع به مسلمانان می شود. پانزدهم آنکه: موقوف علیه مشخص باشد، پس اگر بر یکی از دو شخص وقف کنند، یا بر یکی از دو مسجد، صحیح نیست. شانزدهم آنکه [۴]: وقف کردن بر موقوف علیه جایز باشد، پس اگر وقف کند، بر زنا کنندگان و قطع الطریق باطل است. و همچنین [باطل است اگر مسلمان وقف کند چیزی را بر نوشتن تورات و انجیل و کتب انبیاء سابق که الحال دین ایشان منسوخ است، یا وقف بر عبادتخانه یهود و نصاری. _____] [۱] اعتبار این شرط معلوم نیست، پس

هرگاه بیان مصرف نشد متحمل است که به هر مصرفی که موقوف علیه خواهد رساند. (تویسرکانی) [۲] حکم به بطلان وقف بر طفل در شکم خالی از اشکال نیست. (تویسرکانی، صدر) [۳] اظهر این است که عبد مطلقاً مالک می شود لکن محجور است. (نخجوانی) [۴] حاصل این شرط آن است که باید مصرف وقف مانعی شرعاً نداشته باشد، پس وقف بر نوشتن تورات و انجیل و مثل آن باطل است و وقف بر خارج مذهب یا معصیت کار به ملاحظه «لکل کبد حرّی أجر» و امثال آن مانع از صحت ندارد. (صدر) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۶۸ و وقف کردن بر یهودان جایز است [۱] به مذهب بعضی از مجتهدین «۱» و در این مقام اشکال کرده اند که چرا بر یهود وقف جایز است و بر عبادتخانه ایشان جایز نیست؟ و جواب [۲] این اشکال چنین گفته اند که: وقف بر عبادتخانه ایشان معصیت محض است، بخلاف وقف بر یهودان، چه از این حیثیت که ایشان مخلوق الله تعالی اند جایز است، و احتمال دارد از ایشان فرزندان مسلمان در وجود آیند. و اما وقف کردن یهود بر اینها جایز است. و بعضی از مجتهدین [۳] وقف کردن آتش پرستان را بر آتشکده باطل [۴] می دانند «۲». و هرگاه شروط وقف متحقّق شود موقوف علیه مالک می شود منافعی را که بعد از وقف کردن حاصل می شود. و در منافعی که در حالت وقف کردن موجود باشد، چون صوف و وبر گوسفند خلاف است میانه مجتهدین. و اگر وقف مشروط باشد بر شرطی در آنچه واقف شرط کرده صرف باید کرد. و جایز نیست فروختن وقف، و اگر ترسند که ضایع شود یا آنکه میانه موقوف علیهم در وقف اولادی نزاع واقع شود که منجر به خراب شدن وقف شود، میانه مجتهدین در این خلاف است. اقرب آن است که جایز است فروختن آنچه وقف شده در این صورت، و به قیمت آن چیز مثل آن چیز بخرند. _____] [۱] - اقوی جواز وقف است بر یهود و

غیر آن از اصناف کفار و مخالفین. (تویسرکانی) [۲] و در این جواب بحثی هست که همین علت را در ماده وقف بر زنا کنندگان و قطع الطریق نیز می توان گفت چه از حیثیتی که ایشان مخلوق اند باید جایز باشد و حال آنکه تصریح کرده اند که وقف بر ایشان جایز نیست. جواب از این آنچه توان گفت آن است که وقف بر معاونت زانی و قطع الطریق مقصود واقف معاونت ایشان است نه مخلوقیت خدای تعالی، به خلاف وقف بر جهود، چه در آن جهودیت مقصود واقف نیست. (صدر) [۳] این قول احوط است. (تویسرکانی) [۴] و اقوی صحت اقراری است نه واقعی. (نخجوانی، یزدی) _____] (۱) شهید اول، دروس ۲: ۲۷۵.

محقق، شرایع ۲: ۲۱۴. علامه حلی، تبصره: ۱۲۴. (۲) فاضل مقداد، تنقیح ۲: ۳۱۲. علامه در مختلف ۶: ۳۲۱ به ابن جنید نسبت داده است و در صفحه ۳۲۴ نیز آن را اختیار نموده است. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۶۹

فصل دوم تصدّق نمودن:

فصل دوم تصدّق نمودن: بدان که در تصدّق نمودن ثواب بسیار وارد شده، و صدقه پنهانی افضل است از آشکارا، چنانچه در

حدیث تصریح به آن واقع شده «۱» مگر آنکه توهم کنند که تصدق نمی کنند، چه در این صورت آشکارا باید داد. و در تصدق چهار چیز شرط است: اول: ایجاب، چون «تَصَدَّقْتُ» و آنچه بدان ماند. دوم: قبول، چون «قَبِلْتُ». سوم: اقباض به اذن مالک؛ چه بدون اذن مالک صحیح نیست. چهارم: نیت قربت. و حرام است بر بنی هاشم اخذ تصدقات واجبی [۱] چون زکات واجب از غیر بنی هاشم، چنانچه در بحث زکات مذکور شد؛ اما از بنی هاشم بر بنی هاشم جایز است. و غلامی که بنی هاشم آزاد کرده باشند، جایز است که از تصدقات واجبی بگیرد. و جایز است بنی هاشم که تصدقات سنتی را بگیرند، و واجبی نیز جایز است هر گاه خمس وفا به معاش ایشان نکند به مقدار معاش بگیرند. و جایز است تصدق [۲] بر یهود و اگرچه بیگانه باشد. پس هر گاه تصدقات واجبی داده شود جایز نیست رجوع در آن، و تصدقات سنتی نیز همین صورت دارد، خواه قابض ذی رحم باشد و خواه اجنبی. و بعضی از مجتهدین گفته اند که رجوع می رسد هر گاه اجنبی باشد «۲». و اصح قول اول است.

[۱] - ظاهراً جایز است صدقات واجبه

غیر از زکات نیز بر بنی هاشم، اگر چه از بنی هاشم نباشد. (تویسرکانی) [۲] تصدقات مستحبه. (دهکردی) * ظاهراً مراد تصدقات سنتی بوده باشد. (صدر) (۱) کافی ۴: ۸، حدیث ۲. وسائل ۹: ۳۹۵، حدیث ۳. (۲) شیخ طوسی، مبسوط ۳: ۳۰۹ و ۳۱۴. ابن براج، مهذب ۲: ۹۴ و ۹۷. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۷۰

فصل سوم در بیان سُکْنی و عُمری

فصل سوم در بیان سُکْنی و عُمری یعنی شخصی به دیگری گوید که در این خانه ساکن باش تا زنده باشی. و در آن سه چیز شرط است: اول: ایجاب؛ چون «اَسْكُنْتُكَ» و «اعْمَرْتُكَ» و «ارْقَبْتُكَ» و آنچه بدین ها ماند. دوم: قبول. سوم: قبض. و هر گاه ساکن گردانیدن مقتید به عمر خود، یا عمر ساکن، یا مدت معین باشد، لازم می شود به قبض، و بعد از مدت یا موت هر کدام که شرط کرده باشد به مالک منتقل می شود؛ پس اگر گوید که مر تو را است که در این خانه ساکن باشی تا زنده باشی، هر گاه ساکن بمیرد منتقل به مالک می شود، و اگر در این صورت مالک بمیرد، ورثه مالک را نمی رسد که ساکن را بیرون کنند. و اگر گوید: در این خانه ساکن باش تا وقت فوت من، پس هر گاه مالک بمیرد ساکن بیرون می رود. امّا اگر ساکن پیش از مالک بمیرد مالک را نمی رسد که [۱] ورثه ساکن را در مدت حیات خویش بیرون کند. و اگر مقتید به وفات نکرده باشد [۲] هر گاه خواهد ساکن را می تواند بیرون کرد. و هر چیز را که جایز بود وقف کردن آن سُکْنی و عُمری آن نیز جایز است. و باطل نمی شود سُکْنی و عُمری آن به فروختن خانه. و هر گاه سُکْنی مطلق واقع شود، ساکن خود و اهل و فرزندان او ساکن می شوند. و اگر شرط کرده باشد جماعت دیگر را سوائی آنها جایز است. و هر گاه غلام خود را یا اسب خود را در راه خدای تعالی حبس نماید، یا گوید: غلام خدمت خانه کعبه کند، یا مسجد الحرام کند، لازم است تا آنکه اسب و غلام زنده باشد. و اگر گوید: خدمت شخصی کند و معین نکند آن شخص را و بمیرد، به ورثه خودش منتقل می شود.

[۱] - مگر آنکه مقتید باشد به سکنا

خودش. (یزدی) [۲] و ذکر مدتی نیز نکرده باشد و الا پیش از انقضاء مدت نمی رسد او را بیرون کنند. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۷۱

مطلب دوم در بیان قرض دادن

موقف اول در ثواب قرض دادن:

موقف اول در ثواب قرض دادن: بدان که در قرض دادن ثواب عظیم است، چنانچه از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله منقول است که آن حضرت فرمود که: «در شبی که مرا به معراج بردند بر در بهشت دیدم که نوشته بود: صدقه دادن ده مثل آن چیز ثواب دارد و قرض دادن هجده مثل آن ثواب دارد» [۱] و آنچه در بعضی روایات وارد شده که: «صدقه دادن دو مثل ثواب قرض دادن دارد» [۲] مراد از آن صدقه برخویشان است و علماء، چه این صدقه برایشان افضل از قرض دادن است. و در قرض دادن سه چیز لازم است: اول: ایجاب، چون «أَقْرَضْتُكَ» یا «تَصَرَّفْتُ فِيهِ» یا «أَنْتَفَعْتُ بِهِ وَعَلَيْكَ رَدُّ عَوَضِهِ» و آنچه بدین ها ماند. دوم: قبول چون «قَبِلْتُ» و آنچه دلالت بر رضای بر ایجاب کند. سوم: واقع شود هریک از ایجاب و قبول از جایزالتصرف، پس از دیوانه، و مست، و مفلسی که حاکم او را منع کرده باشد از مالش، و طفلی که پانزده سال نداشته باشد [۱]

ببالغ باشند، خواه بده سن یا بده سایر امورات. (دهکردی)

(۱) ابوالفتوح رازی، تفسیر روح الجنان ۱: ۴۱۷. مستدرک وسائل ۱۳: ۳۹۵، حدیث ۳. (۲) ابن قدامه، مغنی ۴: ۳۵۲. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۷۲ اگر مرد باشد، و اگر زن باشد نه سال نداشته باشد [۱] معتبر نیست. و قرض دادن بنده [۲] جایز است، و فرقی نیست میانه ذکور و اناث. و قرض دادن آنچه مثل داشته باشد جایز است. اما آنچه مثل نداشته باشد دو قول است. [۳] و وعده در قرض دادن معتبر نیست [۴] [۱] پس فی الحال قرض دهنده می تواند مال خود را بالتام طلبید و اگر چه متفرق داده باشد.

موقف دوم در اموری که به قرض دادن متعلق است:

موقف دوم در اموری که به قرض دادن متعلق است: پنج امر واجب، و هفت امر حرام، و چهار امر مکروه. اما پنج امر واجب: اول: رد کردن مثل آنچه گرفته باشد. دوم آنکه: هرگاه قرض گیرنده همانچه گرفته باشد یا مثل آن را رد کند قبول کردن قرض دهنده واجب است، اگرچه نرخ تفاوت بهم رسانیده باشد. و اگر از مثل نیز متعذر باشد قیمت او را در روزی که رد می کنند بدهد، و اگر مثل نداشته باشد قیمت همان روزی [۱] مگر آنکه به احتلام یا حیض

دیدن بالغ شده باشد. (یزدی) [۲] با اذن سید. (دهکردی، یزدی) [۳] اظهر جواز آن است. (یزدی) [۴] احوط اعتبار وعده و شرط است در قرض پس هرگاه شرط اجل کرده باشد قبل از حلول اجل مطالبه نکند. (تویسرکانی) * اگر شرط مدت کند واجب است وفاء به آن بنابر اظهر. (دهکردی، یزدی) * عقد قرض لازم است از جهت دهنده بالنسبه به عین که قرض داده می شود، یعنی جایز نیست که قرض دهنده فسخ کند عقد را و رجوع به آن عین کند، و اما از جهت قرض گیرنده جایز است از برای او فسخ کند و خود عین را رد نماید یا آنکه فسخ نکند و عوض را بدهد، پس هرگاه اجل معینی از برای ادای این قرض در ضمن صیغه قرض شرط شود اقوی عدم لزوم آن است، لکن هرگاه اجل از برای قرض در ضمن عقد لازمی شود لزوم آن بی اشکال خواهد بود. (نخجوانی) (۱) یعنی تعیین مدت

اعتبار ندارد. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۷۳ که به قرض گرفته بدهد. [۱] سوم آنکه: در خاطرش همیشه باشد که آن را بدهد، هرگاه قدرت بهم رساند. چهارم آنکه: اگر قرض گیرنده بگذارد که سال بر آن بگذرد و طلا و نقره سکه دار باشد و به نصاب رسیده باشد، زکات بر او واجب است. [۲] پنجم آنکه: سعی کند در دادن مال به قرض دهنده. اما آن هفت امر حرام: اول: شرط زیاده و نقصان کردن در مقدار و وصف، خواه جنسی باشد که زیاده و نقصان در او حرام باشد، مثل طلا و نقره و گندم و

جو، و آنچه به کیل و وزن درآید، یا آنچنان نباشد، پس اگر شرط کند که خانه خود را به اجاره به کمتر از اجرت واقعی بدهند یا زیاده از اجرت واقعی یا آنکه هدیه بیاورد یا جهت او کاری کند، جایز نیست. اما اگر زیاده بدهد بی شرط جایز است. و در بعضی احادیث وارد شده که: جایز است عوض دراهم غله دراهم صحاح بدهند [۳] یا بدل درهم کهنه درهم تازه بدهند [۱]. و اگر شرط کند که عوض درست شکسته بدهد یا ناقص در قیمت، شرط لغو [۴] است. و اگر شرط گرو یا ضامنی کند جهت این قرض یا آنکه در شهر دیگر رد کند جایز است. و اگر شرط گرو کند یا ضامنی جهت قرض دیگر جایز نیست. دوم: قرض دادن آنچه به کیل و وزن درآید، بی آنکه بکشند. سوم: اسراف کردن قرض گیرنده در نفقه، بلکه باید که اکتفا به قلیل کند.

[۱] وجوب این محل تأمل است لکن

احوط است. (تویسرکانی) * بلکه قیمت یوم الاداء بدهد. (یزدی) [۲] وجوب نقره مطلقاً محل تأمل است، بلکه با حلول أجل و مطالبه قرض دهنده و تمکن قرض گیرنده واجب است اداء دین. (تویسرکانی) [۳] و آن حدیث محمول است بر صورت عدم شرط. (نخجوانی، یزدی) [۴] محل تأمل است. (تویسرکانی)

(۱) کافی ۵: ۲۴۹، حدیث ۲۰. وسائل

۱۸: ۱۹۵، حدیث ۱. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۷۴ چهارم: طلب کردن قرض دهنده مال خود را از کسی که قادر بر دادن نباشد، بلکه می باید که با او مدارا کند. پنجم: طلب کردن او است مال خود را از کسی که ملتجی به حرم کعبه شده باشد، مگر آنکه در حرم قرض داده باشد. و بعضی از مجتهدین مدینه طیبه و مشاهده مشرفه را نیز ملحق به کعبه ساخته اند. [۱] «۱» ششم: قرض گرفتن کسی که قادر بر دادن آن نباشد. هفتم: نماز کردن قرض دار در اول وقت. [۲] و اما چهار امر سنت: اول: قرض دادن. دوم: ظاهر ساختن قرض گیرنده مالدار و مفلسی خود را بر قرض دهنده. سوم [۳]: وفا کردن به شرطی که کرده باشند. چهارم آنکه: اگر هدیه جهت قرض، گیرنده بیاورد با مال خود حساب کند «۲». و اما چهار امر مکروه: اول: مال دار را قرض کردن بی ضرورتی، امّا اگر ضرورت باشد جدّ جلیز است، چاره در

[۱] این قول خالی از قوت نیست.

(نخجوانی) [۲] علی الاحوط. (تویسرکانی) * با مطالبه دین و تمکن از اداء و همچنین هر شغلی که منافی فوریت اداء باشد و مع ذلک هر گاه نماز کند یا غیر آن از عبادات صحیح است هر چند معصیت کرده است در تأخیر اداء دین که واجب فوری است با مطالبه و تمکن. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) * اگر تمکن از اداء دارد و قرض دهنده مطالب است علی الاحوط. (صدر) [۳] احوط و فواء کردن به شرطی است کرده است. (تویسرکانی)

(۱) حلبی، کافی: ۳۳۱. (۲) عبارت در

نسخه ای دیگر این چنین است: اگر هدیه جهت قرض دهنده بیاورد مال خود حساب کند. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۷۵ احادیث وارد شده که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت امیرالمؤمنین و حضرت حسن بن علیهم السلام در حین وفات قرض گذاشتند «۱». دوم: قصد زیادتی کردن هریک از قرض دهنده و گیرنده بی آنکه به لفظ بگویند. سوم: فرود آمدن قرض دهنده در خانه قرض گیرنده. چهارم: زیاده از سه روز در خانه او بودن. و بعضی از مجتهدین این را حرام می دانند «۲». [۱]

[۱] و این احوط است. (تویسرکانی)

صدر (۱) کافی ۵: ۹۳، حدیث ۲.

وسائل ۱۸: ۳۱۹، حدیث ۱. (۲) حلبی، کافی: ۳۳۱. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۷۶

اشاره

مطلب سوم در بیان بنده آزاد کردن در آزاد کردن بنده ثواب بسیار است و در احادیث اهل بیت علیهم السلام وارد شده که هر کس بنده آزاد کند حقّ سبحانه و تعالی به عوض هرعضوی از اعضای آن بنده عضوی از آن کس از آتش دوزخ آزاد گرداند، اگر مرد باشد و اگر زن باشد به عوض هر دو عضو او یک عضو او را از آتش دوزخ آزاد گرداند «۱». و اقسام آزادی پنج است: اول: واجب، چنانچه در بحث کفّاره خواهد آمد، یا آنکه نذر کند آزادی غلام را، یا آنکه در حال خریدن غلام آقای او شرط کند که آزاد کند. دوم: سنت، چون آزاد کردن بنده مؤمن که از خویشان او باشد که به خریدن آزاد نشود، چون برادر و عمّ و خال. [۱] و همچنین سنت است آزاد کردن غلامی که مؤمن باشد و هفت سال خدمت او کرده باشد. سوم: مکروه [۲] چون آزاد کردن بنده ای که از کسب عاجز باشد، یا طفل باشد و معاش ایشان را تعیین نکند. چهارم: حرام، چون آزاد کردن بنده کافر. [۳]

[۱] - به تفصیلی که خواهند فرمود.

(صدر) [۲] یعنی اقلّ ثواباً. (نخجوانی، یزدی) [۳] حرمت عتق کافر معلوم نیست لکن احوط است. (تویسرکانی) ف (۱) کافی ۶: ۱۸۰، حدیث ۳. وسائل

۲۳: ۱۳، حدیث ۱. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۷۷ پنجم: مباح [۱] چون آزاد کردن ولد الزنا و مستضعف. و آزادی به چهار چیز حاصل می شود: اول: مباشرت. دوم: سرایت. سوم: مالک شدن. چهارم: عوارض. و در آن چهار موقف است:

موقف اول مباشرت است

قسم اول آزاد کردن بنده:

قسم اول آزاد کردن بنده: و در آن هفت چیز شرط است: اول: صیغه؛ چون «أَنْتَ حُرٌّ» یعنی تو آزادی، و اگر گوید: «أَعْتَقْتُكَ» یعنی آزاد گردانیدم تو را و قصد انشاء کند مجتهدین را در این دو قول است: اصحّ آن است که به این قول نیز آزادی واقع می شود. و به غیر از این دو لفظ [۲] آزادی بهم نمی رسد از کتابتها و اشارتها و اگرچه به آن قصد آزادی کند، مگر آنکه قادر بر گفتن نباشد یا گنگ باشد، چه در این صورت اشارت و نوشتن با قرینه بر قصد قایم مقام گفتن این دو لفظ می شود. دوم: صیغه از بالغ و عاقل مختار قصد کننده جایزالتصرف واقع شود، پس اگر آزاد کردن بنده از طفل - و اگرچه ده ساله [۳] باشد - و دیوانه و کسی که او را به اکراه بر آن دارند و مست و غافل و مفلسی که حاکم شرع او را از مالش منع کرده باشد که به قرض خواهان او دهد و بیماری که در بیماری [۴] زیاده از سه یک مال خود آزاد کند واقع شود، باطل [۵] است.

* بنابر قول بعضی. (یزدی) [۱] مراد

عدم تأکد استحباب است. (نخجوانی، یزدی) [۲] این قول احوط است. (تویسرکانی) [۳] بطلان عتق طفل ده ساله احوط است و همچنین بطلان عتق زاید بر ثلث در مرض به موت. (تویسرکانی) [۴] که به آن بیماری بمیرد. (صدر) [۵] اقوی در عتق بیمار صحت است، هر چند زائد بر ثلث مال باشد و مراد بیماری است که جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۷۸ سوم آنکه: مجرّد سازد آزادی را از شرط و صفت، اما جایز است که چیزی با آزادی شرط کند، پس اگر شرط خدمت غلام کند جهت خود یا غیر خود در زمانی معین جایز است. و اگر در آن زمان غلام بگریزد آزادی او باطل نمی شود و بر غلام اجرت آن زمان لازم است. و اگر مولی بمیرد و بعد از آن غلام پیدا شود آیا ورثه او را می رسد که آن قدر زمان او را خدمت فرمایند؟ مجتهدین را در این دو قول است: اصحّ آن است که نمی رسد. [۱] و همچنین در آنکه اگر اول شرط کند که آنچه شرط کرده اگر غلام به فعل نیاورد، همان بنده باشد، مجتهدین را

در این دو [۲] قول است: اصح آن است که شرط باطل است. چهارم آنکه: قصد قربت کند؛ پس اگر کافری بنده آزاد کند صحیح نیست، و بعضی این را شرط نمی‌دانند و آزاد کردن کافر را صحیح می‌دانند. [۳] و بعضی از مجتهدین گفته‌اند [۴]: که اگر کفر او به سبب انکار نبوت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم یا قرآن است صحیح است، و اگر سبب انکار خدای تعالی است باطل. [۵] پنجم آنکه: غلام مسلمان باشد؛ پس اگر غلام کافر باشد آزاد کردن او صحیح نیست. و بعضی از مجتهدین [۶] این را شرط نمی‌دانند [۷] و بعضی دیگر می‌گویند: اگر _____ در آن بیماری بمیرد. (دهکردی،

نخجوانی، یزدی) * در آن مقدار زیاده علی‌الاحوط و با اجازه ورثه اشکالی در صحت نیست، چنانچه خواهند فرمود. (صدر) [۱]-
 لکن اجرة المثل را باید به ایشان بدهد و اگر بعض از مدت باقی باشد اگر شرط خصوصیت مولی نشده است استخدام می‌کنند او را و هرگاه خصوصیت خدمت او قصد شده باشد باید اجرة المثل بدهد. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) [۲] مجتهدین را در این مسأله سه قول است: صحت عتق و شرط، و بطلان هر دو، و صحت عتق و بطلان شرط، و بطلان هر دو احوط است. (تویسرکانی) [۳] خالی از قوت نیست و احوط مراعات احتیاط است. (یزدی) [۴] گفته بعضی از مجتهدین خالی از وجه نیست. (دهکردی، نخجوانی) [۵] اقوی بطلان عتق کافراست مطلقاً. (تویسرکانی) [۶] قول بعضی از مجتهدین که مسلمان بودن را شرط نمی‌دانند اقوی است. (دهکردی) [۷] اقوی عدم اشتراط اسلام غلام است پس جایز است عتق غلام کافر. (تویسرکانی) * عدم اشتراط خالی از قوت نیست و قول سوم وجه ندارد. (یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۷۹ نذر کند آزاد کردن غلام کافر را جایز است. ششم آنکه: مالک غلام باشد، پس اگر غلام دیگری را آزاد کند صحیح نیست، و اگر صاحب غلام بعد از آن راضی شود و اذن دهد مجتهدین را در آن دو قول است، اصح آن است که جایز نیست «۱». هفتم آنکه: جنایتی [۲] از غلام بر کسی واقع نشده باشد، چه در این صورت آزاد کردن او صحیح نیست. و بعضی از مجتهدین تعیین را شرط کرده‌اند، پس اگر گوید: یکی از دو غلام من آزاد است، صحیح نیست. [۳] و بعضی از مجتهدین این شرط را نمی‌دانند و می‌گویند: مخیر است [۴] در معین ساختن یکی از دو غلام. تتمه: هفت امر تعلق به آزاد کردن دارد: چهار امر مستحب است، و سه مکروه. امّا چهار امر مستحب: اول: آزاد کردن غلام مؤمن. دوم: آزاد کردن غلام مؤمنی که هفت سال خدمت او کرده باشد. سوم: هرگاه غلام خود را حدّ بزند [۵] سنت است که او را آزاد کند. چهارم: یاری کردن غلامی را که آزاد کرده باشد و از کسب عاجز شده باشد. [۱] این قول احوط است.

(تویسرکانی) * احوط این است که مجدداً او را آزاد کند به اجراء صیغه عتق. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) * احوط آن است که ثانیاً او را مالک آزاد نماید. (صدر) [۲] یعنی جنایت عمدی و امّا هرگاه خطائی باشد مانع نیست. (دهکردی، یزدی) [۳] قول به بطلان احوط است. (تویسرکانی) [۴] قول به عدم شرطیت اصح است و احوط تعیین به قرعه است، خصوصاً هرگاه پیش از تعیین بمیرد. (دهکردی، یزدی) [۵] بدون اسـتحقاق حـدّ. (دهکردی، یزدی) (۱) در برخی نسخه‌ها: جایز است.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۸۰ و امّا سه امری که مکروه است: اول: آزاد کردن غلام ناصبی. دوم: جدا کردن طفل از مادرش. و بعضی از مجتهدین [۱] آن را حرام می‌دانند. [۲] سوم: آزاد کردن غلامی که از کسب و کار عاجز شده باشد.

قسم دوم کتابت است:

قسم دوم کتابت است: و کتابت آن است که کسی با غلام خویش گوید که: مبلغ معین بده و آزاد باش، و این بردو قسم است: قسم

اول: مطلق است که اقتضای به صیغه، و عوض، و نیت، و وعده [۳] بکند. و هر گاه غلام چیزی را از آن مبلغ بدهد به قدر آن آزاد می‌شود. قسم دوم: مشروط، و آن چنان است که آقا به غلام گوید که: هر گاه از عوض عاجز شوی، همان بنده باشی. و شروط کتابت دوازده است: اول: صیغه، و در مطلق چنین گوید که: «كَاتِبْتُكَ عَلَى أَنْ تُؤَدِيَ إِلَيَّ كَذَا، فَإِذَا أَدَيْتَ [۴] فَأَنْتَ حُرٌّ» یعنی مکاتب ساختم تو را به این که ادا کنی به من در هر ماهی این مبلغ معین را و هر گاه ادا کنی آزاد باشی. و در شروط چنین گوید: «كَاتِبْتُكَ عَلَى أَنْ تُؤَدِيَ إِلَيَّ كُلَّ شَهْرٍ كَذَا، فَإِذَا أَدَيْتَ فَأَنْتَ حُرٌّ، وَإِنْ عَجَزْتَ فَأَنْتَ رَقٌّ» یعنی مکاتب ساختم تو را به این که ادا کنی به من در هر ماهی این مبلغ معین را و هر گاه ادا کنی آزاد باشی، و اگر عاجز [۵] شوی تو همان بنده باشی. دوم: قبول غلام این معنی را.

[۱] البته فرمایش بعضی از مجتهدین

را ترک نمایند. (صدر) [۲] و این احوط است. (تویسرکانی) [۳] یعنی ذکر اجل. (یزدی) [۴] ذکر «فَإِذَا أَدَيْتَ» إلى آخره در صیغه شرط نیست بنابر اقوی، هر چند احوط است. (یزدی) [۵] و محقق می‌شود عجز به این که مال یک وعده تأخیر افتد، هر چند به وعده دیگر نرسد، و بعضی اعتبار کرده‌اند تأخیر تا وعده دیگر را. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۸۱ سوم: هریک از آقا و غلام بالغ باشند؛ پس اگر طفل باشند صحیح نیست، و اگر چه ده ساله باشند، و اگر چه ولی او اذن دهد. چهارم: آنکه: هریک از این هردو عاقل باشند؛ پس کتابت دیوانه که همیشه دیوانگی او به یک حال باشد صحیح نیست و اگر ولی او اذن دهد [۱] صحیح است. [۲] و اگر دیوانگی او دوری باشد، یعنی گاهی باشد و گاهی نباشد، در حالتی که نباشد صحیح است. و اگر آقای غلام دعوی نماید که کتابت [۳] در حالت طفولیت یا جنون واقع شده و غلام منکر باشد قول آقا مقدم است [۴] هر گاه حالت جنون ظاهر باشد، و اگر عکس باشد قول غلام مقدم است. پنجم: قصد است، پس اگر غافل یا مستی صیغه بگوید باطل است. ششم: جواز تصرف است، پس از سفیه و مفلسی که حاکم شرع برای قرض خواه او را از مالش منع کرده باشد، و بیماری [۵] که ثلث مالش وفا به آزادی نکند و زیاده از ثلث شود، صحیح [۶] نیست [۷] مگر به اجازت وارث. و از مرتد ملی نیز صحیح نیست [۸] مگر بعه اذن حاکم شرع و بعضی از مجتهدین بر آنند که

[۱] حال او حال طفل است.

(دهکردی، یزدی) [۲] احوط بطلان است با اذن ولی نیز. (تویسرکانی) * معلوم نیست. (صدر) [۳] مسأله محل اشکال است. (صدر) [۴] محل اشکال است. (تویسرکانی) * مشکل است، بلکه بعید نیست عکس و همچنین در عکس، چون قول مدعی صحت مقدم است. (یزدی) [۵] در شروط آزاد کردن بنده گذشت. (صدر) [۶] اقوی صحت است مطلقاً خصوصاً با عدم محاببات در مال الکتابه. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) [۷] علی الاحوط. (تویسرکانی) [۸] علی الاحوط. (تویسرکانی) * کتابت از مرتد فطری صحیح نیست مطلقاً، چه عبد مسلم باشد چه کافر، چون به مجرد ارتداد مال وارث می‌شود، و اما ملی، پس هر گاه عبد مسلم باشد مشکل است، چون واجب است که از ملک او را بیرون کنند و اگر کافر باشد بعید نیست صحت مطلقاً، لکن احوط جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۸۲ مراعات [۱] اسلامش باید کرد. هفتم: اختیار است پس از کسی که او را به اکراه بر آن دارند صحیح نیست. هشتم آنکه: غلام مسلمان باشد، چه کتابت غلام غیر مسلمان صحیح [۲] نیست [۳] زیرا که در آن حدیثی وارد نشده. نهم آنکه: تمام غلام را مکاتب سازد پس اگر نصف او را مکاتب سازد صحیح نیست. [۴] دهم آنکه: عوضی که غلام می‌دهد می‌باید که عین باشد؛ پس اگر دین باشد صحیح نیست. [۵] یازدهم آنکه: آن عوض چیزی باشد که مولی مالک آن تواند شد، پس اگر شراب و خوک باشد جایز نیست. دوازدهم آنکه [۶]: مالی که غلام می‌دهد می‌باید که جنس و قدر و وصف آن معلوم باشد.

اناطه به اذن حاکم است چون محجور

است از تصرف در مال خود بنابر مشهور هر چند دلیلی بر آن نیست. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) [۱] یعنی صحت مراعی است به اسلام او، پس اگر توبه کرد صحیح است و اگر کشته شد یا مُرد بدون توبه کشف می‌کند که از اول باطل بوده. (دهکردی،

نخجوانی، یزدی) [۲] بعید نیست صحت خصوصاً هرگاه مولای او کافر باشد. (نخجوانی، یزدی) [۳] علی الاحوط. (تویسرکانی) [۴] هرگاه عبد مبعوض باشد اشکالی در جواز کتابت او نیست نسبت به بعض رق، و هرگاه مبعوض نباشد در صحت کتابت بعض مشاع او خلاف است، بعضی مطلقاً صحیح، و بعضی مطلقاً باطل دانسته و بعضی تفصیل داده‌اند ما بین این که تمام از خودش باشد پس صحیح است، یا غیر شریک باشد و اذن ندهد پس باطل است، و اظهر قول اول است. (دهکردی، یزدی) [۵] عدم صحت خالی از اشکال نیست، هرچند مشهور است، بلکه دعوی اجماع نیز شده است بر عدم صحت عین، و امّا هرگاه منفعت باشد، پس اقوی صحت است. (نخجوانی، یزدی) [۶] و از جمله شرایط است که عوض مؤجل باشد بنابر مشهور هرچند خالی از اشکال نیست، بلکه بعید نیست جواز کتابت حاله، چنانچه محکی از جماعتی است. (نخجوانی، یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۸۳ تتمه: هرگاه بر آقا زکات واجب باشد واجب است [۱] براو که از سهم رقاب چیزی به غلام بدهد تا عوض مال کتابت بدهد. و بعضی از مجتهدین این را مخصوص مکاتب مطلق داشته‌اند. و هرگاه آقا چیزی به او دهد واجب است [۲] براو که قبول کند. و سنت است بر آقا که اگر چیزی از زکات نیز براو واجب نباشد از خود چیزی به غلام بدهد و هرگاه غلام عاجز آید صبر نماید تا آنکه چیزی بهم رساند. و مکروه است مکاتب ساختن غلام غیرامین و غلامی که قادر بر کسب نباشد. همچنین مکروه است مال کتابت را زیاده از قیمت غلام قرار دادن. و خواص کتابت سیزده امر است: اول: وقوع کتابت میانه غلام و آقا. دوم آنکه: عوض و معوض [۳] ملک باشد. سوم: بودن غلام مکاتب میانه درجه استقلال و عدم استقلال. چهارم آنکه: از میان غلامان مکاتب مالک می‌شود [۴] و تصرف او صحیح است. پنجم: ثابت شدن بر آقا ازش جنایتی که آقا براو کرده باشد، و اگر بر آقا نیز جنایتی از غلام واقع شده باشد، آقا ارش آن را از او می‌گیرد] _____ [۱].

وجوب دادن زکات بر مولی معلوم نیست و همچنین وجوب قبول کردن زکات بر عبد، لکن احوط است. (تویسرکانی) * اقوی استحباب دادن است و قبول عبد نیز واجب نیست. (دهکردی، یزدی) * معلوم نیست. (صدر) [۲] معلوم نیست. (صدر) [۳] یعنی عبد و عوض هر دو مال سید است، پس معاوضه کرده مال خود را به مال خود و این منافات ندارد با آنکه بعد می‌فرمایند که: میان غلامان مالک می‌شود زیرا که پیش از عقد کتابت منافع او مال سید است و بعد از این مال خودش. (دهکردی، یزدی) [۴] مالک شدن کاتب محل اشکال است. (تویسرکانی) * ظاهراً منافای با آن است که فرمودند: عوض و معوض ملک سید است، و مسأله محتاج به مراجعه است. (صدر) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۸۴ ششم آنکه: مضاربه به مال خود نمی‌تواند کرد و اگرچه آقا اذن دهد [۱] امّا از غیر به مضاربه می‌تواند گرفت. هفتم: قرض نمی‌تواند داد، اگرچه آقا اذن دهد، امّا قرض می‌تواند گرفت. هشتم: غلام خود را مکاتب نمی‌تواند ساخت مگر با غبطه و صرفه. [۲] نهم: تزویج نمی‌تواند کرد، و خاصه [۳] نیز بهم نمی‌تواند رسانید. دهم: وصیت و هبه [۴] قبول نمی‌تواند کرد کسی را که براو آزاد شود. یازدهم: کنیزک مکاتبه نمی‌تواند شوهر کرد. دوازدهم: کفاره از او صحیح نیست [۵] مگر روزه داشتن الا به اذن آقا. سیزدهم آنکه: مکاتب می‌تواند غلام خود را تعزیر کند، بلکه بعضی از مجتهدین بر آنند که هرگاه غلام او کاری کند که مستوجب حدّ باشد حدّ نیز می‌تواند زد. [۶]

قسم سوم تدبیر است:

قسم سوم تدبیر است: یعنی آقا به غلام خود گوید که: تو بعد از مردن من آزادی. و آیا تدبیر نسبت به غیر آقا نیز واقع می‌شود؟ مثل آنکه آقا به کنیز خود گوید که تو بعد از مردن شوهرت آزادی، میانه مجتهدین در این خلاف است و آنچه در احادیث ائمه معصومین علیهم السلام وارد شده آن است که این نیز تدبیر است «۱». [۷] _____ [۱] - علی الاحوط. (تویسرکانی) *

هرگاه اذن دهد مانعی ندارد و همچنین در قرض. (دهکردی، یزدی) [۲] علی الاحوط. (تویسرکانی) [۳] یعنی کنیز مخصوص برای مقاربت و به اذن مولی جایز است. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) [۴] اما قبول هبه، پس بعید نیست جواز آن هرگاه آن کس که بر او آزاد می شود واجب التّفقه او نباشد یا کسوب باشد، و اما وصیت، پس وصیت غیر مولی از برای مکاتب مطلقاً صحیح نیست، چه موصی به کسی باشد که آزاد شود بر او چه مال دیگر. (یزدی) [۵] علی الاحوط. (تویسرکانی) [۶] احوط اذن حاکم شرع است. (تویسرکانی) [۷] و همچنین است نسبت به مخدم، چنانچه در بعض احادیث است. (نخجوانی، یزدی)

(۱) تهذیب ۷: ۳۴۴، حدیث ۱۴۰۷ و

۸: ۲۶۴، حدیث ۹۶۵. وسائل ۲۳: ۱۳۰، حدیث ۱ و ۲. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۸۵ و تدبیر بر سه قسم است: اول: تدبیر واجب [۱] مثل آنکه به صیغه نذر گوید که: «لِلّهِ عَلَیَّ عَتَقُ عَبْدَی بَعْدَ وَفَاتِی» یعنی خدای راست بر من آزاد کردن بنده من بعد از وفات من. و رجوع در این قسم جایز نیست. دوم: تدبیر مستحب، و آن مطلق تدبیر است و رجوع در آن جایز است. سوم: تدبیر مکروه، چون تدبیر کافر و ناصبی. و شروط تدبیر شش است: اول: صیغه، چون «أَنْتَ حُرٌّ بَعْدَ وَفَاتِی» یعنی تو بعد از وفات من آزادی. و آنچه دلالت بر آن کند. و اشارت اُخْرَس به جای صیغه گفتن او است دوم آنکه: صیغه از بالغ و عاقل واقع شود، پس از طفل [۲] و دیوانه صحیح نیست. سوم: جایزالتصرّف باشد؛ پس از سفیه [۳] و مفلسی [۴] که حاکم شرع او را از تصرّف در مالش منع کرده باشد صحیح نیست. و بعضی از مجتهدین تدبیر سفیه را صحیح می دانند. چهارم آنکه: قصد کند پس از غافل و مست و خفته و کسی که او را به اکراه بر آن دارند صحیح نیست. پنجم آنکه: قصد قربت کند [۵] پس تدبیر کافر صحیح نیست. و بعضی [۶] از مجتهدین تَبَیُّتِ قُرْبَتِ را شرط نمی دانند و می گویند: تدبیر وصیتی است به آزاد کردن، نه [۱] - مراد وجوب بعد از صیغه است و

الّا نذر کردن واجب نیست. (نخجوانی، یزدی) [۲] بطلان تدبیر ده ساله احوط است. (تویسرکانی) [۳] احوط بطلان تدبیر سفیه است. (تویسرکانی) [۴] بطلان تدبیر مفلس هرگاه معلق بر موت مولی باشد معلوم نیست، چون منافات با حقّ غرماء ندارد، بلی اگر معلق بر موت غیر مولی باشد و پیش از مولی بمیرد صحیح نیست. (نخجوانی، یزدی) [۵] قصد قربت احوط است و مع ذلک بطلان تدبیر کافر مشکل است. (تویسرکانی) [۶] قول این بعض اقوی است. (نخجوانی، یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۸۶ آزاد کردن عتق، پس تدبیر کافر صحیح است، بنابراین قول. ششم آنکه: تدبیر را از شرط مجرّد گرداند، پس اگر معلق به شرطی سازد چون آمدن زید از سفر مثلاً صحیح نیست. هفتم: تعیین [۱] و بعضی این را شرط نمی دانند. (نسخه تویسرکانی) و مدبّر همان بنده است، آقا می تواند که در او تصرّف کند به فروختن و بخشیدن و غیر آن. و اگر او را بفروشد یا ببخشد آیا تدبیر او باطل می شود یا نه؟ مجتهدین را در این دو قول است: اکثر [۲] بر آنند که باطل می شود. [۳] و اگر مدبّر بگریزد تدبیرش باطل می شود. [۴] و صحیح است تدبیر کنیز حامله بی آنکه طفل او داخل باشد، و عکس آن جایز است. و سنت است گواه گرفتن دو عادل بر تدبیر.

قسم چهارم امّ ولد است:

قسم چهارم امّ ولد است: و او کنیزی است که از آقای خود حامله شود. و در او دو چیز شرط است: شرط اول آنکه: از آقای خود حامله شود به طفل آزادی در حالتی که ملک او باشد، پس اگر وطی کننده غلام باشد، یا کنیز دیگری را به شبهه [۵] دخول کند و بعد از آنکه حامله شود مالک او گردد امّ ولد نمی شود. و بعضی از مجتهدین گفته اند که در این صورت نیز امّ ولد می شود. و همچنین اگر ولد بنده باشد، مثل آنکه کنیز شخصی را به نکاح درآورد و شرط کند که ولد او بنده آقا باشد، آنگاه حامله شود، و بعد از آن کنیز را بخرد امّ ولد نمی شود. اما اگر کنیز خود را به شخصی تزویج نموده باشد آنگاه خود

[۱] - تعین احوط است. (تویسرکانی)

[۲] قول اکثر اصحّ است و محلّ کلام در جائی است که پیش از فروختن رجوع نکرده باشد و بفروختن هم قصد رجوع نکند و الا اشکالی در صحّت بیع و بطلان تدبیر نیست. (دهکردی، نخبوانی، یزدی) [۳] قول به بطلان احوط و اقوی است. (تویسرکانی) [۴] در صورتی که معلق بر موت مولی باشد، و اما هرگاه معلق بر موت مخدوم باشد باطل نمی شود به گریختن. (دهکردی، یزدی) [۵] یا به عقد دوام یا متعه. (دهکردی، یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۸۷ و طی کند فعل حرام کرده، اما اگر کنیزک آبستن شود امّ ولد می شود. [۱] شرط دوم: فرزند او از کافر و قاتل و کسی که میراث نبرد، نباشد. و سه چیز از خواصّ استیلاست: اول: جایز است که او را مدبر سازد. دوم: جایز است که او را مکاتب سازد. سوم: فروختن او جایز نیست مگر در عوض قیمت او؛ چه هرگاه آن شخصی که او را خریده باشد و دخول کرده و فرزند او از او حاصل نموده از قیمت او عاجز شود او را می تواند فروخت. [۲] و بعضی از مجتهدین سوای این موضع در نوزده موضع دیگر فروختن او را جایز [۳] داشته اند، لیکن آنچه در حدیث وارد شده همین یک موضع است که مذکور شد.

موقف دوم سرایت است

موقف دوم سرایت است یعنی هرگاه شخصی نصف [۴] غلامی را آزاد کند تمام او آزاد می شود. [۵] و اگر غلام میانه دو شخص به شراکت باشد حصّه شریک نیز آزاد می شود، و لازم است بر آزاد کننده حصّه خود که قیمت حصّه شریک را نیز بدهد. و در سرایت چهار چیز شرط است: اول آنکه: مالدار باشد [۶] آن قدر مال که زیاده از خانه و خادم و چهارپایان و جامه [۱] امّ الولد شدن کنیز در این صورت مشکل است. (تویسرکانی) * محلّ اشکال است. (دهکردی، یزدی) * مشکل است. (صدر) [۲] با فرض زنده بودن آن شخص مشکل است فروختن، بلی هرگاه مرده باشد و قیمت نداده باشد و ترکه نداشته باشد که اداء دین شود جایز است فروختن. (دهکردی، نخبوانی، یزدی) [۳] در چند صورت از آن مواضع قوّت دارد جواز، یکی فروختن او به کسی که بر او آزاد می شود، مثل پدر و مادر و اولاد، دیگر هرگاه خویشی از او بمیرد که وارثی غیر از او نداشته باشد و او را می خرند و آزاد می کنند، دیگر هرگاه جنایتی به کسی برساند می تواند او را استرقاق کند و بفروشد، دیگر هرگاه بفروشند او را به شرط این که مشتری او را آزاد کند. (یزدی) [۴] یا کمتر یا بیشتر، نصف از باب مثال است. (دهکردی، یزدی) [۵] هر چند مال او منحصر در آن باشد. (دهکردی، یزدی) [۶] این شرط در سرایت به حصّه شریک معتبر است نه به حصّه مال خودش. (یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۸۸ معتاد و نفقه یک ساله «۱» او و عیال او باشد و به مقدار قیمت حصّه شریک شود، و اگر مفلس باشد [۱] غلام خود سعی می کند. [۲] و بعضی گفته اند که [۳] اگر قصد اضرار شریک کند قیمت حصّه شریک را می دهد اگر مالدار باشد، و اگر مفلس باشد غلام خود سعی کند، و اگر غلام از دادن قیمت حصّه شریک عاجز آید نصف [۴] او آزاد است و نصف او بنده و کسبش نیز این حال دارد. و خلاف است میانه مجتهدین که به مجرّ دادن قیمت به شریک آزاد می شود یا بعد از دادن؟ اصحّ قول دوم [۵] است چه آزادی بعد از مالک شدن می شود و آن بعد از دادن قیمت حصّه شریک است. دوم آنکه: به اختیار آزاد کند، پس اگر نصف او از پدر و مادر به میراث بدو منتقل شود سرایت در او جاری نیست. سوم آنکه: حقّی به او متعلّق نگردد از حقوقی که مانع فروختن او باشد چون وقف و نذر. [۶] چهارم آنکه: اول حصّه خود را آزاد کند، پس اگر اول حصّه شریک را آزاد کند سرایت نیست.

موقف سوم ملک است

موقف سوم ملک است [۱] _____ یعنی
 مالدار به نحو مذکور نباشد. (یزدی) [۲] قول اول احوط است. (تویسرکانی) [۳] این قول خالی از قوت نیست، لکن مراعات احتیاط
 بهتر است به این که در صورت قربت نیز قیمت حصّه شریک را بدهد هرگاه مؤسر باشد و در صورت مضارّه یا عدم ایسار شریک به
 سعی راضی شود. (یزدی) [۴] یعنی بعضی او، آن قدر که آزاد کرده. (یزدی) [۵] قول دوم احوط است. (تویسرکانی) [۶] یعنی بقیّه
 او، و قـ ف یـ مـ تـ عـ لـ قـ نـ ذـ ر نـ بـ ا شـ د. (نخجـ وانی، یزدی)
 (۱) _____ در نسخه‌ای: یک شبانه روز.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۸۹ یعنی مالک شدن مرد یازده کس را: اوّل: پدر. دوم: مادر سوم: جدّ. چهارم: جدّه. پنجم:
 فرزندان؛ خواه ذکور و خواه انثی ششم: فرزند فرزند و هرچند پایین آید. هفتم: خواهر. هشتم: عمّه. نهم: خاله و هرچند بالا رود.
 دهم: دختر برادر و هرچند پایین آید. یازدهم: دختر خواهر و هرچند پایین آید، چه هرگاه اینها را کسی مالک شود فی الحال آزاد
 می شوند. و در آزاد شدن محرّمات رضاعی بر مرد خلاف است میانه مجتهدین اشتهر آن است که آزاد می شوند. و اگر نصف اینها
 به سبب خویش آزاد شود آیا نصف دیگر اینها به سرایت آزاد می شود و قیمت نصف را به صاحبش می باید داد؟ اصحّ آن است [۱]
 که اگر به اختیار مالک شود و مالدار باشد لازم است و اگر بی اختیار مالک شود یا آنکه مفلس باشد لازم نیست. و برزن غیر از پدر
 و مادر هرچند بالا روند و فرزندان هرچند پایین آیند کسی دیگر به خریدن آزاد نمی شود.

موقف چهارم عوارض است

موقف چهارم عوارض است بدان که هرگاه یکی از هشت امر عارض شود بنده آزاد می شود: اوّل آنکه: غلام کور شود، چه در این
 صورت آزاد می شود. دوم آنکه: جذام بهم رساند. سوم آنکه: برص بهم رساند. [۲] و بعضی از مجتهدین [۳] به این علّت آزاد
 نمی دانند. [۴] چهارم آنکه: آقای غلام بعضی از اعضای غلام را قطع نماید، مثل آنکه گوش
 [۱] _____ این قول احوط است.

(تویسرکانی) [۲] دلیلی بر آزاد شدن به برص بر نخوردیم و احوط اعتنا است. (تویسرکانی) [۳] قول این بعض اقوی است. (یزدی)
 [۴] احوط آن است که مالک در این حال او را آزاد نماید، چون دلیل واضحی بر اعتنا آن به نظر نرسیده. (دهکردی، صدر) جامع
 عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۹۰ و بینی او را ببرد. [۱] پنجم آنکه: غلام لنگ و زمین گیر شود. ششم آنکه: غلام پیش از آقای خود
 در دیار کفار مسلمان شود. هفتم آنکه: هرگاه شخص مالداري بمیرد و میراث خوار نداشته باشد سوای میراث خوار بنده، حاکم شرع
 او را از مال میت می خرد و آزاد می سازد و مال او را به او می دهد، و اگر مالکش نفروشد حاکم شرع او را جبر می کند برفروختن.
 هشتم آنکه: هرگاه یکی از پدر یا مادر آزاد باشد فرزند آزاد می شود، هرگاه مولى شرط [۲] بندگی فرزند نکند.
 [۱] _____ ظاهر عدم اختصاص حکم است

به گوش و بینی، بلکه آزاد می شود به تنکیل مولى مثل خواجه نمودن و غیر آن. (تویسرکانی) * یا او را خصّی کند یا یک انگشت
 او را قطع کند و در قطع بعض یک گوش اشکال است. (دهکردی، یزدی) [۲] بلکه هرچند شرط کند، چون اظهار عدم صحت این
 شرط است. (دهکردی، یزدی) * نفوذ این شرط خالی از اشکال نیست، پس ترک کنند او را. (صدر) جامع عباسی (طبع جدید)،
 ص: ۳۹۱

مطلب چهارم در بیان جهاد [۱] با کفار کردن

فصل اوّل ثواب جهاد

فصل اول ثواب جهاد بدان که جهاد از اعظم ارکان اسلام است و در آیات قرآنی مبالغه بسیار در فضیلت جهاد و ترغیب بر آن و سرزنش آن کسانی که بی مانعی جهاد نکنند واقع شده، و احادیث در فضیلت جهاد و رابطه - یعنی نگاه داشتن سرحداتی مسلمانان - بی شمار است. از آن جمله: از حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه و آله و سلم منقول است که فرمود: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَعُدُوهُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَرَوْحُهُ خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا» قسم به آن کسی که نفس من به ید قدرت او است که هر رفتنی به جنگ در راه خدای تعالی و هر آمدنی بهتر است از دنیا و آنچه در او است «۱». نیز از آن حضرت منقول است که: «الْخَيْرُ كُلُّهُ فِي السَّيْفِ وَتَحْتَ ظِلِّ السَّيْفِ وَلَا يُقِيمُ النَّاسَ إِلَّا السَّيْفُ وَالسُّيُوفُ مَقَالِيدُ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ» تمام خیر در شمشیر است و در زیر سایه شمشیر، و مردمان راست نمی شوند مگر به شمشیر، و شمشیر کلید بهشت و دوزخ است «۲».

[۱] چون جهاد در زمان ما واقع نمی شود و اختصاص دارد به زمان امام علیه السلام لهذا متعرض حکم آن نشدم. (تویسرکانی)

(۱) کنز العمال ۴: ۳۱۸. عوالی اللآلی

۳: ۱۸۲. (۲) کافی ۵: ۲، حدیث ۱. وسائل ۱۵: ۹، حدیث ۱. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۹۲ و هم از آن حضرت منقول است که: «هیچ قطره ای پیش خدای تعالی دوست تر نیست از قطره خونی که در راه او ریخته شود». [۱] «۱» و هم از آن حضرت منقول است که: «رِبَاطٌ لَيْلَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ خَيْرٌ مِنْ صِيَامِ شَهْرَيْنِ» نگاه داشتن سرحداتی مسلمانان یک شب جهت رضای خدای تعالی بهتر است از دو ماه روزه داشتن [۲]. «۲»

فصل دوم در بیان جهاد و شروط آن

فصل دوم در بیان جهاد و شروط آن بدان که جهاد واجب است به نصّ و اجماع و واجب بودن آن کفائی است، یعنی هر گاه جماعتی که مقاومت با دشمنان کنند و کافی بوده باشند و متعهد جنگ شوند از دیگران ساقط می شود، به شرطی که امام ایشان را به اسم نخوانده باشد؛ پس اگر امام جماعتی را به اسم طلبیده باشد جهت مصلحتی، جهاد برایشان واجب عینی است. و هر گاه به نذر یا به اجاره برخورد واجب گردانند یا در وقت بهم رسیدن هر دو لشکر یا صف بستن هر دو لشکر حاضر شوند، در این صورتها نیز جنگ کردن واجب عینی می شود. و هر گاه مسلمانان اندکی باشند و تا همه جمع نشوند مقاومت با عدو نکنند [در این حال نیز] جهاد واجب عینی است. و هر گاه دوازده شرط بهم رسد جهاد واجب است: شرط اول آنکه: مرد باشد، پس بر زنان و خنثای مشکل جهاد واجب نیست. شرط دوم آنکه: بالغ باشد، پس بر طفل واجب نیست تا آنکه بالغ شود. شرط سوم آنکه: عاقل باشد، پس بر دیوانه واجب نیست. شرط چهارم آنکه: آزاد باشد، پس بر بنده واجب نیست، و همچنین بر مُدَبَّر، یعنی بنده ای که مولای او به او گفته باشد که بعد از فوت او آزاد باشد واجب نیست و همچنین

(۱) کافی ۵: ۵۳، حدیث ۳. وسائل

۱۵: ۱۳، حدیث ۱۱. (۲) کنز العمال ۴: ۲۸۴. صحیح مسلم ۳: ۱۵۲۰. عوالی اللآلی ۳: ۱۸۳. در این مصادر به جای «دو ماه روزه» صیام و قیام یک ماه آمده است. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۹۳ بر مکاتب، یعنی بنده ای که مولای او با او قرار داده باشد که هر گاه مبلغی بدهد آزاد شود واجب نیست و اگرچه اکثر او به سبب دادن اکثر آن مبلغ آزاد شده باشد. و اگر امام بنده ای جماعتی را به اذن ایشان به جنگ برد جایز است، جهت آنکه از ایشان منتفع می توان شد. شرط پنجم آنکه: پیر نباشد، چه پیران عاجزند و قوت جنگ کردن ندارند. [۱] شرط ششم آنکه: دانا به آداب جنگ باشد [۲] چه اگر دانا نباشد واجب نیست. [۳] شرط هفتم آنکه: کور [۴] و لنگ نباشد، به شرطی که قادر بر پیاده رفتن و سوار شدن نباشد. شرط هشتم آنکه: بیمار نباشد. و اگر در این

صورتها که از رفتن به جنگ عاجز باشد اما قدرت داشته باشد که کسی را به اجرت بگیرد آیا واجب است بر او که کسی را به اجرت بگیرد یا نه؟ مجتهدین را در این دو قول است. [۵] شرط نهم آنکه: قادر باشد بر نفقه جهت خود در سفر و عیال خود در حضر. شرط دهم آنکه: قادر باشد بر چاروائی [۶] «۱» که بر او سوار شود، پس اگر یافت نشود واجب نیست، خواه مسافت دور باشد و خواه نزدیک. و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که اگر مسافت هشت فرسخ است قدرت بر چاروا نیز شرط است «۲». و اگر کسی نفقه و راحله به کسی دهد تا آنکه جنگ کند در این صورت واجب [۱] و اگر قوت داشته باشد واجب

است. (یزدی) [۲] یا بتواند یاد بگیرد. (نخجوانی، یزدی) [۳] ولی اگر دانا شدن ممکن است واجب است دانا شوند. (صدر) [۴] به هر دو چشم و اما با عور، پس بر او واجب است. (نخجوانی، یزدی) [۵] اظهار با فرض عدم وجود قدر کفایت وجوب است. (دهکردی، یزدی) [۶] هرگاه محتاج به آن باشد. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) * این شرط با تمکن از پیاده روی معلوم نیست. (صدر) (۱) چارپائی، مثل اسب، استر،

شتر. (۲) شیخ طوسی، مبسوط ۲: ۵ و ۶. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۹۴ است به جنگ رفتن. اما اگر به اجرت بگیرد واجب نیست قبول کردن. [۱] شرط یازدهم آنکه: قرض داری نباشد که وعده او رسیده باشد و صاحب قرض مطالبه نماید و قدرت بردادن آن داشته باشد چه در این صورت به جنگ رفتن او جایز نیست، مگر آنکه قرض را ادا کند یا ضامنی و رهنی به قرض خواه دهد و او را راضی گرداند. و اگر او را امام به اسم طلبیده باشد واجب است که به جنگ رود اگرچه قرض خواه اذن ندهد، اما سنت است که متعرض جاهایی که گمان کشته شدن داشته باشد نشود؛ یعنی پیش صف نایستد و مبارز نطلبد. و اگر وعده قرض خواه نرسیده باشد یا رسیده باشد و قادر بردادن نباشد مجتهدین را در این دو قول است. اصح آن است که در این هر دو صورت قرض خواه را منع نمی‌رسد. شرط دوازدهم: رضای والدین؛ پس اگر بشخصه امام کسی را نطلبیده باشد بدون رضای پدر و مادر به جنگ نمی‌تواند رفت. و هرگاه این دوازده شرط بهم رسد واجب است درحالت حضور امام که خود به جنگ رود یا کسی را به اجرت بگیرد که عوض او به جنگ رود، مگر آنکه امام او را به اسم طلبیده باشد که در این صورت نایب نمی‌تواند فرستاد، چنانچه سابقاً مذکور شد. و هرگاه عاجز شود مثل آنکه بیمار شود [۲] مخیر است در برگردیدن، خواه هر دو لشکر به یکدیگر رسیده باشند و خواه نرسیده باشند. اما اگر عذر غیربیماری باشد، مثل آنکه آقای غلام از رخصت دادن پشیمان شود و غلام را طلب نماید در این صورت اگر هر دو لشکر به یکدیگر نرسیده‌اند واجب است که برگردد، و اگر بهم رسیده باشند جایز نیست. و در حالت غیبت امام نیز جهاد [۳] واجب است، هرگاه دشمنان به سر دیار مسلمانان آیند و از ایشان به اسلام آسیب رسد. [۱] احوط قبول کردن است.

(دهکردی، نخجوانی، یزدی) [۲] به نحوی که نتواند جهاد کند و جواز رجوع مشروط است به این که موجب وهن مسلمین نشود. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) [۳] ولی این قسم را دفاع می‌نامند. (دهکردی، صدر) * یعنی دفاع. (یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۹۵

فصل سوم در بیان آنکه جهاد کردن با چند فرقه و با کدام جماعت واجب است

فصل سوم در بیان آنکه جهاد کردن با چند فرقه و با کدام جماعت واجب است بدان که سه طایفه‌اند که قتال کردن با ایشان واجب است: طائفه اول: حربی، و ایشان دو گروه‌اند: گروه اول: مردان چندند که غیرخدای را پرستش می‌کنند؛ چون آفتاب پرستان و ستاره پرستان و بت پرستان و غیراینها. گروه دوم: جماعتی‌اند که هیچ چیز را پرستش نمی‌نمایند، چون ملحدان و دهریان. و با این هر دو جماعت جهاد کردن درحال حضور امام واجب است تا آنکه مسلمان شوند، و از این دو طایفه جزیه قبول نمی‌توان کرد. طائفه

حدیث ۴، وسائل ۱۵: ۱۲۶، حدیث ۱. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۹۶ و میانه بنده یهودی که ملّک یهودی باشد؛ پس بر او واجب نمی‌دانند و بر دوم واجب می‌دانند. و خلاف است میانه مجتهدین که آیا جزیه را مقداری معین است، چنانچه در حدیث وارد شده که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مقرر کرده بود که: فقرای ایشان هر سال دوازده درهم بدهند، و متوسط ایشان بیست و چهار درهم بدهند، و مالدار ایشان صد و چهل و هشت درهم» یا آنکه مقدار جزیه غیر معین است و تعیین آن منوط به امام است؟ و اصحّ قول دوم است چه او مناسب است به مذلت و خواری ایشان، و آنچه در حدیث مذکور تعیین آن وارد شده محمول است بر آنکه رأی شریف حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در آن وقت به جهت مصلحتی بر آن قرار گرفته بود. و اگر در اثنای سال جمعی از این دو طایفه مسلمان شوند جزیه از ایشان ساقط می‌شود. [۱] شرط دوم آنکه: التزام نمودن احکام مسلمانان است. شرط سوم آنکه: آنچه به منافات با امان دارد نکنند، مثل عزم کردن بر حرب مسلمانان، و معاونت و امداد مشرکان. و به این سه شرط اگر خلل رسانند حربی می‌شوند، خواه در عقد جزیه، نکردن اینها را با امام شرط کرده باشند و خواه نکرده باشند، و خواه عمداً کرده باشند و خواه سهواً. شرط چهارم آنکه: زنا با زنان مسلمان نکنند، و همچنین ایشان را نکاح نمایند. شرط پنجم آنکه: ترک فتنه کردن کنند، به این که مسلمانان را از راه نبرند. شرط ششم آنکه: ترک راه زدن مسلمانان کنند. شرط هفتم آنکه: جاسوسان کفار را در خانه خود راه ندهند و کفار را براسرار مسلمانان عالم ن سازند، و خبری از اخبار مسلمانان به ایشان ننویسند. شرط هشتم آنکه: مردان و زنان مسلمان را نکشند. این پنج شرط را اگر امام در عقد جزیه با ایشان شرط کرده باشد و ایشان عمل به آن

[۱] و همچنین اگر بعد از تمامیت

۱۵: ۱۵۳، حدیث ۷. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۹۷ نکتند حربی می‌شوند. شرط نهم آنکه: سَبِّ حَقِّ سُبْحَانِه و تعالی و رسول صلی الله علیه و آله و سلم نکنند، و استخفاف دین و کتاب مسلمانان ننمایند، چه اگر- عیاذاً بالله- سَبِّ از ایشان واقع شود واجب القتل می‌شوند. و ترک استخفاف دین را اگر در جزیه شرط کرده باشند و به خلاف آن کنند حربی می‌شوند. شرط دهم آنکه: اظهار منکرات در شهر اسلام نکنند، چون شراب و گوشت خوک خوردن، و نکاح مادر و خواهر و غیراینها کردن. شرط یازدهم آنکه: احداث عبادتخانه‌ها در دار اسلام نکنند، و آواز خود را در خواندن کتابهای خود بلند نسازند، و ناقوس نزنند، و خانه‌های خود را بلندتر یا برابر خانه‌های مسلمانان نسازند، بلکه پست بسازند. و به این شروط اگر خلل رسانند و در عقد جزیه شرط کرده باشند که آنها را نکنند حربی می‌شوند. شرط دوازدهم آنکه: به طریقی بگردند که از مسلمانان متمیز شوند به این که لباس ایشان غیر لباس

مسلمانان باشد، یا چاروای «۱» سواری ایشان غیر چاروای سواری مسلمانان باشد و بر یک طرف سوار شوند (یعنی هردو پای خود را بر یک جانب آویزند) و بر اسب سوار نشوند و بر زین ننشینند، و شمشیر و سلاح نبندند، و نصاری زُتار «۲» بر میان نبندند، و زنان ایشان نیز به نوعی بگردند که از زنان مسلمانان متمیز شوند و در جاده راه نروند، بلکه از جاده منحرف شوند، و لقب و کنیت [۱] برمولود خود نگذارند. و این شرط دوازدهم را مجتهدین ذکر کرده‌اند، امّا در حدیث مذکور نیست. و جایز نیست ذمی که در حجاز از تـوْطَن کنـد و مراد از حـجـاز: مـکـه و مـدینه و طـایف [۱] یعنی لقب و کنیت مسلمانان.

(دهکردی، نخجوانی، یزدی (_____) (۱)
 چارپا، مانند اسب، استر، شتر. (۲) رشته‌ای متصل به صلیب که مسیحیان به گردن خود آویزند. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۹۸ و حوالی آنهاست، و اگر بگذرد و توْطَن نکند جایز است. و جایز نیست ایشان را مصحف خریدن و اگر بخرند مالک آن نمی‌شوند. و بعضی از مجتهدین کتب احادیث را به آن ملحق ساخته‌اند «۱» [۱] و بعضی از مجتهدین آن را مکروه می‌دانند «۲». طائفه سوم از سه طایفه که قتال کردن با ایشان واجب است: چون یاغیان و خوارج و ایشان طایفه‌ای‌اند که از امام زمان روی گردان و یاغی شده باشند، و قتال با ایشان واجب است تا آنکه به امام بگروند یا کشته شوند. و هر گاه که متفرّق شوند خالی از آن نیست که گروهی دیگر سوای آنهايي که به جنگ آمده باشند خواهند بود یا نه، بر تقدیر اوّل واجب است که ایشان را بکشند و در عقب گریخته‌های ایشان رفته بگیرند و بکشند، و بر تقدیر ثانی احتیاج به اینها نیست، بلکه وقتی که شکست خوردند و گریختند کافی است. و به اجماع مجتهدین ذریت این طایفه و زنان ایشان را مسلمانان مالک نمی‌شوند. و همچنین چیزی از مالهای این طایفه را که در لشکرگاه نباشد، خواه قابل نقل و تحویل باشد و خواه نباشد مالک نمی‌شوند. و در مالهای ایشان که در لشکرگاه است میانه مجتهدین خلاف است که آیا لشکریان مالک آن می‌شوند یا نه؟ اصحّ این است که مالک نمی‌شوند.

فصل چهارم در کیفیت جهاد کردن با کفار

فصل چهارم در کیفیت جهاد کردن با کفار بدان که در جهاد با کفار کردن بیست و هفت امر متعلّق است: سه امر واجب، و ده امر حرام، و شش امر سنّت، و هشت امر مکروه. امّا سه امر واجب: اوّل: دعوت کردن به اسلام است، زیرا که جایز نیست ابتدا به قتال کردن با کفار، مگر بعد از آنکه امام یا نایب او ایشان را به شهادتین و اقرار به وحدانیت خدای تعالی (_____) (۱) شیخ طوسی، مبسوط ۲: ۶۲.

شهید دوم، مسالک ۳: ۸۸ و ۸۹، محقّق ثانی، حاشیه شرایع ۱۱: ۱۰۳. (۲) محقّق، شرایع ۱: ۳۳۵. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۹۹ و عدل او و نبوّت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و امامت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و اولادش و جمیع شرایع و احکام آن دعوت کند. و اگر بی‌آنکه امام کفار را دعوت به اسلام نماید مسلمانی یکی از ایشان را بکشد گناه دارد، امّا قصاص و دیت بر او نیست. و این دعوت لازم است جماعتی را که دعوت به ایشان نرسیده باشد و عالم به بعثت رسول-صلوات الله علیه واله- نبوده باشند. امّا جماعتی را که دعوت به ایشان رسیده باشد و عالم به بعثت و دعوت رسول صلی الله علیه و آله و سلم باشند لازم نیست، لیکن سنّت است. دوم: مبارزت نمودن هر گاه امام التزام بر آن نماید. سوم: ابتدا به قتال دشمن نزدیک کردن، مگر آنکه از دشمنان دور ترس بیشتر باشد، یا با دشمنان نزدیک امام جهت مصلحتی صلح کرده باشد. و بعضی این را سنّت می‌دانند «۱». امّا آن ده امری که حرام است: اوّل: در چهار ماه حرام قتال کردن، و آن: رجب و ذیقعه و ذیحجه و محرّم است، و بدین سبب این چهار ماه را ماههای حرام می‌گویند. و جهاد کردن در این ماهها با جماعتی که حرمت این ماهها را دانند و با مسلمانان جنگ نکنند به اجماع حرام است. و امّا با جمعی که حرمت این ماهها را ندانند و با مسلمانان جنگ کنند، جنگ کردن با ایشان در این

ماهها حرام نیست. دوم: مبارزت نمودن با منع امام. سوم: گریختن از جنگ دشمنانی که دُو [۱] مثل مسلمانان باشند، اگرچه گمانش باشد که کشته می شود بعد از آنکه صفها راست شده باشند، مگر آنکه قصد آن داشته باشد که با دشمنان حيله کند، مثل آنکه پشت به آفتاب نماید، یا بر بلندی برآید که خود را به جاهایی که آب داشته باشد رساند، یا پشت به کوه دهد، یا در گریختن غرضش آن باشد که به جماعتی دیگر از مسلمانان ملحق شود. و اگر زیاده بردو مثل باشند به اجماع [۱] - یا کمتر. (یزدی)

(۱) فاضل مقداد، کنز العرفان ۱: ۳۵۶. محقق، شرایع ۱: ۳۱۰. ابن ادریس، سرایر ۲: ۶. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۰۰ فقها ایستادن واجب نیست، اما اگر گمان فتح داشته باشد در این صورت جهاد سنت است. چهارم: کشتن زنان کفار اگرچه معاونت کفار کنند، و همچنین حرام است کشتن اطفال و دیوانه های ایشان. پنجم: کشتن پیرمردان ایشان که از جنگ کردن و تدبیر نمودن ایشان مأیوس باشند. اما کشتن بندگان ایشان هر گاه جنگ کنند لازم است. ششم: گوش و بینی ایشان را بریدن. هفتم: غدر کردن با ایشان، یعنی کشتن ایشان بعد از آنکه امام ایشان را امان داده باشد. هشتم: غلول کردن، یعنی چیزی از غنیمت را پنهان کردن. نهم: جنگ کردن با کفار بعد از صلح. دهم: زهر در آب ایشان ریختن، هر گاه به غیر آن ممکن باشد. و بعضی از مجتهدین آن را مکروه می دانند «۱» و بعضی برآند [۱] که اگر گمانش آن باشد که در آن دیار مسلمانی هست حرام [۲] «۲» است. و امّا آن شش امری که سنت است: اول آنکه: در وقت بهم رسیدن هردو صف جهت قتال این دعا بخواند که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم می خوانده اند: «اللَّهُمَّ مُزِلَّ الْكُتَابِ سَرِيعَ الْحِسَابِ مُجَرِّي السَّحَابِ أَهْزِمِ الْخِزَابَ، يَا صَيْرِيخَ الْمُكْرُوبِينَ، يَا مُجِيبَ دَعْوَةِ الْمُضْطَرِّينَ، يَا كَاشِفَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ اكْشِفْ كَرْبِي وَغَمِّي، فَمَا نَكَ تَعْلَمُ حَالِي وَحَالَ أَصْحَابِي، فَكَفِّنِي بِقُوَّتِكَ عِدْوِي». دوم آنکه: در حالت اختیار باید که قتال در وقت زوال آفتاب یا بعد از گزاردن نماز ظهر و عصر باشد، چرا که در آن وقت درهای آسمان گشاده است و فتح و نصرت و رحمت نازل می شود، و نزدیک به شب است و کشتن کمتر به وقوع می آید، و اگر [۱] - قول این بعض خالی از وجه

نیست. (نخجوانی) [۲] خ - الی از وجه نیست. (یزدی)

(۱) علامه حلی، تحریر ۲: ۱۴۲. شهید اول، لمعه: ۸۲. شیخ طوسی، در مبسوط ۲: ۱۱ به اصحاب نسبت داده است. (۲) شهید دوم، مسالک ۳: ۲۵ و روضه ۲: ۳۹۲. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۰۱ کسی از جنگ [مسلمانان] «۱» بگریزد خلاص می شود. سوم آنکه: امام در راه رفتن لشکر را به تعجیل نبرد، بلکه به مدارا برد. چهارم آنکه: با صاحب تدبیر آن لشکر مشورت نماید. پنجم آنکه: اختیار منزل جایی نماید که آب و علف در آن بسیار باشد. ششم آنکه: اگر چاروائی از لشکری مانده شود و چاروای دیگر نداشته باشد که بار خود را بردارد، امام بار او را بر چاروای خود بردارد. و جایز است قتال کردن به هر نوع که فتح در آن ممکن باشد، چون خراب کردن منازل و قلاع کافران، و سنگ انداختن به منجنیق برایشان، و منع کردن از تردد قافله به سوی ایشان، و کشتن ایشان اگرچه در میان ایشان زنان و اطفال و پیران و اسیران مسلمانان کشته شوند، و به آتش سوزانیدن ایشان، و بریدن درختان ایشان. و منع کردن آب از ایشان به احتیاج جایز است. و در روایتی از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام وارد شده که منع کردن آب حلال نیست «۲» و بعضی از مجتهدین روایت مذکور را حمل بر آن کرده اند که زهر در آب ایشان ریختن بی احتیاج حلال نیست «۳». و امّا آن هشت امری که مکروه است: اول: به دست خود پدر کافر خود را کشتن. دوم: شیخون بر اعدا بردن به غیر حاجت. سوم: پیش از زوال قتال کردن به غیر حاجت. چهارم: چارواهای خود را پی کردن بی مصلحتی، اگرچه از رفتن باز مانده باشند و با مصلحت کشتن بهتر است. اما پی کردن چارواهای کافران جایز است چه آن سبب ضعف ایشان می شود. پنجم: مبارزت نمودن در صف بی اذن امام. و بعضی از

مجتهدین این را حرام می‌دانند «۴».

(۱) در برخی از نسخه‌ها نیست. (۲) نصر بن مزاحم، وقعه صفین: ۱۹۳. (۳) ج- شهید اول، دروس ۲: ۳۲. (۴) حلبی، کافی: ۲۵۶.

شیخ طوسی، نهاییه ۲: ۸. علامه حلی، منتهی ۲: ۹۱۲ و ۹۱۳. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۰۲ ششم: نگاه داشتن اسیر جهت کشتن و چیزی به او ندادن تا آنکه بمیرد. و در حدیث وارد شده که حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم هیچ کس را بدین طریق نکشته، مگر عقبه بن ابی معیط را «۱». هفتم آنکه: هر گاه فتح به غیر خراب کردن قلاع و منازل ایشان ممکن باشد، خراب کردن آنها، و آب برایشان سردادن، و ایشان را به آتش سوختن، و درختان ایشان را بریدن- خصوصاً درخت خرما- بی‌احتیاج مکروه است. هشتم: کشتن چارواهای ایشان بعد از آنکه جنگ تمام شده باشد. اما در حال جنگ جایز است چنانچه گذشت.

فصل پنجم در امان دادن کفار

فصل پنجم در امان دادن کفار بدان که آحاد مسلمانان را جایز است که آحاد کافران را امان دهند، و غلام مسلمانان و زنان ایشان را جایز است که کافران را امان دهند. اما امان دادن دیوانه و نابالغ و مسلمانی که به اکراه کافر را امان دهد، و کسی که عقل او به خوردن شراب یا داروی بی‌هوشی یا خواب کردن رفته باشد صحیح نیست. و اسیران مسلمانانی که در دست کفار باشند و بی‌اکراه بعضی از کافران را امان دهند صحیح است. و همچنین امان دادن تاجران مسلمانانی که به دیار کفار تردد می‌نمایند، و مسلمانانی که کافران ایشان را به اجرت گرفته باشند صحیح است، به شرطی که امان دادن در دیار کفر واقع شده باشد. و هرگاه یکی از مسلمانان ادعا نماید که یکی از کفار را امان داده و ممکن باشد یعنی پیش از گرفتار شدن باشد، قولش مقبول است، و اگر بعد از آنکه گرفتار شود ادعا نماید قولش مقبول نیست. و امان را دو لفظ است: اول: «اجْرْتُكَ» یعنی پناه دادم تو را. دوم: «امْتَنْتُكَ» یعنی امان دادم تو را. و آنچه صریحاً دلالت بر آن کند، حکم این (۱) تهذیب ۶: ۱۷۳، حدیث ۳۴۰.

وسائل ۱۵: ۱۴۸، حدیث ۱. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۰۳ دولفظ دارد مثل آنکه گوید: «ادْمَنْتُكَ» یعنی امان دادم تو را، یا آنکه بگوید: «انْتَ فِي ذِمَّةِ الْإِسْلَامِ» یعنی تو در امان اسلامی. و اگر چیزی بنویسد که دلالت کند بر آنکه نوشتن به قصد امان واقع شده صحیح است، خواه آن نوشته به لغت عربی باشد و خواه به فارسی، مثل آنکه نوشته باشد که: مَتَرَسْ. و همچنین اگر اشارت کند به طریقی که امان از آن مفهوم گردد. و هرگاه امان داده شود واجب است وفا کردن به آن به هر طریقی که شرط شده باشد به شرطی که متضمن شرط نامشروع نباشد. و آنچه کفار را به گمان امان اندازد و به سبب آن داخل بلاد اسلام شوند واجب است که ایشان را نکشند و بگذارند که به منازل خود روند. و وقت امان دادن پیش از گرفتار شدن است، پس اگر امان دادن بعد از گرفتار شدن ایشان واقع شود صحیح نیست. و اما امام را بعد از گرفتار شدن کفار و غلبه برایشان امان دادن جایز است.

فصل ششم در صلح کردن با کفار

فصل ششم در صلح کردن با کفار بدان که هرگاه امام مصلحت در صلح کردن با کفار بیند و ترک جنگ را با ایشان صلاح داند جایز است که با ایشان صلح کند، و می‌باید که صلح کمتر از یک سال نباشد، و اگر مسلمانان بسیار ضعیف باشند تا ده سال نیز جایز داشته‌اند. و اصح آن است که آن مقدار وقت که امام مصلحت در آن داند صلح جایز است. و اگر در صلح کردن محتاج به دادن چیزی باشد آیا دادن آن واجب است یا نه؟ میانه مجتهدین خلاف است [۱]. قول اقرب آن است که واجب نیست. [۲] و متولی

عقد صلح غیر از امام و نایب او کسی دیگر نمی تواند شد، یعنی همچنان که هریک از مسلمانان را جایز بود که هر یک از کافران را امان دهد، صلح آنچنان نیست [۱] .

خلاف در جواز و عدم است و اظهر جواز است. (یزدی) [۲] موکول به نظر امام علیه السلام است. (دهکردی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۰۴ و هر گاه امام با کفار صلح کند بر او واجب است که ایشان را و اموال ایشان را نگاه دارد، و هر شرط مشروعی که در صلح واقع شود وفا به آن کند. و اگر امام بعد از آنکه با کفار صلح کرده باشد بمیرد بر امامی که بعد از او است لازم است که وفا به شرط او نماید. و هر گاه کافران کاری کنند که منافعی صلح باشد، صلح باطل می شود، و همچنین هر گاه بعضی از ایشان کاری کنند که منافعی صلح باشد و جماعت دیگر بر صلح قائم باشند، صلح نسبت به جماعت اول باطل است. و هر گاه بر امام ظاهر شود که کفار صلح را برهم خواهند زد یا از ایشان خیانتی ظاهر خواهد شد، جایز است که صلح را بر طرف کند به شرطی که مجزّد گمان نباشد، بلکه ظنّ او غالب باشد. و هر گاه میانه کفّاری که امام با ایشان صلح کرده باشد نزاع واقع شود و دعوی خود را به امام رفع نمایند لازم است بر امام به طریق اسلام حکم کند. و اگر یهودان و نصاری دعوی خود را به امام رفع نمایند، مخیر است که میانه ایشان به طریق اسلام حکم کند، یا از ایشان اعراض نماید و جواب ایشان ندهد. فصل هفتم در بیان غنیمت و احکام آن و کیفیت قسمت آن میانه جهاد کنندگان بدان که غنیمت مالی است که جهاد کنندگان بر سیل قهر و غلبه گرفته باشند و آن بر سه قسم است: قسم اول آنکه: قابل نقل و تحویل باشد، چون اثاث البیت و آنچه بدان ماند. اما رخت پوشیدنی و عمامه و سلاح- چون شمشیر و نیزه و زره و سپر و اسبی که در معرکه بر او سوار باشند یا در دست داشته باشند- به کسانی تعلّق دارد که ایشان را کشته باشند. و آیا انگشتی و میان بند و همیان «۱» کفار تعلّق به کشته گان ایشان دارد یا نه؟ میانه مجتهدین (۱) کیسه ای باشد طولانی که بر کمر

بندند. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۰۵ خلاف است. اقرب آن است که تعلّق به کشته گان دارد. و بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر امام شرط کرده باشد که اینها [۱] از کشته باشد از او است و الاّ داخل غنیمت است «۱». و غنیمت را بعد از آنکه جمع کرده باشند، اول می باید که امام اجرت جماعتی را که به جهت مصلحت گرفته باشد بدهد، و اجرت نگاهدارنده چهارپایان و علف ایشان را در مدّت احتیاج بیرون کند، آنگاه خمس آن را بیرون کند و به مستحقّ آن رساند، آنگاه به زنان و اطفال و غلامان و کافران که به مدد مسلمانان آمده باشند و در جنگگاه حاضر باشند، آنچه صلاح داند بدهد به شرط آنکه کمتر از حصّه جهاد کنندگان باشد. [۲] و بعضی از مجتهدین گفته اند که: اگر آقا غلام خود را اذن داده باشد که به جهاد رود او نیز داخل جهاد کنندگان است و موافق حصّه ایشان می برد. و بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر غلام اسب داشته باشد، یک سهم جهت اسب به آقای او دهند و کمتر از یک سهم به غلام دهند، و غلامی که او را مدبّر کرده باشند، یعنی آقای او گفته باشد که بعد از فوت او آزاد باشد، اگر پیش از آخر شدن جنگ آقای او کشته شود و ثلث مال آقا برابر قیمت او باشد از ثلث مال آقا، آزاد می شود و او در حصّه نیز از غنیمت مساوی جهاد کنندگان می برد. آنگاه امام غنیمت را میانه جهاد کنندگان مسلمانان که در جنگگاه حاضر باشند و اگر چه جنگ نکرده باشند یا پیش از قسمت غنیمت لاحق شوند قسمت نماید، به این طریق که: کسی را که صاحب یک اسب است اگر چه در جنگ به او محتاج نباشد یا جنگ در دریا باشد دو سهم دهد، و اگر زیاده از یک اسب [۳] داشته باشد سه سهم دهد، و پیاده را یک سهم بدهد. و اگر جماعتی یک اسب داشته باشند و در جنگ به نوبت بر [۱] یعنی تمام آنچه ذکر شد از رخت و سلاح و غیره و این قول اقوی است و قول مشهور علماء است. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) [۲] و بعضی از مجتهدین گفته اند: اگر آقا غلام خود را اذن داده باشد که به جهاد رود او نیز داخل جهاد کنندگان و موافق ایشان می برد. (نخجوانی) [۳] هر چند ده اسب داشته باشد. (دهکردی، یزدی) (۱)

شیخ طوسی، مبسوط ۲: ۶۶ و ۶۷. علامه حلی، تذکره ۹: ۲۲۳ و منتهی ۲: ۹۴۵. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۰۶ او سواری کنند هریک را سهمی دهد، آنگاه یک سهم اسب را میان ایشان قسمت نماید. و اگر اسب شخصی پیش از آخر شدن جنگ و جمع کردن غنیمت بمیرد یا کشته شود حصّه ندارد. و اگر شخصی بعد از جمع کردن غنیمت بمیرد سهمش تعلّق به ورثه او دارد. و سنت است که قسمت غنیمت در دیار کفّار واقع شود، و تأخیر قسمت بی عذر مکروه است. و سنت است که امام در قسمت ابتدا به جماعتی کند که نزدیک به حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم باشند [۱] و اگر در نزدیکی مساوی باشند ابتدا به جماعتی کند که پیش از همه به جنگ رفته باشد، و اگر در آن مساوی باشند ابتدا به جماعتی کند که سنّ ایشان زیاده باشد، و بعد از ایشان انصار را مقدّم بدارد، و بعد از آن عرب را، و بعد از آن عجم را. و امام را می رسد که جهت خود آنچه خواهد جدا کند چون کنیزکان خوب و متاعهای نفیس که تعلّق به پادشاهان داشته باشد. قسم دوم: آنچه قابل نقل و تحویل نباشد، چون شهرها و دهکده ها و زمین ها و خانه ها و آنچه بدین ها ماند که به قهر و غلبه گرفته باشند و در وقت جنگ آبادان باشد بعد از اخراج خمس از آنها یا از حاصل آنها، مابقی تعلّق به مسلمانان دارد و مخصوص به جهادکنندگان نیست و متولّی آن امام یا نایب او است که حاصل آن را صرف مصالح مسلمانان نماید، چون حفظ سرحدات و بستن پلها و معونت جهادکنندگان و مایحتاج عاملان شهرها و قاضیان ولایتها و مؤذّنان و آنچه بدین ها ماند. و فروختن و وقف نمودن و هبه کردن اینها جایز نیست. و آنچه از اینها در وقت جنگ خراب باشد یا بی جنگ به دست آید مخصوص به امام است و لشکری را در آن دخلی نیست، و آنچه به دست لشکری افتد که بی اذن امام به جنگ رفته باشد آن نیز تعلّق به امام دارد. قسم سوم: اسیرانی اند که در جنگگاه به دست افتند و اطفال و زنان ایشان به مجرّد اسیر گشتن ملک آنانی می شوند که ایشان را گرفته باشند [۲] و کشتن ایشان جایز نیست. اما مردان بالغ ایشان اگر در وقت جنگ به دست افتند، امام مخیر است میان سه گانه کشتن ایشان [۱] - در نسب. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) [۲] مثل سایر منقولات مشترک است ما بین همه مقاتلین. (یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۰۷ یا بریدن دست و پای ایشان و گذاشتن که خون از آن برود و بمیرند، و اگر بعد از جنگ به دست آیند و مسلمان شوند کشتن ایشان جایز نیست و امام مخیر است میان منّت نهادن و سردادن، و فدیّه گرفتن و آزاد کردن [و به بندگی نگاه داشتن «۱»].

خاتمه در بیان امر به معروف و نهی از منکر

خاتمه در بیان امر به معروف و نهی از منکر بدان که امر به فعل نیک واجب (چون نماز واجب) واجب است، و به فعل نیک سنت (چون نماز سنت) سنت است. و نهی کردن از فعل منکر یعنی قبیح (چون زنا) واجب است، و نهی کردن از فعل مکروه سنت است. و در این هردو ثواب بسیار است. و واجب بودن امر به معروف واجب و نهی از منکر اجماعی است، و هیچ یک از مجتهدین را در وجوب این هردو خلافتی نیست. اما خلاف در آن است که آیا وجوب این به حسب عقل است یا به حسب شرع؟ اقوی قول دوم است. [۱] و نیز میانه مجتهدین خلاف است که آیا واجب کفائی است که چون جمعی به آن قیام نمایند از دیگران ساقط می شود، یا بر همه کس واجب است؟ تا آنکه قبول کند. [بعضی بر اوّل رفته اند، بعضی بر ثانی، به این معنی که هر گاه شخصی را امر به معروف و نهی از منکر کند و آن شخص قبول نکند بر دیگران نیز واجب است بجای آوردن آن تا آنکه او قبول کند] «۲» اقوی [۲] قول دوم است. [۳] از معاصی عقل نیز حاکم به وجوب است. (نخجوانی، یزدی) [۲] اقوی این است که امر به معروف و نهی از منکر واجب کفائی است به این معنی که بر همه کس واجب است لکن تکلیف از دیگران ساقط می شود به اقدام نمودن بعضی که به اقدام آن غرض حاصل می شود. (تویسرکانی) [۳] وجوب عینی بر همه کس مشکل است، بلی بر همه کس واجب است کفایتاً. (دهکردی،

نخجوانی، یزدی (۱) در بعضی از نسخه‌ها نیست. (۲) مقداری که ما بین علامت قرار گرفته است در برخی از نسخه‌ها نیست. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۰۸ و تا پنج شرط بهم نرسد واجب نمی‌شود: اول آنکه: کسی که امر به فعل نیک و نهی از فعل بد می‌کند می‌باید که عاقل و بالغ باشد. دوم آنکه: بدانند که فعل نیک نیک است، و فعل بد بد، تا آنکه ایمن باشد از غلط کردن. سوم آنکه: بدانند که [۱] اگر امر کند یا نهی نماید در آن شخص اثر می‌کند، پس اگر اثر نمی‌کند واجب نیست. چهارم آنکه: آن شخصی که اراده دارد که به فعل نیک او را راغب سازد و یا از فعل بد نهی او کند، عازم باشد که فعل نیک را نکند و فعل بد را بکند، پس اگر توبه کرده باشد امر یا نهی او واجب نیست. پنجم آنکه: امر به فعل نیک و نهی از فعل بد مستلزم ضرر یا مفسده او یا ضرر مسلمانان نباشد، پس اگر مستلزم ضرر یا مفسده‌ای باشد واجب نیست. [۲] و بعد از آنکه این شروط متحقق شود، هر گاه شخصی داند که به مجرد اظهار آزرده‌گی ترک می‌کند واجب است که اظهار آن نماید. و همچنین اگر داند که به اظهار کراهیت برطرف نمی‌کند، بلکه به دوری کردن از او برطرف می‌کند واجب است که از او دوری کند. و اگر بداند که به اینها برطرف نمی‌شود تا آنکه به زبان اظهار نکند واجب است که به زبان اظهار کند، به آنکه وعظ بگوید و او را به نرمی نصیحت کند، و اگر به نرمی برطرف نکند سخنان درشت گوید تا آنکه ترک کند. و اگر داند که به آن برطرف نمی‌کند واجب است که او را بزند. و اگر داند که به زدن برطرف نمی‌کند و محتاج به آن است که عضوی را از او مجروح سازد یا او را بکشد، آیا جایز است بی‌اذن امام یا نه [۳]؟ سید مرتضی رحمه الله براین است که جایز است بی‌اذن امام «۱». و اصح آن است که محتاج به اذن امام است. [۱] - احتمال تأثیر کفایت می‌کند در

وجوب. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) [۲] بلکه در بعض صور حرام خواهد بود. (دهکردی، صدر) [۳] در امر به معروف قتل بدون اذن امام علیه السلام جایز نیست و در جرح اشکال است. (تویسرکانی) (۱) شیخ طوسی در اقتصاد: ۱۵۰ و

شهید دوم در مسالک ۳: ۱۰۵ و علامه حلی در مختلف ۴: ۴۶۰ نقل از سید مرتضی کرده‌اند. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۰۹ و همچنین خلاف است میانه مجتهدین که اقامت حدود بی‌اذن امام جایز است یا نه؟ اما در حالت غیبت بعضی از مجتهدین براین رفته‌اند که آقا غلام خود را می‌تواند حد زد هر گاه مشاهده کند یا غلام اقرار کند یا گواهان عادل گواهی دهند که غلام کاری کرده که مستحق حد شده باشد، به شرطی که ضرر بر نفس یا مال یا بریکی از مسلمانان نرسد «۱». و همچنین بعضی از مجتهدین گفته‌اند که پدر حد برپسر خود می‌تواند زد و شوهر بر زن خود، خواه شوهر و زن هر دو آزاد باشند و خواه بنده یا یکی از ایشان بنده باشد و فرق نیست میانه رجم و جلد «۲» و بعضی از مجتهدین رجم را تجویز نکرده‌اند «۳». و شرط نیست در زن آن که دخول به او کرده باشد. و آیا می‌باید که زن به نکاح دائمی باشد یا آن که متعه نیز این حکم دارد؟ میانه مجتهدین در این مسأله خلاف است. و اقرب آن است که بر متعه این حکم جاری است. و همچنین خلاف است میان مجتهدین در آن که آقای غلام و پدر و شوهر هرگاه فقیه جامع الشرایط باشند می‌توانند حد زد یا مطلقاً جایز است ایشان را؟ اصح آن است که مطلقاً جایز است [۱] چرا که فقیه جامع الشرایط چنانچه مذکور خواهد شد می‌تواند که مطلقاً حد بزند. و خلاف است میانه مجتهدین که آیا در حالت غیبت امام علیه السلام مجتهدین [۲] می‌توانند اقامت حدود کردن؟ اقوی آن است که می‌توانند به شرطی که [۳] مستلزم قتل و جرح [۴] نباشد. [۱] - در پسر و زوجه مشکل است

هرگاه پدر و زوج فقیه نباشند. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) [۲] مجتهد تکلیف خود را می‌داند. (صدر) [۳] اشراط این شرط معلوم نیست. (تویسرکانی) [۴] شاید مراد قتل و جرح کس دیگر باشد غیر از آن کس که اقامه حد بر او می‌شود و الا پس بعضی حدود جرح و قتل است. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

(۱) شهید اول، دروس ۲: ۴۸. شهید دوم، مسالک ۳: ۱۰۵. علامه حلی، تحریر ۲: ۲۴۲. (۲) شهید اول، دروس ۲: ۴۸. شهید ثانی، روضه ۲: ۴۱۹. (۳) علامه حلی، قواعد ۳: ۵۳۲. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۱۱

باب هفتم در زیارت حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت امیر المؤمنین و حضرات ائمه معصومین - صلوات الله علیهم اجمعین - و ایام مولود و وفات ایشان

فصل اول در ثواب زیارت هریک از ایشان [۱]

فصل اول در ثواب زیارت هریک از ایشان [۱] بدان که سنت مؤکده است حاجیان و غیر ایشان را که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم را در مدینه طیبه زیارت کنند. و در حدیث وارد شده که امام جبراً و قهراً مردمان را به زیارت بدارد اگر ترک زیارت کنند، زیرا که مستلزم جفاست. «۱» چنانچه در حدیث از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم وارد شده که: کسی که حج کند و زیارت من در مدینه نکند بر من جفا کرده باشد، و جفاکار به عرصه محشر آید «۲» و جفا بر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم حرام است. و نیز آن حضرت فرموده: که هر که مرا زیارت کند واجب می شود که روز قیامت او را شفاعت کنم، و هر که را واجب شود که من شفاعت کنم واجب است که به بهشت رود «۳». و هم آن حضرت فرموده که: آن کسانی که زیارت قبر من کنند بعد از فوت من چنان است که از دار کفر به سوی من هجرت کرده باشند، و اگر استطاعت آمدن نداشته باشند از دور بر من سلام فرستند که به من می رسد «۴» [۱].

عمل به آنچه فرموده اند از ثواب و کیفیت زیارات جایز است. (تویسیر کانی -)

۱۱: ۲۴، حدیث ۲. (۲ و ۳) کافی ۴: ۵۴۸، حدیث ۵. وسائل ۱۴: ۳۳۳، حدیث ۳. (۴) تهذیب ۶: ۳، حدیث ۱. وسائل ۱۴: ۳۳۷، حدیث ۱. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۱۳ و هم از آن حضرت منقول است که خطاب به حضرت امام حسین علیه السلام کرده فرمودند: ای فرزند من، هر کس که مرا در حیات و در ممات زیارت کند یا پدر یا برادرت را یا تو را که حسینی من او را روز قیامت زیارت کنم و از گناهان خالص گردانم. «۱» و هم از آن حضرت منقول است که: هر امامی را در گردن دوستانش عهدیست، و از اتمام وفای به آن عهد زیارت کردن قبر او است، پس هر کس یک امام را زیارت کند و رغبت در زیارت او نماید هر آینه آن امام روز قیامت شفیع او باشد «۲». و هم از آن حضرت منقول است که: وقتی حضرت امام حسن علیه السلام از او سؤال نمود که یا رسول الله کسی که زیارت ما کند چه ثواب دارد؟ آن حضرت فرمودند: هر کس که مرا یا پدرت را یا برادرت را یا تو را در حیات و ممات زیارت کند هر آینه بر من واجب می شود که او را روز قیامت از آتش دوزخ نگاه دارم «۳». و هم از آن حضرت منقول است که: حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را خطاب کرده فرمودند که هر کس مرا یا تو را که فاطمه ای سه روز زیارت کند واجب می شود مرا و را بهشت، پس فاطمه علیها السلام از آن حضرت سؤال نمود که: در حال حیات یا ممات؟ فرمودند: هم در حال حیات و هم در حال ممات «۴». و از حضرت امام به حق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام منقول است که: هر کس زیارت حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام را پیاده بجا آورد خدای تعالی عوض هر گام او یک حج و عمره بنویسد، و اگر پیاده از زیارت آن حضرت برگردد به هر گامی دو حج و دو عمره بنویسد. «۵» و نیز آن حضرت فرموده که: کسی که آن حضرت را زیارت کند و عارف به حق او (۱) کافی ۴: ۵۴۸،

حدیث ۲. وسائل ۱۴: ۳۲۶، حدیث ۱۴. (۲) شیخ مفید، مقنعه: ۴۷۴. کافی ۴: ۵۶۷، حدیث ۲. وسائل ۱۴: ۳۲۲، حدیث ۵. روایت از امام رضا علیه السلام است. (۳) تهذیب ۶: ۴۰، حدیث ۱. وسائل ۱۴: ۳۳۰، حدیث ۱۹. (۴) تهذیب ۶: ۹، حدیث ۱۸. وسائل ۱۴:

۳۶۷، حدیث ۱. (۵) تهذیب ۶: ۲۰، حدیث ۴۶. وسائل ۱۴: ۳۸۰، حدیث ۱. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۱۴ باشد، یعنی یقین داند که امام مفترض الطاعة است، خدای تعالی جهت او حج مقبولی و عمره مبروری بنویسد، و به خدا قسم آتش دوزخ نمی چشد پاهایی که خاک آلوده شده باشد در زیارت او، خواه در سواری و خواه در پیادگی «۱». نیز از آن حضرت منقول است که فرمودند: که هر کس یکی از ما را زیارت کند چنانست که حضرت پیغمبر را زیارت کرده باشد «۲». و از حضرت علی بن موسی علیه السلام منقول است که: خطاب به احمد بن زنی کرده فرمودند که: روز عید غدیر نزد قبر آن حضرت حاضر شو که خدای تعالی در آن روز از هر مؤمنی و مؤمنه ای و مسلمی و مسلمه ای گناهان شصت ساله را می بخشد، و دو برابر آنچه در ماه رمضان و شب قدر و شب فطر از آتش دوزخ آزاد می سازد در آن روز آزاد می گرداند، و یک درهم تصدق در آن روز برابر هزار درهم است در غیر آن روز، پس در این روز تصدق کن بر برادران مؤمن خود «۳». و حضرت امام به حق ناطق امام جعفر صادق علیه السلام در ثواب زیارت حضرت امام حسین علیه السلام فرموده که: هر کس که در مشهد آن حضرت حاضر شود و زیارت او کند و دو رکعت نماز بگزارد در دیوان اعمال او حج مبروری نوشته می شود، و اگر چهار رکعت نماز بگزارد حج و عمره نوشته می شود، و همچنین است ثواب زیارت کردن هرامامی که اطاعت او واجب باشد». و در زیارت حضرت امام حسین علیه السلام ثواب بسیار است: و در بعضی روایات وارد شده که: زیارت آن حضرت فرض است بر هر مؤمن و مؤمنه ای، و تارک او تارک خدا و رسول خداست، و باعث عقوب پیغمبر و نقص در ایمان است، و واجب است بر هر مالدار که هر سال یک بار زیارت او کند، و کسی که یک سال بر او بگذرد و زیارت آن حضرت نکند یک سال از عمر او کم می شود،

(۱) تهذیب ۶: ۲۱، حدیث ۴۹. وسائل

۱۴: ۳۷۶، حدیث ۳. (۲) کافی ۴: ۵۷۹، حدیث ۱. وسائل ۱۴: ۳۲۷، حدیث ۱۵. (۳) تهذیب ۶: ۲۴، حدیث ۵۲. وسائل ۱۴: ۳۸۸، حدیث ۱. (۴) تهذیب ۶: ۷۹، حدیث ۱۵۶. وسائل ۱۴: ۳۳۰، حدیث ۲۰. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۱۵ و زیارت آن حضرت عمر را دراز می کند، و ایام زیارت او از عمر این کس حساب نمی شود، و به هر گامی حجی مبرور و ثواب هزار غلام که در راه خدا آزاد کند می یابد، و به هر دره می که در آن راه صرف می کند ثواب دو هزار درهم دارد، و هر کس که او را زیارت کند و عارف به حق او باشد خدای تعالی گناهان پیشین و آینده او را می بخشد، و زیارت آن حضرت در روز عرفة مقابل بیست حج و بیست عمره مبروره است که با حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و امام علیه السلام بجای آورده باشد «۱». و در بعضی روایات وارد شده که: زیارت آن حضرت در روز عرفة با عارف بودن به حق او مقابل هزار حج مقبول است، و هزار هزار جهاد است در راه خدای تعالی با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و امام علیه السلام «۲». و زیارت آن حضرت در اول ماه رجب مغفرت گناهان است «۳». و در نصف شعبان مصافحه می کنند با او صد و بیست و چهار هزار پیغمبر. «۴» و در شب قدر سبب آمرزش همه گناهان است. «۵» و در یک سال جمع کردن زیارات او میان عرفة و فطر و شب نصف شعبان معادل هزار حج و هزار عمره مبروره است، و قضای هزار حاجت دنیا و آخرت می کند (و). «۶» و زیارت عاشورا با معرفت به حق او مثل زیارت خداست در عرش (ز). «۷» و مراد از این کلام کنایت از ثواب بسیار است و بزرگی بی شمار مثل کسی که خدای تعالی او را به عرش برد.

(۱) وسائل ۱۴: ۴۱۰ باب ۳۷ حدیث

۳ و ۸ و ۹ و ۱۱ و ۲۱، و صفحه: ۴۲۸ باب ۳۸ حدیث ۱ و ۲ و ۴ و ۵ و ۷ و صفحه: ۴۴۲ باب ۴۲ حدیث ۱، و صفحه: ۴۴۳ باب ۴۴ حدیث ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و صفحه: ۴۴۵ باب ۴۵ حدیث ۱ و ۲ و صفحه: ۴۵۹ باب ۴۹ حدیث ۱ و ۲. (۲) کامل الزیارات: ۳۱۶. مستدرک ۱۰: ۲۸۲، حدیث ۱. (۳) تهذیب ۶: ۴۸، حدیث ۱۰۷. وسائل ۱۴: ۴۶۵، حدیث ۱ و ۲. (۴) کامل الزیارات: ۳۳۴. مستدرک ۱۰: ۲۸۸، حدیث ۲. (۵) تهذیب ۶: ۴۹، حدیث ۱۱۱. وسائل ۱۴: ۴۷۲، حدیث ۱. (۶) و- تهذیب ۶: ۵۱، حدیث ۱۱۹. وسائل ۱۴: ۴۷۵، حدیث ۲. (۷) تهذیب ۶: ۵۱، حدیث ۱۲۰. وسائل ۱۴: ۴۷۶، حدیث ۱. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۱۶ و زیارت اربعین

(یعنی روز بیستم ماه صفر) از علامات ایمان است «۱» و زیارت او در هر ماه ثواب هزار شهید دارد از شهدای بدر «۲». و هر کس بر بلندی رود و سر به سوی آسمان کرده توجه به قبر او کند و بگوید: «السَّلَامُ عَلَیْكَ یا ابا عَبْدِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَیْكَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَکَاتُهُ» ثواب حج و عمره در دیوان اعمال او بنویسند «۳». و در روایت وارد شده که نماز کردن در مشهد منور آن حضرت هر رکعتی معادل هزار حج و هزار عمره است، و هزار بنده که آزاد کند، و هزار جنگ در راه خدای تعالی کند با حضور پیغمبر مرسل. «۴» و یک نماز واجب گزاردن معادل حج است، و نماز سنت معادل عمره «۵». از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام منقول است که فرموده: هر کس حضرت امام جعفر صادق علیه السلام را زیارت کند هرگز درد چشم نبیند و بیمار نشود و مبتلا نمیرد (و). «۶» و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام خود فرموده که: هر که مرا زیارت کند خدای تعالی گناهان او را بیامرزد و فقیر و محتاج نمی‌میرد (ز). «۷» و از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که پرسیدند از او که زیارت پدر تو مثل زیارت امام حسین علیه السلام است؟ آن حضرت فرمودند: آری! و گفتند که: هر که پدرم را در بغداد زیارت کند حکم آن دارد که حضرت پیغمبر و حضرت امیرالمؤمنین - صلوات الله علیهما - را زیارت کرده باشد (ح). «۸» و از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقول است که فرمودند: زیارت فرزندم علی (_____۱)

تهذیب ۶: ۵۲، حدیث ۱۲۲. وسائل ۱۴: ۴۷۸، حدیث ۱. (۲) تهذیب ۶: ۵۲، حدیث ۱۲۳. وسائل ۱۴: ۴۳۸، حدیث ۴. (۳) کافی ۴: ۵۸۹، حدیث ۴. وسائل ۱۴: ۴۹۳، حدیث ۲. (۴) تهذیب ۶: ۷۳، حدیث ۱۴۰. وسائل ۱۴: ۵۱۸، حدیث ۲. (۵) تهذیب ۶: ۷۳، حدیث ۱۴۱. وسائل ۱۴: ۵۱۸، حدیث ۳. (۶) و - تهذیب ۶: ۷۸، حدیث ۱۵۴. وسائل ۱۴: ۵۴۳، حدیث ۳. (۷) تهذیب ۶: ۷۸، حدیث ۱۵۳. وسائل ۱۴: ۵۴۳، حدیث ۲. (۸) کافی ۴: ۵۸۳، حدیث ۱ و ۲. وسائل ۱۴: ۵۴۴، حدیث ۱ و ۲. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۱۷ پیش خدای تعالی برابر هفتاد حج مبرور است تا هفتاد هزار حج «۱». و از حضرت امام محمد تقی علیه السلام پرسیدند که زیارت پدر تو افضل است یا زیارت امام حسین علیه السلام؟ فرمودند که: زیارت پدرم، زیرا که پدرم را زیارت نمی‌کنند مگر خاصان شیعه «۲». و مراد به «خاصان شیعه» جماعتی‌اند که قائلند به امامت دوازده امام علیهم السلام چه جماعت ناووسیّه که تا حضرت امام جعفر صادق علیه السلام را امام می‌دانند، و واقفیه که تا حضرت امام موسی کاظم علیه السلام را امام می‌دانند، و کیسایتیه که به امامت محمد بن حنفیه قائل‌اند، و غیر اینها از فرق شیعه زیارت حضرت امام حسین علیه السلام می‌کنند، و زیارت حضرت امام رضا علیه السلام نمی‌کنند مگر خواص شیعه. و بهتر آن است که حضرت امام رضا علیه السلام را در رجب زیارت کنند. و از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که: به احمد بن زنی نوشتند که: برسان به شیعه من که زیارت من پیش خدای تعالی مقابل هزار حج مقبول و هزار عمره مقبوله است. احمد بن زنی گوید: از حضرت امام محمد تقی علیه السلام پرسیدند که زیارت پدر تو مقابل هزار حج است؟ آن حضرت فرمودند که: مقابل هزار هزار حج است «۳». و از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که: هر که مرا از راه دور زیارت کند او را در سه موضع یاری کنم؛ آنگاه که نامه‌ای از چپ و راست پُران شود، و هنگام گذشتن از صراط، و هنگام کشیدن اعمال «۴».

فصل دوم در آداب زیارت

فصل دوم در آداب زیارت بدان که بیست و یک امر تعلّق به زیارت دارد: اوّل: غسل کردن پیش از دخول به روضه. (_____۱) کافی ۴: ۵۸۵، حدیث ۴. وسائل ۱۴: ۵۶۵، حدیث ۱. (۲) کافی ۴: ۵۸۴، حدیث ۱. وسائل ۱۴: ۵۶۲ و ۵۶۳، حدیث ۱. (۳) من لایحضره الفقیه ۲: ۵۸۲، حدیث ۳۱۸۲. تهذیب ۶: ۸۵، حدیث ۱۶۸. وسائل ۱۴: ۵۶۶، حدیث ۳. (۴) تهذیب ۶: ۸۵، حدیث ۱۶۹. وسائل ۱۴: ۵۵۱، حدیث ۲. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۱۸ دوم آنکه: تا داخل شدن با طهارت باشد، پس اگر در میانه حدثی واقع شود اعاده غسل باید کرد. سوم

آنکه: جامه نو و پاک پوشد و بر در مشهد بایستد و دعای منقول بخواند و اذن دخول بطلبد، پس اگر در آن حال او را رقت بهم رسد داخل شود، و الا انتظار بکشد که هر گاه رقت [۱] بهم رسد داخل شود. چهارم: داخل شدن به خضوع و خشوع، و در حین دخول پای راست را مقدم دارد و در وقت بیرون آمدن پای چپ را، پنجم آنکه: خود را به ضریح بچسباند. و بعضی توهم کرده‌اند که دور ایستادن بهتر است و این غلط است، چه در احادیث وارد شده که برضریح تکیه باید «۱» کرد و بوسیدن ضریح جایز است، و در بوسیدن آستانها حدیثی وارد نشده. و بعضی از مجتهدین امامیه برآنند که جایز است «۲». ششم آنکه: رو به قبله نکند، بلکه رو به ضریح و پشت به قبله کردن در حالت زیارت بهتر است. هفتم: زیارت به طریق منقول کردن، چنانچه در فصل آینده مذکور خواهد شد و قول «السَّلامُ عَلَیْکَ» کافی است و بعضی از مجتهدین حاضر شدن در آنجا را کافی می‌دانند. «۳» هشتم: جانب راست روی خود را برضریح نهادن، و در وقت فارغ شدن از زیارت دعا کردن. نهم: جانب چپ روی خود را برضریح نهادن و سؤال نمودن از خدای تعالی به حقّ او و به حقّ صاحب قبر که او را از اهل بهشت بگرداند به شفاعت صاحب قبر، و مبالغه در دعا کردن و الحاح نمودن [۱]. ولی اگر انتظار کشید و

رقت بهم نرسد داخل شدن را ترک نکند و مراقبت نفس خود را نماید و با آداب شرعیّه در مقام مجاهده با او بر آید که به زودی رقت پیدا کند وَفَّقَنَا اللَّهُ وَ جَمِيعَ الْمُؤْمِنِينَ لِذَلِكَ اِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى. (صدر)

(۱) کافی ۴: ۵۵۱، حدیث ۲. وسائل

۱۴: ۳۴۲، حدیث ۲. (۲) شهید اول، دروس ۲: ۲۵. (۳) شهید اول، دروس ۲: ۲۳. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۱۹ دهم: برسر بالین آمدن و رو به قبله نمودن و دعا کردن. یازدهم: دو رکعت نماز زیارت کردن بعد از زیارت. و اگر زیارت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم باشد سنت است که نماز زیارت را در میان منبر آن حضرت و قبر او گزارد. و اگر زیارت حضرات ائمه معصومین علیهم السلام باشد در بالین سر باید گزارد، و در این نماز رخصت از ائمه علیهم السلام وارد شده که رو به قبر می‌توان کرد اگرچه مستلزم پشت [۱] به قبله کردن باشد «۱». اما اگر چنان کند که رو به ضریح کند و پشت به قبله نکند بهتر [۲] است. دوازدهم: بعد از نماز زیارت دعای منقول خواندن، و آنچه به خاطرش رسد از امور دین و دنیا طلب نمودن، و دعا برای جمیع خلائق نمودن بهتر است، چه آن به اجابت نزدیکتر است. سیزدهم: در آن مکان تلاوت قرآن نمودن و ثواب آن را به صاحب ضریح هدیه کردن، چه نفع آن باز به او می‌رسد و سبب تعظیم صاحب قبر است. چهاردهم: احضار قلب است در جمیع احوال به حسب استطاعت، و توبه کردن از جمیع گناهان. پانزدهم: تصدّق نمودن بر خدمتکاران و نگاهبانان آن مقام و محتاجان آنجا، چه ثواب تصدّق در آن مقام مضاعف می‌شود. شانزدهم: تعظیم ایشان، چه فی الحقیقه تعظیم ایشان تعظیم صاحب قبر است. هفدهم آنکه: هر گاه از زیارت برگردد باز به زیارت رود تا در آن شهر است. هجدهم آنکه: هر گاه رفتن او نزدیک آید و داع به دعای منقول کند. [۱] - نماز را البته روی به قبله باید بجا

آورد اما بنحوی که پشت به قبر مطهر نشود، مثل طرف بالای سر یا طرف پشت سر. (دهکردی) * نماز هر چند مستحبی باشد پشت به قبله کردن جایز نیست، مگر در حال راه رفتن ماشیاً او را کباً. (نخجوانی، یزدی) [۲] البته ترک این بهتر را در هیچ زیارت ننماید. (صدر) (۱) روایتی که دلالت بر جواز داشته باشد نیافتیم، رجوع شود به وسائل ۵: ۱۶۰، باب ۲۶ مکان مصلی. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۲۰ نوزدهم آنکه: سؤال کند از خدای تعالی عود بدان مقام را. بیستم آنکه: در وقت بیرون آمدن از آن مقام روی به ضریح کرده پس پس بیرون آید. بیست و یکم آنکه: زود از آن مقام بیرون رود، چه حرمت و تعظیم در آن بیشتر است و اشتیاق باز آمدن زودتر بهم می‌رسد.

فصل سوم «۱» در بیان زیارت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و حضرات ائمه معصومین - صلوات الله علیهم اجمعین -

اشاره

فصل سوم «۱» در بیان زیارت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و حضرات ائمه معصومین - صلوات الله علیهم اجمعین - بدان زیارت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت امیرالمؤمنین و حضرات ائمه معصومین - صلوات الله علیهم اجمعین - به طرق متعدده واقع شده، و چون این مختصر گنجایش جمیع آنها نداشت، لهذا در این رساله اختصار رفت به زیارت مختصری به جهت هریک از حضرات که از کتب احادیث معتمده چون کتاب «من لا یحضره الفقیه» ابن بابویه و «کامل الزیارات» ابن قولویه، و تهذیب حدیث شیخ طوسی، و مصباح کبیر و صغیر او، و غیر اینها از کتب ادعیه و مزار و غیر آن انتخاب شده.

زیارت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم

زیارت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بدان که - وفّقک الله تعالی و ایّانا - که هرگاه اراده داخل شدن مدینه کنی پیش از دخول در آن باید که غسل زیارت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم به فعل آری، و به آدابی که در فصل سابق مذکور شد از باب جبرئیل علیه السلام داخل مسجد آن حضرت شوی، و در بالای سر آن حضرت روی خود را به قبله کرده پهلوی چپ را به جانب ضریح مقدّس آن حضرت کنی، و پهلوی راست را به جانب منبر آن حضرت، و این دعا را که ابن عمار به طریق صحیح از حضرت به حقّ ناطق امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده بخوانی: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَأَشْهَدُ أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ وَأَنَّكَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، وَأَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ بَلَغْتَ رِسَالَتِ رَبِّكَ» (۱) این فصل تا آخر در دو نسخه

خطی نیامده است. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۲۱ وَنَصَحْتَ لِمَتِّكَ وَجَاهَدْتَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَعَبَدْتَ اللَّهَ حَتَّى اتَاكَ الْيَقِينُ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَادَّيْتُ الَّذِي عَلَيْكَ مِنَ الْحَقِّ وَأَنَّكَ قَدْ رُوِّفْتَ بِالْمُؤْمِنِينَ وَغَلِظْتَ عَلَى الْكَافِرِينَ فَبَلَغَ اللَّهُ بِكَ أَشْرَفَ مَحَلِّ الْمُكْرَمِينَ، الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي اسْتَقْدَنَا بِكَ مِنَ الشُّرْكِ وَالضَّلَالَةِ، اللَّهُمَّ اجْعَلْ صَلَوَاتِكَ وَصَلَوَاتِ مَلَائِكَتِكَ الْمُقَرَّبِينَ وَعِبَادِكَ الصَّالِحِينَ وَانْبِيَاءِكَ الْمُرْسَلِينَ وَاهْلِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِينَ وَمَنْ سَبَّحَ لَكَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ وَنَبِيِّكَ وَوَلِيِّكَ وَوَحْيِكَ وَصِفَتِكَ وَصَفَوَاتِكَ مِنْ بَرِيَّتِكَ وَخَيْرَتِكَ مِنْ خَلْقِكَ، اللَّهُمَّ أَعْطِهِ الدَّرَجَةَ وَالْوَسِيلَةَ مِنَ الْجَنَّةِ وَابْعَثْهُ مَقَامًا مَحْمُودًا يُعْطِيهِ بِهِ الْأَوَّلُونَ وَالْآخِرُونَ، اللَّهُمَّ أَنْكَ قُلْتَ وَقَوْلُكَ الْحَقُّ «وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا» وَأَنْتَ آتَيْتَ نَبِيَّكَ مَسِيحًا تَائِبًا مِنْ ذُنُوبِي وَأَنْتَ اتَّوَجَّهَ إِلَيْكَ بِنَبِيِّكَ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَا مُحَمَّدُ أَنْتَ اتَّوَجَّهَ إِلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكَ لِيُغْفِرَ لِي ذُنُوبِي» (۱). و بعد از آن نیت زیارت کن به این طریق که زیارت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم می کنم سنت تقرب به خدا، پس از آن بگویی: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حَبِيبَ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا صِفْوَةَ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِينَ اللَّهِ، أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ نَصَحْتَ لِمَتِّكَ وَجَاهَدْتَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَعَبَدْتَهُ حَتَّى اتَاكَ الْيَقِينُ، فَجَزَاكَ اللَّهُ أَفْضَلَ مَا جَازَى نَبِيًّا عَنْ أَمَّتِهِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَالْأَفْضَلَ مَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَالْأَفْضَلَ مَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ أَنْكَ حَمِيدٌ مُجِيدٌ». آنگاه اگر حاجتی داشته باشی، ضریح مقدّس آن حضرت را پس پشت خود گذاشته رو به قبله کن و دستهای خود را برداشته از حقّ سبحانه و تعالی طلب حاجت نمای که به اجابت مقرون گردد، و بعد از آن دعایی که حضرت امام زین العابدین علیه السلام می خوانده اند بخوانی که: «اللَّهُمَّ إِلَيْكَ الْحَيَاتُ أَمْرِي وَالْإِمْرُ قَبْرِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ اسْتَنْدْتُ ظَهْرِي وَالْقَبْلَةَ الَّتِي رَضِيتَ لِمُحَمَّدٍ اسْتَقْبَلْتُ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَضِيعُ وَلَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي خَيْرَ مَا ارْجُو لَهَا وَلَا أَذْفَعُ عَنْهَا شَرًّا مَا عَلَيْهَا، وَأَضْبَحُ الْأُمُورَ بِيَدِكَ وَلَا

فَقَرَّ مِنْهُ اِنِّى لِمَا اَنْزَلْتَ اِلَىَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيْرٌ، اَللّٰهُمَّ ارْزُدْنِىْ مِنْكَ بِخَيْرٍ وَلَا رَاَدَ لِفَضْلِكَ، اَللّٰهُمَّ اِنِّىْ اَعُوْذُ بِكَ مِنْ

(۱) كافي ۴: ۵۵۰، حديث ۱. وسائل

۱۴: ۳۴۱، حديث ۱. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۲۲ اَنْ تُبَدِّلَ اِسْمِىْ اَوْ تُغَيِّرَ جِسْمِىْ اَوْ تُزِيلَ نِعْمَتَكَ عَنِّىْ، اَللّٰهُمَّ زَيِّنِّىْ بِالتَّقْوٰى وَجَمِّلْنِىْ بِالنَّعْمِ وَاَعْمُرْنِىْ بِالْعَافِيَةِ وَاَرْزُقْنِىْ شُكْرَ الْعَافِيَةِ. آنگاه نزد منبر آن حضرت رفته، چشم و روى خود را بر آن بمال، چه در حديث وارد شده كه: مالیدن چشمهای خود بر منبر آن حضرت شفای چشمهاست و در میان منبر و قبر آن حضرت آمده جهت مطالب دنیوی و اخروی دعا كن، چه از حضرت رسالت پناهی منقول است كه: میانه منبر و قبر من روضه‌ای است از ریاض جنت «۱»

آنگاه دو ركعت نماز زیارت حضرت بگزارد و بعد از فارغ شدن از نماز تسبیح حضرت فاطمه زهرا علیها السلام کرده، جهت مطالب دنیوی و اخروی خود دعا كن كه به اجابت مقرون گردد، آنگاه بگوی: «اَللّٰهُمَّ اِنِّىْ صِلَيْتُ هَاتَيْنِ الرَّكْعَتَيْنِ هِدْيَةً مِنْىْ اِلَى سَيِّدِىْ وَمَوْلَاىْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللهِ رَسُوْلِكَ وَنَبِيِّكَ، اَللّٰهُمَّ فَصِّلْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَاِلِهِ وَتَقَبَّلْهَا مِنِّىْ وَاجْزِنِّىْ عَلَى ذٰلِكَ جَزَاءَ الْمُحْسِنَيْنِ، اَللّٰهُمَّ لَكَ صَلَاتُكَ وَلَكَ رَكْعَتُكَ وَلَكَ سَجْدَتُكَ وَحَدِّكَ لَا شَرِيْكَ لَكَ، لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ لَا يَكُوْنُ الصَّلَاةُ وَالرُّكُوْعُ اِلَّا لَكَ لَانَّكَ اَنْتَ اللهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ، اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَاِلِ مُحَمَّدٍ وَتَقَبَّلْ مِنْىْ زِيَارَتِىْ وَاعْطِنِىْ سُوْلِىْ بِمُحَمَّدٍ وَاِلِهِ الطَّاهِرَيْنِ».

زیارت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام

زیارت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بدان كه مكان قبر حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در احادیث اهل بیت علیهم السلام مختلف وارد شده، چه در بعضی از احادیث آمده كه آن حضرت در گورستان بقیع مدفون گشته «۲» و در بعضی احادیث وارد شده كه قبر آن حضرت میانه قبر حضرت رسالت پناه و منبر او واقع شده «۳». و رئیس المحدثین محمد بن بابویه قمی در كتاب «من لا یحضره الفقیه» نقل کرده كه صحیح آن است كه: آن حضرت در خانه خود مدفون است و چون بنی امیه مسجد مدینه را بزرگ کردند قبر آن حضرت داخل مسجد شد «۴» والحال در پشست

(۱) كافي ۴: ۵۵۳، حديث ۱. وسائل

۱۴: ۳۴۴، حديث ۱. (۲) من لا یحضره الفقیه ۲: ۵۷۲. وسائل ۱۴: ۳۶۹، حديث ۴. (۳) مقنعه: ۴۵۹. معانی الأخبار: ۳۷۸ و ۳۷۹. وسائل ۱۴: ۳۶۹، حديث ۵. (۴) فقیه ۲: ۵۷۲. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۲۳ خانه‌ای كه حضرت مدفون است علامت ضریح مقدس آن حضرت است. پس هر گاه بدانجا رسی بعد از آنكه غسل زیارت آن حضرت کرده باشی، نیت زیارت كن كه: زیارت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام می كنم سَنَّتْ تَقَرَّبَ بِهِ خُدا، آنگاه بگوی: «السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا بِنْتَ رَسُوْلِ اللهِ، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا بِنْتَ نَبِیِّ اللهِ، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا بِنْتَ خَلِیْلِ اللهِ، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا بِنْتَ حَبِیْبِ اللهِ، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا بِنْتَ صَفِیِّ اللهِ السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا بِنْتَ امِیْنِ اللهِ، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا بِنْتَ خَیْرِ خَلْقِ اللهِ، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا بِنْتَ اَفْضَلِ انْبِیَاءِ اللهِ وَرُسُلِهِ وَمَلَائِكَتِهِ السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا بِنْتَ خَیْرِ التَّوْبَةِ، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِیْنَ مِنَ الْمَوَلِّیْنَ وَالْاٰخِرِیْنَ، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا زَوْجَةَ وَلِیِّ اللهِ وَخَیْرِ الْخَلْقِ بَعْدَ رَسُوْلِ اللهِ، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا اُمَّ الْحَسَنِ وَالْحُسَیْنِ سَيِّدَتِیْ شَبَابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ، السَّلَامُ عَلَیْكَ اَیَّتُهَا الصَّدِیْقَةُ الشَّهِیْدَةُ، السَّلَامُ عَلَیْكَ اَیَّتُهَا الرِّضَايَةُ الْمَرْضِيَّةُ، السَّلَامُ عَلَیْكَ اَیَّتُهَا الْفَاضِلَةُ الزَّكِيَّةُ، السَّلَامُ عَلَیْكَ اَیَّتُهَا الْمَظْلُومَةُ الْمُعْصُومَةُ، السَّلَامُ عَلَیْكَ اَیَّتُهَا الْحَوْرَاءُ الْاِنْسِیَّةُ، السَّلَامُ عَلَیْكَ اَیَّتُهَا التَّقِیَّةُ النَّقِیَّةُ، السَّلَامُ عَلَیْكَ اَیَّتُهَا الْمُحَدَّثَةُ الْعَلِیَّةُ «۱»، السَّلَامُ عَلَیْكَ اَیَّتُهَا الْمُصْطَهَدَةُ الْمُفْهُوْرَةُ، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا فَاطْمَةُ بِنْتُ رَسُوْلِ اللهِ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكَاتُهُ، صَلِّى اللهُ عَلَیْكَ وَعَلَى رُوحِكَ وَبَدَنِكَ، اَشْهَدُ اَنَّكَ مَضِیْتَ عَلَى بَیِّنَةٍ مِنْ رَبِّكَ وَاَنْ مِنْ سَرِّكَ فَقَدْ سَرَّ رَسُوْلُ اللهِ صَلِّى اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَمَنْ جَفَاكَ فَقَدْ جَفَا رَسُوْلُ اللهِ صَلِّى اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَمَنْ اِذَاكَ فَقَدْ اِذَا رَسُوْلُ اللهِ صَلِّى اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَمَنْ وَصَلَكَ فَقَدْ وَصَلَ رَسُوْلُ اللهِ صَلِّى اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَمَنْ قَطَعَكَ فَقَدْ قَطَعَ رَسُوْلُ اللهِ صَلِّى اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ لَانَّكَ بِضْعَةٌ مِنْهُ وَرُوحُهُ النَّبِیِّ جَبَّتِیْهِ كَمَا قَالَ عَلَیْهِ اَفْضَلُ سَلَامِ اللهِ وَصَلَوَاتِهِ، اَشْهَدُ اللهُ وَرَسُوْلُهُ وَمَلَائِكَتُهُ اِنِّىْ رَاِضٌ عَمَّنْ رَضِیْتَ عَنْهُ سَاخِطٌ عَلَى مَنْ سَخَطْتَ عَلَیْهِ مُتَبَرِّئٌ مِمَّنْ

تَبَرَّاتِ مِنْهُ مُوَالٍ لِمَنْ وَالَيْتَ وَمُعَادٍ لِمَنْ عَادَيْتَ مُبَغِضٍ لِمَنْ ابْغَضْتَ مُحِبٌّ لِمَنْ أَحْبَبْتَ، وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا وَحَسْبِيَ وَجَازِيًا وَمُثْبِتًا. بعد از آن صلوات بر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم فرستاده، دو رکعت نماز زیارت (طبع جدید)، ص: ۴۲۴ حضرت فاطمه علیها السلام بجای آر، و دعایی که مذکور شد بخوان. و چون به گورستان بقیع رسی حضرت امام حسن و امام زین العابدین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهم السلام را زیارت کن، و نیت چنین کن که: زیارت حضرت امام حسن و امام زین العابدین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهم السلام می کنم سَنَتِ تَقَرَّبَ بِهِ خُدا، آنگاه بگوی: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ اَيُّمَّةَ الْهُدَى، السَّلَامُ عَلَيْكُمْ حُجَّجَ اللَّهِ عَلَى أَهْلِ الدُّنْيَا، السَّلَامُ عَلَيْكُمْ اَيُّهَا الْقَوَامُونَ فِي الْبَرِّيَّةِ بِالْقِسْطِ، السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الصَّفْوَةِ، السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ النَّجْوَى، أَشْهَدُ أَنْكُمْ قَدْ بَلَّغْتُمْ وَنَصَيْتُمْ وَصَبَرْتُمْ فِي ذَاتِ اللَّهِ وَكَذَّبْتُمْ وَأَسَىءَ عَلَيْكُمْ فَغَفَرْتُمْ، وَأَشْهَدُ أَنْكُمْ الْإِئِمَّةُ الرَّاشِدُونَ وَأَنْ طَاعَتَكُمْ مُفْتَرَضَةٌ وَأَنْ قَوْلَكُمْ الصَّدَقُ وَأَنْكُمْ دَعَوْتُمْ فَلَمْ تُجَابُوا وَأَمَرْتُمْ فَلَمْ تُطَاعُوا وَأَنْكُمْ دَعَايُ الدِّينِ وَأَزْكَانُ الْأَرْضِ لَمْ تَزَالُوا بِعَيْنِ اللَّهِ وَيَنْسِي حُكْمَكُمْ فِي أَصْلَابِ الْمُطَهَّرِينَ وَيَنْقُلُكُمْ فِي أَرْحَامِ الْمُطَهَّرَاتِ لَمْ تُدْنَسِيكُمْ الْجَاهِلِيَّةُ وَلَمْ تُشْرِكْ فِيكُمْ فَتَنُ الْأَهْوَاءِ طُبْتُكُمْ وَطَابَ سَيْتُكُمْ، أَنْتُمْ الَّذِينَ مَنْ بِكُمْ عَلَيْنَا دِيَانُ الدِّينِ فَجَعَلَكُمْ فِي بُيُوتِ إِذْنِ اللَّهِ أَنْ تَرْفَعَ وَيُذَكَّرَ فِيهَا اسْمُهُ وَجَعَلَ صَلَواتَنَا عَلَيْكُمْ رَحْمَةً لَنَا وَكَفَّارَةً لِذُنُوبِنَا، وَاخْتَارَكُمْ لَنَا وَطَيْبَ خَلْقِنَا بِمَا مَنْ عَلَيْنَا مِنْ وَلَايَتِكُمْ وَكُنَّا عِنْدَهُ مَسْلَمِينَ بِعِلْمِكُمْ مُقَرَّرِينَ بِفَضْلِكُمْ مُعْتَرِفِينَ بِتَضَعِ دُنْيَانَا يَاكُمْ، وَهَذَا مَقَامٌ مِنْ أَسْرَفٍ وَآخِطَاءٍ وَاسْتِكَانٍ وَأَقْرَبَ بِمَا جَنَى وَرَجَا بِمَقَامَاتِ الْخَلَاصِ وَأَنْ يَسْتَنْقِذَهُ بِكُمْ مَسْتَنْقِذُ الْهَلَكَى مِنَ النَّارِ، فَكُونُوا فِي شُفْعَاءٍ فَقَدْ وَفَدْتُ إِلَيْكُمْ أَذْ رَغِبَ عَنْكُمْ أَهْلُ الدُّنْيَا وَاتَّخَذُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُؤًا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا. آنگاه سرو دستهای خود را سوی آسمان بکن و این دعا را بخوان: «يا مَنْ هُوَ قَائِمٌ لَا يَشْهُو وَدَائِمٌ لَا يَلْهُو وَمُحِيطٌ بِكُلِّ شَيْءٍ لَكَ الْمَنْ بِمَا وَفَّقْتَنِي وَعَزَّفْتَنِي ائْتِنِي عَلَيْهِمُ السَّلَامُ اذْ ضَلَّ عَنْهُمْ عِبَادُكَ» (۱) وَجَحِّدُوا مَعْرِفَتَهُمْ وَاسْتَخَفُّوا بِحَقِّهِمْ وَمَالُوا إِلَى سِوَاهُمْ، وَكَانَتْ الْمِنَّةُ لَكَ وَمِنْكَ عَلَى مَعَ اقْوَامٍ خَصَصْتَهُمْ بِمَا خَصَصْتَنِي بِهِ فَلَكَ الْحَمْدُ اذْ كُنْتُ عِنْدَكَ فِي مَقَامِي هَذَا مَذْكُورًا مَكْتُوبًا فَلَا تَحْرِمْنِي مَا رَجَوْتُ وَلَا تُخَيِّبْنِي فِيهَا دَعَوْتُ. آنگاه هر دعایی که خواهی بکن که مستجاب است بعد از آن دو رکعت نماز زیارت هراممی که کرده ای بگزار. و زیارت قبر عم حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم حمزه که در الحُمد مدفون است بکن که از (طبع جدید)، ص: ۴۲۵ جمله مستحبات است، پس چون بدانجا رسی بگوی: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عَمَّ رَسُولِ اللَّهِ وَخَيْرَ الشُّهَدَاءِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَسَدَ اللَّهِ وَأَسَدَ رَسُولِهِ وَأَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ جَاهَدْتَ فِي اللَّهِ وَنَصَيْتَ لِرَسُولِ اللَّهِ وَصَبَرْتَ بِنَفْسِكَ وَطَلَبْتَ مَا عِنْدَ اللَّهِ وَرَغَبْتَ فِيهِمَا وَعَدَّ اللَّهُ». و چون به قبر شهدا رسی بگو: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنَعَمْ عُقْبَى الدَّارِ وَأَنْتُمْ لَنَا فَرَطٌ وَأَنَا بِكُمْ لَاحِقُونَ» و چون خواهی که وداع حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم نمایی باید که غسل کنی و زیارت آن حضرت را به طریقی که مذکور شد بجا آری، پس بگو: «اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْهُ اخِرَ الْعَهْدِ مِنْ زِيَارَةِ قَبْرِ نَبِيِّكَ فَإِنْ تَوَفَّيْتَنِي قَبْلَ ذَلِكَ فَإِنِّي أَشْهَدُ فِي مَمَاتِي عَلَى مَا أَشْهَدُ عَلَيْهِ فِي حَيَاتِي أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ وَأَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُكَ وَرَسُولُكَ وَأَنَّكَ اخْتَرْتَهُ مِنْ خَلْقِكَ ثُمَّ اخْتَرْتَهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ الْإِئِمَّةِ الطَّاهِرِينَ الَّذِينَ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَطَهَّرَهُمْ تَطْهِيرًا، فَاحْشُرْنَا مَعَهُمْ وَفِي زُمْرَتِهِمْ وَتَحْتَ لَوَائِهِمْ، وَلَا تُفَرِّقْ بَيْنَهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ» و چون خواهی که وداع ائمه بقیع علیهم السلام کنی به طریقی که مذکور شد زیارت ایشان را به فعل آر، آنگاه بگوی: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ اَيُّمَّةَ الْهُدَى وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ اسْتَودِعُكُمْ اللَّهُ وَأَقْرَأُ عَلَيْكُمْ السَّلَامَ أَمَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَبِمَا جِئْتُمْ بِهِ وَدَلَّكُمْ عَلَيْهِ، اللَّهُمَّ فَاجْعَلْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ، اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْهُ اخِرَ الْعَهْدِ مِنْ زِيَارَتِي يَا هُمْ وَأَرْزُقْنِي الْعُودَ ثُمَّ الْعُودَ».

زیارت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام

زیارت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بدان- وفَّقَكَ اللَّهُ وَإِنَّا- که هرگاه اراده زیارت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نمایی در

نجف اشرف می باید که غسل کنی، و به آدابی که در فصل سابق مذکور شد به آهستگی و سکینه و وقار متوجه مرقد منور مطهر آن حضرت شوی تا آنکه به مرقد رسی، آنگاه روی خود را به آن حضرت کرده پشت به قبله کن و نیت چنین کن که: زیارت حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام می کنم، سنت تقرب به خدا، پس بگوی: «السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَلِيَّ اللَّهِ أَنْتَ أَوَّلُ مَظْلُومٍ وَأَوَّلُ مَنْ غُصِبَ حَقُّهُ صَبْرَتْ وَاحْتَسِبَتْ حَتَّى اتَاكَ الْيَقِينُ، وَاشْهَدُ أَنَّكَ لَقِيتَ اللَّهَ وَأَنْتَ شَهِيدٌ، عَذَّبَ اللَّهُ قَاتِلَكَ بِأَنْوَاعِ الْعَذَابِ وَجَدَّدَ عَلَيْهِ الْعَذَابَ، جِثَّتْكَ عَارِفًا بِحَقِّكَ مُسْتَبْصِرًا بِشَأْنِكَ مُعَادِيًا لِأَعْدَائِكَ وَمَنْ ظَلَمَكَ، الْقَى عَلَى جَامِعِ عَبَّاسِي (طبع جدید)، ص: ۴۲۶ ذَلِكُ رَبِّي أَنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى أَنْ لِي ذُنُوبًا كَثِيرَةً فَاشْفَعْ لِي عِنْدَ رَبِّكَ فَإِنَّ لَكَ عِنْدَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى جَاهًا وَشَفَاعَةً وَقَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى». آنگاه بگوی: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَكْرَمَنِي بِمَعْرِفَتِهِ وَمَعْرِفَةِ رَسُولِهِ وَمَنْ فَرَضَ طَاعَتَهُ رَحِمَهُ مِنْهُ وَتَطَوَّلًا مِنْهُ وَمَنْ عَلَى بِالْإِيمَانِ، الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي سَيَّرَنِي فِي بِلَادِهِ وَحَمَلَنِي عَلَى دَوَابِّهِ وَطَوَى لِي الْبُعِيدَ وَدَفَعَ عَنِّي الْمَكْرُوهَ حَتَّى ادْخَلَنِي حَرَمَ اخِي نَبِيِّهِ وَارَائِهِ فِي عَافِيَةٍ، الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَنِي مِنْ زُورِ قَبْرِ وَصِيِّي رَسُولِهِ، الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ، اشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَاشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ جَاءَ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِهِ وَاشْهَدُ أَنَّ عَلِيًّا عَبْدُ اللَّهِ وَاخُو رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَوَصِيِّهِ وَخَلِيفَتُهُ فِي أَمَّتِهِ وَاشْهَدُ أَنَّ الْأَئِمَّةَ مِنْ وَلَدِهِ وَحُجَجَ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ اللَّهُمَّ عَبْدُكَ وَزَائِرُكَ مُتَقَرِّبُ إِلَيْكَ بِزِيَارَةِ قَبْرِ اخِي رَسُولِكَ، وَعَلَى كُلِّ مَا تَنِي حَقَّ لِمَنْ آتَاهُ وَزَارَهُ وَأَنْتَ خَيْرُ مَا تَنِي وَآكْرَمُ مَزُورٍ، فَاسْأَلُكَ يَا اللَّهُ يَا رَحْمَنُ يَا رَحِيمُ يَا جَوَادُ يَا وَاحِدُ يَا أَحَدُ يَا نُورُ يَا فَرْدُ يَا صِمْدُ يَا مَنْ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاهْلٍ بَيْتِهِ وَأَنْ تَجْعَلَ تَحْفَتِكَ آيَاتِي مِنْ زِيَارَتِي فِي مَوْقِفِي هَذَا فَكَأَنَّكَ رَقَبَتِي مِنَ النَّارِ، وَاجْعَلْنِي مِمَّنْ يُسَارِعُ فِي الْخَيْرَاتِ وَيَدْعُوكَ رَهْبًا وَرَغْبًا وَاجْعَلْنِي لَكَ مِنَ الْخَاشِعِينَ، اللَّهُمَّ أَنْتَ بَشَّرْتَنِي عَلَى لِسَانِ نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقُلْتُ: «وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ» اللَّهُمَّ فَإِنِّي بِكَ مُؤْمِنٌ وَبِجَمِيعِ أَنْبِيَائِكَ فَلَا تَقْنِي بَعْدَ مَعْرِفَتِهِمْ مَوْفِقًا تَقْضِي حَقِّي بِهِ عَلَى رُؤُسِ الْخَلَائِقِ بَلْ قِنِّي مَعَهُمْ وَتَوَفَّنِي عَلَى التَّصَدِيقِ لَهُمْ فَإِنَّهُمْ عَيْدُكَ وَأَنْتَ خَصَّصْتَهُمْ بِكَرَامَتِكَ وَآمَرْتَنِي بِاتِّبَاعِهِمْ». آنگاه نزدیک ضريح مقدس آن حضرت رفته بگوی: «السَّلَامُ مِنَ اللَّهِ عَلَى مُحَمَّدٍ ابْنِ عَبْدِ اللَّهِ امِينِ اللَّهِ عَلَى رُسُلِهِ وَعَزَائِمِ امْرِئِهِ وَمَعْدِنِ الْوَحْيِ وَالتَّنْزِيلِ وَالْخَاتِمِ لِمَا سَبَقَ وَالْفَاتِحِ لِمَا اسْتَقْبَلَ الْمُهَيِّمِينَ عَلَى ذَلِكِ كُلِّهِ وَالشَّاهِدِ عَلَى خَلْقِهِ وَالسَّرَاجِ الْمُنِيرِ وَالسَّلَامُ عَلَيْهِ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ، اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَاهْلٍ بَيْتِهِ الْمَظْلُومِينَ أَفْضَلَ وَاكْمِلْ وَارْزُقْ وَانْفَعْ وَاشْرَفْ مَا صَلَّيْتَ عَلَى [أَحَدٍ مِنْ] «أَنْبِيَائِكَ وَرُسُلِكَ وَاضِفْ إِلَيْكَ، اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى»

(۱) در نسخه ای خط خورده است.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۲۷ امیرالمؤمنین عَبدُكَ وَخَيْرِ خَلْقِكَ بَعْدَ نَبِيِّكَ وَاخِي رَسُولِكَ وَوَصِيِّي رَسُولِكَ الَّذِي بَعَثْتَهُ بِعِلْمِكَ وَجَعَلْتَهُ هَادِيًا لِمَنْ شِئْتَ مِنْ خَلْقِكَ وَالدَّلِيلَ عَلَى مَنْ بَعَثْتَهُ بِرِسَالَتِكَ وَدِيَانِ الدِّينِ بِعَدْلِكَ وَفَضْلِ قَضَائِكَ بَيْنَ خَلْقِكَ وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ، اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الْأَئِمَّةِ مِنْ وَلَدِهِ وَالْقَوَامِينَ بِأَمْرِكَ مِنْ بَعْدِهِ الْمَطْهُرِينَ الَّذِينَ ارْتَضَيْتَهُمْ أَنْصَارًا لِدِينِكَ وَحَفَظَةً لِسِرِّكَ وَشُهَدَاءَ عَلَى خَلْقِكَ وَاعْلَامًا لِإِعَادِكَ، السَّلَامُ عَلَى الْأَئِمَّةِ الْمُسْتَوْدَعِينَ السَّلَامُ عَلَى خَالِصَةِ اللَّهِ مِنْ خَلْقِهِ السَّلَامُ عَلَى الْأَئِمَّةِ الْمُتَوَسِّمِينَ، السَّلَامُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ قَامُوا بِأَمْرِكَ وَآزَرُوا أَوْلِيَاءَ اللَّهِ وَخَافُوا بِخَوْفِهِمْ، السَّلَامُ عَلَى الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ». آنگاه بگو: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حَبِيبَ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا صَفْوَةَ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَلِيَّ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عُمُودَ الدِّينِ وَوَارِثَ عِلْمِ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ وَصَاحِبَ الْمِيسَمِ وَالصَّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ، اشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ وَآتَيْتَ الزَّكَاةَ وَآمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَيْتَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَاتَّبَعْتَ الرَّسُولَ وَتَلَوْتَ الْكِتَابَ حَقَّ تِلَاوَتِهِ وَوَفَيْتَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَجَاهِدْتَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ وَنَصَيْحَتِ اللَّهِ وَلِرَسُولِهِ وَجُدْتَ بِنَفْسِكَ صَابِرًا مُحْتَسِبًا وَمُجَاهِدًا عَنْ دِينِ اللَّهِ مُوقِنًا «۱» لِرَسُولِ اللَّهِ طَائِبًا مَا عِنْدَ اللَّهِ رَاغِبًا فِيمَا وَعَدَ اللَّهُ وَمَضِيَّتِ لِلَّذِي كُنْتَ عَلَيْهِ شَهِيدًا وَشَاهِدًا وَمَشْهُودًا، فَجَزَاكَ اللَّهُ عَنْ رَسُولِهِ وَعَنِ الْإِسْلَامِ وَاهْلِهِ أَفْضَلَ الْجَزَاءِ، لَعَنَ اللَّهُ مَنْ قَتَلَكَ، وَلَعَنَ اللَّهُ مَنْ تَابَعَ عَلَى قَتْلِكَ وَلَعَنَ اللَّهُ مَنْ خَالَصَكَ وَلَعَنَ اللَّهُ مَنْ افْتَرَى عَلَيْكَ وَظَلَمَكَ وَلَعَنَ اللَّهُ مَنْ غَضَبَكَ وَمَنْ بَلَغَهُ ذَلِكَ فَرَضِي بِهِ وَانَا إِلَى اللَّهِ مِنْهُمْ بَرِيءٌ، لَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً خَالَفَتْكَ وَأُمَّةً جَحَدَتْ وَلَايَتَكَ وَأُمَّةً تَظَاهَرَتْ عَلَيْكَ وَأُمَّةً

قَتَلْتِكَ وَأَمَّهَ حَادَثَ عَنْكَ وَخَذَلْتِكَ، الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ النَّارَ مَثْوِيَهُمْ وَبَسَّسَ الْوَرْدُ الْمَوْرُودَ وَبَسَّسَ وَرْدُ الْوَارِدِينَ وَبَسَّسَ دَرْكُ الْمُدْرِكِينَ، اللَّهُمَّ الْعَنْ قَتْلَهُ أَنْبِيَائِكَ وَأَوْصِيَاءَ أَنْبِيَائِكَ بِجَمِيعِ لَعْنَاتِكَ وَأَصْلِهِمْ حَرَّ نَارِكَ، اللَّهُمَّ الْعَنْ الْجَوَابِيَّتَ وَالطَّوَائِثَ وَالْفَرَاغَةَ وَاللَّاتَ وَالْعُزَّى وَالْجَبَّتَ وَالطَّاعُوتَ وَكُلَّ نَمَتْ يُدْعَى مِنْ دُونِ اللَّهِ وَكُلَّ مُفْتَرٍ (۲) عَلَى اللَّهِ، اللَّهُمَّ الْعَنْهُمْ وَأَشْيَاعَهُمْ وَاتَّبَاعَهُمْ وَأَوْلِيَاءَهُمْ وَأَعْيَانَهُمْ وَمُحِبِّهِمْ لَعْنًا كَثِيرًا (۱).

مُوقِيَا خ ل. (۲) مُحَدَّث. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۲۸ آنگاه سه مرتبه بگوی: «اللَّهُمَّ الْعَنْ قَتْلَهُ امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ» آنگاه سه مرتبه بگوی: «اللَّهُمَّ الْعَنْ قَتْلَهُ الْحُسَيْنِ» آنگاه بگوی: «اللَّهُمَّ عَذِّبْهُمْ عَذَابًا لَا تُعَذِّبُهُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ فَضَاعَفْ عَلَيْهِمْ عَذَابَكَ بِمَا شَاقُوا وَلَا أَمْرَكَ وَاعْذَلْ لَهُمْ عَذَابًا لَيْسَ لَمْ تَحْلَهُ بِأَحَدٍ مِنْ خَلْقِكَ، اللَّهُمَّ اذْخُلْ عَلَى قَتْلِهِ أَنْصَارِ رَسُولِكَ وَقَتْلِهِ أَنْصَارِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَعَلَى قَتْلِهِ الْحَسَنِ وَقَتْلِهِ أَنْصَارِ الْحُسَيْنِ وَقَتْلِهِ أَنْصَارِ الْحُسَيْنِ وَقَتْلِهِ مَنْ قُتِلَ فِي وَلَايَةِ آلِ مُحَمَّدٍ أَجْمَعِينَ عَذَابًا مُضَاعَفًا فِي اسْفَلِ دَرْكٍ مِنَ الْجَحِيمِ وَلَا تُخَفِّفْ عَنْهُمْ مِنْ عَذَابِهَا وَهُمْ فِيهَا مُتِلَسُّونَ مُلْعُونُونَ نَاكِسُوا رُؤُوسَهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ قَدْ عَايَنُوا اللَّدَامَةَ وَالْخَزَى الطَّوِيلَ لِقَتْلِهِمْ عَثْرَةَ أَنْبِيَائِكَ وَرُسُلِكَ وَاتَّبَاعَهُمْ مِنْ عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ، اللَّهُمَّ الْعَنْهُمْ فِي مُسْتَسَرِّ السَّرِّ وَظَاهِرِ الْعَلَانِيَةِ فِي سَمَائِكَ وَأَرْضِكَ، اللَّهُمَّ اجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي أَوْلِيَاءِكَ وَحَبِّبْ إِلَيَّ مَشَاهِدَهُمْ حَتَّى تُلْحِقَنِي بِهِمْ وَتَجْعَلَنِي لَهُمْ تَبَعًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ». آنگاه در بالای سر آن حضرت بنشین و بگو: «سَلَامُ اللَّهِ وَسَلَامٌ مَلَائِكَتِهِ الْمُقَرَّبِينَ وَالْمُسْلِمِينَ لَكَ بِقُلُوبِهِمْ وَالنَّاطِقِينَ بِفَضْلِكَ وَالشَّاهِدِينَ عَلَى أَنَّكَ صَادِقٌ آمِنٌ صَدِيقٌ عَلَيْكَ، يَا مَوْلَايَ صَلِّ عَلَى اللَّهِ عَلَيْكَ وَعَلَى رُوحِكَ وَبَدَنِكَ أَشْهَدُ أَنَّكَ طَهْرٌ طَاهِرٌ مُطَهَّرٌ مِنْ طَهْرٍ طَاهِرٍ مُطَهَّرٍ، أَشْهَدُ لَكَ يَا وَلِيَّ اللَّهِ وَوَلِيَّ رَسُولِهِ بِالْبَلَاغِ وَالْإِدَاءِ، وَأَشْهَدُ أَنَّكَ حَيِّبُ اللَّهِ وَأَنَّكَ بَابُ اللَّهِ وَأَنَّكَ وَجْهُ اللَّهِ الَّذِي يُؤْتِي مِنْهُ وَأَنَّكَ خَلِيلُ اللَّهِ وَأَنَّكَ عَبْدُ اللَّهِ وَآخُو رَسُولِهِ أَتَيْتُكَ وَافِدًا لِعَظِيمِ حَالِكَ وَمَنْزِلَتِكَ عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ رَسُولِهِ صَلِّ عَلَى اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَتَيْتُكَ مُتَقَرِّبًا إِلَى اللَّهِ بِزِيَارَتِكَ خَلَّصَ نَفْسِي مِنَ النَّارِ مُتَعَوِّذًا بِكَ مِنْ نَارِ اسْتَحَقَّهَا مِثْلِي بِمَا جَنَيْتُهُ عَلَى نَفْسِي، أَتَيْتُكَ انْقِطَاعًا إِلَيْكَ وَآلِي وَلَدِكَ الْخَلْفِ مِنْ بَعْدِكَ عَلَى بَرَكَةِ الْحَقِّ، فَقَلْبِي لَكُمْ مَسْلُومٌ وَأَمْرِي لَكُمْ مُتَّبِعٌ وَنُصْرَتِي لَكُمْ مُعَدَّةٌ، وَأَنَا عَبْدُ اللَّهِ وَمَوْلَاكَ وَفِي طَاعَتِكَ الْوَافِدُ إِلَيْكَ وَالتَّمَسُّ بِبَذْلِكَ كَمَالُ الْمَنْزِلَةِ عِنْدَ اللَّهِ وَأَنْتَ مِمَّنْ أَمَرَنِي اللَّهُ بِصَلَاتِهِ وَحَشَنِي عَلَى بَرِّهِ وَذَلَّنِي عَلَى فَضْلِهِ وَهَيَّدَانِي إِلَى حُبِّهِ وَرَغَبْنِي فِي الْوَفَادَةِ إِلَيْهِ وَآلِي طَلَبِ الْخَوَائِجِ عِنْدَهُ، أَنْتُمْ أَهْلُ بَيْتٍ يَسْعُدُ مَنْ تَوَلَّاهُمْ وَلَا يَخْسِرُ مَنْ يَهْوَاهُمْ وَلَا يَسْعُدُ مَنْ عَادَاهُمْ وَلَا أَجِدُ أَحَدًا أَفْرَغَ إِلَيْهِ خَيْرًا لِي مِنْكُمْ، أَنْتُمْ أَهْلُ بَيْتِ الرَّحْمَةِ وَدَعَائِمِ الدِّينِ وَارْكَانِ الْأَرْضِ وَالشَّجَرَةِ الطَّيِّبَةِ، اللَّهُمَّ لَا تُخَيِّبْ تَوَجُّهِي بِرَسُولِكَ وَآلِ رَسُولِكَ، اللَّهُمَّ أَنْتَ مَنْنْتَ عَلَيَّ بِزِيَارَةِ مَوْلَايَ وَوَلَايَتِهِ وَمَعْرِفَتِهِ فَاجْعَلْنِي مِمَّنْ يَنْتَصِرُ بِهِ وَيَنْصُرُهُ وَمَنْ عَلَى بَنْصِيرِكَ جَامِعُ عَبَّاسِي (طبع جدید)، ص: ۴۲۹ لَدَيْنِكَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَحْيَى عَلَى مَا حَيَّي بِهِ (۱) عَلِيُّ بْنُ ابْنِ طَالِبٍ وَأُمُوتُ عَلَى مَمَاتٍ عَلَيْهِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَام». آنگاه دور کعت نماز در بالای سر آن حضرت بگزار و جهت مطالب دنیوی و اخروی خود دعا کن که محل اجابت دعاست، بعد از آن بگو: «اللَّهُمَّ إِنِّي صَلَّيْتُ هَاتَيْنِ الرَّكَعَتَيْنِ هَيْدِيَهُ مِنْهُ إِلَى سَيِّدِي وَمَوْلَايَ وَلِيِّكَ وَآخِي رَسُولِكَ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَسَيِّدِ الْوَصِيِّينَ عَلِيَّ بْنِ ابْنِ طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَتَقَبَّلْهُمَا مِنِّي وَاجْزِنِي عَلَى ذَلِكِ جَزَاءَ الْمُخْبِيْنِينَ، اللَّهُمَّ لَكَ صَلَّيْتُ وَلَكَ رَكَعْتُ وَلَكَ سَجَدْتُ وَخَدَكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لِأَنَّهُ لَا تَكُونُ الصَّلَاةُ وَالرُّكُوعُ وَالسُّجُودُ إِلَّا لَكَ لَا نَكَ أَنْتَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَتَقَبَّلْ مِنِّي زِيَارَتِي وَاعْطِنِي سُؤْلِي بِمُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ». آنگاه حضرت آدم و نوح علیهما السلام را زیارت کن، چه ابن بابویه در کتاب «من لا یحضره الفقیه» نقل نموده که استخوان آدم و جسد نوح علیهما السلام در آن مکان شریف مدفون است (۲) پس هرگاه خواهی که آدم را زیارت کنی نیت زیارت کرده بگو: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا صَفِيَّ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حَبِيبَ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا آمِنَ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَلِيفَةَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا الْبَشَرِ صَلِّ لِمَوَاتِ اللَّهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْكَ وَعَلَى رُوحِكَ وَبَدَنِكَ وَعَلَى الطَّاهِرِينَ مِنْ وَلَدِكَ وَذُرِّيَّتِكَ صَلِّ لَهُ لَا يُخَصِّصُهَا إِلَّا هُوَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ». و در زیارت نوح علیه السلام بعد از نیت زیارت بگو: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا صَفِيَّ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَلِيَّ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حَبِيبَ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا شَيْخَ الْمُرْسَلِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا آمِنَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ»

الفقيه ٢: ٥٩٤. جامع عباسي (طبع جديد)، ص: ٤٣٠ يا امير المؤمنين وَرَحِمَهُ اللَّهُ وَبَرَكَاتُهُ اسْتَودِعَكَ اللَّهُ وَاسْتَرْعَيْكَ وَافَرَّءَ عَلَيْكَ السَّلَامَ اَمِنًا بِاللَّهِ وَالرُّسُلِ وَبِمَا جَاءَتْ بِهِ وَدَعَمَتْ اِلَيْهِ وَذَكَتْ عَلَيْهِ، اللَّهُمَّ فَكُتِبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ، اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْهُ اخِرَ الْعَهْدِ مِنْ زِيَارَتِي اَيَّاهُ فَانَّ تَوْفِيقِي قَبِيلَ ذَاكَ فَانِي اَشْهَدُ فِي مَمَاتِي عَلَى مَا شَهِدْتُ عَلَيْهِ فِي حَيَاتِي: اَنَّ الْاَئِمَّةَ عَلِيَّ بْنَ اَبِي طَالِبٍ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَعَلِيَّ وَمُحَمَّدَ وَجَعْفَرَ وَمُوسَى وَعَلِيَّ وَمُحَمَّدَ وَعَلِيَّ وَالْحَسَنَ وَمُحَمَّدَ بْنَ الْحَسَنِ صَاحِبَ الزَّمَانِ صَلَوَاتُ اللَّهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْهِمْ اَجْمَعِينَ، وَاشْهَدُ اَنَّ مَنْ قَتَلَهُمْ وَحَارَبَهُمْ مُشْرِكُونَ وَمَنْ رَدَّ عَلَيْهِمْ فِي اسْفَلِ دَرَكِ الْجَحِيمِ، وَاشْهَدُ اَنَّ مَنْ حَارَبَهُمْ لَنَا اَعِيدَآءٌ وَنَحْنُ مِنْهُمْ بُرَاءٌ وَانَّهُمْ حِزْبُ الشَّيْطَانِ وَعَلَى مَنْ قَتَلَهُمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ اَجْمَعِينَ «١» اللَّهُمَّ اِنِّي اسْأَلُكَ بَعْدَ الصَّلَاةِ وَالسَّلَامِ اَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَلَا تَجْعَلَ اخِرَ الْعَهْدِ مِنْ زِيَارَتِهِ وَانْ جَعَلْتَهُ فَاخْشَرْنِي مَعَ هَؤُلَاءِ الْاَئِمَّةِ الْمُسَمَّيْنَ، اللَّهُمَّ وَذَلَّلْ قُلُوبَنَا بِالطَّاعَةِ لَهُمْ وَالنَّاصِحَةِ وَالْمَحَبَّةِ وَحُسْنِ الْمُوَاظَرَةِ وَالسَّلَامِ».

(۲) نیافتیم. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۳۱ السَّلَامُ عَلَیْكُمْ یا ملائِکَةُ اللَّهِ وَرُؤَاةُ قَبْرِ الْحُسَیْنِ ابْنِ نَبِیِّ اللَّهِ» آنگاه داخل حایر شو، و بعد از آنکه ده گام برداشته باشی توقّف کن و سی مرتبه «اللَّهُ أَكْبَرُ» بگو، آنگاه متوجّه آن حضرت شو و رو به حضرت کرده قبله را در میان هر دو کتف بگیر و بگو: «السَّلَامُ عَلَیْكَ یا حُجَّةَ اللَّهِ وَابْنَ حُجَّتِهِ السَّلَامُ عَلَیْكَ یا قَتِیلَ اللَّهِ وَابْنَ قَتِیلِهِ السَّلَامُ عَلَیْكَ یا ثارَ اللَّهِ وَابْنَ ثارِهِ السَّلَامُ عَلَیْكَ یا وَثَرَ اللَّهِ الْمُؤْتَوِّرِ فی السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ، اَشْهَدُ اَنَّ دَمَکَ سَکَنَ فی الْجَنَّةِ وَاَفْشَعَرْتَ لَهُ اِظْلَةَ الْعَرْشِ وَبَکِیَ لَهُ جَمِیعُ الْخَلَائِقِ وَبَکَتْ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالأَرْضُ السَّبْعُ وَمَا فِیْهِنَّ وَمَا بَیْنَهُنَّ وَمَنْ یَنْقَلِبُ فی الْجَنَّةِ وَالنَّارِ مِنْ خَلْقِ رَبَّنَا وَمَا یُری وَمَا لَا یُری اَشْهَدُ اَنَّکَ حُجَّةُ اللَّهِ وَابْنَ حُجَّتِهِ وَاَشْهَدُ اَنَّکَ قَتِیلُ اللَّهِ وَابْنُ قَتِیلِهِ وَاَشْهَدُ اَنَّکَ ثارُ اللَّهِ وَابْنُ ثارِهِ وَاَشْهَدُ اَنَّکَ وَثَرُ اللَّهِ الْمُؤْتَوِّرِ فی السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ، وَاَشْهَدُ اَنَّکَ بَلَغْتَ وَنَصَحْتَ وَوَفَّیْتَ وَوَفَّیْتَ وَجَاهَدْتَ فی سَبِیلِ رَبِّکَ وَمَضَّیْتَ لِلَّذِی کُنْتَ عَلَیْهِ شَهِیدًا وَمُسْتَشْهِدًا وَشَهِیدًا وَمَشْهُودًا، اَنَا عَبْدُ اللَّهِ وَمَوْلَاکَ فی طَاعَتِکَ وَالْوَاثِقُ بِکَ، التَّمَسُّ بِذَلِکَ کَمَالُ الْمُنَزِّلَةِ عِنْدَ اللَّهِ وَثَبَاتُ الْقَدَمِ فی الْهِجْرَةِ الْیَکَ وَالسَّبِیلَ الَّذِی لَا یَخْتَلِجُ دُونُکَ مِنَ الدُّخُولِ فی کِفَالَتِکَ الَّتِی اَمَرْتَ بِهَا، مَنْ ارَادَ اللَّهُ بِکُمْ مِنْ ارَادَ اللَّهُ بِکُمْ مَنْ ارَادَ اللَّهُ بِکُمْ مِنْ ارَادَ اللَّهُ بِکُمْ وَالسَّبِیلَ الَّذِی لَا یَخْتَلِجُ دُونُکَ مِنَ الدُّخُولِ فی کِفَالَتِکَ الَّتِی اَمَرْتَ بِهَا، مَنْ ارَادَ اللَّهُ بِکُمْ مِنْ ارَادَ اللَّهُ بِکُمْ مَنْ ارَادَ اللَّهُ بِکُمْ مِنْ ارَادَ اللَّهُ بِکُمْ وَبِکُمْ وَبِکُمْ یُبَیِّنُ اللَّهُ الْکَذِبَ وَبِکُمْ یُبَاعِدُ اللَّهُ الزَّمَانَ الْکَلْبَ وَبِکُمْ فَتَحَ اللَّهُ وَبِکُمْ یَحْتِمُ اللَّهُ وَبِکُمْ یَمْحُو اللَّهُ مَا یَشَاءُ وَبِکُمْ یُثَبِّتُ وَبِکُمْ یُفْکُ الدَّلَّ مِنْ رِقَابِنَا وَبِکُمْ تَرَهُ کُلَّ مُؤْمِنٍ یُطَلَّبُ وَبِکُمْ تُثَبِّتُ الأَرْضُ اشْجَارَهَا وَبِکُمْ تُخْرُجُ الأشْجَارُ اثمارَهَا وَبِکُمْ تُنْزَلُ السَّمَاءُ قَطَرُهَا

وَرَزَقَهَا وَبِكُمْ يَكْشِفُ اللَّهُ الْكَوْبَ وَبِكُمْ يُنْزِلُ اللَّهُ الْغَيْثَ وَبِكُمْ تَسْبِغُ الْأَرْضُ الَّتِي تَحْمِلُ أَبْدَانَكُمْ وَتَسْقِلُ جِبَالَهَا عَنْ مَرَاسِيهَا، إِرَادَةُ الرَّبِّ فِي مَقَادِيرِ أُمُورِهِ تَهْبِطُ إِلَيْكُمْ وَيَضِدُّ مِنْ بَيُوتِكُمْ الصَّادِرُ عَمَّا فَضَّلَ مِنْ أَحْكَامِ الْعِبَادِ، لُعِنَتْ أُمَّةٌ قَتَلَتْكُمْ وَأُمَّةٌ خَالَفَتْكُمْ وَأُمَّةٌ جَحَدَتْ وَلَا يَتَكُمُ وَأُمَّةٌ ظَاهَرَتْ عَلَيْكُمْ وَأُمَّةٌ شَهِدَتْ وَلَمْ تُشْهَدْ، الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ النَّارَ مَأْوِيَهُمْ وَبَنَسَ رُودَ الْوَارِدِينَ وَبَنَسَ الْوَرْدَ الْمَمْرُودَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ». پس سه نوبت بگوید: «صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ يَا ابَاعَبْدِ اللَّهِ، اِنَّا اِلَى اللَّهِ مِمَّنْ خَالَفَكَ بَرِيءٌ». آنگاه به بالین آن حضرت رفته فرزند او علی بن الحسین علی اکبر را زیارت کند، وبعد از آنکه نیت زیارت کنی بگو: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَنَ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَنَ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَنَ خَدِيجَةَ وَفَاطِمَةَ، جَامِعِ عَبَّاسِي (طبع جدید)، ص: ۴۳۲ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ، لَعَنَ اللَّهُ مَنْ قَتَلَكَ، لَعَنَ اللَّهُ مَنْ قَتَلَكَ، لَعَنَ اللَّهُ مَنْ قَتَلَكَ، اِنَّا اِلَى اللَّهِ مِنْهُمْ بَرِيءٌ، اِنَّا اِلَى اللَّهِ مِنْهُمْ بَرِيءٌ، اِنَّا اِلَى اللَّهِ مِنْهُمْ بَرِيءٌ». آنگاه به سر قبور شهدا رفته بگو: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ، السَّلَامُ عَلَيْكُمْ، فُزْتُمْ وَاللَّهِ، فُزْتُمْ وَاللَّهِ، فُزْتُمْ وَاللَّهِ، يَالَيْتَنِي كُنْتُ مَعَكُمْ فَافُوزُ فَوْزًا عَظِيمًا». آنگاه به بالای سر آن حضرت آمده نماز زیارت بگزارد و دعایی که بعد از نماز زیارت مذکور شد بخواند، و دعا کند جهت مطالب دنیوی و اخروی خویش و برادران مؤمن و عیالان خویش که دعا در زیر قبه امام حسین علیه السلام مستجاب است و رد نمی شود. بعد از آن که اراده کنی از گنبد حضرت بیرون آئی چنان کن که پشت به حضرت نکنی و در وقت بیرون آمدن بگو: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَا جِعُونَ» تا آنکه قبر آن حضرت از نظر غایب شود. آنگاه متوجه زیارت حضرت عباس بن علی بن ابی طالب شو، و در وقتی که در گنبد رسی بگو: «سَلَامُ اللَّهِ وَسَلَامُ مَلَائِكَتِهِ الْمُقَرَّبِينَ وَأَنْبِيَائِهِ الْمُرْسَلِينَ وَعِبَادِهِ الصَّالِحِينَ وَجَمِيعِ الشُّهَدَاءِ وَالصَّدِيقِينَ الرَّكَايَاتِ الطَّيِّبَاتِ فِيمَا تَعْتَدِي وَتَرْوُحُ عَلَيْكَ يَا بَنَ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، اَشْهَدُ لَكَ بِالتَّسْلِيمِ وَالتَّضْيِيقِ وَالْوَفَاءِ وَالنَّصِيحَةِ لِحَلْفِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ الْمُرْسَلِ وَالسَّبِيحِ الْمُتَنَحِّبِ وَالِدَلِيلِ الْعَالِمِ وَالْوَصِيِّ الْمُبْلَغِ وَالْمُظْلَمِ الْمُهْتَظَمِ فَجَزَاكَ اللَّهُ عَنِ رَسُولِهِ وَعَنِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَعَنِ الْحَسَنِ وَعَنِ الْحُسَيْنِ أَفْضَلَ الْجَزَاءِ بِمَا صَبَرْتَ وَاحْتَسَبْتَ وَاعْتَنَيْتَ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ، لَعَنَ اللَّهُ مَنْ قَتَلَكَ وَلَعَنَ اللَّهُ مَنْ جَهِلَ حَقَّكَ وَاسْتَخَفَّ بِحُرْمَتِكَ، لَعَنَ اللَّهُ مَنْ حَالَ بَيْنَكَ وَبَيْنَ مَاءِ الْفِرَاتِ، اَشْهَدُ أَنَّكَ قُتِلْتَ مَظْلُومًا وَإِنَّ اللَّهَ مُنْجِزٌ لَكُمْ مَا وَعَدَكُمْ، جِئْتُكَ يَا بَنَ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَافْتَدَا إِلَيْكُمْ وَقَلْبِي لَكُمْ مُسَلِّمٌ وَأَنَا لَكُمْ تَابِعٌ وَنُصْرَتِي لَكُمْ مُعَدَّةٌ حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ، فَمَعَكُمْ مَعَكُمْ لَا مَعَ عَدُوِّكُمْ اِنِّي بِكُمْ وَبِأَيُّكُمْ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَلِمَنْ خَالَفَكُمْ وَقَتَلَكُمْ مِنَ الْكَافِرِينَ، قَتَلَ اللَّهُ أُمَّةً قَتَلَتْكُمْ بِالْأَيْدِي وَالْأَلْسِنِ». آنگاه داخل گنبد شده روی خود را بر قبر آن حضرت نهاده بگو: «السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْعَبْدُ الصَّالِحُ الْمُطِيعُ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ وَلِامِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ، السَّلَامُ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ وَمَغْفِرَتُهُ وَرِضْوَانُهُ عَلَى رُوحِكَ وَرَيْدِنِكَ، وَاشْهَدْ جَامِعِ عَبَّاسِي (طبع جدید)، ص: ۴۳۳ نَكَ مَضِيَّتَ عَلَى مَا مَضَى عَلَيْهِ الْبَدْرِيُّونَ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ الْمُنَاصِحُونَ لَهُ فِي جِهَادِ أَعْدَائِهِ الْمُبَالِغُونَ فِي نُصْرَةِ أَوْلِيَائِهِ الذَّابُّونَ عَنْ أَحِبَّائِهِ فَجَزَاكَ اللَّهُ أَفْضَلَ الْجَزَاءِ وَكَثَرَ الْجَزَاءِ وَأَوْفَرَ الْجَزَاءِ وَأَوْفَى جَزَاءِ أَحَدٍ مِمَّنْ وَفَى بِنِعَّتِهِ وَاسْتَجَابَ لَهُ دَعْوَتُهُ وَأَطَاعَ وَلاَهُ أَمْرَهُ اَشْهَدْ وَاشْهَدْ اللَّهُ أَنَّكَ قَدْ بَالِغْتَ فِي النَّصِيحَةِ وَأَعْطَيْتَ غَايَةَ الْمَجْهُودِ فَبِعَشْرَةِ اللَّهِ مِنَ الشُّهَدَاءِ وَجَعَلَ رُوحَكَ مَعَ ازْوَاجِ السُّعَدَاءِ وَاعْطَاكَ مِنْ جَنَانِهِ أَفْسَحَهَا مَنْزِلًا وَأَفْضَلَهَا غَرْفًا وَرَفَعَ ذِكْرَكَ فِي عِلِّيِّينَ وَحَشَرَكَ مَعَ النَّبِيِّينَ وَالصَّدِيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسَنَ أَوْلِيَّكَ رَفِيقًا، اَشْهَدُ أَنَّكَ لَمْ تَهِنْ وَلَمْ تَنْكُلْ وَأَنَّكَ مَضِيَّتَ عَلَى بَصِيرَةٍ مِنْ أَمْرِكَ مُفْتَدِيًا بِالصَّالِحِينَ وَمُتَّبِعًا لِلنَّبِيِّينَ فَجَمَعَ اللَّهُ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ وَبَيَّنَ رَسُولُهُ وَأَوْلِيَائِهِ فِي مَنَازِلِ الْمُحِبِّينَ فَآتَهُ رِاحِمُ الرَّاحِمِينَ». و هر گاه خواهی که عباس بن علی را وداع کنی بگو: «اسْتَودِعُكَ اللَّهُ وَاسْتَرْعِيكَ وَأَقْرَأْ عَلَيْكَ السَّلَامَ، آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِكِتَابِهِ وَبِمَا جَاءَ بِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ، اللَّهُمَّ اكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ، اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ زِيَارَتِي قَبْرِ وَلِيِّكَ وَابْنِ أَخِي رَسُولِكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَارْزُقْنِي زِيَارَتَهُ أَبَدًا مَا ابْقَيْتَنِي وَاحْشُرْنِي مَعَهُ وَمَعَ آبَائِهِ فِي الْجَنَانِ وَعَرَّفَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ وَبَيَّنَ رَسُولِكَ وَأَوْلِيَائِكَ، اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَتَوَفَّنِي عَلَى الْإِيمَانِ بِكَ وَالتَّضْيِيقِ بِرَسُولِكَ وَالْوَلَايَةِ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَالْإِثْمَةِ مِنْ وَلَدِهِ وَالْبِرَاءَةِ مِنْ عَدُوِّهِمْ فَإِنِّي قَدْ رَضِيْتُ يَا رَبِّ بِذَلِكَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ». و بعد از آن جهت خود و پدر و مادر خود و برادران مؤمن خود دعا کن. و هر گاه خواهی که وداع حضرت امام حسین علیه السلام

کنی به طریقی که مذکور شد زیارت آن حضرت کرده بگو: «السَّلَامُ عَلَیْكَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ نَسْتَوْدِعُكَ وَنَقْرَأُ عَلَیْكَ السَّلَامَ اَمَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَبِمَا جَاءَ بِهِ وَدَلَّ عَلَیْهِ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ اللَّهُمَّ فَاکْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِیْنَ، اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْهُ اِخِرَ الْعَهْدِ مِنَّا وَمِنْهُ، اللَّهُمَّ اَنَا نَسْأَلُكَ اَنْ تَنْفَعَنَا بِحُبِّهِ اللَّهُمَّ اِنْعَمْهُ مَقَامًا مَحْمُودًا تَنْصِرُ بِهِ دِیْنَكَ وَتَقْتُلُ بِهِ عِدُوَّكَ وَتُبْرِزُ مَنْ نَصَبَ حَرْبًا لِّاِلِ مُحَمَّدٍ فَانَّكَ وَعِدَتُهُ ذَلِكَ وَاَنْتَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ، السَّلَامُ عَلَیْكَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ». آنگاه روی خود را به جانب مشهد کرده بگو: «اَشْهَدُ اَنْکُمْ شُهَدَاءُ تُجَبَّاءُ جَاهِدْتُمْ فِی سَبِيلِ اللَّهِ وَقُتِلْتُمْ عَلَیْ مِنْهَا رَسُوْلُ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَابْنِ رَسُوْلِهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ اَنْتُمْ السَّابِقُونَ جَامِعِ عَبَّاسِی (طبع جدید)، ص: ۴۳۴ وَالْمُهَاجِرُونَ وَالْأَنْصَارُ، اَشْهَدُ اَنْکُمْ اَنْصَارَ اللَّهِ وَأَنْصَارُ رَسُوْلِهِ وَسَلَّمْ تَسْلِیْمًا، اللَّهُمَّ لَا تَشْغَلْنِی فِی الدُّنْیَا عَنْ شُكْرِ نِعْمَتِكَ وَلَا بِاَنْتَارٍ مِنْهَا تُلْهِیْنِی عَجَائِبُ بَهْجَتِهَا وَتَفْتِنِی بَزْهَرَاتِ زِیْنَتِهَا وَلَا بِاَقْلَالٍ یَضُرُّ عَلَیَّ لَدُّهُ وَیَمْلَأُ صَدْرِی هُمًّا، اَعْطِنِی مِنْ ذَلِكَ غِنًا عَنْ شِرَارِ خَلْقِكَ وَبَلَاغًا اِنَالُ بِهِ رِضَاكَ يَا رَحْمَنُ، السَّلَامُ عَلَیْكُمْ يَا مَلَائِكَةَ اللَّهِ وَزُوَّارَ قَبْرِ ابْنِ عَبْدِ اللَّهِ». آنگاه طرف راست روی خود را به ضریح مقدس بمال و بعد از آن طرف چپ را، و چنان بیرون رو که پشت به ضریح نکنی تا آنکه قبر از نظر غایب شود.

زیارت حضرت امام موسی کاظم و امام محمد تقی علیهما السلام

زیارت حضرت امام موسی کاظم و امام محمد تقی علیهما السلام بدان- وَفَّقَكَ اللَّهُ وَاِیَّانَا- که هر گاه به بغداد رسی و اراده زیارت حضرت امام موسی کاظم و امام محمد تقی علیهما السلام نمائی غسل کن و رختهای پاک بپوش و متوجه زیارت شو و چون به مشهد مقدس ایشان رسی نزدیک قبر حضرت امام موسی کاظم علیه السلام رفته، نیت زیارت کن و بگو: «السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَلِیَّ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا نُورَ اللَّهِ السَّاطِعَ فِی ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ، اَتِیْتُكَ زَائِرًا عَارِفًا بِحَقِّكَ مُعَادِيًا لِأَعْدَائِكَ مُوَالِيًا لِأَوْلِيَائِكَ فَاشْفَعْ لِي عِنْدَ رَبِّكَ يَا مَوْلَايَ»؛ آنگاه حاجتی که داری بخواه که محلّ اجابت است. بعد از آن نزدیک قبر حضرت امام محمد تقی علیه السلام رفته نیت زیارت آن حضرت کن و بگو: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ بِنِ عَلَیِّ الْأَمَامِ الْبِرِّ التَّقِيِّ الرِّضِيِّ الْمَرْضِيِّ وَحُجَّتِكَ عَلَی مَنْ فَوْقَ الْأَرْضِ وَمَنْ تَحْتَ الثَّرَى صَلَاةً كَثِيرَةً نَامِيَةً زَاكِيَةً مُبَارَكَةً مُتَوَاصِلَةً مُتَرَادِفَةً كَافُضَةً مَا صَلَّيْتَ عَلَی أَحَدٍ مِنْ أَوْلِيَائِكَ، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَلِیَّ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا نُورَ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا إِمَامَ الْمُؤْمِنِينَ وَوَارِثَ النَّبِيِّينَ وَسَيِّدَ الْأَوْصِيَاءِ السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا نُورَ اللَّهِ فِی ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ، اَتِیْتُكَ زَائِرًا عَارِفًا بِحَقِّكَ مُعَادِيًا لِأَعْدَائِكَ مُوَالِيًا لِأَوْلِيَائِكَ فَاشْفَعْ لِي عِنْدَ رَبِّكَ يَا مَوْلَايَ» آنگاه حاجتی که داری بخواه که به اجابت مقرون گردد. بعد از آن بر بالین حضرت امام محمد تقی علیه السلام جهت هریک دو رکعت نماز زیارت بگزار و دعایی که مذکور شد بخوان. و هر گاه خواهی که ایشان را وداع کنی به طریقی که مذکور شد زیارت کن، آنگاه جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۳۵ بگو: «السَّلَامُ عَلَیْکُمَا وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ، يَا وَلِیَّ اللَّهِ اَسْتَودِعُکُمَا وَاقْرَأْ عَلَیْکُمَا السَّلَامَ، اَمَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَبِمَا جِئْتُمَا بِهِ وَدَلَّلْتُمَا عَلَیْهِ، اللَّهُمَّ فَاکْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِیْنَ، اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْ اِخِرَ الْعَهْدِ مِنْ زِیَارَتِی اِیَّاهُمَا وَارْزُقْنِی مُرَافَقَتَهُمَا، وَاحْشُرْنِی مَعَهُمَا بِحُبِّهِمَا، وَالسَّلَامُ عَلَیْکُمَا وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ».

زیارت حضرت امام رضا علیه السلام

زیارت حضرت امام رضا علیه السلام بدان- وَفَّقَكَ اللَّهُ تَعَالٰی وَاِیَّانَا- که هر گاه به مشهد مقدس رسی و خواهی که زیارت حضرت امام رضا علیه السلام بجا آری اول غسل زیارت کن و در وقت غسل کردن این دعا بخوان: «اللَّهُمَّ طَهِّرْنِی وَطَهِّرْ قَلْبِی وَاشْرَحْ لِی صَدْرِی وَاجْعَلْ عَلَی لِسَانِی مِمْدَحَتَكَ وَمَحَبَّتَكَ وَالثَّنَاءَ عَلَیْكَ فَانَّهُ لَا قُوَّةَ اِلَّا بِكَ وَقَدْ عَلِمْتُ اَنْ قِوَامَ دِیْنِی التَّسْلِیْمُ لِأَمْرِكَ وَالِاتِّبَاعُ لِسُنَّتِهِ نَبِیِّكَ وَالشَّهَادَةُ عَلَی جَمِیعِ خَلْقِكَ، اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ لِی شِفَاءً وَنُورًا اَنْکَ عَلَی كُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ». آنگاه جامه های پاک پوشیده پای برهنه با سکنه و وقار تکبیر و تهلیل گویان داخل روضه شو و در آن وقت بگو: «بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَعَلَى مِلَّةِ رَسُوْلِ اللَّهِ، اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللَّهُ

وَحَدَّه لَا شَرِيكَ لَهُ وَاشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَإِنَّ عَلِيًّا وَلِيُّ اللَّهِ». پس چون به ضریح مقدس آن حضرت رسی رو به قبر کن و قبله را در میان هردو کتف خود بگیر و بگو: «اشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَاشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَأَنَّ سَيِّدَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ وَأَنَّ سَيِّدَ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ، اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ [وَالِ مُحَمَّدٍ] عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ وَنَبِيِّكَ وَسَيِّدِ خَلْقِكَ أَجْمَعِينَ صَلَوةً لَا يَقْوَى عَلَى اخْصَائِهَا غَيْرُكَ، اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَبْدِكَ وَاخِي رَسُولِكَ الَّذِي اتَّجَبْتَهُ بِعِلْمِكَ وَجَعَلْتَهُ هَادِيًا لِمَنْ شِئْتَ مِنْ خَلْقِكَ وَالِدَّلِيلَ عَلَى مَنْ بَعَثْتَهُ بِرِسَالَتِكَ وَدَيَّانِ الدِّينِ بِعِدْلِكَ وَفَضْلِ قَضَائِكَ بَيْنَ خَلْقِكَ وَالْمُهْمِمِينَ عَلَى ذَلِكَ كُلِّهِ وَالسَّلَامُ عَلَيْهِ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ، اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى فَاطِمَةَ بِنْتِ نَبِيِّكَ وَزَوْجِهِ وَلِيِّكَ وَأُمِّ السَّبْطَيْنِ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ سَيِّدَي شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ الطَّهْرَةِ الْمُطَهَّرَةِ النَّقِيَّةِ الرَّضِيَّةِ الرَّكِيَّةِ سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ وَأَهْلِ الْجَنَّةِ أَجْمَعِينَ صَلَوةً لَا يَقْوَى عَلَى اخْصَائِهَا غَيْرُكَ، اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى جَامِعِ عَبَّاسِي (طبع جدید)، ص: ۴۳۶ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ سَيِّدَيْ نَبِيِّكَ وَسَيِّدَي شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ الْقَائِمِينَ فِي خَلْقِكَ وَالِدَّالِّينَ (۱) عَلَى مَنْ بَعَثْتَ بِرِسَالَتِكَ وَدَيَّانِي الدِّينِ بِعِدْلِكَ وَفَضْلِي قَضَائِكَ بَيْنَ خَلْقِكَ، اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَبْدِكَ الْقَائِمِ فِي خَلْقِكَ وَالِدَّلِيلِ عَلَى مَنْ بَعَثْتَ بِرِسَالَتِكَ وَدَيَّانِ الدِّينِ بِعِدْلِكَ وَفَضْلِي قَضَائِكَ بَيْنَ خَلْقِكَ سَيِّدِ الْعَابِدِينَ، اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَبْدِكَ وَخَلِيفَتِكَ فِي أَرْضِكَ بَاقِرِ عِلْمِ النَّبِيِّينَ، اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَبْدِكَ وَوَلِيِّ دِينِكَ وَحُجَّتِكَ عَلَى خَلْقِكَ أَجْمَعِينَ الصَّادِقِ الْبَارِّ، اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ عَبْدِكَ وَلِسَانِكَ فِي خَلْقِكَ وَالنَّاطِقِ بِحُكْمِكَ وَالْحُجَّةِ عَلَى بَرِيَّتِكَ، اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرُّضَا الْمُتَرْضَى عَبْدِكَ وَوَلِيِّ دِينِكَ الْقَائِمِ بِعِدْلِكَ وَالِدَّاعِي إِلَى دِينِكَ وَدِينِ آبَائِهِ الصَّادِقِينَ صَلَوةً لَا يَقْوَى عَلَى اخْصَائِهَا غَيْرُكَ، اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَبْدِكَ وَوَلِيِّكَ الْقَائِمِ بِأَمْرِكَ الدَّاعِي إِلَى سَبِيلِكَ، اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ عَبْدِكَ وَوَلِيِّ دِينِكَ، اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْعَامِلِ بِأَمْرِكَ الْقَائِمِ فِي خَلْقِكَ وَحُجَّتِكَ الْمُؤَدَّى عَنْ نَبِيِّكَ وَشَاهِدِكَ عَلَى خَلْقِكَ الْمَخْصُوصِ بِكَرَامَتِكَ الدَّاعِي إِلَى طَاعَتِكَ وَطَاعَةِ رَسُولِكَ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ، اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى حُجَّتِكَ وَوَلِيِّكَ الْقَائِمِ فِي خَلْقِكَ صَلَوةً تَامَّةً نَامِيَةً بَاقِيَةً تَعْجَلُ بِهَا فَرَجَهُ وَتَنْصُرُهُ بِهَا وَتَجْعَلُنَا مَعَهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، اللَّهُمَّ إِنِّي إِلَيْكَ اتَّقَرُّ بِحُبِّهِمْ وَأُوَالِي وَلِيَّهُمْ وَأَعَادِي عَدُوَّهُمْ، فَارْزُقْنِي بِهِمْ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاصْرِفْ عَنِّي بِهِمْ شَرَّ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَهْوَالَ يَوْمِ الْقِيَمَةِ». آنگاه بر بالین آن حضرت بنشین و بگو: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَلِيَّ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نُورَ اللَّهِ فِي ظُلُمَاتِ الْمَرَضِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عَمُودَ الدِّينِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ آدَمَ صَفِيِّ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ نُوحٍ نَجِيِّ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ إسماعِيلَ ذَبِيحِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ مُوسَى كَلِيمِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ عِيسَى رُوحِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَحَبِيبِ رَبِّ الْعَالَمِينَ رَسُولِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ وَلِيِّ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا

(طبع جدید)، ص: ۴۳۷ وَارِثَ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ سَيِّدَي شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ سَيِّدِ الْعَابِدِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بَاقِرِ عُلُومِ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ الصَّادِقِ الْبَارِّ الْأَمِينِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ الْكَاطِمِ الْحَلِيمِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الصَّدِيقُ الشَّهِيدُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْوَصِيُّ الْبَارُّ النَّقِيُّ، اشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ وَآتَيْتَ الزَّكَاةَ وَأَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَيْتَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَعَيَّدْتَ اللَّهُ حَتَّى اتَّكَ الْيَقِينُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ وَرَحِمَهُ اللَّهُ وَبَرَكَاتُهُ». آنگاه روی خود را به ضریح مقدس آن حضرت نهاده بگو: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَبْدِكَ وَوَلِيِّكَ وَخَلِيفَتِكَ فِي أَرْضِكَ بَاقِرِ عِلْمِ النَّبِيِّينَ، اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى فَاطِمَةَ بِنْتِ نَبِيِّكَ وَزَوْجِهِ وَلِيِّكَ وَأُمِّ السَّبْطَيْنِ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ سَيِّدَي شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ الْقَائِمِينَ فِي خَلْقِكَ وَالِدَّالِّينَ (۱) عَلَى مَنْ بَعَثْتَ بِرِسَالَتِكَ وَدَيَّانِي الدِّينِ بِعِدْلِكَ وَفَضْلِي قَضَائِكَ بَيْنَ خَلْقِكَ، اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ عَبْدِكَ وَوَلِيِّ دِينِكَ، اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْعَامِلِ بِأَمْرِكَ الْقَائِمِ فِي خَلْقِكَ وَحُجَّتِكَ الْمُؤَدَّى عَنْ نَبِيِّكَ وَشَاهِدِكَ عَلَى خَلْقِكَ الْمَخْصُوصِ بِكَرَامَتِكَ الدَّاعِي إِلَى طَاعَتِكَ وَطَاعَةِ رَسُولِكَ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ، اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى حُجَّتِكَ وَوَلِيِّكَ الْقَائِمِ فِي خَلْقِكَ صَلَوةً تَامَّةً نَامِيَةً بَاقِيَةً تَعْجَلُ بِهَا فَرَجَهُ وَتَنْصُرُهُ بِهَا وَتَجْعَلُنَا مَعَهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، اللَّهُمَّ إِنِّي إِلَيْكَ اتَّقَرُّ بِحُبِّهِمْ وَأُوَالِي وَلِيَّهُمْ وَأَعَادِي عَدُوَّهُمْ، فَارْزُقْنِي بِهِمْ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاصْرِفْ عَنِّي بِهِمْ شَرَّ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَهْوَالَ يَوْمِ الْقِيَمَةِ». آنگاه دست راست خود را سوی آسمان بردار و دست چپ خود را به ضریح دراز کن و بگو: «اللَّهُمَّ إِنِّي

نَبِيِّكَ وَجَعِدُوا يَا تَيْتَكُ وَسَيَجْزُوا بِأَمَامِكَ وَحَمَلُوا النَّاسَ عَلَى اكْتِنَافِ آلِ مُحَمَّدٍ، اللَّهُمَّ إِنِّي اتَّقَرُّبُ إِلَيْكَ بِاللَّعْنَةِ عَلَيْهِمْ وَالتَّبَرُّاءِ مِنْهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ يَا رَحْمَنُ». آنگاه به پائین پای آن حضرت آمده بگو: «صَلِّ عَلَى اللَّهِ عَلَيْكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ صَلِّ عَلَى اللَّهِ عَلَى رُوحِكَ وَبَدَنِكَ صَبْرًا وَأَنْتَ الصَّادِقُ الْمُصَدِّقُ قَتَلَ اللَّهُ مَنْ قَتَلَكَ بِالْأَيْدِي وَاللُّسُنِ، اللَّهُمَّ الْعَنْ قَتْلَهُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَقَتْلَهُ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَقَتْلَهُ أَوْلَادِ رَسُولِ اللَّهِ صَلِّ اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. آنگاه به بالای سر رفته دو رکعت نماز زیارت بگذارد، در رکعت اول بعد از فاتحه سوره یس بخوان و در رکعت دوم بعد از فاتحه سوره الزحمن، و اگر به خاطر نداشته باشد از روی قرآن می تواند خواند، و اگر میسر نشود هر سوره که خواهی بخوان، و بعد از فراغ از نماز زیارت دعائی که مذکور شد بخوان. و هر گاه که خواهی آن حضرت را وداع کنی بگو: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَوْلَايَ وَابْنَ جَامِعِ عَبَّاسِي (طبع جدید)، ص: ۴۳۸ مَوْلَايَ وَرَحِمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ، أَنْتَ لَنَا جُنَّةٌ مِنَ الْعَذَابِ وَهَذَا أَوَانُ انْصِرَافِي عَنْكَ أَنْ كُنْتُ إِذْنَتَ لِي غَيْرُ رَاغِبٍ عَنْكَ وَلَا مُسْتَبَدِّلٍ بِكَ وَلَا مُؤَثِّرٍ عَلَيْكَ وَلَا زَاهِدٍ فِي قُرْبِكَ وَقَدْ جُدْتُ بِنَفْسِي لِلْحَدَثَانِ وَتَرَكْتُ الْهَيْلَ [وَالْأَوْلَادَ] وَالْأُوطَانَ، فَكُنْ لِي شَافِعًا يَوْمَ حَاجَتِي وَفَقْرِي وَفَاقَتِي يَوْمَ لَا يُغْنِي عَنِّي حَمِيمِي وَلَا قَرَابَتِي يَوْمَ لَا يُغْنِي عَنِّي وَالِدِي وَلَا وَلَدِي، اسْئَلِ اللَّهَ الَّذِي قَدَّرَ عَلَيَّ رِخْلَتِي إِلَيْكَ أَنْ يُنْفَسَ بِكَ كُرْبَتِي، وَاسْأَلِ اللَّهَ الَّذِي قَدَّرَ عَلَيَّ فِرَاقَ مَكَانِكَ أَنْ لَا يَجْعَلَهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ رُجُوعِي، وَاسْئَلِ اللَّهَ الَّذِي ابْكِي عَلَيْكَ عَيْنِي أَنْ يَجْعَلَهُ سَبَبًا لِي وَذُخْرًا، وَاسْئَلِ اللَّهَ الَّذِي ارَانِي مَكَانَكَ وَهَدَانِي لِلتَّسْلِيمِ عَلَيْكَ وَزِيَارَتِي آيَاكَ أَنْ يُورِدَنِي حَوْضَ كُمْ وَيَرْزُقَنِي مُرَافَقَتَكُمْ فِي الْجَنَّةِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا صِفْوَةَ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَوَصِيِّ رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَقَائِدِ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ، السَّلَامُ عَلَى الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ سَيِّدِي شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، السَّلَامُ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَجَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَمُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَعَلِيِّ بْنِ مُوسَى وَمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَالْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ وَمُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ صَاحِبِ الزَّمَانِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ، السَّلَامُ عَلَى مَلَائِكَةِ اللَّهِ الْبَاقِينَ، السَّلَامُ عَلَى مَلَائِكَةِ اللَّهِ الْمُقِيمِينَ الْمُسَبِّحِينَ الَّذِينَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ، السَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ، اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ زِيَارَتِي آيَاهُ فَإِنْ جَعَلْتَهُ فَاحْشُرْنِي مَعَهُ وَمَعَ آبَائِهِ الْمَاضِينَ وَأَنْ أَبْقَيْتَنِي يَا رَبِّ فَارْزُقْنِي زِيَارَتَهُ أَيْدًا مَا أَبْقَيْتَنِي أَنْكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، اسْئَلِ اللَّهَ وَاسْتَزِعْكَ اللَّهُ وَاقْرَأْ عَلَيْكَ السَّلَامَ، آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِمَا دَعَوْتَ إِلَيْهِ اللَّهُمَّ فَارْزُقْنِي حُبَّهُمْ وَمَوَدَّتَهُمْ أَيْدًا مَا أَبْقَيْتَنِي السَّلَامَ عَلَيْكَ مِنْهُ أَيْدًا مَا بَقِيَتْ وَدَائِمًا إِذَا فَنِيَتْ، السَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ». و چون بیرون آیی، پشت به ضریح مقدس آن حضرت نکنی تا آنکه قبر از نظر پنهان شود.

زیارت حضرت امام علی نقی و امام حسن عسکری علیهما السلام

زیارت حضرت امام علی نقی و امام حسن عسکری علیهما السلام بدان- وَفَّقَكَ اللَّهُ تَعَالَى وَإِيَانَا- که چون به سامره رسی و خواهی که زیارت قبر حضرت امام علی نقی و امام حسن عسکری علیهما السلام کنی باید که اول غسل زیارت کرده جامه های پاک بپوشی، و چون به جایی رسی که قبر ایشان را مشاهده کنی بگو: «السَّلَامُ جَامِعِ عَبَّاسِي (طبع جدید)، ص: ۴۳۹ عَلَيْكُمَا يَا وَلِيِّيَ اللَّهُ، السَّلَامُ عَلَيْكُمَا يَا حُجَّتِي اللَّهَ، السَّلَامُ عَلَيْكُمَا يَا نُورَيِ اللَّهَ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ، اتَّبِعْتُكُمْ عَارِفًا بِحَقِّكُمْ مُعَادِيًا لِإِعْدَائِكُمَا مُوَالِيًا لِأَوْلِيَائِكُمَا مُؤْمِنًا بِمَا أَمَنْتُمَا بِهِ كَافِرًا بِمَا كَفَرْتُمَا بِهِ مُحَقِّقًا لِمَا حَقَّقْتُمَا مُبْطِلًا لِمَا أَبْطَلْتُمَا، اسْأَلُ اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمَا أَنْ يَجْعَلَ حَظِّي مِنْ زِيَارَتِي آيَاكُمْ الصَّلَاةَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ يَرْزُقَنِي مُرَافَقَتَكُمْ فِي الْجَنَّةِ مَعَ آبَائِكُمَا الصَّالِحِينَ، وَاسْئَلُهُ أَنْ يُعَيِّتَنِي رَفِيقَتِي مِنَ النَّارِ وَيَرْزُقَنِي شَفَاعَتَكُمْ وَمُصَاحَبَتَكُمْ وَيُعَرِّفَ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَلَا يَشَلِّبْنِي حُبَّكُمْ وَحُبَّ آبَائِكُمَا الصَّالِحِينَ وَأَنْ لَا يَجْعَلَهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ زِيَارَتِكُمَا وَأَنْ يَحْشُرَنِي مَعَكُمْ فِي الْجَنَّةِ بِرَحْمَتِهِ اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي حُبَّهُمَا وَتَوْفَنِي عَلَى مِلَّتِهِمَا، اللَّهُمَّ الْعَنْ ظَالِمِي آلِ مُحَمَّدٍ حَقَّهُمْ وَانْتَقِمْ مِنْهُمْ، اللَّهُمَّ الْعَنْ الْأَوَّلِينَ مِنْهُمْ وَالْآخِرِينَ وَضَاعِفَ عَلَيْهِمُ الْعَذَابَ وَأَبْلُغْ بِهِمْ وَبِأَشْيَاعِهِمْ وَمُحِبِّيهِمْ وَشَيْعَتِهِمْ اسْئَلِ اللَّهَ دَرَكًا مِنَ الْجَحِيمِ أَنْكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، اللَّهُمَّ عَجِّلْ فَرَجَ وَلِيِّكَ وَابْنِ وَلِيِّكَ وَاجْعَلْ فَرَجَنَا مَعَ فَرَجِهِمْ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ». آنگاه جهت خود و مؤمنین و مؤمنات دعا کن که محل اجابت دعوات است، بعد از آن جهت هریک از امامین معصومین دو رکعت نماز زیارت بگذارد و دعای مذکور را بعد از

نماز بخوان. و بعضی از مجتهدین داخل شدن به گنبد این دو امام را جایز نمی‌دانند، زیرا که این هردو امام در خانه خود مدفونند، پس داخل شدن به خانه شخصی بی‌اذن او جایز نیست «۱». و شیخ طوسی - طاب ثراه - فرموده که: اگر داخل شود گناه ندارد، چه در احادیث اهل بیت علیهم السلام وارد شده که ایشان اموال خود را بر شیعیان خود حلال کرده‌اند «۲». و هر گاه خواهی که وداع ایشان کنی بگویی: «السَّلَامُ عَلَیْکُمَا يَا وَلِیَّیَ اللّٰهِ اسْتَودِعُکُمَا اللّٰهَ وَاقْرَأْ عَلَیْکُمَا السَّلَامَ، اَمَّا بِاللّٰهِ وَبِالرَّسُولِ وَبِمَا جِئْتُمَا بِهِ وَدَلَّلْتُمَا عَلَیْهِ، اللّٰهُمَّ اَكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِیْنَ، اللّٰهُمَّ لَا تَجْعَلْهُ اَحَرَ الْعَهْدِ مِنْ زِیَارَتِهِمَا وَارْزُقْنِی الْعَوْدَ إِلَیْهِمَا وَاحْشُرْنِی مَعَهُمَا وَمَعَ ابَائِهِمَا الطَّاهِرِیْنَ» (۱) شیخ مفید، مقنعه: ۴۸۶. (۲)

تهذیب ۴: ۱۳۶، حدیث ۳۸۳ و ... و جلد ۶: ۹۴. وسائل ۹: ۵۴۳، حدیث ۱ و جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۴۰

زیارت حضرت صاحب الزمان علیه السلام

زیارت حضرت صاحب الزمان علیه السلام بدان که چون اراده زیارت آن حضرت نمائی در سامره باید که غسل کنی جهت زیارت و جامه‌های پاک بپوشی و در سردابه آن حضرت رفته بگویی: «السَّلَامُ عَلَی الْحَقِّ الْجَدِیدِ وَالْعَالَمِ الَّذِیْ عَلَّمَهُ لَا یَبِیْدُ، السَّلَامُ عَلَی مُحِیِّیِ الْمُؤْمِنِیْنَ وَمُؤْمِیَّتِ «۱» الْكَافِرِیْنَ السَّلَامُ عَلَی مَهْدِیِّ الْأَمَمِ وَجَامِعِ الْكَلِمِ، السَّلَامُ عَلَی خَلْفِ السِّلَفِ وَصَاحِبِ الشَّرَفِ السَّلَامُ عَلَی حُجَّهِ الْمَعْبُودِ، وَكَلِمَةِ الْمُحْمُودِ السَّلَامُ عَلَی مُعِزِّ الْأَوْلِیَاءِ وَمُذِلِّ الْأَعْدَاءِ السَّلَامُ عَلَی وَارِثِ الْأَنْبِیَاءِ وَخَاتَمِ الْأَوْصِیَاءِ، السَّلَامُ عَلَی الْأَمَامِ الْقَائِمِ الْمُتَنْظَرِ وَالْغَائِبِ الْمُسْتَبَرِّ وَالْعَدِلِ الْمُشْتَهَرِ، السَّلَامُ عَلَی السَّیْفِ الشَّاهِرِ وَالْقَمَرِ الزَّاهِرِ وَالنُّورِ الْبَاهِرِ، السَّلَامُ عَلَی شَمْسِ الظُّلَامِ وَبَدْرِ التَّمَامِ، السَّلَامُ عَلَی رَبِّعِ الْأَيَّامِ وَفَطْرَةِ الْأَنَامِ «۲» السَّلَامُ عَلَی صَاحِبِ الصَّنَمِصَامِ وَفَلَّاحِ الْهَامِ، السَّلَامُ عَلَی صَاحِبِ الدِّینِ الْمَأْثُورِ وَالْكِتَابِ الْمَشْهُورِ السَّلَامُ عَلَی بَقِیَّةِ اللَّهِ فِی أَرْضِهِ وَحُجَّتِهِ عَلَی عِبَادِهِ وَالْمُنْتَهَى إِلَیْهِ مِیَوَارِثُ الْأَنْبِیَاءِ وَلَدَیْهِ مَوْجُودُ اثَارِ الْأَصْفِیَاءِ، السَّلَامُ عَلَی الْمُؤْتَمِنِ عَلَی السِّرِّ وَالْعَلَنِ وَالْوَلِیِّ لِلْهَامِ، السَّلَامُ عَلَی الْمَهْدِیِّ الَّذِیْ وَعَدَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِهِ الْأَمَمَ أَنْ یَجْمَعَ بِهِ الْكَلِمَ وَیَلْمَ بِهِ الشَّعْتَ وَیَمْلَأَ بِهِ الْمَارَضَ قِشِطًا وَعَدِلًا وَیُمْكِّنَ لَهُ وَیُنْجِزَ بِهِ وَعِدَ الْمُؤْمِنِیْنَ، اَشْهَدُ اَنَّكَ وَالْمَائِمَةُ مِنْ اَبَائِكَ اِئْتَمَنَ وَمَوَالِیِّ فِی الْحَیْوةِ الدُّنْیَا وَیَوْمَ یَقُومُ الْأَشْهَادُ، اَسْأَلُكَ يَا مَوْلَايَ اَنْ تَسَالِ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالٰی فِی صَلَاحِ شَأْنِی وَفَضَائِ حَوَائِجِی وَغُفْرَانِ ذُنُوبِی وَالْاِخْذِ بَیْدِی فِی دِیْنِی وَدُنْیَايَ وَآخِرَتِی وَلِكَافَةِ اخْوَانِی الْمُؤْمِنِیْنَ وَالْمُؤْمِنَاتِ اِنَّهُ غَفُورٌ رَحِیْمٌ، وَصَلِّیْ اللَّهُ عَلَی سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ وَالِ مُحَمَّدٍ الطَّيِّبِ الطَّاهِرِیْنَ». آنگاه دو [۱] رکعت نماز بگزار و این دعا بخوان: «اللَّهُمَّ عَظَمَ الْبَلَاءَ وَبَرَحَ الْخِفَاءَ وَأَنْكَشَفَ الْغُطَاءَ وَصَاقَتِ الْأَرْضُ وَمَنْعَتِ السَّمَاءُ وَالْإِيكَ يَا رَبُّ الْمُشْتَكَى وَعَلَيْكَ الْمُعْوَلُ فِي الشَّدَةِ وَالرَّخَاءِ، اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَاللَّهِ الَّذِينَ فَرَضْتَ عَلَيْنَا طَاعَتَهُمْ فَعَرَفْتَنَا بِذَلِكَ اذْرُكْنِي» [۱] - و اگر دوازده رکعت نماز

بگزارد، چنانچه در بعض کتب مزار مأثور و مذكور است البتّه اولی خواهد بود. (صدر)
(۱) مُبِير، خ ل. (۲) رَبِّعِ الْأَنَامِ وَنَضْرَهُ
الایام، خ ل. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۴۱ مَنَزَلَتُهُمْ فَرَّجَ عَنَّا بِحَقِّهِمْ فَرَجًا عَاجِلًا كَلَمَحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ مِنْ ذَلِكَ يَا مُحَمَّدُ يَا عَلِيُّ يَا عَلِيُّ يَا مُحَمَّدُ انْصُرَانِي فَأَنْتُمْ نَاصِرِي وَأَكْفِيَانِي فَأَنْتُمْ كَافِيَايَ يَا مَوْلَايَ يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ الْغُوثُ الْغُوثُ الْغُوثُ اذْرُكْنِي اذْرُكْنِي اذْرُكْنِي».

فصل چهارم در بیان ایام مولود حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمؤمنین علیه السلام و ائمه معصومین علیهم السلام و ایام وفات ایشان

محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف صلی الله علیه و آله و سلم

محمّد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف صلی الله علیه و آله و سلم کنیت او ابوالقاسم است. و مولد او در مکه واقع شده، روز جمعه وقت طلوع فجر هفدهم ربیع الاول عام الفیل. و آنچه در بعضی احادیث صحیحه وارد شده که: مولود آن حضرت روز دوازدهم ربیع الاول بوده «۱» موافق قول سنّیان است، و در حدیث نیز وارد شده که: هرگاه دو حدیث مخالف وارد شده باشد عمل به حدیثی باید کرد که موافق قول سنّیان نباشد «۲» لهذا اصحاب ما عمل به آن نکرده‌اند. والده آن حضرت آمنه بنت وهب بن عبدمناف است، حامله شد به او از پدر او عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف در ایام تشریق که آن یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ماه ذی الحجه است در خانه ایشان به منی نزدیک جمره وسطی. و در این مقام بحثی هست و جواب آن نیز در کتب مذکور است. و روز مبعث او به رسالت بیست و هفتم رجب است، و از سنّ مبارکش چهل سال گذشته بود. و در شب بیست و هفتم و روز آن دوازده رکعت نماز و زیارت آن حضرت سنّت است. و در بیست و یکم ماه رمضان آن حضرت صلی الله علیه و آله را عروج به معراج واقع شد. و در سال سیزدهم از مبعث در شب پنجشنبه از مکه هجرت به مدینه کرد، و در همین شب حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام به جای حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله خوابید و نفس خود (۱) کافی ۱: ۴۳۹. کمال الدین ۱:

۱۹۶، حدیث ۳۹. (۲) علامه مجلسی در بحار ۲: ۲۳۵ روایت را از قطب راوندی در رساله فقها، از صدوق نقل کرده است. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۴۲ را فدای آن حضرت نمود تا آنکه در قرآن بدین واسطه مدح آن حضرت وارد شده «۱». و در دهم ماه ربیع الاول حضرت خدیجه مادر حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را در حباله خویش درآورد، و آن حضرت در آن وقت بیست و پنج ساله بود و خدیجه چهل ساله. و در همین روز جدّ آن حضرت وفات یافت و در آن وقت آن حضرت نه ساله بود. و در دوازدهم ماه رمضان سال دهم از بعثت خدیجه بنت خویلد وفات یافت. و وفات آن حضرت روز دوشنبه بیست و هشتم ماه صفر در سال یازدهم از هجرت او که از مکه به مدینه واقع شده بود. و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که: وفات او در هجدهم ربیع الاول بود «۲». و سنّ شریفش شصت و سه سال بود

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام

حضرت فاطمه زهرا علیها السلام

حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مولد او در مکه واقع شد، بعد از مبعث به پنج سال. ایام وفات او در مدینه بعد از وفات حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم به صد روز. و در مدفن او خلاف است اصحّ آن است که در خانه خود باشد، چنانچه مذکور شد. و بعد از آنکه بنی امیه مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را بزرگ ساختند آن خانه داخل مسجد شد و آن در میانه منبر و قبر حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم است. و در بقیع نزد چهار امام احتیاطاً زیارت او باید کرد. و در نصف رجب در ماه پنجم از هجرت تزویج حضرت فاطمه زهرا با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام واقع شد و در آن وقت سنّ حضرت فاطمه علیها السلام یازده سال بود. و در همین روز در سال دوم از هجرت تحویل قبله به جانب کعبه شد.

حضرت امام حسن بن علی بن ابی طالب علیهما السلام

حضرت امام حسن بن علی بن ابی طالب علیهما السلام سید شباب اهل جنّت، مادر او فاطمه، کنیت او ابو محمد. مولد او مدینه روز سه‌شنبه نصف ماه رمضان در سال دوم از هجرت. و بعضی از جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۴۴ مجتهدین سال هشتم از هجرت

گفته‌اند «۱». مدفنش در بقیع. ایام وفات او روز پنجشنبه هفتم [۱] ماه صفر سال چهل و نه از هجرت و بعضی پنجاه گفته‌اند. سنّ شریفش چهل و هشت سال بود، و بعضی چهل و هفت سال نیز گفته‌اند.

حضرت امام حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام

حضرت امام زین العابدین علی بن الحسین علیهما السلام

حضرت امام زین العابدین علی بن الحسین علیهما السلام کُنیت او ابو محمد، مادرش شاه زنان بنت شیرویه بن کسری پرویز، و بعضی گفته‌اند که دختر یزدجرد است. مولدش مدینه روز یکشنبه پنجم ماه شعبان به سی و سه سال از هجرت، و بعضی سی و هشت گفته‌اند. مدفنش بقیع، پیش عمّ خود حضرت امام حسن علیه السلام، روز وفاتش شنبه دوازدهم محرم الحرام سال نود و پنج از هجرت. سنّ شریفش پنجاه و هفت سال.

[_____] در بعضی از نسخ بیست و هشتم ماه صفر است. (دهکردی، صدر) * در بعضی از روایات غیر از این وارد شده است. (صدر) پیدا نکردیم. جامع عباسی (طبع

جدید)، ص: ۴۴۵

حضرت امام محمد باقر علیه السلام

حضرت امام محمد باقر علیه السلام کُنیتش ابوجعفر، والدهاش امّ عبدالله بنت الحسن بن علی، و او اوّل علوی است که از دو علوی به وجود آمده. مولدش مدینه روز دوشنبه، سوم ماه صفر سال پنجاه و هفت از هجرت و آنچه مذکور شد علامه و شیخ شهید در تحریر «۱» و درّوس «۲» نقل کرده‌اند، و چون وفات حضرت امام حسین علیه السلام در سال شصت و یک از هجرت واقع شده، پس در روز شهادت آن حضرت، حضرت امام محمد باقر علیه السلام چهار سال داشته باشد، چنانچه صدوق - علیه الرحمه - در کتاب «من لا یحضره الفقیه» نقل کرده «۳». مدفنش بقیع در پهلوی پدر خود، ایام وفاتش روز دوشنبه هفتم ذی حجه سال صد و چهارده از هجرت، و بعضی صد و شانزده گفته‌اند. سنّ شریفش پنجاه و هفت سال.

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام کُنیتش ابوعبدالله، مادرش امّ فروه و بعضی گفته‌اند که اسم مادرش فاطمه است و لقب او امّ فروه بوده. مولدش مدینه روز دوشنبه هفدهم ربیع الاول سال هشتاد و سه از هجرت. مدفنش در بقیع در پهلوی پدر خود. ایام وفاتش منتصف شهر رجب، و بعضی شوال گفته‌اند، سال صد و چهل و هشت از هجرت. سنّ شریفش شصت و پنج سال. حضرت امام موسی کاظم علیه السلام کُنیتش ابوالحسن و ابوابراهیم و ابوعلی، مادرش حمیده بربریه. مولدش «ابوا» که منزلی است مابین مکه و مدینه، روز یکشنبه هفتم ماه صفر سال _____ مدینه، روز یکشنبه هفتم ماه صفر سال _____ (۱) _____ علّامه حلّی، تحریر ۲: ۱۲۳. (۲)

شهید اوّل، درّوس ۲: ۱۲. (۳) صدوق، من لا یحضره الفقیه ۲: ۲۴۴، حدیث ۲۳۰۹. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۴۶ صد و بیست و هشت از هجرت، و بعضی صد و بیست و نه گفته‌اند. مدفنش مقبره قریش در بغداد. وفاتش در روز بیست

و چهارم رجب سال صد و هشتاد و سه هجریه، و بعضی روز جمعه بیست و پنجم رجب سال صد و هشتاد و یک گفته‌اند. سنّ شریفش پنجاه سال. حضرت امام جعفر صادق علیه السلام کنیتش ابو عبدالله، مادرش امّ فروه و بعضی گفته‌اند که اسم مادرش فاطمه است و لقب او امّ فروه بوده. مولدش مدینه روز دوشنبه هفدهم ربیع الاول سال هشتاد و سه از هجرت. مدفنش در بقیع در پهلوی پدر خود. ایام وفاتش منتصف شهر رجب، و بعضی شوال گفته‌اند، سال صد و چهل و هشت از هجرت. سنّ شریفش شصت و پنج سال. حضرت امام موسی کاظم علیه السلام کنیتش ابوالحسن و ابوابراهیم و ابوعلی، مادرش حمیده بربریه. مولدش «ابوا» که منزلی است مابین مکه و مدینه، روز یکشنبه هفتم ماه صفر سال (۱) _____ علامه حلی، تحریر ۲: ۱۲۳. (۲)

شهید اول، دروس ۲: ۱۲. (۳) صدوق، من لا یحضره الفقیه ۲: ۲۴۴، حدیث ۲۳۰۹. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۴۶ صد و بیست و هشت از هجرت، و بعضی صد و بیست و نه گفته‌اند. مدفنش مقبره قریش در بغداد. وفاتش در روز بیست و چهارم رجب سال صد و هشتاد و سه هجریه، و بعضی روز جمعه بیست و پنجم رجب سال صد و هشتاد و یک گفته‌اند. سنّ شریفش پنجاه سال.

حضرت امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام

حضرت امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام کنیتش ابوالحسن، مادرش امّ ولد. مولدش مدینه روز پنجشنبه یازدهم «۱» ذی قعدة، و بعضی بیست و سوم گفته‌اند، سال صد و چهل و هشت هجری. مدفنش طوس خراسان سال دویست و سه از هجرت. سنّ شریفش پنجاه و پنج سال.

حضرت امام محمد تقی الجواد علیه السلام

حضرت امام محمد تقی الجواد علیه السلام کنیتش ابو جعفر، پدرش حضرت امام رضا علیه السلام، مادرش خیزران امّ ولد از اهل بیت ماریه قبطیه. مولدش مدینه در نصف ماه رمضان سال صد و نود و پنج هجری، مدفنش مقابر قریش به قرب جدّش در بغداد. ایام وفاتش آخر ذی قعدة، و بعضی روز سه شنبه یازدهم ذی قعدة سال دویست و بیست هجری گفته‌اند. سنّ شریفش بیست و پنج سال.

حضرت امام علی نقی علیه السلام

حضرت امام علی نقی علیه السلام کنیتش ابوالحسن، پدرش محمد جواد و مادرش سمانه امّ ولد. مولدش مدینه مُنتصف ذی حجه، و بعضی بیست و ششم گفته‌اند، سال دویست و دوازدهم هجری. (۱) _____ در یک نسخه خطی و مطبوع:

پانزدهم ثبت شده است. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۴۷ مدفنش به‌خانه خود به شیر من رأی روز دوشنبه سوم رجب سال دویست و پنجاه و چهار، و بعضی دوم رجب نیز گفته‌اند. سنّ شریفش چهل و یک سال و نه ماه.

حضرت امام حسن عسکری علیه السلام

حضرت امام حسن عسکری علیه السلام کنیتش ابو محمد، پدرش حضرت امام علی نقی علیه السلام، مادرش حدیث امّ ولد. مولدش مدینه در دهم ربیع الآخر، و بعضی روز دو شنبه چهارم ماه مذکور نیز گفته‌اند، سال دویست و سی و دو هجری. مدفنش در خانه

پدرش در سرّ من رأی روز یکشنبه، و بعضی روز جمعه هشتم ربیع الاول سال دویست و شصت هجری گفته‌اند. سنّ شریفش بیست و هشت سال. و شیخ مفید- علیه‌الرحمه- فرموده که از بیرون خانه زیارت ایشان باید کرد، چه بی‌اذن داخل خانه غیر نمی‌توان شد «۱». و اصحّ آن است که جایز است دخول در آن، چه حضرات ائمه معصومین علیهم السلام مال خود را بر شیعه خود حلال کرده‌اند، چنانچه در احادیث وارد شده «۲». حضرت امام محمد مهدی علیه السلام کُنیتش ابوالقاسم، مادرش صیقل، لقبش نرجس، و بعضی مریم بنت زید، گفته‌اند. مولدش سرّ من رأی در شب نصف شعبان سال دویست و پنجاه و چهار، و بعضی دویست و پنجاه و پنج گفته‌اند. و این آن شخص است که ظهور او پیش همه متیقّن است «۳»، و پُر خواهد گردانید زمین را از عدل چنانچه از جور پُر شده است (.....) (۱) شیخ مفید، مقنعه:

۴۸۶. (۲) تهذیب ۴: ۱۳۶، حدیث ۳۸۳ و ... و جلد ۶: ۹۴. وسائل ۹: ۵۴۳، حدیث ۱ و (۳) بعضی از نسخه‌ها: که ظهورش متعین است. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۴۹

باب هشتم در بیان نذر کردن و عهد نمودن و سوگند خوردن و کفّاره دادن

مطلب اول در نذر کردن و عهد نمودن

فصل اول در بیان شروط نذر

فصل اول در بیان شروط نذر بدان که نذر آن است که شخصی، فعلی یا ترک فعلی را جهت شکر نعمت یا دفع بلا یا زجر نفس بر خود لازم سازد. و هشت شرط به نذر متعلّق است: شرط اول آنکه: صیغه را به لفظ بگوید [۱] مثل آنکه: «لله علیّ إن رزقنی الله ولداً أو مالاً أو شفانی من مرضی أو ان ترکّ الصلاة أو زینت أن اؤدی عشرةً مثاقیل ذهب» یعنی خدای راست بر من که اگر مرا فرزندی یا مالی ارزانی دارد یا از مرض شفا دهد یا اگر نماز نکنم یا زنا کنم ده مثقال طلا تصدّق کنم. و اگر مطلق گوید: «خدای راست بر من ده مثقال طلا» بی آنکه جهت شکری یا دفع بلائی یا زجر نفسی باشد، میانه مجتهدین در این خلاف است. اصحّ آن است که صحیح است [.....] (۱) - هر چند به

غیر عربی باشد و هر قومی به لغت خود باشد. (دهکردی) * بعید نیست انعقاد آن به غیر عربی بالنسبه به قادر بر عربی، هر چند احوط به عربی خواندن است، و اما بالنسبه به عاجز از عربی و از تعلّم آن جواز آن به غیر عربی اشکال ندارد، چنانچه هرگاه قادر بر عربی صیغه را به ترکی یا به فارسی بخواند احوط آن است که تخلّف نکند، بلکه هرگاه تخلّف کند کفّاره بر او لازم می‌شود بنابر احوط. (نخجوانی) * هر چند به غیر عربی باشد بنابر اقوی. (یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۵۱ پس اگر به لفظ نگوید و قصد کند وفا کردن [۱] به آن سنّت [۲] است. شرط دوم آنکه: نذرکننده بالغ و عاقل باشد، پس نذر طفل و دیوانه صحیح نیست. شرط سوم آنکه: مختار باشد، پس نذر کسی که او را به اکراه بر آن دارند صحیح نیست. شرط چهارم آنکه: قصد کند، پس نذر مست و بی‌هوش و خفته صحیح نیست. شرط پنجم آنکه: قصد قربت [۳] کند، پس نذر کافر صحیح نیست. اما اگر بعد از نذر مسلمان شود وفا کردن به آن سنّت است. شرط ششم آنکه: به اذن پدر [۴] و شوهر [۵] و آقا بوده باشد، پس نذر پسر و زن [.....] (۱) وفا کردن احوط است.

(تویسرکانی) [۲] بلکه احوط است نیز. (یزدی) * بلکه احوط است. (صدر) [۳] اعتبار قصد قربت در نذر ممنوع است، بلکه اصل نذر کردن مرجوح است، بلی متعلّق نذر باید راجح باشد و بنابر این صحّت آن از کافر مانعی ندارد و بودن متعلّق از عبادات و حال آنکه عبادات از کافر صحیح نیست ضرر ندارد، چون ممکن است او را مسلمان شدن تا بتواند اتیان کند، بلی هرگاه مقید کند به اتیان حال الکفر باطل است چون مقدور نیست. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) [۴] در اشتراط اذن پدر خلاف است احوط عدم

اشترط است. (تویسرکانی) * اشترط اذن پدر معلوم نیست، هر چند احوط استیذان است و همچنین در زوجه بلی اقوی در زوجه با منع سابق عدم انعقاد است در آنچه منافی حق زوج است از استمتاع و با منع لاحق منحل می شود در آنچه منافی حق اوست. (دهکردی، یزدی) [۵] اشترط صحت نذر زن به اذن شوهر مشهور است، می خواهد متعلق نذر از اموالش باشد یا آنکه عبادتی باشد، مثل روزه مستحب و نحو آن، مگر آنکه متعلق نذر او امر واجبی باشد، مثل حج واجب یا زکات واجبه و نحو اینها، یا اینکه بر ترک حرام باشد که بر این فرض نذر صحیح و لازم است و محتاج به اذن زوج و رضای او نمی باشد، چنانچه در غیر نذری که متعلق به غیر واجب و ترک حرام باشد محتاج به اذن است، هر چند که منافات با حقوق زوج نداشته باشد، و اما نذر فرزند بدون اذن پدرش مشهور عدم توقف است بر اذن پدر، لکن حکم به توقف آن بر اذن او خالی از وجه نیست، و اما بالنسبه به اذن مادر، پس کسی از فقهاء متعرض او نشده است و ظاهر عدم توقف است، و اما نذر مملوک، پس اشکالی نیست جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۵۲ و غلام بدون اذن صحیح [۱] نیست. شرط هفتم آنکه: آن چیزی را که نذر می کند می باید که مقدور نذرکننده باشد، پس اگر ممتنع باشد، خواه ممتنع عقلی (چون جمع میانه دو نقیض) یا ممتنع عاداتی (چون رفتن به آسمان) صحیح نیست. شرط هشتم آنکه: آن چیزی را که نذر می کند می باید که طاعت باشد چون نماز و روزه و حج و جهاد و غیر آن از عبادات یا «۱» فعل او راجح باشد، پس اگر معصیت باشد صحیح نیست. اما اگر مباح باشد میانه مجتهدین خلاف است. اقرب [۲] متابعت نذر است در این صورت اگر راجح باشد به حسب دین و دنیا، و با مساوی بودن اولی مراعات نذر است در فعل و ترک، چنانچه در احادیث وارد شده «۲».

فصل دوم در احکام نذر کردن

فصل دوم در احکام نذر کردن بدان که نذر به طلاق زوجه و آزادی بنده، پیش شیعه صحیح نیست. و اگر نذر طهارت کند به تیمم با وجود آب یا نذر نماز کمتر از دو رکعت کند جایز نیست. و بعضی از مجتهدین نذر یک رکعت را نیز جایز «۳» دانسته اند [۳]

«۴» بر توقف صحت نذر او بر اذن

مولی، و بر تقدیر عدم توقف صحت نذر زن و فرزند بر اذن شوهر و پدر اشکالی ندارد که نهی سابق ایشان مانع از صحت و نهی لاحق موجب حل می شود. (نخجوانی) [۱] صحت نذر پسر بدون اذن پدر بعید نیست، بلی اگر پدر بخواهد حل نماید می تواند و در زن زیاده از آنچه منافی با حق شوهر اوست ظاهراً دلیلی ندارد. (صدر) [۲] احوط متابعت نذر است در مباح یا راجح به حسب دین یا دنیا. (تویسرکانی) [۳] احوط عدم اجزاء به یک رکعت است. (تویسرکانی) * اگر قصد او نماز وتر باشد صحیح است. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) (نخجوانی، یزدی) (۱) بعضی از

نسخه ها: تا. (۲) تهذیب ۸: ۳۰۱ و ۳۱۰ و ۳۱۲، حدیث ۱۱۱۶ و ۱۱۴۹ و ۱۱۵۷. وسائل ۲۳: ۲۴۱ و ۳۱۷ و ۳۱۹، حدیث ۵ و ۱ و ۱۱. (۳) در نسخه ای: مجزی نیست. (۴) ابن ادریس، سرائر ۳: ۶۹. محقق، شرایع ۳: ۱۸۹. علامه حلی، تحریر ۴: ۳۵۶. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۵۳ و اگر نذر حج پیاده کند از شهری که نذر کرده لازم است که متوجه مکه مشرفه شود. و بعضی از مجتهدین گفته اند «۱»: می باید که از پنج محلی که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم جهت احرام بستن مقرر کرده - چنانچه در کتاب حج مذکور شده است - تا مکه پیاده برود. [۱] و اگر در این صورت راه او بردریا واقع شود باید که در کشتی بایستد. [۲] و اگر با وجود قدرت پاره راه سوار شود واجب است که برگردد و آن راه را پیاده برود. و بعضی از مجتهدین بر آنند که در برگردیدن نیز پیاده برود «۲». و اگر نذر بیت الله الحرام کند منصرف به کعبه می شود، و همچنین اگر نذر بیت الله کند آن نیز به کعبه منصرف می شود. و بعضی از مجتهدین این نذر را باطل می دانند [۳]. و اگر نذر روزه چند روز معین [۴] کند مخیر است در آنکه آن روزها را پی در پی بدارد یا متفرق، مگر آنکه در صیغه نذر قصد گرفتن پی در پی کرده باشد. و اگر نذر روزه عیدین کند صحیح

نیست. و همچنین نذر روزه ایام تشریق- که یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذی حجه است- کسی را که در منی باشد صحیح نیست. و همچنین اگر زن نذر کند که در ایام حیض روزه دارد، یا مسافر نذر کند که روزه ماه رمضان را در سفر بگیرد صحیح نیست. و اگر نذر کند که روزه را در مکان شریف بدارد لازم است وفا کردن به آن نذر. و اگر مکان شرافتی نداشته باشد، میان مجتهدین در آن خلاف است. اصح آن است که

[۱]- احوط قول اول است. (تویسرکانی) [۲] لزوم ایستادن در کشتی معلوم نیست اگر چه احوط است و همچنین در پیاده در حین مراجعت. (تویسرکانی) * معلوم نیست. (صدر) * بنابر احوط. (نخجوانی، یزدی) [۳] اقوی و احوط صحت است. (تویسرکانی) [۴] یعنی معین به حسب عدد. (یزدی)

(۱) محقق عاملی، مدارک ۷: ۱۰۳. (۲) نیافتیم. (۳) شیخ طوسی، خلاف ۶: ۱۹۴ مسأله ۳. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۵۴ در این صورت متابعت نذر لازم نیست. [۱] و اگر نذر کند روزه داشتن زمانی، در حدیث واقع شده پنج ماه روزه بگیرد «۱» مگر [۲] آنکه قصدش کمتر [۳] از پنج ماه باشد. و اگر نذر آزاد کردن غلام قدیم خود کند غلامی که شش ماه [۴] خدمت او کرده است آزاد می شود. و اگر نذر کند که اول بنده را که مالک شود آزاد باشد بعد از آن چند بنده را به یک دفعه مالک شود همه آزاد [۵] می شوند. و اگر نذر کند که آنچه کنیز او اول دفعه بزاید آزاد باشد، پس اگر به یک دفعه دو طفل بزاید هردو آزاد است. و در نذر آزاد کردن بنده کوچک و بزرگ و ذکر و انثی و صحیح و مریض مختیر است. و اگر نذر کند تصدق به مال بسیاری، در حدیث وارد شده که هشتاد درهم یا بیشتر باید که تصدق کند «۲». و اگر نذر تصدق به جمیع مال خود کند و از آن ضرر به او رسد باید که همه اموال خود را قیمت کند و به تدریج تصدق نماید. و اگر نذر کننده از نذر عاجز شود نذر ساقط می شود، و اگر بعد از عجز قدرت پیدا کند همان نذر واجب [۶] می شود. و بعضی از مجتهدین گفته اند: در وقتی که عاجز [۱] لزوم متابعت معلوم نیست اگر چه

احوط است. (تویسرکانی) * هرگاه نذر تعلق گیرد به خصوصیت مکان و اما اگر متعلق روزه مخصوص باشد متابعت لازم است، چون راجح است، هر چند خصوصیت آن راجح نباشد. (دهکردی، یزدی) [۲] این استثناء جزء حدیث نیست. (دهکردی، یزدی) [۳] یا بیشتر. (دهکردی، یزدی) [۴] اظهر رجوع به عرف است و همچنین در فرع سابق. (یزدی) [۵] آزادی همه غلامان که یک دفعه مالک می شود احوط است و همچنین آزادی دو طفلی که یک دفعه متولد می شوند. (تویسرکانی) * به اختلاف قصد حکم مختلف می شود و همچنین در فرع بعد و سابق. (یزدی) [۶] وجوب آن معلوم نیست. (تویسرکانی) (۱) کافی ۴: ۱۴۲، حدیث ۵. مقنعه:

۵۶۴. وسائل ۱۰: ۳۸۸ حدیث ۲ و ۳. (۲) کافی ۷: ۴۶۳، حدیث ۲۱. وسائل ۲۳: ۲۹۸، حدیث ۱ و ۲ و ۳. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۵۵ می شود می باید که کفاره بدهد «۱». و در بعضی احادیث اهل بیت علیهم السلام وارد شده که: هرگاه کسی نذر روزه کند و بعد از آن عاجز شود به عوض هر روزی نیم من [۱] تبریز گندم تصدق نماید «۲». و مجتهدین این حدیث را حمل کرده اند بر آنکه این تصدق [۲] سنت است «۳». و حکم عهد نمودن در جمیع شرایط و احکام حکم نذر کردن دارد [۳] مگر در صیغه که عوض «لله عَلیّ» در عهد «عاه» دُتُ الله بای_____د گف_____ت.

[۱] ظاهر آنچه وارد شده است یک

مدّ است. (نخجوانی) * بلکه یک مدّ. (یزدی) [۲] اولی و احوط عدم ترک است. (تویسرکانی) [۳] الحاق عهد به نذر در جمیع شروط و احکام محلّ تأمل است و مراعات احتیاط در ... مستحسن است. (تویسرکانی) (۱) شیخ طوسی، خلاف ۶: ۱۸۷

مسأله ۱۰۵، نهاییه ۳: ۶۶. (۲) کافی ۷: ۴۵۷، حدیث ۱۵. وسائل ۲۳: ۳۱۲، حدیث ۱. (۳) علّامه، مختلف ۸: ۲۱۵. شهید ثانی، مسالک

مطلب دوم در بیان سوگند خوردن و اقسام و شروط آن

قائلی نسبت داده است. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۵۸ پنجم: مباح، چون سوگند خوردن بر فعل مباح. و شروط سوگند خوردن هفت چیز است: اوّل آنکه: به نام خدای تعالی باشد، چون: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ» «وَالَّذِي خَلَقَ الْحَيَّةَ وَبَرَى النَّسِيمَةَ» «وَمُقَلَّبِ الْقُلُوبِ وَالْأَبْصَارِ» ومانند اینها، یا به اسمای مخصوص به او چون: «وَاللَّهِ» وَ «بِاللَّهِ» «وَالرَّحْمَنِ» «وَالْقَدِيمِ» «وَالْبَارِئِ» و مانند اینها، یا به اسمای مشترک که آنها را اغلب بر خدای تعالی اطلاق کنند چون: «رَبِّ» وَ «خَالِقِ» وَ «بَارِئِ» وَ «رَازِقِ». و به غیر از اینها چون: «موجود» و «خبر» وَ «سَمِيع» وَ «بَصِير» سوگند خوردن صحیح نیست. [۱] و اگر ب «قدره الله» و «علم الله» سوگند خورد و به اینها قصد معانی [۲] آن را کند صحیح نیست و اگر به اینها قصد کند که خدا قادر است و عالم است، صحیح است و اگر گوید: «بِجَلَالِ اللَّهِ» وَ «بِعَظَمَةِ اللَّهِ» وَ «بِكِبْرِيَاءِ اللَّهِ» وَ «بِعِزَّةِ اللَّهِ» وَ «أَقْسَمُ بِاللَّهِ» وَ «أَخْلِفُ بِاللَّهِ» وَ «أَقْسَمْتُ بِاللَّهِ» وَ «حَلَفْتُ بِاللَّهِ» وَ «أَشْهَدُ بِاللَّهِ» سوگند منعقد می شود. و اگر این مذکورات بی لفظ «الله» واقع شود منعقد نمی شود و اگر گوید: «وَحَقُّ اللَّهِ» نیز منعقد می شود. [۳] و بعضی از مجتهدین ایمن قول را منعقد نمی دانند «۱».

عالم منعقد بشود. (تویسرکانی) * هرگاه قصد خدا کند ترك احتیاط نکند. (دهکردی، یزدی) * اگر قاصد بوده به آنها خداوند عالم جَلَّتْ الْأَوْه را، احوط انعقاد است. (صدر) * ولو این که قصد کند خدا را، لکن مراعات احتیاط در این صورت مطلوب است. (نخجوانی) [۲] یعنی معانی انتزاعیه که زاید بر ذات و حمل بر او می شود، نه حقیقت قدرت و علم که صفات حقیقیه هستند و عین ذات اند که قسم به ذات می شود مع اعتبار الصفات. (دهکردی) * یعنی اینها چیزی است زاید بر خدا. (نخجوانی) * یعنی آنها را زاید بر ذات بدانند و قسم به آنها بخورد، چون قسم به غیر خدا می شود، لکن فرق ما بین اینها و قسم به جلال الله ونحو آن از مذکورات معلوم نیست. (یزدی) [۳] علی الاحوط. (تویسرکانی)

(۱) شیخ طوسی، خلاف ۶: ۱۲۵،

مسأله ۱۶. ابن إدريس، سرائر ۳: ۳۷. علامه حلی، ارشاد ۲: ۸۴. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۵۹ و اگر سوگند خورد به برائت از خدا و رسول و ائمه عليهم السلام به آنکه گوید: از دین خدا و ائمه بری باشم، آیا سوگند منعقد می شود یا نه؟ مجتهدین را در این دو قول است: اصح آن است که منعقد نمی شود. [۱] و بعضی از مجتهدین سوگند به مخلوقات عظیم الهی را جایز می دانند «۱» چون سوگند به حضرت رسالت پناه و ائمه معصومین عليهم السلام و قرآن و کعبه و کواکب. و سوگند به طلاق زوجه یاظهار یا آزاد کردن بنده منعقد نمی شود. دوم آنکه: شخصی که سوگند می خورد می باید که بالغ و عاقل باشد، پس سوگند طفل و دیوانه صحیح نیست. و اگر طفلی [۲] دعوی احتلام کند، تصدیقش «۲» باید کرد و محتاج به قسم دادن او نیست، چه در احتیاج به قسم دور لازم می آید. سوم آنکه: مختار باشد، پس سوگند کسی که او را به اکراه بر آن دارند صحیح نیست. چهارم آنکه: قصد کند، پس سوگند مست و خفته و بی هوش صحیح نیست. پنجم آنکه: متعلق سوگند می باید که فعل واجب یا مندوب یا مباح یا ترك حرام یا مکروه باشد به حسب دین و دنیا. ششم آنکه: متعلق سوگند فعل مستقبل باشد، چه سوگند بر ماضی خوردن صحیح نیست، خواه مثبت و خواه منفی و در آن گناه هست [۳] و کفاره نیست، و اگرچه دروغ باشد عمداً چنانچه مذکور شد. هفتم آنکه: متعلق قسم مقدور باشد، پس اگر مقدور نباشد صحیح نیست. و اگر مقدور باشد و سوگند خورنده از آن عاجز آید ساقط می شود.

[۱] بلکه حرام است، چه حث کند

چه نکند، و احوط کفاره دادن است و کفاره آن خواهد آمد در کفارات. (دهکردی، یزدی) [۲] این مسأله دخلی به مقام ندارد.

(یزدی) [۳] اگر دروغ باشد. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

(۱) علامه حلی در مختلف ۸: ۱۴۲ به

ابن جنید نسبت داده است. (۲) در بعضی از نسخه ها: تفتیش باید کرد. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۶۰

مطلب سوم در بیان کفاره دادن

فصل اول در اقسام کفارات

فصل اول در اقسام کفارات بدان که کفاره - سوای آنچه در محرمات احرام مذکور شد - بر بیست و چهار قسم است: اول: کفارهظهار است، یعنی کسی با زن خود گوید که: پشت تو همچو پشت مادر من است. بعد از آنکه این را بگوید حاکم شرع تا سه ماه او را مهلت می دهد، آنگاه جبرش می کند به طلاق دادن، یا کفاره دادن و دخول کردن. و کفاره آن این است که: بنده ای آزاد کند، و اگر از آن عاجز باشد دو ماه پی در پی روزه دارد، و اگر از آن عاجز آید، شصت مسکین را طعام دهد، هر مسکینی را نیم من [۱] گندم به وزن تبریز. دوم: کفاره کسی که مؤمنی را از روی خطابکشد، نیز مثل کفارهظهار است. و بعضی از مجتهدین [۲] بر آنند که کفارهظهار واجب است [۳] بر کسی که به برائت از خدا و رسول و ائمه سوگند خورد و خلاف کند «۱». و با عجز از کفارهظهار،

کَفَّارَه یمین بر او [۱] بلکه یک مدّ و احوط دو مدّ است. (یزدی) [۲] احوط در این دو مسأله قول بعض مجتهدین است. (تویسرکانی) [۳] محلّ اشکال است ولکن احوط است. (نخجوانی) [۴] (۱) شیخ مفید،

مقنعه: ۵۵۸ و ۵۵۹. سلّار، مراسم: ۱۸۵. شیخ طوسی، نهاییه ۳: ۶۵ و ۶۶. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۶۱ لازم می‌شود. و بعضی از مجتهدین [۱] کَفَّارَه بریدن یا تراشیدن زن گیسوی خود را در مصیبت و غیر مصیبت مثل کَفَّارَه [۲] ظَهَر می‌دانند «۱». سوم: کَفَّارَه افطار قضای ماه رمضان بعد از زوال، چه بر او واجب است که ده مسکین را طعام [۳] یا جامه‌ای دهد و اگر از آن عاجز شود، سه روز پی در پی [۴] روزه دارد. چهارم: کَفَّارَه افطار کردن یک روز ماه رمضان و افطار روزه نذر معین، و کَفَّارَه آن همان سه چیز است که در کَفَّارَه ظَهَر گذشت. اما در دادن هریک از آنها مخیر است. و بعضی از مجتهدین آن را مُرتَبَه گفته‌اند [۵] «۲» یعنی قائل به ترتیب کَفَّارَه شده‌اند. و اصحّ تخیر است. و بعضی از مجتهدین در کَفَّارَه زنی که گیسوی خود را در مصیبت بریده باشد نیز حکم به تخیر نه ترتیب کرده‌اند [۶] «۳». پنجم: کَفَّارَه خلاف کردن نذر، و در آن میانه مجتهدین خلاف است. اصحّ آن است که مثل کَفَّارَه افطار ماه رمضان در ترتیب مخیر است «۴». ششم: کَفَّارَه خلاف کردن سوگند، و آن آزاد کردن بنده است، یا طعام دادن، یا جامه دادن ده مسکین، و اگر از این هر سه عاجز آید، سه روز روزه داشتن. [۱] - و این فرمایش بعضی از

مجتهدین احوط است. (صدر) [۲] و اقوی این است که کَفَّارَه مخیر است، مثل کَفَّارَه افطار رمضان و حکم مختصّ است به بریدن در مصیبت. (دهکردی، یزدی) [۳] طعام معین است، تخیر ما بین آن و جامه نیست. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) [۴] پی در پی بودن بنابر احتیاط است. (دهکردی، یزدی). [۵] ترتیب احوط است. (تویسرکانی) * و این احوط است. (صدر) [۶] گذشت که اقوی است. (یزدی) [۱] ابن حمزه، وسیله:

۳۵۳. ابن إدريس، سرائر ۳: ۷۸. سیّد مرتضی، انتصار: ۳۶۵. (۲) علّامه در مختلف ۸: ۲۱۶ به ابن ابی عقیل نسبت داده است. شیخ طوسی، خلاف ۲: ۱۸۶ مسأله ۳۲. سلّار، مراسم: ۱۸۶. (۳) نیافتیم. (۴) شیخ طوسی، نهاییه ۳: ۶۹. یحیی بن سعید حلّی، جامع شرایع: ۴۱۸. ابن بزّاج، مهذب ۲: ۴۲۴. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۶۲ هفتم: کَفَّارَه خلاف کردن عهد [۱] و آن مانند کَفَّارَه خلاف کردن سوگند است. و بعضی از مجتهدین بر آنند [۲] که اگر عهد روزه است، کَفَّارَه آن چون کَفَّارَه افطار ماه رمضان است، و اگر غیر صوم است مثل کَفَّارَه سوگند خوردن است «۱». هشتم: کَفَّارَه کندن زن گیسوی خود را و خراشیدن روی خود را در مصیبت، و آن مثل کَفَّارَه سوگند خوردن است. نهم: کَفَّارَه کسی که جامه خود را از برای مردن فرزند خود یا زن خود پاره کند، و آن چون کَفَّارَه سوگند خوردن است و اگر چه زن مُتعه باشد [۳] اما اگر از برای کنیز یا جهت غیر مصیبت پاره کند، کَفَّارَه ندارد. و بعضی از مجتهدین اینها را نیز حرام می‌دانند «۲». [۴] دهم: کَفَّارَه کشتن مسلمانی به ناحق عمداً، و کَفَّارَه آن کَفَّارَه جمع است؛ یعنی هر سه خصال کَفَّارَه در آن واجب است. یازدهم: کَفَّارَه افطار روزی از ماه رمضان بر چیزی حرام، چه نزد اکثر مجتهدین در آن نیز هر سه خصال کَفَّارَه واجب است. [۵] دوازدهم: کَفَّارَه کسی که زن شوهردار یا زنی را که در عده باشد نکاح کند، آن است که از او مفارقت کند و پنج من [۶] گندم به وزن تبریز تصدّق نماید. و بعضی از [۱] - احوط این است که کَفَّارَه

خلاف عهد کردن مثل کَفَّارَه افطار شهر رمضان است. (تویسرکانی) [۲] اقوی این است که مثل کَفَّارَه افطار شهر رمضان است. (دهکردی، یزدی) [۳] علی الاحوط. (تویسرکانی) [۴] این احوط است. (تویسرکانی) [۵] علی الاحوط. (تویسرکانی) * و خالی از قوّت نیست. (دهکردی، یزدی) [۶] بلکه پنج صاع از آرد گندم یا جو، و وجوب آن معلوم نیست هر چند احوط است، خصوصاً در زن شوهردار که ————— مورد نصّ است. (نخجوانی، یزدی)

(۱) ابن ادریس، سرائر ۳: ۷۴ و ۷۵.

سیدمرتضی، رسائل ۱: ۲۴۶. علّامه، تحریر ۴: ۳۶۷. (۲) نیافتم. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۶۳ مجتهدین این را سنت [۱] می‌دانند «۱». سیزدهم: کفّاره جماع کردن با زن خود در حالت حیض، و آن در اوّل حیض یک دینار است، یعنی یک مثقال شرعی طلا، و در وسط حیض نصف دینار، و در آخر حیض ربع دینار. و بعضی از مجتهدین این را نیز سنت [۲] می‌دانند «۲». و اگر با کنیز در حالت حیض دخول کند در هیچ حال کفّاره ندارد. [۳] چهاردهم: کفّاره کسی که سوگند به براءت از خداوند- جلّ جلاله- و رسول صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه اطهار علیهم السلام خورد و خلاف آن نماید، ده مسکین را طعام دهد و استغفار کند. پانزدهم: کفّاره کسی که نذر روزه معینی کند و از آن عاجز آید، آن است که دو [۴] مدّ به مسکین تصدّق کند و با عجز از آن به هر چه استطاعت داشته باشد صدقه دهد. و بعضی از مجتهدین کفّاره را در این صورت ساقط [۵] می‌دانند «۳». شانزدهم: کفّاره کسی که پیش از گزاردن نماز خفتن خوابش برد و بعد از نصف شب بیدار شود آن است که آن روز را روزه دارد. [۶] و اگر [۱] قول به وجوب احوط است.

(تویسرکانی) [۲] قول به وجوب احوط است. (تویسرکانی) [۳] احوط این است که سه مدّ از طعام به سه مسکین بدهد، چه در اوّل باشد، چه وسط، چه آخر. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) [۴] یک مدّ کافی است، چنانچه وارد در بعض اخبار است و خبر دو مدّ منافات ندارد، چون آن‌خبر این است: «فی رجل يجعل علیه صیاماً فی نذر ولا یقوی، قال علیه السلام: یعطی من یصوم عنه کلّ یوم مدّین» یعنی عوض هر روزی دو مدّ بدهد به کسی که از جانب او روزه بگیرد و این غیر مدّعا است و ممکن است حمل آن بر استحباب. (دهکردی، یزدی) [۵] عدم سقوط احوط است. (تویسرکانی) [۶] وجوب روزه آن روز احوط است. (تویسرکانی) * بنابر احوط. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

(۱) محقّق، شرایع ۳: ۶۸. ابن ادریس، سرائر ۳: ۷۷. شهید دوم، روضه ۳: ۱۸. (۲) محقّق، معتبر ۱: ۲۳۲. شیخ طوسی، نهایی ۱: ۲۳۷. علّامه حلّی، قواعد ۱: ۲۱۶. (۳) شهید ثانی، مسالک ۱۰: ۳۴. فاضل مقداد، تنقیح ۳: ۴۰۰. ابن فهد، مهذب بارع ۳: ۵۷۰. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۶۴ عمدّاً به [۱] خواب رفته باشد یا نماز غیرخفتن باشد این حکم ندارد، چه روایت در این صورت وارد نشده. هفدهم [۲]: کفّاره کسی که غلام خود را زیاده از حدّ بزند، آن‌است که او را آزاد کند. [۳] هیجدهم: کفّاره دست بر روی خود زدن استغفار و توبه است «۱». هیجدهم [۳]: کفّاره غیبت استغفار کردن است برای کسی که غیبت او کرده باشد. نوزدهم [۴]: کفّاره خندیدن، گفتن: «اللّهُمَّ لَا تَمَقُّتْنِ» است، یعنی: بار خدایا مرا دشمن مدار و از جمله اعدا مشمار. بیستم [۵]: کفّاره منصب‌داری از جانب پادشاه ظالم، آن است که حاجت برادران مسلمان برآرد. بیست و یکم [۶]: کفّاره مجلس، گفتن: «سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» [است «۲». بیست و دوم [۷]: کفّاره کسی که بعد از سه روز به دیدن کسی رود که او را از حلق کشیده باشند «۳» آن است که غسل کند. بیست و سوم: کفّاره کسی که بعد از سه روز به دیدن شخصی رود که به دارش کشیده باشند نیز غسل کردن است. بیست و چهارم [۸]: کفّاره کسی که نماز کُشوف را در وقتی که تمام قُرس گرفته [۱] -احوط این است که در صورت

عمد نیز آن روز را روزه بگیرد. (تویسرکانی) [۲] علی الاحوط. (تویسرکانی) [۳] علی الاحوط. (تویسرکانی) [۴] علی الاولی. (تویسرکانی) [۵] علی الاحوط. (تویسرکانی) [۶] علی الاولی. (تویسرکانی) [۷] علی الاحوط. (تویسرکانی) [۸] علی الاحوط. (تویسرکانی) (۱) در بعضی از

نسخه‌ها نیامده است. (۲) در بعضی از نسخه‌ها فصل در این جا تمام می‌شود. (۳) یعنی: حلق آویز کرده باشند. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۶۵ باشد عمدّاً ترک نماید، این است که غسل کند و نماز را قضا کند.

فصل دوم در شروط کفّاره

فصل دوم در شروط کفّاره شروط کفّاره یازده چیز است: اوّل آنکه: نیت کفّاره کند. دوم آنکه: قصد قربت نماید. سوم آنکه: کفّاره را از عوض مجزّد سازد، پس اگر غلامی را آزاد کند به شرطی [۱] که او چیزی دهد صحیح نیست. چهارم آنکه: سبب آزاد کردن فعل حرام نباشد، چون بریدن گوش و بینی، چه اگر در وقت بریدن گوش و بینی قصد آزاد کردن جهت کفّاره کند صحیح نیست. پنجم: تعیین کفّاره با تعدّد اسباب اقسام آن، اما با اتّحاد تعیین لازم نیست. [۲] ششم آنکه: بنده را که در کفّاره آزاد می کند باید که مسلمان باشد یا طفلی که پدر او مسلمان باشد، پس آزاد کردن کافر صحیح نیست. [۳] هفتم آنکه: بنده کسی باشد که به خریدن او آزاد نشود، پس اگر پدر خود را بخرد و قصد کفّاره کند صحیح نیست. هشتم آنکه [۴]: بنده سالم باشد از عیوبی که موجب آزادی او شود، یعنی کور و لنگ و زمین گیر و مجذوم و غیر آن نباشد، و اگر بیمار باشد یا آفتی داشته باشد صحیح است. نهم آنکه: بنده ملک او باشد، پس غلام غیر و غلامی که برکسی جنایتی [۵] کرده

[۱] _____ - حدیثی بر این شرط نیافتم

ولکن اصل حکم مسلم است بین العلماء، بلکه ادّعای اجماع کرده اند لهذا البتّه مراعات این شرط باید شود و ترک نشود. (تویسرکانی) [۲] هر چند احوط است. (دهکردی، یزدی) [۳] علی الاحوط. (تویسرکانی) [۴] علی الاحوط. (تویسرکانی) [۵] یعنی از روی عمد و در مدبّر اقوی صحّت است. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۶۶ باشد یا مدبّر باشد یا مکاتب مطلق که چیزی داده باشد صحیح نیست. دهم آنکه: تمام بنده را آزاد کند، پس اگر نصف او را در کفّاره آزاد کند صحیح نیست مگر آنکه قصد سرایت [۱] کند. یازدهم آنکه: آزاد کردن را معلق به شرطی نسازد، پس آزاد کردن مدبّر و مکاتب [۲] در کفّاره مجزی نیست. و فرقی نیست در کفّاره میانه غلام و کنیز حاضر و غایب و گریخته هر گاه داند که زنده است. [۳] و کفّاره بنده در جمیع آنچه از خصال کفّاره مذکور شد ضدّ «۱» کفّاره آزاد است، چه کفّاره بنده روزه داشتن است، نه آزاد کردن و طعام دادن، مگر آنکه آقای غلام او را چیزی دهد که در آن وقت می تواند بنده آزاد کرد یا طعام داد. و در اطعام لازم است که عددی را که شارع مقرر کرده از مساکن طعام دهد، و اگر عدد یافت نشود به آنچه یافت شود بدهد تا آن عدد تمام شود. و اگر یافت نشود مگر اطفال، دو طفل را عوض یک مسکین حساب کند. و در اطعام سیر شدن تمام عدد لازم است. و قوت غالب در طعام کافی است، و افضل نان و گوشت است. و معتبر در لباس دوجامه [۴] است پیراهنی و ردائی. و قیمت لباس و طعام مجزی نیست

[۱] _____ . با قصد سرایت نیز خالی از

اشکال نیست. (دهکردی، یزدی) [۲] یعنی تدبیر و کتابت به قصد کفّاره کافی نیست، چون آزادی فعلاً حاصل نمی شود، بلکه معلق است بر موت یا ادای مال الکتابه. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) [۳] ولو به استصحاب. (یزدی) [۴] بنا احوط و لکن بعید نیست کفایت یک جامه سه ستر عورت باشد. (یزدی)

[۱] _____ در برخی از نسخه ها: نصف.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۶۷

باب نهم در بیان بیع کردن و رهن نمودن و شفعه گرفتن و توابع آن.

مطلب اوّل در بیع کردن و تجارت نمودن و کسب کردن

فصل اوّل در بیان اقسام تجارت و کسب

قسم اول: در تجارت و کسب واجب

قسم اول: در تجارت و کسب واجب و آن وقتی واجب است که قوت شخصی و قوت عیال واجب النفعه او موقوف بر آن باشد. [۱] و مطلق تجارت که به آن نظام نوع انسانی تمام می شود واجب کفائی است.

قسم دوم: در تجارت و کسب سُنت

قسم دوم: در تجارت و کسب سُنت و آن تجارتی است که قصد وسعت بر اهل و عیال و نفع رسانیدن به مسلمانان کند.

قسم سوم: در تجارت و کسب مباح

قسم سوم: در تجارت و کسب مباح و آن تجارتی است که غرض از آن زیاده شدن مال باشد برای استغنا.

قسم چهارم: در تجارت و کسب حرام

قسم چهارم: در تجارت و کسب حرام و آن تجارت و کسبی است که مشتمل باشد بروجهی قبیح، و آن بر چهل و یک نوع است: [۱] و همچنین اگر واجب مطلق

دیگری موقوف بر آن باشد و احوط وجوب آن است هرگاه اداء دین توقّف بر آن داشته باشد. (نخجوانی، یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۶۹، اول: خرید و فروختن چیزهایی که نجس باشد. خواه نجاست آن اصلی باشد چون نجاست خمر، و انواع نییذها و فُقاعها، و میتة و پوست و گوشتی که در صحرا افتاده باشد و حال آنها معلوم نباشد یا در دست کافر باشد، و خونی که [۱] در وقت بریدن سر حیوانی که خون جهنده داشته باشد برآید [سوی خون دل که خریدن و فروختن آن جایز است «۱» و چون نجاست خوک و سگ، چه خریدن و فروختن همه اینها جایز نیست. اما بیع سگ شکاری و سگی که محافظت گله می کند و سگی که حراست زراعت یا باغ یا خانه می نماید، جایز [۲] است. و خواه نجاست آن عارضی باشد مانند چیزهایی [۳] که روان باشد و قابل پاک کردن نباشد چون دوشاب [۴] روانی که موش در آن مرده باشد، سوی روغن نجس که نزد مجتهدین خریدن و فروختن آن جایز است جهت سوزانیدن در جایی که سقّف است [۱] - اختصاص به این ندارد، خون

فصد و نحو آن از انسان یا حیوان نیز چنین است و ظاهراً ذکر آن از باب مثال است. (دهکردی، یزدی) * معلوم است که خون حیوانی که نفس سایله داشته باشد به هر نحو بیرون بیاید نجس است، پس بریدن و ذبح کردن مدخلیت ندارد، مگر از برای این که خونی که بعد از بیرون آمدن خون متعارف بعد از ذبح کردن آن باقی مانده در عضوی که خوردن آن حلال است پاک و ولو اگر خون در عضوی باشد که خوردن آن حرام است مثل طحال و سپرز احوط اجتناب است. (نخجوانی) [۲] جواز فروختن ماعدای سگ شکاری معلوم نیست. (دهکردی، یزدی) * ملکیت و جواز خصوص بیع در بعضی از مذکورات معلوم نیست. (صدر) [۳] خرید و فروختن چیزهایی که نجاست آنها عارضی است از جهت غرض صحیحی جایز است علی الاقوی مثل خریدن شیر نجس از جهت مالیدن بر شتر جرب یا خریدن روغن نجس از جهت سوزانیدن اگر چه در جایی باشد که سقّف داشته باشد. (تویسرکانی) [۴] اقوی

(۱) در بعضی از نسخه‌ها: سرود

مستان. (۲) کافی ۵: ۱۱۹ و ۱۲۰، حدیث ۱ و ۲ و ۳. وسائل ۱۷: ۱۲۰، حدیث ۱ و ۲ و ۳. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۷۲ سیزدهم: خریدن و فروختن مصحف. امّا فروختن غلاف و کاغذ و جلد آن جایز است. و همچنین فروختن مصحف به کافر حرام است. [۱] و بعضی از مجتهدین برآنند که اگر کافر مصحف بخرد بیع صحیح است، امّا حاکم شرع جبرش می‌کند بر فروختن به مسلمانان «۱». چهاردهم: خریدن و فروختن کتابهایی که حکم آن منسوخ باشد [۲] چون تورات و انجیل و زبور، و نوشتن و نگاهداشتن آنها به غیر نقض و حجت. پانزدهم: خریدن و فروختن چیزهایی که مغشوش به چیزی باشد [۳] که ظاهر نباشد چون آب در شیر. شانزدهم: خریدن و فروختن حیوانی که مسخ شده باشد [۴] چون میمون، مگر فیل که به استخوان آن منتفع می‌توان شد. و در حدیث وارد شده که: حضرت امام ناطق جعفر الصادق علیه السلام شانه از استخوان فیل داشته‌اند «۲». هفدهم: خریدن و فروختن جانوران درنده، سواى آنچه به آن تـوان شـکار کرد [۱] - حرمت معامله قرآن به کافر و

مسلمان احوط است. (تویسرکانی) [۲] و همچنین سایر کتب ضلال. (یزدی) [۳] با جهل طرف مقابل. (یزدی) [۴] خرید و فروش مسوختات و حیوانات درنده از جهت اغراض صحیحه عیبی ندارد. (تویسرکانی) * عدم جواز خرید و فروش حشرات الارض و حیوانات مسوخ و درندگان مطلقاً معلوم نیست، بلکه اقوی جواز است با داشتن منفعت محلّله معتدّبه که مالیت پیدا کند. (دهکردی) * بلکه اقوی جواز است مادامی که معامله سفهائی نشود. (نخجوانی) * هرگاه منفعت محلّله معتدّبه داشته باشد مانعی از بیع آنها نیست و همچنین جانوران درنده، پس مناط جواز منفعت محلّله داشتن است. (یزدی)

(۱) علامه حلّی، نهایة الاحکام ۲: ۴۵۶

و ۴۵۷. شیخ طوسی در مبسوط ۲: ۶۲ به ناس و محقق در شرایع ۱: ۳۳۴ به قائلی نسبت داده‌اند. (۲) کافی ۵: ۲۲۶، حدیث ۱. وسائل ۱۷: ۱۷۱، حدیث ۲. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۷۳ چون پارس «۱» و باشه «۲» و شاهین و چُرز «۳» و غیره. و در خریدن و فروختن خرس و شیر و پلنگ و گرگ خلاف است. اصحّ آن است که حرام است، و بعضی از مجتهدین بر حرمت آن نقل اجماع نموده‌اند «۴» و بعضی دیگر فروختن درنده‌ها را جایز داشته‌اند، هرگاه قابل تزکیه باشند «۵» چه انتفاع از پوست ایشان می‌توان یافت. هجدهم: خریدن و فروختن مال غیر، چون مغصوب و دزدیده، و لُقْطه پیش از تعریف یک سال و موقوفات عامّه و خاصّه چون وقف اولادی، سواى موضعی که استثناء شده، چنانچه در بحث وقف مذکور شد. و همچنین خریدن و فروختن خاکه طلا و نقره که در دکان زرگری بهم رسد جایز نیست. [۱] نوزدهم: فروختن کنیزی که از آقا فرزند داشته باشد در غیر موضعی که استثنا کرده‌اند، چنانچه در باب ششم در بحث استیلاذ مذکور شد. بیستم: خریدن و فروختن چیزهایی که مشترک باشد چون آب دریا و خاک صحرا، پیش از آنکه در آن تصرف کنند. [۲] بیست و یکم: خریدن و فروختن زمینهایی که امام [۳] آن را به قهر و غلبه گرفته باشد و خانها و درختهایی که در وقت فتح در آنها باشد. بیست و دوم: [خریدن و فروختن تا وقت نتاج و همچنین (و) خریدن و فروختن نتاج «۶»] [۱] علی الاحوط.

(تویسرکانی) [۲] یعنی حیازت کنند. (نخجوانی، یزدی) [۳] و همچنین اگر غیر امام گرفته باشد، لکن به اذن امام. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) (۱) جانوریست

شکاری کوچکتر از پلنگ و او را یوز هم می‌گویند. (۲) جانوریست شکاری از جنس زرد چشم و کوچکتر از باز باشد، و معزب آن باشق است. (۳) چکاوک. نوعی مرغابی که آنرا سرخاب گویند. (۴) شیخ طوسی، خلاف ۳: ۱۸۴ مسأله ۳۰۸. و مبسوط ۲: ۱۶۶. شیخ مفید، مقنعه: ۵۸۹. (۵) علامه حلّی، قواعد ۲: ۷. ابن إدريس، سرائر ۲: ۲۲۱. ابن برّاج، مهذب ۲: ۴۴۲. شهید ثانی، مسالک ۳: ۱۲۵. و - در بیشتر نسخه‌ها نیست. (۶) در بعضی از نسخه‌ها: «نتاج نتاج» تصحیح شده است. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۷۴

بیست و سوم: خریدن و فروختن بچه‌ای که در شکم مادر و پشت پدر باشد تنها، بی آنکه چیزی به آن ضم کنند. بیست و چهارم: خریدن و فروختن چیزی به شرط دست سودن، به این طریق که بایع به مشتری گوید که هرمتاعی که تو دست بر آن نهی فروختم به تو به مبلغ معین. بیست و پنجم: خریدن و فروختن به شرط انداختن، به این معنی که بایع به مشتری گوید: هر متاعی را که پیش تو اندازم فروختم به تو به این مبلغ. بیست و ششم: خریدن و فروختن به شرط سنگ زدن، به این معنی که بایع به مشتری گوید: هرمتاعی را که سنگ تو بر آن خورد فروختم به تو به مبلغ معین. بیست و هفتم: خریدن و فروختن بعد از ندای روز جمعه، و در این صورت بیع صحیح است، اما این فعل حرام است. بیست و هشتم: خریدن و فروختن چیزی که به کیل و وزن درآید پیش از آنکه آن را قبض کند [۱] به غیر آن کسی که از او خریده است، امّا به او فروختن به مثل آنچه به آن خریده جایز است، و اگر به غیر مثل آن بفروشد بیهوده زیاده و کم بیهوده او فروختن جایز نیست.

[۱] _____ - علی الاحوط. (تویسرکانی) * به

شرط آنکه آن مکیل و موزون [را] به مبیعه مالک شده باشد و الا اگر به ارث و صدق و امثال آن، پس اشکالی در جواز بیع آن قبل القبض نیست. (دهکردی) * مسأله محلّ خلاف است، بعضی مکروه می‌دانند، چنانچه مشهور بین المتأخرین هم این است، و بعضی حرمت را اختصاص به طعام داده‌اند و بعضی فرق گذاشته‌اند ما بین بیع مرابحه و بیع تولیه احوط اجتناب است، خصوصاً در طعام خصوصاً در غیر تولیه بلکه در تولیه جواز خالی از قوت نیست. (نخجوانی) * به شرط این که آن را به مبیعه مالک شده باشد، و امّا هرگاه به غیر مبیعه مالک شده باشد، مثل ارث و صدق و نحو اینها، پس اشکالی در جواز بیع آن قبل القبض نیست و اصل مسأله هم محلّ خلاف است، بعضی مکروه می‌دانند نه حرام و بعضی حرمت را اختصاص به طعام داده‌اند و بعضی فرق گذاشته‌اند ما بین بیع مرابحه و بیع تولیه یعنی سر به سر، و بعضی ما بین غیر تولیه و تولیه و احوط اجتناب است خصوصاً در طعام و خصوصاً در غیر تولیه، بلکه در تولیه جواز خالی از قوت نیست. (یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۷۵ بیست و نهم: خریدن و فروختن دین [۱] و منفعت آن. سیم: خریدن و فروختن آزاد. سی و یکم: بیع بنده گریخته [۲] و مرغ در هوا. سی و دوم: بیع دین به دین. سی و سوم: سلم [۳] و سلف خریدن گوشت و نان و آنچه وصف آن نتوان کرد. سی و چهارم: به زیاده و کم خریدن و فروختن دو جنس متفق که به کیل و وزن درآید. سی و پنجم: بیع میوه‌ها پیش از آن که ظاهر شود. و بعضی از مجتهدین [۴] گفته‌اند که: اگر زیاده از یک سال باشد یا آن را با چیزی دیگر ضم کنند جایز است. [۵] «۱» و نیز [۶] خرید و فروش پشمی که بر پشت حیوانات باشد، تنها جایز [۷] نیست. سی و ششم [۸]: بیع سبزیها، پیش از ظاهر شدن. سی و هفتم: بیع مزاینه، و آن بیع میوه و خرماست به آن میوه و خرمایی که از آن درخت باشد [۹] سوای عریّه، یعنی یک درخت خرمایی که در خانه یا باغ داشته باشد، [۱] _____ عدم جواز بیع دین احوط است.

(تویسرکانی) * فروختن دین مانعی ندارد هرگاه آن را به غیر دین بفروشد، بلی بیع سلم پیش از حلول اجل جایز نیست. (دهکردی، یزدی) [۲] بیع بنده گریخته با ضمیمه چیزی دیگر جایز است و احوط ترک است. (تویسرکانی) [۳] علی الاحوط. (تویسرکانی) [۴] قول بعض مجتهدین اقوی است. (تویسرکانی) [۵] و این قول خالی از قوت نیست، لکن اجتناب احوط است، و اگر زیاده از یک سال با ضمیمه فروخته شود احوط است. (نخجوانی) * قول آن بعض خالی از قوت نیست. (یزدی) [۶] علی الاحوط. (تویسرکانی) [۷] با مشاهده بعید نیست جواز. (یزدی) [۸] علی الاحوط. (تویسرکانی) [۹] بلکه جایز نیست بیع خرمایی که بر درخت است به خرما، هر چند از هم آن درخت نباشد. (یزدی)

[۱] _____ ابن إدريس، سرائر ۲: ۳۶۰.

صیمری، غایة المرام ۲: ۹۲. فاضل مقداد، تنقیح ۲: ۱۰۴. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۷۶ چه در حدیث وارد شده که: اگر کسی در باغی یک درخت خرما داشته باشد آن را به میوه همان درخت [۱] می‌تواند فروخت. [۲] «۱» سی و هشتم: بیع محافله، و

آن بیع زراعت [۳] است به همان جنس به شرط آنکه از آن زمین حاصل شود. سی و نهم: بیع طفل و دیوانه و مست و بی‌هوش و خفته و کسی که او را به اکراه بر آن دارند، و مفلسی که او را از مالش حاکم شرع منع کرده باشد. چهلم: فروختن گروکننده متاعی را که پیش شخصی گرو کرده باشد بی‌اذن او. چهل و یکم: خریدن و فروختن کسی که در مسجد اعتکاف کرده باشد [۴] اما آن بیع صحیح است.

قسم پنجم: تجارت و کسب مکروه

قسم پنجم: تجارت و کسب مکروه آن تجارت و کسبی است که مشتمل باشد بر وجهی مرجوح، و آن بریست و هشت قسم است: اول: فروختن گندم و جو. دوم: فروختن کفن. سوم: فروختن بنده، چه در حدیث وارد شده که: بدترین مردمان کسی است که بنده [۱] هرگاه شرط کند که خرما از

همان درخت باشد مشکل است، بلی هرگاه به جنس خرما بفروشد جایز است، هر چند از همان خرما بدهد. (دهکردی، یزدی) [۲] تفصیلی دارد که بیان آن منافی با وضع حاشیه است. (صدر) [۳] بلکه بیع ثمر زراعت است به جنس آن، بلی احوط اجتناب است از بیع زرع نیز به حبّ از جنس آن. (یزدی) [۴] مگر به جهت ضرورت از برای اکل و شرب و نحو آن در جائی که توکیل ممکن نباشد. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) _____

(۱) کافی ۵: ۲۷۵، حدیث ۹. وسائل ۱۸: ۲۴۱، حدیث ۱. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۷۷ می‌فروشد «۱». چهارم: قصابی و سلاخی کردن. پنجم: جولانی «۲» کردن. ششم: حجامت کردن به شرط اجرت. هفتم: زایانیدن زنان به شرط اجرت. هشتم: معامله با ظالم کردن. نهم: معامله کردن با گردان و شیفلگان و دونان و صاحب عیب، چون کسی که برص و جذام داشته باشد. دهم: معامله کردن با اهل کتاب چون یهودی و نصاری و مجوس. یازدهم: صرافی کردن. دوازدهم: زرگری کردن. سیزدهم: ولی طفل به مال طفل تجارت کردن. و همچنین تجارت به مال کسی که از حرام پرهیز نکند مکروه است. چهاردهم: خصی کردن و بریدن و کوفتن «۳» خصوصیت حیوان. و بعضی از مجتهدین [۱] این را حرام می‌دانند. [۲] «۴» پانزدهم: اجرت گرفتن بر کتابت قرآن با شرط، و عشرهای «۵» آن را به طلا نوشتن _____ [۱].

البته فرمایش بعضی از مجتهدین را رعایت نموده و احتیاط نمایند. (صدر) [۲] و این احوط است. (تویسرکانی) _____ (۱) تهذیب ۶: ۳۶۱، حدیث ۱۰۳۷ و

۱۰۳۸. وسائل ۱۷: ۱۳۵ و ۱۳۷، حدیث ۱ و ۴. (۲) پارچه بافی. (۳) در بیشتر نسخه‌ها: غلام. (۴) ابن براج، مهذب ۱: ۳۴۵. حلبی، کافی: ۲۸۱. (۵) نشان که بر سر ده آیت در قرآن کنند. در زمان قدیم رسم قاریان این بود که شاگرد خود را هر روز ده آیت سبق می‌دادند. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۷۸ و بعضی از مجتهدین آن را حرام می‌دانند. [۱] «۱» شانزدهم: فروختن چیزی زیاده از آنچه خریده باشد به مؤمن با [۲] احتیاج. هفدهم: فروختن املاک، مگر آنکه به قیمت آن ملکی بهتر از آن بخرند. هجدهم: فروختن کنیز حامله که او را خریده باشد و بعد از چهار ماه به او دخول کرده باشد. نوزدهم: خریداری نمودن خویشانی که به خریدن بر او آزاد نشوند، چون برادر و عم و خال. بیستم: فروختن زره و خود و کفش به اعدای دین در غیر حال صلح. [۳] بیست و یکم: فروختن انگور و چوب به شراب فروش و بت تراش، نه به قصد [۴] شراب ریختن و بت تراشیدن. بیست و دوم: نوحه کردن به باطل [۵] و اجرت گرفتن بر آن. اما اجرت گرفتن بر نوحه کردن به حقّ جایز است، زیرا که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام «۲» وصیت کرده بود که در همی‌چند به نوحه گران دهند که در موسم حجّ در منی فضائل ایشان را بخوانند «۳». _____ [۱] و این احوط است. (تویسرکانی)

[۲] یعنی هرگاه خریدن او به جهت قوت باشد نه از برای تجارت، و کراهت در صورتی است که فروشنده ضرورت نداشته باشد به ربح گرفتن. (نخجوانی، یزدی) [۳] اقوی حرمت است مثل سلاح. (دهکردی، یزدی) [۴] و نه با علم به این که شراب می‌کند و یا بت می‌تراشد، اگرچه قاصد نباشد. (دهکردی، صدر) * هرگاه بداند که شراب یا بت می‌کند احوط نفروختن به او است، هرچند به این قصد نباشد. (یزدی) [۵] نوحه کردن به باطل و اجرت گرفتن حرام است. (تویسرکانی، دهکردی، صدر) * و اگر مشتمل بر دروغ باشد حرام است، بلکه احوط در باطل ترک است مطلقاً، هرچند دروغ نباشد. (یزدی)

(۱) حلی، کافی: ۲۸۳. شیخ طوسی، استبصار ۳: ۶۵ و ۶۶. محقق، مختصر نافع: ۱۱۷. (۲) در روایت: امام باقر علیه السلام. (۳) کافی ۵: ۱۱۷ حدیث ۱. وسائل ۱۷: ۱۲۵، حدیث ۱. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۷۹ بیست و سوم: آرد خریدن جهت قوت خود، و کراهت خریدن نان از آن بیشتر است «۱». بیست و چهارم: فروختن هریک از کنیز و فرزند او را تنها در مدت دو سال. و بعضی از مجتهدین تا هفت سال گفته‌اند. و بعضی دیگر این را حرام می‌دانند. [۱] «۲» و همین حکم دارد تفرقه میان طفل و پدر و جد و برادر، و خواهر گاهی که مادر نداشته باشد. بیست و پنجم: فروختن هریک از دو جنس مختلف را به دیگری نسیه و اگرچه در قدر [۲] مساوی باشند هر گاه قابل کیل و وزن باشد. بیست و ششم: فروختن آب نهر مملوک و آبی که به آن احتیاج نداشته باشد. بیست و هفتم: فروختن فرزند کنیزی که از زنا [۳] حامله شده باشد و بعد از چهار ماه به او دخول کرده باشد. [۴] بیست و هشتم: سلم خریدن شیر انگور، چه احتمال دارد در وقتی که مشتری خواهد شراب شده باشد.

فصل دوم در آداب تجارت

فصل دوم در آداب تجارت بدان که شصت و هشت امر تعلق به تجارت دارد: دو امر واجب، و سی و یک امر سنت، و بیست و شش امر مکروه، و نه امر حرام [۱] - قول

به حرمت احوط است. (تویسرکانی) * البته فرمایش بعض از مجتهدین را رعایت نمایند. (صدر) [۲] کراهت در صورت مساوات در قدر معلوم نیست، بلکه مخصوص است به صورت تفاضل و جمعی حرام دانسته‌اند. (نخجوانی، یزدی) [۳] یا از غیر زنا، لکن حمل از مولایش نباشد که امّ ولد شده باشد و احوط در صورت مفروضه نفروختن، بلکه آزاد کردن او است، چون تغذی کرده است به نطفه او. (یزدی) [۴] و عزل هم نکرده باشد. (دهکردی، یزدی)

(۱) یعنی: بهتر است گندم بخرد. (۲) محقق ثانی، جامع المقاصد ۴: ۱۵۷. شیخ مفید، مقنعه: ۵۴۵. شیخ طوسی، نهایی ۲: ۱۹۵. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۸۰ اما دو امر واجب: اول آن که: متاع او اگر مشتمل باشد بر عیب مخفی آن را به مشتری اظهار [۱] کند. دوم آن که: هر گاه دو جنس را که گمان ربا در آن رود به زیاده فروخته باشد، آن زیاده را به صاحبش بدهد. [۲] اما سی و یک امر سنت: اول: دانا بودن به [۳] آنکه کدام بیع صحیح [۴] است و کدام باطل و اگرچه به تقلید مجتهد باشد، تا آنکه از ربا سالم ماند. دوم: استخاره کردن در خریدن و فروختن. سوم: حلیم بودن. چهارم آنکه: در خرید و فروش تقاضا «۱» نکنند و مسامحت کند، خصوصاً در متاعی که در آن عبادت کنند [۱] وجوب اظهار عیب معلوم

نیست ولکن احوط است. (تویسرکانی) * اگر بر ترک اظهار صدق غش کنند. (نخجوانی، یزدی) [۲] و اقوی عدم وجوب این است نیز. (تویسرکانی) * در بیع ربوی اصل معامله باطل است، پس فقط ردّ زیاده کفایت نمی‌کند، اگرچه آن هم واجب است. (دهکردی) [۳] واجب است معرفت احکام تجارت یا آنکه احتیاط کند به این نحو که تصرف در ثمن یا مثنی نکند تا آنکه بداند صحت را. (تویسرکانی) * در خبر است که «طلب العلم فريضة على كل مسلم ومسلمة» و نیز وارد است که «الفقه ثم المتجر» پس

دانا شدن به احکام شرعیه لازم است. (صدر) [۴] اگر چه صحت واقعی معامله موقوف به علم مکلف به صحت و فساد نیست، ولی ترتیب اثر کردن بر آن موقوف بر این است که اجتهاداً یا تقلیداً صحت معامله را بدانند. (دهکردی) * بلکه واجب است هر معامله که می‌کند صحت آن را بدانند اجتهاداً او تقلیداً تا بتوانند ترتیب اثر کنند. (نخجوانی، یزدی)

(۱) چانه زنی. جامع عباسی (طبع جدید)

جدید)، ص: ۴۸۱ پنجم: کم خریدن و زیاده فروختن. [۱] ششم: پیش از همه کس به [۲] طلب روزی رفتن. هفتم: دعای منقول خواندن در وقتی که اراده داخل شدن به بازار کند. هشتم: دعای منقول خواندن مشتری پیش از خریدن. نهم: سه نوبت تکبیر و یک نوبت شهادتین گفتن مشتری در وقت خریدن. دهم: طلب خیر و برکت کردن در خریدن و فروختن و سهولت در آنها. یازدهم: ابتدا کردن فروشنده به فروختن. دوازدهم: برابر دانستن خریداران یعنی تفاوت نهادن ایشان را. اما اگر علما را جهت فضیلت و علم تفاوت گذارد جایز است. سیزدهم آنکه: اگر مشتری از خریدن پشیمان شود بایع متاع خود را بگیرد و قیمت آن را بازدهد. چهاردهم آنکه: اگر قسمی از اقسام تجارت بر او دشوار شود به قسمی دیگر که آسان باشد انتقال کند، و اگر در شهری میسر نشود به شهر دیگر برود. پانزدهم: هر گاه خریدار پیدا شود فی الحال بفروشد و مشتری را انتظار نفرماید. شانزدهم آنکه: براندک فایده اکتفا کند و بسیار نخواهد، بلکه به مقدار قوت یک روزه بر مشتریانی قسمت کند. هفدهم آنکه: اگر در متاع او عیبی باشد آن را اظهار کند، هر گاه آن عیب ظاهر باشد. هجدهم آنکه: با کسی معامله کند که در خیر نشو و نما کرده باشد. نوزدهم آنکه: در خریدن و فروختن قسم نخورد. بیستم آنکه: قوت یک سال را جمع کند.

(۱) خصوصاً به کسی که وعده

احسان او کرده است. (تویسرکانی) [۲] قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: «اللهم بارک لأمّتی فی بکورها». وقال الصادق علیه السلام: «تعلموا من الغراب ثلاث خصال: استتاره بالسفاد، وبکوره فی طلب الرزق، وحذره» إلی آخره. وقال صلی الله علیه و آله و سلم: «إذا أراد أحدکم حاجه فلیکبر إلیها ولیسرع المشی إلیها» إلی آخره پس عنوان استحباب تکبیر است نه پیش از همه کس رفتن. (دهکردی، یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۸۲ بیست و یکم آنکه: در معاش حدّ وسط را نگاه دارد، یعنی نه اسراف کند و نه بسیار بر خود تنگ گیرد. بیست و دوم آنکه: در وقت نماز، اول نماز بگذارد آنگاه به تجارت مشغول شود. بیست و سوم آنکه: اگر کسی جهت او هدیه‌ای بیاورد عوض آن دهد. بیست و چهارم آنکه: در دکان خود باز کند و طلب روزی نماید اگر چه مایه نداشته باشد. بیست و پنجم: پنهان کردن مال خود را اگر چه از برادر باشد. بیست و ششم: خریدن املاک. بیست و هفتم: خواب مقرّر خود را در شب کردن. بیست و هشتم آنکه: برای تجارت کردن در شهری نماند که نقصان به امور دینی او رسد چون نایاب بودن آب به جهت وضو، پس باید که به شهر دیگر انتقال [۱] کند. بیست و نهم آنکه: بعد از خریدن غلام و کنیز تغییر اسم ایشان بدهد. سیم آنکه: شیرینی به خورد ایشان بدهد. سی و یکم آنکه: چیزی به جهت ایشان تصدّق کند. اما بیست و شش امر مکروه: اول: داخل شدن به بازار پیش از همه کس. دوم: مدح بایع و ذمّ مشتری متاع را. سوم: پوشیدن عیب ظاهر. [۲] چهارم: سوگند [۳] خوردن در حال فروختن. پنجم: خریدن و فروختن میانه صبح و طلوع آفتاب.

(۱) البته با نبودن ضرر و عسر و حرج

ترک انتقال را نمایند. (صدر) * بلکه در بعض صور واجب است انتقال کند. (یزدی) [۲] احوط حرمت پوشیدن عیب ظاهر است. (تویسرکانی) * البته ترک پوشیدن عیب ظاهر را نمایند. (صدر) * یعنی اعلام نکردن. (یزدی) [۳] یعنی سوگند راست. (دهکردی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۸۳ ششم: فروختن به زیاده از آنچه خریده باشد به کسی که او را وعده احسان کرده باشد. هفتم: ظاهر ساختن متاع خوب و پنهان کردن متاع بد هر گاه بدی محسوس باشد، و اگر در حسّ درنیاید اظهار واجب [۱] است چنانچه گذشت. هشتم: کم کردن از قیمت بعد از بیع، خواه پیش از جدا شدن از یکدیگر باشد و خواه بعد از آن. نهم: فروختن متاع [۲] در

موضعی که تاریک باشد و عیب ظاهر نشود. دهم: زیاده کردن بر قیمت متاع در وقت فریاد کردن دلال بلکه صبر کند تا او خاموش شود آنگاه زیاده کند. یازدهم: سمساری کردن شهری جهت کسی که از غیر آن شهر باشد و عالم به قیمت متاع آن شهر نباشد. و بعضی از مجتهدین [۳] آن را حرام می‌دانند «۱». دوازدهم: کیل و وزن کردن کسی که عالم به آن نباشد تا آنکه از زیاده و کم فروختن ایمن باشد. سیزدهم: خریدن و کیل [۴] جهت موکل چیزی را که خود داشته باشد، و همچنین چیزی که موکل در فروختن کسی را که وکیل کرده باشد برای خود خریدن. و حکم دلال حکم وکیل است. و بعضی از مجتهدین [۵] این را حرام می‌دانند «۲». (چهاردهم: کاهلی کردن در خرید و فروش. پانزدهم: کاری که مستلزم دناءت باشد به نفس خود کردن بلکه متوجه کاری بزرگ [۱] وجوب احوط است. (تویسرکانی)

[۲] احوط ترک است. (تویسرکانی - صدر) [۳] قول بعض مجتهدین احوط است. (تویسرکانی) [۴] در صورتی که وکالت شامل آن خریدن باشد. (دهکردی، صدر) [۵] قول بعض مجتهدین احوط است. (تویسرکانی) (۱) شیخ طوسی، مبسوط ۲: ۱۶۰.

محقق ثانی، جامع المقاصد ۴: ۵۲. ابن ادریس، سرائر ۲: ۲۳۶. (۲) شیخ طوسی، مبسوط ۲: ۳۷۹ و ۳۸۰. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۸۴ باید شد چون خریدن ملک و بنده و شتر. شانزدهم: بی‌فایده در بازار گردیدن. هفدهم: متوجه کارهای ظالمان شدن. هجدهم: امین ساختن شراب خوار را. نوزدهم: برداشتن متاع به آستین، چه آن محل ضایع شدن متاع است. بیستم: نسبت دادن فایده و نقصان به اصل مایه، چنانچه گوید که: اصل مایه من صد دینار است و هر ده دینار را یک دینار می‌خواهم. [۱] بیست و یکم: سفر دریا کردن جهت تجارت، هر گاه ظن غالب سلامتی باشد یعنی در غیر تلاطم امواج دریا. بیست و دوم آنکه: بایع اگر میان مشتریان تفاوت نهد آن کس که تفاوت جهت او واقع شده قبول تفاوت کند. بیست و سوم: بسیار بیکار گردیدن. بیست و چهارم: تجارت کردن به مالی که احتمال حرام و حلال داشته باشد، چون مال کسی که رباخوار باشد یا به مالی که جاهل به حال آن باشد. بیست و پنجم: دیدن غلام و کنیز قیمت خود را در وقت خریدن. بیست و ششم: زینت دادن مال خود را به قصد آنکه جاهلی به آن رغبت کند. اما اگر آن عادت او شده باشد نه به قصد مذکور جایز است. اما آن نه امری که حرام است: اول: زیاده خریدن و کم فروختن [۲] آنچه به کیل و وزن درآید. دوم: مغشوش ساختن به چیزی که ظاهر نباشد. [۱] بلکه بگوید: صد تومان خریدم و

صد و ده می‌فروشم. (دهکردی) * بلکه هرگاه بیع مباحه می‌کند باید بگوید: اصل مایه صد دینار است و ده دینار می‌گیرم. (نخجوانی، یزدی) [۲] یعنی بیع جنس ربوی به همان جنس متفاضلاً. (یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۸۵ سوم: زیاده کردن در قیمت متاع [۱] بعد از آنکه کسی که اراده خریدن آن کرده باشد و عازم صیغه گفتن شده باشد تا آنکه بایع پشیمان شود، یا کم کردن قیمت آن مثل آنکه در زمان خیار به مشتری گوید که من مثل این متاع را به کمتر از آنچه خریده‌ای می‌دهم تا آنکه مشتری پشیمان شود. و بعضی از مجتهدین [۲] این را مکروه می‌دانند «۱». چهارم: تفاوت میانه نقد و نسیه نهادن در فروختن چیزی. [۳] پنجم: خریدن و فروختن بعد از ندای نماز روز جمعه. ششم: زیاده کردن در قیمت متاع کسی را که اراده خریدن نداشته باشد تا آنکه مشتری در خریدن آن حریص شود. و در این صورت اگرچه بیع صحیح است اما مغبون اختیار فسخ دارد. هفتم: چهار فرسخ [۴] پیش رفتن به قافله جهت خرید و فروش تا با جماعتی که عالم به نرخ شهر نباشند معامله کند. اما اگر اتفاقی باشد یا بیشتر از چهار فرسخ باشد رفتن جایز است. و بعضی از مجتهدین این را مکروه می‌دانند. [۵] «۲» و آیا در این صورت بیع صحیح است یا نه؟ میانه مجتهدین خلاصه است. و هر گاه در آن غبن باشد بایع را دعوای [۱] - یعنی دخول در سوم مؤمن و

اقوی قول آن بعض است که مکروه می‌داند. (یزدی) [۲] قول این بعض اقوی است. (نخجوانی) [۳] حرمت این معلوم نیست لکن

احوط است. (تویسرکانی) * در یک معامله مثل این که بگوید: فروختم نقداً به ده قران و نسیه به بیست قران. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) [۴] اقوی اختصاص حکم است به کمتر از چهار فرسخ، پس چهار فرسخ و بیشتر سفر تجارت محسوب است و ضرر ندارد، چنانچه اقوی قول آن بعض است که مکروه می‌داند نه حرام. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) [۵] قول به حرمت احوط است. (تویسرکانی) (۱) _____ (۱) محقق، شرائع ۲: ۲۰. علامه حلی، قواعد ۲: ۱۳ و ۱۴. (۲) فاضل مقداد، تنقیح ۲: ۳۹. شهید ثانی، روضه ۳: ۲۹۷. محقق، شرائع ۲: ۲۰. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۸۶ غبن می‌رسد. [۱] هشتم: نگاهداشتن [۲] گندم و جو و خرما و مویز و روغن [۳] جهت گران شدن به شرطی که غیر از او کسی دیگر نداشته باشد و مردم به آن محتاج باشند. و بعضی از مجتهدین روغن زیت و نمک را نیز به اینها الحاق کرده‌اند [۴] و بعضی دیگر این را حرام نمی‌دانند. و در احادیث اهل بیت علیهم السلام وارد شده [۵] که: حدّ نگاهداشتن در [۶] گرانی سه روز است و در ارزانی چهل روز «۱». بعد از آن حاکم شرع او را جبر می‌کند به فروختن و میانه مجتهدین خلاف است که آیا نرخ را حاکم تعیین می‌کند یا نه؟ اصحّ آن است که به دست صاحب [مال است. [۷] نهم: به سفر دیار رفتن جهت تجارت با خوف هلاک، یعنی در وقت تلاطم امواج آن.

فصل سوم در اقسام بیع کردن

قسم اول: آنکه متاع و قیمت آن هر دو حال باشد، و این قسم را «نقد» گویند.

قسم اول: آنکه متاع و قیمت آن هر دو حال باشد، و این قسم را «نقد» گویند. و در جایی که _____ [۱] اقوی خیار غبن است با غبن. (تویسرکانی) * و اظهر صحت است حتی بنابر قول به حرمت، بلکه اشکالی در آن نیست. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) [۲] حرمت احتکار احوط است. (تویسرکانی) [۳] اظهر این است که اختصاص به مذکورات ندارد، بلکه هر چیزی که محلّ احتیاج مردم باشد مثل قند و زغال و حطب و نفت و امثال اینها نباید احتکار نمود، پس مناط حاجت مردم است. (نخجوانی) [۴] و این قول احوط است. (دهکردی، یزدی) [۵] ولکن محمول است بر اختلاف زمان لزوم. (نخجوانی) [۶] و اقوی این است که مناط حاجت مردم است، چنانچه ذکر شد. (یزدی) [۷] بلی اگر در قیمت احجاف کند او را اجبار می‌کنند بر کمتر. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) _____ (۱) کافی ۵: ۱۶۵، حدیث ۷. وسائل ۱۷: ۴۲۳، حدیث ۱. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۸۷ بیع مطلق کنند یا شرط حال بودن قیمت متاع نمایند منصرف به این قسم می‌شود. و شروط آن چهارده است: اول: ایجاب، چون «بعتک هذا بهذا» [۱] یعنی فروختم به تو این کتاب را مثلاً به صد دینار. دوم: قبول، چون «قبلت» یعنی قبول دارم این بیع را. سوم آنکه: ایجاب و قبول را به لفظ گویند، پس با قدرت به لفظ اشارت و کتابت کافی نیست. و خلاف است میانه مجتهدین که اگر به لفظ نگویند و اکتفا به دادن قیمت و گرفتن متاع کنند آیا جایز است؟ و آن را بیع می‌گویند یا نه؟ اکثر مجتهدین بر آنند که این قسم را بیع نمی‌گویند [۲] و هیچ کدام مالک نمی‌شوند مگر بعد از تلف شدن یکی از متاع یا قیمت آن. چهارم آنکه: هریک از ایجاب و قبول را به صیغه ماضی ادا کنند چنانچه مذکور شد، پس اگر به صیغه مضارع یا امر گویند صحیح نیست. [۳] پنجم آنکه: هریک از فروشنده و خرنده بالغ و عاقل و جایزالتصرف و مختار باشد، چه خرید و فروش طفل (و اگر چه ده ساله باشد) و دیوانه (و اگر چه ولی ایشان اذن دهد) و مست و خفته و بیهوش (و اگر چه بعد از آنکه به هوش آیند اذن دهند) و مفلسی که حاکم شرع او را از مالش به واسطه قرض خواهان منع کرده باشد، و کسی که او را به اکراه بر بیع

دارند صحیح نیست. امّا اگر بعد از اکراه اذن به آن بیع دهد [۴] صحیح است.

[۱] اقوی این است که در بیع و شراء لفظ خاصّی شرط نیست بلکه هر لفظی که دلالت بر نقل و انتقال کند کافی است. (تویسرکانی) [۲] اظهر این است که بیع است و مفید ملکیت نیز هست، غایه الامر این است که لازم نیست، مگر آن که احدهما یا هر دو تصرّف کنند در عوض که گرفته‌اند یا تلف شود. (دهکردی، یزدی) * بیع می‌گویند و هر دو مالک می‌شوند و در لزوم آن ترک احتیاط را اگر چه ضعیف است ننمایند.

(صدر) [۳] اقوی صحّت است. (نخجوانی، یزدی) [۴] یعنی اجازه کند، لکن صحّت در صورتی است که قصد بیع کرده باشد، و امّا اگر قصد بیع نکرده باشد و مجرد صورت باشد به اجازه نیز صحیح نمی‌شود و در مفلس نیز اگر قرض خواهان اجازه کنند صحیح است. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۸۸ ششم آنکه: هریک از ایشان آزاد باشد چه خرید و فروش غلام بی اذن آقا صحیح نیست. هفتم آنکه: مشتری مسلمان باشد هر گاه متاع مصحف یا بنده مسلمان باشد، چه اگر اینها را کافر بخرد صحیح نیست. و بعضی از مجتهدین این را شرط نمی‌دانند بلکه گفته‌اند که این بیع صحیح است [۱] امّا حاکم او را جبر می‌کند به فروختن آنها به مسلمانان چنانچه گذشت «۱». هشتم آنکه: فروشنده مالک باشد یا در حکم مالک، پس اگر مالک نباشد صحیح نیست، و موقوف است به رضای مالک. نهم آنکه: آن متاع چیزی باشد که مالک آن توان شد، پس خرید و فروش شراب و خوک و حشرات [۲] و فضلات انسان چون موی [۳] و ناخن صحیح نیست. و میانه مجتهدین خلاف است در جواز فروختن شیر آدمی. اقرب آن است که جایز است. دهم آنکه: متاع نجس نباشد یا قابل پاک ساختن باشد، چه بیع نجس - چنانچه گذشت [۴] صحیح نیست. یازدهم آنکه: متاع عین باشد پس بیع دین [۵] و منفعت آن صحیح نیست.

* _____ یعنی اجازه کند صحیح است، چنانچه هر گاه قرض خواهان هم اجازه کنند صحیح است، لکن صحّت در صورتی است که جامع شرایط دیگر بوده باشد، و امّا اگر فاقد باشد مثل این که مکره قصد بیع نکرده باشد و مجرد صورت باشد به اجازه نیز صحیح نمی‌شود. (نخجوانی) [۱] - قول اوّل احوط است. (تویسرکانی) [۲] گذشت که حشراتی که منفعت محلّه معتدّ بها داشته باشند جایز است بیع آنها. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) [۳] عدم صحّت بیع موی مطلقاً معلوم نیست. (صدر) [۴] گذشت که نجسی که منفعت محلّه غیر موقوفه بر طهارت داشته باشد بیعش جایز است. (دهکردی، یزدی) [۵] بطلان بیع دین معلوم نیست لکن احوط است. (تویسرکانی) * گذشت که بیع دین به غیر دین مانعی ندارد. (یزدی) _____ (۱)

رجوع شود به صفحه ۴۷۲. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۸۹ دوازدهم آنکه: فروشنده قادر بر تسلیم آن باشد، پس خرید و فروش مرغ در هوا و ماهی در دریا و بنده گریخته صحیح نیست. [۱] سیزدهم آنکه: متاعی که می‌فروشد می‌باید که وقف نباشد، چه اگر وقف باشد صحیح نیست، مگر وقف اولادی به شرط آنکه میانه موقوف علیهم نزاع باشد به طریقی که سبب خراب شدن وقف گردد، چه در آن صورت [۲] بعضی از مجتهدین گفته‌اند که آن را می‌توان فروخت «۱» و به قیمت آن ملک دیگر خرید، چنانچه گذشت «۲». چهاردهم آنکه: متاعی را که می‌فروشند اگر قابل کیل و وزن باشد [۳] می‌باید که معلوم باشد به کیل یا وزن [۴] یا آنکه ذکر جنس یا وصف [۵] آن کند، پس اگر مجهول باشد صحیح نیست و اگر چه مشاهده کند. اما مشاهده در جامه و زمین و ذکر ذرع و عدد در آنها کافی است. [۶] و بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر نسبت به یکی از فروشنده یا خرنده مجهول [۷] _____ [۱] علی الاحوط. (تویسرکانی) [۲]

قول به جواز بیع وقف در این صورت قوی است و بعضی صور دیگر نیز استثناء کرده‌اند. (تویسرکانی) [۳] یعنی متعارف در آن کیل و وزن باشد. (دهکردی، یزدی) * یعنی متعارف در بلد او کیل و وزن باشد، چنانچه هر گاه متعارف در عدّ باشد باید معلوم باشد عدد آن، مثل جوز و تخم مرغ و امثال اینها. (نخجوانی) [۴] چنانچه هر گاه معدود باشد باید معلوم باشد عدد آن، مثل جوز و تخم

مرغ و امثال آنها. (دهکردی، یزدی) [۵] اقوی آن است که در مکیل و موزون ذکر جنس یا وصف آن کفایت نمی‌کند بلکه باید معلوم باشد کیل یا وزن آن و علاوه بر این جنس و وصف هم معلوم باشد و قیمت نیز باید معلوم باشد به حسب مقدار در مبلغ و جنس و وصف. (تویسرکانی) [۶] هرگاه به مشاهده رفع غرر شود و الا کافی نیست. (دهکردی، یزدی) [۷] احوط اشتراط معلومیت است بالنسبه به هر یک از باع و مشتری. (تویسرکانی)

(۱) _____ شیخ طوسی، مبسوط ۳: ۳۰۰ و

نهایه ۳: ۱۲۸. محقق، شرایع ۲: ۲۲۰. علامه، تحریر ۳: ۳۱۶. فاضل مقداد، تنقیح ۲: ۳۳۰. (۲) در صفحه: ۳۶۸. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۹۰ باشد صحیح است «۱» مثل آنکه مشتری گوید به باع که: بفروش این متاع را به قیمتی که به دیگری فروخته‌ای. و همچنین قیمت متاع می‌باید که معلوم باشد.

قسم دوم: آنکه هم متاع و هم قیمت آن هر دو نسیه باشد و این قسم را «بیع دین به دین» گویند

قسم دوم: آنکه هم متاع و هم قیمت آن هر دو نسیه باشد و این قسم را «بیع دین به دین» گویند و این حرام است چه حضرت پیغمبر - صلوات الله علیه و آله - از آن بیع نهی کرده‌اند «۲».

قسم سوم: آنکه متاع حال باشد و قیمت آن نسیه و این قسم را «بیع نسیه» گویند،

قسم سوم: آنکه متاع حال باشد و قیمت آن نسیه و این قسم را «بیع نسیه» گویند، و شروط این قسم را (زیاده بر چهارده شرطی که در قسم اول مذکور شد) مشخص بودن وعده آن است، پس اگر وعده مشخص نباشد چون آمدن حاجیان از حج یا رسیدن محصول صحیح نیست.

قسم چهارم: آنکه متاع نسیه باشد و قیمت آن نقد و این قسم را «سلف» و «سلم» گویند،

قسم چهارم: آنکه متاع نسیه باشد و قیمت آن نقد و این قسم را «سلف» و «سلم» گویند، و شروط این قسم (زیاده بر چهارده شرطی که در قسم اول مذکور شد) قبض قیمت است در مجلس، و ذکر وعده، در این عقد لازم است و می‌باید که در موعد وجود آن جنس ممکن باشد.

قسم پنجم: آنکه متاع را بفروشد بی آنکه ذکر مایه کند و این قسم را «مساومه» گویند،

قسم پنجم: آنکه متاع را بفروشد بی آنکه ذکر مایه کند و این قسم را «مساومه» گویند، و شروط آن چهارده شرطی است که در قسم اول مذکور شد.

قسم ششم: آنکه متاع را به زیاده از آنچه خریده بفروشد و این قسم را «مراجه» گویند،

قسم ششم: آنکه متاع را به زیاده از آنچه خریده بفروشد و این قسم را «مربحه» گویند، و شروط این قسم (زیاده بر چهارده شرط مذکور) ذکر مایه است با زیادتی [۱] بر آن در عقد و بیع،

[۱] - دور نیست که ذکر ربح اجمالاً کافی باشد مثلاً اینک به بگوید به فلان مبلغ خریده‌ام و ده یک (شهد اول، دروس ۳: ۱۹۴. علامه، مختلف ۵: ۲۴۵. شهد ثانی، مسالک ۳: ۱۷۵. (۲) کافی ۵: ۱۰۰، حدیث ۱. وسائل ۱۸: ۳۴۷، حدیث ۱. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۹۱ و اگر به وعده خریده باشد می‌باید که به مشتری بگوید که: من به وعده خریده‌ام. و مکروه است در این بیع نسبت دادن فایده به اصل مایه، مثل آنکه گوید که: این متاع را من به صد دینار خریده‌ام و آن را به زیادتی هر ده دینار به یک دینار به تو می‌فروشم.

قسم هفتم: آنکه متاع را به آنچه خریده بفروشد و این قسم را «تولیه» گویند،

قسم هفتم: آنکه متاع را به آنچه خریده بفروشد و این قسم را «تولیه» گویند، و شروط این قسم (زیاده بر چهارده شرط مذکور) علم به اصل مایه است و آنکه به قیمتی که خریده بفروشد بی زیاده و نقصان.

قسم هشتم: آنکه متاع را به کمتر از آنچه خریده بفروشد و این قسم را «مواضعه» گویند،

قسم هشتم: آنکه متاع را به کمتر از آنچه خریده بفروشد و این قسم را «مواضعه» گویند، و شروط این قسم (زیاده بر چهارده شرط مذکور) إخبار به اصل مایه است. و در این قسم نیز نسبت دادن نقصان به اصل مایه مکروه است، چنانچه در مرابحه مذکور شد.

قسم نهم: آنکه دو متاع متساوی [۱] را که قابل کیل و وزن باشند به یکدیگر فروختن و آن را «ربا» [۲] گویند،

قسم نهم: آنکه دو متاع متساوی [۱] را که قابل کیل و وزن باشند به یکدیگر فروختن و آن را «ربا» [۲] گویند، و شروط این قسم (زیاده بر چهارده شرط مذکور) عدم زیاده و نقصان است در قدر و نقد و نسیه، چه اگر به زیاده و نقصان بفروشد و بخرد جایز نیست، و اگر چه آن زیادتی حکمی باشد، چون شرط کردن ساختن انگشتی جهت بایع مثلاً. و آنچه در بعض احادیث ائمه معصومین - صلوات الله علیهم اجمعین - وارد شده که: فروختن درهم تازه به درهم کهنه به شرط زرگری جایز است «۱» مراد به درهم کهنه _____ علاوه می‌فروشم، و اگر ذکر اجل نکند خيار فسخ بهم می‌رسد از برای مشتری بنابر مشهور واقوی این است که آن قدر اجلی که از برای بایع بود از برای مشتری هم بهم می‌رسد. (تویسرکانی) [۱] - یعنی از یک جنس. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) [۲] یعنی ربوی گویند. (دهکردی، یزدی)

[۱] کافی ۵: ۲۴۹، حدیث ۲۰. وسائل

۱۸: ۱۹۵، حدیث ۱. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۹۲ مغشوش است، پس زرگری آن در برابر غش آن دیگری [۱] خواهد بود و زیاده بر آن نخواهد بود. و همچنین طلا و نقره مغشوش را به جنس خالص آن نمی‌توان فروخت هرگاه مقدار غش معلوم نباشد، اما اگر معلوم باشد به زیاده می‌توان فروخت. و اگر بایع و مشتری پدر و پسر و زن و شوهر، و آقا و غلام باشند ایشان اگر به زیاده و

کم متاعی متفق که قابل کیل و وزن باشد بفروشد صحیح است. [۲] و اگر یکی مسلمان و دیگری کافر حربی باشند در این صورت به زیاده از جنس آن به کافر می تواند فروخت، اما زیاده به او نمی تواند داد. و آیا میانه مسلمان و جهود ربا هست؟ مجتهدین را در آن خلاف است. اقرب [۳] آن است که ربا هست. [۴] و در فروختن طلا و نقره که آن را «صرف» گویند زیاده بر شروط مذکوره قبض در مجلس شرط است، پس اگر پیش از آنکه خریده و فروشنده قبض کنند متفرق شوند باطل است، و اگر بعضی را قبض کنند همان بعض را که قبض کرده اند صحیح است. و اگر در دو جنس متفق زیادتی واقع شود با علم، واجب است برگیرنده آن که زیاده را به صاحبش باز دهد اگر او را بشناسد و بعد از فوت او به ورثه او برساند، و اگر او را نشناسد جهت او تصدق کند. [۵] و اگر مقیدار زیاده را نداند امّا صاحب آن را شناسد با [۱] - زیادتی حکمی در احد عوضین

مانند شرط هر چند موجب ربا می شود، لکن ضم آن به طرف ناقص کافی در رفع ربا نیست و لذا جایز نیست بیع دو من گندم ردی به یک من، به شرط این که جتید باشد، پس شرط زرگری را در برابر غش گرفتن رفع نمی کند اشکال از حدیث با این که معلوم نیست که درهم غله که در حدیث وارد شده مغشوش بوده بلکه محتمل است که ردی یا مکسور بوده. و اولی در جواب از اشکال این است که در حدیث شرط زرگری در بیع درهم به درهم نشده باشد بلکه عکس است، زیرا که در قرار داد زرگری به جعاله یا اجاره شرط بیع درهم به درهم شده است و این اصلاً اشکال ندارد و حدیث این است: «روی أبو الصباح الکنانی عن الصادق علیه السلام قال: سألت عن الرجل يقول للصانع: صغ لي هذا الخاتم أبدل لك درهماً طازجاً بدرهم غلّة، قال عليه السلام: لا بأس». (دهکردی، یزدی) [۲] و همچنین است پدر و دختر و مالک و مملوک، وزن منقطعه مثل زن دائمه است علی الاظهر، لکن احوط اجتناب است، چنانچه مابین جد و نواده اصح عدم جواز است. (نخجوانی) [۳] این قول احوط است. (تویسرکانی) ۴ - مادامی که جزیه می دهند. (نخجوانی) [۴] [۵] و احوط اذن از حاکم شرع یا مأذون از قبل اوست. (صدر) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۹۳ او مصالحه کند، و اگر صاحبش را نیز نشناسد خمس از آن بیرون کند و باقی حلال است. [۱] و اگر به حرام بودن ربا جاهل باشد استغفار کند و گناه ندارد. و آیا در این صورت زیادتی را به صاحبش باید داد یا نه؟ مجتهدین را در این دو قول است. اقوی آن است که رد آن بر او واجب است. [۲] و می توان خلاص شدن از ربا به آنکه بگرداند با ناقص چیزی از غیر جنس آن، یا آنکه ناقص را به جنس دیگر بفروشد و به زیاده بخرد، یا آنکه زیادتی را ببخشد. [۳]

قسم دهم: آنکه دو جنس مختلف باشد، چه آن را به زیاده و کم نقد می توان فروخت.

قسم دهم: آنکه دو جنس مختلف باشد، چه آن را به زیاده و کم نقد می توان فروخت. امّا اگر هر دو قابل کیل و وزن باشند نسیه فروختن مکروه است و اگر چه بی زیاده [۴] و نقصان بفروشد.

فصل چهارم در بیان آنچه در بیع کردن داخل است

اشاره

فصل چهارم در بیان آنچه در بیع کردن داخل است و قاعده کلی در آن آنست که هر چه در عرف آن را داخل دانند در بیع کردن داخل است.

و اقسام آن شش است:**قسم اول: زمین و عرصه و ساحت،**

قسم اول: زمین و عرصه و ساحت، پس هر گاه عقد بیع براینها واقع شود چشمه [۱] اگر علم به زیاده بر خمس ندارد.

(دهکردی، صدر) [۲] علی الاحوط. (تویسرکانی) [۳] اگر از روی حقیقت باشد بسیار مشکل است. (صدر) * و اگر مشتبه باشد مالک آن میان جمع محصور و تعیین آن ممکن نباشد با همه مصالحه کند یا حلیت اخذ کند و اگر مالک را نشناسد و قدر مال ربا را بداند مثل مال مجهول المالک به آن عمل کند به این طریق که اگر از مالک مجهول معلوم باشد ظالم بوده است در آن مال به ردّ مظالم بدهد و اگر علم دارد که آن مال مال حلال او بوده و لکن بر ذمه او مظالم می باشد اولی این است که حاکم شرع به عنوان تقاض از جانب فقراء اخذ و ردّ مظلومه بدهد و اگر معلوم است که آن مالک مجهول ظالم نیست اصلاً یا مجهول الحال باشد تصدّق بدهد و اگر قدر مال ربا و مالک آن هر دو مجهول باشند خمس آن را بدهد به سادات. (نخجوانی) [۴] کراهت در صورت تساوی در مقدار معلوم نیست، چنانچه گذشت. (دهکردی، یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۹۴ و چاه آب در بیع آن زمین داخل است، و درختهایی که در آن باشند یا زراعتی که شده باشد داخل نیست، اگرچه بایع در وقت بیع گفته باشد که: فروختم به تو این زمین را به جمیع حقوق آن. امّا اگر گفته باشد که: فروختم این خانه را با آنچه در بر آن بسته شود، یا این زمین را با آنچه در اوست، در این صورت درخت و زراعت داخل است. امّا سنگهایی که در زمین مدفون باشد داخل نیست [۱] و بایع را در این وقت لازم است که سنگها را از آن زمین بیرون کند و اجرت مدّت کندن سنگها بر بایع لازم نیست [۲] و اگر چه زیان آن بسیار باشد، امّا بر بایع لازم است که بعد از بیرون آوردن سنگها آنچه از زمین ناهموار شده باشد هموار کند. [۳]

قسم دوم: باغ و بستان،**قسم سوم: خانه،**

قسم سوم: خانه، و داخل است در آن زمین و عمارت و بالاخانه و پائین خانه، مگر آنکه هریک به سر خود خانه باشد. و آنچه در آن خانه ثابت باشد داخل است، خواه از اجزای آن خانه باشد چون سقف و درهای نشانیده و حلقه ها و آنچه بدان در را بندند، و خواه از اجزای خانه نباشد لیکن به واسطه آسانی ساخته باشند، چون نردبانی که در جایی نشانیده باشند به نوعی که نتوان او را از جایی به جایی دیگر نقل نمودن [۱] -

اقوی دخول سنگهای مدفون است در بیع، لهذا بر بایع لازم نیست که سنگها را از زمین بیرون کند و همچنین لازم نیست که ناهمواری را هموار کند. (تویسرکانی) * معلوم نیست. (صدر) [۲] هرگاه سنگهای مدفون شده داخل در مبیع نباشد و اجرت بیرون آوردن و بردن در عهد خود بایع است و همچنین اجرت تسویه زمین اگر عدم تسویه عرفاً ضرر بر مشتری باشد مگر آنکه مشتری عالم باشد که لازمه بیرون آوردن سنگها ضرر است بر او که در این صورت اجرت تسویه زمین بر بایع لازم نیست. (دهکردی) [۳] معلوم نیست. (صدر) [۴] اقرب آن است که داخل است. (تویسرکانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۹۵ و درجه های چوب که ثابت ساخته باشند و میخهایی که در آن کوفته باشند. امّا دست آسیا و خُمها و طغارها و چوبهای گازی که نشانیده باشند و گنجهای مدفون و سنگهای پنهان و فرش خانه و چاروا «۱» و ریسمان و دلو خُرد و قفل [۱] داخل نیست.

قسم چهارم: قریه و دهکده،

قسم چهارم: قریه و دهکده، پس اگر بیع به این هردو واقع شود عمارت وساحتی که احاطه آنجاها کرده باشد و راهها در آن داخل است. و آیا درختهایی که در میان آن باشد داخل است یا نه؟ در آن میانه مجتهدین خلاف است. اقرب آن [۲] است که داخل نیست. و همچنین مزرعه‌های حوالی قریه داخل آن نیست، مگر با قرینه که دلالت برداخل بودن آن کند.

قسم پنجم: درخت،

قسم پنجم: درخت، و داخل است در آن شاخها و برگهای تر. و آیا شاخ و برگ خشک و برگ درخت توت در آن داخل است یا نه؟ میانه مجتهدین خلاف است. [۳] امّا میوه درخت داخل نیست و اگر درخت را مشتری بکند حقّ بایع ساقط می‌شود. و میوه درخت خرما که نر آن را در ماده نشانیده باشد داخل نیست، مگر آنکه مشتری شرط کرده باشد، و مشتری در این صورت لازم است که بگذارد که میوه برسد اگر ضرر به درخت نرساند، و اجرت آن زمان را نمی‌رسد که از بایع طلب کند، و اگر گذاشتن میوه تا رسیدن به درخت ضرر رسد مشتری می‌تواند قطع آن کرد، و در ارش خلاف است. [۴]

[۱] مدار در امثال این امور بر عرف

است، پس هر چیزی را که عرفاً بگویند که از توابع داخل است و هر چیزی که عرفاً تابع نگویند داخل نیست و همچنین است مشکوک فیه. (تویسرکانی) [۲] اقرب آن است که داخل است و مزارع نیز داخل است اگر از توابع قریه باشد عرفاً و الاً داخل نیست مگر به قرینه. (تویسرکانی) [۳] اقوی عدم دخول برگ توت اگر در جائی باشد که معامله میوه با او نشود مثل جیلانات و الاً اقوی دخول است به جهت صدق میوه عرفاً. (تویسرکانی) * اظهر این است که در صورت اتصال به درخت داخل است. (نخجوانی)

[۴] احوط بلکه اقصی ثبوت ارش است. (تویسرکانی)

(۱) مرکب سواری و هر چیزی که

چهارپا داشته باشد. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۹۶

قسم ششم: خریدن غلام،

قسم ششم: خریدن غلام، و در آن داخل نیست مالی که مولا تملیک او کرده باشد، بنابر آن قولی که گفته‌اند که غلام مالک چیزی می‌شود، مگر آنکه شرط کند به شرط آنکه ربا نشود. و جامه‌هایی که پوشیده باشد آیا داخل است یا نه؟ میانه مجتهدین خلاف است. اقرب آن است که آنچه در عرف [۱] حکم به آن کند داخل است.

فصل پنجم در بیان اقسام خیار

اشاره

فصل پنجم در بیان اقسام خیار بدان که اصل در بیع کردن لزوم است، مگر در شائزده موضع که ردّ کردن جایز است:

اول: خیار مجلس

اول: خیار مجلس و آن مخصوص به بیع کردن است، و هریک از بایع و مشتری را اختیار فسخ می‌رسد اگر در مجلس باشند، به

چهار شرط [۲]: اول آنکه: در عقد بیع شرط سقوط خیار مجلس نکرده باشند، چه اگر شرط سقوط آن کرده باشند اختیار فسخ ندارند. دوم آنکه: بعد از عقد بیع باشد چه پیش از عقد بیع خیار مجلس نیست. سوم آنکه: هریک از فروشنده و خرنده از یکدیگر به اختیار متفرق نشده باشند، چه اگر به اختیار متفرق شده باشند خیار مجلس نیست. اما اگر به اکراه ایشان را از یکدیگر متفرق سازند ساقط نمی‌شود. [۳] و اگر یکی از ایشان بمیرد آیا حکم جدا شدن [۱] در جمیع اقسام مذکوره منطبق

عرف و قرائن مقامیه است، چنانچه در اول فصل ذکر شد. (دهکردی، یزدی) * اولی واگذار نمودن به عرف است در تمام شش قسم و آن بازمان و اشخاص و اوقات و غیر آن مختلف می‌شود، بلی در خصوص درخت خرما مؤثر ظاهراً دلیل به خصوص دارد. (صدر) [۲] شرط دیگری نیز هست و آن این که تصرّف در عوضین نکرده باشند تصرّفی که نوعاً کاشف از رضا است، پس هر یک که تصرّف کنند خیار او ساقط است. (دهکردی، یزدی) * و اگر یکی کند دون دیگری نسبت به آن که شرط سقوط یا اسقاط کرده است ساقط و مثل این است تصرّف کاشف از رضا، پس هر یک تصرّف کنند خیار او ساقط است. (نخجوانی) [۳] محل اشکال است، بلکه سقوط خالی از قوت نیست. (یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۹۷ دارد یا نه؟ مجتهدین را در این خلاف است. [۱] و اگر یکی از ایشان دیوانه شود خیار ساقط نمی‌شود بلکه ولّی ایشان را با صرفه و غبطه اختیار فسخ هست. چهارم آنکه: چیزی که خرید و فروخت بر آن واقع می‌شود یکی از آن یازده کس نباشد که بر مشتری آزاد می‌شود، چه اگر یکی از آن یازده کس باشد اختیار فسخ ندارد. [۲] و خریدن غلام نفس خود را به مذهب بعضی از مجتهدین که جایز داشته‌اند اختیار فسخ ندارد. و همچنین بعضی از مجتهدین گفته‌اند که: اگر پدر طفل چیزی از مال خود به جهت فرزند صغیر خود [۳] بخرد خیار [۴] مجلس ندارد [۱].

دوم: خیار حیوان

دوم: خیار حیوان یعنی مشتری حیوان را اختیار فسخ هست از وقت بیع تا سه روز (و بعضی از مجتهدین [۵] بر آنند که بایع نیز مخیر است در این سه روز اگر قیمت حیوان نیز حیوان باشد [۶] [۲] به دو شرط: اول: در عقد بیع شرط سقوط آن نکرده باشد، چه با شرط سقوط ساقط می‌شود [۱].

اقوی عدم سقوط خیار است به موت احدهما. (تویسرکانی) * اقوی عدم سقوط و انتقال به وارث است، هر چند در مجلس نباشد مادام که تفرّق ما بین جسد میت و دیگری حاصل نشده است. (دهکردی، یزدی) [۲] اقوی ثبوت خیار است، لکن عین بر نمی‌گردد، بلکه باید بعد از فسخ عوض آن را بدهد و همچنین در صورت خریدن غلام نفس خود را. (دهکردی، یزدی) [۳] به این که متولّی طرفین عقد باشد. (یزدی) [۴] اقوی ثبوت خیار است از برای پدر. (تویسرکانی) [۵] این قول قوی است. (تویسرکانی) [۶] قول آن بعض اقوی است، بلکه هرگاه مبیع غیر حیوان و ثمن حیوان باشد از برای بایع تنها خیار است تا سه روز. (یزدی) (۱) شیخ طوسی، مبسوط ۲: ۷۸. علامه

حلی، تحریر ۲: ۲۸۴ و مختلف ۵: ۶۴. ابن براج، مهذب ۱: ۳۵۳. (۲) شهید ثانی، مسالک ۳: ۲۰۰. علامه، تذکره ۱۱: ۳۷. شهید اول، دروس ۳: ۲۷۲. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۹۸ دوم: تصرّف در حیوان نکرده باشد به اجاره یا هبه و غیر آن، چه با تصرّف خیار حیوان ساقط است. و اگر عیبی در این سه روز خیار حیوان را حادث شود از غیر جهت مشتری مجتهدین را در این سه قول است. اصحّ آن است که مشتری مخیر است در فسخ یا نگاهداشتن آن حیوان که عیب دارد با گرفتن تفاوت میانه صحیح و معیوب بودن آن. و اگر در این سه روز بی آنکه تقصیر کند تلف شود از مال بایع [۱] است.

سوم: خیار شرط

اشاره

سوم: خیار شرط و این خیار در جمیع عقود [۲] جاری است سوای عقد نکاح، و در وقف و ابراء و در طلاق نیز جاری نیست. [۳] و شروط خیار شرط در بیع پنج است: اول آنکه: شرطی نباشد که منافی بیع باشد [۴] چون شرط آنکه نفروشد. [۵]

[۱] بودن تلف و عیب بر بایع در صورتی که خیار مختص به مشتری باشد بی اشکال است و اما هرگاه هر دو خیار داشته باشند، پس هر چند بعید نیست که چنین باشد، لکن خالی از اشکال نیست و مراعات احتیاط نباید ترک شود، چنانچه هرگاه خیار مختص به بایع باشد تلف مبیع بر مشتری است که مالک آن است و خیار ندارد و اما تلف ثمن که حیوان است، پس محتمل است که آن نیز بر مشتری باشد، لکن مشکل است و باید مراعات احتیاط شود. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) [۲] حتی عقود جایزه علی الاقوی. (یزدی) [۳] عدم اجرای شرط در امور مذکوره احوط است. (تویسرکانی) * و در رهن اشکال است. (یزدی) [۴] شرط منافی عقد مثل این است که بگوید: به شرط آنکه مالک نشوی، و اما شرط این که نفروشد منافی نیست و علی الاقوی صحیح است، چنانچه شرط وطی نکردن و آزاد نکردن نیز منافی شرع نیست و اقوی صحت آن است. و مخفی نماند که شرط اول و دوم دخلی به شرط خیار ندارد و از شرایط صحت کلیه شروط است، پس ذکر آن دو در این جا مناسب نیست. (یزدی) [۵] اقوی این است که شرط کردن اینکه نفروشد جایز است و عیبی ندارد بلکه دور نیست که شرط عدم وطی یا رد عوض در صورت سرقت نیز عیب نداشته باشد. (تویسرکانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۹۹ دوم آنکه: منافی شرع [۱] نباشد، چون شرط آنکه آزاد نکند یا وطی نکند یا اگر کسی آن را بدزد عوض آن را بایع بدهد. سوم آنکه: مضبوط باشد، پس اگر شرط مجهول کند چون آمدن حاجیان از حج باطل است. چهارم آنکه: شرط را در عقد بیع کرده باشد، چه اگر در عقد بیع نکرده باشد [۲] اختیار فسخ ندارد. پنجم آنکه: تصرف در [۳] متاع نکرده باشد، چه با تصرف - چون دخول کردن - خیار شرط ساقط می شود. و همچنین اگر آن متاع تلف شود نیز [۴] خیار شرط ساقط می شود. آنگاه اگر مثل داشته باشد طلب مثل می کند، و اگر نداشته باشد طلب قیمت می کند. و این خیار شرط در بیع به حسب رأی هریک از بایع و مشتری است، پس اگر هریک از ایشان جهت خود یا اجنبی شرطی کند جایز است. و اگر در وقت فروختن شرط سکنی یک ساله یا دو ساله کند جایز است. و خیار شرط به طریق میراث به ورثه منتقل می شود. [۵]

* شرط نفروختن در مقدار زمان معین مانعی ندارد. (صدر) [۱] - منافی شرع بودن شرط آنکه او را وطی نکند معلوم نیست و در پنجم تفصیلی است که در حاشیه مجال ذکر آن نیست. (صدر) [۲] هرگاه شرط را در بیع نکرده باشد بلکه بعد از بیع یا قبل از آن کرده باشد و عقد بیع به شرط خیار واقع شده باشد اختیار فسخ ندارد و اگر شرط را در ضمن عقد لازم دیگری کرده باشد محتمل است ثبوت خیار فسخ. (تویسرکانی) * بلکه پیش از عقد یا بعد از آن کرده باشد. (یزدی) [۳] ظاهر این است که تصرف کاشف از رضا مسقط خیار است نه مطلقاً. (تویسرکانی) [۴] در این مسأله تفصیلی است در بعض صور معامله منفسخ می شود و در بعض صور خیار باقی است و بعد از فسخ رجوع می شود به عوض به تفصیلی که در محلش مذکور است. (یزدی) [۵] مثل سایر خيارات، بلی هرگاه خیار از برای اجنبی شرط شده باشد انتقال آن به وارثش مشکل است. (یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۰۰

تتمه: بدان که تکلیفات نسبت به قبول شرط و تعلیق بر شرط چهار قسم است:

تتمه: بدان که تکلیفات نسبت به قبول شرط و تعلیق بر شرط چهار قسم است: اول آنکه: قابل هیچ کدام نیست چون ایمان به خدا و

ائمه عليهم السلام و به واجبات قطعیه و به تحریم محرمات قطعیه. دوم آنکه: قابل شرط و تعلیق بر شرطهست، چون آزاد کردن غلام، و شرط نمودن که مبلغی بدهد و مدبّر ساختن او، و نذر کردن، و چون اعتکاف داشتن در مسجد، چه آن قابل تعلیق است به نذر و شبه آن و قابل شرط هست که هروقت که خواهد در آن رجوع کند. سوم آنکه: قابل شرط هست و قابل تعلیق [۱] نیست چون بیع کردن و صلح نمودن و اجاره گرفتن و رهن دادن، چه انتقال بعد از رضای ایشان است و رضا نیست مگر با جزم و در صورت تعلیق جزم نیست. چهارم آنکه: قابل تعلیق باشد و قابل شرط نباشد چون نماز و روزه [۲] با نذر یا یمین.

چهارم: خیار تأخیر

چهارم: خیار تأخیر و آن چنان است [۳] که بایع چیزی را که بفروشد تمام آن متاع یا بعض آن را تسلیم مشتری نکند، و مشتری نیز همه قیمت آن یا بعض آن را به بایع ندهد، با آنکه شرط وعده نکرده باشد، تا سه روز بایع صبر می کند و بعد از سه روز مخیر است در فسخ و امضاء.

پنجم: خیار چیزهایی که در آن روز تا شب ضایع شود یا قیمت آن ناقص گردد

پنجم: خیار چیزهایی که در آن روز تا شب ضایع شود یا قیمت آن ناقص گردد پس اگر کسی این چنین چیزها را بفروشد تا شب صبر می کند، اگر مشتری قیمت آن را بیاورد مالک می شود، و اگر نیاورد بایع مخیر است در فسخ. [۱] - آزاد کردن غلام قابل تعلیق نیست و همچنین قابل شرط خیار نیز نیست، چنانچه تدبیر نیز چنین است. (یزدی) [۲] تعلیق در این صورت در نذر و یمین است نه در نماز و روزه. (یزدی) [۳] ظاهراً عدم اشتراط عدم اقباض مبیع است بلکه کفایت می کند عدم اقباض ثمن و عدم شرط تأخیر در ثبوت خیار بعد از سه روز. (تویسرکانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۰۱ و اگر مشتری بعضی از قیمت آن را نقد قرار داده باشد و بعضی را نسیه و نقد را ندهد [۱] آیا بایع مخیر است در فسخ کردن یا نه؟ مجتهدین را در این دو قول است. اقرب [۲] آن است که اختیار ندارد. و همچنین خلاف است در آنکه آنچه به وعده قرار داده باشد و در وعده ندهد.

ششم: خیار رؤیت

ششم: خیار رؤیت و آن چنان است که شخصی متاعی را بی آنکه ببیند به وصف بخرد، پس اگر بعد از دیدن به خلاف آن صفت باشد مخیر است در فسخ و نگاهداشتن آن. و اگر بعضی را دیده باشد و باقی را به وصف خریده باشد آنگاه برخلاف صفت واقع شود تمام را ردّ می تواند کرد، نه آنکه بعضی را نگاه دارد و بعضی را رد کند.

هفتم: خیار غبن

هفتم: خیار غبن و آن چنان است که هرگاه شخصی متاعی را بخرد یا بفروشد بعد از آن ظاهر شود که در وقت عقد آن متاع زیاده از آن یا کمتر از آن قیمت داشته، آن کسی که مغبون است مخیر است در فسخ به سه شرط: اول آنکه: تصرّفی که مانع ردّ باشد در

آن متاع [۳] نکرده باشد، چون فروختن مشتری و تلف شدن در دست او. و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که: در این صورت نیز بایع را می‌رسد که فسخ کند [۴] و الزام مشتری نماید بر رد کردن قیمت متاع یا مثل آن متاع و بعضی از مجتهدین گفته‌اند [۵] که: بایع را در این صورت می‌رسد که فسخ کند آن متاعی را که [۱] _____ یا تمام را نقد قرار داده باشد و ندهد. (نخجوانی، یزدی) [۲] بلکه اقرب ثبوت آن است و همچنین در تخلف از وعده. (دهکردی، یزدی) [۳] پیش از ظاهر شدن غبن و احوط تصالح و تراضی است. (صدر) [۴] این قول اقوی است، بلی هرگاه بعد از علم به غبن تصرف کند خیار او ساقط است. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) [۵] قول اخیر خالی از قوت نیست. (تویسرکانی) _____ (۱) شهید ثانی، مسالک ۳: ۲۰۶ و روضه ۳: ۴۶۸ و ۴۷۰. محقق ثانی، جامع المقاصد ۴: ۲۹۵. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۰۲ مشتری فروخته از آن شخصی که خریده بگیرد «۱». دوم آنکه: در وقت خرید و فروش عالم به قیمت آن نباشد، چه اگر در آن وقت عالم باشد اختیار فسخ ندارد. سوم آنکه: زیادت و نقصان فاحش باشد به حسب عرف و عادت، پس اگر اندک زیادت و نقصانی باشد که در عرف آن را زیاده و نقصان نگویند اختیار فسخ نیست.

هشتم: خیار عیب

هشتم: خیار عیب و آن ثابت است در هر چیزی که از خلقت اصلی زیاده یا کم باشد. و آن بر بیست و هشت قسم است: اول: دیوانه بودن غلام و کنیز. دوم: برص داشتن. سوم: مجذوم بودن. چهارم: قرن داشتن؛ یعنی در فرج کنیز چیزی باشد که مانع از دخول کردن باشد. پنجم: برآمدن پشت یا سینه غلام و کنیز. ششم: گریختن ایشان به عادت نه آنکه از روی ترس جایی پنهان شوند، چه به آن گریختن رد نمی‌توان کرد. هفتم: خنثی بودن. هشتم: خصی بودن و اگرچه قیمت بدان زیاده شود. نهم: لنگ بودن. دهم: کور یا اخول بودن یا علت سبل «۲» در چشم داشتن. یازدهم: کر بودن. دوازدهم: کافر بودن غلام و کنیز هرگاه مشتری شرط اسلام [۱] نکرده باشد برقول بعضی [۲] از مجتهدین. سیزدهم: نبودن موی برپشت زهار غلام. [۳] چهاردهم: مستحق بودن حد یا تعزیری که سبب هلاک شود یا مستحق قتل یا بریدن عضوی باشد. پانزدهم: موی در سر [۱] _____ و اگر شرط اسلام کرده باشد خیار تخلف شرط دارد. (دهکردی، یزدی) [۲] مراد رد از جهت عیب است و الّا رد از جهت تخلف شرط ظاهراً مانعی ندارد. (صدر) [۳] ظاهراً تفاوتی میان غلام و کنیز نیست. (دهکردی، صدر) * و همچنین کنیز. (نخجوانی، یزدی) _____ (۱) فاضل مقداد، تنقیح ۲: ۴۸. شهید ثانی، روضه ۳: ۴۶۸ و ۴۷۱ و مسالک ۳: ۲۰۵ و ۲۰۶. (۲) بفتح اول و ثانی بر وزن اجل، مرضی باشد از امراض چشم، و آن موئی است که در درون پلک چشم بر می‌آید. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۰۳ نداشتن کنیز. شانزدهم: خون حیض ندیدن کنیز جوان به قول بعضی. [۱] هفدهم: بودن ثقل «۱» و درد زیاده بر عادت در روغن و زیت. هجدهم: حامله بودن کنیز. نوزدهم: بیمار بودن، اگرچه تب یک روز باشد. [۲] بیستم: گندیدن دهن برقول بعضی از مجتهدین. بیست و یکم: زناکار بودن غلام و کنیز برقول بعضی [۳] از مجتهدین. بیست و دوم: بول کردن غلام و کنیز بزرگ در جامه خواب برقول بعضی از مجتهدین. بیست و سوم: دزدی و خیانت کردن غلام و کنیز به شرط آنکه تمیز داشته باشند، نه آنکه طفل باشند. بیست و چهارم: احمق بودن ظاهری. بیست و پنجم: شراب خوار بودن. [۴] بیست و ششم آنکه: متاعی که خریده نجس باشد، و اگرچه قابل پاک ساختن بود اما در پاک کردن آن

مشقت باشد، یا در قیمت نقصان بهم رسد. بیست و هفتم: بی‌ختنه بودن غلام بر قول بعضی از مجتهدین، به شرط آنکه مشتری نداند که او را ختنه نکرده‌اند. بیست و هشتم: بی‌قوت بودن دست راست غلام با قوت داشتن دست چپ او یا به عکس. پس مشتری هرگاه عالم به این عیوب شود اختیار فسخ دارد به چهار شرط: اول آنکه: تصرف در آن متاع نکرده باشد، چه با تصرف ردّ نمی‌تواند کرد. امّا ارزش که تفاوتِ میانه قیمت بی‌عیبی و عیب‌داری است می‌گیرد. دوم آنکه: عیب پیش از بیع کردن باشد، سوای چهار عیب اول که آن چهار عیب از وقت بیع تا یک سال [۵] اگر بهم رسد مشتری فسخ آن می‌تواند کرد هرگاه تصرف در آن نکرده باشد [۱].

است. (نخجوانی) [۲] بنابر مشهور. (صدر) [۳] قول بعض در همه آنچه ذکر کرده است اقوی است. (نخجوانی) [۴] مطلقاً معلوم نیست. (صدر) [۵] اول سال از روز خرییدن اسب. (نخجوانی)

(۱) تفاله و ته نشین شده روغن و مایعات، مایع کدوری که در قعر ظرف مایعات ته نشین شود و رسوب کند. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۰۴ سوم آنکه: مشتری پیش از بیع کردن عالم به عیب نباشد، چه اگر عالم باشد ردّ نمی‌تواند کرد. و ارزش نیز نمی‌تواند گرفت. چهارم آنکه [۱] در وقت بیع کردن خیار عیب را ساقط نکرده باشد، خواه به تفصیل و خواه به اجمال، چه اگر ساقط کرده باشد ردّ نمی‌تواند کرد. [۲] و گرفتن ارزش در چهار موضع ثابت می‌شود: اول آنکه: هرگاه مشتری تصرف کرده باشد در متاع عیناک، چنانچه گذشت. دوم آنکه: هرگاه مشتری کسی را بخرد که بر او آزاد شود، در این صورت نیز ردّ نمی‌تواند کرد و ارزش می‌تواند گرفت. سوم آنکه: در صورتی که مشتری اختیار فسخ داشته باشد و فسخ نکند، ارزش می‌گیرد. چهارم آنکه: هرگاه متاع در دست مشتری عیب جدید بهم رسانیده باشد، در این صورت [۳] نیز فسخ نمی‌کند لکن ارزش می‌گیرد.

نهم: خیار تدلیس

نهم: خیار تدلیس و آن چنان است که شخصی کنیزی را مثلاً فروخته باشد به شرط آنکه سرخ روی و جغد موی باشد و روی او را به سرخاب سرخ کرده باشند و موی دیگری را به موی او وصل نموده باشند، پس در این صورت اگر مشتری عالم به آن نبوده باشد و بعد از خریدن عالم به آن شود اختیار دارد که فسخ کند. و همچنین هرگاه کسی گوسفندی که چند روز شیر او را ندوشیده باشد بفروشد به شرط آنکه شیره شیر او مقیدار معینی باشد و بعد از آن ظاهر [۱].

بیع تبّی از عیب نکرده باشد. (نخجوانی، یزدی) [۲] و ارزش نمی‌تواند بگیرد. (دهکردی، یزدی) [۳] در بعض مواضع ارزش نمی‌تواند بگیرد لکن ردّ می‌تواند بکند، مثل این که بنده که خریده خصّی باشد و قیمت آن با غیر خصّی مساوی یا ازید باشد در این صورت ارزش نیست و ردّ ثابت است و مثل این که جنس ربوی را به مساوی آن بفروشد واحدهما معیب باشد که بعضی گفته‌اند نمی‌تواند ارزش بگیرد چون مستلزم رباء است، لکن اقوی جواز است و لزوم رباء معلوم نیست چون ارزش جزء احد عوضین نیست بلکه غرامت خارجیّه است. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۰۵ شود که شیر او کمتر از آن بوده، در این صورت نیز مشتری مخیر است در فسخ به شرطی که در کمتر از سه روز شیر او کم شود و الاّ اختیار فسخ ندارد. [۱] و اگر شیر آن گوسفندی که او را سه روز ندوشیده باشد کم نشود و همان عادت او شود آیا مشتری اختیار فسخ آن دارد یا نه؟ میانه مجتهدین خلاف است. اقرب آن است که اختیار فسخ ندارد. و آیا این حکم در غیر گوسفند می‌رود یا بنابر آنکه در حدیث «گوسفند» واقع شده مخصوص گوسفند است؟ میانه مجتهدین خلاف است. اقرب آن است که در غیر گوسفند نیز می‌رود. [۲] و همچنین آب قنات یا آسیا را بند

کردن که در نظر مشتری بسیار نماید و بعد از آن ظاهر شود که آب آن کم بوده اختیار فسخ دارد. و در خیار تدلیس هرگاه فسخ نکند و راضی به نگاه داشتن شود ارش نمی گیرد، مگر در شرط بکارت، چه هرگاه شرط کرده باشد که کنیز بکر باشد و بعد از آن ظاهر شود که بکارت نداشته در این صورت [۳] بنابر قول مشهور [۴] ارش می گیرد. و در فسخ حضور حاکم شرع و بایع شرط نیست.

دهم: خیار اشتراط

دهم: خیار اشتراط و آن چنان است که متاعی را که به شرطی می فروشد شرط در آن سالم نباشد، پس با عدم آن شرط با اشتراط آن اختیار فسخ هست، چون فروختن به شرط آنکه در موعده معینی ردّ ثمن نماید، پس هرگاه در آن موعده ردّ ننماید، مسلط بر فسخ بیع باشد.

یازدهم: خیار شرکت

یازدهم: خیار شرکت و آن چنان است که متاعی را که به کسی می فروشد ممزوج سازد به مثل آن، به [۱] - محتاج به مراجعه است. (صدر)

[۲] پس گوسفند واقع در حدیث من باب المثال خواهد بود. (صدر) [۳] هرگاه قبل از دخول به جاریه ظاهر شود که با کره نیست خیار تخلف شرط دارد، بلی هرگاه بعد از دخول به او ظاهر شود عدم بکارت او آن وقت ارش می گیرد یعنی تفاوت ما بین با کره بودن او با ثبته بودن. (دهکردی) [۴] قول مشهور قوی است. (تویسرکانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۰۶ حیثیتی که از یکدیگر جدا نتوان کرد، چه در این صورت مشتری اختیار فسخ و شرکت هر دو دارد.

دوازدهم: خیار دشواری تسلیم کردن

دوازدهم: خیار دشواری تسلیم کردن چه هرگاه بایع متاعی را به گمان آنکه می تواند تسلیم کردن بفروشد بعد از آن دشوار شود بر او تسلیم آن، چون فروختن کبوتری که از عادت او این باشد که هر روز باز آید، مشتری مخیر است میانه فسخ و طلب مثل [۱] یا قیمت آن

سیزدهم: خیار ردّ کردن بعضی از متاع

سیزدهم: خیار ردّ کردن بعضی از متاع و آن چنان است که کسی دو غلام را مثلاً به یکدفعه بخرد، آنگاه ظاهر شود که یکی از آنها ملک دیگری بوده، مشتری مخیر است میانه فسخ بیع هر دو غلام یا نگاه داشتن یک غلام را بحصّه او از قیمت و طلب کردن قیمت غلام دیگر را از بایع.

چهاردهم: خیار تفلیس

چهاردهم: خيار تفليس و آن چنان است که شخصی متاعی را به مفلسی بفروشد، و بعد از آن حاکم شرع او را از مالش منع کند جهت قسمت کردن مال او بر قرض خواهان، چه در این صورت صاحب متاع مخیر است در فسخ کردن بیع و گرفتن متاع خود، و میانه امضا و شریک بودن با قرض خواهان در مال آن مفلس.

پانزدهم: خيار تلف شدن و غصب کردن [۲]

پانزدهم: خيار تلف شدن و غصب کردن [۲] چه اگر متاعی که بایع فروخته پیش از قبض یا بعد از قبض در مدت خيار تلف شود به سببی از جانب بایع یا اجنبي، مشتری مخیر است در فسخ بیع. [۳]

[۱] طلب مثل و قیمت وجه ندارد، بلکه مخیر است ما بین فسخ و امضاء و بر تقدیر امضاء همان کبوتر را مالک است، بلی هرگاه بر نگردد و اصلاً قدرت بر آن نباشد معامله منفسخ می شود و تلف آن بر بایع است پس مشتری ثمن را پس می گیرد. (دهکردی، یزدی) [۲] ثبوت خيار فسخ در این دو موضع محل تأمل است. (تویسرکانی) * مسائل مذکوره در این موضع محتاج به شرح و تفصیل است. (صدر) [۳] و اما تلف و غصب بعد از قبض در زمان خيار پس موجب خيار جدیدی نیست، بلکه جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۰۷ و همچنین اگر متاعی را که بایع فروخته پیش از قبض مشتری غصب کنند و رد آن ممکن نباشد مشتری مخیر است در فسخ آن. و آیا اجرت مدت غصب را مشتری از بایع می گیرد یا نه؟ در این خلاف است. [۱] و اگر بایع در تسلیم تأخیر کند اجرت مدت تأخیر بر او لازم است.

شانزدهم: خيار جهالت اجاره

شانزدهم: خيار جهالت اجاره و آن چنان است که هرگاه مشتری جاهل باشد از آنکه زمینی که بایع به او فروخته در اجاره دیگری بوده، چه در این صورت اختیار فسخ دارد. و همچنین هرگاه جاهل باشد از آنکه سنگهایی که در زمین مدفون باشد [۲] از بایع [۳] است مخیر است در فسخ آن. و اجتماع اقسام خیارات از خواص این کتاب است.

تلف خدائی در خيار مجلس و حیوان و شرط موجب انفساخ است و رجوع می کند مشتری به ثمنی که داده است و در سایر خیارات بر مالک است که مشتری باشد و رجوع بر کسی نمی کند و در اتلاف بایع و غصب یا اتلاف اجنبی نیز همان خیاری که از برای مشتری بوده باقی است، پس اگر فسخ کند ثمن را از بایع استرداد می کند و اگر فسخ نکند رجوع می کند بر بایع یا اجنبی به عوض مبیع و اما تلف و غصب قبل از قبض پس در تلف سماوی انفساخ است و در اتلاف بایع و اجنبی هر چند محتمل است خيار داشتن مشتری ما بین فسخ و امضاء چنانچه جمعی گفته اند ولکن خالی از اشکال نیست بلکه بعید نیست که مثل تلف سماوی باشد که معامله منفسخ شود و رجوع کند مشتری بر بایع به ثمن پس بایع در صورت اتلاف اجنبی رجوع می کند بر او به مثل یا قیمت و احوط این است که مشتری اولاً فسخ کند ثمن رجوع کند بر بایع. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) [۱] تسلط مشتری بر بایع معلوم نیست. (تویسرکانی) [۲] ثبوت خيار در احجار مدفونه در صورتی است که تفریغ ارض از آن مستلزم تفویت منفعت متعديها باشد و مشتری در این صورت مخیر است میان فسخ و امضاء. (تویسرکانی) [۳] شاید مراد این است که جاهل بود بعد از بیع معلوم شد که از بایع نیست. (صدر) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۰۸

خاتمه در بیان احکام بعد از بیع

خاتمه در بیان احکام بعد از بیع بدان که بایع را بعد از بیع کردن و قیمت گرفتن تسلیم میباید به مشتری لازم است هر گاه آن چیز قابل نقل و تحویل باشد. اما آن چیزی که قابل نقل و تحویل نباشد - چون زمین و عمارت و باغ و درخت - [تسلیم تخلیه است یعنی خالی کردن و دست از تصرفات آن باز داشتن یا آنکه رخت خود از آنجا بیرون بردن، و اگر در زمین زراعت رسته باشد چیدن. و در آنچه قابل نقل باشد اگر قابل کیل [۱] و وزن است کیل و وزن کردن، و اگر حیوان است نقل کردن، و در غیر اینها به دست گرفتن. [۲] و آنچه بعد از بیع و پیش از قبض زیادتی در متاع بهم رسد مال مشتری است، و جایز است که بایع در بیع استثنا کند آنچه خواهد. و اگر مبیع حیوان باشد و استثنای کله و پوست آن کند، در آن مجتهدین را پنج قول است: اول آنکه: بیع صحیح است. دوم آنکه: باطل است. سوم آنکه: حیوان را اگر توان ذبح نمود صحیح است، و الا باطل. چهارم آنکه: اگر حیوانی باشد که ذبح آن نتوان کرد شریک است در قیمت کله و پوست آن. پنجم آنکه: مطلقاً نسبت به کله و پوست در آن شریک است. [۱] - کفایت کیل و وزن بدون

استیلاء عرفی در تحقق قبض و تسلیم مشکل است، بلکه اقوی این است که باید استیلاء حاصل شود در جمیع چیزها و آن به حسب مقامات مختلف است، بلی در مکیل و موزون احوط علاوه بر استیلاء عرفی تحقق کیل و وزن است. (دهکردی، یزدی) [۲] تسلیم و قبض بمعنی مذکور در منقول و غیره کفایت می کند ولکن تعیین آن محل تأمل است. (تویسرکانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۰۹ و اصح [۱] اقوال قول دوم [۲] است. و اجرت کیل و وزن کننده و شمرنده متاع و فروشنده آن بر بایع است. و اجرت نقد کننده قیمت و وزن کننده آن و خرنده متاع و نقل کننده آن بر مشتری است، به شرط آنکه بی رضای ایشان نیامده باشند بلکه بایع و مشتری ایشان را آورده باشند. و دلالت امین است اگر متاع در دست او بی تعدی و تقصیری فوت شود ضامن نیست. و اگر میانه مالک و دلالت اختلاف واقع شود در تقصیر نکردن در قیمت متاع یا تقصیر کردن، قول قول دلالت است با قسَم. [۱] اصح اقوال قول اول است پس با

اراده ذبح و نحر مستحق است مستثنی را که کله و پوست مثلاً بوده باشد و با عدم اراده ذبح یا نحر شریک است در قیمت بالنسبه. (تویسرکانی) * اقوی صحت است در صورتی که حیوان مأکول اللحم باشد و مقصود ذبح آن باشد پس هرگاه ذبح کردند کله و پوست را بایع بر می دارد و هرگاه بداشتند و ذبح نکردند بایع شریک است به نسبت قیمت کله و پوست با قیمت سایر اجزاء آن. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) [۲] معلوم نیست. (صدر) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۱۰

مطلب دوم در بیان رهن کردن**اشاره**

مطلب دوم در بیان رهن کردن یعنی گرو کردن، و در آن دو فصل است:

فصل اول در شروط گرو کردن

فصل اول در شروط گرو کردن بدان که گرو گذاشتن کسی که بر ذمت او دینی باشد جهت اعتماد مشروع است، خواه در سفر و خواه در حضر، و آنچه در آیه کریمه واقع شده که در سفر جایز است «۱» بنابر غالب است، چه بیشتر اوقات در سفر کسی بهم نمی رسد که تمسک بنویسد اکتفا به گرو می کنند. و این رهن عقدیست لازم از طرف کسی که گرو می کند «۲» به این معنی که

دیگر نمی‌تواند تصرف در آن گرو کردن و آن را از گروگیرنده گرفتن تا وقتی که دَین او را ادا کند، و در آن نه شرط است: اوّل آنکه: گروکننده بالغ و عاقل و جایزالتصرف باشد، پس گرو کردن طفل و دیوانه و کسی که او را به اکراه برآن دارند [۱] و بعد از اکراه اذن ندهد، و مست، و بی‌هوش، و مفلسی که حاکم شرع او را از مالش منع کرده باشد، صحیح نیست. اما ولی طفل می‌تواند که با مصلحت طفل مال او را گرو کند جهت دَینی که به واسطه مصلحت طفل گرفته باشد یا جهت او گرو بگیرد.

[۱] ————— ولی ظاهراً به اجازه صحیح

می‌شود. (صدر) (۱) بقره: ۲۸۳. (۲)

گروگذار. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۱۱ دوم: ایجاب، چون «راهنّتک هذا علی الدین الفلانی» یعنی گرو کردم این عین را پیش تو به جهت فلان دَین. سوم: قبول، چون «قبُلْتُ» و آنچه دلالت کند برآن. و می‌باید که [۱] قبول بعد از ایجاب بی‌فاصله واقع شود. چهارم آنکه: ایجاب و قبول را به لفظ [۲] بگویند با قدرت [۳] و با عاجز بودن اشارت و کتابت نیز جایز است. و به غیر عربی و به غیر صیغه ماضی نیز جایز است. پنجم: قبض کردن گرو، و در قبض کردن اذن گروکننده شرط [۴] است، پس اگر پیش از قبض گروکننده بمیرد یا دیوانه شود یا رجوع در اذن قبض نماید گرو باطل می‌شود. و بعضی از مجتهدین قبض را شرط نمی‌دانند. [۵]

«۱» و استدامت قبض شرط نیست، پس اگر بعد از قبض گروکننده در آن تصرف کند گرو باطل نمی‌شود. ششم: حاضر بودن گروگیرنده در قبض [۶]؛ پس اگر در غیبت او گرو کنند تا آنکه گروگیرنده یا وکیل او حاضر نشود و قبض نکند صحیح نیست. هفتم آنکه [۷]: گرو عینی باشد که ممکن باشد قبض آن و صحیح باشد مالک شدن آن و جایز باشد فروختن آن، پس گرو کردن دین و منفعت چون سُیکنای خانه و خدمت غلام و گرو کردن ملک غیر بی‌اذن صاحبش و گرو کردن شراب و خوک و اگرچه یهود [۱] ————— علی الاحوط.

(تویسرکانی) [۲] به معاطات نیز صحیح است. (نخجوانی، یزدی) [۳] علی الاحوط. (تویسرکانی) [۴] اشتراط اذن در قبض احوط است. (تویسرکانی) [۵] اظهر اشتراط است. (نخجوانی) [۶] این شرط در منقول صحیح است و در غیر منقول مشکل است. (تویسرکانی) * این شرط راجع به شرط پنجم است. (دهکردی، یزدی) [۷] اعتبار این شرط هفتم احوط است. (تویسرکانی)

(۱) ————— ابن ادریس، سرائر ۲: ۴۱۷. علامه

حلی، قواعد ۲: ۱۱۶. شیخ طوسی، خلاف ۳: ۲۲۳ مسأله ۵. فخر المحققین، ایضاح ۲: ۲۵. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۱۲ باشد و نزد مسلمانی گرو کند و پیش یهودی دیگر بگذارد صحیح نیست. اما اگر شیره انگور را گرو کند صحیح است، ولیکن در وقتی که شراب شود از گرو بیرون می‌رود و چون سرکه شود باز گرو می‌شود. و اگر در حالتی که شراب شود و صاحبش آن را بریزد و شخصی که به نزد او گرو است آن را جمع کند آیا مالک آن می‌شود بعد از آنکه سرکه شود یا همان ملک کسی است که گرو کرده؟ در این مجتهدین را دو قول است. اصحّ آن [۱] است که اگر به قصد سرکه شدن جمع نموده باشد مالک آن می‌شود [۲] و اگر به قصد شراب بودن جمع کرده مالک آن نمی‌شود. [۳] و همچنین صحیح نیست گرو کردن مصحف و بنده مسلمان نزد کافر. و بعضی آن را جایز [۴] دانسته‌اند و گفته‌اند: واجب است که در این صورت به مسلمانان بسپارند «۱». و گرو کردن کتب فقه و حدیث نزد یهودی مکروه است. و همچنین مکروه است گرو کردن کنیز خوبروی نزد فاسق، مگر آنکه محرم او باشد. و میانه مجتهدین خلاف است در آنکه گرو کردن چیزی که قبض آن نتوان کرد چون مرغ در هوا و ماهی در دریا و بنده گریخته آیا جایز است یا نه [۵]؟ و همچنین خلاف است میانه مجتهدین در گرو کردن کنیزی که از او فرزند داشته باشد. اصحّ آن است که [۱] ————— این قول خالی از تأمیل نیست و

احوط بقاء آن است بر ملک صاحب آن مطلقاً. (تویسرکانی) * معلوم نیست. (صدر) [۲] بعد از سرکه شدن هر کس او را متصرف است به قصد جدید در تملک او را مالک می‌شود خواه مالک اوّل که راهن است یا خواه مرتهن باشد. (دهکردی) [۳] هر چند بعد

از سرکه شدن قصد ملکیت نیز بکند علی الاظهر. (نخجوانی) * و اگر در این صورت بعد از سرکه شدن قصد ملکیت کند کافی است. (یزدی) [۴] قول اول احوط است. (تویسرکانی) * جواز با شرط مذکور خالی از قوت نیست. (نخجوانی) [۵] اظهر عدم جواز است. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

(۱) شیخ طوسی، مبسوط ۲: ۲۳۲. محقق، شرایع ۲: ۷۷. علامه حلی، قواعد ۲: ۱۱۰. فخرالمحققین، ایضاح ۲: ۱۱. شهید اول، لمعه: ۱۳۰. شهید ثانی، مسالک ۴: ۲۴. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۱۳ گرو می تواند کرد به واسطه قیمت او. [۱] و گرو کردن مکاتب و مدبر صحیح است. و گرو کردن زمین وقف و زمین خراجدار جایز نیست. هشتم آنکه [۲]: گرو جهت دینی باشد که در ذمه ثابت باشد، پس جایز نیست گرو کردن برای دینی که در ذمت ثابت نباشد، چون گرو کردن جهت دینی که خواهد گرفت، و به جهت جنایتی که بر شخصی بکند، و برای اجرت [۳] کسی که او را گرفته باشد که بنده گریخته او را از شهر برگرداند پیش از برگردانیدن او. و در گرو کردن جهت مال کتابت میانه مجتهدین خلاف است. اقوی آن است که جایز است. نهم آنکه: گرو جهت دینی باشد که استیفای آن دین از گرو ممکن باشد، پس گرو کردن بر اجاره متعلقه به بدن شخصی معین - چون خدمت او - صحیح نیست، چه اگر او بگریزد نمی تواند که گرو را بفروشد و شخصی دیگر را جهت آن عمل اجاره کند.

فصل دوم در احکام گرو کردن

فصل دوم در احکام گرو کردن بدان که عقد رهن قابل شرط است، پس هر شرطی که منافی آن نباشد جایز است، چون شرط کردن آنکه گرو در دست عادل باشد، یا آنکه گرو گیرنده وکیل باشد در فروختن گرو در سر وعده، در این صورت گرو کننده او را از وکالت نمی تواند عزل کرد. اما اگر گرو کننده بمیرد گرو باطل [۴] می شود و اگر گرو گیرنده بمیرد گرو او باطل نمی شود بلکه به ورثه او منتقل می شود. و اگر در گرو کردن شرطی کند که جایز نباشد، چون شرط آنکه منافع گرو از گرو گیرنده باشد صحیح نیست. [۵] و اگر شرط کند که منافع گرو نیز گرو باشد صحیح است.

[۱] مشکل است. (دهکردی، یزدی)

[۲] اعتبار این شرط نیز احوط است. (تویسرکانی) [۳] یعنی مال الجعالة. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) [۴] بطلان گرو وجه ندارد، بلی وکالت باطل می شود و همچنین در موت مرتهن. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) [۵] قوله: چون شرط آنکه منافع گرو از گرو گیرنده باشد صحیح نیست، بطلان این شرط محل تأمل است. (تویسرکانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۱۴ و بعد از آنکه گرو کننده چیزی را گرو کند دیگر او را تصرفی که منافی دین گرو گیرنده باشد صحیح نیست [۱] چون فروختن و هبه نمودن آن و دخول کردن به آن مگر به اذن گرو گیرنده. و همچنین گرو گیرنده را تصرف در آن صحیح نیست مگر به اذن گرو کننده. و وعده در گرو کردن شرط نیست، اما اگر شرط کند لازم است. [۲] و اگر بعد از وعده [۳] گرو کننده از دادن دین امتناع نماید، پس اگر گرو گیرنده وکیل در فروختن باشد می تواند که گرو را بفروشد و دین خود را بردارد و زیادتی را بازدهد، و اگر وکیل نباشد بی رخصت او نمی تواند فروخت. و اگر غایب باشد یا رخصت ندهد، حاکم شرع [۴] می تواند آن را بفروشد و دین او را بدهد. و اگر گرو کننده گرو گیرنده را اجازت دهد که گرو را پیش از وعده بفروشد جایز نیست او را تصرف کردن در قیمت آن تا هنگام رسیدن وعده. و اگر چیزی گرو کند که بسیار نماند جایز است که شرط کند که پیش از وعده بفروشد. و بعضی از مجتهدین بر این رفته اند که فروختن آن صحیح است [۵] و قیمت آن داخل گرو است و گرو در دست گرو گیرنده امانت است «۱» پس اگر بی تقصیر او تلف شود ضامن نیست، و قول قول اوست در عدم تقصیر با قسم. و قول قول گرو کننده است [۶] در قیمت گرو [۷] و مقدار دین * بطلان شرط

منافع از برای مرتهن معلوم نیست، هرگاه مدت آن را معین کند. (دهکردی، یزدی) [۱] - علی اطلاقه معلوم نیست. (صدر) [۲] قوله: اما

اگر شرط کند لازم است، ظاهر اصحاب این است که رهن قابل وعده نیست، بلی وعده و اجل در دین جایز است. (تویسرکانی) [۳]
یعنی وعده دین. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) [۴] اعتبار اذن حاکم شرع احوط است. (تویسرکانی) [۵] این قول قوی است.
(تویسرکانی) [۶] اقوی این است که قول قول رهن است در دین و قول قول مرتهن است در قیمت. (تویسرکانی) [۷] در قیمت گرو
هر گاه مرتهن تلف یا تفریط کرده باشد قول او مقدم است علی الاقوی بلی ف-
(۱) _____ علّامه حلّی، قواعد ۲: ۱۱۱. فخر

المحققین، ایضاح ۲: ۱۴. شهید ثانی، روضه ۴: ۷۲. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۱۵ و اگر گرو تلف شود و گرو کننده چیزی
دیگر بدهد محتاج به صیغه دیگر نیست. [۱] و اگر دو متاع را جهت دو دین گرو کند هر گاه یکی از آنها را بدهد هردو را جهت
یک دین نمی تواند نگاهداشت. و همچنین اگر دو دین باشد یکی با گرو و دیگری بی گرو، پس هر گاه دین با گرو را ادا نماید
نمی تواند گرو را جهت دین بی گرو نگاهداشت. و هر گاه گرو کننده دین او را بدهد گرو گیرنده را نمی رسد که گرو را بفروشد. و
گرو گیرنده را نمی رسد که گرو کننده را تکلیف کند به آنکه دین او را از غیر گرو بدهد و اگر چه قادر بر آن باشد. و گرو گیرنده
را حاضر گردانیدن گرو لازم نیست پیش از گرفتن مال خود و اگر چه در مجلس حاکم باشد. و آنچه خرج حاضر ساختن گرو شود
بعد از دادن دین از مال گرو کننده است. و اگر گرو حیوانی باشد خرج او به گرو کننده تعلق دارد و نفقه آن بر اوست. و در بعضی
احادیث واقع شده که: اگر قابل آن باشد که بر او سوار شوند یا شیر داشته باشد که بخورند جایز است که گرو گیرنده سوار شود و
شیر آن را بخورد و نفقه او را بدهد «۱». و قول اصحّ آن است که تصرف در آن بی اذن گرو کننده جایز نیست و نفقه براوست، و
اگر گرو گیرنده نفقه _____ کنه _____ از گرو کننده _____ تاند. [۲]

در صورتی که رهن تلف کرده باشد
و خواسته باشد عوض آن را رهن کند قول رهن مقدم است. (دهکردی، یزدی) [۱] این در صورتی است که گرو کننده تلف کرده
باشد و عوض آن بدهد چنانچه اگر دیگری تلف کرده باشد و عوض بدهد نیز چنین است و اما اگر تلف شده باشد بدون ضمان و
گرو کننده مال دیگری را بدهد رهن جدید است و محتاج است به صیغه. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) [۲] قوله: از گرو کننده
بستانند، به شرطی که به اذن او انفاق کرده باشد یا به قصد رجوع یا با تعدّ اذن از او انفاق کرده باشد. (تویسرکانی) * با قصد
رجوع و اذن گرو دهنده اگر ممکن _____ بود. (ص _____ در)
(۱) _____ کافی ۵: ۲۳۶، حدیث ۱۶.

تهذیب ۷: ۱۷۵، حدیث ۷۷۵. وسائل ۱۸: ۳۹۷، حدیث ۱ و ۲. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۱۶

مطلب سوم در شفعه گرفتن

مطلب سوم در شفعه گرفتن و آن چنان است که دو شخص ملکی به مشاع داشته باشند و یکی از ایشان پیش از دیگری مالک [۱]
شده باشد هر گاه آن شخص دیگر حصّه خود را بفروشد، شریک سابق آن حصّه را مستحق می شود و آنچه مشتری قیمت آن داده
همان قیمت را به او می دهد، به سیزده شرط: اول آنکه: آن چیزی را که شریک فروخته باشد، قابل نقل نباشد به حسب عادت، زیرا
که در آنچه قابل نقل و تحویل است شفعه نیست. و بعضی از مجتهدین گفته اند که: شفعه در حیوان [۲] نیز هست «۱». و هر گاه
زمین را بفروشند در درخت و خانه و دولا ب به تبعیت آن شفعه می رود. دوم آنکه: قابل قسمت باشد، پس آنچه قابل قسمت نباشد
چون حقه _____ ام کوچک و دکانچه های کوچک و نهر و راه تنگ شفعه ندارد.
[۱] _____ پیش از دیگری مالک شدن

معتبر نیست. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) [۲] احوط عدم اخذ به شفعه است در منقول از حیوان و غیر آن. (تویسرکانی) *

وبعضی گفته‌اند: در خصوص مملوک هست نه غیر آن از حیوانات و سایر منقولات و بعضی گفته‌اند: در مطلق منقول هست و مسأله محمل اش کال است. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) (۱) شیخ طوسی، نه‌ایه ۲: ۲۲۸. ابن

بَراج، مهذب ۱: ۴۵۸. سیدمرتضی، انتصار: ۴۴۸. ابن ادریس، سرائر ۲: ۳۸۹. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۱۷ سوم آنکه: آن چیز را قسمت نکرده باشند، چه هرگاه قسمت کرده باشند شفعه ندارد، مگر آنکه در نهر و راه شریک باشند چه در این صورت با قسمت نیز شفعه دارد هرگاه هر دو را با هم بفروشند، اما اگر زمین را بی نهر و راه بفروشند در این صورت نیز شفعه ندارد. چهارم آنکه: زیاده از دو شریک نباشند. و بعضی از مجتهدین بر آنند که در غیر حیوان زیاده از دو شریک را شفعه [۱] می‌رسد، اما در حیوان زیاده از دو شریک را شفعه نمی‌رسد [۱]. پنجم آنکه: حصه شریک به خریدن و فروختن منتقل شود به دیگری، چه اگر به غیر خرید و فروش چون میراث یا هبه یا صلح منتقل شود، شریک دیگر را شفعه نمی‌رسد. و بعضی از مجتهدین [۲] گفته‌اند که هبه معوضه [۳] شفعه دارد [۲]. ششم آنکه: کسی که شفعه می‌طلبد یهود یا مُرتد نباشد و مشتری مسلمان، پس هرگاه مشتری مسلمان باشد و شریک یهود یا مُرتد باشد، شفعه نمی‌رسد. و اگر مشتری کافر باشد و کسی که شفعه می‌خواهد مُرتد باشد آیا او را شفعه می‌رسد یا نه؟ میانه مجتهدین خلاف است. [۴] و همچنین میانه مجتهدین خلاف است در آنکه اگر بعد از عقد بیع شریک مُرتد شود او را شفعه می‌رسد یا نه؟ هفتم آنکه: حصه شریکی که شفعه می‌طلبد وقف نباشد چه هرگاه وقف باشد او را شفعه نمی‌رسد. و سید مرتضی رضی الله عنه گفته که: هرگاه آن کسی که وقف [۵] بر او شده [۱] - احوط عدم ثبوت شفعه است در

زاید بر دو شریک مطلقاً. (تویسرکانی) [۲] این قول ضعیف است. (تویسرکانی) [۳] و بعضی در مطلق نقل و تملیک گفته‌اند. (دهکردی، یزدی) [۴] اظهر ثبوت هست. (دهکردی، یزدی) [۵] محکمی از سیدمرتضی قدس سره اطلاق ثبوت است در وقف، بلی شهید در دروس فرق گذاشته است ما بین اتحاد موقوف علیه و تعدد او و اسناد داده است به متأخرین از علماء. (دهکردی، نخجوانی یزدی) (۱) شیخ صدوق، من لا

یحضره الفقیه ۳: ۸۰. علامه در مختلف ۵: ۳۳۶ به ابن جنید نسبت داده است. (۲) علامه در مختلف ۵: ۳۳۹ به ابن جنید نسبت داده است. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۱۸ یک کس بیش نباشد او را شفعه می‌رسد [۱] و در صورتی که بیع وقف اولادی جایز است - چنانچه در باب وقف گذشت [۲] - شریک [۱] او شفعه [۲] می‌گیرد. هشتم آنکه [۳]: یکی از دو شریک مقدم باشد در خریدن، چه هرگاه هر دو به یکدفعه خریده باشند، هیچ کدام را شفعه نمی‌رسد و همچنین در صورتی که یکی پیش تر خریده باشد متأخر را شفعه نمی‌رسد. نهم آنکه [۴]: آن شخصی که شفعه می‌طلبد می‌باید که عالم به قیمت [۵] آن باشد و عالم به قیمتی که شریک او آن را فروخته است نیز باشد، چه با جهالتِ هر دو او را شفعه گرفتن صحیح نیست. [۶] دهم آنکه: قادر باشد بر قیمت دادن و گرفتن آن، پس اگر قادر نباشد یا قادر باشد و قیمت ندهد شفعه ساقط است. اما اگر گوید که قیمت آن را حاضر ندارم و غایب است صبرکن تا حاضر سازم مهلتش دهد تا زمانی که حاضر سازد در آن زمان و سه روز دیگر [۷] مگر آنکه در مهلت ضرری به مشتری رسد، چاره در این صورت شفعه ساقط است. (۱) یعنی در صورتی که حصه شریک

ملک طلق است عکس مسأله سابقه در این مسأله فرق ما بین اتحاد موقوف علیه و تعدد او نگذاشته‌اند، بلکه فرق ما بین وقف عام و خاص هم نگذاشته‌اند، مسأله خالی از اشکال نیست. (نخجوانی) [۲] احوط عدم ثبوت شفعه است در این صورت نیز. (تویسرکانی) * احوط نگرفتن شفعه است در این صورت نیز. (صدر) [۳] این شرط معتبر نیست، چنانچه گذشت در حاشیه سابقه در اول باب. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) [۴] دلیل واضحی بر اعتبار این شرط نیست لکن احوط است. (تویسرکانی) [۵] علم به قیمت شرط

نیست بلا- اشکال و امّا علم به قیمتی که شریک فروخته است به آن، پس هر چند جماعتی اعتبار کرده‌اند، لکن خالی از اشکال نیست، هر چند احوط است. (دهکردی، یزدی) [۶] معلوم نیست. (صدر) [۷] مراعات احتیاط در این مقام مطلوب است. (تویسرکانی) _____ (۱) سیدمرتضی،

انتصار: ۴۵۷. (۲) در صفحه: ۳۶۸. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۱۹ یازدهم آنکه: در دست مشتری پیش از آنکه شفعه بطلبد تلف نشده باشد، چه اگر تلف شده باشد شفعه ساقط است. دوازدهم آنکه: طلب شفعه فی الفور کند، چه اگر عالم باشد به فروختن شریک و طلب شفعه نکند، یا آنکه بعد از دانستن فروختن شریک، حصّه خود را نیز بفروشد شفعه در این صورت ساقط است. و اگر طالب شفعه غایب باشد یا طفل یا دیوانه یا بیمار یا بیهوش یا محبوس باشد شفعه ایشان ساقط نمی‌شود، بلکه هر گاه عالم شوند می‌رسد ایشان را که شفعه بگیرند، و ولی طفل و دیوانه با صرفه و غبطه ایشان شفعه می‌گیرد. سیزدهم آنکه: در وقت گرفتن آن چیز بگوید که: «گرفتم این زمین را- مثلاً- به شفعه» چه این قول به جای عقد بیع است و محتاج به عقد بیع جدید نیست. و اگر مشتری در آن چیز تصرف کرده باشد مثل آنکه آن را فروخته باشد شریک را می‌رسد که آن را باطل سازد و از آن کس بگیرد [۱] و آنچه از منافع بهم رسد پیش از آنکه شریک شفعه بطلبد مال مشتری است. و شفعه ساقط نمی‌شود به پشیمان شدن مشتری از خریدن یا ردّ کردن به بایع به واسطه عیب. [۲] و شفیع می‌تواند که آن را به شریک ردّ کند جهت عیب یا جاهل بودن او به عیب امّا اگر ردّ نکند تفاوت قیمت آن را از بایع نمی‌تواند گرفت، مگر آنکه مشتری آن تفاوت را از بایع گرفته باشد. و اگر میانه کسی که شفعه می‌خواهد و میانه مشتری نزاع شود در انتقال او به بیع یا به میراث یا به هبه، پس اگر گواه نداشته باشد قول مشتری است بر نفی استحقاق شفعه و قول مشتری است در قیمت با قسّم، بر قول مشهور. و اگر هردو گواه داشته باشند گواه مشتری مقدم است _____ [۱]- یعنی و می‌تواند اخذ به

شفعه از مشتری دوم کند. (دهکردی، یزدی) [۲] محلّ تأمل است. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص:

۵۲۰

مطلب چهارم در بیان توابع بیع کردن

فصل اوّل در حکم جماعتی که حاکم شرع ایشان را از مال ایشان منع نموده باشد

قوم اوّل: طفلان،

قوم اوّل: طفلان، چه ایشان از مال خود ممنوعند تا وقتی که بالغ و صاحب رشد شوند. و بالغ شدن در مردان به یکی از سه چیز است: پانزده ساله شدن، یا موی درشت بر پشت زهار ایشان بر آمدن، یا محتمل شدن. و در زنان به دو چیز: نه ساله شدن یا حیض دیدن. و صاحب رشد وقتی می‌شوند که ایشان را آزمایش کنند به این که ببینند که مال خود را در چیزهای صحیح صرف می‌کنند یا نه. [۱]

قوم دوم: دیوانگان

قوم دوم: دیوانگان و ایشان از مال خود ممنوعند تا آنکه عاقل شوند. و ولی اطفال و دیوانگان پدر است و جدّ پدری هر چند بالا روند، و اگر هردو جمع شوند هردو در ولی بودن شریکند، و اگر ایشان نباشند کسی که پدر یا جدّ او را وصی کرده باشد، و هر _____ [۱] معیار آن است که عرفاً بگویند:

سفیه است و رشید نیست. (صدر) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۲۱ گاه او نیز نایاب باشد حاکم شرع ولّی است، یا امینی که حاکم او را نصب نماید. [۱]

قوم سوم: سفیهان،

قوم سوم: سفیهان، چه ایشان نیز از مال خود ممنوعند تا آنکه سفاهت ایشان برطرف شود، و اگر عقلی داشته باشند و برطرف شده باشد ولّی ایشان جماعت مذکوره‌اند. و اگر سفیه بالغ شده باشد ولّی ایشان حاکم شرع [۲] است. و هرگاه سفاهت ظاهر شود از مال خویش ممنوعند، خواه حاکم شرع ایشان را منع کرده باشد از مال ایشان و خواه نکرده باشد. اما هرگاه سفاهت برطرف شود تا حاکم شرع حکم نکند [۳] منع ایشان برطرف نمی‌شود. [۴] و بعضی از سنیان براین رفته‌اند که: هرگاه سفیه بیست و پنج ساله شود دیگر در مال خود تصرف می‌تواند کرد، اگرچه سفیه باشد «۱». و برسفیه هرگاه پیش از سفاهت [۵] حجّ واجب شود می‌تواند که حجّ واجب خود را به فعل آورد، به شرط آنکه خرج راه حجّ را به دیگری بسپارند. و حجّ سُنّت نیز می‌تواند کرد هرگاه خرج سفر [۶] و حضر او برابر باشد. و اگر خلاف کنند سوگند یا نذر [۷] خود را، کفّاره آن روزه گرفتن است. [۱]_____ و اگر حاکم شرع یا امین او نباشند

عدول مؤمنین ولّی می‌باشند، بلکه دور نیست ولایت عدول مؤمنین با وجود حاکم شرع نیز. (تویسرکانی) [۲] احوط جمع است میان حاکم شرع و جماعت مذکورین. (تویسرکانی، صدر) [۳] حاجت به حکم حاکم معلوم نیست. (دهکردی، یزدی) [۴] علی الاحوط. (تویسرکانی، صدر) [۵] فرق مابین پیش از سفاهت و بعد از آن نیست، بلکه مطلقاً واجب است برود. (دهکردی، یزدی) * سفاهت مانع از تکلیف شرعی نیست، پس فرق ما بین پیش از سفاهت و بعد از سفاهت نیست، بلکه مطلقاً واجب است برود. (نخجوانی) [۶] و اگر خرج سفر زیاد شود اظهر این است که ولّی او را از احرام خارج می‌کند به صوم. (نخجوانی) [۷] هرگاه آن سوگند و نذر را در حال سفاهت کرده باشد و امّا هرگاه انعقاد آنها سابق بر سفاهت باشد بعید نیست که تخییر باقی باشد. (دهکردی، یزدی) [۱]_____ نووی در مجموع ۱۳: ۳۶۸ به ابو

حقیفه نسبت داده است. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۲۲

قوم چهارم: بیمارانی که در آن مرض فوت شوند،

قوم چهارم: بیمارانی که در آن مرض فوت شوند، چه ایشان از زیاده بر سه یک مال خویش [۱] ممنوعند [۲] به این معنی که اگر سی تومان داشته باشند و به کسی ببخشند، ده تومان آن صحیح است و باقی باطل است. [۳]

قوم پنجم [۴]: جماعتی که متاعی فروخته باشند،

قوم پنجم [۴]: جماعتی که متاعی فروخته باشند، چه ایشان از تصرف در قیمت آن متاع ممنوعند [۵] تا آنکه متاع را تسلیم مشتری نمایند.

قوم ششم: جماعتی که متاعی خریده باشند و قیمت آن را نداده باشند،

قوم ششم: جماعتی که متاعی خریده باشند و قیمت آن را نداده باشند، چه ایشان نیز ممنوعند از تصرف در آن متاع تا قیمت آن را ندهند.

قوم هفتم: غلامانی که آقاهای ایشان با ایشان قرار کرده باشند که مبلغی معین بدهند و آزاد شوند،

قوم هفتم: غلامانی که آقاهای ایشان با ایشان قرار کرده باشند که مبلغی معین بدهند و آزاد شوند، چه ایشان از آنچه پیدا کنند سوای نفقه و آنچه به آقا می دهند ممنوعند تا آنکه آنچه آقا با ایشان قرار داده باشد بدهند.

قوم هشتم: جماعتی که از دین اسلام برگردیده باشند و پدران ایشان کافر بوده باشند،

قوم هشتم: جماعتی که از دین اسلام برگردیده باشند و پدران ایشان کافر بوده باشند، چه ایشان از مال خود ممنوعند تا آنکه مسلمان شوند.

قوم نهم: جماعتی که مال خود را جهت دینی پیش کسی گرو کرده باشند،

قوم نهم: جماعتی که مال خود را جهت دینی پیش کسی گرو کرده باشند، چه ایشان [۱] - اقوی نفوذ تصرفات مریض است در تمام مال، هر چند احوط مراعات احتیاط است در زاید بر سه یک. (دهکردی، یزدی) [۲] اقوی عدم حجر مریض است در زاید بر ثلث، بلکه تصرفات او صحیح است از اصل مال. (تویسرکانی) [۳] احوط تصالح و تراضی است. (صدر) [۴] در پنجم و ششم تأمل است. (تویسرکانی) * اظهر این است که قوم پنجم و ششم ممنوع از تصرف در قیمت و متاع نیستند، بلی تسلیم ثمن و مثنی بر ایشان واجب است، لکن اگر مخالفت کند مانع از تصرف و صحت عقد نیست مگر در موردی که قبض و اقباض در مجلس شرط صحت باشد. (نخجوانی) [۵] ممنوع بودن ایشان ممنوع است و همچنین در قوم ششم، ولی واجب است بر بایع تسلیم مبیع و بر مشتری تسلیم ثمن. (دهکردی) * ممنوع بودن ایشان ممنوع است و همچنین در قوم ششم، و مسأله وجوب تسلیم دخلی ندارد. (یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۲۳ از تصرف در آن مال ممنوعند تا وقتی که دین را بدهند.

قوم دهم: مفلسانی که مالهای ایشان از قرض قرضخواهان ناقص باشد،

قوم دهم: مفلسانی که مالهای ایشان از قرض قرضخواهان ناقص باشد، چه ایشان از تصرف در مال خود [۱] سوای نفقه و جامه خود و اهل و عیال واجب النفقه خود ممنوعند به چهار شرط: اول آنکه: قرض قرضخواهان پیش حاکم شرع ثابت شده باشد. دوم آنکه: وعده قروض ایشان رسیده باشد. سوم آنکه: اموال ایشان از قرض قرضخواهان ناقص باشد. چهارم آنکه: قرضخواهان از حاکم التماس کنند که ایشان را از مالشان منع کند. چه بعد از این چهار شرط حاکم شرع جمیع اموال ایشان را قیمت می نماید و بر قرضخواهان فراخور قرض ایشان قسمت می کند، به این طریق که مفلسان و قرضخواهان را حاضر می سازد و قرضخواهانی که گروهی

داشته باشند گرو را بفروشد و به آنها دهد و قرضخواهان دیگر را در آن دخلی نیست. و صاحبان متاعی را که متاع ایشان موجود باشد مخیر می سازد ایشان را که اختیار متاع خود کنند یا آنکه با قرضخواهان شریک باشند، بعد از آن جماعتی را که مفلس برایشان جنایتی [۲] کرده باشد حق ایشان را بدهد. آنگاه حیواناتی که محتاج به نفقه باشند اول [۳] بفروشد، پس از آن متاع و قماش و منقولات را بفروشد، آنگاه زمین را بفروشد. و خدمتکار مفلس و خانه او را نمی توان فروخت هر گاه محتاج به آنها باشد.

[۱] — تا روز قسمت. (یزدی) [۲]

تقدیم حق مجنی علیه ممنوع است، بلکه در عرض سایر دیون است، چون متعلق به عین مال نیست، بلی هرگاه عبد مفلس جنایتی بر غیر وارد آورده باشد متعلق است به رقبه او و مقدم است بر سایر غرماء. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) [۳] ترتیب خاصی لازم نیست، بلکه مدار بر مراعات مصلحت است در تقدیم و تأخیر. (دهکردی، یزدی) * ظاهراً از کلمات فقهاء استحباب ترتیب مسطور است، لکن مراعات مصلحت در تقدیم و تأخر احوط است. (نخجوانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۲۴ و آیا بعد از فروختن چیزهای مفلس و به قرضخواهان او دادن منعی که حاکم شرع او را کرده زایل می شود یا محتاج است به حکم حاکم؟ میانه مجتهدین خلاف است. واقرب آن است که به مجرد قسمت منع برطرف می شود و قرضخواهان را نمی رسد که بعد از آنکه آنچه داشته از او گرفته باشند او را تکلیف نمایند که برای ایشان کار کند و اگرچه صاحب کسب باشد [۱] یا آنکه اگر کسی چیزی به او ببخشد تکلیفش نمایند که قبول کند یا جهت ایشان قرض نماید. و همچنین تکلیف نمی توان کرد زنان را به شوهر کردن به واسطه گرفتن مهر از ایشان. و جایز نیست حبس کردن او بعد از قسمت کردن اموال بلکه واجب است که او را مهلت دهند تا آنکه حق سبحانه و تعالی او را مستغنی گرداند.

فصل دوم در ضامن شدن

اول: متعهد مال شدن که بر ذمه شخصی باشد

اول: متعهد مال شدن که بر ذمه شخصی باشد و شروط آن هفت است: اول: ایجاب چون «ضمنت عنه» یعنی ضامن شدم از فلان شخص بر آنچه در ذمه اوست، و آنچه صریحاً دلالت بر آن کند. و با قدرت تلفظ کتابت و اشارت کافی نیست، اما از اخرس اشارت و کتابت کافی است. دوم: قبول کسی که او را ضامن می سازد. و بعضی از مجتهدین [۲] گفته اند که رضای او کافی است «۱» اگر چه به لفظ نگویید. امّا رضای کسی که از جانب او ضامن می شود دخل

[۱] — مشکل است. (تویسرکانی) *

لکن هرگاه مُطالب باشد احوط این است که کسب کند و بدهد. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) * مشکل است، پس ترک احتیاط ننماید. (صدر) [۲] این قول قوی است اگر چه قول اول احوط است. (تویسرکانی)

[۱] ابن ادریس، سرائر ۲: ۶۹. محقق،

شرایع ۲: ۱۰۸. علامه حلی، تحریر ۲: ۵۵۷. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۲۵ ندارد، و لیکن اگر بی رضای او ضامن شود مالی که می دهد رجوع به او نمی تواند کرد، اما اگر به رضای او ضامن شود رجوع می کند. و اگر کسی که به واسطه مال او ضامن شده چیزی به ضامن ببخشد [۱] ضامن نمی تواند از آن کس که جهت او ضامن شده بگیرد. و فوریت قبول شرط نیست. سوم آنکه: ضامن بالغ و عاقل و جایز التصرف و مختار باشد، پس ضمان طفل و دیوانه و سفیه و مغمی علیه و مست و بیهوش و خفته صحیح نیست. چهارم آنکه: ضامن آزاد باشد چه ضامنت بنده بی اذن مولی صحیح نیست. و بعضی از مجتهدین بر آنند که: صحیح است و بعد از

آزادی می‌دهد. و با اذن مولی ضمان او صحیح است و تعلق به ذمه بنده می‌گیرد نه به مال مولی [۲] و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که: تعلق به مال مولی می‌گیرد. پنجم آنکه: ضامن مالدار باشد، یا آنکه کسی که جهت مال او ضامن می‌شود در وقت ضامن شدن عالم به مفلسی او باشد. اما استمرار مالداري ضامن شرط نیست، پس اگر بعد از ضامن شدن مال او تلف شود ضمان باطل نمی‌شود [۱]. - یعنی قدری از دین را ابراء کند

و همچنین است هرگاه تنخواهی را به قیمت گران حساب کرده به عوض دین بدهد. حاصل آنکه آنچه داده همان قدر از مدیون می‌گیرد، بلی هرگاه تمام را بدهد و بعد قدری از آن یا تمام آن را مدیون به او هبه کند مال او می‌شود و تمام دین را از مدیون می‌تواند بگیرد. (دهکردی، یزدی) * یعنی اگر ضامن شدند به اذن و با طلبکار سازش کردند به این که قدری را کم کردند از طلب او و ندادند به او برائت ذمه حاصل کردند به این که صلح کردند با طلب، بخشش کردند یا چیزی را به قیمت گران تنخواه دادند به هر صورت آنچه را دادند به طلبکار همان قدر را می‌رسد که از مدیون بگیرند و آنچه را ندادند به طلبکار و از او کم کردند او را نمی‌رسد که از مدیون بگیرد و اگر بعد از آنکه طلب را از ضامن گرفته است و تمام مال را که از راه ضمان داده بود می‌تواند که از مدیون بگیرد و آنچه به او بخشیده کم نکند اگر چه بعد از گرفتن تمامش را بخشید، لکن به شرط آن که توطئه و حيله نبوده باشد برای این که تمام را از مدیون بگیرد. (نخجوانی) [۲] بلکه تابع کیفیت اذن اوست. (یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۲۶ ششم [۱] آنکه: ضمان را معلق به شرطی نسازد، چه اگر معلق به شرط سازد صحیح نیست. اما اگر ضمان را معلق به شرطی نسازد لیکن دادن مال [۲] را معلق بر شرط سازد صحیح است. هفتم آنکه: مالی که ضامن متعهد آن می‌شود می‌باید که در ذمه آن کسی که از او ضامن می‌شود ثابت باشد، پس اگر در ذمه او ثابت نباشد، ضمان صحیح نیست، چون ضمان مال جعاله پیش از فعل، و ضمان مال کتابت [۳] و ضمان مال امانت و ودیعت [۴] و مال شرکت و مضاربه. و بعد از آنکه شروط ضامنت بهم رسد منتقل می‌شود مال از ذمه آن شخصی که از جانب او ضامن شده است به ذمه او. و ضمان حال و مؤجل جایز است، و در مؤجل اگر ضامن بمیرد ضمان مؤجل حال می‌شود. و جایز است که شخصی از ضامن ضامن شود و، همچنین از او.

قسم دوم: حواله

قسم دوم: حواله چه حواله نیز انتقال مال است از ذمتی به ذمتی دیگر. و شروط آن شش است: اول: ایجاب چون «أحلّتك بالدين الفلانی علی فلان» یعنی حواله کردم ترا به قرض تو بر فلان کس. دوم: قبول چون: «قبلت» و قبول حواله بر مالدار واجب نیست. و بعضی از مجتهدین بر آنند که قبول ایمن حواله بر مالدار واجب است [۱]. - در این مقام تفصیلی است که

در شرح شرایع متعرض شده‌ام و مراعات احتیاط خوب است. (تویسرکانی) [۲] اگر دادن مال را معلق سازد ضمان معلق شده است، زیرا که معنی ندارد که ضمان مطلق باشد و اداء واجب نباشد. (دهکردی، یزدی) [۳] اقوی صحت ضمان مال کتابت است. (یزدی) [۴] بلی صحت ضمان اعیان مضمونه مثل عاریه مضمونه ونحو آن خالی از قوت نیست. (یزدی) (۱) سلار، مراسم: ۲۰۱. مجموع ۱۳:

۴۳۲. مغنی ابن قدامه ۵: ۶۰. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۲۷ و احادیثی «۱» که بدین مضمون وارد شده محمول بر استحباب است. سوم: رضای آنکس که حواله می‌کند و بر کسی که او را حواله کرده و کسی که حواله بر او کرده باشد. [۱] چهارم آنکه: حق ثابت باشد در ذمه کسی که حواله می‌کند، پس حواله کردن چیزی که به قرض خواهد گرفت صحیح نیست. پنجم آنکه: معلق نسازد حواله را بر شرط. ششم آنکه [۲]: عالم باشد به قدر دین. و هرگاه شروط حواله متحقق شود منتقل می‌شود مال از ذمه کسی که

حواله می کند به ذمه کسی که حواله بر او میکند. و حواله کردن آن کسی که حواله بر او کرده شده است بر کسی دیگر جایز است، و همچنین بر کسی دیگر. و حواله به غیر جنس نیز جایز است، چنانچه اگر بر ذمه او دراهم باشد به دنانیر حواله کند.

قسم سوم: کفالت

قسم سوم: کفالت و آن ضامن شدن بدن شخصی است که بر او حقّ غیری ثابت باشد. و شروط آن پنج است: اول: ایجاب چون «کفلتک» یعنی کفیل شدم جهت تو فلانی را. دوم: قبول کسی که از برای او کفیل می شود. و بعضی از مجتهدین رضای کسی که ضامن بـ_____دن او می شود شـ_____ود شـ_____رط کرده اند. [۳] د. [۲]

[۱] اقوی عدم اشتراط رضای محال

علیه است. (تویسرکانی) * و بعضی رضای کسی که بر او حواله شده را شرط نمی دانند، لکن احوط ما فی المتن است. (یزدی) [۲] دلیل واضحی بر اعتبار این شرط نیست اگر چه احوط است. (تویسرکانی) [۳] قول این اگر اقوی نباشد احوط است. (نخجوانی) (_____از جمله حدیث نبوی: «إذا احیل

أحدکم علی ملّی فلیحتل». سنن الکبری بیهقی ۶: ۷۰. مسند احمد ۲: ۴۶۳. خلاف شیخ ۳: ۳۰۵. (۲) شیخ طوسی، مبسوط ۲: ۳۳۷. ابن ادریس، سرائر ۲: ۷۷. علامه حلّی، تحریر ۲: ۵۶۷. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۲۸ سوم: تعیین آن کسی که ضامن بدن او می شود پس اگر گوید که ضامن بدن یکی از دو شخص [۱] شدم صحیح [۲] نیست. و همچنین تعیین مدّت ضمان لازم است. [۳] چهارم آنکه: ضمان را معلق بر شرط نسازد، چه اگر معلق بر شرط سازد باطل است. پنجم آنکه: بر او حدّ نباشد، چه کفیل شدن کسی که بر او حد لازم باشد صحیح نیست. و بعد از آنکه این شروط بهم رسد کفیل شدن صحیح است. و کفیل شدن حالّ جایز است، و همچنین به وعده نیز هر گاه وعده مشخص باشد. و هر گاه عقد کفالت مطلق واقع شود منصرف به حالّ می شود. و به تسلیم کردن آن شخصی که ضامن بدن او شده کفیل بری الذمه می شود، به شرطی که در وقت تسلیم کردن ظالمی نباشد که او را برهاند، چه در این وقت به تسلیم کردن بری الذمه از او نمی شود. و بری الذمه نمی شود [۴] به تلف شدن آن چیزی که بر ذمه او باشد. و اگر از حاضر ساختن او امتناع نماید حاکم شرع او را حبس فرماید تا او را حاضر گرداند، یا آنچه در ذمه اوست از عهده بیرون آید. و بعد از گرفتن آنچه بر او است ضامن رجوع می کند بر آن کسی که ضامن بدن او شده [۵] و اگر چه به اذن [۶] او ضامن نشده باشد. [۷] و اگر آن شخص بگریزد یا غایب شود، غایب شدنی که خبر او منقطع شده باشد آیا ضامن را لازم است که آنچه بر ذمه _____ه او است بدهد یا نه؟ میانه مجتهدین در این مسأله _____* مراعات احتیاط بهتر است. (یزدی)

[۱] اگر این دو شخص معلوم باشند صحت بعید نیست. (نخجوانی) [۲] صحت بعید نیست. (یزدی) [۳] اگر مؤجل باشد. (دهکردی، یزدی) [۴] مشکل است. (تویسرکانی) [۵] مشکل است. (تویسرکانی) [۶] اگر اداء به اذن او باشد و اگر اداء نیز به اذن او نباشد مشکل است رجوع به او. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) [۷] معلوم نیست. (صدر) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۲۹ خلاف است. اقرب آن [۱] است که می باید داد. [۲] و اگر غایب شدن او به طریقی نباشد که خبر او منقطع شده باشد ضامن را مهلت دهد تا او را حاضر سازد. و در حکم ضامن شدن است رها کردن قرض دار کسی را از دست او از روی قهر و غلبه، چه در این صورت بر او لازم است که او را ردّ کند یا آنچه بر اوست بدهد. و باطل می شود کفالت به مردن کسی که ضامن بدن او شده باشد. و در این صورت دادن مالی که بر ذمه او بوده ضامن را لازم نیست. و حاضر ساختن مرده بر [۳] او لازم نیست، مگر آنکه حاضر ساختن آن مرده جهت گواهی دادن بر او باشد، چه در این صورت حاضر ساختن مرده بر او لازم است اگر چه او را دفن کرده باشند. و اگر

ضامن بمیرد آیا بر ورثه [۴] او لازم است که آن شخص را حاضر سازند یا نه؟ مجتهدین را در این دو قول است.

فصل سوم در بیان صلح کردن

فصل سوم در بیان صلح کردن و آن عقدیست که شارع آن را وضع کرده است جهت قطع نزاع. و آن بر سه قسم است: قسم اول: میانه مسلمانان و اهل کتاب چنانچه در بحث جهاد با کفار مذکور شد.

[۱] - معلوم نیست. (صدر) [۲] علی

الاحوط. (تویسرکانی) [۳] مگر در کفالت قهریه که از استخلاص چیزی ناشی می شود، زیرا که موت در آن موجب سقوط ادای مال نمی شود، بر فرض این که قاتل قتل عمدی از او صادر شده و کسی او را از دست اولیای مقتول استخلاص نماید قهراً و ممتنع شود بر آنها، پس بر مستخلص لازم است احضار و بر فرض تعدد آن هر چند سبب موت باشد باید دیه او را اداء نماید. (نخجوانی) [۴] اقوی آن است که بر ورثه چیزی لازم نیست. (دهکردی) * بر ورثه چیزی لازم نیست، بلی هرگاه ترکه داشته باشد محتمل است تعلق حق به ترکه او. (یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۳۰ قسم دوم: میانه زن و شوهر، چنانچه در بحث طلاق خواهد آمد. قسم سوم: میانه دو خصم در اموال. و صلح عقدیست لازم و شروط آن شش است: اول: ایجاب، چون «صالحْتُک هذا بهذا» یعنی مصالحه کردم فلان دعوی را به تو به مبلغ معین مثلاً. دوم: قبول، چون «قبلتُ» و هر چه دلالت کند بر رضای او برای ایجاب. سوم آنکه: ایجاب و قبول از بالغ عاقل رشید مختار جایز التصرف واقع شود، پس مصالحه طفل و دیوانه و سفیه، و کسی که او را به اکراه بر آن دارند، یا مست یا بیهوش باشد، یا کسی که حاکم شرع به سبب افلاس از مالش او را منع کرده باشد به واسطه قرضخواه، صحیح نیست. چهارم آنکه: صلح بر چیزی واقع شود که عوض آن توان گرفت، پس اگر عوض نتوان گرفت صحیح نیست، چون صلح کردن با زن [۱] تا آنکه اقرار کند به زوجیت او چه در این صورت اگر آن زن چیزی دهد که او ترک دعوی کند جایز نیست. پنجم آنکه: صلح با عوض [۲] واقع شود، پس اگر صلح بی عوض واقع شود صحیح نیست. [۳] و همچنین اگر بر عوضی واقع شود که حقّ غیری باشد نیز باطل است. ششم آنکه: صلح بر حلال ساختن حرام و حرام ساختن حلال واقع نشود، چه این [۱] - زوجیت را نمی شود به صلح نفی

یا اثبات کنند، چه عوض در مقابل بدهند یا نه، پس صحیح نیست صلح بر اقرار زوجه و نه بر اسقاط دعوی زوج عوض بدهند یا نه. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) [۲] عوض لازم نیست و لذا صحیح است صلح در مقام ابراء و صلح در مقام هبه غیر معوضه. (دهکردی، یزدی) * این شرط لازم نیست و لذا صحیح است در مقام ابراء و صلح و در مقام هبه غیر معوضه. (نخجوانی) [۳] اقوی جواز صلح بدون عوض است. (تویسرکانی) * معلوم نیست. (صدر) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۳۱ چنین صلح باطل است. و در صلح طلا و نقره قبض در مجلس شرط نیست چه آن مخصوص بیع است، چنانکه گذشت. و بعد از آنکه این شروط بهم رسد صلح لازم می شود، چه آن عقدیست لازم از هر دو طرف. و صلح عقدیست مستقلّ به سر خود. و بعضی [۱] از مجتهدین گفته اند که تابع بیع است هرگاه در آن عینی منتقل شود بعوض، و فرع اجاره است هرگاه در آن منفعتی منتقل شود، و فرع هبه است هرگاه در آن عینی منتقل شود بی عوض، و فرع ابراء است هرگاه در آن اسقاط حقّی شود، و فرع عاریت است هرگاه متضمّن منفعتی شود بغیر عوض «۱». و صلح همچنانکه با اقرار جایز است با انکار نیز جایز است، و در حالت انکار مستلزم اقرار نیست خلاف مرستیان را که گفته اند که صلح کردن با انکار اقرار را لازم دارد «۲». و صحیح است صلح کردن بر عین به عین، و بر منفعت به منفعت، و بر عین به منفعت، و بر منفعت به عین، و بر جنس آنچه دعوی می کند و به غیر جنس آن. و جایز است صلح کردن به زیاده از قیمت متاعی که نزاع در آن کنند و به کمتر از قیمت آن. و همچنین صحیح است صلح کردن به چیزی حالّ از چیزی که به وعده باشد، و به وعده از چیزی که حالّ باشد [۱] - قول این

بعض محمل تأمل اسـت و اظهار قـول اول اسـت. (نخجـوانی-
(۱) شیخ طوسی، مبسوط ۲: ۲۸۸. (۲)
شافعی، الام ۳: ۲۲۱ و ۲۲۸. مجموع، ۱۳: ۳۸۸. ابن قدامه، مغنی ۵: ۱۰. شیخ طوسی، خلاف ۳: ۲۹۳. جامع عباسی (طبع جدید)،
ص: ۵۳۳

باب دهم در بیان اجاره دادن، و عاریت نمودن و احکام غصب کردن، و توابع آن

مطلب اول در اجاره دادن

فصل اول در شروط اجاره

فصل اول در شروط اجاره بدان که اجاره مالک ساختن منفعت معلوم است مر شخصی را به عوض معلومی. و شروط آن پانزده [۱] است: اول: ایجاب چون «آجرتک هذا بهذا» یعنی اجاره دادم به تو فلان زمین را به مبلغی معین مثلاً. و به لفظ عاریت و بیع صحیح نیست، اگرچه قصد اجاره [۲] کنند [۳]. دوم: قبول چون «قبلت» و آنچه دلالت کند بر رضای او به ایجاب. سوم آنکه: هریک از مؤجر و مستأجر بالغ و عاقل و مختار و جایزالتصرف باشند، پس اجاره طفل [۴] و دیوانه و غافل و مست و بیهوش [۵] و خفته و کسی که او را به اکراه [۱] بلکه شانزده است با تعیین مدت اجاره. (دهکردی) [۲] با فرض قصد اجاره بطلان خالی از اشکال نیست. (یزدی) [۳] علی الاحوط. (تویسرکانی) [۴] هر چند به اذن ولی او باشد. (نخجوانی) [۵] و نه از هازل و نه از محجور علیه به سبب سفه یا فلس لکن بالنسبه به سفيه ومحجور علیه جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۳۵ بر آن دارند صحیح نیست. و مفلس اگر چیزی را به اجاره دهد صحیح نیست، اما اگر خود را به اجاره دهد صحیح است. چهارم آنکه: آنچه اجاره می کنند چیزی باشد که آن را توان دید یا وصف آن توان کرد به نوعی که جهالت از او برطرف شود [۱] پس در اجاره دادن حمام- مثلاً- ناچار است از دیدن خانه‌ای «۱» آن و بزرگی و کوچکی صحن آن، و تون و جایی که خاکستر ریزند، و طهارتخانه و مصرف آب آن، یا وصف کردن آن حمام به نوعی که جهالت از او برطرف شود. و در اجاره زمین ناچار است از دیدن یا وصف کردن که جهالت برطرف شود، و تعیین منفعت از زراعت و غیر آن. [در اجاره حیوان لابد است از تعیین مدت راکب و تعیین مرکوب به مشاهده یا به وصفی که جهالت برطرف گردد، و ذکر منازل و حمل نفقه و تقدیر آن، و دیدن آنچه کم شود هرروز به اکل معتاد لازم نیست مگر با شرط و اما اگر کم شود بی اکل یا با اکل غیر معتاد برداشتن بدل آن لازم است اگرچه شرط عدم ابدال کرده باشد.] «۲» پنجم آنکه: آنچه به اجاره می دهند چیزی باشد که اصل او باقی ماند و از او نفع گیرند، پس اجاره درخت جهت خوردن میوه آن، و هیمه جهت سوزانیدن، و طعام جهت خوردن، و گوسفند جهت خوردن گوشت و شیر او، صحیح نیست. [۲] اما در اجاره گرفتن دایه جهت شیر دادن طفل میانه مجتهدین خلاف است. اقرب آن است که جایز است.

صحیح است در اموال خودشان با اذن ولی سفيه یا اجازه او و با اذن غرماء محجور علیه یا اجازه آنها و همچنین بالنسبه به مکروه هرگاه اجازه نماید بعد از زوال اکراه. (نخجوانی) [۱]- و همچنین باید مدت اجاره معین باشد. (یزدی) [۲] عدم صحت اجاره درخت از جهت خوردن میوه احوط است. (تویسرکانی) * اقوی جواز اجاره دادن درخت است از برای میوه که حین الاجاره موجود نباشد و همچنین گوسفند از برای شیر آن و همچنین چاه از برای آب کشیدن و نحو اینها، چون مذکورات عرفاً از منافع آنها محسوب می شود. (دهکردی، یزدی) _____

(۱) رخت کن. (۲) ما بین دو علامت در بعضی از نسخه ها نیست. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۳۶ و آیا جایز است که

گوسفند را اجاره کنند جهت شیر دادن بَرّه؟ در این نیز میانه مجتهدین خلاف است. اقرب آن است که جایز است. و همچنین اجاره کردن بوهای خوش که به بوئیدن کم نشود جایز است. و همچنین اجاره حمام جهت نشستن در آن جایز است. و ریختن آب تابع آن است. و آیا اجاره کردن چاه جهت آب کشیدن جایز است یا نه؟ میانه مجتهدین در این خلاف است. ششم آنکه [۱]: آن چیزی را که اجاره می کنند باید که منفعت آن منتقل «۱» باشد. و در اجاره کردن سیب جهت بوئیدن، و درخت جهت نشستن در سایه آن میانه مجتهدین خلاف است. [۲] اما اجاره درخت جهت خشک کردن رخت بر آن صحیح است. هفتم آنکه: آنکه آن منفعت مباح باشد، پس اگر خانه را جهت ریختن شراب اجاره کنند صحیح نیست. هشتم آنکه: منفعت مملوک باشد، پس اجاره دادن کسی ملکی را که از دیگری غصب کرده باشد صحیح نیست [۳]. نهم آنکه: نفع گرفتن از آن چیزی که اجاره می گیرند ممکن باشد، پس اجاره نمودن زمین [۴] بی آب جهت زراعت کردن صحیح نیست، و همچنین اجاره نمودن گوسفند جهت شیار کردن زمین به عوض گاو یا جهت بار برداشتن عوض شتر صحیح نیست، چه [۱] _____ - شرط ششم محل تأمل است،

ظاهر صحت اجاره سیب جهت بوئیدن و درخت جهت نشستن در سایه او است. (نخجوانی) [۲] اقوی جواز است. (تویسرکانی) * ظاهر صحت است. (دهکردی، یزدی) [۳] مگر اینکه صاحب ملک اجازه کند بنابر ظاهر. (نخجوانی) [۴] اجاره کردن زمین به جهت زراعت در امکنه که عادت جاری شده بر زراعت دیمی که به چندباران آن زرع عمل می آید بی اشکال جایز است و همچنین اشجار. (دهکردی) _____ (۱) در بعضی از نسخه ها: مستقل. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۳۷ انتفاع در این دو صورت ممکن نیست. دهم آنکه: قادر باشد بر تسلیم آن، پس اجاره حیوان و بنده گریخته در مدتی که گریخته باشد صحیح نیست. یازدهم آنکه: منفعت چیزی نباشد که به حسب شرع و عرف از آن ممنوع باشند، پس اجاره شخصی جهت کندن دندانانی که درد نمی کند، یا جنب و یا حیاض جهت جاروب کردن مسجد صحیح نیست. اما اگر اجاره کنند جهت کندن دندانانی که درد می کند صحیح است. و همچنین صحیح نیست اجاره کردن کافر [۱] مصحف را جهت نظر کردن در آن و مسلمان را جهت خدمت کردن. دوازدهم آنکه: ممکن باشد که مستأجر را منفعت حاصل شود، پس اجاره کردن کسی که حج بر او واجب باشد جهت حج کردن از غیر صحیح نیست. سیزدهم آنکه: منفعت معلوم باشد چون خیاطی کردن قبای شخص، پس اگر مجهول باشد صحیح نیست. چهاردهم آنکه: عوض منفعت معلوم باشد به مشاهده آن یا به وصفی که جهالت را برطرف سازد و اگر قابل کیل و وزن باشد به کیل و وزن در آوردن، پس اگر مجهول باشد صحیح نیست. پانزدهم آنکه: عوض منفعت عیب نداشته باشد چه اگر عیب داشته باشد مخیر است میانه فسخ و امضای با ارش [۲] عیب. و هر گاه این شروط متحقق شده باشد اجاره لازم است، و فسخ آن نمی شود مگر به باطل شدن عینی که اجاره کرده باشد، چون خراب شدن خانه و غرق شدن زمین در آب و گریختن کسی که او را به اجاره گرفته اند، خواه تلف پیش از قبض باشد و خواه بعد از قبض، و چون ساکن شدن درد دندان در حال آمدن دلاک. و باطل نمی شود به منع کردن مؤجر مستأجر را از تصرف کردن در عین، و غصب [۱] _____ - این احوط است.

(تویسرکانی) [۲] در ارش تأمل است. (دهکردی، یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۳۸ نمودن عین پیش از قبض، و مفلس بودن مستأجر. و خلاف است میانه مجتهدین که آیا اجاره به موت یکی از موجر و مستأجر باطل می شود یا نه؟ بعضی گفته اند که: باطل می شود، و بعضی [۱] بر آنند که باطل نمی شود [۲] خواه پیش از استیفای منفعت باشد و خواه بعد از آن، و بعضی گفته اند که: به موت مستأجر باطل می شود نه به موت موجر. [۳] و استاد فقیر اعنی شیخ الطایفه بهاء المله والدین محمد العالمی - طاب ثراه - در این مسأله متوقف بود جهت تعارض ادله. [۴] و اگر موجر موقوف علیه باشد و بمیرد پیش از انتهای مدت اجاره میانه مجتهدین در این خلاف است، بعضی بر این رفته اند که اقرب آن است که باطل است [۵] و مستأجر برای بقیه اجرت به ورثه موجر رجوع

می‌کند. [۶] و باطل نمی‌شود اجاره به فروختن عین، اما اگر مشتری جاهل به اجاره باشد مخیر است در فسخ و امضا. و اگر اجیر معین بیمار شود اجاره باطل می‌شود، امّا اگر معین نباشد یا معین باشد [۱] - قول این بعض اظهر است مگر

این که شرط کرده باشد که مستأجر بنفسه استیفاء منفعت کند پس باطل می‌شود به موت مستأجر قبل از استیفاء منفعت چنانچه هرگاه موجر مالک منفعت مدّت حیات خود به سبب وصیت مالک عین بوده باشد پس به موت این اجاره باطل می‌شود. (نخجوانی) [۲] عدم بطلان مطلقاً اقوی است. (دهکردی) [۳] قول دوم اظهر است. (یزدی) [۴] اقوی عدم بطلان اجاره است به موت موجر یا مستأجر و تعارض ادله موجب توقّف نمی‌شود بلکه لابد است از رجوع به قواعد شرعیّه و مقتضای آنها لزوم و عدم بطلان است و همچنین اقوی عدم بطلان است به موت موقوف علیه بلکه موقوف است به اجازه موقوف علیه بعد از موت موقوف علیه اول. پس با اجازه او صحیح است و با عدم اجازه باطل است. (تویسرکانی) * ظاهراً ترجیح با ادله باطل نشدن به موت است مطلقاً. (صدر) [۵] بطلان اقرب است مگر آنکه آن موجر متولّی بوده و به ملاحظه مصلحت بطون اجاره داده باشد. (دهکردی، یزدی) * ولی دور نیست که به اجازه طبقه بعد از او صحیح گردد. (صدر) [۶] اگر تمام اجرت را داده باشد و از برای موجر ترکه باشد. (دهکردی، یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۳۹ و مضمون [۱] باشد باطل نمی‌شود و الزام می‌کنند او را در اجاره گرفتن شخصی جهت کردن آن کار. و به مجرد عقد موجر مالک اجرت می‌شود و مستأجر مالک منفعت، امّا تسلیم اجرت موقوف [۲] است بر تسلیم عین. و اگر اجرت بر عمل باشد بعد از انقضای عمل اجرت لازم است. و در حکم تسلیم عین است دادن موجر آن عین را و نگرفتن مستأجر، و هرگاه مدّتی بگذرد که انتفاع از آن عین ممکن باشد و مستأجر منتفع نشود اجرت ثابت می‌شود. و آیا نفقه کسی که به اجرت می‌گیرند و علیق «۱» چاروائی که کرایه می‌کنند و آب دادن او بر کسی است که او را اجاره کرده یا بر صاحب او است؟ میانه مجتهدین در این مسأله خلاف است. اقرب آن است که بر صاحب چارواست یعنی بر آن کسی که اجیر شده نه بر آنکه اجاره کرده. امّا مایحتاج چاروای اجاره از زین و لجام بر کسی است که به اجاره می‌گیرد. و سنت است که اجرت اجیر را پیش از گرفتن مشخص کنند و هنوز عرق او خشک نشده باشد که به او دهند. و مکروه است چیزی را که به تقصیر در دست او فوت شود در وجه اجرت او حساب کنند.

فصل دوم در آنکه در چند موضع اجاره حرام است و در چند موضع مکروه، و در چند موضع جایز

فصل دوم در آنکه در چند موضع اجاره حرام است و در چند موضع مکروه، و در چند موضع جایز بدان که در پانزده موضع اجاره حرام است، و در هشت موضع مکروه، و در شانزده موضع جایز. اما در پانزده موضعی که حرام است: اول: اجاره کسی جهت سـاخـتن شـطرنج و نرد و آلا ت قمار و لهـو و... [۱] - یعنی عمل در ذمه او باشد نه

خصوص عمل خودش. (دهکردی، یزدی) [۲] احوط عدم توقّف تسلیم اجرت است بر تسلیم عین و بر عمل. (تویسرکانی، صدر)

(خوراک ستوران از کاه و یونجه) [۱] دوم: اجاره کسی که سرود به باطل [۱] کند، سوای عروسی [۲] که در آن جایز [۳] و علف. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۴۰ دوم: اجاره کسی که سرود به باطل [۱] کند، سوای عروسی [۲] که در آن جایز [۳] است. سوم: اجاره کسی جهت برداشتن شراب یا مرده یا خوک جهت خوردن. اما اگر از برای سرکه کردن باشد، یا آنکه مرده را از محله جهت بوی بد بردارد صحیح است. و همچنین است [۴] برداشتن شراب جهت یهود. [۵] چهارم: اجاره کتابت کننده جهت نوشتن شعر باطل و کتب اهل ضلال جهت غیر نفیض حجت برایشان. پنجم [۶]: اجاره دادن خانه به یهود که در آن عبادت کند یا شراب بگذارد، و همچنین اگر خانه را به مسلمان اجاره دهد جهت شراب گذاشتن. ششم: اجاره دادن سگ گیرنده و خوک. هفتم [۷]: اجاره دادن خروس که به نماز بیدار کند. [۸] هشتم [۹]: اجاره گرفتن کسی جهت پیشنمازی کردن و قضا نمودن و اذان گفتن

و غسل و کفن و دفن مردگان کردن. امّا رزق از بیت‌المال گرفتن ایشان جایز است. نهم: اجاره دادن زمینی که آب بر آن ننشیند جهت زراعت کردن. دهم [۱۰]: اجاره دادن زمین به آنچه از آن زمین بیرون آید.

_____ [۱] اگر مراد به باطل محرم است در

عروسی نیز جایز نیست. (دهکردی، صدر) [۲] احوط منع است در حال عروسی نیز. (تویسرکانی) * در عروسی نیز احوط ترک است. (یزدی) [۳] جواز محلّ تأمل است، احوط ترک است. (نخجوانی) [۴] در عدم جواز. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) [۵] احوط ترک است. (تویسرکانی، صدر) [۶] علی الاحوط. (تویسرکانی) [۷] علی الاحوط. (تویسرکانی) [۸] بر فرض این که این فایده را داشته باشد مانعی ندارد. (دهکردی، یزدی) * بر فرض ثبوت این فایده بطلان اجاره ممنوع است. (نخجوانی) [۹] علی الاحوط. (تویسرکانی) [۱۰] علی الاحوط. (تویسرکانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۴۱ یازدهم: اجاره دادن طفل و مجنون و سفیه و مفلس. دوازدهم: اجاره گوسفند نر که بر ماده اندازند. امّا اگر برای صاحب گوسفند هدیه بیاورند حلال است. سیزدهم [۱]: اجاره کسی جهت ساختن صورتهای سایه‌دار. [۲] چهاردهم [۳]: اجاره شخصی جهت تعلیم قدر واجب از قرآن و معارف الهی و مسائل شرعیّه. پانزدهم: اجاره دادن نفس خود را جهت حجّ، کسی که حجّ بر او واجب باشد. [۴] و امّا آن هشت موضعی که مکروه است: اول: اجاره مسلمان جهت خدمت یهودی. دوم: اجاره بر تعلیم قرآن غیر واجب، و کتابت آن و نوشتن عشرهای آن به طلا-سوم: اجاره حجامت‌کننده با شرط اجرت. چهارم: اجاره کسی برای پاک کردن طهارتخانه. پنجم: اجاره شخصی جهت گریه کردن به باطل. [۵] امّا جهت نوحه به حقّ جایز است. ششم: اجاره دادن نفس خود را جهت زیانیدن زنان به شرط اجرت. هفتم: اجاره حجام جهت ختنه کردن. هشتم: اجاره دادن کنیز به غیر امین. و امّا شانزده موضعی که جایز است: اول: اجاره مصحف جهت حفظ و نظر کردن، و همچنین اجاره کتّاب فقه و حدیث و آداب عبادات.

_____ [۱] علی الاحوط. (تویسرکانی) [۲]

هرگاه ذی روح باشند، بلکه از برای نقش آنها نیز جایز نیست. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) [۳] علی الاحوط. (تویسرکانی) [۴] یعنی حجّ بر آن که می‌خواهد اجیر شود واجب باشد. (دهکردی، صدر) * یعنی در صورتی که مستأجر حیّ باشد. (نخجوانی) [۵] هرگاه باطل در محرمات باشد اجاره از جهت گریه به او حرام است. (تویسرکانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۴۲ دوم: اجاره گرفتن کتابت‌کننده جهت تعلیم شعر مباح و علم حساب و نوشتن خطّ. سوم: اجاره کردن کسی جهت هر عمل مباحی که خواهد. چهارم: اجاره کردن شخصی جهت حجّ که بر او حجّ واجب نباشد. پنجم: اجاره کردن کسی برای ساختن مسجد و پل. ششم: اجاره کردن جهت نماز میت. [۱] هفتم: اجاره کردن قنات جهت زراعت کردن به آب آن. هشتم: اجاره عقار، یعنی زمینها. نهم: اجاره زیور جهت زینت. دهم: اجاره درهم و دینار جهت نظر کردن و زینت. یازدهم: اجاره رخت جهت زینت. دوازدهم: اجاره درخت برای خشک کردن رخت بر آن یا نشستن در سایه آن. سیزدهم: اجاره چهارپایان جهت خورد کردن گندم و جو و غیره. چهاردهم: اجاره خانه جهت مسجد کردن و رخت برای نماز گزاردن در آن. پانزدهم: اجاره کردن چاه جهت آب کشیدن از آن. و بعضی از مجتهدین [۲] این را جایز نمی‌دانند «۱». شانزدهم: اجاره سگ شکاری و باز و چرخ «۲» و پارس «۳» جهت شکار.

_____ [۱] احوط ترک است. (تویسرکانی،

صدر) * یعنی قضای فوائت او (دهکردی، یزدی) [۲] این قول احوط است. (تویسرکانی) * فرمایش بعضی از مجتهدین احوط است. (صدر) _____ (۱) علامه، تذکره ۲: ۲۹۶.

محقق ثانی، جامع المقاصد ۷: ۱۳۱. (۲) پرنده شکاری. (۳) جانوری است شکاری کوچکتر از پلنگ که او را یوزپلنگ گویند. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۴۳

فصل سوم در احکام اجاره کردن

فصل سوم در احکام اجاره کردن بدان که مستأجر امین است، پس با تلف عین ضامن نیست. و اگر شرط ضمان کند در عقد فاسد [۱] می شود. و در هجده موضع ضامن [۲] است: اول: با تعدی و تقصیر. و خلاف است میانه مجتهدین که ضامن قیمت روز تقصیر است یا روز تلف؟ اصح آن است که ضامن قیمت روز تلف [۳] است. دوم: گازر «۱» اگر جامه را پاره کند ضامن است. و اگر جامه کسی را به سبب اشتباه به دیگری دهد نیز ضامن است. سوم: حمال اگر چیزی را بشکند ضامن است. چهارم: ساریبان ضامن است چیزی را که تلف کند. پنجم: ملّاح اگر در حفظ کشتی تقصیر کند ضامن است. ششم: طبیب. هفتم: کَحّال «۲». هشتم: بیطار «۳». نهم: اجیر آنچه را عمل کرده اگر جهت گرفتن اجرت نگاهدارد و تلف شود ضامن است. دهم: معلّم اطفال اگر برای تأدیب اطفال را بزنند به حادی که به جنایات رسد ضامن است.

[۱] اقوی عدم فساد عقد است به این شرط، اگر چه فساد احوط است. (تویسرکانی) * اقوی صحت شرط ضمان است. (دهکردی، یزدی) * معلوم نیست. (صدر) * و این قول هر چند که مشهور است، لکن اقوی صحت شرط ضمان است. (نخجوانی) [۲] ضمان در بعضی از این هجده موضع محلّ تأمل است یا محتاج به تفصیل است. (صدر) [۳] بلکه قیمّت روز اداء است. (یزدی) (۱) رختشوی. (۲) سرمه کش و چشم

پزشک. (۳) دامپزشک. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۴۴ یازدهم: کسی که ختنه می کند اگر قطع حشفه کند یا بی اذن ولی طفل او را ختنه نماید و سرایت کند به جنایت طفل ضامن است. دوازدهم: اگر کسی را به جهت کندن دندانی که درد کند اجاره کنند و او دندان صحیح را بکند ضامن است. سیزدهم: خیاط آنچه را ضایع کند از جامه ضامن است. چهاردهم: طبّاح آنچه را ضایع کند ضامن است. پانزدهم: جولاّه آنچه را ضایع کند ضامن است. شانزدهم: خباز اگر نان را بسوزاند ضامن است. هفدهم: چوپان گوسفند اگر خواب کند و غافل شود و تقصیر کند در حفظ گوسفندان، آنچه ضایع شود از گوسفندان ضامن است. هجدهم: حَمّامی اگر چیزی به او سپارند و او در حفظ آن تقصیر کند و تلف شود ضامن است. و اگر میانه ماجر و مستأجر نزاع واقع شود در اصل اجاره قول قول منکر اجاره است با قسم. و در ردّ کردن آن قول قول مالک است با قسم. و در هلاک شدن متاع قول قول مستأجر است با قسم. و در کیفیت اذن در فعل قول قول مالک است. و در قدر اجرت قول قول مستأجر است. و در مدت اجاره قول قول ماجر است. و در تعدی قول قول مستأجر است. (۱) جولاّه - بر وزن روباه - بافنده را

گویند. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۴۵

مطلب دوم در بیان عاریت دادن و امانت نزد کسی سپردن

فصل اول در عاریت دادن

فصل اول در عاریت دادن و آن عقدی است جایز، و هریک از ایشان را می رسد رجوع کردن، الا در دفن میت مسلمان که در آن رجوع بعد [۱] از دفن جایز نیست، چه شکافتن قبر حرام است تا آنکه استخوان او پوسیده شود. و بعضی از مجتهدین استثنا کرده اند چیزی را نیز که رجوع کردن به آن ضرر رسد به کسی که آن را عاریت کرده، چون پارچه چوبی که جهت بستن رخنه کشتی به عاریت گرفته باشد در دریا، رجوع به [۲] آن نمی رسد چه آن موجب ضرر است «۱». و شروط آن هفت است: اول: ایجاب، و آن هر چیزی است که دلاّلت کند بر عاریت گرفتن چیزی از کسی،

[۱] - شبهه نیست در اینکه عدم رجوع در دفن و در آنچه بعضی از مجتهدین گفته‌اند موافق احتیاط است و سزاوار نیست ترک این احتیاط. (تویسرکانی) [۲] البتّه رجوع نمایند. (صدر) (۱) علامه حلی، تحریر ۳: ۲۱۴. شهید ثانی، مسالک ۵: ۱۳۴ و روضه ۴: ۲۵۹. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۴۶ و اشارت و ایماء نیز در آن کافیت. دوم: قبول، و آن رضای به ایجاب است، خواه قولی مثل آنکه «قبول دارم» و خواه فعلی چون گرفتن به عاریت. سوم آنکه: کسی که عاریت می‌دهد و می‌گیرد باید که بالغ و عاقل و جایزالتصرف باشد، پس عاریت طفل و مجنون بی‌اذن ولیّ ایشان، و سفیه، و بنده بی‌اذن مولی و کسی که او را به اکراه بر آن دارند، صحیح نیست. [۱] چهارم آنکه: کسی که عاریت می‌دهد مالک باشد پس عاریت مستأجر صحیح است [۲] و عاریت غاصب صحیح نیست. پنجم آنکه: آن چیزی را که به عاریت می‌گیرند می‌باید که عینی باشد که اصل آن باقی باشد و از آن منتفع توان شد چون عاریت گرفتن سگ و پارس جهت شکار و گربه برای گرفتن موش و گوسفند نر به واسطه جهانندن بر گوسفند ماده. و عاریت کردن طعام و میوه جهت خوردن صحیح نیست. اما اگر گوسفند را برای شیر دادن عاریت کنند مجتهدین آن را استثنا کرده‌اند. و در غیر گوسفند خلاف است. اقوی آن است که مخصوص گوسفند [۳] است. ششم آنکه: کسی که عاریت می‌کند می‌باید که اهلیت آن داشته باشد که به او توان داد پس اگر کسی که احرام بسته باشد جهت حجّ عاریت شکار کند صحیح نیست. هفتم آنکه: عاریت گرفتن جهت نفع حرام نباشد پس عاریت گرفتن خانه جهت [۱] اگر بعد از زوال اکراه اجازه کند صحیح است. (نخجوانی) [۲] با عدم قصد خصوصیت در اجاره صحیح است و با اعتبار خصوصیت تسلیم عین موجه بی‌اذن مالک جایز نیست. (دهکردی) * تسلیم عین بی‌اذن موجه مشکل است مگر این که معلوم شود که معیر مالک منفعت مطلقه است چنانچه جایز نیست هرگاه شرط شده باشد بر او که خود بنفسه استیفاء منفعت از آن کند. (نخجوانی) * تسلیم عین بی‌اذن موجه مشکل است. (یزدی) [۳] اقوی عدم اختصاص است. (دهکردی، یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۴۷ ریختن شراب در آن جایز نیست، و عاریت گرفتن کنیز جهت تمتّع گرفتن از او به غیر آنکه لفظ تحلیل یا اباحت گویند جایز نیست. و مکروه است عاریت کردن پدر و مادر غلامی را جهت خدمت کردن آن غلام. و آنچه به عاریت می‌گیرند امانت است در دست عاریت گیرنده، پس اگر بی‌تقصیر تلف شود او ضامن نیست اگرچه به سبب استعمال کردن ناقص شود، مگر آنکه شرط ضمان با تلف کرده باشد، یا آنکه آنچه به عاریت گرفته طلا- و نقره باشد چه به تلف آنها ضامن است خواه سگه‌دار باشد و خواه بی‌سگه. و اگر میانه عاریت‌دهنده و گیرنده در تلف متاع نزاع شود قول قول عاریت گیرنده است با قسم، و اگر دعوی ردّ کردن نماید قول قول عاریت دهنده است با قسم.

فصل دوم در امانت نزد کسی نهادن

فصل دوم در امانت نزد کسی نهادن و شروط آن نیز هفت است: اول: ایجاب به طریقی که در عاریت گذشت. دوم: قبول به طریقی که در عاریت مذکور شد. سوم آنکه: هریک از ایشان بالغ و عاقل و مختار و جایزالتصرف باشد، چه اگر یکی از ایشان طفل باشد، یا دیوانه یا سفیه، یا مست یا بیهوش، یا کسی باشد که به اکراه او را بر آن دارند، یا غلامی بی‌اذن آقا باشد، امانت صحیح نیست. و قبول امانت کردن سنت است و حفظ نمودن آن به قدر امکان بعد از قبول واجب است، و همچنین ردّ آن بر مالک واجب است، و در وقت ردّ کردن آن گواه گرفتن سنت است. و ممزوج ساختن امانت به مال خود یا به مال غیر، خواه به جنس آن باشد و خواه به غیر جنس آن حرام است. و امانت گیرنده امین است، پس اگر تلف شود ضامن نیست. اما در هشت موضع ضامن است: اول: به تصرف کردن در آن چون پوشیدن جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۴۸. دوم: ضایع گردانیدن چون گذاشتن در جایی که ظالم ببیند و

به قهر و غلبه بگیرد، یا آنکه متاعی باشد که در بعضی فصلها چون تابستان از هم باز باید کرد و باز نکند. سوم: خلاف کردن قول مالک اگر تعیین موضع کند، مگر آنکه از تلف ترسد. چهارم: به کسی دیگر به امانت سپردن بی‌اذن مالک بی‌احتیاج و اگرچه عادل باشد. پنجم: تقصیر کردن در مایحتاج آن چون علف حیوان. ششم: انکار کردن امانت. هفتم: اهمال کردن در دادن به صاحب آن با آنکه صاحبش بطلبد. هشتم: عازم بودن بر ندادن به صاحب. و باطل می‌شود امانت به مردن و جنون و بیهوشی هریک از ایشان اگرچه کم باشد، و همچنین به عزل نفس خود. و اگر میانه امانت گیرنده و امانت‌دهنده در انکار امانت نزاع واقع شود [۱] قول قول امانت گیرنده است. و قول قول مالک است [۲] در قیمت با تعدی. و قول قول امانت گیرنده است در این که گوید: ردّ کردم به کسی که امانت به من داده بود، امّا اگر گوید: ردّ کردم به وارث او قول قول وارث است با قسم. [۱] - اظهر تقدیم قول امانت گیرنده

است. (دهکردی، یزدی) [۲] معلوم نیست. (صدر) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۴۹

مطلب سوم در بیان احکام غصب کردن و توابع آن

فصل اوّل در احکام غصب کردن

فصل اوّل در احکام غصب کردن بدان که غصب، گرفتن مال غیر است از روی تعدی و غلبه، پس اگر کسی را از مالش منع کنند و متصرّف آن نشوند او را غاصب نمی‌گویند. و تصرّف [۱] در آنچه قابل نقل باشد نقل کردن آن است، و در چاروا سوار شدن بر او، و در فرش نشستن بر آن، و در عقار «۱» دخول نمودن در آن، و در خانه دخول در آن و بیرون کردن صاحب خانه کافست. [۲] و غصب کردن حرام است به حسب عقل و کتاب و حدیث و اجماع، و تصرّف کردن غاصب در آن مال حرام است سوای ردّ کردن به صاحبش، چه ردّ آن واجب است اگرچه متعذّر باشد [۳] چون چوب در عمارت و لوح در کشتی و اگرچه محتاج به ویران [۱] - مناط استیلاء و تحت ید در

آوردن است که به حسب مقامات مختلف می‌شود. (دهکردی، یزدی) [۲] غصب استیلاء و در تحت ید تسلّط در آوردن مال غیر است عمداً و عدواناً، سوار شدن و نشدن و امثال آن میزان نیست. (صدر) [۳] یعنی صعوبت داشته باشد. (دهکردی، یزدی) (۱) عقار: سرای و زمین، خواه دارای

بنا باشد یا نباشد. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۵۰ کردن آن باشد، امّا اگر در دریا باشد و لوح در پایین کشتی باشد ردّ آن بعد از اخراج به ساحل واجب [۱] است. و اگر ردّ نمودن عین مغضوب متعذّر باشد [۲] واجب است ردّ کردن مثل آن، و اگر مثل نداشته باشد واجب است که قیمت اعلا بدهد. [۳] و اگر آن عین در دست غاصب تلف شود و مثل [۴] داشته باشد و غاصب امتناع از [۵] دادن مثل آن نماید، یا آنکه مثل آن موجود نباشد، در آن پنج قول است: اوّل: قیمت اعلا از روز غصب تا روز تلف. دوم: قیمت اعلا از روز تلف تا روز نایاب بودن. سوم: قیمت اعلا از روز غصب تا روز نایاب شدن. چهارم: قیمت اعلا از روز غصب تا وقت ردّ آن. پنجم: قیمت روز اقباض. [۶] و اگر پیش غاصب زیادتى بهم رسد، خواه منفصل باشد چون فرزندان، یا متصل چون فربهی، واجب است بر غاصب که با اصل به مالک ردّ کند. و اگر غاصب آن عین را ندهد و بدل او را بدهد مالکش صاحب بدل می‌شود [۷] امّا غاصب مالک آن عین

[۱] صبر کردن تا رسیدن به ساحل احوط است. (تویسرکانی) * وجوب اخراج پیش از رسیدن به ساحل در مفروض متن معلوم نیست. (صدر) [۲] یعنی ممکن نباشد. (دهکردی، یزدی) [۳] علی‌الاحوط ولکن اقوی قیمت یوم الاداء است. (دهکردی، یزدی) * اظهر این است که در قیمی قیمت روز تلف و در مثلی قیمت روز اقباض بدهد و دادن اعلى احوط است و عبارت قاصر است و اقوال

زیاده از پنج است. (نخجوانی) [۴] عبارت ناخوش است، مراد این است که هرگاه مثلی باشد و مثل آن متعذر باشد یا قیمی باشد و اقوال بیش از این است و اظهر آنها قول پنجم و احوط چهارم است. (یزدی) [۵] به مجرد امتناع غاصب از مثل باعث انتقال به قیمت نمی شود. (تویسرکانی، دهکردی، صدر) [۶] یعنی روز رد. (یزدی) [۷] در غیر بدل حیلوله باید تأمل نمود. (صدر) * یعنی مالک بدل می شود. (نخجوانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۵۱ نمی شود. [۱] و هرگاه گندم و جو را غاصب زراعت کند همه آن ملک مالک [۲] است. و اگر غاصب در آن تصرف کند به چیزی که قیمت آن زیاده شود چون آرد کردن گندم، و تعلیم کاری به غلام مالک آن نمی شود، بلکه لازم است که رد کند آن عین را. و اگر تصرف کند به چیزی که قیمت آن کم شود لازم است که آن عین را با ارش نقصان رد کند. و اگر غاصب آن را ممزوج سازد به مساوی آن یا بهتر از آن شریک است با مالک آن، پس در این صورت اگر حق مالک را از اعلا [۳] بدهد واجب است بر او که قبول کند. و اگر به کمتر از آن در قیمت ممزوج سازد مخیر [۴] است مالک در گرفتن آن عین با ارش یا مثل آن. و اگر مالک به قدر حق خود ازادون خواهد واجب است بر غاصب که بدهد و اگر زیاده از حق خود خواهد حرام است. و اگر ممزوج سازد با غیر جنس حکم آن دارد که آن چیز را تلف کرده، پس در این صورت ضامن مثل است. و ممزوج ساختن گندم به جو اتلاف نیست، بلکه او را تکلیف می کند به جدا کردن از یکدیگر و اگرچه بر او دشوار باشد. و اگر ریسمان را غصب کند و به آن قبائی بدوزد واجب است شکافتن و بیرون آوردن، مگر آنکه ترسد که به سبب بیرون آوردن ریسمان قبلا [۵] ضایع شود، چنانچه در این [۱] مشکل است، بلکه حکم به

ملکیت متزلزله او خالی از قوت نیست. (یزدی) [۲] بعید نیست که مالک مخیر باشد ما بین تملک زرع یا گرفتن عوض و همچنین در تخم که جوجه شود و امثال آن. (یزدی) [۳] اگر از اعلاء ممزوج به مغصوب بدهد واجب است قبول. (تویسرکانی) [۴] و بعید نیست تعیین ارش. (یزدی) [۵] واجب است بیرون آوردن با مطالبه مالک هر چند قباء ضایع شود، بلی هرگاه ریسمان به بیرون آوردن تلف شود واجب نیست، بلکه به منزله تلف است و همچنین است ریسمان در جراحت حیوان که بر فرض این که بیرون آوردن موجب تلف ریسمان شود واجب نیست، و امّا هرگاه موجب تلف حیوان شود پس محل اشکال است. (دهکردی، یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۵۲ صورت لازم است [۱] قیمت آن را بدهد. و همچنین قیمت می دهد [۲] اگر به آن ریسمان جراحت حیوانی را دوخته باشد، مگر آنکه از تلف شدن و ناقص شدن ایمن باشد که در این صورت می تواند شکافت و آن را بیرون آورد. و امّا اگر بشکافتن و بر آوردن ریسمان حیوان بمیرد آیا آن را می تواند شکافت و ریسمان بیرون آورد [۳] یا نه؟ میانه مجتهدین در این خلاف است. و اگر کسی با کنیزی که غصب کرده دخول کند با جهل هر دو به حرمت و کنیز بکر باشد باید که کنیز را با مهرالمثل او یا ده یک [۴] قیمت او به صاحبش رد کند. و اگر بکر نباشد او را با بیست یک قیمت او رد کند. و بعضی از مجتهدین بر آنند [۵] که بر غاصب لازم است که کنیز را رد کند با اکثر امرین از ارش و ده یک قیمت او در صورت اولی. و اگر بکارت کنیز را با انگشت ببرد دیت بکارت را با کنیز رد کند، و اگر بعد از آنکه بکارت او را به انگشت برده باشد دخول کند دیت بکارت را با کنیز و آنچه مذکور شد- از مهرالمثل یا ده یک [۶] قیمت او- با اجرت المثل [۷] ایامی که کنیز را داشته بدهد. و اگر کنیز حامله شود فرزند در این صورت [۸] از غصاب است و قیمت فرزند را در [۱] معلوم نیست که بر مالک- واجب

باشد قبول قیمت در این صورت و همچنین در صورت دوختن حیوان لکن اولی و احوط است. (تویسرکانی) * معلوم نیست. (صدر) [۲] معلوم نیست. (صدر) [۳] ظاهراً مانع ندارد. (صدر) [۴] اقوی ردّ ده یک است در بکر و بیست یک است در غیر بکر. (تویسرکانی) * و اقوی تعیین ده یک است. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) [۵] این قول ضعیف است. (نخجوانی) [۶] ده یک معین است. (دهکردی، یزدی) * اظهر تعیین ده یک است در این صورت نیز علاوه بر دیه بکارت است که او را به انگشت برده

است. (نخجوانی) [۷] حتی زمان و طی اگر فرض شود منفعتی از برای آن زمان که با و طی جمع شود. (نخجوانی) [۸] یعنی در صورت جهل به حرمت. (دهکردی، یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۵۳ روزی که وضع حمل کنیز می شود به صاحبش می دهد، با تفاوتی که در قیمت کنیز بهم رسیده باشد. و اگر در وقتی که کنیز از غاصب حامله باشد شخصی چیزی بر شکم آن کنیز زند که طفل او بیفتد غاصب از آن کس دیت جنین آزاد می گیرد، و صاحب کنیز از غاصب دیت جنین بنده می گیرد. و اگر در حالت دخول کردن هم کنیز و هم غاصب عالم باشند، پس اگر به اکراه دخول کرده باشد صاحب کنیز مهرالمثل [۱] و فرزند و ارش نقصان و اجرت ایامی که پیش غاصب بوده با کنیز می گیرد، و بر غاصب حد لازم است. و اگر کنیز در دخول اطاعت او کرده باشد هردو را حد می زنند، و در مهر خلاف است [۲] میانه مجتهدین. و اگر غاصب کنیز را بفروشد و مشتری با علم به غصب بودن دخول کند حکم او حکم غاصب است. و اگر گوسفند نری را غصب کنند و بر گوسفند ماده کشند نتاج آن هردو از صاحب گوسفند ماده است و اگر چه آن از غاصب باشد، امّا غاصب اجرت و ارش نقصان را به صاحب گوسفند نر می دهد. و اگر زمین کسی را غصب نمایند و زراعت کنند مالک آن زمین را ازاله آن زراعت می رسد اگر چه نزدیک به چیدن شده باشد. و اگر غاصب آنچه را غصب کرده بفروشد موقوف بر اجازت مالک است، و مشتری ضامن عین و منفعت آن است. و اگر مشتری عالم به آن بوده باشد واجب است که آن را به صاحبش رد کند، در این صورت مشتری رجوع بر غاصب [۳] نمی کند و اگر [۱] - بلکه ده یک یا بیست یک.

(یزدی) [۲] هرگاه بکر باشد ارش بکارت بدهد و در غیر بکر احوط مراعات احتیاط است به دادن غاصب نصف عشر را و مطالبه نکردن مالک آن را. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) [۳] بلی رجوع می کند بر غاصب به ثمنی که به او داده اگر تلف نکرده باشد. (یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۵۴ عالم به آن نبوده باشد رجوع بر غاصب می کند، و مالک مخیر است در رجوع کردن بر غاصب یا مشتری. پس اگر رجوع کند بر مشتری، مشتری که عالم به غصب نبوده رجوع می کند بر غاصب. و اگر رجوع کند بر غاصب، غاصب رجوع می کند به مشتری که عالم به غصب بوده [۱] و اگر چه مشتری به دیگری فروخته باشد. و همچنین اگر چند مرتبه بیع کرده باشند همه ضامن اند و مالک مخیر است که از هر کدام از ایشان که خواهد بگیرد. و اگر غاصب گوش و بینی غلام کسی را ببرد آن غلام آزاد می شود [۲] و صاحب غلام قیمت او را از غاصب می گیرد. و اگر شراب را غصب کند و پیش غاصب سر که شود آیا غاصب ضامن آن است یا نه؟ میانه مجتهدین در این خلاف است. [۳]

فصل دوم در بیان آنکه غاصب در چند موضع ضامن عین و منفعت است

فصل دوم در بیان آنکه غاصب در چند موضع ضامن عین و منفعت است و آن در دوازده موضع است: اول: غصب کردن غلامی که صاحب صنعتی باشد چه غاصب او را با اجرت منفعت او ضامن است. و اگر صاحب چند صنعت باشد اجرت صنعت اعلا را ضامن است. دوم: غصب کردن کنیز و و طی کردن او چه ضامن است کنیز را و مهرالمثل او را یا ده یک [۴] قیمت او اگر بکر باشد، و بیست یک قیمت او اگر بکر نباشد.

[۱]. اگر تلف نشده باشد و الا مشکل است. (یزدی) [۲] علی الاحوط. (تویسرکانی) * مشکل است بلکه آزاد نشدن خالی از قوت نیست چون موجب آزادی تنکیل خود مالک است، بلی هرگاه در ید غاصب کور یا زمین گیر یا اجذم شود آزاد می شود و باید غاصب قیمت او را به مالک دهد. (دهکردی، یزدی) [۳] هرگاه شراب را به جهت سر که شدن نگاه داشته باشد و غاصب آن را غصب کند بعد از سر که شدن باید رد کند و اگر تلفت شود عوض آن سر که را بدهد. (دهکردی، یزدی) [۴] گذشت که ده یک یا بیست یک متعین است. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۵۵ سوم: غصب کردن سگ شکاری و سگ گله و سگی که محافظت زراعت کند و سگی که پاسبانی باغ و خانه نماید، چه غاصب این سگها را و منفعت اینها را ضامن است. [۱]

چهارم: غصب کردن مدرسه یا رباط «۱» و منع کردن مستحقین آنها را از داخل شدن در آنها، چه در این صورت غاصب عین و منفعت آنها را ضامن است. پنجم: غصب کردن زیت و جوشانیدن آن به حیثیتی که کم شود، چه غاصب آن را و آنچه کم شده باشد از آن ضامن است. ششم: غصب کردن میوه، پس غاصب ضامن است آن میوه را و قیمت آن را اگر قیمت داشته باشد، قیمت روزی [۲] که غصب کرده است. هفتم: غصب کردن غلام و خصی کردن او، چه قیمت خصیتین [۳] را با غلام ضامن است. [۴] هشتم: غصب کردن [۵] طلا و نقره و زرگری کردن آنها، چه غاصب ضامن مثل آنها [۱] اگر در ید او تلف شوند ضامن

قیمت آنها است و اگر آنها را بکشد بعد از غصب کردن اکثر الامرین از دیه آنها و قیمت را باید بدهد. (دهکردی، یزدی) [۲] احوط ضمانت اعلی القیم است. (تویسرکانی) * اظهر قیمت یوم الاداء است و احوط اعلی القیم تا یوم اداء است مثل سایر چیزها. (دهکردی، یزدی) [۳] و آن تمام قیمت غلام است، پس اگر غلام موجود است او را باتمام قیمت باید بدهد و اگر بعد از خصی کردن تلف شده باشد قیمت دیگر نیز بدهد با ملاحظه خصی بودن. (دهکردی، یزدی) [۴] علی الاحوط. (تویسرکانی) [۵] در غصب طلا و نقره واجب است ردّ عین بقاء آن و اگر صنعتی در آن بوده یا غاصب احداث کرده و زایل شده باشد باید ارزش بدهد با ردّ عین و با عدم بقاء عین واجب است مثل هرگاه صنعتی در آن نبوده و اگر بوده هرچند به فعل غاصب باشد باید قیمت بدهد چون علی الظاهر داخل در قیمتات می شود مثل حلّی و نحو آن و بهتر این است که قیمت را از غیر جنس بدهد به جهت تخلص از رباه هرگاه در وزن مساوی نباشند هرچند جریان رباه در غرامات معلوم نیست. (دهکردی، یزدی) (جایی که در کنار جاده جهت

استراحت کاروانیان سازند، مانند اطاقها، طویله، آب انبار و غیر آن، کاروانسرا. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۵۶ می باشد، و اگر مثل متعذر باشد ضامن آنهاست به نقد بلد و واجب است که زرگری کرده به صاحب بدهد، و اگر بشکند و به صاحبش دهد قیمت زرگری آنها را نیز ضامن است. نهم: غصب کردن شیره انگور و شراب شدن در دست غاصب، چه غاصب قیمت آن شیره [۱] را ضامن است. و آیا لازم است که شراب را هم به صاحب آن دهد؟ میانه مجتهدین در این خلاف است. اقرب آن [۲] است که آن را نیز بدهد. و اگر غاصب شراب را بدهد و در دست صاحب سرکه شود آیا ردّ مثل آن بر غاصب لازم [۳] است یا نه؟ در این نیز میانه مجتهدین خلاف است. [۴] اما اگر در دست غاصب سرکه شود سرکه را با تفاوت قیمت سرکه و شیره انگور به صاحبش ردّ کند اگر قیمت آن سرکه کمتر از شیره باشد. دهم: غصب کردن جنسی و به کمتر از آن در قیمت ممزوج ساختن، چه غاصب قیمت [۵] آن را ضامن است. یازدهم: غصب کردن طفل آزادی و در نزد غاصب تلف شدن [۶] چه قیمت آن را ضامن است. [۷] دوازدهم: غصب کردن شراب یهودی که پنهان خورده. [۱] - علی الظاهر شیره مثلی است.

(دهکردی، نخجوانی، یزدی) [۲] اقرب عدم وجوب است. (دهکردی، یزدی) [۳] اظهر عدم لزوم است. (نخجوانی) [۴] اقرب آن است که غاصب تفاوت قیمت سرکه را با شیره به مالک بدهد هرگاه تفاوت قیمت داشته باشد و احتیاط به تراضی خیلی خوب است. (دهکردی) * ردّ مثل واجب نیست بلکه حال آن حال فرع بعد است. (یزدی) [۵] هرگاه ممزوج به غیر جنس کند و مثلی هم نباشد قیمت بدهد و اگر مثلی باشد مثل بدهد و اگر به جنس ممزوج شده بعید نیست تعین شرکت با اخذ ارزش. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) [۶] هرگاه تلف شدن او به جنایت غاصب یا به سببی از غاصب شود ضامن دیه است و الا ضامن نیست بنابر مشهور. (دهکردی، یزدی) [۷] علی الاحوط. (تویسرکانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۵۷

فصل سوم در اسباب ضمان بدان که اسباب ضمان شصت و چهار امر است، سی و هشت امر در فصول اجاره و عاریت و غضب مذکور شد، و بیست و شش امر دیگر این است که مذکور می‌شود: اول: فوت کردن مال غیری را به نفس خود، پس اگر غلام کسی مال شخصی را فوت کند بر ذمه او ثابت می‌شود که بعد از آزادی بدهد. و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که: مولا از کسب غلام می‌دهد. دوم: سبب تلف شدن آن، چون کندن چاه در غیر ملک خود به قصد افتادن چیزی در آنجا، یا چیزهای لغزنده در راه انداختن که پای کسی بلغزد و نقصانی به او رسد. سوم: به اختیار زیاده از قدر حاجت آب [۱] در ملک خود بستن با آنکه داند [۲] که ضرر به غیری می‌رسد. چهارم: به قدر حاجت آب در ملک خود بستن با آنکه داند که ضرر به غیری می‌رسد. پنجم: آتش به زراعت خود زدن با آنکه داند که سرایت به زراعت دیگری می‌کند. ششم: باز کردن سر مشک آب یا ظرفی که در آن روغن یا غسل یا دوشاب باشد تا آنچه در آن است بریزد یا آفتاب آن را نرم سازد یا به ملاقات نجاست نجس شود. هفتم: باز کردن در خانه که محبوسی در آن باشد تا آنکه بگریزد. هشتم آنکه: چیزی را به بیع فاسد یا غیر آن تصرف کرده باشد. نهم: سر دادن چاروای خود که ضرری به غیر رساند [۱]. - اقوی

این است که آب انداختن در ملک خود و ضرر رسانیدن به غیر موجب ضمان است و همچنین آتش به زراعت خود زدن اگر چه زاید بر قدر حاجت نباشد و اگر چه نداند که ضرر می‌رساند. (تویسرکانی) * احوط در آب در ملک خود انداختن و آتش به زراعت خود زدن ضمان است اگر چه زاید بر قدر حاجت نباشد و نداند که ضرر می‌رساند. (صدر) [۲] هرگاه نداند که ضرر می‌رسد و لکن صدق کند که اتلاف مال غیر کرده نیز بعید نیست ضمان و همچنین در دو امر بعد. (یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۵۸: تقصیر دلال در محافظت متاع و مال. یازدهم: تقصیر گروگیرنده در محافظت گرو. دوازدهم: تقصیر باغبان و برزگر در محافظت باغ و زراعت. سیزدهم: تعدی شریک از آنچه شریک او در تصرف در مال شراکت اذن داده باشد، یا تقصیر کردن او در محافظت مال شرکت. [انکار کردن عاریت کننده و امانت گیرنده از تلف شدن ضامن است. [عازم بودن ایشان بر رد نکردن آن [۱] «۱». چهاردهم: تقصیر کردن عامل مضاربه و تعدی از اذن مالک، چه با تلف در این صورت ضامن است. پانزدهم: امتناع وکیل از تسلیم مال موکل بی سبب شرعی و تلف شدن آن. شانزدهم: تعدی وکیل از آنچه موکل تعیین کرده. هفدهم: تقصیر کردن کسی که چیزی یافته باشد در حفظ و در تعریف «۲» آن، و در صورتی که کسی وصف آن کند و به او دهد بی اذن حاکم آنگاه گواه بگذرد که مالک دیگری بوده و آن تلف شده باشد. هجدهم: تدلیس کردن در نکاح چه مُدلس مهر را ضامن است. نوزدهم: اگر صداق در دست شوهر پیش از قبض زن فوت شود، قیمت اعلامی آن را از وقت مطالبه تا وقت تلف [۲] آن ضامن است. بیستم: هرگاه زن نشوز کند و شوهر او را بزند به نوعی که تلف شود، یا عضوی از اعضای او مجروح گردد ضامن است. [۱] علی الاحوط. (تویسرکانی) [۲]

بعید نیست قیمت یوم الاداء هرگاه قیمی باشد و در مثلی مثل است. (دهکردی، یزدی) (این مسأله و ماقبل آن در بعضی)

از نسخه‌ها آمده است. (۲) بعضی از نسخه‌ها: تملک آن. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۵۹ بیست و یکم: افساد نکاح چون [۱] شیر دادن زن بزرگ زن کوچک را و غیر آن. بیست و دوم: هرگاه عوض چیزی که زن در خلع کردن می‌دهد تلف شود ضامن است عوض آن را. بیست و سوم: ضمان قیمت بهیمه با دخول کردن به او. بیست و چهارم: ضمان دیت آدمی و اعضای او و ارش نقصان، به طریقی که در آخر این کتاب مذکور خواهد شد. بیست و پنجم: حیوان مأکول اللحم یا غیر آن را کشتن، چه کشنده تفاوت میان زنده و کشته او را ضامن است اگر تفاوتی داشته باشد، و اگر تفاوتی نداشته باشد ضامن [۲] قیمت آن است. بیست و ششم: چاروای کسی که در شب یا روز نقصانی به زراعت یا غیر آن رساند، صاحبش با تقصیر ضامن است. [هرگاه یکی از سگ شکاری و سگ باغ و زراعت را بکشند ضامن است. [خوک و شراب کافر و یهود ایمن مستتر را تلف کردن ضامن قیمت است

۱] _____ «۱». [۱] ضمان مهر در این فرض
 مشـ_____ کل اسـ_____ ت. (دهکردی، یزدی) [۲] با عدم تفاوت ضمان نیست. (یزدی)
 _____) (۱) این مسأله و ماقبل آن در بعضی
 از نسخه‌ها نیست. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۶۰

مطلب چهارم در توابع اجاره و عاریت و غصب

فصل اول در مزارعه

فصل اول در مزارعه یعنی برزگر گرفتن که زراعت کند و حصّه‌ای از حاصل بردارد. و شروط آن نه است: اول: ایجاب چون «زارعتک» یعنی برزگر کردم ترا به آنکه در محصول شریک باشی به حصّه معلومی و کار کنی. دوم: قبول، و آن هرلفظی است که دلالت کند بر رضای ایجاب. سوم آنکه: هریک از ایشان بالغ و عاقل باشد، چه اگر طفل یا دیوانه باشد صحیح نیست. چهارم آنکه: جایزالتصرف باشد، چه اگر مفلس یا مست یا بیهوش یا خفته یا غاصب [۱] باشد صحیح نیست. پنجم: تعیین مدت زراعت و ضبط و حفظ آن به ماه و سال. [۲] _____] ۱] در
 غاصب موقوف به اجازه است. (تویسرکانی) [۲] یا به طریق متعارف به طوری که علم یا ظنّ حاصل شود به حصول غله یا ثمره و ادراک آن در آن مدت بلکه اکتفاء به حصول غله یا ثمره بدون تعیین مدت خالی از قوت نیست جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۶۱
 ششم آنکه: منتفع شدن به آن زمین ممکن باشد [۱] چه اگر آن زمین آب نداشته باشد از نهر یا چشمه یا چاه، برزگر مخیر است در فسخ، و همچنین اگر آب زمین در اثنای مدت منقطع شود برزگر مخیر است [۲] پس اگر فسخ کند اجرت آنچه کار کرده است می‌گیرد. هفتم آنکه: برزگر حصّه داشته باشد. هشتم آنکه: قدر حصّه مشخص باشد، چه با جهالت آن صحیح نیست. نهم آنکه: حصّه مشترک باشد، چه اگر مقسوم باشد صحیح نیست. [۳] و مکروه [۴] است که مالک با حصّه چیزی از طلا و نقره شرط کند، و غیر طلا و نقره مکروه نیست. و هرگاه این شروط بهم رسد عقد مزارعه لازم می‌شود و هیچ کدام را اختیار فسخ نمی‌رسد مگر آنکه هردو راضی شوند به فسخ. و باطل نمی‌شود به مردن هریک [۵] از ایشان. و هرگاه عقد مزارعه مطلق واقع شود برزگر مخیر اسـ_____ ت در زراعـ_____ ت بهـ_____ هرنـ_____ نوعی که
 _____ و ظاهر اخبار وارده در مسأله همین

است و در حدائق تصریح می‌کند که دلیل بر اشتراط مدت در مزارعه نیست، بلی احوط و مشهور تعیین مدت است. (نخجوانی)
 [۱] - بعضی از علماء ذکر کرده‌اند که اگر انتفاع ممکن نباشد باطل می‌شود مزارعه و همچنین اگر آب در اثناء منقطع شد و فسخ نمود عامل مستحقّ اجرت نیست و این قول بعید نیست. (تویسرکانی) [۲] اصل مزارعه ظاهراً باطل می‌شود و هرگاه در اثناء مدت آب قطع شود ثبوت تخیر از برای برزگر و اخذ اجرت بر آنچه کار کرده محتاج به تأمیل است. (دهکردی) * هرگاه ممکن باشد تحصیل آب ولو به حفر بئر جدید و الاً باطل است و هرگاه در اثناء منقطع شود و ممکن نباشد تحصیل آن منفسخ می‌شود نه این که مخیر باشد و ثبوت اجرت آنچه کار کرده است نیز مشکل است چنانچه اجرة المثل زمین دادن او چنانچه بعضی گفته‌اند نیز مشکل است. (نخجوانی، یزدی) [۳] علی الاحوط. (تویسرکانی) [۴] کراهت معلوم نیست، بلی بعضی حکم به عدم جواز کرده‌اند بدون فرق ما بین طلا و نقره و غیر این دو ولیکن مشهور و اقوی جواز است بدون فرق چنانچه فرق نیست ما بین این که شرط برای مالک باشد یا عامل. (یزدی) [۵] مگر هرگاه قید مباشرت زارع کرده باشد و او بمیرد. (دهکردی، یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۶۲
 خواهد زراعت کند. و اگر مالک نوعی را معین کند آن نوع معین می‌شود، و در این صورت اگر خلاف نوع مالک کند به چیزی

که ضرر به [۱] مالک رسد مالک مختیر است میانه فسخ و امضاء، و با فسخ اجرة المثل می گیرد و با امضاء [۲] تفاوت. و اخراجات زمین [۳] و خراج سلطان بر مالک است مگر آنکه مالک شرط [۴] کرده باشد که برزگر بدهد. و اگر مالک شرط کند که زمین از او باشد و تخم و کار و عمل از دیگری جایز است. و بعضی از مجتهدین برآنند که هرگاه عقد مزارعه مطلق واقع شود تخم برزگر را باید داد، و بعضی از مجتهدین گفته اند که: مزارعه در این صورت باطل [۵] است. و جایز است که شرط کنند که تخم از هردو باشد، خواه در حصّه موافق باشند و خواه مختلف، و خواه در تخم مساوی باشند و خواه مختلف. و هرگاه مزارعه فاسد شود زراعت از کسی است که تخم داده و بر او اجرت زمین زراعت لازم است. [۶] و جایز است که مالک حصّه برزگر [۷] را به خرص و تخمین از اوبه چیزی [۸] قبول کند و قبول برزگر در این صورت لازم نیست، پس اگر قبول کند مالک را می باید آنچه قرار داده بدهد هر گاه زراعت از آفت سماوی بماند، چنانچه اگر به [۱] - ضرر نرسد نیز خیار تخلف شرط

دارد. (دهکردی، یزدی) [۲] محتمل است ثبوت اجرة المثل با امضاء نیز و همچنین محتمل است ثبوت مسمی و عدم تسلط بر زاید بر مسمی و احتیاط خوب است. (تویسرکانی) [۳] تمام اخراجات زمین بر مالک بودن معلوم نیست. (صدر) [۴] با شرط و متعارف بودن این که مخارج زمین و خرج سلطان بر مالک یا زارع است کلامی نیست و بدون شرط مشکل است که مخارج زمین با مالک باشد. (تویسرکانی) [۵] هرگاه اطلاق منصرف إلیه متعارفی نداشته باشد بطلان اقوی است و اگر داشته باشد متبع همان است. (دهکردی، یزدی) [۶] اگر تخم را زارع داده باشد و اگر مالک داده باشد زراعت مال او است و باید اجرة المثل عمل زارع را بدهد. (دهکردی، یزدی) [۷] و عکس نیز جایز است به این که برزگر حصّه مالک را قبول کند به مقدار معینی. (یزدی) [۸] یعنی به مقدار معینی از حاصل همان زرع. (دهکردی، یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۶۳ آفت سماوی نقصان [۱] واقع شود چیزی بر مالک نیست. [۲] و اگر از آنچه تخمین کرده زیاده [۳] شود آن زیاده حلال است. اگر در عاریت زمین میانه مالک و برزگر نزاع شود، یعنی برزگر گوید که: این زمین عاریت است نزد من و مالک منکر عاریت باشد و گوید به حصّه یا اجرت است قول قول مالک است در عدم عاریت [۴] و مر اوراست اجرة المثل با قسم خوردن برزگر مادامی که آنچه دعوی [۵] می کند کمتر از اجرة المثل نباشد. امّا اگر گوید که: این زمین را از من غصب کرده در این صورت قسم می خورد و اجرة المثل و ارش می گیرد با نقصان، و ازاله زراعت می تواند کرد.

فصل دوم در مسافات

فصل دوم در مسافات یعنی باغبان گرفتن که از میوه باغ حصّه ای در عوض کار کردن آن داشته باشد. و شروط آن ده چیز است: اول: ایجاب؛ چون «ساقیتک علی اشجاری» [۶] یعنی باغبان گردانیدم تو را که عمل کنی در درختهای باغ من و حصّه معینه ای از حاصل آن ببری [۱] - هرگاه تمام آن به آفت تلف شود چیزی بر او نیست و اگر بعض تلف شود بالنسبه ملاحظه می شود. (دهکردی، یزدی) [۲] بدون شرط مشکل است. (تویسرکانی) * مشکل است. (صدر) [۳] و اگر نقصان شود به سبب تخمین چیزی کم نمی شود. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) [۴] و باید قسم بخورد بر عدم عاریت. (دهکردی، یزدی) [۵] یعنی هرگاه حصّه یا اجرتی که مالک ادعا می کند زیاده تر باشد از اجرة المثل باید برزگر قسم بخورد بر نفی آن والا اگر کمتر یا مساوی باشد حاجت به قسم او نیست. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) [۶] صیغه این نحو است: ساقیتک علی اشجاری فی مدّه کذا بثلت من ثمرها، یعنی آبیاری گرفتم تو را بر درختهای خودم در مدّت کذا بثلت از ثمره درختها. (دهکردی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۶۴ دوم: قبول، و آن هرلفظی است که دلالت کند بر رضای ایجاب. سوم آنکه: بالغ و عاقل باشند. چهارم آنکه: جایزالتصرف باشند. پنجم آنکه: مدّت معین باشد و در آن مدّت وجود میوه ممکن باشد [۱]

پس اگر مدّتی باشد که میوه در آن مدّت ظاهر نشود [۲] باغبان در این صورت چیزی از آن میوه نمی‌برد، و اگر در آن مدّت ظاهر شود و کامل نشود باغبان در این صورت شریک است. و آیا کار کردن باغبان تا وقت رسیدن میوه لازم است بر او یا نه؟ میانه مجتهدین در این مسئله خلاف است. اقرب آن است که واجب نیست. ششم آنکه: حصّه عامل معین باشد، چه اگر معین نباشد صحیح نیست. و اگر مالک با حصّه چیزی از طلا یا نقره را شرط کند مکروه است، اما غیر طلا و نقره مکروه نیست. هفتم آنکه: در عوض عمل میوه باشد، پس اگر شرط کند حصّه‌ای از اصل را با میوه صحیح [۳] نیست. [۴] هشتم آنکه: درخت را نشانده باشد، پس اگر نشانیده باشد، یا قرار داده باشد که بنشانند و در درخت شریک باشد، صحیح نیست. [۵]

[۱] - بلکه غالب الوجود باشد.

(یزدی) [۲] اگر ظاهر نشدن از این جهت باشد که تعیین کند مدّتی را که وجود ثمره در آن مدّت معلوم عدم باشد یا مشکوک باشد، پس باطل می‌شود مساقات هر چند بر خلاف متعارف موجود شود در آن مدّت و اگر ظاهر نشدن از جهت امر عارضی باشد مثل سرمای هوا یا کثرت باران و نحو آن پس باید مالک زمین باقی گذارد تا ظهور آن و اجره المثل بگیرد. (نخجوانی) * بر خلاف متعارف از جهت عروض عارض مثل تغییر هوا و نحو آن، و اما اگر تعیین کند مدّتی را که وجود ثمر در آن مدّت معلوم العدم یا مشکوک باشد، پس باطل است هر چند برخلاف متعارف موجود شود در آن مدّت. (یزدی) [۳] صحت بعید نیست. (یزدی) [۴] علی الاحوط. (تویسرکانی) [۵] علی الاحوط. (تویسرکانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۶۵ نهم: کار کردن، چه اگر محتاج به کار کردن نباشد - مثل آنکه میوه رسیده باشد - صحیح نیست. دهم آنکه: درختی باشد که میوه داشته باشد، چه در درخت بی میوه چون چنار و توت خلاف است. و بعضی از مجتهدین بر آنند که جایز است. [۱] «۱» و هرگاه این شروط بهم رسد عقد مساقات لازم می‌شود و هیچ کدام را فسخ جایز نیست مگر به رضای یکدیگر. و هرگاه مطلق واقع شود واجب است بر باغبان هر عملی که صلاح میوه در آن باشد به عمل آورد. و اخراجات بر مالک است مگر با شرط. و نفقه جماعتی که در کار کردن مدد باغبان کنند بر باغبان است. و باغبان مالک حصّه خود می‌شود به ظاهر شدن میوه و اگر عقد مساقات باطل شود مالک را لازم است که اجرت باغبان را بدهد. [۲] و هرگاه باغبان از کار کردن امتناع نماید یا بگریزد [۳] و کسی به عوض او به رضا و رغبت کار نکند، پس اگر حاکم شرع شخصی را از مال باغبان یا از بیت المال چیزی دهد که به عوض او کار کند مالک را [۴] فسخ نمی‌رسد. [۵] و اگر آن نیز متعذر باشد مالک مخیر است در فسخ. بدان که باغبان امین است، پس اگر دعوی تلف کند، یا دعوی عدم خیانت، یا عدم تقصیر نماید قولش مسموع است. و مالک را می‌رسد که امینی همراه او کند، و اجرت او بر مالک است. و اگر نگاهداشتن او «۲» ممکن نباشد آیا مالک او را بیرون می‌تواند کردن یا نه؟ میانه مجتهدین خلاف است. اقرب آن است که جایز [۶] است.

[۱] اقوی است. (نخجوانی، یزدی) ۲-

علی الاحوط. (تویسرکانی، صدر) [۲] [۳] در صورتی که مباشرت خودش شرط نشده باشد. (یزدی، نخجوانی) * و تمام ثمر مال مالک است. (دهکردی، یزدی) [۴] بعید نیست که مخیر باشد ما بین فسخ و رجوع به حاکم. (یزدی) [۵] علی الاحوط. (صدر) [۶] احتیاط خوب است. (تویسرکانی) () ۱

شهید ثانی، مسالک ۵: ۴۳. علّامه حلّی، قواعد ۲: ۳۱۷. محقق ثانی، جامع المقاصد ۲: ۳۴۹. (۲) در بعضی از نسخه‌ها: نگاهداشتن آن (در هر صورت مقصود واضح نیست). جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۶۶

فصل سوم در شریک شدن

فصل سوم در شریک شدن و آن جمع شدن حقوق چند مالک است در یک چیز. و اسباب شرکت چهار چیز است: اول: میراث. دوم: خریدن. [۱] سوم: ممزوج کردن دو جنس متّفق به حیثیتی که هرگاه ممزوج سازند از یکدیگر ممیّز نشوند، خواه مزج اختیاری

باشد و خواه غیراختیاری. [۲] چهارم: جمع کردن چند کس چیزی را. و اقسام شرکت نیز چهار است: اول: شرکت اموال. دوم: شرکت ابدان در آنچه کسب کنند با اتفاق یکدیگر در کسب. سوم: شرکت مفاوضه، و آن چنان است که دو کس با یکدیگر قرار دهند که در آنچه کسب کنند شریک باشند، و در آنچه نقصان بدیشان رسد- چون غرامت جراحی که بر کسی زنند- بر هر دو باشد. چهارم: شرکت وجوه، و آن چنان است که دو مفلس [۳] یک متاعی را به نسیه [۱] و نحو آن مثل آنکه با هم اجاره

کنند یا قبول هبه کنند. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) [۲] مثل این که به چیزی مزج شوند یا این که از باب اشتباه یا از روی غصب مزج شوند، مثل مزج به روغن یا شیر به شیر یا فرض اتفاق آنها تمیز ممکن نباشد و بالنسبه یا به اجناس دیگری از مثلیات، زیرا که مزج در قیمی سبب شرکت نمی باشد بنا بر وجهی مزج نباتی با نبات دیگری سبب شرکت نمی شود، پس از باب مشبه شدن با هم دیگری می باشد، پس هرگاه شرکت را طالب باشند به حسب آن مقداری که شرکت را خواهش دارند با هم دیگر صلح کنند. (نخجوانی) [۳] هرگاه با هم یک متاع بخزند مانعی ندارد، بلکه شرکت وجوه چنان است که با هم قرار دهند که هر یک هر چه بخزند در نفع و نقصان آن شریک باشند. (دهکردی، یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۶۷ بخزند و در نفع با هم شریک شوند، یا آنکه مفلسی متاع مالدار بفرشد به زیاده تا آنکه او را نفعی باشد. و غیر شرکت اموال از اقسام [۱] شرکت پیش شیعه معتبر نیست. و شروط آن ده چیز است: اول آنکه: هریک از شریکان بالغ و عاقل باشند. دوم آنکه: جایزالتصرف باشند. سوم: ایجاب چون «اشترکنا» یعنی شریک شدیم. چهارم: قبول و آن هر لفظی است که دلالت کند به رضای به ایجاب. پنجم آنکه: سرمایه باشد. ششم آنکه: جنس و مقدار سرمایه معلوم باشد، پس اگر مجهول باشد صحیح نیست، و می باید که مال هر دو یک جنس باشد که بعد از آنکه ممزوج سازند از یکدیگر متمیز نشوند، پس اگر هم چنین نباشد صحیح نیست. هفتم آنکه [۲]: سرمایه حاضر باشد، پس اگر غایب باشد یا دین باشد صحیح نیست. هشتم آنکه: نفع میانه ایشان بالسویه باشد به قدر مال ایشان. و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر شرط تفاوت کنند [۳] جایز است. [۴] «۱» و بعضی [۱] اگر اجماع بر بطلان اقسام ثلاثه

قائم نبود حکم به بطلان خالی از اشکال نبود و احتیاط ظاهر است. (تویسرکانی) [۲] این شرط احوط است. (تویسرکانی) [۳] یعنی هرگاه با فرض تساوی در مقدار مال شرط زیادتی در ربح یا خسران یا در هر دو از برای یک جانب و بر فرض تفاوت در مقدار مال تساوی و در ربح یا خسران یا هر دو شرط شود بعضی قائل است که چنین شرطی باطل می باشد، لکن اظهر صحت است. (نخجوانی) [۴] ایمن قول اقوی است، ولی احوط ترک ایمن شرط است. (دهکردی) (۱) سیدمرتضی، انتصار: ۴۷۱. علامه

حلی، قواعد ۲: ۳۲۷ و مختلف ۶: ۲۳۱. فخرالمحققین، ایضاح ۲: ۳۰۱. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۶۸ بر آنند که [۱]: اگر کارکننده زیادتی را بردارد با شرط صحیح است. [۲] «۱» نهم آنکه: مدت قرار ندهند [۳] چه این عقدیست جایز هروقت که خواهند قسمت می توانند کرد. دهم آنکه: هریک از ایشان دیگر را وکیل کند در تصرف کردن به فروختن و خریدن، چه تصرف هیچکدام بدون اذن آن دیگری در مال ممزوج صحیح نیست، و با اذن اقتصار بر آن کند که شریک گفته، پس اگر تعدی کند از آن ضامن است. و در سه موضع عقد شرکت منفسخ می شود: اول: رجوع هریک از شریکان هروقت که خواهند. دوم: دیوانه [۴] شدن هریک از ایشان * این قول اقوی است.

(یزدی) [۱] اقوی قول ثانی است. (تویسرکانی) [۲] لکن این شبهه به مضاربه می باشد لکن علی ای حال منافات با تحقق شرکت ندارد همچنانکه هرگاه شرط شود که نفقه سفر هر یک که اختیار کند از برای خریدی یا فروشی بر هر دو باشد جایز می باشد، پس هر آینه بر وجه تملیک باشد جایز است گرفتن آن مطلقاً هر چند که اتفاق در آن سفر حاصل نشود و اگر بر وجه تملیک نباشد،

پس انفاق کند در آن سفر حساب می‌شود بر او و اگر انفاق ننماید از برای او چیزی نمی‌باشد. (نخجوانی) [۳] اگر مقصود قرار دادن اجل است تا یک ماه مثلاً از برای تصرف در مال الشَّرْکَة، پس لازم‌الوفاء نمی‌باشد زیرا که در ضمن عقد جایز واقع شده، پس جایز است از برای هر یک که شرکت را فسخ کنند به قسمت کردن یا به فسخ گفتن قبل از رسیدن اجل هر وقت خواهند لکن ثمره آن شرط بعد از انقضاء اجل ظاهر می‌شود و آن عدم تصرف است بعد از اجل و اگر شرط اجل قرار دادن از برای لزوم شرکت باشد تا وقت معینی، پس شرط مطلقاً باطل است قصد اجرت داشته باشد یا نه، چنانکه هرگاه مراد از شرط مذکور تأجیل در ملکیت حاصله از عقد شرکت است نیز شرط و عقد هر دو باطل می‌باشد. (نخجوانی) * مدت قرار دادن مانعی ندارد غایه الامر این که لازم نیست عمل به آن قرار بلکه اگر مشروط باشد آن مدت در ضمن عقد لازمی عمل به آن واجب است. (یزدی) [۴] به مردن و دیوانه شدن اذن در تصرف باطل می‌شود _____

(۱) _____ محقق، شرائع ۲: ۱۳۰. فاضل

مقداد، تنقیح ۲: ۲۱۱. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۶۹ سوم: مردن هریک از ایشان. و شریک امین است، پس اگر بی‌تقصیر او تلف شود ضامن نیست، و قول او مقبول است در تلف هر گاه دعوی سبب ظاهری [۱] کند چون غرق شدن و امثال آن، و همچنین قول او مقبول است در عدم خیانت و عدم تقصیر، و همچنین قول او مقبول است اگر دعوی کند که آنچه خریده برای نفس خود خریده یا به شراکت خریده.

فصل چهارم در مضاربه کردن

فصل چهارم در مضاربه کردن و آن چنان است که شخصی مال خود را به کسی دهد که تجارت به آن کند و حصّه‌ای از نفع آن بردارد. و شروط آن پانزده است: اول: ایجاب، چون «ضاربْتُک» یعنی مضاربه کردم این مال را به تو که تجارت کنی به آن و نفع آن میانه من و تو دو نصف [۲] باشد. دوم: قبول، و آن هرلفظی است که دلالت کند بر رضای به ایجاب. سوم آنکه: هریک از ایشان بالغ و عاقل باشند. چهارم آنکه: جایزالتصرف باشند. پنجم آنکه: کسی که آن مال را می‌دهد مالک باشد یا وکیل یا ولی مالک باشد. ششم آنکه: سرمایه باشد. هفتم آنکه: سرمایه نقد باشد چه اگر متاع باشد صحیح نیست. [۳]

[۱] _____ بلکه در سبب غیر ظاهر نیز چنین

است. (تویسرکانی) * بلکه مطلقاً قول او مقبول است هر چند سبب خفی باشد. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) * فرقی میان سبب ظاهر و غیر ظاهر نیست. (صدر) [۲] یا ثلث و ثلث آن هر نحو قرار دهند. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) [۳] علی‌الاحوط. (تویسرکانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۷۰ هشتم آنکه: سرمایه معلوم‌القدر باشد. و آیا مشاهده آن کافیت یا نه؟ در آن خلاف است. [۱] نهم آنکه: سرمایه نقره و طلای سکه‌دار رایج‌الوقت باشد، چه اگر بی‌سکه باشد یا فلوس یا مغشوش باشد [۲] صحیح نیست. [۳] و همچنین اگر سرمایه دَیْن باشد نیز صحیح نیست. دهم آنکه [۴]: سرمایه در دست کسی باشد که مضاربه به آن می‌کند، پس اگر مالک شرط کند که در دست او باشد صحیح [۵] نیست. و اگر در دست هردو باشد آیا صحیح است یا نه؟ در آن خلاف است. یازدهم: کار کردن چه نفع در برابر کار کردن است، و آن هر چیزی است که مالک متولّی آن می‌توانست شد، چون باز کردن متاع و پیچیدن آن، و خرید و فروش آن، و در صندوق نهادن آن، و آنچه بدان ماند. دوازدهم آنکه: عمل تجارت باشد، پس مضاربه در غیر تجارت کردن صحیح نیست. سیزدهم آنکه: فایده مخصوص عامل و مالک باشد؛ پس اگر شرط کنند که فایده را به اجنبی دهند صحیح نیست. [۶] امّا اگر مالک جهت غلام خود چیزی شرط کند صحیح است. [۷] چهاردهم آنکه: فایده مشترک باشد می‌باشد ایشان، پس اگر مالک شرط کند که فایده

[۱] _____ کافی نیست. (دهکردی، یزدی)

[۲] یعنی پول قلب که رایج معامله نباشد و اما هرگاه رایج معامله باشد مثل شامی و قمری مانعی ندارد. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) [۳] علی الاحوط. (تویسرکانی) [۴] اشتراط این امور احوط است. (تویسرکانی) [۵] اظهر صحت است، پس هرگاه شرط شود درضمن عقد مضاربه به این که مال در دست صاحب مال باشد و عامل معامله کند و بر احواله کند و او ثمن را بدهد صحیح می باشد. (نخجوانی) * محتمل است صحت چنانچه محکمی از تذکره است. (یزدی) [۶] علی الاحوط. (تویسرکانی) * مگر آنکه عملی به او محول باشد. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) [۷] و همچنین هرگاه عامل از برای غلام خود شرط کند. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۷۱ از او باشد یا از عامل صحیح نیست. پانزدهم آنکه: حصه معلوم باشد چون نصف یا ثلث یا ربع، اما اگر گوید که: از فایده آنها صد دینار از تو باشد صحیح نیست [۱]. و عقد مضاربه عقدیست جایز هروقت که خواهند فسخ می توانند کرد، خواه مال نقد شده باشد و خواه نشده باشد. و هرگاه فسخ کنند و متاع نقد نشده باشد و فایده ظاهر نباشد عامل بفروشد [۲] و اگر مالک از فروختن امتناع نماید حاکم او را برفروختن جبر کند. و منفسخ می شود مضاربه به مردن یا دیوانه شدن هریک از ایشان. و هر شرط مشروعی که مالک در عقد کند صحیح است مثل آنکه به مال او سفر نکند یا از شخصی معین متاع را بخرد. اما اگر شرط کند که عامل ضامن باشد و چیزی که از مایه نقصان شود بر عامل باشد، یا شرط مدتی کند [۳] صحیح نیست. [۴] و نفقه عامل در سفر کمال نفقه از اصل مال است. و عامل همچون وکیل است و تصرفات او همه صحیح است با غبطه [۵] و عالم بودن به اذن مالک و آنکه از قیمت واقعی کمتر نفروشد. و به ظهور فایده کار کننده مالک حصه خود می شود. و بعضی از مجتهدین [۶] گفته اند: هرگاه که نقد شود مالک می شود «۱». و عامل امین است و قولش مقبول است در مقدار مایه [۷] و تلف و تقصیر نکردن [۱] علی الاحوط.

(تویسرکانی) [۲] احوط این است که به اذن مالک بفروشد. (تویسرکانی) [۳] شرط مدت صحیح است لکن لازم نیست. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) [۴] علی الاحوط. (تویسرکانی) [۵] علی الاحوط. (تویسرکانی) [۶] این قول احوط است. (تویسرکانی) [۷] هرگاه آن مایه تلف شده باشد بر وجه ضمان یا باقی باشد و لکن ربح حاصل نشده باشد ف-
(۱) علامه حلی، قواعد ۲: ۳۴۲. فخر

المحققین، ایضاح ۲: ۳۲۲. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۷۲ و نقصان شدن مقدار فایده. و قول مالک مقبول است در رد کردن متاع، و آنکه اذن در نسیه فروختن متاع نداده، و مقدار حصه عامل از فایده.

فصل پنجم در وکیل کردن کسی جهت تصرف در چیز بالذات

موقف اول در شروط وکالت

موقف اول در شروط وکالت و آن ده چیز است: اول: ایجاب، و آن هر لفظی است که دلالت کند بر نایب گردانیدن شخصی دیگری را در تصرف کردن در مال او چون «وکلْتُک» یا «استتبتُک» یعنی وکیل کردم تو را یا نایب گردانیدم تو را. دوم: قبول، و آن هر لفظی است که دلالت کند بر رضای به ایجاب، خواه قولی چون «قبلْتُ» و خواه فعلی چون خرید و فروش. و مقارنه قبول [۱] مر ایجاب را شرط نیست، چه کسی را که غایب است می توان وکیل کرد. سوم آنکه: هریک از ایشان بالغ و عاقل و جایزالتصرف باشند، چه وکیل کردن _____ و امّا با بقاء

آن و حصول ربح و معلومیّت مقدار تمام مال، پس مشکل است چون مرجع و برگشت آن به زیادی حصه ربح عامل است، بلکه در این صورت اظهر تقدیم قول مالک است. (یزدی) [۱]- فوزیت قول و اتصال آن به فراغ از ایجاب شرط نیست، لکن تأخیر قبول

بالنسبه به غایب تا این که خبر وکالت به او برسد خالی از اشکال نیست، بلکه از باب امر بر عمل و اذن در فعل است خصوصاً بالنسبه به تأخیر نمودن غایب قبول را بعد از رسیدن توکیل به او بر فرض این که جواز تأخیر بالنسبه به غایب تا رسیدن توکیل به او اجماعی باشد و همچنین بالنسبه به قابل حاضر نزد موجب به این که بگوید: تو را وکیل کردم در فلان شی و او ساکت شود بعد از مدتی خصوصاً هرگاه فصل طویلی حاصل شود «قبلت» بگوید خالی از اشکال نیست. (نخجوانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۷۳

طفل [۱] و دیوانه و سفیه [۲] صحیح نیست، اما ولی ایشان وکیل جهت ایشان تعیین می تواند کرد. و نیز وکیل کردن کسی که او را به اکراه بر آن دارند و مست و خفته و بیهوش صحیح نیست. و همچنین وکیل کردن مفلسی که حاکم شرع او را از مالش منع کرده باشد در مال صحیح نیست، اما در غیر مال صحیح است [۳] چون طلاق و خلع. و وکیل کردن بنده کسی را در چیزی که اذن مولی در آن شرط است نیز صحیح نیست، اما در آنچه اذن مولی در آن شرط نیست چون طلاق زوجه صحیح است. اما غلامی که مکاتب باشد وکیل تعیین می تواند کرد. چهارم آنکه: احرام نبسته باشد، چه وکالت محرم در نکاح و خریدن و فروختن شکار صحیح نیست. [۴] پنجم آنکه: معتکف نباشد، چه اگر در مسجد اعتکاف کرده باشد وکیل نمی تواند شد که خرید و فروش کند در مسجد. [۵] ششم آنکه: وکالت معلق بر شرط متوقعی نباشد، چه اگر موقوف بر شرط متوقع باشد چون آمدن مسافر و طلوع آفتاب صحیح نیست. [۶] اما اگر در وکالت شرط کند که بعد از مدتی تصرف کند جایز است. هفتم آنکه: آن چیزی را که جهت آن وکیل تعیین کننند می بایسد که ملکی او باشد،

[۱] _____ هر چند به اذن ولی باشد.

(نخجوانی) [۲] وکالت سفیه ظاهراً صحیح است. (صدر) * وکیل شدن سفیه از غیر در اجراء صیغه مانعی ندارد. (یزدی) [۳] چنانچه وکیل شدن او از غیر مطلقاً مانعی ندارد. (یزدی) [۴] و همچنین هرگاه محرم وکیل کند کسی را در خریدن شکار یا نکاح صحیح نیست مگر آنکه شرط کند که بعد از احلال او واقع سازد. (دهکردی، یزدی) * یعنی در حال احرام واقع سازد مگر این که شرط کند بعد از احلال واقع سازد اظهر مستحب است احوط اجتناب است و همچنین هرگاه محرم وکیل کند کسی را در خریدن شکار یا نکاح که بعد از احلال او واقع سازد اظهر صحت، احوط اجتناب است. (نخجوانی) [۵] و نه در غیر مسجد. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) [۶] علی الاحوط. (تویسرکانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۷۴ پس وکیل کردن جهت فروختن مال غیر، یا مالی که خواهد خرید، یا طلاق زوجه ای که نکاح خواهد کرد، صحیح نیست. هشتم آنکه: آن چیزی را که وکیل جهت آن تعیین می کند می باید که چیزی باشد که مسلمان مالک آن تواند شد، پس وکیل کردن مسلمان در خریدن یا فروختن شراب صحیح نیست. نهم آنکه: آن چیز قابل وکالت باشد، چه اگر قابل وکالت نباشد صحیح نیست، پس وکیل کردن برای نماز گزاردن در حالت حیات او صحیح نیست. دهم آنکه: آن چیزی که وکیل جهت آن تعیین می کند می باید که معین باشد، پس اگر غیر معین باشد چون خریدن غلامی [۱] صحیح نیست [۲] تا آنکه ذکر وصف آن کند. و هرگاه این شروط متحقق شود وکالت صحیح است. و آن عقدیست جایز و در دوازده موضع فسخ می شود: اول: عزل موکل با علم وکیل به عزل، سوای وکالت گروگیرنده در فروختن گرو در وعده، چه این قسم وکالت به عزل موکل باطل نمی شود. [۳] دوم: انکار وکیل وکالت را. سوم: مردن هریک از ایشان. چهارم: دیوانه شدن هریک از ایشان، و اگر چه جنون دوری باشد.

[۱] _____ اگر مراد از خریدن غلامی نکره

باشد که معین عند الموکل و مبهم عند الوکیل باشد وکالت صحیح نیست واما هرگاه مراد جنس غلام باشد وکالت صحیح است و یک غلام که مصداق جنس باشد خریداری می کند غایه الامر، آنکه مراعات صلاح موکل خود را می نماید. (دهکردی) [۲] حکم به بطلان علی اطلاقه مشکل است. (تویسرکانی) * معلوم نیست. (صدر) * اقوی صحت است لکن باید وکیل مراعات کند مصلحت موکل را. (نخجوانی، یزدی) [۳] صحت مشکل است. (تویسرکانی) * به شرط آنکه آن را در ضمن عقدی لازم شرط کرده باشد.

(دهکردی، نخجوانی، یزدی) * اگر در ضمن عقد شرط نشده باشد باطل می شود، بلکه مطلقاً خالی از مناقشه نیست و در رهن گذشت. (صدر) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۷۵ پنجم: بیهوش شدن هریک از ایشان. ششم: منع کردن حاکم شرع موکل را جهت سفاهت یا افلاس هرگاه وکیل کرده باشد در مالیات، اما اگر مفلس یا سفیه کسی را وکیل کرده باشند در طلاق زوجه مثلاً به منع حاکم وکالت او باطل نمی شود. هفتم آنکه: موکل بنده شود مثل آنکه موکل کافر حربی باشد و مسلمانی او را بگیرد و بنده کند، چه وکالت او را در این صورت باطل می شود [۱]. هشتم آنکه: آن چیزی را که وکیل جهت آن تعیین کرده باشد موکل خود آن را به فعل آورد. نهم: خائن شدن وکیل. [۲] دهم: گریختن غلامی که آقا او را وکیل کرده باشد. [۳] یازدهم: تلف شدن غلامی که جهت فروختن او وکیل [۴] تعیین کرده باشد. دوازدهم: به فعل آوردن موکل چیزی که منافی وکالت باشد [۵] چون فروختن غلامی که وکیل برای فروختن او تعیین کرده باشد.

[۱] علی الاحوط. (تویسرکانی) [۲]

علی الاحوط. (تویسرکانی) * معلوم نیست بلکه باطل نمی شود چنانچه می آید. (نخجوانی، یزدی) [۳] علی الاحوط. (تویسرکانی) * وجه این معلوم نشد، بلی گریختن غلام طلاق زوجه او است و همچنین موجب بطلان تدبیر او است، چنانچه منصوص است ولکن قیاس وکالت بر آن دو وجه ندارد. (یزدی) [۴] بلکه فوات متعلق وکالت هرچه باشد در هر جا که باشد به هر چه باشد. (یزدی) [۵] ظاهراً مراد به بطلان وکالت بالنسبه به این امور مذکوره ماعدای موت و جنون و اغماء نه به معنای انفساخ عقد آن است، بلکه مراد رفع موضوع آن است و نبودن محلی از برای آن و الا لازم می آید که اگر بعض متعلق وکالت تلف شود این که وکالت باطل شود، زیرا که عقد قابل تبعض نمی باشد و حال آنکه عقد بالنسبه به باقی مانده از آن صحیح است، پس معلوم می شود که عقد به تمامه باقی است و عدم تأثیر بالنسبه به تالف از جهت انتفاء موضوع است. (نخجوانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۷۶ و می باید که وکیل اقتصار کند بر آنچه موکل تعیین کرده، چه با تعدی از آن ضامن است اگر تلف شود. و هرگاه وکالت در فروختن چیزی مطلق واقع شود تقاضا می کند فروختن را به قیمت وقت در آن شهر، به شرط آنکه کسی نباشد که زیاده از قیمت وقت بخرد. و آیا در این صورت جایز است تسلیم متاع بی آنکه قیمت را مشتری حاضر سازد یا نه؟ در آن خلاف است میانه مجتهدین. اقرب آن است که جایز نیست. [۱] و اگر وکیل کند او را در خریدن و فروختن، خریدن وکیل به جهت نفس خود [۲] حرام است. [۳] و اگر او را وکیل کند در خواستن زن دختر خود را به جهت زن موکل نمی تواند [۴] نکاح کرد. [۵] و وکیل بی اذن موکل تعیین وکیل نمی تواند کرد، مگر آنکه آن وکیل صاحب جاه [۶] باشد یا آنکه آن چیز به جماعت محتاج باشد، اما با اذن جایز است. و هرگاه موکل وکیلی برای وکیل تعیین کند، پس وکیل ثانی وکیل موکل است و به مردن وکیل اول و عزل او وکالت وکیل ثانی باطل نمی شود. اما اگر گفته باشد که: وکیل نیز وکیل کند، به مردن او و عزل او باطل می شود. [۷]

[۱] علی الاحوط. (تویسرکانی) [۲]

مگر آنکه قرینه بر تعمیم باشد و همچنین در فرع بعد. (یزدی) [۳] علی الاحوط. (تویسرکانی) [۴] در هر دو مقام اگر وکالت شامل خود وکیل بوده جایز است و می تواند، بلی در صورت عدم تصریح شاید کراهتی داشته باشد. (صدر) [۵] علی الاحوط. (تویسرکانی) [۶] صاحب جاه بودن مدخلیتی ندارد مگر آنکه استظهار شود که اذن موکل او را شامل است چنانچه در حاجت به جماعت چنین است. (دهکردی، صدر) * با اطلاع موکل بر صاحب جاه بودن او یا محتاج به جماعت بودن. (یزدی) [۷] در صورت عزل وکیل اول بطلان وکالت وکیل ثانی مشکل است و احتیاط خوب است. (تویسرکانی) * معلوم نیست. (صدر) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۷۷ و وکیل امین است و در آنچه بی تقصیر و تعدی او تلف شود ضامن نیست، و اگرچه او را به اجرت گرفته باشد، و با تقصیر و تعدی وکالت او باطل نمی شود، و قول او مقبول است در دعوی نمودن به آنکه عالم به عزل نبوده یا تفریط نکرده و تعدی از اذن موکل ننموده، و در تلف مال نیز قول او مقبول است.

موقف دوم در چیزهایی که قابل نیابت نیست

موقف دوم در چیزهایی که قابل نیابت نیست و آنها هجده چیزند: اول: وضو و غسل و تیمم کردن با قدرت، چه با عدم قدرت جایز است نایب گرفتن جهت استعانت در آنها. دوم: نماز واجب در حال حیات، سوای دو رکعت نماز حج واجب با تعذر آن، چه در آن نایب می‌توان گرفت. سوم: روزه واجب در حال حیات. چهارم: اعتکاف واجب. پنجم: حج واجب با قدرت بر رفتن، چه اگر از رفتن عاجز باشد جایز است نایب گرفتن. ششم: سوگند خوردن و نذر [۱] کردن، چه دیگری به نیابت او سوگند نمی‌تواند خورد و نذر کرد. هفتم: غصب کردن، چه دیگری به عوض او [۲] غصب نمی‌تواند کرد. هشتم: میراث بردن، چه میراث به نیابت کسی نمی‌برد. نهم: تنویب، یعنی به نوبت خوابیدن پیش زنان. دهم:ظهار کردن، یعنی کسی با زن خود گوید که: «پشت تو همچو پشت مادر و خواهر من است» چه در این صورت نیز نیابت جایز نیست. یازدهم: سوگند خوردن بردخول نکردن با زن خود. [۱] - عدم جواز توکیل در اجراء

صیغه نذر و عهد وظهار و ایلاء محل تأمل است. (یزدی) [۲] مراد واضح نیست. (صدر) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۷۸ دوازدهم: لعان کردن با زن خود، به طریقی که مذکور خواهد شد. سیزدهم: رضاع [۱] چه هر گاه زنی را جهت شیر دادن گرفته باشند نایب نمی‌تواند گرفت. [۲] چهاردهم: انقضای عدت «۱». پانزدهم: قسامه. شانزدهم: جنایت. هفدهم: التقاط و احتطاب و احتشاش [۳] یعنی برچیدن و هیمه گرد کردن و علف درویدن. هجدهم: اقامت شهادت، مگر بوجه شهادت بر شهادت، چه در این صورت حاکم [۴] جهت او نایب می‌تواند گرفت.

موقف سوم در چیزهایی که قابل نیابت هست

موقف سوم در چیزهایی که قابل نیابت هست و آنها سی و هشت چیزند: اول: اخراج زکاء و خمس و قسمت تصدقات. دوم: خریدن و فروختن [۵] مگر به نیابت [۶] کسی که احرام بسته باشد. سوم: قبض کردن قیمت متاع. چهارم: گرو کردن و قبض گرو. پنجم: مصالحه. ششم: حواله. هفتم: ضمان شدن. هشتم: شریک شدن. [۱] - با اعتبار مباشرت و اختصاص

به رضاع ندارد، در هر جا اعتبار مباشرت شود چنین است. (یزدی) [۲] محتاج به تأمل و تفصیل است. (صدر) [۳] عدم قبول نیابت در التقاط و احتطاب و احتشاش محل تأمل است. (تویسرکانی) * اقوی جواز نیابت است در مذکورات. (دهکردی، یزدی) * معلوم نیست. (صدر) [۴] اعتبار حاکم وجه ندارد و ایضاً شهادت فرع از باب نیابت نیست. (دهکردی، یزدی) [۵] احوط منع است. (تویسرکانی، صدر) [۶] که خریدن صیدی که همراه او باشد جایز نیست، و اما اگر همراه او نباشد صحیح است اگر وکالت سابق بر احرام او باشد. (دهکردی، یزدی) (۱)

یعنی کسی به نیابت عده نگهدارد. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۷۹ نهم: مضاربه. دهم: برزگر گرفتن. یازدهم: باغبان گرفتن. دوازدهم: وکیل گرفتن. سیزدهم: عاریه گرفتن. چهاردهم: طلب شفعه کردن و گرفتن آن. پانزدهم: اجاره کردن. شانزدهم: ابراء ذمه از حقی نمودن. هفدهم: نکاح کردن، مگر نکاح جهت کسی که احرام بسته باشد. هجدهم: تعیین کردن صداق. نوزدهم: خلع. بیستم: رجعت کردن. بیست و یکم: در عده رجعی رجعت کردن. بیست و دوم: طلاق دادن. بیست و سوم: جعاله و مزد. بیست و چهارم: بخشیدن و وقف کردن. بیست و پنجم: قصاص کردن. بیست و ششم: قبض دیت. بیست و هفتم: قبض حقوق، چون میراث و

وصیت. بیست و هشتم: عقد جزیه و قبض آن. بیست و نهم: جهاد با عدم تعیین آن. سیم: کشتن گوسفند در هدی. سی و یکم: حد زدن آدمی. سی و دوم: اثبات حدود آدمی. سی و سوم: تیر انداختن و اسب دوانیدن. سی و چهارم: آزاد کردن بنده و مکاتب و مدبر ساختن. سی و پنجم: قضا [۱] پرسیدن. سی و ششم: دعوی نمودن. سی و هفتم: اثبات حجت‌های مدعی و حقوق او. سی و هشتم: طواف نسا و رمی کردن جمره جهت کسی که فراموش کرده باشد. [۲]

موقف چهارم در اقسام وکالت

موقف چهارم در اقسام وکالت و آن بر سه قسم است: اول: وکالت حرام، چون وکالت ذمی جهت دعوی کردن بر مسلمانان از جانب مسلمانان و ذمیان، و وکیل شدن او از جانب مسلمانان جهت فروختن چیزهای حرام چون شراب و گوشت خوک، اگرچه وکیل یهود باشد. دوم: وکالت مکروه، چون وکالت مسلمان برای ذمی بر مسلمان. و بعضی از مجتهدین این قسم را نیز حرام می‌دانند [۱] «_____» [۱] - قضاوت و حکم قابل نیابت

بودن معلوم نیست. (دهکردی، صدر) * نیابت در قضاوت مشکل است. (نخجوانی، یزدی) [۲] علی الاحوط. (تویسرکانی) _____ (۱) حلبی، کافی: ۳۳۷. شیخ طوسی،

نهایه ۲: ۴۴. ابن براج، مهذب ۲: ۲۷۷. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۸۰ سوم: وکالت جایز، و آن بر هفت قسم است: اول: وکالت از جانب حاضر در طلاق زوجه. و بعضی از مجتهدین این قسم را جایز نمی‌دانند [۱]. دوم: وکالت از جانب سفیهان به اذن حاکم. سوم: وکالت زنان جهت نکاح کردن و طلاق از جانب غیر. چهارم: وکالت فاسق در تزویج دختر یا پسر خود به ایجاب و قبول. پنجم: وکالت غلام به اذن آقا. ششم: وکالت کافر. هفتم: وکالت مفلس. و سنت است که وکیل صاحب بصیرت تمام باشد، و عارف به لغتی که به آن مکالمه می‌کند باشد. و واجب است بر او تسلیم کردن آنچه در دست او است با طلبیدن موکل به شرط آنکه تسلیم ممکن باشد، چه اگر در آن حال تسلیم نکند و تلف شود ضامن است، اما اگر تسلیم نکردن جهت گواه گرفتن باشد جایز است. [۱] و واجب [۲] است بروکیل گواه گرفتن در دادن دَینِ مُوکل و تسلیم متاع، چه بی گواه صحیح نیست، و اما اگر در ودیعت و کیل باشد واجب است گواه گرفتن. [۳] _____ [۱] احوط عدم جواز است.

(تویسرکانی) * جواز و وجوب در هر دو مقام معلوم نیست. (صدر) * هرگاه مستلزم نباشد تأخیری را که مضربه مالک باشد، بلکه هرگاه منافی باشد با فوریت عرفیه مطلقاً مشکل است مگر آنکه در ترک آن مظنه ضرر باشد بر وکیل و مسأله محتاج به تأمل است. (یزدی) [۲] اقوی عدم وجوب است. (تویسرکانی) [۳] فرق ما بین دین و ودیعه معلوم نیست و وجوب گواه گرفتن معلوم نیست مگر آنکه متعارف باشد که موجب انصراف اذن شود یا از کلام موکل مستفاد شود ولو به قرائن. (نخجوانی، یزدی) _____ (۱) شیخ طوسی، نهایه ۲: ۴۴. جامع

عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۸۱ و حرام است [۱] بروکیل خریدن آنچه وکیل در فروختن آن باشد از جهت خود بی‌اذن موکل، و حرام است بر او نکاح کردن دختر خود اگر وکیل باشد در نکاح کردن زوجه‌ای [۲] جهت موکل. و سنت است بر صاحب جاه و ثروت که به نفس خود مرتکب دعوی نشود و وکیل تعیین کند. و ثبوت وکالت به یکی از دو چیز می‌شود: به اقرار موکل پیش حاکم شرع، یا به گواهی دادن دو گواه عادل پیش او. و عزل وکیل ثابت می‌شود به علم وکیل اگرچه خبر دهنده یک‌مرد عادل بوده باشد، چنانچه در روایت هشام بن سالم وارد شده. [۳] [۱]

فصل ششم در اسب دوانیدن و تیر انداختن

فصل ششم در اسب دوانیدن و تیر انداختن و شروط آنها هفده است: اول: ایجاب و قبول از بالغ عاقل جایزالتصرف. و بعضی مجتهدین بر آنند که این جعاله است و ایجاب در آن کافیست «۲». دوم: حیوانی که به آن پیشدستی توان کرد چون: اسب و شتر و استر و خر و فیل، پس غیر اینها [۴] جایز نیست، چون: کبوتر پرانیدن، و شاطری کردن «۳» و کشتی گرفتن [۱] - حرمت در این دو صورت علی

الاطلاق مشکل است اگر چه احوط است. (تویسرکانی) * مکرر هر دو صورت گذشت. (صدر) [۲] مگر آنکه قرینه بر تعمیم باشد. (دهکردی، یزدی) [۳] ولی رعایت احتیاط منافی با روایت نیست. (صدر) [۴] خصوصیتی به نظر نمی‌رسد و احوط مطلقاً ترک است. (صدر) (۱) تهذیب ۶: ۲۱۳،

حدیث ۵۰۳. وسائل ۱۹: ۱۶۲، حدیث ۱. (۲) شیخ طوسی، مبسوط ۶: ۳۰۰ و خلاف ۶: ۱۰۵، مسأله ۹. علامه حلی، مختلف ۶: ۲۵۵. (۳) در مسابقه‌ای چالاکی نمودن. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۸۲ و سنگ برداشتن. و آیا اگر اینها بی‌عوض باشند حرام است یا نه؟ در آن خلاف است. [۱] بعضی از مجتهدین [۲] کشتی گرفتن بی‌عوض را جایز داشته‌اند «۱». سوم: تعیین عوض [۳] یعنی آن چیزی که قرار می‌دهند که سابق بگیرد می‌باید که مقدار آن معلوم باشد به مشاهده یا به وصف، و جایز است که دین باشد خواه حال و خواه مؤجل. و همچنین جایز است که عوض از متسابقان باشد، یا از یکی از ایشان، یا از اجنبی، یا از بیت‌المال. چهارم: تعیین جنس آلتی که به سبب آن پیشدستی می‌کنند چون دو اسب یا دو تیر پیکان‌دار. اما تعیین آن دو شخص [۴] لازم نیست. پنجم: برابر بودن هردو اسب مثلاً در احتمال پیشدستی نمودن؛ یعنی یکی ضعیف و دیگری قوی نباشد. ششم آنکه: هردو از یک جنس باشند، پس اگر یکی اسب باشد و دیگری استر صحیح نیست. اما اگر در صفت مختلف باشند چون عربی و یابو صحیح است. هفتم آنکه: هردو به یکبار بدوانند، که اگر پیش و پس بدوانند صحیح نیست [۵] اما مساوات در مکان ایستادن شرط نیست. هشتم: گردانیدن عوض جهت سابق در اسب دوانیدن یا محلّ - پس اگر به غیر از [۱] احوط حرمت است در اینها.

(تویسرکانی) * حرمت معلوم نیست هر چند احوط است. (یزدی) [۲] این قول اظهر است، لکن احوط ترک است. (نخجوانی) [۳] ظاهر آن است که اصل عوض قرار دادن شرط نباشد لکن اگر عوض قرار دادند باید معین باشد. (تویسرکانی) [۴] یعنی تعیین دو شخص از اسب لازم نیست، تعیین جنس و نوع کافی است. (تویسرکانی) * تعیین شخص اسب لازم است چون امتحان او مقصود است، لکن تعیین شخص تیر لازم نیست بعد از تعیین جنس آن، چنانچه تعیین شخص کمان هم لازم نیست. (نخجوانی، یزدی) [۵] عدم صحت معلوم نیست. (نخجوانی، یزدی) (۱) شهید ثانی، مسالک ۶: ۸۷. جامع

عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۸۳ ایشان دهند صحیح نیست [۱] و محلّ کسی است که میان دو کس که گرو می‌بندند در می‌آید، اگر بر هر دو یا بر یکی از ایشان سبقت نمود او عوض می‌گیرد، و اگر سبقت نکرد غرامت نمی‌کشد. نهم: علم بعدد تیر انداختن [۲] و در محاطه و در مبادره [۳] خلاف است. [۴] دهم: علم به عدد زدن تیر بر نشانه، مثل آنکه گوید: هر که هر پنج تیر از جمله بیست تیر بر نشانه زند عوض از او باشد. یازدهم: علم به صفت زدن، مثل آنکه شرط کند که تیر از نشانه بگذرد، یا بر نشانه خورد، یا پیش نشانه بیفتد، یا بر جانب نشانه بخورد، یا بر نشانه خورد به هر طریقی که باشد و با اطلاق منصرف به اخیر می‌شود. دوازدهم آنکه: هردو در عدد و زدن و سایر احوال مساوی باشند. سیزدهم آنکه: عالم باشند به قدر نشانه به مشاهده یا به تقدیر، چه نشانه مختلف می‌باشد. چهاردهم: تعیین اندازه [۵] پس اگر معین نباشد صحیح نیست. پانزدهم: پیشدستی کردن به تیر زدن بر نشانه نه بردور

انداختن، پس اگر گوید عوض از کسی باشد که دورتر بیندازد صحیح [۶] نیست. شانزدهم آنکه: ابتدای مسافت و انتهای آن مشخص باشد پس اگر مجهول باشد صحیح نیست. هفدهم آنکه: زدن نشانه ممکن باشد، پس اگر ممکن نباشد- چون زدن از پانصد ذراع راه- صحیح نیست [۱].

علی الاحوط. (تویسرکانی) [۲] علی الاحوط. (تویسرکانی) [۳] مبادرت این است که بگویند هر کس از بیست تیر پنج تیر مثلاً به نشانه زند سابق باشد، و محاطه آن است که بگویند هر کس در بیست تیر بیشتر به نشانه بزند او سابق باشد. (یزدی) [۴] یعنی در وجوب تعیین این که مراعات به نحو محاطه باشد یا مبادره خلاف است، بعضی گفته‌اند لازم است و بعضی لازم نمی‌دانند و از جهت انصراف اطلاق به محاطه و اظهر این است که هرگاه انصراف باشد لازم نیست ولاً باید معین کند. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) [۵] یعنی اندازه مسافت. (یزدی) [۶] صحت مانعی ندارد. (نخجوانی، یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۸۴

فصل هفتم «۱» در اقسام غلبه در تیر انداختن

فصل هفتم «۱» در اقسام غلبه در تیر انداختن و آن بر سه قسم است: اول: مبادرت، مثل آنکه گوید: هر کس پنج تیر از جمله بیست تیر بیشتر بزند او سابق است و عوض مال از او است، پس اگر یکی از ایشان پنج تیر از جمله ده تیر بزند و دیگری چهار تیر از جمله ده تیر بزند، اول سابق است، و اکمال در این صورت لازم نیست. دوم: محاطه، یعنی کم کردن آنچه برابر زنند، مثل آنکه گوید: هر که پنج تیر از بیست تیر بزند سابق است، پس اگر هر دو پنج تیر از ده تیر بزنند طرح می‌نماید، یعنی می‌اندازند تا بیست کامل شود. سوم: مناضله [۱] مثل آنکه گویند: هر کدام بیشتر از بیست تیر بزند یکی یا دو یا سه او سابق است. و سبق در رمایه باطل می‌شود به مردن اندازنده، و آیا به مردن اسب دواننده باطل می‌شود یا وارث او اسب می‌دواند؟ در آن خلاف است.

فصل هشتم در جُعالة

فصل هشتم در جُعالة و آن مالی است که شخصی جهت آوردن غلام گریخته یا چاروای یاغی شده یا عملی تعیین می‌کند. و شروط آن پنج است [۱]: مناضله قسم ثالث نیست، بلکه همان محاطه است و هر چند علامه آن را در قواعد قسم ثالث گرفته است، در تحریر آن را مرادف محاطه دانسته است. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) [۱] مخفی نماند که فصل مستقل قرار دادن مطلب ذیل نامناسب است، زیرا یکی از مباحث فصل ششم می‌باشد. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۸۵ اول: ایجاب، و آن هر لفظی است که دلالت کند بر آنچه مذکور شد. دوم: قبول [۱] فعلی، چون لفظی در جُعالة لازم نیست. سوم آنکه [۲]: بالغ و عاقل و جایزالتصرف باشد. چهارم آنکه: عامل را تحصیل آن عمل ممکن باشد. پنجم آنکه: عمل چیزی باشد که صحیح باشد اجاره گرفتن جهت آن. و تعیین عمل و عوض شرط نیست، پس اگر بگوید: هر کس بنده گریخته مرا برگرداند نصف او یا عوض آن از او باشد جایز است. اما اگر عوض را مشخص سازد ذکر قدر آن شرط است و با جهالت منصرف به اجرة المثل می‌شود. و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که: اگر گریخته [۳] را از شهری که مالک او در آن است بیاورد یک مثقال طلا [۴] می‌گیرد، و اگر از غیر آن شهر برگرداند چهار مثقال «۱» و مستند این قول حدیثی [۵] است ضعیف. [۶] «۲» اما مشهور و اصح آن است که منصرف به اجرة المثل می‌شود. و اجرت او آنگاه لازم می‌شود که او را تسلیم مالک نماید پس اگر به در خانه مالک رساند و هنوز تسلیم او نکرده باشد که بگریزد مستحق اجرت نمی‌شود. و اگر [۱] اشتراط قبول معلوم نیست همین

که بدانند ایجاب را و عمل کند به قصد عوض کفایت می‌کند، پس جعالة از عقود نیست، بلکه اعمّ است از عقد و ایقاع چون به هر دو وجه صحیح است. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) [۲] یعنی جاعل. (دهکردی، یزدی) [۳] که عبد باشد یا شتر، نه مطلقاً. (دهکردی، یزدی) [۴] این در صورتی است که گریخته عبد باشد یا شتر، نه مطلقاً. (نخجوانی) [۵] احوط عمل به این حدیث است در عبد آبق و احوط الحاق غیر است به او. (تویسرکانی) [۶] دلالت آن هم معلوم نیست، چون ظاهر آن صورتی است که بدون صـدور صـیغه از جاعـل باشـد یـا اعمـم اسـت. (دهکردی، یزدی)

(۱) ابن براج، مهذب ۲: ۵۷۰. شیخ

طوسی، خلاف ۳: ۵۸۹، مسأله ۱۷. ابن ادریس، سرائر ۲: ۱۰۹. محقق حلی، مختصر نافع: ۲۵۴. (۲) تهذیب ۶: ۳۹۸، حدیث ۱۲۰۳. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۸۶ پیش از تسلیم بمیرد، بعضی از مجتهدین بر آنند که مستحقّ اجرت می‌شود. [۱] «۱» و اگر شخصی گم شده کسی را بیاورد بی آنکه صیغه واقع شده باشد مستحقّ چیزی نمی‌شود و لازم است بر او رسانیدن آن به مالک او. و اگر با وقوع صیغه زیاده از یک کس بیاورند همه [۲] در اجرت برابر شریکند، مگر آنکه مالک شرط تفاوت میانه ایشان کرده باشد. و اگر در مقدار آنچه مالک قرار داده یا در جنس آن نزاع کنند هر دو [۳] سوگند خورند، و ثابت می‌شود آنچه کمتر باشد از اجرت و آنچه دعوی بر آن می‌کنند، مگر آنکه مالک زیاده از اجرة المثل را دعوی کند، چه در این صورت زیاده [۴] متعین است. و اگر در اصل جمعـاله نزاع کننـد قـول قـول مالـک اسـت. [۱] این قول احوط است.

(تویسرکانی) * خالی از قوت نیست. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) [۲] در صورتی که تعیین شخص خاصی نکرده باشد. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) [۳] قول به تحالف در صورت نزاع در مقدار، خالی از اشکال نیست. (تویسرکانی) * در صورت نزاع در مقدار مالک تنها قسم می‌خورد بر نفس مایده‌العامل یا بر نفی زاید مگر آنکه غرض زیاده و نقصان عوض نباشد، بلکه مصبّ دعوی کیفیت جعل و قرار داد باشد، و بنابر اول بعد از سوگند مالک معین است آن چه او می‌گوید و در صورت اختلاف در جنس اظهار بعد از تحالف اجرة المثل است مگر آنکه مدّعی به عامل از نقد غالب باشد که در این صورت اقلّ الامرین از اجرة المثل و آن چه ادّعا می‌کند مستحقّ است تا آنکه مدّعی به مالک از نقد غالب باشد که در این صورت اکثر الامرین از اجرة المثل و مایده‌العامل را باید بدهد. (دهکردی، یزدی) * اظهار این است در صورت نزاع در مقدار مالک تنها قسم می‌خورد بر نفی مایده‌العامل و بعد از سوگند مالک معین است آنچه او می‌گوید و در صورت اختلاف در جنس اظهار بعد از تحالف اجرة المثل است. (نخجوانی) [۴] مثل آنکه مالک بگوید: ده درهم قرار شد عامل بگوید: دوازده درهم و اجرة المثل پنج درهم باشد، پس چون ده درهم را قبول دارد بایـد آن را بدهـد نـه پنـج درهـم. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

(۱) فخرالمحققین، ایضاح ۲: ۱۶۳.

شهید ثانی، روضه ۴: ۴۴۵. محقق ثانی، جامع المقاصد ۶: ۱۹۷. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۸۷.

فصل نهم در لقطه

اشاره

فصل نهم در لقطه و آن برداشتن چیزی است که اگر بر ندارند ضایع شود.

و این بر سه قسم است:

قسم اول انسان:

قسم اول انسان: و آن را «لقیط» و «منبوذ» و «ملقوط» گویند، و آن هر طفل ضایعی است که کسی نداشته باشد که او را بزرگ کند و محافظت او نماید، زیرا که اگر کسی داشته باشد که حاکم شرع او را بر نفقه او جبر تواند کرد- چون پدر یا جد، یا آقا در غلام- جبر کردن او لازم است. و بر داشتن او واجب کفائی است هرگاه از تلف شدن او ترسند. و بعضی از مجتهدین این را سنت می دانند «۱». و اگر دو کس یا زیاده بر سر برداشتن طفل نزاع کنند سابق اولاست، و اگر به یک دفعه بردارند آن کس که از شهر باشد اولاست به محافظت از آن که از دهکده باشد، آن کس که در دهکده باشد اولاست [۱] از کسی که در صحرا منزل داشته باشد، و همچنین اولاست مالدار از مفلس، و ظاهرالعدالة از مجهول الحال. و اگر در جمیع آنچه مذکور شد مساوی باشند قرعه بزنند نام هر کدام که بیرون آید از آن کس است. و شروط آن کسی که لقیط را برمی دارد سه چیز است: اول آنکه: بالغ و عاقل باشد. دوم آنکه: آزاد باشد، چنانچه برداشتن غلام بی اذن آقا صحیح نیست، مگر در وقتی که

[۱] - اقوی رجوع به قرعه است مطلقاً

هرگاه ملتقط صلاحیت حضانت طفل را دارد و دلیلی براعتبار ترجیحات مذکوره نیافتیم. (دهکردی) * بر ترجیحات مذکوره دلیلی نیست. (نخجوانی، یزدی) (۱) محقق

حلی، شرائع ۳: ۲۸۵ و مختصر نافع: ۲۵۳. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۸۸ از تلف شدن طفل بترسد و کسی دیگر سوای او نباشد، چه در این صورت واجب است بر غلام برداشتن او. سوم آنکه: مسلمان باشد [۱] هرگاه طفل مسلمان باشد [یعنی در دارالاسلام افتاده باشد یا در دارالحرب به آنکه در او مسلمانی باشد] «۱» و بعضی از مجتهدین [۲] اسلام را شرط نمی دانند «۲». چه غرض از التقاتل محافظت است و آن در کافر نیز ممکن است، و بعضی از مجتهدین شرط عدالت [۳] در بردارنده کرده اند «۳». و نفقه طفل اگر مال داشته باشد از مال اوست [۴] و اگر نداشته باشد استعانت به سلطان جویند، و اگر ممکن نباشد بر مسلمانان واجب است بذل نفقه او، و اگر ایشان نباشند یا ندهند کسی که آن طفل را برداشته است اگر از مال خود بدهد و قصد کند که رجوع نماید جایز است. و بعضی از مجتهدین رجوع را جایز نمی دانند. [۵] «۴» و بعضی

[۱] - احوط اشتراط اسلام و عدالت

است در ملتقط. (تویسرکانی) [۲] قول این بعض اقوی است در صورتی که لقیط محکوم به اسلام نباشد. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) [۳] اقوی اعتبار عدالت یا امانت است، هرگاه طفل لقیط مال داشته باشد و الاً اقوی عدم اعتبار عدالت است. (دهکردی) * اشتراط عدالت خلاف مشهور است هر چند که احوط است. (نخجوانی) * اقوی عدم اعتبار عدالت است. (یزدی) [۴] به اذن حاکم علی الاحوط. (تویسرکانی) * به اذن حاکم شرع و اگر نباشد عدول المؤمنین. (نخجوانی، یزدی) [۵] وهو الاحوط. (تویسرکانی)

(۱) ما بین علامت در بعضی از

نسخه ها نیست. (۲) فاضل آبی، کشف الرموز ۲: ۴۰۶ و فاضل مقداد در تنقیح ۴: ۱۰۶، به شیخ در خلاف و نیز ریاض ۱۲: ۳۸۰ به نقل از دیگران به شیخ در خلاف و مبسوط نسبت داده اند و حال آنکه صحیح نیست. ولی محقق در نافع: ۲۵۳ و شرایع ۳: ۲۸۴ تردید کرده است. (۳) شیخ طوسی، مبسوط ۳: ۳۴۰. علامه، ارشاد ۱: ۴۴۰. محقق ثانی، جامع المقاصد ۶: ۱۰۸. (۴) ابن إدريس، سرائر ۲: ۱۰۷. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۸۹ دیگر گفته اند که: اگر طفل غلام باشد جهت نفقه ای که به او داده او را با احتیاج به اذن حاکم شرع می تواند فروخت «۱». و اگر استعانت از غیر ممکن بوده و او از مال خود نفقه کرده رجوع نمی تواند کرد، و آن کس که او را برگرفته [۱] نمی تواند که بی اذن حاکم نفقه خود را از مال طفل برداشت مگر به احتیاج. و قول قول بردارنده

طفل است با قسم در قدر نفقه که معروف است، و همچنین قول قول او است در اصل نفقه و در تقصیر نکردن. و اگر طفل تلف شود او ضامن نیست مگر با تقصیر در محافظت او. و اگر کسی دعوی نماید که طفل فرزند من است و ثابت سازد به او ملحق می شود. و اگر طفل بعد از آنکه بالغ شود انکار کند فرزندی وی را اعتبار ندارد. و عاقله او امام است هر گاه کسی میراث خوار و ضامن جریره او نباشد، پس دیت خطای او بر امام است. و حکم کرده می شود به آزادی او اگر کسی دعوی بندگی او کند، چه اصل در هر کس آن است که آزاد باشد. و اگر بنده او را بکشد بنده را در عوض او باید کشت، اما اگر آزادی [۲] او را بکشد او را در عوض او نمی توان کشت، چه احتمال دارد که طفل بنده باشد. و اگر کسی زخمی بر او زند می رسد او را که بعد از بالغ شدن براو زخم زند یا دیت گیرد

قسم دوم حیوان:

قسم دوم حیوان: و آن را «ضالّه» گویند و آن هر حیوانیست ضایع که در دست کسی نباشد و اگر او را [۱] _____ علی الاحوط. (تویسرکانی) [۲]

ظاهراً جمیع احکام آزادی بر او جاری است مادام که خلاف آن معلوم نشده است و اعتنائی به احتمال مذکور نیست. (دهکردی، یزدی) _____ (۱) شهید اول، دروس ۳: ۷۵.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۹۰ بر ندارند ضایع شود. و برداشتن او مکروه است، و آنچه در احادیث وارد شده است در نهی برداشتن «۱» او محمول است بر آنکه بردارنده به قصد تملیک بردارد، چه اگر به آن قصد بردارد حرام است [۱]. و شیخ طوسی در کتاب مبسوط برداشتن او را مخصوص حاکم شرع دانسته «۲». و سنت است بر داشتن حیوانی که اگر بر ندارند تلف شود در غیر آبادانی جهت نگاهداشتن. اما اگر در آبادانی بردارد حرام است [۲] و در این صورت ضامن آن است، و اگر نفقه بدهد او را رجوع بر مالک نمی رسد. سوای گوسفند که آن را می توان برداشت، و مختیر است در این صورت میانه نگاهداشتن او و دادن به حاکم شرع، و در این صورت اگر تلف شود ضامن نیست. و اگر گوسفند را در صحرایی که آب نباشد بیا بند «۳» خوردن آن فی الحال حلال است [۳] به اجماع مجتهدین، و ضامن است قیمت آن را هر گاه صاحب آن پیدا شود. و شتر و گاو [۴] را نمی تواند گرفت اگر ص _____ حیث باش _____ ند _____ ا در موض _____ عی باش _____ ند ک _____ ه آب [۱] _____ علی الاحوط. (تویسرکانی) [۲]

علی الاحوط. (تویسرکانی) * هر گاه علم به تلف شدن داشته باشد در آبادانی می تواند بر دارد حتی غیر گوسفند را و بر این تقدیر فرق ما بین گوسفند و غیر گوسفند نیست. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) [۳] احوط تعریف سنه است و بعید نیست الحاق صغار از مثل شتر و گاو و خر که مانند گوسفند نتواند خود را از سباع حفظ کنند به گوسفند، و در اینها احتیاط به تعریف سنه اشد است. (نخجوانی، یزدی) [۴] و همچنین هر چه مثل آنها باشد در حفظ خود از سباع مثل اسب و استر و فیل و اگر جائی باشد که معلوم باشد که نمی توانند حفظ خود کنند اخذ حرام نیست حتی در شتر و اسب و گاو چنانچه هر حیوان ضایعی که معلوم باشد که مالک از آن اعراض کرده است به جهت واماندگی یا غیر آن جایز است اخذ و تملک آن حتی در عمران. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) _____ (۱) من لا یحضره الفقیه ۳: ۲۹۲.

وسائل ۲۵: ۴۳۹-۴۴۱. (۲) شیخ طوسی، مبسوط ۳: ۳۱۹. (۳) بگیرند، خ ل. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۹۱ و گیاه باشد؛ پس اگر در این صورتها بگیرد ضامن می شود و بری الذمه نمی شود مگر به دادن آنها به حاکم یا به صاحب آن، و اگر رها کند بری الذمه نمی شود. و خر را نیز در صحرا می توان گرفت، چه صبر بر تشنگی ندارد. و بعضی از مجتهدین گرفتن آن را نیز منع کرده اند. [۱] «۱» و جایز است برداشتن سگ شکاری و سگ گلّه و سگی که محافظت باغ و زراعت کند، و بعد از یک سال از

تعریف کردن انتفاع گرفتن از آنها جایز است، و ضامن است بردارنده آنها قیمت متعارف آنها را هر گاه صاحب آنها پیدا شود. و اگر طفل یا مجنون حیوانی را بگیرند ولی ایشان یک سال تعریف می کند، و بعد از آن مخیر است با غبطه و صرفه طفل در نگاهداشتن آن حیوان و مالک شدن [و نفقه یافت شده لازم است، و رجوع می کند برصاحب اگر در برابر آن عوض نباشد چون سوار شدن اسب و شیر دادن گوسفند. و حیوان یافت شده امانت است تا یک سال و بعد از آن قصد ملکیت میتوان کرد. و بعضی از مجتهدین نیز یک سال تعریف [۲] را در ضالّه شرط نمی دانند «۲». و بعضی گفته اند: تعریف در گوسفند سه روز است، آنگاه فروختن و تصدّق کردن به قیمت آن «۳» و ضامن است هر گاه صاحب پیدا شود «۴» و نفقه دادن او و ضامن بودن قیمت آن.

قسم سوم لُقطه اموال:

قسم سوم لُقطه اموال: و آن برداشتن هر مالی است ضایع، جهت نگاه داشتن از برای صاحب آن. [۱] و این احوط است. (تویسرکانی)

[۲] قول به تعریف یک سال در ضالّه مطلقاً احوط است. (تویسرکانی)

[۱] شیخ طوسی، خلاف ۳: ۵۷۹.

محقق حلّی، شرائع ۳: ۲۸۹. علامه حلّی، قواعد ۲: ۲۰۶. (۲) ابن قطان، معالم الدین ۲: ۴۶۷. و صیمری در غایه المرام ۴: ۱۵۱ به علامه نسبت داده و خود نیز آن را اختیار کرده است. (۳) ابن ادریس، سرائر ۲: ۱۰۷. (۴) ما بین علامت در بعضی از نسخه ها نیست. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۹۲ و برداشتن آن مکروه است اگرچه اعتماد بر نفس خود داشته باشد، مگر آنکه ترسد که تلف شود؛ چه در این صورت مکروه نیست. و اگر اعتماد بر خود نداشته باشد برداشتن آن حرام است [۱]. و در بردارنده لُقطه حرم مکه عدالت [۲] شرط است، پس اگر فاسق باشد برداشتن آن حرام است. و عادل مخیر است میانه نگاهداشتن یا به حاکم سپردن آن. و اگر فاسقی لُقطه را بردارد [۳] حاکم از او بگیرد یا کسی را همراه او سازد که تا یک سال تعریف آن کند، و بعد از یک سال اگر آن فاسق قصد تملّک کند حاکم شرع به او می دهد بی آنکه ضامن از او بگیرد. و آنچه در غیر حرم مکه معظّمه از صحرا و بیابان یا در زمینهایی که به حسب ظاهر مالک نداشته باشد پیدا شود از طلا و نقره و جواهر و اثر اسلام نداشته باشد - یعنی اسم خدای تعالی یا رسول صلی الله علیه و آله و سلم یا یکی از ائمه علیهم السلام یا یکی از پادشاهان مسلمان بر آن نقش نکرده باشند - از کسی است که آن را یافته باشد [۴] اگرچه زیاده از یک درهم باشد. و اگر اثر اسلام بر آنها باشد یا در معموره باشد و صاحب نداشته باشد مشهور میانه مجتهدین آن است که اگر زیاده [۵] از یک درهم بوده باشد یک سال تعریف آن لازم است آنگاه [۱] حرمت مشکل است.

(تویسرکانی) [۲] بنابر احوط، و اقوی کفایت وثاقت است. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) [۳] که معلوم یا مظنون باشد که قصد تعریف و ردّ به مالک ندارد. (یزدی) [۴] هرگاه معلوم و مظنون نباشد که از اهل زمان واجد است و الا حکم لقطه بر آن جاری است و اثر اسلام داشتن و نداشتن فرق ندارد در هر دو صورت، پس هرگاه در بیابان یا خرابه باشد و معلوم یا مظنون نباشد به حسب قرائن که از اهل زمان واجد است مطلقاً مال او است هر چند اثر اسلام داشته باشد و الاً مطلقاً باید تعریف کند مگر آنکه معلوم باشد که مال کافر حربی است. (یزدی) [۵] لقطه کمتر از درهم را می تواند تملّک کند و حاجت به تعریف نیست، هرگاه در غیر حرم باشد. (دهکردی) * بلکه اگر یک درهم یا زیاده باشد. (یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۹۳ اگر قصد [۱] تملّک کند مالک آن می شود و اگر صاحب آن پیدا شود ضامن است. و آنچه در بلاد اسلام در ملک شخصی پیدا شود صاحب آن را خبردار کند، پس اگر دعوی کند که از اوست به او دهد و گواه و قسم بر او لازم نیست، و اگر گوید که: از من نیست، پس اگر اثر اسلام بر آن نباشد از کسی است که آن را یافته باشد، و اگر اثر اسلام [۲] بر آن باشد حکم لقطه بر آن جاری دارد. و آنچه مذکور شد از

حکم طلا- و نقره اگر در دیار کافران پیدا شود از کسی است که بیابد، خواه در معموره باشد و خواه در غیر معموره، و خواه اثر اسلام داشته باشد و خواه نداشته باشد، و تعریف لازم نیست. و اگر زمینی که در او یافته باشند مالکی داشته باشد او را واقف می‌سازد، پس اگر گوید که او مال من نیست از آن کسی است که یافته. و در روایت صحیح محمد بن مسلم از امام به حق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام مطلق واقع شده که: «آنچه در خرابه یافته باشند آن کسی که یافته اولاست به آن» (۱) خواه اثر اسلام داشته باشد و خواه نه، و محدثین حمل کرده‌اند بر آنکه مراد امام در آنچه اثر اسلام داشته باشد آن است که بعد از تعریف باشد. و در حدیث صحیح وارد شده که: «آنچه در شکم چاروا [۳] یافته شود از طلا و نقره و جواهر باید از کسی که خریده باشد او را واقف سازد، پس اگر بشناسد که تعلق به او دارد، و اگر نه از آن کس است که آن را یافته» (۲) هر گاه اثر اسلام در آن نباشد [۴]

[۱] _____ و اگر تصدق کند و صاحبش پیدا

شود و راضی نشود به تصدق نیز ضامن است. (دهکردی، یزدی) [۲] اثر اسلام داشتن و نداشتن تفاوت ندارد، پس مطلقاً حکم لقطه جاری کند مگر آنکه بداند که مال اهل زمان قدیم است، پس می‌تواند تملک کند. (دهکردی، یزدی) [۳] یا حیوان دیگر. (دهکردی، یزدی) [۴] بلکه هر چند اثر اسلام در آن باشد. (دهکردی- یزدی)

(۱) تهذیب ۶: ۳۹۰ حدیث ۱۱۶۵ و

۱۱۶۹. وسائل ۲۵: ۴۴۷ حدیث ۱ و ۲. (۲) کافی ۵: ۱۳۹ حدیث ۹. وسائل ۲۵: ۴۵۲ حدیث ۱ و ۲. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۹۴ و اگر اثر اسلام داشته باشد تعریف یک سال لازم است. امّا آنچه در حرم مکه [۱] بیابند بی‌تعریف یک سال مالک آن نمی‌تواند شد و اگر چه کمتر از یک درهم باشد. [۲] و بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر در حرم مکه نیز درهم مطلق [۳] بیابند «۱» بی‌تعریف از یابنده است. و اگر بنده لقطه حیوان و مال را بردارد [۴] و بعد از یک سال تعریف [۵] تلف کند، ضمان تعلق به رقبه او می‌گیرد که بعد از آزاد شدن بدهد.

تتمه: احکام لقطه چهار چیز است:

تتمه: احکام لقطه چهار چیز است: اول: واجب، و آن تعریف است، یعنی شناساندن کسی که آن را برداشته یا نایب او، به آنکه فریاد کند همان روز تا شب، آنگاه هر روز یک بار یا دو بار، آنگاه هر هفته یکبار یا دوبار، آنگاه هر ماهی به حیثیتی که فراموش نشود تا یک سال. و واقع گرداند تعریف آن را در مکانهایی که آنجا مردم جمع می‌شوند چون بازارها و درهای دروازه‌ها و مسجدها و در صباحها و شامها و روزهای عید و جمعه‌ها و در وقت داخل شدن قافله به شهر، یعنی یابنده در این قسم جاها و وقتها تعریف لقطه کند و آن را [۱] _____ اعتبار

تعریف در حرم مکه مطلقاً احوط است بلکه احوط حرمت برداشتن لقطه حرم است. (تویسرکانی) [۲] اظهر عدم حاجت به تعریف و جواز تملک آن است، بلی هرگاه درهم یا ازیید باشد نمی‌تواند تملک کند، بلکه باید بعد از تعریف سنه یا تصدق کند یا به امانت نگاه دارد. (نخجوانی، یزدی) [۳] بلکه درهم مطلق را هم می‌تواند قصد تملک کند بدون حاجت به تعریف. (دهکردی) [۴] به اذن مولی و امّا بدون اذن پس مشکل است جواز اخذ او و بعد از تعریف مولی را میرسد تملک آن کند. (یزدی) [۵] بعد از تعریف سال می‌تواند خود تملیک کند بنابراین که عبد مالک می‌شود، چنانچه اظهر است و می‌تواند مولی بعد از علم بر حصول تعریف قصد تملیک کند در صورتی که اخذ عبد به اذن مولی باشد. (نخجوانی)

(۱) _____ شیخ صدوق، مقنع: ۳۸۰. ومن لا

یحضره الفقیه ۳: ۲۹۷. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۹۵ بشناساند. و در فریاد کردن ذکر جنس نکند چون طلا و نقره. و اگر

در غربت یافته باشد بعد از تعریف به شهر خود می تواند بُرد و سال را در شهر خود تمام کرد. و اگر در صحرا یافته باشد در هر جا که خواهد تعریف کند. و آنچه باقی نماند [۱] بر نفس خود قیمت کند یا به دیگری بفروشد و قیمت آن را نگاه دارد، و اگر تلف شود ضامن نیست، و اگر منتفع شود ضامن است. و اگر در سال تعریف لقیط فوت شود ضامن نیست. و اگر زیادتى بهم رسد خواه منفصل چون فرزند و خواه متصل چون فربهی در این یک سال از مالک است، و بعد از یک سال از ملقط است، بعد از نیت تملیک. دوم: ضمان با تملک [۲] و تقصیر در حفظ، و بدون تملک امانت است. سوم: تملک، و آن بعد از تعریف کردن [۳] یک سال است با قصد مالک شدن. چهارم: ردّ به مالک، و آن واجب است هر گاه به دو گواه عادل ثابت سازد که ملک اوست، و به یک گواه ثابت نمی شود، و وصف کردن آن کافی نیست و اگر چه ظنّ صدق او داشته باشد، بلکه در این صورت ردّ کردن جایز است [۴] پس اگر در این صورت به ردّ کردن امتناع نماید حاکم شرع جبرش نمی کند. و اگر در صورت وصف ردّ کند، آنگاه گواهی دهند که ملک غیر بوده، غیرانتزاع عین می کند، و با تلف رجوع می نماید بر هر کدام که خواهد. و اگر بر آن کس رجوع کند [۱] - یعنی اگر بگذارد خراب و ضایع

شود. (دهکردی، یزدی) [۲] یعنی در سال تعریف اگر فوت شود ضامن نیست، مگر این که تملک کند یا تقصیر در حفظ نماید. (نخجوانی) * چه تملک قبل از تعریف، چه تملک بعد از آن، هر چند تملک بعد از آن جایز است. (یزدی) [۳] بعد از تعریف سنه مخیر است ما بین سه امر، یکی تملک با ضمان، دوم تصدّق با ضمان هر گاه مالک راضی نشود، سوم نگاه داشتن بر وجه امانت و بر این تقدیر هر گاه تلف شود ضمان ندارد مگر با تعدی و تفریط در حفظ. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) [۴] معلوم نیست. (صدر) * مشکل است. (یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۹۶ که به وصف کننده ردّ کرده است او را رجوع می رسد بروصف کننده، به شرط آنکه در وقت دادن اقرار به ملکیت او نکرده باشد، چه در این صورت رجوع نمی تواند کرد. و اگر هریک گواه بگذرانند بعد از آنکه به اوّل داده باشد و گواهان ایشان را بر دیگری ترجیح نتوان داد، قرعه بزنند به اسم هریک از ایشان که بیرون آید به او دهند، پس اگر به اسم دوم بیرون آید انتزاع می کنند از اوّل، و اگر تلف شده باشد ضامن نیست کسی که به اوّل داده است اگر به حکم حاکم شرع داده و اگر بی اذن حاکم داده ضامن است.

تکمله: بدان که التقاط پنج قسم است:

تکمله: بدان که التقاط پنج قسم است: قسم اوّل: واجب است، و آن برداشتن طفلیست که اگر او را بر ندارند ضایع شود. و بعضی از مجتهدین این را سنت می دانند «۱». قسم دوم: حرام، و آن وقتی است که شخصی که برمی دارد داند که خیانت می کند، یا فاسق [۱] باشد در لقطه حرم. قسم سوم: سنت و آن برداشتن مالیست که اگر او را بر ندارند ضایع شود. قسم چهارم: مکروه، و آن برچند قسم است: اوّل: مطلق برداشتن آن، دوم: برداشتن فاسق غیر لقطه حرم را، سوم: برداشتن غیر فاسق لقطه مال و حیوان را، چهارم: برداشتن چیزی که قیمت آن کم باشد و منفعت آن بسیار، چون عصا و میخ و نعلین و مطهره و تازیانه. و بعضی از مجتهدین برداشتن نعلین و مطهره «۲» و تازیانه را حرام می دانند «۳». پنجم: برداشتن چیزی که کمتر از یک درهم باشد در حرم مکه. [۱] گذشت که عدالت شرط نیست.

(نخجوانی، یزدی) (_____) (۱) محقق، شرائع ۳: ۲۸۵ و مختصر نافع: ۲۵۳. (۲) آفتابه، ابریق، و ظرفی که بدان وضو سازند. (۳) حلبی، کافی: ۳۵۰. ابن حمزه، مراسم: ۲۰۶. و علامه در مختلف ۶: ۹۰ به صدوق و پدرش نسبت داده است. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۹۷ قسم پنجم: لقطه مباح و آن کمتر از یک درهم است در غیر حرم مکه. [۱] و آنچه بر یابنده لقطه واجب است دو چیز است: اوّل: نگاهداشتن. دوم: گواه گرفتن [۲] در

طفل. و آنچه بر او سنت است نیز دو چیز است اول: گواه گرفتن در لقطه مال و حیوان. دوم: شناسانیدن به گواه بعضی از اوصاف آن را تا آنکه فایده گواهی حاصل شود. و آنچه بر او مکروه است تعریف کردن در مسجد است. و آنچه بر صاحب گم شده واجب است [۳] آن است که هر گاه یابنده آنچه یافته باشد به او رد کند قبول نماید، و اگر در صورتی که یابنده قصد تملک آن کرده باشد و عیناک شود چون آن را با ارش نقصان آن رد نماید قبول کند

فصل دهم در احیای موات

فصل دهم در احیای موات و آن زمینهایی است که کسی متصرف آنها نباشد و معطل افتاده باشد به واسطه منقطع شدن آب از آنها یا [۴] از جهت مستولی شدن آب بر آنها، و این زمینها ملک امام است، پس اگر مسلمانی تصرف کند در آنها به عمارت کردن مالک می شود به هفت شرط: اول آنکه: اگر امام ظاهر باشد به اذن او عمارت کند و در غیبت او هر کس که عمارت آن کند او اولاست در تصرف در آنها از دیگری تا عمارت او باقی باشد. دوم آنکه: مملوک مسلمانی یا کسی که امام با او صلح کرده باشد نباشد، پس اگر زمین موات ملک کسی باشد عمارت کردن آن بی اذن مالک آن صحیح نیست.

_____ [۱] امّا در حرم پس بعضی

حرام دانسته اند، لکن اقوی جواز و کراهت آن است و همچنین در درهم و مازاد، بعضی حرام دانسته اند و اظهر جواز با کراهت است. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) [۲] وجوب معلوم نیست، بلی بعضی مستحب دانسته اند. (نخجوانی) * وجوب آن محلّ منع است، بلی بعضی مستحب دانسته اند. (یزدی) [۳] وجوب معلوم نیست. (نخجوانی، یزدی) [۴] مخصوص به این دو صورت نیست. (صدر) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۹۸ امّا اگر مالک او غایب [۱] باشد و کسی آن را عمارت کند [۲] تا آمدن غایب او اولاست از دیگری تا آنکه عمارت او قایم باشد، و اگر عمارت او خراب شود و دیگری عمارت کند ثانی اولاست به تصرف در آن زمین. سوم آنکه: کسی که عمارت می کند می باید که مسلمان باشد، پس اگر یهود باشد و امام او را اذن [۳] دهد مجتهدین را در آن دو قول است. چهارم آنکه: آن شخصی که اراده عمارت زمین موات دارد می باید که کاری کند که در عرف و عادت گویند که آن زمین را احیا کرده، پس گردانیدن دیوار در آن زمین یا چیدن سنگها یا بستن مرزها در آن کافی نیست، چه اینها افاده ملکیت نمی کند بلکه افاده اولویت تصرف او می کند. و اگر زمین منتقل شود از او به دیگری [۴] آن دیگری اولاست از او، و اگر بمیرد وارث او اولاست، و اگر آن زمین را بفروشد آن بیع صحیح نیست. و بعضی از مجتهدین براین رفته اند که آنچه مذکور شد از دیوار گردانیدن و سنگ چیدن و مرز بستن افاده ملکیت می کند. [۵] «۱» پنجم آنکه: زمین موات مکان عبادت نباشد چون عرفات و مشعر و منی ششم آنکه: مکانی نباشد که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم آن را جهت مصلحت مسلمانان مخصوص ساخته برای چیزی چنانچه بقیع را کعبه از نخلس تانهای مهجران بوده

_____ [۱] - اگر مراد از مالک غایب امام

است حکم صحیح است و الا محتاج به تأمل است. (دهکردی) * مراد و مدرک در هر دو صورت محتاج به تأمل است. (صدر) [۲] جواز تعمیر آن بدون اذن غایب محلّ تأمل است. (نخجوانی، یزدی) [۳] بر فرض اذن امام علیه السلام همان مطاع است. (دهکردی) [۴] یعنی به ارث یا به مصالحه و نحو آن. (نخجوانی، یزدی) [۵] محلّ تأمل است، بلکه اظهر قول مشهور است. (نخجوانی) * خالی از قوت نیست، هر چند خلافت مشهور است. (دهکردی، یزدی)

_____ (۱) شهید در دروس ۳: ۵۶ و شهید

ثانی در مسالک ۱۲: ۴۲۷ به نجیب الدین ابن نما نسبت داده اند. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۹۹ مخصوص ساخته بودند برای چریدن چارواهای زکات و صدقات و جزیه. و همچنین است حکم زمینهایی که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مقاطعه

کرده باشند با جماعتی، چنانچه وادی عقیق را با بلال بن الحارث به چیزی قطع کرده بودند و کسی از صحابه در آن تصرف نکرده بود [تا زمان خلافت عمر که او بلال را از آن منع کرد] «۱». هفتم آنکه: حریم عمارت نباشد، چه هر چیزی در مباح حریمی دارد، و آن بر چند قسم است: قسم اول حریم خانه: و آن مقدار خاک ریز و برف انداز آن است، و جایی که آب باران از ناودان بر آن ریزد، و ممّر داخل شدن به آن خانه باشد. دوم حریم دیوار: و آن به مقدار ریختن خاک آن است هر گاه خراب شود. سوم حریم شهر: و آن حوالی آن شهر است جهت جمع شدن اهل آن شهر، و اسب دوانیدن، و خاک ریزی کردن، و محلّ خریدن چهارپایان اهل آن شهر. چهارم حریم نهر: و آن به مقدار ریختن خاک آن است و راه رفتن بر دو جانب آن. پنجم حریم چاهی که شتران را آب می دهند: و آن چهل ذرع است، پس اگر کسی خواهد که جهت آب دادن شتران خود چاهی بکند در آن چهل ذرع نمی تواند کند. و در بعضی روایات وارد شده که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم فرموده که: «حریم چاه در جاهلیت پنجاه ذرع بوده و در اسلام بیست و پنج ذرع است» «۲». ششم حریم چاهی که به شتر آب می کشند جهت زراعت کردن به آن آب: و آن شصت ذرع است. هفتم حریم چشمه: و آن در زمین نرم هزار ذرع است، و در زمین سخت پانصد ذرع است، پس دیگری را نمی رسد که در ایمن مقدار از زمین حوالی آن چشمه چشمه

(۱) در بعضی از نسخه ها نیست. (۲)

مستدرک ۱۷: ۱۱۷، حدیث ۳. علامه در مختلف ۶: ۲۰۶ این روایت را از ابن جنید نقل کرده است. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۰۰ دیگر احداث کند. [۱] و در بعضی احادیث جهت حریم قنات نیز همین مقدار وارد شده «۱». هشتم حریم راه: و آن در زمین موات هفت ذرع [۲] است. و این حریمها در زمین موات است و حریم در زمین معموره نیست.

فصل یازدهم در مشترکات

اشاره

فصل یازدهم در مشترکات بدان که منافع مشترکه بر پنج قسم است:

قسم اول راهها:

قسم اول راهها: و فایده این آن است که در رفتن و نشستن در آن ضرر به جماعتی که از آن راه می روند نرساند، و اگر جهت خرید و فروش در راه بنشینند پس اگر راه وسیع باشد که به مترددین ضرر نرساند جایز است، اما با ضرر جایز نیست. و اگر خود از آنجا برخیزد و متاع خود آنجا بگذارد دیگری نمی تواند آنجا نشست، اما اگر متاع خود را نیز بردارد و قصد داشته باشد که باز به همان مکان عود نماید، میانه مجتهدین در آن خلاف است. اقرب آن است که حقّ او از آن مکان باطل شد به برخاستن او از آن مکان. و بنای دکه در راه کردن جایز نیست، و اگر در راه به چیزی چون بوریا سایه کند به شرطی که ضرر به مترددین نرساند جایز است. و اگر دو کس به یک دفعه در مکانی خواهند که بنشینند، اقرب آن است که قرعه

[۱] و اگر درازید از مقدارین نیز ضرر

داشته باشد به آن چشمه یا قنات باز جایز نیست. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) [۲] ذراع صحیح است نه ذرع، مگر آنکه مراد از ذرع در امثال مقام ذراع بوده باشد و ذراع عبارتست از ابتدای مرفق تا سر انگشتان. (تویسرکانی)

(۱) کافی ۵: ۲۹۶، حدیث ۸. وسائل

۲۵: ۴۲۶، حدیث ۵. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۰۱ بزنند به نام هر کدام که بیرون آید او اولاست. و هوای راههایی که در آن تردد می نمایند حکم زمین موات دارد که هر کس احداث چیزی در آن می تواند کرد به شرطی که ضرر به مترددین نرسد. اما در راهی که مخصوص جماعتی باشد احداث چیزی نمی تواند کرد مگر به اذن ایشان.

قسم دوم مسجدها:

قسم دوم مسجدها: و فایده آن معلوم است و هر کس سبقت کند به گرفتن محلی او اولاست از دیگری به آن مکان، و هرگاه برخیزد و دیگری بنشیند ثانی اولاست و اگر چه به قصد وضو ساختن برخاسته باشد، مگر آنکه رخت خود را در آنجا گذاشته باشد.

قسم سوم موقوفات عامه:

قسم سوم موقوفات عامه: چون مدرسه ها و رباطها، و فایده آنها نزول طلبه علم و قوافل است در آنها، پس هر کس که ساکن حجره ای از آنها شود و از آن جماعت باشد که اهلیت سکنی در آنجا داشته باشد اولاست از دیگری تا در آنجاست، و بیرون کردن او جایز نیست اگر چه بسیار در آنجا بماند، به شرط آنکه واقف شرط مدتی معین نکرده باشد، چه در این صورت به انقضای آن مدت او را بیرون می توانند کرد. و همچنین بیرون می توان کرد اگر واقف شرط کرده باشد که ساکن باید که به طلب علم مشغول باشد و آن کس به آن مشغول نباشد. و جایز است که ساکن حجره کسی را با خود شریک نکند مادامی که برصفتی باشد که واقف شرط کرده باشد [۱] و هرگاه از آن حجره بیرون رود حق او از آن مکان باطل می شود. و آیا اگر رخت او در آنجا باشد حق او باطل می شود یا نه؟ در این مسائل میانه مجتهدین خلاف است. [۲]

قسم چهارم معدنها و کانهها:

قسم چهارم معدنها و کانهها: و آن بر دو قسم است: اول: کانههای ظاهری که محتاج به خرج نیست چون نمک و نفت و کبریت و غیر [۱] - و شرط تعدد هم نکرده باشد.

(یزدی) [۲] هرگاه به قصد معاودت گذاشته باشد باطل نمی شود. (دهکردی، یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۰۲ و مومیائی و سرمه و یاقوت، چه اینها مشترک است میانه مسلمانان. و بعضی از مجتهدین اینها را مخصوص امام می دانند «۱» و اگر کسی از آنها چیزی بردارد منع او نمی توان کرد، و تا حاجت او تمام نشود دیگری نمی تواند گرفت. و اگر دو کس یا زیاده بر آن سبقت کنند و اجتماع ایشان ممکن نباشد قرعه بزنند، و احتمال قسمت [۱] و سبقت محتاج نیز دارد. و اگر در جانب نمکزار چاهی در زمین موات بکنند و آب بدانجا آرند و نمک کنند مالک آن میشوند، و غیری با او در آن نمک شریک نیست. دوم: معدنهای باطنی که محتاج به خرج و عمل است، چون کان طلا و نقره و آهن و مس و رصاص «۲» بلور و فیروزج، و آن نیز مشترک است میانه مسلمانان. و بعضی از مجتهدین آنها را نیز مخصوص امام میدانند «۳» پس اگر ظاهر باشد با احیا کردن مالک آن می شود، و اگر ظاهر نباشد و شخصی آن را ظاهر کند و احیا نماید پس اگر در ملک او باشد مالک آن می شود، و همچنین اگر در زمین موات باشد به احیا کردن مالک آن می شود. و اگر معادن در زمینی پیدا شود که بایع احیا کرده باشد مالک او است، خواه ظاهر باشد و

خواه مخفی و تعلق به احیا کننده دارد. اما اگر پیش از احیا ظاهر باشد ملک او نمی شود. و اگر چاهی بکند و به معدن رساند همان اشتراک باقی است و میانه مسلمانان مشترک است، و مالک آن نمی شود.

قسم پنجم آبها:

قسم پنجم آبها: و آن بر شش قسم «۴» است. [۱] هرگاه قسمت ممکن باشد مقدم

است بر قرعه. (دهکردی، یزدی) [۲]

(۱) شیخ مفید، مقنعه: ۲۷۸. سلار، مراسم: ۱۴۰. شیخ طوسی، مبسوط ۱: ۲۶۳. (۲) شرب. (۳) شیخ مفید، مقنعه: ۲۷۸. سلار، مراسم: ۱۴۰. شیخ طوسی، مبسوط ۱: ۲۶۰. (۴) در بعضی از نسخه ها: پنج قسم، و در تفصیل قسم چهارم و پنجم ادغام گردیده است. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۰۳ اول: آنکه در ظرفی یا حوضی کرده باشند و آن ملک کسی است که ظرف و حوض از او است [۱] و اگر چه از مباح گرفته باشد. و جایز است فروختن آب آنها. دوم: آب چاهی که کسی در ملک خود یا در زمین مباح بکند، چه در این صورت او مالک آن می شود، و کسی را بی اذن او در آن تصرف جایز نیست، و فروختن آن کیلاً و وزناً جایز است با کراهیت. و فروختن همه آب چاه جایز نیست، چه تسلیم آن متعذر است. و هرگاه چاه قدیمی که پر از خاک شده باشد کسی آن را پاک کند مالک آن می شود. و اگر کسی چاهی در زمین مباح بکند نه به قصد مالک شدن بلکه جهت نفع گرفتن از آن او اولاست به آن وقتی که آنجا باشد، و هرگاه از آنجا مفارقت کند هر که سابق باشد در آنجا او اولاست به انتفاع از آن و مخصوص احدی نیست. و هرگاه کسی چاهی در ملک خود بکند همسایه خود را منع نمی تواند کرد از چاه کردن دیگر عمیق تر از آن چاه، اگر چه آب چاه [۲] او به آن چاه سرایت کند. سوم: آب چشمه و باران و آب انبار در زمین مباح نه از روی مالک شدن، مشترک است میانه مسلمانان و مخصوص احدی نیست، و از آنها هر کس آنچه بردارد مالک می شود. چهارم: آب نهرهای بزرگ، چون آب فرات و دجله بغداد که میانه مسلمانان مشترک است. پنجم: نهرهای کوچک که ملک کسی نباشد، آن نیز میانه مسلمانان مشترک است، و اگر آب آن کم باشد و وفا به همه نکند اول ابتدا به کسی کنند که نزد یک دهنه باشد. [۳]

[۱] بلکه ملک کسی است که حیازت کرده است، پس اگر غصب کند ظرفی را و آن را از آب مباح پر کند به قصد حیازت مالک آب می شود. (یزدی) [۲] مطلقاً معلوم نیست. (صدر) [۳] لکن این در صورتی است که آنکه دورتر است از دهنه سابق در احیاء نباشد و الاً مقدم است در استحقاق. (یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۰۴ اگر جهت زراعت باشد تا بند نعلین به او آب دهند، و اگر برای درخت غیر خرما باشد تا قدم، و جهت درخت خرما تا ساق، و بعد از آن آن جماعت آب را سر دهند به کسانی که در پهلوی ایشان باشند، و سر دادن بیش از آن قدری که مذکور شد واجب نیست اگر چه به متأخر نرسد، پس اگر از اول چیزی باقی نماند ما بقی را حقی نیست. ششم: آب نهر مملوک که جدا کرده باشند از مباح، چنانکه کسی نهری از فرات مثلاً بریده باشد مالک آن آب می شود و هر کس که در آن نهر کاری کرده شریک است در آن به قدر نفقه [۱] و عمل خود، اگر به همه وفا کنند، و الاً بقدر حصه و نصیب خود قسمت کنند [۲] مناط عمل است نه نفقه، پس

هرگاه بعضی نفقه زیاده تر داده باشند، لکن در عمل مساوی باشند در حصه مساویند. (دهکردی، یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)،

ص: ۶۰۵

مقدمه در بیان فضیلت نکاح و اقسام آن

مقدمه در بیان فضیلت نکاح و اقسام آن بدانکه احادیث در فضیلت نکاح کردن بسیار وارد شده، و چون این مختصر گنجایش ذکر جمیع آنها نداشت، لهذا بر سه حدیث اقتصار رفت. و از آن جمله در حدیث ائمه معصومین علیهم السلام آمده که: «هیچ فایده مسلمان را بعد از حصول اسلام بهتر از زن صالحه نیست، که هرگاه او را ببیند خوشحال شود، و هرگاه از او غایب شود حفظ ناموس و مال او کند» (۱). و هم در حدیث ائمه معصومین علیهم السلام واقع شده که: «دو رکعت نمازی که صاحب زن بگزارد بهتر است از هفتاد رکعت نمازی که عزب بگزارد» (۲). و نیز در حدیث آمده که: «بدترین مردهای مسلمانان آن کسانی اند که عزب مرده باشند» (۳). و اقسام نکاح کردن نظر به نکاح کننده پنج است. اول واجب: و [۱] آن وقتی است که نفس او مشتاق باشد و ترسد که اگر نکاح نکند در زنا افتد [۱- قول

به وجوب نکاح در این صورت احوط است اگرچه اقوی عدم وجوب است. (تویسرکانی) (کافی ۵: ۳۲۷، حدیث ۳. وسائل ۱)

۲۰: ۳۹، حدیث ۶ و ۸. (۲) کافی ۵: ۳۲۸، حدیث ۱. وسائل ۲۰: ۱۸، حدیث ۱. (۳) کافی ۵: ۳۲۹، حدیث ۳. وسائل ۲۰: ۱۹، حدیث ۳. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۰۷ دوم سنت: و آن وقتی است که خوف زنا نباشد و قادر بر نفقه و مهر باشد. سوم حرام: چون زیاده بر چهار زن آزاد و دو کنیز به عقد [۱] در آوردن مرد آزاد را، و زیاده بر دو زن آزاد و چهار کنیز خواستن بنده را، و نکاح [۲] کردن سنی [۳] و کافر زن مسلمان را. چهارم مکروه: و آن وقتی است که نفس او مشتاق نباشد و عاجز از نفقه باشد بر قول بعضی از مجتهدین «۱». پنجم مباح: و آن ما عدای چهار قسم مذکور است. و اقسام نکاح نظر به منکوحه نیز پنج است: اول واجب [۴]: چون نکاح زن یا کنیزی که بر ایشان ترسند از افتادن به زنا. دوم مستحب: چون نکاح خویشان جهت صله رحم. سوم حرام: چون نکاح زنانی که بسبب رضاع و غیر آن حرام شده باشند، و همچنین زنان کافره [۵] غیر اهل کتاب، و اهل کتاب را به عقد دوام [۶] خواستن، و نکاح جماعتی از زنان که در میان ایشان یکی از محرمان باشد چون مادر یا خواهر و مشتبّه باشند، چه [۱- یعنی نکاح دائمی، اما به انقطاع

و ملک هر چه بخواهد مانعی ندارد. (دهکردی) [۲] و همچنین نکاحی که سبب وقوع در محرمی باشد. (یزدی) [۳] اقوی جواز نکاح کردن سنی است زن شیعه اثنی عشریه را و لکن احوط منع است. (تویسرکانی) [۴] اقوی عدم وجوب است در این صورت نیز اگر چه احوط است. (تویسرکانی) [۵] عقد بر زن کافره باطل است، خواه از اهل کتاب باشد مثل یهودی و نصرانی و مجوس یا این که از مشرکین و عبده اصنام و نحو اینها باشد، بلی جایز است از برای او که زنی که از اهل کتاب باشد به عقد منقطع بگیرد او را لکن هرگاه زن مجوس باشد گرفتن او به عقد منقطع خالی از اشکال نیست، هر چند که جواز خالی از قوت نیست، بلی نکاح غیر کتابیه جایز نیست حتی به ملک یمین و تحلیل. (نخجوانی) [۶] بنابر احوط، لکن اقوی جواز نکاح کتابیه است حتی به عقد دوام و احوط ترک است حتی در انقطاع، بلی نکاح غیر کتابیه جایز نیست حتی به ملک یمین و تحلیل. (یزدی) (ابن حمزه، وسیله: ۲۸۹. شیخ

طوسی، مبسوط ۴: ۱۶۰ جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۰۸ نکاح جمیع آنها حرام است. چهارم مکروه: چون نکاح زنان سفیه و زنی که عقیم باشد یعنی از او فرزند بهم نرسد، و نکاح دختر زنی که نگاه به عورت او کرده باشند. پنجم مباح: و آن ما عدای چهار قسم مذکور است. و باز نکاح کردن منقسم می شود بر سه قسم: اول: نکاح کردن زن آزادی که سبب میراث بردن از یکدیگر شود و این قسم را نکاح دایمی گویند. قسم دوم: نکاح کردن زن آزادی که سبب میراث بردن از همدیگر نشود و آن را نکاح متعه گویند. قسم سوم: نکاح کردن کنیز، و آن بر سه قسمت است. اول: کنیز غیر را به عقد خواستن. دوم: کنیز غیر را به تحلیل خواستن،

چنانچه مذکور خواهد شد. سوم: خریدن کنیز، چه بمجّرد خریدن و طی او حلال می شود.

مطلب اول در بیان نکاح متعه

مطلب اول در بیان نکاح متعه بدانکه مشروع بودن نکاح متعه پیش فرقه ناجیه اثنا عشریه اجماعی است، و مشروعیت آن بنصّ قرآن و احادیث موافق و مخالف ثابت است، خلافاً للمخالفین چه ایشان میگویند که: مشروع بودن آن نسخ شده، و احادیثی که در باب نسخ شدن آیه کریمه قرآنیّه نقل کرده اند همه معارض یکدیگرند. و قول عمر که: «دو متعه در زمان حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم حلال بوده و من نهی می کنم از آن» دلالت بر آن می کند که نسخ نشده بود، و به واسطه قول عمر آیه صریحه قرآنیّه را نسخ کردن معقول نیست، زیرا که اگر عمر به اجتهاد خود حرام کرده، اجتهاد در مقابله نصّ قرآنی خطا است. و اگر به طریق روایت از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم بوده چگونه این چنین حکمی بر جمیع صحابه تا جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۰۹ زمان خلافت عمر مجهول بوده باشد؟ و در صحاح ترمذی هروی - که یکی از علمای مخالفین است - مذکور است که: شخصی از اهل شام از عبدالله عمر پرسید که پدر تو متعه را نهی کرده است؟ او در جواب شامی گفت: اگر چه پدرم نهی کرده اما حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم حلال کرده است، و کاری که آن حضرت کرده باشد جهت قول پدرم ترک نمیتوان کرد [۱]. و متعه کردن بر سه وجه است: وجه اول: سنت، چون متعه کردن مؤمنه عقیقه. وجه دوم: حرام، چون متعه کردن زن بت پرست و دشمن اهل بیت علیهم السلام [و متعه کردن سنی [۱] زن مسلمان را [۲]]. وجه سوم: مکروه، چون متعه کردن زن فاحشه و دختر بکر بی رخصت پدر [۲] او. و بدانکه شروط نکاح متعه شش است: اول: ایجاب، چون «اَنْكَحْتُكَ» یا «مَتَّعْتُكَ» یعنی نکاح کردم تو را یا متعه کردم تو را اگر زن و شوهر تلفظ کنند. اگر وکیل ایشان تلفظ کند وکیل زن چنین گوید که: «مَتَّعْتُ مُوَكَّلَتِي مِنْ مُوَكَّلِكَ» یعنی متعه کردم وکیل کننده خود را برای وکیل کننده تو. دوم: قبول، چون «قَبِلْتُ» در صورت اول و «قَبِلْتُ لِمُوكِّلِي» در صورت دوم. سوم: ذکر مدّت که احتمال کمی و زیادتی نداشته باشد، پس اگر مدّت را در عقد ذکر نکند میانه مجتهدین خلافت، بعضی بر آنند که عقد باطل می شود. و بعضی گفته اند که: نکاح دائمی می شود. [۳]

[۱] قول به حرمت احوط است اگر چه جواز دور نیست. (تویسرکانی) [۲] بلکه احوط ترک است. (صدر) * لکن مراعات رخصت پدر احوط است. (نخجوانی) * احوط ترک است بی رخصت پدر. (یزدی) [۳] اقوی قول دوم است. (تویسرکانی)

(۲) در بعضی از نسخه ها این مقدار نیست. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۱۰ چهارم: ذکر مهر، پس اگر ذکر مهر نکند عقد باطل است، بخلاف نکاح دایمی که اگر ذکر مهر نکند صحیح است. و کمی و زیادتی آن را مقداری نیست. و بعضی از مجتهدین بر آنند که به کمتر از یک درهم عقد نباید کرد [۱]. پنجم: آنکه زن مسلمان باشد یا اهل کتاب، و در مجوسی اشکال است. [۱] ششم: آنکه [۲] زنان اهل کتاب را اگر متعه کنند ایشان را منع نمایند از خوردن شراب و گوشت خوک و استعمال محرّمات. و عقد متعه قابل شرط مشروع است، چون شب یا روز پیش او آمدن، و یک مرتبه یا دو مرتبه دخول کردن، به شرط آنکه زمان مشخص باشد چه اگر زمان مجهول باشد صحیح نیست. و متعه محتاج به طلاق نیست بلکه هرگاه مدّت تمام شود [۳] از شوهر جدا گردد. و متعه را نفقه دادن لازم نیست، و میراث از شوهر نمی برد. و اگر در عقد متعه شرط میراث [۴] بردن کند آیا میراث می برد یا نه؟ در آن خلاف است. [۵] و لعان و ایلاء در متعه نیست چنانچه در دائمی هست به طریقی که مذکور خواهد شد. و آیا با متعهظهار میتوان کرد؟ یعنی به او می توان گفت که: «پشت تو همچون پشت مادر من است» چنانچه بتفصیل خواهد آمد، خلاف است [۱]. و اظهر جواز است.

(نخجوانی) [۲] این از شروط نیست، بلکه از احکام آن است. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) [۳] یا هبه مدّت او کند. (نخجوانی، یزدی) [۴] احوط ترک این شرط است و بر فرض شرط کردن اظهر ارث بردن است. (دهکردی) [۵] اظهر و اقوی نبردن است مطلقاً ولو این که شرط توریث از طرفین یا طرف واحد کنند در عقد منقطع، بلی اگر وصیت کند به دادن معادل حقّ ارث بر فرض دائمی بودن صحیح است. (نخجوانی) * اظهر نبردن است، بلی اگر وصیت کند به دادن معادل حقّ الارث بر فرض دائمی بودن صحیح است. (یزدی) (_____) (۱) شیخ صدوق، مقنع: ۳۳۹. مصنفات شیخ مفید [رساله متعه ۶: ۴۸. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۱۱ و گواه گرفتن در عقد متعه سنت نیست چنانچه در نکاح دائمی سنت است، اما اگر ترسد از آنکه او را گویند که زنا می کند سنت است که گواه بگیرد. و سنت است که متعه را از حالش سؤال کنند هرگاه به او بدگمان باشند. و خلاف است میانه مجتهدین که آیا زیاده از چهار متعه جمع کردن جایز است، یا مثل نکاح دایمی زیاده از چهار حرام است؟ اولی آن است که زیاده از چهار [۱] متعه جمع نکنند.

مطلب دوم در بیان نکاح کنیز

قسم اول: عقد

قسم اول: عقد و آن مخصوص کنیز غیر است. و خلاف است میانه مجتهدین که عقد کردن کنیز [۲] جایز است یا نه؟ بعضی از مجتهدین گفته اند: جایز است به دو شرط [۳]: اول: ترسیدن از وقوع در زنا. دوم: مفلسی که قدرت نداشته باشد بر خواستن زن آزاد. و فرزند این کنیز اگر شوهرش آزاد باشد آزاد است. و اگر آقای کنیز شرط کرده باشد که فرزندی که بهم رسد بنده باشد آیا به این شرط فرزند بنده می شود یا نه؟ میانه مجتهدین خلاف است [۴] قول مشهور آن است که بنده می شود. [۵] _____] اقوی جواز زیاده از چهار است.

(تویسرکانی) [۲] یعنی بدون شرط و اما اصل جواز پس بی اشکال است. (نخجوانی، یزدی) [۳] و بعضی مطلقاً جایز می دانند ولیکن بدون تحقیق شرطین مذکورین مکروه می دانند و این قول خالی از قوت نیست هر چند قول اول احوط است. (نخجوانی، یزدی) [۴] اظهر عدم صحت شرط مذکور است. (نخجوانی، یزدی) [۵] گذشت که نفوذ این شرط خالی از اشکال نیست، پس ترک کنند آن را. (صدر) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۱۲ و شروط آن شش است: اول: ایجاب. دوم: قبول به طریقی که مذکور شد. سوم: اذن صاحب، چه عقد غلام و کنیز بی اذن آقا صحیح نیست و موقوف بر اجازه او است. و بعضی از مجتهدین بر آنند که باطل است. و در این صورت فرزندی که بهم رسد بنده است اگرچه آزادی را شوهر کرده باشد هرگاه با علم دخول کند. چهارم: اذن زن آزاد، چه اگر کسی بی اذن او کنیزی را عقد کند و اگرچه آن زن آزاد دیوانه یا پیر یا کوچک باشد جایز نیست. [۱] پنجم: آنکه زیاده از دو کنیز نباشد اگر شوهر آزاد باشد به قول بعضی از مجتهدین، و بعضی زیاده از یک نیز را نیز جایز نمی دانند. ششم: آنکه زیاده از چهار کنیز نباشد اگر شوهر بنده باشد.

قسم دوم: مالک شدن کنیز

قسم دوم: مالک شدن کنیز چه به تملک دخول کردن او جایز است. و عقد و ملک با هم جمع نمی شوند، چه هرگاه کنیز غیری را عقد کند آنگاه بخرد نکاح فاسد می شود، و به ملکیت دخول می کند. و این قسم منحصر در عددی نیست چه می تواند شخصی به ملک هزار کنیز خود را دخول کردن، بخلاف عقد. و هرگاه آقا کنیز خود را به دیگری تزویج کند جایز نیست او را دخول کردن [۲] به آن کنیز مگر بعد از طلاق شوهر و انقضای عده او. و فسخ عقد او نمی تواند کرد هرگاه شوهر غلام او نباشد، اما اگر غلام او

باشد تفریق میانه ایشان می تواند کرد. و سنت است بر آقا که هرگاه کنیز خود را به غلام خود نکاح کند چیزی از مال خود [۱] قول به منع احوط است.

(تویسرکانی) [۲] و همچنین سایر استمتاعات حتی نظر به شهوت، بلکه احوط اجتناب است از آنچه براجنبی حرام است. (یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۱۳ به آن کنیز بدهد که به صورت مهر باشد. و بعضی از مجتهدین این چیز دادن [۱] را واجب میدانند. [۲] و اگر یکی از غلام یا کنیز را به دیگری بفروشد مشتری مخیر است در فسخ عقد و امضاء آن، و اگر فوراً فسخ نکند دیگر او را در فسخ اختیاری نیست و عقد به جای خود باقی است. و هرگاه آقا کنیز خود را به دیگری عقد کند بر آقا لازم است که روز از او خدمت بگیرد [۳] و شب بگذارد که پیش شوهر خود رود. و اگر آقا کنیز خود را همراه به سفر برد و شوهر او خواهد که همراه او رود آقا منع شوهر نمی تواند کرد. و میانه دو کنیز خوابیدن جایز است، بخلاف دو زن آزاد که خوابیدن میانه ایشان مکروه است. و همچنین جایز است دخول کردن بر کنیز هرگاه طفلی آنجا باشد که نگاه کند. و وطی کنیز فاجره و کنیزی که از زنا بهم رسیده باشد جایز است. و منی در غیر فرج [۴] کنیز ریختن نیز جایز است. و هیچ یک از دو شریک را وطی کردن کنیز مشترک جایز نیست، و در تحلیل خلاف است. [۵]

قسم سوم: اباحه و تحلیل است قسم سوم: اباحه و تحلیل است

قسم سوم: اباحه و تحلیل است و آن چنان است که شخصی به دیگری دخول کردن کنیز خود را حلال کند، و این قسم از خواص فرقه ناجیه اثنا عشریه است. و خلاف است میانه مجتهدین که این قسم داخل قسم اول [۶] است یا داخل قسم ثانی؟ سیدمرتضی - رضوی الله عنه - داخل قسم اول می دانند.

[۱] - احوط است. (یزدی) [۲] این

قول احوط است. (صدر) [۳] این قول خالی از اشکال نیست، بلکه احوط عدم انتفاع آقا است در وقتی که مانع از انتفاع زوج باشد مگر به اذن زوج و همچنین احوط عدم مسافرت کنیز است بدون اذن زوج. (تویسرکانی، صدر) [۴] یعنی عزل کردن در حال جماع. (نخجوانی، یزدی) [۵] اظهر جواز است. (نخجوانی، یزدی) [۶] اقوی این است که قسم مستقل است. (نخجوانی، یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۱۴ و شروط این قسم شش است: اول: ایجاب چون «أَحْلَلْتُ لَكَ وَطِي أَمْتِي هَذِهِ» یعنی حلال کردم بر تو دخول کردن فلان کنیز خود را. و آیا بلفظ اباحت جایز است یا نه؟ در آن خلاف است. دوم: قبول، چون «قَبِلْتُ». سیم آنکه: شخصی که تحلیل می کند می باید که مالک کنیز باشد، پس تحلیل کنیز غیر جایز نیست. چهارم آنکه: مالک کنیز دیوانه و طفل و مست و خفته و بیهوش نباشد، و مفلسی که حاکم شرع به واسطه قرض خواهان او را از مالش منع کرده باشد نیز نباشد. پنجم آنکه: کسی که وطی کنیز را بر او حلال می کند می باید که شخصی نباشد که وطی او حرام باشد، مثل آنکه کنیز مسلمان را به کافر تحلیل کند یا کنیز شیعه را به سنی، چه اینها جایز نیست. [۱] ششم آنکه: آن کنیز شوهر نداشته باشد. پس هرگاه این شروط بهم رسد وطی کردن کنیز به مجرد گفتن صاحبش که دخول کردن او را بر تو حلال کردم حلال می شود و تعیین مدت شرط نیست. [۲] و اقتضای بر قول صاحب کنیز باید کرد، پس اگر بوسه دادن یا خدمت گرفتن کنیز را یا دست مالیدن به بدن او را حلال کند دخول کردن به او جایز نیست. اما اگر دخول کردن را حلال کند بوسه دادن و دست مالیدن به بدن او جایز و حلال است، اما خدمت گرفتن حلال نیست. و فرزندی که از این کنیز بهم رسد اگر پدر او آزاد باشد و صاحب کنیز شرط [۳] نکرده باشد که فرزند او بنده باشد آزاد است [۴] والا بنده. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۱۵

فصل اول در بیان مقدمات نکاح:

فصل اول در بیان مقدمات نکاح: بدان که شصت و نه امر به نکاح متعلق است: یک امر واجب، و سی و چهار امر سُنت، و هشت امر حرام، و بیست و شش امر مکروه. اما یک امر واجب: اجابت خواستگاری کردن مؤمنی [۱] است که قادر بر نفقه دادن باشد اگرچه در نسب موافق نباشد [۲] و در این صورت اگر ولی اذن ندهد گناه دارد. و اما سی و چهار امر سُنت: اول: خواستگاری کردن پیش از عقد. دوم: دو رکعت نماز گزاردن پیش از عقد. سوم: استخاره کردن. چهارم: بعد از نماز و استخاره دعای منقول خواندن. پنجم: دو رکعت نماز حاجت گزاردن. ششم: دعای برآمدن حاجت کردن. هفتم: اختیار دختر بکر نمودن. هشتم: اختیار زنی کردن که از شأن او زاییدن باشد، یعنی خویشان او زاینده باشند. نهم: اختیار زن صاحب اصل کردن، یعنی زنی را بخواهد که پدر و مادر او صالح [۱] گذشت بیان احسن از این

بیان. (صدر) [۲] اقوی عدم وجوب اجابت است اگر چه احوط وجوب است لهذا هرگاه ولی رد کند و اذن ندهد گناه نکرده است و همچنین خود زن نیز بر او اجابت واجب نیست. (تویسرکانی) * وجوب آن معلوم نیست. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) [۳] اگر مراد کفو نبودن است بر فرض وجوب اجابت در این صورت وجوب معلوم نیست و مؤاخذ بودن ولی طفل نیز محل نظر است. (صدر) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۱۶ و مؤمن باشند. دهم: اختیار زن صاحب جمال کردن، به شرطی که مهر او کم باشد و قصد جمال او نکنند. یازدهم: اختیار زنی کردن که خویش او باشد جهت صله رحم. خلاف مر سنیان را که ایشان نکاح خویشان را مکروه می دانند. دوازدهم: اختیار مؤمنه کردن، زیرا که نکاح زنی که سنی باشد مکروه است. سیزدهم: عقد را در نکاح دائمی ظاهر کردن. چهاردهم: گواه گرفتن بر عقد. پانزدهم: خطبه خواندن پیش از عقد، و می باید که این خطبه مشتمل باشد بر حمد خدای تعالی و صلوات بر حضرت رسالت پناه و ائمه معصومین علیهم السلام و گفتن «الحمد لله» کافی است. و بعضی از سنیان خطبه خواندن را واجب می دانند [۱]. شانزدهم: شب عقد کردن. خلاف مر سنیان را که ایشان در روز جمعه سنت می دانند. هفدهم: دیدن روی و دستهای زنی که اراده نکاح او داشته باشد و ایستاده و نشسته دیدن او. هجدهم: طعام دادن جماعتی از فقرای مؤمنان یک روز یا دو روز. و بعضی از سنیان این طعام دادن را واجب می دانند. [۲] و سنت است که این طعام دادن در روز باشد. نوزدهم: اجابت کردن و رفتن به مجلس عروسی و خوردن طعام آن و اگر چه روزه سنتی داشته باشد خصوصاً اگر داند که افطار نکند صاحب طعام آزرده می شود. و اما اگر مجلس عروسی مشتمل باشد بر چیزهای حرام رفتن به آنجا حرام است، مگر آنکه کسی باشد که او را از آن منع توان کرد، یا آنکه به واسطه خاطر او چیزهای حرام

(۱) ابن قدامه در مغنی ۷: ۴۳۳ و

نووی در مجموع ۱۶: ۲۰۷ و شیخ در خلاف ۴: ۲۴۹، این قول را به داود نسبت داده اند. (۲) ماوردی در حاوی کبیر ۹: ۵۵۵ و ۵۵۶ و ابن قدامه در مغنی ۸: ۱۰۵ و مجموع ۱۶: ۳۹۲ به امام شافعی و بعض اصحاب نسبت داده اند. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۱۷ را برطرف کند. [۱] و اگر ندانسته به آن مجلس رود پس اگر قدرت داشته باشد واجب است که برخیزد و برود، و اگر رفتن از آن مجلس دشوار باشد در نشستن آنجا گناه ندارد. و اگر مجلس [۲] عروسی مشتمل بر صورتهای غیر سایه دار باشد بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر آن صورتهای در قاب و قالی و فرش باشد جایز است رفتن به آن مجلس [۱]. و بعضی گفته اند که: اگر بر بالش باشد نیز رفتن به آنجا جایز است [۲]. و اگر دو کس به یک دفعه کسی را به عروسی خبر کنند به خانه آن کسی رود که به خانه او نزدیک تر باشد. بیستم: رخصت خواستن از پدر [۳] در عقد کردن دختر بکر. بیست و یکم: وکیل کردن زن برادر بزرگ را در عقد کردن هرگاه پدر نباشد. بیست و دوم: اختیار کردن عقد برادر بزرگ اگر هر یک از برادران او را جهت شخصی عقد [۴] کرده باشند. بیست و سوم: دو رکعت نماز گزاردن هر یک از زن و شوهر پیش از دخول. بیست و چهارم: دعای منقول خواندن بعد از

نماز هر یک از ایشان را. بیست و پنجم: امر کردن مردمانی که آن‌جا حاضر باشند در وقت دعا خواندن به آنکه آمین گویند. بیست و ششم: دست برپیشانی زن نهادن و روی او را به قبله قرار دادن پیش از دخول، [۱] - بلکه در این دو صورت واجب

است رفتن. (صدر) [۲] اقوی جواز رفتن است در مجلسی که در او صورت باشد مطلقاً. (تویسرکانی) [۳] بلکه ترک نشود بنابر احوط. (دهکردی، یزدی) * بلکه احوط است. (صدر) [۴] یعنی عقد فضولی. (صدر) * و اگر فضولاً هر یک برای کسی عقد کرده باشند اولی اجازت عقه برادر بزرگتر است. (نخجوانی، یزدی) (۱) علامه حلی، تذکره ۲: ۵۷۸. (۲)

مصدر سابق. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۱۸ و دعای منقول خواندن و طلبیدن فرزند صالح و تمام اعضا، و موزه‌های زن را از پای او کندن و پاهای او را با آب شستن و در دور خانه ریختن، که برکات بسیار به وقوع آن افعال در آن خانه به هم رسد. بیست و هفتم: دخول کردن در شب. بیست و هشتم: در وقت دخول و بعد از دخول «بسم الله الرحمن الرحيم» گفتن. بیست و نهم: با وضو بودن هر یک از زن و شوهر. سی‌ام: غلام خود را رخصت نکاح دادن اگر خواهد که نکاح کند. سی و یکم: منی را در خارج فرج ریختن هرگاه کنیز حامله خریده باشد [۱] و بعد از چهار ماه خواهد که با او دخول کند. سی و دوم: مشخص کردن مهر پیش ازدخول اگر در وقت عقد مشخص نکرده باشند. سی و سوم: بیشتر از یک زن آزاد نخواستن. [۲] سی و چهارم: چشم خود را در وقت جماع پوشیدن. و امّا آن هشت امر حرام: اول: خواستگاری کردن زنی که او را دیگری خواستگاری کرده باشد و اجابت نموده باشند. و بعضی از مجتهدین این را مکروه می‌دانند. [۳] «۱» [۱] - هرگاه کنیزی خریده که حامله

است از غیر مولایش چه از زنا باشد و چه از غیر زنا مقاربت با آن زن جایز نیست تا وضع حملش بشود بنابر احوط بلکه اظهر، و اگر مقاربت نمود و عزل نکرد احوط این است که آن طفل را نفروشد، بلکه آزاد کند و چیزی از میراث برای او وصیت کند. (نخجوانی، یزدی) [۲] استحباب این امر مشکل است. (تویسرکانی) [۳] قول به کراهت اقوی است و قول به حرمت احوط است. (تویسرکانی) * احوط ترک خواستگاری زنی است که مخطوبه غیر باشد و اجابت کرده باشد. (دهکردی) * و این قول اظهر است. (نخجوانی) * اقوی است. (یزدی) (۱)

محقق، مختصر نافع: ۱۸۱. فاضل مقداد، تنقیح: ۳: ۱۴۱. صیمری، غایه المرام: ۳: ۸۲. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۱۹ دوم: خواستگاری کردن زنی که در عدّه [۱] رجعیّه باشد خواه به صریح و خواه به کنایه. و در عدّه وفات خواستگاری به صریح حرام است، امّا به کنایه جایز است. سوم: عقد کردن وکیل زن، او را برای خود. [۲] چهارم: نکاح کردن کسی که احرام بسته باشد. پنجم: نکاح کردن زن مسلمانی را به کافر. ششم: تزویج کردن زن مؤمنه جهت سنی. و بعضی از مجتهدین [۳] این را مکروه می‌دانند «۱». هفتم: تزویج کردن مسلمان زن کافره را. [۴] هشتم: غارت کردن چیزی که در عروسی نثار کنند هرگاه دانند که صاحب آن راضی نیست. و امّا بیست و شش امر مکروه: اول: ترک نکاح کردن جهت ترسیدن از پریشانی و مفلسی. دوم: نکاح کردن به قصد مال و جمال، چه در حدیث از ائمه معصومین علیهم السلام وارد شده که «اگر کسی زنی را به قصد مال و جمال نکاح کند از هر دو محروم می‌شود، و اگر به قصد سنت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نکاح کند حضرت حق سبحانه و تعالی هر دو را به او روزی کند» «۲». (سوم: عقه کردن در وقتی که قمر در برج عقرب باشد. [۱] - حرمت خواستگاری در عدّه

معلوم نیست اگر چه مشهور است و احوط است. (تویسرکانی) [۲] حرمت این نیز معلوم نیست. (تویسرکانی) * مگر آنکه قرینه بر تعمیم باشد. (نخجوانی، یزدی) [۳] این قول اقوی است. (تویسرکانی) [۴] حرمت تزویج اهل کتاب معلوم نیست، اگر چه احوط

است. (تویسرکانی) _____ (۱) ابن حمزه، وسیله: ۲۹۱. محقق، شرایع ۲: ۳۰۰ و مختصر نافع: ۱۸۰. (۲) کافی ۵: ۳۳۳، حدیث ۳. وسائل ۲۰: ۴۹، حدیث ۱. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۲۰ چهارم: عقد کردن در سه روز آخر ماه. پنجم: ترک «بسم الله» کردن در حالت دخول. ششم: زیاده از دو روز طعام دادن. هفتم: در حال جماع نگاه به فرج زن کردن، و کراهت دیدن اندرون آن بیشتر است. و بعضی از مجتهدین این را حرام می‌دانند [۱] «۱» و در حدیث آمده که اگر فرزندی در این حال حاصل آید کور خواهد آمد «۲». (هشتم: سخن گفتن در حال جماع خصوصاً مرد را، مگر ذکر خدای تعالی چه در حدیث آمده که اگر در حال جماع سخن گویند فرزندی که حاصل شود گنگ خواهد بود «۳»). نهم: طعام عروسی را مخصوص مالداران ساختن، اما اگر بعضی مفلس و بعضی مالدار باشند جایز است. دهم: رفتن به مجلس عروسی کافر. یازدهم: غارت کردن آنچه در عروسی نثار کنند هرگاه ندانند [۲] که صاحب آن راضی [۳] نیست. دوازدهم: شوهر کردن زن مرد فاسق را، خصوصاً اگر شراب خوار [۴] یا سنی، یا مستضعف باشد. سیزدهم: نکاح کردن زنانی که سیاه باشند، سوای زنان لولی «۴».

[۱] - این قول خالی از قوت نیست. (نخجوانی) [۲] البتّه در این صورت ترک غارت نمایند. (صدر) [۳] با شکّ در رضا احوط منع است. (تویسرکانی) * به شرط این که ظاهر فعل دالّ بر رضا باشد و الّا جایز نیست. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) [۴] سابقاً در محرماتش شمردند. (صدر) _____ (۱) ابن

حمزه، وسیله: ۳۱۴. (۲) من لا یحضره الفقیه ۳: ۵۵۲. وسائل ۲۰: ۱۲۱ حدیث ۳ و ۵ و ... (۳) کافی، ۵: ۴۹۸، حدیث ۷. فقیه ۳: ۵۵۲، حدیث ۴۸۹۹ و جلد ۴: ۵، حدیث ۴۹۶۸. وسایل ۲۰: ۱۲۳. (۴) لولی: نازک و لطیف و ظریف. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۲۱ چهاردهم: نکاح کردن زنی که سفیه یا احمق باشد. پانزدهم: نکاح کردن زنان فاحشه. و بعضی از مجتهدین این را حرام می‌دانند هرگاه توبه ظاهر نکرده باشد «۱». شانزدهم: نکاح کردن زنان دیوانه و سلیطه و حسود و بدخلق و عقیم. هفدهم: زنی را که اراده نکاح او داشته باشد صریح گفتن که جماعی که تو را راضی کند در نزد من است، یا به کنایه گفتن که من بسیار جماعم. هجدهم: عقد کردن زنی که او را زایانیده یا تربیت کرده باشد. و بعضی از مجتهدین این را حرام می‌دانند. «۲» [۱] نوزدهم: نکاح کردن دختر زنی که او را زایانیده یا تربیت کرده باشد. بیستم: نکاح کردن [۲] دختر زنی که پدر او آن زن را خواسته باشد، و بعد از آنکه او را طلاق داده باشد از شوهر دیگر بهم رسیده باشد. بیست و یکم: نکاح کردن زنی که با مادر او یک شوهر کرده باشد غیر از پدر او. بیست و دوم: نکاح کردن دختر بکر بی‌رخصت [۳] پدر او. بیست و سوم: نکاح کردن [۴] خواهر زنی که او را طلاق داده باشد _____ فی الحال بر قیاسی از مجتهدین «۳».

_____ [۱] حرمت این معلوم نیست.

(تویسرکانی) [۲] احوط منع است. (تویسرکانی) [۳] احتیاط به رخصت گرفتن ترک نشود، چنانچه گذشت. (دهکردی، یزدی) * البتّه ترک نمایند. (صدر) * گذشت که احتیاط در اذن گرفتن است. (نخجوانی) [۴] احوط منع است. (تویسرکانی) * گذشت که احوط ترک است. (صدر) _____ (۱) حلبی،

کافی: ۲۸۶. (۲) شیخ مفید، مقنع: ۳۲۶. (۳) شهید اول، لمعه: ۱۷۹. شهید ثانی، مسالک ۷: ۳۵۱ و روضه ۵: ۲۱۰. محقق، شرایع ۲: ۲۹۳. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۲۲ بیست و چهارم: منع کردن زن از عیادت و تعزیت خویشان. بیست و پنجم: ریختن منی در غیر فرج زن آزادی که به عقد دوام او را خواسته باشد بی‌اذن او. و بعضی از مجتهدین [۱] این را حرام می‌دانند «۱» و هرگاه این عمل کند سنّت است که ده مثقال طلا دیت نطفه به آن زن دهد. اما در متعه، و شیردهنده، و عقیم، و زنان مسنّ، و سلیطه، و کنیز، بی‌اذن ایشان جایز است. [۲] بیست و ششم: خوابیدن میان دو زن آزاد، اما میان دو کنیز مکروه نیست.

فصل دوم در بیان شروط عقد نکاح دایمی:

فصل دوم در بیان شروط عقد نکاح دایمی: و آن شانزده است: اول: ایجاب، چون «زَوَّجْتُكَ» یعنی زن گوید به مرد که: تزویج کردم تو را. دوم: قبول، چون «قَبِلْتُ النِّكَاحَ» یعنی مرد گوید: قبول دارم نکاح را، و «قَبِلْتُ» گفتن بی آنکه لفظ نکاح را به آن ضَم کنند نیز کافی است، و اگر در لفظ ایجاب و قبول موافق نباشند چنانچه مذکور شد [۳] جایز است، و مقَدِّم داشتن ایجاب بر قبول لازم نیست. و اگر هریک از زن و شوهر شخصی دیگر را وکیل کنند وکیل زن چنین گوید: «زَوَّجْتُ مُوَكَّلَتِي مِنْ مُوَكَّلِكَ» یعنی نکاح کردم وکیل کننده خود را جهت وکیل کننده تو پس وکیل مرد گوید: «قَبِلْتُ لِمُوَكَّلِي» یعنی قبول کردم نکاح را جهت وکیل کننده خود. سوم: هریک از ایجاب و قبول را به صیغه ماضی گویند [۴] چنانچه مذکور شد، پس

[۱] — فرمایش بعضی از مجتهدین را

رعایت نمایند. (صدر) [۲] در بعضی از این مذکورات خالی از اشکال نیست. (یزدی) [۳] به این که در ایجاب بگوید: زَوَّجْتُكَ، و در قبول بگوید: قَبِلْتُ النِّكَاحَ. (نخجوانی، یزدی) [۴] ظاهر این است که ماضویت شرط نیست، بلکه قصد انشاء زوجیت از لفظ کافی است و همچنین عربیَّت شرط نیست. (تویسرکانی) * بنابر احوط. (نخجوانی، یزدی)

[۱] — شیخ مفید، مقنعه: ۵۱۶.

شیخ طوسی، مبسوط ۴: ۲۶۷ و خلاف ۴: ۳۵۹. شهید اول، لمعه: ۱۷۴. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۶۲۳ اگر به صیغه مضارع گویند جایز نیست. اما اگر به صیغه امر گویند بعضی از مجتهدین آن را جایز داشته اند «۱». چهارم آنکه: در صیغه قصد انشا کنند، یعنی قصد ماضی نکنند، چه اگر قصد ماضی کنند صحیح نیست. پنجم آنکه: ایجاب و قبول را به صیغه عربی بگویند هر گاه قدرت بر صیغه عربی داشته باشند، اما اگر بر آن قادر نباشند به هر لغتی که دانند صحیح است. ششم آنکه: هریک از ایجاب و قبول را به لفظ بگویند با قدرت، پس اگر اشاره کنند صحیح نیست، اما اگر قادر بر گفتن لفظ نباشند اشاره کافی است. هفتم آنکه: عقد را معلق بر شرط نسازند، پس اگر معلق بر شرط سازند صحیح نیست. اما اگر در عقد شرط مشروعی [۱] کنند صحیح است. هشتم آنکه: ایجاب و قبول در یک مجلس واقع شود بی فاصله [۲] پس اگر در دو مجلس واقع شود یا با فاصله باشد اگر چه اندک باشد صحیح نیست، اما اگر فاصله سعال «۲» باشد صحیح است. نهم آنکه: هریک از زن و شوهر بالغ باشند، پس اگر طفل باشند عقد ایشان بی اذن [۳] ولی صحیح نیست. دهم آنکه: هریک از ایشان عاقل باشند، چه اگر دیوانه باشند عقد ایشان بی اذن ولی صحیح نیست.

[۱] — تفصیلی دارد که مجال ذکر آن

نیست. (صدر) [۲] فاصله قلیل مضر نیست. (تویسرکانی) [۳] با اذن هم اگر خودش اجراء صیغه کند صحیح نیست، هر چند محتمل است اگر همراه باشد و همچنین در دیوانه، بلی صیغه جاری کردن سَفیه مانعی ندارد. (یزدی)

[۱] — محقق، شرایع ۲: ۲۷۳. ابن حمزه،

وسيله: ۲۹۱. شیخ طوسی، مبسوط ۴: ۱۹۴ و خلاف ۴: ۲۹۱. ابن زهره، غنیه: ۳۴۱. (۲) شِرفه. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۲۴ یازدهم آنکه: عقد به قصد واقع شود، پس اگر از مست یا بیهوش یا خفته به وقوع آید صحیح نیست، اگر چه بعد از آنکه به خود آیند اذن دهند. [۱] دوازدهم آنکه: هریک از ایشان مسلمان باشند، چه اگر یکی کافر [۲] باشد، یا آنکه زن مؤمنه باشد و شوهر سنی نیز، صحیح نیست. [۳] سیزدهم آنکه: آزاد باشند، چه عقد بنده بی اذن آقا صحیح نیست. چهاردهم آنکه: زن یکی از آنها بی نباشد که بر مرد حرام است. پانزدهم آنکه: زن در حال عقد مشخص باشد، پس اگر ولی یکی از دو دختر خود را عقد کند بی آنکه مشخص سازد صحیح نیست. شانزدهم آنکه: در عقد وکیل مخالفت قول موکل نکند، چه مثلاً اگر زن شخصی را وکیل نماید که او را به پانصد درهم نقره عقد بندد، پس اگر آن شخص به دویست درهم عقد کند صحیح نیست [۴] بر قول بعضی از مجتهدین «۱». و

آیا قدرت داشتن شوهر بر نفقه و مهر شرط است یا نه؟ در آن خلاف است میانه مجتهدین. اقرب آن است که شرط نیست. و اگر بعد از عقد کردن از نفقه دادن عاجز شود زن اختیار فسخ ندارد.

فصل سوم در جماعتی که ولی عقدند:

فصل سوم در جماعتی که ولی عقدند: و آنها سه قومند: قوم اول: پدر و جد پدری، چه ایشان ولی طفل و دیوانه و سفیه‌اند تا وقتی که بالغ و [۱] هرگاه بعد از افاقه اجازه و امضاء کنند حکم به بطلان مشکل است و احتیاط واضح است. (تویسرکانی) [۲] بطلان عقد کافر خالی از تأمل نیست. (تویسرکانی) [۳] عدم صحت معلوم نیست، بلی مکروه است. (نخجوانی) [۴] موقوف به اجازه است بدون اجازه فاسد است. (تویسرکانی) * فضولی است با اجازه صحیح است. (نخجوانی، یزدی) (۱) علامه حلی، تذکره ۲: ۶۰۲. جامع

عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۲۵ عاقل شوند و از سفاهت برآیند، و با وجود ایشان کسی دیگر ولی ایشان نیست. [۱] و خلاف است میانه مجتهدین که جد در حالت فوت پدر ولی است یا آنکه در ولایت او زندگی پدر شرط است؟ اقرب آن است که ولی است اگرچه پدر مرده باشد. و اگر پدر و جد کسی را وصی طفل سازند آیا آن وصی را ولایت نکاح آن طفل هست یا نه؟ میانه مجتهدین در این نیز خلاف است. اقوی آن است که او را ولایت نکاح [۲] هست. و اگر طفل فاسدالعقل بالغ شده باشد وصی با احتیاج او به نکاح می‌تواند برای او نکاح کرد. [۳] و اگر ولی طفل یا دیوانه جهت ایشان نکاح کند ایشان را بعد از بلوغ و عقل اختیار فسخ نیست [۴] مگر در چهار موضع [۵]: اول آنکه: او را به هم‌جنس نکاح نکرده باشند. دوم آنکه: تزویج او با کسی کرده باشند که آلت مردی نداشته باشد. سوم آنکه: زنی برای او نکاح کرده باشند که صاحب عیب باشد. چهارم آنکه: جهت او کنیزی خواسته باشند یا دختر خود را به غلامی داده باشند، چه برقول بعضی از مجتهدین ایشان را اختیار فسخ [۶] هست بعد از بالغ شدن، خصوصاً به مذهب جمعی از مجتهدین که در حلال بودن کنیز خواستن ترس افتادن به زنا را شرط می‌دانند، چه براین مذهب [۷] طفلان را بعد از بلوغ می‌رسد که فسخ [۸] کنند.

[۱] احوط در سفیه و مجنون اذن

حاکم است نیز. (صدر) [۲] اگر در خصوص نکاح هم وصی کرده باشند صریحاً یا ظاهراً معتبر است. (یزدی) [۳] احوط این است که وصی به اذن حاکم نکاح کند با احتیاج. (تویسرکانی) [۴] اگر اولیاء ملاحظه مصلحت کرده و مصلحت هم بوده ثبوت خیار معلوم نیست و الا صحت عقد مشکل است. (نخجوانی) [۵] مشکل است، بلکه اگر ملاحظه مصلحت کرده و مصلحت هم بوده ثبوت خیار معلوم نیست و الا صحت عقد مشکل است. (یزدی) [۶] احوط عدم فسخ است، مگر به یکی از اموری که موجب خیار فسخ است. (تویسرکانی) [۷] بنابراین مذهب محتاج بر فسخ نیست. (نخجوانی) [۸] حاجت به فسخ نیست. (یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۲۶ و هرگاه هریک از پدر و جد برای طفل جداگانه عقد کنند کسی که پیشتر کرده باشد صحیح است، و اگر هر دو به یک دفعه عقد کرده باشند عقد جد صحیح است. و به یکی از چهار امر ولایت پدر و جد ساقط می‌شود [۱]: اول آنکه: بنده باشند. دوم آنکه: ناقص عقل باشند. سوم آنکه: کافر باشند و طفل مسلمان، چه کافر را ولایت بر فرزند مسلمان نیست، اما بر فرزند کافر هست. چهارم آنکه: احرام بسته باشند جهت حج یا عمره، چه اگر مُحرّم در حالت احرام عقد کند صحیح نیست. و هرگاه یکی از این چهار امر حادث [۲] شود ولایت پدر و جد ساقط می‌شود و به امام انتقال می‌یابد. قوم دوم: آقای بندگان، چه آقا را ولایت نکاح بندگان خود هست، و اگر ایشان به آن راضی نباشند آقا به تعدی ایشان را به یکدیگر عقد می‌تواند کرد، و با وجود آقا دیگری ولی ایشان نیست، و بندگان را بی‌اذن آقا نکاح کردن صحیح نیست. قوم سوم: حاکم شرع هرگاه پدر و جد طفل

نباشند، یا طفل بی عقل بالغ شود، چه در این صورت حاکم شرع ولی او است اگرچه پدر و جد [۳] او باشند. و همچنین امام ولی کسی است که بعد از بالغ شدن دیوانه شود [۴] و با احتیاج و صرفه ایشان در نکاح [۱] مراعات احتیاط در این چهار امر مطلوب است. (تویسرکانی) [۲] چنانچه هرگاه زایل شود عود می کند ولایت ایشان. (دهکردی، یزدی) * و اگر بعد از حدوث زایل شود عود می کند ولایت ایشان. (نخجوانی) [۳] گذشت که احوط جمع است. (صدر) * با وجود پدر و جد، بله وصی پدر یا جد، حاکم ولایت ندارد هر چند جنون بعد از بلوغ حادث شود، بنابر اظهر و احوط استیذان از حاکم است نیز در این صورت. (نخجوانی) * با وجود پدر و جد حاکم ولایت ندارد، هر چند جنون بعد از بلوغ حادث شود و احوط استیذان از حاکم است نیز. (یزدی) [۴] در صورتی که پدر و جد یا وصی ایشان در نکاح نباشند بنابر اظهر. (نخجوانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۲۷ می تواند جهت ایشان نکاح کردن. [۱]

فصل چهارم در بیان ذکر جماعتی از زنان که بر مردان حرام اند:

اشاره

فصل سوم در جماعتی که ولی عقدند: و آنها سه قومند: قوم اول: پدر و جد پدری، چه ایشان ولی طفل و دیوانه و سفیه اند تا وقتی که بالغ و [۱] هرگاه بعد از افاقه اجازه و امضاء کنند حکم به بطلان مشکل است و احتیاط واضح است. (تویسرکانی) [۲] بطلان عقد کافر خالی از تأمل نیست. (تویسرکانی) [۳] عدم صحت معلوم نیست، بلی مکروه است. (نخجوانی) [۴] موقوف به اجازه است بدون اجازه فاسد است. (تویسرکانی) * فضولی است با اجازه صحیح است. (نخجوانی، یزدی) (۱) علامه حلی، تذکره ۲: ۶۰۲. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۲۵ عاقل شوند و از سفاهت برآیند، و با وجود ایشان کسی دیگر ولی ایشان نیست. [۱] و خلاف است میانه مجتهدین که جد در حالت فوت پدر ولی است یا آنکه در ولایت او زندگی پدر شرط است؟ اقرب آن است که ولی است اگرچه پدر مرده باشد. و اگر پدر و جد کسی را وصی طفل سازند آیا آن وصی را ولایت نکاح آن طفل هست یا نه؟ میانه مجتهدین در این نیز خلاف است. اقوی آن است که او را ولایت نکاح [۲] هست. و اگر طفل فاسدالعقل بالغ شده باشد وصی با احتیاج او به نکاح می تواند برای او نکاح کرد. [۳] و اگر ولی طفل یا دیوانه جهت ایشان نکاح کند ایشان را بعد از بلوغ و عقل اختیار فسخ نیست [۴] مگر در چهار موضع [۵]: اول آنکه: او را به هم جنس نکاح نکرده باشند. دوم آنکه: تزویج او با کسی کرده باشند که آلت مردی نداشته باشد. سوم آنکه: زنی برای او نکاح کرده باشند که صاحب عیب باشد. چهارم آنکه: جهت او کنیزی خواسته باشند یا دختر خود را به غلامی داده باشند، چه بر قول بعضی از مجتهدین ایشان را اختیار فسخ [۶] هست بعد از بالغ شدن، خصوصاً به مذهب جمعی از مجتهدین که در حلال بودن کنیز خواستن ترس افتادن به زنا را شرط می دانند، چه بر این مذهب [۷] طفلان را بعد از بلوغ می رسد که فسخ [۸] کنند. [۱] احوط در سفیه و مجنون اذن حاکم است نیز. (صدر) [۲] اگر در خصوص نکاح هم وصی کرده باشند صریحاً یا ظاهراً معتبر است. (یزدی) [۳] احوط این است که وصی به اذن حاکم نکاح کند با احتیاج. (تویسرکانی) [۴] اگر اولیاء ملاحظه مصلحت کرده و مصلحت هم بوده ثبوت خیار

معلوم نیست و الا صحت عقد مشکل است. (نخجوانی) [۵] مشکل است، بلکه اگر ملاحظه مصلحت کرده و مصلحت هم بوده ثبوت خیار معلوم نیست و الا صحت عقد مشکل است. (یزدی) [۶] احوط عدم فسخ است، مگر به یکی از اموری که موجب خیار فسخ است. (تویسرکانی) [۷] بنابراین مذهب محتاج بر فسخ نیست. (نخجوانی) [۸] حاجت به فسخ نیست. (یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۲۶ و هرگاه هریک از پدر و جدّ برای طفل جداگانه عقد کنند کسی که پیشتر کرده باشد صحیح است، و اگر هر دو به یک دفعه عقد کرده باشند عقد جدّ صحیح است. و به یکی از چهار امر ولایت پدر و جدّ ساقط می شود [۱]: اوّل آنکه: بنده باشند. دوم آنکه: ناقص عقل باشند. سوم آنکه: کافر باشند و طفل مسلمان، چه کافر را ولایت بفرزند مسلمان نیست، اما بفرزند کافر هست. چهارم آنکه: احرام بسته باشند جهت حجّ یا عمره، چه اگر مُحرّم در حالت احرام عقد کند صحیح نیست. و هرگاه یکی از این چهار امر حادث [۲] شود ولایت پدر و جدّ ساقط می شود و به امام انتقال می یابد. قوم دوم: آقای بندگان، چه آقا را ولایت نکاح بندگان خود هست، و اگر ایشان به آن راضی نباشند آقا به تعدی ایشان را به یکدیگر عقد می تواند کرد، و با وجود آقا دیگری ولّی ایشان نیست، و بندگان را بی اذن آقا نکاح کردن صحیح نیست. قوم سوم: حاکم شرع هرگاه پدر و جدّ طفل نباشند، یا طفل بی عقل بالغ شود، چه در این صورت حاکم شرع ولّی او است اگرچه پدر و جدّ [۳] او باشند. و همچنین امام ولّی کسی است که بعد از بالغ شدن دیوانه شود [۴] و با احتیاج و صرفه ایشان در نکاح [۱] مراعات احتیاط در این چهار امر

مطلوب است. (تویسرکانی) [۲] چنانچه هرگاه زایل شود عود می کند ولایت ایشان. (دهکردی، یزدی) * و اگر بعد از حدوث زایل شود عود می کند ولایت ایشان. (نخجوانی) [۳] گذشت که احوط جمع است. (صدر) * با وجود پدر و جدّ، بله وصی پدر یا جدّ، حاکم ولایت ندارد هر چند جنون بعد از بلوغ حادث شود، بنابر اظهر و احوط استیذان از حاکم است نیز در این صورت. (نخجوانی) * با وجود پدر و جدّ حاکم ولایت ندارد، هر چند جنون بعد از بلوغ حادث شود و احوط استیذان از حاکم است نیز. (یزدی) [۴] در صورتی که پدر و جدّ یا وصی ایشان در نکاح نباشند بنابر اظهر. (نخجوانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۲۷ می تواند جهت ایشان نکاح کرد. [۱]

قسم اوّل: جماعتی که ایشان را مطلقاً نمی توان خواست،

صنف اوّل: جماعتی از زنان اند که به واسطه خویشی صحیح حرامند، که هرگز حلال نمی شوند،

صنف اوّل: جماعتی از زنان اند که به واسطه خویشی صحیح حرامند، که هرگز حلال نمی شوند، و اینها هفت قومند: قوم اوّل: مادر و هر چند بالا-رود. قوم دوم: فرزند. قوم سوم: فرزندزاده و هر چند پایین روند. قوم چهارم: خواهر پدری و مادری. قوم پنجم: دختر خواهر و دختر برادر و هر چند پایین روند. قوم ششم: عمّه و هر چند بالا رود، چون عمّه پدر و عمّه مادر و عمّه جدّ، و اما عمّه عمّه گاه هست که حرام نیست. [۲] قوم هفتم: خاله و هر چند بالا رود، چون خاله پدر و خاله مادر و خاله جدّ، و اما خاله خاله گاه هست که حرام نیست. و بر زنان نیز هفت جماعت حرامند: اوّل پدر و هر چند بالا رود. دوم: فرزند. سوم: فرزند فرزند و هر چند پایین روند. چهارم: برادر پدری و مادری. پنجم: پسر برادر و خواهر و هر چند پایین روند. ششم: عمّ و هر چند بالا رود به طریقی که مذکور شد. هفتم: خال و هر چند بالا رود به طریقی که مذکور شد.

صنف دوم: جماعتی از زنان اند که حرام شدن ایشان عارض شده و به سبب آن نکاح ایشان اصلاً جایز نیست

صنف دوم: جماعتی از زنان اند که حرام شدن ایشان عارض شده و به سبب آن نکاح ایشان اصلاً جایز نیست و آنها پانزده قومند: قوم

اول: مادر زن و هرچند بالا رود، چه هرگاه کسی زنی را به نکاح صحیح و مانند آن دخول کند مادر آن زن و هرچند بالا رود بر او حرام مؤبد می‌شود اگرچه مادر [۱] _____

احوط در سفیه و مجنون مطلقاً اذن حاکم است نیز با بودن ولی دیگر. (صدر) [۲] مثل این که عمه نزدیک خواهر پدر باشد از جانب مادر، نه از جانب پدر او، پس بر این فرض عمه عمه خواهر شوهر مادر شخص می‌شود و خواهر شوهر مادر شخص بر شخص حرام نیست، چه جای خواهر شوهر جدّه‌اش باشد. (نخجوانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۲۸ رضاعی آن باشد. و همچنین مادر کنیزی که با او دخول کرده باشد حرام مؤبد می‌شود. و اگر زن را به عقد درآورد و دخول نکند آیا مادر او حرام مؤبد می‌شود یا نه؟ میانه مجتهدین در این خلاف است. اقوی آن است که حرام مؤبد می‌شود. آیا در عقد کردن دختر می‌باید که از هر دو طرف لازم باشد یا از یک طرف یا آنکه لازم بودن عقد لازم نیست بلکه اگر عقد فضولی کنند مادر حرام می‌شود؟ میانه مجتهدین در این نیز خلاف است. [۱] قوم دوم: دختر زن مدخوله و هرچند پایین رود، چه هرگاه زنی را به نکاح صحیح دخول کند دختر او هرچند پایین رود حرام مؤبد می‌شود اگرچه دختر رضاعی باشد، خواه آن دختر بعد از دخول بهم رسیده باشد، و خواه پیش از دخول. و آیا دخول به شبهه یا به زنا نیز همین حکم دارد یا نه؟ در آن خلاف است. [۲] اما زنا کردن به دختر بعد از نکاح مادر او حرام نمی‌سازد مادر را. [۳] قوم سوم: زن پدر هرچند بالا رود اگرچه پدر رضاعی باشد بر پسر حرام مؤبد است، اگرچه پدر دخول نکرده باشد. و همچنین است کنیزی که پدر به او دخول کرده باشد. و همچنین حرام مؤبداند [۴] زنانی که پدر کسی با پسر او با ایشان زنا کرده باشد. قوم چهارم: زن فرزند و هرچند پایین رود- و اگر چه رضاعی باشد- بر پدر حرام است و اگرچه پسر دخول نکرده باشد. و همچنین است کنیزی که پسر دخول کرده باشد. اما اگر هریک از پدر و پسر زن یکدیگر را به شبهه دخول کنند آیا برد دیگری حرام می‌شود یا نه؟ میانه مجتهدین در آن خلاف است. اصح آن است که حرام نمی‌شود. [۵] و همچنین خلاف است میانه مجتهدین در اینکه کنیزی را کنیه پدر یا پسر دسست به [۱] _____ اظهر با عدم اجازه عدم حرمت

است. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) [۲] احوط حرمت است هرگاه سابق بر عقد باشد. (نخجوانی، یزدی) [۳] و همچنین است عکس در هر دو صورت. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) [۴] بنابر احوط در زنا سابق بر عقد. (نخجوانی، یزدی) [۵] چنانچه در زنا نیز حرام نمی‌شود. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۲۹ شهوت مالیده باشند یا نگاه کرده باشند به جایی که غیر از آقا کسی دیگر دست نتواند مالیدن و نگاه کردن آیا به مجرد نگاه کردن یا دست مالیدن یکی حرام مؤبد می‌شود برد دیگری؟ اقرب [۱] آن است که حرام [۲] نمی‌شود بلکه مکروه است. و بعضی از مجتهدین بر آن رفته‌اند که اگر پسر دست مالیده باشد یا نگاه کرده باشد بر پدر حرام نمی‌شود اما اگر پدر دست مالیده باشد یا نگاه کرده باشد بر پسر حرام می‌شود. [۳] «۱» قوم پنجم: جماعتی از زنانند که به واسطه رضاع یعنی شیر خوردن طفلی از ایشان حرام می‌شوند. و شروط شیر خوردن ده است: اول آنکه: شیر دهنده زن باشد، پس اگر طفل شیر مردی را بخورد رضاع به هم نمی‌رسد. دوم آنکه: هریک از شیرخورنده و دهنده زنده باشند، پس اگر مرده باشند رضاع نیست. سوم آنکه: شیر آن زن از آبستنی بهم رسیده باشد، پس اگر زنی بی آنکه حامله باشد شیر بهم رساند و به طفل بخوراند رضاع بهم نمی‌رسد. چهارم آنکه: طفل شیر خالص از پستان آن زن بمکد، پس اگر چیزی در دهن آن طفل باشد که با شیر ممزوج شود و بخورد چنانکه در عرف آن را شیر نگویند رضاع بهم نمی‌رسد. پنجم آنکه: طفل شیر از پستان آن زن بمکد، پس اگر آن زن شیر خود را در ظرفی [۴] بدوشد و به خورد طفل دهد رضاع بهم نمی‌رسد. [۱] _____ اقرب حرمت است. (یزدی) [۲]

حرمت اگر اقرب نباشد احوط است مطلقاً و تفصیل مذکور صحیح نیست. (نخجوانی) [۳] و احوط این است. (صدر) [۴] و مثل ظرف اسست اگر از پستان دهانه او بدوشند. (نخجوانی)

(۱) شیخ مفید، مقنعه: ۵۰۲ و ۵۴۳. سَلَّار، مراسم: ۱۴۹. شهید اول، لمعه: ۱۷۸. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۳۰ ششم آنکه: شیر آن زن از نکاح صحیح بهم رسیده باشد، پس اگر از زنا باشد رضاع بهم نمی‌رسد. و از شیری که از دخول کردن به شبهه بهم رسد آیا رضاع به آن بهم می‌رسد یا نه؟ میانه مجتهدین خلاف است. اقرب آن است که بهم می‌رسد. و رضای شوهر و آقا در شیر دادن شرط نیست، پس اگر زن کسی یا کنیز شخصی بی‌رخصت شوهر یا آقا طفلی را شیر دهد رضاع بهم می‌رسد. و همچنین زاییدن زن حامله در شیر دادن شرط نیست، پس اگر زن آبستن پیش از زاییدن طفلی را شیر دهد رضاع بهم می‌رسد. و همچنین دوام نکاح در آن زن شرط [۱] نیست پس اگر متعه شخصی که از او آبستن باشد یا زن حامله که شوهرش طلاق داده باشد طفلی را شیر دهد رضاع بهم می‌رسد. هفتم آنکه: طفل آن مقدار از شیر آن زن بخورد که استخوان او سخت شود و گوشت بروید، یا آنکه یک شبانه روز شیر بخورد، یا پانزده مرتبه آنقدر که سیر شود و به خودی خود سر از شیر خوردن بردارد و پستان را بگذارد. و در حدیث صحیح وارد شده که ده مرتبه کافی است [۲] «۱». هشتم آنکه: طفل در این میانه پانزده مرتبه شیر زنی دیگر را نخورد. نهم آنکه: شیر خوردن طفل پیش از دو ساله شدن او باشد و بعضی از مجتهدین

[۱]- بلی شرط است که شیر زن مستند بر وطی صحیح باشد به این که زن معقوده باشد به عقد دوام یا منقطع یا این که از روی ملکیت زن باشد یا از تحلیل چنانچه هرگاه وطی از روی شبهه باشد پس حکم آن نیز حکم وطی به عقد است هرگاه شبهه هم از طرف زن و هم از طرف مرد باشد، و اما اگر شبهه از یک طرف باشد بالنسبه به او حکم وطی صحیح جاری می‌شود که نشر حرمت باشد و بالنسبه به طرف دیگر حکم زنا بر او جاری است، زیرا شیر ولادت از زنا نشر حرمت نمی‌کند علی الاظهر مطلقاً. (نخجوانی) [۲] پس البتّه _____ به ترک احتیاط _____ نمود. (ص _____ در)

(۱) کافی ۵: ۴۳۹، حدیث ۱۰. وسائل ۲۰: ۳۸۰، حدیث ۱۹. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۳۱ بر آنند که طفل شیردهنده می‌باید که دو ساله نباشد [۱] «۱» پس اگر بعد از دو ساله شدن او شیر بخورد رضاع بهم نمی‌رسد. دهم آنکه: صاحب شیر یک کس باشد پس اگر زنی طفلی را از شیر یک شوهر خود پانزده مرتبه شیر داده باشد و طفل دیگر را از شیر شوهر دیگر داده باشد بریکدیگر حرام نمی‌شوند [۲] و شیخ طبرسی براین رفته که اینها بریکدیگر حرام می‌شوند «۲». و هرگاه این شروط بهم رسد زن شیردهنده مادر آن طفل می‌شود و شوهر او که صاحب شیر باشد پدر او می‌شود، و فرزندی که از ایشان حاصل شده باشند یا شیر ایشان خورده باشند برادر و خواهر او می‌شوند. و به سبب شیر خوردن هفت زن حرام مؤبد می‌شوند؛ اول: زن شیر دهنده و مادر او هر چند بالا رود حرام مؤبداند بر طفل شیر خورنده. و همچنین هر زنی که پدر و مادرواجداد طفل را شیر داده باشند حرام مؤبداند، به جهت اینکه اینها همه به منزله مادرند در نسب. دوم: هر دختری را که زن شخصی شیر دهد، چه آن دختر بر آن شخص به منزله دختر است در نسب. سوم: فرزندان دختری که زن او شیر داده باشد، چه اینها به منزله فرزندزاده‌اند در نسب. چهارم: هر دختری که از شوهر شیردهنده حاصل شده باشد یا شیر او را خورده [۱] _____ اقوی عدم اعتبار آن

است. (دهکردی، یزدی) [۲] و همچنین اگر یک طفل را از شیر دو شوهر شیر دهند، به این که نصف دفعات از یکی و نصف دیگر از دیگری باشد هر چند فرض آن بعید است و آن این است که شیر زن از شوهر اول مستمر بماند تا زمان حمل از شوهر دوم و همچنین شرط است در تحقق رضاع اتحاد زن شیر دهنده، پس هرگاه بعض عدد از زنی و بعض دیگر از زن دیگر یک شخص باشد نش _____ حرمت نمی‌کنند. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) (۱) حلبی، کافی: ۲۸۵. ابن زهره،

غنیه: ۳۳۵. ابن حمزه، وسیله: ۳۰۱. (۲) طبرسی، مجمع البیان ۳: ۲۸. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۳۲ باشد، و دخترانی که زن

شیردهنده زاییده باشد برای طفل حرام است چه اینها به منزله خواهرند در نسب. پنجم: فرزندان فرزند شوهر شیردهنده خواه نسبی و خواه رضاعی، و فرزندان فرزند نسبی شیردهنده، چه ایشان به منزله دختران خواهر و برادرند در نسب. ششم: خواهر شوهر زن شیردهنده، چه او به منزله عمه است در نسب. هفتم: خواهر زن شیردهنده، چه او به منزله خاله است در نسب. و همچنین هفت کس از مردان بر زنان حرام مؤبد می شوند به سبب شیر خوردن: اول: شوهر زن شیردهنده بر دختری که شیر او خورده باشد حرام مؤبد است، چه او به منزله پدر او است در نسب. دوم: پسری که شیر شیردهنده را خورده باشد حرام مؤبد است، چه او به منزله پسر او است در نسب. سوم: پسرانی که از آن شیر خورنده بهم رسند، چه آنها به منزله فرزندان فرزندزاده اند در نسب. چهارم: به منزله برادرند در نسب. پنجم: فرزند و فرزند رضاعی و نسبی شوهر شیردهنده، چه آنها به منزله پسران برادر و خواهرند در نسب. ششم: برادر شوهر شیردهنده، چه او به منزله عم است در نسب. هفتم: برادر زن شیردهنده، چه او به منزله خال اوست در نسب. اما مادر رضاعی شیردهنده و فرزندان رضاعی او که از غیر آن شیردهنده باشند و عمه و خاله رضاعی او و خواهر و دختر خواهر و دختر برادر رضاعی او، بر شیر خورنده حرام نمی شوند. [۱] و در حرام شدن اولاد رضاعی شیردهنده بر پدر طفل شیر

[۱] - اظهر حرمت جمیع است ما

عدای فرزندان رضاعی شیردهنده چون اعتبار اتحاد فحل در بنوت و اخوت است نه مطلقاً. (یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۳۳ خورنده خلاف است. شیخ طبرسی بر این رفته که حرام می شود. [۱] «۱» و خواهران و برادران آن طفل که از آن زن شیر نخورده باشند می توانند که دختران شیردهنده و شوهر او را نکاح کنند، و بعضی از مجتهدین این را نیز حرام می دانند [۲]. و حرام می سازد رضاع لاحق نکاح سابق را، مثلاً اگر مادر شخصی زن او را شیر دهد آن زن بر آن شخص حرام مؤبد می شود، و اگر زن بزرگ شخصی زن کوچک او را شیر دهد هر دو بر شوهر حرام می شوند هر گاه بر زن بزرگ [۲] دخول کرده باشد و اگر دخول نکرده باشد زن بزرگ حرام می شود و بس. [۳] قوم ششم: زنانی که شوهر داشته باشند یا در عده رجعی باشند و جمعی [۴] با ایشان زنا کنند، چه در این صورت آن زنان بر آنها بی که دخول کرده اند حرام مؤبد [۵] می شوند. و کنیزی که آقای او با او دخول کرده باشد اگر شخصی با او دخول کند آیا بر آن شخص آن کنیز حرام می شود یا نه؟ میانه مجتهدین خلاف است. [۶] قوم هفتم: زنانی که ایشان را شوهران ایشان طلاق گفته باشند و هنوز از عده بیرون

[۱] - اظهر عدم حرمت است، چنانچه

مذهب مشهور است. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) [۲] یعنی اگر شیر غیر باشد همان کبیره حرام می شود مؤبد و صغیره حرام می شود جمعاً، پس نکاح زن کوچک منفسخ می شود محتاج می شود به عقد جدید، مگر این که مدخوله باشد آن وقت هر دو حرام می شوند بر او و از برای کبیره است مطالبه مهر اگر مدخوله باشد نه غیر مدخوله، و از برای صغیره است نصف مهر، مگر این که دفعه آخر شیر کامل این صغیره در حالتی باشد که کبیره مثلاً در خواب باشد بخورد تمام مهر او ساقط است. (نخجوانی) [۳] لکن نکاح زن کوچک منفسخ می شود. (یزدی) [۴] یا یک نفر. (یزدی) [۵] احوط حرمت ابدی است در زنا به ذات البعل و در عده رجعی یا بینه یا عده وفات و همچنین احوط الحاق کنیزی است که آقا با او وطی کرده باشد. (تویسرکانی) [۶] حرمت معلوم نیست. (یزدی)

(۱) مجمع البیان ۳: ۲۸. (۲) شیخ

طوسی، نهاییه ۲: ۳۰۲ و خلاف ۵: ۹۳. ابن حمزه، وسیله: ۳۰۲. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۳۴ نرفته باشند اگر جماعتی [۱] ایشان را دانسته عقد کنند در این صورت آن زنان به مجرد عقد کردن بر آن جماعت حرام مؤبد می شوند و اگر چه دخول به آنها نکرده باشند، و اگر نادانسته به آن زنان عقد کنند حرام نمی شوند تا آنکه با ایشان دخول کنند پس اگر دخول کرده باشند حرام می شوند. اما اگر کسی در مدت استبرای کنیز شخصی نادانسته آن کنیز را عقد کند آیا بر آن کس حرام مؤبد می شود یا نه مثل عقد کردن زنی که در عده باشد؟ میانه مجتهدین در آن خلاف است. [۲] و اگر کسی زن شوهردار یا متعه کسی را نادانسته عقد کند آیا

به مجرد عقد بر او حرام مؤید می شود یا نه؟ در این نیز خلاف است. [۳] قوم هشتم: زنانی که مردان در حالتی که [۴] احرام بسته باشند ایشان را دانسته نکاح کنند چه آن زنان بر ایشان حرام مؤید می شوند، و اگر نادانسته عقد کرده باشند و با ایشان دخول نکرده باشند آن عقد باطل است و حرام مؤید نمی شوند، اما اگر دخول کرده باشند آیا آن زنان حرام مؤید می شوند برایشان یا نه؟ میانه مجتهدین در این خلاف است. [۵] قوم نهم: زنانی که شوهران ایشان با ایشان لعان کرده باشند، و لعان آن است که شخصی به زن خود گوید که: «فلان با تو زنا کرده» و گواه نداشته باشد، پس حاکم شرع ایشان را امر می کند به آنکه یکدیگر را لعنت کنند به طریقی که زود باشد که در بحث لعان بیاید، چه بعد از لعان آن زنان بر شوهران خود حرام مؤید می شوند. قوم دهم: زنان کر و گنگ که شوهران ایشان به ایشان گفته باشند که: «فلان با تو زنا کرد» [۱] - یا یک نفر. (یزدی) [۲] حرمت

معلوم نیست، هر چند احوط است. (یزدی) [۳] عدم حرمت خالی از قوت نیست، هر چند احوط است و اما دانسته و یا با دخول پس حرام می شود. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) [۴] هرگاه زن محرمه باشد و مرد محل باشد، بعضی گفته اند مثل محرم بودن مرد است. (دهکردی، یزدی) [۵] اقوی عدم تحریم ابدی است. (تویسرکانی) * در صورت عدم دخول هم خلاف است و اظهر عدم حرمت است با نادانستن مطلقاً، چنانچه احوط اجتناب است مطلقاً. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۳۵ کرده» چه در این صورت به مجرد این گفتن، آن زنان بر شوهران خود حرام مؤید می شوند. قوم یازدهم: دختران عمه و خاله [۱] هرگاه که با عمه و خاله زنا کنند چه دختران ایشان بر آن کسانی که با ایشان زنا کرده باشند حرام مؤید می شوند، اما اگر به عمه و خاله به شبهه [۲] دخول کرده باشند یا عقد دختران ایشان پیش از زنا با ایشان واقع شده باشد حرام نمی شوند. قوم دوازدهم: مادران و دختران و خواهران مردانی که با ایشان لواطه کرده باشند به غیبت حشفه یا بعض از حشفه که در دُبر ایشان غایب شده باشد، چه مادران و خواهران و دختران ایشان بر لواطه کننده حرام مؤید می شوند هرگاه عقد ایشان پیش از [۳] لواطه کردن نباشد. و آیا مادر و خواهر رضاعی آن پسر به مجرد لواطه کردن با او حرام می شوند یا نه؟ میانه مجتهدین خلاف است. [۴] و همچنین خلاف است در حرام بودن مادر مادر او و دختر دختر او، و اما دختر خواهر او حرام نمی شود. قوم سیزدهم: زنان آزادی که شوهران ایشان نه مرتبه ایشان را طلاق عدی دهند، چه ایشان بعد از آن حرام مؤید می شوند بر شوهران خود. قوم چهاردهم: کنیزان که شوهران ایشان شش مرتبه ایشان را طلاق عدی دهند، چه بعد از آن ایشان بر شوهران خود حرام مؤید می شوند. [۵] [۱] - احوط قول به حرمت دختر عمه

و خاله است با زنا با عمه و خاله. (تویسرکانی) [۲] احوط حرمت است هرگاه سابق باشد بر عقد و همچنین احوط نشر حرمت است به مطلق زنا سابق و وطی به شبهه سابق هر چند به غیر عمه و خاله باشد. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) [۳] احوط عدم فرق است ما بین لواطه سابق بر عقد و لاحق از عقد، و همچنین احوط و اقوی الحاق رضاع است به نسب، و همچنین اقوی الحاق مادر مادر و دختر دختر است، بلکه احوط عدم فرق است در وطی مابین بالغ و غیر بالغ، بلکه احوط حرمت مادر و دختر و خواهر است بر پسر واطی. (تویسرکانی، صدر) * احوط در صورت پیش بودن عقد مراعات احتیاط است به این که آن زن را طلاق بدهد و از او اجتناب کند ابداً. (نخجوانی، یزدی) [۴] اظهر حرمت است و همچنین در مادر مادر و دختران دختر. (یزدی) [۵] علی الاحوط. (تویسرکانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۳۶ قوم پانزدهم: دختری که نه سال نداشته باشد و شوهر با او دخول کند و مخرج حیض و بول یا مخرج بول و غایط او یکی شود بر شوهر خود حرام مؤید می شود. [۱] و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر بعد از آنکه هر دو مخرج او یکی شده باشد نیک شود حلال می شود «۱». و آیا اگر دختر بالغ باشد و شوهرش چون با او دخول کند او را این حال بهم رسد حرام مؤید می شود یا نه؟ میانه مجتهدین در آن خلاف است. [۲] و همچنین در اینکه اگر دختری را به انگشت بکارت او برند آیا حرام مؤید می شود یا نه؟ اقرب آن است که حرام نمی شود. و همچنین خلاف است در اینکه اگر کنیز را چنین کنند آیا حرام

مؤبد می شود یا نه؟ اقرب آن است که نمی شود.

قسم دوم: جماعتی از زنان که حرام مؤبد نیستند بلکه به واسطه مانعی حرام شده اند،

قسم دوم: جماعتی از زنان که حرام مؤبد نیستند بلکه به واسطه مانعی حرام شده اند، چون جمع میانه دو صنف از ایشان یا غیر آن، و آنها هفده اند: اول: جمع کردن میانه مادر و دختر [۳] به شرطی که دخول به مادر نکرده باشد، چه هرگاه مادر را طلاق دهد دختر را می توان خواست، اما جمع کردن میانه هر دو حرام است. دوم: جمع کردن میانه دو خواهر اگرچه به عقد متعه باشد حرام است، چه تا یک خواهر را طلاق ندهد و او از عده خود بیرون نرود- اگر طلاق رجعی باشد که شوهر در [۱] - قول به حرمت ابدی در جمیع

احوط است و احوط طلاق است. (تویسرکانی) * معلوم نیست. (یزدی) [۲] حرام نمی شود. (یزدی) [۳] عبارت خالی از ناخوشی نیست و مراد این است که جمع ما بین مادر و دختر در زمان واحد جایز نیست و در دو زمان جایز است در یک صورت و آن این که مادر را عقد کرده باشد و قبل از دخول طلاق داده باشد و آنرا به عکس پس جایز نیست. (نخجوانی، یزدی) (۱) ابن براج، جواهر: ۱۷۴. ابن سعید

حلی، نزهة الناظر: ۹۶. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۳۷ عده رجوع تواند کرد- خواهر دیگر را نمی تواند خواست، و در طلاق باین خلاف است میانه مجتهدین، اصح آن است که جایز است. [۱] سوم: جمع میانه عمه و خاله و هر چند بالا روند و دختر برادر و دختر خواهر بی اذن عمه و خاله در عقد و اگرچه متعه باشد حرام است، امّا اگر اذن دهند حرام نیست. [۲] و در حرام بودن جمع کردن میانه عمه و خاله و دختر برادر و دختر خواهر هرگاه کنیز باشند خلاف است میانه مجتهدین، و استاد بنده- اعنی افضل المتأخرین بهاء المله والدین محمد طاب ثراه- نیز در این مسئله متوقف بودند [۳] زیرا که در این باب حدیثی [۴] به نظر نرسیده. چهارم: جمع کردن میانه کنیز و زن آزاد بی اذن آن زن چه جمع میان ایشان حرام است، و آیا با اذن او جایز است یا نه؟ میانه مجتهدین در این خلاف است. [۵] پنجم: جمع کردن مرد آزاد میانه زیاده از چهار زن دایمی، و همچنین متعه [۶] بر [۱] بلی در متعه هرگاه مدت منقضی

شود یا هبه مدت کند یا این که عده باینه است احوط عدم تزویج خواهر او است پیش از انقضاء عده. (دهکردی، یزدی) * احوط ترک است. (صدر) [۲] چنانچه هرگاه عقد عمه و خاله بعد از آن دو باشد نیز جایز است. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) [۳] ظاهر عدم فرق است در این حکم میان حرّه و کنیز، پس جایز نیست تزویج عمه و دختر برادر و تزویج خاله و دختر خواهر مطلقاً اگرچه کنیز باشند از جهت اطلاق نصوص، پس توقف مرحوم شیخ بهائی به موقع نیست، بلی اقوی جواز جمع میان آنها است در وطی به طریق ملک یمین یا تحلیل نظر به اصل و عمومات. (تویسرکانی) * اظهر عدم حرمت است هر چند اجتناب احوط است خصوصاً هرگاه عمه و خاله را تزویج کرده باشد و دختر خواهر و برادر به ملک باشد. (نخجوانی، یزدی) [۴] ولی اطلاق حدیث وارد در این مقام کافی است. (صدر) [۵] اقوی جواز است با اذن. (تویسرکانی) * اظهر جواز است. (یزدی) [۶] قول به منع در متعه ضعیف است. (تویسرکانی) * در متعه اظهر جواز است و مخالف نادر است. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۳۸ قول بعضی از مجتهدین «۱». ششم: جمع کردن مرد آزاد میانه زیاده از دو کنیز، و بعضی از مجتهدین جمع میانه دو کنیز را جایز [۱] نمی دانند. هفتم: جمع کردن بنده میانه سه زن آزاد یا بیشتر، چه بنده را بیشتر از دو زن آزاد جایز نیست. هشتم: جمع کردن بنده میانه پنج کنیز یا زیاده، چه بنده را زیاده از چهار کنیز حرام است. نهم: نکاح زن بت پرست، چه کفر مانع است از حلال بودن او برمسلمان. دهم: نکاح زن مسلمانی که مرتدّ شده باشد، چه ارتداد مانع است از خواستن او. یازدهم: زن جهود و ترسا را به عقد [۲]

دایمی [۳] خواستن، اما ایشان را متعه کردن جایز است بر قول بعضی از مجتهدین «۲». (دوازدهم: زن آزادی که سه مرتبه شوهر او را طلاق دهد بر آن شوهر حرام است تا آنکه او را دیگری به عقد دخول کند و طلاق دهد آنگاه بر او حلال می شود و اگرچه طلاق دهنده بنده باشد. سیزدهم: زن آزادی که شش مرتبه [۴] شوهر او را طلاق گوید بر شوهر او حرام [۱] اقوی جواز جمع بین دو کنیز

است. (تویسرکانی) [۲] اقوی جواز است خصوصاً متعه، و احوط ترک است خصوصاً دوام. (دهکردی، یزدی) [۳] دور نیست که نکاح اهل کتاب به عقد دوام نیز جایز باشد و لکن احوط منع است. (تویسرکانی) [۴] یعنی هرگاه بعد از طلاق سوم که محلل آمده او را تزویج کند و سه دفعه دیگر او را طلاق دهد باز محتاج به محلل است، و اما اگر سه مرتبه دیگر طلاق بدهد که مجموع نه مرتبه شود. اگر طلاقها عدی بوده، پس حرام ابدی می شود، چنانچه گذشت و در کنیز در مرتبه ششم هرگاه عدی باشد حرام ابدی می شود بنابر احوط، و محتمل است که مثل حرّه بعد از نه طلاق حرام ابدی شود، و محتمل است که مطلقاً حرام ابدی نشود چون اخبار حرمت ابدی (۱) ابن براج، مهذب ۲:

۲۴۳. شهید ثانی، مسالک ۷: ۳۵۰. ابن حمزه، وسیله: ۲۹۵ و ۳۱۰. (۲) شیخ طوسی، نهاییه ۲: ۲۹۹. علامه حلی، قواعد ۲: ۳۸. محقق، شرایع ۲: ۲۹۴. ابن حمزه، وسیله: ۲۹۰. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۳۹ است تا آنکه او را دیگری به عقد درآورده دخول کند و طلاق دهد آنگاه حلال می شود و اگرچه طلاق دهنده بنده باشد. چهاردهم: کنیزی را هرگاه شوهر او دو مرتبه طلاق گوید بر او حرام می شود تا آنکه شخص دیگر او را به عقد دخول کند و طلاق دهد و اگرچه طلاق دهنده آزاد باشد. پانزدهم: کنیزی را هرگاه چهار مرتبه طلاق دهند حرام می شود بر شوهر تا آنکه دیگری او را به عقد دخول کند و طلاق دهد اگرچه طلاق دهنده آزاد باشد. شانزدهم: هرگاه هریک از دو شخص دختر خود را به دیگری دهند که مهر هریک فرج دیگری باشد حرام است، و این را نکاح شقار می گویند، و این نکاح باطل است. هفدهم: هرگاه جماعتی از زنان که شمردن ایشان ممکن باشد و یکی از ایشان از محارم باشد چون مادر و خواهر مشتبّه باشند نکاح کردن آن جماعت بالتمام حرام است.

فصل پنجم: در اقسام دخول کردن

فصل پنجم: در اقسام دخول کردن و آن بر پنجاه و یک وجه است: سه وجه واجب، و شانزده وجه حرام، و پنج وجه سنت، و بیست و هفت وجه مکروه. اما سه وجه واجب: اول: دخول کردن بعد از چهار ماه، چه هرگاه چهارماه بگذرد و به زن خود دخول [۱] نکند واجب است که بعد از آن دخول کند بر او بی عذر شرعی. دوم: هرگاه شخصی قسم خورد که با زن خود دخول نکند در این صورت آن زن معامله خود را به حاکم شرع عرض می کند، و حاکم شرع تا چهار ماه آن شخص را مهلت می دهد و مخیر می سازد میانه دخول کردن با کفّاره یا طلاق دادن، آنگاه بر او واجب می شود دخول کردن با کفّاره یا طلاق دادن، چنانچه در بحث ایلا خواهد آمد _____ مختصّ است به حرّه و

در نه طلاق، و احوط حکم به حرمت است در شش طلاق. (دهکردی، یزدی) [۱] دخول کردن در هر چهار ماه یک مرتبه واجب است، و هرگاه تأخیر کند از چهار ماه آثم است. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۴۰ سوم: هرگاه کسی با زن خود گوید که: «پشت تو همچو پشت مادر من است» در این صورت آن زن حال خود را به حاکم شرع عرض می کند، و حاکم شرع تا سه ماه او را مهلت می دهد، آنگاه واجب است بر او دخول کردن با کفّاره یا طلاق دادن، چنانچه در بحثظهار خواهد آمد. اما شانزده وجه حرام: اول: دخول کردن در حالتی که حیض داشته باشد. دوم: در حالتی که نفسا باشد. سوم: در حالتی که هریک از زن یا شوهر احرام حجّ یا عمره بسته باشد. چهارم: در حالتی که هریک از ایشان روزه واجب چون روزه ماه رمضان یا نذر معین داشته باشد، و در نذر غیر معین خلاف است. [۱] پنجم: در حالتی که وقت نماز تنگ باشد. ششم: هرگاه یکی از ایشان

نیت اعتکاف واجب کرده باشد. هفتم: در حالتی که یکی از ایشان در مسجد معتکف باشد. [۲] هشتم: هر گاه کسی به زن خود گفته باشد که: «پشت تو همچو پشت مادر من است» پیش از آنکه کفاره بدهد دخول کردن حرام است. نهم: در حالتی که شخصی زن دیگر را به شبهه دخول کند شوهر آن زن را دخول کردن به آن زن حرام است تا آنکه از عده دخول کننده بیرون رود. دهم: هر گاه به سبب دخول کردن به دختر غیربالغ که مخرج بول و غایط یا مخرج حیض و بول او یکی شود، دخول کردن با او حرام است [۳] و بعضی از مجتهدین بر آنند [۱]

اظهر جواز است، خصوصاً قبل از زوال و احوط ترک است خصوصاً بعد از زوال و همچنین سایر صیام واجب موسّعه غیر از قضاء شهر رمضان که جایز نیست بعد از زوال افطار کردن چه به جماع و چه به غیر آن، بلکه باید کفاره بدهد، چنانچه در بحث صیام گذشت. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) [۲] علی الاحوط. (تویسرکانی) [۳] قول به حرمت خالی از اشکال نیست ولکن احوط است. (تویسرکانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۴۱ که اگر نیک [۱] شود دخول کردن به او حلال می شود «۱». یازدهم: دخول کردن به یکی از زنان در شبی که نوبت زن دیگر باشد بی اذن او [۲] بر قول بعضی از مجتهدین «۲». دوازدهم: در وقتی که زن نگذارد که شوهر با او دخول کند جهت گرفتن مهر، پس اگر شوهر به قهر و غلبه او را دخول کند حرام است. [۳] سیزدهم: در حالتی که زن را طلاق گفته باشد و شوهر را رسد که رجوع کند پیش از آنکه از عده بیرون رود دخول کردن غیرشوهر [۴] با او حرام است. چهاردهم: دخول کردن به کنیز حامله ای که خریده باشد پیش از آنکه چهار ماه از حمل او بگذرد حرام است. [۵] پانزدهم: دخول کردن به زنی که از دخول عاجز آید- به واسطه بیماری یا بزرگی آلت شوهر- حرام است. شانزدهم: هر گاه کنیزی را بخرند پیش از آنکه آن کنیز یک حیض بیند یا چهل و پنج روز از وقت خریدن او بگذرد دخول کردن با او حرام است [۶] و آیا در این مدت چنانچه دخول کردن به او حرام است بوسیدن آن کنیز و دست مالیدن با او نیز حرام است [۱] حرمت بر تقدیری که نیک نشده

باشد نیز محلّ تأمل است. (یزدی) [۲] علی الاحوط. (تویسرکانی) [۳] علی الاحوط. (تویسرکانی) [۴] دخول کردن غیر شوهر مطلقاً حرام است چه در عده رجعیّه، چه باینه، چه غیر آن، و اگر مراد از غیر شوهر مالک مزوّجه باشد نیز فرق نیست در حرمت ما بین عده رجعیّه و باینه. (نخجوانی، یزدی) [۵] بنابر احوط، بلکه احوط ترک است تا وضع حمل او بشود. (دهکردی، یزدی) * اظهر حرمت است تا این که وضع حمل او بشود، چنانچه گذشت. (نخجوانی) [۶] اگر فروشنده به او دخول کرده باشد، چنانچه خواهند فرمود. (صدر) (۱) ابن بزّاج، جواهر:

۱۷۴. ابن سعید حلّی، نزّه الناظر: ۹۶. (۲) نیافتم. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۴۲ یا نه؟ میانه مجتهدین در آن خلاف است. [۱] اما پنج وجه سنّت: اوّل: مطلق دخول کردن با زن خود بی آنکه ضرری به او رسد و قدرت بر آن داشته باشد. دوم: دخول کردن در شب اوّل ماه رمضان. سوم: دخول کردن در شب سه شنبه و دوشنبه و پنج شنبه و جمعه بعد از خفتن. چهارم: دخول کردن در روز پنجشنبه در وقت ظهر. پنجم: دخول کردن در روز جمعه بعد از عصر. و امّا آن بیست و هفت وجه مکروه: اوّل: دخول کردن بعد از آنکه محتلم شده باشد پیش از آنکه وضو بسازد یا غسل کند، چه در حدیث آمده که: اگر کسی بعد از آنکه محتلم شده باشد وضو نساخته یا غسل نکرده با زن خود دخول کند فرزندی که حاصل شود دیوانه باشد «۱». دوم: برهنه دخول کردن. سوم: دخول کردن در کشتی یا جایی که سقف نداشته باشد، یا در زیر درختان میوه دار. چهارم: دخول کردن از وقت طلوع صبح تا برآمدن آفتاب. پنجم: دخول کردن در وقت زردی طلوع آفتاب. ششم: دخول کردن در وقت ظهر، مگر در روز پنجشنبه که سنّت است. هفتم: دخول کردن در آخر روز در وقتی که آفتاب زرد باشد. هشتم: دخول کردن بعد از غروب آفتاب تا برطرف شدن شفق [۱] اظهر عدم حرمت است، هر

چند اولی ترک است. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

(۱) تهذیب ۷: ۴۱۲، حدیث ۱۶۴۶ و صفحه ۴۵۹، حدیث ۱۸۳۷، وسائل ۲۰: ۱۳۹، حدیث ۱ و ۳ و صفحه ۲۵۷، حدیث ۱. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۴۳ نهم: دخول کردن در شب اول هر ماه مگر در شب اول ماه رمضان که سنت است، چنانچه مذکور شد، و همچنین مکروه است دخول کردن در ساعت اول شب. دهم: دخول کردن در نیمه هر ماه، خصوصاً نیمه ماه شعبان. یازدهم: دخول کردن در آخر ماه، چه در حدیث آمده که: اگر فرزندی در اول ماه یا در میان ماه یا در آخر ماه صورت بندد از شکم بیفتد، و اگر نیفتد دیوانه خواهد بود «۱». دوازدهم: دخول کردن در وقتی که ماه یا آفتاب گرفته باشد، یا بادهای سیاه و سرخ و زرد ترسناک بوزد، یا زلزله باشد. سیزدهم: دخول کردن در جایی که طفل ایشان را ببیند، چه در حدیث آمده است که: اگر در این حالت فرزندی بهم رسد پس اگر پسر آید زانی باشد و اگر دختر آید زانیه «۲» و بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر طفل ممیز باشد حرام است نه مکروه است «۳» نهایتش در حدیث مطلق واقع شده. و همچنین مکروه است دخول کردن با زن هر گاه زن دیگر نگاه کند. چهاردهم: دخول کردن در حالتی که روی یا پشت به قبله یا ایستاده یا رو به آفتاب باشد. پانزدهم: دخول کردن در سفر هر گاه آب یافت نشود، و اگر در حضر نیز آب نباشد دخول کردن آیا مکروه است یا نه؟ میانه مجتهدین در این خلاف است. [۱] شانزدهم: دخول کردن با دختر بکر هر گاه متعه کرده باشد، چه سنت است که در این حالت بکارت او را نبرد. [۱] اگر تکلیف مشروط به طهارت به ذمه علاقه گرفته است جایز نیست، خصوصاً اگر مضیق باشد و احوط ترک است. (نخجوانی)

(۱) من لایحضره الفقیه ۳: ۴۰۳، حدیث ۴۴۰۸. وسائل ۲۰: ۱۲۹، حدیث ۳. (۲) کافی ۵: ۴۹۹ و ۵۰۰، حدیث ۱ و ۲. وسائل ۲۰: ۱۳۲، حدیث ۱ و ۲. (۳) شهید ثانی، مسالک ۷: ۳۸ و روضه ۵: ۹۵. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۴۴ هفدهم: دخول کردن در دبر زنان [۱] و مالک نیز که یکی از علمای ستیان است بر این رفته «۱» و بعضی [۲] از مجتهدین ما این را حرام [۳] می دانند «۲». هجدهم: دخول کردن به کنیز حامله بعد از آنکه از آبستنی [۴] او چهار ماه گذشته باشد. نوزدهم: دخول کردن به زنی که از زنا بهم رسیده باشد، خواه به عقد باشد و خواه به خریدن. بیستم: دخول کردن پیش از دادن مهر یا بعضی از آن. بیست و یکم: دخول کردن به زنی که مهر او را در وقت عقد کردن ذکر نکرده باشند پیش از آنکه مشخص کند. بیست و دوم: دخول کردن به زنی که از حیض و نفاس پاک شده باشد و غسل نکرده باشد. [۵] بیست و سوم: دخول کردن در شب عید قربان. بیست و چهارم: دخول کردن میان اذان و اقامت. بیست و پنجم: دخول کردن در شبی که روز آن از سفر آمده باشد. بیست و ششم: دخول کردن در شبی که روزش به سفر رود. [۱] - بلکه احوط ترک است، خصوصاً هر گاه راضی نباشد. (یزدی) [۲] این قول اگر اظهر نباشد احوط است، خصوصاً هر گاه راضی نباشد. (نخجوانی) [۳] قول به حرمت اقوی و موافق احتیاط است، خصوصاً با عدم رضای زوجه. (دهکردی) [۴] یعنی از آبستنی از غیر مالک فعلی و احوط ترک دخول است تا وضع حملش بشود. (دهکردی) * یعنی حامله از غیر او، و گذشت که احوط ترک است تا وضع حملش بشود. (نخجوانی، یزدی) [۵] بلکه احوط ترک است. (صدر) * حرمت وطی پیش از غسل اگر اقوی نباشد احوط است. (نخجوانی)

(۱) ابن قدامه در مغنی ۸: ۱۳۱ و ماوردی در حاوی الکبیر ۹: ۳۱۷ به مالک نسبت داده اند. (۲) ابن بابویه، من لا یحضره الفقیه ۳: ۴۶۸. ابن حمزه، وسیله: ۳۱۳. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۴۵ بیست و هفتم: دخول کردن به زنی به اشتهاغ غیر آن زن. تتمه: در دخول کردن به شبیه، و آن بر سه قسم است: اول: نسبت به کسی که دخول کرده باشد، چنانچه کسی که زنی را در جامه خواب خود ببند و گمان کند که زن او است و دخول کند. دوم: نسبت به کسی که دخول به او واقع شده باشد، چون دخول کردن کنیز مشترک یا مکاتب یا ام ولد. سوم:

نسبت به مأخذ حکم جهت اختلاف در آن، چون دخول کردن به زنی که از زنا مخلوق شده باشد، چنانچه میانه مجتهدین در حرام بودن دخول به او خلاف است، پس در این صورت اگر به او دخول کند دخول به شبهه خواهد بود، و احکام دخول کردن به شبهه پنج است: اول: ساقط شدن حد از دخول کننده به شبهه، و در کنیز مشترک شرط است که گمان حلیت داشته باشد، چه اگر گمان حلیت نداشته باشد حد به قدر حصه شریک لازم است. دوم: ثابت شدن نسبت به وطی شبهه، چه اگر شخصی به زنی به گمان آنکه زن اوست دخول کند فرزندی که از او حاصل شود فرزند اوست، اما اگر دانسته دخول کند نسب بهم نمی رسد. سوم: عده داشتن زنی که به شبهه به او دخول کنند جهت محافظت نطفه دخول کننده از ممزوج شدن به نطفه شوهر او، اما اگر دانسته دخول کند عده ندارد، و در آنکه اگر زن جاهل باشد [۱] عده دارد یا نه؟ میانه مجتهدین خلاف است. چهارم: مهر دادن، چه بر کسی که به زنی به شبهه دخول کند مهر دادن لازم است به شرطی که آن زن عالم نباشد، پس اگر عالم باشد مهر ندارد. [۱] یعنی هرگاه مرد دانسته دخول

کند، لکن نسبت به زن شبهه باشد، آیا عده دارد یا نه؟ خلاف است، و احوط عده نگاهداشتن است. (دهکردی، یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۴۶ پنجم: حرام شدن مادر آن زن [۱] و دختران او بر کسی که به شبهه به آن زن دخول کرده باشد به شرطی [۲] که زن نیز جاهل باشد، و بعضی از مجتهدین در این توقّف کرده اند «۱» و بر تقدیر حرمت محرمیت آن زن بهم نمی رسد به اجماع مجتهدین، چه محرمیت او خواص نکاح صحیح است. و در هر موضعی که نگاه کردن به آن زن حرام است دست مالیدن [۳] به او نیز حرام است. امّا زنی را که دست مالیدن به او حرام باشد نگاه کردن به او لازم نیست که حرام باشد، چه نگاه کردن به زن اجنبیه جهت گواه شدن به واسطه او حلال است و دست مالیدن او حرام. اما گاه هست که دست مالیدن به زن نیز جایز است و نگاه کردن به او مکروه، چون دست مالیدن به زن خود و نگاه کردن به فرج او، چه مکروه است نگاه کردن به فرج چنانچه مذکور شد.

فصل ششم آنچه بر عقد کردن به زن و تمکین دادن زن شوهر را بر دخول مترتب می شود:

اشاره

فصل ششم آنچه بر عقد کردن به زن و تمکین دادن زن شوهر را بر دخول مترتب می شود: و آن صد و هفت امر است؛ سی و یک امر از آن واجب، و بیست امر حرام، و دو امر سنت «۲».

اما سی و یک امر واجب:

۱- سَی و یَکْک امر واجب: اول: غسل کردن هر دو جهت نَمَاز. [۱] - و همچنین حرام شدن آن زن بر

پدر دخول کننده و پسر او و حرمت در هر صورت در صورتی است که دخول به شبهه سابق بر عقد باشد و بنابراین حرمت اختصاص ندارد به شبهه، بلکه در زنای سابق نیز چنین است بنابر احوط و خلاف در هر دو موجود است، حاصل این که در این حکم زنا و شبهه شریک اند. (یزدی) [۲] اعتبار این شرط معلوم نیست. (نخجوانی، یزدی) [۳] معالجه کردن طیب و جراح هرگاه موقوف باشد بر دست مالیدن و ممکن باشد بدون نگاه کردن، حرام است نگاه و جایز است دست مالیدن. (نخجوانی، یزدی)

(۱) نیافتیم. (۲) در حاشیه یکی از

نسخه‌ها: پنجاه و چهارم دیگر از خصایص‌اند. (این امور در صفحه ۶۵۴ ذکر خواهد شد) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۴۷
دوم: تیمم کردن ایشان جهت نماز هر گاه آب نباشد. سوم: قضا کردن روزه واجب، هر گاه در آن حال دخول کنند. چهارم [۱]:
قضای اعتکاف واجب، هر گاه در اثنای آن دخول واقع شود. پنجم: تمام کردن دو اعتکاف واجب یا زیاده، هر گاه شرط تنایع در آن
کرده باشند و به سبب دخول کردن در اثنای آن باطل نموده باشند. ششم: قضای حج و عمره واجب [۲] هر گاه پیش از آنکه وقوف
عرفه و مشعر کرده باشند از روی عمد دخول کنند. هفتم: تمام کردن افعال حجی که به سبب دخول کردن باطل کرده باشند. هشتم:
کفاره دخول کردن در روزه واجب و اعتکاف واجب و حج واجب، به آنچه در بحث روزه و اعتکاف و حج مذکور شده. نهم: نفقه
دادن به زنی که در حج به او دخول کرده باشد [۳] در سال دوم که به حج روند و راحله او نیز بر او واجب است، هر گاه فاسد
گردانیدن حج از جانب شوهر باشد و زن اطاعت او نکرده باشد. دهم: تفرقه کردن میانه زن و شوهر در سال دوم [۴] هر گاه به آن
موضعی که در سال اول دخول کرده باشند برسند، به این طریق که شخصی با ایشان باشد تا آنکه افعال حج را به اتمام رسانند و
نگذارد که با یکدیگر خلوت کنند. یازدهم: هر گاه دخول در حالتی که زن حیض داشته باشد واقع شود کفاره بر او واجب است
چنانچه در بحث حیض مذکور شد، و بعضی از مجتهدین این کفاره را
[۱] چهارم و پنجم و ششم احوط

است. (تویسرکانی) [۲] بلکه مستحب نیز و حج و عمره‌ای که سال بعد می‌کند قضاء نیست، بلکه عقوبه باید بکند و حج اول صحیح
است بنابر اقوی هر چند بهتر مراعات احتیاط است در ثمرات مترتب بر قولین از بطلان اول یا عقوبت بودن دوم. (نخجوانی، یزدی)
[۳] علی الاحوط. (تویسرکانی) [۴] علی الاحوط. (تویسرکانی) * و همچنین در تتمه اعمال حج همان سال. (نخجوانی، یزدی) جامع
عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۴۸ سنت می‌دانند [۱] «۱». دوازدهم: عده داشتن هر گاه به شبهه دخول واقع شود و اگر چه آن زن در
سنّ زنانی باشد که حیض نبیند، و همچنین عده لازم است [۲] هر گاه شوهر زن را طلاق دهد و اگر چه به او دخول نکرده باشد.
سیزدهم: هر گاه شخصی زن عقدی [۳] داشته باشد و زنا کند واجب است که حاکم شرع او را سنگسار کند، و اگر زن نیز شوهر
داشته باشد واجب است که او را نیز سنگسار کند، و اگر شوهر نداشته باشد یا مرد زن نکاحی نداشته باشد و زنا کنند موجب صد
تازیانه‌اند، و موی او را باید تراشید و از شهر تا یک سال بیرون باید کرد، چنانچه عنقریب به تفصیل مذکور خواهد شد. چهاردهم:
هر گاه زن آزادی را شوهر او سه طلاق دهد واجب است که شخصی دیگر آن زن را نکاح کند و دخول نماید و طلاق دهد تا باز بر
آن شوهر اول حلال شود، و همچنین هر گاه شش طلاق گوید محتاج به کسی است که دخول کند تا حلال شود، و همچنین در
هر سه طلاق غیر عدی محتاج به محلّ است، اما در طلاق عدی در نهم مرتبه طلاق حرام مؤید می‌شود چنانچه مذکور شد. و اگر
کنیز باشد در طلاق دوم و چهارم محتاج به کسی است که به عقد دخول کند تا حلال شود. پانزدهم: واجب است تعزیر کردن
مردی که زن مرده خود را دخول کند. شانزدهم: هر گاه کنیزی بخرد به شرط آنکه بکر است و بعد از دخول ظاهر شود که
[۱] این قول قوی است و قول اول

احوط است. (تویسرکانی) [۲] شاید مراد این باشد که عده دخول به شبهه ساقط نمی‌شود به طلاق قبل الدخول شوهر و الابی ربط
می‌شود. (یزدی) [۳] یعنی عقد دوام، پس متعه کافی نیست، بلی هر گاه کنیزی که بتواند مقاربت کند داشته باشد کافی است.
(دهکردی، یزدی) (۱) شیخ طوسی،

نهایه ۱: ۲۳۷. علامه حلی، قواعد ۱: ۲۱۶. شهید ثانی، روض الجنان ۱: ۲۱۲. مقدّس اردبیلی، مجمع الفائده ۱: ۱۵۲. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۴۹ بکر نبوده، واجب است که ده یک [۱] قیمت کنیز را با کنیز به فروشنده او بدهد. هفدهم: هر گاه کنیزی را
خریده باشد و بعد از آنکه به او دخول کرده باشد ظاهر شود که آبستن است، واجب است که بیست یک قیمت کنیز را با کنیز به

فروشنده او بدهد. [۲] هجدهم: هر گاه شخصی مرتد شود و بعد از ارتداد با زن خود دخول کند، لازم است که مهر او را بدهد. [۳]
نوزدهم: هرگاه کنیزی را که آقای او به او دخول کرده باشد شخصی بخرد [۴] واجب است که بگذارد که یک حیض ببیند آنگاه به او دخول کند اگر حیض ببیند، و اگر نبیند و در سنّ زنانی باشد که حیض ببینند چهل و پنج روز باید که صبر نماید و بعد از آن به او دخول کند، اما اگر آقا دخول نکرده باشد همان ساعت که بخرد دخول می تواند کرد. [۵] بیستم: زنی را که عقد کرده باشد و پیش از دخول طلاق دهد واجب است بر شوهر که نصف مهر را به او دهد، و اگر دخول کرده باشد تمام مهر او را باید داد. بیست و یکم: اگر در وقت عقد کردن مهر را مشخص نکرده باشد، واجب است _____ [۱] بلکه بیست یک قیمت او را و این

در صورتی است که فسخ بیع کند و می تواند فسخ نکند و ارش بگیرد. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) [۲] هرگاه حمل از مولی باشد، چون بیع باطل بوده به جهت این که امّ ولد بوده، و اما اگر حمل از غیر مولی باشد پس بعید نیست که معین باشد ارش گرفتن چون آبستنی عیب است و تصرف کرده است در معیب به وطی کردن هر چند مشهور اطلاق متن است. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) [۳]
ظاهراً مراد این باشد که علاوه بر مهر سابق مهر المثل باید بدهد، چون نکاح باطل شده است به سبب ارتداد، و لکن مشروط است به این که زوجه نداند بطلان را یا مکره باشد و الا مهر دیگر ندارد. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) [۴] یا به وجه دیگر به او منتقل شود. (یزدی) [۵] چنانچه چنین است اگر فروشنده زن باشد یا آن کنیز مال طفل باشد و کسی به او دخول نکرده باشد. (دهکردی، یزدی)
جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۵۰ بر شوهر که مهر المثل به او دهد. [۱] بیست و دوم: هرگاه زن مقرر کردن مهر خود را به شوهر رجوع کرده باشد، واجب است بر او که قبل از دخول [۲] مهر او را مشخص کند. بیست و سوم: واجب است بر شوهر دادن مهر المثل در هر موضعی که مهر مسمی فاسد شده باشد، و همچنین واجب است مهر المثل در وطی شبهه و در زنا کردن به تعلی. بیست و چهارم: واجب است نفقه دادن به زن عقد دائمی و اگرچه او را طلاق داده باشند تا زمانی که از عده بیرون نرفته است [۳] و همچنین واجب است نفقه زنی که او را طلاق [۴] گفته باشد و حامله باشد، و واجب است دادن جامه ای که بدن خود را به آن بپوشند و خانه ای که در آن بنشینند و خادمی که خدمت ایشان کند هرگاه از جماعتی باشند که خدمتکار داشته باشند، و نیز واجب است دادن فرش و چیزهایی که بدن به آن پاک سازند و ازاله بوی بدن کنند و ظروفی که در آن طعام پزند و اجرت حمام در وقت احتیاج و قیمت آب غسل کردن بر قول بعضی از مجتهدین «۱». بیست و پنجم: هر چهار شب یک شب پیش از خوابیدن، چه خوابیدن یک شب از چهار شب پیش او واجب است. [۵] بیست و ششم: اگر بر زن ظلم کرده باشد - یعنی پیش از خوابیده باشد - قضای آن _____ [۱] اگر دخول کرده باشد

و اگر قبل از دخول طلاق بدهد باید متعه بدهد، چنانچه می آید، و اگر قبل از دخول و پیش از فرض مهر احدهما بمیرد چیزی لازم نیست. (دهکردی، یزدی) [۲] وجوب قبل الدخول معلوم نیست. (یزدی) [۳] هرگاه رجعی باشد. (دهکردی، یزدی) [۴] اگر چه طلاق بائن باشد. (دهکردی، یزدی) [۵] علی الاحوط. (تویسرکانی) * با تعدّد زوجه و خوابیدن نزد بعضی، بلکه مطلقاً بنابر احوط حتی هرگاه یکی بیش نباشد یا شروع در قسم نکرده باشد. (نخجوانی، یزدی)
_____ (۱) نیافتیم. جامع عباسی (طبع جدید)

، ص: ۶۵۱ واجب است. [۱] بیست و هفتم: اگر منی را در بیرون فرج زن دائمی بریزد بی اذن او واجب است [۲] که ده مثقال طلا به او بدهد. بیست و هشتم: بر زنی که شوهر او مرده باشد واجب است [۳] که بعد از فوت او تا چهار ماه و ده روز ترک زینت کند. بیست و نهم: واجب است بر زن تهیه آنچه دخول کردن و تمتّع گرفتن موقوف بر آن باشد. سیم [۴]: هرگاه زنی نفس خود را به شوهر واگذارد و نام مهر نبرد آنگاه او را پیش از دخول کردن و مشخص ساختن مهر طلاق دهد یا فسخ [۵] نکاح ایشان شود واجب است بر شوهر اگر مالدار باشد که جامه نفیسی که ده مثقال طلا ارزد یا اسبی که قیمت آن ده مثقال طلا باشد یا ده مثقال طلا

به آن زن بدهد، و اگر مفلس باشد انگشتی طلا یا نقره بدهد، و اگر میانه باشد جامه یا اسبی که پنج مثقال طلا قیمت آن باشد یا پنج مثقال طلا بدهد، و در این حکم میانه بنده و آزاد فرقی نیست. سی و یکم: واجب است کشتن و سوختن حیوان مأكول اللحم که با او دخول کرده باشند، و همچنین واجب است قیمت آن را به مالکش دادن.

و اما بیست امر حرام:

و اما بیست امر حرام: اول: نماز کردن ایشان پیش از غسل. دوم: طواف کردن ایشان پیش از غسل. [۱] علی الاحوط. (تویسرکانی) [۲]

علی الاحوط. (تویسرکانی) * معلوم نیست. (دهکردی، یزدی) * وجوب محلّ تأمیل است. (نخجوانی) [۳] در مکروهات نکاح فرمودند: سنت است. (صدر) [۴] حکم مرقوم در سیام و سی و یکم احوط است. (تویسرکانی) [۵] در فسخ معلوم نیست، هر چند احوط است. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۵۲ سوم: روزه داشتن ایشان پیش از غسل. چهارم: سجده تلاوت [۱] و سجده سهو کردن پیش از غسل. پنجم: خواندن هریک از چهار سوره‌ای که در آنها سجده واجب است [و خواندن بعضی آنها] [۱] و اگرچه آیتی [۲] از آنها باشد چون خواندن «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» پیش از غسل. ششم: داخل شدن ایشان به مسجد مکه و مدینه پیش از غسل. هفتم: درنگ کردن ایشان در مسجدها سوای آن دو مسجد پیش از غسل. هشتم: خواستن مادر زنی که به او دخول [۳] کرده باشد [۲]. نهم: خواستن دختر زنی را که به او دخول کرده باشد. دهم: پدر و فرزندان شوهر آن زن بر آن زن حرام است. یازدهم: خواستن خواهر زنی را که عقد کرده باشند در حالتی که آن زن در نکاح او باقی باشد یا در عدّه رجعیّه [۴] باشد. دوازدهم: خواستن دختر برادر یا دختر خواهر زنی را که نکاح کرده باشد بی‌اذن این زنان که عمّه و خاله ایشانند حرام است. سیزدهم: معقوده هر یک از پدر و پسر بر یکدیگر حرام است. چهاردهم: مرد آزادی که چهار زن نکاحی داشته باشد زیاده از آن خواستن حرام است، و همچنین زیاده از دو کنیز خواستن حرام است. [۱] سجده تلاوت کردن پیش از

غسل مانعی ندارد. (یزدی) [۲] بنابر احوط و لکن حرمت ماعدای آیه سجده معلوم نیست. (نخجوانی، یزدی) [۳] خواستن مادر زن بدون دخول نیز حرام است، چنانچه گذشت و شاید دخول کردن بدون عقد از روی زنا یا شبهه مراد باشد. (دهکردی، یزدی) [۴] یا در عدّه متعه بنابر احوط، هر چند بائنه است. (دهکردی، یزدی) (۱) در بعضی از نسخه‌ها نیست. (۲)

در بعضی از نسخه‌ها: مادر زنی را که عقد کرده باشد حرام است خواستن. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۵۳ پانزدهم: بنده را زیاده از دو زن آزاد و چهار کنیز خواستن حرام است. شانزدهم: هرگاه شخصی زن آزادی داشته باشد کنیز خواستن او بی‌اذن آن زن حرام است [۱] اگر آن مرد آزاد باشد، اما اگر غلام باشد آیا کنیز را بی‌رخصت زن آزاد می‌تواند خواست یا نه؟ میانه مجتهدین در این خلاف است اقرب آن است که [۲] نمی‌تواند، و بعضی از سنّیان این را جایز می‌دانند. هفدهم: ردّ کردن فرزند زنی را که به او دخول کرده باشد، به آنکه گوید که: این فرزند از من نیست. هجدهم: ریختن منی در غیر فرج زن [۳] آزادی که او را به عقد دوام خواسته باشد بی‌اذن او حرام است [۴] و اما در متعه و کنیز جایز است. نوزدهم: عقد کردن زنی که در عقد دیگری باشد، چه به مجرد عقد بر او حرام مؤبد می‌شود. [۵] بیستم: امتناع نمودن زن از دخول کردن شوهر جهت گرفتن مهر یا غیر آن بعد از دخول [۶] کردن.

و اما آن دو امر سنت:

و اما آن دو امر سنت: اول: وضو ساختن کسی را که دخول کرده باشد جهت خوابیدن هرگاه خواهد که غسل نکرده بخوابد، و این وضوئی است که مجتهدین گفته‌اند که: بول و غایط آن را باطل نمی‌کند [۷] و هرگاه در آن حال آب نباشد سنت است که تیمم کند جهت خواب کردن [۱]۔ علی الاحوط. (تویسرکانی) [۲] علی الاحوط. (تویسرکانی) [۳] گذشت که مکروه است. (یزدی) [۴] علی الاحوط. (تویسرکانی) [۵] با علم به اینکه شوهر دارد هرگاه عقد کند حرام مؤید است و با جهل حرام مؤید نیست بلکه عقد باطل است علی الاقوی. (تویسرکانی) [۶] هرگاه دخول به رضای زوجه باشد. (نخجوانی، یزدی) [۷] باید مراجعه و تأمل شود. (یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۵۴ دوم: برابر دانستن زنان، یعنی رعایت مساوات کردن در گشاده‌روئی و قسمت روزها میانه ایشان.

و اما آن پنجاه و چهار امر باقی:

و اما آن پنجاه و چهار امر باقی: اول: باطل شدن وضو و غسل و تیمم به دخول کردن. دوم: باطل شدن نماز به دخول کردن. سوم: باطل شدن روزه اگر عمداً دخول کرده باشد. چهارم: باطل شدن تنایع در روزه‌های نذری که در آن شرط تنایع نموده باشد هرگاه در اثنای آن دخول کرده باشد، و همچنین باطل می‌شود در کفاره ماه رمضان و غیر آن گاهی که دخول در ماه اول [۱] روزه واقع شده باشد. پنجم: باطل شدن اعتکاف به سبب دخول. ششم: باطل شدن حج [۲] و عمره هرگاه پیش از وقوف عرفات و مشعر عمداً دخول کرده باشد. هفتم: فاسق شدن کسی که در حالت احرام یا روزه یا اعتکاف واجب دانسته دخول کند. هشتم: غیر بکر شدن دختر بکر به سبب دخول کردن [۳] به او، پس احکامی که مخصوص دختر بکر است از او ساقط می‌شود، مثل آنکه در بکر جهت نکاح سکوت کافی بود، و در غیر بکر می‌باید که حرف بزند چنانچه مذکور خواهد شد. نهم: بیرون رفتن از عتین بودن به سبب دخول کردن [۱]۔ یا روز اول از ماه

دوم. (یزدی) [۲] بطلان معلوم نیست هر چند باید سال دیگر حج کند چنانچه گذشت. (یزدی) [۳] احکام بکر مختلف است در بعضی مجرّد شوهر کردن کفایت می‌کند در عدم لحوق آن حکم هر چند دخول نشده باشد و بعید نیست که کفایت سکوت و ثبوت ولایت پدر و جدّ از این قبیل باشد و اگر دخول شده باشد به زنا یا شبهه حکم بکر باقی باشد هر چند بکارت زایل شده باشد. (یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۵۵ دهم: ملحق شدن فرزندی که بعد از شش ماه یا بیشتر متولد شود به دخول کننده و اگرچه دخول به شبهه باشد هرگاه آن زن شوهر نداشته باشد. یازدهم: در عده رجعیّه رجوع کردن [۱] به سبب دخول. دوازدهم: لعان کردن به زن مدخوله [۲] هرگاه نفی ولد کند. سیزدهم: ساقط شدن امتناع زن از دخول کردن شوهر جهت گرفتن مهر بعد از دخول. چهاردهم: ثبوت طلاق سنت و بدعت. [۳] پانزدهم: ثبوت مهر به وطی کنیز مشترک. شانزدهم: ثبوت مهر به وطی کنیز مکاتبه. [۴] هفدهم: گردیدن کنیز صاحب فراش به سبب دخول کردن، چه به این مضمون روایت وارد شده «۱». هیجدهم: قطع عده کردن هرگاه از زنا حامله باشد. [۵] نوزدهم: ثبوت فسوخ مشتری کنیز را هرگاه بایع وطی کرده باشد. [۶] [۱] یعنی رجوع محقق شدن به سبب

دخول کردن اگر چه قصد رجوع نداشته باشد. یعنی رجوع محقق می‌شود هرگاه شوهر وطی کند هر چند قصد رجوع نداشته باشد و اما با قصد پس حاجت به دخول نیست، بلکه بعضی بوسه و دست مالیدن را بدون قصد در رجوع کافی دانسته‌اند. (یزدی) [۲] یعنی شرط است در آن اینکه زوجه مدخوله باشد و حکم در لعان قذف نیز چنین است بنابر اقوی، پس دخول در لعان مطلقاً شرط

است. (یزدی) [۳] یعنی طلاق عدی شدن موقوف است بر رجوع در عده و دخول بعد از رجوع. (نخجوانی، یزدی) [۴] یعنی هرگاه مولی وطی کند باید مهر بدهد. (نخجوانی، یزدی) [۵] حمل از زنا قطع عده نمی کند، بلی هرگاه در عده به شبهه وطی شود و حامله شود قطع عده می شود، پس باید اول عده شبهه به وضع حمل بگذرد بعد از آن بقیه عده طلاق را نگاه دارد. (یزدی) [۶] شاید مراد این باشد که هرگاه از مولی حامله شده باشد بیع منفسخ یعنی باطل می شود، چون امّ ولد شده است. (دهکردی، یزدی)

(۱) نیافتیم. جامع عباسی (طبع جدید)

ص: ۶۵۶ بیستم: اجازت بایع [۱] اگر مشتری با کنیز دخول کرده باشد. بیست و یکم: ثبوت فسخ به [۲] سبب دخول کردن کنیزی که به کسی بخشیده باشند در جایی که رجوع کردن جایز باشد. بیست و دوم: فسخ بیع هرگاه بایع [۳] در قیمت عیبی یابد چون دخول کند به کنیز. بیست و سوم: دلالت کردن بر اختیار نمودن، چه هرگاه شخصی مسلمان شود و زیاده از چهار زن داشته باشد لازم است که از جمله آنها اختیار [۴] چهار زن کند و هرگاه دخول کند مشخص می شود که اختیار کرده، و همچنین در طلاق مبهم دلالت بر تعیین می کند. بیست و چهارم: موقوف بودن فسخ نکاح بر انقضای عده، هرگاه مدخوله مرتد شود مطلقاً یا آنکه دخول کننده مرتد ملی باشد یا مدخوله مسلمان شود، یا دخول کننده مسلمان شود و مدخوله او بت پرست باشد. بیست و پنجم: مانع شدن دخول کردن از ردّ نمودن مگر جهت آبستن بودن [۵] یا غیر بکر بودن کنیز که در این صورت دخول مانع از ردّ کردن آن کنیز نیست. بیست و ششم: ساقط شدن اختیار بعد از دخول چه اگر پیش از دخول کنیزی آزاد [۱] محلّ تأمل است. (تویسرکانی) *

شاید مراد این باشد که اگر مشتری دخول کرده باشد خیاری که داشته ساقط می شود، پس دخول او اجازت بیع است. (یزدی) [۲] محلّ تأمل است. (تویسرکانی) [۳] یعنی هرگاه بایع کنیز خیار داشته باشد از جهت عیبی در ثمن و دخول کند به کنیزی که فروخته است این فسخ فعلی است و همچنین است اگر از جهت دیگری خیار داشته باشد. (دهکردی، یزدی) [۴] احوط اختیار مدخوله و مطلقه و معتقه است و اگر زوج یا مالک فوت شده باشند از برای وارث احوط اختیار آنها است. (تویسرکانی) [۵] هرگاه حمل از مولی باشد، چون بیع باطل است از جهت امّ ولد بودن، اما اگر حمل از غیر مولی باشد بعید نیست مانع شدن دخول در آن نیز هر چند خلاف مشهور است و اخباری که مستند قول ایشان است مراد از آنها صورتی است که حمل از مولی باشد. (یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۵۷ شود اختیار فسخ عقد خود دارد، اما بعد از دخول اختیار [۱] فسخ ندارد، خواه شوهر او آزاد باشد و خواه غلام بر قول بعضی از مجتهدین. [۲] بیست و هفتم: ممنوع بودن به سبب دخول از نکاح کردن زنان دیگر کسی که چهار زن کافره یا زیاده داشته باشد و خود مسلمان شود تا انقضای عده ایشان، چه احتمال دارد که ایشان در عده مسلمان شوند اما اگر دخول نکرده باشد می تواند فی الحال زن دیگر بخواهد و همچنین [۳] ممنوع است از خواستن خواهر زن کافره تا آن کافره از عده بیرون آید و همچنین ممنوع است از اختیار کردن کنیز [۴] هرگاه مسلمان شود و زن آزاد کافره داشته باشد تا آنکه از عده بیرون آید. بیست و هشتم: واقع شدن ظهار معلّق بر دخول. بیست و نهم: واقع شدن آزادی معلّق بر دخول به نذر. سیم: باطل شدن اختیار زن و شوهر به سبب دخول در عیبی [۵] که بعد از دخول بهم رسد مگر دیوانگی در مرد که باطل نمی شود چنانچه زود باشد که بیاید. سی و یکم: تغییر مهر به حسب روزها در متعه. [۶] سی و دوم: قرار یافتن و صحیح بودن نکاح بیمار به دخول کردن، چه اگر بیمار زنی را نکاح کند آن نکاح قرار نمی گیرد مگر آنکه دخول کند، که اگر دخول نکرده بمیرد نکاح باطل می شود.

[۱] - در اختیار داشتن فرق مابین

قبل الدخول وبعد الدخول نیست، بلی در بعض فروض نادره بعضی اشکال کرده اند در اختیار داشتن قبل الدخول عکس آنچه در متن است. (یزدی) [۲] اقوی است. (یزدی) [۳] علی الاحوط. (تویسرکانی) [۴] یعنی اختیار کردن زن کافره که کنیز باشد یا تزویج کردن کنیز. (یزدی) [۵] در بعضی عیوب باطل می شود اختیار هرگاه حادث شود بعد از عقد، هر چند دخول نشده باشد، پس بطلان به سبب

دخول نیست، بلکه به سبب عقد است، بلکه بنابر مشهور در جمیع عیوب زن چنین است که حادث بعد از عقد موجب خیار نیست، هر چند قبل الدخول باشد. (یزدی) [۶] یعنی هرگاه در بعض مدّت تمکین نداشته باشد از مهر بالنسبه کم می شود. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۵۸ سی و سوم: ثبوت تحصین هریک از ایشان به سبب دخول، خواه به عقد دوام و خواه به ملک. سی و چهارم: نشر حرمت رضاع، چه اگر دخول نکرده باشد نشر حرمت نمی کند. [۱] سی و پنجم: محرم شدن دختر به سبب دخول به مادر، و محرم شدن مادر به سبب عقد دختر. سی و ششم: امتناع فسخ کردن زن نکاح خود را به عین شدن شوهر بعد از دخول. سی و هفتم: محقق شدن رجوع در ایلا وظهار به دخول کردن. سی و هشتم: منع کردن شوهر زن را از خوردن چیزهایی که بوی بد داشته باشد چون پیاز و سیر و ازاله بوی بدن، و امر کردن به پاک ساختن آنچه طبع از آن متنفّر باشد، چه دادن مهر تقاضای آن می کند که شوهر اینها را تواند کرد. سی و نهم: التزام نمودن زن جهودیّه به غسل کردن [۲] برقول بعضی از [۳] مجتهدین در نکاح متعه و نهی کردن او از مجاورت نجاست و شراب «۱». چهلم: منع کردن مدخوله از بیرون رفتن از خانه جهت عیادتها و سفر غیر واجب. چهل و یکم: وفا کردن کسی که قسم خورده باشد که نکاح کند به عقد کردن، چه هرگاه عقد کند وفا به نذر خود کرده، و همچنین خلاف نذر و سوگند کردن اگر قسم خورده باشد یا نذر کرده باشد که نکاح نکند چه به مجرّد عقد خلاف نذر و سوگند کرده. چهل و دوم: بیرون آمدن دخول کننده از عذب بودن به سبب عقد.

[۱] در بعض صور مثل آنکه زن

کبیره غیر مدخوله او شیر دهد زن صغیره او را، پس کبیره حرام است نه صغیره. (نخجوانی، یزدی) [۲] معلوم نیست حتّی در غسل حیض با اینکه غسل کافر صحیح نیست، و اختصاص به متعه ندارد، در دائم نیز چنین است، مثل اینکه زوج او مسلمان شود یا اینکه جایز بدانیم نکاح کتابیه را حتّی دواماً، چنانچه خالی از قوّت نیست. (یزدی) [۳] این قول صحیح نیست. (نخجوانی)

(۱) شیخ صدوق، مقنع: ۳۰۸. محقق،

شرایع ۲: ۳۰۳. علامه در مختلف ۷: ۷۴ به علی بن بابویه نسبت داده است. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۵۹ چهل و سوم: تمتّع گرفتن از زن و نگاه کردن به جمیع بدن او، نظر کردن زن نیز به جمیع بدن مرد به سبب عقد. چهل و چهارم: مالک شدن طلاق و خلع وظهار و ایلا و لعان به سبب عقد. چهل و پنجم: ثبوت فسخ هریک با عیب. چهل و ششم: جواز سفر کردن و دور شدن از زنی که او را خواسته باشد. چهل و هفتم: ساقط شدن عفو ولیّ بعد از دخول، چه پیش از دخول عفو می تواند کرد. چهل و هشتم: ثبوت میراث بردن زن و شوهر از یکدیگر به سبب عقد صحیح و دخول در بیمار. چهل و نهم: جایز بودن غسل دادن و کفن کردن هریک از زن و شوهر یکدیگر را به سبب عقد، هرگاه عقد دائمی باشد. [۱] پنجاهم: مالک شدن زن نصف صداق را به مجرّد عقد، هرگاه طلاق دهد. پنجاه و یکم: برانگیختن حاکم شرع دو کس از خویشان زن و شوهر را که میانه ایشان اصلاح کند، گاهی که میانه ایشان نزاع باشد. پنجاه و دوم: قبول کردن قول شوهر هرگاه اختلاف کنند در قدر مهر، و قول زن در گرفتن مهر. پنجاه و سوم: سوگند خوردن هریک از زن و شوهر در تعیین مهر با اختلاف ایشان. پنجاه و چهارم: منع کردن زن از سوگند خوردن و نذر و عهد کردن و شیر دادن، هرگاه مستلزم [۲] منع حقّی از حقوق شوهر باشد.

تتمه: بدان که جمیع این احکامی که مذکور شد قبل و دُبر در آنها شریکند الا در پنج موضع که حکم مخصوص قبل است:

تکمله: بدان که شش حکم از خواصّ بکارت است:

تکمله: بدان که شش حکم از خواصّ بکارت است: اوّل: ولایت پدر و جدّ در نکاح بکر. [۲] دوم: استحباب اختیار نمودن بکر

جهت تزویج کردن. سوم: وصیت نمودن به جاریه بکر، چه اگر غیر بکر بدهند از عهده نذر بیرون نمی تواند آمد. چهارم: وکیل کردن در خریدن بکر، چه اگر وکیل غیر بکر بخرد صحیح نیست. پنجم: اکتفا کردن به سکوت بکر در وقت رخصت خواستن از او به نکاح، به خلاف غیر بکر که می باید سخن گوید. ششم: مخصوص بودن در وقت زفاف به هفت شب خوابیدن پیش او به خلاف غیر بکر که پیش او سه شب باید خوابید، و همچنانکه بکارت به سبب وطی برطرف می شود به غیر وطی نیز برطرف می شود چون جستن دختر از جایی به جایی یا چیزی براو زدن یا بیماری یا به واسطه بسیاری سنّ او. و آیا احکام بکارت زایل می شود از بکری که به غیر جماع بکارت او رفته باشد چون احتیاج به حرف زدن در وقت نکاح و مخصوص بودن سه شب خوابیدن نزد او در ابتدای نکاح یا آنکه آنها مخصوص غیربکری است که بکارت او به جماع رفته باشد؟ میانه مجتهدین در آن خلاف است [۳] و بعضی از سنیان [۱] - اظهر جریان احکام است

چون صدق دخول می کند. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) [۲] علی الاحوط. (تویسرکانی) * احتیاط به جمع بین اذن بکر و بین اذن پدر یا جدّ را ترک نمایند. (صدر) [۳] مراعات احتیاط در این احکام مطلوب است. (تویسرکانی) * گذشت که کفایت سکوت و ثبوت ولایت پدر و جدّ از احکام با کره غیر معقوده است و اما باقی احکام از احکام باکره به معنی غیر مدخوله است. (نخجوانی) * اظهر تفصیل است، پس بعض احکام زائل می شود دون بعض و باید هر مقامی ملاحظه دلیل آن شود. (یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۶۲ گفته اند که این چنین زن نه داخل بکر است و نه داخل غیربکر «۱».

تتمه: عادت مجتهدین امامیه این است که در کتاب نکاح خصایص حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم مذکور می کنند و اگرچه بعض از آنها دخلی به نکاح ندارد،

تتمه: عادت مجتهدین امامیه این است که در کتاب نکاح خصایص حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم مذکور می کنند و اگرچه بعض از آنها دخلی به نکاح ندارد، بنابراین این بنده دعاگو نیز در این کتاب اقتدا به ایشان کرده آنها را مذکور می سازد. بدان که سی و سه چیز از خواصّ [۱] آن حضرت است: اوّل: حلال بودن نکاح کنیزان به عقد دوام، چه غیر آن حضرت را جایز [۲] است به دو شرط؛ اوّل: قدرت نداشتن بر زن آزاد خواستن. دوم: ترسیدن از افتادن در زنا. دوم: حلال بودن نکاح کردن زنان یهود و نصاری به عقد، چه غیر آن حضرت را جایز [۳] نیست برقول بعضی از مجتهدین «۲». سوم: حرام شدن زنانی که آن حضرت نگاه برایشان می کرده و ایشان را می خواسته بر شوهران ایشان و واجب بودن طلاق دادن شوهران ایشان را، و این حکم برطرف شده. چهارم: حلال بودن زیاده از چهار زن خواستن چه غیر آن حضرت را زیاده بر چهار زن جایز نیست، و این حکم نیز نسبت به آن حضرت برطرف شد «۳». پنجم: مخیر بودن زنان آن حضرت در بودن نزد او یا مفارقت گزیدن از او به غیر لفظ طلاق، و زنان غیر او بی طلاق مفارقت نمی توانند کرد. ششم: حلال بودن نکاح کردن به لفظ هبه و وطی کردن بی مهر، چه غیر آن [۱] مجموع این سی و سه امر محمول

از خواصّ محلّ تأمل است. (تویسرکانی) [۲] گذشت که جواز بدون شرطین خالی از قوت نیست هر چند مکروه است. (یزدی) [۳] گذشت که اقوی جواز است. (یزدی)

(۱) نیافتم. (۲) سیدمرتضی، انتصار: ۲۷۹. ابن ادریس، سرائر ۲: ۵۴۱. شیخ مفید، مقنعه: ۵۰۰. (۳) در یکی از نسخه ها این چنین است: چه غیر آن حضرت را زیاده بر چهار زن جایز نبود، و حرام بودن زیاده بر نه زن خواستن و حرام بودن بدل کردن هر یک از نه زن به دیگری و این دو حکم نسبت به آن حضرت برطرف شده. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۶۳ حضرت را جایز نیست. هفتم: واجب نبودن شب خوابیدن پیش زنان، چه غیر آن حضرت را واجب است که از چهار شب یک شب پیش زن خود بخوابند.

هشتم: حرام بودن زنان آن حضرت بر غیر او. نهم: واجب بودن مسواک کردن بر آن حضرت. دهم: واجب بودن قربانی کردن آن حضرت. یازدهم: واجب بودن شب برخاستن و به نماز شب قیام نمودن بر آن حضرت. دوازدهم: واجب بودن انکار کردن بر کسی که فعل نامشروع کند و اظهار کردن انکار بر او واجب بود و اگر چه داند که دیگری بر او انکار کرده باشد. سیزدهم: حرام بودن گرفتن تصدقات واجبی بر آن حضرت [۱] و بر قول بعضی از مجتهدین تصدقات سنتی نیز بر او حرام بوده «۱». چهاردهم: حرام بودن چشمک زدن برخلاف ظاهر از برای زدن یا کشتن به خلاف غیر آن حضرت که بردیگران حرام نیست مگر در عمل حرامی. پانزدهم: حرام بودن چیزی نوشتن و کتابت کردن. شانزدهم: حرام بودن شعر گفتن. هفدهم: حرام بودن کندن زره از تن مبارک بعد از آنکه به قصد جنگ پوشیده باشد پیش از آنکه دشمن را ببیند. هجدهم: حلال بودن اختیار کردن آن حضرت [۲] آنچه خواهد از غنیمت که [۱] - اختصاص

بر آن حضرت ندارد، بلکه بر مطلق هاشمیین حرام است زکات مال و فطره و بعضی مطلق صدقات واجبه را بر ایشان حرام می دانند و این احوط است. (نخجوانی) * بر مطلق هاشمیین حرام است زکات مال و فطره، و بعضی مطلق صدقات واجبه را بر ایشان حرام می دانند. (یزدی) [۲] از برای امام علیه السلام نیز حلال است. (دهکردی، یزدی) * اختصاص بر آن حضرت ندارد، بلکه از برای امام علیه السلام نیز حلال است. (نخجوانی) * علامه، تحریر ۳: ۴۱۷ و تذکره ۲:

۵۶۶. شهید ثانی، مسالک ۷: ۷۶. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۶۴ لشکر در جنگ بگیرند، چون کنیز خوش شکل و چاروای نیکو و جامه خوب و غیر آن چنانچه در بحث جهاد مذکور شد. نوزدهم: حلال بودن روزه وصال داشتن، و آنچنان است که کسی یک روز و یک شب تا سحر روزه دارد و قصد روزه روز دیگر کند، چه این روزه بر غیر آن حضرت حرام است. بیستم: حلال بودن گرفتن نان و آب از دست گرسنگان و تشنگان، چه غیر آن حضرت را حرام است. بیست و یکم: حلال بودن مخصوص ساختن زمینها جهت چریدن چارواهای آن حضرت، چه غیر او را حرام است. بیست و دوم: حلال بودن غنیمت بر آن حضرت و بر امت او، چه پیغمبران دیگر را حلال نبوده بلکه آنها را جمع کرده به آتش می سوخته اند. بیست و سوم: جایز بودن سجده کردن بر زمین و تیمم کردن به خاک، چه پیغمبران سابق را سجده کردن بر غیر خاک «۱» و عبادت کردن به غیر از وضوء و غسل جایز نبوده. بیست و چهارم: برانگیخته شدن آن حضرت بر تمام عالمیان. [۱] بیست و پنجم: باقی بودن معجزه او - یعنی قرآن - تا قیام قیامت. بیست و ششم: گردانیدن آن حضرت را خاتم پیغمبران. بیست و هفتم: نصرت کردن آن حضرت به ترسیدن دشمنان او در جنگ از یک ماهه راه. بیست و هشتم: نگاهداشتن امت او را از مسخ شدن و فرورفتن به زمین. بیست و نهم: مخصوص بودن آن حضرت روز قیامت به شفاعت عام. سیم: مخصوص بودن آن حضرت به دیدن از پشت چنانچه از پیش می دیده، به [۱] خواص از قبیل این مذکورات

بسیار بلکه به پیشمار اسست. (نخجوانی، یزدی) (۱) در بعضی نسخه ها: پیغمبران سابق

را بر خاک سجده کردن و جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۶۵ این معنی که آنچه پس پشت او واقع می شد می دانست. سی و یکم: مخصوص بود آن حضرت به خواب کردن چشم او و بیدار بودن دل او، به این معنی که اگر آن حضرت در خواب می بود و کسی چیزی می گفت آن را در می یافت. سی و دوم: مضاعف شدن ثواب زنان او و عقاب آنها. سی و سوم: حلال بودن داخل شدن او بی احرام به مکه، چه غیر آن حضرت را حرام است مگر جماعتی را که فقهاء استثناء کرده اند چون هیمه کش و غیره.

فصل هفتم در بیان صداق: بدان که ذکر صداق در نکاح دائمی شرط نیست بلکه سنّت است پس اگر در عقد ذکر صداق نکنند آن عقد صحیح است و با دخول مهرالمثل لازم است اگر به فرض کردن مهر راضی نشوند، ولیکن سنّت است که دخول نکند تا مهر را مشخص نسازد. اما اگر در عقد شرط کند که مهر نداشته باشد آیا آن نکاح صحیح است یا نه؟ مجتهدین را در این دو قول است. [۱] و سنّت است که صداق پنجاه مثقال طلا [۲] یا کمتر باشد، و مکروه است که از پنجاه مثقال طلا زیاده باشد، و سید مرتضی رضی الله عنه زیاده از پنجاه مثقال طلا را جایز نمی‌داند «۱». و سنّت است که اگر شوهر پیش از دخول بمیرد [۳] زن یا ولّی او مهر را ببخشند و مکروه است که خویشان زن بعد از مردن زن طلب صداق او کنند هر گاه در زندگی خود طلب نکرده باشد.

[۱] - اظهر بطلان است هر گاه مراد

این باشد که اصلاً مهر نباشد، بلی هرگاه مراد شرط این باشد که مهر مسّی نباشد صحیح است و باید مهر المثل بعد از دخول بدهد. (دهکردی، یزدی) [۲] بلکه پانصد درهم که نقره باشد. (دهکردی، یزدی) [۳] بلکه در حال حیات نیز مستحبّ است که زن مهر خود را ببخشد، خصوصاً پیش از دخـول. (دهکردی، یزدی)

(۱) سیّد مرتضی، انتصار: ۲۹۲. جامع

عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۶۶ و شروط صدق هر گاه صدق در حال عقد کردن مقرر شود شش است: اول آنکه: آنچه صدق می کنند چیزی باشد که مسلمان مالک آن تواند شد خواه عین باشد و خواه منفعت چون تعلیم سوره ای از قرآن یا تعلیم صنعتی، پس اگر چیزی باشد که مسلمان مالک آن نتواند شد چون شراب و گوشت خوک صحیح نیست [۱] و بعضی از مجتهدین بر آنند که نکاح در این صورت باطل می شود [۲] «۱» و بر تقدیری که عقد صحیح باشد آیا مهرالمثل می دهد یا قیمت شراب و خوک؟ میانه مجتهدین خلاف است اقرب [۳] آن است که مهرالمثل می دهد. اما اگر جهودان شراب را صدق کنند صحیح است و چون مسلمان شوند و قبض نکرده باشند قیمت آن را می دهند. دوم آنکه: صدق معلوم باشد به وزن یا کیل، یا به دیدن و اگر چه وزن آن معلوم نباشد چون پارچه طلا- یا نقره یا خرمن گندم، یا آنکه آن را وصف کند به نوعی که جهالت از آن برطرف شود، پس اگر چیزی مجهول را صدق کنند صحیح نیست و مهرالمثل می دهند. سوم آنکه: در صدق شرطی نکنند که مخالف نکاح باشد، پس اگر وعده جهت دادن صدق مقرر نمایند و شرط کنند که اگر در آن وعده ندهند نکاح باطل باشد صحیح نیست، و در آنکه آیا آن شرط صحیح نیست یا صدق؟ میانه مجتهدین خلاف است. [۴] چهارم آنکه: صدق چیزی نباشد که وجود آن عدم آن را لازم داشته باشد، پس اگر صدق این چنین چیزی باشد صحیح نیست، مثل آنکه شخصی برای غلام خود که تمام [۱] - اقوی صحت عقد است و رجوع

به مهر المثل می‌شود با دخول. (دهکردی) * یعنی مهر صحیح نیست. (یزدی) [۲] مسأله محلّ اشکال است و قول آن بعض خالی از وجه نیست هر چند خلاف مشهور است. (یزدی) [۳] احوط این است که اکثر الامرین را بدهند. (تویسرکانی) [۴] اظهر این است که شرط صحیح نیست. (نخجوانی) (_____)

شیخ مفید، مقنعه: ۵۰۸. شیخ طوسی، نهایه ۲: ۳۱۹. حلبی، کافی: ۲۹۳. ابن بَرّاج، مهذّب ۲: ۲۰۰. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۶۷ او یا بعض [۱] او آزاد باشد زنی نکاح کند و آن غلام را صدق آن زن کند، چه در این صورت صدق او باطل می شود [۲] و مهرالمثل می باید داد. پنجم آنکه: صدق مقداری باشد که زن به آن راضی باشد پس اگر صدق به مقداری باشد که زن به آن راضی نباشد صحیح نیست. ششم آنکه: ولی طفل او را به کمتر از مهرالمثل صدق نکند یا به جهت طفل صغیر خود زیاده از مهرالمثل صدق کند چه اگر به کمتر یا به زیاده از مهرالمثل صدق کند صحیح نیست [۳] و آیا در این صورت صدق باطل است یا نکاح؟ میانه مجتهدین خلاف است [۴] و جایز است که آقای کنیز کنیز خود را آزاد کند و آزادی او را مهر او گرداند. و آیا در این صورت ابتدا به آزادی می کند یا به نکاح؟ میانه مجتهدین خلاف است، اقرب [۵] آن است که به هر کدام که ابتدا کند صحیح است،

فصل هشتم در بیان آنکه به دخول کردن مهر مسمی واجب می‌شود:

۱، ص: ۶۶۹ سوم آنکه: شخصی زنی را نکاح کند و پسر او دختر آن زن را نکاح کند آنگاه دختر را پدر به شبهه وطی کند و مادر را پسر، چه در این صورت هر کدام پیشتر دخول کرده باشد مهر آن زنی را که به شبهه دخول کرده و نصف مهر زن خود را می‌دهد، و آن کس که بعد از او دخول کرده نیز مهری و نصف مهر می‌دهد و در نصف مهر رجوع می‌کند [۱] بر کسی که پیشتر دخول کرده، پس آن کس که پیشتر دخول کرده باشد دو مهر می‌دهد. چهارم آنکه: هر گاه شخصی دو زن را در دو وقت عقد کرده باشد و با زنی که آخر عقد کرده است دخول کند آنگاه ظاهر شود که یکی مادر و دیگری دختر بوده، چه در این صورت

آن زنی که به شبهه دخول به او واقع شده تمام مهر می گیرد، و آن زنی که پیشتر عقد او کرده اند نصف مهر می گیرد پس به سبب دخول کردن یک مهر و نصف [۲] می دهد. پنجم آنکه: چون با زن یائسه - یعنی زنی که از حیض دیدن مأیوس شده باشد - دخول کنند و در اثنای دخول کردن او را طلاق گویند، چه در این صورت مهر مسمی و مهرالمثل به آن زن می دهند، و اگر در ثانی الحال عقد کنند دو مهر مسمی بدهند. [۳]

* انفساخ نکاح محلّ منع است، بلکه اظهر عدم انفساخ است و بر فرض انفساخ لزوم غرامت مهر از برای پسر محلّ منع است و بر فرض لزوم به عنوان غرامت است نه بعنوان مهر. (نخجوانی) [۱] - انفساخ و غرامت هر دو محلّ منع است مثل سابق و بر تقدیر غرامت پیش و بعد بودن فرق ندارد هر دو رجوع می کنند بر یکدیگر. (دهکردی، یزدی) * گذشت که انفساخ و غرامت هر دو محلّ منع و بر تقدیر غرامت پیش و بعد بودن فرق ندارد هر دو رجوع می کنند بر یکدیگر. (نخجوانی) [۲] نصف مهر زن اول به سبب دخول نیست، بلکه به سبب عقد است و عقد او هم باطل نمی شود. (یزدی) [۳] با یک مهر المثل هر گاه فصلی ما بین طلاق و عقد ثانی باشد با فرض اینکه همه آنها در همان یک دخول باشد. (یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۷۰

فصل نهم در بیان آنکه در چند موضع نکاح فسخ می شود:

اشاره

فصل نهم در بیان آنکه در چند موضع نکاح فسخ می شود: بدان که در بیست و هشت موضع نکاح برطرف می شود: اول آنکه: طلاق دهند. دوم آنکه: در میانه زن و شوهر زن رنجش بهم رسد و زن چیزی در عوض دهد به شوهر تا او را طلاق گوید و این را طلاق خلع و مبارات گویند. سوم آنکه: ولی او در حالت طفولیت او را به هم جنس نداده باشد - یعنی به غیر مثل خود نکاح کرده باشد - چه در این صورت بعد از بالغ شدن می تواند فسخ کرد. [۱] چهارم آنکه: ولی طفل او را به دیوانه یا خنثی [۲] یا خصی نکاح کند، چه بعد از بالغ شدن اختیار فسخ دارد. پنجم آنکه: زن کافر پیش از دخول [۳] مسلمان شود چه او فسخ نکاح [۴] خود می تواند کرد و بعد از دخول موقوف است برانقضای عده، پس اگر عده او منقضی شود شوهر او مسلمان نشود فسخ می کند. ششم [۵] آنکه: زن جهودیه که پیش از دخول از دین خود به دین اسلام انتقال کند چه نکاح او فسخ می شود، اما بعد از دخول کردن موقوف است برانقضای عده، پس اگر عده او منقضی شود و شوهرش مسلمان نشود فسخ می شود. و همچنین است حکم کسی [۱] جواز فسخ محلّ تأمل است.

(تویسرکانی) * محتاج به مراجعه است. (صدر) * فضولی است، پس صحت محتاج است به اجازه، نه آنکه بطلان محتاج به فسخ باشد و همچنین در فرض بعد. (یزدی) [۲] در خنثی مشکل نکاح باطل است و در واضح فسخ مشکل است. (تویسرکانی، صدر) [۳] پیش از دخول نکاح باطل می شود. (تویسرکانی) * ظاهراً پیش از دخول نکاح باطل می شود. (صدر) [۴] حاجت به فسخ نیست به مجرد اسلام منفسخ می شود و در صورت دوم نیز بعد از انقضای عده منفسخ می شود. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) [۵] محلّ تأمل است. (تویسرکانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۷۱ که مرتدّ شود و پدر او کافر [۱] بوده باشد چه اگر پیش از دخول باشد فی الحال منفسخ می شود و اگر بعد از دخول باشد تا بعد از انقضای عده نکاح زوجه او فسخ می شود «۱». و کسی که پدر او مسلمان [۲] باشد و او مرتدّ شود بعد [۳] از انقضای عده وفات نکاح زوجه او فسخ می شود. هفتم آنکه: زن و شوهر را در جنگ بگیرند [۴] یا آنکه زن صغیره گرفتار شود یا شوهر بالغ به بندگی افتد مثل آنکه کافر باشد و گرفتار شود، چه در این صورت فسخ نکاح زن کرده می شود. هشتم آنکه: هر گاه آقا میانه غلام و کنیز [۵] جدایی اندازد بعد از آنکه ایشان را به یکدیگر نکاح کرده

(نخجوانی، یزدی) [۲] یعنی فطری باشد. (یزدی) [۳] فی الحال فسخ می‌شود. (نخجوانی، یزدی) [۴] هرگاه زن را هر چند کبیره باشد اسیر کنند، یا طفل را به مجرّد اسیر کردن مملوک می‌شوند، پس هرگاه زن شوهر یا طفل زن داشته باشد نکاح باطل می‌شود و هرگاه مرد بالغ را اسیر کنند در جنگ به مجرّد اسیر کردن مملوک نمی‌شود، بلکه اگر امام علیه السلام او را به بندگی انداخت مملوک می‌شود، پس هرگاه زن داشته باشد بعد از بنده شدن نکاحش باطل می‌شود و بنابراین هرگاه زن و شوهر را با هم اسیر کنند چون زن به مجرّد آن مملوک می‌شود نکاحشان باطل می‌شود. (نخجوانی، یزدی) [۵] که هر دو از مال خودش باشد. (یزدی) [۶] در هر دو ص_____ ورت مح_____ لَ تَأَمَّ _____ ل اس_____ ت. (ص_____ در)

(_____ در نسخه‌ای این چنین است: و

باشد. (یزدی) [۲] باطل نمی‌شود چه زنا باشد چه شبهه. (یزدی) [۳] در هر سه قسم از کشیده و کوفته و بریده خلاف است و مشهور بر اختصاص به ما قبل از عقد است و بعضی ملحق کرده‌اند ما بعد العقد و قبل از دخول را و بعضی در بعد از دخول هم گفته‌اند و اقوی قوی مشهور است. (دهکردی، یزدی)

(۱) علامه حلی، تحریر: ۵۳۵ و ۵۳۶

www.noorfatemah.org

مرد جذام داشته باشد زن فسخ نکاح او نمی تواند کرد (۱). هجدهم آنکه: هریک از زن و شوهر برص داشته باشند، چه فسخ نکاح می توانند کرد. و بعضی از مجتهدین برص را در مرد عیب نمی دانند (۲) و عجب از بعض مجتهدین [۱] علی الاحوط. (تویسرکانی) [۲]

اگر چه بعد از عقد و قبل دخول حادث شود. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) [۳] چه به آن زن چه به زن دیگر. (دهکردی، یزدی) * یعنی بعد از این نکاح دخول کردن هر چند به یک دفعه به آن زن یا زن دیگر از قبل یا دبر اگر جایز بداند عاجز باشد. (نخجوانی) [۴] این قول اقوی است و همچنین در برص اقوی عدم فسخ است از برای زن و صحیح حلبی منزل است بر عیوب زن، بلی از جمله عیوب مردجب است یعنی ذکر او بریده باشد که به قدر حشفه از آن هم نمانده باشد، پس هرگاه قبل از عقد باشد زن می تواند فسخ کند. (دهکردی، یزدی) * این قول بعض با اینکه اقوی است مشهور است و همچنین در برص اقوی عدم فسخ از برای زن، بلی از جمله عیوب مردجب است، یعنی ذکر او بریده باشد که به قدر حشفه هم از او نمانده باشد، پس هرگاه قبل از عقد باشد می تواند فسخ کند. (نخجوانی) (۱ و ۲) علامه

حلی، تحریر ۳: ۵۳۳. شیخ طوسی، نهاییه ۲: ۳۶۰ و ۳۶۲. ابن زهره، غنیه: ۳۵۴. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۷۴ که جذام را در مرد عیب می دانند و برص را در عیب مردان ذکر نکرده اند (۱) و حال آنکه دلیل ایشان در جذام حدیث صحیح حلبی (۲) است و در آن نیز برص مذکور است. نوزدهم آنکه: هر دو چشم زن کور باشد، چه بر قول [۱] بعضی از مجتهدین مرد فسخ نکاح او می تواند کرد (۳). بیستم آنکه: زن لنگ زمینگیر باشد، چه بر قول [۲] بعضی از مجتهدین مرد فسخ نکاح او می تواند کرد (۴). بیست و یکم: آنکه زن قرن داشته باشد- و قرن به فتح قاف و سکون رای [۳] مهمله چیزی است مشابه استخوان که در فرج زن بهم می رسد و مانع از دخول کردن می شود- چه در این صورت مرد فسخ نکاح او می تواند کرد. بیست و دوم آنکه: زن عفل داشته باشد- و عفل به فتح عین بی نقطه و سکون فا [۴] چیزی است که در فرج زن بهم می رسد مشابه گوشت پاره که مانع دخول می شود- چه در این صورت بر قول بعضی از مجتهدین مرد را فسخ نکاح او می رسد. (۵) بیست و سوم آنکه: رتق داشته باشد- و رتق به فتح رای مهمله و تای [۵] به دو نقطه فوقانی وقاف بهم آمدن فرج و روئیدن گوشت آن است به نوعی که دخول کردن به آن دشوار باشد- چه بر قول بعضی از مجتهدین مرد در این صورت فسخ نکاح او می تواند کرد (۶).

[۲] اقوی است. (یزدی) [۳] بعضی به فتح راء ضبط کرده اند. (نخجوانی، یزدی) [۴] بلکه به فتح فاء. (یزدی) [۵] مفتوحه. (یزدی) (۱) شهید اول، لمعه: ۱۸۵. (۲) کافی

۵: ۴۰۶، حدیث ۶. وسایل ۲۱: ۲۰۹، حدیث ۶. (۳) علامه حلی، تحریر ۳: ۵۳۵. شیخ طوسی، نهاییه ۲: ۳۶۰ و ۳۶۲. (۴) محقق، شرایع ۲: ۳۲۰. علامه حلی، قواعد ۳: ۶۶ و تحریر ۳: ۵۳۵. شیخ طوسی، نهاییه ۲: ۳۶۰. (۵) ابن براج، مهذب ۲: ۲۳۴. علامه حلی، تحریر ۳: ۵۳۴. شهید ثانی، مسالک ۸: ۱۱۵ و ۱۱۶. (۶) علامه حلی، تحریر ۳: ۵۳۴. شیخ طوسی، نهاییه ۲: ۳۶۰. ابن زهره، غنیه: ۳۵۴. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۷۵ بیست و چهارم آنکه: مخرج بول و حیض یا مخرج بول و غایط زن یکی بود، چه در این حالت مرد فسخ نکاح او می تواند کرد. بیست و پنجم آنکه: هریک از زن و شوهر خنثی [۱] باشد چه در این صورت بعضی از مجتهدین گفته اند که فسخ نکاح می توانند کرد (۱). بیست و ششم [۲] آنکه: هرگاه کنیزی آزاد شود و شوهر او غلام باشد در این صورت آن کنیز اختیار فسخ نکاح خود دارد. مگر در یک صورت که فسخ نمی تواند کرد و آن در وقتی است که شخصی صد درهم نقد و کنیزی که قیمت او نیز صد درهم باشد داشته باشد و او را به صد درهم به دیگری عقد کرده باشد و در حال مرض موت او را آزاد کند، چه در این صورت کنیز را فسخ نکاح نمی رسد زیرا که او آزاد نمی شود که فسخ نکاح خود تواند کرد، به واسطه آنکه قیمت آن کنیز زیاده از ثلث [۳] مال آن شخص است و وصیت در ثلث اعتبار دارد. بیست و هفتم [۴]: خواستن دختر برادر و دختر خواهر

زنی را بدون اذن عمّه و خاله ایشان کسی را که عمّه و خاله ایشان را نکاح کرده باشد، چه در این صورت عمّه و خاله فسخ نکاح خود می‌توانند کرد. [۵] _____ [۱] - خنثی

اگر مشکل باشد نکاح باطل است و اگر مشکل نباشد موجب فسخ بودن آن معلوم نیست. (یزدی) [۲] محلّ تأمل است. (تویسرکانی)

[۳] این در صورتی است که آزادی قبل از دخول باشد و منجزات مریض را از ثلث بدانیم و اما اگر بعد از دخول باشد پس مهر را مولی مستحقّ شده است و قیمت به قدر ثلث است و اگر از اصل بدانیم منجزات را کما هو الاقوی نیز مانعی ندارد، بلی هرگاه وصیت کند به آزادی او از ثلث است قطعاً و لکن مع ذلک مبنی است بر این که فسخ قبل از دخول موجب سقوط مهر باشد و آن خالی از اشکال نیست چون مهر مال سیّد است و فاسخ کنیز است. (نخجوانی، یزدی) [۴] مشکل است. (تویسرکانی) [۵] اظهر عدم جواز فسخ عقد خودش آن است، بلی صحت عقد دختر برادر و خواهر موقوف ف- _____ (۱) شیخ طوسی، مبسوط ۴: ۲۶۳ و

۲۶۶. قطب الدین کیدری، اصباح الشیعه: ۴۱۶. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۷۶ بیست و هشتم [۱]: خواستن کنیز هر گاه زن آزادی داشته باشد بی اذن او، چه در این صورت آن زن فسخ نکاح خود می‌تواند کرد. [۲] تتمّه: بدان که خیار فسخ فوری است پس اگر بعد از دانستن عیب فسخ نکنند اختیار فسخ ندارند [۳] و در فسخ کردن نکاح به عیب اذن حاکم شرع شرط نیست [۴] و ثبوت عیب در چیزهایی که ظاهر باشد چون برص و جذام و جنون به دو گواه عادل است و در چیزهایی که ظاهر نباشد چون عیبهای باطنی زنان به گواهی زنان و اقرار ایشان ثابت می‌شود.

فصل دهم در بیان آنکه در چند موضع مهرالمثل لازم است:

فصل دهم در بیان آنکه در چند موضع مهرالمثل لازم است: بدان که زن در بیست و پنج [۵] موضع مهرالمثل می‌گیرد گاهی که دخول واقع شده باشد: اوّل آنکه: در عقد ذکر مهر نکرده باشند، چه در این صورت با دخول مهرالمثل می‌گیرد، و اگر در این صورت پیش از دخول خواهند که او را طلاق گویند واجب است که متعه به او دهند، و متعه [۶] آن است که اگر شوهر مالدار باشد جامه اعلی یا اسب اعلی _____ است بر

اجازه ایشان. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) [۱] - محلّ کلام است. (تویسرکانی) * این موضع و موضع سابق محلّ اشکال و کلام است. (صدر) [۲] اظهر عدم جواز فسخ نکاح خودش است، بلی عقد کنیز موقوف است بر اجازه زن آزاد. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) [۳] چنانچه اگر پیش از عقد عالم به عیب باشد نیز اختیار ندارد. (یزدی) [۴] بلی در عین رجوع به حاکم لازم است از برای تعیین مدّت لکن بعد از گذشتن آن خود زوجه فسخ می‌کند بدون حاجت به اذن حاکم. (یزدی) [۵] جمله‌ای از این بیست و پنج محلّ تأمل است و مراعات احتیاط در همه مطلوب است. (تویسرکانی) * در جمله از این بیست و پنج موضع غیر از چهار موضع اوّل محلّ تأمل است و مراعات احتیاط در همه مطلوب است. (صدر) [۶] این تفصیل در متعه احوط است. (تویسرکانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۷۷ که ده مثقال طلا ارزد یا ده مثقال طلا به او بدهد و اگر مفلس باشد انگشتی طلا یا نقره و اگر متوسط باشد پنج مثقال طلا چنانچه مذکور شد. و اگر مفارقت به غیر طلاق واقع شود چون فسخ و لعان [۱] آنچه مذکور شد از متعه دادن سنت است، و بعضی از مجتهدین متعه دادن را در این صورت نیز واجب می‌دانند [۲] «۱» و فرقی نیست در متعه گرفتن میانه زن آزاد و کنیز. دوم آنکه: در عقد گفته باشند که آنچه هریک از زن و شوهر یا اجنبی بعد از عقد مهر را مشخص کند آن مهر قبول است آنگاه آن مرد [۳] بعد از دخول و پیش از مشخص ساختن مهر بمیرد در این صورت آن زن مهرالمثل می‌گیرد. سوم آنکه: چیزی را صدق کرده باشند که مسلمان مالک آن نتواند شد چون شراب و خوک هر گاه که یکی از زن و شوهر مسلمان باشد، چه در این

صورت مهرالمثل باید داد. چهارم آنکه: صدق چیزی مجهول باشد، چه در این صورت مهرالمثل می گیرد. پنجم آنکه: صدق مشتمل بر عیب باشد، چه در این صورت [۴] مهرالمثل باید داد. و بعضی از مجتهدین بر آنند که مثل [۵] آن چیزی باید داد که بی عیب باشد «۲». ششم آنکه: چون زن و شوهر در قدر مهر اختلاف کنند و هر دو سوگند بخورند در این صورت [۶] زن مهرالمثل می گیرد [۱].

از زن یا شوهر. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) [۲] این قول احوط است. (تویسرکانی) * این قول احوط است، هر چند اقوی عدم وجوب آن است. (نخجوانی، یزدی) [۳] بلکه آن شخص که باید مشخص کند هر کس باشد چه زن چه شوهر چه اجنبی، و هرگاه قبل از تشخیص و قبل از دخول بمیرد متعه ثابت است بنابر اقوی چنانچه مفاد نصّ صحیح است. (نخجوانی، یزدی) [۴] هرگاه راضی به معیّب نشود. (یزدی) [۵] هرگاه مثلی باشد و اگر قیمی باشد قیمت باید داد. (یزدی) [۶] در اختلاف در قدر مهر قول زوج مقدم است بـا یـمـیـن، چنانچه می آید و مورد تحالف نیست، فـ (۱) علامه حلی، مختلف ۷: ۱۸۰. شیخ

طوسی، مبسوط ۴: ۳۲۰. (۲) نیافتیم. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۷۸ هفتم آنکه: هرگاه شخصی زیاده از چهار زن خواهد و بعد از دخول با ایشان مسلمان شود مهرالمثل بر او لازم است که بدهد، و بعضی از مجتهدین مهر مسمی را در این صورت واجب می دانند. [۱] (أ) هشتم آنکه: اگر صدق پیش از قبض کردن تلف شود و مقدار آن را ندانند در این صورت او را مهرالمثل [۲] باید داد. نهم آنکه: صدق مغضوب باشد، پس اگر عالم به غضب آن باشند مهرالمثل باید داد، و اگر جاهل به غضب باشند مثل آن را یا قیمت آن را باید داد، و بعضی از مجتهدین در این صورت نیز مهرالمثل را لازم می دانند. [۳] «۲» دهم آنکه: در صدق شرط نامشروعی کرده باشند، چه در این صورت نیز مهرالمثل باید داد. یازدهم آنکه: چیزی را صدق کرده باشند که متضمن فساد نکاح باشد، چون صدق کردن آقای غلام غلام را برای زنی که به جهت او عقد کرده تا در عوض مهر شوهر او غلام او باشد، چه در این صورت مهرالمثل می دهد. دوازدهم آنکه: اگر ولی طفل را به کمتر از مهرالمثل یا زیاده از آن صدق کند در این صورت [۴] منصرف به مهرالمثل می شود. سیزدهم آنکه: عقد برخلاف آنچه زن گفته باشد واقع شود در این صورت [۵] بلی در اختلاف در جنس مهر حکم

تحالف و رجوع به مهر المثل است بعد از قسم خوردن هر دو. (دهکردی، یزدی) [۱] قول آن بعض صحیح است، بلکه مشهور همین است. (دهکردی، یزدی) [۲] محلّ منع است بلکه قدر متیقّن را بدهد کافی است. (دهکردی، یزدی) [۳] قول آن بعض اقرب است. (دهکردی، یزدی) [۴] هرگاه بر خلاف مصلحت طفل باشد فضولی است موقوف است به اجازه او بعد البلوغ و اگر مصلحتی مقتضی آن شده باشد همان مسمی ثابت است. (دهکردی، یزدی) [۵] عقد فضولی است. (دهکردی، یزدی) (۱ و ۲) نیافتیم. جامع عباسی (طبع

جدید)، ص: ۶۷۹ مهرالمثل باید داد بر قول بعضی از مجتهدین «۱». چهاردهم آنکه: سفیه بی اذن ولی به زیاده از مهرالمثل صدق کند و دخول کرده باشد، چه در این صورت منصرف [۱] به مهرالمثل می شود. پانزدهم آنکه: هرگاه شخصی به دیگری گوید که: تزویج کردم به تو کنیز خود را به شرطی که تزویج کنی به من دختر خود را و آن کنیز را صدق او کند، چه در این صورت مهرالمثل می دهد. [۲] شانزدهم آنکه: اگر به شبهه با زنی دخول کرده باشد در این صورت مهرالمثل می دهد. هفدهم: هرگاه کنیزی را پیش شخصی گرو کرده باشند و آن شخص به او دخول کند به گمان آنکه جایز است [۳] او را در این صورت مهرالمثل باید داد. هجدهم: هرگاه شخصی کنیزی را بی رخصت آقای او دخول کند مهرالمثل باید داد. [۴]

[۱] انصراف محلّ منع است و الاّ فرق مابین دخول و عدم دخول نیست، بلکه عقد او فضولی است موقوف است بر اجازه ولی اگر مصلحت باشد، و فرق مابین دخول و

عدم آن نیست، بلی هرگاه دخول کرده باشد بر تقدیر عدم اجازه باید مهرالمثل بدهد هرگاه زوجه جاهل به فساد باشد. (یزدی) [۲]
این بر تقدیری است که مهر کنیز تزویج بنت نباشد، بلکه مهر چیز دیگر باشد و تزویج بنت شرط شده باشد در عقد و این شرط را هم صحیح ندانیم، پس در این صورت نکاح کنیز صحیح است و مهر فاسد از جهت شرط فاسد، پس باید مهر المثل بدهد و اما هرگاه مهر کنیز همان تزویج بنت باشد پس اصل نکاح باطل است بنا بر عدم اعتبار و دوریت در نکاح شغار چنانچه بر تقدیر اول اگر شرط را باطل ندانیم چنانچه بعضی می گویند همان مسمی متعین است کما آنکه اگر در نکاح شغار اعتبار دور کنیم یعنی این که مهر هر یک از دو زن تزویج دیگری باشد بر تقدیر دوم نیز مسمی متعین است که تزویج بنت باشد و مسئله محتاج به تفصیل و تطویل کلام است. (یزدی) [۳] این هم از افراد دخول به شبهه است قسم دیگری نیست. (یزدی) [۴] مگر اینکه کنیز عالم باشد به عدم جواز چون کنیز زانیه مهر ندارد بنا بر اظهر، هر چند مراعات احتیاط بهتر است. (یزدی)

(۱) نیافتیم. جامع عباسی (طبع جدید)

، ص: ۶۸۰ نوزدهم: هرگاه کنیزی را به بیع فاسد خریده باشند و به او دخول کنند مهرالمثل [۱] باید داد. بیستم: هرگاه زنی را به اکراه دخول کنند مهرالمثل باید داد. بیست و یکم: هرگاه زن بزرگ مدخوله شخصی زن کوچک او را شیر دهد بر او لازم است که مهرالمثل زن کوچک را بدهد [۲] هرگاه دانسته شیر داده باشد. بیست و دوم: هرگاه دو عادل گواهی دهند که: فلان مرد زن خود را طلاق داده، و آن زن شوهر کند و بعد از آن کذب گواهان ظاهر شود به آن زن مهرالمثل می دهد و رجوع بر گواهان می کند. و همچنین همین حکم است در صورتی که گواهان گواهی دهند که: میانه زن و شوهر او رضاع واقع شده و او بر آن شوهر حرام است، و حاکم شرع میانه ایشان تفریق کند بعد از آن آن زن شوهر کند آنگاه ظاهر شود که گواهان دروغ گفته اند در این صورت شوهر دوم مهرالمثل می دهد و زن همان زن شوهر اول است. بیست و سوم: هرگاه دو کس به شوهر بودن یک زن دعوی کنند و آن زن تصدیق یکی از ایشان کند می باید که زن قسم بخورد جهت ساقط شدن دعوای آن شخص دیگر، پس اگر زن قسم نخورد و آن شخص قسم بخورد مهرالمثل [۳] می باید داد. بیست و چهارم: هرگاه شخصی بر زنی دعوی کند بعد از آنکه آن زن شوهر رفته باشد که: من در عده رجوع کرده ام، و زن تصدیق او کند قول زن را قبول نمی کنند و او غرامت مهرالمثل می کشد. بیست و پنجم آنکه: اگر زن دعوی کند که: مهر من مقدار معین است، و شوهر گوید: من نمی دانم زیرا که وکیل من عقد کرده، و وکیل مرده باشد، یا آنکه شوهر گوید [۱] : -

بعید نیست عشر و نصف عشر. (یزدی) [۲] غرامت کشیدن مهر در تفویت بضع با فساد نکاح یا غیر آن مثل مسأله بعد که گواهی دادن به دروغ باشد معلوم نیست. (دهکردی، نجوانی، یزدی) [۳] یعنی آن زن مهر المثل بدهد به آن کسی که او را تصدیق کرده است از جهت تفویت بضع خود بر او به سبب قسم نخوردن، لکن گذشت که تفویت بضع موجب غرامت نیست و از این جا حال فرع بعد هم معلوم می شود. (دهکردی، یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۸۱ که مرا فراموش شده، در این صورت شوهر سوگند می خورد و مهرالمثل می دهد [۱] بر قول بعضی از مجتهدین «۱» و معتبر در مهرالمثل حال زن است به حسب شرف و جمال به شرطی که از پنجاه مثقال طلا [۲] زیاده نباشد، که اگر زیاده باشد پنجاه مثقال طلا باید داد.

فصل یازدهم در بیان آنکه در چند موضع است که زن را مهر نیست:

فصل یازدهم در بیان آنکه در چند موضع است که زن را مهر نیست: بدان که در چهارده موضع زن مهر نمی گیرد: اول: مرتد شدن زن پیش از دخول، چه او مهر ندارد. [۳] دوم: مسلمان شدن کافری که زیاده از چهار زن مدخوله داشته باشد، چه زیاده از چهار زن مهر ندارد [۴] و همچنین اگر زن نیز پیش از دخول مسلمان شود مهر ندارد. سوم: مردن یکی از زن و شوهر پیش از دخول در

حالتی که ذکر مهر در عقد نکرده باشند، چه در این صورت زن مهر ندارد. چهارم: شیر خوردن زن کوچک شخصی از پستان زن بزرگ مدخوله او بی آنکه زن بزرگ عالم باشد [۵] مثل آنکه در خواب باشد یا بیهوش باشد، چه در این صورت زن کوچک مهر ندارد [۱].

احوط تصالح است. (دهکردی، یزدی) [۲] بلکه پانصد درهم. (دهکردی، یزدی) [۳] بنابر مشهور و هرگاه زوج مرتد شود پیش از دخول مشهور نصف مهر گفته‌اند و بعضی تمام، چنانچه می‌آید. (دهکردی، یزدی) [۴] در متن گذشت که مهرالمثل است، لکن اظهار ثبوت مسمی است چون بر دین خود مهر داشته، بلی هرگاه تسمیه نکرده باشند و در مذهب خودشان مهر نداشته ندارد. (دهکردی، یزدی) [۵] مطلقاً مهر ندارد هر چند عالمماً شیر داده باشد و احوط دادن نصف مهر و احوط از این دادن تمام مهر است و غرامتی بر زن بزرگ نیست هر چند عالمماً شیر داده باشد چنانچه گذشت. (دهکردی، نجبوانی، یزدی) (۱) نیافتیم. جامع عباسی (طبع جدید)

، ص: ۶۸۲ پنجم: شوهر کردن زن آزادی غلام شخصی را دانسته بی‌اذن آقای او چه در این صورت [۱] آن زن مهر ندارد. [۲] ششم: شوهر کردن کنیزی آزادی را دانسته بی‌رخصت آقا، چه در این صورت مهر ندارد. هفتم: فسخ کردن شوهر نکاح را به سبب یکی از عیبهایی که مذکور شد که موجب فسخ نکاح است، چه با وجود عیب و فسخ نکاح پیش از دخول زن مهر ندارد. [۳] هشتم: فسخ کردن شوهر نکاح را به سبب حرام مؤبد بودن آن زن بر او، چه در این صورت [۴] پیش از دخول مهر ندارد، و بعد از دخول نیز اگر آن زن عالم بوده به حرمت مهر ندارد، و بعضی برآنند که در این صورت مهرالمثل دارد «۱» و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که: اگر چیزی گرفته همان چیز مهر اوست و دیگر چیزی دادن لازم نیست «۲». نهم: فسخ کردن شوهر نکاح زنی را که به ادعای آزاد بودن او را نکاح کرده باشد و بعد از آن ظاهر شود که کنیز است، چه در این صورت به فسخ کردن پیش از دخول آن زن مهر ندارد و اگرچه شوهر او بنده باشد. دهم: فسخ کردن زن نکاح مردی را که به ادعای آزاد بودن او را نکاح کرده باشد آنگاه ظاهر شود که بنده بوده، چه در این صورت با فسخ کردن پیش از دخول آن زن [۱] در این صورت هرگاه آقا اجازه

نکند نکاح باطل است و همچنین در مسأله بعد و در جمیع صور بطلان نکاح با علم زوجه حکم چنین است و اگر دخول نشده باشد مطلقاً مهر ندارد و اگر آقا اجازه کند مهر مسمی ثابت است. (یزدی) [۲] این حکم در پنجم و ششم خالی از اشکال نیست، زیرا که بدون اذن آقا عقد فاسد و با اذن مهر ثابت است. (تویسرکانی - صدر) [۳] مگر در غبن که نصف مهر ثابت است. (دهکردی، یزدی) [۴] در این صورت اصل نکاح باطل است و از باب فسخ نیست و فرق نیست ما بین اینکه حرام مؤبد باشد یا نباشد، لکن نکاح باطل باشد مثل آنکه ————— خواهر زن او باشد. (دهکردی، یزدی) (۱ و ۲) نیافتیم. جامع عباسی (طبع جدید)

جدید)، ص: ۶۸۳ مهر ندارد. یازدهم: فسخ کردن مرد نکاح زنی را به ادعای آنکه دختر زنی [۱] بوده که او را مهر کرده‌اند آنگاه پیش از دخول ظاهر شود که دختر کنیز است با فسخ کردن مهر ندارد. دوازدهم: فسخ کردن نکاح کنیزی که پیش از دخول آزاد شود و شوهر او غلام [۲] باشد چه در این صورت مهر ندارد. سیزدهم: فسخ کردن زن آزاد نکاح خود را پیش از دخول به واسطه خواستن شوهر او کنیزی بی‌اذن او، چه در این صورت [۳] با فسخ مهر ندارد. [۴] چهاردهم: فسخ کردن عمه و خاله پیش از دخول نکاح خود را جهت خواستن دختر برادر و دختر خواهر ایشان بی‌رخصت ایشان، چه در این صورت پیش از دخول با فسخ مهر ندارد.

فصل دوازدهم در بیان آنکه در چند موضع نصف مهر لازم است:

فصل دوازدهم در بیان آنکه در چند موضع نصف مهر لازم است: بدان که در ^۵ [۵] زن نصف مهر می گیرد: اول: طلاق دادن زن پیش از دخول و اگرچه متعه باشد و مدّت را به زن ببخشد نصف آنچه به او قرار داده بدهد، و اگر زنی مهر خود را به چیزی صلح کرده باشد آنگاه پیش از دخول آن زن را طلاق دهد نصف مهر مسمّی [۶] [۶] را شوهر از زن می گیرد نه [۱] - یعنی دختر زن آزاد بوده.

(دهکردی، یزدی) [۲] شوهر آزاد باشد نیز چنین است. (دهکردی- یزدی) [۳] گذشت که نمی‌تواند فسخ عقد خود کند بنابر اظهار و همچنین در عمّه و خاله. (دهکردی، یزدی) [۴] حکم در سیزدهم و چهاردهم خالی از اشکال نیست. (تویسرکانی) [۵] جمله‌ای از این تّه موضع محلّ تأمل است و مراعات احتیاط خوب است. (تویسرکانی) * پس مراعات احتیاط را ترک ننمایند. (صدر) [۶] یعنی عوض نصف مهر مسّمی، چون خود مسّمی گویا تلف شده است به انتقال به صلح. (دهکردی، یزدی) * زیرا که طلاق قبل از دخول کشف کرد که مورد صلح نصف مهر مسّمی بوده است و نصف دیگر مال شوهر بوده است درواقع، پس صحیح و نافذ نمی‌شود بالنسبه إلى المجموع. (نخجوانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۸۴ نصف چیزی را که به آن صلح کرده. دوم: فسخ کردن نکاح زن به یکی از چیزهایی که در زنان عیب است پیش از دخول چه آن موجب نصف مهر است. [۱] سوم: عتین بودن شوهر پیش از عقد، چه در این صورت زن نصف مهر می‌گیرد. و بعضی از مجتهدین در این صورت تمام مهر را واجب می‌دانند «۱». چهارم: مسلمان شدن زن پیش از شوهر و پیش از دخول، چه زن در این صورت نصف مهر می‌گیرد. [۲] پنجم: خصی بودن شوهر پیش از عقد، چه برقول بعضی از مجتهدین زن نصف مهر می‌گیرد، و بعضی از مجتهدین در این صورت تمام مهر را واجب می‌دانند. ششم: مرتّد شدن شوهر، چه در این صورت پیش از دخول زن نصف مهر می‌گیرد [۳] و بعضی از مجتهدین تمام مهر نیز گفته‌اند «۲». هفتم: خریدن زن شوهر خود را پیش از دخول، چه برقول بعضی از مجتهدین نصف مهر می‌گیرد، و بعضی دیگر گفته‌اند که در این صورت [۴] مهر ندارد. هشتم: طلاق دادن زن با تفخیذ- یعنی در میان‌ران زن منی ریختن- چه به این عمل [۱] بلکه مهر ساقط است بتمامه و

ظاهراً خلافی نباشد در سقوط تمام. (یزدی) [۲] بنابر روایتی و مشهور ساقط می‌دانند چنانچه دلالت دارد بر آن صحیحہ عبدالرحمن بن الحجاج، بلی هرگاه شوهر مسلمان شود پیش از دخول مشهور به نصف مهر قائل اند و بعضی به تمام و بعضی ساقط می‌دانند. (یزدی) [۳] بنابر مشهور. (یزدی) [۴] و محتمل است فرق مابین اینکه قرار شده باشد که مهر بر ذمه شوهر باشد، پس ساقط است، یا بر ذمه _____ ای او باشد، پس بای _____ نص _____ ف بده _____ د. (دهکردی، یزدی) _____ (۱) _____ (۱) علّامه در مختلف ۷: ۱۹۷ به ابن

جنید نسبت داده است و خود نیز آن را انتخاب کرده. شهید ثانی، مسالک ۸: ۱۲۹ و ۱۳۰. (۲) محقق ثانی، جامع المقاصد ۱۲: ۴۱۰. شهید ثانی، مسالک ۷: ۳۶۴. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۸۵ زن نصف مهر [۱] می‌گیرد بعد از طلاق، و اگر به سبب این عمل منی به فرج زن رود و حامله شود آیا زن نصف مهر می‌گیرد یا نه؟ در این خلاف است، اقرب آن است که نصف مهر می‌گیرد. [۲] نهم: شیر دادن زن بزرگ دانسته زن کوچک را، چه در این صورت زن بزرگ نصف مهر زن کوچک را می‌دهد [۳] و بعضی از مجتهدین در این صورت کل مهر را ثابت داشته‌اند (۱).

فصل سیزدهم در بیان اختلاف میانه زن و شوهر:

فصل سیزدهم در بیان اختلاف میانه زن و شوهر: بدان که اگر میان زن و شوهر اختلاف واقع شود در عین بودن مرد به اینکه زن

ادّعا کند که شوهر او عَین است و شوهر منکر باشد و گواه عادل نباشند قول، قول شوهر است با قسم. و در سه موضع نیز اگر زن دعوی کند که شوهر او عَین است قبول نمی کنند: اوّل آنکه: شوهر او طفل باشد. دوم آنکه: دیوانه باشد، چه احتمال دارد بعد از آنکه دیوانگی او برطرف شود دعوی کند که دخول کرده ام. سوم آنکه: زن کنیز باشد برقول جمعی از مجتهدین که شرط کرده اند در صَحّت [۱] ————— ثبوت نصف مهر از

جهت این عمل نیست، بلکه از جهت طلاق دادن قبل الدخول است هر چند این عمل را نکرده باشد. (دهکردی، یزدی) [۲] یعنی هرگاه طلاق دهد او را قبل الدخول و ظاهر این است که قول دیگر لزوم مهرالمثل باشد هر چند قائل آن دیده نشده است و شاید مراد در صورتی باشد که آن زن بکر باشد و به واسطه زائیدن بکارت او زایل شود، پس مستحقّ باشد ارش بکارت را و آن در زن آزاد تمام مهرالمثل است. (یزدی) [۳] گذشت عدم ثبوت غرامت در تفویض بضع، پس خود شوهر می دهد بدون رجوع بر زن بزرگ. (نخجوانی، یزدی) (—————) (۱)

عَلَّامه حَلّی، مختلف ۷: ۲۱. محقّق ثانی، جامع المقاصد ۱۲: ۲۳۴. شهید ثانی، مسالک ۱۲: ۲۵۹ و ۲۶۵. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۸۶ نکاح کنیز به ترسیدن از افتادن در زنا، زیرا که اگر قول کنیز در این صورت مسموع باشد لازم می آید [۱] که نکاح او باطل باشد. و اگر میانه زن و شوهر پیش از دخول اختلاف شود در اصل مهر [۲] و شوهر منکر آن باشد قول، قول اوست با قسم هر گاه گواه نباشد، و بعد از دخول نیز همین حکم دارد برقول مشهور. و اگر در وصف مهر یا جنس [۳] آن اختلاف کنند و گواه نباشد قول، قول شوهر است با قسم خواه پیش از دخول باشد و خواه بعد از دخول، و در وصف نیز خواه موافق مهرالمثل باشد و خواه نباشد. و هرگاه هریک از زن و شوهر گواهان برمدّعی خود داشته باشند گواهان زن مقدّم است [۴] بر گواهان شوهر. و اگر شوهر دعوی کند که مهر را به زن داده و زن منکر باشد قول، قول زن است با قسم، خواه پیش از دخول باشد و خواه بعد از دخول. و در بعضی احادیث وارد شده که با دخول قول، قول شوهر است با قسم. [۵] «۱» و اگر اختلاف کنند در آنکه آنچه زن گرفته است مهر او بوده و زن دعوی کند که به من هبه کرده و عوض مهر نیست در این صورت قول، قول شوهر است با قسم. [۶] و اگر میانه ورثه زن و شوهر اختلاف شود همیشه حکم دارد. [۱] ————— هرگاه ادّعا کند حدوث آن را

بعد از عقد این محذور لازم نمی آید. (یزدی) [۲] یعنی زوجه بگوید: نام مهر برده شد و زوج بگوید: نشد، و امّا هرگاه زوجه دعوای استحقاق مهر کند و زوج بگوید: مستحقّ نیستی، پس مسأله محلّ اشکال و محتاج به تفصیل است. (یزدی) [۳] در اختلاف در جنس و در وصف مشروط حکم مخالف است، بلی هرگاه اختلاف در اشتراط وصف زائد یا در قدر مهر باشد قول زوج مقدّم است با قسم. (یزدی) [۴] این مسأله محتاج به تأمّل است. (صدر) * محلّ تأمّل است. (یزدی) [۵] احوط صلح است در این صورت. (تویسرکانی) [۶] احوط صلح است در این صورت. (صدر) (—————) (۱) کافی ۵: ۳۸۶، حدیث ۳. وسائل

۲۱: ۲۷۴، حدیث ۱. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۸۷ و اگر زن دعوی کند دخول را [۱] و شوهر منکر آن باشد پس اگر زن بکر [۲] باشد و شوهر گواهان عادل برعدم دخول داشته باشد قول، قول اوست و اگر گواهان عادل نداشته باشد مجتهدین را در این دو قول است. [۳] و اگر زن دعوی کند که شوهر او را در دو وقت عقد کرده و دو مهر براو لازم است و شوهر دعوی کند [۴] که دو مرتبه عقد کرده ام ولیکن دوم تکرار و تأکید اوّل بوده و یک مهر بر من لازم است در این صورت قول، قول زن است [۵] با قسم. و اگر اختلاف کنند در نیک شدن مرض افضا و زن منکر نیک شدن آن باشد قول، قول زن است با قسم.

خاتمه در بیان آنچه تعلق به نکاح دارد

فصل اول در بیان شب خوابیدن پیش زنان:

فصل اول در بیان شب خوابیدن پیش زنان: بدان که در خوابیدن شب پیش زن میانه مجتهدین خلاف است که آیا واجب است یا نه؟ بعضی از مجتهدین گفته‌اند که: واجب نیست مگر آنکه میانه ایشان ابتدا به قسمت [۱]— این مسائل محتاج به تفصیل و

شرح است. (صدر) [۲] بکارت زن مدخلیت ندارد بلکه مدار بر بطلان ادعای زوجه است، پس اگر ادعای او معلوم البطلان باشد کیف کان که لا کلام. (تویسرکانی) [۳] مشهور آن است که قول قول زوج است با قسم و قول دیگر آن است که قول قول مرأه است، و اول انساب به اصول و قواعد است. (تویسرکانی) * اقوی این است که قول شوهر مقدم است. (نخجوانی) * اظهر این است که قول او مقدم است با قسم. (یزدی) [۴] یعنی شوهر اعتراف دارد به تعدد عقد و لکن می گوید که: عقد ثانی تأکید عقد اول است وزن می گوید: عقد مستقل است، پس بعید نیست که گفته شود: با اینکه قول زن موافق ظاهراست، موافق اصل هم هست، و اما مهر پس اظهر این است که هر دو مهر مسمی ثابت است، و بعضی قائل است به یک مهر و نصف، و بعضی قائل است بر یک مهر. (نخجوانی) [۵] این قول مشهور است بین اصحاب و موافق است با قواعد شرعیته. (تویسرکانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۸۸ کند «۱» و بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر کسی یک زن داشته باشد قسمت واجب نیست «۲» و مشهور آن است که واجب است. [۱] پس اگر مرد زیاده از یک زن دائمی نداشته باشد بر او لازم است که در هر چهار شب یک شب نزد او بخوابد، پس اگر دو زن داشته باشد دو شب پیش ایشان بخوابد و دو شب دیگر هر جا که خواهد بخوابد، و اگر سه زن داشته باشد سه شب پیش ایشان بخوابد و یک شب هر جا که خواهد بخوابد، و اگر چهار زن داشته باشد و همه ایشان دایم باشند واجب است که هر شب پیش یکی از ایشان بخوابد تا چهار شب پیش چهار زن تمام شود. و تا ضرورت نباشد بی رضای زنی که نوبت او باشد جای دیگر نخوابد که حرام است. و روز پیش زنان بودن لازم نیست، و در بعضی احادیث وارد شده که پیش هر زنی که بخوابد صباح با او چاشت کند «۳» و محدثین این حدیث را براستحباب حمل کرده‌اند «۴» و چاشت کردن با او را سنت می‌دانند. و در شب خوابیدن میانه زنان ابتدا به زنی کند که نام او به قرعه [۲] بیرون آید. و آیا زیاده از یک شب قسمت کردن میانه زنان بدون رضای ایشان جایز است یا نه مثل آنکه قرار دهد که پیش هریک سه شب بخوابد؟ میانه مجتهدین در این خلافت [۱]— اقوی عدم وجوب است در یک

زن، بلکه وجوب قسمت ابتداء در متعدده نیز خالی از اشکال نیست به جهت عدم وضوح مسئله، بلی بعد از شروع لازم است و بعد از تمام شدن از سر گرفتن معلوم نیست واجب باشد للاصل وعدم وضوح الدلیل علی الوجوب. (تویسرکانی) [۲] وجوب عمل به قرعه احوط است. (تویسرکانی) * ظاهراً اختیار با شوهر است به هر کدام می‌خواهد ابتدا کند و حاجت به قرعه نیست اگر چه با تراحم احوط است. (دهکردی) * بنابر احوط هرگاه تراحم کنند، بلکه مطلقاً و اقوی تخیر است مطلقاً. (یزدی) [۱]— شیخ طوسی، مبسوط ۴: ۳۲۵ و

۳۲۶. محقق، شرایع ۲: ۳۳۵. علامه حلی، تحریر ۳: ۵۸۸. (۲) ابن حمزه، وسیله: ۳۱۲. شیخ طوسی، نهایه ۲: ۳۵۴. شیخ مفید، مقنعه: ۵۱۶. (۳) دعائم ۲: ۳۵۳، حدیث ۹۵۸. کافی ۵: ۵۶۴، حدیث ۳۴. وسائل ۲۱: ۳۴۲، حدیث ۱. (۴) از محدثین نیافتم، ولی شهید ثانی حمل بر استحباب نموده است، مسالک ۸: ۳۲۱. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۸۹ است [۱] اما کمتر از یک شب قسمت کردن جایز نیست. و فرقی نیست در شب خوابیدن شوهر پیش زن میانه بنده و آزاد و خصی و عین و غیر اینها، و همچنین میانه زن بیمار و حایض و نفسا و احرام بسته و غیر اینها زیرا که شب خوابیدن نزد ایشان جهت مؤانست است و غرض مجامعت نیست. و متعه و کنیزی که او را عقد نکرده باشند و زن کوچک و دیوانه که تمام وقت دیوانه باشد و زن ناشزه— یعنی زنی که از شوهر سرکشی

کرده باشد و از اطاعت او بیرون رفته باشد- در قسمت شب خوابیدن با زنان دیگر شریک نیستند. [۲] و تفاوتی در شب خوابیدن میان زنان آزاد نیست مگر در خواستن دختر بکر که چون او را به خانه شوهر آرند هفت شب [۳] پیش او خوابیدن لازم است بر شوهر، و اگر بکر نباشد سه شب [۴] پیش او باید بخوابد چنانچه مذکور شد. اما در خوابیدن شب پیش کنیز و آزاد تفاوت هست چه کنیز نصف زن آزاد قسمت می برد [۵] پس اگر کسی یک زن آزاد و کنیزی داشته باشد دو شب پیش زن آزاد بخوابد، و یک شب پیش کنیز، و پنج شب دیگر هر جا که خواهد بخوابد. و اگر شوهر به سفر رود شب خوابیدن پیش زنان ساقط می شود، و آیا قضای شب خوابیدن نسبت به زنی که در سفر واجب باشد چون سفر حجّ واجب یا غیر واجب چون حجّ سنتی به رضای شوهر بر شوهر واجب است یا نه؟ میان مجتهدین در این خلافت

[۱] اقوی جواز است. (تویسرکانی) *

و احوط عدم آن است بدون رضای ایشان. (دهکردی، یزدی) [۲] سقوط قسمت در زن کوچکی که محلّ تلذذ نباشد محلّ اشکال است و همچنین مجنونه مطبقة که خوف اذیت از او نباشد و شعوری به انس داشته باشد خالی از اشکال نیست و احتیاط خوب است. (تویسرکانی) [۳] قول به هفت شب در بکر مشهور است و قول دیگر است به سه شب و اول احوط است. (تویسرکانی) [۴] و قضای آنچه از دیگران فوت شده واجب نیست. (نخجوانی، یزدی) [۵] و همچنین است زن آزاد کتابیه و امّا کنیز کتابیه پس نصف کتابیه آزاد است، پس هر شانزده شب یک شب حقّ دارد. (نخجوانی، یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۹۰ است. [۱] و زمانی که شب نوبت خوابیدن پیش او باشد نمی تواند شب خود را به دیگری بخشید مگر به رضای شوهر، و اگر ببخشد رجوع می تواند کرد در آن پیش از تمام شدن آن شب. و جایز نیست [۲] که در عوض شب خوابیدن چیزی از شوهر بگیرد، پس اگر چیزی گرفته باشد ردّ کند. و در شبی که نوبت خوابیدن پیش زنی باشد به دیدن زن دیگر نمی تواند رفت مگر به واسطه عیادت آن زن. و اگر تمام شب آنجا باشد برای زن صاحب نوبت شب دیگر قضا کند. [۳] و واجب در شب خوابیدن پیش زن آن است که نزدیک او بخوابد، اما دخول کردن زن لازم نیست مگر در چهار ماه یک نوبت. و اگر در شب خوابیدن پیش زنان برایشان ظلم کند واجب است که جهت ایشان قضا کند به قدر آنچه پیش ایشان نخوابیده باشد. و مخیر است شوهر در خوابیدن شب پیش زنان به آنکه به خانه ایشان رود یا ایشان را به خانه خود طلبد. و کسی که به واسطه مانعی شب پیش زنان نتواند خوابد- چون پاسبانان و شبگردان- روز ایشان به جای شب ایشان است. [۴]

فصل دوم در بیان رنجشی که میان شوهر و زن بهم رسد:

فصل دوم در بیان رنجشی که میان شوهر و زن بهم رسد: بدان که اگر میانه ایشان کدورتی بهم رسد، پس اگر سرکشی از طرف زن باشد- چنانچه از اطاعت مرد بیرون رفته باشد به آنکه هر گاه شوهر را ببیند روی درهم کشد یا عادت خود را نسبت به او تغییر دهد- باید که شوهر نصیحت او کند، و اگر نصیحت کردن فایده ندهد در شب خوابیدن پشت خود را به جانب او کند، و اگر آن نیز فایده نکند از او کناره جوید و در جامه خواب دیگر بخوابد، و اگر آن نیز فایده نکند او را [۱] اظهر عدم وجوب است.

(نخجوانی) [۲] عدم جواز معلوم نیست و اگر به مصالحه گرفته باشد ردّ لازم نیست. (نخجوانی، یزدی) [۳] این قول احوط است. (تویسرکانی) [۴] معلوم نیست. (صدر) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۹۱ بزند [۱] به نوعی که بعد از آن میانه ایشان اصلاح توان کرد، و باید که آنچنان نزنند که عضوی از اعضای او را مجروح سازد چه اگر عضوی از اعضای او را جراحت کند چنانکه به سبب زدن تلف شود ضامن است. و اگر سرکشی از جانب شوهر باشد- به آنکه بعضی از حقوق زن را منع کند- حاکم شرع شوهر

او را از امتناع بازمی‌دارد و بر دادن آن حقوق جبر می‌کند. و اگر شوهر زن را بی‌گناه بزند حاکم شرع او را منع کند. و اگر زن در صورت رنجیدن مرد از او بعضی حقوق خود را ببخشد که به او میل پیدا کند حلال است بر شوهر قبول کردن آن. و اگر سرکشی از هردو طرف باشد و ترسند که میان ایشان به جدایی رسد حاکم شرع یک‌کس از خویشان شوهر و یک‌کس از خویشان زن [۲] را امر کند که میانه ایشان اصلاح کنند. پس اگر هردو بر اصلاح متفق شوند آنچه حکم کنند صحیح است، و اگر بر جدایی میان ایشان اتفاق کنند صحیح نیست مگر به اذن شوهر [۳] در طلاق دادن، و اذن زن در بخشیدن صداق و بعضی از حقوق او در طلاق اگرچه خلع باشد.

فصل سوم در بیان لاحق گردانیدن اولاد به پدر:

فصل سوم در بیان لاحق گردانیدن اولاد به پدر: بدان که هر گاه از دخول کردن به زن شش ماه یا بیشتر بگذرد فرزندی که حاصل شود از آن شوهر است به شرطی که از اقصای مدّت آبستنی نگذرد، و میانه مجتهدین در اقصای مدّت آبستنی خلاف است، بعضی گفته‌اند نه ماه است، و بعضی بر آنند که ده ماه، و بعضی یک سال [۴] و یک ماه گفته‌اند. و اگر کمتر از شش ماه طفل از شکم بیفتد [۱] - این احکام واقع است چه در مقام دعوی و انکار به آنها مأخوذ خواهد بود. (صدر) [۲] یا از غیر خویشان هر کس را حاکم مصلحت بداند. (نخجوانی، یزدی) [۳] و کفایت می‌کند اذن ایشان در اوّل زمان نصب حکمین چه به نحو توکیل باشد یا تحکیم. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) [۴] قول به اینکه یک سال است خالی از قوّت نیست و قول یک سال و یک ماه دیده نشد. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) * شهید ثانی - طاب ثراه - نقل اتفاق اصحاب فرموده‌اند که اکثر حمل زیاده بر یک سال نمی‌شود و در اخبار نیز یک سال و یک ماه به نظر نرسیده است، بلی روایت متعلّق به جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۹۲ و لاحق گردانیدن او به پدر ممکن باشد به او ملحق باید گردانیدن. و به مجرّد آنکه زن فاحشه باشد شوهر نمی‌تواند گفت که فرزندی که از او حاصل شده باشد فرزند او نیست، و به این گفتن فرزندی آن فرزند برطرف نمی‌شود اگر زن دایمی باشد مگر آنکه میان زن و شوهر لعان واقع شود چنانچه زود باشد که کیفیت لعان مذکور گردد، و امّا اگر متعه یا کنیز باشد به مجرّد گفتن شوهر فرزندی آن فرزند برطرف می‌شود و محتاج به لعان کردن نیست. و همچنین جایز نیست نفی کردن فرزند به مجرّد آنکه منی را در وقت انزال در غیر فرج زن بریزد، چه ممکن است که منی بی‌شعور در فرج او ریخته شده باشد.

فصل چهارم در بیان احکام ولادت فرزند:

فصل چهارم در بیان احکام ولادت فرزند: بدان که سبی امر به ولادت فرزند تعلّق دارد: دو امر واجب، و بیست و دو امر سنّت، و شش امر مکروه. امّا دو امر واجب: اوّل: مدد دادن زنان یا شوهر در وقت زاییدن زن [۱] و اگر زنان متعذّر باشند مردان محرم مدد دهند، و اگر وجود مردان محرم نیز متعذّر باشد غیر ایشان از خویشان مدد کنند. دوم: ختنه کردن فرزند بعد از بالغ شدن او. و امّا بیست و دو امر سنّت: اوّل: غسل دادن [۲] مولود در وقت ولادت او. دوم: اذان در گوش راست او گفتن و اقامت در گوش چپ [۳] او، چه از حضرت امام به حقّ ناطق امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که: مکروهی «۱» بعد از آن به طفل حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله اجماعین بیانی دارد که حاشیه مجال آن را ندارد. (صدر) [۱] - هر گاه محتاج به مدد باشد. (یزدی) [۲] و بعضی آن را واجب

دانشسته‌اند. (نخجوانی، یزدی) [۳] پیش از آنکه _____ ن _____ اف او را بیرن _____ د. (یزدی) _____ (۱) در اکثر نسخه‌ها: گناهی. جامع

عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۹۳ نمی‌رسد، و از ترس مرض امّ صبیان محفوظ می‌ماند، و شیطان بر او دست نمی‌یابد «۱». سوم: خاک کربلا- علی ساکنها التّحیّة والثّنا به کام طفل مالیدن، و اگر خاک کربلا نباشد از آب دجله فرات، و اگر آن نیز نباشد آب شیرین، و اگر آن نیز نباشد خرما یا عسل در آب ریختن تا شیرین شود و به کام او مالیدن. و همچنین سنّت است که خرما را بخایند و به کام طفل بمالند. چهارم: تراشیدن موی سر طفل در روز هفتم از ولادت. پنجم: تصدّق کردن به وزن موی سر او طلا یا نقره. ششم: نام گذاشتن بر آن طفل روز هفتم [۱] و بهترین نامها آن است که [در او بندگی خدای تعالی باشد چون عبدالله اگر پسر باشد و بعد از آن بهتر آن است که «۲» محمّد یا احمد یا علی یا حسن یا حسین یا جعفر یا طالب نام طفل کند و اگر دختر باشد فاطمه نام کنند، چه در حدیث آمده که: مفلسی به خانه داخل نمی‌شود که در آن نام محمّد و احمد و علی و حسن و حسین و جعفر و طالب و عبدالله و فاطمه باشد «۳». هفتم: کنیت و لقب بر طفل گذاشتن. هشتم: ختنه کردن طفل در روز هفتم از ولادت او. [۲] نهم: سوراخ کردن گوش راست طفل را در پایین، و گوش چپ را در بالا. دهم: عقیقه کردن [۳] جهت طفل در روز هفتم یعنی گوسفند یا شتر کشتن و دادن [_____ (۱) و در بعضی اخبار

است که پیش از ولادت نام گذارند به اسماء مشترکه ما بین ذکور و اناث. (نخجوانی، یزدی) [۲] مستحبّ است که روز هفتم تولّد طفل او را ولّی طفل ختنه نماید و هرگاه نکرد و ماند تا زمان بلوغ بر خود طفل بالغ واجب است که خود ختنه کند. (دهکردی) [۳] و بعضی عقیقه کردن را واجب دانسته‌اند، چون در اخبار وارد شده است العقیقه واجبۀ. (نخجوانی، یزدی) _____ (۱) کافی ۶: ۲۳، حدیث ۱ و ۲ و ۶.

وسائل ۲۱: ۴۰۵ و ۴۰۶، حدیث ۱ و ۲ و ۳. (۲) این مقدار در بعضی از نسخه‌ها نیست. (۳) کافی ۶: ۱۹، حدیث ۸. وسائل ۲۱: ۳۹۶، حدیث ۱. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۹۴ قیمت آن مجزی نیست، و اگر طفل پیش از پیشین در روز هفتم از ولادت بمیرد عقیقه او ساقط می‌شود. یازدهم آنکه: گوسفند یا شتری [۱] که به واسطه عقیقه طفل می‌کشد باید که اگر فرزند پسر باشد گوسفند و شتر نر بکشد و اگر دختر باشد ماده. دوازدهم آنکه: می‌باید که در آن گوسفند صفت‌هایی که در گوسفند قربانی شرط است باشد، یعنی شاخ اندرونی شکسته و کور و لنگ و لاغر نباشد. سیزدهم آنکه: چهار یک [۲] آن گوسفند یا شتر را به زنی که طفل را زایانده باشد دهند، و اگر آن زن نباشد به مادر طفل دهند که تصدّق [۳] کند. چهاردهم آنکه: گوشت آن را بپزند یا از آن طعامی سازند و به درویشان دهند، و اقلّ آن ده درویش را طعام دادن است. پانزدهم آنکه: عقیقه کردن و موی سر تراشیدن در یک مکان واقع شود، و عقیقه بعد از تراشیدن موی سر باشد. شانزدهم آنکه: در وقت کشتن گوسفند این دعای منقول را بخواند: «بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ اللَّهُمَّ هَذِهِ عَقِيقَةُ عَنْ فُلَانٍ لَحْمُهَا بِلَحْمِهِ وَدَمُهَا بِدَمِهِ وَعَظْمُهَا بِعَظْمِهِ، اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ وَقَاءَ لِّآلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ» «۱». و در روایت دیگر از حضرت صادق علیه السلام وارد شده که در وقت ذبح و نحر بگوید: «يَا قَوْمِ اِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ، اِنِّي وَجْهٌ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا اَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ، اِنَّ صَلَوَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِمُذَلِّكَ اَمْرْتُ وَاَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ، اللَّهُمَّ مِنْكَ وَلَكَ، بِسْمِ اللَّهِ وَاللَّهُ» _____ (۱) - یا گاو. (یزدی) [۲] ظاهراً تخیر

است. (دهکردی) * و در جمله اخبار است که رجل و ورک را به او بدهند و در بعض اخبار است که ثلث آن را بدهند. (نخجوانی، یزدی) [۳] و شرط نیست در _____ تصدّق فقیر بودن. (نخجوانی) _____ (۱) کافی ۶: ۳۰، حدیث ۱. وسائل

۲۱: ۴۲۶، حدیث ۱. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۹۵ «کَبْرُ» «۱» آنگاه نام طفل را ببرد و گوسفند را ذبح کند. هفدهم: آنکه

اعضای آن گوسفند یا شتر را از هم جدا کنند، چه شکستن استخوانهای آن مکروه است. هجدهم: عقیقه کردن طفل بعد از بالغ شدن به جهت خود اگر داند که پدر عقیقه او نکرده است. [۱] نوزدهم: مبارکباد گفتن کسی را که فرزندی بهم رسیده باشد برای او. بیستم: خوردن به زن حامله را، چه در حدیث آمده که: هر زن حامله‌ای که به بخورد طفل او خو بروی و خوش طبع باشد (۲). بیست و یکم: خرما خوردن زن حامله در وقت دیدن نفاس، چه از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منقول است که: فرزند او در این حالت از حکما گردد (۳) و در بعضی احادیث وارد شده که: اگر رطب خورد فرزند او حکیم شود (۴). بیست و دوم: پیچیدن طفل به خرقة سفید. و اما آن شش امر مکروه: اول: کنیت کردن ابوالقاسم طفلی را که نام او محمد کرده باشند، و بعضی از مجتهدین این را حرام می‌دانند. (۵) دوم: نام طفل را حکیم یا خالد یا حارث یا ضرار یا مالک کردن. سوم: کنیت طفل را ابوحکیم یا ابومالک یا ابو عیسی کردن. چهارم: موی سر طفل را اندکی تراشیدن و اندکی گذاشتن. [۱] یا نداند که عقیقه کرده یا نه.

(نخجوانی) (۱) کافی ۶: ۳۱، حدیث ۴. وسائل ۲۱: ۴۲۶، حدیث ۲. (۲) کافی ۶: ۲۲، حدیث ۱. وسائل ۲۱: ۴۰۲، حدیث ۱. (۳) کافی ۶: ۲۲، حدیث ۳. وسائل ۲۱: ۴۰۳، حدیث ۳. (۴) کافی ۶: ۲۲، حدیث ۴. وسائل ۲۱: ۴۰۲ و ۴۰۳، حدیث ۱. (۵) ابن حمزه، وسیله: ۳۱۵. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۹۶ پنجم: از گوشت عقیقه پدر و مادر و جماعتی که عیال ایشان باشند خوردن. ششم: استخوان گوسفند یا شتر عقیقه را شکستن، بلکه اعضای آن را جدا نباید کرد.

فصل پنجم در بیان شیر دادن طفل و محافظت کردن او و دایه گرفتن به جهت او:

فصل پنجم در بیان شیر دادن طفل و محافظت کردن او و دایه گرفتن به جهت او: بدان که چهارده امر به شیر دادن طفل و محافظت او و دایه او تعلق دارد: دو امر از آن واجب است، و شش امر سنت، و شش امر مکروه. اما دو امر واجب: اول آنکه: مادر طفل [۱] شیری که اول مرتبه از پستان بعد از زائیدن بیرون می‌آید به خورد او دهد، چه اگر طفل آن شیر را نخورد زنده نمی‌ماند. [۲] دوم: اجرت آن شیر، چه واجب است بر پدر که از مال خود به مادر دهد. اما اجرت شیر دادن در مدت دو سال از مال طفل باید داد، و اگر طفل مال نداشته باشد بر پدر واجب است. [۳] و اما شش امر سنت: اول آنکه: شیر دهنده مادر باشد چه بهترین شیرها شیر مادر است، و اگر مادر در شیر دادن اجرت خواهد لابد است از دادن، مگر آنکه زن بیگانه بی اجرت شیر دهد، چه در این صورت اجرت به مادر دادن لازم نیست. و اگر مادر نیز اجرت نطلبد اولی از بیگانه [۱] - وجوب، ظاهر فاضل و شهید

است و دلیل مذکور «اگر نخورد زنده نمی‌ماند» خلاف وجدان است، بلی بر فرض توقف واجب است لکن واجب بودن اجرت او از مال پدر ممنوع است و محتمل است که اجرت نداشته باشد چون واجب است لکن این نیز ممنوع است زیرا که وجوب با اجرت گرفتن منافات ندارد نظیر بذل طعام در مخمصه. (نخجوانی) [۲] این مطلب معلوم نیست، بلی بر فرض توقف واجب است و واجب بودن اجرت آن از مال پدر ممنوع است، بلی محتمل است که اجرت نداشته باشد، چون واجب است، لکن این نیز ممنوع است و وجوب آن بر فرض قول به آن منافات با اجرت گرفتن ندارد نظیر بذل طعام در مخمصه. (یزدی) [۳] و اگر پدر نداشته باشد یا فقیر باشد واجب است بر مادر شیر دادن بدون اجرت. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۹۷، و اگر مادر زیاده از اجرت زن بیگانه خواهد زیاده دادن لازم نیست. و اگر پدر دعوی نماید که زن بیگانه هست که بی اجرت شیر می‌دهد و مادر منکر باشد قول، قول پدر است با قسم. [۱] دوم آنکه: دو سال تمام شیر دهد، چه کمتر از دو سال به دو سه ماه جایز است

[اما ظلم است بر طفل و زیاده از دو سال نیز جایز است [۲] «۱» اما زیادتی اجرت ندارد. [۳] سوم آنکه: شیر دهنده عاقله باشد. چهارم آنکه: مسلمان باشد. پنجم آنکه: عقیقه باشد. ششم آنکه: خوش شکل باشد. و اما آن شش امر مکروه: اول آنکه: زن شیر دهنده کافره باشد، اما اگر مضطر شوند زن جهودیه [۴] می تواند شیر دادن به شرطی که او را از خوردن شراب و خوک منع باید کرد. دوم آنکه: شیر دهنده جهودیه باشد با قدرت بر غیر او، و کراهت در زن مجوسیه بیشتر است. سوم: دادن طفل را بر زن جهودیه که به خانه خود ببرد و شیر دهد. چهارم آنکه: شیر از ولد الزنا باشد. پنجم آنکه: شیر شیردهنده از زنا به هم رسیده باشد، و در بعضی از احادیث وارد شده که: اگر کنیزی به زنا حامله شده باشد و طفلی را شیر دهد اگر آقای _____ [۱] معلوم نیست. (دهکردی، یزدی)

[۲] زیاده از یک ماه یا دو ماه بدون ضرورت معلوم نیست. (صدر) [۳] یعنی در زاید بر دو سال مادر استحقاق اجرت ندارد مگر آنکه قرار دهند با هم. (دهکردی، نجبوانی، یزدی) [۴] یعنی کتبیّه. (دهکردی، یزدی) _____ (۱) در بعضی از نسخه ها نیست. جامع

عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۹۸ او شیر [۱] او را حلال کند حلال می شود و الا فلا «۱». ششم آنکه: شیر دهنده بدخلق و احمق باشد. و به محافظت کردن طفل در دوسالی که شیر می خورد مادر او اولی است از پدر و اگرچه طفل پسر باشد، و بعد از دوسال تا بالغ شدن به محافظت کردن پسر پدر اولی است از مادر، و اگر طفل دختر باشد تا هفت سال مادر به محافظت او اولی است از پدر. و بعضی از مجتهدین تا ده سال گفته اند «۲» و بعضی بر آنند که تا شوهر نکرده است مادر اولی است از پدر در محافظت «۳» و قول اول اقوی است. و اگر دختر پدر نداشته باشد تا وقت بالغ شدن مادر به محافظت او اولی است از دیگری، و بعد از بالغ شدن اختیار خود دارد، اما سنت است که دختر تا شوهر نکند از مادر جدا نشود. و اگر یکی از پدر یا مادر طفل بمیرد محافظت او تا وقت بلوغ به آن دیگری متعلق است. و هر گاه هیچ یک از ایشان نباشد محافظت او [۲] به قول بعضی از مجتهدین به جد [۳] تعلق دارد «۴» و اگر جد نیز موجود نباشد تعلق به خویشاوندان دارد و بعضی از _____ [۱] بلکه عمل او را. (دهکردی،

یزدی) [۲] احوط و اولی این است که حفظ طفل با فقد ابوبین با جدّ ابی است و بعد از او با وصی است و بعد با ارحام به حسب مراتب ارث و بعد از برای حاکم، بعد از برای مسلمین است. (تویسرکانی) [۳] یعنی جدّ پدری و بعد از فقدان به وصی پدر یا جدّ و بعد به خویشان به حسب مراتب ارث و بعد حاکم شرع و بعد به عدول مؤمنین. (دهکردی، صدر) _____ (۱) کافی ۵: ۴۷۰، حدیث ۱۲ و ۱۳.

وسائل ۲۱: ۱۳۹، حدیث ۱ و ۲. (۲) شیخ مفید، مقنعه: ۵۳۱. سلار، مراسم: ۱۶۴. ابن براج، مهذب ۲: ۳۵۲. نه سال فرموده اند، تصریح به ده سال یافت نشد. (۳) شیخ صدوق، مقنعه: ۳۶۰. علّامه در مختلف ۷: ۳۰۶ به صدوق و ابن جنید نسبت داده است. (۴) ابن ادریس، سرائر ۲: ۶۵۴. محقق، شرایع ۲: ۳۴۶. علّامه حلّی، قواعد ۳: ۱۰۲. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۹۹ مجتهدین محافظت غیرپدر و مادر را منع کرده اند «۱». و در هشت موضع محافظت مادر ساقط می شود و تعلق به پدر می گیرد: اول آنکه: مادر کافره باشد و پدر مسلمان. دوم آنکه: مادر بنده باشد و پدر آزاد. سوم آنکه: مادر مؤمنه نباشد و پدر مؤمن باشد. چهارم آنکه: اگر مادر از محافظت او امتناع نماید، چه در این صورت حاکم شرع [۱] پدر را بر محافظت طفل جبر می کند. پنجم آنکه: مادر شوهر دیگر کند. ششم آنکه: پدر «۲» خواهد که به سفر رود، چه در این صورت بعضی از مجتهدین گفته اند که محافظت مادر ساقط می شود و پدر پسر را همراه می برد «۳». (هفتم آنکه: مادر جذام [۲] بهم رساند، چه بعضی از مجتهدین بر آنند که پدر در این صورت اولی است به محافظت از مادر «۴»). (هشتم آنکه: مادر دیوانه باشد.

فصل ششم در بیان نفقه و کسوت دادن:

اشاره

فصل ششم در بیان نفقه و کسوت دادن: بدان که سه چیز سبب وجوب دادن نفقه و کسوت می شود:

سبب اول: خویشی،

سبب اول: خویشی، چه نفقه پدر و مادر هر چند بالا روند و نفقه فرزندان او هر چند پایین آیند واجب است هر گاه قادر بر دادن نفقه و کسوت باشد. و سوای پدر و مادر چون برادر و خواهر و فرزندان ایشان و عم و خال و عمّه و خاله را نفقه دادن [۱] ظاهرّاً باید مقتّد به عدم امکان جبر مادر باشد. (صدر) [۲] و همچنین است هر مرضی که خوف سرایت آن باشد. (دهکردی، نججوانی، یزدی) (۱) شهید ثانی در روضه ۵: ۴۶۲ به

قائلی نسبت داده است. (۲) در بعضی از نسخه ها: مادر. (۳) شهید اول در قواعد و فوائد ۱: ۳۹۶ به قائلی نسبت داده است. غزالی، وجیز: ۳۴۰. (۴) شهید اول، قواعد و فوائد ۱: ۳۹۶. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۰۰ واجب نیست بلکه سنت مؤکده است، و بعضی از مجتهدین [۱] نفقه آنها را نیز واجب می دانند «۱». و شرط نیست که پدر و مادر مسلمان و عادل باشند، پس اگر کافر و فاسق نیز باشند با آنکه مفلس باشند نفقه ایشان واجب است. و نفقه پدر و مادر وقتی واجب است که زیاده از قوت یک روز و یک شب جهت خود [۲] داشته باشد. و اگر از دادن نفقه با قدرت بر آن امتناع نماید حاکم شرع او را بر نفقه دادن جبر می کند، و آن مقدار نفقه به ایشان دهد که ایشان را کافی باشد و جامه ای که ایشان را بپوشد و خانه ای که ایشان در آن ساکن باشند لازم است که به ایشان دهد، اما نکاح کردن جهت ایشان با وجود احتیاج او و نفقه زنان ایشان لازم نیست بلکه سنت است. و همچنین با وجود احتیاج خدمتکار برای ایشان بهم رسانیدن و نفقه دادن او لازم نیست. و اگر نفقه خویشان را مدتی نداده باشد قضای آن واجب نیست. امّا اگر ایشان را حاکم شرع اذن داده باشد برای نفقه خود قرض کنند به واسطه آنکه خویش ایشان غایب باشد دادن آن قرض بر او واجب است. و هر گاه پدر [۳] موجود نباشد یا موجود باشد و مفلس باشد نفقه فرزند بر جدّ لازم است و هر چند بالا رود، و اگر جدّ نیز موجود نباشد یا مفلس باشد بر اجداد مادری واجب است که بالسویه نفقه دهند. و هر خویشی که نزدیکتر باشد مقدّم است در نفقه دادن ایشان از آن از خویشی که دورتر باشد. و پدر و مادر او و فرزندان در نفقه گرفتن برابرند.

سبب دوم: زن بودن،

سبب دوم: زن بودن، چه نفقه زن بر شوهر واجب می شود به چهار شرط: اول آنکه: زن دایمی باشد، چه نفقه متعه واجب نیست. و نفقه زنی که _____ او را طلا _____ ق رجعی داده باشد _____ [۱] - فرمایش بعضی از مجتهدین اولی و احوط است. (صدر) [۲] و زوجه خود اگر زوجه داشته باشد. (یزدی) [۳] ترتیب مرقوم احوط است. (تویسرکانی) (۱) شیخ طوسی، خلاصه ۵: ۱۲۸،

مسأله ۳۱. سید عاملی، نهایه المرام ۱: ۴۸۵. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۰۱ و هنوز از عدّه بیرون نرفته باشد لازم است. [۱] و آیا نفقه زن در عدّه وفات واجب است یا نه [۲]؟ مجتهدین را در این دو قول است. [۳] دوم آنکه: زن شوهر خود را بر دخول کردن قدرت کامل دهد، پس اگر بر دخول او تمکین کامل نکند نفقه او واجب نیست، و همچنین نفقه زنی که سرکشی کند نیز واجب

نیست. سوم آنکه: زن بالغ باشد، چه نفقه زن غیربالغ لازم نیست، و بعضی از مجتهدین نفقه زن غیربالغ را نیز واجب می‌دانند. [۴]
 «۱» چهارم آنکه: زن مرتده نباشد، چه نفقه مرتده ساقط است و اگرچه حامله باشد برقول بعضی از مجتهدین که نفقه را جهت حمل لازم نمی‌دانند «۲». و هرگاه این چهار شرط بهم رسد هشت چیز بر شوهر واجب است: اول آنکه: شکم او را از نان سیر کند. دوم آنکه: نان خورش به او دهد، و اگر مدتی نان و نانخورش به زن ندهد قضای آن لازم است. و اگر زن بعضی از مدت با شوهر چیزی نخورد قضای آن مدت بر شوهر لازم نیست، و نمی‌تواند که شوهر زن را تکلیف کند که با او چیزی بخورد. و هرصباح زن نفقه خود را می‌تواند طلبید و صبر کردن تا شب لازم نیست، پس اگر در اثنای روز او را طلاق باین دهد نفقه آن روز را از او باز نمی‌گیرد. [۵] امّا اگر در اثنای روز سرکشی کند

[۱] - و امّا در عده طلاق باین، پس واجب نیست مگر آنکه حامله باشد. (دهکردی، یزدی) [۲] یعنی در صورتی که حامله باشد و قائل به وجوب واجب می‌داند از مال حمل و اظهر عدم وجوب است، بلی هرگاه زوجه فقیر باشد محتمل است وجوب انفاق بر او از نصیب حمل از باب نفقه اقارب و شاید این وجه جمع ما بین اخبار مختلفه باشد. (یزدی) [۳] اقوی عدم وجوب نفقه است بر متوفی. (تویسرکانی) [۴] این قول احوط است. (تویسرکانی، صدر) * این اگر اقوی نباشد احوط است. (نخجوانی) [۵] احوط تصالح و تراضی است. (صدر) ف (۲) (۱) ابن ادریس، سرائر ۲: ۶۵۵.

نیافتیم. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۰۲ آیا در بعضی نفقه رجوع می‌کند یا نه؟ میانه مجتهدین در آن خلاف است. [۱] و زن نفقه زیاده از یک روز نمی‌تواند طلبید. و اگر شوهر مفلس باشد او را مهلت دهد تا خدایتعالی وسعتی به او دهد، و زن در این صورت فسخ نکاح خود نمی‌تواند کرد، و بعد از آنکه شوهر مالدار شود نفقه سابق را از او می‌گیرد به شرطی [۲] که در مفلسی به قدر استطاعت از او نفقه نگرفته باشد. [۳] سوم آنکه: جامه‌ای به او دهد که او را بپوشاند و آن پیراهن است و زیر جامه و مقنعه، و اگر از اهل تجمل و شرف باشد جامه جهت غیرخانه او را لازم است. و در زمستان زیادتی جامه برای دفع سرما لازم است، و اگر در شهری باشد که پوستین پوشیدن زنان متعارف باشد جهت او نیز لازم است. و اگر در جامه دادن مدتی تقصیر کند و جامه ندهد قضای آن مدت بر شوهر لازم است. و در جنس نان و نانخورش و جامه رجوع می‌کنند به زنانی که مثل آن زن در آن شهر باشند. چهارم آنکه: خدمتکاری به او دهد اگر از اهل خدمتکار باشد، و لازم نیست که جهت او کنیز بخرد، و زیاده از یک خدمتکار نیز لازم نیست و اگرچه آن زن از اهل زیاده از یک خدمتکار باشد، و نفقه خدمتکار زن بر شوهر لازم نیست. و اگر زن خدمتکاری داشته باشد که شوهر به آن راضی باشد خوب و الا شوهر می‌تواند او را بیرون کند و دیگری را به جای او آورد. و اگر زن به شوهر گوید که اجرت خدمتکارم را به من ده که من خدمت خود می‌کنم اجرت دادن بر شوهر لازم نیست. و اگر زن زیاده از یک خدمتکار داشته باشد شوهر منع آن زیاده می‌تواند کرد. و همچنین پدر و مادر آن زن را نیز از آمدن نزد او مانع می‌تواند شد. و آیا او را از خوردن چیزهای بدبو منع *

مشکل است، بلکه می‌تواند باز گیرد و همچنین هرگاه بمیرد یا سرکشی کند بنابر اقوی. (نخجوانی، یزدی) [۱] - اقوی توزیع است. (تویسرکانی) [۲] مراد از این شرط خوب ظاهر نیست. (صدر) [۳] یعنی هرگاه در حال مفلسی به کمتر از حق خود راضی نشده باشد. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۰۳ می‌تواند کرد یا نه؟ مجتهدین را در این مسئله دو قول است، اقرب آن است که او را منع می‌رسد. [۱] و همچنین منع می‌رسد او را از خوردن چیزهایی که سبب بیماری او شود، و از خوردن زهر او را منع می‌توان کرد. پنجم: خانه‌ای که در آنجا ساکن شود و غیر شوهر در آن تردد نکند. [۲] ششم: فرشی که روز بر بالای آن نشیند، و لحاف و بالشی که شب در آن بخوابد، و جهت خدمتکار او لحاف و بالش لازم نیست. [۳] هفتم: ظرفی که زن در آن طبخ کند، و ظرفی که در آن طعام بخورد، و کوزه‌ای که آب از آن بیاشامد، و کافی است که آن از چوب باشد یا از گل.

هشتم: چیزهایی [۴] که به آن بدن را از کثافت پاک کند چون شانه و روغن و صابون، اما سرمه و بوی خوش و اجرت حمام لازم نیست، مگر آنکه سرما باشد، چه در این صورت اجرت حمام لازم است. و اجرت فصد و حجامت کننده و دوا جهت بیماری او بر شوهر لازم نیست. [۵]

سبب سوم: مالک بودن،

سبب سوم: مالک بودن، چه نفقه بنده و علف حیوانات تا علف کرم ابریشم و زنبور عسل بر مالک واجب است. و اگر بنده کسبی داشته باشد جایز است که آقا نفقه او را از کسب او دهد اگر کسب او وفا به نفقه او کند، و اگر وفا نکند تنه آن را لازم است که آقا بدهد. و در نفقه بنده رجوع به بندگان مثل آن آقا کنند. و هر گاه آقا مفلس باشد یا از نفقه دادن امتناع نماید حاکم شرع او را جبر می کند به نفقه دادن یا فروختن آنها یا کشتن حیواناتی که قابل کشتن باشند. [۱] - خالی از اشکال نیست.

(تویسرکانی) * اگر مانع از استیفاء حقوق او باشد و الاً خالی از اشکال نیست. (صدر) [۲] به شرط آنکه لایق به حال او چنین باشد و الاً مانعی از تردد غیر نیست. (یزدی) [۳] لکن مقدار اجرت خدمت او بر شوهر است. (یزدی) [۴] ظاهراً اقوی در نفقات ملاحظه معروف و معتاد بین الزوجات است، پس لازم است انفاق قدر معروف و متعارف و معتاد و معهود بین النساء. (تویسرکانی، صدر) [۵] محل تأمل است، بلکه مناط صدق معاشرت به معروف است در این و در جمیع آنچه ذکر شده. (یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۰۵

باب دوازدهم در بیان طلاق دادن زنان، و عده نگاهداشتن ایشان و خلع و مبارات، و ایلا وظهار و لعان با ایشان

مطلب اول در طلاق دادن

فصل اول اقسام طلاق دادن

قسم اول طلاق واجب [۱]:

قسم اول طلاق واجب [۱]: و آن بر سه قسم است: اول: طلاق دادن شوهر زنی را که به او گفته باشد که: پشت تو همچو پشت مادر من است، چه در این صورت حاکم شرع او را سه ماه مهلت می دهد، آنگاه واجب است بر او طلاق گفتن یا بعد از دادن کفاره دخول کردن. دوم: طلاق دادن زنی که شوهر او قسم خورده باشد که با او دخول نکند، چه در این صورت حاکم شرع او را چهار ماه مهلت می دهد، آنگاه طلاق گفتن یا دخول کردن واجب است. سوم: طلاق دادن خویشان شوهر و خویشان زن در حالتی که اصلاح میانه زن و شوهر ممکن نباشد به اذن شوهر، و بعضی از مجتهدین این قسم را سنت [۲] [۱] بهتر در مثال طلاق واجب طلاق

است که فعل واجبی یا ترک حرامی موقوف بر آن باشد یا قسم بر آن خورده باشد یا نذر یا عهد کرده باشد در صورتی که راجح باشد طلاق دادن. (یزدی) [۲] احوط وجوب است. (تویسرکانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۰۷ می دانند «۱».

قسم دوم طلاق حرام:

قسم دوم طلاق حرام: و آن بر چهار قسم است: اول: طلاق دادن زنی که حیض یا نفاس داشته باشد هر گاه شوهر به آن زن دخول کرده باشد و حاضر باشد. دوم: طلاق دادن زن بالغه‌ای که حیض می‌بیند ولیکن حامله نباشد و به او شوهر دخول کرده باشد پیش از آنکه حیض ببیند و پاک شود. سوم: زیاده از یک مرتبه طلاق گفتن در یک مجلس [۱] چه به مذهب شیعه یک مرتبه لفظ طلاق کافی است، و دوم و سوم حرام است [۲] امّا در مذهب سنّیان جایز است. چهارم: طلاق دادن زنی که در آن شب نوبت خوابیدن پیش او باشد بنا بر قول بعضی از مجتهدین. [۳] «۲»

قسم سوم طلاق مکروه:

قسم سوم طلاق مکروه: و آن بر دو قسم است: اول: طلاق دادن شوهر زن خود را در حالتی که میان ایشان التیام باشد چه در [۱] بدون تخلّل رجوع و التّما مانعی ندارد. (نخجوانی، یزدی) [۲] در صورتی که صیغه طلاق را مکرّر کند، مثل اینکه بگوید: زوجتی طالق، زوجتی طالق، زوجتی طالق، یک طلاق واقع می‌شود، دوم و سوم واقع نمی‌شود، و هرگاه صیغ را مکرّر نکند، بلکه ضمّ کند به یک صیغه لفظ سه را مثل اینکه بگوید: زوجتی طالق ثلاثاً و شوهر امامی باشد و قصدش وقوع سه طلاق شود اظهر این است این نحو طلاق از اصل باطل و حرام است و زن در زوجیت باقی است. (نخجوانی) [۳] این قول احوط است. (تویسرکانی) * این قول محلّ تأمل است بلکه اظهر عدم حرمت است و بر فرض حرمت حرام تکلیفی است از جهت اینکه تفویت حقّ زوجه است، نه وضعی، پس طلاق صحیح است چنانچه در سه قسم اول حرمت تشریعی است و التّما طلاق باطل است نه حرام. (نخجوانی) * و اظهر عدم حرمت است و بدان که حرمت در سه قسم اول تشریعی است و التّما طلاق باطل است نه حرام، و امّا قسم چهارم پس بر فرض حرمت حرام تکلیفی است از جهت اینکه مَفْوُتْ حَقّ زوجه است و لکن طلاق صحیح است. (یزدی)

(۱ و ۲) نیافتیم. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۰۸ حدیث وارد شده است که: خدای تعالی طلاق دادن را دشمن می‌دارد «۱». دوم: طلاق دادن بیمار زن خود را. [۱]

قسم چهارم طلاق سنّت:

اشاره

قسم چهارم طلاق سنّت: و آن در حالتی است که شوهر ترسد که از عهده حقوق زن بیرون نتواند آمد یا شکی از آن زن در دل داشته باشد، و گاهی مجتهدین این قسم طلاق را سنّت می‌گویند و مقابل طلاق بدعت می‌خواهند و این طلاق را سنّت به معنی اعمّ می‌گویند، و گاهی طلاق سنّت می‌گویند و مراد ایشان آن است که چون مرد زن را طلاق دهد به شرایط طلاق و بعد از آن بگذارد که از عده بیرون رود آنگاه او را عقد کند این را طلاق سنّت به معنی اخصّ می‌گویند. و طلاق سنّت به معنی اعمّ بردو قسم است:

قسم اول: طلاق باین،

قسم اول: طلاق باین، یعنی طلاق دادنی که شوهر را بعد از ایقاع صیغه طلاق به آن زن رجوع نمی‌رسد، و آن بر هفت قسم است:

اول: طلاق دادن زنی که به او دخول نکرده باشد. دوم: طلاق دادن زنی که از دیدن خون حیض مأیوس شده باشد. [۲] سوم: طلاق غیربالغه. چهارم: طلاق زنی که چیزی به شوهر داده باشد که در عوض آن او را طلاق گفته باشد، چه در این صورت [۳] مادامی که آن زن رجوع در آن چیزی که داده نکند شوهر رجوع نمی‌تواند کرد. پنجم: طلاق دادن زن آزاد مرتبه سوم و در کنیز مرتبه دوم، چه در این صورت رجوع نمی‌تواند کرد تا آنکه شخصی دیگر آن زن را نکاح کند و دخول نماید. ششم: طلاق دادن زن آزاد مرتبه ششم و در کنیز مرتبه چهارم، چه در این صورت رجوع نمی‌تواند کرد. [۱] به قصد اضرار و ارث نبردن او.

(یزدی) [۲] یعنی درستی باشد که حیض نمی‌بیند به اینکه پنجاه سال داشته باشد در غیر قرشیّه و شصت سال در قرشیّه. (نخجوانی، یزدی) [۳] با فرض اجتماع شرایط خلعه می‌آید. (نخجوانی، یزدی) (کافی ۶: ۵۴. وسائل ۲۲: ۷. جامع)

عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۰۹ نیز شوهر رجوع نمی‌تواند کرد تا آنکه شخصی او را به عقد درآورد و دخول کند. هفتم: طلاق دادن زن آزاد مرتبه نهم و در کنیز مرتبه ششم، چه در این صورت نیز شوهر را رجوع نمی‌رسد چرا که اگر طلاق عدی باشد حرام مؤید می‌شود، و اگر غیرعدی باشد محتاج به آن است که شخصی دیگر او را نکاح کند و دخول نماید تا حلال شود چنانچه عنقریب مذکور شد.

قسم دوم: رجعی،

قسم دوم: رجعی، و آن بردو قسم است: اول: طلاقی که شوهر را بعد از طلاق گفتن رجوع کردن جایز است و آن ماسوای طلاق باین است. دوم: طلاق عدی [۱] و آن چنان است که زنی را به شرایط طلاق، طلاق دهند و در عده به آن زن رجوع کنند و دخول نمایند آنگاه بگذارند که حیض ببیند دیگر طلاق دهند آنگاه در عده رجوع نمایند و به او دخول کنند، و هرگاه این چنین طلاق دهند زن آزاد را سه مرتبه و کنیز را دو مرتبه شوهر را دیگر نمی‌رسد که به او رجوع کند و دخول به او حرام است تا آنکه شخصی دیگر آن زن را به نکاح دائمی درآورد و دخول کند، و در مرتبه ششم آزاد و در چهارم کنیز نیز حرام می‌شود تا آنکه دیگری به نکاح دائمی به او دخول کند، و در مرتبه نهم زن آزاد و در مرتبه ششم کنیز حرام مؤید می‌شود، و همچنین طلاق بگویند یعنی در عده رجوع نکنند بلکه بگذارند که از عده بیرون رود و عقد کنند در مرتبه نهم آزاد و در مرتبه ششم کنیز حرام مؤید می‌شود، بلکه هرگاه شخصی به نکاح دائمی با آن زن دخول کند حلال می‌شود. و فرقی نیست در آن شخصی که در این مراتب میانه زن و شوهر به نکاح دائمی درمی‌آید از آنکه بنده باشد یا آزاد. [۲] و اگر این شخص در حالت حیض و نفاس [۳] به آن زن دخول کند بعد از [۱] - طلاق عدی را قسم دوم شمردن

صحیح نیست، بلی در عدی باید ما عدای سوم و ششم و نهم یا دوم و چهارم و ششم آن رجعی باشد و در طلاق سنی به معنای اخصّ اعمّ است از رجعی و باین. (نخجوانی، یزدی) [۲] بلی باید بالغ باشد. (یزدی) [۳] یا در حال احرام و نحو آن از موارد حرمت وطی. (نخجوانی، یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۱۰ مفارقت او آیا بر شوهر حلال می‌شود یا آنکه شرط است که در حالتی که زن از حیض پاک شود آن شخص دخول کند تا آنکه حلال شود؟ مجتهدین را در این دو قول است. [۱] و شرط است که آن شخص در فرج دخول کند. [۲] پس اگر بی‌دخول منی خود را در فرج آن زن بریزد حلال نمی‌شود، و همچنین اگر در غیر قبل نیز دخول کند.

فصل دوم در بیان شروط طلاق

فصل دوم در بیان شروط طلاق بدان که شروط طلاق پانزده است: اول: صیغه طلاق، مثل آنکه شوهر به زن خود گوید: «أنت طالق» یعنی تو طالق یا آنکه اشاره به زن کند و گوید: «هذه طالق» یعنی این زن طالق است یا آنکه بگوید: «زَوْجَتِي طالق»؛ یعنی زن من طالق است، و سوای این سه طریق [۳] پیش شیعه طریق دیگر صحیح نیست. پس اگر کسی به زن خود گوید: «أنت طلق» یعنی تو طالق یا تو از مطلقاتی یا تو مطلقه‌ای و مثل اینها طلاق واقع نمی‌شود. و همچنین طلاق صحیح نیست اگر به زن خود گوید که: تو خلیه و بریه از شوهر و مثل اینها، زیرا که این لفظها صریحاً دلالت بر طلاق ندارند و طلاق واقع نمی‌شود اگرچه به آن قصد طلاق کنند. دوم آنکه: صیغه طلاق را به عربی بگوید [۴] هر گاه قدرت بر عربی گفتن داشته باشد،

[۱] - اقوی عدم اشتراط دخول است

در حالت خلّو از حیض و نفاس و غیرهما از موانع دخول. (تویسرکانی) * اظهر قول اول است. (نخجوانی، یزدی) [۲] و احوط این است که انزال هم بشود هر چند اقوی کفایت مجرّد دخول حشفه یا مقدار آن است. (نخجوانی، یزدی) [۳] شبهه نیست در اینکه اقتضای این سه طریق احوط و اولی است اگر چه قول به لزوم خالی از اشکال و مناقشه نیست. (تویسرکانی) [۴] اشتراط عربیت احوط است. (تویسرکانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۱۱ و اگر قادر بر آن نباشد به هرطریقی که قدرت بر آن دارد صحیح است. سوم آنکه: صیغه را به لفظ بگوید هر گاه قادر بر گفتن باشد، پس اگر به لفظ نگوید بلکه بنویسد طلاق صحیح نیست خواه شوهر حاضر باشد و خواه غایب، و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که اگر غایب باشد نوشتن صحیح است «۱» و اگر قادر نباشد بر گفتن مثل آنکه گنگ باشد اشارت کافی است. [۱] و در حدیث آمده که: در این صورت باید که مقنعه بر سر آن زن اندازد تا دلالت کند بر آنکه زن را لازم است که بعد از این رو از او پوشاند «۲» و بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر شوهر زن را مخیر سازد میانه طلاق و غیر طلاق و قصد طلاق نکند و زن اختیار طلاق کند صحیح است. [۲] «۳» چهارم آنکه: صیغه را معلق بر شرطی یا صفتی نسازد - چون آمدن حاجیان از حج - پس اگر معلق سازد صحیح نیست. پنجم آنکه: بعد از صیغه طلاق چیزی دیگر ذکر نکند که منافی طلاق باشد، مثل آنکه بعد از آنکه گوید: «أنت طالق» بگوید: نصف طلقه. [۳] ششم آنکه: در صیغه طلاق قصد انشا کند یعنی قصد ماضی و مستقبل و حال نکند، پس اگر این قصدها کند صحیح نیست. هفتم آنکه: طلاق دهنده بالغ باشد، پس اگر طفل باشد صحیح نیست و اگر چه ولی

[۱] - مشروط بر اینکه قادر بر توکیل نباشد. (نخجوانی) [۲] این قول ضعیف است و اقوی عدم صحّت است. (تویسرکانی) * اظهر این است که نفس اختیار طلاق طلاق نیست. (نخجوانی) [۳] به طریقی که عرفاً مجموع را کلام واحد گویند. (صدر)

(۱) شیخ طوسی، نهاییه ۲: ۴۲۹ و

۴۳۰. ابن بزّاج، مهذب ۲: ۲۷۷. ابن حمزه، وسیله: ۳۲۳. قطب الدین کیدری، اصباح الشیعه: ۴۴۹. (۲) کافی ۶: ۱۲۸، حدیث ۲ و ۳. وسایل ۲۲: ۴۷ و ۴۸، حدیث ۱ و ۲ و ۳ و ۴. (۳) علامه در مختلف ۷: ۳۳۹ به ابن جنید و ابی عقیل نسبت داده است. شیخ صدوق، مقنع: ۳۴۷ و در من لا یحضره الفقیه ۳: ۵۱۷ از پدرش نقل کرده است. سیّد مرتضی، رسائل ۱: ۲۴۱. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۱۲ او را اذن دهد و اگر چه ده ساله باشد. و بعضی از مجتهدین طلاق دادن ده ساله را صحیح میدانند [۱] «۱». هشتم آنکه: طلاق دهنده عاقل باشد چه طلاق دیوانه صحیح نیست، و ولی زن دیوانه را که تمام وقت دیوانه باشد [۲] طلاق می‌تواند داد، و اما اگر دیوانگی او دوری باشد طلاق ولی صحیح نیست. نهم آنکه: طلاق دهنده به اختیار طلاق دهد، پس اگر او را به اکراه بر آن دارند صحیح نیست. دهم آنکه: طلاق دهنده قصد طلاق کند، پس طلاق مست و خفته و بیهوش و غافل صحیح نیست. و همچنین اگر نام زنی طالق باشد و در وقت صیغه گفتن طلاق قصد نام آن زن کند صحیح نیست. یازدهم آنکه: زنی را که طلاقش می‌گویند باید که زن دایمی باشد، چه طلاق متعه و کنیزی که به او دخول کرده باشند به سبب مالک شدن و زنی که به شبهه به او دخول کنند صحیح نیست. دوازدهم آنکه: در وقت طلاق دادن باید که زن از حیض و نفاس پاک باشد [۳] اگر به او دخول کرده باشد و

حیض می‌دیده باشد و حامله نباشد و شوهر او حاضر باشد، پس اگر شوهر به او دخول نکرده باشد یا حاضر نباشد و لکن عالم باشد که از پاکی که در آن وطی کرده به پاکی دیگر انتقال کرده یا آنکه آبستن باشد، طلاق دادن او در حالتی که حیض و نفاس دارد صحیح است. [۴] _____ [۱] احوط عدم

صحت است. (تویسرکانی) [۲] و از زمان بلوغش دیوانه بوده و مع ذلک خالی از اشکال نیست. (صدر) [۳] و باید در آن پاکی با او مقاربت نکرده باشد و الا طلاق باطل است مگر آنکه یائسه یا آبستن یا صغیره باشد. (نخجوانی، یزدی) [۴] لکن شرط است در غایت اینکه عالم نباشد به وقوع طلاق در حال حیض یا نفاس به ف-
(۱) _____ شیخ طوسی، نه‌ایه ۲: ۴۴۷ و

۴۴۸. ابن براج، مهذب ۲: ۲۸۸. ابن حمزه، وسیله: ۳۲۳. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۱۳ سیزدهم آنکه: زنی را که طلاق می‌دهند می‌باید که در لفظ یا در قصد معین باشد، پس اگر مجهول باشد چون طلاق دادن یکی از دو زن [۱] صحیح نیست. و بعضی از مجتهدین [۲] گفته‌اند که طلاق در این حالت صحیح است و تعیین آن به قرعه می‌شود یا آنکه شوهر تعیین می‌کند «۱». چهاردهم آنکه: در وقت طلاق گفتن دو عادل حاضر باشند و هر دو به یک بار بشنوند، پس اگر حاضر نباشند یا آنکه هر دو به یک بار نشنوند یا آنکه یک عادل بشنود و یکی نشنود یا آنکه عادل نباشد صحیح نیست، و بعضی از مجتهدین [۳] عدالت ظاهری [۴] را در طلاق کافی می‌دانند «۲» _____ اینکه

نداند که حیض است یا نه و در واقع حیض بوده، و امّا هرگاه در حال طلاق بداند که حیض است یا بتواند استعلام کند که حیض است یا نه صحیح نیست طلاق او، و امّا در آبستن و غیر مدخوله پس با علم به اینکه حیض است نیز جایز است. (یزدی) [۱]- بلی اگر قصد کند یکی از این دو زن خارجی معین مشخص معلوم، بعید نیست حکم به صحت طلاق، لکن تعیین در این صورت مختص می‌شود به قرعه. (نخجوانی) [۲] این قول خالی از اشکال نیست علاوه بر این خلاف احتیاط است. (تویسرکانی) [۳] این قول قوی است. (تویسرکانی) [۴] در مسأله سه قول گفته‌اند: اول اینکه عدالت شرط نیست، بلکه اسلام معتبر است در شاهدین، این قول با اینکه خلاف کتاب و سنت است قائل به این قول از امامیه هر چند نسبت بر شیخ در نه‌ایه و قطب راوندی داده‌اند، لکن نسبت درست نیست. دوم اینکه عدالت شرط است در شاهدین و لکن شرط واقعی است مادامی که کشف خلاف نشده باشد حکم می‌شود به صحت طلاق و اگر کشف خلاف شود طلاق باطل می‌شود، اگر طلاق واقع شود پیش دو نفر که ظاهراً فاسق باشند بعد معلوم شود در واقع حین طلاق عادل بودند طلاق صحیح است. سوم اینکه عدالت شرط است مثل عدالت در نماز جماعت، پس همین که اعتقاد عدالت شاهدین نمود طلاق صحیح است هر چند بعد معلوم شود فسق شاهدین در حین طلاق در واقع اظهر و اقوی این است که _____ عدالت شرط واقعی است _____ علمی. (نخجوانی) _____
(۱) _____ شیخ طوسی، مبسوط ۵: ۷۷ و ۷۸.

محقق، شرایع ۳: ۱۵. علامه حلی، ارشاد ۲: ۴۳. (۲) شیخ طوسی، مبسوط ۸: ۲۱۷. محقق، شرایع ۳: ۲۱. علامه حلی، قواعد ۳: ۱۲۹ و ۱۳۰. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۱۴ پانزدهم آنکه: آن دو عادل مرد باشند، چه شنیدن زنان در طلاق معتبر نیست نه تنها و نه با مردان.

فصل سوم در بیان رجوع کردن شوهر بعد از طلاق

قسم اول: قولی

قسم اول: قولی مثل آنکه شوهر به زن گوید: «رَاجَعْتُكَ وَاسْتَرْجَعْتُكَ» یعنی رجوع کردم من در نکاح تو یا آنکه انکار طلاق کند، و اگر شوهر گنگ باشد اشاره او یا برگرفتن مقنعه از سر او که رجوع از آن فهمیده شود به جای گفتن است.

قسم دوم: فعلی

قسم دوم: فعلی چون دخول کردن به آن زن یا بوسیدن یا دست به شهوت بر او مالیدن، و اگر آن زن را که طلاق رجعی گفته‌اند در عده عقد کنند [۱] آیا عقد کردن رجوع است یا نه؟ مجتهدین را در این دو قول است. [۲] و همچنین خلاف است در صحت معلق ساختن رجوع بر شرطی. و در رجوع کردن شوهر دانستن زن رجوع او را شرط نیست، پس اگر زن غایب را طلاق دهند و در عده رجوع کنند صحیح است. و واجب نیست گواه گرفتن بر رجوع کردن بلکه سنت است. [۱] - احوط عدم عقداست در عده

و همچنین احوط عدم معلق رجوع است به شرط. (تویسرکانی) [۲] یعنی در صورتی که از این قصد رجوع نکند، پس اگر می‌داند که این زن قابل عقد نیست اظهر اینکه رجوع است و اگر نمی‌داند و اعتقاد نموده است که قابل عقد است اظهر اینکه رجوع نیست و عقد هم صحیح نیست. (نخجوانی) * اظهر این است که رجوع نیست هرگاه قصد رجوع نکند به آن و عقد هم صحیح نیست. (یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۱۵ و حرام بودن دخول به زن چون دخول در حالت حیض مانع رجوع کردن به آن زن نیست، پس اگر در حالتی که زن حیض داشته باشد یا احرام بسته باشد رجوع کند صحیح است. و اگر اختلاف شود میانه زن و شوهر در رجوع [۱] به او با دخول و زن منکر دخول باشد قول، قول زن است با قسم. و اگر زن دعوی کند بر شوهر که عده او تمام شده در زمانی که احتمال داشته باشد که راست گوید مثل آنکه بیست و شش روز و دولحظه از طلاق گفتن او گذشته باشد قول، قول زن است با قسم. و ظاهر بعضی احادیث [۲] دلالت می‌کند که: قول زن را در چیزهایی که معتاد نباشد قبول نمی‌کنند مگر گواهی دادن چهار زن عادل که بر باطن آن زن مطلع باشند.

فصل چهارم در بیان عده داشتن زنان

اشاره

فصل چهارم در بیان عده داشتن زنان یعنی انتظار کشیدن ایشان مدتی معین را که شارع جهت ایشان قرار داده که تا آن مدت منقضی نشود شوهر نکنند، و آن بر ده قسم است:

قسم اول: جماعتی از زنان که عده ایشان سه مرتبه از حیض پاک شدن است

قسم اول: جماعتی از زنان که عده ایشان سه مرتبه از حیض پاک شدن است و ایشان جمعی از زنانند که عادتی مقرر داشته باشند که در هر ماهی چند روز معین حیض بینند [۳] و با ایشان دخول کرده باشند، و تحقق دخول به غیوبت حشفه است در قبل [۴] و اگر چه انزال منی نکرده باشند، پس چون ایشان را طلاق دهند باید که این طایفه [۱] - اگر اختلاف کنند بعد از خروج

از عده در رجوع در عده و زوجه منکر رجوع باشد یا اختلاف در اینکه دخول کرده بوده تا طلاق رجعی باشد و بتواند رجوع کند یا دخول نکرده بوده تا باین باشد قول زوجه که منکر دخول است مقدم است با قسم. (یزدی) [۲] عمل به این روایت احوط است. (تویسرکانی، یزدی) [۳] و آزاد هم باشند. (یزدی) [۴] یا دُبر. (یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۱۶ سه مرتبه از حیض پاک شوند. [۱] و اگر شوهر این قسم زنان ذکر بریده باشد و خصیتین او باقی باشد آیا بعد از طلاق دادن عده برایشان واجب است یا نه؟ مجتهدین را در این خلاف است. [۲] و اگر این قسم زنان دعوی کنند که عده ایشان تمام شده در زمانی که ممکن باشد راست گویند قول ایشان را قبول می کنند. و کمتر زمانی که زنان سه حیض ببینند و پاک شوند بیست و شش روز [۳] و دو لحظه است چه ممکن است که بعد از طلاق به یک لحظه حیض دیده باشد و عادت او سه روز باشد و در میانه دو حیض ده روز پاک باشد. و خلاف است میانه مجتهدین که آیا لحظه اخیره داخل عده است یا آنکه علامت بیرون رفتن زنان است از عده، اصح آن است که لحظه اخیره داخل عده نیست بلکه آن علامت بیرون رفتن ایشان است از عده.

قسم دوم: جماعتی از زنان که سه ماه عده ایشان است

قسم دوم: جماعتی از زنان که سه ماه عده ایشان است و ایشان چهار قومند: اول: زنانی که عادت مقرر در حیض دیدن نداشته باشند یا هر شش ماه [۴] یک مرتبه حیض ببینند و در سنّ زنانی باشند که حیض می بینند و ایشان را طلاق دهند، چه عده ایشان سه ماه است اگر در وقت دیدن ماه طلاقش دهند، و الا دو ماه هلالی و سی روز عده ایشان است. دوم: زنانی که بالغ نباشند [۵] چه بر قول بعضی از مجتهدین بعد از طلاق دادن [۱] یعنی عده ایشان سه پاک است هر چند پاک اول یک لحظه باشد. (نخجوانی) * در عبارت مسامحه است، زیرا که در پاک اول کفایت می کند یک لحظه و بهتر این است که گفته شود: عده ایشان سه پاک است هر چند پاک اول یک لحظه باشد. (یزدی) [۲] احوط ثبوت عده است در اینها اگر چه اقوی عدم عده است. (تویسرکانی) [۳] بلکه بیست و سه روز و سه لحظه ممکن است مثل آنکه بعد از وضع حمل پیش از رؤیت دم طلاق گوید بعد از آن لحظه خون نفاس آید و قطع شود و کمتر از این نیز ممکن است و بیان آن منافی با وضع حاشیه است. (صدر) [۴] بلکه همین که بعد از طلاق سه ماه حیض نبیند کفایت می کند. (یزدی) [۵] اقوی عدم عده است در غیر بالغ و در یائسه. (تویسرکانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۱۷ واجب است برایشان که سه ماه عده دارند، و بعضی از مجتهدین گفته اند که ایشان عده ندارند. [۱] سوم: زنانی که از حیض دیدن مأیوس شده باشند و اوان یأس گاهی که از طایفه قریشی یا نبطی [۲] نباشند در پنجاه سالگی بهم می رسد و اگر از طایفه قریشی یا نبطی باشند در شصت سالگی، چه عده ایشان بعد از طلاق بر قول بعضی از مجتهدین سه ماه است، و بعضی بر آنند که ایشان عده ندارد. [۳] چهارم: زنان حامله که حمل ایشان از غیر شوهری باشد که ایشان را طلاق گفته، چه عده ایشان سه ماه است. [۴]

قسم سوم: جماعتی از زنان که عده ایشان دو مرتبه از حیض پاک شدن است

قسم سوم: جماعتی از زنان که عده ایشان دو مرتبه از حیض پاک شدن است و ایشان دو قومند: اول: کنیزانی که ایشان را عادت مقرر باشد و به عقد با ایشان دخول کرده باشند، چه عده ایشان بعد از طلاق دادن دو مرتبه از حیض پاک شدن است اگر چه شوهر ایشان آزاد شده باشد. و کمتر زمانی که کنیزان از عده بیرون آیند سیزده روز و دو لحظه است. دوم: زنانی که به عقد متعه با ایشان دخول کرده باشند، چه عده ایشان دو مرتبه از حیض [۵] پاک شدن است هر گاه ایشان را عادت مستقیم باشد.

[۱] و صحیح این قول است.

(نخجوانی، یزدی) [۲] در نبطی اشکال است. (صدر) [۳] و این قول اصح است، بلی هرگاه بعد از یک حیض دیدن یائسه شوند باید دو ماه دیگر عده بدارند. (یزدی) [۴] اگر ذات الشهور باشد و اگر ذات الأقراء باشد معلوم نیست که عده سه ماه باشد، بلکه تصریح کرده‌اند که سه طهر است بنابراین قسم علی حده نخواهد بود. (تویسرکانی، صدر) * پس اگر حمل از زنا باشد کفایت می‌کند سه ماه عده بدارند هر چند بعضی یا تمام آن در حال حمل باشد، و اگر از شبهه باشد باید از وضع حمل سه ماه عده بدارد، و در هر دو صورت اگر حیض ببیند باید عده او سه طهر باشد. (نخجوانی، یزدی) [۵] بلکه دو حیض است. (نخجوانی، یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۱۸

قسم چهارم: جماعتی از زنان که عده ایشان چهل و پنج روز است

قسم چهارم: جماعتی از زنان که عده ایشان چهل و پنج روز است و ایشان نیز دو قومند: اول: کنیزانی که ایشان را به عقد دخول کرده باشند. [۱] دوم: زنانی که ایشان را به عقد متعه دخول کرده باشند و حیض نبینند اما در سنّ زنانی باشند که حیض ببینند، چه عده ایشان نیز چهل و پنج روز است

قسم پنجم: جماعتی از زنان که عده ایشان نه ماه است

قسم پنجم: جماعتی از زنان که عده ایشان نه ماه است و ایشان زنانی‌اند که یک مرتبه یا دو مرتبه حیض ببینند و دیگر نبینند [۲] چه بعد از طلاق عده ایشان نه ماه است، و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که عده این قسم زنان شش ماه است [۳] «۱».

قسم ششم: جماعتی از زنان که عده ایشان به زاییدنشان منقضی می‌شود

قسم ششم: جماعتی از زنان که عده ایشان به زاییدنشان منقضی می‌شود و آنها زنان حامله‌اند، چه زنان حامله را هرگاه طلاق دهند به زاییدن از عده بیرون می‌روند اگرچه بعد از طلاق دادن به یک لحظه بزایند، به شرط آنکه حمل از کسی باشد که به جهت او عده نگاه می‌دارند یا احتمال داشته باشد که از او باشد چون فرزند زنی که شوهر به او لعان کرده باشد. و بعضی از مجتهدین [۴] بر آنند که عده حامله در طلاق کمتر از سه ماه و زاییدن اوست «۲» پس اگر زاییدن او کمتر از سه ماه باشد عده او زاییدن اوست و اگر سه ماه کمتر از زاییدن باشد عده او سه ماه است. و اگر حمل زن از زنا باشد عده ندارد [۵] و اگر زنی را در سفر طلاق دهند و خواهند که خواهر او را تزویج [۱] و حیض نبینند یا اینکه در سنّ من تحيض باشند. (یزدی) [۲] و احتمال حامله بودن ایشان باشد. (نخجوانی، یزدی) [۳] و بعضی یک سال هم گفته‌اند و این احوط و اولی است. (تویسرکانی، صدر) * هرگاه هنوز احتمال حمل باشد به این قول عمل شود. (یزدی) [۴] این قول احوط است. (تویسرکانی) [۵] این قول خالی از اشکال نیست. (تویسرکانی، صدر)

(۱) نیافتیم. (۲) شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه ۳: ۵۰۹. ابن حمزه، وسیله: ۳۲۵. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۱۹ کنند [۱] یا خواهند که زیاده بر چهار زن بعد از طلاق یکی از ایشان در سفر تزویج کنند باید نه ماه صبر کنند چه احتمال حامله بودن ایشان است.

قسم هفتم: جماعتی از زنان که عده ایشان چهار ماه و ده روز است

قسم هفتم: جماعتی از زنان که عده ایشان چهار ماه و ده روز است و ایشان جماعتی از زنانند که شوهران ایشان مرده باشند [۲] و اگر چه شوهران ایشان بنده باشند، چه برایشان لازم است که چهار ماه و ده روز عده نگاه دارند، و در آن مدت ترک زینت کنند یعنی جامه نیکو نپوشند و بوی خوش به کار نبرند- یعنی برخورد نزنند- و سرمه نکشند، و اگر احتیاج به سرمه پیدا کنند شب بکشند و روز پاک کنند و حنا نبندند و سفیدآب به روی نمالند. و هرچه در عرف و عادت آن را زینت دانند برایشان حرام است، اما ایشان را پوشیدن لباس مخصوص لازم نیست زیرا که آن به سبب اختلاف شهرها و عادات مختلف می شود، پس هر جامه ای که در عرف و عادت آن را زینت گویند نپوشند. اما سر خود را شانه زدن و بدن را از چرک پاک گردانیدن و مسواک کردن و ناخن گرفتن و در خانهای عالی بودن و برفرشهای نیکو نشستن حرام نیست. و همچنین زینت کردن فرزندان و کنیزان و زنانی که شوهران ایشان مرده باشند نیز حرام نیست. و در آنچه مذکور شد فرقی میانه زنان مدخوله و غیرمدخوله و کوچک و بزرگ نیست، خواه در حیض دیدن عادت مقرر داشته باشند و خواه نداشته باشند. و همچنین کنیزانی که آقا به ایشان دخول کرده باشد و حامله باشند [۳] بعد از مردن آقا چهار ماه و ده روز عده نگاه می دارند.

قسم هشتم: کنیزانی که شوهران ایشان مرده باشند قسم هشتم: کنیزانی که شوهران ایشان مرده باشند

قسم هشتم: کنیزانی که شوهران ایشان مرده باشند اگر چه آن شوهران آزاد باشند، چه عده ایشان بعد از مردن شوهران ایشان شصت [۱] - یعنی با آن مطلقه زیاده بر چهار شود. (نخجوانی، یزدی) [۲] و آن زنان آزاد باشند. (نخجوانی، یزدی) [۳] بلکه پیشتر زائیده باشند و اما هرگاه در حال موت آقا از او حامله باشند عده ایشان ابعداجلین است. (نخجوانی، یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۲۰ و پنج روز است نصف عده زنان آزاد. و آنچه در زن آزاد مذکور شد از ترک زینت کردن برکنیز واجب است. [۱] و بعضی از مجتهدین گفته اند که عده کنیزان نیز بعد از مردن شوهران ایشان چهار ماه و ده روز است. [۲] و اگر کنیز در عده رجعی آزاد شود عده او نیز مثل عده آزاد است، اما اگر در عده باین باشد همان عده رجعی کنیزان را تمام می کند.

قسم نهم: جماعتی از زنان که حامله باشند و شوهران ایشان مرده باشند

قسم نهم: جماعتی از زنان که حامله باشند و شوهران ایشان مرده باشند چه عده ایشان دورترین دو مدت است از چهار ماه و ده روز و زاییدن- یعنی هرکدام از این دو مدت که دورتر باشد آن عده ایشان است- پس اگر کمتر از چهار ماه و ده روز بزاید عده آن چهار ماه و ده روز باشد، و اگر زیاده باشد عده او زاییدن اوست.

قسم دهم: زنانی اند که شوهران ایشان گم شده باشند

قسم دهم: زنانی اند که شوهران ایشان گم شده باشند و خبری از ایشان ظاهر نباشد و ایشان خویشان نداشته باشند که نفقه زنان

ایشان دهند و آن زنان از نفقه خود عاجز آیند و صبر نکنند حال خود را به حاکم شرع عرض نمایند، حاکم شرع چهار سال [۳] ایشان را انتظار می‌فرماید و نفقه از بیت‌المال به ایشان می‌دهد و در این مدت چهار سال خبر از شوهران ایشان می‌گیرد و تفحص حال ایشان در آن جهتی که گم شده‌اند می‌کند پس اگر خبری از ایشان نرسد ولی گم شده [۴] ایشان را طلاق می‌دهد و عده ایشان چهار ماه و ده روز است بر قول مشهور، و اگر ولی طلاق ندهد حاکم شرع خود طلاق می‌دهد. و اگر شوهر ایشان در عده پیدا شود اولی است به [۱] - اقوی عدم وجوب

ترک زینت است بر کنیز. (تویسرکانی) * معلوم نیست. (یزدی) [۲] این قول ضعیف است. (تویسرکانی) * این قول احوط است خصوصاً هرگاه از مولی ولد داشته باشند و شوهر ایشان وفات کند، بلکه در این صورت خالی از قوت نیست. (یزدی) [۳] انتظار چهار سال بعد از عرض به حاکم احوط است. (تویسرکانی) [۴] البته به اذن حاکم شرع احوط و اولی است. (یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۲۱ زن خود و اگر بعد از تمام شدن عده پیدا شود زن او نیست، خواه شوهر کرده باشد و خواه نکرده باشد. تنه: واجب است بر کسی که کنیز مدخوله را می‌فروشد یا کنیزی را که به خریدن یا به هرنحوی که باشد مالک شود و آن کنیز جوان باشد و حیض بیند آنکه انتظار بکشد که کنیز یک حیض بیند آنگاه بفروشد یا با او دخول کند، و اگر حیض نبیند اما در سن زنی باشد که حیض می‌بیند واجب است بر او که چهل و پنج روز انتظار بکشد آنگاه دخول کند، و اگر کنیز حامله شد آنقدر انتظار بکشد که بزاید یا آنکه چهار ماه و ده روز بگذرد [۱] آنگاه دخول کند. و آیا در مدت استبرا غیر از دخول کردن بوسه و غیر آن نیز حرام است یا نه؟ مجتهدین را در آن دو قول است، اقوی آن است که جایز است. و اگر در ایام استبرا دخول کند آیا استبرا ساقط می‌شود یا نه؟ در این نیز دو قول است، اقوی آن است که استبرا لازم است. [۲] و اگر دو عادل گواهی دهند که مالک اول استبرا کرده [۳] یا آنکه در حالتی که حیض دار باشد به او منتقل شود یا آنکه زن او بوده باشد یا آنکه مالک او زنی باشد، استبرا در این صورتها واجب نیست. و در مدت عده رجعی نفقه او بر شوهر لازم است به طریقی که در نکاح مذکور شد. و حرام است بر آن زن بیرون رفتن از خانه که او را در آن خانه طلاق گفته به غیر عذر، و بر شوهر نیز بیرون کردن او از خانه حرام است، مگر آنکه کاری کند که مستوجب حدّ زدن باشد چه او را جهت حدّ زدن بیرون می‌توان کرد، یا آنکه اهل خانه او را آزار کنند، چه در این صورت نیز جایز است که او را از خانه بیرون کند و به خانه دیگر فرستد، [۱] احوط بلکه اظهار ترک دخول

است تا بزاید. (یزدی) [۲] علی الاحوط. (تویسرکانی) [۳] و همچنین است هرگاه مالک اول اخبار کند که وطی نکرده یا استبراء کرده به شرط اینکه وثوق به اخبار او باشد، و همچنین است هرگاه مالک اول طفل باشد یا خصی یا مقطوع الذکر. (یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۲۲ و همچنین نفقه کنیز نیز در عده رجعی لازم است. و در عده باین [۱] نفقه لازم نیست مگر آنکه حامله باشد.

مطلب دوم در بیان خلع و مبارات کردن

مطلب دوم در بیان خلع و مبارات کردن و آن چنان است که میانه زن و شوهر رنجش بهم رسد و زن تمام مهر خود را یا بعضی از آن را به شوهر ببخشد که در عوض آن او را طلاق گوید. و فرق میانه خلع و مبارات آن است که خلع رنجش [۲] از طرف زن است، و مبارات از هر دو طرف. و اقسام خلع سه است: حرام، سنت، و مباح. امّا حرام: و آن وقتی است که شخصی زن خود را به اکراه بر آن دارد که خلع کند. و همچنین حرام است هرگاه شخصی زن خود را از بعض حقوق او باز دارد تا خلع کند. و امّا خلع سنت [۳]: آن است که زن به شوهر گوید که: من کسی را بر تو بیاورم که تو از آن آزرده شوی، و بعضی از مجتهدین در این وقت خلع را واجب می‌دانند. [۴] «۱» و اما خلع مباح: و آن گاهی است که زن از مرد آزرده و مالی به او دهد تا او را خلع کند. و شروط خلع

و مبارات زیاده بر شروطی که در طلاق مذکور شد شش چیز است [۵]: اول: ایجاب، چون «خَالَعْتُكَ یا بَارَأْتُكَ» یعنی شوهر گوید به زن خود که: خلع کردم با تو یا مبارات کردم با تو. و آیا بعد از صیغه خلع بی فاصله طلاق باید گفت یا آنکه خلع فسخ است و محتاج به طلاق نیست؟ میان مجتهدین در این خلاف است، اقرب آن است [۱] - چه آزاد باشد چه کنیز. (یزدی)

[۲] رنجش شدید که خوف وقوع در معاصی باشد بنابر احوط. (یزدی) [۳] ظاهراً محتاج بیان و تفسیر است. (صدر) [۴] ضعیف است. (تویسرکانی) [۵] بعضی شروط مذکوره شرط مطلق طلاق است. (یزدی)

(۱) شیخ طوسی، نهاییه ۲: ۴۷۰. ابن

زهره، غنیه: ۳۷۴ و ۳۷۵. ابن حمزه، وسیله: ۳۳۱. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۲۳ که خلع فسخ [۱] است و محتاج به طلاق نیست. امّا اگر به لفظ طلاق واقع شود مستغنی از صیغه خلع است. دوم: قبول زن بی فاصله پیش از ایجاب یا بعد از ایجاب. سوم آنکه: می باید خلع به آزدگی زن واقع شود و مبارات به آزدگی شوهر و زن هر دو. پس اگر خلع بی آزدگی زن واقع شود و مبارات بی آزدگی زن و شوهر واقع شود صحیح نیست، و احیاناً اگر به صیغه طلاق واقع شود طلاق رجعی خواهد بود [۲] و شوهر را در عده می رسد که رجوع کند. چهارم آنکه: چیزی که زن در عوض طلاق به شوهر می دهد باید چیزی باشد که مسلمان مالک آن توان شد، پس اگر چیزی باشد که مسلمان مالک آن نتوان شد - مثل شراب و گوشت خوک - صحیح نیست. و آن عوض مقداری معین ندارد، بلکه آنچه در عوض می دهد جایز است که در خلع زیاده از مهر باشد، امّا در مبارات می باید که از مهر زیاده نباشد. و خلع کردن کنیز بی اذن آقا صحیح نیست، امّا اگر آقا اذن دهد صحیح است و آن عوض را وقتی که کنیز آزاد می شود می دهد. و اگر بنده شخصی بی اذن آقا به زن خود خلع کند آن عوض ملک آقا است و خلع صحیح است. پنجم آنکه: صیغه خلع و مبارات را باید که دو مرد عادل بالغ به یکدفعه بشنوند به طریقی که در طلاق مذکور شد، پس اگر دو مرد عادل به یکدفعه نشنوند صحیح نیست. ششم آنکه: خلع و مبارات مجزّد از شرط باشد، مگر آنکه شرطی باشد که خلع و مبارات آن را لازم داشته باشد، چون شرط آنکه هر گاه زن در آن عوض رجوع کند شوهر نیز در زوجیت رجوع نماید، چه این شرط صحیح است، زیرا که هر گاه عقد خلع و مبارات منعقد می شود شوهر را رجوع نمی رسد، مگر آنکه زن در آن عوضی که به شوهر داده است در عده رجعی رجوع کند، چه در ایمن صورت شوهر را نیز می رسد که [۱] - اقوی این است که طلاق است

هر چند به صیغه خلع باشد و محتاج به صیغه طلاق نیست. (یزدی) [۲] هر گاه طلاق سوم نباشد. (یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۲۴ در عده رجوع نماید. امّا اگر زن طفل باشد یا غیر مدخوله باشد یا یائسه - یعنی از حیض دیدن مأیوس شده باشد - در عوض رجوع نمی تواند کرد. و اگر زن و شوهر در قدر عوض یا جنس [۱] آن اختلاف کنند قول زن مقدّم است با قسم.

مطلب سوم در بیان ظهار و ایلا کردن با زن خود

فصل اول اقسام ظهار کردن و شروط آن

فصل اول اقسام ظهار کردن و شروط آن بدان که ظهار بردو قسم است: اول آنکه: کفّاره آن پیش از دخول کردن است، و آن چنانست که شخصی به زن خود گوید که: پشت تو همچو پشت مادر من است، چه در این صورت حرام است براو دخول کردن تا آنکه کفّاره بدهد، چنانچه در بحث کفّاره مذکور شد. دوم آنکه: کفّاره آن بعد از دخول کردن است، و آن چنان است که شخصی به زن خود گفته باشد که: پشت تو همچو پشت مادر من است اگر با تو دخول کنم، پس در این صورت [۲] اگر به آن زن

دخول کند ظاهر بهم می‌رسد و کفاره بر او لازم می‌شود. و شروط ظاهر کردن نه است: اول: صیغه، مثل «أَنْتِ عَلَيَّ كَظْهَرٍ أُمِّي» یعنی تو بر من همچو پشت مادر منی. و آیا در این حکم غیرمادر چون خواهر و دختر از زنان [۱] در اختلاف در جنس تحالف

است. (نخجوانی، یزدی) [۲] در این صورت نیز کفاره پیش از دخول است چون مناط دخول بعد از ظاهر است و ظاهر بعد از شرط محقق می‌شود بنابر اینکه ظاهر معلق را صحیح بدانیم، بلی تقسیم مذکور مفاد چند خبر است، لکن بعید نیست که مراد از آن اخبار در صورت تعلیق بر دخول یمین به ظاهر باشد مثل یمین به طلاق و عتاق، و آن هر چند که باطل است لکن ممکن است که اخبار منزل بر تقیه باشند چنانچه بعضی گفته‌اند. (یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۲۵ محرم خواه نسبی و خواه رضاعی با مادر مساویند یا این حکم مخصوص مادر است؟ میانه مجتهدین در این خلاف است، اقرب آن است که همه در این حکم مساویند. و اگر شخصی به زن خود گوید که: پشت تو همچو پشت زن فلانکس است، ظاهر واقع نمی‌شود. دوم آنکه: ظاهر کننده بالغ باشد، پس اگر طفل باشد صحیح نیست. سوم آنکه: ظاهر کننده عاقل باشد، پس اگر دیوانه باشد صحیح نیست. چهارم آنکه: ظاهر کننده قصد ظاهر کند و مختار باشد، پس اگر از مست یا خفته یا بیهوش با کسی که او را به اکراه بر آن دارند واقع شود صحیح نیست. پنجم آنکه: به آن زن دخول کرده باشد، پس اگر دخول نکرده باشد ظاهر کردن با او صحیح نیست، چنانچه در روایت فضل بن یسار از حضرت امام به حق ناطق امام جعفر صادق علیه السلام وارد شده «۱» و بعضی از مجتهدین این را شرط نمی‌دانند «۲» و اصح قول اول است. و در دخول کردن در دبر کافی است. ششم آنکه: ظاهر را معلق بر صفتی نسازد، پس اگر معلق بر صفتی [۱] سازد چون طلوع آفتاب مثلاً صحیح نیست. و اگر ظاهر را معلق بر شرط سازد یا صحیح است یا نه؟ مجتهدین را در این خلاف است، اقرب [۲] آن است که صحیح است. هفتم آنکه: صیغه ظاهر را دو مرد عادل به یکبار بشنوند به طریقی که در طلاق مذکور شد، پس اگر دو مرد عادل به یکبار نشنوند صحیح نیست. هشتم آنکه: در حالتی که شوهر صیغه ظاهر می‌گوید می‌باید که آن زن از حیض [۱] - فرق ما بین صفت و شرط معلوم

نیست هر چند مشهور است، و صحت بر شرط نیز خالی از اشکال نیست از جهت اختلاف اخبار و کلمات اخبار. (نخجوانی، یزدی) [۲] محتاج به مراجعه است. (صدر)

(۱) کافی ۶: ۱۵۸، حدیث ۲۱. وسائل ۲۲: ۳۱۶، حدیث ۱. (۲) شیخ مفید، مقنعه: ۵۲۴. سلار، مراسم: ۱۶۰. ابن ادریس، سرائر ۲: ۷۱۰. ابن زهره، غنیه: ۳۶۷. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۲۶ و نفاس پاک باشد هرگاه شوهرش [۱] حاضر باشد و حامله نباشد [۲] و در آن پاکی دخول به او نکرده باشد چنانکه در طلاق مذکور شد، پس اگر ظاهر کند در حالتی که حیض یا نفاس داشته باشد و حامله نباشد [۳] یا در آن پاکی با او دخول کرده باشد صحیح نیست. نهم آنکه: ظاهر را به لفظ «ظهر» یعنی پشت واقع گرداند، پس اگر به زن خود گوید که: دست تو همچو دست مادر من است، ظاهر نیست. [۴] و آیا اسلام شرط است یا نه؟ میانه مجتهدین خلاف است [۵] در این مسئله. و آیا در ظاهر نکاح دایمی شرط است و متعه را ظاهر می‌توان کرد یا نه؟ مجتهدین را در این مسئله نیز خلاف است. و آیا اگر ظاهر را به مدتی معین معلق دارند صحیح است یا نه؟ مجتهدین را در این دو قول است، اقرب آن است که صحیح است. [۶] و همچنین مجتهدین را دو قول است در اینکه آیا حکم ظاهر مکرر می‌شود به مکرر کردن ظاهر یا آنکه در حکم یک مرتبه ظاهر کردن است؟ اقرب آن است که مکرر می‌شود. و کفاره ظاهر در قسم اول وقتی واجب می‌شود که اراده دخول کند، زیرا که پیش [۱]

عبارت خالی از سوء تعبیر نیست بهتر این است که گفته شود: شرط است که در حین اجراء صیغه از حیض و نفاس پاک باشد و در آن پاکی دخول نکرده باشد مگر آنکه زوج غایب باشد یا آن زن حامله باشد که در این دو صورت این دو شرط ساقط است. (نخجوانی، یزدی) [۲] یعنی اشتراط طهر غیر مواقعه در غیر حامله است. (یزدی) [۳] یعنی اگر حامله باشد ضرر ندارد که حیض یا

نفساء باشد و همچنین ضرر ندارد اگر در پاکی باشد که دخول کرده باشد. (یزدی) [۴] محلّ تأمل است. (یزدی) [۵] اقوی عدم اشتراط اسلام است همچنان که اقوی عدم اشتراط دوام است بل هو الاحوط. (تویسرکانی) [۶] اقرب صحت است هرگاه تعلیق در متعلّق انشاء باشد از قبیل اکرم زیداً غداً. (تویسرکانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۲۷ از دخول کردن کفّاره واجب است و جایز نیست دخول کردن پیش از کفّاره، و اگر پیش از کفّاره دادن دخول کند از روی عمد و علم دو کفّاره براو واجب می شود، و اگر مکرّر دخول کند کفّاره دخول کردن مکرّر می شود نه کفّاره ظاهر. اما اگر دخول نکند و طلاق دهد و بگذارد که از عده بیرون رود آنگاه عقد کند و دخول کند کفّاره ندارد. و همچنین کفّاره ندارد اگر با کنیز ظاهر کند آنگاه آن کنیز را بخرد برقول بعضی [۱] از مجتهدین. و اگر شوهر از دخول کردن زنی که با او ظاهر کرده امتناع نماید زن حال خود را به حاکم شرع عرض می کند، و حاکم او را سه ماه مهلت می دهد به آنکه یا کفّاره دهد و دخول کند یا آنکه او را طلاق دهد، و بعد از سه ماه اگر شوهر امتناع نماید حاکم او را جبر می کند بریکی از اینها به این طریق که طعام و آب را براو تنگ می گرداند تا آنکه اختیار یکی از اینها کند.

فصل دوم در ایلا کردن

فصل دوم در ایلا- کردن و آن چنان است که شخصی قسم بخورد که با زن دایمی خود دخول نکند مطلقاً یا زیاده از چهارماه به قصد ضرر رسانیدن به آن زن. و شروط ایلا کردن هشت است: اول آنکه: آن شخصی که سوگند می خورد بالغ باشد، چه سوگند طفل صحیح نیست. دوم آنکه: عاقل باشد، چه اگر دیوانه باشد صحیح نیست. سوم آنکه: قصد کند و مختار باشد، پس اگر غافل یا مست یا خفته یا کسی باشد که او را به اکراه بر آن دارند صحیح نیست. چهارم آنکه: به زنی که سوگند می خورد که با او دخول نکند باید که زن نکاحی [۲] او باشد، چه اگر کنیز باشد و به ملکیت به او دخول کرده باشد صحیح نیست [۱] این قول اقوی است. (تویسرکانی)

* این قول اظهر است. (یزدی) [۲] احوط عدم فرق است در نکاح بین دائم و منقطع. (تویسرکانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۲۸ پنجم آنکه: به آن زن دخول کرده باشد، چه اگر دخول نکرده باشد صحیح نیست. ششم آنکه: سوگند را به اسم خدای تعالی بخورد چنانچه در بحث سوگند مذکور شد، پس اگر به غیر اسم خدا سوگند خورد سوگند نیست. و به عربی گفتن آن لازم نیست، پس اگر به فارسی با زن خود گوید که: واللّه دیگر با تو دخول نمی کنم، ایلا واقع می شود. و سوگند خوردن به طلاق زن و آزادی بنده صحیح نیست، خلاف مرستیان را که ایشان می گویند صحیح است. هفتم آنکه: صریح بگوید که: واللّه من آلت خود را در فرج تو غایب نکنم، پس اگر به کنایه گوید مثل آنکه: واللّه که با تو سر بر یک بالین نگذارم یا در زیر یک سقف نباشم، صحیح نیست و اگر چه به اینها قصد ایلا [۱] کند. و اگر گوید که: واللّه با تو جماع نکنم یا وطی نکنم، و قصد ایلا کند صحیح است. هشتم آنکه: سوگند خوردن را مجزّد سازد از شرط و صفت، پس اگر معلق برشرطی یا صفتی سازد صحیح نیست. [۲] و بعضی [۳] از مجتهدین این را شرط نمی دانند «۱». و هرگاه این شروط بهم رسد زن در این صورت حال خود را به حاکم شرع عرض می کند، و حاکم شرع او را چهار ماه مهلت می دهد و مخیر می سازد میانه دخول کردن و کفّاره دادن یا طلاق گفتن، و بعد از چهار ماه اگر از اینها امتناع نماید جبر می کند بریکی از اینها.

[۱] - اقوی وقوع ایلاء است بمایدل

علی ترک الوطی ولو بتلك الالفاظ مع القصد. (تویسرکانی) * البتّه احتیاط را ترک ننمایند. (صدر) * وقوع با فرض قصد خالی از قوّت نیست. (یزدی) [۲] حکم به بطلان مشکل است زیرا که نوعی است از مطلق قسم و در قسم و یمین اینها مضرّ نیست و حقیقت شرعیّه در خصوص ایلاء ثابت نیست. (تویسرکانی) * البتّه ترک احتیاط را ننمایند. (صدر) [۳] قول این بعض اقوی است.

(نخجوانی، یزدی) (۱) _____ شیخ طوسی، مبسوط ۵: ۱۱۷. علامه حلی، مختلف ۷: ۴۵۰ و ۴۵۱. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۲۹ و اگر طلاق باین دهد حکم ایلا باطل می شود. و اگر در اثنای چهار ماه شوهر مرتد شود ایام ارتداد او داخل چهار ماه نیست. [۱] و اگر بنده یا خواجه سرا با زن خود ایلا کنند صحیح است. و هر کس که اعتقاد به خدای تعالی داشته باشد و ایلا کند صحیح است. و اگر کسی سوگند خورد بر ترک دخول به مدتی معین و آن مدت منقضی شود آنگاه دخول کند کفاره ندارد. و اگر کسی ایلا کند با کنیزی آنگاه او را بخرد و آزاد کند و عقد کند حکم ایلا- باطل می شود و آیا حکم ایلا به مجرد خریدن آن کنیز باطل می شود یا نه؟ مجتهدین را در این خلاف است. [۲] و اگر چند مرتبه ایلا کند آیا کفاره آن مکرر می شود یا همه یک حکم دارد؟ در این نیز خلاف است، اقرب آن است که مکرر نمی شود [۳] مگر آنکه در زمانهای مختلف ایلا کند مثل آنکه گوید: واللّه ششماه با تو دخول نکنم، و بعد از ششماه بگوید: واللّه که ششماه دیگر با تو دخول نکنم. و کفاره با دخول کردن در ایلا وقتی واجب می شود که عمداً واقع شود، پس اگر سهواً دخول کند یا به شبهه یا به جنون واقع شود کفاره ندارد، و آیا حکم ایلا به سبب این دخول کردن باطل می شود یا نه؟ میانه مجتهدین در این مسئله خلاف است. [۴] و اگر اختلاف شود میانه زن و شوهر در انقضای چهار ماه قول کسی مقدم است که دعوای بقای آن می کند. و اگر اختلاف در زمان ایقاع ایلا واقع شود قول کسی مقدم است که دعوای تأخر ایلا می کند. و اگر میانه جهود و نصاری ایلا- واقع شود و به حاکم شرع حال خود را عرض نمایند _____ [۱] محل منع است. (نخجوانی، یزدی) * عدم دخول ایام ارتداد خالی از اشکال نیست. (تویسرکانی) [۲] دور نیست که به مجرد خریدن باطل شود. (تویسرکانی) [۳] خالی از اشکال نیست. (تویسرکانی) [۴] اظهر بطلان است. (نخجوانی، یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۳۰ حاکم مخیر است که میانه ایشان به طریق اسلام حکم کند یا آنکه ایشان را به بملت ایشان رجوع نماید. [۱]

مطلب چهارم در لعان

اشاره

مطلب چهارم در لعان لعان یعنی لعنت کردن شوهر و زن به طریقی که مذکور می شود، و در آن سه فصل است:

فصل اول در چیزهایی که سبب لعان می شود

فصل اول در چیزهایی که سبب لعان می شود بدان که دو امر سبب لعان می گردد: امر اول: نسبت دادن شوهر زن خود را به زنا، و در این صورت پنج شرط لازم است: اول آنکه: هریک از زن و شوهر عاقل و بالغ باشند، چه لعان طفل و دیوانه صحیح نیست. و اسلام و آزادی و عدالت شرط نیست، پس لعان کافر و فاسق و بنده صحیح است. و بعضی از مجتهدین اینها را شرط می دانند «۱». دوم آنکه: زنی که شوهر او را دعوی می نماید که زنا کرده است او را به عقد دائمی خواسته باشد، چه اگر متعه باشد لعان واقع نمی شود. سوم آنکه: زن عقیقه باشد، چه اگر مشهور به زنا باشد لعان او صحیح نیست. چهارم آنکه: شوهر دعوی مشاهده کند، یعنی گوید که: من دیدم که شخصی با او زنا می کرد به طریق میل در شیرمه دان، پس اگر گمان کرده باشد یا جمعی به او گفته باشند و اگر چه به حشایع برسد لعان صحیح نیست. _____ [۱] بهتر بر تقدیر عدم حکم به طریق

اسلام اعراض است نه ارجاع. (یزدی) _____

(۱) شیخ مفید، مقنعه: ۵۴۲. سَلَّار، مراسم: ۱۶۴. ابن ادریس، سرائر ۲: ۶۹۷. و علامه در مختلف ۷: ۴۵۵ به ابن جنید نسبت داده است. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۳۱ پنجم آنکه: زن کَر یا گَنگ نباشد، چه اگر کر یا گَنگ باشد بی‌لعان کردن بر شوهر حرام مؤبد می‌شود هرگاه شوهر دعوای مشاهده زنا کردن با او کند. و آیا دخول کردن شوهر به آن زن شرط است یا نه؟ مجتهدین را در این سه قول است: بعضی از ایشان دخول را شرط می‌دانند [۱] و بعضی شرط نمی‌دانند، و بعضی گفته‌اند که اگر سبب لعان دعوای زنا کردن باشد دخول شرط نیست و اگر انکار ولد باشد دخول شرط است. امر دوم: انکار فرزند زن خود کردن، چه در این صورت نیز به چهار شرط لعان لازم است: اول آنکه: زن به عقد دائمی باشد، چه انکار فرزند متعه [۲] و زن اجنبیه که به شبهه با او دخول کرده باشد سبب لعان نمی‌شود. و بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر انکار فرزند متعه جهت برطرف شدن حدّ باشد انکار فرزند او نیز سبب لعان می‌شود. و آیا در کنیز لعان واقع می‌شود؟ مجتهدین را در این چند قول است: بعضی می‌گویند مطلقاً موجب لعان نمی‌شود، و بعضی بر آنند که مطلقاً موجب لعان می‌شود، و بعضی گفته‌اند که به سبب انداختن او به زنا لعان واقع می‌شود اما در انکار فرزند او لعان واقع نمی‌شود، و اگر به عقد دخول کرده باشد لعان واقع می‌شود. دوم آنکه: به آن زن دخول کرده باشد، چه اگر دخول نکرده باشد انکار فرزند او موجب لعان نمی‌شود. سوم آنکه: از دخول کردن به آن زن ششماه یا زیاده گذشته باشد، و از نه ماه یا ده ماه یا یک سال که نهایت مدّت آبستنی زنان است نگذشته باشد، چه اگر اینچنین نباشد انکار فرزند او سبب لعان نمی‌شود. چهارم آنکه: در وقت زاییدن آن فرزند اقرار به فرزند او نکرده باشد، چه اگر اقرار کرده باشد انکار او بعد از اقرار موجب لعان نمی‌شود و اگر چه اقرار به فرزند او به کنایه از او صادر شده باشد، مثل آنکه شخصی به او گفته باشد که مبارک باشد [۱] - اشتراط دخول مطلقاً اقوی

است. (نخجوانی) * این قول اقوی است. (یزدی) [۲] مراد واضح نیست. (نخجوانی، یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۳۲ فرزند او که خدای تعالی به تو داده، و او آمین گفته باشد یا قول انشاء الله تعالی اما اگر در حالت زاییدن آن زن ساکت بوده باشد و بعد از زاییدن انکار فرزند او کند مجتهدین را در این مسئله دو قول است، اقرب آن است که انکار او در این صورت موجب لعان می‌شود.

فصل دوم در کیفیت لعان کردن و شروط آن

فصل دوم در کیفیت لعان کردن و شروط آن بدان که هرگاه شخصی به زن خود گوید که: من دیدم که شخصی با تو زنا می‌کرد، یا انکار فرزند او کند به شروطی که مذکور شد و گواهی برمدّعی خویش نداشته باشد حاکم شرع آن شخص را امر می‌کند که چهار مرتبه بگوید: «أَشْهَدُ بِاللَّهِ أَنِّي لِمَنِ الصَّادِقِينَ فِيمَا زَمَيْتُهَا مِنْ الزَّنا» یعنی گواه می‌گیرم خدای تعالی را که من از راستگویانم در آنچه این زن را انداخته‌ام به آن از زنا کردن. و بعد از آنکه چهار نوبت این قول را بگوید امر کند حاکم شرع که بگوید که: «أَنَّ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى مَنْ كُنْتُ مِنَ الْكَاذِبِينَ» یعنی به درستی که لعنت خدای بر من باد که اگر من از دروغگویان باشم. و بعد از آنکه آن شخص چهار مرتبه این قول بگوید آن زن را امر کند که چهار نوبت بگوید: «أَشْهَدُ بِاللَّهِ إِنَّهُ لِمَنِ الْكَاذِبِينَ فِيمَا رَمَانِي مِنَ الزَّنا» یعنی گواه می‌گیرم خدای تعالی را که شوهر من از دروغگویان است در آنچه انداخته مرا به آن از زنا کردن. و بعد از آنکه چهار نوبت این قول را بگوید امر کند حاکم شرع او را که بگوید: «أَنَّ غَضَبَ اللَّهِ عَلَى مَنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ»؛ یعنی غضب خدای بر من باد اگر شوهر من در این دعوا از راستگویان باشد. و هرگاه از لعان کردن فارغ شوند چهار امر ثابت می‌شود: اول: ساقط شدن حدّ از شوهر و زن به سبب لعان کردن، و اگر زن پیش از لعان کردن بمیرد لعان ساقط می‌شود و آن مرد از آن زن میراث می‌برد، امّا در این صورت حدّ بر او جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۳۳ لازم است. و جایز است که جهت اسقاط حدّ [۱] با وارث لعان کند، و اگر وارث حاضر نباشد مانع میراث بردن او نمی‌شود. و در بعضی از احادیث وارد شده که: در این صورت میراث نمی‌برد «۱». و اگر مرد

پیش از لعان کردن بمیرد زن از او میراث می برد و فرزندی که شوهر انکار او کرده بود نیز میراث می برد. و اگر زن چهار مرتبه اقرار به زنا کند یا از لعان امتناع نماید حدّ زنا بر او ثابت می شود، و اما اگر حامله باشد او را حدّ زنند تا زمانی که بزاید و اگر شوهر پیش از تمام شدن لعان اعتراف به دروغ گفتن خود کند حدّ بر او ثابت می شود و اگر بعد از تمام شدن لعان اعتراف کند یا بعد از لعان کردن هر دو اعتراف کنند به دروغ گفتن خود، میانه مجتهدین در این مسئله خلاف است. [۲] و اگر شوهر به زن گوید که: من دیدم که فلان مرد با تو زنا می کرد، دو حدّ بر او لازم می شود یکی جهت زن و یکی جهت آن مرد، پس چون میانه ایشان لعان واقع شود حدّی که از جهت زن بر او لازم بود به لعان ساقط می گردد اما حدّی که از جهت آن مرد بر او لازم می آید ساقط نمی شود. دوم: زایل شدن علاقه زن و شوهری میانه ایشان. سوم: حرام مؤبد شدن آن زن بر آن شوهر به سبب لعان. چهارم: برطرف شدن فرزندی فرزندی به سبب لعان هر گاه سبب انکار فرزندی فرزندان زن باشد.

[۱] - لعان زوج تنها کافی است در

اسقاط حدّ از او، لکن سایر احکام مترتب نمی شود بلی در بعض احادیث است که هرگاه وارث به جای زوجه لعان کند زوج ارث نمی برد و آلتا می برد، لکن اظهر این است که میراث بردن ثابت می شود به موت و به لعان وارث ساقط نمی شود با اینکه صحت لعان وارث محل اشکال است و حدیث من حیث السند ضعیف است. (نخجوانی) * لعان زوج تنها کافی است در اسقاط حدّ از او، لکن سایر احکام لعان مترتب نمی شود، پس میراث می برد از آن زن، بلی در بعضی احادیث است که هرگاه وارث به جای زوجه لعان کند زوج ارث نمی برد و آلتا می برد. (یزدی) [۲] احوط و اقوی سقوط حدّ است. (تویسرکانی) * سقوط خالی از قوت نیست. (یزدی)

(۱) نیافتیم. جامع عباسی (طبع جدید)

، ص: ۷۳۴

فصل سوم در آنچه تعلق به لعان کردن دارد

فصل سوم در آنچه تعلق به لعان کردن دارد بدان که بیست امر تعلق به لعان کردن دارد: دوازده امر واجب، و هشت امر سنت. اما دوازده امر واجب: اول [۱]: واقع گردانیدن لعان در حضور امام یا حضور کسی که امام او را نصب کرده باشد جهت حکم کردن میان خلائق یا جهت لعان کردن به خصوص، و اگر شوهر و زن [۲] در لعان کردن به حضور یکی از مجتهدین راضی شوند جایز است و اگر چه امام یا نایب امام [۳] موجود باشند. دوم آنکه: شهادت را به طریقی که مذکور شد بگویند، پس اگر به جای «شهد» «أَخْلَفُ» یا «أَقْسِمُ» یا «شَهِدْتُ بِاللَّهِ» بگویند لعان واقع نمی شود. سوم آنکه: لفظ «اللّه» را بگویند، پس اگر آن را به «رَحْمَن» یا «رَحِيم» بدل کند لعان نیست، و همچنین اگر بعضی از کلمات آن را بگویند و بعضی را نگویند. چهارم آنکه: لفظ «لعن» و «غضب» را به لفظی که دلالت بر معنی آنها کند بدل نکند، پس اگر چنان کند لعان واقع نمی شود. پنجم آنکه: در هر مرتبه که مرد شهادت را ذکر می کند باید که بگوید که: فرزندی که از این زن بهم رسیده از من نیست، اما بر زن ذکر خلاف آن لازم نیست. ششم آنکه: لفظ «صدق» و «کذب» را به طریقی که مذکور شد بگویند پس اگر گویند که: «انّی لصادق» یا «لکاذب» یا مانند آنها یا بگویند: «من الصادقین» یا «من الکاذبین» و لام تأکید را بر آن داخل نسازند لعان واقع نمی شود. هفتم آنکه: آنچه مذکور شد از شهادت و لعن و غضب به لفظ عربی بگویند با [۱] -

بنابر قول معروف بین الاصحاب که حکومت منصب امام علیه السلام یا نایب خاص یا عام است. (تویسرکانی) [۲] محتاج به مراجعه است. (صدر) [۳] با وجود امام علیه السلام یا نایب امام مشکل است. (یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۳۵ قدرت، و اگر عاجز باشند غیر عربی نیز جایز است، و در این صورت حاکم شرع را دو مرد عادل لازم [۱] است که زبان غیر عربی را داند و یک عادل کافی نیست. هشتم: ترتیب به طریقی که مذکور شد به آنکه شوهر اول چهار مرتبه ابتدا به شهادت کند آنگاه لعن کند بعد از

آن زن چهار مرتبه ابتدا به شهادت کند آنگاه به غضب. نهم آنکه: شوهر و زن هر دو در وقت ذکر شهادتین و لعن و غضب می باید که ایستاده باشند [۲] و بعضی از مجتهدین بر آنند که شوهر در حال ذکر شهادت و لعن می باید که ایستاده باشد و اگر چه زن در آن حال نشسته باشد و زن نیز در حالت ذکر شهادت و غضب می باید که ایستاده باشد و اگر چه شوهر در آن حال نشسته باشد «۱». دهم: مشخص ساختن زن، به آنکه نام او را ذکر کند و نام پدر او را یا او را به نوعی وصف کند که احتمال غیر او نداشته باشد یا آنکه اشارت کند به او، پس اگر زن مشخص نباشد لعان واقع نمی شود. یازدهم آنکه: کلمات شهادت و لعن و غضب را پی در پی بگویند. دوازدهم آنکه: هریک از شوهر و زن به گفتن آن کلمات وقتی شروع کنند که حاکم شرع ایشان را تلقین آن نماید، پس اگر هریک از ایشان بی آنکه حاکم شرع ایشان را تلقین کند بگویند صحیح نیست. و اما هشت امر سنت: اول آنکه: حاکم شرع پشت به قبله کند و روی به ایشان. دوم آنکه: شوهر بر دست راست حاکم شرع بایستد «۲» و زن بر دست چپ او. سوم آنکه: جماعتی از مردان در آن مجلس حاضر باشند جهت شنیدن لعان، و کمتر از چهار کس نباشند. [۱] احوط دو عادل است.

(تویس ————— رکانی) [۲] اعتبار قیام احوط است. (تویس ————— رکانی)

(۱) شیخ صدوق، مقنع: ۳۵۵. شیخ طوسی، مبسوط ۵: ۱۹۸. ابن ادریس، سرائر ۲: ۶۹۹. محقق، شرایع ۳: ۹۸. (۲) در نسخه ای: بنشیند. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۳۶ چهارم آنکه: حاکم شرع مرد را پیش از ذکر لعن و عظم بگوید و نصیحت کند، و او را از عذاب خدای تعالی در آخرت بترساند، و این آیت را براو بخواند که: «إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ». «۱» پنجم آنکه: حاکم شرع زن را پیش از ذکر غضب نیز عظم بگوید و نصیحت کند به طریقی که در مرد گفته شد. ششم آنکه: لعان را در مکان شریفی چون میان رکن و حجر الاسود و مقام ابراهیم علیه السلام واقع گرداند اگر در مکه باشد، و میانه منبر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم و قبر آن حضرت اگر در مدینه باشد، و در زیر صخره اگر در بیت المقدس باشد، و در مشاهد حضرات ائمه معصومین علیهم السلام اگر در آنجاها باشد، و در مسجد جامع اگر در شهرهای دیگر باشد. هفتم آنکه: در زمانهای شریف چون بعد از عصر واقع گرداند. هشتم آنکه: مردمان را برایشان جمع کند (۱) آل عمران/ ۷۷. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۳۷

باب سیزدهم در شکار کردن

فصل اول در اقسام شکار

فصل اول در اقسام شکار بدان که شکار کردن بر پانزده وجه است: یک وجه واجب، و یک وجه سنت، و هفت وجه حرام، و شش امر مکروه. اما یک وجه واجب: و آن وقتی است که نفقه شخصی که شکار می کند و نفقه عیال او موقوف [۱] بر آن باشد، چه در این صورت شکار کردن او واجب است. و اما یک وجه سنت: آن وقتی است که آن شخص نفقه ای داشته باشد اما وسعتی نداشته باشد و از شکار کردن قصد وسعت معاش کند، چه در این صورت [۲] سنت است شکار کردن او. و اما هفت وجه حرام: اول: شکار کردن به آلتی که از دیگری به قهر و تعدی گرفته باشد، خواه آن آلت سگ شکاری باشد یا سلاح یا دام، چه در این صورت شکار کردن به آن آلت حرام است، اما شکار حرام نمی شود و اجرت آن آلت را واجب است که به صاحب او بدهد. دوم: شکار کردن به آلتی که از شکار بزرگتر باشد [۳] و بعضی از مجتهدین این را

[۱] - و همچنین هرگاه اداء واجب دیگری موقوف بر آن باشد. (نخجوانی، یزدی) [۲] هرگاه توسعه موقوف باشد بر آن و به وجه دیگر ممکن نباشد. (نخجوانی، یزدی) [۳] قول به حرمت احوط است. (تویسرکانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۳۹ مکروه می‌دانند. [۱] «۱» (سوم: شکار کردن در خانه غیری بی‌اذن او. چهارم: شکار کردن به غیر از سگ و تیر و نیزه و شمشیر [۲] چون شکار کردن باز و باشه و چرخ و پارس و پلنگ و کمان گروه «۲» و کندن سر شکار و کوفتن سر او و کشتن به تفنگ، و سید مرتضی علم‌الهدی نقل اجماع امامیه کرده است بر حرام بودن شکاری که به غیر از سگ معلّم و تیر و نیزه و شمشیر کشته باشند «۳». و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که آنچه درنده‌ها چون پارس و پلنگ بکشند حلال است «۴». و در حدیث صحیح بزنطی از حضرت امام رضا علیه السلام روایت شده که آن حضرت فرموده‌اند که: اگر پارس شکاری را بکشد حلال است «۵» و بعضی از مجتهدین گفته که سوای سگ شکاری به هر چه شکار کنند حرام است «۶» و این قول ضعیف است. و بعضی از مجتهدین شکار کردن به کمان گروه را مکروه می‌دانند [۳] «۷» [۱] قول آن بعض اقوی است.

(نخجوانی، یزدی) [۲] و نحو آن از هر آلت تیزی و مراد به حرمت در ماعدای مذکورات حرمت فعل نیست، بلکه حرمت گوشت آن حیوان است هرگاه آن را ذبح شرعی نکند. (نخجوانی، یزدی) [۳] قول اول از این اقوال احوط است. (تویسرکانی) (۱) شهید اول، دروس ۲: ۳۹۷.

محقق، شرایع ۳: ۲۰۱ و مختصر نافع: ۲۴۱. (۲) باشه: هم ریشه باز، یکی از پرندگان شکاری، چرخ: پرنده‌ای است شکاری، جزو رسته عقابها، که جثّه‌اش از باز و کلاغ کوچکتر است. پارس: یوزپلنگ. کمان گروه: و آن کمائی باشد که بدان گلوله و مهره گلین اندازند. (۳) سیدمرتضی، انتصار: ۳۹۴. (۴) علامه حلی در مختلف ۸: ۳۴۹ به ابن ابی عقیل نسبت داده است. شیخ طوسی، تهذیب ۹: ۲۸ و ۲۹. (۵) تهذیب ۹: ۲۹، حدیث ۱۱۴. وسائل ۲۳: ۳۴۴ حدیث ۴. (۶) شیخ طوسی، خلاف ۶: ۵. سیدمرتضی، انتصار: ۳۹۴. ابن ادریس، سرائر ۳: ۸۲. (۷) سلار، مراسم: ۲۰۸. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۴۰ پنجم: شکار کردن کافر و دشمن اهل بیت و دیوانه و طفل غیر ممیز، چه شکاری را که آنها بکشند خوردن او حرام است. ششم: شکار کردن مُحرم در حالتی که احرام بسته باشد، چه در آن حالت شکار او حکم مرده دارد و خوردن آن حرام است. هفتم: شکار کردن در حرم مکه [۱] «۱». اما شش وجه مکروه: اول: شکار کردن به سگی که او را آتش پرست تعلیم کرده باشد. دوم: شکار کردن به سگ سیاه، و بعضی از مجتهدین این قسم شکار کردن را حرام می‌دانند [۲] «۲» چه از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منقول است که آن حضرت می‌فرموده که: گوشت شکاری را که سگ سیاه گرفته باشد نباید خورد و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم امر به کشتن سگ سیاه کرده‌اند «۳» [چنانچه می‌فرماید: اَقْتُلُوا الْأَسْوَدِينَ، یعنی سگ سیاه و مار سیاه «۴»]. سوم: شکار کردن در شب و بچه جانوران را از آشیانه‌های ایشان بیرون آوردن. چهارم: شکار کردن ماهی در روز و شب جمعه. پنجم: شکار کردن در حرم مکه و مدینه. [۳] «۵» [۱] حرمت شکار کردن در حرم مدینه باطلاقه معلوم نیست. (تویسرکانی) [۲] قول به حرمت احوط است. (تویسرکانی، صدر) [۳] این فتوای شکار کردن بظاھر منافات دارد با فتوای سابق که در هفتم از محرمات فرموده‌اند، مگر اینکه مراد از حرم مکه و مدینه بین الحرمین باشد. (تویسرکانی) ف (۱) در بیشتر نسخه‌ها: حرم مکه و مدینه. (۲) علامه حلی در مختلف ۸: ۲۷۱ به ابن جنید نسبت داده است. (۳) کافی ۶: ۲۰۶، حدیث ۲۰. وسائل ۲۳: ۳۵۶، حدیث ۲. (۴) ما بین علامت در اکثر نسخه‌ها نیست. و روایت در کنز العمال ۷: ۵۳۳ آمده، لکن «اسودین» به مار و عقرب تفسیر شده است، نه مار و سگ سیاه. (۵) در همه نسخه‌ها چنین است، لکن گذشت که شکار کردن در حرم مکه حرام است. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۴۱ ششم: شکار کردن شکاری که [۱] متوجّه حرم مکه باشد.

فصل دوم در شروط شکار کردن

فصل دوم در شروط شکار کردن بدان که ده امر در شکار کردن شرط است: اول آنکه: سگی که به آن شکار می کنند می باید که او را تعلیم کرده باشند به حیثیتی که هرگاه سر دهند [برود و هرگاه منع کنند باز گردد و اگر شکار کند] «۱» شکار را نکشد، پس اگر آن سگ تعلیم نداشته باشد و شکار را بکشد حرام است. دوم آنکه: آن سگ شکار را نخورد [۲] چه اگر خوردن عادت او باشد حلال نیست. سوم آنکه: کسی که سگ را سر می دهد یا آنکه تیر می اندازد یا نیزه و شمشیر می زند می باید که مسلمان باشد یا در حکم مسلمان - چون طفل ممیز - خواه مرد باشد و خواه زن، پس اگر کافر باشد یا دشمن اهل بیت یا مرتد یا دیوانه یا طفل غیر ممیز آن شکار حلال نیست و اگر چه بسم الله گفته باشد. و اگر آن کس جهود و ترسا باشد آیا حلال است؟ میانه مجتهدین در آن خلاف است و اقرب آن است که حلال نیست. و همچنین اگر سنی باشد آیا حلال است یا نه؟ در این مسئله نیز خلاف است [۳] میانه مجتهدین * و حرم یک برید است

که چهار فرسخ باشد از خارج حرم در هر یک از چهار سمت، و حرم مدینه ما بین دو کوه است که یکی را عائر و دیگری را وعیر می نامند و ترک صید ما بین دو سنگستان از آن احوط است. (نخجوانی، یزدی) [۱] احوط شکار نکردن چنین شکار است. (تویسرکانی) [۲] مراعات این شرط احوط است. (تویسرکانی) [۳] اقوی حلیت است در غیر فرق محکوم به کفرهم مثل ناصبی و خوارج و نحو اینها. (تویسرکانی) (_____ ۱)

در بعضی از نسخه ها نیست. و در نسخه ای این چنین است: به حیثیتی که هرگاه سر دهند او را بدود و هرگاه منع کنند باز گردد پس اگر آن سگ تعلیم نداشته باشد و بکشد شکاری را حرام می شود. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۴۲ بعضی از [۱] ایشان گفته اند که اگر سنی عداوت اهل بیت داشته باشد حرام است و اگر عداوت نداشته باشد حلال، و بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر آن شخصی که سگ را سر می دهد مسلمان باشد و کور باشد حلال نیست، و بعضی از ایشان گفته اند که اگر آنچنان کوری باشد که قصد شکار تواند کرد و فهمید حلال است. و اگر با سگ مسلمان سگ غیر مسلمان نیز باشد و هر دو سگ شکار را بکشند حلال نیست. چهارم آنکه: کسی که سگ را سر می دهد یا تیر می اندازد یا شمشیر و نیزه می زند می باید که: «بسم الله» یا «الله اکبر» یا «شَیْحان الله» یا هر چه ذکر باشد در آن وقت بگوید و گفتن «الله» تنها کافی نیست [۲] پس اگر عمداً ترک گفتن «بسم الله» کند آن شکار حلال نیست. و همچنین اگر غیر آن کسی که سگ سر می دهد و حربه می زند «بسم الله» گوید حلال نیست. و همچنین اگر دو سگ، شکاری را بکشند که در وقت سر دادن یکی از آنها «بسم الله» گفته باشد و دیگری عمداً نگفته باشد نیز حلال نیست. اما اگر بسم الله را فراموش کرده باشد آن شکار حرام نمی شود. و در بعضی از احادیث وارد شده که: اگر در وقت سر دادن بسم الله را فراموش کنند در وقت خوردن گوشت آن شکار بسم الله [۳] باید گفت. «۱» و اگر در وقت سر دادن بسم الله را فراموش کرده باشند و پیش از آنکه سگ یا تیر یا نیزه یا شمشیر به آن شکار برسد بسم الله بگویند حلال است. اما اگر عمداً ترک کرده باشند و پیش از رسیدن به شکار بسم الله گویند آیا حلال می شود یا نه؟ میانه مجتهدین در این خلاف است. [۴] و اگر آن شخص جاهل به حکم باشد آیا حکم کسی دارد که عمداً ترک بسم الله کرده یا حکم کسی دارد که فراموش کرده؟ در این مسئله نیز خلاف است. و آیات نام خدای تعالی را به عربی گفتن لازم است یا به هرزبانی که گویند [_____ ۱] - قول این بعض صحیح است.

(نخجوانی، یزدی) [۲] اظهر کفایت است هر چند ما فی المتن احوط است. (نخجوانی، یزدی) [۳] مستحب است بگوید: بسم الله علی أولیه و آخره. (نخجوانی، یزدی) [۴] اقوی و احوط این است که حلال نمی شود. (نخجوانی) (_____ ۱) من لا یحضره الفقیه ۳: ۳۱۶،

حدیث ۴۱۲۶. وسائل ۲۳: ۳۵۸، حدیث ۳. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۴۳ جایز است؟ در آن نیز خلاف است میانه مجتهدین. و آیا به جای: «بِسْمِ اللَّهِ» یا «اللَّهُ أَكْبَرُ» اگر «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي» یا «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ» بگویند شکار حلال می شود یا نه؟ در این نیز میانه مجتهدین خلاف است. [۱] پنجم آنکه: به قصد شکار کردن سگ را سر دهند یا تیر بیندازند، پس اگر بی قصد شکار کردن سگ بدود یا تیر از کمان بجهد و شکاری را بکشد حلال نیست، اما اگر در اثنای رفتن سگ را نگاهدارند آنگاه سر دهند حلال می شود. ششم آنکه: قصد جنس شکار کنند، پس اگر در وقت سر دادن سگ و انداختن تیر و نیزه قصد جنس شکار نکنند و شکاری را بکشد حلال نیست. هفتم آنکه: شکار به سبب جراحت دندان سگ و خوردن تیر و نیزه و شمشیر بمیرد. و جراحت موضع ذبح لازم نیست، بلکه هرعضوی از اعضای او را که جراحت کرده باشد و به آن بمیرد حلال است. اما اگر به آن جراحت نمیرد بلکه به واسطه تعب بسیار یا غرق شدن در آب یا افتادن از کوه یا آنکه سگ گلوی او را بگیرد [۲] بی آنکه جراحت کند بمیرد یا درنده ای غیر سگ بعد از جراحت سگ او را بکشد حلال نیست، مگر آنکه در این صورت جراحت سگ کشنده باشد. [۳] و بعضی از مجتهدین گفته اند که: اگر شکاری که مجروح شده باشد در آب بمیرد، پس اگر سر از آب بیرون آورده باشد «۱» یا آنکه آن شکار حیوانی باشد که آب او را نکشد چون غاز و اردک حلال است [۴] «۲». هشتم آنکه: شکار مجروح از نظر غیاب نشود و در او حیوانات باشند که مانع از کشتن او [۱] معلوم است که مراعات احتیاط

در این مسائل خلافیه مطلوب است. (تویسرکانی) * اقوی و احوط این است که حکم کسی دارد که عمداً ترک بسم الله کرده باشد. (نخجوانی) [۲] هرگاه به گرفتن سگ بمیرد بدون جراحت محتمل است حلیت، لکن ترک احتیاط نشود. (یزدی) [۳] قول اول احوط است. (تویسرکانی) [۴] اگر اطمینان یا ظنی قوی حاصل شود که مردن شکار مستند بر آب نیست حلال است. (نخجوانی) (۱) شیخ صدوق، مقنع: ۴۱۴ و ۴۱۵.

علّامه حلّی در مختلف ۸: ۳۵۳ به صدوق و پدرش نسبت داده است. (۲) علّامه حلّی، تحریر ۴: ۶۰۸. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۴۴ امکان داشته باشد و اگر چه نصف یک روز بیش نماند، پس اگر در این صورت از نظر پنهان شود و او را مرده بیابند حلال نیست [۱] خواه بعد از آنکه از نظر غایب شود سگ بر سر او حاضر باشد و خواه نباشد. نهم آنکه: آن کس که سگ سر داده و تیر انداخته و نیزه و شمشیر زده پیش شکار حاضر نباشد، چه اگر حاضر باشد و آن مقدار وقت باشد که او را تواند کشت لازم است که سر او را ببرد، که اگر بگذارد تا بمیرد حلال نیست. و اگر در وقت حاضر شدن او چیزی نباشد که شکار را به آن تواند کشت میانه مجتهدین در آن خلاف است، اقرب آن است که حرام است. و بعضی بر آنند که: در این صورت بگذارند که سگ آن شکار را پاره پاره کند. [۲] «۱». دهم آنکه: می باید که شکار آنچنان باشد که تواند گریخت خواه وحشی باشد و خواه اهلی، پس اگر کوچک باشد یا قدرت بر گریختن نداشته باشد حلال نیست.

فصل سوم در احکام شکار کردن

فصل سوم در احکام شکار کردن بدان که واجب است موضعی از شکار را که سگ به دندان گرفته باشد به آب بشویند، و بعضی از مجتهدین شستن آن را واجب نمی دانند «۲». و شرط نیست در تیرانداز و نیزه گذار و شمشیرزن که تنها باشد، چه اگر جماعتی شکار را به تیر یا شمشیر یا نیزه بزنند حلال است و همه در آن شکار شریکند. و همچنین شرط نیست که دیگری در شکار مدد نکنند، چه اگر دیگری او را مدد کند حلال است. [۱] - مگر آنکه معلوم شود که سگ

او را کشته است. (نخجوانی، یزدی) [۲] این قول اقرب است. (تویسرکانی)

(۱) _____ شیخ طوسی، نهاییه ۳: ۸۷. شیخ صدوق، مقنع: ۴۱۳. علّامه حلّی در مختلف ۸: ۲۶۵ و ۲۶۶ به ابن جنید نسبت داده و خود نیز این قول را انتخاب نموده است. (۲) شیخ طوسی، خلاف ۶: ۱۲، مسأله ۸ و مبسوط ۶: ۲۵۹. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۴۵ همچنین حلال است که اگر تیر بر زمین آید و از آنجا جسته برشکار خورد و او را بکشد. و اگر شخصی شکاری را به شمشیر زند و نصف کند به شروطی که مذکور شد حلال است، خواه دو نصف مساوی شود و خواه مختلف، و خواه هر دو نصف حرکت کند و خواه نکند، مگر آنکه نصفی که سر با او باشد حرکتی کند مانند حرکت حیوان زنده چه در این صورت محتاج به کشتن اوست. و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که: حیوانی را که دو نصف مختلف کنند نصف بزرگتر حلال است «۱». و بعضی برآند که: اگر دو نصف کنند یکی حرکت کند و یکی حرکت نکند آن نصفی که حرکت کند حلال است. [۱] «۲» و هرشکاری که کسی به دست آورد یا به دام گیرد مالک آن می‌شود، و اگر از دست او بیرون رود و دیگری او را بگیرد مالک او نمی‌شود. و بعضی از مجتهدین گفته‌اند: آن کسی که اوّل او را گرفته بود اگر در وقت بیرون رفتن از دست او قصد بیرون رفتن از ملک خود کرده آن کسی که در ثانی الحال آن شکار را گرفته باشد مالک آن می‌شود [۲] «۳». اما اگر شکاری یا مرغی به خانه کسی آید یا در خانه کسی مکان کند یا ماهی از دریا به کشتی کسی درآید مالک آن نمی‌شود بلکه آن کس به گرفتن او از دیگری اولی است، [۱] _____ قول اوّل اقرب است اگر چه

مراعات احتیاط خوب است. (تویسرکانی) [۲] در این صورت از برای ثانی حلال است ولکن ملکیت مشکل است. (تویسرکانی) * مالک شدن ثانی به اعراض اوّل معلوم نیست، بلی حلال است از برای او مادامی که اوّل رجوع به آن ننموده. (صدر) * قول آن بعض اقوی است. (نخجوانی، یزدی) _____

(۱) ابن حمزه، وسیله: ۳۵۷. شیخ طوسی، خلاف ۶: ۱۸ و مبسوط ۶: ۲۶۱. (۲) شیخ طوسی، نهاییه ۳: ۸۸. ابن براج، مهذب ۲: ۴۳۶. ابن حمزه، وسیله ۳۵۷. (۳) شهید ثانی در مسالک ۱۱: ۵۲۴ و فخر المحققین در ایضاح ۴: ۱۲۲ و ۱۲۳ به شیخ طوسی در مبسوط نسبت داده‌اند. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۴۶ پس اگر کسی بی‌رخصت او به خانه او درآید و آن را بگیرد مالک آن می‌شود اما فعل حرام کرده، اما اگر صاحب خانه و کشتی آنها را به قصد شکار کردن ساخته باشند آیا اگر شکاری یا مرغی به آن خانه یا کشتی در آید مالک آن می‌شود یا نه؟ میانه مجتهدین در این مسئله خلاف است. [۱] و اگر شکاری به دست کسی افتد که علامت ملکیت شخصی دیگر با آن باشد چون مقراض کردن بال کبوتر مالک آن نمی‌شود، و اگر صاحب آن پیدا شود و طلب کند واجب است که به صاحبش دهد. [۱] _____ اظهر مالک شدن است.

(نخجوانی، یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۴۷

باب چهاردهم در ذبح کردن حیوانات و حلال و حرام حیوانات و غیر آن

فصل اوّل در اقسام ذبح

فصل اوّل در اقسام ذبح بدان که ذبح حیوانات بردوازه قسم است: چهار قسم حرام، و یک قسم مکروه، و یک قسم سنت، و شش قسم مباح. امّا چهار قسم حرام: اوّل: ذبح کردن کافر و دشمن اهل بیت، و در ذبح نمودن یهود و نصاری میانه مجتهدین خلاف است، اصحّ آن است که حرام است. دوم: ذبح کردن دیوانه. سوم: ذبح کردن مست. چهارم: ذبح کردن طفل غیر ممیز. و اما یک قسم مکروه: و آن ذبح کردن مخالف است هرگاه مؤمن نباشد و محتاج به او شوند. و اما یک قسم سنت: و آن ذبح کردن مؤمن

است. و اما شش قسم ذبح کردن مباح: اول: ذبح کردن به سلاح، چون تیر و نیزه و شمشیر. دوم: به سگ شکاری، به شرطی که در باب شکار کردن مذکور شد. سوم: ذبح کردن بچه که در شکم حیوانی باشد که قابل ذبح باشد، چه ذبح کردن او ذبح مادر اوست هر گاه خلقت او تمام شده باشد، یعنی موی براو روئیده باشد خواه روح جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۴۹ در او داخل شده باشد و خواه نشده باشد. اما اگر از شکم زنده بیرون آید ذبح کردن او لازم است، و بعضی [۱] از مجتهدین گفته‌اند که: اگر از شکم بیرون آید و آنقدر وقت نماند که او را بکشند اگر بمیرد حلال است «۱». و در این قول اشکال است. و اگر خلقت او تمام نشده باشد حرام است. چهارم: ذبح کردن ماهی، و آن زنده بیرون آوردن او از آب است. و در بیرون آوردن ماهی از آب مسلمان بودن آن شخص و بسم الله گفتن او شرط نیست بلکه سنت است، پس اگر کافری ماهی از آب بیرون آورد حلال است به شرطی که مسلمانی ببیند که زنده او را بیرون آورده، اما اگر نبیند [۲] حرام است. و اگر ماهی در آب مرده باشد حلال نیست، و اگر مشبه شود ماهی مرده به غیر مرده احتیاط آن است که از همه اجتناب کند. پنجم: ذبح نمودن ملخ، و آن زنده گرفتن اوست به دست یا به آلتی چون دام و غیر آن. و در گرفتن ملخ بسم الله گفتن و مسلمان بودن شرط نیست چنانچه در گرفتن ماهی مذکور شد. پس اگر پیش از گرفتن ملخ به دست او را به آتش [۳] بسوزانند حلال نیست. ششم: ذبح نمودن حیوانی که در چاه افتاده باشد یا به صحرایی گریخته باشد، و ذبح نمودن آنها به طریقی که از شارع معهود شده است ممکن نباشد کشتن آنها به هر طریقی که ممکن باشد مشروع است [۱] - این قول ضعیف

است و قول اول اقوی است. (تویسرکانی) * قول این بعض صحیح نیست. (نخجوانی) [۲] هرگاه مسلم نبیند و لکن علم حاصل شود که کافر آن را زنده از آب بیرون آورده بعید نیست حلیت هر چند احوط اجتناب است. (یزدی) [۳] بلی هرگاه آتش را آلت صید قرار دهد بعید نیست حلیت چنانچه بعضی گفته‌اند و روایت دالّه بر حرمت مراد از آن غیر این صورت است. (یزدی) (۱) شیخ طوسی، مبسوط ۶: ۲۸۲.

شهید اول، لمعه: ۱۸۵. شهید ثانی، مسالک ۱۱: ۵۱۱ و روضه ۷: ۲۵۲. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۵۰

فصل دوم در بیان آنچه به ذبح نمودن تعلّق دارد

فصل دوم در بیان آنچه به ذبح نمودن تعلّق دارد بدان که بیست و پنج امر به ذبح کردن متعلّق است: سیزده امر واجب، پنج امر سنت، و هفت امر مکروه. اما سیزده امر واجب: اول آنکه: کسی که ذبح می‌کند می‌باید که تمیز داشته باشد، چه ذبح نمودن طفل غیر ممیز حلال نیست. دوم آنکه: عاقل باشد، چه اگر دیوانه باشد حلال نیست. سوم آنکه: قصد تواند کرد، پس ذبح نمودن مست و خفته و بیهوش حلال نیست. چهارم آنکه: مسلمان باشد یا در حکم مسلمان چون طفل ممیز، پس اگر کافر یا دشمن اهل بیت علیهم السلام یا خارجی [۱] باشد حلال نیست و اگر چه در وقت کشتن بسم الله گفته باشند. و در ذبح نمودن یهود و نصاری میانه مجتهدین خلاف است، اصحّ آن است که حرام است چنانچه گذشت. پنجم آنکه: آن حیوان قابل ذبح کردن باشد خواه گوشت او را خورند و خواه نخورند، پس اگر قابل ذبح نباشد - چون سگ و خوک - به ذبح کردن پاک نمی‌شود. و حیوانی که قابل ذبح باشد و گوشت او را نخورند به ذبح کردن پوست او پاک می‌شود، و بعضی از مجتهدین بر آنند که تا پوست او را دباغت نکنند پاک نمی‌شود «۱». و حیوانی که مسخ شده باشد چون فیل و میمون و خرس و غیر اینها آیا به کشتن پوست آنها پاک می‌شود یا نه؟ میانه مجتهدین در این مسأله خلافت است. [۲]

[۱] - یا در حکم آنها. (صدر) [۲]

اقوی طهارت است. (تویسرکانی) (۱)

شیخ طوسی، نه‌ایه ۳: ۹۹. سیدمرتضی، انتصار: ۹۲. ابن ادریس، سرائر ۳: ۱۱۴. یحیی بن سعید حلّی، جامع الشرائع: ۶۶. جامع عباسی

(طبع جدید)، ص: ۷۵۱ ششم آنکه: چهار عضو آن حیوان را ببرند و آن مجرای خوراک و آب و حلقوم که راه نفس او است و دو رگ گردن، چه اگر یکی از این چهار را ببرند حلال نمی‌شود. و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که بریدن حلقوم کافی است. [۱] «۱» هفتم آنکه: اعضای آن حیوان را که می‌خواهند ذبح کنند به آهن چون کارد و شمشیر و نیزه ببرند اگر ممکن باشد، و اگر ممکن نباشد به هرچه مقدور باشد چون آبگینه و سنگ سرتیزونی ببرند. و آیا اگر به ناخن و دندان ببرند حلال می‌شود یا نه؟ مجتهدین را در این مسئله خلاف است. [۲] بعضی برآنند که به دندان و ناخن که متصل به بدن و انگشتان باشد جایز است، اما اگر جدا باشد جایز نیست. هشتم آنکه: در وقت کشتن بسم الله گویند در آنچه بسم الله گفتن شرط باشد. نهم آنکه: در وقت کشتن حیوان را رو به قبله کنند اگر مقدور باشد به این طریق که سر و گردن و سینه او را به طرف قبله کنند. و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که: محل ذبح را به جانب قبله کردن کافی است. [۳] «۲» پس اگر عمداً رو به قبله ذبح نکنند حرام است. و اگر فراموش کنند یا در حالتی باشد که مقدور نباشد رو به قبله کردن شرط نیست چنانچه مذکور شد. و بعضی از مجتهدین براین رفته‌اند که در صورتی که آن حیوان را رو به قبله کردن ممکن نباشد آن کس که ذبح می‌کند خود رو به قبله کند. [۴]

[۱] قول اول احوط است.

(تویسرکانی) [۲] قول به عدم جواز و منع احوط است. (تویسرکانی) * اظهر حلیت است. (یزدی) [۳] قول اول احوط است. (تویسرکانی) [۴] این قول احوط است. (تویسرکانی)

(۱) _____ علّامه حلی در مختلف ۸: ۳۵۳ به

ابن جنید نسبت داده است. و شهید اول در دروس ۲: ۴۱۲ به ظهور کلام شیخ طوسی در خلاف و تمایل فاضل در مختلف به این قول نسبت داده است. [خلاف ۶: ۴۷، مختلف ۸: ۳۵۴] (۲) ابن قطن، معالم الدین ۲: ۴۵۶. شهید ثانی در مسالک ۱۱: ۴۷۷ به قائلی نسبت داده و آن را بعید نمی‌داند. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۵۲ دهم آنکه: چهار اعضای او را به یکدفعه ببرند، پس اگر بعضی را ببرند و بعضی را بگذارند که در زمان دیگر ببرند آیا حلال است یا نه؟ مجتهدین را در این دو قول است، اقرب آن است [۱] که اگر در وقتی که بعضی از اعضای آن حیوان را که بریده‌اند حیات داشته باشد و ممکن باشد که زنده بماند آنگاه بکشند حلال است. یازدهم آنکه: آن حیوان [۲] بعد از ذبح کردن حرکت کند یا خون معتدل از او بیرون آید، پس اگر حرکت نکند یا خون معتدل نیاید حلال نیست. دوازدهم آنکه: مردن او به سبب کشتن او باشد، پس اگر چنان باشد که در حین ذبح نمودن دیگری شکم او را پاره کند حلال نیست. [۳] سیزدهم آنکه: اگر آن حیوان شتر باشد نحر کنند- یعنی او را به نیزه بکشند- و محل نحر کردن گردن شتر است به این طریق که نیزه یا حربه در گودی که در میانه بیخ گردن و سینه او است بزنند. و اگر گاو و گوسفند باشد سر او را ببرند. اگر شتر را سر ببرند و گاو را و گوسفند را به نیزه بکشند حلال نیست. اما پنج امر سنت: اول: نحر کردن شتر ایستاده در حالتی که یک دست او را به میانه بغل او بسته باشد و هردو پای او را رها کند. دوم: بستن هردو دست و هردو پای گاو را در حال ذبح نمودن و دم او را رها کردن. سوم: بستن هردو دست و یک پای گوسفند را در وقت کشتن و یک پای او را گذاشتن. چهارم: سر دادن پرنده‌ها را بعد از ذبح کردن. پنجم: به تعجیل کشتن.

[۱] _____ این قول احوط است.

(تویسرکانی) [۲] این شرط در صورتی است که حیات آن حیوان معلوم نباشد. (یزدی) [۳] اگر بعد از ذبح نمودن و پیش از مردن شکم او را پاره کنند اقوی حلیت است. (یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۵۳ اما هفت امر مکروه: اول: در وقت ذبح کردن [۱] بریدن نخاع، یعنی مغز مهره‌های پشت. دوم: پوست کندن پیش از سرد شدن. سوم: جدا کردن سر در وقت ذبح نمودن از روی عمد، و بعضی از مجتهدین این فعل را حرام دانسته‌اند و گوشت آن را حرام می‌دانند «۱». چهارم: گردانیدن کارد در وقت سر بریدن که به طرف بالا بریده شود، و در بعضی از احادیث نهی از این عمل واقع شده «۲». پنجم: کشتن حیوان در حالتی که حیوان

دیگر نگاه کند. ششم: شب ذبح نمودن بی احتیاج. هفتم: ذبح نمودن روز جمعه پیش از زوال.

فصل سوم در بیان حلال و حرام و مکروه بودن حیوانات

فصل سوم در بیان حلال و حرام و مکروه بودن حیوانات و آن بر چهار قسم است: شش قسم از آنها حلال، و بیست قسم حرام، و چهارده قسم مکروه. اما شش قسم حلال: اول: شتر، و بعضی از سَنَیان گفته‌اند که: مذهب امامیه آن است که گوشت شتر حرام است و غلط کرده‌اند چه آن مذهب ابوالخطّاب است، که او در وقتی امامی بوده و بعد از آن غالی شده.

[۱] یعنی بعد از ذبح و پیش از خروج روح. (یزدی) _____ (۱) - شیخ طوسی، نهاییه

۳: ۹۱ و ۹۲. ابن زهره، غنیه: ۳۹۷. ابن حمزه، وسیله: ۳۶۰. (۲) کافی ۶: ۲۲۹، حدیث ۴. وسائل ۲۴: ۱۰، حدیث ۲. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۵۴ دوم: گاو اهلی و وحشی. سوم: گوسفند و قوچ و بز کوهی و آهو. چهارم: گورخر. پنجم: پرندۀ ای که دَیف او بیش از صَیف باشد - یعنی برهم زدن بال او بیشتر از پهن داشتن آن باشد - یا آنکه چینه‌دان، یا سنگدان داشته باشد، یا آنکه در عقب پای او چیزی مانند خاری باشد. پس کبوتر و قمری و کبک و دُرّاج و تیهو «۱» و گنجشک و آنچه بدینها ماند حلال است. ششم: ماهی [۱] که فلس دار باشد، پس کُنْعُث و رُبِیْثا و اَرَبِیّان و طَمْر و طَمْرانی از اقسام ماهی حلال است، چه ایشان فلس دارند. و اما آن بیست قسم حرام: اول: سگ بَرّی و بحری. دوم: خوک بَرّی و بحری. سوم: گربه اهلی و وحشی. چهارم: همه درنده‌ها، چون شیر و گرگ و پلنگ و پارس و کفتار و روباه و خرگوش و شغال و آنچه بدینها ماند. پنجم: موش اهلی و صحرائی و سوسمار. [۲] ششم: خز و سنجاب و سمور و فنک «۲». هفتم: حشرات چون مار و عقرب و خنفسا و مگس و کیک و پشه و شپش و غیر آنها. هشتم: حیوانی که عادت به خوردن فضله آدمی کرده باشد، چه او حرام است تا [۱] _____ [۲] - ملخ نیز حلال است. (یزدی) [۲]

اقسوی حرمست موش و سوسمار اسست مطلقاً. (تویس - رکانی) _____ (۱) پرندۀ ای از دسته کبکها که کمی

از کبکهای معمولی کوچکتر است. (۲) گونه‌ای روباه کوچک اندام که به نام روباه خال‌دار نیز موسوم است. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۵۵ آنکه او را مدّتی استبرا کنند، یعنی اگر آن حیوان شتر باشد چهل روز او را ببندند و علف پاک بدهند، و اگر گاو باشد بیست روز، و بعضی از مجتهدین در گاو نیز چهل روز [۱] گفته‌اند و بعضی از ایشان سی روز. [۲] و اگر گوسفند باشد ده روز، و بعضی از مجتهدین در گوسفند بیست روز گفته‌اند، و بعضی یک هفته. و اگر مرغ خانگی باشد سه روز. و اگر ماهی باشد یک روز. و اگر اردک باشد پنج روز، و بعضی سه روز گفته‌اند. و در بعضی روایات شش روز واقع شده «۱». و اگر غیر آنها باشد واجب است که آن مقدار ایشان را ببندند و علف دهند که آن اسم از ایشان برطرف شود. نهم: حیوانی که گوشت او را خورند چون گوسفندی که به شیر خوک پرورده شود و آنقدر شیر بخورد که استخوان او سخت گردد حرام می‌شود، و هرچه از او بزیاید نیز حرام است. دهم: حیوانی که گوشت او را خورند و به او شخصی وطی کند چو آن حیوان و نسل او حرام است، و واجب است سوزانیدن آن حیوان، چنانچه زود باشد که در بحث حدود مذکور شود، و اگر اینچنین گوسفندی در میان گله مشته باشد آن گله را دو قسم کنند و قرعه بزنند تا آنکه یکی بماند. یازدهم: هر نوع پرندۀ که مخلب یعنی چنگال داشته باشد چون باز و چرخ «۲» و عقاب و شاهین و باشه و غیر اینها. دوازدهم: کلاغ با جمیع اقسام او، سوای کلاغی که در زراعت می‌باشد، و زاغی که خاکستری‌رنگ است که این هر دو مکروه است. سیزدهم: خفاش و طاووس و بعضی این هر دو را مکروه می‌دانند. [۳] «۳» [۱] - اعتبار ازید در جمیع احوط و

اولی است. (تویسرکانی) [۲] احوط است. (یزدی) [۳] در جواهر می‌فرماید: خلافتی در حرمت این دو نیافتیم. (یزدی)

(۱) _____ من لا یحضره الفقیه ۳: ۳۳۸،

حدیث ۴۲۰۰. وسائل ۲۴: ۱۶۸، حدیث ۶. (۲) چرخ (خ ل) (۳) نیافتیم. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۵۶ چهاردهم: مرغی که او را نشانه تیر می‌سازند تا آنکه می‌میرد، و همچنین حیوانی که مجروحش سازند و بگذارند تا بمیرد. پانزدهم: ماهی که فلوس نداشته باشد چون جری، و ماهی که در آب مرده باشد. و هرگاه ماهی مرده به ماهی زنده مشتبّه شود [۱] بعضی از مجتهدین بر آنند که آن را در آب اندازند که بر پشت افتد حرام است، و اگر بر رو افتد حلال «۱». شانزدهم: سنگ پشت. هفدهم: خارپشت. هجدهم: خرچنگ بزی و بحری. نوزدهم: حیوانی که مسخ شده باشد چون میمون و خرس و فیل و نحو اینها. بیستم: گوشتی که در زیر سپرز بریان کنند، زیرا که آن گوشت حرام می‌شود به شرط آنکه سپرز را شکافته باشند. و همچنین حرام می‌شود اگر ماهی حلال و ماهی حرام را با هم بریان کنند به شرطی که ماهی حرام بر بالای ماهی حلال باشد، اما اگر ماهی حلال بر بالای ماهی حرام باشد حرام نیست. و تخم هر حیوانی تابع آن حیوان است. و اگر تخم حلال با حرام مشتبّه شود هر کدام که هر دو طرف او مختلف باشد حلال است، و هر کدام که متفق باشد حرام است [و آنچه فاسد شده باشد نیز حرام است]. «۲» و امّا چهارده قسم مکروه: اول: اسب. دوم: خر [۱] - اقوی حرمت آن است

مطلقاً. (یزدی) (۱) _____ (۱) شیخ صدوق،

مقنع: ۴۲۳. شیخ مفید، مقنعه: ۵۷۷. یحیی بن سعید حلّی، جامع الشرائع: ۳۸۶. (۲) این مقدار در بعضی از نسخه‌ها نیست. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۵۷ سوم: استر، و بعضی از مجتهدین گوشت استر را حرام می‌دانند «۱». چهارم: حیوانی که یک نوبت یا دو نوبت شیر خوک خورده باشد، و سنت است استبرای چنین حیوانی هفت روز به علف دادن اگر علف خورد و اگر علف نخورد هفت «۲» روز شیر حیوانی را خورد که گوشت او را خورند. امّا اگر شراب خورده باشد گوشت او حرام نمی‌شود، بلکه آنچه در شکم او است بشویند. [۱] پنجم: حیوانی که شیر آدمی بخورد. ششم: کلاغی کوچک که در حوالی زراعت می‌باشد، و زاغی که به رنگ خاکستر باشد. هفتم: هُدْ هُدْ، چه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم نهی کرده‌اند از کشتن هُدْ هُدْ «۳». هشتم: حُطّاف، چه در حدیث آمده که: حُطّاف همیشه «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» می‌گوید «۴». و بعضی از مجتهدین او را حرام می‌دانند. «۵» و مؤید قول اول است آنکه بال برهم زدن او بیشتر از صف بستن بال اوست. نهم: قَبْرَه یعنی چکاوک، چه در حدیث آمده که: قَبْرَه را نباید خورد و به طفلان نباید داد که به آن بازی کنند زیرا که او همیشه تسبیح می‌گوید و لعن بردشمنان اهل بیت می‌کند «۶». (دهم: فاخته، چه در حدیث آمده که: شوم است نگاهداشتن فاخته «۷».

[۱] احوط این است که گوشت او را بشویند و از آنچه در شکم او است اجتناب کنند. (یزدی)

(۱) _____ حلی، کافی: ۲۷۶ و ۲۷۷. شیخ

مفید، مقنعه: ۷۶۸. (۲) در بعضی از نسخه‌ها: نه روز. (۳) کافی ۶: ۲۲۴، حدیث ۳. وسائل ۲۳: ۳۹۵، حدیث ۳. (۴) کافی ۶: ۲۲۳، حدیث ۱. وسائل ۲۳: ۳۹۲، حدیث ۲. (۵) شیخ طوسی، نه‌ایه ۳: ۸۲. ابن بَرّاج، مهذب ۲: ۴۲۸ و ۴۲۹. ابن ادریس، سرائر ۳: ۱۰۴. (۶) کافی ۶: ۲۲۵، حدیث ۱. وسائل ۲۳: ۳۹۵، حدیث ۱. (۷) کافی ۶: ۵۵۱. وسائل ۱۱: ۵۲۸. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۵۸. یازدهم: حُبّاری. دوازدهم: سرد. سیزدهم: صوام، و آن مرغی است دراز گردن گرد آلود رنگ که بر درخت خرما می‌باشد. چهاردهم: شِقرّاق، و وجه کراهیت او آنچه در حدیث آمده آن است که: او مار را می‌کشد «۱».

فصل چهارم در بیان آنچه از حیوانات و غیر آنها حرام است و مکروه و آن بر سی و دو قسم است: بیست و چهار قسم حرام، و هشت قسم مکروه. اما بیست و چهار قسم حرام: اول: هر چیز روانی که مست کند، چون شراب که از شیر انگور می کنند و بتعی که از عسل و نقیعی که از مویز می گیرند، و مژری که از ذرت می سازند و فسیخی که از خرما، و جعه که از جو می گیرند و غیر اینها از هر چه مست کننده باشد خواه کم باشد و خواه بسیار. و فقّاعی که از مویز و جو می گیرند حکم شراب دارد به اجماع مجتهدین. و اما هر چیزی که از او بوی شراب آید- چون ربّ سیب و ربّ به و اترج و آنچه بدینها ماند- حلال است. و در حکم شراب است شیر انگوری که بجوشد و دو حصّه آن ناقص نشود، امّا اگر دو حصّه آن ناقص شود و اگر چه به غیر آتش باشد حلال است. و اگر شیر مویز [۱] را آفتاب بجوشاند آیا حلال است یا نه؟ میانه مجتهدین خلاف است، اصحّ آن است که حلال است [۲] زیرا که آفتاب زیاده از دو حصّه آن را ناقص کرده. و همچنین کشمش [۱]- احوط الحاق عصیر مویز و خرما

است به عصیر انگور. (تویسرکانی) [۲] البتّه اجتناب نمایند. (صدر)
(نیافتیم. جامع عباسی (طبع جدید)
(ص: ۷۵۹ و مویزی که در طعام کنند حلال است [۱] بر قول اصحّ. و اگر شراب سرکه شود حلال می شود، خواه به علاج باشد- چون نمک انداختن- و خواه بی علاج، و خواه آن چیزی که به سبب آن شراب سرکه می شود و در آن مستهلک شود و خواه نشود. امّا اگر چیزی نجس در شراب اندازند یا کافری دست به آن رساند آنگاه سرکه شود پاک نمی شود. و اگر آن مقدار سرکه در شراب ریزند که آن را مستهلک گرداند یا آنقدر شراب باشد که سرکه را مستهلک سازد حلال نمی شود. و بعضی از مجتهدین گفته اند که: هرگاه اندک شرابی در سرکه ریزند استعمال آن جایز نیست [۲] تا آنکه آن شراب سرکه شود. [۳] «۱» دوم: خونی که از ذبح کردن حیوان آید حرام است، خواه خون جهنده داشته باشد و خواه نداشته باشد چون خون کیک و غیر آن. و در حلال بودن خون دل میانه مجتهدین خلاف است. سوم: بول [۴] از هر حیوانی که باشد حرام است خواه گوشت او را خورند و خواه نخورند و خواه از اعیان نجسه باشد چون سگ و خوک و خواه از غیر آن چون شیر و پلنگ، سوای بول شتر جهت شفا. و بعضی از مجتهدین بول حیوانی که گوشت آن را خورند جایز می دانند «۲». و همچنین حرام است منی هر حیوانی و غیر آن از اعیان نجسه. [۱] اگر بجوشد یا علم به جوش

آمدن او نباشد. (صدر) [۲] عبارت خالی از اختلال نیست، مراد این است که قائل شده اند به حلیت بعد از سرکه شدن و حال آنکه مشکل است چون به ریختن شراب سرکه نجس شده پیش از استحاله شراب. (یزدی) [۳] احوط اجتناب است از چنین سرکه. (تویسرکانی) [۴] فضله طیور مطلقاً و بول طیر غیر خفّاش اقوی طهارت است و احوط اجتناب است سیّما در صلات و نحو آن و اما بول خفّاش اقوی اجتناب است و خفّاش در عرف عجم شب پره و شب کور را می گویند. (نخجوانی)
(۱) شیخ طوسی، نهایه ۳: ۱۱۳. علامه

حلی، مختلف ۸: ۳۴۷ و ۳۴۸. (۲) سیّد مرتضی، انتصار: ۴۲۴. ابن ادریس، سرائر ۳: ۱۲۵. محقق، مختصر نافع: ۲۴۶. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۶۰ و همچنین فضلات ایشان از حیوان مأکول اللحم و غیر آن چون آب دهن و بینی و عرق ایشان، چه خوردن اینها همه حرام است. چهارم: شیر هر حیوانی که گوشت آن را نخورند. و در حلال بودن شیری که در پستان حیوان مرده باشد مجتهدین را خلاف است. [۱] پنجم: هر چیز روانی که نجاست عارض او شود خوردن آن حرام است، چون آب نجس. ششم: طعام غیری را بی اذن او خوردن مگر جماعتی که در آیه کریمه قرآنیّه استثنا شده اند که ایشان بی اذن صاحب آن می توانند خورد، و اگر ایشان نیز دانند که صاحبش به آن راضی نیست برایشان نیز حرام است. [۲] هفتم: اعیان نجسه چون نجاست آدمی و چیزهای پاک که نجس شده باشد به ملاقات نجاست، پس اگر آن چیزها قابل پاک کردن باشد خوردن آنها پیش از پاک کردن حرام است. و

همچنین نانی که آن را به آب نجس خمیر کنند حرام است خوردن آن. و روغن که بسته باشد هر گاه نجاست به بعضی از اجزای آن برسد آنچه نجاست به آن رسیده حرام است و باقی حلال. هشتم: مرده، و در حکم او است هر پاره که از زنده پاره کنند، چه آن نیز حکم مرده دارد، و خوردن و استعمال کردن آن حرام است سوای پشم و موی و ته نشین، و پر مرغ اگر آن را ببرند، و اگر بکنند بیخ آن را که به مرده متصل است باید شست. و شاخ و سُم و دندان و ناخن و استخوان، و تخم هر گاه پوست بالاین را سخت کرده باشد، و انفعه یعنی [پنیر] مایه چه بعضی از مجتهدین استعمال آنها را از مرده جایز [۳] داشته‌اند «۱».

[۱] حلال بودن آن خالی از قوت نیست، هر چند احوط اجتناب است. (یزدی) [۲] بلکه با عدم احراز رضایت احوط ترک است. (صدر) [۳] و آن اقوی است، بلکه در ش...یر آن نیز چن...انچه گ...ذشت. (نخج...وانی، یزدی)

(۱) شیخ صدوق، هدایه: ۳۰۹ و ۳۱۰.

ابن‌ادریس، سرائر ۳: ۱۱۱ و ۱۱۲. شهید ثانی، مسالک ۱۲: ۵۴. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۶۱ نهم: ذکر حیوانات، خواه گوشت او را خورند و خواه نخورند. دهم: فرج حیوانات، خواه ظاهر آن و خواه باطن آن. یازدهم: سِپَرز هر حیوانی. دوازدهم: زهره هر حیوانی. سیزدهم: انثین هر حیوانی، یعنی هردو خایه که منی در او جمع می‌شود. چهاردهم: مثانه هر حیوانی، یعنی محل بول. پانزدهم: مشیمه هر حیوانی، یعنی جائی که بچه در آن قرار می‌گیرد. شانزدهم: نخاع، و آن مغزی است سفید که در مهره‌های پشت می‌باشد، و عوام آن را حرام مغز می‌گویند. هفدهم: علیا، و آن دوعصب است عریض زرد که از پس سر تا به فرج کشیده است. هجدهم: غدد، یعنی گرهمایی که در میان گوشت و پوست می‌باشد. نوزدهم: اصلهای انگشتان که متصل به عصب کف دست و پاست. بیستم: حلقه، و آن سیاهی است که در چشم می‌باشد که بدان چیزی می‌بینند، و آن را مردمک چشم می‌گویند. بیست و یکم: خرزه دماغ، و آن مغزی است که در کله سر می‌باشد به قدر نخودی. و بعضی از مجتهدین سوای خون و سِپَرز و سرگین و ذکر و فرج و انثین و مثانه چیزی دیگر را از حیوانات حرام نمی‌دانند، بلکه مکروه می‌دانند. [۱] «۱». بیست و دوم: خاک و گل خوردن خواه پاک باشد و خواه نجس، سوای خاک تربت حضرت امام حسین علیه السلام که به مقدار نخودی جهت شفا می‌توان خورد، و گ...ل ارمنی نیز برای دوا می‌ت...وان خ...ورد.

[۱] قول اول احوط است.

(تویسرکانی) (۱) نیافتیم، رجوع شود به شرایع ۳: ۲۲۳، و مسالک ۱۲: ۶۰، و جواهر ۳۶: ۳۴۲، و کشف اللثام ۱۰: ۲۷۷، و ریاض ۱۲: ۱۸۴. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۶۲ بیست و سوم: زهرهای کشنده، و اما چیزی که بسیار آن کشنده باشد و کم آن کشنده نباشد بسیار خوردن آن حرام است، چون تریاک و سقمونیا و تخم حنظل و مانند آنها. بیست و چهارم: بنگ خوردن حرام است. و هرگاه کسی را احتیاج به این چیزهای حرام بهم رسد مثل آنکه در صحرائی واقع شود و چیزی نباشد که بخورد سوای آن چیزهای حرام و ترسد که اگر نخورد ضعیف شود و پیاده نتواند رفت و از همراهی بازماند و ترسد که او را بکشند یا مال او را ببرند، در این صورت جایز است که آنقدر بخورد که سد رمق او شود و زیاده جایز نیست، به شرطی که آن شخص به جنگ امام عادل نرود و راهزن مسلمانان نباشد، چه اگر چنین شخصی باشد خوردن چیزهای حرام در حال اضطرار او را حرام است. و اگر شخصی در صحرائی باشد و چیزی نداشته باشد که بخورد و ترسد که از گرسنگی بمیرد و کسی طعامی نداشته باشد که به قیمت دهد و او را قدرت بر قیمت دادن آن نباشد واجب است بر آن کس که طعام به او دهد، و اگر ندهد به قهر و غلبه از او می‌توان گرفت. و اگر در صحرائی تشنه باشد و ترسد که بمیرد آن مقدار شراب می‌تواند خورد که نمیرد. و اگر از تشنگی محتاج به خوردن بول باشد نیز می‌تواند خوردن. و فرق نیست میانه خوردن بول خود یا غیر. و بعضی از مجتهدین برآنند که بول خود را بخورد نه از دیگری «۱». و خوردن تریاق فاروق حرام است [۱]

مگر با احتیاج. و اما هشت قسم مکروه: اول: گوشه‌های دل و رگه‌های حیوانی که گوشت او را خورند. [۱] مطلقاً معلوم نیست، و گذشت کلام در آن. (صدر) (۱) شهید اول در دروس ۳: ۲۵ به جعفری نسبت داده است. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۶۳ دوم: گرده حیوانی که گوشت او را خورند. سوم: گوشت خر و اسب و استر. چهارم: شیر ایشان. پنجم: چیزهایی که جنب و حیاض و نفسا و کسی که پرهیز از نجاست نکند به رطوبت دست بر آن نهد، چه خوردن آنها مکروه است. ششم: پیاز و سیر خوردن کسی را که اراده داخل شدن مسجد داشته باشد، و در شب جمعه خوردن نیز. هفتم: آبهای گرم خوردن - خصوصاً آبهایی که بوی کبریت از آن آید - به قصد شفا. هشتم: شرابی که به علاج او را سرکه کرده باشند، و بعضی از مجتهدین خوردن این را حرام می‌دانند «۱». (۱) علامه حلی، تحریر ۴: ۶۴۱. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۶۵

باب پانزدهم در بیان آداب طعام خوردن آب نوشیدن و رخت پوشیدن

مطلب اول در بیان طعام خوردن و اقسام آن

مطلب اول در بیان طعام خوردن و اقسام آن بدان که اقسام طعام پنج است: اول: واجب، چون طعامی که سد رمق شود [۱] و طعام واجب النفقه، و طعام کفارات با عاجز شدن از عتق. دوم: حرام، چون طعام مائده‌ای که در آن شراب خورند. سوم: سنت، چون طعام عروسی، و خانه نو ساختن، و از حج آمدن، و ختنه پسر کردن. چهارم: مکروه، چون طعام ختنه کردن زنان، و طعام صاحب تعزیت. پنجم: مباح، و آن ماعدای طعامهایی است که مذکور شد. و اما آنچه تعلق به طعام خوردن و آب نوشیدن و رخت پوشیدن دارد هفتاد و چهار امر است: یک امر واجب، چهل و چهار امر سنت، چهار امر حرام، و بیست و پنج امر مکروه. اما یک امر واجب: و آن گردانیدن دهن است از موضع طلا و نقره، اگر در ظرف طلاکوب و نقره کوب طعام خورند. اما چهل و چهار امر سنت: اول: دست شستن پیش از طعام خوردن [۱]. - و خوردن طعامی که ترک آن موجب ضرر باشد. (نخجوانی، یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۶۷ دوم: پاک نکردن دست خود به منديل بعد از دست شستن پیش از طعام، چه در حدیث ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین وارد شده که: تا آن تری در دست باشد برکت در آن طعام هست «۱». سوم: نشستن بر زانوی چپ در حالت طعام خوردن. چهارم: به سه انگشت طعام خوردن. پنجم: انگشتان خود را لیسیدن. ششم: طعام از پیش خود خوردن. هفتم: لقمه را کوچک برداشتن. هشتم: بسیار خائیدن. نهم: به مردم نگاه نکردن در حالت طعام خوردن. دهم: پیش از طعام خوردن «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» گفتن. و همچنین سنت است گفتن «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» به واسطه هر رنگی و هر قسمی از طعام که بر سفره باشد یا بر هر ظرفی. و اگر در ابتدای طعام خوردن بگوید: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مِنْ أَوَّلِهِ إِلَى آخِرِهِ» [۱] کافی است. و اگر «بِسْمِ اللَّهِ» را فراموش کرده باشد هروقت که به خاطرش آید بگوید. و در بعضی از احادیث اهل بیت علیهم السلام آمده که: اگر یکی از اهل مجلس «بِسْمِ اللَّهِ» گوید از همه کافی است «۲». یازدهم: «الْحَمْدُ لِلَّهِ» گفتن بعد از فارغ شدن از طعام خوردن. و آنچه در این زمان میانه مردمان متعارف شده است از خواندن سوره فاتحه بعد از طعام در حدیث مذکور نیست. [۱] - و در حدیث چنین است: بسم الله على اوله و آخره، و کسی که فراموش کرده باشد بسم الله در اول را نیز مستحب است به همین عبارت بگوید، چنانچه در همان

حدیث است. (نخجوانی، یزدی) (۱)

کافی ۶: ۲۹۱، حدیث ۱. وسائل ۲۴: ۳۴۳، حدیث ۲. (۲) تهذیب ۹: ۹۹، حدیث ۴۲۹. وسائل ۲۴: ۳۵۶، حدیث ۲. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۶۸ دوازدهم: «الْحَمْدُ لِلَّهِ» مکرر گفتن در اثنای طعام خوردن. سیزدهم: بعد از فارغ شدن از طعام این دعا خواندن: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي اطْعَمَنَا فِي جَائِعَيْنِ وَسَقَانَا فِي ظَمَائِنِ وَكَسَانَا فِي عَارَيْنِ وَآيَدَنَا وَانْعَمَ عَلَيْنَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي يُطْعِمُ وَلَا يُجِئِرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ وَيَسْتَعْنِي وَيَفْتَقِرُ إِلَيْهِ [وَهَدَانَا فِي ضَالِّينَ وَحَمَلَنَا فِي رَاجِلَيْنِ وَأَوَانَا فِي ضَاحِيَيْنِ وَآخَذَنَا فِي عَانَيْنِ وَفَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِنَ الْعَالَمِينَ «۱»]. چهاردهم: هردو دست را شستن و اگر چه به یکی طعام خورده باشد. پانزدهم: هردو دست بعد از شستن به ابروهای خود مالیدن، چه در حدیث اهل بیت علیهم السلام آمده که: کلف «۲» را از روی زایل می گرداند «۳». شانزدهم: آبهایی که از دست شستن بهم می رسد در ظرفی جمع کردن. هفدهم: در وقت دست شستن پیش از طعام اول صاحب طعام دستهای خود را شستن، آنگاه کسی که در دست راست او نشسته باشد. و در دست شستن بعد از طعام ابتدا به کسی کنند که در جانب دست چپ صاحب طعام نشسته باشد، آنگاه آخر از همه صاحب طعام دستهای خود را بشوید. و در بعضی احادیث واقع شده که: در دست شستن ابتدا به کسی کنند که در جانب راست در خانه نشسته باشد خواه آزاد باشد و خواه بنده «۴». هجدهم آنکه: اول صاحب طعام شروع در طعام خوردن کند. نوزدهم آنکه: صاحب طعام بعد از همه دست از طعام خوردن بکشد. بیستم: دعا کردن جهت صاحب طعام به طریقی که از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم منقول است که آن حضرت بعد از طعام به صاحب طعام می گفته اند: «اطْعَمَ عِنْدَكُمْ الصَّائِمُونَ، وَاکْلَلْ طَعَامَكُمْ السَّابِرُونَ، وَصَلَّيْتُ عَلَيْكُمْ مَلَائِكَةُ الْأَخْيَارِ» «۵».

(۱) مقداری که در بین علامت قرار

داده ایم در بیشتر نسخه ها نیست. (۲) کلف: لگه ای که در صورت انسان پدید آید. (۳) کافی ۶: ۲۹۱، حدیث ۴. وسائل ۲۴: ۳۴۵، حدیث ۱. (۴) کافی ۶: ۲۹۰، حدیث ۱. وسائل ۲۴: ۳۳۹، حدیث ۱. (۵) کافی ۶: ۲۹۴، حدیث ۱۰. وسائل ۲۴: ۳۵۷، حدیث ۲. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۶۹ بیست و یکم: اول نماز کردن هر گاه طعام در وقت نماز حاضر شود و وقت نماز وسعت داشته باشد مگر آنکه جماعتی انتظار او کشند. بیست و دوم: بعد از طعام خوردن بر پشت افتادن و پای راست را بر بالای پای چپ نهادن. بیست و سوم: بعد از هر سه روز یک بار گوشت خوردن. بیست و چهارم: خلال جهت مهمان حاضر ساختن بعد از طعام خوردن، و خلال کردن بعد از طعام خوردن و بیرون آوردن آنچه در بیخ دندان مانده باشد. بیست و پنجم: سبزیها با طعام آوردن، چه در حدیث آمده که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام چنین می کردند «۱». بیست و ششم: پیش از طعام ابتدا به نمک کردن، و بعد از طعام ختم به سرکه یا نمک نمودن. بیست و هفتم: دهن را بعد از طعام به شُیْعِد- یعنی به مشک زمین که بترکی بتلاق گویند- شستن چه در حدیث آمده که: دفع درد دندان [و دهن را خوشبو] «۲» می کند [و بواسیر را نیز نافع است و قوه جماع نیز می دهد] «۳». بیست و هشتم: جمع کردن آنچه در دستارخوان (سفره) ریخته باشد اگر در خانه طعام خورده باشند، و گذاشتن آنچه در آن ریخته باشد اگر در صحرا طعام خورده باشند. بیست و نهم: شب سیر خوابیدن مرد پیر، چه در حدیث آمده که: هرگاه مرد پیر شب بخوابد و شکم او سیر باشد باعث آن می شود که شب خواب کند و بوی دهن او نیک شود «۴». سیم: خوردن آنچه از طعام در دستارخوان (سفره) ریخته باشد، چه در حدیث

(۱) کافی ۶: ۳۶۲، حدیث ۲. وسائل ۲۴: ۴۱۹، حدیث ۱. (۲) کافی ۶: ۳۷۸، حدیث ۳ و ۴. وسائل ۲۴: ۴۲۷، حدیث ۲ و ۳. (۳) آنچه در بین علامت ها است در بعضی از نسخه ها نیست. (۴) من لا یحضره الفقیه ۳: ۳۵۹، حدیث ۴۲۷۱. کافی ۶: ۲۸۸، حدیث ۴. وسائل ۲۴: ۳۳۲ و ۳۳۴، حدیث ۱ و ۵. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۷۰ آمده که سبب شفای مرضها می شود، و محتاجی را زایل می سازد، و فرزند زیاد می گرداند، و مرض ذات الجنب را برطرف می کند «۱». سی و یکم: ضیافت کردن مهمان، و اگر نخواهند آب خوردن جهت ایشان آوردن، و اگر نخواهند آب وضو برای ایشان حاضر ساختن. سی و دوم: اعزاز و احترام نمودن مهمان را.

سی و سوم: مهمان بسیار به خانه آوردن و طعام دادن، چه در حدیث آمده که: بسیاری دست در طعام موجب برکت طعام است «۲». سی و چهارم: آنچه در خانه حاضر باشد جهت مهمان آوردن. سی و پنجم: تکلف نکردن جهت مهمان اگر خود آمده باشد، و تکلف کردن اگر او را طلبیده باشد. سی و ششم: بسیار طعام پختن اگر مقدور او باشد، و کم پختن اگر مقدورش نباشد. سی و هفتم: دو روز مهمان را تواضع نمودن و آنچه خواهد جهت او حاضر نمودن، چه روز سوم مهمان چون اهل خانه این کس می‌شود. سی و هشتم: صاحب طعام خود با مهمان خوردن. سی و نهم: اجابت کردن دعوت مسلمان به طعام خوردن و اگر چه به مسافت پنج میل باشد، اما اگر کافر بطلبد اجابت او لازم نیست. چهلم: به اشتهای عیال خود طعام خوردن، چه در حدیث وارد شده که: مؤمن به اشتهای عیال خود طعام می‌خورد، و کافر به اشتهای خود «۳». چهل و یکم آنکه: بعد از حاضر شدن نان بردستارخوان (سفره) انتظار چیزی دیگر نکشد و شروع در خوردن کند. چهل و دوم: کوچک پختن نان، چه در حدیث آمده که: با هر نانی برکتی هست «۴» (۱) کافی ۶: ۲۹۹، حدیث ۱ و ۴

و ۷ و ۹. وسائل ۲۴: ۳۷۸، حدیث ۳ و ۴ و ۵ و ۶. (۲) کافی ۶: ۲۸۴، حدیث ۴. وسائل ۲۴: ۳۱۶، حدیث ۱ و (۳) کافی ۴: ۱۲، حدیث ۶. وسائل ۲۱: ۵۴۲، حدیث ۳. (۴) کافی ۶: ۳۰۳، حدیث ۸. وسائل ۲۴: ۳۹۴، حدیث ۱. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۷۱ چهل و سوم: بعد از گزاردن نماز خفتن چیزی خوردن، چه آن از عادت پیغمبران است. چهل و چهارم: خوردن پارچه‌نان که در راهها یافته باشند، چه در حدیث آمده که: هر کس آن را بخورد حسنه‌ای در دیوان اعمال او بنویسند، و اگر نجس باشد و آن را بشوید و بخورد هفتاد حسنه در دیوان اعمال او نوشته می‌شود «۱». اما چهار امر حرام: اول: بسیار خوردن به حدی که ضرر رساند، چه هر گاه چیزی خورده باشند و دیگر چیزی خورند باعث امتلا می‌شود و مرضها از این بهم می‌رسد، و در حدیث آمده که: چیزی خوردن در حالتی که سیر باشند باعث مرض [برص می‌شود «۲». دوم: رفتن به مجلس ضیافتی که او را نطلبیده باشند. [۱] و بعضی از مجتهدین این را مکروه می‌دانند [۲] «۳». سوم: خوردن طعام در مائده‌ای که شراب یا هر چه مست کننده باشد [۳] خورند. چهارم: در ظرف طلا و نقره طعام خوردن. و اما آن بیست و پنج امری که مکروه است: اول: شکم را از طعام پُر ساختن. دوم: تکیه کرده طعام خوردن [۱] - هر گاه معلوم نباشد

رضای صاحب خانه. (یزدی) [۲] و اول احوط است. (تویسرکانی) [۳] بلکه احوط الحاق هر معصیتی است. (تویسرکانی، صدر) * بلکه نشسته تن بر آن مائده حرام است هر چند چیزی نخورد. (یزدی) (۱) کافی ۶: ۳۰۰، حدیث ۵. وسائل

۲۴: ۳۸۱، حدیث ۳. (۲) کافی ۶: ۲۶۹، حدیث ۷. وسائل ۲۴: ۲۴۳ و ۲۴۴، حدیث ۳ و ۷. (۳) علّامه حلی، تحریر ۴: ۶۴۷ و ۶۴۸. شهید اول، دروس ۳: ۲۶. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۷۲ سوم: بعد از طعام هر گاه آروغ زند سر به سوی آسمان کردن. چهارم: مریع نشستن در وقت طعام خوردن، چه در حدیث آمده که: مریع نشستن را خدای تعالی دوست نمی‌دارد «۱». پنجم: پسر خود را همراه بردن، هر گاه او را تنها به مهمانی طلبیده باشند. [۱] ششم: طعام خوردن به دست چپ با اختیار. هفتم: طعام خوردن در حالتی که راه روند. هشتم: اجابت کردن دعوت طعامی که جهت ختنه دختران پخته باشند. نهم: نان را به کارد یا غیر آن بریدن، یا در زیر کاسه نهادن. دهم: پاک کردن استخوان از گوشت، چه در حدیث آمده که: جتیان را در آن نصیبی هست، پس اگر تمام گوشت او را بخورند آنچه در آن خانه بهتر است می‌برند «۲». یازدهم: هر روز گوشت خوردن، و در خوردن روزی دو مرتبه کراهت بیشتر است. دوازدهم: زیاده از چهل روز ترک خوردن گوشت کردن. سیزدهم: گوشت نیم پخته خوردن. چهاردهم: مرد پیر را گرسنه خوابیدن. پانزدهم: فراخ دستی کردن در معاش، هر گاه مفلس باشد. [۲] شانزدهم: مهمان را خدمت فرمودن. هفدهم: ترک کردن چیزی خوردن در وقت شام، چه در حدیث آمده که: [۱] بلکه در بعض احوال حرام است.

(تویسرکانی) * بلکه در بعضی احوال شاید حرام بوده باشد. (صدر) * با عدم علم به رضای صاحب خانه حرام است. (یزدی) [۲]
 بلکه در بعضی اوقات حرام است. (تویسرکانی) * بلکه در بعضی اوقات شاید حرام بوده باشد. (صدر)
 (۱) کافى ۶: ۲۷۲، حدیث ۱۰. وسائل
 ۲۴: ۲۵۷، حدیث ۲. (۲) کافى ۶: ۳۲۲، حدیث ۱. وسائل ۲۴: ۴۰۲، حدیث ۱. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۷۳ موجب خرابی بدن می شود. «۱» و نیز در حدیث آمده که: هر کس که شب شنبه و شب یکشنبه شام چیزی نخورد قوت از او می رود، و تا چهل شبانه روز باز نمی آید «۲». هجدهم: به دو انگشت طعام خوردن با اختیار. نوزدهم: در ظرفهای نقره کوب طعام خوردن. بیستم: خلال کردن به خوص «۳» درخت خرما و نی و ریحان، چه خلال کردن به نی و ریحان سبب مرض جذام می شود. و همچنین خلال کردن به چوب شاهسپرم و آس «۴» و گز و انار. بیست و یکم: ماهی خوردن، چه در حدیث آمده که: خوردن آن گوشت بدن را می ریزاند «۵». بیست و دوم: پنیر بی مغز گردو، و گردو بی پنیر خوردن. بیست و سوم: گوشت قاق «۶» خوردن. بیست و چهارم: گوشت گندیده خوردن، چه آن باعث خرابی بدن می شود. بیست و پنجم: از چیزی که موش از آن خورده باشد خوردن.

مطلب دوم در بیان منافع طعامها و میوهها

مطلب دوم در بیان منافع طعامها و میوهها به طریقی که از حضرات ائمه معصومین - صلوات الله علیهم اجمعین - منقول است. نان شعیر: بدان که نان جو خوردن از شعار پیغمبران است و قوت ایشان، و در حدیث وارد شده که: در هیچ شکمی قرار نگیرد الا هر مرضی که در آن باشد بیرون کند و قوت
 (۱) کافى ۶: ۲۸۸، حدیث ۲ و ۳. وسائل ۲۴: ۳۲۸ - ۳۳۰، حدیث ۱ و ۶ و ۷. (۲) کافى ۶: ۲۸۹، حدیث ۸. وسائل ۲۴: ۳۲۹، حدیث ۴. (۳) برگ درخت خرما. (۴) شاهسپرم: ریحان. آس: مؤرد گیاهی است تیره. (۵) کافى ۶: ۳۲۳، حدیث ۵. وسائل ۲۵: ۷۷ و ۷۸، حدیث ۱ و ۷. (۶) خشک. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۷۴ پیغمبران است «۱». نان برنج: در حدیث آمده که: جهت مبطن - یعنی کسی که غایط او همیشه بیرون آید - نافع ترین دواهاست، و دباغت معده می کند «۲». گوشت: در حدیث آمده که: خوردن گوشت، گوشت را در بدن می رویند و سید طعامهاست در دنیا و آخرت «۳» و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم گوشت سر دست را دوست تر می داشتند و گوشت قالیچه «۴» بدترین گوشتهاست، چه به محل بول نزدیک تر است. گوشت کبک: ساقهای پای را قوی می کند و تب را میراند. گوشت مرغ: از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که: گوشت مرغ بچه بهترین گوشتهاست. «۵». گوشت قطا: از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که: گوشت قطا «۶» مبارک است و صاحب یرقان را کباب آن نافع است. «۷» گوشت حباری: از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقول است که: گوشت حباری «۸» بواسیر و درد پشت را نافع است، و قوت باه می دهد. «۹» گوشت میش و گاو: از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که: گوشت میش شنوایی و بینایی را زیاده می کند و گوشت گاو و بگا بر گ چغندر خوردن برص را برطرف
 (۱) کافى ۶: ۳۰۴، حدیث ۱. وسائل
 ۲۵: ۱۲، حدیث ۱. (۲) کافى ۶: ۳۰۵، حدیث ۲. وسائل ۲۵: ۱۳، حدیث ۳. (۳) کافى ۶: ۳۰۸، حدیث ۲ و ص ۳۰۹، حدیث ۱. وسائل ۲۵: ۲۲ و ۲۳، حدیث ۲ و ۴ - ۱ و ۳. (۴) گوشت ران. (۵) کافى ۶: ۳۱۲، حدیث ۲. وسائل ۲۵: ۴۶، حدیث ۲ و ۳. (۶) سنگخوار، سنگخارک. (۷) کافى ۶: ۳۱۲، حدیث ۵. وسائل ۲۵: ۴۹، حدیث ۲. (۸) چرز، چکاوک، مرغابی که آنرا سرخاب گویند. (۹) کافى ۶: ۳۱۳، حدیث ۶. وسائل ۲۴: ۱۵۷، حدیث ۱. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۷۵ می سازد «۱». هریسه: «۲» در حدیث آمده که: هریسه نفع بسیاری دارد و سبب قوت باه می شود «۳». تخم مرغ: در حدیث آمده که: خوردن آن سبب بسیاری

فرزند می شود «۴». عسل: شفای بیماری است که سبب آن بلغم باشد. عدس بریان کرده: تشنگی را می نشاند، و قوت معده می دهد، و شفای هفتاد مرض است، و عدس دل را نازک می کند، و اشک چشم را زیاده می گرداند. آرد گندم بریان کرده: طعام پیغمبران است، و خوردن آن گوشت را می رویاند، و استخوانها را سخت می سازد، و قوت باه می دهد. پنیر با مغز گردو: و در حدیث آمده که: هردو با هم شفاست و هر یک تنها مرض است «۵». شکر: نافع است از همه چیزها، و ضرر ندارد. سرکه و زیت: طعام انبیاست، و منافع آن بسیار است، چه ذهن را روشن می گرداند، و عقل را زیاد می کند، و صفرا را کم می سازد، و دل را زنده می دارد، و کرمهائی که در شکم آدمی باشد می کشد، و شهوت زنان را برطرف می سازد. و زیتون: بادها را می شکند. روغن «۶» دواست خصوصاً در تابستان. شیر گوسفند سیاه: نافع تر است از گوسفند سرخ، و شیر گاو سرخ بهتر است از گاو سیاه. شیر و عسل: جهت آب پیشانی نافع است. زنیان: «۷» هاضم طعام است.

(۱) کافی ۶: ۳۱۰، حدیث ۱. وسائل (۲۵: ۴۴، حدیث ۱. (۲) طعامی که از گوشت و حبوب ترتیب دهند. (۳) کافی ۶: ۳۱۹. وسائل ۲۵: ۶۹. (۴) کافی ۶: ۳۲۴ و ۳۲۵، حدیث ۲ و ۳ و ۴. وسائل ۲۵: ۷۹-۸۰، حدیث ۳ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸ و ۹. (۵) کافی ۶: ۳۴۰، حدیث ۲ و ۳. وسائل ۲۵: ۱۲۱، حدیث ۱ و ۲. (۶) در بعضی از نسخه ها: روغن آن. (۷) تخمی است که آنرا به روی خمیر نان پاشند. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۷۶ برنج: بهترین چیزهاست برای قطع بواسیر. نخود بریان کرده: جهت درد پشت نافع است و هفتاد پیغمبر آن را دعا کرده. باقلی مغز ساق را زیاده می کند، و فربه می سازد، و آب را در دماغ زیاده می گرداند و اگر با پوست بخورند دباغت معده می کند. لوبیا: بادها را از شکم می راند. ماش: مرض بهق «۱» را زایل می گرداند. کدو: باعث زیادتی مغز دماغ می شود. مویز سرخ: هر صبح ناشتا بیست و یک عدد خوردن آن دفع مرضها می کند. انجیر: شبیه ترین میوه ها است به میوه های بهشت، بعضی از مرضها را نافع است، و قطع بواسیر و نقرس «۲» می کند. انار: سید میوه ها است، و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم او را بهترین میوه ها گفته، سیر را گرسنه می سازد و گرسنه را سیر می کند، و در هر اناری دانه ای از بهشت است، و لهذا بعضی از حضرات ائمه معصومین علیهم السلام انار را تنها می خورده اند، و دانه انار را با پیه او خوردن دباغت معده می کند، و وسوسه شیطان از دل می برد، و اگر کسی در روز جمعه پیش از آنکه چیزی بخورد یک انار بخورد چهل روز دل او را نورانی می کند، و اگر دو نار بخورد هشتاد روز، و اگر سه انار بخورد صد و بیست روز، و از وسوسه شیطان خلاصی یابد، و دود کردن چوب انار جانوران را می گریزند. سیب: نافع است جهت زهر و سحر و دیوانگی و زیادتی بلغم، و خوردن آن خون از بینی آمدن را برطرف می سازد. به: رنگ را نیکو می گرداند، و اگر زن در آبستنی بخورد فرزند او را نیکورو می سازد، و غم را می برد، و کسی که آن را همیشه بخورد کلام او تمام حکمت می شود، و شجاعت می آورد (۱).

خالها و نقطه های سیاه و سفید روی بدن، لک و پيس. (۲) مرضی است که به شکل التهاب مفصل شست پا بروز می کند و علت آن اختلال عمل کبد است. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۷۷ امرو «۱»: دل را جلا می دهد، و معده را دباغت می کند خصوصاً در وقتی که طعام خورده باشد. آلو: اطفای حرارت می کند، و صفرا را ساکن می سازد، و خشک آن جوشش خون را فرومی نشاند و مرض را میراند. اترج: بعد از طعام خوردن نافع است، و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم ترنج سبز را دوست می داشته اند. سنجد: دباغت معده می کند، و بواسیر را زایل می سازد، و ساقین را قوی می کند، و تقطیر بول را نافع است. کاسنی: امان است از قولنج هر صبح هفت ورق از آن، و بر هر ورقی از آن قطره ای از آب بهشت است، و باه را زیاده می کند، و فرزند را نیک می سازد، و در آن شفای هزار مرض است. باد روج: یعنی ریحان کوهی سده را می گشاید، و اشتهای طعام می آورد، و سل را می برد، و هضم طعام می کند و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آن را دوست می داشته اند. گندنا «۲»: جهت سپرز نافع است، و اگر سه روز بخورند بوی دهن را خوش می گرداند، و بادها را دفع می کند، و قطع بواسیر می کند، و امان است از جذام، حضرت

امیرالمؤمنین علیه السلام آن را با نمک می خورده اند. کرفس: طعام الیاس و یوشع و یسع پیغمبران است، خوردن آن باعث زیادتى حافظه می گردد، و دل را پاک می کند، و جنون و جذام و برص را برطرف می سازد. خرفه «۳»: حضرت فاطمه علیها السلام آن را دوست می داشته اند. کاهو: خون را صاف می کند. سداب «۴»: عقل را می افزاید.

(۱) گلابی. (۲) گندنا: تره. (۳)

گیاهی است تیره ... دارای تخم های ریز و سیاه که در پزشکی به کار می رود. (۴) گیاهی است از رده دو لپه. برگهای ضخیم و سبز مایل به آبی و گلهای زرد رنگ و میوه اش کپسول که دارای دانه های قهوه ای است. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۷۸

چغندر: از حضرت امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که: آن دفع جذام می کند و شفای مرضهاست و استخوان را سخت می گرداند «۱». کما: آب آن شفای درد چشم است. تُرب: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که: در آن سه خصلت است؛ ورق اوبادها را می شکند، و مغز او بول را میراند، و اصل او بلغم را برطرف می سازد «۲». کرز «۳»: امان است از قولنج و بواسیر، و باه را قوی می گرداند. شلغم: جذام را می برد. بادنجان: مرض را می برد و طبیعت را به اصلاح می آورد. پیاز: قوت باه می دهد، و بلغم را می برد، و پشت را سخت می گرداند، و تب را زایل می کند، و مرض وبا را برطرف می سازد. ستر «۴»: خوردن آن پیش از طعام رطوبتها را دفع می کند.

مطلب سوم در آداب آب نوشیدن

مطلب سوم در آداب آب نوشیدن بدان که بیست و سه امر به آب نوشیدن تعلق دارد: یک امر واجب، و سیزده امر سنت، و یک امر حرام، و هشت امر مکروه. امّا یک امر واجب: گردانیدن [۱] دهن از موضع طلا- و نقره اگر ظرف نقره کوب یا طلا-کوب باشد، چنانچه مذکور شد. امّا سیزده امر سنت: اول آنکه: در وقت آب خوردن این دعا بخواند: «الْحَمْدُ لِلَّهِ مُنْزِلِ الْمَاءِ مِنَ السَّمَاءِ،

[۱] - علی الاحوط. (تویسرکانی)

(۱) کافی ۶: ۳۷۲. وسائل ۲۵: ۲۰۷.

(۲) کافی ۶: ۳۷۱. وسائل ۲۵: ۲۰۵. (۳) آلبالو. (۴) مرزه. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۷۹ وَمُصَرِّفِ الْأَمْرِ كَيْفَ يَشَاءُ، بِسْمِ اللَّهِ خَيْرِ الْأَشْيَاءِ». دوم آنکه: بعد از آب خوردن این دعا بخواند: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي سَقَانِي مَاءً عَذْبًا وَلَمْ يَجْعَلْهُ مَلْحًا اجْأًا بِلَذْنِي، الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي سَقَانِي فَارْوَانِي وَاعْطَانِي فَارْضَانِي وَعَافَانِي وَكَفَانِي، اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِمَّنْ تُسْقِيهِ فِي الْمَعَادِ مِنْ حَوْضِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَتُسْعِدُهُ بِمُرافَقَتِهِ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ». سوم آنکه: آب را بمکد. چهارم آنکه: آب را به هردو دست بنوشد. پنجم آنکه: به سه نفس بنوشد اگر آب دهنده غلام باشد. ششم آنکه: به یک نفس بنوشد اگر آب دهنده آزاد باشد. هفتم آنکه: آب بسیار بنوشد، چه بسیار نوشیدن آب ماده جمیع مرضهاست. هشتم آنکه: از نزدیک دسته کوزه و از موضع شکسته آب بنوشد. نهم آنکه: در وقت آب نوشیدن حضرت امام حسین علیه السلام را یاد نماید و صلوات فرستد و قاتلان او را لعن کند، چه اگر آن حضرت را یاد نماید و بر قاتلان او لعن فرستد صد هزار حسنه در دیوان اعمال او ثبت می شود، و صد هزار گناه از دیوان اعمال او محو می شود، و صد هزار درجه بلند او را روزی می گردد. دهم آنکه: آبی که از ناودان خانه کعبه فرود آید نوشیدن، چه سبب شفای مرضها در آن است. یازدهم: آب زمزم نوشیدن، چه در آن شفای مرضهاست. دوازدهم: آب باران نوشیدن، چه سبب شفای امراض است. سیزدهم: هدیه بردن آب زمزم به شهرها. و امّا یک امر حرام: و آن در ظرف طلا- و نقره آب نوشیدن است. و امّا هشت امر مکروه: اول: آب نیل مصر نوشیدن، چه در حدیث آمده: که دل را می میراند «۱».

(۱) کافی ۶: ۳۹۱ حدیث ۳. وسائل

۲۵: ۲۷۱، حدیث ۳. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۸۰ دوم آنکه: به یک نفس آب نوشیدن اگر آب دهنده غلام باشد. سوم

آنکه: به سه نفس آب نوشیدن اگر آب دهنده آزاد باشد. چهارم: به یک بار سر کشیدن و فرو بردن آب، چه آن باعث مرض کباد می شود و آن مرضی است در جگر. پنجم: ایستاده آب نوشیدن. [۱] ششم آنکه: از نزدیک دسته کوزه، و از موضع شکسته آب نوشیدن. هفتم: بسیار آب نوشیدن. هشتم: تگرگ خوردن.

مطلب چهارم در آداب رخت پوشیدن

اشاره

مطلب چهارم در آداب رخت پوشیدن و عمامه پیچیدن، وانگشتی به دست کردن و کفش و موزه و نعلین در پای کردن. و در آن دو فصل است:

فصل اول: در اقسام رخت پوشیدن

اشاره

فصل اول: در اقسام رخت پوشیدن بدان که رخت پوشیدن جهت تجمل برپنج قسم است:

قسم اول: رخت پوشیدن واجب

قسم اول: رخت پوشیدن واجب چون رخت خوب پوشیدن زن هر گاه شوهر او خواهد، و رخت پوشیدن والی هرگاه باعث خوف و ترس عدو شود.

قسم دوم: رخت پوشیدن سنت

قسم دوم: رخت پوشیدن سنت چون رخت خوب پوشیدن زن جهت شوهر خود اول دفعه، و رخت خوب پوشیدن مرد برای زن خود، و رخت خوب پوشیدن والی جهت تعظیم شرع، و رخت خوب پوشیدن علما جهت تعظیم علم. [۱] در شب و امّا در روز پس

مستحب است ایستاده نوشیدن. (یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۸۱

قسم سوم: رخت پوشیدن حرام

قسم سوم: رخت پوشیدن حرام چون حریر پوشیدن مرد آن را در غیر جنگ و ضرورت، چنانکه مذکور خواهد شد.

قسم چهارم: رخت پوشیدن مکروه

قسم چهارم: رخت پوشیدن مکروه چون پوشیدن رخت خوب زن در وقت مردن شوهر، چنانچه در بحث طلاق مذکور شد هر گاه اراده زینت نکند.

قسم پنجم: رخت پوشیدن مباح

قسم پنجم: رخت پوشیدن مباح و آن رخت خوب پوشیدن است سوای آنچه مذکور شد، چه رخت خوب پوشیدن مباح است.

فصل دوم: آنچه به رخت پوشیدن متعلق است

فصل دوم: آنچه به رخت پوشیدن متعلق است بدان که چهل و سه امر به رخت پوشیدن متعلق است: یک امر واجب، شش امر حرام، بیست و شش امر سنت، و ده امر مکروه. اما یک امر واجب: آنکه جامه پاک باشد در حالتی که نماز می کند، چه در جامه نجس نماز صحیح نیست. و اما شش امر حرام: اول: پوشیدن مردان حریر محض در غیر جنگ و ضرورت. دوم: پوشیدن زنان حریر محض در حالت احرام، و در وقت نماز کردن خلافت است. [۱] سوم: پوشیدن پوست مرده. [۱] اظهر در وقت نماز حلال بودن

آن است. (نخجوانی، یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۸۲ چهارم: پوشیدن رختی که غصب کرده باشند. پنجم: رخت خوب پوشیدن زن اجنبیه به قصد آنکه با او زنا کنند. ششم: انگشتر طلا [۱] در انگشت کردن. و اما بیست و شش امر سنت: اول: رختی که می پوشند قیمتی باشد به جهت تجمل و زینت. دوم آنکه: سفید باشد و از پنبه باشد، چه در حدیث آمده که: جامه پنبه پوشیدن لباس حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه معصومین علیهم السلام بوده «۱». سوم آنکه: کوتاه باشد. چهارم آنکه: آستین آن جامه از انگشتان درازتر نباشد. پنجم آنکه: جامه خانه غیر جامه بیرون رفتن باشد. ششم آنکه: در حالت پوشیدن جامه کوزه نو را پر آب سازند و سوره «أَنَا أَنْزَلْنَاهُ» را سی و دوبار بر آن بخوانند و بدمند و قدری از آن بر جامه پاشند، چه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که: سبب فراخی نعمت می شود مادامی که از آن جامه اثری باقی باشد «۲». هفتم: در حالت پوشیدن جامه نو این دعا را بخواند که محمد بن مسلم به سند صحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که گفت: پرسیدم از آن حضرت که کسی که جامه نو بپوشد چه کار کند؟ آن حضرت فرمودند: این دعا بخواند که «اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ تَوْبَ يُمْنٍ وَتَقَى وَبِرَكَةٍ، اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي فِيهِ حُسْنَ عِبَادَتِكَ، وَعَمَلًا بِطَاعَتِكَ، وَأَدَاءَ شُكْرِ نِعْمَتِكَ، الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي كَسَانِي مَا أَوَارِي بِهِ عَوْرَتِي، وَأَتَجَمَّلُ بِهِ فِي النَّاسِ» [۳]

برای مردان و همچنین غیر انگشتر هر چه صدق لبس طلا کند. (نخجوانی، یزدی)

۵: ۲۸، حدیث ۱. (۲) کافی ۶: ۴۵۹، حدیث ۴. وسائل ۵: ۴۷، حدیث ۲. (۳) کافی ۶: ۴۵۸، حدیث ۱. وسائل ۵: ۴۹، حدیث ۱. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۸۳ هشتم آنکه: در وقت عمامه پیچیدن این دعا بخواند: «اللَّهُمَّ سَوِّمْنِي بِسَيِّمَاءِ الْإِيمَانِ، وَتَوَجَّجْنِي بِتَاجِ الْكَرَامَةِ، وَقَلِّدْنِي حَبْلَ الْإِسْلَامِ، وَلَا تَخْلَعْ رِبْقَةَ الْإِيمَانِ مِنْ عُنُقِي». نهم آنکه: ایستاده عمامه بندد، چه در حدیث از نشسته پیچیدن عمامه نهی وارد شده «۱». دهم آنکه: همیشه تحت الحنک ببندد. یازدهم آنکه: در وقت زیر جامه پوشیدن این دعا بخواند: «اللَّهُمَّ اسْتُرْ عَوْرَتِي، وَامِنْ رَوْعَتِي، وَاعِفْ فَرْجِي، وَلَا تَجْعَلْ لِلشَّيْطَانِ فِي ذَلِكَ نَصِيْبًا، وَلَا لَهُ إِلَى ذَلِكَ وَصُولًا فَيَضِيعَ لِي الْمَكَارِمُ وَيُهَيِّجْنِي لِارْتِكَابِ مَحَارِمِكَ». دوازدهم آنکه: زیر جامه را رو به قبله نباشد. سیزدهم آنکه: موزه و کفش و نعلین را نشسته بپوشد. چهاردهم آنکه: در وقت پوشیدن نعلین و موزه پای راست را پیش از پای چپ در آن کند، و در وقت کندن اول از پای چپ بکند. پانزدهم

آنکه: در وقت نعلین و موزه پوشیدن این دعا بخواند: «بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ، اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَالْمُحَمَّدِ، وَوُطِّئْ قَدَمَيَّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، وَتَبَتُّهُمَا عَلَى الصَّرَاطِ يَوْمَ تَزَلُّ فِيهِ الْأَقْدَامُ». شانزدهم آنکه: در وقت کندن نعلین و موزه این دعا بخواند: «بِسْمِ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي رَزَقَنِي مَا أَوْقَى بِهِ قَدَمَيَّ مِنَ الْأَذَى، اللَّهُمَّ تَبَتُّهُمَا عَلَى صِرَاطِكَ، وَلَا تَزَلْهُمَا عَنْ صِرَاطِكَ السَّوِيِّ». هفدهم آنکه: نعلین و موزه زرد بپوشد، چه در حدیث آمده از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که: فرمودند کسی که نعلین زرد بپوشد همیشه خوشحال خواهد بود تا کهنه شود «۲». هجدهم: نعلین سفید پوشیدن، چه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که:

(۱) نیافتیم. (۲) کافی ۶: ۴۶۶، حدیث

۵. وسائل ۵: ۶۹، حدیث ۱. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۸۴ نعلین سفید اگر کسی بپوشد کهنه نشود تا مالی به دست پوشنده آن آید، و نعلین زرد لباس پیغمبران است «۱». نوزدهم: پوشیدن موزه. بیستم: پوشیدن پیراهن کتان، چه در حدیث آمده که: پوشنده را فربه می کند «۲». بیست و یکم: انگشتی به دست کردن. بیست و دوم: انگشتی به دست راست کردن. بیست و سوم: انگشتی عقیق به دست کردن، چه در حدیث آمده که: امان است از هر بلایی «۳». بیست و چهارم: انگشتی که نگین آن از یاقوت باشد در دست کردن، چه در حدیث آمده که: مفلسی را می برد «۴». بیست و پنجم: انگشتی که نگین آن فیروزه باشد در دست کردن، چه در حدیث آمده که: کسی که در دست او انگشتی باشد که نگین آن فیروزه باشد هرگز محتاج نمی شود «۵». بیست و ششم: انگشتی که نگین آن جزع یمانی یا بلور باشد در دست کردن چه خاصیت بسیار دارد. و اما ده امر مکروه: اول: پوشیدن موزه سرخ در حضر، اما در سفر مکروه نیست. دوم: پوشیدن نعلین سیاه، چه در حدیث آمده که: به چشم ضرر می رساند و غم می آورد «۶» اما کفش سیاه پوشیدن مکروه نیست.

(۱) کافی ۶: ۴۶۵، حدیث ۲ و ۳. وسائل ۵: ۶۸ و ۶۹، حدیث ۲ و ۳. (۲) کافی ۶: ۴۴۹، حدیث ۱. وسائل ۵: ۲۸، حدیث ۱. (۳) ثواب الأعمال: ۲۰۸، حدیث ۵. وسائل ۵: ۹۰، حدیث ۶. (۴) کافی ۶: ۴۷۱. وسائل ۵: ۸۹۲. (۵) کافی ۶: ۴۷۲، حدیث ۱. وسائل ۵: ۹۴، حدیث ۲ و ۳. (۶) کافی ۶: ۴۶۵، حدیث ۲. وسائل ۵: ۶۷، حدیث ۲. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۸۵ سوم: پوشیدن جامه مصور، به تخصیص در نماز. چهارم: جامه سیاه پوشیدن، چه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که: حق تعالی وحی فرستاد به پیغمبری از پیغمبران که به مؤمنان بگو که: لباس دشمنان مرا نپوشند؛ یعنی جامه سیاه «۱». پنجم: جامه شهرت پوشیدن [۱] که به سبب انگشت نما باشد، چه در حدیث آمده که: کسی که جامه ای بپوشد که به سبب آن جامه مشهور شود خدای تعالی او را جامه ای از آتش دوزخ بپوشاند «۲». (۷) ششم: جامه سرخ پوشیدن مگر در عروسی. هفتم: پوشیدن جامه ای که زرد باشد یا به زعفران رنگ کرده باشند مگر در عروسی، چه در حدیث آمده که حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود: که رنگ کردن جامه به زعفران خاصه بنی امیه است «۳». و در حدیث آمده که: آن حضرت وقتی قبای زرد پوشیده اند و از آن عذر گفته که من چون عروسی کرده ام جهت آن قبای زرد پوشیده ام «۴». هشتم: آنکه: یک کفش یا یک نعل پوشیده به راه روند مگر آنکه یکی را به دوختن داده باشند، چه در حدیث آمده که: هر که در یک نعل راه رود اگر شیطان ضرری به او رساند کسی را ملامت نکند مگر نفس خـود را. «۵» (نهم: انگشتی از آهن در دست کردن. دهم: عمه را نشسته پیچیدن.

[۱] - احوط حرمت پوشیدن لباس

شهرت است. (تویسرکانی، صدر) (۱) من لایحضره الفقیه ۱: ۲۵۲، حدیث ۷۷۰. وسائل ۴: ۳۸۵، حدیث ۸. مستدرک ۳: ۲۱۰، حدیث ۱. (۲) کافی ۶: ۴۴۵، حدیث ۴. وسائل ۵: ۲۴، حدیث ۴. (۳) کافی ۶: ۴۴۸، حدیث ۱۰. وسائل ۵: ۳۰، حدیث ۴. (۴) کافی ۶: ۴۴۶، حدیث ۱ و ۳. وسائل ۵: ۳۱، حدیث ۲ و ۱۰. (۵) کافی ۶: ۴۶۷، حدیث ۴ و ۵. وسائل ۵: ۷۵، حدیث ۱ و ۲ و ۳. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۸۷

مطلب اول در اقسام قضا و صفات قاضی

فصل اول: در اقسام قضا پرسیدن

قسم اول: قضا پرسیدن عام

قسم اول: قضا پرسیدن عام یعنی حکم کردن میانه مسلمانان، و آن وظیفه امام است یا نایب او، و بر امام واجب است که در هر قطری از اقطار و در هر مصری از امصار قاضی نصب کند. و هر قاضی جامع الشرایطی که امام جهت قضا پرسیدن تعیین کند بر او واجب عینی است، و بعضی از مجتهدین با تعیین نیز واجب عینی نمی دانند هر گاه جمعی دیگر باشند که به آن قیام توانند نمود. «۱» و اگر امام تعیین نکند واجب کفائی است مگر آنکه منحصر یک شخص باشد، چه در این صورت با عدم تعیین امام نیز بر آن کس واجب عینی است. و اگر امام عالم به حال آن کس نباشد بر او واجب است که حال خود را به عرض امام رساند تا امام عالم به حال او شود. و در حال غیبت امام فقیه جامع الشرایط را لازم است حکم کردن، و واجب است بر مردمان رفع قضایای خود به او نمودن، چنانچه بر قاضی منصوب از جانب امام لازم

(۱) شیخ طوسی، مبسوط ۸: ۸۲ و ۸۴. محقق، شرایع ۴: ۶۸ و ۶۹. ابن حمزه، وسیله: ۲۰۸. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۸۹ بود. و بعضی [۱] از مجتهدین گفته اند که: در حالت غیبت امام و نبودن فقیه جامع الشرایط قضای فقیه عادل امامی اگرچه مجتهد نباشد کافی است [۲] و حکم او حکم فقیه جامع الشرایط است «۱». و هرگاه جماعتی که اهلیت قضا در ایشان باشد بسیار باشند آیا قضا پرسیدن ایشان سنت است یا نه؟ مجتهدین را در این خلاف است، اقرب آن است که اگر کسی که بر خود اعتماد داشته باشد که به آن قیام تواند نمود سنت است که متکفل آن شود. و بعضی از مجتهدین بر آنند که: اگر مفلس باشد سنت است که قضا پرسد و از بیت المال رزق گیرد «۲». و اگر به فضل مشهور نباشد سنت است که مرتکب قضا شود تا مشهور به فضل گردد، و اگر مشهور به فضل باشد یا آنکه محتاج نباشد مکروه است قضا پرسیدن. و جایز است از جانب حاکم ظالم قاضی شدن هرگاه داند که حکم شرع را به طریق حق جاری می تواند ساخت، و حکمی که قاضی منصوب از جانب حاکم ظالم کند صحیح نیست و اگرچه آن ظالم صاحب شوکت باشد. اما ترافع جهت ضرورت به آن قاضی جایز است. [۳] و اگر آن قاضی حکمی کند جهت شخصی به گرفتن مال خود آن شخص را جایز است گرفتن آن. و جایز است متعدد بودن قاضی در یک شهر، و در این صورت مردمان در رفع کردن قضای خود به هر کدام که خواهند مخیرند هرگاه در جامعیت شرایط مساوی باشند، و اگر مساوی نباشند رفع به اعلم باید کرد، و اگر در علم مساوی باشند به اورع

[۱] - قول این بعض صحیح نیست. (نخجوانی) [۲] احوط عدم کفایت است. (تویسرکانی) * معلوم نیست، بلکه ظاهراً عدم کفایت است. (صدر) [۳] تفصیلی دارد که حاشیه مجال ذکر آن را ندارد. (صدر)

(۱) مقدس اردبیلی در مجمع الفائده

۱۲: ۱۴ به حاشیه بر دروس ابن فهد نسبت داده است. (۲) شیخ طوسی، مبسوط ۸: ۸۴. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۹۰ و اگر یکی را علم باشد و یکی را ورع اعلم مقدم است بر اورع. [۱] و اگر در این صورت میانه مدعی و مدعی علیه نزاع واقع شود و هریک از ایشان به قاضی راضی شوند قاضی که مدعی خواهد مقدم است [۲] بر قاضی مدعی علیه. و جایز است که امام در هر محله ای قاضی نصب کند، یا آنکه هر قاضی را به نوعی از قضا مخصوص گرداند مثل آنکه یکی را جهت قضا پرسیدن میانه مردان تعیین نماید و دیگری را جهت زنان. و آیا جایز است که شرط کند که هر دو مثلاً در حکم واحد متفق شوند؟ میانه مجتهدین

قسم دوم: قضا پرسیدن خاص

فصل دوم: در صفات قاضی

www.noorfatemah.org

آنکه: فراموشی او زیاده از یاد بود او نباشد، چه اگر فراموشی او غالب باشد قضای او صحیح نیست. یازدهم آنکه: کسی باشد که گواهی او بر مدعی علیه مسموع باشد، پس اگر چنین نباشد- چون قضای فرزند بر پدر و بنده بر آقا و عدو بر عدو- صحیح نیست. [۱] دوازدهم آنکه: در احکام شرعی و اصول آن اجتهاد کرده باشد، و اجتهاد به دانستن هفت علم حاصل می شود: اول: علم کلام به دلیل تفصیلی چه دلیل اجمالی کافی [۲] نیست، و آن علمی است که بحث کرده می شود در آن از شناختن خدای تعالی و صفات ثبوتیه و سلبیه و عدل و حکمت او، و نبوت پیغمبر، و امامت امیرالمؤمنین و ائمه طاهرين عليهم السلام، و معاد. و اما معرفت آنچه در کتب حکمت مذکور می شود از جواهر و اعراض و دفع شبهاتی که کرده اند و کنند واجب کفائی است. دوم: علم اصول فقه، و آن علمی است که بحث می شود در آن از دلایل احکام شرعی از امر و نهی و عموم و خصوص و اطلاق و تقييد و اجمال و بیان و غیر اینها. سوم: علم نحو ضروری، و آن علمی است که بحث می شود در آن از احوال آخر کلمه و کلام از حیث اعراب و بنا، اما استیفای مسایل نحو لازم نیست. چهارم: علم صرف ضروری، و آن علمی است که بحث می شود در آن از احوال

[۱] معلوم نیست. (یزدی) [۲] دلیل

اجمالي كافي اسـت علي الـا_____قوي. (تويـس_____رکاني - ص_____در)

(۱) _____ شیخ طوسی، مبسوط ۸: ۱۰۱. ابن

بَراج، مهذب ۲: ۵۹۹. شهید اول، دروس ۲: ۶۵. علامه، قواعد ۳: ۴۲۲. (۲) شیخ طوسی، مبسوط ۸: ۱۰۱. ابن بَراج، مهذب ۲: ۵۹۸. محقق، شرایع ۴: ۶۸. علامه، قواعد ۳: ۴۲۱. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۹۳ بنای کلمه. پنجم: علم به لغت عرب آن مقدار که قرآن و احادیث حضرت رسالت پناه و ائمه معصومین عليهم السلام را تواند فهمیدن. ششم: علم منطق، و آن علمی است که فهم را از خطای در فکر نگاه می دارد، و از علم منطق دانستن شرایط حد و برهان و معرفت اشکال اقترائیه و استثنائیه کافی است. هفتم: دانستن چهار اصل: اول: آیات قرآنی. دوم: احادیث نبویه صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه عليهم السلام که از آنها احکام شرعی مستنبط می شود، و در دانستن آنها دانستن بیست و پنج امر لازم است: و آن دانستن ناسخ و منسوخ آنهاست و عموم و خصوص و امر و نهی و اطلاق و تقييد و محکم و متشابه و اجمال و بیان و ظاهر و مأول و قصد «۱» الفاظ و کیفیت دلالت و مقاصد الفاظ و متواتر و آحاد و مسند و مرسل و مقطوع و حال روات و تعارض ادله و قوت استخراج. و آیات قرآنی که احکام شرعی از آن مستنبط می شود قریب به پانصد آیه است، و حفظ آنها شرط نیست بلکه فهمیدن معانی آنها و استحضار آنها هر گاه محتاج به آنها شود کافی است. و در احادیث اعتماد بر اصل [۱] مُصَحَّحی از چهار اصل مشهور- که آن کافی و من لا يحضره الفقيه و تهذیب و استبصار است که به سند متصل از عدول تا امام روایت کرده اند- کافی است. سوم: احاطه [۲] به مسایل اجماعیه تا آنکه اجتهاد به خلاف آن نکند، اما معرفت مسایل اجماعی و خلافی واجب نیست. چهارم: دلیل عقلی از استصحاب و برائت اصلیه در جایی که محتاج به دلیل عقلی می شود و آنجا آیات قرآنی و احادیث نباشد، و دانستن قیاس پیش امامیه حجت نیست اما نزد سنّیان حجت است [۱] - اعتماد بر یک اصل بس

نیست، بلکه فحص از معارض لازم است و شاید در اصول دیگر موجود باشد. (یزدی) [۲] احاطه فعلی لازم نیست، قدرت بر اطلاع

کافی اسـت، بلی در اجتهاد_____اد فعلی فحص فعلی لا_____زم است. (نخج_____وانی، یزدی)

(۱) _____ قضیه، خ ل. جامع عباسی (طبع

جدید)، ص: ۷۹۴ و مراد به دانستن این علوم آن است که او را قوت آن باشد که ردّ فرع به اصل تواند کرد و استنباط فرع از اصل تواند نمود، چه تحصیل این علوم چنانچه در این زمان متعارف است سهل است، اما بهم رسانیدن آن قوت به غایت مشکل است تا آنکه توفیق الهی شامل حال کدام سعادت مند گردد. اینکار دولت است کنون تا که را رسد. و اما پانزده صفت سنّت: اول آنکه: قاضی زاهد و متورّع و امین باشد. دوم آنکه: اعمال صالحه بسیار کند. سوم آنکه: از هوای نفس شدید العفّه باشد. چهارم آنکه: به

تقوی حریص باشد. پنجم آنکه: بی‌عُنف و تعدی صاحب قوت باشد و بی‌ضعف و سستی ملایم باشد، تا آنکه قوی در باطل او طمع نکند، و ضعیف از عدل او مأیوس نشود. ششم آنکه: حلیم باشد. هفتم آنکه: فهیم باشد به مزایای امور. هشتم آنکه: ضابط باشد. نهم آنکه: چیزها را زود بشنود. دهم آنکه: قوت در بصر و بصیرت او باشد. یازدهم آنکه: دانا باشد به زبان اهل آن شهری که در آنجا قاضی است. دوازدهم آنکه: از طمع منزّه باشد. سیزدهم آنکه: صادق القول باشد. [۱] چهاردهم آنکه: صاحب رأی باشد. پانزدهم آنکه: جَبَّار نباشد. تتمه: قاضی بودن شخصی به سبب تعیین امام به سه طریق ثابت می‌شود: اول: شنیدن از امام که به شخصی بی‌صیغه ماضی گویی گویید: «وَلَيْتَ كَكَ الْحُكْمَ» یعنی والی [۱] صدق در قول و جابر نبودن از

صفات واجبه در قاضی است. (تویسرکانی، صدر) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۹۵ گردانیدم تورا در حکم کردن: یا «اَسْتَبْتِكَ فِي الْحُكْمِ» یعنی نایب گردانیدم تورا در حکم کردن، یا به صیغه امر گوید چون: «اَحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ» یعنی حکم کن تو میان مردمان. دوم: گواهی دادن دو مرد عادل بر قول امام در تعیین او. سوم: گواهی دادن جماعتی که از گواهی دادن ایشان ظنی [۱] حاصل شود و به شیاع برسد، و قول قاضی در تعیین از جانب امام بی‌این سه طریق کافی نیست و اگر چه قرینه بر آن دلالت کند. و آیا کافی است خط امام در قبول کردن قول او؟ میانه مجتهدین در این مسئله خلاف است. [۲] و عزل قاضی از منصب قضا به چهار چیز می‌شود: اول: دیوانه شدن قاضی یا فاسق شدن یا بیهوش شدن او یا غالب شدن نسیان بر او، در این صورت‌ها بعد از عزل او به این سببها اگر اینها زایل شود قضا عود نمی‌کند. دوم: مردن امامی که آن قاضی را نصب کرده. سوم: ساقط شدن ولایت کسی که او را تعیین کرده [۳] چون فاسق شدن یا بیهوش گشتن او. چهارم: عزل کردن امام او را جهت مصلحتی. و آیا امام او را بی‌مصلحت عزل می‌تواند کرد یا نه؟ مجتهدین را در آن خلاف است، اقرب آن است که می‌تواند. و در عزل علم قاضی به عزل او شرط است، پس اگر پیش از علم به عزل حکمی کرده باشد صحیح است. و اگر قاضی بعد از عزل دعوی نماید که در فلان معامله حکم کرده بودم قول او را قبول نمی‌کنند مگر به گواه گذرانیدن، و اگر پیش از عزل دعوی کند قولش مقبول است. [۱] - به ظن حاصل از شیاع ثابت

نمی‌شود علی‌الاحوط. (تویسرکانی) * اکتفاء به ظن ثابت نیست. (صدر) * بلکه علم. (یزدی) [۲] اقوی قبول است اگر ثابت شود که خط امام است. (تویسرکانی) [۳] در صورتی که منصوب از جانب امام علیه السلام او را تعیین کرده باشد. (نخجوانی، یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۹۶

فصل سوم: در آنچه تعلق به قضا پرسیدن دارد

فصل سوم: در آنچه تعلق به قضا پرسیدن دارد بدان که شصت و هفت امر تعلق به قضا پرسیدن دارد: شانزده امر واجب، سی و شش امر سنت، و چهار امر حرام، و یازده امر مکروه. اُمّا شانزده امر واجب: اول [۱]: حاضر ساختن مدعی علیه جهت مدعا و اگر چه تحریر دعوی نکرده باشد [۲] به‌خلاف غایب که او را تکلیف حضور نکند مگر با تحریر دعوی. و تکلیف حضور وقتی لازم است که از ولایت او باشد، و اگر در ولایت دیگر باشد بعد از ثبوت حکم می‌کند و گواه می‌گیرد. [۳] و اگر مدعی علیه زنی باشد که از خانه بیرون نمی‌آمده باشد قاضی کسی پیش او تعیین کرده بفرستد که وکیل او شود اگر او وکیل تعیین نکرده باشد، و اگر حکم قسم خوردن باشد امین خود را با دو گواه بفرستد که او را قسم دهند. و اگر خصم از حاضر شدن پیش قاضی امتناع نماید قاضی حکم به احضار او می‌کند، و اگر قاضی خواهد که او را تعزیر کند جایز است. و قاضی معزول نیز اگر مدعی علیه باشد لازم [۴] است رفتن پیش او، و اما اولی آن است که تحریر دعوی کند آنگاه مدعی علیه را بطلبد. دوم: برابر داشتن [۵] مدعی و مدعی علیه - خواه هر دو مسلمان باشند و خواه هر دو کافر - در نظر کردن و گوش برسخنان ایشان دادن و جواب کلام ایشان گفتن و در جای

دادن و تعظیم کردن و عدل نمودن در حکم. و بعضی از مجتهدین این را سَنَت [۱] - اقوی جواز حکم بر غایب است

اگر چه در بلد حکم حاضر باشد إِلَّا أَنَّهُ عَلَى حَجَّتِهِ. (تویسرکانی) [۲] و بهتر است که بعد از تحریر باشد، مگر آن که معلوم باشد که

دعوای او مسموع است. (نخجوانی، یزدی) [۳] والغائب علی حَجَّتِهِ. (صدر) * ولکن غایب بر حَجَّتِ خود باقی است. (نخجوانی، یزدی) [۴] لزوم مشکل است. (تویسرکانی) [۵] اقوی عدم وجوب تسویه است مگر در عدل در حکم. (تویسرکانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۹۷ می‌داند «۱». اما اگر یکی از ایشان مسلمان باشد و دیگری از اهل کتاب جایز است که مسلمان را در مجلس

براهل کتاب مقدم دارد، چنانچه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در مجلس شریح پهلوی او نشست «۲». و جایز است که کافر

ایستاده باشد و مسلمان بنشیند، اما تسویه در میل قلبی در هیچ کدام واجب نیست. سوم [۱]: مقدم داشتن کسی که پیشتر به دعوت آمده باشد، مگر آنکه متأخر ضرورتی داشته باشد چون مستعجل و کسی که به سفر رود یا زن باشد، چه در این صورت واجب است

که اینها را مقدم دارد. و اگر در آمدن مساوی باشند قرعه به نام ایشان بزند، پس به نام هرکسی که بیرون آید او را در یک دعوی مقدم دارد. چهارم: شنیدن سخن کسی که پیشتر سخن کند از خصمین، و اگر هر دو ابتدا به سخن کنند از کسی بشنود که در دست

راست خصم بوده باشد، و شیخ طوسی رحمه الله در این مسئله نقل اجماع کرده. و بعضی گفته‌اند که: قرعه بزنند خلاف مر سَنیان را

که ایشان گفته‌اند که: می‌باید هر دو قسم بخورند که کدام مدعی است و کدام مدعی علیه. و بعضی گفته‌اند که: صرف دعوی ایشان کنند تا صلح نمایند، و بعضی گفته‌اند که: حاکم در این صورت در مقدم داشتن مخیر است «۳». پنجم: زجر کردن کسی که

از طریق شرع در مجلس او تعدی کند به این طریق که اول به آهستگی و نرمی دفع او نماید، پس اگر به آن متنبه نگردد درشتی کند، و اگر محتاج به زدن باشد بزند، اما اگر حق از قاضی باشد سَنَت است که عفو کند مادامی که به فساد نکشد. ششم: تلقین نکردن یکی از مدعی و مدعی علیه را به چیزی که ضعیف‌تر دیگری در آن

[۱] - وجوب امر سوم و چهارم معلوم نیست. (تویسرکانی) (۱) سَلار، مراسم: ۲۳۰. ابن ادریس، سرائر ۲: ۱۵۷. علامه حلی، مختلف ۸: ۴۰۳. (۲) الغارات ۱: ۱۲۴. مغنی ابن قدامة: ۱۱: ۴۴۴. مستدرک ۱۷: ۳۵۹، حدیث ۵. (۳) شیخ طوسی، خلاف ۶: ۲۳۴ مسأله ۳۲ و مبسوط ۸: ۱۵۴. شهید ثانی، مسالک ۱۳: ۴۳۴. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۹۸ باشد، و هدایت نکردن یکی از ایشان را به حَجَّتِ او. [۱] هفتم: رشوه نگرفتن، پس اگر گرفته باشد واجب است

که به صاحبش رد کند با وجود آن، و بدل آن با تلف شدن آن. هشتم آنکه [۲]: قاضی در اثنای گواهی دادن گواه یا بعد از آن چیزی نگوید که گواه آن را وسیله گواهی خود سازد، یا او را دلیر گرداند بر گواهی دادن هرگاه در گواهی دادن متردد باشد. و همچنین اگر مدعی علیه خواهد که برحق اقرار کند حاکم شرع او را چیزی نگوید که باعث انکار کردن او گردد، مگر در حدود. نهم: حکم کردن هرگاه مدعی التماس حکم کند و موجب حکم پیش او ثابت شده باشد، پس در این صورت بگوید که: «حَكَمْتُ يَا قَضِيَّتُ يَا اَنْصَدْتُ» و آنچه بدینها ماند. و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که: هرگاه حق مدعی را تسلیم او کند یا او را به گرفتن آن عین یا فروختن آن امر نماید کافی است و احتیاج به حکم [۳] کردن نیست «۱» و کافی نیست که بگوید: مدعی تو پیش من ثابت شده یا دعوی تو ثابت است، چه در این صورت نقض آن جایز است، به خلاف امر کردن به گرفتن عین چه نقض آن جایز نیست. دهم: حکم خود را برطرف کردن هرگاه خلاف آن به قرآن یا حدیث متواتر یا اجماع یا خبر واحد صحیح ظاهر گردد، خواه او حاکم باشد و خواه غیر او، و خواه تنفیذ حکم او کرده باشد جاهل به آن و خواه نکرده باشد. یازدهم [۴]: نوشتن حکم و محضر، و همچنین واجبات اسباب نوشتن تمت تن تمت ک جهت [۱] مگر آنکه بداند که حق با اوست.

(نخجوانی، یزدی) [۲] علی الاحوط. (تویسرکانی) [۳] لازم است انشاء حکم به هر نحو انشاء کند حتی به گفتن: پیش من ثابت شد
یسا دعوی تو ثابت است. (یزدی) [۴] علی الاحوط. (تویسرکانی)
(۱) علامه حلی، قواعد ۳: ۴۳۴. شهید

اول در دروس ۲: ۷۶ به قائلی نسبت داده است. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۹۹ اقرارکننده هر گاه خصم او التماس کند و
آن کس معروف باشد یا کسی باشد که او را بشناساند. و قیمت کاغذ تمسک از بیت المال باید داد، و با تعدد آن کسی که التماس
می کند بدهد. دوازدهم: جبر کردن محکوم علیه بر بیرون آمدن از عهده حق اگر انکار کند، و اگر ادعای مفلسی نماید و اصل مالی
نداشته باشد یا آنکه اصل دعوی مال نباشد او را سوگند بدهد و سر دهد، و اگر اینچنین نباشد [۱] او را حبس کند تا آنکه مفلسی
او به گواهی که مطلع بر ظاهر و باطن او باشد ظاهر شود، یا آنکه خصم او تصدیق افلاس او کند. و اگر مال ظاهری داشته باشد امر
کند حاکم به فروختن آن مال، و اگر از فروختن امتناع نماید او را بر فروختن جبر کند یا آنکه به نیابت او خود بفروشد. سیزدهم:
سؤال کردن از گواه هر گاه مدعی علیه منکر حق باشد، پس اگر مدعی دعوی گواه کند او را به حاضر گردانیدن ایشان امر نماید،
و بعد از آنکه گواه را حاضر گرداند حاکم از ایشان سؤال نکند مگر به التماس مدعی یا آنکه گوید: هر کس پیش او گواهی هست
بگوید، پس اگر هر دو گواه متفق گویند و مطابق دعوی مدعی باشد و عدالت ایشان نزد حاکم ثابت شده باشد حکم کند به التماس
مدعی. و بعضی از مجتهدین بر آنند که بی اذن مدعی حکم می تواند کرد لیکن واجب است که گواهان را بر خصم عرض کند تا
آنکه اگر خصم فسق ایشان را داند ظاهر گرداند «۱». پس اگر خصم جهت جرح کردن مهلتی طلبد سه روز او را مهلت دهد و بعد
از آن حکم کند؛ و اگر حاکم حال گواهان را نداند گواهان عادل از مدعی طلب کنند، و اگر مدعی گوید که گواه ندارم
خاطر نشان مدعی کند که او را قسمی بر مدعی علیه می رسد، پس اگر مدعی طلب قسم نماید حاکم او را قسم دهد.
[۱] - یعنی دعوی مال باشد و اصل

مالی داشته باشد، یعنی سابقاً مالی داشته و شک در بقا آن باشد. (یزدی)
(۱) علامه حلی، تحریر ۵: ۱۴۲. شهید

اول، دروس ۲: ۷۷ به قائلی نسبت داده است. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۰۰ چهاردهم: سؤال کردن از حال گواهان از
عدالت و فسق ایشان اگر عالم نباشد و اگر چه مدعی علیه از آن ساکت باشد، و موقوف نیست واجب بودن تزکیه گواهان بر طعن
در ایشان. و آیا وجوب تفحص حال گواهان ساقط می شود به اقرار کردن مدعی علیه به عدالت ایشان؟ مجتهدین را در این مسئله
دو قول است. [۱] پانزدهم آنکه: در حالتی که مدعی علیه از قسم خوردن امتناع نماید حاکم یکمرتبه به او بگوید که: اگر قسم
نمی خوری مدعی قسم می خورد [۲] و حق خود را باز یافت می نماید، و همچنین واجب است بر حاکم قسم دادن مدعی بر غایب و میت
و غیر اینها. [۳] شانزدهم آنکه: تا یکی از مدعی و مدعی علیه حاضر نباشد حکم نکند، چه اگر اینها نباشند و حاکم حکم کند حکم
او صحیح نیست. [۴] و اما سی و شش امر سنت: اول: به مسجد جامع رفتن در وقت آمدن به شهر، و دو رکعت نماز تحیت مسجد
کردن، و سؤال نمودن از خدای تعالی توفیق و عصمت و اعانت را، و سلام کردن بر آن کسی که اول پیش او آید. دوم: نزول کردن
در میان شهر. سوم: گرفتن صورت تمسکات و محضرها و قباله ها را از قاضی معزول. چهارم: سؤال کردن از احوال آن شهر و
شناختن اهل آنکه محتاج به شناختن باشد. پنجم: منادی کردن به آمدن او در وقت در آمدن به شهر، و خواندن چیزی که امام جهت
او نوشته باشد. ششم آنکه: ابتدا کند به احوال آنهایی که در حبس قاضی معزول باشند، پس اگر
[۱] اظهر عدم سقوط است.

(نخجوانی، یزدی) [۲] قسم خوردن مدعی احوط و اولی است. (تویسرکانی) [۳] یعنی بعد از گواهی دادن گواهان، لکن این حکم
در غایب محل تأمل است هر چند احوط است. (یزدی) [۴] اقوی صحت حکم است بر غایب إلاّ نه علی حجت. (تویسرکانی، صدر)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۰۱ مجبوس اقرار کند به واسطه خصم او را نگاهدارد تا آنکه حق را بدهد، و اگر منکر باشد سؤال از خصم کند. پس اگر خصم اعتراف کند به آنکه او را به غیر حق حبس کرده اند رها کند. و اگر مجبوس گوید: مرا خصمی هست اما نمی‌شناسم او را، نگاهدارد تا خصم او پیدا شود. و اگر گوید: خصم ندارم، حال خصم او را به منادی کردن تحقیق نماید. پس اگر بعد از منادی کردن خصم او ظاهر نشود او را سر دهد. و اگر گوید که: حبس من به غیر حق واقع شده، مجتهدین را در این دو قول است، اقرب آن است که قولش مقبول نیست، چه متضمن قذح در قاضی اول است، بلکه تفحص حال او باید کرد و او را قسم باید داد به بری‌الذمه بودن او آنگاه او را سر دهد. و آیا کفیل گرفتن از او در این صورت لازم است یا نه؟ در آن خلاف است. و اگر گوید که: خصمی دارم اما مرا به ظلم حبس کرده بود، در این نیز میانه مجتهدین خلاف است، اقرب آن است که قول او مقبول نیست، چنانچه در مسئله سابق گذشت. هفتم: نگاه کردن در اموال اطفال و دیوانگان، پس حکم کند میانه ایشان به آنکه ببیند که اطفال اگر بالغ و عاقل شده‌اند مال ایشان را به ایشان تسلیم کند، و ولی ایشان اگر از ولایت معزول شده باشد حکم به اسقاط ولایت او کند. و همچنین نظر کند در حال اوصیا و اخراج حقوق، پس اگر ایشان خلاف وصیت کرده باشند یا فاسق شده باشند تصرف ایشان را باطل گرداند و بدل ایشان جماعتی دیگر تعیین کند، و اگر ضعیف باشند دیگری را به ایشان ضم کند. هشتم: نظر کردن در امینان قاضی اول و لقطه و جعاله و قبالة و ضالّه، پس هر گاه امینان خاین شده باشند امانتهای مسلمانان را از ایشان بازگیرد، و لقطه و ضالّه که در معرض تلف باشد یا آنکه نفقه آنها برابر قیمت آنها شده باشد بفروشد آنها را، و ما عدای آنها را نگاهدارد یا آنکه به کسی دهد که آنها را یافته باشد. نهم: فکر کردن در محزّران و قسمت کنندگان املاک و کسانی که گواهان را ترکیه کنند و مترجمان و کسانی که قاضی اگر کر باشد یا به لغت ایشان عالم نباشد سخنان مدعی جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۰۲ و مدعی علیه را به قاضی بفهمانند، پس هر کدام از اینها که فاسق شده باشند به دیگری تبدیل کند. دهم: نشستن جهت قضا در جایی که آمدن پیش او به آسانی میسر گردد. یازدهم آنکه: روی به قبله بنشیند، و بعضی از مجتهدین برآنند که قاضی پشت به قبله بنشیند «۱» و برخاک و بوریا بنشیند بلکه جهت او فرشی بیندازند. دوازدهم آنکه: وضو بسازد و جامه خوب بپوشد. سیزدهم آنکه: به سکینه و وقار از خانه بیرون آید. چهاردهم آنکه: بسیار گشاده روئی نکند به حیثیتی که مردم در سخن گفتن پیش او جرأت کنند، و چندان گرفته نیز نباشد که مانع از سخن گفتن پیش او شود. پانزدهم آنکه: خالی باشد از آنچه او را مشغول سازد و باعث پراکندگی خاطر او گردد، چون غضب و گرسنگی و تشنگی و خوشحالی بسیار و غم بی‌شمار و بیماری و بی‌خوابی و آنچه بدینها ماند. شانزدهم: حاضر گردانیدن علما در مجلس قضا تا آنکه او را آگاه گردانند بر مأخذ حکم یا خطائی که از او واقع شود. هفدهم: حاضر گردانیدن جماعتی از عدول را در مجلس قضا جهت ترتیب خصوم در دعوی، و جماعتی که بر اقرار نمودن مردمان و حکم کردن قاضی گواه شوند، و کاتبی عادل و قاسمی امین. هجدهم: ترغیب نمودن قاضی مدعی و مدعی علیه را به صلح کردن، پس اگر از صلح امتناع نمایند حکم کند. و اگر آن مسئله بر قاضی مشتبّه باشد از خصمین مهلت طلبد [۱] تا بر او ظاهر شود و اجتهاد در تحصیل آن کند.

[۱] و این البته واجب است. (صدر)

(۱) شیخ مفید، مقنعه: ۷۲۲. شیخ

طوسی، نهاییه ۲: ۶۹. ابن حمزه، وسیله: ۲۰۹. علّامه حلّی، قواعد ۳: ۴۲۶ جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۰۳ نوزدهم: متفرّق ساختن گواهان هر گاه در آن قضیه شک و ریبه داشته باشد، اگر گواهان از اهل فضل و علم نباشند. بیستم آنکه: کسی که اقرار به حدّی نماید قاضی او را چنان کند که شاید او انکار آن کند و از حدّ خلاص گردد، چنانچه حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم نسبت به ماعز کردند «۱». بیست و یکم [۱]: امر کردن به نشستن مدعی و مدعی علیه در برابر او، و جایز است آنکه هر دو بایستند اما ایستادن یکی از ایشان جایز نیست مگر آنکه ایستاده کافر باشد و نشسته مسلمان. بیست و دوم آنکه: در وقت قضا

پرسیدن دربان نداشته باشد. بیست و سوم آنکه: قاضی خود متوجه خریدن و فروختن جهت خود نشود. بیست و چهارم: حاضر نشدن قاضی به ضیافت مدعی و مدعی علیه، و ضیافت نکردن یکی از ایشان را. بیست و پنجم آنکه: هر گاه مدعی و مدعی علیه از سخن کردن ساکت باشند به ایشان بگویند که سخن گویند، یا مدعی شما سخن گوید. بیست و ششم آنکه: در ساقط گردانیدن حق یا ابطال دعوی شفاعت نکند. بیست و هفتم: عیادت مدعی و مدعی علیه کردن، و بر جنازه ایشان حاضر شدن. بیست و هشتم: اجتهاد کردن در آنکه مدعی و مدعی علیه را برابر خواهد اگر ممکن باشد. بیست و نهم: سؤال کردن از عدالت گواهان در نهانی چه آن از تهمت دورتر است، و هر گاه مدتی بگذرد که در گواهان تغییر حال ممکن باشد مجدداً از حال ایشان سؤال کردن [۲] و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که هر گاه ششماه برایشان بگذرد از حال ایشان

[۱] _____ علی الاحوط. (تویسرکانی) [۲]

علی الاحوط. (تویسرکانی) _____ (۱)

رجوع شود به کافی ۷: ۱۸۵، حدیث ۶. وسائل ۲۸: ۱۰۲، حدیث ۲. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۰۴ سؤال باید کرد «۱». سیم آنکه: قاضی در وقت قسم دادن وعظ گویند. سی و یکم آنکه: قضایای هر روز و هفته و ماه و سال را در جایی جمع کند و تاریخ آنها را بنویسد، تا آنکه از تغییر محفوظ باشد. سی و دوم آنکه: بر حکم کردن قاضی در هر قضیه گواهان عادل بگیرد. سی و سوم: عفو کردن قاضی از کسی که درشتی با او کند. سی و چهارم: ترک کردن قاضی گرفتن چیزی از بیت المال جهت رزق اگر احتیاج به آن نداشته باشد، و همچنین است حکم کاتب و مترجم قاضی و معلم قرآن و مدرّس آداب و غیر آن و صاحب دیوان و کیال و گواهانی که گواهی دهند، مگر آنکه برای سفر کردن و مؤنت سفر محتاج به آن باشند، چه در این صورت گرفتن چیزی جهت مؤنت سفر جایز است. سی و پنجم آنکه: سه نوبت به کسی که قسم متوجه اوست بگویند که: اگر قسم نمی‌خوری حکم می‌کنم به حق جهت دیگری. سی و ششم: سوگند مغلظه دادن در اموالی که زیاده از ربع دینار باشد. اما چهار امر حرام: اول: چیزی دادن جهت قاضی شدن. [۱] و بعضی از مجتهدین بر آنند که آن کسی که اراده قاضی شدن دارد اگر میان مردمان مشهور نباشد سنت است که چیزی دهد و قاضی شود تا آنکه به علم و فضل مشهور گردد «۲».

[۱] _____ اگر قابلیت و اهلیت نداشته باشد

حرام است چیزی دادن از جهت قاضی شدن و اگر قابلیت داشته باشد حرمت آن معلوم نیست، بلکه در بعضی آنات سنت است. (تویسرکانی) * معلوم نیست. (صدر) _____

(۱) شیخ طوسی در مبسوط ۸: ۱۱۲ به بعض قوم نسبت داده است. (۲) شیخ طوسی در مبسوط ۸: ۸۴ به بعضی نسبت داده است. شهید ثانی، مسالک ۱۳: ۳۴۲. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۰۵ دوم: رشوه گرفتن قاضی در قضا پرسیدن. و همچنین رشوه دادن به قاضی حرام است مگر آنکه داند که اگر رشوت ندهد مالش فوت می‌شود، چه در این صورت جایز است. سوم: اجرت گرفتن قاضی [۱] با عدم تعیین و عدم احتیاج از مدعی و مدعی علیه و غیر ایشان، اما با احتیاج [۲] مکروه است. چهارم: تلقین کردن قاضی مدعی و مدعی علیه را به چیزی که مستلزم ضرر دیگری باشد. و اما یازده امر مکروه: اول: دربان نگاهداشتن قاضی در وقت قضا پرسیدن، و بعضی از مجتهدین این را حرام می‌دانند، جهت آنکه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم نهی از آن کرده «۱». دوم: قضا پرسیدن در وقت گرسنگی و غضب. سوم: خریدن و فروختن قاضی به نفس خود چیزی را جهت خود. چهارم: بسیار گشاده‌رو بودن قاضی، که به سبب آن هیبت او از دلها ساقط شود. پنجم: بسیار مقبوض بودن قاضی. ششم: تعیین کردن جماعتی مشخص جهت گواه شدن. هفتم: شفاعت کردن قاضی جهت اسقاط حقی یا ابطال دعوی. هشتم: متفرق ساختن گواهان هر گاه از اهل فضل باشند و وعظ گفتن ایشان. نهم: سخن کردن با یکی از مدعی و مدعی علیه، و بعضی از مجتهدین این را حرام می‌دانند «۲». (دهم: در مسجل قضا پرسیدن، و بعضی از مجتهدین این را حرام می‌دانند «۳».

[۱] - تفصیلی دارد که مجال ذکر آن نیست. (ص - صدر) [۲] مطلقاً حرام است. (یزدی)

(۱) فخرالمحققین در ایضاح ۴: ۳۱۰

به قائلی نسبت داده و خود نیز آن را در صورت دوام اقرب دانسته است. شهید ثانی، مسالک ۱۳: ۳۷۷. (۲) شیخ طوسی، مبسوط ۸: ۱۵۰. علامه حلی، تحریر ۵: ۱۲۹. (۳) نیافتیم. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۰۶ یازدهم: رزق گرفتن قاضی [۱] با عدم احتیاج و عدم تعیین از بیت المال.

مطلب دوم در بیان تحقیق نمودن دعوی و جواب گفتن و کیفیت حکم حاکم

فصل اول: در تحقیق نمودن دعوی

فصل اول: در تحقیق نمودن دعوی بدان که مدعی کسی است که هر گاه او ترک دعوی کند کسی با او کاری نداشته باشد یا آنکه خلاف اصل یا خلاف ظاهر را دعوی کند [۲] و مدعی علیه مقابل اوست. و شش چیز در مدعی شرط است: اول آنکه: بالغ باشد، چه دعوی غیربالغ مسموع نیست. دوم آنکه: عاقل باشد، چه دعوی دیوانه معتبر نیست. سوم آنکه: مختار و جایزالتصرف باشد، چه دعوی غافل و مست و بیهوش و خفته و کسی که او را به اکراه بر آن دارند صحیح نیست. چهارم آنکه: دعوی را جهت نفس خود کند یا جهت کسی که ولی یا وصی یا وکیل او باشد یا حاکم شرع او را امین کرده باشد، پس اگر کسی به غیر آنها دعوی کند صحیح نیست. پنجم آنکه: آنچه دعوی کند چیزی باشد که مسلمان مالک آن تواند شد، پس دعوی شراب و گوشت خوک کردن مسلمان صحیح نیست و اگر چه دعوی بر جهود باشد. ششم آنکه: دعوی او به حسب شرع لازم باشد، پس اگر شخصی دعوی نماید که [۱] احوط ترک است.

(تویسرکانی - صدر) [۲] اولی اقتضار کردن بر تعریف اول است. (تویسرکانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۰۷ فلان ملک را فلان شخص به من بخشید این دعوی مسموع نیست [۱] تا آنکه بگوید که: به من بخشیده و به تصرف من داده، چه در بخشیدن تا به قبض ندهند لازم نمی شود. و جواب مدعی علیه بر سه قسم است: قسم اول آنکه: اقرار کند به آنچه مدعی دعوی می کند، پس در این صورت هر گاه مدعی علیه بالغ و عاقل و مختار و جایزالتصرف باشد لازم می شود براو ادای حق کردن، و اگر در این صورت مدعی از حاکم التماس نماید که بر اقرار مدعی علیه چیزی بنویسد یا گواه بگیرد حاکم چیزی بر آن بنویسد و گواه بگیرد به شرطی که مدعی علیه را بشناسد یا دو گواه عادل گواهی دهند که بر حاکم حال او ظاهر شود چنانچه گذشت. و اگر بر این مدعا گواه نباشد و مدعی التماس چیزی نوشتن کند حاکم چیزی بنویسد و در آن نوشته شکل مدعی علیه را بنویسد، و به مجرد قول اقرار کننده چیزی ننویسد و اگر چه مدعی تصدیق او کند، زیرا که ممکن است که هر دو با یکدیگر ساخته باشند جهت لازم ساختن حقی برغیری. و اگر مدعی علیه در صورتی که اقرار به مال مدعی کند دعوی مفلسی نماید و به گواه آن را ثابت سازد مهلتش باید داد تا چیزی بهم رساند، و اگر مفلسی خود را ثابت نسازد حاکم او را حبس کند تا حال او معلوم شود. قسم دوم آنکه: مدعی علیه انکار دعوی مدعی نماید، پس در این صورت اگر حاکم شرع عالم باشد به حق مدعی حکم کند بر مدعی علیه به دادن آن حق به مدعی، و اگر عالم نباشد طلب گواه از مدعی کند، پس اگر گواهان عادل بگذرانند که بر حاکم حال ایشان ظاهر باشد حکم کند، و اگر گواهانی بگذرانند که حال آنها بر حاکم مجهول باشد حاکم طلب ظاهر ساختن عدالت گواهان از مدعی و طلب جرح در ایشان از مدعی علیه نماید، و اگر مهلت خواهند سه روز ایشان را مهلت دهد. پس اگر مدعی گوید که گواهان من غایب اند حاکم او را مخیر می سازد میانه قسم دادن مدعی علیه و صبر کردن تا گواهان

[۱] - مگر آنکه غرض عقلانی داشته

در ثبوت بخشیدن هر چند ملک او نشده باشد. (نخجوانی، یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۰۸ را حاضر گرداند و در این صورت برمدعی علیه لازم نیست که کفیل بدهد. و اگر مدعی گوید که گواه ندارم حاکم خاطرنشان او نماید که او را برمدعی علیه قسمی است، پس اگر طلب قسم کند حاکم مدعی علیه را قسم بدهد و حاکم بی رضای مدعی علیه را قسم نمی تواند داد، و مدعی علیه نیز بی رضای مدعی نزد حاکم شرع اگر قسم بخورد اعتبار ندارد. و بعد از آنکه مدعی علیه قسم بخورد دعوی ساقط می شود، پس اگر بعد از آن مدعی مالی از مدعی علیه بیاورد حرام است که آن را به عوض مال خود بردارد، مگر آنکه مدعی علیه بعد از قسم گوید که: قسم دروغ خورده ام. و اگر مدعی بعد از قسم خوردن مدعی علیه گواه بگذراند حق او در این صورت ثابت می شود یا نه؟ میانه مجتهدین در این مسئله خلاف است، اصح آن است که ثابت نمی شود. و در این صورت که قسم متوجه مدعی علیه باشد اگر از قسم خوردن امتناع نماید [۱] آیا به مجرد امتناع حاکم را می رسد که حکم کند به آن حق جهت مدعی یا آنکه مدعی هر گاه قسم بخورد جهت او حکم کند؟ مجتهدین را در این نیز خلاف است، اقرب [۲] آن است که مدعی باید که قسم بخورد آنگاه برای او حکم کند. و اگر در این صورت مدعی نیز از قسم خوردن امتناع نماید آیا دعوی او بالکلیه ساقط می شود یا در آن مجلس دعوی او ساقط می گردد؟ در این نیز میانه مجتهدین خلاف است، و مشهور آن است که بالکلیه دعوی او ساقط می شود [۳] مگر آنکه برمدعای خود گواهان عادل بگذرانند. و اگر مدعی از قسم خوردن در این صورت مهلت طلبد حاکم او را مهلت می دهد [۱] - اگر رد کند قسم

را بر مدعی باید قسم بخورد و الا حق او ساقط است. (نخجوانی، یزدی) [۲] علی الاحوط. (تویسرکانی) [۳] مشکل است. (تویسرکانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۰۹ به خلاف مدعی علیه که اگر او در قسم خوردن مهلت طلبد مهلتش نمی دهد. و در صورتی که قسم متوجه مدعی باشد آیا می رسد او را که طلب حاضر گردانیدن حق خود کند؟ مجتهدین را در این خلاف است، اقرب آن است که لازم نیست. و قسمی که باعث اسقاط دعوی مدعی می شود آن است که به اسم خدای تعالی باشد یا به صفات مختصه او، چنانچه در بحث سوگند خوردن گذشت. و اگر حاکم داند که جهود را اگر قسم به مذهب او دهد بیشتر می ترسد قسم به [۱] مذهب او دهد، مگر آنکه مشتمل باشد مذهب او به قسم دادن بر فعل حرامی. و سنت است که حاکم در حقوق سوگند مغلظه بدهد، مگر آنکه در کمتر از ربع دینار باشد که سوگند مغلظه خوردن برمدعی لازم نیست. [۲] و سنت است که حاکم سوگند خورنده را پیش از سوگند خوردن وعظ گوید. [۳] و قسم خوردن می باید که در مجلس حکم حاکم واقع شود مگر کسی که معذور باشد، چون زنی که عادت او نباشد که از خانه بیرون آید، یا بیماری که به مجلس حاکم نتواند حاضر شد. و سوگند خوردن گنگ به اشارت او است، و بعضی از مجتهدین گفته اند که: دست او را بر اسم خدای تعالی نهند «۱» و بعضی گفته اند که: صورت قسم را بر چیزی بنویسند و بشویند و به گنگ دهند که بخورد، اگر بخورد دعوی او ساقط می شود، و اگر نخورد آنچه مذکور شد براو حکم می کند «۲». و کافی است منکر را سوگند خوردن بر نفی استحقاق مدعی، و اگرچه جواب مدعی [۱] - قسم به اسماء الله ترک نشود.

(نخجوانی، یزدی) [۲] اجابت به تغلیظ مطلقاً لازم نیست. (نخجوانی، یزدی) [۳] علی الاحوط. (تویسرکانی)

(طوسی، نهاییه ۲: ۷۹. ابن ادریس، سرائر ۲: ۱۸۳. (۲) ابن حمزه، وسیله: ۲۲۸. یحیی بن سعید حلّی، جامع شرایع: ۵۲۴. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۱۰ را به انکار چیزی مشخص داده باشد. و سوگند خوردن بر قطع باید در فعل نفس خود و در ترک آن، و در فعل غیر بر نفی علم است. و قسم خوردن بر دو قسم است: قسم اول: بر نفی، و آن وظیفه منکر است چنانچه مذکور شد. قسم دوم: در اثبات، و آن در پنج موضع است که مدعی در آنها قسم می خورد جهت اثبات حق خود یا اثبات دفع ضرری از خود. اول: لعان

به مذهب جماعتی از مجتهدین که لعان را قسم می‌دانند. دوم: قسم خوردن مدعی بر کشتن [۱] و قسم خوردن خویشان او. سوم: قسم خوردن مدعی هر گاه دو گواه نداشته باشد. چهارم: قسم خوردن مدعی هر گاه مدعی علیه رد کند یا از قسم خوردن امتناع نماید چنانچه مذکور شد. پنجم: قسم استظهاری هر گاه دعوی بر میت [۲] یا طفل یا دیوانه [۳] یا غایب باشد، چه مدعی در این صورتها قسم می‌خورد جهت اثبات مال خود. و در چهار موضع [۴] مدعی قسم می‌خورد، اول آنکه: مدعی علیه قسم را رد کند، چه در این صورت مدعی قسم می‌خورد چنانچه مذکور شد. دوم آنکه: مدعی علیه از قسم خوردن امتناع نماید، چه در این صورت مدعی قسم می‌خورد. سوم آنکه: مدعی یک گواه داشته باشد چنانچه مذکور شد، چه در این صورت مدعی قسم می‌خورد. چهارم آنکه: مدعی دعوی کشتن یا لوٹ بر کسی نماید چنانچه در بحث قصاص خواهد آمد، چه در این صورت قسم متوجه مدعی است. و در سه موضع رد قسم بر مدعی ممکن نیست، اول آنکه: هر گاه وصی یتیم مالی را بر شخصی دعوی کند و آن شخص منکر باشد و از قسم خوردن امتناع نماید، چه در این صورت رد قسم بر وصی یتیم نیست. دوم آنکه: وصی یتیم بر وارث دعوی نماید که

[۱] _____ - در صورت لوٹ. (یزدی) [۲]

ماعدای میت تأمل است، هر چند احوط است. (نخجوانی، یزدی) [۳] در طفل و دیوانه و غایب قسم خوردن احوط است. (تویسرکانی) [۴] تکرار ما سبق است. (یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۱۱ میت مرا به چیزی برای فقرا وصیت کرده یا به خمس یا زکات یا حج وصیت نموده و وارث منکر باشد و از قسم خوردن امتناع نماید، چه در این صورت حبس منکر لازم است تا آنکه سوگند خورد یا اقرار کند. سوم آنکه: امام وارث میت باشد، چه سوگند خوردن امام نامشروع است، بلکه حبس منکر می‌کند تا سوگند خورد یا حکم به نکول کردن او کند. و در پنج موضع امام [۱] قسم نمی‌تواند داد، اول آنکه: شخصی منکر باشد تمام شدن سال را بر مال او در زکات. دوم آنکه: شخصی منکر باشد رسیدن مال او به نصاب. سوم آنکه: شخصی که دعوی اخراج زکات از مال خود کند. چهارم آنکه: شخصی که دعوی ناقص بودن خرص معتاد کند. پنجم آنکه: جهودی که دعوی اسلام کند پیش از تمام شدن سال تا آنکه از دادن جزیه خلاص شود. قسم سوم آنکه: مدعی علیه از جواب ساکت باشد، و سبب آن اگر از آفت گنگی باشد حاکم او را به هر طریقی که تواند عالم گرداند تا آنکه جواب او از اقرار و انکار معلوم اوشود، و اگر سبب سکوت او عناد و عداوت باشد او را حبس کند تا جواب مدعی گوید، یا آنکه حاکم حکم کند به نکول کردن او یعنی قسم نخوردن او، و بعد از آنکه حاکم شرع جواب را به او ظاهر کند و او جواب از اقرار و انکار را بگوید مدعی را به قسم خوردن امر کند اگر قسم خوردن او ممکن باشد، و حکم کند جهت مدعی به حق او.

فصل دوم: در آنچه سبب حکم حاکم می‌شود

فصل دوم: در آنچه سبب حکم حاکم می‌شود بدان که امام حکم می‌تواند کرد در حقوق الله و حقوق الناس به علم خود، و غیر امام از قاضیان جامع الشرایط در حقوق الناس به علم خود حکم می‌توانند کرد، و آیا در حقوق الله نیز حکم به علم خود می‌توانند کرد یا نه؟ مجتهدین را در این خلاف است، اقرب آن است که حکم می‌توانند کرد، امّا به مجرد خط خودشان حکم نمی‌توانند کرد هر گاه کیفیت آن حکم در خراطر ایشان نباشد.

[۱] _____ - یا نایب خاص یا عام. (یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۱۲ و بعضی از مجتهدین حکم کردن قاضی را به علم خود در چهار موضع جایز داشته‌اند و در ماسوای آن منع کرده‌اند: اول: عدالت گواهان [۱] و جرح ایشان، چه اگر قاضی عالم باشد به عدالت یا فسق ایشان حکم به آن می‌تواند کرد، و اگر عالم نباشد به عدالت یا فسق ایشان واجب است براو که از حال گواهان سؤال کند اگرچه مدعی علیه از آن ساکت باشد. دوم: اقرار کردن در مجلس حاکم اگرچه غیر او نشنود. سوم: حکم کردن با علم یقینی به خطا کردن گواهان یا کذب

ایشان. چهارم: تعزیر کردن کسی که در مجلس قضا بی ادبی کند، و اگرچه غیر او به آن عالم نباشد «۱». و بعضی از مجتهدین زیاده کرده اند موضع پنجم را که قاضی به علم خود حکم می تواند کرد و آن در صورتی است که: در واقعه که یک گواه باشد و قاضی خود گواه دیگر باشد، چه در این صورت قاضی حکم می تواند کرد «۲». و قاضی حکم می کند در حقوق الناس بر غایب از مجلس حکم [۲] خواه دور باشد خواه نزدیک به شرط آنکه مدعی قسم [۳] بخورد بر بقای حق خود، چه در این صورت قسم دادن مدعی واجب است هر گاه مدعی جهت خود دعوی نماید. امّا اگر جهت موکل یا مولی علیه باشد بر او قسم نیست بلکه مال را تسلیم او می کند یا کفیل می دهد تا آنکه غایب حاضر شود. و در دعوی بر طفل و میت [۴] و دیوانه قسم [۱] - این صورت از محلّ کلام خارج

است چون معلوم مقدمه حکم است نه محکوم به. (نخجوانی، یزدی) [۲] این مسائل محتاج به تفصیل و بیان است. (صدر) [۳] گذشت که حاجت بودن به قسم محلّ تأمّل است، هر چند احوط است. (نخجوانی، یزدی) [۴] گذشت تأمّل در ما عداى میت. (یزدی) (۱) شهید اول، دروس ۲: ۷۹.

شهید ثانی، مسالک ۱۳: ۳۸۵ و ۳۸۶. (۲) شهید ثانی، مسالک ۱۳: ۳۸۶. ابن حزم در محلی ۹: ۴۲۷ به لیث نسبت داده است. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۱۳ خوردن [۱] لازم است. و امّا اگر در شهر باشد و از آمدن به مجلس حکم متعذر باشد آیا قاضی حکم در آن می کند یا نه؟ مجتهدین را در این خلاف است، اقرب آن است که حکم می کند، امّا بعد از آنکه حاضر شود و دعوی ادای حق یا ابرای آن کند و به گواهان عادل ثابت سازد حاکم حکمی را که جهت او کرده باشد ردّ کند. و قاضی در حقّ الله بر غایب حکم نمی تواند کرد، امّا اگر چیزی باشد که مشتمل باشد بر حقّ الناس و حقّ الله چون دزدی کردن غایب حکم می کند بر غایب به ردّ مال امّا به دست بردن او حکم نمی تواند کرد. و به سبب نوشته قاضی که به قاضی دیگر نوشته باشد حکم نمی تواند کرد اگر چه مهر کرده باشد، امّا اگر قاضی قاضی دیگر را به حکم کردن خبر دهد انفاذ حکم او می تواند کرد. و اگر قاضی به قاضی دیگر گوید که این دعوی پیش من ثابت شده است بر آن دیگری انفاذ آن لازم نیست.

فصل سوم: در کیفیت حکم کردن حاکم

فصل سوم: در کیفیت حکم کردن حاکم بدان که هر گاه مدعی و مدعی علیه دعوی کنند چیزی را که در دست هردو باشد و گواه نداشته باشند حاکم هریک را بر نفی استحقاق آن دیگری سوگند می دهد و بالسویّه آن چیز را میانه ایشان قسمت می نماید، و همچنین است حکم آن اگر هردو از قسم خوردن امتناع نمایند. و اگر یکی از ایشان سوگند خورد و دیگری نخورد حاکم آن را به کسی دهد که سوگند خورد، پس اگر سوگند خوردن آن کس بعد از سوگند نخوردن آن دیگری باشد سوگند می دهد حاکم آن دومی را که یک قسم برای نفی و یک قسم برای اثبات و اگر خواهد حاکم او را یک سوگند می دهد و میانه نفی و اثبات جمع می کند، و اگر پیش از قسم خوردن آن دیگری باشد حاکم شرع او را جهت اثبات قسمی [۱] قسم خوردن در ادعای بر غایب و

دیوانه و طفل احوط است. (تویسرکانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۱۴ دیگر می دهد. [۱] و همچنین بالسویّه میانه ایشان قسمت می کند هر گاه هر دو گواه داشته باشند، و آنچه در دست هریک باشد حاکم از او می گیرد و به دیگری می دهد. [۲] و اگر یکی از ایشان گواه داشته باشد آن چیز تعلق به او دارد با قسم، و اگر یکی از ایشان خانه ای را متصرف باشد و دیگری را گواه نباشد قسم متوجه او است خواه آن کس که متصرف است گواه داشته باشد و خواه نداشته باشد، و گواه از قسم خوردن او کافی نیست. [۳] و اگر یکی از ایشان که متصرف باشد [۴] دعوی جمیع آن چیز کند و دیگری دعوی نصف آن کند و گواه داشته باشد، حاکم نصف را به کسی می دهد که دعوی کلّ می کند بی منازعتی و نصف دیگر را قرعه [۵] می زند به اسم هریک که بیرون آید

از او است بعد از آنکه قسم بخورد جهت نفی استحقاق دیگری، و اگر از قسم خوردن امتناع نماید دیگری قسم بخورد، و اگر او نیز امتناع نماید نصف را در میانه ایشان دو قسم سازد، پس مدعی کل سه ربع می برد و مدعی نصف یک ربع. و اگر ایشان گواه نداشته باشند میانه ایشان بالمناصفه قسمت می کند بعد از آنکه مدعی نصف را قسم می دهد. و اگر هر دو متصرف باشند و گواه نداشته باشند حاکم آن را میان ایشان به دو قسم منقسم می سازد، و مدعی قسم می خورد، و برمدعی علیه قسم نیست. و اگر در این صورت هر دو گواه داشته باشند حاکم نصف را به مدعی کل می دهد و در نصف دیگر چون گواهان متعارض شده اند و در جمیع امور مساوی اند مجتهدین در این اختلاف کرده اند جهت آنکه آیا گواهان داخل معتبر است یا گواهان خارج؟ پس [۲] _____ [۱] - علی الاحوط. (تویسرکانی) [۲]

بنابر قول جماعتی، و خالی از اشکال نیست. (تویسرکانی، صدر) [۳] علی الاحوط. (تویسرکانی) [۴] از این جا تا مسأله رجوع گواهان عبارت و مطلب هر دو مغشوش است، تفصیل مسأله به نحو دیگر است. (یزدی) [۵] قرعه در این صورت خالی از اشکال نیست. (تویسرکانی، صدر) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۱۵ به مذهب جمعی که گواهان داخل را اعتبار کرده اند آن نصف را به مدعی کل باید داد، و به مذهب جمعی که گواهان خارج را اعتبار کرده اند آن نصف را به مدعی نصف باید داد. و در صورتی که گواهان متعارض شوند حاکم عمل به قول اعدل گواهان می کند، و اگر در عدالت مساوی باشند اما تاریخ گواهان مختلف باشد آنچه در تاریخ مقدم باشد حکم به آن مقدم کردن مقدم است. و اگر در تاریخ نیز مساوی باشند قرعه بزند و حکم به آن کند. و هر گاه گواهان بعد از گواهی دادن و پیش از حکم کردن رجوع کنند حاکم حکم به آن نمی تواند کرد، و اگر بعد از حکم کردن رجوع کنند حکم او باطل نمی شود، ولیکن اگر دعوی مال باشد گواهان آن مال را ضامن اند خواه آن عین باقی باشد و خواه نباشد. و بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر عین باقی باشد آن عین را می گیرد. «۱» و اگر دعوی کشتن یا زخم کردن یا دست بریدن یا جراحت کردن باشد و رجوع کردن گواهان پیش از استیفای آنها باشد استیفای آن جایز نیست، و در قصاص بعضی بر آن رفته اند که منتقل به دیت می گردد، و بعضی از ایشان گفته اند که ساقط می شود. [۱] و اگر رجوع کردن ایشان در این صورتها بعد از استیفای آنها باشد و اعتراف کنند که عمداً به دروغ گواهی داده اند گواهان را قصاص می توان کرد اما زیادتی دیت ایشان را باید داد، و اگر اعتراف کنند که به خطا گواهی داده اند قصاص نیست بلکه دیت می دهند، و اگر بعضی گویند که عمداً گواهی دروغ داده ایم و بعضی گویند که به خطا گواهی داده ایم، بر آنهایی که عمداً گواهی داده اند قصاص است، و آنهایی که خطا کرده اند تتمه دیت آنها را می دهند. و اگر دعوی بر طلاق زن باشد و بعد از طلاق شوهر رجوع کند میانه مجتهدین در [۱] _____ [۱] اظهر است. (یزدی)

(۱) _____ (۱) شیخ طوسی، نهاییه ۲: ۶۶.

ابن براج، مهذب ۲: ۵۶۴. ابن حمزه، وسیله: ۲۳۴. حلبی، کافی: ۴۴۰. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۱۶ آن خلاف است، بعضی از ایشان گفته اند [۱] که حاکم آن زن را به شوهر اول رد کند و مهری که شوهر ثانی داده گواهان غرامت کشند، و بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر بعد از دخول شوهر ثانی رجوع کرده گواهان غرامت نمی کشند بلکه شوهر ثانی به سبب دخول مهر را می دهد و زن تعلق به ثانی دارد، چه حکم را بعد از وقوع باطل نمی دانند، و اگر پیش از دخول رجوع کند گواهان نصف مهر را غرامت می کشند. [۲] و اگر دروغ گفتن گواهان بر حاکم یقین شود حکم او باطل است در جمیع این صورتها و تعزیر ایشان می کند [۳] خواه ثبوت آن پیش از حکم باشد و خواه بعد از حکم و گواهان ضامنند در صورتهای مذکوره به تفصیلی که مذکور شد. ض

فصل چهارم: در بیان قسمت کردن میانه شریکان

فصل چهارم: در بیان قسمت کردن میانه شریکان و آن تمیز کردن حصه یکی از شریکان است از حصه دیگری. بدان که سنت است

برحاکم شرع که در هر شهری شخصی تعیین کند که چیزهایی که میانه شریکان مشترک باشد قسمت نماید، و رزق قسمت کننده را از بیت المال مسلمانان بدهد. و شروط قسمت کننده پنج است: اول آنکه: بالغ باشد. دوم آنکه: عاقل باشد. سوم آنکه: مؤمن باشد. چهارم آنکه: عادل باشد. پنجم آنکه: عالم باشد به معرفت حساب. [۱] - این قول صحیح نیست و دلیل

آن تمام نیست و قول دوم اصح است، هر چند فرق ما بین قبل الدخول و بعد از آن مشکل است، بلکه مقتضای قاعده عدم غرامت است مطلقاً. (یزدی) [۲] این قول هر چند مشهور است، لکن غرامت کشیدن نصف در این فرض مشکل است چون لزوم آن به سبب عقد است، پس فرق ما بین قبل از دخول و بعد از آن مشکل است. (یزدی) [۳] هرگاه متعمداً دروغ گفته باشند. (نخجوانی، یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۱۷ و اگر شریکان متفق شوند بر شخصی که میان ایشان قسمت کند غیر آن شخصی که حاکم شرع تعیین کرده جایز است، و در آن شخصی که شریکان به او راضی شده باشند سوای آنکه مکلف باشد هیچ شرطی از شروط مذکوره لازم نیست که در او باشد، چه اگر به قسمت کردن کافری راضی شوند صحیح است. و قسمت کردن بردو قسم است: اول: قسمت اجباری، یعنی اگر هریک از شریکان از قسمت امتناع نماید حاکم شرع به جبر و قهر میانه ایشان قسمت می کند. و آن نیز بر دو قسم است [۱] اول آنکه: چیزی که میانه شریکان حاکم به جبر قسمت می کند می باید که حصه هریک مساوی باشد یا آنکه مختلف باشد اما توان مساوی ساخت، و در قسمت کردن ضرر به دیگری نرسد، و مراد به ضرر آن است که در قسمت کردن قیمت واقعی آن نقصان فاحش بهم رسانند. و بعضی از مجتهدین گفته اند که: هر قسمتی که مستلزم نقصان باشد و اگرچه اندک باشد بی رضای شریک حاکم قسمت نمی تواند کرد، و بعضی از مجتهدین بر آنند که: هر قسمتی که سبب آن شود که شریک از حصه خود منتفع نشود قسمت لازم نیست، و بعضی گفته اند که: وقتی قسمت لازم است که شریک به طریقی که پیش از قسمت کردن انتفاع از حصه خود می برد بعد از قسمت نیز همان انتفاع گیرد، و بهترین اقوال [۲] قول اول است. دوم آنکه: شریکی که به او ضرر رسد به سبب قسمت کردن راضی به قسمت نشود، چه در این صورت نیز حاکم به قهر میانه ایشان قسمت می کند. قسم دوم: قسمت تراضی، یعنی قسمتی که به جبر و قهر حاکم نمی تواند کرد بلکه تا شریکان به آن راضی نشوند صحیح نیست، و آن نیز بر دو قسم است: اول آنکه: به سبب قسمت کردن ضرر به شریک رسد و از آن منتفع نشود چون قسمت کردن دکانچه که قابل قسمت نباشد، یا آنکه به قسمت کردن ضایع شود چون شکستن یاقوتی که میانه دوشخص مشترک باشد. دوم آنکه: قسمت کردن مستلزم آن باشد که یکی از [۱] - هر دو قسم

محتاج به تأمل است. (صدر) [۲] احوط اعتبار رضای شریک است در هر چهار صورت. (تویسرکانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۱۸ ایشان چیزی به دیگری دهد تا حصه مساوی شود، پس در این صورت تا ایشان راضی نشوند حاکم شرع به قهر نمی تواند میانه ایشان قسمت کرد. و در صورت قسمت اجباری و غیراجباری اگر یکی از شریکان طلب قسمت کردن با جزا یا به زیان کند جایز است، اما اجابت او آن دیگری را لازم نیست، و اگر اجابت کند وفاء به آن واجب نیست بلکه هریک را می رسد که فسخ کنند. و در قسمت اجباری و قسم اول از غیراجباری هر گاه حصه شریک را به اجزا قسمت کنند در صورتی که اجزا مساوی باشد و متفق شوند به حصه خود بی قرعه لازم می شود، و اگر متفق نشوند [۱] حاکم میانه ایشان قرعه زند یا به این طریق که اسمهای ایشان بر رقعها بنویسد و به کسی دهد که مطلع بر آن نباشد و او را امر کند به بیرون آوردن اسم هریک را بر حصه، یا به این طریق که اسمهای حصه ها بر رقعها بنویسد و به کسی دهد که بیرون آورد هر رقع را به اسم یکی از ایشان، آنچه بیرون آید بدان عمل کند. و اگر برحاکم ظاهر شود که در قسمت کردن غلطی واقع شده قسمت باطل می شود. و اگر یکی از ایشان دعوی غلط نماید و به گواهان ثابت نتواند ساخت شریک دیگر را قسم باید داد، پس اگر قسم بخورد قسمت صحیح است، و اگر قسم نخورد و مدعی قسم بخورد قسمت باطل است. و اگر حصه [۲] بعضی از شریکان ظاهر شود که مال غیری بوده و اجزای آن مساوی باشد قسمت

باطل نمی شود [۳] و اَمْ _____! اگر اجزا مختلف باشند قسمت باطل می شود. [۴]
 _____] [۱]- و همچنین در قسم دوم از
 قسمت غیر اجباری بعد از تسویه و تعدیل. (نخجوانی، یزدی) [۲] عبارت مغشوش است، مراد این است که هرگاه بعض مال مقسوم
 مستحقاً للغير باشد معیناً، پس اگر در هر یک از قسمین بالسویه باشد قسمت باطل نمی شود و اگر به اختلاف باشد باطل می شود و
 ظاهر این است که هرگاه مال غیر مشاع باشد نیز باطل می شود هر چند در هر دو بالسویه باشد. (یزدی) [۳] این در صورتی است که
 مال غیر معین باشد اما اگر مشاع باشد باطل است قسمت مطلقاً علی الاقوی. (تویسرکانی) [۴] بلکه اگر مشاع بوده نیز ظاهراً باطل
 است. (صدر) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۱۹

مطلب سوم در شهادت، یعنی گواهی دادن

فصل اول در واجب بودن شهادت و شروط آن

اشاره

فصل اول در واجب بودن شهادت و شروط آن بدان که گواهی دادن واجب کفائی است به اجماع مجتهدین با قدرت بر آن، خواه او
 را جهت گواه شدن طلبیده باشند و خواه نطلبیده باشند، مگر با خوف ضرر بر خود یا بر بعضی از مؤمنین. و اجرت گرفتن بر آن حرام
 است، مگر مؤونت سفر جهت ادای شهادت. و گاه هست که واجب عینی می شود، و آن در صورتی است که گواه منحصر در یک
 شخص باشد. و شروطی که در گواه می باید یازده است:

شرط اول آنکه: بالغ باشد

شرط اول آنکه: بالغ باشد پس گواهی دادن طفل مسموع نیست [۱] مگر در جراحی که سرایت به مردن نکند [۲] به شرط آنکه ده
 سال داشته باشند و متفرق نشده گواهی دهند و بر چیزی مباح مجتمع شده باشند. و بعضی از مجتهدین گواهی اطفال را مطلقاً مقبول
 نمی دانند «۱».

شرط دوم آنکه: عاقل باشد

شرط دوم آنکه: عاقل باشد چه گواهی دیوانه صحیح نیست، اما اگر دیوانگی او دوری باشد در آن حالتی که دیوانه نباشد صحیح
 است [۱]- _____] [۱]- بلکه مسموع است در
 مطلق جراحات و باید به اول کلام ایشان گرفته شود و شاهد دیگر نباشد بنابر احوط. (یزدی) [۲] مراعات احتیاط در شهادت اطفال
 خوب است اگر چه اقوی قبول شهادت آنها است در جرح به شروط مذکوره در عبارت علی الاحوط. (تویسرکانی) * رعایت
 احتیاط را با شرط مذکوره ترک نمایند. (صدر)
 _____) (۱) فخر المحققین، ایضاح ۴: ۴۱۷.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۲۰

شرط سوم آنکه: مسلمان باشد

شرط سوم آنکه: مسلمان باشد چه گواهی کافر صحیح نیست و اگرچه جهت کافری گواهی دهد، و بعضی از مجتهدین بر آنند که گواهی جُهود جهت جُهود مقبول است، و بعضی گواهی اهل ذمه را در حق یکدیگر جایز داشته‌اند و اگرچه در مذهب مختلف باشند چه گواهی دادن جُهود جهت ترسا، و گواهی دادن غیر جُهود به اجماع [۱] جایز نیست. و گواهی دادن جُهود نیز جهت مسلمان جایز نیست، مگر در وصیت کردن هر گاه مسلمانان عادل نباشند. و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که گواهی دادن ایشان در وصیت وقتی مقبول است که در سفر [۲] باشند. و بعضی گواهی دادن ایشان را در وصیت وقتی مقبول می‌دانند که بعد از نماز عصر قسم بخورند بر وصیت.

شرط چهارم آنکه: مؤمن باشد

شرط چهارم آنکه: مؤمن باشد یعنی قایل به امامت دوازده امام علیهم السلام باشد، پس گواهی غیر مؤمن صحیح نیست.

شرط پنجم آنکه: عادل باشد**اشاره**

شرط پنجم آنکه: عادل باشد و عدالت قوه‌ای است نفسانی [۳] که باعث بر ملازمت تقوی و مروّت [۴] می‌گردد، و عدالت به کردن گناهان کبیره و مصرّ بودن بر گناهان صغیره زایل می‌شود. و مجتهدین عدد گناهان کبیره را در کتب خود مختلف ذکر کرده‌اند، بعضی از ایشان بیست چیز ذکر کرده‌اند «۱»: اول: اثبات شریک جهت خدای تعالی کردن.

[۱] - ادّعی اجماع در این مسأله

مشکل است. (تویسرکانی) [۲] اعتبار سفر و بعد از قسم بعد از نماز عصر احوط است. (تویسرکانی) * اعتبار سفر و بعد از نماز عصر احوط است. (صدر) [۳] و حسن ظاهر کاشف از اوست. (صدر) [۴] اشتراط مروّت احوط است. (تویسرکانی)

(۱) شهید اول، قواعد و فوائد ۱: ۲۲۴

و ۲۲۵. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۲۱ دوم: مسلمان را به غیر حقّ کشتن، و به غیر حقّ زخم زدن. سوم: زنا کردن. چهارم: لواطه کردن. پنجم: از جنگ گاه گریختن، هر گاه در رکاب امام باشد و دشمن کمتر از دو مثل باشند، مگر به دو طریق که در بحث جهاد مذکور شد. ششم: سحر کردن. هفتم: ربا خوردن. هشتم: زنان شوهردار را به زنا نسبت دادن. نهم: مال یتیم به غیر حقّ خوردن. دهم: غیبت مسلمان کردن. یازدهم: سوگند به دروغ خوردن. دوازدهم: گواهی دروغ دادن. سیزدهم: شراب و هر چه مست‌کننده باشد مثل بنگ و غیره خوردن. چهاردهم: استحلال کعبه معظّمه، یعنی حلال داشتن اموری که در حرم کعبه اقدام به آن حرام است، مثل کشتن صید، و صید کردن کبوتران حرم، و ترک کردن احرام در وقت داخل شدن در آن سوی جماعتی که ایشان را استثنا کرده‌اند. پانزدهم: دزدی کردن. شانزدهم: بیعتی را که با خدا یا رسول خدا یا یکی از ائمه معصومین علیهم السلام بسته شده باشد شکستن. هفدهم: کافر شدن و به دیار کفر رفتن بعد از مسلمان بودن. هجدهم: از رحمت خدای تعالی نومید بودن. نوزدهم: از مکر خدای تعالی ایمن بودن. و در حکم این هر دو است اعتراض به قضا و قدر الهی کردن. بیستم: عاقّ شدن، یعنی از

اطاعت مادر و پدر در هر موضوعی که اطاعت ایشان لازم جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۲۲ باشد بیرون رفتن. و بعد از آنکه این بیست چیز را ذکر کرده‌اند گفته‌اند که: این بیست چیز صریحاً در احادیث مذکور است که اینها گناهان کبیره‌اند «۱». و بعضی دیگر از مجتهدین «۲» بر آنچه مذکور شد هجده چیز دیگر زیاده کرده‌اند: اوّل: قیاده، یعنی میانه زنان و مردان وسیله شدن و ایشان را به یکدیگر به حرام رسانیدن. دوم: دیوث بودن. سوم: بیرون آوردن کسی که پناه به کعبه و مدینه برده باشد، مگر آن را که مجتهدین استثنا کرده‌اند. چهارم: غضب مال مسلمان کردن. پنجم: سخن چینی نمودن. ششم: قطع صله رحم کردن. هفتم: کم کشیدن و کم پیمانه کردن برای فروختن، و زیاده کشیدن و زیاده پیمانه کردن برای خریدن. هشتم: به اهل ظلم نفع رسانیدن. [۱] نهم: ترک کردن نماز و روزه و زکات و حجّ در سالی که واجب شده باشد. دهم: با زن خود ظهار کردن. یازدهم: گوشت مرده و خوک بی احتیاج خوردن. دوازدهم: راه مسلمان زدن.

[۱] یعنی اعانت کردن ایش _____ ان در ظل _____ م کردن. (نخج _____ وانی، یزدی)

(۱) شهید اوّل، قواعد و فوائد ۱: ۲۲۴)

و ۲۲۵. کافی ۲: ۲۷۶. وسائل ۱۵: ۳۱۸. (۲) رجوع شود به: قواعد و فوائد ۱: ۲۲۴. روضه ۳: ۱۲۹. ریاض المسائل ۱۳: ۲۴۹. کشف اللثام ۱۰: ۲۷۷. مفتاح الکرامه ۸: ۲۸۷. جواهر الکلام ۱۳: ۵۰۷. مجمع البیان ۳: ۳۹. جامع البیان ۴: ۳۹-۴۶. تفسیر الکبیر ۱۰: ۷۳-۷۸. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۲۳ سیزدهم: سرود مستان شنیدن و به آن طریق خواندن. چهاردهم: قمار باختن. پانزدهم: هجو مسلمانان کردن. شانزدهم: مردان را حریر محض و طلا- پوشیدن. هفدهم: کبر و حسد و بُغض مؤمنان در دل داشتن. هجدهم: وصیت کردن جهت غیری به قصد ضرر رسانیدن به وارث. [۱] و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که: عدد گناهان کبیره هفتاد است «۱». و در بعضی از احادیث آمده که: عدد گناهان کبیره به هفتصد نزدیکتر است که به هفتاد «۲». و بعضی از مجتهدین برآنند که: گناهان کبیره آن است که شارع جهت کردن آنها حدّی قرار داده باشد «۳» پس هرچه حدّ نداشته باشد گناه کبیره نیست. و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که: گناه کبیره هرگناهی است که کننده آن را در قرآن یا در حدیث به عقاب سخت وعید داده باشند «۴». و بعضی از مجتهدین برآنند که: گناه کبیره هرگناهی است که از کردن آن فهمیده شود که کننده آن به مذهب و ملت کم اعتقاد است «۵» [۱] مثلاً آنکه بگوید: فلان

ملک مال فلاں است یا این قدر طلب دارد و خلاص واقع باشد. (یزدی)

(۱) شهید اوّل، دروس، ۲: ۱۲۵. (۲)

ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم ۱: ۴۶۰. ابن جریر طبری، جامع البیان ۴: ۴۳ و ۴۴. شهید ثانی در روضه ۳: ۱۲۹ نقل کرده است. (۳)

شیخ طبرسی، مجمع البیان ۳: ۳۸. شهید اوّل، قواعد و فوائد ۱: ۲۲۵. شهید ثانی، مسالک ۱۴: ۱۶۷. (۴) شیخ طبرسی، مجمع البیان ۳: ۳۸. شهید اوّل، قواعد و فوائد ۱: ۲۲۵. شهید ثانی، مسالک ۱۴: ۱۶۷ و روضه ۳: ۱۲۹. (۵) شهید اوّل، قواعد و فوائد ۱: ۲۲۶. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۲۴ و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که: گناه صغیره نمی‌باشد بلکه همه گناهان کبیره‌اند، اما نظر به یکدیگر کرده بعضی از آنها صغیره‌اند «۱» مثل آنکه نظر کردن به زنان اجنبیه صغیره است نسبت به بوسیدن ایشان، و بوسیدن ایشان صغیره است نسبت به زناکردن بدیشان. [۱] و این قول خالی از قوّت نیست، چه در حدیث آمده که: نگاه به خوردی گناه مکنید، بلکه نگاه به بزرگی کسی کنید که نسبت به او گناه واقع می‌شود «۲». و در بعضی از احادیث آمده که: هر گناهی عظیم است «۳». و همچنین عدالت به ترک مروّت [۲] نیز زایا— — — — — می‌گردد [۳] و آن هر چیزی اس— — — — — است که

[۱] ابن قول ضعیف است، بلکه قول

به اینکه کبیره هر گناهی است که در نزد شارع مقدّس و در شریعت مقدّسه عظیم و بزرگ باشد و بگویند که این گناه بزرگی است خالی از قوّت نیست. (تویسرکانی) * این قول ضعیف است، بلکه قول به اینکه کبیره هر گناهی است که در نزد شارع مقدّس

و در شریعت مقدّسه عظیم و بزرگ باشد و بگویند که این گناه بزرگی است خالی از قوّت نیست، و بعضی احادیث معارض به اکثر عدداً واضح سنداً و اوضح دلالت است. (صدر) * این قول خلاف کتاب و جمله‌ای از اخبار است و اظهر این است که کبیره آن است که یا در اخبار معتبره آن را کبیره شمرده باشند، یا در کتاب یا سنت وعده نار بر آن شده باشد، یا برای آن عقاب ذکر شده باشد یا آن را اکبر شمرده باشند از آنچه کبیره بودن آن ثابت است، یا در نظر عقل و اهل شرع بزرگ باشد، یا آنکه معصیت بودن آن معلوم باشد و شهادت مرتکب آن مقبول نباشد. (یزدی) [۲] ترک مروّت هرگاه دلالت بر بی عقلی و سبکی عقل و تفضیح و هتک آبرو نشود، عدالت رازایل نمی‌کند. (تویسرکانی) [۳] اگر ارتکاب آن کاشف از بی مبالاتی در دین باشد و الاً معلوم نیست. (یزدی)

(۱) شیخ مفید، مصنفات ۴: ۸۳. شیخ

طوسی، عدّه ۱: ۳۵۹. ابن ادریس، سرائر ۲: ۱۱۷ و ۱۱۸. شیخ طبرسی در مجمع البیان ۳: ۳۸ به ابن عباس و اصحاب نسبت داده است. ابن براج، مهذب ۲: ۵۵۶. (۲) کراجکی، کنزالفوائد ۱: ۵۵. وسائل ۱۵: ۳۱۳، حدیث ۱۳. (۳) کافی ۳: ۴۵۰، حدیث ۳۱. وسائل ۱۵: ۳۲۲، حدیث ۵. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۲۵ سبب سبکی این کس شود، چون طعام خوردن غیر بازاری در بازارها، و سربرهنه راه رفتن، و چیزهایی که سبب خنده شود بسیار گفتن، و با وجود علم و فضل لباس لشکریان پوشیدن و غیر اینها.

و عدالت گواهان به سه چیز ثابت می‌شود:

و عدالت گواهان به سه چیز ثابت می‌شود: اوّل: علم حاکم به آن، به معاشرت باطنی کردن به او. دوم: گواهی دادن دو عادل به عدالت او، و باید که گواهان آن شخص را به نام او و نام پدر او در حضور مدّعی و مدّعی علیه تعریف کنند، چه ممکن است که میانه شاهد و مدّعی شرکتی باشد، یا میانه او و مدّعی علیه عداوتی باشد. سوم: شیاع [۱] به مذهب بعضی از مجتهدین که شیاع را در اثبات مجروح ساختن گواه کافی می‌دانند «۱». و اگر گواهان عدالت و گواهان غیر آن متعارض شوند گواهان فسق مقدّم‌اند [۲] بر گواهان عدالت هر گاه مطلق گواهی دهند و سبب آن را مذکور نسازند، و اگر ذکر سبب کنند بعضی از مجتهدین گفته‌اند که: گواهان جرح مقدّمند [۳] و بعضی بر آنند که: گواهان عدالت. و آیا عدالت گواهان ثابت می‌شود به اقرار کردن مدّعی علیه به عدالت او؟ میانه مجتهدین خلاف است. [۴] و اگر بعد از گواهی دادن گواهان عادل بر عدالت شخصی حاکم را شکّی باشد سنت است که میانه گواهان تفریق کند هر گاه از اهل فضل نباشند. و عدالت گواهان در وقت گواهی دادن معتبر است نه در وقت گواه

[۱] هرگاه در شیاع حسن ظاهر

مشخص شود کافی است و اثبات جرح به او مشکل است مادامی که مفید علم شرعی نباشد و قول به تقدیم جرح بر معدّل یا به عکس باطلاقه خالی از اشکال نیست. (تویسرکانی) * شیاع ظنّی کافی نیست. (یزدی) [۲] معلوم نیست. (یزدی) [۳] تقدّم جرح بر معدّل یا به عکس محتاج به تفصیلی است که مجال ذکر آن نیست. (صدر) [۴] اظهر عدم ثبوت است و بنابر ثبوت اختصاص دارد

_____ خ_____ود_____مدّعی_____علیه_____ه. (نخج_____وانی، یزدی)

(۱) علامه حلّی، قواعد ۳: ۴۳۱.

محقق، شرایع ۴: ۷۷. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۲۶ شدن، مگر در طلاق که عدالت گواهان طلاق در وقت شنیدن معتبر است نه در وقت گواهی دادن.

شرط ششم آنکه: حلال‌زاده باشد

شرط ششم آنکه: حلال‌زاده باشد چه شهادت ولد الزنا مقبول نیست، و در بعضی از احادیث صحیحیه وارد شده که: شهادت فرزند

زانیه را در چیزی اندک قبول می توان کرد «۱». و گواهی ولدالزنا وقتی مردود است که حال او به حسب شرع مشخص باشد، پس اگر میانه مردمان به خلاف آن مشهور باشد گواهی آن مقبول است.

شرط هفتم آنکه: در گواهی دادن متهم نباشد

شرط هفتم آنکه: در گواهی دادن متهم نباشد چه اگر در گواهی او رسیدن نفعی یا دفع ضرری متصور باشد مقبول نیست، چون شهادت شریک جهت شریک خود، و شهادت وصی در آنچه جهت او وصیت کرده باشند، و شهادت قرض خواهان جهت مفلسی به مالی، و شهادت آقا جهت غلام، و شهادت عاقله به فسق گواهانی که گواهی دهند بر کشتن شخصی دیگری را به خطا، و شهادت قرض خواهان مفلس به فسق [شاهد] قرض خواهان دیگر.

شرط هشتم آنکه: میانه ایشان عداوت دنیوی نباشد

شرط هشتم آنکه: میانه ایشان عداوت دنیوی نباشد چه گواهی عدو بر عدو مسموع نیست، اما جهت عدو صحیح است هر گاه عداوت متضمن فسق نباشد، و عداوت دینی مانع نیست جهت آنکه گواهی دادن مؤمن بر جمیع اهل ملتها صحیح است.

شرط نهم آنکه: گواهان بسیار سهو نکنند [۱]

شرط نهم آنکه: گواهان بسیار سهو نکنند [۱] [گواهان بسیار سهو نکنند به حیثیتی که ضبط آنچه در آن گواه شده اند به واسطه آن] _____ [۱] علی اطلاقه معلوم نیست. (صدر)

_____ (۱) تهذیب ۶: ۲۴۴، حدیث ۶۱۱.

وسائل ۲۷: ۳۷۶، حدیث ۵. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۲۷ نکنند. «۱»

شرط دهم آنکه: در حقوق الناس به سر خود گواهی ندهند

شرط دهم آنکه: در حقوق الناس به سر خود گواهی ندهند تا آنکه حاکم شرع از ایشان گواهی نطلبد، پس اگر به سر خود گواهی دهند گواهی ایشان در آن معامله که به سر خود جهت آن گواهی داده باشند مقبول نیست [۱] اما اگر در معامله دیگر باشد مقبول است اگر در آن به سر خود گواهی ندهند، اما اگر گواهی دادن ایشان در حقوق الله به سر خود باشد مسموع است.

شرط یازدهم آنکه: گواهی را به لفظ بگویند با قدرت [۲]

شرط یازدهم آنکه: گواهی را به لفظ بگویند با قدرت [۲] چه اشارت کافی نیست، امّا در گنگ اشاره که دلالت بر مقصود کند کافی است. و شرط نیست در گواه آنکه بیگانه باشد چه گواهی خویشان نیز مقبول است، و آیا گواهی پسر بر پدر مقبول است؟ میانه مجتهدین در این خلاف است، اقوی [۳] آن است که صحیح نیست. [۴] و می باید که گواهان در وقت گواهی دادن به این

شروطی که مذکور شد متّصف باشند، پس اگر این شروط در وقت گواه شدن در ایشان نباشد و در وقت گواهی دادن متّصف به آنها شوند گواهی ایشان مقبول است، مگر در گواهان طلاق که می‌باید در وقت گواه شدن بر طلاق به این شروط متّصف باشند چنانچه مذکور شد [_____ ۱]. - علی الاحوط. (تویسرکانی) * علی الاحوط. (صدر) [۲] و ایضا شرط است اینکه سائل به کفّ نباشند. (یزدی) [۳] اقوی آن است که صحیح است. (تویسرکانی) [۴] معلوم نیست. (صدر) * محلّ اشکال است. (یزدی) (_____ ۱) آنچه در بین علامت است در بعضی از نسخه‌ها نیست. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۲۸

فصل دوم در آنچه سبب گواه شدن می‌شود

فصل دوم در آنچه سبب گواه شدن می‌شود بدانکه گواه، گواهی نمی‌تواند داد تا آنکه او را علم قطعی حاصل نباشد به آنچه بر آن گواهی می‌دهد، و آن به دو چیز حاصل می‌شود [۱]: اوّل: دیدن در آنچه آن را توان دید چون دیدن غصب کردن و دزدی نمودن و کشتن و شیر خوردن و زائیدن و زنا کردن و لواط نمودن. و گواهی دادن کسی که کر باشد در اینها مسموع است هر گاه شروطی که مذکور شد در او باشد. و جایز است دیدن گواه روی زن اجنبیه را جهت گواه شدن بر او، مگر آنکه آواز او را بشناسد، چه در این صورت دیدن روی [۲] او جایز نیست. دوم: شنیدن در آنچه قابل شنیدن باشد، چون شنیدن عقوق و ایقاعات، و دیدن خطّ خود کافی نیست و اگرچه عادل گواهی دهد، و آنچه سنّیان نسبت به امامیه داده‌اند که ایشان قایلند به جواز گواهی دادن به دروغ جهت برادر مؤمن خود غلط است، زیرا که امامیه نقل اجماع کرده‌اند بر آنکه این گواهی دادن جایز نیست و تصریح نموده‌اند که این قول مذهب محمد بن علی شلمغانی است که داخل غلات است، و سبب غلط افتادن سنّیان این است که آن مرد وقتی مذهب امامیه داشته و بعد از آن داخل غلات شد. و گواه تا آنکه نسب شخصی را و عین او را نشناسد گواهی جهت او نمی‌تواند داد، پس انتساب او کافی نیست، چه تزویر ممکن است. و اگر حال آن مرد بر گواه مجهول باشد و دو عادل حال او را بر او مشخص کنند صحیح است.

فصل سوم در بیان تفصیل حقوقی که به گواهان عادل ثابت می‌شوند

اشاره

فصل سوم در بیان تفصیل حقوقی که به گواهان عادل ثابت می‌شوند و آنها بر نه قسم‌اند: [_____ ۱] حصول علم موقوف به دیدن و شنیدن نیست، بلکه به غیر اینها نیز حاصل می‌شود و به هر نوع که حاصل شد علم شرعاً کافی است. (تویسرکانی، صدر) [۲] دیدن رو بدون شهوت مطلقاً جایز است. (تویسرکانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۲۹

قسم اوّل: آنکه به گواهی چهار مرد عادل ثابت می‌شود،

قسم اوّل: آنکه به گواهی چهار مرد عادل ثابت می‌شود، و آنها سه چیزند: اوّل: زنا. دوم: لواط. سوم: سحر.

قسم دوم: آنکه به گواهی چهار مرد عادل یا سه مرد و دو زن ثابت می‌شود،

قسم دوم: آنکه به گواهی چهار مرد عادل یا سه مرد و دو زن ثابت می‌شود، و آن زنایی است که موجب رجم است، چه آن به گواهی سه مرد و دو زن که همه عادل باشند نیز ثابت می‌شود.

قسم سوم: آنکه به گواهی چهار مرد عادل یا دو مرد و چهار زن ثابت می‌شود،

قسم سوم: آنکه به گواهی چهار مرد عادل یا دو مرد و چهار زن ثابت می‌شود، و آن زنایی است که موجب جلد است، چه آن به گواهی دو مرد و چهار زن نیز ثابت می‌شود.

قسم چهارم: آنکه به گواهی دو مرد عادل ثابت می‌شود،

قسم چهارم: آنکه به گواهی دو مرد عادل ثابت می‌شود، و آن بیست و دو چیز است: اول: مرتد شدن. دوم: به زنا نسبت دادن زنان. سوم: خوردن هرچه مست کننده باشد. چهارم: حد کسی که دزدی کرده باشد. پنجم: زکات. ششم: خمس. هفتم: نذر. هشتم: کفارات. نهم: مسلمان شدن. دهم: بالغ شدن. یازدهم: ولای عتق. دوازدهم: تعدیل و جرح. سیزدهم: عفو کردن از قصاص. چهاردهم: طلاق. پانزدهم: عده زنان. شانزدهم: خلع. هفدهم: وکالت. هجدهم: وصیت کردن به شخص غیر مال. نوزدهم: نسب. بیستم: دیدن ماه هر گاه در آسمان ابر باشد [۱]. بیست و یکم: دخول کردن با حیوان. بیست و دوم: کشتن آدمی که موجب قصاص باشد [۲] یعنی به عمد کشته باشد.

قسم پنجم: آنکه به گواهی دو مرد عادل یا یک مرد و دو زن یا یک مرد با قسم ثابت می‌شود،

قسم پنجم: آنکه به گواهی دو مرد عادل یا یک مرد و دو زن یا یک مرد با قسم ثابت می‌شود، [۱] - ابر بودن و نبودن فرق ندارد بنا بر
 اظهر. (نخجوانی، یزدی) [۲] محل تأمل است. (یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۳۰ و آن هر چیزی است که مال باشد یا غرض از او مال باشد، و آن هجده چیز است: اول: دین و قرض. دوم: غصب. سوم: قراض. چهارم: بیع. پنجم: صلح. ششم: اجاره. هفتم: مزارعه. هشتم: مساقات. نهم: شرکت. دهم: رهن. یازدهم: وعده کردن [۱] در بیع. دوازدهم: وصیت به مال. سیزدهم: خیارات. چهاردهم: شفعه. پانزدهم: فسخ عقد کردن. شانزدهم: گرفتن مال کتابت. هفدهم: هبه معوضه. هجدهم: کشتن که موجب دیت باشد و دیت جراحتهای، و همچنین کشتن پدر پسر خود را، و کشتن مسلمان کافر را یا آزاد بنده را، چه در این صورتهای دیت ثابت می‌شود. و خلاف است میان مجتهدین که آیا آزادی و نکاح و قصاص به این قسم گواهان ثابت می‌شود یا نه؟ اقرب آن است که به یک مرد و دو زن ثابت می‌شود. [۲] [و نیز خلاف است در وقف، اقرب آن است که هر گاه وقف خاص باشد ثابت می‌شود.]

قسم ششم: آنکه به گواهی مردان تنها و زنان تنها و با اجتماع هر دو ثابت می‌شود،

قسم ششم: آنکه به گواهی مردان تنها و زنان تنها و با اجتماع هر دو ثابت می‌شود، و قاعده در آن آنست که در هر موضعی که اطلاع مردان بر آن دشوار باشد غالباً گواهی زنان در آن کافی است، و آن هشت چیز است: اول: بکارت. دوم: زائیدن. سوم: آواز کردن طفل در وقت زائیدن. چهارم: عیوب باطنی زنان. پنجم: رضاع بر قول قوی. ششم: وصیت به مال چه وصیت به مال، به گواهی چهار زن ثابت می‌شود، و به گواهی دو زن نصف وصیت، و به گواهی سه زن سه ربع وصیت. و آیا به گواهی یک مرد نصف وصیت ثابت می‌شود؟ مجتهدین را در این خلاف است. و اشکال در خنثی اقوی است. و اگر زن داند که شخصی جهت شخصی وصیت به مال کرده آیا جایز است که او وصیت را در گواهی دادن زیاده گوید تا آنکه [۱] - یعنی اجل در ثمن یا مثن.

(دهکردی، نخجوانی، یزدی) [۲] در آزادی و قصاص تأمیل است، بلکه در باب قصاص خواهد آمد که به یک مرد و دو زن ثابت نمی‌شود (دهکردی، نخجوانی، یزدی).

(۱) آنچه در بین علامت است در بعض از نسخه‌ها نیست. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۳۱ ربع آن را که موافق اصل وصیت باشد بگوید؟ میانه مجتهدین در این خلاف است. هفتم: انقضای عده. [۱] هشتم: حیض و نفاس.

قسم هفتم: آنکه به گواهی پنجاه کس ثابت می‌شود [۲]

قسم هفتم: آنکه به گواهی پنجاه کس ثابت می‌شود [۲] چون دیدن ماه هر گاه در آسمان ابر نباشد به قول بعضی از مجتهدین «۱».

قسم هشتم: آنکه به گواهی یک کس ثابت می‌شود

قسم هشتم: آنکه به گواهی یک کس ثابت می‌شود چون عزل و کیل، چه هر گاه و کیل را به گواهی یک مرد عادل ظنی حاصل شود عزل ثابت می‌شود، چنانچه در بحث و کالت مذکور شد [۳] و چون دیدن ماه به قول سلار که او در اول ماه یک گواه عادل کافی می‌داند [۴] «۲».

قسم نهم: آنکه به قسم تنها ثابت می‌شود

قسم نهم: آنکه به قسم تنها ثابت می‌شود چون کشتن، چه مدعی و خویشان او هر گاه گواه نداشته باشند پنجاه قسم می‌خورند تا کشتن ثابت می‌شود.

فصل چهارم در بیان تفصیل حقوقی که به شیاع ثابت می‌شوند

فصل چهارم در بیان تفصیل حقوقی که به شیاع ثابت می‌شوند به مذهب جماعتی از مجتهدین که شیاع را کافی می‌دانند [۵] و شیاع اخبار جماعتی [۱] گذشت که در

عده معتبر است گواهی دو مرد. (یزدی) [۲] یعنی شیاع مفید علم عادی، و آن به حسب بلاد و مقامات تفاوت می کند. (دهکردی) [۳] و مذکور شد احتیاط در آن نیز. (صدر) [۴] و اظهر عدم کفایت است. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) [۵] کفایت آن مشکل است. (یزدی) (_____) (۱) شیخ صدوق، مقنع: ۱۸۳. شیخ طوسی، مبسوط ۱: ۲۶۷ و نهاییه ۱: ۳۹۱. ابن براج، مهذب ۱: ۱۸۹. حلبی، کافی: ۱۸۱. ابن حمزه، وسیله: ۱۴۱. (۲) سَلار، مراسم: ۹۶. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۳۲ است که حاکم شرع را به آن ظن غالب حاصل شود. و در ذکر تفصیل حقوقی که به شیاع ثابت می شود میانه مجتهدین خلاف است، بعضی از ایشان هفت چیز ذکر کرده اند: اول: نسبت به پدر و مادر. دوم: مردن شخصی. سوم: ملک مطلق. چهارم: وقف و صدقات. پنجم: نکاح. ششم: آزادی و بندگی. هفتم: ولایت از قبل امام. و بعضی از مجتهدین زیاده بر هفت چیز مذکور، پانزده چیز دیگر را به شیاع ثابت می دانند: اول: عزل. دوم: ولای عتق. سوم: رضاع. چهارم: ضرر رسانیدن به زن. پنجم: تعدیل گواه. ششم: جرح کردن گواه. هفتم: مسلمان بودن. هشتم: کافر بودن. نهم: رشید بودن. دهم: سفیه بودن. یازدهم: حامله بودن. دوازدهم: زائیدن. سیزدهم: وصایت. چهاردهم: آزاد بودن. پانزدهم: تهمت در کشتن شخصی دیگر را. و بعضی از مجتهدین زیاده بر این بیست و دو چیز، پنج چیز دیگر ذکر کرده اند: اول: غصب کردن. دوم: دین. سوم: آزاد کردن بنده. چهارم: مفلس بودن. پنجم: دیدن ماه. [۱]

فصل پنجم در تفصیل حقوقی که به گواهی دادن گواهان عادل بر گواهی گواهان ثابت می شود

فصل پنجم در تفصیل حقوقی که به گواهی دادن گواهان عادل بر گواهی گواهان ثابت می شود و این قسم را گواهی بر گواهی می گویند. و آیا در این قسم گواهی دادن زنان بر گواهی مردان مقبول است یا نه؟ مجتهدین را در آن خلاف است، اقرب آن است که مسموع نیست [۲] و اگرچه در جاهایی باشد که گواهی زنان در آنها مقبول باشد، و به این قسم گواهی یازده چیز ثابت می شود [_____] [۱] ثبوت این امور به شیاع محل تأمل است و مراعات احتیاط مطلوب است. (تویسرکانی) * ثبوت این امور به شیاع سوای معدودی از آنها معلوم نیست. (صدر) [۲] وهو الاحوط. (تویسرکانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۳۳ اول: قصاص. دوم: طلاق. سوم: نسب. چهارم: آزادی. پنجم: قرض و دین. ششم: عقود. هفتم: عیوب زنان. هشتم: زائیدن. نهم: آواز کردن طفل در وقت زائیدن. دهم: وکالت. یازدهم: وصیت کردن به مال و غیر آن. و قاعده کلیه در این قسم آن است که هرچه حق الناس است به این گواهی ثابت می شود اما حق الله ثابت نمی شود. و گواهی دادن این قسم گواهان مشروط به چهار شرط است: اول آنکه: می باید که گواهان فرع آن قول را از گواهان اصل بشنوند و برهریک از گواهان اصل دو گواه فرع گواهی دهند، پس اگر برهریک از گواهان اصل دو گواه [۱] فرع گواهی ندهند مسموع نیست. دوم آنکه: گواهان اصل حاضر نباشند مثل آنکه بیمار یا مرده یا در سفر یا در حبس باشند یا از ترس ظالمی بیرون نتوانند آمد، چه اگر ممکن باشد که ایشان حاضر شوند گواهی گواهان فرع مسموع نیست. [۲] سوم آنکه: شروطی که در گواهان اصل مذکور شد باید که در گواهان فرع باشد، پس اگر آن شرطها نباشد گواهی ایشان مسموع نیست. چهارم آنکه: گواهان اصل را معین سازند در وقت گواهی دادن به آنکه نام ایشان را ذکر کنند، پس اگر نام ایشان را مذکور نسازند گواهی ایشان مقبول نیست. و اگر گواهان فرع بر گواهان اصل گواهی دهند و ایشان منکر باشند میانه مجتهدین در این خلاف است، اصح آن است که گواهی گواهان فرع در این صورت مسموع نیست. [۳] و بعضی از مجتهدین گفته اند که: اگر گواهان فرع اعدل باشند قول ایشان مسموع است، و با مساوی بودن در عدالت گواهی ایشان مسموع نیست. و بعضی بر آنند که با مساوی بودن گواهی هرگاه بر هر یک گواهی دهند. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) [۲] علی الاحوط. (تویسرکانی) [۳] وهو الاحوط. (تویسرکانی) *

هرگاه انکار ایشان قبل از حکم باشد، و اما انکار بعد از حکم پس اثر ندارد. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۳۴ ایشان مسموع است. و مراتب این قسم گواهی دادن سه است: اول: اعلام، و آن چنان است که گواهان اصل به گواهان فرع بگویند که: گواه باشید بر آنکه ما گواهییم که فلان شخص نزد فلان کس مبلغی دارد. دوم آنکه: گواهان فرع این قول را از گواهان اصل در حضور حاکم شرع بشنوند. سوم آنکه: گواهان فرع این قول را در غیر مجلس حاکم شرع از گواهان اصل بشنوند. و در قسم سوم میانه مجتهدین خلاف است، اقرب آن است که مسموع است. و گواهان در قسم اول چنین ادای شهادت کنند که: گواه گرفته‌اند ما را فلانیان، و در قسم دوم: شنیدیم در مجلس حاکم شرع که فلانیان گواهی دادند، و در قسم سوم: شنیدیم که فلانیان چنین می‌گفتند جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۳۵

باب هفدهم در اقرار کردن و وصیت نمودن و در آن دو مطلب است:

مطلب اول در اقرار کردن

فصل اول: در اقرار به حق کردن

فصل اول: در اقرار به حق کردن و شروط آن چهارده است: اول آنکه: اقرارکننده بالغ باشد، چه اقرار غیربالغ صحیح نیست. اما اقرار [۱] به بلوغ به احتلام با امکان آن صحیح است [۲] بدون گواه و قسم، امّا اگر اقرار به بلوغ به سال کند در این صورت تا به گواه ثابت نسازد مقبول نیست. دوم آنکه: عاقل باشد، چه اقرار دیوانه صحیح نیست. و اگر دیوانگی او دوری باشد اقرار او در حالت غیردیوانگی صحیح است. سوم آنکه: اقرار را به چیزی معلق نسازد، چون موت زید و شهادت عمرو، پس اگر معلق سازد صحیح نیست. و صحیح است اقرار کردن به صیغه عربی و فارسی و غیر آن [۱] - اقرار بودن به اعتبار حقوقی

است که بر بلوغ ثابت است، و ظاهر اصحاب عدم فرق است بین صبی و جاریه در این مسأله، چنانچه ظاهر اصحاب عدم فرق است در حقوق مترتب بر بلوغ بین راجع بر نفع یا ضرر خود یا اجنبی از این جهت مسأله محلّ اشکال است اگر اصل قبول مطلقاً محلّ اشکال نباشد. (نخجوانی) [۲] مشکل است. (یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۳۷ چهارم آنکه: قصد اقرار کند، چه اقرار کسی که قصد نداشته باشد - چون مست و خفته و سهوکننده و غلطکننده - صحیح نیست. و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که: اگر مستی مست به سبب خوردن عین حرامی باشد اقرارش صحیح است، و به اقرار خود مؤاخذ است «۱». پنجم آنکه: اقرارکننده آزاد باشد، چه اقرار بنده به آنچه تعلق به مولی دارد از نفس او و مال او صحیح نیست، بلکه آنچه اقرار به مال [۱] از او واقع می‌شود بر او لازم است که بعد از آزاد شدن از عهده آن بیرون آید، اما اگر بنده از آقا مأذون باشد در تجارت کردن و آنچه بدان متعلق است پس اگر اقرار به چیزی از او واقع شود که متعلق به تجارت باشد صحیح است. [۲] و همچنین صحیح است اقرار او به چیزی که غیرمال باشد چون طلاق زوجه. ششم آنکه: مختار باشد، پس اقرار کسی که او را به اکراه بر آن دارند صحیح نیست. هفتم آنکه: جایزالتصرف باشد، پس اقرار سفیه در غیر جنایتی که موجب قصاص باشد و در غیر طلاق و نکاح [۳] صحیح نیست، و همچنین اقرار مفلسی که حاکم شرع به واسطه قرضخواهان او را از مالش منع کرده باشد در عین صحیح نیست اما در دین صحیح است، و اقرار بیمار در زیاده از سه یک مالش برای اجنبی با تهمت بر ورثه صحیح نیست [۴] اما اگر تهمت نباشد یا جهت وارثی [۵] باشد از اصل بیرون می‌رود. هشتم آنکه: کسی که اقرار جهت او می‌کند می‌باید که اهلیت آن داشته باشد که [۱] - بلکه غیر مال نیز علی اشکال.

(نخجوانی، یزدی) [۲] در آن قدری که مأذون بوده است. (یزدی) [۳] و نحو اینها از غیر مالیات. (نخجوانی، یزدی) [۴] عدم صحت

اقرار در زیاده بر ثلث محلّ تأمل است و احتیاط خوب است. (تویسرکانی) [۵] در وارث نیز با تهمت ازید از ثلث صحیح نیست. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) (_____ ۱)

عَلَّامه حَلّی در مختلف ۶: ۴۷ به ابن جنید نسبت داده است. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۳۸ جهت او چیزی اقرار کند، چه اگر برای ملک یا دیوار یا زمین اقرار کند صحیح نیست. و اگر جهت چاروائی اقرار کند در آن خلاف است [۱] بعضی از مجتهدین گفته‌اند که: احتمال بطلان دارد، و احتمال استفسار دارد- یعنی سبب آن را از او پرسند- پس اگر گوید به سبب آن [۲] بعضی گفته‌اند که: به مالک او متعلّق است. و اقرب استفسار است، پس اگر تفسیر کند به ارش جنایت بر شخصی آن را از او قبول می‌کنند و اگرچه تعیین آن نکند بر قول اقرب، و طلب تعیین از او می‌کنند، و احتمال بطلان نیز در این صورت [۳] می‌رود. و اگر اقرار کند جهت بنده‌ای منصرف به مولای او می‌شود، و اگر جهت مسجدی یا مدرسه‌ای اقرار کند و ذکر سبب ممکن آن نماید چون وصیت یا وقف یا مطلق گوید صحیح است، و اگر سبب محال ذکر کند آن سبب لغو است امّا آن اقرار درست است بر قول بعضی از مجتهدین، و بعضی اقرار را نیز در این صورت باطل می‌دانند. [۴] و اگر جهت حمل اقرار کند همچنین است، و اگر مرده بیفتد باطل است [۵] اگر منسوب وصیت کرده باشد، و از باقی ورثه است اگر نسبت به ارث داده باشد. و اگر حمل متعدّد باشد قسمت کنند به طریق میراث اگر وصیت نباشد، چه در وصیت با عدم تنصیب به زیاده و نقصان همه مساویند. نهم آنکه: کسی که جهت او اقرار می‌کنند تکذیب اقرار کنندۀ نکند، چنانچه اگر تکذیب

[_____ ۱]- در اقرار بهائم محتاج به تأمل است. (تویسرکانی) [۲] یعنی بگوید بر من فلان مقدار است به سبب این چاروا، بعضی گفته‌اند که این اقرار است از برای مالک چون محتمل است جنایتی بر او وارد آورده باشد یا از او منتفع شده باشد، و بعضی گفته‌اند چون محتمل است که به سبب آن چاروا جنایت بر شخص دیگری وارد آورده باشد غیر از مالک و خود آن چاروا، پس باید استفسار کنند. (یزدی) [۳] احوط تصالح است و تراضی مطلقاً. (صدر) * یعنی صورت عدم تعیین. (یزدی) [۴] این قول اظهر است. (دهکردی، یزدی) [۵] بطلان در ماعدای ارث محلّ تأمل است، چون محتمل است که اشتراط تولّد او حیّاً در ملکیت مختصّ به ارث باشد از جهت نصّ خاصّ، لکن ظاهر کلمات فقهاء اشتراط مطلق ملکیت است به تولّد حیّاً. (یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۳۹ او کند مستحقّ چیزی نمی‌شود مگر آنکه بعد از تکذیب تصدیق کند یا آنکه تکذیب او اقرار را آزادی غلام را لازم داشته باشد، چه بر قول شیخ اگر شخصی بنده‌ای را جهت شخصی اقرار کند و او منکر شود آزاد می‌شود. [۱] دهم آنکه: آنچه به آن اقرار می‌کند جهت کسی باید که چیزی باشد که او مالک آن تواند شد، پس اگر به جهت مسلمانی به خوک یا شراب یا جهت کافری به مصحف یا بنده مسلمانی اقرار کند صحیح نیست. و بعضی از مجتهدین اقرار در صورت آخر را جایز داشته‌اند و گفته‌اند که: حاکم شرع ایشان را به فروختن آنها جبر می‌کند. [۲] یازدهم آنکه: آنچه به آن اقرار می‌کند باید چیزی باشد که صلاحیت مملوک بودن داشته باشد، پس اگر اقرار کند به آزادی جهت غلام کسی صحیح نیست. و همچنین اگر اقرار به فضله انسان یا پوست مرده کند، مگر آنکه پوست را جهت حلال‌داننده مرده اقرار کند، چه در این صورت صحیح است. و اگر اقرار کند جهت شخصی به حبه‌ای از گندم یا پوست جوزی لازم است که به آن کس بدهد و اگرچه آن را مال نگویند. دوازدهم آنکه: آن چیز ملک اقرارکننده نباشد [۳] پس اگر گوید که ملک من از فلان است صحیح نیست. سیزدهم آنکه: چیزی باشد که احکام اقرار در آن جاری باشد، پس اگر کسی را به حسب شرع ثابت شده باشد که چیزی بر او وقف کرده باشند و او آن چیز را به جهت غیری اقرار کند صحیح نیست. چهاردهم آنکه: چیزی که اقرار به آن می‌کند می‌باید که در دست او [۴] باشد، پس اگر اقرار به مال غیر کند صحیح نیست. [_____ ۱] با فرض معلوم بودن اینکه بنده است، حکم به آزادی مشکل است. (یزدی) [۲] قول آن بعض اظهر است. (دهکردی، یزدی) [۳] یعنی اسناد به ملکیت خود ندهد.

(یزدی) [۴] اگر اقرار به چیزی کند که در دست غیر است از برای دیگری مأخوذ است به اقرار خود هرگاه درید او بیاید. (نخجوانی، یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۴۰

فصل دوم: در اقرار کردن به خویش بودن

فصل دوم: در اقرار کردن به خویش بودن بدان که شروط اقرار به خویشی کردن زیاده بر آنچه مذکور شد سه چیز است: اول: ممکن باشد الحاق به مقرّبه، پس اگر اقرار کند به بنوّت معروف به نسبی یا به بنوّت بزرگتر از خود یا مساوی به خود یا کمتر از خود که عادت بر آن جاری نباشد باطل است، و همچنین باطل است اقرار به نسب کسی که شرعاً ممنوع باشد چون ولد الزنا و ولد اللعان و اگرچه در این صورت فرزند میراث می برد. و اگر اقرار کند که این ولد من است از زنا خلاف است که اقرار به این از قبیل تعقیب اقرار به منافی است که قبول نمی کنند و اول آن را قبول می کنند یا اصلاً باطل است. دوم: تصدیق مقرّبه در غیر ولد صغیر و مجنون و میت [۱] چه در صغیر انکار اعتبار ندارد و اگرچه بعد از بلوغ باشد. و اگر دو شخص یا بیشتر تصادق کنند بر نسب غیر ولد چون اخوّت صحیح است و تعدّی نمی کند از متصادقان به ورثه ایشان. سوم: عدم منازعت در نسب، پس اگر دو کس در فرزندى نزاع کنند اعتبار به گواه است. و اگر عمّ اقرار کند به برادری مال میت را به برادر می دهند، و اگر زوجه اقرار کند به ولدی و برادران تصدیقش کنند مال را به فرزند می دهند، و اگر تکذیبش کنند زیاده از هشت یک [۲] نصیب خود را به او می دهند. و اگر برادران گویند که فرزندى هست و زوجه منکر باشد آنچه زیاده از ربع است برادران به او می دهند. و اگر فرزند به فرزند دیگر اقرار کند نصف را به او می دهند، و اگر هردو به ثالثی اقرار کنند ثلث را به او می دهند، و با عدالت هردو نسب و میراث هردو ثابت می شود.

فصل سوم: در احکام اقرار کردن

فصل سوم: در احکام اقرار کردن بدان که هر گاه شخصی برای شخصی به مال معینی اقرار کند لازم است بر او دادن آن مال به آن شخص، و هر گاه اقرار کند به چیزی مجهول تعیین آن بر متعارف بلد [۱] - حکم در مجنون و میت خالی از اشکال نیست، هر چند مشهور است. (یزدی) [۲] یعنی نصف ربع را به او می دهد. (نخجوانی، یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۴۱ اقرار کننده است، و هر گاه متعدّد باشد به آنچه غالب باشد در استعمال [۱] و اگر غالب نباشد تعیین آن به اقرار کننده تعلق دارد. و هر گاه اقرار به مجهول [۲] کند صحیح است و حاکم الزام نماید اقرار کننده را به تفسیر آن، مثل آنکه اقرار کند به مال یا به شیئی یا مال بسیار یا مال عظیم [۳] یا کثیر یا نفیس، به شرط [۴] آنکه آن را در عرف مال گویند، پس در این صورت اگر اقرار [۵] به پوست بادام یا حبه از گندم کند صحیح نیست. و شیخ طوسی رحمه الله گفته که: مراد به مال کثیر هشتاد است، زیرا که در بعض احادیث وارد شده که کثیر را حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمیعین به هشتاد تفسیر کرده اند «۱». و در این قول اشکال است چه این حدیث در نذر کردن واقع شده، و حمل اقرار بر نذر کردن قیاس است. و اقرار مجهول برپانزده وجه است [۶]: اول: اقرار کردن به شیئی و آن بر اعم از مال است، پس اگر آن را به حدّ قذف یا شفعه تفسیر کند حاکم آن را قبول می کند، و اگر به سرگین نجس تفسیر کند قبول نمی کند، و بعضی از مجتهدین این را نیز جایز داشته اند. [۷] [۲] دوم: اقرار به مال، پس آنچه آن را در عرف مال گویند بر او لا _____ زم _____ است و اگرچه [۱] - به شرط آنکه عرفاً آن غالب فهمیده شود بدون قرینه. (دهکردی، یزدی) * معیار در اقرار ظهور لفظ و کلام اقرار کننده است که کاشف از مراد اوست، اگر چه

به حسب قراین عامه یا خاصه بوده باشد و غلبه در استعمال من حیث هو یکی از اسباب ظهور است. (صدر) [۲] یعنی مجهولی که متعارف بلد مقرّ نداشته باشد. (دهکردی، یزدی) [۳] در بسیار و عظیم و کثیر و نفیس باید صدق این عناوین کند. (دهکردی، یزدی) [۴] این شرط در اقرار به شیء من حیث هو معلوم نیست. (صدر) [۵] یعنی تفسیر. (یزدی) [۶] مناط در همه مذکورات ان فهم و صدق عرفی است. (یزدی) [۷] اگر قابل تعلّق حق اختصاص با او است، فرمایش بعضی از مجتهدین بعید نیست. (صدر)

(۱) _____ شیخ طوسی، مبسوط ۳: ۶ و

خلاف ۳: ۳۵۳، مسأله ۱. کافی ۷: ۴۶۳، حدیث ۲۱. وسائل ۲۳: ۲۹۸ حدیث ۱. (۲) علامه حلی، تذکره ۲: ۱۵۱. شهید اول، دروس ۳: ۱۳۶. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۴۲ قلیل باشد، پس اگر مال نباشد چون سرگین نجس داخل نیست. و آیا تفسیر مال به حبه گندم جایز است یا نه؟ در آن خلاف است، چنانچه مذکور شد. [۱] سوم: اقرار به اسمای اجناس چون زیت و ذهب و فضّه، و قول قول مقرّ است در تفسیر اینها با قسم. [۲] چهارم: اقرار به صیغه جمع، و آن را حمل می کنند بر سه یا بیشتر. و اگر گوید که: من از این اقرار دو می خواستم که اقل جمع منطقی است، در آن خلاف است، اقرب آن است که قبول می کنند با قسم. [۳] پنجم: اقرار به صیغه عدد چون صد و هزار، و تفسیر آن تعلّق به مقرّ دارد و اگرچه تفسیر به حبه گندم [۴] کند. ششم: ابهام در صله، چون: «لَهُ عَلَيَّ مِنْ وَاحِدٍ إِلَى عَشْرَةٍ» یعنی فلانی راست بر من از یک تا ده، چه این احتمال هشت دارد و احتمال ده و نه دارد و احتمال پنجاه و پنج «۱» نیز دارد. هفتم: ابهام در وصف، چون: «لَهُ عَلَيَّ دِرْهَمٌ نَاقِصٌ» و همچنین اگر گوید: «لَهُ عَلَيَّ مَالٌ عَظِيمٌ جَلِيلٌ نَفِيسٌ». هشتم: ابهام در جزو چون نصف مثلاً، و تفسیر می کنند به نصف آنچه متمم و اول

[۱] _____ ظاهر کلام سابق ترجیح عدم

جواز بود. (صدر) [۲] قسم احوط است. (تویسرکانی) * التزام به قسم مشکل است. (صدر) * یعنی قسم بر نفی ازید هرگاه نزاع در تعیین مقدار باشد یا بر نفی آنچه مقرّله ادعا کند هرگاه نزاع در تعیین شخص یا نوع یا صنف باشد. (نخجوانی، یزدی) [۳] احوط عدم قبول است. (تویسرکانی) * گذشت که التزام به قسم مشکل است. (صدر) [۴] حبه گندم بعید است مگر به قرائن خاصه. (صدر) (۱) _____ جمع عدد ۱/۲/۳/۴/۵/۶/۷/۸/۹/۱۰/۱۱/۱۲/۱۳/۱۴/۱۵/۱۶/۱۷/۱۸/۱۹/۲۰/۲۱/۲۲/۲۳/۲۴/۲۵/۲۶/۲۷/۲۸/۲۹/۳۰/۳۱/۳۲/۳۳/۳۴/۳۵/۳۶/۳۷/۳۸/۳۹/۴۰/۴۱/۴۲/۴۳/۴۴/۴۵/۴۶/۴۷/۴۸/۴۹/۵۰/۵۱/۵۲/۵۳/۵۴/۵۵/۵۶/۵۷/۵۸/۵۹/۶۰/۶۱/۶۲/۶۳/۶۴/۶۵/۶۶/۶۷/۶۸/۶۹/۷۰/۷۱/۷۲/۷۳/۷۴/۷۵/۷۶/۷۷/۷۸/۷۹/۸۰/۸۱/۸۲/۸۳/۸۴/۸۵/۸۶/۸۷/۸۸/۸۹/۹۰/۹۱/۹۲/۹۳/۹۴/۹۵/۹۶/۹۷/۹۸/۹۹/۱۰۰/۱۰۱/۱۰۲/۱۰۳/۱۰۴/۱۰۵/۱۰۶/۱۰۷/۱۰۸/۱۰۹/۱۱۰/۱۱۱/۱۱۲/۱۱۳/۱۱۴/۱۱۵/۱۱۶/۱۱۷/۱۱۸/۱۱۹/۱۲۰/۱۲۱/۱۲۲/۱۲۳/۱۲۴/۱۲۵/۱۲۶/۱۲۷/۱۲۸/۱۲۹/۱۳۰/۱۳۱/۱۳۲/۱۳۳/۱۳۴/۱۳۵/۱۳۶/۱۳۷/۱۳۸/۱۳۹/۱۴۰/۱۴۱/۱۴۲/۱۴۳/۱۴۴/۱۴۵/۱۴۶/۱۴۷/۱۴۸/۱۴۹/۱۵۰/۱۵۱/۱۵۲/۱۵۳/۱۵۴/۱۵۵/۱۵۶/۱۵۷/۱۵۸/۱۵۹/۱۶۰/۱۶۱/۱۶۲/۱۶۳/۱۶۴/۱۶۵/۱۶۶/۱۶۷/۱۶۸/۱۶۹/۱۷۰/۱۷۱/۱۷۲/۱۷۳/۱۷۴/۱۷۵/۱۷۶/۱۷۷/۱۷۸/۱۷۹/۱۸۰/۱۸۱/۱۸۲/۱۸۳/۱۸۴/۱۸۵/۱۸۶/۱۸۷/۱۸۸/۱۸۹/۱۹۰/۱۹۱/۱۹۲/۱۹۳/۱۹۴/۱۹۵/۱۹۶/۱۹۷/۱۹۸/۱۹۹/۲۰۰/۲۰۱/۲۰۲/۲۰۳/۲۰۴/۲۰۵/۲۰۶/۲۰۷/۲۰۸/۲۰۹/۲۱۰/۲۱۱/۲۱۲/۲۱۳/۲۱۴/۲۱۵/۲۱۶/۲۱۷/۲۱۸/۲۱۹/۲۲۰/۲۲۱/۲۲۲/۲۲۳/۲۲۴/۲۲۵/۲۲۶/۲۲۷/۲۲۸/۲۲۹/۲۳۰/۲۳۱/۲۳۲/۲۳۳/۲۳۴/۲۳۵/۲۳۶/۲۳۷/۲۳۸/۲۳۹/۲۴۰/۲۴۱/۲۴۲/۲۴۳/۲۴۴/۲۴۵/۲۴۶/۲۴۷/۲۴۸/۲۴۹/۲۵۰/۲۵۱/۲۵۲/۲۵۳/۲۵۴/۲۵۵/۲۵۶/۲۵۷/۲۵۸/۲۵۹/۲۶۰/۲۶۱/۲۶۲/۲۶۳/۲۶۴/۲۶۵/۲۶۶/۲۶۷/۲۶۸/۲۶۹/۲۷۰/۲۷۱/۲۷۲/۲۷۳/۲۷۴/۲۷۵/۲۷۶/۲۷۷/۲۷۸/۲۷۹/۲۸۰/۲۸۱/۲۸۲/۲۸۳/۲۸۴/۲۸۵/۲۸۶/۲۸۷/۲۸۸/۲۸۹/۲۹۰/۲۹۱/۲۹۲/۲۹۳/۲۹۴/۲۹۵/۲۹۶/۲۹۷/۲۹۸/۲۹۹/۳۰۰/۳۰۱/۳۰۲/۳۰۳/۳۰۴/۳۰۵/۳۰۶/۳۰۷/۳۰۸/۳۰۹/۳۱۰/۳۱۱/۳۱۲/۳۱۳/۳۱۴/۳۱۵/۳۱۶/۳۱۷/۳۱۸/۳۱۹/۳۲۰/۳۲۱/۳۲۲/۳۲۳/۳۲۴/۳۲۵/۳۲۶/۳۲۷/۳۲۸/۳۲۹/۳۳۰/۳۳۱/۳۳۲/۳۳۳/۳۳۴/۳۳۵/۳۳۶/۳۳۷/۳۳۸/۳۳۹/۳۴۰/۳۴۱/۳۴۲/۳۴۳/۳۴۴/۳۴۵/۳۴۶/۳۴۷/۳۴۸/۳۴۹/۳۵۰/۳۵۱/۳۵۲/۳۵۳/۳۵۴/۳۵۵/۳۵۶/۳۵۷/۳۵۸/۳۵۹/۳۶۰/۳۶۱/۳۶۲/۳۶۳/۳۶۴/۳۶۵/۳۶۶/۳۶۷/۳۶۸/۳۶۹/۳۷۰/۳۷۱/۳۷۲/۳۷۳/۳۷۴/۳۷۵/۳۷۶/۳۷۷/۳۷۸/۳۷۹/۳۸۰/۳۸۱/۳۸۲/۳۸۳/۳۸۴/۳۸۵/۳۸۶/۳۸۷/۳۸۸/۳۸۹/۳۹۰/۳۹۱/۳۹۲/۳۹۳/۳۹۴/۳۹۵/۳۹۶/۳۹۷/۳۹۸/۳۹۹/۴۰۰/۴۰۱/۴۰۲/۴۰۳/۴۰۴/۴۰۵/۴۰۶/۴۰۷/۴۰۸/۴۰۹/۴۱۰/۴۱۱/۴۱۲/۴۱۳/۴۱۴/۴۱۵/۴۱۶/۴۱۷/۴۱۸/۴۱۹/۴۲۰/۴۲۱/۴۲۲/۴۲۳/۴۲۴/۴۲۵/۴۲۶/۴۲۷/۴۲۸/۴۲۹/۴۳۰/۴۳۱/۴۳۲/۴۳۳/۴۳۴/۴۳۵/۴۳۶/۴۳۷/۴۳۸/۴۳۹/۴۴۰/۴۴۱/۴۴۲/۴۴۳/۴۴۴/۴۴۵/۴۴۶/۴۴۷/۴۴۸/۴۴۹/۴۵۰/۴۵۱/۴۵۲/۴۵۳/۴۵۴/۴۵۵/۴۵۶/۴۵۷/۴۵۸/۴۵۹/۴۶۰/۴۶۱/۴۶۲/۴۶۳/۴۶۴/۴۶۵/۴۶۶/۴۶۷/۴۶۸/۴۶۹/۴۷۰/۴۷۱/۴۷۲/۴۷۳/۴۷۴/۴۷۵/۴۷۶/۴۷۷/۴۷۸/۴۷۹/۴۸۰/۴۸۱/۴۸۲/۴۸۳/۴۸۴/۴۸۵/۴۸۶/۴۸۷/۴۸۸/۴۸۹/۴۹۰/۴۹۱/۴۹۲/۴۹۳/۴۹۴/۴۹۵/۴۹۶/۴۹۷/۴۹۸/۴۹۹/۵۰۰/۵۰۱/۵۰۲/۵۰۳/۵۰۴/۵۰۵/۵۰۶/۵۰۷/۵۰۸/۵۰۹/۵۱۰/۵۱۱/۵۱۲/۵۱۳/۵۱۴/۵۱۵/۵۱۶/۵۱۷/۵۱۸/۵۱۹/۵۲۰/۵۲۱/۵۲۲/۵۲۳/۵۲۴/۵۲۵/۵۲۶/۵۲۷/۵۲۸/۵۲۹/۵۳۰/۵۳۱/۵۳۲/۵۳۳/۵۳۴/۵۳۵/۵۳۶/۵۳۷/۵۳۸/۵۳۹/۵۴۰/۵۴۱/۵۴۲/۵۴۳/۵۴۴/۵۴۵/۵۴۶/۵۴۷/۵۴۸/۵۴۹/۵۵۰/۵۵۱/۵۵۲/۵۵۳/۵۵۴/۵۵۵/۵۵۶/۵۵۷/۵۵۸/۵۵۹/۵۶۰/۵۶۱/۵۶۲/۵۶۳/۵۶۴/۵۶۵/۵۶۶/۵۶۷/۵۶۸/۵۶۹/۵۷۰/۵۷۱/۵۷۲/۵۷۳/۵۷۴/۵۷۵/۵۷۶/۵۷۷/۵۷۸/۵۷۹/۵۸۰/۵۸۱/۵۸۲/۵۸۳/۵۸۴/۵۸۵/۵۸۶/۵۸۷/۵۸۸/۵۸۹/۵۹۰/۵۹۱/۵۹۲/۵۹۳/۵۹۴/۵۹۵/۵۹۶/۵۹۷/۵۹۸/۵۹۹/۶۰۰/۶۰۱/۶۰۲/۶۰۳/۶۰۴/۶۰۵/۶۰۶/۶۰۷/۶۰۸/۶۰۹/۶۱۰/۶۱۱/۶۱۲/۶۱۳/۶۱۴/۶۱۵/۶۱۶/۶۱۷/۶۱۸/۶۱۹/۶۲۰/۶۲۱/۶۲۲/۶۲۳/۶۲۴/۶۲۵/۶۲۶/۶۲۷/۶۲۸/۶۲۹/۶۳۰/۶۳۱/۶۳۲/۶۳۳/۶۳۴/۶۳۵/۶۳۶/۶۳۷/۶۳۸/۶۳۹/۶۴۰/۶۴۱/۶۴۲/۶۴۳/۶۴۴/۶۴۵/۶۴۶/۶۴۷/۶۴۸/۶۴۹/۶۵۰/۶۵۱/۶۵۲/۶۵۳/۶۵۴/۶۵۵/۶۵۶/۶۵۷/۶۵۸/۶۵۹/۶۶۰/۶۶۱/۶۶۲/۶۶۳/۶۶۴/۶۶۵/۶۶۶/۶۶۷/۶۶۸/۶۶۹/۶۷۰/۶۷۱/۶۷۲/۶۷۳/۶۷۴/۶۷۵/۶۷۶/۶۷۷/۶۷۸/۶۷۹/۶۸۰/۶۸۱/۶۸۲/۶۸۳/۶۸۴/۶۸۵/۶۸۶/۶۸۷/۶۸۸/۶۸۹/۶۹۰/۶۹۱/۶۹۲/۶۹۳/۶۹۴/۶۹۵/۶۹۶/۶۹۷/۶۹۸/۶۹۹/۷۰۰/۷۰۱/۷۰۲/۷۰۳/۷۰۴/۷۰۵/۷۰۶/۷۰۷/۷۰۸/۷۰۹/۷۱۰/۷۱۱/۷۱۲/۷۱۳/۷۱۴/۷۱۵/۷۱۶/۷۱۷/۷۱۸/۷۱۹/۷۲۰/۷۲۱/۷۲۲/۷۲۳/۷۲۴/۷۲۵/۷۲۶/۷۲۷/۷۲۸/۷۲۹/۷۳۰/۷۳۱/۷۳۲/۷۳۳/۷۳۴/۷۳۵/۷۳۶/۷۳۷/۷۳۸/۷۳۹/۷۴۰/۷۴۱/۷۴۲/۷۴۳/۷۴۴/۷۴۵/۷۴۶/۷۴۷/۷۴۸/۷۴۹/۷۵۰/۷۵۱/۷۵۲/۷۵۳/۷۵۴/۷۵۵/۷۵۶/۷۵۷/۷۵۸/۷۵۹/۷۶۰/۷۶۱/۷۶۲/۷۶۳/۷۶۴/۷۶۵/۷۶۶/۷۶۷/۷۶۸/۷۶۹/۷۷۰/۷۷۱/۷۷۲/۷۷۳/۷۷۴/۷۷۵/۷۷۶/۷۷۷/۷۷۸/۷۷۹/۷۸۰/۷۸۱/۷۸۲/۷۸۳/۷۸۴/۷۸۵/۷۸۶/۷۸۷/۷۸۸/۷۸۹/۷۹۰/۷۹۱/۷۹۲/۷۹۳/۷۹۴/۷۹۵/۷۹۶/۷۹۷/۷۹۸/۷۹۹/۸۰۰/۸۰۱/۸۰۲/۸۰۳/۸۰۴/۸۰۵/۸۰۶/۸۰۷/۸۰۸/۸۰۹/۸۱۰/۸۱۱/۸۱۲/۸۱۳/۸۱۴/۸۱۵/۸۱۶/۸۱۷/۸۱۸/۸۱۹/۸۲۰/۸۲۱/۸۲۲/۸۲۳/۸۲۴/۸۲۵/۸۲۶/۸۲۷/۸۲۸/۸۲۹/۸۳۰/۸۳۱/۸۳۲/۸۳۳/۸۳۴/۸۳۵/۸۳۶/۸۳۷/۸۳۸/۸۳۹/۸۴۰/۸۴۱/۸۴۲/۸۴۳/۸۴۴/۸۴۵/۸۴۶/۸۴۷/۸۴۸/۸۴۹/۸۵۰/۸۵۱/۸۵۲/۸۵۳/۸۵۴/۸۵۵/۸۵۶/۸۵۷/۸۵۸/۸۵۹/۸۶۰/۸۶۱/۸۶۲/۸۶۳/۸۶۴/۸۶۵/۸۶۶/۸۶۷/۸۶۸/۸۶۹/۸۷۰/۸۷۱/۸۷۲/۸۷۳/۸۷۴/۸۷۵/۸۷۶/۸۷۷/۸۷۸/۸۷۹/۸۸۰/۸۸۱/۸۸۲/۸۸۳/۸۸۴/۸۸۵/۸۸۶/۸۸۷/۸۸۸/۸۸۹/۸۹۰/۸۹۱/۸۹۲/۸۹۳/۸۹۴/۸۹۵/۸۹۶/۸۹۷/۸۹۸/۸۹۹/۹۰۰/۹۰۱/۹۰۲/۹۰۳/۹۰۴/۹۰۵/۹۰۶/۹۰۷/۹۰۸/۹۰۹/۹۱۰/۹۱۱/۹۱۲/۹۱۳/۹۱۴/۹۱۵/۹۱۶/۹۱۷/۹۱۸/۹۱۹/۹۲۰/۹۲۱/۹۲۲/۹۲۳/۹۲۴/۹۲۵/۹۲۶/۹۲۷/۹۲۸/۹۲۹/۹۳۰/۹۳۱/۹۳۲/۹۳۳/۹۳۴/۹۳۵/۹۳۶/۹۳۷/۹۳۸/۹۳۹/۹۴۰/۹۴۱/۹۴۲/۹۴۳/۹۴۴/۹۴۵/۹۴۶/۹۴۷/۹۴۸/۹۴۹/۹۵۰/۹۵۱/۹۵۲/۹۵۳/۹۵۴/۹۵۵/۹۵۶/۹۵۷/۹۵۸/۹۵۹/۹۶۰/۹۶۱/۹۶۲/۹۶۳/۹۶۴/۹۶۵/۹۶۶/۹۶۷/۹۶۸/۹۶۹/۹۷۰/۹۷۱/۹۷۲/۹۷۳/۹۷۴/۹۷۵/۹۷۶/۹۷۷/۹۷۸/۹۷۹/۹۸۰/۹۸۱/۹۸۲/۹۸۳/۹۸۴/۹۸۵/۹۸۶/۹۸۷/۹۸۸/۹۸۹/۹۹۰/۹۹۱/۹۹۲/۹۹۳/۹۹۴/۹۹۵/۹۹۶/۹۹۷/۹۹۸/۹۹۹/۱۰۰۰/۱۰۰۱/۱۰۰۲/۱۰۰۳/۱۰۰۴/۱۰۰۵/۱۰۰۶/۱۰۰۷/۱۰۰۸/۱۰۰۹/۱۰۱۰/۱۰۱۱/۱۰۱۲/۱۰۱۳/۱۰۱۴/۱۰۱۵/۱۰۱۶/۱۰۱۷/۱۰۱۸/۱۰۱۹/۱۰۲۰/۱۰۲۱/۱۰۲۲/۱۰۲۳/۱۰۲۴/۱۰۲۵/۱۰۲۶/۱۰۲۷/۱۰۲۸/۱۰۲۹/۱۰۳۰/۱۰۳۱/۱۰۳۲/۱۰۳۳/۱۰۳۴/۱۰۳۵/۱۰۳۶/۱۰۳۷/۱۰۳۸/۱۰۳۹/۱۰۴۰/۱۰۴۱/۱۰۴۲/۱۰۴۳/۱۰۴۴/۱۰۴۵/۱۰۴۶/۱۰۴۷/۱۰۴۸/۱۰۴۹/۱۰۵۰/۱۰۵۱/۱۰۵۲/۱۰۵۳/۱۰۵۴/۱۰۵۵/۱۰۵۶/۱۰۵۷/۱۰۵۸/۱۰۵۹/۱۰۶۰/۱۰۶۱/۱۰۶۲/۱۰۶۳/۱۰۶۴/۱۰۶۵/۱۰۶۶/۱۰۶۷/۱۰۶۸/۱۰۶۹/۱۰۷۰/۱۰۷۱/۱۰۷۲/۱۰۷۳/۱۰۷۴/۱۰۷۵/۱۰۷۶/۱۰۷۷/۱۰۷۸/۱۰۷۹/۱۰۸۰/۱۰۸۱/۱۰۸۲/۱۰۸۳/۱۰۸۴/۱۰۸۵/۱۰۸۶/۱۰۸۷/۱۰۸۸/۱۰۸۹/۱۰۹۰/۱۰۹۱/۱۰۹۲/۱۰۹۳/۱۰۹۴/۱۰۹۵/۱۰۹۶/۱۰۹۷/۱۰۹۸/۱۰۹۹/۱۱۰۰/۱۱۰۱/۱۱۰۲/۱۱۰۳/۱۱۰۴/۱۱۰۵/۱۱۰۶/۱۱۰۷/۱۱۰۸/۱۱۰۹/۱۱۱۰/۱۱۱۱/۱۱۱۲/۱۱۱۳/۱۱۱۴/۱۱۱۵/۱۱۱۶/۱۱۱۷/۱۱۱۸/۱۱۱۹/۱۱۲۰/۱۱۲۱/۱۱۲۲/۱۱۲۳/۱۱۲۴/۱۱۲۵/۱۱۲۶/۱۱۲۷/۱۱۲۸/۱۱۲۹/۱۱۳۰/۱۱۳۱/۱۱۳۲/۱۱۳۳/۱۱۳۴/۱۱۳۵/۱۱۳۶/۱۱۳۷/۱۱۳۸/۱۱۳۹/۱۱۴۰/۱۱۴۱/۱۱۴۲/۱۱۴۳/۱۱۴۴/۱۱۴۵/۱۱۴۶/۱۱۴۷/۱۱۴۸/۱۱۴۹/۱۱۵۰/۱۱۵۱/۱۱۵۲/۱۱۵۳/۱۱۵۴/۱۱۵۵/۱۱۵۶/۱۱۵۷/۱۱۵۸/۱۱۵۹/۱۱۶۰/۱۱۶۱/۱۱۶۲/۱۱۶۳/۱۱۶۴/۱۱۶۵/۱۱۶۶/۱۱۶۷/۱۱۶۸/۱۱۶۹/۱۱۷۰/۱۱۷۱/۱۱۷۲/۱۱۷۳/۱۱۷۴/۱۱۷۵/۱۱۷۶/۱۱۷۷/۱۱۷۸/۱۱۷۹/۱۱۸۰/۱۱۸۱/۱۱۸۲/۱۱۸۳/۱۱۸۴/۱۱۸۵/۱۱۸۶/۱۱۸۷/۱۱۸۸/۱۱۸۹/۱۱۹۰/۱۱۹۱/۱۱۹۲/۱۱۹۳/۱۱۹۴/۱۱۹۵/۱۱۹۶/۱۱۹۷/۱۱۹۸/۱۱۹۹/۱۲۰۰/۱۲۰۱/۱۲۰۲/۱۲۰۳/۱۲۰۴/۱۲۰۵/۱۲۰۶/۱۲۰۷/۱۲۰۸/۱۲۰۹/۱۲۱۰/۱۲۱۱/۱۲۱۲/۱۲۱۳/۱۲۱۴/۱۲۱۵/۱۲۱۶/۱۲۱۷/۱۲۱۸/۱۲۱۹/۱۲۲۰/۱۲۲۱/۱۲۲۲/۱۲۲۳/۱۲۲۴/۱۲۲۵/۱۲۲۶/۱۲۲۷/۱۲۲۸/۱۲۲۹/۱۲۳۰/۱۲۳۱/۱۲۳۲/۱۲۳۳/۱۲۳۴/۱۲۳۵/۱۲۳۶/۱۲۳۷/۱۲۳۸/۱۲۳۹/۱۲۴۰/۱۲۴۱/۱۲۴۲/۱۲۴۳/۱۲۴۴/۱۲۴۵/۱۲۴۶/۱۲۴۷/۱۲۴۸/۱۲۴۹/۱۲۵۰/۱۲۵۱/۱۲۵۲/۱۲۵۳/۱۲۵۴/۱۲۵۵/۱۲۵۶/۱۲۵۷/۱۲۵۸/۱۲۵۹/۱۲۶۰/۱۲۶۱/۱۲۶۲/۱۲۶۳/۱۲۶۴/۱۲۶۵/۱۲۶۶/۱۲۶۷/۱۲۶۸/۱۲۶۹/۱۲۷۰/۱۲۷۱/۱۲۷۲/۱۲۷۳/۱۲۷۴/۱۲۷۵/۱۲۷۶/۱۲۷۷/۱۲۷۸/۱۲۷۹/۱۲۸۰/۱۲۸۱/۱۲۸۲/۱۲۸۳/۱۲۸۴/۱۲۸۵/۱۲۸۶/۱۲۸۷/۱۲۸۸/۱۲۸۹/۱۲۹۰/۱۲۹۱/۱۲۹۲/۱۲۹۳/۱۲۹۴/۱۲۹۵/۱۲۹۶/۱۲۹۷/۱۲۹۸/۱۲۹۹/۱۳۰۰/۱۳۰۱/۱۳۰۲/۱۳۰۳/۱۳۰۴/۱۳۰۵/۱۳۰۶/۱۳۰۷/۱۳۰۸/۱۳۰۹/۱۳۱۰/۱۳۱۱/۱۳۱۲/۱۳۱۳/۱۳۱۴/۱۳۱۵/۱۳۱۶/۱۳۱۷/۱۳۱۸/۱۳۱۹/۱۳۲۰/۱۳۲۱/۱۳۲۲/۱۳۲۳/۱۳۲۴/۱۳۲۵/۱۳۲۶/۱۳۲۷/۱۳۲۸/۱۳۲۹/۱۳۳۰/۱۳۳۱/۱۳۳۲/۱۳۳۳/۱۳۳۴/۱۳۳۵/۱۳۳۶/۱۳۳۷/۱۳۳۸/۱۳۳۹/۱۳۴۰/۱۳۴۱/۱۳۴۲/۱۳۴۳/۱۳۴۴/۱۳۴۵/۱۳۴۶/۱۳۴۷/۱۳۴۸/۱۳۴۹/۱۳۵۰/۱۳۵۱/۱۳۵۲/۱۳۵۳/۱۳۵۴/۱۳۵۵/۱۳۵۶/۱۳۵۷/۱۳۵۸/۱۳۵۹/۱۳۶۰/۱۳۶۱/۱۳۶۲/۱۳۶۳/۱۳۶۴/۱۳۶۵/۱۳۶۶/۱۳۶۷/۱۳۶۸/۱۳۶۹/۱۳۷۰/۱۳۷۱/۱۳۷۲/۱۳۷۳/۱۳۷۴/۱۳۷۵/۱۳۷۶/۱۳۷۷/۱۳۷۸/۱۳۷۹/۱۳۸۰/۱۳۸۱/۱۳۸۲/۱۳۸۳/۱۳۸۴/۱۳۸۵/۱۳۸۶/۱۳۸۷/۱۳۸۸/۱۳۸۹/۱۳۹۰/۱۳۹۱/۱۳۹۲/۱۳۹۳/۱۳۹۴/۱۳۹۵/۱۳۹۶/۱۳۹۷/۱۳۹۸/۱۳۹۹/۱۴۰۰/۱۴۰۱/۱۴۰۲/۱۴۰۳/۱۴۰۴/۱۴۰۵/۱۴۰۶/۱۴۰۷/۱۴۰۸/۱۴۰۹/۱۴۱۰/۱۴۱۱/۱۴۱۲/۱۴۱۳/۱۴۱۴/۱۴۱۵/۱۴۱۶/۱۴۱۷/۱۴۱۸/۱۴۱۹/۱۴۲۰/۱۴۲۱/۱۴۲۲/۱۴۲۳/۱۴۲۴/۱۴۲۵/۱۴۲۶/۱۴۲۷/۱۴۲۸/۱۴۲۹/۱۴۳۰/۱۴۳۱/۱۴۳۲/۱۴۳۳/۱۴۳۴/۱۴۳۵/۱۴۳۶/۱۴۳۷/۱۴۳۸/۱۴۳۹/۱۴۴۰/۱۴۴۱/۱۴۴۲/۱۴۴۳/۱۴۴۴/۱۴۴۵/۱۴۴۶/۱۴۴۷/۱۴۴۸/۱۴۴۹/۱۴۵۰/۱۴۵۱/۱۴۵۲/۱۴۵۳/۱۴۵۴/۱۴۵۵/۱۴۵۶/۱۴۵۷/۱۴۵۸/۱۴۵۹/۱۴۶۰/۱۴۶۱/۱۴۶۲/۱۴۶۳/۱۴۶۴/۱۴۶۵/۱۴۶۶/۱۴۶۷/۱۴۶۸/۱۴۶۹/۱۴۷۰/۱۴۷۱/۱۴۷۲/۱۴۷۳/۱۴۷۴/۱۴۷۵/۱۴۷۶/۱۴۷۷/۱۴۷۸/۱۴۷۹/۱۴۸۰/۱۴۸۱/۱۴۸۲/۱۴۸۳/۱۴۸۴/۱۴۸۵/۱۴۸۶/۱۴۸۷/۱۴۸۸/۱۴۸۹/۱۴۹۰/۱۴۹۱/۱۴۹۲/۱۴۹۳/۱۴۹۴/۱۴۹۵/۱۴۹۶/۱۴۹۷/۱۴۹۸/۱۴۹۹/۱۵۰۰/۱۵۰۱/۱۵۰۲/۱۵۰۳/۱۵۰۴/۱۵۰۵/۱۵۰۶/۱۵۰۷/۱۵۰۸/

تذکره ۲: ۱۵۴ و قواعد ۲: ۴۲۲. محقق ثانی، جامع المقاصد ۹: ۲۶۴ و ۲۶۵. شهید ثانی، مسالک ۱۱: ۴۴. (۲) شیخ طوسی، مبسوط ۳: ۱۳ و خلاف ۳: ۳۶۵، مسأله ۸ و ۹ و ۱۰ و ۱۱. ابن حمزه، غنیه: ۲۷۳. علامه حلی، ارشاد ۱: ۴۱۰. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۴۴ اوست «۱» اما اقرار به بنده‌ای که عمامه بر سر و جامه در بردارد اقرار به عمامه و جامه نیست. دوازدهم: ابهام در اعیان [۱] چون: «لَهُ هَذَا التَّوْبِ أَوْ هَذَا الْعَبْدُ» مطالبه تعیین می‌کند، پس با تعیین اگر مُقَرَّلَه منکر باشد سوگندش می‌دهند [۲] و انتزاع می‌کند حاکم مُقَرَّبَه را یا در دست مقرّ می‌گذارد، پس اگر مُقَرَّلَه تصدیق کند بعد از انکار قبول می‌کند. سیزدهم: ابهام مستخرج، و آن به طریق استخراج مجهول است، و این وقتی معتبر است که مُقَرَّلَه عالم باشد به آن عبارت، پس اگر عامی را تلقین کنند حکم بر آن مترتب نمی‌شود، مثلاً به طریق جبر و مقابله اگر گوید: زید را بر من مالی است و نصف مال عمرو، عمرو را بر من مالی است و نصف مال زید، پس مال هریک به طریق جبر و مقابله چهار است و به هریک از ایشان شش می‌باید داد. و در تفسیر جنس رجوع به اقرار کننده باید کرد. چهاردهم: ابهام ممکن الاستخراج به حساب و رجوع به مقرّ کنند [۳] چون: «لَهُ عَلَى مِنَ الْفِضَّةِ بوزنِ هَذِهِ الصَّخْرَةِ أَوْ بِقَدْرِ ثَمَنِ عَبْد زَيْدٍ». پانزدهم: ابهام از حیثیت عموم، چنانچه گوید: زید راست جمیع آنچه در دست من است. و اگر گوید: فلان شخص را بر من زیاده از مال فلان است، او را زیاده از قدر مال او باید داد، و اگر در این صورت دعوی کند که من مال او را کم پنداشتم سوگندش می‌دهند. و اقرار به عین و دین صحیح است، پس اگر گوید که: دین یا عینی که بر ذمه بکر است تعلّق به زید دارد و نام من در تمسک عاریت است، صحیح است. و اگر گوید: مرا بر توست هزار، و او در جواب گوید: بلی، یا نعم، یا اجل، یا من مقرّم به آن، در این صورت [۱] ————— تمام مطلب این وجه معلوم نشد، گویا نسخ مغلوط بوده. (صدر) [۲] یعنی سوگند می‌دهند مقرّ را بر نفی آنچه مقرّ له تعیین می‌کند. (نخجوانی، یزدی) [۳] یعنی رجوع به مقرّ کنند در اخذ معادل وزن صخره مشار الیه یا معادل ثمن عبد. (دهکردی) (۱) علامه حلی در مختلف ۶: ۵۲ به ابن جنید نسبت داده است. ابن قدامه در مُغْنِی ۵: ۳۰۱ و ۳۵۲ به ابوحنیفه نسبت داده است. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۴۵ هزار براو لازم است. و اگر در جواب گوید: وزن کن یا نقد کن، یا گوید که: من مقرّم و نگوید: مقرّم به آن، در این صورت لازم نیست، چه در عرف در دو صورت اول احتمال استهزا دارد و در صورت آخر احتمال [۱] آن دارد که من مقرّم به آن حقّ جهت تو یا دیگری.

فصل چهارم: در منافی اقرار

قسم اول: مقبول

قسم اول: مقبول به دو شرط: اول: بعد از اقرار کردن به چیزی استثنای زیاده بر آن یا مساوی آن نکند بلکه به کمتر از آن استثنا کند، مثل آنکه بگوید: فلانی راست بر من ده درهم الا دو درهم، چه در این صورت اقرار به هشت درهم کرده. دوم آنکه: استثنا متصل باشد، چنانکه اگر در مثال مذکور بی‌فاصله گوید: الا دو درهم، صحیح است، اما اگر بعد از مدّتی استثنا کند صحیح نیست. و استثنا از اثبات نفی است به اجماع، و از نفی اثبات، خلاف مر ابوحنیفه را که او بر این رفته که استثنا از نفی اثبات نیست. و اگر استثنا متعدّد باشد به حرف عطف یا آنکه استثنای سوم زیاده از دوم باشد هر دو استثنا از اول بیرون می‌روند، مثل آنکه گوید: فلانی راست بر من ده درهم الا سه درهم و الا سه درهم، یا فلانی راست بر من ده درهم مگر دو درهم مگر چهار درهم، پس در این دو صورت چهار درهم ————— اقرار کرده. و اگر به حرف عطف نباشد

[۱] - این احتمال خالی از بعد نیست عرفاً زیرا که ظاهر از آن اقرار است به حقّ از برای متکلم. (تویسرکانی) * در دو صورت اول دور نیست قرینه نوعیه باشد بر استهزاء، ولی در صورت آخر بعید است، بلکه ظاهراً اقرار است از برای گوینده، پس فرقی میان گفتن به آن و نگفتن آن به نظر نمی‌رسد. (صدر) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۴۶ و استثنا از جنس باشد صحیح است به شرط آنکه مستغرق نباشد. و اگر استثنا به تردید باشد مثل آنکه گوید: فلانی راست بر من ده درهم الا سه درهم یا چهار درهم صحیح است، و در این دو احتمال است چه احتمال شش دارد و احتمال هفت نیز دارد. [۱] و اگر گوید: فلانی راست بر من درهمی بلکه درهمی میانه مجتهدین در این قول خلاف است، اقرب آن است [۲] که اقرار به یک درهم کرده مگر آنکه گوید: مراد من دو درهم است. و اگر بعد از دو جمله استثنا واقع شده باشد مثل آنکه گوید: فلانی راست بر من ده درهم و جامه‌ای الا درهمی میانه مجتهدین در این خلاف است، بعضی از ایشان براین رفته‌اند که عاید به جمله اخیر است، و بعضی گفته‌اند که: عاید به هر دو جمله است. [۳]

قسم دوم: مردود

قسم دوم: مردود مثل آنکه گوید: فلانی راست بر من هزار دینار قیمت شراب یا گوشت خوک یا متاعی که قبض نکرده‌ام، یا اقرار کند جهت مسلمانی به شراب یا خوک، چه در این صورت منافی اقرار مقبول نیست. [۴]

مطلب دوم در وصیت نمودن

فصل اول: در وصیت کردن به مال و شروط آن

فصل اول: در وصیت کردن به مال و شروط آن بدان که وصیت، مالک گردانیدن کسی است شخصی را بر عین یا منفعتی بعد از [۱] - پس قدر متیقّن اقرار به شش است. (صدر) [۲] معلوم نیست. (صدر) [۳] و بعضی اگر بگویند: عاید به اول است نیز مانع ندارد. (صدر) [۴] اگر عرفاً کلام واحد باشد عدم قبول مطلقاً معلوم نیست. (صدر) * مقامات مختلف است. (یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۴۷ مردن [۱] و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که: وصیت مسلط ساختن شخصی است بر تصرف در چیزی بعد از مردن «۱». و شروط آن دوازده است: اول: ایجاب، چون «أَوْصِيْتُ لِفُلَانٍ بِكَذَا أَوْ أَفْعَلُوا كَذَا بَعْدَ وَفَاتِي» یعنی وصیت کردم جهت فلان شخص به فلان چیز مثلاً، یا آنکه گوید که: فلان مبلغ به تصدّق دهید و به فلان مبلغ حجّ اجاره کنید بعد از وفات من، و آنچه بدینها ماند. و صیغه عربی در وصیت لازم نیست و اگر چه قادر بر آن باشد. و وصیت گنگ و کسی که از نطق عاجز باشد به اشاره و کنایت است. و اگر قادر بر نطق باشد و بنویسد یا اشاره کند عمل به آن واجب نیست [۲] و اگر چه در حال نوشتن او حاضر باشند. [۳] دوم: قبول کسی که وصیت برای او می‌کند خواه به لفظ باشد چون «قَبِلْتُ» و خواه به فعل باشد چون تصرف کردن در آن، و این در جایی شرط است که محصور باشد، امّا در غیر محصور چون فقرای بنی‌هاشم یا مسجد یا قنطره قبول شرط نیست. و در قبول اتصال به ایجاب شرط نیست، پس اگر بعد از ایجاب به زمانی یا بعد از وفات واقع شود صحیح است، و بعضی از مجتهدین [۴] گفته‌اند که قبول صحیح نیست مگر بعد از [۱] - اولی این است که تعریف شود وصیت به اینکه تصرفی است متعلّق بمابعد الوفاة در چیزی که از برای او است تصرف در آن. (تویسرکانی) * وصیت یا تملیکی است و آن مالک گردانیدن کسی است چیزی را بعد از مردن، یا عهدی است و آن سفارش کردن است به تصرفی بعد از مردن مثل

آنچه نقل کرده است از بعضی از مجتهدین. (دهکردی، یزدی) [۲] عدم وجوب منسوب به مشهور است، ولی معلوم نیست. (صدر) *

مراعات احتیاط کند. (نخجوانی، یزدی) [۳] اعتبار لفظ با قدرت مشهور است من الاصحاب، لکن دلیل واضحی بر آن مطلع نشدیم

ولکن شبهه نیست در اینکه این قول موافق با احتیاط است. (تویسرکانی) [۴] این قول ضعیف است. (تویسرکانی) * اگر مراد بعضی از مجتهدین آن است که لازم نیست، چنین است که فرموده‌اند. (صدر)

(۱) _____ محقق، مختصر نافع: ۱۶۳. شهید

اول، لمعه: ۱۶۷. فاضل مقداد، تنقیح ۲: ۳۵۹. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۴۸ وفات «۱» و اگر ردّ کرده باشد وصیت را در حیات موصی آیا بعد از وفات او رجوع می‌تواند کرد و قبول کرد؟ خلاف است، مشهور آن است که جایز است. [۱] اما اگر بعد از وفات و پیش از قبول ردّ کند باطل است [۲] و اگر بعد از قبول و بعد از قبض ردّ کند لغو است [۳] به اجماع. و اگر بعد از قبول و پیش از قبض ردّ کند خلاف است. [۴] و اگر پیش از قبول موصی له بمیرد وارث را قبول می‌رسد خواه پیش از مردن موصی باشد و خواه بعد از مردن موصی [۵] و بعضی از مجتهدین بر آنند که در این صورت وصیت باطل است، و بعضی گفته‌اند که: اگر غرض موصی تعلق به میت داشته باشد باطل می‌شود و اگر نه صحیح است، و بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر موصی له بعد از موصی بمیرد تعلق به وارث او می‌گیرد، و اگر پیش از او بمیرد باطل است. و در قبول و ردّ ورثه موصی له حکم او دارند. و اگر موصی له وارث نداشته باشد راجع به ورثه موصی می‌شود، و بعضی گفته‌اند که: به امام می‌رسد. [۶] «۲» سوم آنکه: موصی بالغ باشد [۷] چه وصیت طفل صحیح نیست. و در وصیت طفل ممیز و طفلی که ده ساله باشد خلاف است، بعضی [۸] از مجتهدین گفته‌اند که: وصیت [۱] _____ خالی از اشکال نیست.

[۲] و همچنین هرگاه بعد از قبض و پیش از قبول ردّ کند در صورتی که قبض او به عنوان قبول نباشد. (یزدی) [۳] یعنی ردّ او لغو است. (یزدی) [۴] اقوی صحت وصیت است. (تویسرکانی) * اظهر لغویت ردّ است در این صورت نیز. (دهکردی، یزدی) [۵] اقوی قول اول است. (تویسرکانی) [۶] محلّ تأمل و محتاج به تفصیل است. (صدر) [۷] احوط اعتبار بلوغ است مطلقاً. (تویسرکانی) [۸] قیول ایمن بعضی خالی از قیوت نیست. (یزدی)

(۱) _____ ابن زهره، غنیه: ۳۰۶. علامه حلی،

مختلف ۶: ۳۳۸ و قواعد ۲: ۴۴۴، محقق ثانی، جامع المقاصد ۱۰: ۱۰. (۲) ابن ادریس، سرائر ۳: ۲۱۶. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۴۹ ده ساله «۱» در ابواب البرّ صحیح است «۲» و بعضی گفته‌اند که: اگر مرد است وصیت هشت ساله صحیح است، و اگر زن است هفت ساله «۳». (چهارم آنکه: عاقل باشد، چه وصیت دیوانه صحیح نیست. پنجم آنکه: رشید باشد [۱] پس وصیت سفیه صحیح نیست [۲] مگر در ابواب البرّ و معروف نزد بعضی از مجتهدین و بعضی مطلقاً صحیح می‌دانند. و همچنین کسی که خود را زخم زده باشد و در آن زخم [۳] خوف مردن باشد، چه او نیز حکم سفیه دارد. ششم آنکه: قصد کند، چه وصیت مست و خفته و بیهوش صحیح نیست. هفتم آنکه: موصی له در حال وصیت موجود باشد [۴] پس اگر وصیت کند جهت حمل وجود او در حال وصیت معتبر است، و اگر مشکوک [۵] باشد در وجود وصیت او صحیح نیست. [۶] هشتم آنکه: صحیح باشد که مالک شود- یعنی صلاحیت مالک شدن چیزی داشته باشد- چه وصیت جهت ملک و چاروا و دابّه صحیح نیست، مگر آنکه در دابّه قصد علف او کند. نهم آنکه: موصی و موصی له آزاد باشند، چه وصیت بنده جهت بنده صحیح [۱] _____ احوط اعتبار رشد است مطلقاً.

(تویسرکانی) [۲] محلّ تأمل است در مالیات. (صدر) [۳] هرگاه اول زخم بزند و بعد از آن وصیت کند، و اما اگر اول وصیت کرده باشد صحیح است. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) [۴] این شرط در وصیت تملیکیه است نه عهدیه. (نخجوانی، یزدی) [۵] در مشکوک فیه محتمل است که مراعی باشد به وجود حین الوصیه (تویسرکانی، صدر) [۶] اگر بعد معلوم شود که موجود بوده

www.noorfatemah.org

چنانچه اکثر می گویند اصحّ است. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) [۲] اقوی این است که اجازه تنفیذ وصیت است. (تویسرکانی) *

اظهر تنفیذ است. (دهکردی، یزدی) _____

(۱) شیخ مفید، مقنعه: ۶۶۹ و ۶۷۰. سَلار، مراسم: ۲۰۳. ابن ادریس، سرائر ۳: ۱۹۴. (۲) ابن حمزه، وسیله: ۳۷۵. علامه حلی، مختلف ۶: ۳۶۷. شیخ طوسی، مبسوط ۴: ۹. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۵۲ و در بعضی از احادیث [۱] صحیحه وارد شده که: وصیت در عمّ و خال به طریق میراث است «۱» و جهت خویشان و موالی و مستحقّ زکات و سبیل الله به طریقی است که در بحث وقف مذکور شد. و وصیت به مجهول و غیر موجود [۲] صحیح است، و تعیین آن بعد از وفات متعلّق به وراثت است. پس اگر وصیت به مال یا نصیب یا مال قلیل یا عظیم کند تعیین آن به وراثت تعلق دارد هر گاه ندانند از موّث قدر معین را اراده کرده و اگر وصیت کند به جزء [۳] از مال خود و مراد بجزو [۴] عشر است چنانچه در روایت حسنه ابان بن تغلب از امام به حقّ ناطق امام جعفر صادق علیه السلام وارد شده «۲» و در بعضی روایات صحیحه نیز ایراد یافته که مراد به جزو سبع است «۳» و در بعضی دیگر آمده که ثلث است «۴» و در روایت صحیحه وارد شده که مراد به سهم ثمن است «۵» و در بعضی روایات ضعیفه سِدس وارد شده «۶» و شیء سِدس است. و اگر وصیت به مال بسیار کند پیش بعضی از مجتهدین هشتاد درهم _____ [۱] - این حدیث محمول است بر

استحباب رضاء ورثه. (تویسرکانی) * روایت منزل است بر جائی که مراد او علی کتاب الله باشد. (نخجوانی، یزدی) [۲] غیر موجود مثل اینکه وصیت کند بما تحمله المرأة بعد ذلک یا به آنچه درخت بار دهد بعد از این. (نخجوانی، یزدی) [۳] مراعات احتیاط در وصیت به جزء بین العشر و السبع مطلوب است و همچنین در وصیت به سهم. (تویسرکانی) [۴] اگر معلوم باشد که مراد او جزء شرعی است، و روایت منزل بر این است و همچنین است در سِدس و سهم. (یزدی) _____ (۱) من لا یحضره الفقیه ۴: ۱۵۴،

حدیث ۵۳۵. کافی ۷: ۴۵، حدیث ۳. وسائل ۱۹: ۳۹۳، حدیث ۱. (۲) کافی ۷: ۴۰، حدیث ۳. وسائل ۱۹: ۳۸۰، حدیث ۱. (۳) ارشاد مفید ۱: ۲۲۱. وسائل ۱۹: ۳۸۲، حدیث ۶. (۴) تهذیب ۹: ۲۰۹ / ۸۳۱. وسائل ۱۹: ۳۸۴، حدیث ۱۳. (۵) ارشاد مفید ۱: ۲۲۱. وسائل ۱۹: ۳۸۸، حدیث ۷. (۶) من لا یحضره الفقیه ۴: ۲۰۴، حدیث ۵۴۷۵. معانی الاخبار: ۳۲۳. وسائل ۱۹: ۳۸۷، حدیث ۵ و ۶. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۵۳ است [۱] «۱» چنانچه در بعضی احادیث وارد شده در نذر «۲» که مذکور شد. و اگر کسی جهت شخصی شمشیری وصیت کند در بعضی احادیث وارد شده که غلاف و زیور آن داخل است و در وصیت به صندوق آنچه از اموال در آن باشد داخل است و همچنین در وصیت کشتی آنچه از طعام در آن باشد داخل است [۲] «۳».

فصل سوم: در بیان وصی ساختن،

فصل سوم: در بیان وصی ساختن، و آن والی گردانیدن شخصی است برای اخراج حقّی یا استیفای حقّی یا بر طفل و مجنون و پدر و جدّ طفل بالا صاله مالک ولایت اند. و وصیی که پدر و جدّ جهت طفل تعیین کنند صحیح است. و اگر وصی را اذن دهند در وصی گرفتن جایز است، و اگر او را نهی کنند از وصی گرفتن نمی تواند گرفت، و با اطلاق خلاف است، و مکاتبه صفّار [۳] از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام مؤید جواز است. و شروط وصی هشت است: اوّل آنکه: عاقل باشد، پس وصی گردانیدن دیوانه صحیح نیست، و اگر بعد از آن دیوانگی بهم رسد وصایت او باطل می شود. و اگر دیوانگی او بر طرف شود آیا وصایت او عود می کند؟ میان مجتهدین در آن خلافت است. و اگر دیوانگی او دوری [۴] باشد نیز _____ [۱] - در جمیع موارد این نحو از اخبار

خصوصاً با تعارض ترک احتیاط را نمایند. (صدر) [۲] علی الاحوط. (تویسرکانی) * و اظهر در مذکورات اتباع انفهام عرفی است.

(دهکردی، نخجوانی، یزدی) [۳] روایت مذکوره ظاهر الدلاله بر جواز نیست، پس قول به منع اقوی است. (تویسرکانی) * دلالت مکاتبه معلوم نیست و اظهر با عدم استفاده اذن عدم جواز است. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) * روایت مذکوره ظاهر الدلاله بر جواز نیست، پس قول به منع ظاهراً اقوی است. (صدر) [۴] قول به جواز وصیت به مجنون ادواری معلقاً بحال الافاقه خالی از قوت نیست و همچنین دور نیست صحت وصیت هرگاه جنون عارض شود بعد عاقل شود در حال عقل. (تویسرکانی)

_____ (۱) شیخ طوسی، مبسوط ۳: ۶

و خلاف ۳: ۳۵۳. ابن براج، مهذب ۱: ۴۰۵. ابن زهره، غنیه: ۲۷۱. (۲) کافی ۷: ۴۶۳، حدیث ۲۱. وسائل ۲۳: ۲۹۸، حدیث ۱. (۳) کافی ۷: ۴۴، حدیث ۱ و ۳ و ۴ و ۲. وسائل ۱۹: ۳۸۹، حدیث ۱ و ۲ و ص ۳۹۰، حدیث ۱ و ۲ و ص ۳۹۱، حدیث ۱. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۵۴ در آن خلاف است، اقرب آن است که در وقت غیر دیوانگی صحیح است. دوم آنکه: بالغ باشد هرگاه تنها باشد، پس وصی گردانیدن طفل [۱] منفرد بی آنکه بالغی را با او ضم کند صحیح نیست، و تصرف بالغ نافذ است تا زمانی که طفل بالغ شود آنگاه هردو شریکند. سوم آنکه: مسلمان باشد [۲] هرگاه موصی مسلمان باشد یا کافر باشد و وصیت بر اطفال مسلمانان باشد پس هرگاه مسلمان نباشد وصی بودن او بر اطفال مسلمانان جایز نیست. چهارم: آنکه عادل باشد بر قول مشهور، پس وصایت فاسق باطل است و اگرچه بعد از فوت موصی فاسق شود، و بعضی گفته اند که: در این صورت باطل نمی شود «۱». پنجم: اذن مولی اگر بنده شخصی را وصی کند، و آیا بنده خود را وصی می تواند کرد در آن خلاف است. [۳] ششم آنکه: کسی که اولی از وصی باشد موجود نباشد چون پدر و جد، پس اگر شخصی را غیر از پدر یا جد وصی گرداند صحیح نیست با وجود یکی از آنها. هفتم آنکه: وصی تواند که از عهده وصایت بیرون آید، پس اگر عاجز باشد از تصرف به سبب مرض یا پیری یا آنکه سفیه باشد مجتهدین را در این مسأله دو قول است بعضی گفته اند صحیح است [۴] و ضم می کند حاکم به او شخصی را و اگر عجز حادث شود _____ کم ضم می کند _____ به او دیگری را «۲».

_____ [۱] - دور نیست قول به جواز وصیت به غیر بالغ مستقلاً و منضمّاً و معلقاً علی البلوغ. (تویسرکانی) [۲] اشتراط اسلام محلّ تأمل است همچنانکه اقوی عدم اشتراط عدالت است. (تویسرکانی) [۳] اظهر جواز است. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) [۴] این قول قوی است. (تویسرکانی)

_____ (۱) ابن ادریس، سرائر ۳: ۱۹۰. (۲)

در برخی از نسخه ها عبارت این چنین است: آیا باطل است یا صحیح و حاکم کسی را با او ضم می کند یا نه؟ میانه مجتهدین خلاف است. و اگر عجز در اثنا به هم رسد حاکم شخصی را با او ضم می کند. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۵۵ هشتم آنکه: صیغه [۱] بگوید، چون «أَوْصَيْتُ الْيَكَّ» یعنی وصایت را به تو رجوع نمودم یا امر فلان طفل خود را به تو تفویض کردم یا تو وصی منی. و این شروط [۲] در حال وصیت معتبر است تا حین فوت [۳] پس اگر به یکی از این شروط خلل رساند وصایت باطل است [۴] و بعضی گفته اند که: در حال وصیت کافی است، و بعضی بر آنند که معتبر حین وفات است. و شرط نیست در وصی ذکوریت، پس زن و خنثی را با اجتماع شرایط وصی می توان گردانید، و شیخ طوسی اجماع شیعه را بر این نقل کرده «۱». و همچنین بصر شرط نیست، و آنچه در روایت سکونی منع از آن واقع شده محمول بر کراهیت یا تقیه است. و اتحاد وصی نیز شرط نیست، و با اطلاق هردو با هم تصرف می کنند، و با امتناع حاکم جبر می کند ایشان را بر اجتماع. و واجب نیست بروسی قبول کردن وصیت بلکه ردّ می تواند کرد به شرط آنکه موصی در حیات باشد و این خبر به او برسد، پس اگر خبر به او نرسد و بمیرد مشهور [۵] آن است که وصی را قیام به امور وصایت لازم است مگر آنکه عاجز باشد. و بعضی از مجتهدین گفته اند که: هرگاه عالم به وصیت نباشد تا آنکه وصیت کننده بمیرد ردّ می تواند کرد «۲». و وصی امین است و ضامن نیست مگر با تعدی یا تفریط.

_____ [۱] - اقوی جواز اکتفاء است به هر

چیزی که دلالت کند بر تفویض امر اولاد به شخصی از قول و فعل. (تویسرکانی) * لزوم صیغه معلوم نیست. (صدر) [۲] اقوی اعتبار شروط است در حین وفات. (تویسرکانی) [۳] بنابر احوط. (دهکردی، یزدی) [۴] معلوم نیست. (صدر) [۵] مشکل است. (یزدی)

(۱) _____ شیخ طوسی، خلاف ۴: ۱۵۹ و

مبسوط ۴: ۵۲. (۲) علامه حلی، مختلف ۶: ۳۳۷ و تحریر ۳: ۳۷۹ و ۳۸۰. شهید ثانی، مسالک ۶: ۲۵۸. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۵۶ و در جایی که عادت جاری به توکیل باشد جایز است وصی را که وکیل بگیرد، و در غیر آنچه عادت به آن جاری نباشد خلاف است، اقوی آن است که جایز است. [۱] و جایز است وصی را استیفای دین خود از آنچه که در دست اوست بی‌اذن حاکم، و همچنین ادای دین غیر نیز با علم خود می‌تواند کرد بعد از آنکه آن قرض خواه را سوگند دهد [۲] و بعضی برآنند که تا نزد حاکم شرع ثابت نشود نمی‌تواند داد و این قول اقوی است. [۳] و باید که وصی اقتصار کند بر آنچه جهت او تعیین کرده‌اند، پس اگر برمال موجودی او را وصی کرده باشند درمالی که بعد از آن بهم رسد دخلی ندارد، و اگر مطلق باشد همه داخل است. و هر گاه کسی بمیرد و وصی جهت اطفال خود تعیین نکند برحاکم شرع لازم است که تعیین کند. و حاکم مالک عزل آن وصی است هرگاه خواهد، و اگر حاکم مفقود باشد یا متعذر باشد مراجعت او جایز است [۴] آحاد مؤمنین عدول را تصرف در وصیت مادامی که متعذر باشند. و وصایت و رجوع ثابت نمی‌شود مگر به شهادت دو مرد مسلمان عادل

[۱] _____ اقوی قول مشهور است و با عجز

اگرچه به توکیل یا استیجار باشد حاکم ضم می‌کند به او امینی را. (تویسرکانی) [۲] یعنی قسم دهد بر عدم ابراء و بقاء دین بر ذمه میت هرگاه احتمال ابراء یا فراغ ذمه میت را بدهند. (دهکردی) [۳] اقوی جواز عمل وصی است به علم خود. (تویسرکانی) * اگر عالم نبوده باشد. (صدر) * هرگاه علم به اشتغال ذمه میت باشد اقوی اول است و حاجت به سوگند هم ندارد، بلی با احتمال برائت ولو به ابراء محتاج است به اثبات نزد حاکم و قسم استظهاری. (نخجوانی، یزدی) [۴] ظاهر این است که جایز است که عدول مؤمنین تصرف کنند در مال ایتام به نحوی که صلاح آنها باشد، اگرچه حاکم موجود باشد و مراجعت به او متعذر نباشد. (تویسرکانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۵۷

باب هجدهم در قسمت کردن ترکه و میراث

اشاره

باب هجدهم در قسمت کردن ترکه و میراث جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۵۸ [ترکه و میراث و آن منتقل شدن مالی است یا حقی از شخصی بعد از فوت او به ورثه به یکی از وجوهی که مذکور خواهد شد، به شرطی که یکی از اموری که مانع میراث بردن آنها شود چنانچه مذکور خواهد شد در آنها نباشد. و در آن شش مطلب است:

مطلب اول در بیان آنچه سبب میراث بردن می‌شود

وجه اول: خویش بودن

اشاره

وجه اول: خویش بودن و آن به اتصال شخصی است به دیگری به ولادت، یا به انتهای آن هردو به دیگری بوجه شرعی، و آن بر

سه قسم است:

قسم اول: دو قومند که با یکدیگر میراث می‌برند:

قسم اول: دو قومند که با یکدیگر میراث می‌برند: اول: پدر و مادر. دوم: فرزندان و هرچند پایین روند. و این دو قوم با یکدیگر میراث می‌برند، و با ایشان سوای زن و شوهر دیگری میراث نمی‌برد، پس هر گاه شخصی بمیرد و پدری داشته باشد تمام مال او تعلق به پدر دارد، و همچنین اگر مادری داشته باشد تمام مال تعلق به مادر دارد. و اگر پدر و مادر جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۵۹ هر دو جمع شوند سه یک مال میت تعلق به مادر دارد [۱] و تتمه تعلق به پدر. و اگر با پدر و مادر پسری جمع شود هریک از پدر و مادر شش یک مال را می‌برند و تتمه آن تعلق به پسر دارد. و اگر با پدر و مادر دختری جمع شود هریک از ایشان شش یک مال را می‌برند، و نصف مال را دختر می‌برد، و تتمه میانه ایشان و دختر پنج حصّه می‌شود، به شرطی که میت دو برادر یا یک برادر و دو خواهر پدر و مادری یا چهار خواهر پدر و مادری نداشته باشد. چه اگر اینها موجود باشند تتمه مال میانه دختر و پدر به چهار حصّه منقسم می‌شود چنانچه مذکور خواهد شد. و اگر دو دختر با ایشان جمع شوند دو ثلث مال تعلق به دختران دارد، و ثلث آن به پدر و مادر. و اگر یکی از ایشان با دختران جمع شود دختران ثلثان می‌برند، و شش یک از پدر است یا از مادر، و تتمه میانه ایشان به پنج سهم یا چهار سهم منقسم می‌گردد. و هر گاه شخصی بمیرد و پسری داشته باشد تمام مال از او است، و اگر متعدّد باشند مال را میانه خود بالسویّه قسمت می‌کنند. و اگر پسر و دختر جمع شوند دختر نصف پسر میراث می‌برد. و هر گاه شخصی بمیرد و یک دختر داشته باشد تمام مال او از آن دختر است، و اگر متعدّد باشند مال را میانه خود بالسویّه قسمت می‌کنند. و هر گاه میت فرزندان نداشته باشد و فرزندزاده داشته باشد آن فرزندزاده‌ها به جای فرزندان حصّه می‌برند به طریقی که مذکور شد، خواه تنها باشند و خواه با پدر و مادر میت جمع شوند، و هریک از ایشان حصّه کسی را می‌برد که به او می‌رسد، پس پسر دختر حصّه دختر می‌برد و دخترتر پسر حصّه پسر می‌برد، و ذکور و انثا هریک از ایشان [۱] هر گاه اخوه حاجبین نباشند و الا

مادر سدس می‌برد و پدر تتمه را. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) * اگر حاجب نداشته باشد چنانچه خواهد آمد. (صدر) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۶۰ به طریق میراث پسر دو برابر دختر میراث می‌برند. و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که: اولاد دختر از ذکور و اناث در میراث بردن مساوی‌اند «۱».

قسم دوم: نیز دو قومند:

قسم دوم: نیز دو قومند: اول: برادران و خواهران، و اولاد ایشان با عدم ایشان. دوم: جدّ و جدّه هر چند بالا روند. و این دو قوم وقتی از میت میراث می‌برند که دو قوم مرتبه اولی نباشند، چه اینها با پدر و مادر و فرزند و فرزندزادگان میراث نمی‌برند. پس اگر شخصی بمیرد و یک برادر داشته باشد و دیگر میراث‌خواری نداشته باشد تمام مال تعلق به او دارد و اگرچه برادر پدری یا مادری باشد، و اگر دو برادر [۱] یا زیاده داشته باشد مال او میانه ایشان بالسویّه منقسم می‌گردد. و همچنین اگر یک خواهر یا زیاده داشته باشد. و اگر برادر و خواهر جمع شوند برادر دو حصّه می‌برد [۲] و خواهر یک حصّه چنانچه در میراث پدر و دختر مذکور شد. و هر گاه برادر و خواهر پدر و مادری باشند برادر و خواهر پدری میراث نمی‌برند، و اگر برادر یا خواهر مادری با پدر مادری [۳] جمع شوند اگر واحد باشد شش یک مال تعلق به او دارد، و اگر زیاده از واحد باشد سه یک مال به ایشان تعلق دارد، و تتمه آن از

برادران و خواهران پسر و دختر [۴] اداری است.

[۱] - که هر دو پدر مادری یا هر دو پدری یا هر دو مادر باشند و همچنین در خواهران. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) [۲] هرگاه پدر مادری یا پدری باشند و اگر مادری تنها باشند برادر و خواهر مساوی می‌برند. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) [۳] یا با پدری تنها. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) [۴] یا پدری تنها اگر پسر و مادری نباشند. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

(ابن بزاج، مهذب ۲: ۱۳۳. شیخ

طوسی، مبسوط ۴: ۷۶. و در نهایت ۳: ۱۹۹ به بعض اصحاب نسبت داده است. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۶۱ و بعضی از مجتهدین برآنند که هرگاه با خواهر پدر مادری خواهر مادری جمع شود نصف از خواهران پدر مادری است و شش یک از خواهر مادری، و باقی میانه ایشان به چهار حصّه می‌شود سه از خواهر پدری است و یک حصّه از خواهر مادری. و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که: هرگاه برادر و خواهر مادری با خواهر پدری تنها جمع شوند تتمّه ردّ بر همه قسمت می‌شود. و هرگاه جدّ و جدّه میت و برادر و خواهر او با یکدیگر جمع شوند جدّ مساوی برادر میراث می‌برد و جدّه مساوی خواهر. و جدّ و جدّه پدری چون برادر و خواهر پدری است، و جدّ و جدّه مادری چون برادر و خواهر مادری است لیکن پدر مادری جدّ پدری را از میراث منع نمی‌کند، چنانچه برادر و خواهر پدری و مادری منع برادر و خواهر پدری می‌کنند. و فرزندان برادر و خواهر در وقتی که پدران و مادران ایشان موجود نباشند با جدّ و جدّه حصّه پدران و مادران خود را می‌گیرند. و هرگاه شخصی بمیرد و از او جدّ پدری یا مادری مانده باشد و دیگر میراث خواری نداشته باشد تمام مال تعلّق به او دارد، خواه جدّ پدری باشد و خواه جدّ مادری. و هرگاه جدّ و جدّه جمع شوند جدّ یک حصّه می‌برد و جدّه نیم حصّه اگر هر دو پدری باشند، و برابر حصّه می‌برند اگر هر دو مادری باشند. و اگر از دو طرف باشند جدّ یا جدّه مادری اگر تنها باشد شش یک [۱] می‌برد و تتمّه تعلّق به جدّ و جدّه پدری دارد، و اگر زیاده باشند سه یک مال تعلّق به ایشان دارد و تتمّه تعلّق به جدّ و جدّه پدری. و بعضی از مجتهدین برآنند که اگر کسی مادر مادری و مادر پدری بگذارد مال او میانه ایشان به چهار حصّه می‌شود، یک حصّه مادر مادری برمی‌دارد، و سه حصّه مادر پدری.

[۱] - بلکه سه یک می‌برد هر چند

یکی باشد، چنانچه مشهور است و مافی المتن مثل قول منقول از بعض مجتهدین شاذّ و خالی از وجه است، پس در این جهت جدّ امّی مثل برادر امّی نیست. (دهکردی، یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۶۲ و جدّ قریب به میت جدّ بعید را منع می‌کند از میراث، پس جدّ بعید با وجود جدّ قریب میراث نمی‌برد. و میت را در مرتبه اولی چهار جدّ ممکن است که باشند: پدر و مادر پدر او و پدر و مادر مادر او، و در مرتبه دوم هشت جدّ و جدّه ممکن است، و در مرتبه سوم شانزده، و در مرتبه چهارم سی و دو، و همچنین هر چند بالا رود. پس اگر شخصی هشت جدّ و جدّه بگذارد اجداد و جدّات مادری ثلث مال را می‌برند بالسویه، و تتمّه به اجداد و جدّات پدری متعلّق است، به این طریق که ثلث تتمّه به پدر و مادر مادر پدر متعلّق است ذکر دو مثل انثی، و دو ثلث تتمّه به پدر و مادر پدر پدر متعلّق است ذکر دو مثل انثی. پس سهام اجداد و جدّات مادری چهار است، و سهام اجداد و جدّات پدری نه است. پس فریضه ایشان از صد و هشت منقسم می‌گردد جهت تباین چنانچه در مبحث تصحیح قسمت ترکه خواهد آمد. و بعضی از مجتهدین گفته‌اند: ثلث ثلث به پدر و مادر مادر می‌رسد بالسویه، و دو ثلث ثلث به پدر و مادر پدر مادر بالسویه می‌رسد، و ثلث دو ثلث باقی به پدر و مادر مادر پدر متعلّق است بالسویه، و باقی به پدر و مادر پدر پدر متعلّق دارد ذکر دو مثل انثی. و در این صورت سهام خویشان مادری شش است، و سهام خویشان پدری هجده، پس فریضه ایشان از پنجاه و چهار منقسم می‌گردد جهت تداخل چنانچه خواهد آمد. و بعضی از مجتهدین برآنند که ثلث ثلث از پدر و مادر مادر است بالسویه، و دو ثلث ثلث از پدر و مادر پدر مادر است ذکر دو مثل انثی می‌برد [۱] و این قول از پنجاه و چهار منقسم می‌گردد. و قول اوّل اقوی است. [۲]

[۱]- و اجداد پدری مثل قول اول

قسمت می کنند دو ثلث را بر این قول. (نخجوانی، یزدی) [۲] هر یک از اقوال ثلاثه خالی از اشکال و مناقشه نیست و دور نیست که گفته شود که: مقتضی قواعد شرعیّه این باشد که ثلث اصل مال از برای قریاء امّ باشد بالسویّه و دو ثلث از برای اقرباء آب باشد بالتفاوت. (تویسرکانی) * مراعات احتیاط به مصالحه ترک نشود. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۶۳

قسم سوم: نیز دو قومند:

قسم سوم: نیز دو قومند: اول: عمّ و عمّه و هرچند بالا روند. دوم: خال و خاله و هرچند بالا روند. و این دو قوم با عدم مرتبه ثانیه میراث می برند، پس هر گاه شخصی بمیرد و عمّ بگذارد میراث به او متعلّق است، و همچنین است عمّه. و اگر هر دو جمع شوند یک حصّه عمّ می برد و نیم حصّه عمّه، به شرط آنکه هر دو پدر و مادری یا پدری باشند اما اگر مادری باشند بالسویّه میراث می برند. [۱] و اگر عمّ و عمّه پدر مادری و عمّ و عمّه مادری جمع شوند ثلث مال از خویشان مادری است هر گاه زیاده از واحد باشند، و سدس مال اگر واحد باشد، و تتمّه به خویشان پدری متعلّق است ذکر ضعف انثی. و اگر شخصی بمیرد و از او خال بماند، تمام مال او تعلّق به خال او دارد، و همچنین است خاله خواه پدری باشد و خواه مادری که تعلّق به او دارد. و فرقی نیست میانه خال و خاله در میراث چه همه برابر میراث می برند. و اگر خال و خاله پدر و مادری با خال و خاله مادری جمع شوند خویشان مادر سدس می برند اگر واحد باشند، و اگر متعدّد باشند ثلث بالسویّه، و باقی از خویشان پدر مادری یا پدری است با عدم خویشان پدر مادری. و آیا ذکر ایشان در این صورت دو مثل انثی می برد؟ میانه مجتهدین در این خلاف است، اصحّ آن است که همه برابر میراث می برند. [۲] و اگر متفرّق باشند سدس ثلث تعلّق به خال یا خاله مادری دارد با اتّحاد، و ثلث ثلث با تعدّد، و تتمّه به خال و خاله پدر متعلّق است. و اگر عمّ و عمّه و خال و خاله جمع شوند احوال را ثلث می دهند اگر چه یکی از ایشان باشد و ذکور و اناث مساویند، و دو ثلث به عمّ و عمّه تعلّق دارد. [۳] [۱] مشکل

است ترک احتیاط به مصالحه نشود. (دهکردی، یزدی) [۲] احوط صلح است. (تویسرکانی) [۳] و حکم قسمت اعمام فی ما بین خود اگر متعدّد باشند مثل صورت افراد ایشان است و همچنین احوال با تعدّد حکمشان مثل صورت افراد ایشان است. (نخجوانی، یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۶۴ و اولاد عمّ و عمّه و خال و خاله با وجود ایشان میراث نمی برند و هر گاه ایشان موجود نباشند میراث می برند. و اعمام و احوال میّت اولی اند به میراث از اعمام و احوال پدر و مادر او. و اگر عمّ و عمّه و خال و خاله پدر میّت با عمّ و عمّه و خال و خاله مادر او جمع شوند ثلث ترک متوفی بالسویّه به خویشان مادری متعلّق است بر قول مشهور، و دو ثلث دیگر تعلّق به خویشان پدری دارد، به این طریق که ثلث دو ثلث به خال و خاله پدری متعلّق است بالسویّه، و دو ثلث دیگر آن به عمّ و عمّه متعلّق است ذکر دو مثل انثی می برد. پس فریضه ایشان از صد و هشت منقسم می گردد، و بعضی از مجتهدین گفته اند که: خال مادری و خاله او ثلث ثلث بالسویّه می برند، و دو ثلث ثلث از عمّ و عمّه مادر است، پس در این صورت فریضه ایشان از پنجاه و چهار منقسم می گردد. و بعضی بر آنند که احوال اربعه ثلث را بالسویّه [۱] می برند، و ثلث ثلثان را عمّه و عمّ مادری می برند بالسویّه، و دو ثلث ثلثان به عمّ و عمّه پدری متعلّق است ذکر دو مثل انثی می برد. و در این صورت فریضه ایشان از صد و هشت منقسم می گردد. [۲] تتمّه: اقرب به میّت از هر صنفی ابعد از آن صنف را از اصل میراث منع می کند، و آن بر شش وجه است: وجه اول: منع طبقه اولی ثانیه را لیکن سنّت است پدر و مادر را که سدس به جدّ و جدّه بدهند با نصیب اعلی، خواه جدّ و جدّه پدری باشند و خواه مادری، و هر گاه پدر و مادر موجود نباشند دادن سدس سنّت نیست. دوم: منع طبقه ثانیه طبقه ثالثه را. سوم: منع نزدیکتر از

هر مرتبه به پدر و مادر خویشان پدری تنها را در آن مرتبه. چهارم: منع طبقه ثالثه معتق را [۱]۔ مراعات احتیاط در احوال اربعه

اولی است. (تویسرکانی) [۲] در محلّ خلاف بین العلماء احتیاط را در ارث اجداد و اعمام و احوال ترک ننمایند زیرا که بسیاری از آن دلیل واضح ندارد. (صدر) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۶۵ پنجم: منع معتق ضامن جریره را. ششم: منع ضامن جریره غیر او را. و اقرب از هر صنفی منع ابعد از صنف دیگری نمی کند چون خواهران مادری و جدّ قریب پدری میت، چه در این صورت جدّ قریب دوثلث مال می برد و خواهران مادری ثلث را، و همچنین جدّ مادری و پسر برادر مادری یا برادر پدری، چه در این صورت جدّ پسر برادر را حاجب نیست، و مزاحمت به برادر پدری نمی رساند و میراث می برد با جدّ. و این قاعده تخلف نمی کند مگر در هشت موضع: اول: میراث بردن فرزند زاده با پدر و مادر چه پدر و مادر نزدیکترند از فرزندزاده به میت. دوم: میراث بردن اجداد با فرزندزاده بر قول محمّد بن بابویه که مستند شده است به حدیثی [۱] که از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام نقل کرده اند که: اگر شخصی بمیرد و از او دختر دختر و جدّ و جدّه بمانند سُدس مال را جدّ و جدّه می برند و باقی از او است «۱». سوم: میراث بردن برادر مادری با پسر برادر پدری بر قول بعضی از مجتهدین «۲» و مستند شده اند به آنکه چون در پسر برادر پدری دو سبب جمع شده و در برادر مادری یک سبب، سُدس از برادر مادری است، و تتمّه از پسر برادر پدری. و این قول ضعیف است، چه همین علّت را در برادر پدری و برادر زاده پدر مادری جاری می توان ساخت، و حال آنکه مانع است برادر پدری برادر زاده پدر مادری را «۳» از میراث بردن حتّی به مذهب صاحب این قول. چهارم: در صورتی که شخصی بمیرد و پسر عمّ پدر و مادری بگذارد و عمّ پدری [۱]۔ این حدیث محمول بر استحباب است. (تویسرکانی) (۱)

من لا یحضره الفقیه ۴: ۲۸۱، حدیث ۵۶۲۸ و صفحه ۲۸۶ ذیل حدیث ۵۶۵۰. (۲) شیخ کلینی در کافی ۷: ۱۰۷ و شیخ صدوق در من لا یحضره الفقیه ۴: ۲۷۵ به فضل بن شاذان نسبت داده اند. (۳) عبارت نسخه ها در این جا مختلف و ناصواب است، صحیح همین است که با ملاحظه صورت مسأله تحریر گردید. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۶۶ چه به اجماع مجتهدین شیعه مال آن میت تمام تعلّق به پسر عمّ دارد و عمّ را در مال او دخلی نیست. و این حکم تغییر نمی یابد در متعدّد بودن هریک از پسر عمّ پدر مادری و عمّ پدری هر دو، و همچنین حکم تغییر نمی یابد به موجود بودن زوج و زوجه با ایشان. و آیا به ذکوریت و انوئیت حکم تغییر می یابد مثل آنکه دختر عمّ پدر مادری با عمّ پدری جمع شود یا پسر عمّ پدر مادری با عمّ پدری جمع شود؟ میانه مجتهدین در این خلاف است، اجمود آن است که حکم تغییر می یابد و مال در این صورت تعلّق به عمّ یا عمّه پدری دارد. و همچنین خلاف است میانه مجتهدین در اینکه هر گاه با پسر عمّ و عمّ مذکور خال جمع شود بعضی گفته اند که: مال تعلّق به عمّ و خال دارد به طریق میراث، و بعضی بر آنند که میانه پسر عمّ و خال منقسم می گردد به طریق میراث، و بعضی گفته اند که: تعلّق به خال دارد. و قول اوّل اقوی است. [۱] و اگر یکی از پسر عمّ و عمّ خنثی باشد یا هر دو خنثی باشند احتمال تغییر [۲] حکم دارد، و احتمال آن نیز دارد که ایشان را ذکر فرض کنیم. [۳] پنجم: میراث بردن اجداد پدری و مادری با مادر بر قول بعضی از مجتهدین «۱». ششم: منع کردن جدّ پدری فرزند فرزند را بر قول بعضی از مجتهدین «۲». هفتم: میراث بردن خاله مساوی جدّ هر گاه جمع شوند بر قول بعضی از مجتهدین «۳» [۱]۔ رعایت احتیاط را در مسائل

متعلّق به ابن عمّ پدری و مادری ترک ننمایند. (صدر) [۲] اظهر است. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) [۳] و احتمال قرعه هم می رود بلکه شایسته است این احتمال اقرب باشد. (تویسرکانی) (۱) شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه

۴: ۲۸۷، ذیل حدیث ۵۶۵۰. علامه در مختلف ۹: ۱۰۶ و فاضل مقداد در تنقیح ۴: ۱۷۰ به ابن جنید نسبت داده اند. (۲) شیخ صدوق،

من لا يحضره الفقيه ۴: ۲۶۹ و مقنع: ۴۹۰. (۳) شیخ کلینی در کافی ۷: ۱۱۸ و ۱۲۱ و شیخ صدوق در من لا يحضره الفقيه ۴: ۲۹۲ و ۲۹۳. وشهید در دروس ۲: ۳۷۲ به یونس نسبت داده‌اند. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۶۷ هشتم: میراث بردن عمه مساوی جد هرگاه جمع شوند برقول بعضی از مجتهدین «۱». تکمله: هرگاه با پدر و مادر فرزند جمع شود، ایشان را از بردن زیاده از دو سُدس مال منع می‌کند مگر آنکه فرزند یک دختر باشد، چه یک دختر پدر و مادر را منع زیاده از دو سُدس نمی‌کند، بلکه با یکدیگر میراث می‌برند به طریقی که مذکور شد، و همچنین دو دختر با یکی از ایشان. و فرزندان شوهر و زن را از نصیب اعلایشان که نصف و ربع است منع می‌کنند. و هرگاه برادران میت با مادر او جمع شوند مادر را منع زیاده از سُدس می‌کنند به هفت شرط: اول آنکه: پدر ایشان موجود باشد، چه اگر پدر ایشان موجود نباشد مادر را منع نمی‌کنند. دوم آنکه: دو برادر یا یک برادر و دو خواهر یا چهار خواهر باشند، چه اگر این چنین نباشد مادر را منع نمی‌کنند. و خنثی در این صورت چون انثی است، و احتمال قرعه اینجا اقوی است. سوم آنکه: برادران پدر مادری یا پدری باشند، چه برادران مادری میت منع مادر نمی‌کنند. چهارم آنکه: در برادران یکی از چیزهایی که مانع ارث است موجود نباشد، چه اگر موانع ارث در ایشان موجود باشد [۱] منع مادر نمی‌کنند. پنجم آنکه: برادران میت در آن وقت موجود باشند، چه اگر در شکم مادر باشند مادر را از زیاده از سُدس منع نمی‌کنند. ششم آنکه: زنده باشند، چه اگر مرده باشند منع نمی‌کنند. و هفتم آنکه: اگر هرگاه مانع ارث قتل باشد محلّ

اش کال اسـ، مراعات احتیاط شود. (یزدی)
(۱) شیخ کلینی در کافی ۷: ۱۱۸ و

۱۲۱ و شیخ صدوق در من لا يحضره الفقيه ۴: ۲۹۲ و ۲۹۳ وشهید در دروس ۲: ۳۷۲ به یونس نسبت داده‌اند. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۶۸ برادران میت و میت در یک زمان بمیرند و تقدیم و تأخیر مشخص نباشد. و بعضی از مجتهدین در غرق و مهدوم علیه توقف کرده‌اند «۱». هفتم آنکه: میانه حاجب و محجوب مغایرت باشد، چه اگر متحد باشند منع نمی‌کند مثل آنکه مادر کسی خواهر پدری باشد، چنانچه در بحث میراث مجوس خواهد آمد، یا در وطی شبهه اتفاق افتد، چه اگر کسی به شبهه دختر خود را وطی کند و دختر بزاید مدخوله هم مادر و هم خواهر پدری خود خواهد بود.

وجه دوم: که سبب میراث بردن می‌شود

وجه دوم: که سبب میراث بردن می‌شود و آن زن شوهری است که به عقد دوام باشد و زن آزاد باشد، و دخول شرط نیست مگر آنکه شخصی در حالت بیماری زنی را عقد کرده باشد، چه در این صورت اگر دخول نکرده بمیرد میراث نمی‌برد. [۱] و هریک از زن و شوهر با اصحاب مراتب ثلاث سابقه میراث می‌برند هرگاه مانعی از موانع میراث بردن در ایشان نباشد، و ایشان را دو نصیب است: اول: اعلی، و آن در شوهر نصف مال است و در زن چهار یک و اگرچه زنان متعدد باشند، هرگاه میت را فرزندی نباشد. دوم: ادنی، و آن در شوهر ربع و در زن ثمن و اگرچه زنان متعدد باشند هرگاه میت را فرزندی نباشد.

وجه سوم: ولای آزادی

وجه سوم: ولای آزادی چه هرگاه کسی بنده خود را آزاد کند از او میراث می‌برد به چهار شرط: اول آنکه: او را به رضا و رغبت آزاد کرده باشد یعنی آزاد کردن بر او واجب نباشد [۱] - به شرط اینکه در همان مرض

بمیرد، پس اگر براء حاصل شود و به مرض دیگر بمیرد میراث می‌برد و همچنین هرگاه مرض سالهای بسیار طول کشد، بلکه و همچنین هرگاه او را در آن مرض بکشند هر چند پیش از دخول باشد. (دهکردی، یزدی)

(۱) شهید اول، دروس ۲: ۳۵۷. جامع

عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۶۹ چون آزاد کردن برای کفاره، چه در این صورت میراث نمی‌برد. دوم آنکه: کاری نکرده باشد که بنده به سبب آن آزاد شود، چون بریدن گوش و بینی او چنانچه در بحث عتق مذکور شد، چه اگر چنین کرده باشد از آن بنده میراث نمی‌برد. و بنده آزاد کرده از آقا به ولا- میراث نمی‌برد مگر در ولای دایر. و شیخ ابن بابویه فرموده که: در ولای عتق بنده آزاد کرده شده از آقا میراث می‌برد. سوم آنکه: از گناهان و جنایاتی که از بنده صادر می‌شود در وقت آزاد کردن او خود را بری نساخته باشد، چه در این صورت میراث نمی‌برد. چهارم آنکه: میراث خواری سوای او نداشته باشد، چه اگر میراث خواری داشته باشد میراث نمی‌برد. و هرگاه به این شروط مردی بنده‌ای آزاد کند و آن بنده بمیرد آزاد کننده از آن بنده میراث می‌برد، و اگر آزاد کننده موجود نباشد میراث بنده تعلق به اولاد آزاد کننده دارد خواه ذکور باشند و خواه اناث. [۱] و اگر اولاد نباشند میراث او به برادران و خواهران [۲] پدری و اجداد و جدّات و اعمام و عمّات و احوال و خالات و اولاد ایشان تعلق دارد، و خویشان مادری را در این صورت میراث نمی‌رسد. و اگر آزاد کننده خویش نداشته باشد خویشان کسی که آزاد کننده را آزاد کرده باشد میراث از او می‌برند، و همچنین هر چند بالا روند. و اگر آزاد کننده زن باشد خود میراث می‌برد، و با عدم او خویشان پدری میراث می‌برند، اما فرزندان آن زن از آن بنده ارث نمی‌برند مگر آنکه فرزندان او خویشان پدری آن زن باشند. پس در این صورت به سبب خویشی پدری زن میراث می‌برند. و هرگاه بنده‌ای کنیزی را که آزاد کرده باشند نکاح کند ولای اولاد ایشان تعلق به کسی دارد که مادر ایشان را آزاد کرده باشد، پس اگر بعد از آزادی مادر ایشان کسی جدّ ایشان را آزاد کند [۳] ولای اولاد به کسی منتقل می‌شود که جدّ [۱] - بلکه مختصّ به ذکور است

و پدر آزاد کننده نیز می‌برد و مادر او نمی‌برد. (دهکردی، یزدی) * ارث بردن اولاد اناث خالی از اشکال نیست و مراعات احتیاط خوب است. (صدر) [۲] در این مرتبه نیز مختصّ به ذکور است، پس خواهران و جدّات نمی‌برند و همچنین عمّات و خالات. (دهکردی، یزدی) [۳] و پدر ایشان آزاد نشده باشد. (دهکردی، یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۷۰ ایشان را آزاد کرده باشد. و اگر بعد از آزادی جدّ [۱] پدر ایشان را آزاد کند ولای ایشان به کسی منتقل می‌شود که پدر ایشان را آزاد کرده باشد.

وجه چهارم: ولای ضامن جریره

وجه چهارم: ولای ضامن جریره و آن چنان است که شخصی غیروارث جنایتها و گناهان مرد آزادی را ضامن شود و شرط کند که از او میراث برد، میراث از او می‌برد هرگاه میراث خواری نداشته باشد، اما او از آن شخص میراث نمی‌برد، مگر آنکه او نیز ضامن او شده باشد.

وجه پنجم [۲]: ولای کسی که کافری را مسلمان کرده باشد

وجه پنجم [۲]: ولای کسی که کافری را مسلمان کرده باشد چه هرگاه آن کافر مسلمان شده بمیرد و هیچ کس نداشته باشد حتی ضامن جریره آن کسی که او را مسلمان کرده از او میراث می‌برد. [۳]

وجه ششم: ولای مستحقین [۴] زکات

وجه ششم: ولای مستحقین [۴] زکات چه هر گاه بنده‌ای را از زر زکات بخرند و آزاد کنند و آن بنده بمیرد و میراث خواری نداشته باشد، میراث او از مستحقان زکات است.

وجه هفتم: ولای امامت

وجه هفتم: ولای امامت چه هر گاه کسی بمیرد و هیچ‌یک از جماعتی که مذکور شد نداشته باشد میراث او از امام است، و بعضی [۵] از مجتهدین گفته‌اند که: هر گاه شخصی بمیرد و از او یک زن بماند چهار یک آن از زن است، و تنمه آن [۶] در حالت حضور تعلق به امام [۱] - یا پیش از آزادی جد، فرق مابین پیش و بعد نیست. (دهکردی، یزدی) [۲] خالی از اشکال نیست. (تویسرکانی) * وجه پنجم و ششم مورد روایت است، ولی رعایت احتیاط را به جمع با وجه هفتم ترک نمایند. (صدر) [۳] بلکه مال امام علیه السلام است، بلی هرگاه مسلمان کننده فقیر باشد احوط در زمان غیبت دفع به او است. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) [۴] این وجه راجع به ولای عتق است. (یزدی) [۵] قول این بعض اقوی است و یک زن و بیشتر فرق ندارد. (دهکردی، یزدی) [۶] به ملاحظه اخباری که در این مقام وارد شده رعایت احتیاط را بنمایند اگر چه در زمان جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۷۱ دارد «۱» و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام میراث کسی را که میراث خوار نداشته در زمان خود به فقیران شهر و همسایگان [۱] مفلس خود می‌داده «۲» و در حال غیبت امام در آن چند قول است: بعضی از مجتهدین بر آنند که آن را نگاه دارند تا ظهور امام و همچنین وصیت به ورثه خود کنند در رسانیدن آن به امام «۳» و بعضی گفته‌اند که: در زمین دفن کنند «۴» و بعضی بر آن رفته‌اند که برفقرا قسمت نمایند [۲] «۵». و استاد بنده - اعنی افضل المتأخرین بهاء المله والدین محمد عاملی طاب ثراه - ترجیح این قول کرده‌اند [۳]. و اگر ظالمی آن را به تعدی بگیرد کسی ضامن آن نیست، اما دادن آن به ظالم بی‌خوف جایز نیست. و همچنین اگر کافر حربی یا ذمی بمیرد و میراث خواری نداشته باشد میراث او نیز از امام است.

باشد. (صدر) [۱] - همسایگان در روایت نیست، بلی در بعض نسخ بدل همشهریجه و همشاریجه و همشیرجه‌است و تفسیر شده است بر این نسخه به خواهران و برادران رضاعی. (یزدی) [۲] این قول قوی است، بلکه محتمل است عدم تعیین خصوص فقراء و جواز صرف آن به سائر مصارف وجوه بزرگن احوط اقتضای است بر خصوص فقراء از سادات. (تویسرکانی) [۳] رجوع به مجتهد جامع الشرایط حی کنند و به فرموده او عمل نمایند إن شاء الله تعالی. (دهکردی، صدر) * احوط دادن به مجتهد جامع الشرایط است، او به تکلیف خود عمل کند و بهتر دادن او است آن را به فقراء. (یزدی)

(۱) شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه ۴: ۲۶۲، ذیل حدیث ۵۶۱۲. شیخ طوسی، نه‌ایه ۳: ۲۱۰ و ۲۱۱. یحیی بن سعید حلّی، جامع الشرائع: ۵۰۲. علامه، تحریر ۵: ۳۹ و ارشاد ۲: ۱۲۵. (۲) شیخ مفید، مقنعه: ۷۰۵. کافی ۷: ۱۶۹، حدیث ۱ و ۲. وسائل ۲۶: ۲۵۲، حدیث ۲ و ۳ و ۱۰ و ۱۱. (۳) شیخ طوسی، خلاف ۴: ۲۳، مسأله ۱۵. ابن ادریس، سرائر ۳: ۲۲۹. شهید ثانی، روضه ۸: ۱۹۱. (۴) شهید اول در دروس ۲: ۳۷۷ و ابن ادریس در سرائر ۱: ۴۹۸ به اصحاب و قومی نسبت داده‌اند. (۵) شیخ مفید، مقنعه: ۷۰۶. ابن براج، مهذب ۲: ۱۵۴. شیخ طوسی، نه‌ایه ۳: ۲۴۶ و ۲۴۷. محقق، شرایع ۴: ۴۰. علامه حلّی، ارشاد ۲: ۱۲۶. شهید اول، لمعه: ۲۴۹. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۷۲

مطلب دوم در بیان آنچه فی الجمله میراث خوار را از میراث بردن مانع می‌شود

مطلب دوم در بیان آنچه فی الجمله میراث خوار را از میراث بردن مانع می‌شود بدان که بیست و سه امر مانع از میراث بردن فی الجمله می‌شود: اول: بنده بودن، چه بنده میراث نمی‌برد خواه میت آزاد باشد و خواه بنده و میراث میت در این صورت تعلق به

میراث خوار آزاد دارد و اگرچه دور باشد چون ضامن [۱] جریره، و اگر بعض از او آزاد باشد و بعض بنده به مقدار آنچه آزاد است میراث می برد. پس اگر شخصی بمیرد و فرزندی داشته باشد که نصف او آزاد باشد و برادر آزادی داشته باشد مال او میانه پسر و برادر به دو قسم منقسم می شود، و اگر برادر نصف آزاد باشد نصف مال از پسر است و چهار یک آن از برادر، و اگر با ایشان عم آزادی باشد چهار یک آن از برادر است و تتمه را او می برد، و اگر نصف او آزاد باشد هشت یک را می برد. و اگر شخصی بمیرد و میراث خوار نداشته باشد سوای بنده حاکم شرع آن بنده را می خرد و آزاد می سازد، و تتمه مال میت را به او می دهد خواه آن بنده پدر و مادر و فرزند میت باشد و خواه غیر آنها از خویشان [۲] باشد. و بعضی از مجتهدین گفته اند که: سوای پدر و مادر و فرزند کسی دیگر را نمی خرند. دوم: کافر بودن، چه کافر از مسلمان میراث نمی برد و اگرچه نزدیک باشد، حتی آنکه ضامن جریره اولی [۳] از پسر کافر است. اما مسلمان از کافر میراث می برد و ورثه کافر او را از میراث بردن منع می کند و اگرچه نزدیک باشند، اما اگر ورثه مسلمان موجود نباشند ورثه کافر میراث می برند. [۴] و فرقی میانه کافر حربی و ذمی و خارجی [۱] - دادن به ضامن مشکل است،

بلکه بعید نیست وجوب خریدن آن بنده در این صورت. (دهکردی - یزدی) [۲] و همچنین می خرند زوجه را و در زوج اشکال است. (یزدی) [۳] بلکه مولای معتق نیز اولی است از پسر کافر. (دهکردی، یزدی) [۴] مگر در ارتداد که میراث او با عدم وارث مسلم مال امام علیه السلام است. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۷۳ و ناصبی و غالی نیست در میراث بردن از یکدیگر. و بعضی از مجتهدین بر آنند که ناصبی و غالی از غیر خود از کفار میراث می برند و در عکس میراث نیست «۱» اما در میانه مبتدعه از مسلمانان و اهل حق توارث جایز است. و بعضی از مجتهدین گفته اند که: مؤمن از اهل بدعت میراث می برد اما او از مؤمن میراث نمی برد «۲» و ورثه کافر اگر پیش از قسمت تر که مسلمان شوند همه شریکند اگر مساوی باشند، و تمام مال را می برند اگر اولی باشند خواه میت مسلمان باشد و خواه کافر. و ورثه اطفال در میراث بردن تابع پدر و مادرند در اسلام و کفر چه به حسب اسلام میراث می برند. سوم: کشنده بودن، چه کشنده را از مال میت میراثی نیست، و اگر جمعی در قتل شریک باشند همه از میراث ممنوعند اگر عمداً کشته باشند. و در آنکه اگر به خطا باشد خلاف است، مشهور آن است که از دیت او ممنوعند. و اگر شبه عمد باشد در آن نیز خلاف است [۱] بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر شخصی پسر خود را جهت تأدیب بزند چنانکه بمیرد میراث از او می برد «۳» و همچنین اگر جراحت کسی از خویشان خود را ببندد یا بدوزد که بمیرد میراث از او می برد. و اگر طفلی یا دیوانه ای کسی را بکشد میراث می برد. [۲] و منع میراث مخصوص قاتل است، پس فرزند قاتل میراث می برد مگر در صورتی که آقا غلامی را آزاد کند آنگاه آن غلام را بکشد و آقا را پسری باشد، چه در این صورت بعضی از مجتهدین گفته اند که: اینجا پسر مولی از غلام میراث نمی برد زیرا که انتقال ولایت پسر بعد از مردن پدر است و پدر پیش از مردن ولای او ساقط شده، و بعضی [۳] بر آنند که در این صورت نیز میراث می برد زیرا که ولا منتقل می شود از [۱] - مثل خطاء است که از ماعدای

دیت می برد. (دهکردی، یزدی) [۲] محل اشکال است در صورت عمد ایشان، پس مراعات احتیاط ترک نشود. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) [۳] مراعات احتیاط خوب است. (تویس - رکانی)

(۱) حلبی، کافی: ۳۷۵. (۲) شیخ مفید، مقنعه: ۷۰۱. (۳) شیخ کلینی در کافی ۷: ۱۴۲ و شیخ صدوق در من لا یحضره الفقیه ۴: ۳۲۰ و علّامه در مختلف ۹: ۶۴ و ۶۶ به فضل بن شاذان و ابن ابی عقیل نسبت داده اند. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۷۴ اقرب به ابعد با عدم او، و در اینحال معتق در حکم عدم است. و همچنین [۱] خلاف است در آنکه هر گاه معتق کافر باشد و بگریزد و به دار حرب برود و او را بگیرند و بنده کنند و او فرزندی داشته باشد آنگاه غلامی که معتق آزاد کرده بود بمیرد، بعضی گفته اند که: در این صورت ولد معتق میراث از او

نمی‌برد بلکه تعلق به بیت‌المال دارد، و بعضی برآنند که میراث می‌برد، چه معتق در این صورت در حکم معدوم است و دیت مقتول را کسی می‌برد که وارث مال است. و بعضی از مجتهدین منع قرابت مادری کرده‌اند. [۲] و بعضی از ایشان منع خواهران پدری کرده‌اند. چهارم: لعان کردن، چه بعد از لعان زن و شوهر از یکدیگر میراث نمی‌برند و فرزندی که به سبب انکار او لعان واقع شده او از پدر و پدر از او میراث نمی‌برند اما او از مادر و مادر از او می‌برد، و فرزندان او از او میراث می‌برند، و خویشان مادری و زوج و زوجه میراث می‌برند. و در بعضی از روایات [۳] وارد شده که: او از خال میراث [۴] نمی‌برد، اما خال از او میراث می‌برد [۱] اقرب آن است که هر دو میراث می‌برند. و اگر پدر بعد از لعان اعتراف به فرزندی او کند فرزند از پدر میراث می‌برد اما پدر از او میراث نمی‌برد. و آیا در این صورت خویشان پدر از او میراث می‌برند؟ در آن خلاصه است. [۵]

_____ [۱] - مراعات احتیاط خوب است.

(تویسرکانی) [۲] قول به منع اقرباء مادری خالی از قوت نیست و احتیاط خوب است. (تویسرکانی) * البته ترك احتیاط نخواهند نمود. (صدر) * این قول اقوی است، بلی در ماعدای برادر و خواهر مادری از متقرّین به مادر حکم خالی از اشکال نیست مراعات احتیاط شود. (نخجوانی، یزدی) [۳] در مورد ورود روایات ترك احتیاط را نمایند. (صدر) [۴] مراعات احتیاط بالتسببه به ارث بردن از خال و اقرباء امّ مطلوب است. (تویسرکانی) [۵] اقوی این است که خویشان پدر از او میراث نمی‌برند و او نیز از آنها ارث نمی‌برد. (تویسرکانی) * اظهر ایمن است که نه نمی‌برند. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

_____ (۱) تهذیب ۹: ۳۴۱، حدیث ۱۲۲۶.

وسائل ۲۶: ۲۶۷، حدیث ۴. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۷۵ پنجم: زنا کردن، چه فرزند زنا میراث از پدر [۱] نمی‌برد و پدر از او و خویشان او نیز از او میراث نمی‌برند، اما پسر [۲] او و زوجه و معتق و ضامن جریره و امام از او میراث می‌برند. ششم [۳]: بری شدن پدر از گناهان پسر نزد حاکم شرع، چه این نیز مانع میراث بردن او است از پسر برقول بعضی از مجتهدین [۱] و اکثر برآنند [۴] که منع میراث نمی‌کند. هفتم: بری ساختن پدر پسر خود را از میراث، چه در این صورت پسر از ثلث ترکه محروم است. [۵] هشتم [۶]: مشکوک بودن نسب [۷] مثل آنکه زنی یا کنیزی را که مولی یا شوهر دخول کرده باشد اجنبی به او دخول کند در طهر واحد، چه فرزندی که در این حالت حاصل شود مشکوک فیه خواهد بود، چه در این صورت پدر از پسر و پسر از پدر میراث نمی‌برد، و میراث پسر او از فرزندان اوست. وسنت است که پدر جهت اوحصّه‌ای از مال خود بیرون کند. و بعضی از مجتهدین انکار این قسم نیز کرده‌اند [۲]. نهم: غیبت منقطعۀ مورث، چه آن مانع است از میراث بردن او تا آنکه موت او

_____ [۱] - از مادر هم نمی‌برد و همچنین

مادر از او و همچنین خویشان مادر. (یزدی) [۲] و همچنین دختر. (یزدی) [۳] حکم در ششم و هفتم خالی از اشکال نیست. (تویسرکانی) [۴] قول اکثر اصحّ است. (دهکردی، یزدی) [۵] معلوم نیست. (صدر) * ممنوع است. (یزدی) [۶] و در هشتم نیز ملاحظه احتیاط خوب است. (تویسرکانی) [۷] این حکم در زن و شوهر جاری نیست، بلکه مختصّ به مولی و کنیز است و مع ذلک مختصّ است به صورتی که مظنّه باشد که از مولی نیست بنابر مشهور هر چند بعض اخبار اطلاق دارد و علی‌ای حال مشکل است، مراعات احتیاط ترك نشود. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

_____ (۱) شیخ طوسی، نه‌ایه ۳: ۲۶۷. ابن

برّاج، مهذب ۲: ۱۶۷. ابن حمزه، وسیله: ۴۰۲. قطب الدین کیدری، اصباح الشیعه: ۳۷۴. (۲) ابن إدريس، سرائر ۳: ۲۸۵. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۷۶ به گواه دانسته شود یا به گذشتن مدّتی که آن قدر مدّت کسی زنده نتواند بود، و بعضی از مجتهدین [۱] گفته‌اند که: در این صورت چهار سال مال او را نگاه دارند و در این چهار سال او را طلب کنند پس اگر یافت نشود مال او را میانه ورثه قسمت کنند. [۲] [۱] دهم: قرضی که تمام ترکه را فرا گرفته باشد. یازدهم: دو کس به یک دفعه مردن یا آنکه مشتهبه شده

باشد تقدّم و تأخر هریک به غیر سبب غرق یا حرق [۳] یا هدم، چه در این صورت چنانچه عنقریب مذکور می شود از یکدیگر میراث نمی برند و مال هریک از ورثه از احیای اوست. دوازدهم: در شکم بودن طفل، چه تا از شکم زنده بیرون نیاید میراث نمی برد، پس اگر مرده یا نطفه بیفتد میراث نمی برد. سیزدهم: ابعد درجه با وجود اقرب از کلّ میراث یا بعضی چنانچه مذکور شد. چهاردهم: مریض بودن مرد در وقت عقد زن و دخول نکردن با او و مردن در آن مرض، چه برقول مشهور زن را میراث نیست. پانزدهم: منع طفلی که از شکم افتد از بعض میراث مثل آنکه جمعی که به گواهی ایشان کلّ میراث ثابت نشود گواهی دهند چون گواهی دادن یـــــک زن بر آواز دادن طفـــــل،

[۱]----- این قول اقوی است.

(تویسرکانی) * فرمایش بعض از مجتهدین خالی از وجه نیست، ولی الاحتیاط سیل النجاء. (صدر) [۲] این قول خالی از قوت نیست، و امّا اگر وارث غیبت داشته باشد این حکم در او جاری نیست، پس میراث برای او عزل می شود مادام که موت او ثابت نشود به بینه یا گذشتن مدّت عمر طبیعی. (دهکردی، یزدی) [۳] در الحاق حرق به غرق و هدم اشکال است. (تویسرکانی) * و امّا اگر به سبب غرق یا هدم باشد ارث از یکدیگر می برند و آنچه می آید این است و حرق ملحق به هدم و غرق نیست بلکه حکم غیر دارد. (دهکردی، یزدی) * الحـــــاق حرق بـــــه هـــــدم و غرق معلـــــوم نیســـــت. (صـــــدر)

[۱]----- شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه

۴: ۳۳۰ ذیل حدیث ۵۷۰۷. سیدمرتضی، انتصار: ۵۹۵. ابن زهره، غنیه: ۳۳۲. حلبی، کافی: ۳۷۸. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۷۷ چه در این صورت آن طفل میراث نمی برد مگر چهار یک مال. شانزدهم: مشتبه شدن وارث آزاد و بنده، و در بعضی روایات [۱] وارد شده که به قرعه [۲] آزاد را بیرون آرند و میراث به او دهند «۱». هفدهم: قدر قیمت کفن و خرج دفن کردن میت، چه ورثه از آن میراث نمی برند. هجدهم: وصیت کردن میت سه یک [۳] مال خود را برای کسی، چه در این صورت ورثه از سه یک مال او میراث نمی برند. نوزدهم: مالی را که میت وقف کرده باشد [۴] چه ورثه از آن نیز میراث نمی برند. بیستم: جنایت کردن بنده از روی عمد بر کسی، چه در این صورت اگر او را بکشند وارث از قیمت آن محروم است. امّا اگر جنایت بنده خطا باشد محروم نیست، چه در این صورت مخیر است میانه دادن غلام یا دادن دیت جنایتی که در شرع جهت آن جنایت مقرر باشد. بیست و یکم: فرزند نداشتن [۵] زن، چه آن زن از شوهر از زمین میراث نمی برد. بیست و دوم: حرام مؤیّد شدن زن مدخوله بر شوهر به واسطه شیر دادن زن کوچک، چه در این صورت او میراث نمی برد. و در عیب اگر از طرف مرد باشد خلاف است. و این دو امر را مجتهدین در موانع ارث در کتـــــاب میراث ذکر نکرده انـــــد و از خـــــواصّ ایـــــن کتـــــاب اســـــت. [۶]

[۱]----- به ملاحظه ورود بعضی روایات

ترک قرعه و احتیاط را نمایند. (صدر) [۲] عمل به قرعه احوط است. (تویسرکانی) [۳] یا بیشتر با عدم اجازه وارث. (یزدی) [۴] شمردن این امر و امر بعد وجه ندارد، چنانچه مخفی نیست. (یزدی) [۵] ظاهر عدم فرق است در این حکم میان ذات ولد و غیر ذات الولد. (تویسرکانی) * در فرزند داشتن ترک احتیاط به تصالح و تراضی نمایند. (صدر) * فرزنددار نیز چنین است بنابر اظهر. (یزدی) [۶] وجه ذکر این دو معلوم نیست، زیرا که هرگاه موت بعد از حرمت ابدی یا بعد از فسخ در عیب باشد از زوجیت خارج شده اســـــت، پس وجهی از برای ارث بردن نیســـــت و بایـــــد تأمّـــــل و مراجعـــــه شـــــود. (یزدی)

[۱]----- کافی ۷: ۱۳۸، حدیث ۷. وسائل

۲۶: ۳۱۲، حدیث ۲. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۷۸ بیست و سوم: قدر حبوه که تعلّق به پسر بزرگ دارد و وارثان دیگر از آن محرومند، و حبوه در کلام عرب به معنی عطیه است، و آن چنان است که هرگاه شخصی بمیرد انگشتی و شمشیر و مصحف و رختهای بدن او تمام تعلّق به پسر بزرگ دارد. و در بعضی روایات آمده که: زره و کتابها و راحله و سلاح [۱] او نیز از پسر بزرگ

است «۱». و آیا این اجناس اگر متعدّد باشند همه از پسر بزرگ است یا نه؟ میانه مجتهدین خلاف است [۲] اقرب آن است که جامعه‌ها چون به لفظ جمع در حدیث وارد شده تمام از اوست، و اجناس دیگر که به لفظ واحد وارد شده یک فرد از آن تعلق به پسر بزرگ دارد. و به عوض [۳] این عطیه لازم است به پسر بزرگ که نماز و روزه‌ای که به سبب بیماری یا سفر از پدر او فوت شده باشد و با وجود قدرت بر قضای [۴] آن اهماً [۵] کرده باشد قضا کند، و این خاصّه مذهب امامیه است و در مذهب سنیان نیست. و شروط حبوه شش است: اول آنکه: پسر بزرگ [۶] موجود باشد، که اگر کسی پسر بزرگ نداشته باشد حبوه نیست. و اگر پسر بزرگ متعدّد باشند مجتهدین را در آن خلاف است، اقرب آن است که حبوه میانه ایشان منقسم می‌شود [۱]۔ - مراعات احتیاط به صلح و

نحوه در این امور خوب است. (تویسرکانی) * در اینها مراعات احتیاط ترک نشود. (دهکردی، یزدی) [۲] احتیاط در اینجا نیز مطلوب است. (تویسرکانی) * در متعدّد مطلقاً مراعات احتیاط شود. (صدر) [۳] عوض بودن معلوم نیست و لذا دایره مدار آن نیست، بلکه تفکیک می‌شود از طرفین. (یزدی) [۴] گذشت که فوت روزه در سفر قدرت بر قضای در او شرط نیست. (صدر) [۵] شرط اهماً در قضاء مختصّ به صوم است و آن هم در غیر سفر. (یزدی) [۶] معتبر نیست که حین الموت بزرگ باشد. (یزدی) (۱) کافی ۷: ۸۶، وسائل ۲۶: ۹۷،

حدیث ۱ و ۲ و ... جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۷۹ دوم آنکه: پسر بزرگ بی عقل و سفیه نباشد [۱] برقول بعضی از مجتهدین «۱». سوم آنکه: بالغ باشد [۲] برقول بعضی از مجتهدین «۲». (چهارم آنکه: غیر از حبوه میت چیزی دیگر داشته باشد، چه اگر چیز دیگر نداشته باشد حبوه نیست. [۳] پنجم آنکه: میت قرضی نداشته باشد که مستغرق [۴] تمام مال او باشد، چه اگر چنین قرضی داشته باشد حبوه نیست. اما اگر بعضی از ورثه قرض میت را از مال خود بدهند آیا حبوه تعلق به پسر بزرگ دارد یا نه؟ مجتهدین را در این خلاف است، اقرب آن است که تعلق به او دارد. [۵] و همچنین اگر در صورتی که قرض میت مستغرق ترکه باشد و پسر بزرگ قرض او را از مال خود بدهد آیا جایز است که متصرف حبوه شود یا نه؟ در آن نیز خلاف است، اقرب آن است که جایز است. ششم آنکه: قضای روزه و نماز پدر کند [۶] برقول بعضی از مجتهدین «۳» چنانچه مذکور شد، چه اگر آنها را قضا نکند حبوه تعلق به او ندارد. و خلاف است میانه مجتهدین که آیا حبوه را به پسر بزرگ دادن واجب است یا نه؟ اکثر مجتهدین براین رفته‌اند که واجب است. [۷] و اگر فرزند بزرگ میت دخیل تر باشد نیز [۱] مراعات احتیاط شود. (دهکردی،

یزدی) [۲] اقوی عدم اشتراط بلوغ است. (یزدی) [۳] مراعات احتیاط شود. (یزدی) [۴] دین غیر مستغرق نیز مزاحمت می‌کند بالنسبه. (یزدی) [۵] به شرط اینکه قرض را تبرعاً آداء کند. (یزدی) [۶] اقوی عدم اشتراط است. (یزدی) [۷] و این اقوی است. (یزدی) (۱) شیخ مفید، مقنعه: ۶۸۴. شیخ

طوسی، نهاییه ۳: ۱۹۸. ابن ادریس، سرائر ۳: ۲۵۸. ابن حمزه، وسیله: ۳۸۷. (۲) ابن حمزه، وسیله: ۳۸۷. ابن ادریس، سرائر ۳: ۲۵۸. (۳) ابن حمزه، وسیله: ۳۸۷. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۸۰ حبوه تعلق به پسر بزرگ دارد، و خلاف است میانه مجتهدین که آیا قیمت حبوه را از حصّه میراث او کم می‌کنند یا نه؟ اکثر مجتهدین برآنند که کم نمی‌کنند. [۱] و اگر میت حبوه را جهت دیگری یا برای صرف مصلحتی از مصالح مسلمانان وصیت کرده باشد میانه مجتهدین خلاف است، اقرب آن است که اگر مساوی ثلث ترکه است در آنچه تعیین کرده صرف باید کرد، و اگر زیاده از ثلث باشد موقوف است بر اذن پسر بزرگ. و اگر نصیب هر وارثی کمتر از حبوه باشد مجتهدین را در آن خلاف است بعضی گفته‌اند که ممنوع نیست [۲] پسر بزرگ از حبوه، و بعضی برآنند که ممنوع است.

فصل اول: در تفصیل صاحبان فرض و قرابت

اشاره

فصل اول: در تفصیل صاحبان فرض و قرابت بدان که آنچه در قرآن مجید از تصریح حصّه هریک از میراث خواران وارد شده آن را فرض ایشان گویند، و آنچه حصّه ایشان از عموم قرآن استنباط کرده‌اند آن را قرابت گویند، پس بدین سبب وارث منقسم می‌شود به سه قسم:

قسم اول: جماعتی که به فرض تنها میراث می‌برند

قسم اول: جماعتی که به فرض تنها میراث می‌برند چون مادر و خواهران مادری و شوهر در صورتی که فریضه متضمن ردّی نباشد، و زن بنا بر قول اصحّ که بر او ردّ نمی‌شود. [۳]

قسم دوم: جماعتی که گاهی به فرض و گاهی به قرابت میراث می‌برند

قسم دوم: جماعتی که گاهی به فرض و گاهی به قرابت میراث می‌برند چون پدر و دختران و خواهران پدری. [۱] - اقوی است. (یزدی) [۲] اقوی است. (یزدی) [۳] گذشت که ترک احتیاط را ننمایند. (صدر) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۸۱

قسم سوم: جماعتی که به قرابت تنها میراث می‌برند

قسم سوم: جماعتی که به قرابت تنها میراث می‌برند و آنها سوای جماعتی‌اند که مذکور شد، چون جدّ و جدّه و عمّ و عمّه و خال و خاله و اولاد ایشان. پس اصحاب دو مرتبه اولی اصحاب فروض‌اند سوای پدر با عدم فرزند و دختر هرگاه با پسر باشد و اجداد و جدّات از هر طرف که باشند. و اصحاب مرتبه ثالثه به قرابت میراث می‌برند سوای خویشان مادری [۱] چه ایشان صاحب فرضند. و آنچه از میت می‌ماند صاحب فرض خود را می‌برد، و اگر متعدّد باشند هریک حصّه خود را می‌گیرند و آنچه زیاده می‌ماند باز به صاحبان فرض ردّ می‌شود چنانچه مذکور خواهد شد. و در ردّ بر شوهر هرگاه میراث خواری سوای آن نباشد خلاف است، اصحّ آن است که بر او ردّ می‌شود. و در ردّ بر زن نیز خلاف است، اصحّ آن است که ردّ نمی‌شود [۲] چنانچه مذکور شد خواه در غیبت امام باشد و خواه در ظهور او هرگاه میراث خواری سوای او نباشد. و اگر در وارثی چند امر نسبی یا سببی که به آن میراث می‌برد جمع شود به همه آن میراث می‌برد. و هرگاه یکی از آن مانع دیگری باشد به همه آن میراث نمی‌برد، و آن به هشت وجه است: اول آنکه: در شخصی دو امر نسبی جمع شود به هردو میراث می‌برد، چون عمّ که خال باشد. دوم آنکه: در شخصی زیاده از دو امر نسبی جمع شود به همه میراث می‌برد، چون پسر پسر عمّ که پسر پسر خال باشد که پسر دختر خاله باشد. سوم آنکه: در شخصی دو امر نسبی جمع شود که یکی از آنها منع دیگری کند به یک امر میراث می‌برد، چون برادری که پسر عمّ باشد به برادری

میراث می‌برد. چهارم آنکه: نسبی و سببی در یک شخص جمع شود که یکی مانع دیگری نباشد [۱] - خویشان مادری مرتبه ثالثه نیز به قرابت می‌برند، پس وجه استثناء معلوم نیست. (نخجوانی، یزدی) [۲] گذشت احتیاط در آن. (صدر) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۸۲ امّا غیر آنها یکی از آنها را مانع باشد، چون شوهری که پسر عمّ باشد و زن را برادری یا پسر برادری باشد، چه در این صورت برادر یا پسر برادر پسر عمّ را مانعند از میراث بردن، پس نصف میراث از شوهر است و نصف از برادر یا پسر برادر. پنجم آنکه: دو نسب در شخصی و یک نسب در شخصی دیگر جمع شود، چون دو پسر عمّ که یکی از ایشان پسر خال نیز باشد، چه یکی به هردو نسب میراث می‌برد و آن دیگری به یک نسب ششم آنکه: دو سبب در یک شخص جمع شود که هریک مانع دیگری نباشد به هردو سبب میراث می‌برد، چون شوهری که معتق یا ضامن جریره باشد. هفتم آنکه: دو سبب در شخصی باشد و یک نسب در شخصی دیگر که یکی از آنها را منع کند، چون شوهر که معتق باشد و زن را پسری یا برادری باشد، چه در این صورت شوهر به شوهری میراث می‌برد امّا به معتق بودن میراث نمی‌برد. هشتم آنکه: دو سبب جمع شود در شخصی که یکی مانع باشد دیگری را از میراث بردن، چون امام هر گاه غلامی را که آزاد کرده باشد بمیرد به ولای عتق میراث از آن غلام می‌برد نه به ولای امامت.

فصل دوم: در بیان [۱] تفصیل سهام مفروضه و صاحبان فروض

قسم اول: نصف

قسم اول: نصف و آن نصیب سه قوم است: اول: نصیب شوهر، هر گاه زن فرزند و فرزندزاده نداشته باشد. دوم: نصیب یک دختر، هر گاه با او پسری نباشد. سوم: نصیب یک خواهر پدر مادری یا پدری با عدم خواهر پدر مادری، هر گاه برادر نباشد. [۱] از این جا تا تکمله که پنج ورق

است دیده نشده است، معلوم باشد. (یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۸۳

قسم دوم: ربع

قسم دوم: ربع و آن نصیب دو قوم است: اول: شوهر، هر گاه فرزند یا فرزندزاده باشد. دوم: نصیب زن، هر گاه فرزند و فرزندزاده نباشد.

قسم سوم: ثمن

قسم سوم: ثمن و آن نصیب یک زن یا چند زن است، هر گاه فرزند یا فرزند زاده موجود باشد.

قسم چهارم: ثلث

قسم چهارم: ثلث و آن نصیب دو قوم است: اول: نصیب مادر، هر گاه میت فرزند یا برادران نداشته باشد. دوم: نصیب دو کس یا

بیشتر از خویشان مادری، خواه ذکر باشند و خواه انثی

قسم پنجم: ثلثان

قسم پنجم: ثلثان و آن نصیب دو قوم است: اول: نصیب دو دختر یا بیشتر، هر گاه پسر با ایشان نباشد. دوم: نصیب دو خواهر یا بیشتر، هر گاه با ایشان برادر نباشد.

قسم ششم: سُدس

قسم ششم: سُدس و آن نصیب سه قوم است: اول: نصیب پدر و مادر است هر گاه فرزند یا فرزندزاده موجود باشد. دوم: نصیب مادر هر گاه میت دو برادر یا یک برادر و دو خواهر یا چهار خواهر پدر مادری یا پدری داشته باشد. سوم: نصیب یکی از خویشان مادری. و مرگبات فروض سته هریک با دیگری بعد از سقوط مکررات آنها بر بیست و یک وجه است: چهارده ترکیب از آن ممکن است، و هفت ترکیب ممتنع. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۸۴ اما چهارده ترکیب ممکن: اول: جمع شدن نصف با نصف، مثل آنکه زنی بمیرد و شوهری و خواهر پدری و مادری یا پدری داشته باشد. دوم: جمع شدن نصف با ربع، مثل آنکه زنی بمیرد و شوهری و دختری داشته باشد، یا مردی بمیرد و زنی و خواهری پدری مادری یا پدری داشته باشد. سوم: جمع شدن نصف با ثمن، مثل آنکه شخصی بمیرد و دختری با زنی داشته باشد. چهارم: جمع شدن نصف با ثلثان، اما قسمت نمی شود بلکه نقص برخویشان پدری می شود، مثل آنکه زنی بمیرد و شوهری و دو خواهر پدر مادری یا پدری داشته باشد، چه در این صورت نصف از شوهر آن زن است و مابقی از خواهران او. پنجم: جمع شدن نصف و ثلث، مثل آنکه زنی بمیرد و شوهری و مادری داشته باشد. ششم: جمع شدن نصف و سُدس، مثل آنکه شخصی بمیرد و دختری و مادری داشته باشد. هفتم: جمع شدن ربع و ثلثان، مثل آنکه مردی بمیرد و زنی و دو خواهر پدر مادری یا پدری داشته باشد. هشتم: جمع شدن ربع و ثلث، مثل آنکه مردی بمیرد و زنی و مادری داشته باشد. نهم: جمع شدن ربع و سُدس، مثل آنکه شخصی بمیرد و زنی و یک خواهر مادری داشته باشد. دهم: جمع شدن ثمن با ثلثان، مثل آنکه شخصی بمیرد و زنی و دو دختری داشته باشد. یازدهم: جمع شدن ثمن و سُدس، مثل آنکه شخصی بمیرد و زنی و فرزندی و پدری داشته باشد. دوازدهم: جمع شدن ثلثان با ثلث، مثل آنکه شخصی بمیرد و دو خواهر پدر مادری یا پدری و دو خواهر مادری داشته باشد. سیزدهم: جمع شدن ثلثان با سُدس، مثل آنکه شخصی بمیرد و دو خواهر پدر مادری یا پدری و یک خواهر مادری داشته باشد. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۸۵. چهاردهم: جمع شدن سُدس با سُدس، مثل آنکه شخصی بمیرد و پدر و مادری و فرزندی داشته باشد. و اما هفت ترکیب ممتنع: اول: جمع شدن ربع با ربع، چه ربع فریضه شوهر است با فرزند، و فریضه زن است با عدم فرزند. دوم: جمع شدن ربع با ثمن، چه ربع فریضه زن است با عدم فرزند، و ثمن فریضه او است با وجود فرزند. سوم: جمع شدن ثمن با ثلث، چه ثمن فریضه زن است با وجود فرزند، و ثلث فریضه مادر است با عدم فرزند. چهارم: جمع شدن ثلثان با ثلثان. پنجم: جمع شدن ثلث با ثلث. ششم: جمع شدن ثلث با سُدس، چه ثلث فریضه مادر است با عدم فرزند، و سُدس فریضه اوست با وجود فرزند. هفتم: جمیع شدن ثمن با ثمن.

مطلب چهارم در قواعد حسابی که در قسمت تر که احتیاج به آنها می شود

فصل اول: در بیان نسبت هایی که میان سهام ورثه و عدد رؤس ایشان بهم می رسد

اشاره

فصل اول: در بیان نسبتهایی که میان سهام ورثه و عدد رؤس ایشان بهم می‌رسد بدان که نسبتهایی که میان اعداد غیرواحد ممکن است که بهم رسد چهار قسم است:

قسم اول: تماثل

قسم اول: تماثل و آن چنان است که دو عدد مثل یکدیگر باشند. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۸۶

قسم دوم: تداخل

قسم دوم: تداخل و آن چنان است که دو عدد بروجهی باشند که عدد اقل را چون یکمرتبه یا چند مرتبه از عدد اکثر بیندازند عدد اکثر را فانی سازد، و باید که هر عدد اقل از نصف عدد اکثر بیشتر نباشد چون سه و شش، و این قسم را متداخلان گویند.

قسم سوم: توافق

قسم سوم: توافق و آن چنان است که دو عدد بروجهی باشند که عدد اقل را چون از عدد اکثر بیندازند عدد اکثر را فانی نسازد، عددی ثالث غیر از ایشان هردو را فانی سازد، و این عدد ثالث مخرج کسری باشد که آن هردو عدد در آن موافق آید، چون چهار و شش که هردو شریکند در عدد دو که مخرج نصف است که هردو را فانی می‌سازد. و گاه هست که فقها جهت کمی عدد فریضه متداخلان را متوافقان به معنی اعم می‌گویند، زیرا که البته متداخلان در کسری موافق هستند، و این را میانه رؤس سهام اعتبار می‌کنند چنانچه زود باشد که در مسایل انکسار مذکور گردد.

قسم چهارم: تباین

قسم چهارم: تباین و آن چنان است که دو عدد بر وجهی باشند که اقل اکثر را فانی نسازد، و عدد ثالث غیر از واحد نیز ایشان را فانی نکند چون سه و پنج.

قسم چهارم: تباین

قسم چهارم: تباین و آن چنان است که دو عدد بر وجهی باشند که اقل اکثر را فانی نسازد، و عدد ثالث غیر از واحد نیز ایشان را فانی نکند چون سه و پنج.

مطلب پنجم در بیان دانستن نصیب هر وارثی از ترکه به علم حساب

طریق اول: در میانه ورثه صاحب فرضی نباشد و همه در یک مرتبه باشند

اشاره

طریق اول: در میانه ورثه صاحب فرضی نباشد و همه در یک مرتبه باشند عدد رؤس ایشان سهام ایشان خواهد بود، و اگر با ایشان دختران جمع شوند هردو دختر را یک پسر حساب کند و برایشان قسمت نماید. و اگر در میانه ورثه صاحب فرضی باشد و همه در یک مرتبه نباشند طلب عددی باید کرد که سهام مفروضه صاحبان فروض را داشته باشد و برایشان قسمت باید کرد. و ترکه میت نسبت به سهام ورثه بر سه قسم است:

قسم اول آنکه: ترکه به قدر سهام ورثه باشد،

قسم اول آنکه: ترکه به قدر سهام ورثه باشد، و آن بر چند وجه است: اول آنکه: بی کسری بر ورثه منقسم شود، مثل آنکه شخصی بمیرد و پدر و مادری و چهار دختر داشته باشد چه اقل عددی که سیدس دارد شش است، سیدسان او که دو است به پدر و مادر متعلق است و چهار باقی به چهار دختر. دوم آنکه: با کسری منقسم شود پس خالی از آن نیست که بریک فرقه منکسر است یا بر زیاده، اگر بریک فرقه منکسر باشد پس در این صورت اگر میانه رؤس و سهام ایشان تباین باشد ضرب باید کرد عدد رؤس را در اصل فریضه، مثل آنکه شخصی بمیرد و پدر و مادری و سه دختر داشته باشد اصل فریضه شش است دو از پدر و مادر است و چهار سهم از سه دختر است، چون برایشان منکسر است میانه سهام و عدد رؤس ایشان تباین است ضرب باید کرد سه را در شش هجده می شود پس پدر و مادر شش سهم می برند و هردختری چهار سهم. و اگر میانه عدد رؤس و سهام ایشان توافق باشد جزء وفق عدد رؤس را نه جزء وفق سهام در اصل فریضه ضرب باید کرد، مثل آنکه شخصی بمیرد و پدر و مادری و شش دختر داشته باشد حصه پدر و مادر دو سهم می شود و حصه شش دختر چهار سهم، و میانه چهار و شش توافق به نصف است نصف عدد روس ایشان را که سه است در اصل فریضه ضرب باید کرد هجده می شود، شش سهم از پدر و مادر است و هریک از دختران را دو سهم می رسد. و اگر به زیاده از یک فرقه منکسر باشد پس خالی از آن نیست که انکسار مستغرق جمیع فرق است یا مخصوص بعضی دون بعضی است، و بر هر تقدیر اگر میانه رؤس هرفرقه منکسره و سهام ایشان جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۸۹ توافق هست رد باید کرد رؤس ایشان را به جزء وفق، و اگر میانه رؤس و سهام ایشان توافق نیست به حال خود باید گذاشت. و اگر میانه رؤس و سهام بعضی از فرق توافق باشد و میانه رؤس و سهام بعضی از ایشان توافق نباشد رد کند رؤس ایشان را به جزء وفق، و آنچه میانه ایشان توافق نباشد بر حال خود بگذارد آنگاه نظر کند میانه عدد رؤس جمیع فرق، پس اگر میانه ایشان تماثل باشد ضرب باید کرد یکی از ایشان را در اصل فریضه. و اگر تداخل باشد اکتفا به اکثر ایشان باید کرد، و اگر توافق باشد جزء وفق فرقه ای را در عدد روس فرقه دیگر ضرب باید کرد و حاصل را در وفق فرقه ثالثه، و همچنین هرچند فرقه که باشد. و اگر تباین باشد ضرب باید کرد عدد رؤس هر فرقه را در عدد رؤس فرقه دیگر و حاصل را در عدد فرقه ثالثه، و همچنین هرچند فرقه که باشد. و بعد از امعان نظر در آنچه مذکور شد ظاهر می شود که مسائلی که برانکسار سهام برورثه دایر باشد بیست و چهار است، از آن جمله دوازده صورت که انکسار آنها مستغرق جمیع فرق است و امهات مسایل انکسار است در این رساله مذکور می گردد: اول آنکه: میانه سهام جمیع فرق و عدد رؤس ایشان توافق باشد، و میانه رؤس جمیع فرق تماثل باشد، و رؤس هرفرقه را به جزء وفق رد باید کرد، و عدد رؤس یک فرقه را در اصل فریضه باید زد، مثل آنکه شخصی بمیرد و شش زن و هشت خواهر مادری و ده خواهر پدری داشته باشد، اصل

فریضه ایشان دوازده سهم است، سه سهم نصیب شش زن است و چهار سهم نصیب خواهران مادری و پنج سهم نصیب خواهران پدری، و چون میانه سهام زوجات و رؤس ایشان توافق به ثلث به معنی اعم بود ردّ کردیم رؤس ایشان را به ثلث که دو بود، و میانه سهام خواهران مادری و رؤس ایشان توافق به ربع به معنی اعم بود رؤس ایشان را به ربع که دو بود ردّ کردیم، و میانه رؤس خواهران پدری و سهام ایشان توافق به خمس به معنی اعم بود ردّ کردیم رؤس ایشان را به خمس که دو بود، چون رؤس جمیع فرق بعد از ردّ آنها به جزء وفق متماثل شد، یکی از آنها را در اصل فریضه ضرب کردیم بیست و چهار شد. پس حصّه هریک از زنان یک سهم شد، و حصّه هریک از خواهران مادری و خواهران پدری یک سهم. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۹۰ دوم آنکه: میانه رؤس و سهام جمیع فرق توافق نباشد و میانه رؤس ایشان تماثل باشد، همان رؤس یک فرقه را در اصل فریضه ضرب باید کرد، مثل آنکه شخصی بمیرد و هفت زن و هفت خواهر مادری و هفت خواهر پدری داشته باشد، چه اصل فریضه ایشان دوازده سهم است، حصّه زنان سه سهم است بر رؤس ایشان منکسر، و میانه آنها تباین است، و حصّه خواهران مادری چهار سهم است به رؤس ایشان منکسر و میانه آنها تباین است و حصّه خواهران پدری پنج سهم است بر رؤس ایشان منکسر، و میانه آنها تباین است. و چون رؤس جمیع متماثل بود رؤس یک فرقه را در اصل فریضه زدیم هشتاد و چهار سهم شد، پس حصّه هریک از زنان سه سهم شد، و حصّه هریک از خواهران پدری پنج سهم، و حصّه هریک از خواهران مادری چهار سهم. سوم آنکه: میانه رؤس و سهام بعضی از فرق توافق باشد و میانه رؤس و سهام بعضی دیگر توافق نباشد و میانه رؤس جمیع فرق تماثل باشد، رؤس آن بعضی را که میانه سهام و رؤس ایشان توافق باشد به جزء وفق ردّ باید کرد، و همان رؤس یک فرقه را در اصل فریضه باید زد، مثل آنکه شخصی بمیرد و سه زن و نه خواهر پدری داشته باشد اصل فریضه ایشان چهار سهم است: حصّه زنان یک سهم و حصّه خواهران سه سهم، و چون میانه سه و نه توافق به ثلث بود به معنی اعم ردّ کردیم رؤس ایشان را به سه و سه را در اصل فریضه زدیم دوازده شد، حصّه زنان سه سهم شد، و حصّه هریک از خواهران پدری یک سهم. چهارم آنکه: میانه رؤس و سهام جمیع فرق توافق باشد و میانه رؤس ایشان تداخل باشد، رؤس هرفرقه ای را به جزء وفق ردّ باید کرد و اکثر را در اصل فریضه باید زد، مثل آنکه شخصی بمیرد و شش زن و شانزده خواهر مادری و ده خواهر پدری داشته باشد اصل فریضه ایشان دوازده سهم است، حصّه زنان سه است با رؤس ایشان چون توافق به ثلث بود به معنی اعم ردّ کردیم رؤس ایشان را به دو که ثلث شش است، و حصّه خواهر مادری چهار است با رؤس ایشان متوافق به ربع بود به معنی اعم ردّ کردیم رؤس ایشان را به ربع که چهار است، و حصّه خواهران پدری پنج است با رؤس ایشان متوافق جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۹۱ به خمس بود ردّ کردیم رؤس ایشان را به خمس که دو است، و چون میانه رؤس جمیع فرق تداخل بود اکتفا به چهار کردیم، و چهار را در اصل فریضه زدیم چهل و هشت شد، حصّه هریک از زنان چهار «۱» [۱] سهم شد، و حصّه هریک از خواهران مادری یک سهم، و حصّه هریک از خواهران پدری دو سهم. پنجم آنکه: میانه رؤس و سهام جمیع فرق توافق نباشد و میانه رؤس ایشان تداخل باشد همان رؤس یک فرقه را در اصل فریضه باید زد، مثل آنکه شخصی بمیرد و سه زن و شش پسر داشته باشد اصل فریضه ایشان هشت سهم است، یک سهم حصّه زنان و میانه آن و رؤس ایشان تباین، و هفت سهم حصّه پسران و میانه آنها نیز تباین، و چون میانه رؤس هر دو فرقه تداخل بود اکتفا به شش کرده، شش را در اصل فریضه زدیم چهل و هشت سهم شد، حصّه هریک از زنان سه «۲» سهم شد، و حصّه هریک از پسران هفت سهم. ششم آنکه: میانه رؤس و سهام بعضی از فرق توافق باشد و میانه رؤس و سهام بعضی توافق نباشد و میانه رؤس ایشان تداخل باشد، رؤس آن بعضی را که با سهام ایشان موافقت به جزء وفق ردّ باید کرد و اکثر را در اصل فریضه باید زد، مثل آنکه شخصی بمیرد و چهار زن و شش برادر پدری داشته باشد اصل فریضه ایشان چهار سهم است، حصّه زنان یک سهم شد، و حصّه برادران سه سهم، و چون میانه ایشان توافق به ثلث بود به معنی اعم ردّ کردیم رؤس ایشان را به ثلث که دواست، و چون میانه دو و چهار تداخل بود چهار را در اصل فریضه ضرب کردیم شانزده شد، حصّه زنان چهار سهم شد، و حصّه هریک از برادران پدری دو سهم. هفتم آنکه: میانه رؤس جمیع فرق و سهام ایشان توافق به معنی

اعمّ باشد و میانه رؤس ایشان توافق باشد رؤس ایشان را به جزء وفق ردّ باید کرد و جزء وفق رؤس فرقه‌ای را در فرقه‌ای دیگر ضرب باید کرد، و حاصل را در وفق فرقه ثالثه، و همچنین حاصل را در اصل فریضه، مثل آنکه شخصی بمیرد و دوازده زن و بیست و چهار خواهر (۱) در بعضی از

نسخه‌ها: دو سهم. (۲) در بعضی از نسخه‌ها: دو. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۹۲ مادری و پنجاه خواهر پدري داشته باشد اصل فریضه دوازده سهم است، حصّه زنان سه سهم بود چون میانه رؤس و سهام ایشان توافق به معنی اعمّ بود ردّ کردیم رؤس ایشان را به ثلث یعنی چهار، و حصّه خواهران مادری چهار سهم بود میانه رؤس و سهام ایشان توافق به ربع بود ردّ کردیم رؤس ایشان را به ربع یعنی شش، و حصّه خواهران پدري پنج بود میانه رؤس و سهام ایشان توافق به خمس بود ردّ کردیم رؤس ایشان را به خمس یعنی ده، و چون میانه رؤس و فرقه اولی و ثانیه توافق به نصف بود ضرب کردیم دو را در شش دوازده شد و میانه حاصل و رؤس فرقه ثالثه توافق به نصف بود، ضرب کردیم حاصل را در پنج شصت حاصل شد، آنگاه شصت را در اصل فریضه که دوازده بود ضرب کردیم هفتصد و بیست سهم شد، حصّه زنان صد و هشتاد سهم شد، و حصّه خواهران مادری دویست و چهل سهم، و حصّه خواهران پدري سیصد سهم. هشتم آنکه: میانه رؤس و سهام جمیع فرق توافق نباشد و میانه رؤس ایشان توافق باشد، جزء وفق فرقه اولی را در فرقه ثانیه ضرب باید کرد، و حاصل را در اصل فریضه، مثل آنکه شخصی بمیرد و چهار زن و ده برادر پدري داشته باشد، اصل فریضه ایشان چهار سهم است، حصّه زنان یک سهم، و حصّه برادران پدري سه سهم، و چون میانه رؤس ایشان توافق به نصف بود ردّ کردیم رؤس ایشان را به نصف، پس دو را در ده ضرب کردیم بیست شد، و بیست را در چهار ضرب کردیم هشتاد شد، حصّه زنان بیست سهم شد، و حصّه برادران پدري شصت سهم. نهم آنکه: میانه رؤس بعضی از فرق و سهام ایشان توافق باشد و میانه سهام و رؤس بعضی توافق نباشد، رؤس آن بعضی را که توافق دارد میانه رؤس و سهام ایشان ردّ باید کرد به جزء وفق، و ضرب باید کرد جزء وفق فرقه اولی را در فرقه ثانیه، و حاصل او را در فرقه ثالثه، و همچنین حاصل را در اصل فریضه، مثل آنکه شخصی بمیرد و شش زن و دوازده خواهر پدري داشته باشد اصل فریضه ایشان چهار است، حصّه زنان یک سهم است، و حصّه خواهران پدري سه سهم، و میانه سهام و رؤس ایشان توافق به ثلث است به معنی اعمّ ردّ کردیم رؤس ایشان را به ثلث که چهار است، و چون میانه رؤس هردو جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۹۳ فرقه توافق به نصف بود سه را در چهار ضرب کردیم، حاصل را که دوازده است در چهار که اصل فریضه است زدیم چهل و هشت سهم شد، حصّه زنان دوازده سهم شد، و حصّه خواهران پدري سی و شش سهم. دهم آنکه: میانه سهام و رؤس جمیع فرق توافق باشد و میان رؤس ایشان تباین، رؤس ایشان را به جزء وفق ردّ باید کرد، و ضرب باید کرد رؤس هر فرقه را در دیگری، و حاصل را در عدد رؤس فرقه ثالثه، و همچنین حاصل را در اصل فریضه، مثل آنکه شخصی بمیرد و شش زن و دوازده خواهر مادری و بیست و پنج خواهر پدري داشته باشد اصل فریضه ایشان دوازده سهم است، سه سهم حصّه زنان، و چون میانه رؤس ایشان و سهام ایشان توافق به ثلث بود به معنی اعمّ ردّ کردیم رؤس ایشان را به ثلث که دو است، و حصّه خواهران مادری چهار است و چون میانه رؤس و سهام ایشان توافق به ثلث بود ردّ کردیم رؤس ایشان را به ثلث یعنی چهار «۱» و حصّه خواهران پدري پنج است، و چون میانه رؤس و سهام ایشان توافق به خمس بود ردّ کردیم رؤس ایشان را به پنج، آنگاه دو را در سه ضرب کردیم، و حاصل آن را در پنج زدیم، و همچنین حاصل آن را در دوازده که اصل فریضه است ضرب کردیم، سیصد و شصت سهم شد، حصّه زنان نود سهم شد، و حصّه خواهران مادری صد و بیست، و حصّه خواهران پدري صد و پنجاه. یازدهم آنکه: میان رؤس سهام جمیع فرق توافق نباشد و میانه رؤس جمیع فرق تباین باشد، رؤس هر فرقه‌ای را در دیگری ضرب باید کرد، و حاصل را در عدد رؤس فرقه ثالثه، و همچنین حاصل را در اصل فریضه، مثل آنکه شخصی بمیرد و دو زن و پنج خواهر مادری و هفت خواهر پدري داشته باشد، و اصل فریضه دوازده سهم است، حصّه زنان سه سهم است، و حصّه خواهران مادری چهار سهم، و حصّه خواهران پدري پنج سهم، و چون میانه سهام و رؤس جمیع فرق توافق نبود ضرب کردیم دو را

در پنج، و حاصل آن را در هفت، و همچنین حاصل را در اصل فریضه هشتصد و چهل سهم شد،
(۱) در بعضی از نسخه‌ها: توافق به ربع بود رد کردیم رؤس ایشان را به ربع یعنی سه. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۹۴ حصّه زنان دویست و ده سهم شد، و حصّه خواهران مادری دویست و هشتاد سهم، و حصّه خواهران پدری سیصد و پنجاه سهم. دوازدهم آنکه: میانه رؤس و سهام بعضی از فرق توافق باشد و میانه رؤس و سهام بعضی نباشد، و میانه رؤس جمیع فرق تباین باشد، رؤس متوافقین را به جزء وفق ردّ باید کرد، و رؤس فرقه اولی را در فرقه ثانیه ضرب باید کرد، و حاصل را در فرقه ثالثه، و همچنین حاصل را در اصل فریضه، مثل آنکه شخصی بمیرد و چهار زن و شش خواهر مادری و هفت خواهر پدری داشته باشد، اصل فریضه ایشان دوازده است، حصّه زنان سه سهم، و حصّه خواهران مادری چهار سهم، و حصّه خواهران پدری پنج سهم، و چون میانه سهام و رؤس ایشان توافق به نصف بود ردّ کردیم رؤس ایشان را به نصف که سه باشد، و چون میانه رؤس جمیع فرق تباین بود ضرب کردیم چهار را در سه و حاصل را در هفت و حاصل را در اصل فریضه، یک هزار و هشت سهم حاصل شد، حصّه زنان دویست و پنجاه و دو سهم شد، و حصّه خواهران مادری سیصد و سی و شش سهم، و حصّه خواهران پدری چهارصد و بیست سهم.

قسم دوم آنکه: ترکه زیاده باشد بر سهام مفروضه صاحبان فروض،

قسم دوم آنکه: ترکه زیاده باشد بر سهام مفروضه صاحبان فروض، پس زیادتی را بر صاحبان فروض ردّ باید کرد سوای زوجه که اصحّ آن است که مطلقاً بر او ردّ نمی‌شود، و در زوج خلاف است، اصحّ آن است که ردّ می‌شود چنانچه مذکور شد. و سوای مادر با حاجب. به خلاف مذهب سنّیان که ایشان قایلند به آنکه آنچه از حصّه صاحبان فروض زیاده می‌ماند از خویشان پدری است، و این را تعصیب می‌گویند، و تعصیب پیش شیعه باطل است. و از عادت فقهای امامیه رضوان الله علیهم آن است که هر گاه ترکه زیاده از فروض صاحبان فرض باشد اول قسمت فروض ایشان می‌نمایند آنگاه تتمه را نیز برایشان ردّ می‌کنند. و حضرت سلطان المحققین و برهان المدققین نصیر المله و الحقّ والدین محمد طوسی قدس سره در رساله میراثیه خود به یک دفعه بر صاحبان فرض قسمت می‌کند، با وجود آنکه طریقه قسمت خواجه اخصر از طریقه قسمت ایشان است احادیث حضرات ائمه معصومین علیهم السلام نیز برطبق آن وارد است چنانچه در روایت جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۹۵ صحیح محمد بن مسلم از حضرت امام محمد باقر علیه السلام وارد شده که گفت: که آن حضرت علیه السلام صحیفه میراثیه‌ای که به خطّ حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و املاى حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم بود به من نمود، دیدم که نوشته بود که: شخصی مرده و دختری و مادری گذاشته، حصّه دختر نصف است، و حصّه مادر شُددس، پس مال را بر چهار سهم قسمت باید کرد، سه حصّه از آن تعلق به دختر دارد، و یک حصّه به مادر «۱». [۱] و همچنین محمد بن مسلم نقل کرده که: در آن صحیفه دیدم به خطّ حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و املاى حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم نوشته بود که مردی فوت شده و دختری و پدری و مادری گذاشته، حصّه دختر نصف است سه سهم، و حصّه هریک از پدر و مادر یک سهم، پس مال را بر پنج قسمت باید کرد، سه حصّه آن تعلق به دختر دارد، و دو حصّه به پدر و مادر «۲». [۲] تکمله: بدان که جمیع مسایلی که مشتمل بر ردّ بر صاحبان فروض است در طبقه اولی و طبقه ثانیه نزد جماعتی از مجتهدین که در طبقه ثانیه ردّ را جایز می‌دانند یازده قسم است: اول آنکه: شخصی مرده باشد و دختری و یکی از پدر یا مادر داشته باشد، به طریق سلطان‌المحققین اصل فریضه ایشان از چهار سهم منقسم می‌شود. دوم آنکه: شخصی مرده باشد و دختری و پدری و مادری داشته باشد، اصل فریضه ایشان از پنج سهم منقسم می‌شود. سوم آنکه: شخصی مرده باشد و دو دختر یا بیشتر و یکی از پدر یا مادر داشته باشد، اصل فریضه ایشان از پنج سهم منقسم می‌شود. چهارم آنکه: زنی مرده

باشد و دختری و یکی از پدر و مادر و شوهری داشته باشد، اصل فریضه ایشان از شانزده سهم منقسم می‌شود. پنجم آنکه: مردی مرده باشد و دختری و یکی از پدر یا مادر و زنی داشته باشد،

(۱) کافی ۷: ۹۳، حدیث ۱. وسائل

۲۶: ۱۲۸، حدیث ۱. (۲) کافی ۷: ۹۳، حدیث ۱. وسائل ۲۶: ۱۲۸، حدیث ۱. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۹۶ اصل فریضه ایشان از سی و دو سهم منقسم می‌گردد. ششم آنکه: مردی مرده باشد و دختر و پدری و مادری و زنی داشته باشد، اصل فریضه ایشان از چهل سهم منقسم می‌گردد. هفتم آنکه: شخصی مرده باشد و دو دختر یا بیشتر و یکی از پدر یا مادر و زنی داشته باشد، اصل فریضه ایشان نیز از چهل سهم منقسم می‌گردد. هشتم آنکه [۱]: شخصی مرده باشد و یک خواهر مادری و یک خواهر پدری داشته باشد، اصل فریضه ایشان از چهار سهم منقسم می‌شود. نهم آنکه: شخصی مرده باشد و یک خواهر مادری و دو خواهر پدری یا بیشتر داشته باشد، اصل فریضه ایشان از پنج سهم منقسم می‌گردد. دهم آنکه: شخصی مرده باشد و دو خواهر مادری یا بیشتر و یک خواهر پدری داشته باشد، اصل فریضه ایشان نیز از پنج سهم منقسم می‌شود. یازدهم آنکه: شخصی مرده باشد و یک خواهر مادری و یک خواهر پدری و زنی داشته باشد، اصل فریضه ایشان از شانزده سهم منقسم می‌گردد. و اگر در این یازده صورت اصل فریضه برایشان صحیح منقسم نشود رعایت نسبت‌هایی که در ماسبق مذکور شد باید کرد تا برایشان صحیح منقسم شود. و ردّ نیز بر دو قسم است: اول: ردّ اخماسی، و آن چنان است که آنچه از فرض صاحبان فروض زیاده می‌آید بر پنج سهم منقسم می‌گردد، مثل آنکه شخصی بمیرد و دختری و پدری و مادری داشته باشد، اصل فریضه ایشان شش سهم است، دو سهم تعلق به پدر و مادر دارد، و سه سهم تعلق به دختر دارد، و تتمه برایشان ردّ می‌شود به پنج سهم. دوم: ردّ ارباعی، و آن چنان است که تتمه به چهار سهم منقسم می‌شود، مثل آنکه [۱] - این

قسم و سه سهم بعد بنابر قولی است که اخوه امی نیز مستحقّ ردّ می‌باشد چنانچه جماعتی گفته‌اند و در اول تکمله به آن اشاره کرد، و اما بنابر مشهور اقوی ردّ مختصّ به خواهر پدری یا پدر مادری است. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۹۷ شخصی بمیرد و جماعت مذکوره و دو برادر یا یک برادر و دو خواهر یا چهار خواهر پدری و مادری یا پدری داشته باشد، چه در این صورت بر مادر ردّ نمی‌شود بلکه تتمه میانه دختر و پدر به چهار سهم منقسم می‌گردد و بعضی از مجتهدین [۱] در این صورت نیز به پنج حصّه منقسم میکنند و حصّه مادر را به پدر می‌دهند. پس پیش ایشان ردّ [۲] بر یک قسم است.

قسم سوم آنکه: ترکه از سهام صاحبان فروض ناقص باشد،

قسم سوم آنکه: ترکه از سهام صاحبان فروض ناقص باشد، و سبب آن دو امر است: اول: داخل شدن شوهر، مثل آنکه زنی بمیرد و دختری و پدری و مادری و شوهری داشته باشد، اصل فریضه ایشان دوازده است، چهار سهم حصّه پدر و مادر است، و سه سهم حصّه شوهر پس پنج سهم باقی ماند، و سهام مفروضه دختر شش است، چون اینجا شوهر داخل باشد حصّه او ناقص می‌شود و نقص براو واقع باشد. و هرجا که در ترکه نقصی بهم رسد بر پدر [۳] و دختران و خواهران پدر و مادری یا پدری است خلاف مر سّیان را که ایشان بر فریضه زیاده می‌کنند تا نقص بر کسی واقع نشود، و این را عول می‌گویند و عول در مذهب حقّ امامیه باطل است. دوم: داخل شدن زن، مثل آنکه شخصی بمیرد و دو خواهر مادری و یک خواهر پدر مادری یا پدری و زنی داشته باشد، اصل فریضه ایشان دوازده است، ثلث آن که چهار است حصّه خواهران مادری است، و ربع آن که سه است حصّه زن، و پنج باقی حصّه خواهر پدر مادری یا پدری است، و سهام مفروضه ایشان شش باشد اینجا نقص بر او واقع می‌شود.

طریق دوم: آنکه سهام هر وارثی را از فریضه نسبت دهند

طریق دوم: آنکه سهام هر وارثی را از فریضه نسبت دهند پس به آن نسبت از ترکه می گیرند، و این نزدیک است به فهم هر گاه نسبت واضح [۱] - معین الدین مصری است و قول او شاذ است و موافقی ندارد. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) [۲] بنابر مذهب بعضی که خواهران مادری نیز رد می برند رد ارباعی متصور است، چنانچه در قسم هشتم ذکر شد. (نخجوانی، یزدی) [۳] از برای پدر موردی معین که این حکم مترتب بر او شود نیست. (صدر) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۹۸ باشد، مثل آنکه شخصی بمیرد و از او زنی و پدری و مادری بماند و مادر را حاجب نباشد، چه فریضه ایشان از دوازده سهم منقسم می شود، زن ربع ترکه که سه است می برد، و مادر ثلث ترکه که چهار است می برد، و باقی که پنج است و ربع و سدس ترکه است به پدر متعلق است. و گاه هست که نسبت واضح نیست و آسان نمی شود مگر به ضرب، مثل آنکه ترکه پنج دینار باشد و ورثه جماعت مذکوره باشند، چه در این صورت محتاج است که پنج را در عدد سهام فریضه ضرب کند تا شصت حاصل شود، آنگاه هردیناری را به دوازده جزء باید کرد تا منقسم شود، پس زوجه را پانزده جزء می رسد که یک دینار و ربع دینار باشد، و مادر را بیست جزء که یک دینار و نیم و سدس دینار باشد، و پدر را بیست و پنج جزء که دو دینار و نصف و سدس دینار باشد.

طریق سوم: آنکه ترکه را بر فریضه قسمت نمایند

طریق سوم: آنکه ترکه را بر فریضه قسمت نمایند بعد از آن خارج قسمت را در سهام هریک از ایشان ضرب کنند آنچه بهم رسد نصیب هریک باشد، و این نزدیک است بفهم، چه قسمت در این صورت سهل است، مثلاً هر گاه فریضه مذکوره باشد و ترکه شش دینار باشد بعد از قسمت بردوازده هریک سهم را نصف دینار می رسد، پس نصف دینار را در سهام زوجه که سه است ضرب کنند یک دینار و نصف دینار بهم می رسد، و نصف دینار را در سهام مادر که چهار است ضرب کنند دو دینار حاصل می آید، و نصف دینار را در سهام پدر که پنج است ضرب کنند دو دینار و نصف می شود.

طریق چهارم: مستعمل میانه دو فریضه**قسم اول آنکه: در ترکه کسر نباشد**

قسم اول آنکه: در ترکه کسر نباشد چون دوازده دینار، چه سهام هر وارثی را از فریضه باید گرفت و در ترکه ضرب کرد، آنچه حاصل شود بر اصل فریضه قسمت باید نمود، پس خارج قسمت نصیب آن وارث است، مثل آنکه سه زن و پدر و مادر و دو پسر و یک دختر باشند، چه فریضه ایشان بیست و چهار است، منکسر می شود نصیب جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۹۹ اولاد بر پنج و پنج را ضرب باید کرد در اصل فریضه صد و بیست حاصل می شود. پس سهام هر یک از زوجات پنج بود آن را ضرب باید کرد در دوازده که اصل فریضه است شصت شد آنگاه قسمت باید کرد بر صد و بیست، نصف دینار خارج قسمت است، نصیب هریک از زوجات نصف دینار، و سهام هریک از پدر و مادر بیست است چون آن را در دوازده ضرب کنند دویست و چهل می شود، و بعد از قسمت بر صد و بیست خارج قسمت دو دینار می شود، آن نصیب هریک از پدر و مادر است. و سهام هر پسری بیست و شش است، چون آن را در دوازده ضرب کنند و بر صد و بیست قسمت نمایند خارج قسمت دو دینار و سه خمس دینار می شود، نصیب دختر

دیناری و سه عشر دینار می شود.

دوم آنکه: در ترکه کسر باشد،

طریق پنجم: مناسخات

اشاره

طریق پنجم: مناسخات و آن چنان است که شخصی بمیرد و قسمت میراث او نشده یکی از ورثه او بمیرد، چه در این صورت قسمت هردو فریضه را از یک اصل باید کرد، و آن بر دو قسم است:

قسم اول آنکه: وارث و استحقاق واحد باشد،

قسم اول آنکه: وارث و استحقاق واحد باشد، چون شش برادر و شش خواهر از شخصی بعد از فوت او بماند و پیش از قسمت ترکه یکی از برادران بمیرد و بعد از آن یک خواهر، و همچنین یک برادر و یک خواهر بمیرند تا آنکه یک برادر و خواهر بماند، مال میت میان ایشان اثلاثاً حصّه می شود اگر برادران و خواهران پدری باشند، و بالسویه می برند اگر برادران و خواهران مادری باشند جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۰۰

قسم دوم آنکه: وارث و استحقاق مختلف باشد یا یکی از آنها،

قسم دوم آنکه: وارث و استحقاق مختلف باشد یا یکی از آنها، پس اگر نصیب میت ثانی برورثه ایشان منقسم شود هردو مسأله از مسأله اولی منقسم می گردد، مثل آنکه زنی بمیرد و شوهری و چهار خواهر پدری داشته باشد آنگاه شوهر بمیرد و پسری و دو دختر بگذارد، فریضه اولی هشت است، حصّه شوهر چهار است و برورثه او منقسم می شود و اگر منقسم نشود، پس اگر نسبت میانه نصیب میت ثانی و سهام ورثه او توافق باشد وفق فریضه ثانیه را نه وفق نصیب را در فریضه اولی ضرب می کنند، مثل آنکه کسی بمیرد و پدری و مادری و پسری داشته باشد بعد از آن پسر بمیرد و از او دو پسر و دو دختر بماند، فریضه اولی شش است، نصیب پسر چهار است، و سهام ورثه او شش، و میانه سهام ورثه و رؤس ایشان توافق به نصف است سه را در شش ضرب می کنند هجده می شود. و اگر تباین باشد فریضه ثانیه را در اولی ضرب می کنند، چون پدری و مادری و پسری باشد و پسر بمیرد و دو پسر و یک دختر از او بماند، فریضه اولی شش است و حصّه پسر چهار است، و سهام ورثه او پنج، و میانه رؤس و سهام ایشان تباین است، پنج را در شش ضرب باید کرد سی می شود. و اگر یکی از میراث خوار میت ثانی پیش از قسمت بمیرد عمل واحد است، و همچنین اگر فرض کثرت تناسخ کنند.

مطلب ششم لواحق میراث

فصل اول: در میراث جماعتی که به یک دفعه در دریا غرق شوند یا دیواری بر سر ایشان افتد

فصل اول: در میراث جماعتی که به یک دفعه در دریا غرق شوند یا دیواری بر سر ایشان افتد و همه بمیرند از یکدیگر میراث می‌برند به چهار شرط: شرط اول آنکه: هریک مال داشته باشد [۱] چه میراث در مال است، پس اگر در [۱] - اگر احدهما مال داشته باشد

دون دیگری منتقل می‌شود آن مال به آن شخص عديم المال جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۰۱ میانه ایشان کسی باشد که مال نداشته باشد میراث نمی‌برد و از او میراث نمی‌برند. شرط دوم آنکه: از یکدیگر میراث‌برند، پس اگر از یکدیگر میراث‌نبرند مثل آنکه دو برادر غرق شوند و یکی از ایشان را فرزندی باشد، چه برادر با وجود فرزند میراث نمی‌برد. شرط سوم آنکه: تقدیم و تأخیر مردن هریک بردیگری مشخص نباشد، چه اگر تقدیم و تأخیر مشخص باشد مقدم میراث نمی‌برد. [۱] شرط چهارم آنکه: مردن ایشان به سبب غرق یا هدم باشد، پس اگر دو کس به یک دفعه به اجل خود بمیرند میراث از هم نمی‌برند، و بعضی از مجتهدین برآنند که هر سببی [۲] که باعث اشتباه شود این حکم دارد «۱» و بعضی از ایشان گفته‌اند که: اگر جماعتی را در آتش اندازند یا بکشند از یکدیگر میراث می‌برند «۲». و هر گاه این چهار شرط بهم رسد میراث از همدیگر می‌برند از جمیع چیزهای یکدیگر، مگر از آنچه از یکدیگر میراث می‌گیرند که از آن میراث نمی‌برند زیرا که [۳] لازم [۴] می‌آید که شخص مرده را زنده فرض کنند و این محال است و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که از آن نیز میراث می‌برند «۳».

و از او منتقل می‌شود به وارث او که

زنده می‌باشد. (نخجوانی) * یکی از ایشان مال داشته باشد کافی است، پس مال او میرسد به آنکه ندارد. (یزدی) [۱] و اگر اجمالاً معلوم باشد تقدیم احدهما و معین نباشد بعید نیست قرعه. (یزدی) [۲] مقتضای اصول و قواعد شرعیه اقتضای بر هدم و غرق است و مراعات احتیاط مطلوب است. (تویسرکانی) [۳] تعلیل ناتمام است و اولی استدلال به وجود نص معتبر است مثل صحیحہ عبدالرحمن ابن الحجاج و غیرها. (تویسرکانی) * تعلیل خالی از مناقشه نیست و اولی استدلال به وجود نص معتبر است مثل صحیحہ عبدالرحمن ابن الحجاج و غیرها. (دهکردی، صدر) [۴] مشترک الورد و اعتباری است و عمده در دلیل نصوص است. (یزدی)

(۱) شیخ طوسی، نهاییه ۳: ۲۵۳. سلار،

مراسم: ۲۲۵. حلبی، کافی: ۳۷۶. علامه حلی، قواعد ۳: ۳۹۹ و ۴۰۰. (۲) ابن حمزه، وسیله: ۴۰۰. شیخ مفید، مقنعه: ۶۹۹. علامه حلی، مختلف ۹: ۱۰۳. (۳) شیخ مفید، مقنعه: ۶۹۹. سلار، مراسم: ۲۲۵. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۰۲ و خلاف است میانه مجتهدین که آیا در این صورت تقدیم میراث بردن کسی که نصیب او کمتر باشد واجب است یا نه [۱]؟! اقرب آن است که واجب نیست لیکن سنت است، پس اگر پدری و پسری به یک دفعه غرق شوند اول فرض مردن پسر باید کرد و حصه پدر را از ترکه پسر باید داد، و بعد از آن فرض مردن پدر باید کرد و حصه پسر را از متروکات پدر بیرون آورد سوای آنچه از پسر به میراث برده چه از آن میراث نمی‌برد، آنگاه آنچه هریک از ایشان میراث برده است به میراث‌خوار زنده او می‌رسد، و اگر یکی از ایشان میراث‌خوار نداشته باشد میراث او به کسی می‌رسد که با او غرق شده [۲] و از او به ورثه زنده او می‌رسد.

فصل دوم: در میراث خنثی

فصل دوم: در میراث خنثی [۳] یعنی کسی که هم آلت مرد داشته باشد و هم فرج زن، و قاعده در تحقیق حال او چنان است که ببینند که بول از کدام فرج بیشتر بیرون می‌آید حکم بر آن کنند، و اگر از هر دو به یک دفعه بیرون می‌آید ببینند آخر از کدام منقطع می‌شود، و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که: حکم بر آن کنند که پیشتر منقطع می‌شود «۱». و اگر هر دو در ابتدا و انقطاع مساوی باشند در این صورت خنثی مشکک است، و در حکم او میانه

[۱] - قول به وجوب خالی از قوت

نیست. (تویسرکانی) [۲] بلکه به امام علیه السلام می‌رسد و اگر هیچ یک وارث زنده نداشته باشند از هر دو به امام علیه السلام می‌رسد. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) [۳] ظاهر از نصوص وارده در خنثی بعد التأمل فیها آن است که اگر ممکن باشد تمیز و تشخیص آن به اموری که از خواص مرد یا زن است مثل عد اضلاع، پس ملحق می‌شود به مرد و یا زن و الا خنثی مشکل خواهد بود و میراث او نصف میراث مرد و نصف میراث زن است. (تویسرکانی)

(۱) ابن بزاج، مهذب ۲: ۱۷۱. شیخ طوسی، نهاییه ۳: ۲۵۸ و مبسوط ۴: ۱۱۴. قطب الدین کیدری، اصباح الشیعه: ۳۷۲. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۰۳. مجتهدین خلاف است، بعضی بر آنند که پهلوهایی او را بشمارند پس اگر هجده ضلع داشته باشد زن است و اگر هفده باشد به این طریق که نه ضلع از جانب راست او باشد و هشت ضلع از جانب چپ مرد است «۱» و بعضی گفته‌اند که: قرعه بزنند و بر آن حکم کنند «۲» و بعضی بر آنند که اگر علامتی از لویه یا بول یا حیض یا احتلام یا جماع در او باشد به آن عمل نمایند [۱] و اگر این علامتها نباشد میراث مرد به او دهند «۳». و مشهور در میراث او آن است که نصف میراث مرد و نصف میراث زن به آنکه تر که را یک مرتبه بر تقدیر ذکوریت منقسم سازند و یک مرتبه دیگر بر تقدیر انوئیت، آنگاه ضرب کنند یکی را در دیگری در تباین، یا در جزء وفق در توافق، یا در اکثر در تداخل، و حاصل را در دو ضرب کنند. یا آن را تضعیف نمایند آنگاه هروراثی را نصف آنچه حاصل میشود از دو فریضه بدهند «۴». پس هر گاه میت پسری و دختری و خنثائی بگذارد فریضه ایشان از چهل منقسم می‌شود، چه فریضه ذکوریت پنج است و انوئیت چهار، و چهار در پنج بیست می‌شود، و بیست را که در دو ضرب کردیم چهل شد، حصه ذکر بر تقدیر ذکوریت خنثی شانزده می‌شود و بر تقدیر انوئیت خنثی بیست می‌شود و نصف هر دو هجده است، و حصه خنثی سیزده می‌شود زیرا که حصه او بر تقدیر ذکوریت شانزده است و بر تقدیر انوئیت بیست و بر تقدیر انوئیت ده،

[۱] - اگر به امارات علمیه زن یا مرد بودن خنثی معلوم نشد رعایت احتیاط را در هر موردی نمایند. (صدر)

(۱) مصنفات شیخ مفید ۹: ۶۲.

سیدمرتضی، انتصار: ۵۹۴. ابن ادریس، سرائر ۳: ۲۷۹ و ۲۸۲. و علمامه در مختلف ۹: ۳۷۹ به اسکافی نسبت داده است. (۲) شیخ طوسی، خلاف ۴: ۱۰۶ مسأله ۱۱۶. (۳) علمامه در مختلف ۹: ۸۰ به ابن ابی عقیل نسبت داده است. (۴) صدوق، مقنع: ۵۰۳. شیخ مفید، مقنعه: ۶۹۸. شیخ طوسی، نهاییه ۳: ۲۵۸ و مبسوط ۴: ۱۱۴. سلار، مراسم: ۲۲۵. ابن بزاج، مهذب ۲: ۱۷۱. ابن زهره، غنیه: ۳۳۱. ابن حمزه، وسیله: ۴۰۲. در مختصر نافع: ۲۶۷ و قواعد ۳: ۳۸۳ و دروس ۲: ۳۷۹ و تنقیح ۴: ۲۱۴ و روضه ۸: ۱۹۴ نسبت به اشهر و مشهور داده‌اند. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۰۴ و حصه دختر نه می‌شود زیرا که حصه او بر تقدیر ذکوریت خنثی هشت می‌شود و بر تقدیر انوئیت او ده می‌شود. و در صورت مذکوره اگر شوهر با زن جمع شود مخرج نصیب ایشان را در فریضه ضرب باید کرد و نصیب او را بیرون باید آورد، آنگاه تتمه را باید قسمت کرد بر چهل سهم، هر سهمی به سه سهم اگر شوهر باشد، و هفت سهم اگر زن باشد. و اگر با پدر و مادر خنثی جمع شود فریضه ذکوریت شش است و فریضه انوئیت پنج، و حاصل ضرب پنج در شش سی است، و هر گاه سی را در دو ضرب کردیم شصت می‌شود، پدر و مادر بیست و دو می‌برند چه حصه ایشان بر تقدیر ذکوریت بیست است و بر تقدیر انوئیت بیست و چهار، و خنثی سی و هشت می‌برد، بر تقدیر ذکوریت چهل می‌برد و بر تقدیر انوئیت سی و شش. و اگر با پدر و مادر دو خنثی جمع شوند در این هر دو صورت اکتفا به شش باید کرد، و اگر یکی از پدر و مادر با خنثی جمع شوند فریضه ذکوریت شش است و فریضه انوئیت چهار، و میانه ایشان توافق است نصف هریک را در دیگری ضرب کردیم دوازده شد، باز دوازده را در دو ضرب کردیم بیست و چهار شد، پس حصه یکی از پدر و مادر پنج باشد و حصه خنثی

نوزده. و اگر دو خنثی با یکی از پدر و مادر جمع شوند فریضه ایشان نیز مثل فریضه پدر و مادر با دو خنثی است که مذکور شد، اما شصت را در دو ضرب کردیم صد و بیست می شود. و اگر با دختر و خنثی یکی از پدر و مادر باشد پنج مسأله انوئیت را در هجده مسئله ذکوریت ضرب کردیم، نود می شود، ونود را که در دو ضرب می کنیم صد و هشتاد می شود، حصّه یکی از پدر و مادر سی و سه می شود، بر تقدیر ذکوریت سی و شش می برد، و بر تقدیر انوئیت سی، و حصّه دختر شصت و یک، و حصّه خنثی هشتاد و شش. پس در این صورت از حصّه پدر نصف رد افتاده است، زیرا که مردود بر تقدیر انوئیت هردو شش است که فاضل است بر تقدیر ذکوریت. و اگر جمع شود با پدر و مادر یا یکی از ایشان با خنثی یا خنثی ذکری- یعنی جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۰۵ برادری- نصیب مادر ایشان بر فریضه ایشان زیاده نمی شود، و همچنین دو خنثی با پدر و مادر. و اگر برادران پدر مادری یا پدری خنثی باشند چون اولادند (اولاد پدرند) و امّا برادران مادری مساوی اند، و اعمام همچون برادران پدری است، و احوال چون برادران مادری.

فصل سوم: در بیان میراث کسی که هیچ یک از فرج ذکر و انثی نداشته باشد،

فصل سوم: در بیان میراث کسی که هیچ یک از فرج ذکر و انثی نداشته باشد، و میراث کسی که دو سر داشته باشد، و میراث فرزندی که در شکم باشد، و میراث فرزندی که پدر او با مادرش لعان کرده باشد، و میراث ولدالزنا. اما میراث کسی که هیچ یک از فرج ذکر و انثی نداشته باشد، یا کسی که یکی از مخرج قُبُل یا دُبُر داشته باشد، یا کسی که هیچ کدام نداشته باشد و آنچه بخورد قی کند، یا کسی که بول و غایط او هردو از یک موضع بیرون آید همه به قرعه بیرون باید آورد، به این طریق که برپارچه کاغذی بنویسند «عبدالله» و برپارچه دیگر «امیه الله» و آن را در سهام مبهمه بگردانند و این دعا بخوانند که: «اللَّهُمَّ أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ، أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ، بَيْنَ لَنَا أَمْرٍ هَذَا الْمُؤَلَّدُ كَيْفَ نُورِثُ مَا فَرَضْتَ لَهُ فِي كِتَابِكَ» بعد از آن سهام را مشّوش سازند و رقع را بیرون آورند، پس اگر «عبدالله» بیرون آید میراث پسر می گیرد، و اگر «امیه الله» بیرون آید میراث دختر. و تحقیق میراث کسی که دو سر و دو بدن بزرگ کمر داشته باشد به این طریق است که یکی از ایشان را بیدار کنند، اگر هردو به یک دفعه بیدار شوند میراث یک کس می برند، و اگر یکی بیدار شود و یکی در خواب باشد میراث دو کس می برند. و میراث فرزندی که در شکم باشد وقتی ثابت می شود که زنده از شکم بیرون آید [۱] و حرکت کند حرکت احیا، اما احتیاطاً حصّه _____ ۴ دو پسر بایسد _____ گذاشت، پس اگر مرده _____ [۱] - یعنی بعد از انفصال از شکم

مادر زنده باشد، پس اگر نصف آن بیرون آید و در وقت انفصال مرده باشد ظاهر این است که وارث نیست، اگر چه بعد از خروج نصف صوت او بلند شده باشد و ظاهر این است که استهلال شرط نباشد اگر چه ارث بردن از دیه باشد و همچنین ظاهر عدم اشتراط استقرار حیات است نزد موت مورث. (نخجوانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۰۶ زاییده شود ورثه قسمت کنند. و میراث ولد ملائنه از مادر و فرزند و زوجه او است، و با عدم ایشان از خویشان مادری اوست بالسویه، و او نیز از خویشان مادری میراث می برد. و میراث ولدالزنا از طرفین از فرزند و زوجه اوست، و پدر و مادر از او میراث نمی برند، و نه کسی که به ایشان نزدیک باشد. و هر گاه زوجه و فرزند مفقود باشد ضامن جریره میراث از او می برد، و با عدم او امام علیه السلام. و ولدالزنا از یک طرف، منع مخصوص به آن طرف است دون طرف دیگر.

فصل چهارم: در بیان میراث مجوس

فصل چهارم: در بیان میراث مجوس بدان که میانه مجتهدین خلاف است [۱] در میراث ایشان، بعضی گفته‌اند که: میراث می‌برند به نسب صحیح و سبب صحیح و به فاسد نمی‌برند «۱» و بعضی برآنند که به هر دو می‌برند خواه صحیح باشد و خواه فاسد «۲» و بعضی گفته‌اند: به نسب صحیح و فاسد میراث می‌برند و به سبب صحیح می‌برند نه به سبب فاسد «۳». و آنچه در احادیث وارد شده مؤید قول دوم است، چه سکونی از حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام روایت کرده که فرمودند: مجوسی از مادر و خواهر و دختر میراث می‌برد برای آنکه مادر اوست و هم زن اوست «۴» و حضرت امام به حق ناطق امام جعفر [۱] - اقوی قول ثانی است عملاً به

روایت سکونی. (تویسرکانی) (توسرکانی) (۱)

شیخ طوسی در تهذیب ۹: ۳۶۴ به یونس نسبت داده است. ابن ادریس، سرائر ۳: ۲۸۷ و ۲۸۸. حلبی، کافی: ۳۷۶. علامه، مختلف ۹: ۹۱ و ۹۴. سیدمرتضی، رسائل ۱: ۲۶۶. (۲) شیخ طوسی، نهاییه ۳: ۲۶۹ و ۲۷۰. شیخ مفید، مقنعه: ۶۹۹. سلار، مراسم: ۲۲۴. ابن حمزه، وسیله: ۴۰۳. ابن براج، مهذب ۲: ۱۷۰. (۳) شیخ طوسی در تهذیب ۹: ۳۶۴ ذیل حدیث ۱۲۹۹ به فضل بن شاذان نسبت داده است. شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه ۴: ۳۴۴ و مقنعه: ۵۰۷. محقق، شرایع ۴: ۵۲ و مختصر النافع: ۲۶۸. یحیی بن سعید حلّی، جامع شرایع: ۵۰۸. (۴) من لا یحضره الفقیه ۴: ۳۴۴، حدیث ۵۷۴۵، وسائل ۲۶: ۳۱۷، حدیث ۱. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۰۷ صادق علیه السلام به کسی که دشنام مجوسی می‌داده که مادر خود را خواسته بود فرمود که: نمی‌دانی که این پیش مجوسی نکاح است «۱». پس اگر مجوسی دختر خود را تزویج کند و از او دختری بهم رسد زوجه او نصیب دختری و زنی را می‌برد و دختر نصیب دختران دیگر می‌برد، و اگر خواهر مادری خود را که جدّه پدری او باشد یا خواهر پدری را که جدّه مادری باشد بخواهد به هر دو میراث می‌برد. و اگر یکی از آنها منع دیگری کند ارث به مانع می‌رسد، چون دختر که خواهر مادری باشد و عمّه که خواهر پدری باشد و عمّه که دختر عمّه باشد و خواهری که مادر باشد. و اما غیرمجوس حکم ایشان حکم مسلمانان است. [۱] و مسلمانان به سبب فاسد میراث نمی‌برند به اجماع، امّا به نسب فاسد چون و طی به شبهه میراث می‌برند.

[۱] - مگر آنکه مذهب ایشان مثل

مجوس باشد در تجویز نکاح محارم. (نخجوانی، یزدی)

(۱) کافی ۵: ۵۷۴، حدیث ۱. وسائل

۲۱: ۱۹۹، حدیث ۱. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۰۹

باب نوزدهم در بیان حدودی [۱] که جهت دزدی و زنا و لواط و سحر و غیر آن در شرع مقرّر است و تعزیرهایی که اهل شرع «۱» جهت بعضی از گناهان قرار داده‌اند

اشاره

باب نوزدهم در بیان حدودی [۱] که جهت دزدی و زنا و لواط و سحر و غیر آن در شرع مقرّر است و تعزیرهایی که اهل شرع «۱» جهت بعضی از گناهان قرار داده‌اند

[۱] چون حدود و قصاص در این ازمنه متروک گردیده و دیده و شنیده نشده کسی متصدی آن گردد الا نادراً، لهذا حواشی بر آنها نوشته نشد، انشاء الله تعالی اخوان مؤمنین - وفقهم الله تعالی - پیوسته در درگاه حضرت قاضی الحاجات تضرّع می‌نمایند و مدام در مظانّ استجابت دعوات مشغول دعا می‌باشند که ظهور موفور السرور حضرت امام عصر - عجل الله تعالی فرجه و سهل مخرجه - را نزدیک فرماید و مؤمنین را از ظلمت غیبت برهاند انشاء الله تعالی، و البته این دعا را از اعظم قربات خواهند شمرد و پیوسته منتظر ظهور موفور السرور خواهند بود انشاء الله تعالی، وفقنا الله تعالی و جمیع المؤمنین لذلك انشاء الله. (صدر)

(۱) در خطی‌ها: شارع مقرر کرده. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۱۰ بدان که حدّ در لغت عرب به معنی منع آمده و به جهت شرع عقوبت خاصّی است متعلّق به آزار بدن کسی که گناهی از او صادر شده باشد و شارع جهت آن مقداری معین کرده به حسب هرفردی از افراد حدود، و در آن سه مطلب است:

مطلب اول در بیان اقسام حدود

فصل اول: در بیان قسم اول از اقسام حدود

فصل اول: در بیان قسم اول از اقسام حدود و آن بریدن دست راست است در مرتبه اولی، و پای چپ در مرتبه ثانی، و حبس مخدّد در مرتبه سوم، و کشتن در مرتبه چهارم، و این حدّ دزدی است، و شروط آن چهارده است: اول آنکه: دزد بالغ باشد، چه اگر طفل دزدی کند تأدیبش باید کرد. و بعضی از مجتهدین [۱] گفته‌اند که: در مرتبه اولی دزدی او را عفو باید کرد، و در مرتبه دوم تأدیب او باید کرد، و در مرتبه سوم سرهای انگشتانش را آنقدر باید تراشید که خون آلوده شود، و در مرتبه چهارم سرهای انگشتان او را قطع باید کرد، و در مرتبه پنجم دست راست او را قطع باید کرد. [۱] این قول خالی از اشکال نیست و

اخبار وارده در این مقام واضحّه الدلاله نیستند و محتمل است قول به تأدیب و تعزیر طفل بمایراه الحاکم. (تویسرکانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۱۱ را به طریق بالغ باید برید «۱». دوم آنکه: عاقل باشد، چه دیوانه را تأدیب باید کرد و اگرچه مکرّر از او دزدی صادر شود، امّا اگر جنون او دوری باشد و در حالت غیردیوانگی دزدی کند حدّ از او ساقط نمی‌شود. سوم آنکه: مختار باشد، پس اگر کسی او را به اکراه بر آن دارد بر او حدّی نیست. چهارم آنکه: آنچه دزدیده است مال باشد، پس اگر مال نباشد بر او حدّی نیست، مثل آنکه طفل آزادی را بدزدد و اگرچه جامه‌های او زیاده از ربع یک مثقال [۱] طلا بوده باشد حدّ ندارد، امّا اگر بالغی را بدزدد [۲] و جامه‌های او ربع مثقال طلا باشد حدّ دارد. و اگر غلام کوچک شخصی را بدزدد حدّ دارد، و اگر غلام بزرگ کسی را بدزدد حدّ ندارد مگر آنکه در خواب باشد یا مست باشد. و در دزدیدن مال فرقی میانه جامه و طعام و میوه و نان و نمک و برف و خاک و گل ارمنی و حیوان و غیر آن نیست. پنجم آنکه: آن مال به نصاب رسیده باشد، و نصاب، چهار یک مثقال شرعی طلای خالص است که مضروب به سکه معامله باشد یا هرچه قیمت آن ربع مثقال باشد، پس دزدیدن چیزی که قیمت آن کمتر از این باشد حدّ ندارد. و اگر انگشتی که وزن آن شش یک مثقال باشد و قیمت آن چهار یک مثقال بدزدد حدّ دارد، امّا اگر وزن آن چهار یک مثقال باشد و قیمت آن شش یک مثقال حدّ ندارد. و اگر مالی را که قیمت آن ربع مثقال باشد بدزدد به گمان آنکه ربع مثقال نیست حدّ دارد. و اگر جامه بدزدد که قیمت

[۱] یعنی مثقال شرعی که سه ربع

مثقال صیرفی است، چنانچه می‌آید. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) [۲] به شرط اینکه در خواب باشد که صدق کند که بر جامه‌های او ید دارد و آنها را دزدیده، بلکه در صغیر نیز اگر صدق کند چنین است و اگر حرّ بالغ را بفروشد نیز حدّ دارد از جهت فساد نه از جهت دزدی، چنانچه مشهور گفته‌اند و جمله‌ای از اخبار دلالت بر آن دارد. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

(۱) شیخ طوسی، نه‌ایه ۳: ۳۲۴ و ۳۲۵.

ابن حمزه، وسیله: ۴۱۸. علّامه حلّی، مختلف ۹: ۲۰۳ و ۲۰۴. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۱۲ آن کمتر از ربع مثقال باشد و در جیب آن جامه [۱] ربع مثقال طلا- باشد و عالم به آن نباشد و بعد از دزدیدن آن جامه بر او ظاهر شود آیا حدّ دارد یا نه؟ میانه

مجتهدین در آن خلاف است. [۲] و آیا دزدیدن نصاب به یک دفعه شرط است یا نه؟ در این نیز خلاف است، اقرب آن است که شرط است. و همچنین خلاف کرده‌اند در آنکه اگر دو شخص ربع یک مثقال طلا بدزدند آیا قطع برایشان لازم است یا نه؟ اقرب آن است که لازم نیست. ششم آنکه: آن مال، مال فرزند و بنده نباشد، چه اگر پدری مال فرزند خود را بدزدد و آقا مال بنده [۳] خود را و اگرچه مکاتب باشد براین هردو شخص قطع نیست. اما اگر پسر مال پدر را بدزدد قطع لازم است، و همچنین اگر مادر مال پسر را بدزدد. هفتم آنکه: آنچه دزدیده باشد از طعام در سال قحط نباشد، چه اگر در سال قحط طعام بدزدد قطع نیست. هشتم آنکه: تمام آن مال، مال غیر دزد باشد، چه اگر مال خود را که به اجاره داده باشد از مستأجر بدزدد قطع نیست، و همچنین قطع نیست اگر مال مشترک [۴] را یا مال خود را به گمان آنکه مال غیر است بدزدد، و همچنین قطع نیست هر گاه پیش از بردن از حرز یا بعد از بیرون آوردن از حرز و پیش از آنکه به حاکم عرض کنند و حکم به قطع او کند مالک او شود به هبه یا به میراث یا به خریدن. نهم آنکه: توهم حلیت نباشد، پس اگر توهم حلیت باشد مثل آنکه کسی توهم کند که آنچه برده است ملک اوست و اگرچه به مجرّد دعوی باشد [۵] قطع نیست. دهم آنکه: آن مال دزدیده از محرّمات نباشد، پس دزدیدن شراب و گوشت خوک [۱] — یا چیزی که با آن جامه ربع

مثقال باشد. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) [۲] اظهر این است که حدّ دارد. (نخجوانی، یزدی) [۳] اما اگر بنده مال آقا را بدزدد نیز قطع نیست. (یزدی) [۴] اگر به قدر نصیب خودش باشد یا زائد به قدر نصاب نباشد و الا قطع می کنند. (دهکردی، یزدی) [۵] اگر معلوم الکذب نباشد. (یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۱۳ باعث قطع نمی شود و اگرچه از جهود مستتر باشد لیکن در این صورت از جهت جهود غرامت باید کشید. [۱] و اگر سگی را که قیمت آن ربع مثقال باشد بدزدد مجتهدین را در آن خلاف است اقرب آن است که سبب قطع می شود. و اگر آلات لهو چون طنبور یا ظروف طلا و نقره را بدزدد به قصد شکستن، قطع نیست، و اگر به قصد دزدیدن بردارد و قیمت آن ربع دینار باشد در آن خلاف است، اقرب آن است که قطع لازم است. و اگر مال کافر حربی را بدزدد باعث قطع نمی شود، اما اگر مال جهود را که به شرایط ذمه باشد بدزدد باعث قطع می شود. یازدهم آنکه: آن مال را از حرز بدزدد، و مراد به حرز جایی است که مال را به واسطه محافظت و نگاهداشتن در آن گذارند، و آن مختلف به اختلاف اموال است، پس صندوق مقفل حرز زر و جواهر است، و دکان در بسته حرز متاع و غیر آن، و خانه و باغ حرز میوه، و طویله حرز چاروا، و قبر حرز کفن. و اگر در دکان گشاده باشد و صاحب دکان نگاه می کرده باشد آیا اگر چیزی بدزدد موجب قطع می شود یا نه؟ میانه مجتهدین در این خلاف است. [۲] و درخت حرز میوه نیست، پس اگر میوه از درخت بدزدد قطع نیست. [۳] و اگر در مسجد را بدزدد [۴] یا کفن را از قبر بردارد قطع لازم است و آیا شرط است که قیمت آنها ربع یک مثقال باشد یا نه؟ مجتهدین را در آن خلاف است. [۵] و اگر غیر کفن چیزی با میت در قبر گذارند و کسی آن را بدزدد قطع نیست. [۶] و در دزدیدن جامه خانه کعبه معظمه — یا — راهی از آن مجتهدین را خلا —

[۱] — علی الاحوط. (تویسرکانی) [۲]

اظهر عدم قطع است. (نخجوانی، یزدی) [۳] هرگاه شجر در موضع محرز باشد، مثل دار سقوط حدّ مشکل است. (تویسرکانی) * مگر آنکه آن درخت در حرز باشد. (دهکردی، یزدی) [۴] در در مسجد تأمل است. (تویسرکانی) * قطع در دزدیدن در مسجد مشکل است، بلکه در کفن نیز هرگاه شغل او نباشی نباشد خالی از اشکال نیست. (دهکردی، یزدی) [۵] اظهر اشتراط است. (نخجوانی، یزدی) [۶] محلّ تأمل است. (تویسرکانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۱۴ است. [۱] و اگر چیزی را از غیر حرز چون صحراها و آسیاها و راهها و مسجدها بدزدد قطع نیست. دوازده آنکه: دزد در بیرون آوردن آن متاع از حرز منفرد باشد، پس اگر حرز را بشکند و دیگری آن را بیرون آورد بر هیچ کدام قطع نیست. سیزدهم آنکه: دزد متاع را به نفس خود بیرون برد، پس اگر بر چاروائی [۲] بار کند و بیرون آورد یا طفلی را همراه ببرد که آن را بردارد قطع نیست. [۳] چهاردهم آنکه: دزد به پنهانی ببرد، چه

اگر به ظاهر به قهر و غلبه یا غیر آن برد قطع نیست. و در دزد مسلمانی و آزادی و ذکوریت و بینائی شرط نیست، پس اگر کافری یا بنده‌ای یا زنی یا کوری چیزی بدزد قطع برایشان لازم است. و بعد از آنکه شروط مذکور متحقق شود واجب است بر دزد که آنچه دزدیده همان را یا مثل آن را یا قیمت آن را اگر تلف شده باشد به صاحبش دهد، اما رد کردن مال دزدیده به صاحب آن مانع از قطع دست او نمی‌شود. و حد او آن است که حاکم شرع بعد از ثبوت در مرتبه اول چهار انگشت دست راست او را برد و کف و انگشت شصت او بگذارد، و در مرتبه دوم پای چپ او را تا عقب [۴] برد و عقب را بگذارد، و در مرتبه سوم او را حبس مخلف کند، و در مرتبه چهارم اگر دزدی کند مثل آنکه در حبس اگر چیزی بدزد حاکم او را می‌کشد، و غیر حاکم را جایز نیست. و اگر دست راست دزد بعد [۵] از دزدی و پیش از قطع تلف شود یا شل باشد دست چپ او را به عوض دست راست او نمی‌توان برید. و سنت است که دست و پای دزد را بعد از بریدن به روغن زیت داغ کنند.

[۱] - اظهر عدم قطع است. (دهکردی،

یزدی) [۲] در سقوط حد در چاروا تأمل است. (تویسرکانی) [۳] باطلاقه مشکل است. (نخجوانی، یزدی) [۴] احوط تا وسط قدم است. (یزدی) [۵] و اگر پیش از دزدی تلف شده باشد، یا از اصل نداشته باشد در بریدن دست چپ یا پای چپ او خلاف است و اظهر عدم قطع است نیز. (نخجوانی، یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۱۵

فصل دوم: در بیان قسم دوم از اقسام حدود

فصل دوم: در بیان قسم دوم از اقسام حدود و آن بریدن دست راست و پای چپ یا عکس و کشتن و از حلق کشیدن است، و در این حد میانه مجتهدین خلاف است که آیا امام میانه آنها مخیر است یا به ترتیب همه را به فعل آورد؟ بعضی از مجتهدین به ترتیب [۱] «۱» قایلند. و همچنین خلاف است در اینکه آیا زنده از حلق باید کشید یا اول بکشد و بعد از آن از حلق بکشد. و این حد محارب است. و محارب کسی است که در شهر یا در صحرا یا در دریا یا در شب یا در روز به قصد ترسانیدن مسلمانان شمشیر برهنه کند، خواه مرد باشد و خواه زن، و خواه ضعیف باشد و خواه قوی، و خواه از جماعتی باشد که گمان برند که راه مسلمانان می‌زنند یا نه. و بعضی از مجتهدین این را مخصوص مردان ساخته‌اند. و بعضی گفته‌اند که: اگر کسی را کشته باشد و مال او را برده باشد دست راست و پای چپ او را باید برید و از شهر بیرون کرد و مکتوبی باید به شهرها نوشت که از مصاحبت و مجالست و نکاح کردن با او اجتناب کنند و او را از داخل شدن به بلاد شرک منع نمایند، و اگر ایشان او را در بلاد خود جای دهند قتال کردن با ایشان لازم است تا آنکه او را سر دهند و از شهر خود بیرون کنند، و اگر آنکس را جراحت کرده باشد قصاص نیز بر او لازم است، و اگر اقتصار بکشیدن شمشیر و سلاح کرده باشد و کسی را نکشته و جراحت هم نکرده باشد و مال کسی را نیز نبرده باشد حد او آن است که او را از آن شهر بیرون کنند. و اگر آن شخص محارب پیش از گرفتن او توبه کند حد از او ساقط می‌شود، اما اگر مال کسی را برده باشد از او می‌گیرند، و اگر کسی را جراحت کرده باشد قصاص نیز بر او لازم است.

[۱] - قول به ترتیب احوط است.

(تویسرکانی) [۲] و اگر کسی را کشته باشد و لکن مال نبرده باشد همین باید او را کشت و احوط مراعات این تفصیل و ترتیب است. (نخجوانی، یزدی) (_____) (۱) شیخ طوسی،

نهایه ۳: ۳۳۴. حلبی، کافی: ۲۵۲. ابن براج، مهذب ۲: ۵۵۳. ابن زهره، غنیه: ۲۰۱ و ۲۰۲. ابن حمزه، وسیله: ۲۰۶. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۱۶ و اگر کسی که سلاح ظاهر کرده است طلیع بوده باشد - یعنی کسی باشد که از دشمن خود ترسد و همیشه جهت دفع شر او با شمشیر برهنه گردد - او را حدی نیست، چه او محارب نیست. و همچنین کسی که مدد محارب کند اما باعث کشتن و

ایذای مردمان نشود، چه براو نیز حدی نیست. و سنت است که بعد از بریدن دست و پای محارب به روغن زیت داغ کنند.

فصل سوم: در بیان هشت قسم از اقسام حدود

اشاره

فصل سوم: در بیان هشت قسم از اقسام حدود و آن حدّ زنا است، و شروط آن هفت است: اول آنکه: هریک از زن و مرد بالغ باشند، چه طفل را حدی نیست بلکه تعزیرش می کنند. دوم آنکه: عاقل باشند، چه به قول اقوی برمجنون حدی نیست. سوم آنکه: مختار باشند، چه بر کسی که به اکراه او را بر آن دارند حدی نیست. چهارم آنکه: آن زنی که با او دخول کرده بر آن مرد حرام باشد، پس اگر حلیله او باشد حدی ندارد. پنجم آنکه: آن زن را عقد نکرده باشد یا مالک او نباشد، چه اگر عقد کرده باشد یا مالک او شده باشد حدی نیست. ششم آنکه: به آن زن به شبهه دخول نکرده باشد بلکه عالم به تحریم باشد، پس اگر به شبهه دخول کرده باشد حدی نیست. هفتم آنکه: آلت خود را در فرج زن غایب ساخته باشد، خواه در قُبُل او و خواه در دُبُر او. و غیوبت حشفه کافی است، پس اگر غیوبت نشود حدّ زنا ندارد. و در اول اسلام حدّ زنا بکر آن بود که او را سرزنش می نموده اند و سخنان درشت به او می گفته، و اگر زنا با غیر بکر بوده حبس مغلّد می کرده اند آنگاه نسخ شد.

و اقسام حدّ زنا هشت است:

قسم اول: رجم کردن،

قسم اول: رجم کردن، یعنی تا کمر در زمین نشاندن و سنگسار کردن، و این حدّ جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۱۷ هریک از مرد جوان آزاد بالغ عاقلی است که زن مدخوله به عقد [۱] صحیح یا ملک داشته باشد و هر صبیح و شام او را رسیدن به آن زن ممکن باشد، و همچنین حدّ هریک از زن جوان آزاد بالغ عاقلی است که شوهر داشته باشد و زنا کند. و بعضی [۲] از مجتهدین گفته اند که: در این صورت جمع [۳] میانه صد تازیانه و سنگسار باید کرد «۱». و اگر یکی از مرد یا زن، شوهر یا زن داشته باشد این حدّ تعلق به او دارد و آن دیگری حدّ دیگر دارد، چنانچه مذکور خواهد شد. و همچنین است حدّ زنی که شوهر داشته باشد و دیوانه ای با او دخول کند.

قسم دوم: جمع میانه حدّ تازیانه زدن و سنگسار کردن،

قسم دوم: جمع میانه حدّ تازیانه زدن و سنگسار کردن، و آن حدّ دو قوم است: اول: حدّ مرد پیر آزاد بالغ عاقلی است که زن مدخوله به عقد صحیح یا ملک داشته باشد، و زن پیر اجنبیه که شوهر داشته باشد و زنا کند، پس در این صورت ابتدا به تازیانه باید نمود آنگاه سنگسار باید کرد، و اگر یکی از ایشان به طریق مذکور باشد آن حدّ تعلق به او دارد. دوم [۴]: حدّ مردی که در میان پایهای مردی دیگر منی خود را بریزد و زن داشته باشد. [۵] و در اینها فرقی نیست میانه بنده و آزاد، و مسلمان و کافر محض و غیر محض.

قسم سوم: صد تازیانه است،

قسم سوم: صد تازیانه است، و آن حدّ هفت قوم است: اول: حدّ مرد [۶] و زن آزادی که زن و شوهر نداشته باشند و زنا کنند. دوم:

حدّ زن آزادی که عقد واقع شده

[۱]- یعنی عقد دوام نه متعه. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) [۲] قول این بعض اقوی است. (نخجوانی، یزدی) [۳] قول به جمع خالی از قوّت نیست. (تویسرکانی) [۴] در ثبوت رجم در دوم تأمل است. (تویسرکانی) [۵] بنابر قول بعضی از علماء و اظهر در حدّ لواطه که دخول نکرده باشد صد تازیانه است فقط، چه زن داشته باشد چه نداشته باشد، مگر آنکه فاعل کافر باشد و مفعول مسلم که در این صورت فاعل را می کشند، هر چند دخول نکرده باشد. (دهکردی، یزدی) [۶] و مرد را سرش بتراشند و او را یک سال به غربت فرستند. (یزدی) (_____) (۱) شیخ صدوق، مقنع: ۴۲۸. شیخ مفید، مقنعه: ۷۷۵. ابن ادریس، سرائر ۳: ۴۳۸ و ۴۳۹. محقق، مختصر نافع: ۲۱۵. علامه حلی، قواعد ۳: ۵۲۷. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۱۸ باشد اما شوهر با او دخول نکرده باشد و زنا کند. سوم: حدّ مردی است که زنا به زن صغیری یا دیوانه ای کند. چهارم: حدّ زنی که شوهر داشته باشد [۱] و طفلی به او زنا کند به رضا و رغبت او. پنجم: دو زن که در زیر یک لحاف برهنه بخوابند و دو مرتبه ایشان را تعزیر کرده باشند. ششم: حدّ کسی که در میان پایهای مردی دیگر منی خود را بریزد و زن نداشته باشد. [۲] هفتم: زنی که با زنی مساحقه کند، و بعضی از مجتهدین برآنند که اگر شوهر داشته باشد ایشان را سنگسار باید کرد «۱».

قسم چهارم: صد تازیانه و تراشیدن موی سر و از شهر بیرون کردن است،

قسم چهارم: صد تازیانه و تراشیدن موی سر و از شهر بیرون کردن است، و آن حدّ مرد آزادی است که بکر باشد- یعنی زن نخواستته باشد- و زنا کند، و بعضی تفسیر بکر چنین کرده اند که: زن داشته باشد اما به او دخول نکرده باشد «۲» چه حدّ او آن است که صد تازیانه بزنند و سرش را بتراشند و یک سال او را از آن شهر بیرون کنند. [۳] و بر زن تراشیدن موی سر و از شهر بیرون کردن نیست.

قسم پنجم: پنجاه تازیانه است،

قسم پنجم: پنجاه تازیانه است، و آن حدّ بنده بالغی است که زنا کند، خواه مرد باشد یا زن خواه زن شوهر داشته باشد و خواه نداشته باشد. و بر بندگان تراشیدن موی سر و از شهر بیرون کردن نیست.

قسم ششم: هفتاد و پنج تازیانه است که سه ربع حدّ است،

قسم ششم: هفتاد و پنج تازیانه است که سه ربع حدّ است، و آن حدّ دو گروه است: گروه اول: حدّ جماعتی که نصف ایشان آزاد باشد و نصف ایشان بنده و زنا کنند، در این صورت نصف حدّ آزاد که پنجاه تازیانه است و نصف حدّ بنده که بیست و پنج تازیانه [_____] (۱)- و همچنین هرگاه شوهر نداشته

باشد. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) [۲] گذشت که هرگاه زن داشته باشد نیز چنین است بنابر اظهر. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) [۳] قول ثانی شایب حدّ احوط باشد. (تویسرکانی) (_____) (۱) شیخ طوسی، نهایه ۳: ۳۰۹. ابن

برّاج، مهذب ۲: ۵۳۱. ابن حمزه، وسیله: ۴۱۴. (۲) شیخ طوسی، نهایه ۳: ۲۸۸. ابن زهره، غنیه: ۴۲۴. یحیی بن سعید حلی، جامع شرایع: ۵۵۰. قطب الدین کیدری، اصباح الشیعه: ۵۱۴. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۱۹ است بر او می زنند هرگاه زن و شوهر [۱] به طریقی که در آزاد مذکور شد نداشته باشند. گروه دوم: حدّ جماعتی [۲] که زنان را به مردان به زنا وصلت دهند یا مردان را

به مردان جهت لواطه رسانند.

قسم هفتم: ضغث است

قسم هفتم: ضغث است - یعنی جمع کردن تازیانه و جمیع آنها را به یکبار بر آن کس که زنا کرده است زدن - و آن حد بیماری است که طاق تازیانه نداشته باشد. [۳]

قسم هشتم: حد با زیادتی تعزیر،

قسم هشتم: حد با زیادتی تعزیر، و آن حد جماعتی است که در شهر رمضان یا در کعبه [۴] زنا کنند.

فصل چهارم: در بیان قسم یازدهم از چهارده قسم حدود

فصل چهارم: در بیان قسم یازدهم از چهارده قسم حدود و آن حد لواطه است یعنی جماع کردن مردان با یکدیگر. و شروط آن سه چیز است: اول آنکه: بالغ باشند، چه غیربالغ را حدی نیست بلکه تعزیر لازم است. دوم آنکه: عاقل باشند، چه دیوانه را تعزیر باید کرد. و امّا اگر یکی از ایشان بالغ و عاقل باشد و دیگری طفل و دیوانه حد بر بالغ است و تعزیر بر طفل و دیوانه. سوم آنکه: مختار باشند، پس اگر کسی را به اکراه بر آن دارند حد بر او لازم نیست. و بعد از آنکه این شروط بهم رسد حد لواطه آن است که ایشان را به شمشیر بکشند یا بسوزانند یا سنگسار کنند یا دیواری بر سر ایشان فرود آرند یا از کوه بلندی ایشان را بیندازند، و امام مخیر است میانه آنکه هر دو را بسوزاند یا سنگسار کند، یا یکی از ایشان را بسوزاند و یکی را سنگسار کند. و فرقی نیست میانه بنده و آزاد و مسلمان و کافر و فاعل و مفعول، و میانه آنکه زن داشته باشند یا نداشته باشند. و بعضی از مجتهدین [۱] - فرقی نیست ما بین زن و شوهر

داشتن و نداشتن. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) [۲] و اگر آن جماعت مرد باشند جزّ و تغریب نیز دارند. (دهکردی، یزدی) [۳] و حدّ او جلد باشد نه رجم و جایز است تأخیر حدّ تا وقتی که از مرض به شود. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) [۴] و همچنین هر زمان و مکان شریفی. (یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۲۰ گفته اند که: اگر زن داشته باشد ایشان را سنگسار باید کرد به طریق حدّ زنا و اگر نداشته باشند صد تازیانه باید زد «۱». و اگر بعد از آنکه نزد حاکم شرع لواطه شخصی به گواهان ثابت شود توبه کند حدّ از ایشان ساقط نمی شود، و اگر بعد از آنکه پیش امام اقرار کرده باشند آنگاه توبه کنند امام مخیر است میانه حدّ زدن و عفو کردن.

فصل پنجم: قسم دوازدهم از اقسام حدود

فصل پنجم: قسم دوازدهم از اقسام حدود و آن هشتاد تازیانه است، و آن حدّ دو قوم است: قوم اول: حدّ کسی که دشنام به کسی دهد، به این طریق که تو زنا می کنی یا لواطه می کنی و هرچه بدینها ماند. و شروط آن هفت است: اول آنکه: بالغ باشد، چه طفل را تعزیر باید کرد. دوم آنکه: عاقل باشد، چه دیوانه را تأدیب باید کرد. سوم آنکه: کسی را که دشنام می دهد آزاد باشد. چهارم آنکه: کسی را که دشنام می دهد مسلمان باشد. پنجم آنکه: عقیف باشد، چه اگر زانی یا کسی را که به فسق مشهور باشد به آنچه در ایشان است دشنام دهد حدّ ندارد. ششم آنکه: کسی را که دشنام می دهد فرزند او نباشد، چه اگر فرزند باشد پدر را حدّ نمی زنند. هفتم آنکه: دشنام دهنده عالم باشد به دشنامی که می دهد، چه اگر به لغتی دشنام دهد که معنی آن را نداند او را حدّ

نمی‌زنند. و هر گاه این شروط متحقق شود دشنام دهنده را هشتاد تازیانه باید زد و او را در میان مردمان مشهور باید ساخت تا گواهی او را قبول نکنند. و در این حکم میان آزاد و بنده فرقی نیست، و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که «۲»: اگر بنده دشنام دهد چهل تازیانه حدّ اوست. و اگر دشنام دادن نسبت به جماعتی متعدّد باشد [۱] حدّ نیز متعدّد می‌شود.

[۱] - یعنی هر یک را جداگانه دشنام دهد. (یزدی) (_____) (۱) شیخ طوسی، نهاییه ۳: ۳۰۷ و خلاف ۵: ۳۸۱ و مبسوط ۸: ۷. ابن براج، مهذب ۲: ۵۳۰. ابن حمزه، وسیله: ۴۱۳. (۲) شیخ صدوق، هدایه: ۲۹۳. شیخ طوسی، مبسوط ۸: ۱۶. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۲۱ و اگر جمعی را دشنام دهد [۱] و ایشان در طلب حدّ به یک دفعه جمع شوند او را یک حدّ باید زد و اگر متفرّق به طلب حدّ آیند حدّ نیز متعدّد براو باید زد. و اگر شخصی را گوید که: ای پسر زانی و زانیه، در این صورت دو حدّ بر او لازم است. و اگر به کسی دیوث گوید، پس اگر در عرف دشنام دهنده این لفظ دشنام باشد او را حدّ می‌زنند و اگر نه تعزیرش باید کرد. و اگر کافری را که مادرش مسلمان باشد گوید که: ای پسر زانیه، حدّ براو لازم است، اما اگر زن بمیرد حدّ از او ساقط می‌شود. و به چهار امر نیز ساقط می‌شود، اول: به تصدیق مقذوف. دوم: به گواه گذراندن. سوم: به عفو کردن. چهارم: به لعان کردن. و این حدّ میراث برده می‌شود، و اگر بعضی از ورثه عفو کنند حدّ ساقط نمی‌شود. و هر گاه کسی را سه مرتبه حدّ بزنند و توبه نکند در مرتبه چهارم می‌کشند. و هر گاه قذف مکرّر کرده باشد و او را حدّ نزده باشند یک حدّ باید زد. قوم دوم: حدّ شخصی که شراب یا هر چه مست کننده باشد خورد، و همچنین شیره انگور [۲] که بجوشد و دو ثلث آن کم نشود نیز حکم شراب دارد. و شروط آن چهار است: اول آنکه: شراب خورنده بالغ باشد، چه طفل را حدّی نیست. دوم آنکه: عاقل باشد، چه دیوانه را حدّی نیست. سوم آنکه: مختار باشد، چه اگر کسی را به اکراه شراب دهند، یا آنکه به خوردن آن مضطرّ باشد، مثل آنکه در جایی که آب نباشد و لقمه در گلوئی او مانده باشد آن مقدار شراب می‌توان خورد که آن لقمه را فرو برد. چهارم آنکه: عالم باشد به حرمت و نجاست آن، چه اگر جاهل باشد حدّ ندارد. هر گاه این شروط متحقق گردد حدّ او هشتاد تازیانه است. و در این حکم میانه کافری که به ظاهر شراب خورده، و میان مسلمان و بنده و آزاد فرقی نیست. و بعضی از مجتهدین حدّ بنده را چهل تازیانه مقرّر کرده‌اند. و اگر شراب خمر را مکرّر حدّ بزنند و باز بخورد در مرتبه چهارم او را بکشند،

[۱] - یعنی به لفظ واحد. (یزدی) [۲] ثبوت حدّ در شیره انگور خالی از تأمل نیست. (تویسرکانی) * خالی از اشکال نیست. (یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۲۲ و اکثر مجتهدین [۱] بر آنند که در مرتبه سوم او را باید کشت. و اگر مکرّر شراب بخورد و او را حدّ نزده باشند یک حدّ براو لازم است. و اگر پیش از آنکه به نزد حاکم شرع شرابخوردن او به گواه ثابت شود توبه کند حدّ از او ساقط است، اما اگر بعد از ثابت شدن توبه کند ساقط نمی‌شود. و اگر ثبوت آن به اقرار خود باشد امام مخیر است در حدّ زدن براو و عفو کردن از او. و اگر شراب‌خوار را اعتقاد این باشد که شراب حلال است [۲] و پدر او مسلمان باشد حدّ او کشتن است اگر مرد باشد، و توبه او مقبول نیست چه او مرتدّ است، و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که: توبه او در این صورت قبول است. [۳] «۱» و کسی که فروختن شراب را حلال داند [۴] او را توبه باید داد و اگر از توبه کردن امتناع نماید او را باید کشت، و اگر فروختن شراب را حلال نداند تعزیرش باید کرد. حکم کشتن بر کسی که غیر شراب را حلال داند جاری نیست. [۵] و کسی که شراب خورده باشد اگر دعوی نماید که جماعتی به اکراه به خوردن من داده‌اند حدّ از او ساقط می‌شود، به شرطی که گواهان عادل تکذیب او نکنند. و اگر دعوی کند که من عالم به حرمت شراب نبودم قولش مقبول است، چه احتمال [۶] دارد که جدیدالاسلام باشد.

[۱] - این قول خالی از قوّت نیست. (تویسرکانی) [۲] با علم به حرام بودن آن. (یزدی) [۳] اقوی قبول توبه مرتدّ است باطناً و ظاهراً و لکن حدّ از او ساقط نمی‌شود.

(تویسرکانی) [۴] اقوی این است که کسی که فروختن شراب را حلال داند با اعتقاد به حرمت آن در شریعت مقدّسه باید او را کشت و توبه مسقط قتل او نیست و همچنین است حکم هر کسی که انکار کند حکم چیزی را که می‌داند در شریعت خلاف آن است. و عبارت اخری: هر کس انکار کند چیزی را که در شریعت ثابت است به اعتقاد او، مرتدّ است و حدّ مرتدّ قتل است، بدون فرق در این حکم ما بین شراب و بیع آن و ما بین سایر چیزها. (تویسرکانی) [۵] مگر آنکه علم به حرمت داشته باشد. (یزدی) [۶] و اگر احتمـال در بـاره او نرود قـولش مسـموع نیسـت. (تویسرکانی)

(۱) شیخ مفید، مقنعه: ۷۹۹. شیخ طوسی، نهاییه ۳: ۳۱۶. ابن بَرّاج، مهذب ۲: ۵۳۵. ابن حمزه، وسیله: ۴۱۶. یحیی بن سعید حلّی، جامع شرایع: ۵۵۸. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۲۳

فصل ششم: در بیان قسم سیزدهم و چهاردهم اقسام حدود

فصل ششم: در بیان قسم سیزدهم و چهاردهم اقسام حدود و آن حبس مخلّد است و کشتن. اما حبس مخلّد، و آن حدّ چند جماعت است: اوّل: حدّ کسی که امر به کشتن کسی کند. دوم: حدّ کسی که در مرتبه سوم دزدی کند بعد از آنکه دست راست و پای چپ او را بریده باشند. سوم: حدّ زنی که مرتدّ شده باشد. و اما کشتن و آن حدّ بیست و پنج قوم است: اوّل: حدّ دزدی که در مرتبه چهارم بعد از حبس مخلّد دزدی کند. دوم: حدّ کسی که با مادر یا خواهر یا دختر یا دختر برادر یا دختر خواهر یا عمّه یا خاله زنا کند. سوم: حدّ جهودی که با زنان مسلمان زنا کند، خواه به شرایط ذمه باشد و خواه نباشد، و خواه زن اطاعت کرده باشد و خواه به اکراه زنا کرده باشد. چهارم: حدّ کسی که با زنی به اکراه زنا کند. پنجم: حدّ کسی که به زن پدر یا کنیزی که پدر [۱] به او دخول کرده باشد زنا کند. ششم: حدّ کسی که او را جهت تفخیذ- یعنی منی ریختن در میان ران مردان- سه مرتبه تعزیرش [۲] کرده باشند. هفتم: حدّ زنانی که ایشان را سه مرتبه جهت سحق تعزیر [۳] کرده باشند. هشتم: حدّ کسانی که جهت دشنام دادن ایشان را سه مرتبه حدّ زده باشند. نهم: حدّ کسی که شراب خورده باشد و او را سه مرتبه حدّ زده باشند. دهم: حدّ کسی که شراب را حلال داند و توبه نکند [۱]. در کنیز پدر محلّ تأمل است. (تویسرکانی) [۲] یعنی حدّش زده باشند. (یزدی) [۳] یعنی حدّش زده باشند. (یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۲۴ یازدهم: حدّ کسی که فروختن شراب را حلال داند و توبه نکند. دوازدهم: حدّ کسی که محرّمات اجماعی را حلال داند هرگاه پدر او مسلمان باشد. سیزدهم: حدّ کسی که [۱] به کشتن کسی آید و گریختن او ممکن نباشد. چهاردهم: حدّ کسی که به قصد بردن مال کسی آید و به غیر از کشتن دفع او ممکن نباشد. پانزدهم: حدّ کسی که حضرت پیغمبر و امیرالمؤمنین و ائمه معصومین- صلوات الله علیهم اجمعین- را سبّ کند، چه او را باید کشت و اگر چه بی‌اذن امام باشد مادامی که متضمّن فتنه نباشد. شانزدهم: حدّ کسی که دعوی پیغمبری کند و شکّ در نبوّت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم داشته باشد. هفدهم: حدّ کسی که تصدیق نماید دعوی آن کسی را که دعوی پیغمبری کند. هجدهم: حدّ مسلمانی که ساحر باشد و سحر کند. نوزدهم: حدّ کسی که [۲] با زن شخصی زنا کند، چه شوهر را کشتن او جایز است و در این کشتن کفّاره براو لازم نیست، اما اگر به حسب شرع زنای او را ثابت نسازد قصاص براو لازم است. بیستم: حدّ مرتدّ فطری، یعنی مردی که پدر او مسلمان باشد و او کافر گردد. بیست و یکم: حدّ مرتدّ ملّی، یعنی مردی که پدر او کافر باشد و او مسلمان شود و بعد از اسلام کافر گردد، چه او را توبه باید فرمود و تا سه روز مهلت باید داد، پس اگر مسلمان نشود او را باید کشت. و اگر این چنین شخصی سه مرتبه توبه کند و باز کافر شود در مرتبه چهارم او را باید کشت. و مرتدّ شدن یا به قول است چون گفتن چیزی که دلالت بر کفر او کند، یا به فعل است چون سجده کردن بت و در نجاست انداختن مصحف به قصد استهزا و استخفاف. و شروط مرتدّ ملّی و فطری چهار است: اوّل آنکه: بالغ باشد، چه اگر

طفلی مرتدّ شود تعزیرش می‌کنند. دوم آنکه: عاقل باشد، چه مرتدّ شدن دیوانه را [۱] این از باب دفاع است نه حدّ و همچنین چهاردهم. (یزدی) [۲] حدّ بودن این نیز معلوم نیست. (یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۲۵ تعزیر لازم است. سوم آنکه: مختار باشد، چه اگر به اکراه او را مرتدّ سازند چیزی بر او لازم نیست. چهارم آنکه: قصد داشته باشد، پس اگر بی‌قصد از او واقع شود چیزی بر او لازم نیست. و توبه مرتدّ فطری به حسب ظاهر مقبول [۱] نیست، و تصرّفات او چون هبه و عتق و تدبیر و وصیت صحیح نیست، و زن او فی الحال عدّه وفات نگاه می‌دارد و اگرچه به او دخول نکرده باشد بر قول اقوی، و میراث خوار ترکه او را میانه خود قسمت می‌کنند و اگرچه او را نکشته باشند. و اگر زن مرتدّ شود او را نمی‌توان کشت بلکه حبس مخدّد باید کرد و در اوقات نماز او را باید زد و لباس خشن در او پوشانید تا آنکه توبه کند یا بمیرد. و مرتدّ ملّی را توبه باید داد، و اگر از توبه کردن امتناع نماید او را بکشند، و این مرتدّ را تا نکشند ورثه او میراث او را قسمت نمی‌کنند، و تصرّفات او صحیح نیست تا آنگاه که مسلمان شود و زن او عدّه طلاق نگاه می‌دارد نه عدّه وفات، پس اگر در عدّه طلاق توبه کرد همان زن او است، و اگر بعد از عدّه توبه کرد زن او نیست. و توبه مرتدّ آن است که اقرار کند به آنچه انکار کرده بود، و نماز کردن او کافی نیست. و اگر بعد از مرتدّ شدن دیوانه شود کشتن او جایز نیست. و ولایت او به سبب مرتدّ شدن ساقط می‌شود، پس نمی‌تواند که دختر صغیر خود را جهت دیگری عقد کرد، یا جهت پسر صغیر خود زنی خواست، و همچنین کنیز خود را به شوهر نمی‌تواند داد، و بعضی از مجتهدین بر آنند که می‌تواند «۱» داد. بیست و دوم: حدّ کسی که به خانه کسی نگاه کند بعد از آنکه او را منع کرده باشند [۲] چه او را قبل از منع نمی‌توان کشت [۱] - اقوی قبول توبه مرتدّ فطری است ظاهراً و باطناً لکن حدّ قتل از او ساقط نمی‌شود. (تویسرکانی) * اقوی قبول توبه او است در ماعدای و جوب قتل او و خروج زوجه او از زوجیت و عدّه وفات و انتقال مال سابق او به وارث، پس بعد از توبه پاک می‌شود و عبادات او صحیح می‌شود. (یزدی) [۲] هرگاه توقّف نداشته باشد دفع او بر کشتن مشکل است و این هم از باب حدّ نیست. (یزدی)

(۱) علامه حلّی، تحریر ۵: ۳۹۲ و ۳۹۳.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۲۶ بیست و سوم: حدّ آقایی که به کشتن غلامان خود عادت کرده باشد. بیست و چهارم: حدّ مسلمانی که به کشتن جهود عادت کرده باشد. [۱] بیست و پنجم: حدّ کسی [۲] که مؤمنی را از روی عمد به ظلم کشته باشد، چه او را در عوض او قصاص باید کرد چنانچه در باب بیستم مذکور خواهد شد.

مطلب دوم در آنچه تعلق به حدود دارد

فصل اول: در آنچه حدود به آن ثابت می‌شود

فصل اول: در آنچه حدود به آن ثابت می‌شود بدانکه دزدی به سه چیز ثابت می‌شود: اول: به گواهی دادن دو عادل پیش حاکم شرع. دوم: به گواهی دادن یک عادل با قسم خوردن صاحب مال. [۳] سوم: به اقرار کردن دزد دو مرتبه. [۴] و محارب بودن - یعنی شمشیر کشیدن به قصد ترسانیدن مسلمانان - و استمنا کردن - یعنی به حرکت دست منی بیرون آوردن - و با حیوان دخول کردن و اینها به دو چیز ثابت می‌شود: اول: به گواهی دادن دو مرد عادل. دوم: به اقرار کردن یک مرتبه. و لواط به دو چیز ثابت می‌شود [۱] - مشکل است. (یزدی) [۲]

قصاص حدّ نیست و لذا عفو جایز است از ولی. (یزدی) [۳] از برای اثبات مال نه قطع. (یزدی) [۴] و از برای ثبوت مال یک مرتبه کافی است، چنانچه در عبد از برای قطع مطلقاً مسموع نیست. (یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۲۷ اول: به گواهی دادن

چهار مرد عادل. دوم: به اقرار کردن چهار مرتبه. و سحق و قیاده و شراب خوردن و دشنام دادن به دو چیز ثابت می‌شود: اول: به دو گواه عادل. دوم: به اقرار کردن دو مرتبه. و به بوی شراب آمدن از دهن کسی شرب او ثابت نمی‌شود، چه احتمال مضمضه نیز دارد. و زنا به دو چیز ثابت می‌شود: اول: به گواهی دادن چهار مرد عادل یا دو مرد عادل [۱] با چهار زن عادل. دوم: به اقرار کردن چهار مرتبه. و شروطی که در گواهان زنا و لواط می‌باید سه است: اول آنکه: گواهان دعوی مشاهده کنند به طریقی که میل در سرمه‌دان باشد. دوم آنکه: گواهان متفق گواهی دهند به حسب زمان و مکان و هیئت. سوم: اتفاق گواهان در وقت گواهی دادن، چه اگر متفرق گواهی دهند صحیح نیست. و بعد از آنکه زنا و لواط به طریقی که مذکور شد پیش حاکم شرع ثابت شود اقامت حدود برایشان می‌کند، و غیر از امام یا نایب او دیگری متولی حد نمی‌تواند شد. و در اقامت کردن آقا حد را بر غلام و کنیز خود هر گاه خود بیند مجتهدین را خلاف است، و همچنین در اقامت نمودن پدر و شوهر حد را بر پسر و زن خود هر گاه خود بیند نیز خلاف است، اما اگر پیش ایشان به گواه ثابت شود حد نمی‌تواند زد مگر به رخصت امام. و امام مخیر است میانه حد زدن جهودان به طریق اهل اسلام و میانه دادن ایشان به اهل ملت خود تا به طریق خود حد براو بزنند. و در اقامت کردن حد حضور گواهانی که به گواهی ایشان حد ثابت شده لازم نیست، چه اگر آن گواهان بمیرند یا غایب باشند حد می‌توان زد. و سنت است امام را تلقین انکار کردن کسی را که اقرار می‌کند، چه مکروه.

[۱] یا سه مرد عادل و دو زن عادل و در هر دو مرد و چهار زن جلد می‌کنند نه رجم، هر چند محصنه باشد. (یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۲۸ است حریص ساختن اقرار کننده را بر اقرار مگر کسی را که عالم به حال او باشد.

فصل دوم: در آنچه تعلق به حدود دارد

فصل دوم: در آنچه تعلق به حدود دارد و آن سی امر است: دوازده امر واجب و پنج امر حرام و هفت امر سنت و شش امر مکروه. امّا دوازده امر واجب: اول: اقامت حدود بر حقّ الله و حقّ الناس بعد از مطالبه صاحب حقّ. دوم: حاضر شدن شهود، و بعضی از مجتهدین حاضر شدن جمعی را برای اقامت حد واجب می‌دانند «۱» و اقلّ ایشان یک است «۲» و بعضی گفته‌اند که: اقلّ جماعتی که حاضر شوند باید که ده کس باشند «۳» و بعضی سه کس [۱] نیز گفته‌اند «۴» و بعضی این حاضر شدن را سنت می‌دانند. «۵» سوم: امر کردن کسی را که می‌خواهند سنگسار کنند به غسل میت کردن و کفن پوشیدن، و اگر غسل نکرده باشد واجب است که بعد از رجم یا حد او را غسل دهند و کفن کنند. چهارم: نماز گزاردن بر او و دفن کردن او بعد از کشته شدن. پنجم آنکه: گواهانی که به زنا کردن او گواهی داده‌اند اول ایشان سنگ بزنند هر گاه موجود باشند. ششم آنکه: امام ابتدا به زدن سنگ کند اگر به غیر گواه پیش او ثابت شده باشد [۱].

احـ _____ و طـ _____ و حـ _____ و سـ _____ نفر اسـ _____ ت. (تویسـ _____ رکانی) _____ (۱) ابن ادریس، سرائر ۳: ۴۵۳.

محقق، مختصر نافع: ۲۱۷. فاضل آبی، کشف الرموز ۲: ۵۵۳. (۲) شیخ طوسی، نهاییه ۳: ۳۰۰. محقق، شرایع ۴: ۱۵۷. یحیی بن سعید حلّی، جامع شرایع: ۵۴۹. فخر المحققین، ایضاح ۴: ۴۸۲. (۳) شیخ طوسی، خلاف ۵: ۳۷۴، مسأله ۱۱. (۴) ابن ادریس، سرائر ۳: ۴۵۴. علّامه حلّی، مختلف ۹: ۱۵۶. فاضل مقداد، تنقیح ۴: ۳۴۴. شهید ثانی، روضه ۹: ۹۶. (۵) شیخ طوسی، خلاف ۵: ۳۷۴، مسأله ۱۱ و مبسوط ۸: ۸. محقق، شرایع ۴: ۱۵۷. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۲۹ هفتم آنکه: اگر بر شخصی رجم و جلد واجب شود اول او را تازیانه بزنند آنگاه رجم کنند. هشتم آنکه: در سنگسار کردن زن را تا سینه و مرد را تا کمر در زمین پنهان کنند، و بعضی از مجتهدین این را سنت [۱] می‌دانند «۱». و اگر بعد از آنکه ایشان را در زمین پنهان کرده باشند بگریزند پس اگر ثبوت آن به گواه شده ایشان را برگردانند، و اگر به اقرار آن ثابت شده اگر سنگ براو خورده برگردانیدن او لازم [۲] نیست. نهم آنکه: زانی را برهنه

کرده سنگسار کنند بر قول بعضی، و بعضی گفته‌اند به طریقی که در حالت زنا کردن بوده بزنند. دهم: پوشیدن عورتین مرد واجب است، و زن را با رخت بزنند. یازدهم: سخت [۳] زدن تازیانه، و بعضی میانه گفته‌اند. دوازدهم: اجتناب کردن از زدن تازیانه بر سر و رو و فرج ایشان. اما پنج امر حرام: اول: اهمال کردن در دفن کسی که او را سنگسار کرده باشند. دوم: اقامت حدّ غیر قتل برزنی که بیمار باشد [۴] و امید نیک شدن او باشد یا زنی که نفاس یا استحاضه داشته باشند، چه این هردو بیمارند تا آنکه بهتر شوند، و اگر مصلحتی تقاضا کند که اقامت حدّ باید نمود حدّ ضغث باید زد چنانچه مذکور شد. سوم: اقامت حدّ بر زنی که حامله باشد تا آنکه بزاید و طفل او مستغنی از او شود اگر کسی نباشد که محافظت او کند و شیر دهد. چهارم: اقامت حدّ در حرم کعبه کسی را که ملتجی به حرم کعبه شده باشد.

[۱] - قول به وجوب احوط است. (تویسرکانی) [۲] بلکه جایز نیست، و اگر سنگ بر او نخورده نیز احوط عدم ردّ است. (یزدی) [۳] علی الاحوط. (تویسرکانی) [۴] و همچنین مرد بیمه. (یزدی)

(۱) شهید ثانی، مسالک ۱۴: ۳۸۳ و

۳۸۴. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۳۰ پنجم: گذاشتن کسی که او را از خلق کشیده باشند زیاده از سه روز. [۱] اما هفت امر سنت: اول آنکه: امام مردمان را خبر کند و امر به حاضر شدن ایشان نماید جهت اقامت حدّ. دوم آنکه: سنگهایی که می‌زنند کوچک باشد تا آنکه او را زود نکشد، و بسیار کوچک نیز نباشد که او را دیر بکشد. سوم آنکه: مردان را ایستاده حدّ بزنند و زنان را نشسته و زنان مخدّره را در خانه بزنند. چهارم آنکه: حدّ را بر بدن او متفرّق گردانیدن، یعنی بر یکجای بدن او نزنند. پنجم آنکه: در بریدن دست و پای به نوعی ببرند که آسان باشد. ششم آنکه: بعد از بریدن به روغن زیت داغ کردن. هفتم آنکه: دست بریده را در گردن او آویختن. اما شش امر مکروه: اول: حاضر شدن کسی که حدّی براو باشد. دوم: اقامت حدّ در مساجد. [۲] سوم: اقامت حدّ در حین سختی [۳] گرما و سرما، پس در تابستان در صبح و شام باید زد و در زمستان در میانه روز. چهارم: ضامن شدن [۴] کسی که حدّی براوست. پنجم: شفاعت کردن در اسقاط حدّ از او. ششم: مؤخّر داشتن حدّ بی‌عذر.

[۱] علی الاحوط. (تویسرکانی) [۲]

مگر آنکه مستلزم تلویث مسجد باشد پس حرام است. (یزدی) [۳] بلکه احوط ترک در حالت سختی است در غیر رجم و قتل، بلکه اگر خوف هلاک باشد حرام است. (یزدی) [۴] احوط عدم ضمانت و عدم شفاعت و عدم تأخیر حد است. (تویسرکانی) * ضمانت و دوتای بعدی که شفاعت و تأخیر باشد جایز نیست و داخل در امور محرّمه است. (یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۳۱

مطلب سوم در بیان تعزیر کردن

مطلب سوم در بیان تعزیر کردن و آن در لغت عرب به معنی تأدیب است، و به حسب شرع عقوبتی است یا اهانتی متعلّق به جماعتی که گناهای که مستوجب حدّ نباشد از ایشان به وقوع آمده باشد، و شارع مقدار آنها را معین نکرده، مگر در پنج موضع که مذکور خواهد شد که مقدار تعزیر آنها را مقرّر ساخته. بدان که گناهایی که سبب تعزیر کننده آنها می‌شود بر سی و پنج قسم است: اول: کسی که در روز ماه رمضان با زن خود جماع کند، چه سه امر براو لازم است، اول: قضای آن روزه. دوم: کفّاره. سوم: بیست و پنج تازیانه. دوم: کسی که زن آزادی داشته باشد و کنیزی را بی‌رخصت او به عقد درآورد و دخول کند، چه او را دوازده تازیانه و نصف تازیانه که هشت یک حدّ زناست باید زد، و نصف تازیانه را به دست گیرند و به نصف دیگر بزنند. سوم: دو مرد بیگانه [۱] که برهنه در زیر یک لحاف باشند، چه ایشان را از سی تازیانه تا نود و نه تازیانه باید زد. چهارم: مردی و زن بیگانه که برهنه در زیر یک لحاف باشند، چه ایشان را از ده تازیانه تا نود و نه تازیانه باید زد، و بعضی در این صورت حدّ برایشان لازم می‌دانند «۱». پنجم: کسی که بکارت دختری را به انگشت ببرد، چه او را از سی تازیانه تا هفتاد و هفت تازیانه باید زد بر قول بعضی از مجتهدین «۲» و

به قول بعضی از سی تا هشتاد [۳] _____ [۱] -

و همچنین دو زن بیگانه بنابر مشهور هر چند از جهت اختلاف اخبار اولی ایکال به نظر حاکم است. (یزدی)
(۱) _____ شیخ طوسی، خلاف ۵: ۳۷۳،

مسأله ۹ و مبسوط ۸: ۷. (۲) مطلب متن را نیافتیم ولی شیخ طوسی و محقق حلّی در نهاییه و نکت آن ۳: ۲۹۶ و ۲۹۷، سی تا هفتاد و نه را مطرح کرده‌اند. (۳) شیخ مفید، مقنعه: ۷۸۵. سلار، مراسم: ۲۵۵. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۳۲ و بعضی از سی تا نود و نه گفته‌اند [۱] «۱». ششم: کسی که اقرار به حدّی کند آن مقدار تازیانه بر او بزنند [۲] که او خود گوید که تمام شد، به شرط آنکه از صد تازیانه تجاوز نکند. هفتم: کسی که یک مرتبه اقرار به لواط یا سحر کند. هشتم: کسی که پسری را به شهوت بیوسد. نهم: دو زن برهنه بیگانه که در زیر یک لحاف باشند. دهم: کسی که دشنام [۳] به کسی دهد که در عرف آن را دشنام گویند. یازدهم: کسی که به کنایه چیزی گوید که سبب آزرده‌گی دیگری شود، مثل آنکه به کنایه گوید که من حرام‌زاده نیستم. [۴] دوازدهم: کسی که به زن خود گوید که من ترا بکر نیافتم. [۵] سیزدهم: دشنام دادن طفل یا دیوانه. [۶] چهاردهم: آنکه دو مردی که زن داشته باشند یکدیگر را به زن دشنام دهند. پانزدهم: کسی که ترک واجبی کند و تعزیر او به رأی امام منوط است به شرط آنکه از حدّ آزاد و بنده نگذرد. [۷] شانزدهم: کافری که سحر کند. هفدهم: طفل و دیوانه که شراب خورند. [۸] _____ [۱] و اولی ایکال به نظر حاکم است.

(یزدی) [۲] محلّ اشکال است. (یزدی) [۳] غیر از قذف به زنا و لواط. (یزدی) [۴] محلّ تأمل است. (تویسرکانی) [۵] محلّ تأمل است. (تویسرکانی) [۶] محلّ تأمل است. (تویسرکانی) [۷] اشتراط عدم تجاوز از حدّ بنده، مشکل است و محلّ تأمل است. (تویسرکانی) [۸] محلّ تأمل است. (تویسرکانی) _____ [۱] شیخ طوسی، نهاییه: ۶۹۹. ابن

ادریس، سرائر ۳: ۴۴۹. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۳۳ هجدهم: کسی که شراب بفروشد اما حلال نداند. نوزدهم: کسی که حرام کند و حلال نداند. بیستم: کسی که به ظاهر به قهر و غلبه مال کسی را بگیرد و بگریزد. بیست و یکم: کسی که به خفیه مال کسی را بردارد و بگریزد. بیست و دوم: کسی که به حيله و تزویر اموال مسلمانان را ببرد و کتابتها و نوشته‌ها بسازد. بیست و سوم: کسی که بنگ [۱] یا داروی بیهوشی به خورد کسی دهد. بیست و چهارم: کسی که به حرکت دست منی بیرون آورد، چه در حدیث آمده که: حضرت امیر المؤمنین علیه السلام اینچنین شخصی را آن مقدار تازیانه بر کف دست او زده بود که کفش سرخ شده بود «۱». بیست و پنجم: کسی که غلام خود را بکشد. بیست و ششم: مسلمانی که جهودی را بکشد. بیست و هفتم: کسی که در مجلسی که شراب یا آنچه مست‌کننده باشد خورند برود به اختیار بنشیند یا طعام خورد. بیست و هشتم: کسی که ماهی که فلوس نداشته باشد بخورد. بیست و نهم: کسی که حیوان زنده را بخورد. سیم: کسی که سپرز حیوانات را بخورد. سی و یکم: کسی که پسر خود را بکشد. سی و دوم: طفل و دیوانه که زنا کنند. سی و سوم: دزدی کردن طفل و دیوانه. سی و چهارم: طفل و دیوانه که مرتد شوند [۱] _____ [۱] محلّ تأمل است.

(تویسرکانی) _____ [۱] کافی ۷: ۲۶۵،

حدیث ۲۵. وسائل ۲۸: ۳۶۳، حدیث ۱ و ۲. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۳۴ سی و پنجم: دخول کردن با چهارپایان، چه در این صورت پنج امر بر او لازم است، اول: تعزیر او به آنچه رأی امام باشد، و بعضی گفته‌اند که بیست و پنج تازیانه او را باید زد، و بعضی صد تازیانه که حدّ است قرار داده‌اند، و بعضی حکم به کشتن کرده‌اند. دوم: ضامن قیمت آن حیوان است که به صاحبش دهد. سوم: حرام شدن گوشت آن حیوان و آنچه از او متولّد می‌شود اگر گوشت او را خورند. چهارم: کشتن و سوزانیدن آن حیوان اگر گوشت او را خورند. پنجم: بیرون آوردن آن حیوان از آنجایی که دخول کرده به شهر دیگر اگر گوشت او را نخورند. و آیا

[۱] در آنکه قیمت آن را به صاحبش می‌دهد یا خود متصرف می‌شود یا تصدّق می‌کند؟ میانه مجتهدین خلاف است. و اگر آن حیوان به حیوانات دیگر مشتبّه شود دو قسم کنند و قرعه بزنند تا آنکه یکی بماند. تتمّه: بدان که فرق میانه حدّ و تعزیر به ده امر می‌شود: اوّل: مقدار معین نداشتن تعزیر در طرف قلّت، مگر در پنج موضع که مذکور شد. دوم: مساوی بودن آزاد و بنده در تعزیر. سوم: موافق بودن تعزیر با گناهان در بزرگی و کوچکی، چه در حدّ مسمای فعل کافی است. چهارم آنکه: تعزیر تابع مفسده است و اگر چه معصیت نباشد چون تأدیب طفل و دیوانه، به خلاف حدّ که تابع معصیت است. پنجم آنکه: هر گاه معصیت حقیر باشد تعزیر او نیز حقیر است و اگر چه فایده ندهد، و بعضی از مجتهدین بر آنند که این تعزیر عبث است چه قلیل فایده نمی‌دهد و کثیر جایز نیست «۱». ششم: ساقط شدن تعزیر به سبب توبه، به خلاف حدّ، چه بعضی از آنها به توبه ساقط نیست.

[_____۱] - یعنی بعد از فروختن در شهر

دیگر و قول به اینکه قیمت را به واطی می‌دهند بعد از غرامت کشیدن قیمت، خالی از قوّت نیست. (یزدی)

(_____۱) نیافتیم. جامع عباسی (طبع جدید)

(ص: ۹۳۵ هفتم: داخل شدن تخیر در تعزیر به حسب انواع تعزیر، به خلاف حدود که در آنها تخیری نیست مگر در محارب و لواطه. هشتم: اختلاف تعزیر به حسب اختلاف فاعل و مفعول و جنایت، به خلاف حدود که مختلف نمی‌شود به اختلاف آنها. نهم: آنکه: اگر سبب تعزیر نسبت به دو شهر مختلف شود در هر شهری تفاوت آن شهر را رعایت باید کرد به خلاف حدود. دهم: آنکه: تعزیر بر چند قسم است: حقّ الله چون دروغ گفتن، و حقّ الناس چون دشنام دادن به فحش، و حقّ هردو چون دشنام صلحائی که مرده باشند. به خلاف حدّ که حقّ الله است الا حدّ قذف که در آن خلاف است. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۳۷

باب بیستم در بیان خونبهای قتل آدمی و خونبهای زخمی که بر آدمی می‌زنند و خونبهای قطع اعضای او و خونبهای سگ شکاری و سگ گله و سگی که محافظت باغ یا زراعت کند

اشاره

باب بیستم در بیان خونبهای قتل آدمی و خونبهای زخمی که بر آدمی می‌زنند و خونبهای قطع اعضای او و خونبهای سگ شکاری و سگ گله و سگی که محافظت باغ یا زراعت کند و در آن چند مطلب است و خاتمه: جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۳۸

مطلب اوّل در بیان آنچه موجب کشتن است

فصل اوّل: در اقسام کشتن

فصل اوّل: در اقسام کشتن و در آن پنج قسم است: قسم اوّل: واجب، چون کشتن کافر حربی هر گاه مسلمان نشود، و جهود و ترسا و آتش پرست هر گاه التزام دوازده شرطی که در بحث جهاد مذکور شد نکنند و مسلمان نیز نشوند، و کشتن بیست و پنج کس که در بحث حدود مذکور شد، و کشتن مسلمانانی که کافران در جنگ ایشان را اسیر خود کرده باشند و فتح ممکن نباشد مگر به کشتن ایشان. قسم دوم: حرام، چون کشتن مؤمنی به غیر حقّ، و کشتن جهود و ترسا و آتش پرست هر گاه التزام دوازده شرطی که در بحث جهاد مذکور شد کنند، و کشتن کافرانی که امام جهت مصلحتی به مدّت معینی با ایشان عهد کرده باشد، و کشتن کافری که او را امان داده باشند، و کشتن زنان اهل حرب و اطفال ایشان مگر با ضرورت، و کشتن اسیرانی که بعد از جنگ به دست آیند، و کشتن کافر در ماههای حرام هر گاه حرمت آنها را دانند. قسم سوم: مکروه، چون کشتن کسی که جهاد می‌کند پدر خود را به دست خود. قسم چهارم: سنّت، چون کشتن کسی که به جهت قصاص رود هر گاه ترسد جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۳۹ که اگر قصاص

نکند او را ایذا کنند، چه در این صورت ممکن است که مستحب باشد. [۱] قسم پنجم: مباح [۲] چون کشتن کسی به سبب حد [۳] یا به سبب قصاص. و کشتن آدمی به اعتبار سبب او منقسم می شود به شش قسم، اول آنکه: موجب قصاص و دیت و کفاره و گناه نباشد، چون کشتن واجب سوای کشتن مسلمانانی که کافران ایشان را در جنگ اسیر کرده باشند چه در آن کفاره لازم است، و کشتن مباح. دوم آنکه: موجب قصاص و دیت و کفاره نباشد اما گناه داشته باشد، چون کشتن اسیری که از راه رفتن عاجز آید، و کشتن جهاد کننده کسی را بی اذن امام یا پیش از آنکه امام ایشان را دعوت به اسلام کند. سوم آنکه: موجب قصاص و کفاره نباشد، چون کشتن مؤمنی مثل خود را از روی عمد به غیر حق. چهارم آنکه: موجب دیت و کفاره نباشد، چون کشتن پدر پسر خود را، و کشتن مؤمن مثل خود را از روی خطا یا شبه عمد چنانکه مذکور خواهد شد. پنجم آنکه: موجب دیت نباشد و موجب کفاره نباشد، چون کشتن جهود و ترسا و آتش پرست. ششم آنکه: موجب کفاره نباشد و موجب دیت نباشد، چون کشتن بنده خود را هر گاه مسلمان باشد. و کشتن آدمی باز منقسم به سه قسمت است، اول: خطای محض که کشنده در فعل و قصد خطا کند، مثل آنکه قصد داشت که تیری بر کبوتری اندازد خطا شد و بر آدمی خورد و او را کشت. دوم: شبهه به عمد که کشنده آن کار را کرده باشد اما به قصد کشتن نکرده باشد، چون زدن طفل جهت تأدیب به چیزی که غالباً بکشد. سوم: عمد محض که کشنده کسی را به قصد بکشد، و این قسم موجب قصاص است، یعنی کشنده را در عوض کشته شده باید کشت.

[۱] مشکل است. (تویسرکانی) [۲]

حکم به اباحه محلّ تأمل است. (تویسرکانی) [۳] یعنی مباشرت اجراء حدّ بعد از حکم مجتهد. (یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۴۰

فصل دوم: در بیان احکام قتل عمد و جراحی که کسی بر کسی زند

فصل اول: در بیان مواضعی که قصاص در آنها لازم است

فصل اول: در بیان مواضعی که قصاص در آنها لازم است بدان که در پانزده [۱] موضع قصاص باید کرد: اول: کشتن مؤمنی به غیر حق از روی عمد. دوم: جراحات کردن هر گاه داند که آن جراحت سرایت می کند به کشتن. اما اگر به سحر کردن کسی را بکشد آیا موجب قصاص است یا نه؟ میانه مجتهدین در این خلاف است، اقرب آن است که در این صورت دیت لازم است مگر آنکه کشنده اقرار کند [۲] که من او را به سحر کشتم. سوم: بسیار زدن [۳] که احتمال آن نتوان کرد. چهارم: زدن اندک که به سبب آن بیمار شود [۴] و بمیرد. پنجم: تیری یا سنگ سر تیزی زدن که به آن بمیرد. ششم: گلوی کسی را گرفتن و نگاهداشتن تا بمیرد. هفتم: خود را از بلندی بر سر کسی انداختن و او را کشتن، یا او را از بلندی انداختن. هشتم: کسی را در آتش یا آب انداختن به شرطی که داند که به شنا کردن بیرون نتواند آمد. نهم آنکه: طعام زهردار دانسته به خورد کسی دادن که خورنده نداند که زهر دارد، اما اگر آن کس خود دانسته بخورد یا بی رخصت به خانه او آید و بخورد قصاص نیست. دهم: کسی را در دریا انداختن که ماهیان و جانوران دریایی او را بخورند و اگر چه

[۱] اسباب قتل عمد منحصر به

مذکورات نیست و مناط صدق عرفی قتل عمد است. (یزدی) [۲] و همچنین هر گاه به بینه معلوم شود که کشته است و اگر قاصد قتل بوده است اظهر قصاص است. (یزدی) [۳] به قصد کشتن یا با علم به اینکه کشته می شود. (یزدی) [۴] با علم به اینکه بیمار خواهد شد. (یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۴۱ قصد نکرده باشد به قول بعضی از مجتهدین «۱». یازدهم: چاه کردن در

راه و طلبدن کسی را تا در آن بیفتد و بمیرد، و سگ درنده را برگرفتن کسی حریص کردن تا آنکه او را بکشد، به شرطی که آن کس را ممکن نباشد خلاص شدن. دوازدهم: پیش شیر انداختن کسی را، به شرطی که مذکور شد. سیزدهم: پیش مار انداختن کسی را تا آنکه او را بگزد و بمیرد. چهاردهم: در چاه انداختن کسی را که در آن چاه بمیرد. پانزدهم: گواهی دادن به دروغ به کشتن کسی جهت قصاص و کشتن آن کس به گواهی او، به شرط آنکه ولی که قصاص کرده نداند که او دروغ گفته، اما اگر داند قصاص بر ولی است.

فصل دوم: در بیان شروط قصاص کردن

فصل دوم: در بیان شروط قصاص کردن بدان که در قصاص هفت امر شرط است: اول: مساوی بودن هردو در آزادی و بندگی، پس مرد آزاد را به عوض بنده نمی کشند، مگر آنکه آزاد بنده بسیار بکشد که در این صورت او را می کشند. [۱] و مرد آزاد را جهت مرد آزاد و جهت زن آزاد می کشند بعد از آنکه رد کند - یعنی نصف دیت مرد را به ورثه او دهند - و زن آزاد را به عوض زن آزاد و مرد آزاد می کشند اما رد نمی کنند بر قول اقوی. و قصاص می کنند به جهت آزاد و بنده از بنده. دوم: مساوی بودن در دین، پس مسلمان را جهت کافر قصاص نمی کنند، بلکه اگر جهود را کشته باشد تعزیرش می کنند و دیت می دهد، چنانچه خواهد آمد. و اگر عادت کند به کشتن جهود قصاص لازم است چنانچه مذکور شد بعد از آنکه زیادت دیت

[۱] - گذشت که مشکل است.

(یزدی) (_____) (۱) شیخ طوسی، خلاف ۵: ۱۶۲، مسأله ۲۲ و مبسوط ۷: ۱۹. ابن براج، مهذب ۲: ۴۶۴. محقق، مختصر نافع: ۲۸۴. علامه، مختلف ۹: ۴۶۰. شهید ثانی، مسالك ۱۵: ۸۰ و ۸۱. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۴۲ مسلمان را رد کند. و ذمی را جهت ذمی می کشند، و ذمی را جهت ذمی با رد، و ذمی را جهت ذمی و ذمی می کشند و رد نیست. و ذمی را جهت مسلمان می کشند [۱] و مال و فرزندان کوچک او تعلق به ولی مقتول دارد [۲] بر قول بعضی از مجتهدین. و اگر کافری کافری را بکشد و مسلمان شود قصاص از او ساقط می شود، بلکه دیت می دهد اگر مقتول ذمی باشد. و اگر ذمی مرتدی را بکشد او را قصاص می کنند. سوم آنکه: کشته پدر و جد نباشد، چه پدر و جد را جهت پسر و پسرزاده نمی کشند، بلکه ایشان را تعزیر می کنند و كفاره و دیت برایشان لازم است. و اگر پدر و بیگانه ای در کشتن پسر شریک باشند بیگانه را می کشند، و پدر نصف دیت بیگانه را به ورثه او می دهد. چهارم: آنکه کشته بالغ باشد، چه اطفال را قصاص نیست و دیت بر عاقله ایشان است، چه عمد ایشان خطا است. [۳] و در این مقام شیخ شهید قدس سره اشکال کرده [۴] که اصحاب گفته اند که: عمد اطفال در کشتن خطا است با وجودی که تصریح کرده اند به آنکه حیوانی را که طفل ممیز بکشد و شکاری که او بزند حلال است و حال آنکه در این هردو امر قصد شرط است، پس چون قصد آنها را در کشتن اعتبار نکرده اند و در ذبح کردن و شکار نمودن اعتبار کرده اند؟ پنجم آنکه: کشته عاقل [۵] باشد، چه اگر مجنون باشد قصاص نمی کنند. اما اگر عاقل باشد آنگاه دیوانه شود قصاصش می کنند.

[۱] - و جایز است استرقاق او مگر

آنکه پیش از استرقاق مسلمان شود که در این صورت استرقاق جایز نیست، بلکه همان کشتن است. (یزدی) [۲] بلکه بنابر اقوی در مال او. (یزدی) [۳] یعنی در حکم خطاء است در باب قصاص و بنابراین اشکال مرتفع است. (یزدی) [۴] این اشکال ضعیف است زیرا که در قصاص ثابت شد عدم اعتبار قصد طفل و بودن عمد او در حکم خطاء و در حیوان و شکار ثابت نشد عدم اعتبار قصد طفل. (تویسرکانی) [۵] و اگر عاقل مجنون را بکشد نیز قصاص نیست، بلکه باید دیه بدهد، لکن هرگاه بالغی طفلی را بکشد قصاص

است. (یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۴۳ ششم آنکه: کسی را بکشد که کشتن او جایز نباشد، پس اگر کشتن او به حسب شرع مباح باشد یا واجب شود قصاص نیست. هفتم آنکه: کشنده به نفس خود یا به شراکت دیگری بکشد، چه اگر امر به کشتن کند قصاص نیست، بلکه او را حبس مخلد باید کرد.

فصل سوم: در بیان آنچه قصاص به سبب آن لازم می‌شود

فصل سوم: در بیان آنچه قصاص به سبب آن لازم می‌شود بدان که به یکی از سه چیز ثابت می‌شود: اول: اقرار کردن عاقل مختار آزاد، و خلاف است میانه مجتهدین که به یک مرتبه اقرار کردن ثابت می‌شود یا به دو مرتبه. [۱] و اقرار بنده صحیح نیست مگر آنکه آقای او تصدیق کند. و اقرار سفیه و محجور و مفلس در آنچه موجب قصاص باشد صحیح است، اما در آنچه موجب خونبها باشد صحیح نیست. [۲] و اگر یکی از دو کس اقرار کند که شخصی را به عمد کشته و دیگری اقرار کند که او را به خطا کشته ولی مقتول مخیر است در تصدیق هریک از ایشان که خواهد. و اگر شخصی اقرار کند که شخصی را کشته آنگاه شخصی دیگر گوید که من کشته‌ام [۳] این مسئله‌ای است که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه امام حسن علیه السلام را به جواب آن مأمور ساخته‌اند، و آن حضرت فرموده که: قصاص از هردو ساقط است و خونبهای مقتول را از بیت‌المال باید داد «۱» و به این روایت اکثر مجتهدین عمل کرده‌اند و بعضی گفته‌اند که: ولی مقتول در این صورت مخیر است در تصدیق هریک از ایشان که خواهد «۲».

[۱] - اقوی کفایت یک مرتبه است.

(تویسرکانی، یزدی) [۲] اقرار مفلس در موجب خون بهاء صحیح است، لکن شرکت با غرماء نمی‌شود مگر باتصدیق ایشان. (یزدی)

[۳] و اولی از اقرار خود رجوع کند. (یزدی)

(کافی ۷: ۲۸۹، حدیث ۲. مقنعه: ۱)

۷۳۷ و ۷۳۸. وسائل ۲۹: ۱۴۲، حدیث ۱ و ۲. (۲) ابن فهدحلی، مهذب البارع ۵: ۲۰۱ و ۲۰۲. شهیدثانی، مسالك ۱۵: ۱۷۶ و ۱۷۷ و روضه ۱۰: ۷۰. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۴۴ دوم: گواه گذرانیدن، چه هر گاه دو مرد عادل گواهی دهند که شخصی دیگری را کشته قصاص ثابت می‌شود، و به گواهی زنان یا دو زن و یک مرد ثابت نمی‌شود. [۱] و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که: به گواهی یک مرد و دو زن خونبها ثابت می‌شود «۱» و این قول ضعیف [۲] است. و می‌باید که گواهی دادن گواهان متفق باشد به حسب زمان و مکان و آلت و خالی باشد از احتمال، چه اگر مختلف باشد به حسب زمان و مکان و آلت یا آنکه محتمل باشد - مثل آنکه گویند: ما دیدیم که او را جراحت کرده - قصاص ثابت نمی‌شود. سوم: قسامه، و آن چنان است که هر گاه بر کسی دعوی کنند که تو کس ما را کشته‌ای و گواه نداشته باشند می‌باید که خویشان او پنجاه قسم بخورند اگر دعوی قتل عمد نمایند به اجماع مجتهدین، و در قتل خطا و شبهه خلاف است اقوی آن است که در آن نیز پنجاه قسم است. و بعضی [۳] در قتل خطا بیست و پنج قسم گفته‌اند «۲». و این قسم خوردن در وقتی است که توان گفت که مدعی راست می‌گوید، مثل آنکه شخصی دعوی نماید بر سلاح‌داری که سلاحش به خون آلوده باشد که کس ما را تو کشته‌ای، یا کشته در خانه او افتاده باشد، یا در کوچه‌ای که غیر مردم آن کوچه از آنجا تردد نکنند، یا در دهی که دیگران در آن تردد نکنند، یا در میانه دو ده که غیر مردم آن دو ده از آنجا تردد نکنند [۱] - و امّا در قتل خطا و شبهه عمد

پس به یک مرد و دو زن و یک مرد و قسم ثابت می‌شود. (یزدی) [۲] محلّ تأمل است. (تویسرکانی) [۳] این قول خالی از قوت نیست. (تویسرکانی) * قول ایمن بعضی نیست. (یزدی)

(حلبی، کافی: ۴۳۶. شیخ طوسی، ۱)

نهایه ۳: ۶۱ و ۶۲. ابن بَرّاج، مهذب ۲: ۵۵۸. علامه، مختلف ۸: ۴۶۵. (۲) شیخ طوسی، نهایه ۳: ۳۷۲ و مبسوط ۷: ۲۱۱ و خلاف ۵: ۳۰۸، مسأله ۴. ابن بَرّاج، مهذب ۲: ۵۰۰. ابن حمزه، وسیله: ۴۶۰. محقق، شرایع ۴: ۲۲۴. علامه، مختلف ۹: ۲۲۹. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۴۵ نکنند و کشته در میانه حقیقی آن دو ده افتاده باشد چه اگر به یکی از آن دو ده نزدیک باشد به آن نزدیک گمان بردن اولی است از دور، یا آنکه برطبق دعوی مدعی یک عادل یا جماعت فساق گواهی دهند به شرط آنکه ظنّ حاصل شود که مدعی راست می گوید. و اما اگر کشته ای در مسجد جامع یا در راهی که جماعتی در آن تردد کنند یا در صحرا یا در مکانی که ازدحام خلق باشد یا بر بالای پلی یا کنار جبری افتاده باشد قصاص نیست، بلکه خونبهای او را از بیت المال می دهند. و آیا مظنه صدق مدعی در تفصیل دعوی [۱] چون تعیین قاتل و نوع قتل شرط است یا نه؟ مجتهدین را در این خلاف است. و هر گاه مدعی در این صورت چهل و نه کس خویش داشته باشد هریک قسمی می خورند که فلانی خویش ما را کشته است تا پنجاه قسم تمام شود پس قصاص ثابت می شود، و اگر زیاده از پنجاه کس باشد به پنجاه کس اقتصار می کنند که یکی از ایشان مدعی باشد، و ولی مقتول در این صورت مخیر است میانه تعیین قسم خورندگان. و اگر کمتر از پنجاه کس باشند یا بعضی از قسم خوردن امتناع نمایند تتمه مکرر قسم بخورند تا پنجاه قسم تمام بشود. و اگر خویشان مقتول قسم نخورند یا خویش نداشته باشد مدعی خود پنجاه قسم بخورد. و اگر مدعی از قسم خوردن امتناع نماید مدعی علیه [۲] و خویشان او پنجاه قسم می خورند و دعوی ساقط می شود. و بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر مدعی علیه قسم نخورد در این صورت قصاص ثابت می شود، و بعضی از مجتهدین در این صورت گفته اند که: اگر مدعی یک قسم بخورد ثابت می شود. و سنت است که حاکم شرع پیش از قسم دادن ایشان را وعظ گوید. و آیا در این [۱] ————— یعنی آیا کفایت می کند

در ثبوت به قسامه تحقق ظنّ در نوع قاتل یا نوع قتل هر چند مظنه نسبت به خصوص شخص مدعی علیه یا کیفیت قتل از عمد بودن یا خطاء بودن حاصل نباشد یا باید خصوص مدعی علیه هم مظنون شود و همچنین خصوصیت قتل هم مظنون شود. (یزدی) [۲] احوط این است که هر یک از مدعی علیهم پنجاه قسم بخورند، چنانچه احوط این است که با نکول از قسم، مدعی قسم بخورد. (تویسرکانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۴۶ قسم خوردن پی در پی پنجاه قسم شرط است یا نه؟ مجتهدین را در این خلاف است. و حاضر بودن مدعی علیه در وقت قسم خوردن پیش شیعه شرط نیست. و در قسم خوردن شرط است ذکر کردن کشنده و کشته شده، و مخصوص بودن کشنده، و شریک بودن او، و نوع کشتن او از عمد و خطا و شبیه به عمد.

فصل چهارم: در احکام قصاص و استیفای آن

فصل چهارم: در احکام قصاص و استیفای آن بدان که هر گاه در کسی شرایط قصاص متحقق شود و کسی را بکشد قصاص بر او لازم می شود و اگر چه کسی او را به اکراه بر آن داشته باشد، اما اگر طفل غیر ممیز و دیوانه را به اکراه کسی بر کشتن دارد یا مأمور گرداند در این صورت قصاص بر امرکننده است نه برایشان. و اگر جماعتی در کشتن شخصی شریک باشند ولی مقتول می تواند که همه را بکشد، و زیادتی خونبهای ایشان را به ورثه ایشان دهد. و اگر دو زن یک مرد را بکشند هر دو را به عوض مرد می کشند، چه دو زن به عوض یک مرد حساب می شود. و اگر یک زن مردی را بکشد آن زن را به عوض مرد می کشند، و آیا نصف خونبهای مرد را می گیرند؟ خلاف است، اقوی آن است [۱] که چیزی از او نمی گیرند. و اگر دو خنثی [۲] مردی را بکشند هر دو را می کشند و نصف خونبهای مرد را به ورثه ایشان می دهند. و اگر یک مرد و یک زن مردی را کشته باشند هر دو را می توان کشت و نصف خونبهای آن مرد را به ورثه او باید داد، و اگر در این صورت همین مرد را بکشند زن نصف خونبهای مرد را به ورثه او می دهد، و اگر همی ————— زن را بکشند مرد نصف ————— ف خونبهای

[۱] اقوی این است که نصف دیه مرد را اولاً از زن می گیرند بعد او را می کشند زیرا که خود زن نصف معوض مرد است و نصف دیگر را دیه می گیرند. (تویسرکانی)

[۲] محلّ تأمل است در خنثی مشکل. (تویسرکانی) * و اگر یک مرد و یک خنثی مردی را بکشند می تواند هر دو را بکشد و نصف دیه به ورثه مرد بدهد و ربع دیه به ورثه خنثی. (یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۴۷ او را می دهد. [۱] و اگر مردی زنی را بکشد مرد را به عوض زن می کشند بعد از آنکه نصف خونبهای او را به ورثه او دهند. و اگر بنده ای آزادی را بکشد آنگاه آزاد شود [۲] قصاص لازم است، و در این صورت ردی نیست. و اگر جماعتی از بندگان آزادی را بکشند [۳] ولی مقتول مخیر است که همه را بکشد [۴] و زیادتی قیمت ایشان را از خونبهای کشته شده به آقاهای ایشان دهد. و بنده را در عوض بنده قصاص لازم است. و آیا در بندگان تساوی [۵] در قیمت شرط است؟ مجتهدین را در آن خلاف است. و اگر بنده و آزادی آزادی را بکشند ولی مقتول هردو را می کشد و نصف خونبهای آزاد را به ورثه او می دهد، و زیادتی قیمت غلام را از نصف خونبها به آقای او می دهد. و سنت است حاضر ساختن دو عادل در وقت استیفای قصاص، و اعتبار آلت قصاص که زهر آلوده نباشد خصوصاً در قصاص عضوی، پس اگر در این حالت آلت قصاص زهر آلوده باشد ضامن است. و قصاص نمی توان کرد مگر به شمشیر. و در وقت [۱] یعنی نصف خون بهای مقتول را

به وارث او می دهد. (یزدی) [۲] و اگر آزاد نشود می تواند او را قصاص کند و می تواند استرقاق کند و آیا جایز است که مولی اختیاراً او را عتق کند پیش از استرقاق یا نه؟ محلّ خلاف است. (یزدی) [۳] و اگر بنده را بکشند مولای او مخیر است در کشتن همه و زیادتی قیمت دادن یا استرقاق هریک به قدر جنایتش. (یزدی) [۴] و می تواند هر یک را به قدر جنایتش استرقاق کند، پس هرگاه ده بنده شریک شوند در کشتن و قیمت هیچ یک از عشر دیه زیادتر نباشد همه را استرقاق می تواند کرد. (یزدی) [۵]

هرگاه بنده بنده را بکشد، اگر مالک ایشان یکی باشد مخیر است ما بین عفو و قصاص، قیمت ایشان مساوی باشد یا مختلف، و اگر مالک متعدّد باشد جایز است قصاص و جایز است استرقاق قاتل، پس اگر در قیمت مساوی نباشند، اگر قیمت قاتل انقص باشد چیزی نیست و اگر ازید باشد استرقاق می کند مولای مقتول به قدر قیمت مقتول و اگر بخواهد قصاص کند بعضی گفته اند: باید ردّ زیادتی کند به مولای قاتل و بعضی لازم نمی دانند ردّ زیادتی را و این قول اقرب است. (یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۴۸

استیفای قصاص گردن را باید برید نه جای دیگر را. و اگر جنایت کننده سر او را بریده جدا کرده باشد آیا قاتل سر او را جدا می تواند کرد؟ اقرب آن است که می تواند کرد اما اگر قاتل سر مقتول را جدا نکرده باشد میانه مجتهدین خلاف است، اقرب آن است که نمی تواند. [۱] و جایز نیست گوش و بینی بریدن یا به آب غرق کردن یا به آتش سوزانیدن و اگرچه جنایت به این طریق واقع شده باشد بلکه به شمشیر باید کشت، و بعضی از مجتهدین گفته اند: به طریقی که کشته او را می توان کشت «۱» و حرام است کشتن به شمشیر کُند جهت دشواری، اما اگر به آن بکشد چیزی بر قصاص کننده به غیر از گناه لازم نیست. و قصاص کردن زن حامله جایز نیست تا آنکه بزاید و طفل خود را شیر دهد اگر کسی نباشد که او را شیر دهد. و اجرت کسی که قصاص می کند از بیت المال باید داد، و اگر در بیت المال چیزی نباشد یا باشد و صرف ضروریات دیگر شود از مال ولی مقتول باید داد. و کسی را قصاص کردن می رسد که میراث خوار مقتول باشد مگر زن و شوهر که ایشان را قصاص نمی رسد [۲] و بعضی از مجتهدین بر آنند [۳] که قصاص کردن مخصوص پدر و خویشان پدری است و مادر و خویشان او را دخلی نیست «۲» و بعضی از مجتهدین گفته اند که «أنّناث را مطلقاً دخلی نیست «۳». و ولی بی اذن امام قصاص [۱] قول به منع احوط است.

(تویسرکانی) [۲] لکن از دیه می برند هر چند در عمد باشد و مصالحه به دیه شود. (یزدی) [۳] این قول احوط است و احوط از او قول ثالث است. (تویسرکانی) (_____)

علامه حلی در مختلف ۹: ۴۴۴ و ۴۴۵ به ابن جنید نسبت داده و خود نیز آن را قریب به صواب دانسته است. (۲) شیخ طوسی، نهاییه ۳: ۲۵۲ و ۳۶۳ و در مبسوط ۷: ۵۴ به اصحاب نسبت داده است. محقق، شرایع ۴: ۲۲۸. (۳) شیخ طوسی، استبصار ۴: ۲۶۳ و در مبسوط ۷: ۵۴ به اصحاب نسبت داده است. محقق، شرایع ۴: ۲۲۸. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۴۹ می تواند کرد اما با اذن امام سنت [۱] است خصوصاً در قصاص عضو، و بعضی از مجتهدین اذن امام را در قصاص کردن واجب می دانند «۱» و اگر ولی متعدّد باشند محتاج به اذن جمیع ایشان است [۲] و بعضی از مجتهدین گفته اند: حاضران را قصاص می رسد «۲». و اگر ولی مقتول طفل باشد و آن طفل پدری و جدی داشته باشد ایشان قصاص او را نمی توانند کرد، بلکه صبر کنند [۳] تا آن طفل بالغ شود «۳». و بعضی بر آنند [۴] که اگر مصلحت در تعجیل قصاص باشد قصاص باید کرد، چه ممکن است که تأخیر سبب فوت قصاص شود «۴». و اگر بعضی از اولیا راضی به قصاص شوند و بعضی به خونبها آن بعضی را به شرطی قصاص می رسد که حصّه جماعتی را که به خونبها راضی شده اند بدهند. و شرط نیست در قصاص کردن آنکه دردار اسلام قصاص کنند، چه اگر دردار کفر مسلمانی را از روی عمد بکشند قصاص لازم است. و جایز است سَفیه و محجور و مفلس را استیفای قصاص کردن [۵] هر گاه بالغ [۱] - اذن امام احوط است.

(تویسرکانی) * بلکه احوط است هر چند بر تقدیر مبادرت، دیه و قصاص لازم نمی آید. (یزدی) [۲] دور نیست جواز قصاص از برای هر یک بدون اعتبار اذن باقی لکن حصّه باقی را ضامن است. (تویسرکانی) * محلّ تأمل است. (یزدی) [۳] وجوب صبر محلّ تأمل است بلکه مقتضای عموم ولایت اب و جد جواز تعجیل قصاص است. (تویسرکانی) [۴] قول این بعض اقرب است. (یزدی) [۵] و همچنین می رسد ایشان را کفاره عفو و کنت. (یزدی)

(۱) شیخ طوسی، خلاف ۵: ۲۰۵

مسأله ۸۰ و مبسوط ۷: ۱۰۰. شیخ مفید، مقنعه: ۷۶۰. ابن براج، مهذب ۲: ۴۸۵. حلبی، کافی: ۳۸۳. (۲) شیخ طوسی، خلاف ۵: ۱۷۹ و ۱۸۶ و ۱۸۷ و مبسوط ۷: ۵۴ و ۶۸ و ۶۹. (۳) شیخ طوسی، خلاف ۵: ۱۷۹ و مبسوط ۷: ۵۴. (۴) علامه حلی، قواعد ۳: ۶۲۳. محقق، شرایع ۴: ۲۲۹ و ۲۳۰. فخر المحققین، ایضاح ۴: ۶۲۴. شهید ثانی، مسالک ۱۵: ۲۳۹. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۵۰ و عاقل باشند و قرض خواهان [۱] را نمی رسد که مفلس را از قصاص کردن مانع شوند. و وکیل کردن در قصاص جایز است، پس اگر وکیل را عزل کند و او پیش از آنکه عالم به عزل شود قصاص کند چیزی براو لازم نیست.

فصل پنجم: در قصاص اعضای آدمی

فصل پنجم: در قصاص اعضای آدمی بدان که موجب قصاص اعضای آدمی تلف کردن آن عضو است یا آنچه در حکم تلف کردن باشد به چیزی که غالباً تلف کند و اگر چه قصد تلف نداشته باشد یا به غیر آنچه غالباً تلف کند با قصد تلف کردن، و ثبوت آن نیز به یکی از سه چیز است که در قصاص نفس مذکور شد. اما در سوگند خوردن جهت قصاص اعضا میانه مجتهدین خلاف است، بعضی گفته اند که: در جایی که خونبها در آن ثابت شود شش قسم باید خورد، و اگر کمتر از خونبها باشد قیاس بر شش قسم کنند، یعنی اگر نصف خونبها باشد چون یک دست سه قسم باید خورد و اگر خونبهای اعضا کمتر از شش یک خونبها باشد چون انگشت یک قسم باید خورد. و بعضی از مجتهدین بر آنند که در قصاص اعضا نیز پنجاه قسم [۲] باید خورد به شرط آنکه در آن خونبها ثابت شود و اگر کمتر از دیت باشد به نسبت به آن قسم باید خورد. و شروط قصاص اعضا همان شروط قصاص نفس است با زیادتی یک شرط دیگر و آن مساوی بودن اعضا است در صحت و عدم آن، پس دست صحیح را به عوض دست شل نمی توان برید، اما اگر صاحب دست صحیح راضی شود که دست شل را به عوض دست صحیح او ببرند جایز است به شرطی که از سرایت

نترسد چه با خوف سرایت جایز نیست، پس اگر قصاص کنند و سرایت کند ضامن است. و به عوض دست راست دست چپ را نمی توان برید مگر آنکه دست راست نداشته باشد، چه در آن حالت دست چپ او را به عوض دست راست ببرند، و اگر کسی یک چشم داشته باشد [۱] _____ بلی هرگاه به

دیه راضی شوند به قرض خواهان باید داد. (یزدی) [۲] احوط اعتبار پنجاه قسم است در قصاص اعضاء نیز. (تویسرکانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۵۱ یک چشم شخصی را که دو چشم داشته کور کند آن یک چشم او را به عوض چشم او کور می توان کرد و در صورت عکس یک چشم صحیح را به عوض یک چشم او کور باید کرد، و بعضی گفته اند که نصف خونبها نیز بدهد [۱] «۱» زیرا که یک چشم او بجای دو چشم است پس در کور کردن آن کل خونبها لازم است. و اگر کسی چنان کرده باشد که بینایی چشم کسی رفته باشد و حدقه بجای خود باشد کیفیت قصاص او به طریقی که در حدیث وارد شده آن است که: قدری پنبه را تر کنند و بر پشت چشم او بگذارند و او را در برابر آئینه گرمی که او را رو به آفتاب کرده باشند بدارند تا آنکه بینایی چشم او برود و حدقه بماند «۲» واقوی در کیفیت قصاص در این صورت آن است که به هر طریقی که ممکن باشد که بینایی چشم او را کم کنند چنانکه حدقه به حال خود بماند جایز است. و گوش صحیح را به عوض گوش کر، و بینی صحیح را به عوض بینی کسی که بویها نشنود، و ذکر مرد جوان را به عوض ذکر مرد پیر، و ختنه کرده را به عوض ختنه ناکرده می توان برید. [۲] و کسی که دندان دیگری را کنده باشد مثل آن دندان او را باید کند به شرطی که دندان آن کس را که کنده است بیرون نیاید، اما اگر بیرون آید قصاص نمی توان کرد، و رجوع در این به اهل خبرت باید کرد، پس اگر اهل خبرت گویند که دندان کنده شده او دیگر بیرون نمی آید و بعد از قصاص کردن بیرون آید به خلاف عادت، براو چیزی نیست. و اگر دندان کسی را که اهل خبرت گویند که بیرون می آید و او قصاص کرده [۱] _____ - این

قول احوط است. (تویسرکانی) * این قول اظهر است در صورتی که خلقه یک چشم باشد، و اما اگر به جنایتی یک چشم شده باشد نصف خون بهاء ثابت نیست. (یزدی) [۲] لکن ذکر صحیح را به عوض عین قصاص نمی کنند. (یزدی) _____ (۱) شیخ طوسی، نهاییه ۳: ۴۳۳ و

مبسوط ۷: ۱۴۶. ابن حمزه، وسیله ۴۴۶ و ۴۴۷. یحیی بن سعید حلّی، جامع شرایع: ۵۹۲. علّامه، مختلف ۹: ۳۶۳ و ۳۶۵. (۲) کافی ۷: ۳۱۹ حدیث ۱. وسائل ۲۹: ۱۷۳ حدیث ۱. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۵۲ باشد ارش بر او لازم است. و اگر دندان طفل را کنده باشد انتظار بیرون آمدن آن باید کشید، پس اگر بیرون نیاید قصاص لازم است، و اگر بیرون آید ارش باید گرفت جهت زمانی که دندان نداشته، و اگر متغیر شده بیرون آید نیز ارش می گیرد، و اگر پیش از بیرون آمدن دندان یا پیش از مأیوس شدن از برآمدن دندان طفل بمیرد در این هردو صورت ارش لازم است. و دندان اصلی را جهت دندان زیادتی نمی توان کند، و همچنین دندان زیادتی را به عوض دندان زیادتی که در غیر مکان باشد نمی توان کند. و اگر کسی انگشت شخصی را بریده باشد و دست دیگری را، پس انگشت او را باید برید آنگاه دست او را اگر بریدن انگشت سابق باشد، و اگر بریدن دست سابق باشد دستش را ببرند و خونبهای انگشت را به صاحب انگشت دهند. و هرعضوی که قصاص در آن واجب باشد هرگاه یافت نشود خونبهای آن را باید داد. و قصاص ثابت می شود در هر «حارصه» یعنی زخمی که پوست سر را بشکافد، و در «باضعه» یعنی زخمی که در گوشت سر فرو رفته باشد، و در «سمحاق» یعنی زخمی که از گوشت سر گذشته باشد و به پوست نازکی که براستخوان سر پیچده رسیده باشد نیز قصاص می رسد. و در استیفای قصاص در این زخمها طول و عرض را [۱] رعایت باید کرد، اما قدر نزول اعتبار ندارد، چه اعضا در فربهی و لاغری متفاوت است. و قصاص ثابت نمی شود در زخمی که استخوان را شکسته باشد یا آن را از جایی به جایی نقل کرده باشد، برای آنکه استیفای آن بی زیاده و نقصان ممکن نیست، زیرا که البته در قصاص زیادتی و نقصانی واقع می شود. و در حال قصاص هردو طرف زخم را نشان باید کرد، و از نشان اول تا نشان دوم باید برید در هوای معتدل تا آنکه از سرایت محفوظ

باشد. وقصاص به غیر آهن جایز نیست، و اگر در قصاص سرایتی بهم رسد ضامن نیست. و جایز است قصاص کردن پیش از نیک شدن جراحات و اگر چه ص_____ بر کردن ت_____ نیک [۱]_____ و نسبت ملاحظه نمی شود، پس هرگاه سر جانی کوچکتر یا بزرگتر باشد از سر مجنی علیه مناط مقدار زخم به حسب طول و عرض است هر چند در احدهما مستوعب شود تمام یک طرف از سر یا تمام سر را دون دیگری. (یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۵۳ شدن بهتر است، و بعضی از مجتهدین بر آنند که پیش از نیک شدن جراحات قصاص جایز نیست [۱] «۱» جهت آنکه احتمال سرایت به مردن دارد، چه در این صورت در قصاص نفس داخل می شود. و هرگاه شخصی زخمی زند به عضو شخصی و او بعد از زخم خوردن بیمار شود و بمیرد و حال او مشتبه شود که مردن او به سبب زخم بوده یا به واسطه مرض در آن قصاص نیست، بلکه قصاص عضو ثابت است.

مطلب دوم در بیان خونبهای آدمی

فصل اول: در بیان آنچه موجب خونبها می شود

فصل اول: در بیان آنچه موجب خونبها می شود بدان که در شصت و هشت موضع خونبها باید داد: اول: کشتن آدمی هرگاه از روی خطا واقع شود، مثل آنکه شخصی تیری به قصد حیوانی بیندازد ناگاه بر آدمی خورد و او را بکشد. دوم: کشتن آدمی از روی شبهه به عمد، مثل آنکه شخصی را به واسطه ادب کردن به چیزی بزند که غالباً کشنده نباشد و اتفاقاً او را بکشد. سوم: کشتن آدمی از روی عمد هرگاه از هر دو جانب به خونبها راضی شوند جایز است، و بعضی از مجتهدین گفته اند که: ولی مقتول مخیر است میانه قصاص کردن و خونبها گرفتن یا عفو نمودن و بعضی بر آنند که هرگاه ولی مقتول به خونبها راضی شود بر قاتل واجب است که خونبها بدهد. چهارم: کسی که چاهی در راهی یا در ملک غیری بدون اذن او بکند و دیگری نداند که چاه است در آن افتد آن کس که چاه کنده خونبها می دهد.

[۱] - ای_____ ن_____ قول_____ اح_____ و ط_____ اس_____ ت. (تویس_____ رکانی)

(۱)_____ شیخ طوسی، مبسوط ۷: ۷۵. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۵۴ پنجم: هرگاه دو کس سبب شوند و یکی سابق [۱] باشد آن سابق ضامن خونبهاست، مثل آنکه سنگی بر جایی بگذارد و دیگری چاهی بکند پس پای کسی بر سنگ خورد و در چاه افتد سابق ضامن است، و اگر یکی از ایشان در ملک خود سنگ گذاشته یا چاه کنده باشد ضامن خونبها نیست. ششم: طیب ضامن خونبهاست از مال خود آنچه را از نفس یا عضو به علاج تلف کند و اگر چه احتیاط کرده باشد و بیمار نیز اذن داده باشد، و بعضی از مجتهدین گفته اند که: اگر طیب سعی تمام کرده باشد و حاذق باشد ضامن خونبها نیست «۱». و اگر بیمار پیش از مردن ابرای ذمه طیب کند آیا خونبها ساقط می شود؟ مجتهدین را در این دو قول است. [۲] هفتم: کسی که خواب آلوده باشد و کسی را بکشد یا عضو کسی را تلف کند عاقله او ضامن خونبهاست. [۳] و بعضی از مجتهدین بر آنند که او خود ضامن خونبهاست از مال خود «۲». (هشتم: بردارنده متاع هرگاه بر کسی بخورد و بکشد یا عضو او را تلف کند ضامن است از مال خود. [۴] نهم: کسی که زن خود را به نوعی در بغل گیرد یا جماع کند ک_____ بمیرد ض_____ امن خونب_____ ای اوس_____ ت از م_____ ال خ_____ ود.

[۱]_____ یعنی سابق در تسبیب نه در

احداث. (یزدی) [۲] قول به سقوط اقوی است. (تویس رکانی) * اظهر سقوط است، بلکه بعید نیست عدم ضمانت در صورت اذن در علاج با حذاقت، هر چند طلب براءت نکند. (یزدی) [۳] در غیر دایه و در دایه تفصیل است ما بین اینکه به جهت فقر باشد دایه شدن

او پس بر عاقله است، یا به جهت عزّت و فخر باشد پس بر خود او است. (یزدی) [۴] خالی از اشکال نیست و مراعات احتیاط مطلوب است. (تویسرکانی) _____ (۱) ابن ادریس، سرائر ۳: ۳۷۳. (۲) شیخ مفید، مقنعه: ۷۴۷. شیخ طوسی، نهاییه ۳: ۴۱۱. یحیی بن سعید حلّی، جامع شرایع: ۵۸۳. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۵۵ دهم: کسی که غافل فریاد کند و به سبب آن طفلی یا دیوانه‌ای یا بیماری یا صحیح المزاجی بمیرد ضامن خونبهای ایشان است از مال خود، و بعضی از مجتهدین بر آنند که عاقله او ضامن است «۱». یازدهم: کسی [۱] که بر کسی افتد که او را بکشد ضامن خونبهای اوست از مال خود، و اگر خود بمیرد خون او هدر است. و بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر در افتادن مضطرّ [۲] باشد خونبها بر عاقله است «۲» و اگر باد او را بیندازد خون هردو هدر است. دوازدهم: هر گاه طفلی را از بلندی بر سر کسی اندازد و قصد کشتن نکند و غالباً آن انداختن موجب کشته شدن نباشد و اتفاقاً بکشد، خونبهای او را از مال خود ضامن است. سیزدهم: هر گاه کسی در راه تنگ در جایی که مکان ایستادن نباشد بایستد و کسی بر او خورد و کشته شود ضامن خونبهای او است. چهاردهم: هر گاه کسی شخصی را شب از خانه بیرون آورد و صباح او را کشته بیابد ضامن خونبها اوست هر گاه گواه نداشته باشد که باز او را به خانه او رسانیده یا دیگری او را کشته، و اگر او را مرده بیابد آیا خونبهای او بر او لازم است؟ مجتهدین را در این خلاص است. [۳] و اگر بیرون آوردن به التماس مقتول باشد بیرون آورنده ضامن [۱] - این تفصیل خالی از وجه نیست

و حاصل کلام در این مسأله این است که به قصد قتل بیفتد و بکشد موجب قصاص است و اگر قصد افتادن دارد و قصد قتل ندارد شبه عمد است دیه مال خود اوست و اگر قتل مستند به فعل اوست لکن قصد قتل و فعل را اصلاً ندارد مثل مجنون و نائم دیه بر عاقله است، زیرا که خطاء محض است و شاید که مراد به مضطرّ نحو نائم و مجنون باشد و اگر قتل اصلاً مستند به فعل او نباشد مثل اینکه باد او را بیندازد خون او هدر است و همچنین خون واقع هدر است. (تویسرکانی) [۲] اگر اضطرار به حدّی باشد که بی اختیار خود را بیندازد قول آن بعض قوی است و اما اگر مجرّد الجاء باشد باقی اختیار یعنی ضرورتی داعی شود پس مثل مختار است. (یزدی) [۳] اقوی ضمان است. (تویسرکانی) _____

(۱) شیخ طوسی، مبسوط ۷: ۱۵۸. ابن براج، مهذب ۲: ۴۸۷. (۲) محقق، شرایع ۴: ۲۵۱. علامه حلّی، تحریر ۵: ۵۳۵. شهید اول و ثانی، لمعه: ۲۷۶ و روضه ۱۰: ۱۲۰. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۵۶ نیست، و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که: در این صورت نیز ضامن است «۱». امّا اگر شخصی را بطلبد و دیگری از خانه بیرون آید ضامن نیست. پانزدهم: هر گاه زن شیردهنده در خواب بر طفلی بیفتد و او را بکشد عاقله او ضامن خونبهای آن طفل است، و بعضی از مجتهدین بر آنند [۱] که اگر شیر دادن را جهت افتخار قبول کرده خونبهای او را از مال خود بدهد و اگر جهت احتیاج قبول کرده عاقله او می‌دهد «۲» و اقوی [۲] آن است که در هردو صورت عاقله می‌دهد. شانزدهم آنکه: اگر شیردهنده طفل شخصی را بگیرد که شیر دهد و در وقت رجوع نزاع شود میانه ولیّ آن طفل و آن زن در آنکه آن شخص گوید که این فرزند من نیست و شیردهنده گوید فرزند تست آنگاه ظاهر شود که دروغ گفته، در این صورت هر گاه فرزندی که او بشناسد حاضر نسازد ضامن خونبهای آن طفل است. [۳] هفدهم: هر گاه کسی بر کسی سوار شود و شخصی دیگر یکی از ایشان را بگزد و او از آن نفرت کند و سوار را بیندازد و کشته شود مجتهدین را در این صورت سه قول است، اول آنکه: خونبها بر آن کس است که گزیده و این از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام [۱] - قول بعض مجتهدین قوی است،

نظر به ظاهر جمله‌ای از اخبار. (تویسرکانی) [۲] اظهر در خصوص دایه تفصیل مذکور است. (یزدی) [۳] در صورت احتمال اینکه همان طفل است ضمانت خون بهاء خالی از اشکال نیست زیرا که شیر دهنده امین است و قول امین معتبر است با یمین. (تویسرکانی) * و اگر فرزندی آورد که محتمل باشد همان است قول او مقبول است حتّی با کذب سابق. (یزدی)

(۱) _____ شیخ مفید در مقنعه: ۷۴۶ و شیخ طوسی در نهاییه ۳: ۴۵۴ و محقق در مختصر نافع: ۲۹۷ به طور مطلق و شهید ثانی در مسالک ۱۵: ۳۵۰ و روضه ۱۰: ۱۲۹ و فاضل مقداد در تنقیح ۴: ۴۷۷ به صورت احتمال فرمودند. (۲) شیخ طوسی، نهاییه ۳: ۴۱۰ و ۴۱۱. ابن حمزه، وسیله: ۴۵۴. یحیی بن سعید حلّی، جامع شرایع: ۵۸۳. محقق، شرایع ۴: ۲۵۲. علّامه، ارشاد ۲: ۲۲۳. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۵۷ منقول است [۱] «۱». دوم آنکه هر یک از گزنده [۲] و کسی که بر او سوار بوده ثلث خونبها دهند و ثلث دیگر ساقط است چه او خود به لعب سوار شده. سوم آنکه اگر گزنده لجاج کرده باشد آن کس را در انداختن به حیثیتی که بی اختیار نفرت کرده خونبها برگزنده است و اگر چنین نباشد خونبها بر کسی است که انداخته، و این قول سوم اقوی است. هجدهم: زن شخصی دیگری را در خانه پنهان کرده باشد [۳] و بعد از آنکه بر شوهرش ظاهر شود آن شخص را بکشد خونبهای او را آن زن می دهد بر قول بعضی از مجتهدین «۲» و اقوی آن [۴] است که خون آن شخص هدر است. نوزدهم: هر گاه شخصی طفلی را به اذن ولیّ خواهد که شنا یاد دهد پس او را غرق کند ضامن خونبهای آن طفل است خواه تقصیر کرده باشد و خواه نکرده باشد، و بعضی از مجتهدین گفته اند که: اگر تقصیر نکرده ضامن نیست [۵] «۳». بیستم: هر گاه کسی در راه مسلمانان بنائی احداث کند یا سنگی بگذارد چنانکه راه تنگ شود و شخصی به سبب آن کشته گردد ضامن خونبهای آن شخص است هر گاه بی اذن امام احداث کرده باشد، اما اگر راه گشاده باشد و امام اذن داده باشد ضامن نیست. [۶] _____ [۱] -

حدیث منقول این است که نصف برگزنده و نصف برگزیده شده است. (یزدی) [۲] این نیز منقول از امیرالمؤمنین علیه السلام است. (یزدی) [۳] و آن مرد صدیق آن زن باشد به زنا. (یزدی) [۴] این قول اقرب به قواعد است لکن در حدیثی وارد شده که دیه آن شخص بر زن است و احتیاط خوب است. (تویسرکانی) [۵] اقوی ضمان است مطلقاً. (تویسرکانی) [۶] اقوی عدم ضمان است با جواز احداث بنیاء در طریق از جهات اذن امام یا از جهات دیگر

(۱) _____ مفید، ارشاد: ۱۰۵ و مقنعه: ۷۵۰.

وسایل ۲۹: ۲۴۰. (۲) ابن ادریس، سرائر ۳: ۳۶۳. محقق، شرایع ۴: ۲۵۳. علّامه حلّی، قواعد ۳: ۶۵۳. فخرالمحققین، ایضاح ۴: ۶۶۱. (۳) محقق، شرایع ۴: ۲۵۴. علّامه حلّی، قواعد ۳: ۶۵۳ و تحریر ۵: ۵۴۵. شهید ثانی، مسالک ۱۵: ۳۶۳ و ۳۶۴. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۵۸ بیست و یکم: هر گاه دیوار کج شده بر سر کسی افتد و او را بکشد به شرطی که صاحب دیوار عالم به افتادن آن باشد و ممکن بوده که آن را اصلاح کند و نکرده ضامن خونبهای اوست. بیست و دوم: هر گاه ناودان یا پنجره خانه شخصی که بر راه مسلمانان باشد با علم صاحب آن بیفتد و کسی را تلف کند ضامن خونبهاست، و اگر بی علم صاحب خانه و تقصیر او کسی را تلف کند مجتهدین را در آن خلاف است، اقرب آن است که ضامن نیست. بیست و سوم: هر گاه کسی زیاده از قدر احتیاج [۱] آتش در ملک خود روشن کند در غیر روزی که باد باشد و سرایت به تلف دیگری کند ضامن خونبهای کسی است که بسوزد، و همچنین اگر در روز یا در شب باد آتش در ملک خود روشن سازد، و همچنین اگر در غیر ملک خود آتش روشن کند چنانکه سرایت به دیگری کند. بیست و چهارم: هر گاه در حفظ چاروای خود تقصیر کند و آن چاروا کسی را بکشد ضامن خونبهای آن کس باشد، چه واجب است بر صاحبان چاروای مست شده و درنده محافظت آنها کردن. بیست و پنجم: هر گاه کسی شخصی را به ضیافت طلبد و سگ او آن شخص را تلف کند ضامن خونبهای اوست و اگر چه نداند که سگ او درنده است. بیست و ششم: هر گاه کسی بر چاروایی سوار باشد یا او را به دست می کشیده باشد و صاحبش همراه نباشد و آن چاروا به سر و دستها کسی را بکشد ضامن خونبهای اوست، و امّا آنچه به پاها تلف کند ضامن نیست. بیست و هفتم: هر گاه کسی بر چاروایی سوار باشد یا او را به دست گرفته ایستاده باشد و آن چاروا به دست یا سر یا پا کسی را بکشد ضامن خونبهای اوست و اگر دو کس

_____ همچنانکه اقوی ضمان است با عدم

جواز احداث، پس مدار بر جواز احداث بناء است در طریق و عدم آن. (تویسرکانی) [۱] - بلکه با عدم زیاده از قدر حاجت نیز ضامن است با علم به سرایت، بلکه با ظن و شک بشرط صدق اتلاف. (تویسرکانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۵۹ سوار باشند هردو در ضامیت خونبها مساویند هر گاه یکی طفل یا بیمار نباشد. بیست و هشتم: هر گاه صاحب چاروا کاری کند که چاروای او رم کند و کسی را بکشد ضامن خونبهای اوست. بیست و نهم: هر گاه کسی کاری کند که عقل کسی زایل شود ضامن خونبهای اوست و اگر بعد از گرفتن خونبها عقل آن به حال خود باز آید خونبها را از او باز نمی توان گرفت. سیم: هر گاه کسی کاری کند که گوشهای کسی کر شود و چیزی نشنود به شرطی که مأیوس شوند از شنیدن او خونبهای او را باید داد و اگر از شنیدن او مأیوس نشوند بلکه ممکن باشد که بعد از مدتی بشنود انتظار باید کشید. سی و یکم: هر گاه کسی کاری کند که هردو چشم کسی چیزی نبیند خواه حدقه به حال خود باشد و خواه نباشد ضامن خونبهای اوست. سی و دوم: هر گاه کسی کاری کند که هیچ بوئی را نشنود ضامن خونبهای اوست، و اعتبار حال او به بویهای خوش و بد می توان کرد، و اگر به اینها معلوم نشود به قسامه عمل کنند. و در بعضی احادیث وارد شده که حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرموده که: لثه ای را بسوزند و پیش دماغ او برند اگر چشم او پر آب شود دروغ می گوید و الا راست است «۱». سی و سوم آنکه: کسی کاری کند که ذائقه شخصی برطرف شود ضامن خونبهای اوست به قول بعضی از مجتهدین «۲». سی و چهارم آنکه: کسی کاری کند که شخصی در حال جماع منی او به دشواری بیرون آید. [۱] _____] در صورت تعدد

آمدن منی دیه لازم است و در صورت تعدد مشکل است. (تویسرکانی) * محلّ تأمل است. (یزدی) _____] کافی ۷: ۳۲۳، حدیث ۷. وسائل

۲۹: ۳۶۳ و ۳۶۴، حدیث ۱. (۲) ابن ادریس، سرائر ۳: ۳۸۳. ابن حمزه، وسیله: ۴۴۲. علامه حلی، قواعد ۳: ۶۸۸. یحیی بن سعید حلّی، نزهة الناظر: ۱۴۱. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۶۰ سی و پنجم آنکه: کسی کاری کند که زن او حامله نشود. [۱] سی و ششم آنکه: کسی کاری کند که همیشه بول از شخصی آید و منقطع نشود بر قول بعضی از مجتهدین [۲] «۱». سی و هفتم آنکه: کسی کاری کند که شخصی حرف نتواند زد و زبان داشته باشد، و اگر بعضی از حروف را تواند گفت و بعضی را نتواند گفت قیاس بر بیست و هشت حرف باید کرد. سی و هشتم آنکه: کسی هردو استخوانی که دندانهای آدمی بر آن نشسته و گوشت روئیده بشکند هر گاه دندانها با آن نباشد. [۳] سی و نهم آنکه: کسی گردن شخصی را بشکند و همچنان کج بماند. چهلم آنکه: کسی کاری کند که چیزی به گلوی شخصی فرو نرود. چهل و یکم آنکه: کسی هردو دست کسی را از بند دست که آن را زُند گویند ببرد. چهل و دوم آنکه: کسی دو استخوان دست کسی را که ذراع گویند تا مرفق جدا کند. چهل و سوم آنکه: کسی هردو بازوی کسی را تا دوش جدا از دست ببرد. چهل و چهارم آنکه: کسی پشت شخصی را بشکند، و همین حکم دارد اگر کسی را گورپشت کند به حیثیتی که قادر بر نشستن نباشد. چهل و پنجم آنکه: کسی زخمی بر دیگری زند چنانکه مغزی که در مهره های پشت است بریده شود. چهل و ششم آنکه: کسی هردو پستان مرد یا زن را ببرد، و همین حکم دارد بریدن _____] محلّ تأمل است. (یزدی) [۲]

مراعات احتیاط به صلح خوب است. (تویسرکانی) [۳] و اگر دندانها با آن باشد دو خون بهاء بدهد. (یزدی) _____] علامه حلی، قواعد ۳: ۶۸۹. شهید

اول، لمعه: ۲۸۳. شهید ثانی، مسالک ۱۵: ۴۵۱. ابن فهد، مهذب البارع ۵: ۳۵۸. فخر المحققین، ایضاح ۴: ۷۱۱. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۶۱ سرهای پستان ایشان به قول بعضی «۱». چهل و هفتم: کسی ذکر کسی را از بیخ یا از حشفه ببرد و اگر چه عین باشد. [۱] چهل و هشتم آنکه: شخصی خصیه کسی را ببرد. چهل و نهم آنکه: کسی هردو طرف فرج زنی را ببرد، خواه صحیحه باشد آن زن و خواه علت دار چون رتقا، و خواه بکر باشد و خواه غیر بکر، و خواه کوچک و خواه بزرگ. پنجاهم آنکه: کسی زنی

را دخول کند [۲] چنانکه موضع بول و غایط یا مخرج بول و حیض او را بدراند و هردو راه را یکی کند، خواه شوهرش باشد و خواه اجنبی، و خواه بالغ باشد و خواه غیربالغ. اما در بالغه هر گاه شوهر او باشد خونبها ساقط است. پنجاه و یکم آنکه: کسی هردو نشستگاه کسی را ببرد که به استخوان رسد. پنجاه و دوم آنکه: کسی هردو پای شخصی را ببرد تا مفصل ساق. پنجاه و سوم آنکه: کسی انگشتان هردو دست شخصی را ببرد و کفها را بگذارد. پنجاه و چهارم آنکه: کسی انگشتان هردو پای کسی را ببرد و باقی را بگذارد. پنجاه و پنجم آنکه: کسی هردو پایهای کسی را تا زانو جدا کند. پنجاه و ششم آنکه: کسی هردو زانوی کسی را ببرد تنها، اما اگر با ساقین ببرد در هردو یک خونبها دادن لازم است. پنجاه و هفتم آنکه: کسی استخوان کون آدمی را بشکند و سبب آن شود که همیشه غایط از او آید [۱]. مشهور

علماء در عین ثلث دیه گفته‌اند. (یزدی) [۲] و همچنین است اگر به غیر دخول باشد. (یزدی) (۱) _____ شیخ طوسی، مبسوط ۷: ۱۴۸. ابن

ادریس، سرائر ۳: ۳۹۴. علامه حلی، تحریر ۵: ۵۹۶ و ۵۹۷. شهید اول و ثانی، لمعه: ۲۸۱ و روضه ۱۰: ۲۳۳. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۶۲ پنجاه و هشتم آنکه: کسی بکارت بکری را با انگشت ببرد چنانکه مثانه او دریده شود برقول بعضی از مجتهدین [۱] «۱». پنجاه و نهم آنکه: کسی بینی کسی را ببرد یا بشکند و فاسد شود. شصتم آنکه: کسی کاری کند که موی سر کسی بیرون نیاید. شصت و یکم آنکه: کسی پلکهای هردو چشم کسی را ببرد. شصت و دوم آنکه: کسی کاری کند که موی ریش کسی را بریزاند. شصت و سوم آنکه: کسی مویهای مژه هردو چشم کسی را بریزاند که دیگر بیرون نیاید. [۲] شصت و چهارم آنکه: کسی هردو لب کسی را ببرد. شصت و پنجم آنکه: کسی زبان کسی را از بیخ ببرد. شصت و ششم آنکه: کسی بیست و هشت دندان کسی را بشکند. شصت و هفتم آنکه: کسی کاری کند که طفل تمام خلقت که متحرک شده باشد از شکم زنی بیفتد. شصت و هشتم آنکه: کسی شخصی را در ماههای حرام بکشد، چه در این صورت جهت کشتن خونبها باید داد و جهت کشتن در ماههای حرام ثلث خونبها، و همین حکم دارد در حرم مکّه برقول بعضی از مجتهدین [۳] «۲».

[۱] _____ خالی از قوت نیست. (یزدی) [۲]

محل اشکال و تأمل است، بلکه بعید نیست ارش باشد. (یزدی) [۳] خالی از قوت نیست. (یزدی) (۱) _____ محقق، مختصر نافع: ۳۰۲ و شرایع

۴: ۲۷۱. علامه حلی، قواعد ۳: ۶۸۳ و ۶۸۴. شهید اول، لمعه: ۲۸۳. و شیخ صدوق، در من لا یحضره الفقیه ۴: ۹۲ به اکثر روایات اصحاب نسبت داده است. (۲) شیخ مفید، مقنعه: ۷۴۳. شیخ طوسی، مبسوط ۷: ۱۱۷. ابن زهره، غنیه: ۴۱۴. ابن ادریس، سرائر ۳: ۳۲۳. علامه حلی، قواعد ۳: ۶۶۷. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۶۳

فصل دوم: در بیان خونبهای اعضای آدمی

قسم اول: آنچه سبب نصف خونبها می‌شود

قسم اول: آنچه سبب نصف خونبها می‌شود و آن بیست امر است: اول آنکه: کاری کند که مویهای ابروی [۱] شخصی برود. دوم آنکه: یک چشم کسی را کور کند. سوم آنکه: یک دست کسی را تا زُند ببرد. چهارم آنکه: ذراع کسی را تا مرفق ببرد. پنجم آنکه: یک بازوی کسی را تا کتف ببرد، هر گاه اینها را تنها ببرد و اگر یکدفعه اینها را تا کتف ببرد نیز موجب نصف خونبهاست برقول بعضی از مجتهدین «۱». ششم آنکه: یک پای کسی را تا مفصل ساق ببرد. هفتم آنکه: یک ساق پای کسی را تا زانو ببرد.

هشتم آنکه: زانوی کسی را ببرد و اگر یک دفعه یک پا را تا زانو ببرد هم موجب نصف خونبهاست. نهم آنکه: یک استخوان روی را که دندانها در اوست بشکند یا ببرد. دهم آنکه: یکی از لبهای شخصی را ببرد [۲] برقول بعضی از مجتهدین «۲».

[۱] یعنی هر دو ابرو و در هر یک ربع

خون بهاء است و بعضی در هر دو تمام دیه گفته‌اند مثل سایر اعضائی که در انسان دوتا است چون چشم و دست و پا و شرط است در نصف دیه یا تمام اینکه نروید و بیرون نیاید و اما اگر بعد بیرون آید پس ارش ثابت است. (یزدی) [۲] محلّ تأمل است. (یزدی)

(۱) محقق، شرایع ۴: ۲۶۷. علامه

حلی، قواعد ۳: ۶۷۸ و ۶۷۹. شهید ثانی، مسالک ۱۵: ۳۹۸. (۲) علامه در مختلف ۹: ۳۶۹ به ابن ابی عقیل نسبت داده است. محقق، مختصر نافع: ۳۰۰ و شرایع ۴: ۲۶۴. علامه حلی، ارشاد ۲: ۲۳۶. شهید اول، لمعه: ۲۸۰. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۶۴ یازدهم آنکه: یک پستان زن را ببرد. دوازدهم آنکه: یک خصیه [۱] شخصی را ببرد برقول بعضی از مجتهدین «۱». سیزدهم آنکه: یک طرف فرج زنی را ببرد. چهاردهم آنکه: یک طرف نشستگاه کسی را ببرد. پانزدهم آنکه: کاری کند که یک گوش کسی چیزی نشنود. شانزدهم آنکه: یک گوش کسی را ببرد. هفدهم آنکه: کاری کند که یک چشم کسی چیزی نبیند. هجدهم آنکه: کاری کند که مژه یک چشم کسی برود. [۲] نوزدهم آنکه: کاری کند که کسی از یک سوراخ بینی بوی نشنود. بیستم آنکه: دو سوار آزاد یا دو پیاده در اثنای دویدن بریکدیگر خورند و هر دو کشته شوند ورثه هریک نصف خونبها از یکدیگر می‌گیرند.

قسم دوم: آنکه موجب خونبها و دو ثلث خونبهاست

قسم دوم: آنکه موجب خونبها و دو ثلث خونبهاست و آن در صورتی است که کسی پشت کسی را بشکند و سبب آن شود که هردو پای او شل شود.

قسم سوم: آنچه دو خونبها در آن باید داد

قسم سوم: آنچه دو خونبها در آن باید داد و آن پنج امر است: اول: شکستن هردو استخوانی که دندانها در اوست با دندانها. دوم: هر گاه پششت کسی را بشکند که از جماع کردن بیفتد. [۱] در یمنی ثلث و در یسری دو ثلث خالی از قوت نیست. (یزدی) [۲] در مژه‌های چشم جمعی به ارش قائلند و احتیاط مطلوب است. (تویسرکانی) * ارش بعید نیست. (یزدی) (۱) شیخ مفید، مقنعه: ۷۵۵.

شیخ طوسی، مبسوط ۷: ۱۵۲ و نهایی ۳: ۴۴۱. حلی، کافی: ۳۹۹. ابن زهره، غنیه: ۴۱۸. ابن ادریس، سرائر ۳: ۳۹۳. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۶۵ سوم: هر گاه چیزی بر شخصی زنند که عقل او برود. [۱] چهارم: هر گاه چیزی بر دو گوش کسی زنند که فاسد و کر شود یا هردو گوش کسی را ببرند و بعد از آن کر شود. پنجم: هر گاه بینی کسی را ببرند که دیگر بوی چیزی نشنود.

قسم چهارم: آنچه موجب خونبها و زیادتى ارش است

قسم چهارم: آنچه موجب خونبها و زیادتى ارش است و آن وقتی است که پستان زن را ببرند که شیر آن منقطع شود.

قسم پنجم: آنچه سبب دو ثلث خونبها می شود

قسم پنجم: آنچه سبب دو ثلث خونبها می شود و آن چهار امر است: اول: بریدن لب پائین شخصی بر قول بعضی از مجتهدین «۱». دوم: هر گاه کاری کنند که هر دو لبهای شخصی سست شود و از خلقت طبیعی درازتر گردد. سوم: هر گاه پلکهای بالای چشم کسی را زایل کنند بر قول بعضی از مجتهدین «۲». چهارم: بریدن خصیه چپ شخصی بر قول بعضی از مجتهدین «۳».

قسم ششم: آنچه موجب ثلث خونبهاست

قسم ششم: آنچه موجب ثلث خونبهاست و آن چهارده امر است: اول: بریدن لب بالائین بر قول بعضی از مجتهدین «۴». [۱] خالی از اشکال نیست.

(تویسرکانی) _____ (۱) شیخ مفید، مقنعه:

۷۵۵. شیخ طوسی، مبسوط ۷: ۱۳۲. سلار، مراسم: ۲۴۴. حلبی، کافی: ۳۹۸. ابن زهره، غنیه: ۴۱۷. (۲) شیخ طوسی، خلاف ۵: ۲۳۶ مسأله ۲۴ و مبسوط ۷: ۱۳۰. ابن ادریس، سرائر ۳: ۳۷۸. (۳) شیخ صدوق، هدایه: ۲۹۹. شیخ طوسی، خلاف ۵: ۲۵۹ مسأله ۶۹. ابن براج، مهذب ۲: ۴۸۱. سلار، مراسم: ۲۴۴. ابن حمزه، وسیله: ۴۵۱. (۴) شیخ مفید، مقنعه: ۷۵۵. شیخ طوسی، مبسوط ۷: ۱۳۲. سلار، مراسم: ۲۴۴. حلبی، کافی: ۳۹۸. ابن زهره، غنیه: ۴۱۷. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۶۶. دوم: زایل ساختن پلکهای پائین چشم شخصی بر قول بعضی از مجتهدین «۱». سوم: برطرف کردن حایلی که میانه دو سوراخ بینی است. [۱] چهارم: زبان گنگ را بریدن. پنجم: تیر از دو سوراخ بینی شخصی گذرانیدن که سوراخ آن بهم نیاید. ششم: هر گاه پشت کسی را بشکند آنگاه نیکو شود. [۲] هفتم: آنکه: کاری کند که بول کسی منقطع نشود آنگاه نیک شود. [۳] هشتم: بریدن ذکر عین. [۴] نهم: بریدن خصیه راست کسی بر قول بعضی از مجتهدین «۲». دهم: هر گاه بکارت زنی را به انگشت ببرند، چنانکه بول و غایط او بند نشود. [۵] یازدهم: هر گاه پای بر شکم کسی نهند که بول و غایط او بیرون آید. [۶] دوازدهم: بریدن انگشت ابهام، یعنی انگشت نر، خواه از دست باشد و خواه از پاهای او بر قول بعضی از مجتهدین «۳».

[۱] جمعی در اینجا قائلند به نصف

دیه و آن احوط است. (تویسرکانی) * محلّ تأمل است. (یزدی) [۲] بنابر مذهب مشهور هر چند مستند واضحی ندارد. (یزدی) [۳] محلّ تأمل است. (تویسرکانی) * اظهر ارش است. (یزدی) [۴] محلّ اشکال است، بلکه در متن گذشت که مثل صحیح است. (یزدی) [۵] محلّ تأمل است. (تویسرکانی) * گذشت که هر گاه مثانه او را بدرد تمام دیه خالی از قوت نیست. (یزدی) [۶] محلّ تأمل است. (تویسرکانی) [۷] قول آن بعض به ثلث دیه در قطع دو ابهام است، و امّا در ابهام یک دست یا یک پا، ثلث دیه [۱] _____ (۱) شیخ طوسی، خلاف ۵: ۲۳۶

مسأله ۲۴ و مبسوط ۷: ۱۳۰. ابن ادریس، سرائر ۳: ۳۷۸. (۲) شیخ صدوق، هدایه: ۲۹۹. شیخ طوسی، خلاف ۵: ۲۵۹ مسأله ۶۹. ابن براج، مهذب ۲: ۴۸۱. سلار، مراسم: ۲۴۴. ابن حمزه، وسیله: ۴۵۱. (۳) شیخ طوسی، خلاف ۵: ۲۱۱ مسأله ۹۳ و صفحه ۲۴۸ مسأله ۵۰. ابن حمزه، وسیله: ۴۵۲. ابن زهره، غنیه: ۴۱۸. قطب الدین کیدری، اصباح الشیعه: ۵۰۶. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۶۷ سیزدهم [۱]: هر گاه کسی زخمی بر کسی زند که به اندرون شکم او برسد. چهاردهم آنکه: زخمی بر کسی زند که به خریطه دماغ او برسد بر قول بعضی از مجتهدین [۲] «۱».

قسم هفتم: آنکه موجب ربع خونبها می شود

قسم هفتم: آنکه موجب ربع خونبها می شود و آن سه امر است: اول: تراشیدن یکی از دو ابرو. [۳] دوم: بریدن سر هر دو پستان مرد. سوم: برطرف ساختن موی مژه یک پلک یکی از دو چشم. [۴]

قسم هشتم: آنکه موجب خمس خونبها می شود**قسم نهم: آنکه سه خمس خونبها در آن لازم است**

قسم نهم: آنکه سه خمس خونبها در آن لازم است چون شکستن دوازده دندان پیش؛ شش از پائین که ابتدای آن از دندان پیشتر باشد و انتهای آن از دندان پستر و شش از بالا به طریق مذکور.

قسم دهم: آنچه در آن دو خمس خونبها لازم است

قسم دهم: آنچه در آن دو خمس خونبها لازم است و آن دو امر است: اول: شکستن شانزده دندان که از دندانهای پیش نباشد. دوم: هر گاه کسی کاری کند که هردو خصیه شخصی بزرگ شود

قسم یازدهم: آنچه در آن چهار خمس خونبها لازم است

قسم یازدهم: آنچه در آن چهار خمس خونبها لازم است و آن در صورتی است که کسی کاری کند که هردو خصیه شخصی بزرگ شود، چنانکه قادر بر آن نباشد که در وقت رفتن پایها را نزدیک گذارد.

قسم دوازدهم: آنکه موجب سدس خونبهاست

قسم دوازدهم: آنکه موجب سدس خونبهاست و آن در صورتی است که چیزی از یک سوراخ بینی شخصی بگذرانند آنگاه جراحت نیک نشود. [۲]

قسم سیزدهم: آنچه موجب عشر خونبهاست

قسم سیزدهم: آنچه موجب عشر خونبهاست و آن پنج امر است: [۱] این اطلاق صحیح نیست و آنچه

آن بعض گفته و مورد خبر است شش نفر طفل در فرات بودند یکی غرق شد و دو نفر از آنها شهادت دادند که آن سه نفر دیگر غرق کرده اند او را و آن سه نفر شهادت دادند که آن دو نفر غرق کرده اند، پس حکم فرمودند: امیرالمؤمنین علیه السلام بر هر یک

از پنج نفر به خمس دیه و این قضیه خاصه است و تعدی از آن مشکل است. (یزدی) [۲] محلّ تأمل است. (تویسرکانی) * بر قول بعضی و بعضی پنج ماه دینار گفته اند. (یزدی)

(۱) شهید ثانی، روضه ۱۰: ۱۴۷.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۶۹ اول: بریدن یکی از پنج انگشت، خواه از دست باشد و خواه از پا. دوم: چیزی از سوراخ بینی کسی گذرانیدن و بعد از آن، آن جراحت نیک شود. [۱] سوم آنکه: کسی کاری کند که طفلی که خلقتش تمام شده باشد اما هنوز به حرکت نیامده باشد از شکم زن بیفتد، خواه آن طفل مرد باشد و خواه زن، خواه جهود باشد و خواه نصاری، خواه آزاد باشد و خواه بنده، چه در اینها عشر خونبها دادن لازم است. چهارم: بریدن سر مسلمان مرده. پنجم آنکه: زخمی بر کسی زنند که به استخوان رسیده آن را شکسته باشد.

قسم چهاردهم: آنچه در آن نصف عشر خونبهاست

قسم چهاردهم: آنچه در آن نصف عشر خونبهاست که پنجاه مثقال طلا باشد، چون شکستن یکی از دوازده دندان پیش، شش از بالا و شش از پائین که ابتدای آنها از دندان پیشتر باشد و انتها از دندان پستر.

قسم پانزدهم: آنچه در آن نصف نصف عشر خونبهاست

قسم پانزدهم: آنچه در آن نصف نصف عشر خونبهاست که بیست و پنج مثقال طلا باشد، و آن دو امر است: اول: شکستن یکی از شانزده دندان غیر از دندانهای پیش که مذکور شد. دوم: شکستن ضلعی که نزدیک دل باشد.

قسم شانزدهم: آنچه در آن ثلث خونبهای آن عضو لازم است

قسم شانزدهم: آنچه در آن ثلث خونبهای آن عضو لازم است و آن ده امر است: اول آنکه: کاری کند که چشم کور کسی فرو رود، چه در آن ثلث خونبهای چشم صحیح است. [۲] دوم: بریدن نرمه هردو گوش، چه در حدیث آمده که: خونبهای آنها ثلث خونبهای [۱] محلّ تأمل است.

(تویسرکانی) * بر قول بعضی. (یزدی) [۲] بر قول بعضی. (یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۷۰ گوشهاست «۱». سوم: مثله ساختن بینی [۱] شخصی. چهارم: کندن دندان زیادتی شخصی، چه در آن ثلث خونبهای دندان اصلی است [۲] هر گاه تنها کنده باشد، اما اگر با دندان اصلی کنده باشد چیزی در آن لازم نیست. پنجم: بریدن انگشت نر بر قول بعضی از مجتهدین [۳] «۲». (ششم: بریدن انگشت زیادتی، چه در آن ثلث خونبهای انگشت اصلی است. هفتم: مثله کردن انگشت [۴] کسی چه در آن ثلث خونبهای انگشت صحیح آن عضو لازم است. هشتم: کوفتن استخوان هر عضوی، چه در آن ثلث خونبهای آن عضو لازم است. [۵] نهم: شکافتن هر دو لب آدمی به طریقی که دندانها نمایان شود، چه در آن ثلث خونبهای هردو لب لازم است، خواه تمام لبها شکافته شده باشد و خواه بعضی. دهم: شکافتن یکی از لبها و در آن ثلث خونبهای لب لازم است.

قسم هفدهم: آنچه در آن دو ثلث خونبهای آن عضو لازم است

قسم هفدهم: آنچه در آن دو ثلث خونبهای آن عضو لازم است و آن چهار امر است: اول: شل گردانیدن انگشتان صحیح، خواه از دست باشد و خواه از پای [۱] یعنی قدری از یک طرف آن بریدن. (یزدی) [۲] بنابر قول بعضی و بعید نیست ارش باشد. (یزدی) [۳] و اظهر عشر دیه است چنانکه گذشت. (یزدی) [۴] یعنی بریدن یکی از بندهای آن لکن در ابهام چون دو بند است در هر یکی نصف دیه ابهام است. (یزدی) [۵] بنابر مشهور، لکن اطلاع حکم خالصی از اشکال نیست. (یزدی) (کافی ۷: ۳۱۲، حدیث ۱۰ و ۵. وسائل ۲۹: ۳۳۷ و ۳۷۸، حدیث ۱ و ۳. (۲) شیخ طوسی، خلاف ۵: ۲۱۱ مسأله ۹۳ و صفحه ۲۴۸ مسأله ۵۰. ابن حمزه، وسیله: ۴۵۲. ابن زهره، غنیه: ۴۱۸. قطب الدین کیدری: ۵۰۶. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۷۱ دوم: کندن ناخن انگشتان و بیرون آمدن آن سیاه. [۱] سوم: شکستن استخوان [۲] عضوی چنانکه آن عضو باطل شود. [۳] چهارم: هر گاه کاری کند که شخصی را تا نصف روز بول منقطع نشود. [۴]

قسم هجدهم: آنچه در آن خمس خونبهای هر عضوی لازم است

قسم هجدهم: آنچه در آن خمس خونبهای هر عضوی لازم است و آن چهار امر [۵] است: اول: شکستن هر عضوی. [۶] دوم: هر گاه زخمی بر عضو شخصی بزند که استخوان را ظاهر سازد، چه در آن خمس [۷] خونبهای شکستن آن عضو لازم است. سوم آنکه: کاری کند که لبهای کسی شکافته شود و بعد از آن نیک شود، چه در آن خمس خونبهای لبهاست. چهارم: شکافتن یک لب که بعد از آن نیک شود، چه در آن خمس خونبهای یک لب است.

قسم نوزدهم: آنچه در آن خونبهای چهار خمس هر عضوی لازم است

قسم نوزدهم: آنچه در آن خونبهای چهار خمس هر عضوی لازم است و آن دو امر [۸] است: [۱] محلّ اشکال است و در روایت معتبره در او ده دینار است. (تویسرکانی) * بر قول بعض و اظهر این است که ده دینار است و همچنین هر گاه بیرون نیاید و اگر بیرون آید سفید پس پنج دینار است. (یزدی) [۲] بلکه فک استخوان، یعنی جدا کردن از محلّ آن، چنانکه باطل شود و مع ذلک خالی از اشکال نیست. (یزدی) [۳] محلّ تأمل است. (تویسرکانی) [۴] محلّ تأمل است. (تویسرکانی) [۵] در هر یک از چهار امر تأمل است، باید تأمل تام بشود. (تویسرکانی) [۶] اگر خوب نشود و الاّ چهار خمس شکستن آن است چنانچه می آید. (یزدی) [۷] بلکه ربع خون بهای شکستن آن است. (یزدی) [۸] در این دو امر توقف و تأمل است اگر چه مشهور است بین الاصحاب. (تویسرکانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۷۲ اول: هر گاه استخوان عضوی را بشکنند آنگاه نیک شود. دوم: هر گاه استخوان عضوی را بکوبند و بعد از آن نیک شود چهار خمس خونبهای کوفتن لازم است.

قسم بیستم: آنچه هشت یک خونبها در آن لازم است

قسم بیستم: آنچه هشت یک خونبها در آن لازم است چون بریدن یک سر پستان مرد.

قسم بیست و یکم: آنچه در آن یک نفر شتر لازم است

قسم بیست و یکم: آنچه در آن یک نفر شتر لازم است چون حارصه، و آن زخمی است در سر که پوست را بشکافد.

قسم بیست و دوم: آنچه در آن دو نفر شتر لازم است

قسم بیست و سوم: آنچه در آن سه نفر شتر لازم است

قسم بیست و سوم: آنچه در آن سه نفر شتر لازم است چون باضعه، و آن زخمی است در سر که در گوشت فرو رفته باشد و آن را متلاحمه نیز گویند.

قسم بیست و چهارم: در آنچه چهار نفر شتر در آن لازم است

قسم بیست و پنجم: آنچه در آن پنج نفر شتر لازم است

قسم بیست و ششم: آنچه در آن ده نفر شتر لازم است

قسم بیست و ششم: آنچه در آن ده نفر شتر لازم است چون هاشمه، و آن زخمی است در سر که به استخوان رسیده آن را شکسته باشد جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۷۳ و از جایی به جایی دیگر نقل [۱] کرده باشد.

قسم بیست و هفتم: آنکه در آن سی و سه نفر شتر لازم است

قسم بیست و هفتم: آنکه در آن سی و سه نفر شتر لازم است چون مأوموه و آن جراحی است در سر که به خریطه دماغ که آن را ام‌الرأس می گویند رسیده باشد، و بعضی از مجتهدین خونبهای آن را سی و سه شتر و ثلث شتر گفته‌اند «۱».

قسم بیست و هشتم: آنچه در آن سی و سه نفر شتر و زیادتی ارش لازم است

قسم بیست و هشتم: آنچه در آن سی و سه نفر شتر و زیادتی ارش لازم است چون دامغه [۲] و آن زخمی است در سر که خریطه دماغ را بشکافد، و دور است که آدمی با این زخم زنده بماند.

قسم بیست و نهم: آنکه در خونبهای آن قیاس به همان عضو باید کرد

قسم بیست و نهم: آنکه در خونبهای آن قیاس به همان عضو باید کرد چون حارصه دست مثلاً، چه در آن نصف شتر باید داد.

قسم سیام: آنچه در آن ده مثقال طلا لازم است

قسم سیام: آنچه در آن ده مثقال طلا- لازم است و آن سه امر است: اول: شکستن ضلعی که نزدیک بازو باشد. دوم [۳]: منی را بی‌رخصت زن آزاد دائمی بیرون فرج او ریختن، چه در این صورت بر او لازم است که ده مثقال طلا- به آن زن دهد. [۴]

[۱] هرگاه استخوان را ازجائی بهجائی دیگر نقل کرده باشد در او پانزده شتر دیه ثابت است مگر اینکه موضعه هم باشد که در این صورت مجنی علیه می‌تواند که قصاص کند بقدر ایضاح و ده شتر هم بگیرد. (تویسرکانی) * در منقله پانزده شتر است. (یزدی) [۲] در آن ثلث دیه است در ارش تأمیل است. (یزدی) [۳] لزوم دیه در این دو صورت احوط است. (تویسرکانی) [۴] بر قول بعضی ولکن معلوم نیست. (یزدی)

[۱] شیخ طوسی، مبسوط ۷: ۱۲۲. علامه حلی، قواعد ۳: ۶۹۰. شهید ثانی، روضه ۱۰: ۲۷۳ و ۲۷۴ و مسالک ۱۵: ۴۶۰. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۷۴ سوم آنکه: کسی کاری کند که سبب آن شود که منی را در خارج فرج بریزد.

قسم سی و یکم: آنچه در آن بیست مثقال طلا لازم است

قسم سی و یکم: آنچه در آن بیست مثقال طلا لازم است و آن آنست که کسی کاری کند که بعد از آنکه نطفه در رحم زن قرار گرفته باشد بیفتد.

قسم سی و دوم: آنچه در آن چهل مثقال طلا لازم است

قسم سی و دوم: آنچه در آن چهل مثقال طلا لازم است و آن چنان است که کسی کاری کند که بعد از آنکه نطفه در رحم زن علقه شده- یعنی خون بسته باشد- بیفتد.

قسم سی و سوم: آنچه در آن شصت مثقال طلا لازم است

قسم سی و سوم: آنچه در آن شصت مثقال طلا- لازم است و آن آنست که کسی کاری کند که بعد از آنکه نطفه در رحم زن مُضغه- یعنی مانند گوشت خائیده شده باشد- بیفتد.

قسم سی و چهارم: آنچه در آن هشتاد مثقال طلا لازم است

قسم سی و چهارم: آنچه در آن هشتاد مثقال طلا- لازم است و آن چنان است که کسی کاری کند که از شکم زنی طفلی که

استخوان داشته باشد و خلقت او تمام و متحرک نشده باشد بیفتد، و اگر مادر آن طفل خود انداخته باشد بر او لازم است که خونبهای آن را چنانکه مذکور شد به پدر طفل بدهد.

مطلب سوم در بیان آنکه در چند موضع تمام خونبها گرفتن

مطلب سوم در بیان آنکه در چند موضع تمام خونبها گرفتن ساقط است، و در چند موضع نصف خونبها بدان که در بیست و دو موضع تمام خونبها ساقط می شود، و در دو موضع نصف خونبها. اما آن بیست و دو موضعی که تمام خونبها ساقط است: اول آنکه: ولی مقتول خونبها را به قاتل عفو کند، و اگر ولی نداشته باشد امام ولی او جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۷۵ است، و آیا امام را می رسد که عفو کند یا نه؟ میانه مجتهدین خلاف است. دوم آنکه: هر گاه شخصی که تیر می اندازد به شخصی گوید که بر حذر باش و آن شخص حذر نکند و تیر بر او خورد و بکشد. سوم آنکه: دو بنده پیاده یا سواره در اثنای دویدن بر یکدیگر خورند و هر دو بمیرند. چهارم آنکه: باد کسی را از بلندی بیندازد و در زیر کسی را بکشد. پنجم آنکه: کسی خود را بر سر کسی اندازد و خود کشته شود. ششم آنکه: کسی که به دزدی کردن به خانه کسی آید و کشته شود. هفتم آنکه: دزدان بر سر راه مسلمانان آیند و کشته شوند. هشتم آنکه: کسی را که جهت قصاص بکشند. نهم آنکه: هر گاه مقتول، کافر حربی یا ذمی باشد که به شرایط جزیه عمل نکند. دهم آنکه: مسلمانی را که کفار اسیر کرده باشند و فتح ممکن نباشد مگر به کشتن او. یازدهم آنکه: هر گاه زن، شخصی را در [۱] خانه پنهان کرده باشد و شوهر او واقف شده او را بکشد. دوازدهم آنکه: شخصی در راه واسعی به اذن امام بنائی احداث [۲] نماید یا سنگی نصب کند که به سبب آنها کسی کشته شود. سیزدهم آنکه: ناودان یا پنجره خانه شخصی که بر سر راه نصب کرده باشند بی علم او بیفتد و کسی را بکشد. چهاردهم آنکه: کسی روزی که باد نباشد در ملک خود به قدر احتیاج آتش روشن کنند و سیرایت به سبب سوختن کسی کنند. [۳]

[۱] - به جهت فجور. (یزدی) [۲]

اقوی عدم ضمان است با جواز احداث بناء و ضمان است با عدم جواز. (تویسرکانی) [۳] با ظنّ به تعدی اقوی ضمان است و همچنین با شک با صدق اتلاف. (تویسرکانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۷۶ پانزدهم آنکه: چاروای شخصی که بر او سوار شده باشد یا او را می کشیده باشد به پاها کسی را بکشد. شانزدهم [۱] آنکه: شخصی هردو دست کسی را قطع کرده باشد آنگاه آن کس او را از روی عمد بکشد پس هر گاه در این صورت ولی مقتول عفو کند خونبها ساقط می شود. [۲] هفدهم آنکه: شخصی هردو دست شخصی را ببرد و دستهای او را عوض آن ببرند چنانکه سرایت [۳] به کشتن کند پس هر گاه ولی مقتول عفو کند خونبها ساقط می شود. هجدهم آنکه: شخصی هردو دست کسی را ببرد و خونبها بگیرد آنگاه سرایت به مردن کند چه ولی مقتول او را می تواند کشت، اما اگر عفو کند خونبها ساقط می شود. نوزدهم آنکه: شخصی دستهای کسی را ببرد آنگاه دستهای آن کس را به عوض آن ببرند و سرایت به اولی کند و به ثانی سرایت نکند، چه در این صورت ولی او را می تواند کشت، اما اگر پیش از کشتن بمیرد ولی خونبها از مال او نمی تواند گرفت بر قول بعضی از مجتهدین «۱». بیستم: هر گاه دو دست غلامی را که خونبهای او هزار مثقال باشد ببرند آنگاه آن غلام آزاد شود و بعد از آن بمیرد ورثه غلام قصاص می توانند کرد، اما اگر عفو کند [۱] - از شانزدهم تا بیست و یکم

محلّ تأمل است باید تأمل تامّ شود. (تویسرکانی) [۲] زیرا که چون دو دست او را قطع کرده است گویا به قدر خون بهاء به او رسیده است ولیکن این حکم محلّ اشکال است، و همچنین در چند موضع بعد از جهت اینکه در قتل عمد قصاص است و خون بهاء ثابت نیست مگر به مصالحه و در آن مساوات با دیه شرط نیست، بلکه تابع قرار داد و تراضی است، پس به مجرد عفو از قصاص چیزی ثابت نیست تا ساقط شود یا نشود و اثبات آن به صلح مانعی ندارد. (یزدی) [۳] یعنی به نحوی ببرند که مستلزم سرایت باشد

والله هدر است، چون از باب قصاص بوده و سرایت آن هدر است. (یزدی)

(۱) رجوع شود به مسالك ۱۵: ۲۵۷ و ۲۶۳ و ۲۶۴. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۷۷ خونبها نمی توانند گرفت زیرا که خونبهای دستهای او مال آقای اوست. بیست و یکم: هر گاه کسی خود را بکشد. بیست و دوم: هر گاه کسی از روی عمد به ظلم کسی را بکشد آنگاه بمیرد و مال [۱] نداشته باشد برقول بعضی از مجتهدین خونبها از او ساقط است «۱». اما آن دو موضعی که نصف خونبها ساقط است: اول آنکه: دو مرد از سواره یا پیاده که در دویدن بریکدیگر خورند و هردو کشته شوند، چه هریک از ورثه نصف خونبها به ورثه دیگر می دهند. دوم آنکه: زنی دست مردی را ببرد به عوض آن هردو دست زن را ببرند آنگاه سرایت کند و آن مرد بمیرد، و بعد از آن ولی مرد زن را از کشتن عفو کند نصف خونبها ساقط می شود. [۲]

مطلب چهارم در بیان مقدار خونبها و قتل عمد و خطا و شبیه به عمد

قسم اول: خونبهای مرد مسلمان و اگر چه طفل باشد

قسم اول: خونبهای مرد مسلمان و اگر چه طفل باشد بدان که خونبهای مرد مسلمان در صورتی که کسی او را به غیر حق عمداً کشته باشد [۱] اگر مال داشته باشد نیز ساقط است به قول بعضی، بلی اگر گریخته باشد و در آن حال بمیرد از ترکه او داده می شود. (یزدی) [۲] باید تأمل بشود. (تویسرکانی) * مشکل است مثل موضع شانزدهم و چندی بعد از آن. (یزدی)

(۱) شیخ طوسی، مبسوط ۷: ۶۵ و خلاف ۵: ۱۸۵ مسأله ۵۰. ابن ادریس، سرائر ۳: ۳۳۰. محقق اردبیلی، مجمع الفائدة ۱۳: ۴۱۲. شهید اول و ثانی، غایه المراد ۴: ۳۱۷. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۷۸ و از هردو طرف به خونبها راضی شوند یکی از شش چیز است: اول: صد نفر شتری که پنج سال یا بیشتر داشته باشند، و علت دار و لاغر نباشند، و قیمت هر شتری [۱] ده مثقال طلا یا صد و بیست درهم باشد. دوم: دویست رأس گاو که در عرف آنها را گاو گویند. سوم: دویست حله و هر حله دو جامه از برد یمانی است، و معتبر آن است که اسم جامه بر آن صادق آید. چهارم: هزار فرد گوسفند به طریقی که در گاو مذکور شد، و می باید که قیمت هر بیست گوسفند [۲] ده مثقال طلا یا صد و بیست درهم باشد. پنجم: هزار مثقال طلای شرعی خالص. ششم: ده هزار درهم شرعی نقره. و در این شش چیز فرقی میانه قتل عمد و شبیه به عمد و خطا نیست مگر به سه چیز: اول: صد شتر چه در صورتی که به خطا کشته باشد صد نفر شتر، به این طریق باید داد که در حدیث صحیح تصریح به آن وارد شده که: بیست شتر ماده یک ساله و بیست شتر نر دو ساله و سی شتر ماده دو ساله و سی شتر سه ساله. و در شبیه به عمد آنچه در صحیح وارد شده: چهل شتر پنج ساله و سی شتر سه ساله و سی شتر دو ساله «۱». دوم آنکه: در صورتی که به عمد یا شبیه به عمد کشته باشد خونبها را از اصل مال خود می دهد، و در صورتی که به خطا کشته باشد عاقله می دهند، و زود باشد که معنی عاقله در خاتمه مذکور شود. سوم آنکه: در قتل عمد خونبها را در مدت یک سال می گیرند، و ابتدای سال از وقت کشتن است تا آخر سال، و در زیاده از یک سال دادن جایز نیست مگر به رضای ورثه مقتول، به خلاف قتل خطا که در سه سال هر سال ثلث خونبها را تا آخر سال از [۱] مناط صدق است، اعتبار قیمت مزبور معلوم نیست. (یزدی) [۲] مناط صدق گوسفند است و قیمت مزبور معتبر نیست. (یزدی)

(۱) کافی ۷: ۲۸۱، حدیث ۳. تهذیب

۱۰: ۱۵۸، حدیث ۶۳۵. وسائل ۲۹: ۱۹۹، حدیث ۱. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۷۹ عاقله باید گرفت، و در شبیه به عمد در دو سال از مال قاتل باید گرفت تا آخر سال. و در خونبهای ولد الزنا هر گاه اظهار اسلام کند خلاف است بعضی از مجتهدین گفته‌اند که: مثل خونبهای مسلمانان است [۱] «۱». و بعضی بر آنند که مثل خونبهای جهودان است و آن هشتصد درهم است [۲] «۲».

قسم دوم: خونبهای زن مسلمان

قسم دوم: خونبهای زن مسلمان و آن نصف خونبهای مرد است، یعنی پنجاه نفر شتر یا صد رأس گاو یا پانصد فرد گوسفند یا صد حله یا پانصد مثقال طلا- یا پنج هزار درهم نقره، و در خونبهای اعضا چنانکه مذکور شد تفاوتی میانه مرد و زن نیست تا آنکه خونبهای آن عضو به ثلث خونبهای مرد برسد آنگاه خونبهای عضو زن نصف خونبهای عضو مرد می‌شود.

قسم سوم: خونبهای خنثی

قسم سوم: خونبهای خنثی و آن سه ربع خونبهای مرد است. [۳]

قسم چهارم: خونبهای زنی که حامله باشد

قسم چهارم: خونبهای زنی که حامله باشد چه خونبهای او نیز سه ربع خونبهای مرد است. [۱] - اظهر است. (یزدی) [۲] مشهور قول اول است نظر به اینکه ولد الزنا مسلم است پس احکام مسلمین بر او جاری است لکن در جمله‌ای از اخبار وارد شده که دیه آن دیه ذمی است و لکن اخبار ضعیف السند می‌باشند و مراعات احتیاط به صلح مطلوب است. (تویسرکانی) [۳] علی‌الاحوط. (تویسرکانی) (_____ (۱) محقق، شرایع ۴: ۲۴۷. فاضل آبی، کشف الرموز ۲: ۶۳۵. علامه، مختلف ۹: ۳۲۵. فخر المحققین، ایضاح ۴: ۶۸۲. شهید ثانی، مسالك ۱۵: ۳۲۳. (۲) شیخ صدوق، مقنع: ۵۲۰ و هدایه: ۳۰۳. سیدمرتضی، انتصار: ۵۴۴. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۸۰

قسم پنجم: خونبهای مردان جهود

قسم پنجم: خونبهای مردان جهود و آن هشتصد درهم شرعی است.

قسم ششم: خونبهای زنان جهود

قسم ششم: خونبهای زنان جهود و آن چهار صد درهم شرعی است.

قسم هفتم: خونبهای غلام

قسم هفتم: خونبهای غلام و آن قیمت او است به شرط آنکه از خونبهای آزاد زیاده نباشد، و خونبهای اعضای غلام به طریقی است که در خونبهای اعضای آزاد مذکور شد، پس هرچه سبب نصف خونبهای اعضای آزاد باشد در غلام نصف قیمت او می‌شود، و

همچنین در هر عضوی که در آزاد به حسب شرع خونبها مقرر باشد آن را قیاس به قیمت غلام باید کرد، پس آنچه در غلام قیمت کنند در آزاد آن را باید داد. و اگر غلام شخصی از روی خطا زخمی بر کسی زند که خونبهای آن مساوی قیمت او باشد آقای غلام اختیار دارد در آنکه غلام را بدهد یا خونبهای او را. و اگر کسی غلام شخصی را زخمی زند که خونبهای او مساوی [۱] قیمت او باشد آقای غلام اختیار دارد که غلام را بدهد و قیمت آن را بگیرد یا آنکه غلام را نگاه دارد و چیزی نطلبد.

مطلب پنجم در بیان آنچه سبب ارش می شود یعنی تفاوتی که میانه صحیح و غیر صحیح بودن عضو آدمی است

مطلب پنجم در بیان آنچه سبب ارش می شود یعنی تفاوتی که میانه صحیح و غیر صحیح بودن عضو آدمی است بدان که در شانزده موضع ارش لازم است: اول آنکه: کسی کاری کند که به سبب آن چیزی به گلوی شخصی فرو نرود و بعد [۱] - و اگر خونبهای او کمتر از قیمت

او باشد مثل اینکه یک دست او را برد به قدر خون بها از قیمت می گیرد و واجب نیست که چیزی از غلام بدهد. (یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۸۱ نیک شود. [۱] دوم آنکه: کسی پشت دیگری را بشکند آنگاه نیک شود. [۲] سوم آنکه: کسی کاری کند که موی مژه کسی بریزد بر قول بعضی از مجتهدین «۱» و بعضی در این صورت خونبها را لازم می دانند «۲». (چهارم [۳] آنکه: کسی بعد از بریدن انگشتان شخصی کف او را نیز برد. پنجم آنکه: شخصی بعد از بریدن دست کسی از استخوان زند او نیز چیزی برد. ششم آنکه: کسی دست زیادتی کسی را برد. هفتم: بریدن سرهای پستان بر قول بعضی از مجتهدین «۳». (هشتم: بریدن ركب و آن چیزی است در زن که مثل پشت زهار است در مرد. نهم [۴]: آنکه چیزی [۵] بر شکم کسی نهند که بول یا غایط از او بیرون آید. دهم آنکه: کسی کاری کند که گوش کسی چیزی نشنود آنگاه نیک شود. یازدهم آنکه: کسی کاری کند که بول کسی منقطع نشود آنگاه نیک شود.

[۱] بعضی در اینجا قائلند به دیه اگر خوب نشود و اگر خوب شود به ارش و این قول احوط است اگر اقوی نباشد. (تویسرکانی) [۲] در روایت ضریف صد دینار دیه اوست در این صورت و عمل به آن خالی از قوت نیست. (تویسرکانی) [۳] چهارم و پنجم محل تأمل است. (تویسرکانی) [۴] نهم و دهم محل تأمل است. (تویسرکانی) [۵] غیر از لگد کردن که گذشت ثلث خون بهاء در آن. (یزدی) (۱) ابن ادریس، سرائر ۳:

۳۷۸ و ۳۷۹. محقق، شرایع ۴: ۲۶۲. علّامه حلی، ارشاد ۲: ۲۳۶. شهید ثانی، مسالک ۱۵: ۴۰۱ و روضه ۱۰: ۲۰۱. (۲) شیخ طوسی، خلاف ۵: ۲۳۷ مسأله ۲۵ و مبسوط ۷: ۱۳۰. ابن حمزه، وسیله ۴۴۲. علّامه، قواعد ۳: ۶۷۰. (۳) محقق، شرایع ۴: ۲۶۸ و ۲۶۹. فخر المحققین، ایضاح ۴: ۶۹۹. شهید ثانی، مسالک ۱۵: ۴۳۲ و ۴۳۴. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۸۲ دوازدهم آنکه: پستانهای زنی را ببرند که شیر از او منقطع شود یا دیر بیرون آید، چه در این صورت خونبها با زیادتی ارش باید داد. سیزدهم: هر گاه کسی زخمی بر شخصی زند که خریطه دماغ او را بشکافد، چه در این صورت ثلث خونبها با زیادتی ارش باید داد. [۱] چهاردهم: هر گاه سیلی بر روی کسی زنند که روی او سرخ یا سیاه یا زرد شود بر قول بعضی از مجتهدین، و بعضی [۲] بر آنند که اگر سرخ شود به یک مثقال و نیم طلا باید داد و اگر سیاه شود شش مثقال و اگر زرد [۳] شود سه مثقال، و بعضی گفته اند که: اگر اینها در بدن واقع شود نصف آنچه مذکور شد باید داد. و اطلاق روایت شامل مرد و زن است. پانزدهم آنکه: حیوان کسی را شخصی عیناک کند، چه در این صورت تفاوت عیناکی او را می دهد. شانزدهم: هر گاه شخصی حیوان کسی را بکشد، و آن بر دو قسم است: قسم اول آنکه: قابل کشتن باشد، و آن بر دو قسم است؛ اول آنکه: گوشت او را خورند، چه در این صورت تفاوت قیمت میانه کشته و زنده او باید داد. و آیا مالک را در این صورت می رسد که به کشنده بگوید که کشته را تو بردار و قیمتی که آن را خریده ام به من ده؟ مجتهدین را در این دو قول است [۴] اگر تفاوت نداشته باشد، و اگر کشته او قیمت نداشته باشد مثل آنکه گوسفندی را در

صحرائی بکشند که کسی از گوشت او منتفع نشود قیمت آن را باید داد. [۵] دوم آنکه: گوشت او حرام باشد قیمت روزی که کشته است می‌دهد پس اگر در روزی که قیمت می‌دهد موی و پشم و وبر او [۱] گذشت تأمل در آن. (یزدی) [۲]

این قول اقوی است. (تویسرکانی) [۳] بلکه سبز شود و این قول اظهر است. (یزدی) [۴] اقوی عدم تسلط مالک است که بگوید کشته را بر دار و قیمت زنده را بده. (تویسرکانی) [۵] این حکم صحیح است اگر قیمتی از برای آن گوشت در این صورت نباشد و الاً مشکل است. (تویسرکانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۸۳ قیمت دار باشد زیادتی آن را کم کند اگر غاصب نباشد، و اگر غاصب باشد به قول بعضی از مجتهدین قیمت اعلای آن را از روز غضب تا روز تلف می‌دهد «۱». قسم دوم آنکه: قابل کشتن نباشد، و آن بر پنج قسم است: اول: سگ شکاری، و در آن چهل درهم لازم است [۱] بر قول بعضی از مجتهدین «۲» و بعضی بر آنند که قیمت آن را باید داد «۳». دوم: سگی که محافظت گله می‌کند [۲] و در آن یک گوسفند بر او لازم است، و بعضی از مجتهدین بیست درهم گفته‌اند [۳] «۴» و بعضی بر قیمت آن رفته‌اند «۵». سوم: سگی که محافظت باغ می‌کند، و در آن بیست درهم لازم است بر قول مشهور، و بعضی از مجتهدین بر آنند که قیمت آن را باید داد [۴] «۶». چهارم: سگی که محافظت زراعت می‌کند و در آن [وقر، یعنی خرواری] [۵] «۷» از

[۱] - بعید نیست. (یزدی) [۲] مراعات احتیاط در سه قولی که در سگ گله است مطلوب است نظر به اختلاف اخبار وارده در آن. (تویسرکانی) [۳] بعید نیست. (یزدی) [۴] بعید نیست. (یزدی) [۵] احوط چهار قفیز است. (تویسرکانی) (۱) علامه حلی، قواعد ۳: ۷۰۲. (۲)

شیخ صدوق، مقنع: ۵۳۴. شیخ مفید، مقنع: ۷۶۹. شیخ طوسی، نهاییه ۳: ۴۶۶. محقق، شرایع ۴: ۲۸۵ و مختصر النافع: ۳۰۶. (۳) علامه حلی در مختلف ۹: ۴۲۳ و ۴۲۴ به ابن جنید نسبت داده و خود نیز آن را حسن دانسته است. (۴) شیخ صدوق، مقنع: ۵۳۴. شیخ مفید، مقنع: ۷۶۹. ابن براج، مهذب ۲: ۵۱۲. سلار، مراسم: ۲۴۳. (۵) علامه حلی، مختلف ۹: ۴۲۴. (۶) یحیی بن سعید حلی، جامع شرایع: ۶۰۳ و ۶۰۴. شهید ثانی، روضه ۱۰: ۳۲۴. (۷) در برخی از نسخه‌ها: قفیزی. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۸۴ گندم باید داد. [۱] و در غیر این چهار سگ چیزی لازم نیست. پنجم: خوک [۲] کسی که خوردن گوشت او را حلال داند چه قیمت آن را باید داد، و همچنین قیمت شراب او را اگر تلف کند باید داد.

خاتمه در بیان کفاره قتل و تحقیق عاقله،

بحث اول: در کفاره قتل

بحث اول: در کفاره قتل بدان که در کشتن مسلمان به ناحق و آنکه در حکم مسلمان باشد از اطفال ایشان و اگرچه در شکم باشند و دیوانگان و غلامان ایشان از روی عمد یا خطا یا شبیه به عمد واجب است کفاره بدهد، چنانچه در بحث کفاره مذکور شد. و اگر ولی مقتول به خونبها راضی نشود و او را عوض مقتول بکشد آیا کفاره واجب است یا نه؟ در آن خلاف است، اقرب آن است که واجب است [۳] و از مال او بیرون باید کرد. و همچنین هر گاه کسی کاری کند که به سبب آن شخصی کشته شود، مثل آنکه سنگی در جایی که ملک او نباشد انداختن یا کاردی آنجا گذاشتن موجب کفاره است. [۴] و اگر جماعتی در کشتن شخصی شریک شوند بر هریک از ایشان کفاره علیحده واجب است، و همچنین در کشتن مسلمانی که میان کفار باشد و ندانسته کشته شود نیز کفاره واجب است، و در کشتن جهودان و ترسایان و غیر ایشان از اصناف کفار خواه به شرایط ذمیه گردن نهاده [۱] مشکل است و قیمت بعید نیست.

(یزدی) [۲] در خوک و خمر قیمت لازم است به شرط آنکه ذمی به شرایط ذمه باقی باشد. (تویسرکانی) [۳] خالی از اشکال نیست. (یزدی) [۴] وجوب کفاره در این صورت معلوم نیست بلکه مقتضای اصول و قواعد شرعی عدم وجوب است مگر در صورتی که صدق قاتل بر آن شخص شود و بگویند در عرف او را کشته است. (تویسرکانی) * مشکل است بلکه اظهر عدم وجوب است. (یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۸۵ باشند و خواه نباشند کفاره واجب نیست. و همچنین [۱] بر کسی که خود را بکشد یا کاری کند که بچه از شکم زن حامله‌ای بیندازد به شرط آنکه بچه در حرکت نیامده باشد و خلقت او تمام نباشد کفاره واجب نیست.

بحث دوم: تحقیق عاقله

بحث دوم: تحقیق عاقله بدان که عاقله جمعی‌اند که خونبهای کسی را که خویش ایشان از روی خطا کشته باشد می‌دهند [۲] چون پدر و فرزندان و خویشان پدری. و شروط عاقله ده است: اول آنکه: پدر یا خویشان پدری باشند، پس بر مادر و خویشان مادری خونبها دادن واجب نیست. دوم آنکه: مرد باشند، چه بر زنان واجب نیست. سوم آنکه: بالغ باشند، چه بر طفل واجب نیست. چهارم آنکه: عاقل باشند، چه بر دیوانه واجب نیست. پنجم آنکه [۳]: در وقت دادن خونبها مالدار باشند، چه اگر مفلس باشند در آن وقت برایشان واجب نیست و اگر چه در وقت کشتن مالدار باشند. ششم آنکه: کشتن را به گواهان عادل به ثبوت رسانیده باشند، پس اگر کشته اقرار کند یا ولی مقتول صلح نماید خونبها بر عاقله واجب نیست. هفتم آنکه: به خطا باشد، پس اگر عمداً کشته باشد خونبها بر عاقله نیست. هشتم آنکه: کشته شده آزاد باشد [۴] چه اگر بنده باشد عاقله چیزی نمی‌دهد. نهم آنکه: کشته شده جهود نباشد، چه جهود را عاقله نیست [۱]. - و در

وجوب بر صبی و مجنون خلاف است. (یزدی) [۲] این قول مشهور است ما بین اصحاب بلکه ادعای اجماع بر او شده است و قول دیگر آن است که عاقله کسی است که دیه قاتل را می‌برد اگر کشته شود و دور نیست که این خلاف اجماع متأخرین باشد. (تویسرکانی) [۳] خالی از اشکال نیست. (تویسرکانی) [۴] اعتبار این شرط معلوم نیست. (یزدی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۸۶ دهم آنکه: کشته شده آزاد باشد، چه بنده را عاقله نیست و آقای او مخیر است در آنکه خونبها دهد یا غلام را به ولی مقتول سپارد. و هر گاه این شروط متحقق شود واجب است بر خویشان قاتل که خونبهای مقتول را بدهند و اگر چه ایشان در آن حال از قاتل میراث نمی‌برند [۱] [و بعضی گفته‌اند که هر کس از قاتل میراث می‌برد خون بهاء را می‌دهد] «۱» و اگر خویشان موجود نباشند عاقله قاتل کسی است که او را آزاد کرده باشد، و اگر او نیز موجود نباشد عاقله او کسی است که نزد حاکم شرع گفته باشد که هر جنایتی که از او سرزند او ضامن باشد، و اگر او نیز موجود نباشد عاقله او امام است. و در کشتن عمد و شبیه عمد چیزی از خونبها بر عاقله لازم نیست، مگر آنکه کشته شده یا گریخته باشد، چه در این صورت بعضی از مجتهدین [۲] گفته‌اند که خونبها را خویشان نزدیک او می‌دهند هر گاه مالی نداشته باشد «۲». و همچنین عاقله را خونبها دادن لازم نیست هر گاه چاروای کسی کسی را بکشد. بلکه در این صورتها از مال قاتل باید داد. و جهودان عاقله ندارند بلکه قاتل خود متعهّد خونبهای کشته شده است خواه به عمد واقع شده باشد و خواه به خطا، و اگر جهودان چیزی نداشته باشند امام عاقله ایشان است زیرا که او جزیه از ایشان می‌گیرد، و خونبها را امام به حسب رأی خود بر عاقله قسمت می‌کند. و بعضی گفته‌اند که: مالدار ایشان نیم مثقال طلا می‌دهد و فقیر ایشان چهار یک مثقال «۳». و قول اقرب آن است که امام آن را به حسب رأی خود به طریق [۱] - این قول خلاف مشهور و خلاف

اصول و قواعد شرعی است. (تویسرکانی) [۲] این قول احوط است. (تویسرکانی) (۱) مابین علامت در بعضی نسخ

خطی موجود می‌باشد. شیخ طوسی، نه‌ایه ۳: ۳۶۶. ابن زهره، غنیه: ۴۱۳. قطب الدین کیدری، اصباح الشیعه: ۵۰۰. (۲) شیخ طوسی، نه‌ایه ۳: ۳۶۵ و ۳۷۰. محقق، شرایع ۴: ۲۹۱. شهید ثانی، مسالک ۱۵: ۲۶۵. ابن براج، مهذب ۲: ۴۵۷. ابن زهره، غنیه: ۴۰۵. حلبی، کافی: ۳۹۵. (۳) شیخ طوسی، مبسوط ۴: ۱۷۴ و خلاف ۵: ۲۸۲. مسأله ۱۰۵. ابن براج، مهذب ۲: ۵۰۴. علامه حلی، قواعد ۳: ۷۱۱. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۸۷ مراتب میراث [۱] بر عاقله ایشان قسمت می‌کند. پس اگر فرزندان از عهده خونبها بیرون نتوانند آمد یا چیزی نداشته باشند و برادران یا فرزندان ایشان بر آن قادر باشند ایشان می‌دهند، و همچنین اگر ایشان عاجز آیند اعمام قاتل و اولاد ایشان، و اگر ایشان نیز عاجز باشند اعمام پدر او و اولاد ایشان، و اگر ایشان نباشند اعمام جد و اولاد ایشان، و اگر ایشان نباشند آزاد کننده، و اگر او نباشد ضامن جریره، و اگر او نیز نباشد امام می‌دهد. و خویشان حاضر و غایب هر دو در خونبها شریکند، پس در این صورت حاکم شرع آن شهر چیزی به حاکم شهر غایب بنویسد که خونبها را برایشان قسمت کند. و اگر حاکم شرع در حکم یا در اجتهاد خطا کند خونبها را از بیت‌المال می‌دهد، و در غیر حاکم از روی خطا عاقله او می‌دهد. نکته: داعی دولت قاهره نظام ساوجی گوید: که از استاد خود- اعنی افضل المتأخرین بهاء‌الملئه والحقیه والدین محمد عاملی طاب‌ثراه- شنیده شد که روزی نواب اعلی- که هزارجان گرامی فدای نامش باد- در مجلس درس ایشان حاضر شده بودند و بحث عاقله در میان بوده، نواب اعلی پرسیده‌اند که: عاقله چه معنی دارد؟ ایشان گفته‌اند که: عاقله جماعتی‌اند که هر گاه کسی از روی خطا کسی را بکشد خونبهای کشته شده را ایشان می‌دهند، نواب اعلی فرموده باشند که: حکمت در این چه باشد که دیگری کسی را بکشد و جمعی دیگر خونبها بدهند؟ ایشان در جواب گفته‌اند که: ظاهراً حکمت در این آن است که چون ایشان دانند که هر گاه یکی از خویشان ایشان کسی را بکشد ایشان خونبها می‌دهند ایشان را نگذارند که هرزه گردی نمایند و همیشه در محافظت ایشان باشند تا کسی را نکشند. حضرت اعلی فرموده‌اند که: حکمت در این، این خواهد بود که چون خویشان جرمانه گناه او را می‌کشند آن شخص همیشه شرمنده ایشان باشند و دیگر اینچنین کنکاری نکند

[۱] قول به قسمت به رأی حاکم به

طریق مراتب ارث احوط و اولی است. ولیکن هذا آخر ما آوردناه وأردناه والحمد لله أولاً و آخراً وظاهراً و باطناً. وقد وقع الفراغ منه فی لیلۃ سلخ شهر رمضان المبارک ۱۲۷۵. (تویسرکانی) جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۸۸ نظر به این که مندرجات این صفحه در برخی از نسخه‌ها نبود، و در سایر نسخه‌ها نیز کم و زیاد و اختلاف وجود داشت، اختتامیه یکی از نسخه‌های خطی که کامل تر بود در این جا منعکس نمودیم. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۸۹

فهرست مطالب

فهرست مطالب مقدمه دفتر ۳ دیباچه کتاب ۷ باب اول طهارت طهارتی که احتیاج به نیت دارد ۱۲ به آب و خاک غصبی وضو و غسل و تیمم صحیح نیست ۱۵ آداب طهارتخانه رفتن: واجبات، محرمات، مستحبات، مکروهات ۱۶- ۱۹ واجبات وضو ۲۰ مستحبات وضو ۲۸ مکروهات وضو ۳۱ وضو برای سه چیز واجب است ۳۲ وضو برای بیست و دو چیز سنت است ۳۴ اغسال واجب ۳۶ غسلهای مستحب ۳۷ واجبات غسل ۴۱ مستحبات غسل ۴۶ حدود حدث در اثنای غسل ۴۷ محرمات جنب ۴۸ مکروهات جنب ۵۰ احکام حیض، نشانه‌های آن ۵۰ طلاق حیض صحیح نیست ۵۲ مدت زمان حیض ۵۳ حکم فراموشی عادت ۵۵ استحاضه و احکام آن ۵۶ احکام نفاس ۵۸ احکام و آداب احتضار ۵۹ واجبات غسل میت ۶۱ مستحبات غسل میت ۶۳ حنوط و کفن میت ۶۵ احکام میت بعد از کفن کردن: تشییع، نماز، دفن ۶۹ احکام و آداب بعد از دفن ۷۲ مکروهات تشییع و دفن ۷۴ استحباب تعزیت ۷۵ احکام تیمم ۷۵ واجبات تیمم ۷۶ مستحبات تیمم ۷۸ مکروهات تیمم ۷۹ جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۹۰ پاک کننده‌ها دوازده چیز است ۸۰ نجس‌ها یازده چیز است ۸۷ حکم ظرفی که سگ آن را لیسیده باشد ۹۰ طریقه پاک نمودن اشیاء نجس شده ۱۹ باب دوم نماز تعداد

نمازهای واجب و مستحب ۹۶ مقدمات نماز ۹۸ لباس نمازگزار ۹۹ مکان نمازگزار ۱۰۴ واجبات مکان نمازگزار ۱۰۴ مستحبات مکان نمازگزار ۱۰۵ مکروهات مکان نمازگزار ۱۰۶ احکام مساجد ۱۰۹ مستحبات مسجد ۱۰۹ مکروهات مسجد ۱۱۰ محرمات مسجد ۱۱۲ اوقات نمازها ۱۱۳ موارد رجحان تأخیر نماز از اول وقت ۱۱۵ اذان و احکام و آداب آن ۱۱۶ احکام اقامه ۱۲۰ قبله و احکام آن ۱۲۳ آنچه در نماز معتبر است ۱۲۷ واجبات نماز ۱۲۸ احکام نیت ۱۳۰ واجبات تکبیر الاحرام ۱۳۱ مستحبات تکبیر الاحرام ۱۳۲ واجبات قیام ۱۳۳ مستحبات قیام ۱۳۴ قنوت و سنتهای آن ۱۳۵ مکروهات قیام ۱۳۶ واجبات قرائت ۱۳۶ مستحبات قرائت ۱۳۹ مکروهات قرائت ۱۴۰ واجبات رکوع ۱۴۳ مستحبات رکوع ۱۴۳ مکروهات رکوع ۱۴۴ واجبات سجود ۱۴۵ مستحبات سجود ۱۴۶ مکروهات سجود ۱۴۹ احکام سجود تلاوت ۱۴۹ واجبات تشهد ۱۵۱ مستحبات تشهد ۱۵۲ مکروهات تشهد ۱۵۳ واجبات سلام ۱۵۳ مستحبات سلام ۱۵۴ تعقیبات نماز ۱۵۵ نماز جمعه و احکام آن ۱۵۷ واجبات نماز جمعه ۱۵۸ مستحبات نماز جمعه ۱۶۰ نماز عید ماه مبارک رمضان وعید قربان ۱۶۲ جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۹۱ مستحبات نماز عید ۱۶۲ مکروهات نماز عید ۱۶۴ واجبات نماز طواف ۱۶۴ مستحبات نماز طواف ۱۶۵ نماز آیات ۱۶۵ مستحبات نماز آیات ۱۶۷ نماز میت ۱۶۹ واجبات نماز میت ۱۷۱ مستحبات نماز میت ۱۷۱ مکروهات نماز میت ۱۷۲ نمازی که به نذر و عهد و سوگند واجب می شود ۱۷۳ نمازی که به اجاره واجب می شود ۱۷۵ نمازی که از پدر فوت شده و بر پسر واجب است ۱۷۶ نافله های شبانه روزی ۱۷۸ آداب نماز شب ۱۸۶ نماز حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم ۱۹۳ نماز حضرت امیر علیه السلام ۱۹۳ نماز حضرت فاطمه علیها السلام ۱۹۳ نماز جعفر طیار علیه السلام ۱۹۴ نماز اعرابی ۱۹۵ نماز طلب باران ۱۹۵ نماز عید غدیر ۱۹۶ نماز روز اول هر ماه ۱۹۷ نماز نافله ماه رمضان ۱۹۷ نماز روز مبعث ۱۹۸ نماز شب مبعث ۱۹۸ نماز روز مباحله ۱۹۸ نماز چهارده معصوم علیهم السلام ۱۹۹ نماز رغائب ۱۹۹ نماز نیمه رجب ۱۹۹ نماز شب نیمه شعبان ۲۰۰ نماز شب عید ماه رمضان ۲۰۰ نماز ساعت غفلت ۲۰۰ نماز برای سفر ۲۰۱ نماز توبه ۲۰۱ نماز هدیه میت ۲۰۱ نماز روز عاشورا ۲۰۲ نماز عید نوروز ۲۰۲ خللی که موجب بطلان نماز است ۲۰۳ خللی که برای آن سجده سهو واجب نیست ۲۰۷ احکام شکایات ۲۱۴ نماز احتیاط ۲۲۰ احکام نماز قضا ۲۲۳ ترتیب در نماز قضا ۲۲۷ قضای نماز آیات غیر زلزله ۲۲۸ احکام نماز مسافر ۲۲۹ احکام نماز خوف ۲۳۷ احکام نماز جماعت ۲۳۸ مستحبات نماز جماعت ۲۴۹ جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۹۲ مکروهات نماز جماعت ۲۵۰ باب سیم زکات مبالغه در ادای زکات ۲۵۲ اجناس زکوی ۲۵۳ زکات طلا و نقره ۲۵۳ زکات غلات ۲۵۵ زکات شتر و گاو و گوسفند ۲۵۷ مستحقان زکات ۲۵۹ زکات فطره ۲۶۰ زکات مستحبی ۲۶۳ احکام خمس ۲۶۵ باب چهارم روزه محرمات و مبطلات روزه ۲۷۰ روزه های واجب ۲۷۵ روزه های مستحبی ۲۷۹ روزه های حرام ۲۸۱ روزه های مکروه ۲۸۳ نیت روزه ۲۸۵ جماعتی که روزه آنها صحیح نیست ۲۸۷ بعضی از سنن ماه رمضان ۲۸۹ آنچه بر روزه دار مکروه است ۲۹۰ اعتکاف و احکام آن ۲۹۲ باب پنجم حج در مبالغه حج گزاردن ۲۹۶ بعضی از آداب حج ۲۹۷ شرایط وجوب حج ۲۹۹ انواع حج و میقات ۳۰۲ افعال حج تمتع بر سبیل اجمال ۳۰۴ مستحبات قبل از احرام ۳۰۶ واجبات احرام ۳۰۸ مستحبات احرام ۳۰۹ محرمات احرام ۳۱۱ امور پیش از طواف ۳۱۶ واجبات طواف ۳۲۰ مستحبات طواف ۳۲۴ واجبات سعی مابین صفا و مروه ۳۲۶ مستحبات سعی ۳۲۷ احکام تقصیر ۳۳۰ احرام حج ۳۳۱ مستحبات قبل از داخل شدن در عرفات ۳۳۲ مستحبات بعد از دخول در عرفات ۳۳۳ وقوف به مشعر و احکام آن ۳۳۵ کوچ به منی ۳۳۷ واجبات قربانی ۳۳۹ مستحبات قربانی ۳۴۱ واجبات و مستحبات عید قربان ۳۴۲ باقی افعال حج ۳۴۳ آداب داخل شدن به کعبه ۳۴۵ آداب وداع خانه کعبه ۳۴۷ حج قران و حج افراد ۳۴۹ احکام حج نیابت ۳۵۱ جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۹۳ شرایط نایب حج ۳۵۳ تتمه جامع عباسی دیباچه ۳۵۹ باب ششم وقف وقف و شروط آن ۳۶۲ تصدق و شرائط آن ۳۶۹ سکنی و عمری ۳۷۰ ثواب قرض دادن ۳۷۱ شروط قرض ۳۷۱ اموری که در قرض دادن واجب است ۳۷۲ اموری که در قرض دادن حرام است ۳۷۳ اموری که در قرض دادن مستحب است ۳۷۴ ثواب بنده آزاد کردن ۳۷۷ آزاد کردن و آزاد شدن بردگان ۳۷۷ احکام کتابت ۳۸۰ احکام تدبیر ۳۸۴ احکام ام ولد ۳۸۶ احکام سرایت ۳۸۷ آزاد شدن به ملک ۳۸۸ در بیان هشت

امری که به عارض شدن آنها بنده آزاد می شود ۳۸۹ [جهاد ثواب جهاد ۳۹۱ شرائط وجوب جهاد ۳۹۲ فرقه هائی که جهاد کردن با آنها واجب است ۳۹۵ شرائط جزیه ۳۹۵ آنچه بر جهادگران واجب است ۳۹۸ آنچه بر جهادگران حرام است ۳۹۹ آنچه بر جهادگران مستحب است ۴۰۰ آنچه بر جهادگران مکروه است ۴۰۱ امان دادن کفار ۴۰۲ صلح با کافران ۴۰۳ غنیمت و احکام آن ۴۰۴ امر به معروف و نهی از منکر ۴۰۷ باب هفتم زیارت ثواب زیارت چهارده معصوم علیهم السلام ۴۱۲ آداب زیارت ۴۱۷ زیارت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ۴۲۰ زیارت حضرت فاطمه علیها السلام ۴۲۲ زیارت ائمه بقیع ۴۲۴ زیارت شهدای احد ۴۲۴ زیارت حضرت امیر علیه السلام ۴۲۵ زیارت حضرت سید الشهداء علیه السلام ۴۳۰ زیارت حضرت ابوالفضل عباس علیه السلام ۴۳۲ جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۹۴ زیارت کاظمین علیهما السلام ۴۳۴ زیارت حضرت امام رضا علیه السلام ۴۳۵ زیارت عسکریین علیهما السلام ۴۳۸ زیارت حضرت حجت عجل الله فرجه ۴۴۰ ولادت و وفات حضرت رسول صلی الله علیه و آله ۴۴۱ ولادت و وفات حضرت امیر علیه السلام ۴۴۲ ولادت و وفات حضرت صدیقه طاهره علیها السلام ۴۴۳ ولادت و وفات حضرت مجتبی علیه السلام ۴۴۳ ولادت و وفات حضرت سید الشهداء علیه السلام ۴۴۴ ولادت و وفات حضرت سید سجاد علیه السلام ۴۴۴ ولادت و وفات حضرت باقر علیه السلام ۴۴۵ ولادت و وفات حضرت صادق علیه السلام ۴۴۵ ولادت و وفات حضرت کاظم علیه السلام ۴۴۵ ولادت و وفات حضرت رضا علیه السلام ۴۴۶ ولادت و وفات حضرت جواد علیه السلام ۴۴۶ ولادت و وفات حضرت هادی علیه السلام ۴۴۶ ولادت و وفات حضرت عسکری علیه السلام ۴۴۷ ولادت حضرت حجت عجل الله فرجه ۴۴۷ باب هشتم نذر شروط نذر ۴۵۰ احکام نذر ۴۵۲ اقسام سوگند خوردن ۴۵۶ اقسام کفارات ۴۶۰ شروط کفاره ۴۵۶ باب نهم تجارت تجارت و کسب واجب ۴۶۸ تجارت و کسب سُنت ۴۶۸ اقسام تجارت و کسب مباح ۴۶۸ اقسام تجارت و کسب حرام ۴۶۸ تجارت و کسب مکروه ۴۷۶ آداب تجارت ۴۷۹ واجبات تجارت ۴۸۰ مستحبات تجارت ۴۸۰ مکروهات تجارت ۴۸۲ محرمات تجارت ۴۸۴ اقسام بیع ۴۸۶ شروط بیع ۴۸۷ اقسام بیع ۴۹۰ آنچه در مبیع داخل است ۴۹۳ اقسام خیار و احکام هر یک ۴۹۶ جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۹۵ احکام بعد از بیع ۵۰۸ شروط رهن ۵۱۰ احکام رهن ۵۱۳ شروط تعلق حق شفعه ۵۱۶ کسانی که از تصرف در اموال خود ممنوعند ۵۲۰ احکام ضمانت و شروط آن ۵۲۴ احکام حواله ۵۲۶ احکام کفالت و شروط آن ۵۲۷ صلح و شروط آن ۵۲۹ باب دهم اجاره شروط اجاره ۵۳۴ اجاره های حرام ۵۳۹ اجاره های مکروه ۵۴۱ اجاره های مباح ۵۴۱ احکام اجاره و موارد ضمان در اجاره ۵۴۳ عاریت دادن و شروط آن ۵۴۵ احکام امانت دادن و شروط آن ۵۴۷ غصب و احکام آن ۵۴۹ مواضعی که غاصب ضامن عین و منفعت است ۵۵۴ اسباب ضمان ۵۵۷ [مزارعه احکام مزارعه ۵۶۰] مساقات مساقات و شروط آن ۵۶۳ شروط شرکت و اقسام آن ۵۶۶ [مضاربه احکام مضاربه و شروط آن ۵۶۹] وکالت وکالت و شروط آن ۵۷۲ مواضع فسخ وکالت ۵۷۴ چیزهائی که قابل نیابت نیست ۵۷۷ چیزهائی که قابل نیابت هست ۵۷۸ اقسام وکالت ۵۷۹ [سبق و رمایه شروط مسابقه اسب دوانی ۵۸۱ تیرانداختن ۵۸۴] [جعل جعاله و شروط آن ۵۸۴] [لقطه لقطه انسان ۵۸۷ جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۹۶ لقطه حیوان ۵۸۹ لقطه اموال ۵۹۱ احکام لقطه ۵۹۴ اقسام لقطه ۵۹۶ [احیای موات شروط مالک شدن به احیا ۵۹۷ اقسام حریم ۵۹۹ مشترکات راهها ۶۰۰ موقوفات، معدنها و کانهها ۶۰۱ آبها ۶۰۲ باب یازدهم نکاح فضیلت نکاح و اقسام آن ۶۰۶ متعه و اقسام آن ۶۰۸ شروط متعه و احکام آن ۶۰۹ نکاح کنیز ۶۱۱ تملک کنیز ۶۱۲ اباحه و تحلیل ۶۱۳ مقدمات واجب نکاح ۶۱۵ مقدمات مستحب نکاح ۶۱۵ مقدمات حرام نکاح ۶۱۸ مقدمات مکروه نکاح ۶۱۹ شروط عقد نکاح دائمی ۶۲۲ اولیاء عقد ۶۲۴ زنانی که ازدواج با آنها حرام است ۶۲۷ شروط شیرخوردن که سبب حرمت می شود ۶۲۹ زنانی که به سبب شیر خوردن بر مردان حرام می شوند ۶۳۱ مردانی که حرام مؤبدند بر زنان ۶۳۲ زنانی که ازدواج با آنان حرام است ۶۳۳ زنانی که ازدواج با آنان موقتاً حرام است ۶۳۶ احکام و آداب عمل نزدیکی ۶۳۹ مباشرتهای واجب ۶۳۹ مباشرتهای حرام ۶۴۰ مباشرتهای مستحب ۶۴۲ مباشرتهای مکروه ۶۴۲ اقسام وطی به شبهه و احکام آن ۶۴۵ احکام واجبی که بر عقد و دخول مترتب می شود ۶۴۶ احکام حرامی که بر عقد و دخول مترتب می شود ۶۵۱ مستحباتی که بر عقد

و دخول مترتب می‌شود ۶۵۳ احکامی که بر عقد و دخول مترتب می‌شود ۶۵۴ جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۹۷ احکام مخصوصه قُبیل ۶۵۹ احکام اختصاصی بکارت ۶۶۱ اختصاصات نبی اکرم ۶۶۲ بیان صدق ۶۶۵ شرائط صدق و احکام آن ۶۶۶ اسباب وجوب مهر ۶۶۷ مواضعی که زن مهر ندارد ۶۶۷ مواضعی که بیش از یک مهر واجب می‌شود ۶۶۸ موارد فسخ نکاح ۶۷۰ مواضعی که مهرالمثل باید داد ۶۷۶ مواضعی که زن را مهر نیست ۶۸۱ مواضعی که نصف مهر لازم است ۶۸۳ اختلاف میان زن و شوهر ۶۸۵ شب خوابیدن پیش زنان ۶۸۷ رنجش میان زن و شوهر ۶۹۰ الحاق اولاد به پدر ۶۹۱ احکام و آداب ولادت فرزند ۶۹۲ واجبات زن شیردهنده ۶۹۶ مستحبات زن شیردهنده ۶۹۶ مکروهات زن شیردهنده ۶۹۷ احکام حضانت ۶۹۸ اسباب وجوب نفقه ۶۹۹ باب دوازدهم طلاق اقسام طلاق و احکام هر یک ۷۰۶ شروط طلاق ۷۱۰ رجوع شوهر بعد از طلاق ۷۱۴ اقسام عدّه زنان ۷۱۵ طلاق خلع و مبارات ۷۲۲ اقسامظهار ۷۲۴ شروطظهار و احکام آن ۷۲۵ ایلا و شروط و احکام آن ۷۲۷ چیزهایی که سبب لعان می‌شود ۷۳۰ کیفیت لعان و شروط آن ۷۳۲ آنچه به لعان ثابت می‌شود ۷۳۲ آنچه به لعان تعلّق دارد ۷۳۴ باب سیزدهم شکار کردن اقسام شکار: واجب، حرام، مستحبّ ۷۳۸ شروط شکار کردن ۷۴۱ احکام شکار کردن ۷۴۴ باب چهاردهم ذبح اقسام ذبح: حرام، مکروه، مستحبّ، مباح ۷۴۸ واجبات ذبح ۷۵۰ مستحبات ذبح ۷۵۲ جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۹۸ مکروهات ذبح ۷۵۳ حلال گوشتها ۷۵۳ حرام گوشتها ۷۵۴ مکروه گوشتها ۷۵۶ آنچه از حیوانات و غیر آنها حرام است ۷۵۸ مکروهات خوردنیها و آشامیدنیها ۷۶۲ باب پانزدهم خوردنیها و نوشیدنیها اقسام طعام خوردن ۷۶۶ آنچه در طعام خوردن مستحبّ است ۷۶۶ محرّمات طعام خوردن ۷۷۱ مکروهات طعام خوردن ۷۷۱ منافع طعامها و میوهها ۷۷۳ آداب آب نوشیدن ۷۷۸ واجبات آب نوشیدن ۷۷۸ مستحبات آب نوشیدن ۷۷۸ مکروهات آب نوشیدن ۷۷۹ واجب و حرام در رخت پوشیدن ۷۸۰ متعلّقات رخت پوشیدن ۷۸۱ مستحبات رخت پوشیدن ۷۸۲ مکروهات رخت پوشیدن ۷۸۴ باب شانزدهم قضاوت قضاوت عام ۷۸۸ قضاوت خاص ۷۹۰ صفات واجبه در قاضی ۷۹۱ صفات مسنونه در قاضی ۷۹۳ راههای ثبوت نصب و عزل قاضی ۷۹۴ آنچه در قضاوت واجب است ۷۹۶ آنچه در قضاوت مستحبّ است ۸۰۰ محرّمات قضاوت ۸۰۴ مکروهات قضاوت ۸۰۵ تحقیق دعوی و شروط مدّعی ۸۰۶ جواب مدّعی علیه ۸۰۷ سوگند و شرائط و احکام آن ۸۰۸ مواضعی که مدّعی باید قسم بخورد ۸۱۰ مواضعی که امام نمی‌تواند قسم بدهد ۸۱۱ حکم قاضی به علم خود ۸۱۱ کیفیت حکم حاکم ۸۱۳ قسمت کردن و احکام آن ۸۱۶ قسمت اجباری ۸۱۷ قسمت تراضی ۸۱۷ واجب بودن گواهی دادن ۸۱۹ شروطی که در گواه معتبر است ۸۱۹ گناهات کبیره ۸۲۰ طرق ثبوت عدالت گواهان ۸۲۵ جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۹۹ آنچه سبب گواه شدن می‌شود ۸۲۸ حقوقی که به گواهان عادل ثابت می‌شود ۸۲۸ حقوقی که به شیاع ثابت می‌شود ۸۳۱ گواهی بر گواهی ۸۳۲ باب هفدهم اقرار اقرار به حق و شروط آن ۸۳۶ احکام اقرار ۸۴۰ اقرار به نسب و شروط آن ۸۴۰ منافی اقرار: مقبول، مردود ۸۴۵ وصیّت به مال و شروط آن ۸۴۶ اقسام وصیّت و احکام آن ۸۵۱ شرائط وصی ۸۵۳ باب هیجدهم ارث آنچه سبب میراث بردن می‌شود ۸۵۸ طبقه اوّل وراث ۸۵۹ طبقه دوّم وراث ۸۶۰ طبقه سوّم وراث ۸۶۳ اقرب به میت منع ابعد می‌کند ۸۶۴ موارد تخلّف از قاعده «الأقرب یمنع الأبعد» ۸۶۵ منع برادران میت مادر او را از زیاده ۸۶۷ وجوهای که سبب میراث بدن می‌شود ۸۶۸ وارثان به ولا ۸۶۷ موانع میراث بردن ۸۷۲ حبوه و شروط آن ۸۷۸ تفصیل صاحبان فروض و قرابت ۸۸۰ تفصیل سهام مفروضه ۸۸۲ قواعد ریاضی در تقسیم ترکه ۸۸۵ در کسوری که در فریضه باشند ۸۸۶ طرق دانستن نصیب هر وارث به علم حساب ۸۸۷ مسائل ردّ بر صاحبان فریضه ۸۹۵ طرق دانستن نصیب هر وارث به علم حساب ۸۹۷ میراث غرق شده‌ها و زیر آوار مرده‌ها ۹۰۰ میراث خنثی ۹۰۲ میراث خلقت‌های غیر طبیعی ۹۰۵ میراث مجوس ۹۰۶ باب نوزدهم حدود حدّ دزدی و شروط اجرای آن ۹۱۰ حدّ محارب ۹۱۵ حدّ زنا و شروط آن ۹۱۶ جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۰۰۰ حدّ لواط ۹۱۹ حدّ دشنام دهنده ۹۲۰ حدّ شراب ۹۲۱ حدّ شراب فروش ۹۲۲ کسانی که حدّشان حبس ابد یا اعدام است ۹۲۳ شروط مرتدّ ملّی و فطری ۹۲۴ کسانی که حدّشان اعدام است ۹۲۵ شروط گواهان زنا و لواط ۹۲۶ دوازده امر واجب متعلّق به حدود ۹۲۸ پنج امر حرام متعلّق به حدود ۹۲۹ هفت امر مستحبّ متعلّق به حدود

۹۳۰ شش امر مکروه متعلق به حدود ۹۳۰ کسانی که مستحقّ تعزیرند ۹۳۱ فرق میان حدّ و تعزیر ۹۳۴ باب بیستم قصاص، خونبها
اقسام آدم کشی ۹۳۸ کشتن واجب ۹۳۸ کشتن حرام ۹۳۸ کشتن مکروه ۹۳۸ کشتن سُنت ۹۳۸ کشتن مباح ۹۳۹ مواضعی که قصاص
در آنها لازم است ۹۴۰ شروط قصاص کردن ۹۴۱ آنچه قصاص به سبب آن لازم می شود ۹۴۳ احکام قصاص و استیفای آن ۹۴۶
قصاص اعضای آدمی ۹۵۰ آنچه موجب خونبها می شود ۹۵۳ خونبهای اعضای آدمی ۹۶۳ مواضعی که تمام خونبها ساقط می شود
۹۷۴ خونبهای مرد مسلمان ۹۷۷ خونبهای زن مسلمان ۹۷۹ خونبهای خنثی ۹۷۹ خونبهای زنی که حامله باشد ۹۷۹ خونبهای مردان
جهود ۹۸۰ خونبهای زنان جهود ۹۸۰ خونبهای غلام ۹۸۰ جنایاتی که موجب ارش می شود ۹۸۰ ارش جنایت بر حیوان ۹۸۲ کفّاره
قتل ۹۸۴ تحقیق عاقله ۹۸۵ در فرمایش شاه عباس صفوی انارالله برهانه ۹۸۷